قلیم

شهید محراب

آیت الله سید عبدالحسین دستغیب شیرازی

۱-۲

(ویرایش دوم)

مقدمه، تنظیم و تنسیق: سید مرتضی هاشم دستغیب

قلب سليم

مشخصات کتاب

سرشناسه:دستغیب، عبدالحسین، 1360 - 1292

عنوان و نام پدیدآور:قلب سلیم/ نوشته عبدالحسین دستغیب شیرازی؛ مقدمه و تنظیم و تصحیح محمدهاشم دستغیب

مشخصات نشر:قم: دار الکتاب، 1368.

مشخصات ظاهری:2 ج(816 ص)

شابک:1050ریال(بهای هرجلد)

یادداشت:این کتاب توسط ناشرین مختلف در سالهای مختلف منتشر شده است

یادداشت:ج. 2 (چاپ دوم، 1374)؛ بها: 6000 ریال

یادداشت:جلد اول، دوم (چاپ سوم: 1375)؛ بها: 7000 ریال هر جلد

یادداشت:چاپ چهارم: 30000 :1379 ریال

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع:اخلاق اسلامی

موضوع:توحید

شناسه افزوده:دستغیب، محمدهاشم، 1320 - ، مصحح

رده بندی کنگره:BP247/8/د5ق 8 1368

رده بندی دیویی:297/61

شماره کتابشناسی ملی:م 69-1155

ص :1

جلد 1

اشاره

ص :2

مقدمه

اشاره

بسمه تعالی

برنامه پیمبران

هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ .

از صریح آیات متعدد قرآن مجید و اخبار اهلبیت علیه السلام استفاده میشود که پروردگار عالم دو امر مهم را هدف اساسی و برنامه تبلیغی و مأموریت رسمی فرستادگان خود قرار داده و آن عبارتست از تعلیم و تزکیه.

و این دو در حقیقت در مسیر و طریق یک هدف اساسی تر هستند که آن کمال انسانیّت میباشد و تعلیم و تزکیه،لازم و ملزوم و چسبیده یکدیگرند بقسمی که بهیچ وجه از یکدیگر جدائی ندارند و برای رسیدن بکمال انسانیت راهی جز این دو نیست وگرنه پروردگار مهربان آن را جزء برنامه پیغمبرانش قرار نمیداد.

تعلیم و تزکیه یا علم و عمل

1-تعلیم-مقصود از تعلیم که برنامه تبلیغی فرستادگان آسمانی است چنانچه از نص قرآن مجید استفاده میشود «یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ »

مربوط بدو چیز است که باز در حقیقت یک چیز است دانش قرآن و راز آفرینش(علم کتاب تشریعی و تکوینی).کسی که خواهان کمال و سعادت است باید قرآن را یاد بگیرد،بخواند و عمل کند؛از آیاتی که درباره توحید خداوند و اسماء و صفات و افعال او است اصول اعتقادیش را محکم نماید و احکام عملی آن را نیز اجرا کرده واجبات را عمل و محرّماتش را ترک نماید و همچنین از آیات معاد،شوق ببهشت و ترس از دوزخ او را بکارهای نیک وادارد و از زشتیها و پلیدیها دور نگهدارد.

از آیات حکمتی قرآن نیز آنچه از حسّ پنهان است درک نموده و به راستی بفهمد از کجا آمده و به کجا می رود،او و سایر آفریدگان چرا آمده اند و چرا می روند و غرض از این سیر طولانی و تحولات موجودات چیست؟و این مطلبی است که در سراسر قرآن مجید،پاسخ آن آمده است.

با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری

2-تزکیه-مرحله دوّم برنامه تبلیغی و مأموریت پیغمبران،پاک کردن مردمان از رذائل اخلاقی و زشتیهای نفس و بتعبیر دیگر مساعد کردن زمینه برای بارور شدن عمل و اعتقاد است،بدیهی است اگر بهترین تخمها را با آبیاری مرتب ولی در زمین نامساعد بکارند نه تنها نفعی ندارد بلکه خود آن تخم را هم از کف داده اند؛اینست که گفتیم برنامه پیغمبران علاوه بر تعلیم، چیز دیگر نیز می باشد و آن تزکیه یعنی آمادگی نفس برای بارور شدن اعتقاد و عمل است و باید تعلیم با تزکیه همراه باشد تا هدف اصلی تأمین گردد.

اگر بیماری اندرون برطرف نگردد آنچه اسباب هدایت از جهت تعلیمی است نتیجه عکس دارد چنانچه از نصّ آیات قرآن مجید استفاده می گردد.درباره منافقین می فرماید:«در دلهای آنان بیماری است پس خداوند(با فرستادن آیات و اتمام حجت)بر بیماری آنان می افزاید» (1)«و فرستادیم از قرآن آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است و(لکن همین آیات قرآنی)زیاد نمیکند بر ستمگران چیزی جز زیان» (2)

1- 1) . فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً (سوره البقره آیه 10).
2- 2) . وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰاءٌ وَ رَحْمَهٌ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لاٰ یَزِیدُ الظّٰالِمِینَ إِلاّٰ خَسٰاراً (سوره بنی اسرائیل آیه 82)

تزکیه فعل و قلب

از مطالب قبل دانسته شد تعلیم آیات مربوط به دو جهت می شود یکی حکمت که همان راز آفرینش و اموری که مربوط به اعتقاد به مبدء و معاد است و به تعبیر دیگر معرفت حق می باشد و دیگر بیان احکام که عبارت از حلال و حرام است و برای درست شدن زمینه جهت بارور شدن اعتقاد و عمل که نتیجه تعلیم است برنامه تزکیه را هم در دو مرحله بیرون و اندرون دنبال فرموده است یعنی برای پاک شدن نفس و بارور شدن اعتقاد و عمل لازم است موانع برطرف شود یعنی خار و خاشاکی که سبب از بین رفتن اثر همین اعتقاد و عمل است پاک گردد و آن نیز مربوط باعضاء و قلب می باشد.

گناهان بدنی و قلبی

تزکیه نسبت بافعال همان ترک گناهان کبیره است.تا شخص از همه کبائر پرهیز نکند نباید انتظار داشته باشد اعمالش سودمند شود چنانچه صریحا در قرآن مجید می فرماید:«تنها از پرهیزگاران پذیرفته می شود» (1).

و تزکیه نفس و پاکی اندرون را نیز شرط هدایت و سعادت دانسته و می فرماید«کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستم نپوشاندند برای ایشانست امنیت و ایشانند راه یافتگان» (2)

هرچه از حد اعتدال و راه راست تجاوز کند ظلم است پس اگر شخص از آنچه شرع و عقل آن را رذیله اخلاقی می دانند در اندرونش باشد هرچند مؤمن باشد او را به جائی نمی رساند زیرا«ایمانش را با ستم پوشانیده است»

و در جای دیگر می فرماید:«کسی که بخل نفسش را جلوگیری کند، ایشانند رستگاران» (3)

پس می فهمیم اگر خدای نکرده شخصی بخیل باشد از رستگاری بدور است هرچند مؤمن باشد چنانچه مضمون روایت است«مؤمن بخیل

1- 3) . إِنَّمٰا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ (سوره مائده آیه 27).

2- 4) . اَلّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمٰانَهُمْ بِظَلْمٍ أولٰئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (سوره انعام آیه 82).
3- 5) . وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (سوره حشر آیه 9).

بآتش نزدیکتر از کافر سخی است».بنابراین به خوبی دانسته می شود تا رذائل اخلاقی زدوده نشود کمال انسانیت و نجات حقیقی نصیب نمی گردد.

برنامه دانشمندان دینی

برنامه تعلیم و تزکیه پیغمبران را باید جانشینانشان دنبال نمایند و در زمان فعلی که زمان غیبت امام است این برنامه سنگین و مقدس بر دوش مجتهدین وارسته و فقهای عادل است چنانچه از آیه نفر (1)و روایات وارده (2)این دو جهت استفاده می شود یعنی از فقاهت و عدالت؛برنامه تعلیم و تزکیه مردم دانسته می گردد.

بنابراین جانشین امام باید کسی باشد که در علم اصول عقائد بسر حدّ یقین و کمال رسیده باشد تا مردم را صاحب یقین بمعارف نماید و به احکام الهی هم کاملا وارد بوده مردم را به وظائف دینی آشنا سازد دیگر آنکه از لحاظ تهذیب نفس و برطرف کردن رذائل اخلاقی بقسمی منزه و وارسته شده باشد که اصلا وجودش منشأ تهذیب دیگران گردد تا خلق از گفتار و کردار او آن طوری که شایسته است بهره ببرند.

تألیف گناهان کبیره،قدم اساسی

پس وظیفه علماء است که در مرحله نخست مردم را به حلال و حرام آنها آشنا سازند با اینکه هدفی اساسی و آشکار است تاکنون کتاب جامع و مرتبی به فارسی دیده نشده که جمیع گناهان کبیره را با فروعات آن جمع آوری و در دسترس عموم قرار دهند و این توفیق بزرگ و موهبت الهی در سالیان اخیر شامل حال حضرت آیت اللّه دستغیب گردید که با زحمت زیاد سالیان چندی بجمع آوری و تألیف این کتاب مهم بپردازند و مردم تشنه و حق شناس نیز استقبال شایانی از این کتاب کردند که در حال حاضر با اینکه دو مرتبه در چندین هزار نسخه تجدید چاپ گردیده مقدمات چاپ بعدی در تیراژ بیشتر و سبک بهتر فراهم می گردد.

1- 6) . وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ . (سوره توبه آیه 122).

2- 7) .من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا لهواه...و روايات ديگر.

قلب سلیم متمم«گناهان کبیره»

خوشبختانه مؤلف محترم هدف اساسی خود را که راهنمائی مردم بتزکیه و تهذیب نفس است در مرحله دوم یعنی رذائل اخلاقی و گناهان قلبی دنبال فرموده چند سال اخیر نیز سرگرم تألیف و تدوین کتاب حاضر که در حقیقت متمم کتاب گناهان کبیره است بوده و استنساخ و تصحیح و تنظیم مطالب و تدوین عناوین را مانند کتاب گناهان کبیره به عهده اینجانب گذاردند و شکر خدای را که اینک کتاب مزبور در بهترین صورت از لحاظ کاغذ و چاپ و جلد در اختیار دوستداران حقیقت و علاقمندان هدایت گذاشته می شود.

وظیفه خوانندگان عزیز

اینک وظیفه خود می دانم این نکته را متذکر شوم:خوانندگان عزیز که به این مطالب علاقمندند وظیفه دارند هریک در حد خود به دوستان و آشنایان،وجود این کتاب و نظائر آن را اطلاع دهند و آنان را به تهیه و عمل کردن به مطالب آن تشویق نموده به این وسیله به وظیفه دینی و وجدانی خود عمل کرده باشند زیرا خود امر بمعروفی است که ضمن آن نهی از منکر می شود دیگر آنکه باید از کسانی که در تألیف و انتشار این کتابها می کوشند سپاسگزاری کرده به اندازه توانائی خویش قدردانی نمایند تا نویسندگان و ناشران تشویق به ادامه خدمت شوند.

سید محمد هاشم دستغیب

تهران:اول ذیقعده 92 مطابق 17 آذرماه 51

ص:7

ص:8

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

گناه قلب

بر هر عاقلی پوشيده نيست که انسان دارای بدنی است و روانی،ظاهری و باطنی و کردارهای نيک و زشتش نيز بر دو قسم است کارهايی که به وسيله بدنش انجام می دهد مانند نماز،روزه،حج،انفاق و مانند شرابخواری،قماربازی، زناکاری،قسم ديگر چيزهائيست که به دل کسب می کند و در آن جای می دهد مانند ايمان،محبت،خوف،رجاء،رضا.و مانند کفر،نفاق،بغض،کبر،رياء.

چنانکه کردارهای ناپسندی که به وسيله بدن انجام داده می شود و مورد نهی خداوند است شناختن و پرهيز از آنها بر هر فردی واجبست،همچنين چيزهائی که به دل کسب می کند و مورد نهی حضرت آفريدگار است بايد آنها را بشناسد و از آنها بپرهيزد و بکوشد که دلش به آنها مبتلا نشود.

قرآن و گناهان قلبی

در چندين جای قرآن مجيد پروردگار مسلمانان را از گناهان قلبی ترسانيده از آن جمله در سوره البقره می فرمايد:«خداوند از آنچه دلهايتان کسب کرده شما را بازخواست خواهد فرمود» (1)و در همين سوره از کسی که کتمان شهادت کرده تعبير به گناهکار دل می فرمايد (2)و نيز می فرمايد:«آنچه در دلهايتان است(مانند کفر،

1- 1) . وَ لٰكِنْ يُؤٰاخِذُكُمْ بِمٰا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ (سوره 2 آيه 225).
2- 2) . فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ -سوره 2 آيه 283.

نفاق،ریاء...)چه آنها را آشکار سازید و چه پوشیده دارید خداوند شما را به آنها محاسبه می فرماید» (1)و در سوره اسراء می فرماید:«به درستی که گوش و چشم و دل همه آنها مورد بازخواست می باشند»(یعنی گوش از آنچه شنیده و چشم از آنچه دیده و دل از آنچه در خود جای داده) (2)و در سوره نور می فرماید:«کسانی که دوست دارند کارهای زشت درباره اهل ایمان فاش گردد از برای ایشان عذاب دردناکیست» (3)و در این آیه همان دوستی فاش شدن زشتی ها را که امر قلبی است گناه و سزاوار عذاب دانسته است و در سوره انعام می فرماید:«رها کنید آشکار گناه و پنهان آن را» (4)بعضی از مفسرین فرموده اند یعنی گناهانی که محل آن بدن و گناهانی که جایش دل است.

سایر آیات و روایات وارده ضمن شماره گناهان قلب ذکر می شود.

گناه قلب یا بیماری دل

در چندین جای قرآن مجید گناه قلب را بیماری دل دانسته از آن جمله در سوره البقره می فرماید در دلهای آنها(یعنی منافقین)یک نوع بیماریست پس خداوند بر بیماریشان می افزاید (5).

بهشت جای سالمها است

چنانچه دلی را که از انواع گناهها و بیماریها پاک باشد آن را قلب سلیم و سبب سعادت دانسته و در سوره شعراء می فرماید«روز قیامت مال و فرزندان سودی نخواهد داشت مگر کسی که خدای را بیاید با قلب سالم» (6)یعنی امور اعتباری دنیوی مانند مال تنها بکار حیات دنیوی می خورد اما برای زندگانی پس از مرگ تنها«دل سالم»است که بدرد می خورد و شخص از آن بهره می برد-

---

1- 3) . إِنْ تُبْدُوا مٰا فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحٰاسِبْکُمْ بِهِ اللّٰهُ (سوره 2 آیه 284).
2- 4) . إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤٰادَ کُلُّ أُولٰئِکَ کٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً (سوره اسراء آیه 36).
3- 5) . إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفٰاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ (سوره نور آیه 19).

4- 6) . وَ ذَرُوا ظاٰهِرَ الْإِثْمِ وَ باٰطِنَهُ (سوره انعام آیه 120).
5- 7) . فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً (سوره 2 آیه 10).
6- 8) . یَوْمَ لا یَنْفَعُ مٰالٌ وَ لا بَنُونَ إِلاّٰ مَنْ أَتَی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ (سوره شعراء آیه 88 و 89).

اصلا یکی از نامهای بهشت دار السّلام (1)است یعنی خانه افرادی که سالم از هر بیماری و آلودگی باشند بنابراین کسانی که بگناهان آلوده اند باید آن قدر در بیمارستان جهنم بمانند تا از آن آلودگیها پاک شده و شفا بیابند آن وقت بتوانند به بهشت وارد گردند مگر بیماریهائی که هیچ قابلیت علاج نداشته باشد مانند کفر،نفاق،بغض خدا و دوستان خدا چنین بیمارانی باید همیشه در آن زندانخانه بمانند.

بیماری قلب چیست؟

همان طوری که بدن انسان را سلامتی و بیماری است دل را نیز سلامتی و بیماری است:سلامتی تن در اینست که تمام اجزاء آن درست و در جای خود خاصیت و اثری که برای آن آفریده شده است از آن بروز کند و بیماریش در نقص عضوی از آن و از بین رفتن خاصیتش می باشد و نتیجه اش ناراحتی و سخت شدن زندگیست،سلامتی دل در آنست که تمام خواص و آثار انسانیت از آن ظاهر گردد به اینکه نسبت بمعارف و حقائق و عقائد حقه دارای یقین و اطمینان باشد و نیز از تمام خویهای زشت و حیوانی پاک باشد.

و مرض دل در ریب و انکار و شک و حیرت و دوستی و دشمنی بیجا و بیم و امید بی مورد و حقد و حسد و بخل و غیره است بتفصیلی که در این کتاب می آید و تمام این بیماریها برخلاف فطرت اولی انسانست.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:بدن آدمی شش حالت دارد:

سلامت،مرض،مرگ،حیات،خواب و بیداری.جان انسانی نیز دارای این شش حالت است حیات جان علم و مرگش جهل است مرضش شک و تردید و سلامتش یقین می باشد خوابش غفلت و بیداریش حفظ و مراقبت است» (2)

و نیز می فرماید:«زینهار که فقر و تهیدستی از جمله بلاها است و سخت تر از تهیدستی بیماری بدنست و سخت تر از بیماری بدن بیماری دل است؛

1- 9) . لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ (سوره انعام آیه 127).

2- 10) .ان للجسم سته احوال الصحه و المرض و الموت و الحياه و النوم و اليقظه و كذلک الروح فحياتها علمها و موتها جهلها و مرضها شكها و صحتها يقينها و نومها غفلتها و يقظتها حفظها-بحار الانوار جلد 14 صفحه 398.

زینهار که فراوانی مال از نعمتها است و برتر از آن سلامتی بدن و برتر از آن پرهیزگاری دلست»یعنی پاکی از انواع آلودگیها و گناهان. (1)

بزرگی بیماری دل

همان طوری که هرگاه عضوی از بدن بیمار شود انسان در اثر فشار درد،رنج می برد و زندگی بر او سخت می شود همچنین هرگاه به یکی از بیماریهای دل «گناهان قلبی»مبتلا شود علاوه بر بلاهای پس از مرگ که در شرع از آنها خبر داده شده در همین زندگی دنیا در رنج و تعب بسر می برد و به قدری در فشار دردهای نفسانی قرار می گیرد تا آنجا که تن به مرگ می دهد و حاضر می شود خودکشی کند (2).

مثلا چنانکه درد دندان خوشیها را از خاطر می برد و هر لذتی را از کام و دل می اندازد و زندگی را ناگوار می سازد همچنین درد جهل،کبر،حسد، خودبینی و سایر بیماریهای نفسانی همین آثار را دارد،چنانچه شخص حسود رنج می برد و خواب از چشمش می پرد و به خود می پیچد برای اینکه دیگری نعمتی به دست آورده یا به مقامی و رتبه رسیده و در این آتش می سوزد و منتظر برطرف شدن آن نعمت از او است و غالبا به مراد نرسیده با همین آتش حسرت می میرد و به تجربه و علم ثابت شده که بیماریهای روانی موجب رنجوری بدن و بیماری جسم می گردد زیرا دردهای درونی بر روی اعصاب و دستگاه های حیاتی بدن اثر می گذارد و در نتیجه اجزاء کارخانه تن وظائف خود را درست انجام نمی دهد و همین سبب هر بیماریست.

1- 11) .الاوان من البلاء الفاقه و اشد من الفاقه مرض البدن و اشد من مرض البدن مرض القلب الاوان من النعم سعه المال و افضل من سعه المال صحه البدن و افضل من صحه البدن تقوی القلب«نهج البلاغه».

2- 12) .از این بیان دانسته می شود که خودکشی هائی که در بین افراد بشر خصوصا نسل جوان رواج یافته و آمار آن همه ساله رو بفزونیست عموما ناشی از بیماری روان است و راه جلوگیری آن منحصرا در حفظ سلامتی دل است به تفصیلی که در این کتاب ذکر می شود.

گناه بدن از بیماری دل است

چون دل سلطان تن است و گفته های زبان و تمام کردارهای اختیاری وابسته به خواسته های دلست،آشکار است که هرگاه دل بیمار باشد گفتارها و کردارها طبق آن انجام می گیرد از این است که گفتارش ناهنجار و کردارش نارواست و تمام برخلاف فطرت انسانی و ضدّ صراط مستقیم دیانت خواهد بود، خلاصه هر گناهی از شخصی سر می زند در اثر بیماری دلش می باشد پس بر هر فردی عقلا و شرعا واجب است در معالجه بیماری دلش بکوشد و در نگهداری سلامتی دل بیش از سلامتی تن اهمیت دهد:

بد بود تن چه دل تباه بود ظلم لشکر ز ضعف شاه بود

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«صاحبان معرفت می بینند اهل دنیا را که مرگ بدنهایشان را بزرگ می شمارند و ایشان مرگ دلهایشان را بزرگتر و سخت تر می دانند» (1)زیرا دانسته اند که در مرگ تن محروم شدن از خوشیهای چند روز دنیا آنهم آلوده به هزاران ناراحتی است ولی در مرگ دل محرومیت از سعادتهای همیشگی و لذتهای خالص ابدی و بازماندن از حیات پاکیزه انسانیت در دنیا و آخرت است.

بنابراین بیماری روان را آسان نتوان شمرد و نباید مسامحه در علاج آن را روا دانست همان طورکه مسامحه در معالجه بیماری تن عقلا روا نیست چون به مرگ می کشد،مسامحه در بیماری دل به طریق اولی سزاوار نیست چون منتهی به بدبختی همیشگی می شود.

بدبختی جامعه از بیماری دل

پس از دقت در پیدا کردن منشأ انواع فسادهای روزافزون اجتماع بشری دانسته می شود که هر فتنه و فساد و خیانت و جنایتی از هرکس دیده شود سببش

1- 13) .یرون اهل الدنیا یعظمون موت اجسادهم و هم اشد اعظاما لموت قلوب احیائهم(نهج البلاغه خطبه 259 فی صفه الزهاد).

یک نوع بیماری روانیست که او را وادار بکردار غیر انسانی نموده است،انواع تبه کاریها،خونریزیها،دزدیها،بی بندوباری و انحرافهای جنسی،آلودگیها به انواع فحشاء،اعتیاد به الکل و مواد مخدره،برهم خوردن اساس خانواده ها و جدائیها و قساوتها و خشونتها و خودکشیها و غیره تمام در اثر ناسالمی روان و کمبود انسانیت است.بر عهده زمامداران است که درباره بهداشت روانی بشر اقدامات سودمندی کنند بیش از بهداشت جسمی. درحالی که برای سلامتی بدن سازمانهای وسیع،بیمارستانها،درمانگاهها،دانشکده های طبی و کارخانه های داروسازی تأسیس کرده اند)چه سازمانهائی که برای کشف دارویی می کوشند تا بشر را از رنج درد جسمی رهائی بخشند البته این کارها بسیار خوب و بجاست) ولی چرا از دردهای روانی و مفاسد اخلاقی که همیشه بشر از آن در شکنجه است بی خبرند؟چرا برای جلوگیری از مرگ انسانیت قدمی برنمی دارند؟بلکه دانسته یا ندانسته با انواع وسائل تبلیغاتی که دارند در بهم زدن سلامتی روانها و از بین بردن اخلاق انسانی و خفه کردن جامعه بشری در منجلاب شهوات و هوسرانی ها و بی بندوباری ها کوشش می کنند.

حسد نمونه ای از بیماری قلبی

در روزنامه ها آمده بود که پزشکان سویس گروهی تشکیل داده اند که به درمان بیماری حسادت بپردازند و این نشانه اینست که پزشکان بیماری حسادت را در عداد بیماریهائی می دانند که سلامت بشر را تهدید می کند و همان طورکه برای درمان و معالجه سل و سرطان می کوشند در راه برانداختن مرض حسادت هم دامن همت بر کمر بسته اند.

ما نمی دانیم این پزشکان چگونه و با چه وسیله کار خود را آغاز می کنند و آیا در این کار توفیق حاصل خواهند کرد یا نه،هرچه باشد همین که این فکر مقدس بوجود آمده مایه امیدواری است-بشر سالیان دراز است بیماری حسد را شناخته ولی راه درمان آن را پیدا نکرده است و نمی داند با چه دارویی این مرض خانمان سوز و خانه برانداز درمان می شود حتی تعالیم و توصیه های شرایع و ادیان هم در این راه عملی مؤثر انجام نداده است-دستورهای اخلاقی نیز کاری از پیش

نبرده و بشریت پیوسته از وجود این آتش که در ضمیر و وجود حسدپیشگان زبانه می کشد آسیب و رنج دیده است به عقیده ما حسادت از سرطان خطرناک تر است زیرا سرطان در سال صدها نفر را به هلاکت می رساند و حسد می تواند در یک لحظه میلیونها نفر از مردم دنیا را نابود کند بیشتر از حوادث تاریخی که از جنگ و جنگ بارگی رنگ و بو گرفته مولود حسادت بود اسکندر مقدونی از آن مردمی بود که خوئی پلنگی داشته و پیوسته با دیده حسد در کشورهای دیگر هم عصر خود نگاه می کرده،و یکی از علل لشکرکشی او به ایران وجود همین حس حسادت بود می گویند وقتی که تخت جمشید را آتش زده بود و آتش از در و دیوار کاخ زبانه می کشید اسکندر درحالی که از خوردن می مست بود با خشمی نشاطآمیز می خندید و این خشم را که با لبخندهای مستانه توأم بود پرتوی از آتش حسد او خوانده اند که همیشه در دلش روشن بوده است.

درباره هیتلر که در جنگ جهانی دوم دست به آن کشتار و فجایع زد نوشته اند که مردی بسیار حسود بوده حتی نمی توانست رنگ لباس دیگران را که گاهی بنظرش زیبا جلوه می نمود تحمل کند به هر صورتی که ممکن بوده لباسی را که مورد حسادت او قرار گرفته بود از میان می برد.در یکی از مصاحبه هایش گفته بود من نمی توانم ببینم پیر میشوم و جوانها بیایند جای مرا بگیرند.

یکی از نویسندگان که تخصص او در نوشتن مسائل تاریخی است معتقد است که علت آنکه هیتلر دست باین همه کشتار زد همان حسادت او بوده و او با این شدت عمل آتش حسادت خود را خاموش می خواست.

(نقل از مقاله روزنامه پارس شماره 3363 مورخ 8 دیماه 1348)

نظری به این مقاله

جای خوشوقتی است که جمعی از دانشمندان سویس یکی از بیماریهای روانی بشر را دانسته اند لکن باید بدانند که معالجه قطعی آن و سایر بیماریهائی که هنوز نشناخته اند از عهده بشر بیرون است و تنها خداوندی که به پنهان و آشکار داناست می داند و درمان قطعی آن مراجعه بطبیب روحانی و نسخه کتاب آسمانی یعنی قرآن مجید است که در آن داروی هر درد روانی است.

دیگر اینکه نوشته است تعالیم شرایع و ادیان در راه علاج حسد عملی مؤثر انجام نداده.اگر منظورش اینست که مردمان به آن تعالیم عمل ننموده اند تا شفا یابند درست است وگرنه در تعالیم قرآن مجید نقصی و قصوری نیست.کدام فرد مسلمان خواست از علوم قرآن دانا شود و به تمام دستورش عمل کند آنگاه بیماریهای روانیش شفا نیافته باشد؟آنچه از انحرافات و بیماریهای روانی که در مسلمانان دیده می شود تمام از سرپیچی از دستورات قرآن مجید است.

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ما است

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

سلامتی تن و روان

برای نگهداری سلامتی تن رعایت اموری چند لازم است از آن جمله اجزاء زائدی که همراه بدن در رحم مادر تکوین شده و فایده اش تنها برای همان مدتی است که در رحم بوده و پس از بیرون آمدن جز زیان چیزی ندارد و بنابراین باید آنها را جدا کرد مانند(سلی)یعنی پوست نازکی که بدن جنین را پوشانیده و (سرّه)یعنی ناف و(قلفه)یعنی پوستی که به وسیله ختنه باید جدا شود که اگر این اجزاء جدا نشود سلامتی تن در خطر است.

همچنین روان انسانی در اول تکوین و تعلقش ببدن صفاتی چند با او است که برای حکمتهایی چند یا برای صرف در موارد خاصی که بنفع انسان تمام می شود یعنی مواردی که عقل و شرع تعیین کند به او داده شده مانند جهل،حرص بخل،ظلم،عجله،مجادله و مانند اینها و به هریک از این بیماریهائی که از اول همراه انسان است در قرآن مجید اشاره شده چنانچه فرموده است«انسان بسیار ستمگر و نادان است» (1)و فرموده:«انسان حریص خلق شده است» (2)و «کسی که بخل نفس او نگهداشته شود پس ایشانند رستگاران» (3)و«انسان از

1- 14) . إِنَّهُ کاٰنَ ظَلُوماً جَهُولاً (سوره 33 آیه 72).
2- 15) . إِنَّ الْإِنْسٰانَ خُلِقَ هَلُوعاً(سوره 70 آیه 19).
3- 16) . وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (سوره 59 آیه 9).

شتاب آفریده شده» (1)و«آدمی از همه آفریدگان جدل کننده تر است». (2)

و نیز انسان را در قرآن مجید به اوصاف رذیله یاد فرموده مانند کفور(بسیار ناسپاس)قتور(بسیار بخیل)یؤس(بسیار ناامید از رحمت خدا)جزوع(بسیار ناشکیبا)عجول(بسیار شتاب کننده)و کافر را کر و کور و گنگ و بدتر از چهارپایان یاد فرموده است (3)و مانند اینها از انواع بیماریهای روحی که در قرآن مجید ذکر شده و راه معالجه آنها به تفصیل در این کتاب می آید و بطور اجمال باید دانست که هریک از این صفات را در هر موردی که عقل و شرع تعیین کرد و به همان اندازه ای که روا دانست باید صرف کرد و در غیر آن باید مجاهده نموده خودداری کرد،مثلا صفت بخل نسبت به مال در مواردی که شرع مقدس مصرف در آن را نهی می کند باید بخیل بود و نگذاشت حتی یک درهم مالش هم در حرام و بیجا صرف شود-نسبت به وقت باید بخیل بود که یک آن در حرام صرف نشود تا برسد به آنجائی که یک آن وقتش هدر رود پس صفت بخل را در نهاد آدمی قرار داده اند تا از صرف عمر و دارائیش در غیر خشنودی پروردگار بخیل باشد و در راه خشنودی او سخی و جواد.

ترا تیشه دادند که هیزم کنی ندادند که بر فرق مردم زنی

نگهداری تن از کثافتها

از چیزهائی که برای سلامتی تن باید رعایت شود برطرف کردن و از بین بردن چرکها و ناخنها و موهای زیادی بدن است توضیح آنکه تغذیه ای که انسان می کند آنچه را که قابل است جزء بدن می شود و زیادتی آن مقداری بصورت بول و مدفوع بیرون می رود و مقداری بصورت عرق از بدن خارج می گردد و مقداری هم به صورت ناخن و مو و چرکهائی که پوست بدن را می پوشاند و راه تنفس جلدی را می گیرد در می آید و باید دست کم هفته ای یک بار زیادتی ناخن را برید و موهای عانه و زیربغل را برطرف ساخت و چرکهای بدنی را با کیسه و صابون از

1- 17) . خُلِقَ الْإِنْسٰانُ مِنْ عَجَلٍ (سوره 21 آیه 37).
2- 18) . وَ کٰانَ اَلْإِنْسٰانُ أَکْثَرَ شَیْءٍ جَدَلاً (سوره 18 آیه 54).

3- 19) . إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الّذِينَ لا يَعْقِلَونَ (سوره انفال آیه 22).

بین برد وگرنه سلامتی بدن در خطر قرار می گیرد.

همچنین باید پاکیزگی جامه و مسکن و هوا و غذا از انواع آلودگیها رعایت شود.

روان را هم باید از کثافتها نگهداشت

برای نگهداری سلامتی روان نیز باید از چیزهائی که سبب بیماری روانی مانند مرض غفلت و قساوت می شود بپرهیزد و برای جلوگیری از پیدایش آنها بداروهائی که در قرآن مجید یادآوری شده مداوا نماید،مثلا آدمی در اثر ابتلاء به تدبیر بدن و تأمین وسائل آسایش آن ناچار است به امور مادی مشغول باشد و خواسته یا نخواسته او را از یاد خدا و آخرت یعنی زیستگاه ابدیش بازمی دارد «مگر مردانی که خدا از آنها تعریف فرموده (1)آنهائی که دادوستدشان از یاد خدا بازنمی دارد»البته ایشان خیلی کمند و اکثر مردم بر اثر این گونه سرگرمیها بمرض غفلت و قساوت مبتلا می شوند و برای چاره اش داروهائی در قرآن مجید یادآوری شده که از همه مهمتر،نمازهای پنجگانه است می فرماید«نماز را برای یاد خدا برپا دار». (2)

دستورات قرآن درمان دردهاست

باید سعی کند آنچه به چشمش می بیند یا به گوشش می خورد و همچنین سایر اعضایش برایش ضرر روانی نداشته باشد و تعیین مضرّ بودن بعضی چیزها به نظر عقل سالم و شرع مقدس است،به طور کلی آنچه در شرع اسلام بیان شده از دستوراتی که باید به آن عمل شود یا از آن پرهیز گردد تمام برای جلوگیری از پیدایش بیماری روانی یا شفا یافتن از بیماری موجود است یا برای پیشرفت روان در کمالات انسانی است.

1- 20) . رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِیهِمْ تِجٰارَهٌ وَ لاٰ بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ (سوره نور آیه 37).
2- 21) . أَقِمِ الصَّلاٰهَ لِذِکْرِی (سوره 20 آیه 14).

خلاصه دین الهی برای اصلاح روانها و سلامتی دلها است که به آن خوشبختی مادی و روحی انسان تامین و به خوشی مطلق در هر دو عالم می رسد.

معالجه روان کار انسان مادی نیست

بیماریهای تن چیزی است که بشر می تواند آن را به حواس خود درک کند و بفهمد و داروهای آن را که خداوند در همین عالم ماده قرار داده است به کوشش و تجربه دریابد امّا بیماریهای روانی چنانچه اصل روان از عالم غیب و ماوراء طبیعت و ماده است بیماریهایش نیز مادی نیست که بشر معمولی بتواند آنها را بفهمد یا داروهایش را کشف کند و احاطه کامل بر سازمان مرموز نفسانی انسان از عهده بشر خارج است و جز سازنده آن(خدائی که دانای پنهان و آشکار است) کسی را از اسرار نفسانی و داروهای روحانی آگهی نیست.

خداوند هم جمعی از افراد بشر را برگزید و ایشان را از این اسرار آگهی داد و به عنوان طبیبان روحانی راهنمایان مردمان گردانید و سالار ایشان را خاتم انبیاء محمد بن عبد اللّه صلی الله علیه و آله وسلم قرار داد (1)و بر بشر به فرستادن او منت گذارد و فرمود:«هرآینه خداوند بر مؤمنین منت نهاد گاهی که فرستاد در بین ایشان پیغمبری را از جنس خودشان که آیات خدا را برایشان می خواند و ایشان را پاکیزه می کند» (2)

مراد از تزکیه همان پاکی دلها از انواع آلودگیهای روانی است که در این کتاب ذکر می گردد و از این آیه شریفه به خوبی دانسته می شود که غرض از بعثت پیغمبران،روشن شدن دلها است به نور دانش و پاک شدن از انواع آلودگیها و دارا شدن ملکات فاضله انسانیت،چنانچه خودش فرموده که برای تمام کردن اخلاق نیکو فرستاده شده ام. (3)

1- 22) . در این ره انبیا چون ساربانند دلیل و رهنمای خاص و عامند برایشان سید ما گشته سالار همو اول همو آخر در این کار
2- 23) . لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ ... سوره 3 آیه 164.
3- 24) .بعثت لا تمم مکارم الاخلاق.

قرآن زندگی می بخشد

با این پیغمبر عظیم الشأن کتابی فرستاد که دستورات طبی و روحانی آن حیات بخش روانها و زنده کننده دلها است،می فرماید«ای کسانی که ایمان آوردید اجابت کنید خدا و رسولش را هنگامی که شما را می خوانند به آنچه زنده تان سازد» (1)و نیز می فرماید (2)«آیا کسی که مرده بود پس ما او را زنده کردیم» (3)و می فرماید«کسی که از مرد و زن با داشتن ایمان،کار نیک کند پس ما او را به یک زندگی پاکیزه زنده خواهیم کرد» (4)خلاصه دلهائی که به سبب کفر و نفاق مرده بود به وسیله برهانهای محکم و دلیلهای آشکار در قرآن مجید، ایمان را که حیات حقیقی است دارا می شوند،پس قرآن است شفای بیماریهای درونی (5)چنانچه خودش می فرماید«برای اهل ایمان رهنما و شفابخش است» (6)و«فرومی فرستیم از قرآن آنچه شفابخش و رحمت برای اهل ایمان است». (7)

قرآن شفا است چون بیماریهای روانی پیروان خود را درمان می کند و رحمت است چون دلهای پیروان خود را سلامت،صحت و استقامت می بخشد تا به کسب اخلاق فاضله بپردازند و از زندگی انسانیت بهره مند شوند.

پاسخ از شبهه(گناهان قلبی غیر اختیاری است و بشر توانایی جلوگیری از آنها را ندارد)

بعضی در اثر کمی دانش خیال می کنند گناهان قلبی اموری است غیر اختیاری و می گویند جلوگیری از آنها از توانائی بشر بیرون است بنابراین مورد تکلیف و مؤاخذه الهی نیست و بعضی دیگر گفته اند اینها اموریست اخلاقی و حرمت شرعی آن معلوم نیست.

1- 25) . یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاکُمْ لِمٰا یُحْیِیکُمْ -سوره انفال آیه 24.
2- 26) . أَ وَ مَنْ کٰانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنٰاهُ ... سوره انعام آیه 122.
3- 27) . زنده دلا مرده ندانی که کیست آنکه ندارد بخدا اشتغال(سعدی)
4- 28) . ...فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیٰاهً طَیِّبَهً -سوره نحل آیه 97.
5- 29) . وَ شِفٰاءٌ لِمٰا فِی الصُّدُورِ -سوره 10 آیه 57.
6- 30) . قُلْ هُوَ لِلَّذِینَ آمَنُوا هُدیً وَ شِفٰاءٌ -سوره 41 آیه 44.

7- 31) . وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ -سوره 17 آیه 82.

گوینده این حرف خیال کرده است گناهان قلبی همان خاطره های ناروائی است که بی اختیار بدل انسان می گذرد و نمی شود آنها را به خود راه نداد و بدون تردید اینها مورد تکلیف و بازخواست نخواهد بود.

درحالی که گناهان قلبی غیر از خطورات است بلکه امور ثابتی است که جایش دل است و شخص می تواند آنها را در دل خود جا ندهد یا اگر باشد از دلش بیرون کند.

مثلا شما می بینید شخص مسلمانی در مغازه شرابفروشی ایستاده، به دلتان می گذرد این شخص شرابخوار است و می خواهد شراب بخرد این خاطره البته بدون اراده شماست لکن پس از آن می توانید این خاطره ناروا را در دل جا دهید و به آن شخص بدبین شده او را فاسق بدانید و در این حال بگناه قلبی که همان گمان بد به مسلمان است مبتلا شده اید چنانکه می توانید فورا آن خاطره را از شیطان دانسته و کار مسلمان را حمل به صحت کنید یعنی بگوئید شاید کار دیگری دارد و کسی را می خواهد ببیند و مثل آن،و چیزی در دل خود جا ندهید.

یا مثلا نعمت تازه در شخصی می بینید به خاطرتان می گذرد چرا این نعمت به او رسیده اگر فورا این خاطره را از شیطان دانستید و به نور ایمان و دانش از خود دور کرده و با خود گفتید این نعمت را خدا به او داده و چنین صلاح دانسته و ایراد به کار خدا کفر است و او قادر است مثل آن یا بهتر از آن را به من بدهد، در اینجا چیزی بر شما نیست و آن خاطره بخشوده شده است.اما اگر آن خاطره را در دل جای داده و آرزوی گرفته شدن آن نعمت را از آن بیچاره در دل نگهداشتید در این حال به گناه قلبی که حسد است مبتلا شده اید.

یا مثلا از گفتار یا رفتار کسی ناراحت شده آزار می بینید در این حال با اینکه می توانید آن را نادیده گرفته و ببخشید یا تلافی به مثل کنید اگر دشمنیش را در دل جای داده در مقام تلافی کردن به بالاتر از آنچه از او دیده اید برآیید مبتلا به گناه قلبی حقد و کینه مسلمان شده اید.

چنانچه می بینید در هریک از این سه مثال،سوءظن،حسد و حقد چیزهائیست که در دل ثابت است و(حدوثا و بقاء)تحت اختیار است یعنی شخص می تواند نگذارد در دلش جا بگیرد و پس از پیدایش آن می تواند برطرفش سازد اما خاطره نخستین هرچند کفرآمیز باشد چون اختیاری نیست گناهی ندارد.

ص:21

ترس از وسوسه،ایمان است

در اصول کافی است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شیطان مردی را وسوسه کرد و گفت که ترا آفریده؟گفت خدا،شیطان گفت خدا را که آفریده است؟ آن مرد از این وسوسه و خاطره ناروا سخت ناراحت شد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت هلاک شدم،رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در پاسخ فرمود«به خدا این محض ایمانست» (1)یعنی همین ترس از هلاکت برای این خاطره نابجا دلیل ایمان و عین ایمان است.

بنابراین روشن شد که گناهان قلبی همان امور ثابتی است که به اختیار انسان است نه خاطره و دلیل فقهی برای اثبات حرمت شرعی هریک در این کتاب در جای خودش یادآوری می شود.

چاره ای از تحصیل قلب سالم نیست

معالجه بیماریهای روانی و تحصیل قلب سالم نه چیزیست که عاقل آن را آسان بگیرد و یا از آن صرفنظر کند و چون برای بدست آوردنش باید زحمت بکشد و جهاد نفس نماید و از بعضی خوشیها بگذرد نباید دست از آن بردارد بلکه باید متوجه فایده های بزرگ و مقامات بالا که برای زندگی پاکیزه انسانیت است بود و برای رسیدن به آن درجات رنجها آسان و سختیها راحت می شود:

رنج راحت دان چون مقصد شد بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ

صاحب قلب سلیم تا در دنیا است با کمال امن و خوشنودی از پروردگارش بسر می برد و رنجهای عالم ماده را به لذتهای روحانی جبران می نماید و وقتی که از اینجا رفت بیک زندگی سراسر خوشی و سرور و نعمتهائی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل کسی نگذشته می رسد و به یک سلطنت حقیقی می رسد که هرچه هروقت بخواهد فورا می شود چنانچه در قرآن می فرماید«چون به بهشت بنگری نعمتها می بینی(که در وصف نگنجد)و پادشاهی بزرگی را» (2)

1- 32) .در اصول کافی چند روایت نقل کرده که در خاطره های ناروا بازخواستی نیست و برای چاره آن ذکر لا اله الا اللّه و در روایت دیگر آمنا باللّه و رسوله و لا حول و لا قوه الا باللّه دستور داده شده است.
2- 33) . وَ إِذٰا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً -سوره دهر آیه 20.

شگفتی از بی خبری انسان

چقدر جای شگفتی است.که انسان برای سلامتی تن و رهایی از بیماریهای بدن کوششها می کند و از صرف دارائی و خوردن داروهای تلخ و جراحی و غیره پرهیز و دریغ ندارد ولی برای سلامتی دل و شفای بیماریهای روانش که هزاران مرتبه بالاتر است جنبش نمی کند و خبرهای خدا و رسول از بیماری و درمانش را ندیده و نشنیده گرفته و به رنجهائی که در دنیا از آن بیماریها می برد می سازد و عذابهائی که در آخرت برای او آماده شده است از خود دور می بیند یا باور ندارد،آیا گفته های خدا و پیغمبر به اندازه گفته یک دکتر ایجاد احتمال ضرر در او نکرده است یعنی بگوید شاید این بیماریهای هلاک کننده درست باشد و تا وقت باقی است در معالجه آنها بکوشد چون جلوگیری از زیان بزرگ هرچند محتمل باشد عقلا واجب است.

ترا یزدان همی گوید که در دوران مخور باده

ترا ترسا همی گوید که در صفرا مخور حلوا

ز بهر دین نه بگذاری حرام از گفته یزدان

ز بهر تن تو بگذاری حلال از گفته ترسا

وای از ساعت مرگ که پرده غفلت برداشته شود و آدمی خودش و بیماریهایش را دریابد و راه چاره را بسته ببیند آنگاه هرچه ناله کند و افسوس خورد که در محضر پروردگار چه ها کردم فایده ندارد. (1)

نسخه تنها درمان نمی شود

بعضی از مسلمانان تنها به گفتن شهادتین و اقرار به اینکه قرآن کتاب آسمانی و دینی اوست اکتفا کرده و آن را در خانه نگهداری می کنند بدون اینکه با تدبّر آن را بخوانند و دستورات عالیه اش را به کار بندند درحالی که اگر چنین کاری را با بیماری جسمی خودش می کرد یعنی نسخه ای که دکتر نوشته در جیبش

1- 34) . یا حَسْرَتیٰ عَلیٰ مٰا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللّٰهِ -سوره زمر آیه 56.

یا گوشه ای می گذاشت بدون اینکه دوا را بخرد و به کار بندد،آن وقت دل خوش می کرد که دکتر رفته ام و نسخه گرفته ام،یقینا این رفتار دور از خرد مورد سرزنش عقلا و وجدان خودش قرار می گرفت.

بیماری قلبی تنها کفر نیست

و بعضی دیگر از مسلمانان علاوه بر آنچه ذکر شد بپاره ای از دستورات قرآن مجید(مانند نماز و روزه)عمل می کنند و بصورت بی مغز و جان آنها قناعت نموده و سایر دستورات قرآن را نادیده می گیرند آن وقت خود را صاحب قلب سلیم هم می دانند به خیال اینکه عذابها و عقوبتهائی که برای بیماران روانی است درباره کفار است و با این ترتیب مغرور گشته در جهل مرکب می مانند.

سبب این پندار نادرست این است که خیال می کنند بیماری دل تنها همان کفر است درحالی که کفر یکی از بیماریهای روحی است و جز آن بیماریهای دیگری است که قرآن مجید از دستورات معالجه آنها پر است.

برای اینکه روشن شود بیماری دل با ایمان جمع می شود یعنی ممکن است شخصی کافر نباشد ولی به بیماریهای دیگر روانی مبتلا باشد توجه به این دو آیه شریفه کافیست:«اگر بازداشته نشوند منافقین و کسانی که در دلهایشان بیماری است...» (1)و«می گویند کسانی که در دلهایشان بیماری است و کافران...» (2)در این دو آیه چنانچه می بینید مسلمانانی که در دلهایشان مرض است از کافران و منافقان جدا ذکر فرموده است.

کدام مسلمان است که از مرض«تلوّن»و بی ثباتی در راه بندگی و میل به باطل و پیروی هوای نفس پاک شده باشد درحالی که این بیماری یکی از انواع شرک است چنانکه می فرماید«ایمان نمی آورند بیشتر از مردمان به خدا مگر اینکه ایشان شرک آورندگانند» (3)و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که شرک در این آیه مراد«شرک در اطاعت»است یعنی با آنکه خدا را به وحدانیت

1- 35) . لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَهِ -سوره احزاب آیه 60.

2- 36) . وَ لِيَقُولَ الّذِينَ فِی قُلَوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الکاٰفِرُونَ ماٰ ذاٰ أرٰادَ اللّٰهُ بِهٰذاٰ مَثَلاً -سوره المدثر آیه 31.
3- 37) . وَ ماٰ یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ إِلاّٰ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ -سوره یوسف آیه 106.

می پرستد شیطان را نیز اطاعت می کند و او را در ارتکاب گناهان فرمانبرداری می نماید،و از حضرت صادق علیه السلام است که اهل این آیه بیش از دو ثلث از مردمند. (1)

کیست که از بیماریهای حسد،بخل،کینه،کبر،حرص و غیره پاک باشد؟پس بر هر مسلمانی واجب است که بیماریهای روانی را که در قرآن مجید ذکر شده یاد بگیرد و به دستورات آن از بیانات اهل بیت علیه السلام با بیانی که علمای اسلام از هر دو گرفته اند عمل کند پیش از اینکه هنگام تدارک بگذرد.

بی ایمانی یا جهل حقیقی و سرگردانی

دلی که از نور ایمان خالی باشد بیماریهائی دارد که قرآن مجید از آن تعبیر به کوری،کری،گنگی، (2)میکند یعنی گوش دلشان از شنیدن حق کر و زبانشان از گفتن حق گنگ و چشمشان از دیدن حق کور است و نیز می فرماید «کسی که در دنیا چشم(دلش از دیدن حق)کور باشد پس او در آخرت کور خواهد بود» (3)و از این آیه و آیات دیگر دانسته می شود که«در آخرت برونها مانند درونها خواهد بود»چنانچه صریحا می فرماید. (4)

پس کسی که در دنیا آیات خدا را بچشم دل ندید و حق را باور نداشت و به آن دلبستگی پیدا نکرد در آخرت هم نعمتهای خدا را نخواهد دید یعنی چشمی ندارد که ببیند و کسی که در دنیا سخن حق را به گوش دل نشنید و آن را نپذیرفت فردا نغمه های دلکش بهشت و بهشتیان را نخواهد شنید.

و نیز چنین دلهای خالی از ایمان را«بیمار» (5)«مهر کرده شده» (6)«بسته شده» (7)«چرک گرفته شده» (8)یاد فرموده است«و ایشان را ردیف

1- 38) .ان اهل هذه الایه اکثر من ثلثی الناس«کافی»
2- 39) . صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَعْقِلُونَ -سوره البقره آیه 171.
3- 40) . وَ مَنْ کانَ فِی هٰذِهِ أَعْمیٰ فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمیٰ -سوره بنی اسرائیل آیه 72.
4- 41) . یَوْمَ تُبْلَی السَّرٰائِرُ -سوره الطارق آیه 9.
5- 42) . فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ -سوره البقره آیه 10.
6- 43) . فَطُبِعَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ -سوره منافقون آیه 3.

7- 44) . أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفالُهٰا -سوره محمد ص آیه 24.
8- 45) . كَلاّٰ بَلْ رٰانَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ -سوره المطففين آیه 14.

جانوران (1)و بدترین جنبنده ها دانسته است». (2)

کافر از حیوان پست تر است

خداوند بشر را به دادن قوه و استعدادی که بتواند حق را ببیند و بشنود و بپذیرد بر حیوانات برتری داد و کسی که این قوه را هدر داد از مقام انسانیت محروم و در همان حدّ بهیمیت باقی است.

در دعای نخستین صحیفه سجادیه علیه السلام است که«اگر بشر خدا را نشناسد و او را منعم نداند و نعمتهای او را صرف کند ولی شکر او را بجا نیاورد هرآینه از مقام شامخ انسانیت بیرون رفته و در حد چهارپایان قرار گرفته است» (3).

مردگان حقیقی

و نیز قرآن مجید بی ایمانان را مردگان یاد فرموده،می فرماید«تو نمی توانی حق را به کسانی که مردگانند بشنوانی و کسانی را که گوش دلشان از دعوت حق کر است هنگامی که روی دل خود را از حق برگردانده اند». (4)

و باید دانست که ایمان برای روان به منزله غذای مناسب برای بدن است همان طورکه اگر غذای بدن نرسد تمام قوای نباتی و حیوانی ضعیف می شود و از کار می افتد تا بالاخره شخص می میرد،همچنین روان بی ایمان به بیماریهای روانی دچار و در نتیجه جهت انسانیتش ضعیف و از زندگی پاکیزه و روحانی بی بهره می گردد تا جائی که از عالم انسانیت افتاده به هلاکت همیشگی و مرگ جاودانی مبتلا می شود.

1- 46) . أُولٰئِکَ کَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ -سوره اعراف آیه 179.
2- 47) . إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذِینَ کَفَرُوا -سوره انفال آیه 55.
3- 48) .و لو کانوا کذلک لخرجوا من حدود الانسانیه الی حد البهیمیه فکانوا کما وصف فی محکم کتابه ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا«صحیفه سجادیه دعای اول».
4- 49) . إِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتیٰ وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعٰاءَ إِذٰا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ -سوره نمل آیه 80.

مرگ روان ابتدای شکنجه

میان مرگ تن و مرگ روان خیلی فرق است:مرگ تن پایان گرفتاریها و رنجهائی است که از ناحیه تن به انسان می رسد همانند مرغی که از قفس بیرون می پرد ولی مرگ روان ابتدای رنج بردن از بیماریهائی که دارد و گرفتار شدن به خویهای زشتی است که کسب کرده است چنانچه می فرماید«سپس در آنجا نمی میرد و نیست نمی شود(تا دیگر رنجی نبرد)و نه زنده می شود»(به زندگی انسانی تا از آثار آن بهره مند گردد). (1)

و نیز می فرماید:«آیا کسی که مرده بود(به واسطه نداشتن ایمان)پس او را به حیات ایمان و هدایت زنده کردیم و برایش نوری(یعنی علمی که زائیده ایمانست)قرار دادیم تا به آن میان مردم راه برود مانند کسی است که در تاریکی های(نادانی و بی ایمانی)مانده از آن بیرون شدنی نیست» (2)و «هرکس از مرد و زن کار نیک کند و مؤمن باشد او را زندگی نیکو دهیم». (3)

از این آیات شریفه و نظائر آن به خوبی دانسته می شود که انسانی را جز زندگی حیوانی،زندگی پاکیزه دیگری است که باید آن را به دست آورد و در روایات از آن به«روح الایمان»تعبیر شده است و صاحب آن همیشه در امنیت و سلامتی که با ترس و بیم آمیخته نیست و در خوشبختی و سروری که ناپایان و از بین رفتنی نیست خواهد بود.

آری چرا از اندیشه های تابناک خود غرق شادی و سرور نباشد در حالی که چیزهائی می بیند و می شنود و می فهمد که دیگران از دیدن و شنیدن و فهمیدن آن ناتوانند صاحب حیات انسانیت در دنیا و آخرت در دریای دوستی خداوند خود غرق و به نزدیکی به درگاه او خرسند است.

1- 50) . ثُمَّ لا یَمُوتُ فِیها وَ لا یَحْیی -سوره الاعلی آیه 13.
2- 51) . أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها -سوره انعام آیه 122.
3- 52) . مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً -سوره النحل آیه 97.

از خوک و بوزینه زشت تر

چنانکه گذشت در قیامت درون بر بیرون چیره می شود و هرکس بصورت ملکوتی خودش محشور می شود-کسانی که در دنیا خراب و پر از صفات حیوانی باشند و از عالم انسانیت ساقط و فاقد روح ایمان و حیات پاکیزه اند در قیامت از جمال حقیقی محروم و به زشت ترین صورتها برانگیخته می شوند چنانچه در روایتی رسیده (1)«که مردمان بی ایمان در محشر به شکلهائی محشور می شوند که میمون و خوک نسبت به آنها زیبا است». (2)

رنج برای کافر در دو جهان

اگر کسی بپرسد شما می گوئید برای اهل ایمان در هر دو سرا زندگی پاکیزه است و مؤمن همیشه در ناز و نعمت و خوشبختی و سرور است و جز او همیشه در رنج و بلا و اسیر هوای نفس و در بدبختی و اندوه است درحالی که می بینیم بسیاری از اهل ایمان در دنیا گرفتار انواع رنجها و سختیها هستند و برعکس بسیاری از بی ایمانها در خوشی و کامرانی به سر می برند؟

پاسخ این است که هیچگاه اندوه و ناراحتی های عالم طبیعت به گلزار دل مؤمن راه نمی یابد و آنچه از سختیها و رنجها می بیند همه بر جسد او است و جانش از هر آفتی در امان است چنانچه در قرآن مجید می فرماید«برای ایشان است ایمنی و ایشان هدایت یافتگانند». (3)

مؤمن در دنیا آرزوئی جز خوشنودی پروردگارش ندارد تا دچار ناکامی و نامرادی گردد و«چون خدا را سرپرست خود و دیگران دانسته و او را به قدرت و حکمت و مهربانی شناخته و خود را بنده و او را مولا پذیرفته است. (4)

پس هیچگاه دل مؤمن در پیش آمدهای ناگوار دچار اضطراب و طپش

1- 53) .یحشر الناس علی صورتحسن عندها القرده و الخنازیر«عین الیقین محدث فیض»

2- 54) .برای تفصیل به کتاب معاد از سخنان مؤلف محترم مراجعه شود چاپ دوم صفحه 82.
3- 55) . أُولٰئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ -سوره انعام آیه 82.
4- 56) . ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ مَوْلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْکافِرِینَ لا مَوْلیٰ لَهُمْ -سوره محمد ص آیه 11.

نخواهد شد و به واسطه ایمانش خداوند سکوت و آرامش در دلش می افکند. (1)

مؤمن در بلا پایدار است

همیشه مؤمن در برابر بلاها پایداری می کند و از پا نمی افتد چون دانسته است که آن بلا را حکمتی است که به نفعش تمام می شود و به خدایش امیدوار است که آن را برطرف سازد یا در برابر تلافیهائی کند که آن رنج در برابرش چیزی نباشد.

در سوره نساء می فرماید:«ای اهل ایمان!اگر شما رنج می برید و در زحمت و ناراحتید آنهائی که ایمان ندارند نیز مانند شما رنج می برند و ناراحتند(با این تفاوت که)شما از خداوند امید دارید چیزی را(نجات از بلا و آمرزش و پاداش را)که آنها امیدی ندارند»(و در ظلمت نومیدی و سرگردانی گرفتارند). (2)

قلب کافر،ویرانه ای مخوف

چنانکه بلاها و سختیها بدل مؤمن راه ندارد و تنها جسد و ظاهرش را می گیرد خوشیهائی که به بی ایمانان می رسد ظاهرشان را خوش می سازد ولی دلشان وحشتکده ویرانه ای است که به این چیزها آباد نمی شود و ظلمتکده ای است که به شهوات روشن نخواهد شد و در طپش و اضطرابی است که به آنها قرار نخواهد گرفت.

در حقیقت این شهوات سرپوشی است بر روی دل پر از وحشتشان که با این سرگرمی از دردهای درونی بی خبر بمانند و عجب آنکه این شهوات، تاریکی و وحشت و ویرانی دلشان را زیادتر می کند و خود نمی فهمند،وای از هنگامی که این سرگرمی ها از بین برود آن وقت دل ویران و وحشتناک خود را دریابند.

1- 57) . هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ -سوره فتح آیه 4.
2- 58) . إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَمٰا تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ مٰا لاٰ یَرْجُونَ -سوره نساء آیه 104.

در قرآن مجید می فرماید:«تو(در دنیا)در بی خبری از این روز بودی پس برداشتیم پوشش و غفلت را از پیش دیده تو(تا آنچه از تو پنهان بود برایت آشکار گردد)پس دیده تو امروز تیزبین است»(در دیدن آنچه نمی دیدی). (1)

رنج کافر پایان ندارد

در همین دنیا وقتی که بی ایمان به سرگرمیها دست نیابد و هدف تیرهای بلا شده از تهیدستی و بیماری و چیرگی دشمن و غیره سر در گریبان خود فروبرد، از تاریکی نومیدی و بی ایمانی و تکیه نداشتن به خدا از خود و جهان و زندگی نکبت بار ملول می شود و زبان به گله می گشاید تا جائی که تن به مرگ می دهد و خودکشی می کند به خیال اینکه از رنج برهد درحالی که اشتباه می کند و به مرگ تن نیست نمی شود بلکه همیشه با این وضع وحشتناک دلش خواهد بود و برایش رهائی نیست زیرا«کسی که از یاد خدا رو گرداند او را زندگی تنگ خواهد بود» (2)و«کسی که در دنیا دلش به نور ایمان روشن نشد در عوالم بعد از روشنائی نصیبی نخواهد داشت». (3)

خوشی دنیا همراه ناملایمات

شخص بی ایمان هرچند در دنیا به ظاهر خوش باشد لیکن باطنش در فشار و اضطراب است زیرا اولا به تمام آرزوهایش نمی رسد و آرزوهای بشر هم که پایان ندارد بلکه به واسطه مزاحمات بصد یک آرزوهایش نیز نمی رسد این است که همیشه در آتش محرومیت و سختی مبارزه با مزاحمات می سوزد.ثانیا آنچه داراست از زوال آن می ترسد و چون دارائیهای مادی در معرض نیستی است با مرگ صاحبش یا از بین رفتن آن بینشان جدائی می افتد.

تنها ایمان به خدا و روز جزا است که دل را به آنچه داراست شاد می کند و از نیستی دنیایش نیز ترسی ندارد،چون می داند اکنون بهتر از دنیا و

1- 59) . لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هٰذٰا فَکَشَفْنٰا عَنْکَ غِطٰاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ -سوره ق آیه 22.

2- 60) . وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَعْمیٰ -سوره طه آیه 124.
3- 61) . قِیلَ ارْجِعُوا وَرٰاءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً -سوره الحدید آیه 13.

آنچه در اوست یعنی ایمان به خدا دارد و نسبت به آخرت هم به فضل و کرم خداوند دلخوش است. (1)

پس در کسب ایمان بکوشیم

از آنچه گذشت به خوبی دانسته می شود که تمام خوشبختی انسان در دنیا و آخرت در سلامتی روانش از بیماری بی ایمانیست چنانچه تمام بدبختی در دوسرا در بیماری بی ایمانیست پس لازم است بیش از هر چیز در بدست آوردن و زیادتی ایمان بکوشیم که با روشن شدن دل به نور ایمان بسیاری از بیماریها خود به خود شفا می یابد،و دل خود را از بیماری مهلک بی ایمانی که خود سبب پیدایش یا زیادتی بیماریهای روانی دیگر است سلامتی بخشیم.

در تفسیر صافی از حضرت صادق علیه السلام ضمن تفسیر آیه الکرسی روایت کرده آنجا که می فرماید:«خداوند سرپرست آنهائی است که ایمان آوردند آنها را از تاریکیها بیرون می نماید بروشنی»حضرت فرمود یعنی از تاریکیهای گناهان به روشنائی توبه و آمرزش،پس اساس کار ایمان است و ببرکت آن آلودگیها پاک می شود...

مقصود از ایمان مرتبه یقین است

ناگفته نماند که مراد از ایمانی که وسیله پاکی از بیماریهای دل است همان یقین به مراتب توحید و معاد است،کسی که به نور یقین،خود و دیگران را آفریده و بنده پروردگار دانست و آنچه در دست هرکه هست عاریه و همه را مال او دید و دانست که برگشت همه به عالم جزا است دیگر برای چنین شخصی بخل حسد،حرص،عداوت موردی ندارد،چون با تابش نور یقین دیگر تاریکی این بیماریها از بین می رود و اگر از اینها اثری باشد معلوم می شود یقین نبوده یا بسیار ضعیف بوده است.

1- 62) . قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْیَفْرَحُوا -سوره یونس آیه 58.

نتیجه بحث و مقدمه

پس طالب قلب سلیم و خواستار سعادت دنیا و آخرت باید تحصیل «یقین»را که اساس اعتقادات و چاره بسیاری از بیماریها است بر هر خواسته دیگر مقدم بدارد و منظور ما از ذکر این مقدمه روشن کردن خواننده عزیز به اهمیت«یقین»بود،و لذا بخش عقائد را که اساس آن«یقین»است بر بخش «اخلاق»مقدم می داریم و اینک به یاری خداوند متعال بیماری های بی ایمانی یعنی کفر،نفاق،شرک،شک و چاره آن و راه به دست آوردن یقین را یادآور می شویم و سپس در بخش دوم در اخلاق بحث می کنیم:

ص:32

بخش عقاید

اشاره

ص:33

ص:34

1.بیماری کفر

اشاره

کفر بمعنی باور نداشتن و نپذیرفتن چیزی است که فطرت نخستین انسانی و عقل صریح آن را حق می بیند و پذیرفتنش را لازم می داند و آن ایمان به خدا و پیغمبران و روز جزا است،زیرا هر عاقلی می فهمد که او و سایر موجودات را پدیدآورنده ایست دانا و توانا و پس از تدبر در حکمت آفریدگار یقین می کند که اگر زندگی تنها همین باشد و به مرگ نیست شود،آفریدن بیهوده است پس چون خدا حکیم است زندگی دیگری خواهد بود که در آن سعادت افراد ظاهر می شود و هرکس به پاداش کارش می رسد.

و نیز یقین می کند که خدای حکیم بشر را مهمل نگذاشته و راهنمایانی از جنس او برای روشن ساختن راه رستگاریش فرستاده است-خلاصه اعتقاد به توحید و نبوت و معاد فطری بشر و حکم بدیهی عقل او است.

کسی که منکر این سه موضوع بدیهی شد به بدترین بیماریهای روانی دچار شده که اگر به همین حال بماند،سرانجام از عالم انسانیت ساقط و همیشه در هلاکت است.

بیماری کفر برای روان انسان به مانند فساد دستگاه هاضمه است در

جسد که آب روان و غذا از گلو پائین نمی رود یا اگر رفت و داخل معده شد معده آن را نپذیرد و برگرداند،و این مرضی است که اگر چاره نشود تمام قوای بدن از کار می افتد و شخص می میرد،همچنین اگر کسی بر بیماری کفر مستمر باشد و از عناد و لجاج دست برندارد خداوند هم به پاداش کفرش«بیماری او را زیادتر می فرماید» (1)در حقیقت چیزی را که خود خواسته به او می دهند و«به همان راهی که برگزیده و به آن رو آورده او را می برند» (2).

چنانچه«کسی که ایمان را پذیرفت و طالب هدایت شد،خداوند هم هدایتش را بیشتر (3)و نور ایمانش را زیادتر می کند»تا هر حقی را بشناسد و به آن بگرود و از هر باطلی فرار نماید.

کوری مطلق دل

چنانچه سرانجام کفر،کوری مطلق دل است که دیگر حق را از باطل نمی تواند جدا کند و درست را از نادرست نمی فهمد-از حقیقت انسانی که همان دانش و فهم حقایق اشیاء است سقوط و جزء چهارپایان شده است و دیگر امید هیچ خیری به او نمی رود و سایر بیماریهای نهانی و روانی اش افزوده می گردد زیرا دیگر دردی را نمی فهمد که درمان کند و شری را نمی شناسد تا از آن بپرهیزد قوه تمیز از او گرفته شده بیماری دل را باور ندارد تا چاره آن را بجوید.

کفر با جهل

کفر بر دو قسم است کفر با جهل و کفر با علم.کافر جاهل آنست که نخواسته حق را بفهمد و بشناسد و آن را نشناخته منکر شود و نپذیرد مانند بسیاری از دهریه(ماتریالیست ها)که منکر مبدء و معادند و می گویند از کجا خدائی باشد،سرای آخرتی باشد؟آدمی مانند سایر حیوانات در این عالم چندی زیست

1- 1) . فَزٰادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً... سوره البقره آیه 10.
2- 2) . نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰی -سوره نساء آیه 115.

3- 3) . وَ الّذِينَ اهْتَدَوْا زٰادَهُمْ هُدىً -سوره محمد صلی الله علیه و آله وسلم آیه 17.

می کند و به مرگ برای همیشه نیست می شود و کارهایش را کیفر و پاداشی نیست و قرآن مجید آنها را«پیروان پندار و گمان خوانده است». (1)

و نیز مانند کسانی که در محیط کفر بودند و به پیروی از پیشینیان یا کسانی که آنها را دانشمند می پنداشتند ندانسته منکر حق شدند و در قرآن از قول ایشان می فرماید:«به درستی که ما یافتیم پدران خود را بر طریقه و همان رویه آنها را دنبال می کنیم». (2)

کفر با دانش

کفر با علم آنست که حق را می شناسد لکن چون برخلاف میل و خواهش نفس او است آن را نمی پذیرد،یا چون دارای کبر و حسد است آن را ردّ می کند و می کوشد آن را غیر حق نشان دهد و همان هوای نفس یا کبر و حسد وادارش می کند بهانه هایی بتراشد تا زیر بار حق نرود،مانند شخصی که ناصح مهربانی او را اندرز دهد و می داند که جز خیر و صلاحش را نمی خواهد ولی چون اندرز برخلاف میل اوست با او ستیزه می کند و اندرزش را نمی پذیرد.

بیدینها دانسته منکر می شوند.

از این قسم است کفر بسیاری از بی دینها-با اینکه وجدانشان حق بودن اعتقاد بخدا و روز جزا را می پذیرد،چگونه وجدانشان نپذیرد که دستگاه بزرگ آفرینش را آفریدگاری است دانا و توانا و بینا و شنوا یا اینکه بشر وجدانش می پذیرد که به مرگ نیست می شود؟و زندگی او به همین چند روز دنیا که بازیچه ای بیش نیست پایان می پذیرد؟ (3)

بلی چون می بیند که اگر حق را بپذیرد بناچار به حکم دین و ترس از خدا

1- 4) . إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ ...سوره النجم آیه 23.
2- 5) . إِنّا وَجَدْنا آباءَنا عَلىٰ أُمَّةٍ وَ إِنّا عَلىٰ آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ -سوره زخرف آیه 23.

3- 6) .در شرح حال استالین نخست وزیر سابق شوروی نوشته اند گاهی که در بعضی امور سیاسی بیچاره و حیران می شد بر سر قبر لنین می رفت و از او استمداد می کرد و مشکلش حل می شد.با اینکه ظاهرا اعتقاد به مذهب و آخرت نداشت اما بقاء روح پس از مرگ به حکم وجدان و فطرت برایش معلوم بوده است.

و روز جزا باید دست از بی بندوباریها بردارد و رفتار و گفتار خود را کنترل کند و این برخلاف میل نفس او است که خواهان آزادی و بی بندوباری است از اینجاست که زیر بار حق نمی رود و با شبهات واهی و تسویلات شیطانی می خواهد باطلش را درست جلوه دهد و خود را خوش دل سازد.

در قرآن مجید درباره این قسم اشخاص می فرماید:«آیات خدا را انکار کنند با آنکه در دل به آن یقین دارند از روی ستمگری و گردنکشی». (1)

مشرکین مکه و یهود مدینه

مانند مشرکین مکه که حضرت محمّد بن عبد اللّه علیه السلام را خوب می شناختند و یقین داشتند که راستگو و عاقل است و قرآن مجید کلام بشر نیست لکن کبر و نخوت و حسادت آنها را بر آن داشت که پیغمبرش را نپذیرند و او را بدروغگوئی و سحر و دیوانگی متهم ساختند و با او جنگها و ستیزه ها کردند.

و نیز مانند یهود که چون خود را فرزندان اسحاق می دانستند و پیغمبری و سیادت الهی را خاص خود می پنداشتند و نمی توانستند ببینند از نسل اسماعیل پیغمبری برگزیده شود از این راه پیغمبری حضرتش را نپذیرفتند و با او ستیزه نمودند با اینکه می دانستند بر حق است و پیغمبری آن حضرت به قدری برایشان آشکار بود که بسیاری از آنها در مدینه مانده بودند چون می دانستند که هجرتگاه آن حضرت مدینه خواهد بود و در جنگها خدا را به آن حضرت می خواندند تا پیروزی بهره شان گردد چنانکه در قرآن مجید می فرماید:(پیش از هجرت رسول خدا به مدینه) «یهود در آرزوی پیروزی بر کفار به وسیله حضرتش به سر می بردند پس چون آنچه را شناخته بودند نزدشان آمد بدان کافر شدند پس لعنت خدا بر کافران باد». (2)

پس از تشریف آوردنش به مدینه رشک و حسد و کبر آنها را نگذاشت ایمان بیاورند.

1- 7) . وَ جَحَدُوا بِهٰا وَ اسْتَیْقَنَتْهٰا أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا -سوره النمل آیه 14.

2- 8) . وَ كاٰنُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الّذِينَ كَفَرُوا فَلَمّا جاٰءَهُمْ ماٰ عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْكاٰفِرِينَ . سوره البقره آیه 89.

مجازات دنیوی

همان طوری که اشاره شد اگر بیماری کفر چاره نشود به هلاکت انسانیت می کشاند و به جائی می رسد که دیگر هیچ گونه اندرزی به کارش نمی خورد «برایش یکسان است چه او را اندرز بدهی یا نه» (1)چون دیگر دلی نمانده چشم و گوش بصیرتی ندارد که اندرزشنو باشد.

اینجا باید یادآور بود که کوری و کری و بند شدن راه دل که در قرآن مجید خداوند به خود نسبت داده است و فرموده است خداوند به ایشان این معامله را فرموده است-این کار در برابر استمرارشان بر کفر و مجازات الهی است.

چنانچه می فرماید:«به سبب کفرشان خداوند دلهایشان را مهر کرد» (2)و «چون از ایمان به خدا رو گرداندند خداوند هم دلهایشان را برگردانید» (3)و خلاصه مطلب آنکه خداوند در ابتداء بر دلی مهر نخواهد زد و چشم دلی را کور و گوش دلی را کر نمی فرماید مگر وقتی که شخص بسوء اختیار خودش چنین بخواهد یعنی بر کفر و عناد و لجاجش ادامه دهد و با حق ستیزه کند آن وقت است که خداوند بیماریش را می افزاید تا جائی که راه دلش به کلی بسته می شود و در حقیقت یک نوع عذاب روحانی است که در همین دنیا به آن معذب می شوند.

دو چشم باطن و دو چشم ظاهر

باید دانست که کری و کوری و مهر شدن دل امور مجازی و اعتباری نیست بلکه اموری است واقعی که هم اکنون در نهاد شخص ثابت است و تحقیق مطلب آن است که همان طورکه انسان در بدنش چشم و گوش و دل دارد در باطنش نیز هر سه موجود است و به این مطلب در اخبار مستفیضه تصریح شده است از آن جمله حضرت سجاد علیه السلام می فرماید:«هر بنده چهار چشم دارد دو چشم در

1- 9) . سَوٰاءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ -سوره البقره آیه 6.
2- 10) . بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَیْهٰا بِکُفْرِهِمْ -سوره 4 آیه 155.
3- 11) . فَلَمّٰا زٰاغُوا أَزٰاغَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ -سوره 61 آیه 5.

باطن دارد که به آنها کار آخرتش را می بیند و دو چشم در ظاهر که به آنها کار دنیایش را،هرگاه خداوند به بنده اراده خیری فرماید آن دو چشم باطنش را باز می فرماید پس آنچه از حس پنهان است می بیند و اگر خیرش را نخواهد او را به خود وامی گذارد». (1)

اشکال و پاسخ آن

اگر پرسیده شود که شما می گوئید کسی که بر کفرش ثابت بماند تا بمیرد اینک کور و کر باطنی است و در قیامت ظاهرش مطابق باطنش کور و کر انگیخته می شود و این مخالف است با آیه:«بخوان نامه عملت را» (2)پس معلوم می شود کور نیست بلکه چشم دیدن دارد که می تواند بخواند و همچنین آیه شریفه «هنگامی که گنهکاران سرهاشان به زیر است نزد پروردگارشان و می گویند پروردگارا دیدیم(آنچه را در دنیا به آن ایمان نیاوردیم)و شنیدیم امر تو را(یعنی حاضریم به اطاعت اوامرت)پس ما را به دنیا برگردان تا کار نیک کنیم...» (3)پس معلوم می شود که هم می بینند و هم می شنوند.

در پاسخ می گوئیم به اعتبار مواقف قیامت فرق می کند در برخی از آنها کور و کر و در پاره ای بینا و شنوایند چنانچه در بعضی مواقف«دهانشان را مهر می کنند»و نمی توانند (4)سخن بگویند و در پاره مواقف«اجازه سخن گفتن دارند». (5)

کوری و کری از نعمت خدا

و می توان گفت که کوری و کری آنها نسبت به آثار رحمت و نعمتهای بی پایان خداوند است که برای اهل ایمان و تقوی تدارک فرموده است پس کفار

1- 12) .الا ان للعبد اربعه اعین عینان یبصر بهما امر آخرته و عینان یبصر بهما امر دنیاه فاذا اراد اللّه بعبد خیرا فتح له العینین اللتین فی قلبه فابصر بهما الغیب واذا اراد غیر ذلک ترک القلب بما فیه«توحید صدوق»
2- 13) . اِقْرَأْ کِتابَکَ -سوره بنی اسرائیل آیه 40.

3- 14) . إِذِ الْمُجْرِمُونَ نٰاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنٰا أَبْصَرْنٰا وَ سَمِعْنٰا فَارْجِعْنٰا نَعْمَلْ صٰالِحاً -سوره سجده آیه 12.
4- 15) . اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْوٰاهِهِمْ -سوره یس آیه 65.
5- 16) . وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسٰاءَلُونَ -سوره صافات آیه 27.

بهشت و نعمتهای آن و بهشتیان را نمی بینند و نغمه های دلربای بهشتی را نخواهند شنید و مقامات و درجات روحانی را نخواهند دید،خلاصه همان طورکه در دنیا از دیدن خوشبختی کور و از شنیدن حق کر بودند فردا هم از دیدن و شنیدن و فهمیدن آنچه که سعادت و خوشی آنها است بی بهره اند و در برابرش آنچه موجب بدبختی و آزارشان است می بینند و می شنوند و می فهمند.

اجتماع را دریابید

شاید بذهن شما بیاید که چرا این قدر درباره این موضوع پافشاری می کنم درحالی که خوانندگان این کتاب و نظائرش مسلمانند و به مبداء و معاد معتقدند، چون سیل بنیان کن کفر و بی دینی که امروز سراسر اجتماع ما را گرفته و مخصوصا نسل جدید را تهدید می کند و به انواع و اقسام تبلیغات نهال ایمان را از دل جوانان ما می برند بنابراین لازم است هر فردی از ما تا آنجا که بتواند با بیان و قلم یا تأمین بودجه برای تبلیغات صحیح بکوشد و نگذارد جوانان ما را از راه بدر ببرند و آنهائی را که فریب خورده اند از راه دلسوزی برگرداند هر جور بشود باید او را از بیماری مهلکی که بدان گرفتار است آگاهانید و چاره اش را به شرحی که اینک ذکر می شود یادآوری کرد،مگر آن بدبختهائی که دیگر راه دلشان بسته شده و اندرز به کارشان نمی خورد.

چاره کفر به مبداء و معاد

کافر به مبداء و معاد یعنی کسی که با جرأت خود را رسوا نموده و می گوید جهان را خدائی توانا و دانا نیست و پیغمبری بین خدا و مردم وجود ندارد و سرای دیگری که بشر به سزای کرده هایش برسد نیست.

از آنجائی که این شخص به بیماری جهل مرکب گرفتار است یعنی نمی داند که نمی داند و نادانی است که خود را دانا پنداشته کور باطنی است که خود را روشنفکر شناخته مغروریست که در نهایت نفهمی خود را زیرک انگاشته و خلاصه بیماری است که طبیبان روحی از درمانش درمانده و جز آگاه کردنش به نادانی و بی خبریش اگر بپذیرد چاره نیست:

عدم العلم غیر علم به عدم است

باید او را متنبّه کرد که حق را ندانسته و خدای را نشناخته و عالم پاداش را نفهمیده نه اینکه حق را دانسته و منکر شده ای و حال تو به اصطلاح عدم العلم است نه علم به عدم یعنی نمی دانی که خدا نیست و آخرتی نه اینکه می دانی که نیست-مانند کور مادرزادی که بگوید آفتاب عالمتابی نیست باید به او گفت تو آفتاب درخشنده را ندیده و نشناخته بلکه باید بگوئی نمی شناسم و بی خبرم.

در حقیقت گفتار منکرین حق رسواکننده نادانی و جهل مرکب آنها است (1)چنانچه مؤمن،فهم و دانش خود را بیان می کند و باقرار به شهادتین کمال و شناسائی خودش را می رساند.

در حال شک و تردید

چون شخص منکر گرفتار خودبینی و خودخواهی و جهل مرکب است باید پرده غفلتش را برداشت و او را به حالش آشنا کرد که اینک در حال شک و تردید هستی و اگر به عقل و وجدانت مراجعه کنی آیا احتمال نمی دهی که شاید دینداران درست بگویند و بی دینان به خطا رفته باشند؟آیا احتمال نمی دهی جهان را آفریدگاری دانا و توانا باشد رستاخیز و سرای پاداشی باشد و خلاصه فرموده پیغمبران درست باشد؟

اگر پاسخ منفی داد یقین بدانید دروغ می گوید و نمی خواهد راهنمائی بشود او را باید به خودش واگذاشت و اگر انصاف داد و راست گفت که بلی احتمال می دهد باید به او گفت:

نیافتن دلیل نبودن نیست

آیا از خرد دور نیست چیزی را که احتمال می دهی شاید درست باشد

1- 17) . مادح خورشید مداح خود است که دو چشمم روشن و نامرمد است ذم خورشید جهان ذم خود است که دو چشمم کور و تاریک و بد است

بگوئی نادرست است؟آیا شخص شاک می تواند ادعا کند نیستی چیزی را که هستیش را نمی داند یا انکار کند هستی چیزی را که نیستیش را نمی داند؟این قاعده عقلی است که نیافتن چیزی دلیل بر نبودن آن نمی شود» (1)چون ممکن است باشد و تو آن را نیافته باشی کسی که گمشده دارد و پس از جستجو آن را نیافت آیا می تواند بگوید اصلا نیست؟بلکه باید بگوید شاید باشد ولی من دست به آن پیدا نکردم.

روزنه امید-تابش نور ایمان

اگر شخص منکر،این حقیقت را درک کرد،پرده غفلت و جهل مرکّبش دریده شده و روزنه دلش برای تابش نور ایمان و علم گشوده گردیده است زیرا همین دانش به شک و تردید خود است که مبدء تحقیق و جستجویش می شود چون انسان به حسب فطرت تشنه کمال و دانش است جنبش می کند تا از شک به گمان و از گمان به علم و سپس به مراتب یقین یعنی علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین که اعلی مراتب کمال انسانیت است برسد اگر توفیق الهی شامل حالش شده در طلب کوتاه نیاید و موانع را برطرف سازد. (2)

فرق شعور انسان و حیوان

در حقیقت همین التفات به حال خود و تصدیق به جهل و شک خویش، نخستین طلیعه انسانیت و پرواز از مقام حیوانیت است زیرا شعور حیوانی ضعیف و به اصطلاح بسیط است یعنی از حال خود بی خبر و از شعور و عدم شعور خود به چیزی باخبر نیست ولی ادراک انسانی قوی و به اصطلاح مرکب است یعنی می فهمد که چیزی را دانسته یا ندانسته است و همچنین حیوان چیزی را که

1- 18) .عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود.
2- 19) . ای عجب ظنی است در تو ای مهین که نمی پرد ببستان یقین هر گمان تشنه یقین است ای پسر می زند اندر تزاید بال و پر چون رسد در علم پس پویا شود مر یقین را علم او جویا شود علم جویای یقین باشد بدان وین یقین جویای دید است و عیان

نفهمیده در مقام فهمیدن آن هم نیست ولی انسانست که در صدد فهمیدن و زیاد کردن دانش خود است،پس فرق شعور حیوانی و انسانی دو چیز شد یکی بسیط بودن و محدودیت شعور حیوانی و مرکب بودن و قابلیت زیاد شدن شعور انسانی.

کفار بمانند حیوانات و درندگان

از این بیان به خوبی دانسته می شود که منکرین حق هرگاه جهل و شک خود را نفهمیدند و در مقام تحصیل دانش و زیاد کردن آن برنیامدند از حدود شعور حیوانی تجاوز نکرده اند،از اینجا است که در چند جای از قرآن ایشان را مانند جانوران دانسته است می فرماید«و کافران از نعمتهای خداوند بهره می برند و می خورند مانند خوردن چهارپایان(که نه نعمت می شناسند و غرض از آن و نه نعمت دهنده)بلکه پست تر از حیواناتند(چون منکر نعمت نیز می شوند و از اینجا است که)سرانجام آتش جایگاه آنها است» (1)و(مثل یهود که تورات به آنها داده شد و به آن عمل نکردند)«بمانند درازگوشی است که کتابهای پر از علم بار آن باشد» (2)و هرگاه منکر حق در مقام ستیزه و جنگ با حق درآمد«بمانند درندگان است»یعنی باطنش درنده است (3)و اگر اهل مکر و نیرنگ شد«در باطن شیطانی است و پس از مرگ با شیاطین (4)و در زمره آنها است».

چاره کفر در آیات قرآن

آنچه از معالجه کفر ذکر شد چیزی است که در آیات بسیار از قرآن مجید و روایات اهلبیت علیه السلام ذکر شده چند مورد از آنها یادآوری می شود می فرماید «گفتند(اهل عناد و انکار)زندگانی نیست مگر همین زندگی دنیایمان می میریم و زنده می شویم(یعنی بعضی از ما می میرند و برخی متولد می شوند یا اینکه از نخست نطفه بی جان و مرده ایم و پس از آن زندگی می یابیم)و هلاک

1- 20) . وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْکُلُونَ کَمٰا تَأْکُلُ الْأَنْعٰامُ وَ النّٰارُ مَثْویً لَهُمْ -سوره محمد آیه 12.
2- 21) . کَمَثَلِ الْحِمٰارِ یَحْمِلُ أَسْفٰاراً -سوره جمعه آیه 5.
3- 22) . فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ ... سوره اعراف آیه 176.

4- 23) . شَياطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ -سوره انعام آیه 112.

نمی کند ما را مگر گذشت زمان و گردش روزگار(یعنی خدائی که زندگی دهنده و گیرنده باشد وجود ندارد)ایشان را بر این گفتار(بی اعتبار که انکار خدا و آخرتست)هیچ گونه دانشی نیست(و انکار چیزی ندانسته و نشناخته،برخلاف حکم عقل و وجدان است)نیستند ایشان جز صاحبان گمان و پندار». (1)

این آیه اشاره به جهل مرکب است و نسبت ببعض دیگر که جهل بسیط دارند یعنی برخی از منکرین که اقرار دارند نمی دانند می فرماید:«و چون گفته شود وعده خداوند حق است و در قیامت شکی نیست گوئید ما نمی دانیم قیامت چیست گمان نمی بریم به قیامت مگر گمان بردنی(و بیش از پنداری چیزی نداریم)و ما صاحبان یقین به قیامت نیستیم». (2)

«بلکه تکذیب نمودند و انکار کردند چیزی را که ندانستند و حقیقت آن به ایشان نرسیده است همچنین منکرینی که پیش از اینها بودند(ندانسته حق را تکذیب کردند)» (3)«بلکه نیست شد دانش آنها در آخرت(یعنی دانش آنها در مادیات و تا سرحد آخرت است)بلکه ایشان نسبت به آخرت در شک و حیرتند بلکه از اعتقاد به آخرت کوردلانند» (4)و«مگر به آنچه انکار می کنید دانشی دارید اگر دارید برهان خود را نشانمان دهید،شما تنها از گمان پیروی می کنید (و جز حدس چیزی نمی دانید)و دروغ می گوئید» (5).

از امثال این آیات دانسته می شود که باید منکر را به جهل و شک او آشنا کرد و سپس گفت:

دفع ضرر محتمل عقلی است

چون شناختن خدا و پیغمبر و آخرت اموریست که در ندانستن آنها زیان بزرگ و هلاکت همیشگی است و تو احتمال می دهی که شاید این امور درست

1- 24) . وَ قٰالُوا مٰا هِیَ إِلاّٰ حَیٰاتُنَا الدُّنْیٰا نَمُوتُ وَ نَحْیٰا وَ مٰا یُهْلِکُنٰا إِلاَّ الدَّهْرُ وَ مٰا لَهُمْ بِذٰلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاّٰ یَظُنُّونَ -سوره الجاثیه آیه 24.
2- 25) . وَ إِذٰا قِیلَ إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ السّٰاعَهُ لاٰ رَیْبَ فِیهٰا قُلْتُمْ مٰا نَدْرِی مَا السّٰاعَهُ إِنْ نَظُنُّ إِلاّٰ ظَنًّا وَ مٰا نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنِینَ . سوره الجاثیه آیه 32.

3- 26) . بَلْ كَذَّبُوا بِمٰا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّٰا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذٰلِکَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ -سوره يونس آيه 39.
4- 27) . بَلِ ادّٰارَکَ عِلْمُهُمْ فِى الْآخِرَهِ بَلْ هُمْ فِى شَکٍّ مِنْهٰا بَلْ هُمْ مِنْهٰا عَمُونَ . سوره النمل آيه 66.
5- 28) . قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنٰا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ تَخْرُصُونَ . سوره انعام آيه 148.

باشد و در نتیجه گرفتار این بلاهای طاقت فرسا شوی پس به حکم عقل دفع ضرر محتمل هرگاه طاقت فرسا باشد واجبست پس عقلا عذری در ترک این دانشها نداری چنانچه در قرآن مجید می فرماید«آیا گمان ندارند که برانگیخته خواهند شد برای روز بزرگی»(یعنی قیامت). (1)

یعنی هرچند علم به قیامت ندارند همین گمان(یا احتمال)به حکم عقل کافی است در لزوم دانستن آنچه در ندانستن آن زیان بزرگی است(و در پرهیز از آنچه انجام دادنش موجب عذاب است و از آن جمله کم فروشی در مورد آیه شریفه).

فرمایش امام صادق(ع)به زندیق

زندیقی به نام عبد الملک خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید حضرت به او فرمود آیا می دانی زمین را زیر و زبری است؟گفت آری فرمود زیر زمین رفته ای؟ عرض کرد نه فرمود پس می دانی زیر زمین چیست؟گفت نمی دانم ولی بگمانم چیزی نیست فرمود به آسمان بالا رفته ای؟عرض کرد نه،امام فرمود از تو شگفتی است که نه بخاور رسیده و نه به باختر،نه به زیر زمین فروشده و نه به آسمان بالا رفته و نه به آنجا گذر کرده ای تا بفهمی آفریده دارند و تو منکر هرچه در آنها است هستی آیا خردمند چیزی را که نداند منکر می شود؟.

زندیق گفت:هیچکس مانند تو با من چنین سخن نگفته.

امام فرمود:پس تو در این شک داری شاید که باشد و شاید نباشد.

زندیق به شک خود اعتراف نمود و گفت شاید همین طور باشد.وقتی که به شک خود دانا شد امام علیه السلام شروع به تعلیم او فرمود و او را امر به تفکر در نظم دستگاه آفرینش و بزرگی آن کرد،چنانکه به تفصیل ذکر می شود تا آن شخص اهل ایمان و یکی از داعیان الهی شد.

چنانکه ملاحظه می کنید امام نخست او را متوجه جهلش می فرماید وقتی که از جهل مرکب بیرون آمد او را تعلیم می فرماید.

1- 29) . أ لا ٰيَظَنُّ أولئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ . سوره المطففين آيه 4 و 5.

شجره طیبه و خبیثه

«آیا ندیدی چگونه خداوند مثلی زده و آن کلمه پاکیزه(لا اله الا اللّه و سایر عقائد حقه)به مانند درخت پاکیزه است که بیخ آن در زمین پابرجا و شاخه های برومند آن به بالا کشیده شده،میوه خود را هر وقتی که خداوند حکم فرماید می دهد و بیان می فرماید خداوند مثلها را برای مردمان شاید آگاه شوند و مثل کلمه ناپاک(کلمه کفر،شرک و انکار سایر عقائد حقه)به مانند درخت ناپاکی است که از روی زمین کنده شده آن را آرامشی نیست(نه بنی در زمین و نه شاخه ای در هوا)»... (1)

شاخه ها و برگها و میوه های درخت ایمان

پس هرکس دلش به نور ایمان و توحید روشن شد می داند این اصل را فرعهائی است که لازمه آنست از آن جمله ایمان به پیامبران به ویژه آخرین آنها حضرت محمّد بن عبد اللّه صلی الله علیه و آله وسلم و قبول ولایت دوازده نفر اوصیای آن حضرت علیه السلام و ایمان به آخرت و آنچه خبر داده است از قیامت و بهشت و دوزخ.

از آن جمله است دارا شدن اخلاق فاضله و ملکات حسنه مانند سخاوت، عفت،شجاعت،عدالت،بردباری،شکیبائی،خوشنودی از خدا و واگذاری کارهایش به او خلاصه کارهای نیکش به منزله برگ های آن درخت است.

خیرات و برکات و رحمتهائی که نتیجه و آثار ایمان و اخلاق و رفتار او است دائما به او می رسد و هم خودش بهره مند می شود و هم دیگران از وجود چنین شخص بهره ها می برند،خلاصه همیشه مورد برکات و مصدر خیر است که میوه آن درخت همین است.

1- 30) . أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُهٰا ثٰابِتٌ وَ فَرْعُهٰا فِی السَّمٰاءِ تُؤْتِی أُکُلَهٰا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهٰا وَ یَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثٰالَ لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ وَ مَثَلُ کَلِمَهٍ خَبِیثَهٍ کَشَجَرَهٍ خَبِیثَهٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مٰا لَهٰا مِنْ قَرٰارٍ... سوره ابراهیم آیه 24 و 25 و 26.

رشته های کفر

چنانچه هرگاه تاریکی کفر و شرک به خدا دلی را فروگرفت شعبه هائی پیدا می کند از آن جمله انکار رسالت و ولایت و قیامت و ثواب و عقاب و از آن جمله حرص به دنیا و بخل و حسادت،ستم،خیانت،جنایت و سایر اخلاق پست،و از آن جمله گفتارها و کردارهای ناشایسته و نتیجه کفر و اخلاق زشت و کردارهای ناپسندش جز زیان برای خود و دیگران چیزی ندارد و به ترتیب مانند همان شاخه ها و برگها و میوه های درخت ناپاک می باشد.

و چون کفر امر عدمی است یعنی همان جهل(بی دانشی)است پس نه اصلی دارد و نه فرعی تا ثمره وجودی که انواع خیرات است داشته باشد.

همه جا در برابر هم

از این بیانات به خوبی دانسته می شود که ایمان و کفر ضد یکدیگر و در همه مقامات برابر یکدیگرند یعنی در مقام علم و قبول،مقام اخلاق و ملکات،و مقام اعمال و نتایج و آثار یعنی ایمان عین علم و کفر عین جهل،قبول حق از فروع ایمان و رد کردن آن از فروع کفر است چنانچه شکر نعمت از شاخه های ایمان و کفران نعمت از کفر،بردباری و سخاوت و دلیری و غیره از ایمان و حرص و بخل و حسد از کفر و خلاصه تمام اعمال صالحه از برگهای ایمان است چنانکه کردار زشت از توابع کفر است.

از مؤمن بدی و از کافر نیکی سرنمی زند

اگر پرسیده شود که بنابراین از کافر جز شر و از مؤمن جز خیر سرنمی زند درحالی که ما می بینیم از بعضی کفار خیراتی و از برخی اهل ایمان شروری صادر می شود!

پاسخ این است که هیچگاه خیر حقیقی از کافر سرنمی زند و آنچه از آنها دیده می شود بصورت خیر است مثلا انفاق و بذل مال وقتی خیر است که اولا

آن مال را از راه مشروع به دست آورده باشد و ثانیا در مواردی که عقل و شرع آن را بپسندد کما و کیفا صرف نماید یعنی اسراف و تبذیر نکند و ثالثا غرضش تنها خداوند باشد،پس اگر برای زیادتی مال یا شهرت یا ثنای خلق باشد در حقیقت معامله کرده نه اینکه خیری از او سرزده است و کافری که انفاق می کند یا بیمارستان می سازد یا کارخانه تأسیس می نماید هر سه شرط یا یکی از آنها را حتما فاقد است.

مثلا برامکه از اموال مسلمین و بیت المال خزینه خود را پر می کردند آنگاه صد هزار و دویست هزار به شاعری می دادند که قصیده در مدح آنها گفته است تا مقام وزارتشان تثبیت شود آیا این انفاق را می توان کار نیک و خیر شمرد؟ (1)

و اما شرّی که از مؤمن دیده می شود پس شر حقیقی نیست یعنی از روی انکار خدا و حساب روز جزا سرنزده است بلکه تصادفا و از روی غلبه هوی و هوس و وسوسه شیطان بوده و همان ایمانش او را از این کردار سخت پشیمان می سازد و در مقام تلافی و تدارک برمی آید.

درصورتی که شروری از او سرزند و از کردارهای ناروایش ناراحت نشود و پشیمان نگردد تا در مقام تلافی و تدارک برآید معلوم می شود از کسانی است که ایمان در دلش هنوز جای نگرفته و تنها بر زبان او است.

در سوره حجرات می فرماید:«اعراب گفتند ایمان آورده ایم و به خدا گرویده ایم بگو ایمان نیاورده اید و لکن بگوئید اسلام آورده ایم و هنوز ایمان در دلهای شما وارد نشده است». (2)

انکار رسالت پیغمبران

معنی کفر به مبداء و معاد و علاج آن گذشت قسم دیگر از کفر انکار رسالت پیغمبران است مانند برهمائیها که طایفه ای هستند در هند،خدا را قبول

1- 31) .ناگفته نماند کافری که بصورت کار خیر از او صادر می شود خداوند به فضل خود مالش را زیادتر می فرماید یا بلائی را از او دور یا

عذابش را در آخرت تخفیف می دهد خلاصه عملش بدون پاداش نمی ماند چنانچه درباره حاتم طائی رسیده که در جهنم است ولی نمی سوزد.
2- 32) . قٰالَتِ الْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا يَدْخُلِ الْإِيمٰانُ فِی قُلُوبِكُمْ . سوره حجرات آیه 14.

دارند ولی می گویند عقل بشری در تشخیص و تعیین راه خوشبختی خودش کافیست.

باید به آنها گفت شما در این انکارتان برخلاف عقل و وجدان خود رفتار کرده اید زیرا شما یقین ندارید که پیغمبران دروغ می گویند و حتما احتمال می دهید آنچه را از خوشبختی و بدبختی بشر خبر داده اند و آثار اعمال نیک و زشت او و آتیه اش را که در سرای دیگر روشن ساخته اند شاید درست و مطابق واقع باشد و شما برای اینکه زیر بار تکالیف الهی نروید و به هوی و هوس خود رفتار کرده بی بندوبار باشید ندانسته رسالت انبیاء را منکر شده اید.(و در پیش روشن شد انکار چیزی را که به آن علمی نیست برخلاف حکم قطعی عقل است) و چون بیجا بودن انکارش را پذیرفت آنگاه دلیل های عقلی که بر صحت و لزوم رسالت پیغمبران است و در کتابهای علم کلام موجود می باشد باید بر او عرضه داشت (1)و در اینجا توجه به این آیه شریفه ما را کافی است:«خدای را چنانچه سزاوار شناختن است نشناختند که گفتند خدا بر هیچ بشری چیزی نفرستاده» (2).

به راستی خدا را نشناخته اند

کسانی که می گویند خداوند پیغمبری نفرستاده در حقیقت خدای را به حکمت نشناخته اند،خدائی که هرچه بشر به آن نیازمند بوده به او داده است آیا از فرستادن راهنمائی که او را به غرض از آفرینش آشنا سازد و راه خوشبختی اش را از بدبختی به او بنماید و از آتیه اش باخبرش سازد مضایقه فرموده است؟ درحالی که نیاز به چنین راهنمائی برای بشر از هر خیر دیگری بیشتر است،آیا نیاز بشر بناخن های انگشتان یا ابروی بالای چشم یا چیزهای دیگر بیش از نیاز به راهنما است.

اطلاع از عالم وجود به برکت مربی

بشری که خداوند به او استعدادی داده که اگر مربی روحانی داشته باشد

1- 33) .برای دانستن ادله نبوت عامه به کتاب حق الیقین علامه مجلسی و کفایه الموحدین مراجعه شود.

2- 34) . وَ ما قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالَوا ما أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلىٰ بَشَرٍ مِنْ شَىْءٍ. سوره انعام آیه 91.

می تواند در مقام دانش به عالم وجود احاطه پیدا کند و حقائق اشیاء را بشناسد و از عالم ملک و ملکوت باخبر شود و در شناختن پروردگار جهان به مقام حق الیقین برسد و در مقام عمل واجد کمالات انسانی و فضائل اخلاقی شود آیا از فرستادن یک نفر مربی الهی دریغ می فرماید تا او را از چشمه علم بی نهایت خود بهره مند کند.

عقل محدود و تابع غریزه است

آیا درست است که بگوئیم عقل تنها کافی است درحالی که هر عاقلی می فهمد که ادراکات عقلیش محدود و مجهولاتش بی پایان است و در مقام تشخیص خیر و شر اسیر غریزه ها و خویهای حیوانی و گرفتار عادات و رسوم و هوس پیروی از دیگران است به طوری که دچار اشتباه و تردید می شود چه خیرهائی را که شر و شرهائی را که خیر می پندارد از این بالاتر عقل بشری از عالم پس از مرگ بکلی بی خبر است و چیزهائی را که برای سعادت زندگانی دیگرش لازم دارد نمی شناسد تا در اینجا تدارک نماید و اگر خداوند جهان به وسیله فرستاده خود او را آگهی ندهد و وسیله تأمین سعادت حیات دیگرش را در دسترسش قرار ندهد ظلمی آشکار است و ساحت کبریای او از هر ستم و زشتی پاک است.

خلاصه چنانچه چشم در تاریکی چیزی را نمی بیند و تشخیص نمی دهد تا روشنائی نباشد همچنین عقل انسانی در تشخیص خیر و شر به تنهائی ناتوانست چنانچه ذکر شد و محتاج به نور شرع و فرستاده های الهی است.

انکار رسالت خاتم الانبیاء محمد بن عبد اللّه(ص)

منکرین نبوت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم مانند یهود و نصاری نیز برخلاف حکم عقل و وجدان خود رفتار می کنند و اگر اهل انصاف باشند و تعصب و عناد و پیروی از دیگران کور و کرشان نکرده باشد تذکر به این آیه از قرآن مجید کافی است:

«و تو قبل از نزول قرآن نمی خواندی و کتابی نمی نوشتی به دستت تا اینکه تبهکاران و کج روان بشک افتند»(و بگویند این قرآن همان دانسته های او است که از کتابها یاد گرفته است) (1)و چون پیش از نزول قرآن نه کتابی خوانده و نه قلمی بدست گرفته است پس جای هیچگونه شکی نیست که او فرستاده خدا است.

به ضرورت تاریخ پیغمبر اسلام مکتب نرفت و استادی ندید و پیوسته در مکه بوده به جز دو سفر به شام یکی قبل از بلوغش به اتفاق عمویش جناب ابو طالب و دیگری در سن 25 سالگی به اتفاق میسره برای تجارت جهت مخدره خدیجه و حالات حضرتش هیچگاه از اهل مکه پوشیده نبود و امّی(بی سواد) بودنش بر همه آشکار بود آنگاه کتابی از نزد پروردگارش بیاورد که تمام معارف الهی و اخلاق فاضله و قوانین و احکام فرعی در عبادات و معاملات و سیاسات و اجتماعات را در بر دارد به علاوه مشتمل بر پیشگوئیهائی است که مطابق آن واقع گردیده است و از جهت فصاحت و بلاغت تمام بلغاء عالم را برای خود خاضع ساخته است و هیچگونه اختلافی در آن دیده نمی شود... (2)

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

علاوه معجزات حضرتش که شماره اش را به چهار هزار شمرده اند. (3)

انکار ولایت و امامت

امامان دوازده گانه یعنی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و مهدی علیه السلام که خلفای ستمگر بنی امیه و بنی عباس به واسط حسادت و حب ریاست مسلمانان را وادار به انکار امامت ایشان نمودند و برای چاره شک در ولایت باید به کتابهای مربوطه (4)که صدها حدیث از عامه نقل کرده اند مراجعه شود و چون غرض اشاره مختصری به علاج شک و تردید است حدیث مسلّم نزد شیعه و سنی را یادآور

1- 35) . وَ ما كُنْتَ تَتْلَوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ وَ لا تَخُطّهُ بِيَمِينِکَ إِذاً لاَرْتابَ الْمُبْطِلُونَ -سوره عنکبوت آیه 48.
2- 36) .برای دانستن تفصیل وجوه اعجاز قرآن به کتب کلام و تفاسیر به خصوص جلد اول المیزان مراجعه شود.
3- 37) .به جلد 6 بحار و انیس الاعلام و جلد 2 حیات القلوب مجلسی مراجعه شود.
4- 38) .شافی سید مرتضی و طرائف سید بن طاووس(عربی)و کفایه الموحدین(فارسی)و...

می شویم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در چند مورد فرمود«من در بین شما دو چیز گرانبها را می گذارم قرآن و اهلبیتم مادامی که به این دو چسبیده باشید(یعنی پیرو هر دو باشید)هرگز گمراه نمی شوید». (1)

این حدیث را سید بحرانی در کتاب غایه المرام از طریق عامه به 39 روایت و از طریق خاصه به 82 روایت نقل کرده است.

و نیز احادیثی که سنی و شیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند در اسامی ائمه و صفات ایشان و اینکه دوازدهمی آنها مهدی علیه السلام است که غیبت طولانی دارد و در مدت غیبتش چه فتنه ها برپا می شود و پس از ظهورش جهان را پر از عدل و داد می کند پس از آنکه از ستم و جور پرشده باشد.

بیش از هزار حدیث در این موضوع وارد شده است به کتاب مزبور مراجعه شود.

1- 39) .انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا.

ص:54

2.نفاق

اشاره

بزرگترین گناهان قلبی و سخت ترین بیماریهای روانی که صاحبش را از عالم انسانیت بکلی ساقط می سازد و جزء شیاطین بلکه مرکزش پست ترین درکات است نفاق می باشد و در قرآن مجید«جای ایشان را در قعر جهنم و پائین ترین درکات آتش معین فرموده است» (1)پس عذاب منافقین از کفار نیز بیشتر می باشد چون نفاق بدترین انواع کفر است.

منافق برای بهره مندی از آثار دنیوی دینداری خود را در گفتار و کردار دیندار نشان می دهد درحالی که در دل دیندار نیست مثلا به زبان شهادتین می گوید و قرآن و حق بودن قیامت را اقرار می نماید درحالی که آنها را باور نداشته و بدل نپذیرفته بلکه منکر آنها است:«می گویند به زبانشان چیزی را که در دلشان نیست» (2)یا برای جلب دلهای مردم جلو آنها نماز می خواند حج می رود صدقه می دهد تا او را به دینداری بشناسند و مدح و ثنایش کنند تا مورد اعتماد واقع شود.

1- 1) . إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّارِ -سوره النساء آیه 145.
2- 2) . یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ -سوره الفتح آیه 11.

بنابراین در منافق علاوه بر کفرها دروغ،خدعه(نیرنگ)و استهزاء جمع شده است به خدا و رسول و اهل ایمان دروغ گفته و نیرنگ زده و حق را مسخره کرده است یعنی در حقیقت به خودش دروغ گفته و نیرنگ زده و خودش را مسخره کرده است بتفصیلی که در قرآن مجید ذکر شده و بیان می شود. (1)

انواع نفاق

اشاره

نفاق یعنی دوروئی،مخالفت ظاهر و باطن،یعنی ظاهرش ایمان و باطنش کفر ظاهرش نیک و باطنش زشت و آن بر سه قسم است نفاق با خدا در اصل ایمان و نفاق با خدا در لوازم و فروع ایمان و نفاق با مردمان.

1-نفاق با خدا در اصل ایمان

اشاره

در دل،خدا و آخرت را باور ندارد ولی در ظاهر خود را نزد مسلمانان صاحب ایمان وانمود می کند تا از احکام اسلام که بنفعش تمام می شود مانند طهارت،ازدواج،ارث و غیره برخوردار شود.

در سوره البقره درباره چنین افرادی می فرماید:«و برخی از مردمند که می گویند به خدا و روز جزا ایمان آورده ایم درحالی که ایمان ندارند» (2)«و هنگامی که به مؤمنین برخورد می کنند می گویند ایمان آورده ایم و چون با شیطانهای خود(یعنی کفار)خلوت می کنند می گویند ما با شمائیم همانا، (مؤمنین را)مسخره کنندگانیم..» (3)

و این بدترین مراتب نفاق است که بالاتر از آن متصور نیست و عذاب چنین منافقی در آخرت از کفار نیز بیشتر است و هرگز نجاتی برایش نخواهد بود و در قرآن مجید از پستی آنها و سختی عذابشان و لزوم بیزاری از آنها زیاد ذکر شده است و جمعیت اینها میان مسلمین زیاد بلکه پاره ای از آنها مانند بنی امیه سالها

1- 3) .برای دانستن پستی منافقین و صفات رذیله و سختی عذابشان در آخرت به تفسیر سوره المنافقون و آیاتی که در سوره البقره و آل عمران و النساء و التوبه و سایر موارد درباره منافقین ذکر شده مراجعه شود.
2- 4) . وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنّا بِاللّهِ وَ بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنِینَ -سوره 2 آیه 8.
3- 5) . وَ إِذا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلَوْا إِلیٰ شَیاطِینِهِمْ قالُوا إِنّا مَعَکُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ -سوره 2 آیه 14.

بر مسلمین حکومت می کردند.

به هرحال هرگاه نفاق چنین منافقی از گفتار و کردارش آشکار شد مانند یزید بن معاویه برائت از او و لعنش در حال زندگی و مرگش بر هر مسلمانی واجبست و براستی زیان این دسته از منافقین برای اسلام از کفار بیشتر بوده است.

تقیه و اقسام آن

نفاق با خدا چنانچه دانسته شد به معنی پنهان داشتن کفر باطن و تظاهر به دینداری کردن است تا از بهره های دینداری برخوردار شود-ولی تقیه ای که عقل و شرع آن را واجب می دانند عکس نفاق است یعنی پنهان داشتن ایمان قلبی از منکرین حق تا از زیان مالی یا آبروئی یا جانی در امان بماند درصورتی که برای دین نفعی نداشته باشد یعنی اگر عقیده قلبی خود را فاش سازد خونش را می ریزند یا مالش را می برند بدون اینکه به حال دین نفعی داشته باشد در این حال تقیه کردن واجبست.

اگر اظهار حق کردن سبب تقویت حق گردد ترک تقیه مستحب است مانند تقیه نکردن جناب میثم تمار و ابو ذر غفاری و حجر بن عدی و غیرهم.

هرگاه تقیه کردن یعنی پنهان داشتن حق و اظهار نکردن آن سبب (تقویت)از بین رفتن و پایمال شدن حق شود،در این صورت تقیه حرام و ترک آن واجبست چنانچه حضرت سید الشهداء علیه السلام تقیه نفرمود و حق را آشکار فرمود.

خلاصه تقیه بر سه قسم است واجب،مستحب،حرام(ممکن است مکروه و مباح هم متصور شود).

تقیه با نفاق فرق می کند.

از آنچه گفته شد دانسته گردید که تقیه کردن در صورت وجوب و جواز آن نفاق نیست بلکه عکس آنست بلکه بحکم عقل لازم و نیک می باشد و کسی که در مورد لزوم تقیه نکند عقلا او را سرزنش می کنند زیرا هدر دادن نفس و به هلاکت انداختن جان خود بدون هیچ نفعی جز سفاهت چیزی نیست.

در شرع مقدس اسلام هم تنها در مواقع ترس بر جان یا عرض یا مال دستور داده که حق را پنهان دارند و در پنهانی به آن عمل نمایند و در قرآن مجید در سوره 3 آیه 27 و سوره 16 آیه 108 این موضوع بیان شده و در روایات اهلبیت علیه السلام بر این مطلب تأکید فراوان گردیده که از بحث ما بیرون است.

2-نفاق با خدا در لوازم ایمان

اشاره

یعنی ایمان ضعیفی به خدا و روز جزا دارد ولی از لوازم آن چیزی در او نیست یا بسیار ضعیف است اما به دروغ ادعا می کند که آنها را دارد مثلا هیچ ترسی از قیامت و حساب و میزان اعمال و آتش جهنم در او نیست لکن ادعا می کند که از خدا می ترسم از روز قیامت و حساب آن ترسناکم و شاهد دروغگو بودنش بی باکی در گناه کردن است.زیرا کسی که از خوراک مسمومی ترسید به آن دست دراز نمی کند همچنین کسی که از عدل و مؤاخذه الهی بیم داشت هرگز در گناه کردن بی پروا نمی شود.

و لذا از بزرگی نقل شده که اگر از تو بپرسند آیا از خدا می ترسی در جواب ساکت باش زیرا اگر بگوئی نمی ترسم کافر شده به آنچه خداوند از مجازات روز قیامت خبر داده است و اگر بگوئی می ترسم دروغ گفته زیرا نشانه ترس از خداوند فرار از گناه است.

گناه نه از روی قلدری.

لکن حق مطلب اینست که اهل ایمان خدا را حاضر و ناظر می دانند و از قهرش ترسان و از عدلش هراسانند لذا هیچگاه از روی قلدری و انکار مجازات الهی گناهی از ایشان سرنمی زند،بلکه اگر گناهی می کنند از روی غلبه نفس و شیطان و مغرور شدن به حلم الهی است و دلیلش پشیمانی بعد و سعی در توبه و تدارک است.

خلاصه صدور گناه دلیل بر بی ایمانی نیست بلی پشیمان نشدن از گناه نشانه بی ایمانی است.

از حضرت باقر علیه السلام مرویست«کسی که کارهای نیکش او را شاد و

ص:58

گناهانش ناراحتش کند صاحب ایمانست» (1)و در دعای ابی حمزه امام سجاد علیه السلام عرض می کند«خداوندا ترا از روی انکار و سبک شمردن فرمانت و آسان گرفتن مجازاتت گناه نکردم بلکه غلبه هوای نفس و بدبختی و کمک کردن شقاوتم موجب معصیت گردید»..و (2)

انفاق نشانه امید به خدا

از جمله موارد نفاق با خدا در لوازم ایمان ادعای رجای به خدا است از کسی که در دل امیدی به خدا ندارد یا بسیار ضعیف است یعنی می گوید من به خدای خود امیدوارم درحالی که دروغ می گوید و از بذل عمر و مال در راه خدا دریغ دارد مثل اینکه خرج کردن در راه خدا را ضرری می پندارد و امیدی ندارد که خدا در دنیا و آخرت به او عوض دهد درحالی که اگر امید به خدا داشت از بذل جان در راه خدا نیز دریغ نداشت و از معامله با غیر خدا هرچند درهم ناقابلی خودداری می کرد.

خلاصه چنانچه دلیل ترسیدن از خدا پرهیز از گناه و توبه کردن است نشانه امید به ثوابهای الهی سعی در طاعات می باشد چنانچه در معاملات دنیوی چه زحمتها که می کشد چون امید بهره مادی دارد حتّی اگر پای پول در میان باشد چه کارها که گفتنی و نوشتنی نیست مرتکب می شود.

ادعای مقامات روحانی

از آن جمله است ادعای مقام زهد در دنیا درحالی که دلش از دوستی دنیا خالی نیست و ادعای مقام توکل به خدا و شکر و رضا و تسلیم و محبت حضرت آفریدگار،درحالی که تکیه و قوت قلبش اسباب مادی است و در مقام شکر نعمتهای بی پایان خداوند نیست و در سختیها و پیش آمدهای ناگوار از خدا

1- 6) .من سرته حسنته و سائته سیئته فهو مؤمن.
2- 7) .الهی لم اعصک حین عصیتک و انا بربوبیتک جاحد و لا لامرک مستخف و لا لعقوبتک متعرض و لا لوعیدک متهاون و لکن خطیئه عرضت و سولت لی نفسی و غلبنی هوای و اعاننی علیها شقوتی و غرنی سترک المرخی علی...دعای ابو حمزه ثمالی.

ناراضی است. (1)

باید دانست که این قسم از نفاق با قسم اول فرق می کند زیرا در این قسم ایمان به خدا و روز جزا هرچند ضعیف باشد دارد و اگر با آن بمیرد حتما از هلاکت ابدی رسته و در عذاب نخواهد ماند لکن پس از کشیدن رنجها و چشیدن سختیها و بلاها-و پس از نجات هم به واسطه نفاقی که داشته از درجات و مقامات اهل صدق محروم خواهد بود.

3-نفاق با خدا در عبادات

اشاره

نفاق با خدا در انواع عبادات از واجبات و مستحبات بدنی و مالی مانند نماز،روزه،زکاه،خمس،امر بمعروف و نهی از منکر-و غیر اینها-به اینکه عبادتی را به نام خدا انجام دهد درحالی که تمام داعی یا جزء داعی و تحرک او در این عمل جلوه دادن و اظهار دینداری برای مردم است تا آبرو و منزلتی پیدا کند.

چنین شخصی در قیامت به چهار اسم نامبرده می شود:غادر،فاجر، کافر،خاسر یعنی نیرنگ زننده،گنهکار،کفرآورنده،زیانکار و عملش برطبق آیات و اخبار رسیده حرام و باطل است و در آخرت معذب خواهد بود مگر اینکه توبه کند و گذشته را تلافی نماید و تفصیل این مطلب در کتاب گناهان کبیره نوشته شده است.

گناهانی که نفاق می آورد

پاره ای از گناهانست که ایمان را از بین می برد و موجب نفاق قلبی می شود و کسی که بی ایمان بمیرد هرگز برایش رستگاری نیست از آن جمله ریاکاری است چنانچه در ضمن حدیث مفصلی از امام صادق علیه السلام به این مطلب تصریح شده و چون در کتاب گناهان کبیره ذکر شده اینجا تکرار نمی شود. (2)

و مانند گناه قتل نفس و ترک نماز و زکوه و حج و نیز بهتان و امور دیگر

1- 8) .برای دانستن تفصیل این مقامات به کتابهای اخلاقی مانند معراج السعاده نراقی مراجعه شود.
2- 9) ....من یخدع اللّه یخدعه و یخلع منه الایمان...امالی صدوق و تفسیر عیاشی.

که به بعضی از آنها در روایات اشاره شده مانند شاد شدن از مصیبت حضرت سید الشهداء سلام اللّه علیه.

در جلد عاشر بحار ضمن حدیث طولانی در خبر دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از شهادت حسین علیه السلام چنین می فرماید«مثل این است که می بینم حسین و قتلگاه و قبر او را به اسیرهائی که بر شترها سوارند می نگرم درحالی که سر بریده پسرم حسین را برای یزید هدیه می برند! به خدا سوگند هرکس سر حسین را ببیند و دلشاد شود خداوند بین دل و زبانش جدائی خواهد انداخت» (1)یعنی اسلام تنها به زبانش خواهد بود و دلش در ظلمت کفر است.

از جمله گناهانی که نفاق می آورد بخل کردن از نفقات واجب است(از زکوه و غیر آن)چنانچه در سوره توبه می فرماید:«و برخی از ایشان(منافقین) کسانی اند که با خداوند عهد کرده بودند اگر خداوند از کرم خود به ما مالی عطا کند حتما زکوه می دهیم و از شایستگان و نیکوکاران خواهیم بود و چون خداوند از کرم خود به ایشان مالی داد بخل ورزیده روی گردانیدند درحالی که اعراض کننده بودند-خداوند به سزای این خلف وعده ای که کردند و دروغ می گفتند در دلهایشان نفاق انداخت تا روزی که دیدارش کنند(یعنی هنگام مرگ به انفاق می میرند). (2)

4-نفاق با مردم

اشاره

یعنی دوروئی و دوزبانی-در حضور کسی او را مدح و ستایش می کند و به او اظهار دوستی و نیک خواهی می نماید و در غیابش برخلاف آن است یعنی او را مذمت می کند و درصدد اذیت و آزارش برمی آید یا اینکه میان دو نفر که باهم دشمن اند آمدوشد کند و با هریک در دشمنی دیگری موافقت نماید و او را بر عداوت دیگری تحسین نماید و چنین وانمود کند که او را در دشمنی با آن شخص یاری کننده است.

1- 10) .و کانی انظر الیه و الی مصرعه و مدفنه بها و کانی انظر الی السبایا علی اقتاب المطایا و قد اهدی رأس ولدی الحسین الی یزید فو اللّه

ما ینظر احد الی رأس الحسین و یفرح إلا خالف اللّه بین قلبه و لسانه و عذبه عذابا الیما.
2- 11) .آیات 76 و 77 سوره توبه-برای شرح و تفسیر به کتاب گناهان کبیره بخش ندادن زکوه مراجعه شود.

ناگفته نماند که اگر با هریک از این دو نفر تنها اظهار دوستی کند بدون اینکه در دشمنی با دیگری موافقت و تحریکی داشته باشد نفاق نیست چنانچه اگر با شخص پست و شریر در حضورش اظهار دوستی و موافقت کند درحالی که در دلش چنین نیست تا از شرش محفوظ بماند نفاق نیست بلکه از موارد تقیّه است که در بعضی موارد واجب نیز می باشد.

بدترین مردمان در روز قیامت

مردی درب خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اجازه شرفیابی خواست حضرت فرمود اجازه اش دهید که بد مردی است چون آن شخص وارد شد حضرت به نرمی با او سخن فرمود تا آنجا که حاضران گمان کردند آن شخص را نزد آن حضرت قدر و منزلتی است چون بیرون رفت عرض کردند در نخست چنین فرمودی و چون داخل شد با او چنین رفتار فرمودی؟فرمود بدترین مردم روز قیامت کسی است که مردم برای نگهداری خود از شرش او را اکرام و احترام نمایند. (1)

و از بعضی صحابه منقول است که ما بر روی کسانی چند بشاشت و خرمی می کردیم درحالی که دلهای ما برایشان لعنت می کرد.

تقیه غیر از چاپلوسی است

چنانچه ذکر شد این طور سلوک تنها در صورت خطر ضرر از ناحیه آن شریر جایز است امّا آنچه از بیشتر مردمان دیده می شود که به واسطه پستی یا ضعف نفس یا طمع یا توهمهای نابجا با مردم بنای دوروئی گذاشته ایشان را به سخنانی ستایش می کنند که اصلا در دلشان از حقیقت این کلمات خبری نیست و شاید ضد آن باشد و آن را حسن سلوک و مردم داری و مدارا می نامند،نفاق قطعی و حرام است.

1- 12) .جامع السعاده نراقی ج 2 ص 319.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«از امور حتمی الهی که در دستگاه ثواب و عقاب و خوشنودی و ناخشنودی خداوند تخلف پذیر نیست این است که بنده را بهره نیست هرچند بکوشد و کار خود را درست کند هرگاه از دنیا برود و خدا را با یکی از این خصلتها ملاقات کند درحالی که آلوده به آنها باشد و از آن توبه نکرده باشد:در عبادتهای واجب برای خدا شریک قرار داده باشد،غیظ خود را بهلاک نفس(خود یا دیگری)شفا داده باشد،کار زشت دیگری را فاش کند، برای رسیدن به مال یا مقام بدعتی در دین گذارد،با مردمان به دوروئی برخورد کند یا به دوزبانی میانشان راه رود». (1)

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:بد بنده ایست بنده ای که عیب جو و بدگو و آبروبر یا طعنه زننده و مسخره کننده باشد«روبرو می شود با یکرو(دوستی)و پشت می کند به روی دیگر»(دشمنی). (2)

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم :ثلث من کنّ فیه کان منافقا و ان صام و صلّی و زعم انه مسلم من اذا ائتمن خان و اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف.(اصول کافی)رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود سه خصلت در هرکه باشد منافق است اگر چه نماز بخواند و روزه گیرد و گمان کند مسلمان است 1-کسی که خیانت در امانت کند.2-هرگاه با مردم سخن گوید دروغ گوید 3-چون وعده ای دهد وفا نکند.چنانچه ملاحظه می کنید این سه چیز نفاق با مردم است.

1- 13) .ان من عزائم اللّه فی الذکر الحکیم التی علیها یثیب و یعاقب و لها یرضی و یسخط انه لا ینفع عبدا و ان أجهد نفسه و اخلص فعله ان یخرج من الدنیا لاقیا ربه بخصله من هذه الخصال لم یتب منها:ان یشرک باللّه فیما افترض علیه من عبادته او یشفی غیظه بهلاک نفس(نفسه خ ل)او یعر بعمل فعله غیره او یستنجع حاجه الی الناس باظهار بدعه فی دینه او یلقی الناس به وجهین او یمشی فیهم بلسانین-نهج البلاغه خطبه 152. برای دانستن شرح این 5 خصلت به شرح نهج البلاغه علامه خوئی خطبه 125 یا شرح ملا فتح اللّه خطبه 185 مراجعه شود،چنانچه ملاحظه می فرمائید حضرت در این خطبه دوروئی و دوزبانی را در ردیف شرک قرار داده و اگر بدون توبه از دنیا برود آن را از گناهان آمرزیده نشدنی شمرده است پس

بر هرکس لازم است در حال خود بنگرد اگر در او از این صفاتست تا هنوز وقت باقی است توبه و اصلاح کند.
2- 14) .بئس العبد عبدا همزه لمزه یقبل بوجه و یدبر بآخر.

عن السجاد علیه السلام ان الذنوب الّتی ترد الدعاء سوء النیه و خبث السریره و النفاق مع الاخوان و ترک التصدیق بالاجابه و تأخیر الصلوات المفروضات عن اوقاتها و ترک التقرب الی اللّه بالبرّ و الصدقه و استعمال البذاء و الفحش فی القول(معانی الاخبار صدوق)امام سجاد علیه السلام فرمود:گناهانی که مانع از اجابت دعا است بدنیّتی(یعنی نیّت برای خدا نبودن)و بدباطنی(خوبهای زشت داشتن)و نفاق با برادران دینی و اجابت خدا را باور نداشتن و نمازهای واجبه را از وقتشان عقب انداختن و برای تقرب به خدا کار نیک نکردن و صدقه ندادن و بی حیا و بدزبان بودن در این حدیث نفاق با برادران را از گناهانی که مانع اجابت دعا است نامبرده.

و چون بحث نفاق در کتاب گناهان کبیره ضمن بحث از ریا،مکر، غیبت ذکر شده اینجا بهمین مقدار اکتفاء می شود.

عذاب نفاق بسته به مقدار آنست

چنانچه قبلا نیز اشاره شد هریک از نفاق با خدا و خلق را مراتب و درجاتیست که به اعتبار آن حرمت و عقوبت نفاق متفاوت می شود مثلا نفاق با خدا مرتبه شدیده اش اظهار ایمان به زبان و انکار بقلب است که اگر با چنین حالی بمیرد همیشه در دوزخ و عذابش از کفار نیز بیشتر است.

مرتبه بعدش اظهار ایمان و یقین به زبان کردن درحالی که در دل شاک باشد-چنین شخصی اگر بی ایمان بمیرد همیشه در جهنم است لکن عذابش مانند منکر نخواهد بود.

مرتبه بعد ایمان به زبان و دل هر دو است لکن در عبادتش برای خدا شریک قرار می دهد و ریاء می کند چنین شخص اگر با ایمان بمیرد همیشه در آتش نمی ماند بلکه بواسطه ایمانش عاقبت نجات یافته به بهشت می رود ولی مدت عذابش در برزخ و ماندنش در دوزخ تابع مقدار ریاکاری او است.

عدل خدا-شفاعت-توبه

ریائی که کرده یا در واجبات بوده یا در مستحبّات،در اصل عمل یا در

کیفیت و خصوصیت آن مثلا اصل نماز را برای خدا به جا آورده ولی در بین آن ریاء اظهار خشوع کرده یا در تمام نماز و نیز ممکن است در تمام مدت عمرش ریاکار بوده یا در بعض آن به هرحال شکی نیست که عدل الهی در کار است و هرکس به مقدار گناهش معذب خواهد بود مگر اینکه خداوند به فضل خودش با او معامله فرماید و به شفاعت محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم او را نجات بخشد.

و نیز عذاب در صورتی است که بی توبه بمیرد پس اگر موفق به توبه صادقه شود واجباتی که از روی ریا به جا آورده دو مرتبه انجام دهد و خرابیهای خود را اصلاح کند عذابی ندارد و در پیش گذشت که ریاکار اگر مصر و مستمر در ریا باشد با ایمان مردنش مشکل است چنانچه گناهانی که موجب نفاق قلبی است در صورت اصرار و استمرار است.

ناگفته نماند که کمترین مراتب نفاق با خدا در مقام عبادت آن است که خشوع بدن در عبادت بیشتر از خشوع دل باشد چنانچه روایتی به همین مضمون از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم رسیده است (1).

مراتب نفاق در توبه

نفاق با خدا در لوازم ایمان هم مراتبی دارد که تفصیل آنها موجب طول کلام است و تنها بپاره ای از مراتب نفاق در مقام توبه اشاره می شود:

هرگاه شخص بگوید از گناهانم پشیمانم و توبه کردم و به زبان هم استغفار نماید درحالی که پشیمانی قلبی ندارد و از گناهان هم دست برنداشته و بر آنها مصر و مستمر است-چنین شخص به بدترین مراتب نفاق در مقام توبه مبتلاست.

حضرت رضا علیه السلام می فرمود«و آن کس که از گناهش آمرزش جوید و باز گناه کند مانند مسخره کننده پروردگارش باشد». (2)

1- 15) .ما زاد خشوع الجسد علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق-اصول کافی کتاب الایمان و الکفر.

2- 16) .و المستغفر من ذنب و يفعله كالمستهزىء بربه-اصول كافى كتاب الدعاء باب الاستغفار.

مرتبه پس از آن کسی است که گناه را ترک کرده ولی ندامت قلبی ندارد اگر بگوید توبه کردم دروغ گفته زیرا حقیقت توبه پشیمانی قلبی از گناه است و مثل همین شخص است کسی که از گناهی که کرده راستی پشیمان است لکن نه برای خدا بلکه به جهت نکبت و ضررهای دنیوی که به او رسیده یا می رسد مثلا گناهی را کرده برای بدنش ضرر داشته یا آبرویش ریخته شده یا مبتلا به زندان و عقوبتهای حکومتی شده اگر بگوید استغفر اللّه از این جهت منافق و دروغگو است.

مرتبه پائین تر از این کسی است که گناه را ترک کرده و از کردار خود نیز سخت پشیمان است ولی غصه و اندوهش برای گرفتار شدن به عذاب آخرت و محرومیت از ثواب الهی است.

توبه چنین شخصی و عذرخواهیش به درگاه خداوند مانند شخص ظالم و جنایتکاری است که از طرف حکومت او را تعقیب کرده می خواهند او را به زندان برده عقوبت کنند به ناچار به نزد مظلوم آمده و عذرخواهی می کند و پوزش می طلبد و می خواهد خوشنودی او را جلب کند تا از شر حکومت نجات یابد درحالی که اگر تعقیب حکومت و ترس از عقوبت نبود کاری به مظلوم نداشت- خلاصه این پوزش خواهی حقیقی از جنایت نیست بلکه مکری است برای رهائی از چنگال عقوبت و کسی که تنها از ترس دوزخ و شکنجه هایش از گناه پشیمان است و از پروردگارش برای رهائی از آتش پوزش می خواهد اگر مطمئن می شد به جهنم نمی رود توبه نمی کرد و پشیمان هم نمی شد خود را گنهکار نمی دانست عذرخواهی چنین شخصی ظاهری است نه حقیقی و در حقیقت مرتبه ای از نفاق است.

به این مطلب محقق طوسی و علامه حلی در تجرید الکلام و شرح آن تصریح فرموده اند که خلاصه ترجمه آن چنین است:«کسی که گناهی کرده باید برای زشتی کارش که معصیت خدا را کرده است پشیمان باشد وگرنه توبه نیست(مثل کسی که از گناه توبه کند برای سلامتی بدن یا حفظ آبرویش

در میان مردمان...)و ترس از آتش تنها هم اگر باشد توبه نیست و همچنین کسی که واجبی را ترک کرده اگر پشیمانیش تنها از جهت محرومیت از ثواب و مبتلا شدن به عقاب ترک باشد»-(پس اگر پشیمانی برای مخالفت با امر خدا بوده و عزم بر تدارک داشته باشد توبه صحیح است). (1)

خداوند به فضلش می بخشد

و این مطلب هرچند صحیح و قابل تشکیک نیست ولی امید از فضل الهی آن است که آنهائی که تنها از ترس عذاب و محرومیت از ثواب پشیمان باشند و توبه کنند هرگاه عازم بر ترک در آینده و تدارک گذشته باشند خداوند به فضلش توبه آنها را بپذیرد و آنها را از آنچه می ترسیدند یعنی آتش جهنم رهائی بخشد و به آنچه امیدوار بودند یعنی به بهشت برساند.

مراتب نفاق با مردمان در بحث مکر از کتاب گناهان کبیره نوشته شده و مجملا باید دانست هر نفاقی که زیان و مفسده اش بیشتر باشد عقوبتش هم بیشتر است چیزی که مهم است راه علاج نفاق و ریشه کن کردن آنست.

چاره نفاق با خدا

منافق یعنی کسی که ظاهرش را با ایمان یا تقوی و اخلاص آراسته ولی در باطن جز ظلمت کفر و شرک چیزی ندارد باید بداند که در این رفتارش سودی نکرده و جز به خودش به کسی زیانی نرسانده است زیرا پروردگار جهان که دانای آشکار و نهان است هرگز او را به خاطر ظاهر فریبنده اش جزء اهل صدق قرار نخواهد داد بلکه او را برای خباثت باطنش و تظاهر به صلاحش باسفل السافلین جهنم می فرستد و در حقیقت با خودش دروغ گفته و با خودش نیرنگ زده:«با خدا و مؤمنین نیرنگ می زنند درحالی که نیرنگ نمی زنند مگر با خودشان و نمی فهمند» (2).

1- 17) .و یندم علی القبیح لقبحه و الا لا نتفت التوبه و خوف النار ان کانت الغایه فکذلک و کذا الاخلال بالواجب-تجرید الکلام.
2- 18) . یُخٰادِعُونَ اللّٰهَ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ مٰا یَخْدَعُونَ إِلاّٰ أَنْفُسَهُمْ وَ مٰا یَشْعُرُونَ -سوره البقره آیه 9.

چگونه با خود نیرنگ می زنند؟

مثلا با نبودن ایمان در دل به زبان اظهار ایمان می کند تا از آثار دنیوی آنکه طهارت بدن و نکاح و ارث باشد و چیزهای دیگری که از احکام ظاهر اسلام است بهره مند شود و اگر آخرتی نیز باشد جزء مؤمنین محسوب شود یا ریاکاری که عباداتی انجام می دهد به خیال اینکه در دنیا نزد مردم آبرومند و در آخرت ثواب داشته باشد و در این رفتار خود را زیرک و زرنگ و سودمند می داند درحالی که در این رفتار احمقانه و خیال فاسدش خود را فریب داده است زیرا در عالم دیگر که عالم ظهور حقیقت و کشف باطن است جز ظلمت کفر و شرک چیزی ندارد و آنچه را که به خیال خودش از خیرات و حسنات و عبادات ریائی انجام داده همه را جزء سیئآتش می بیند زیرا حسنه عمل خالص است که تنها برای خدا باشد و اگر جز خدا را به طور استقلال یا تشریک در نظر داشته جزء گناهانش شمرده می شود.

بهره های ظاهری نتیجه نیرنگ نیست

در دنیا بهره هائی که از اظهار اسلام می برد مانند طهارت بدن و نکاح و ارث،اینها از آثار اسلام ظاهری او است نه از آثار نفاق و نیرنگش-چون شارع اسلام برای حکمت هائی چند این احکام را برای اسلام ظاهری قرار داده است بدون تفتیش از باطن اشخاص یعنی کسی که اظهار اسلام می کند تا دروغ او کشف نشده طاهر و در نکاح و ارث با سایر مسلمانان برابر است هرچند واقعا دروغ بگوید و مسلمانان ندانند.

آثار دیگر مادی یعنی زیاد کردن ثروت و رسیدن به جاه و مقام در اثر نیرنگ و ریاکاری.باید دانست اولا دروغ در بیشتر اوقات کشف می شود و شخص دروغگو به مراد نمی رسد (1).ثانیا قلوب مردم به دست خداست و تا او

1- 19) .برای نمونه در حالات منافقین کوفه توجه شود که دعوتنامه ها نوشتند و قاصدها نزد حضرت سید الشهداء علیه السلام فرستادند و حضرتش را به سوی خود خواندند که ما جز تو امام و هادی نداریم و چنانچه نیائی فردای قیامت در حضور جدت از تو

نخواهد دلهای مردم فریبش را نمی خورند و تحت تأثیرش قرار نمی گیرند.

و اگر مشیت الهی باشد که مردم فریبش را بخورند باید بداند که این مهلتی که به او داده شده تا به پاره ای از خواسته هایش برسد خود نیرنگی است از طرف خدای تعالی در برابر نیرنگ او-زیرا خیال می کند که این مهلت به نفع او است درحالی که به زیانش تمام می شود زیرا:

زیان آخرت و دنیا

اشاره

نسبت به آخرتش هرچه بیشتر در دنیا مهلت یابد بیشتر نیرنگ می زند و بر ظلمت دلش و استحقاق عقوبتش می افزاید اما نسبت به دنیایش مال و مقامی که در اثر نیرنگش بدان می رسد جز عذاب و بلا در همین عالم چیزی دیگر برایش نیست و آنچه را که برای خوشی و راحتی بدست آورده جز وبال و نکبت چیزی از آن بهره نخواهد داشت و این معنی در ثروتمندان بی ایمان روشن است که هرچند ظاهرشان در فراخی و وسعت و راحتی به نظر می رسد ولی در باطن در نهایت فشار و تنگی هستند و همیشه گرفتار مزاحمات و از آتش حرص و حسد و بخل و آزار خود و مزاحمین در سوز و گدازند و به این مطلب در سوره توبه اشاره شده است می فرماید:«اموال و اولاد منافقین ترا بشگفت نیاورد جز این نیست که خداوند می خواهد به این وسیله آنها را در زندگی دنیا عذاب کند و جانشان به حال کفر درآید» (1).

از این بیان دانسته شد که مراد از خدعه الهی که جزای خدعه منافقین است همان مهلت دادنشان و رسیدن به آرزوهای فاسدشان است زیرا حقیقت خدعه(نیرنگ)ضرر و شر رساندن به غیر است در صورت نفع و خیر-و آشکار است که مهلت دادن و رسیدن به مراد،ظاهرش خیر و نفع ولی حقیقتش به زیانش

1- 20) . فَلا تُعْجِبْکَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ إِنَّما یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ بِها فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ کافِرُونَ -سوره توبه آیه 55.

تمام می شود.

در سوره نساء می فرماید:«منافقین با خدا نیرنگ می زنند درحالی که خدا به ایشان نیرنگ زده و وقتی به نماز می ایستند از روی کسالت می ایستند و به مردم نمایش می دهند و یاد نمی کنند خداوند را مگر اندکی» (1).

یعنی منافقین با کارهای نفاق آمیز خود از قبیل اظهار اسلام و نزدیک شدن به مؤمنین و حضور در مجالس عمومی ایشان و نماز خواندن با کسالت و سختی برای نمایش به آنها و کمی یاد خدا می خواهند خدا و پیغمبر و مؤمنین را گول بزنند و با این کارها آنها را بدوشند درحالی که نمی فهمند آن کسی که ایشان را با اعمالشان به خود واگذاشته خداست و این خود نیرنگی است که بوسیله آن مجازاتشان می کند و این نیرنگی که منافقین به خیال خود به خدا زده اند عینا نیرنگی است که خدا به ایشان زده است.

برای کشف این حقیقت و تشبیه معقول به محسوس به این داستان توجه شود:

مشتری گلخوار و عطار

گویند شخصی معتاد به گل خواری بود،برای خرید شکر به عطاری مراجعه کرد وزنه عطار از گل بود آن را در کفه ترازو گذاشت و رفت شکر بیاورد مشتری گل خوار از رفتن عطار خوشحال شد و از وزنه گل شروع به خوردن کرد- عطار فهمید و عمدا معطل شد-در این حال مشتری از دیرکرد عطار خوشحال است و به خیال خودش با او نیرنگ می زند و عطار هم بی باک و عمدا معطل می شود چون می داند که مشتری بدبخت به خودش نیرنگ می زند و از مقدار شکر کمتر نصیبش می شود (2).

1- 21) . إِنَّ الْمُنافِقِینَ یُخادِعُونَ اللّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ وَ إِذا قامُوا إِلَی الصَّلاهِ قامُوا کُسالَی یُراؤُنَ النّاسَ وَ لا یَذْکُرُونَ اللّهَ إِلاّ قَلِیلاً... سوره النساء آیه 142.
2- 22) . پیش عطاری یکی گل خوار رفت تا خرد ابلوچ قند خاص زفت گفت عطار ای جوان ابلوچ من هست نیکو بی تکلف بی سخن لیک گل

سنگ ترازوی من است گر ترا میل شکر به خریدن است گفت هستم در مهمی قند جو سنگ میزان هرچه خواهد باش گو

اینک که بزرگی گناه نفاق و شدت عذاب و زیانکاری منافق دانسته شد به حکم عقل واجب فوری است که شخص منافق از نفاق خود توبه کند و چون نفاق از بی ایمانی یا ضعف ایمان است پس باید از کفر و شرک خود پشیمان شده درصدد تحصیل ایمان و توحید بتفصیلی که ذکر می شود کوشش نماید و به زینت صدق و اخلاص خود را آراسته کرده ظاهر و باطن خود را یکی سازد.

ظاهر و باطن اگر باشد یکی نیست کس را در نجات او شکی

تا از مقامات و درجات صادقین بهره مند گردد چنانچه در قرآن مجید پس از ذکر عذابهای منافقین می فرماید:«...مگر کسانی که توبه کنند و خودشان را اصلاح نمایند و به خدا بچسبند و دینشان را برای خدا اصلاح و خالص نمایند اینان همراه مؤمنین اند و خداوند بزودی به مؤمنین پاداش بزرگی می دهد» (1).

در این آیه برای توبه از نفاق اوصاف متعدد و دشواری ذکر فرموده که ریشه های نفاق جز به این اوصاف خشک نمی شود بدین قرار:

1- 23) . ...إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلّٰهِ فَأُولٰئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ وَ سَوْفَ یُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِینَ أَجْراً عَظِیماً -سوره النساء آیه 146.

شرائط بازگشت از نفاق

اول توبه.یعنی رجوع از کفر و شرک به ایمان به خدا و یگانه پرستی او.

دوم اصلاح.یعنی توبه تنها کافی نیست مگر درصورتی که خود و اعمالشان را که به فساد گرائیده اند اصلاح نمایند.

سوم اعتصام به حق.یعنی اصلاح هم سودی ندارد مگر اینکه به خدا اعتصام جویند یعنی از کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پیروی کنند زیرا راهی به سوی خدا نیست مگر راهی که خودش معین فرموده است.

چهارم اخلاص.یعنی اعتصام به خدا در صورتی نافع است که دینشان را برای خدا خالص کنند زیرا شرک ظلمی است نابخشودنی و تا این چهار مرتبه را که در آیه شریفه بیان شده به خوبی انجام ندهد از بیماری نفاق شفا نیافته است.

گناهان قلبی چاره اش سخت تر است

سرّ این مطلب آن است که گناهان قلبی که جایش ذات انسانست مانند نفاق سخت تر و چاره اش مشکل تر است از گناهانی که با جسم انجام می گیرد مانند زنا و سرقت زیرا در گناهان جسمی همان حسرت و پشیمانی حقیقی و در مثل سرقت پس دادن مال بصاحبش در پاکی از آن گناه کافی است نظیر دروغ که ندامت تنها کافی و غیبت که باید صاحبش را نیز خوشنود کند و معلوم است که هرچه پشیمانی و سوزش دل از گناه بیشتر باشد پاک تر می شود.

ولی در گناه قلبی مانند نفاق،حسرت و پشیمانی تنها کافی نیست و تاریکی دل به این ترتیب برطرف نشدنی است مگر اینکه مراحلی را که در آیه شریفه ذکر شده طی کند آنگاه است که بیماری دلش شفا یافته و نسبت به این جهت قلبش سالم گردیده است.

مثلا کسی که چندی از عمرش در ریاکاری بوده و الحال برقی از معدن رحمت جهیده است تا خود را زیانکار دیده و بزرگی گناهش را شناخته و سخت حسرتناک و پشیمان گردیده است،این پشیمانی تنها او را پاک نمی کند و

ص:72

بیماری دلش را شفا نمی دهد بلکه واجب است حالش را اصلاح کرده به این بیان که ریشه های شجره خبیثه شرک را به تفصیلی که در اول کتاب گناهان کبیره نوشته شده و در بحث آتیه به آن اشاره می شود از دل خود بزداید و بوسیله تفکر و خواستن از حضرت آفریدگار دل خود را به نور توحید روشن سازد تا جائی که یقین کند که مؤثر و مدبر در عالم وجود جز ذات بی زوال او جلّ جلاله کسی نیست و تمام مراتب وجود مقهور اویند و این هم کافی نیست بلکه باید از همان راهی که پروردگار مقرر فرموده به او اعتصام جوید و نزدیک شود و آن انجام واجبات و ترک محرمات است بنابراین باید تمام عباداتی که به سبب ریاء باطل و فاسد بوده همه را دوباره انجام دهد و این اعتصام هم در صورتی نافعست که در عباداتی که قضا و اعاده می کند و سایر عباداتی که بعدا انجام می دهد با اخلاص باشد.

چاره از اخلاص نیست

بنابراین تا اهل اخلاص نشود از بیماری نفاق رها نشده و شفا نیافته است.

و برای مخلص شدن باید جز نماز جماعت و پرداخت زکوه واجب و حج که دستور رسیده آنها را آشکارا انجام دهند سایر عبادات را مدتی پنهان از خلق انجام دهد خصوصا انفاقهای مالی را طوری بدهد که جز خدا کسی نفهمد تا به تدریج اقتضای ریاکاری و نمایش به خلق از دلش بیرون رود تا به جائی برسد که مدح و ذم خلق در نظرش مساوی باشد و هیچکدام در او اثری نگذارد.

در اخفاء عمل و اخلاص

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید«از گنجهای بهشت پنهان داشتن عمل و شکیبائی بر ناملایمات و پوشیده داشتن مصیبتهاست» (1).و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است.«هر عبادتی که پنهان تر انجام داده شود از عبادت آشکار اجرش بیشتر بلکه پاداشش به هفتاد مرتبه افزونست» (2)«و کسی که صدقه را چنان پنهان می دهد که

1- 24) .من كنوز الجنه اخفاء العمل و الصبر على الرزايا و كتمان المصائب.
2- 25) .اعظم العباده اجرا اخفاها-ان فضل عمل السر على عمل الجهر سبعون ضعفا سفينه البحار جلد 1 ص 404.

دست چپ او نمی داند که دست راست او چه داده است یعنی در نهایت پنهانی صدقه می دهد از کسانی شمرده که در پناه عرش خداوندند در روزی که جز پناه او پناهی نیست» (1).

و بنده به حقیقت اخلاص نمی رسد تا اینکه دوست ندارد ستایش شود بر کاری که برای خدا کرده است (2).

و به ابی ذر فرمود«ای ابا ذر دانا نمیشود مرد تمام دانائی را تا گاهی که مردمان را بمانند شتران بیند(یعنی هنگام عبادت بشر و شتر برایش یکسان باشد) چنانکه هنگام عبادتش اگر شتری نزدش باشد هیچ تأثیری در او ندارد و حال او را دگرگون نمی کند همچنین اگر بشری نزدش باشد و او را ببیند اثری در او نگذارد و بود و نبود او مساوی باشد،پس به خود برمی گردد و نفس خود را در نهایت پستی می بیند»(در برابر خدا) (3).

پس اگر حالش طوری است که به واسطه دیدن مردمان کوشش او بیشتر و عملش را نیک تر انجام می دهد معلوم می شود هنوز جاهل و گرفتار شرک و ریاء است و خدای را به ربوبیت و قاهریت و دیگران را به عبودیت و مقهوریت نشناخته است.

از این بیان به خوبی دانسته می شود که مراد از اینکه مردمان را به مانند شتران بیند این است که چنانچه هیچ از حضور و دیدن شتر عبادتش را ملاحظه ندارد همچنین از دیدن بشری او را ملاحظه نداشته باشد نه اینکه بر مردمان تکبر کند و خود را انسان و دیگران را شتر پندارد و لذا در آخر حدیث می فرماید پس به خود برمی گردد و خود را پست تر می یابد و حضرت سجاد علیه السلام نیز در مناجات «خود را کوچکترین کوچکها و پست ترین پستها و مانند ذره یا کمتر از آن می نامد» (4).

1- 26) .قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم سبعه یظلهم اللّه تعالی فی ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله و امام عادل و شاب نشأ فی عباده اللّه و رجل قلبه متعلق بالمسجد اذا خرج منه حتی یعود الیه و رجلان کانا فی طاعه اللّه فاجتمعا علی ذلک و تفرقا و رجل ذکر اللّه خالیا ففاضت عیناه و رجل دعته امرئه ذات حسب و جمال فقال انی اخاف اللّه و رجل

تصدق بصدقه فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما تصدق بيمينه-سفينه البحار جلد 1 ص 595.
2- 27) .ما بلغ عبد حقيقه الاخلاص حتى لا يحب ان يحمد على شیء من عمله للّه«عده الداعى»
3- 28) .لا يفقه الرجل كل الفقه حتى يرى الناس امثال الاباعر فلا يحفل بوجودهم و لا يغيره ذلک كما لا يغيره وجود بعير عنده ثم يرجع هو الى نفسه فيكون اعظم حاقر لها-سفينه البحار جلد 1 ص 500.
4- 29) .و انا بعد اقل الاقلين و اذل الاذلين و مثل الذره أو دونها«صحيفه سجاديه دعاى عرفه»

درمان نفاق با مردم

از بیماریهای روانی که اکثر مردم امروز را آلوده ساخته نفاق با یکدیگر است که در اثر غلبه مادیگری و فراموش کردن مقام انسانیت و بی ایمانی به خدا و بی خبری از سرای جاودانی،این خوی شیطانی در دلها رسوخ یافته و همه به آن عادت کرده اند و چه رنجها که به واسطه این خوی پلید از یکدیگر می برند و چه سختی ها و ناراحتی ها که می بینند.

زندگی انسانی که باید با انس و الفت باشد به وحشت و نفرت از یکدیگر مبدل شده است اجتماع بشری که باید با همکاری و دوستی با یکدیگر باشد به عکس شده همه با تنافر و تضاد و رقابت نابجا و وحشت از یکدیگر به سر می برند و در برخورد با یکدیگر مانند برخورد چهارپایان بلکه درندگان در مقام شکار یکدیگر و نیرنگ زدن و ربودن مال هم هستند و به مانند شیاطین در ظاهر اظهار موافقت و در باطن درصدد زیان یکدیگرند.

صدق و صفا از بین رفته و به جایش دروغ و خیانت و نقض عهد جایگزین شده است چنان حس خودخواهی بر افراد غالب شده که هرکس راحتی خود و زحمت دیگری را می خواهد،ثروتمندی خود و تهیدستی دیگران را می طلبد،آبروی خود و بی آبروئی دیگران را می جوید و هیچ در نظر نمی گیرد که:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

نفاق در دولتها

جای تأسف است که امروز دول بزرگ خود را پرچمدار بشریت و طرفدار عدالت معرفی می کنند و کشورهای کوچک را مجبور به پیروی خود می نمایند از آن طرف برای حفظ کیان خود و پر نمودن خزینه های خویش آتش

جنگ را در کشورهای کوچک روشن می کنند و اسلحه های زیادی خود را به آنها می فروشند و در ظاهر اظهار دوستی و موافقت با کشوری می کنند و در باطن در مقام دوشیدن و ربودن ثروت و بارکشی از آن هستند عهد می کنند ولی به وفای آن پای بند نیستند و اسم این نفاق را سیاست می گذارند-اینست نمونه ای از نفاق اجتماعات کنونی بشری.

همه گرفتار نفاق خود یا دیگران هستند

اما نفاقهای فردی یعنی نفاق زن و شوهر،پدر و فرزند،برادر و خواهر، رحم با رحم،همسایه با همسایه،فروشنده با خریدار،استاد با شاگرد...

به طوری که حسن ظن و اعتماد به یکدیگر که اساس زندگی بشری است از بین رفته و هر فردی از نفاق دیگری رنجها می برد چنانچه دیگری هم از نفاق او در شکنجه است و اگر اندکی از اهل ایمان یافت شوند که اهل نفاق نیستند و دیگران از آنها در رنج و ناراحتی نباشند خود آن بیچارگان گرفتار شکنجه اهل نفاق هستند.

پس بر هر فردی لازم است نخست بیماری نفاق خود را علاج و دلش را از ریشه های این شجره خبیثه خالی کند و به نور صدق و صفا و اخلاص روشن سازد و بعد تا آنجا که می تواند در اصلاح دیگران بکوشد و زیانهای دنیوی و اخروی نفاق را گوشزد نماید.

زیان دنیوی نفاق

کسی که با دیگری نفاق می کند و می خواهد از دروغ و نیرنگ خود از او سودی ببرد باید بداند که دروغ فروغ ندارد و کشف می شود و در نتیجه جز بی اعتمادی و بی اعتنائی به گفتار و کردارش سودی نخواهد برد و چنانچه خداوند او را مهلت دهد و رسوا نشود و از راه نفاق ثروتی اندوخته کند از آن ثروت بهره ندارد و سپس روز قیامت در دادگاه عدل الهی تلافی می شود یعنی معادل آنچه ربوده از حسناتش به مظلوم می دهند و اگر حسنه ای ندارد گناهان مظلوم را بر دوش او می نهند.و اگر غرض از دروغ و نیرنگش زیان رساندن به دیگریست باید بداند که به تجربه رسیده است غالبا زیان نیرنگ به همان نیرنگ زننده می رسد

چنانچه صریح قرآن مجید است که«احاطه نمی کند مکر بد مگر به اهل آن» (1)یعنی نیرنگ هر نیرنگ زننده ای خودش را فرومی گیرد و هرچه درباره کسی اندیشیده درباره خودش می بیند و در امثال عرب رسیده:«هرکه برای برادر مؤمن چاهی کند سرنگون در آن افتد» (2)و مضمون آن در شعر فارسی چنین است:

بد مکن که بد بینی چه مکن که خود افتی

و در این موضوع داستانهائی در تواریخ عرب و عجم ثبت است برای تنوّع مطالب کتاب داستانی از کتاب مستطرف ذکر می شود.

حسادت وزیر او را به کشتن داد

مرد عربی بر معتصم خلیفه عباسی وارد شد و به واسطه کمالاتی که خلیفه از او دید او را مقرّب و ندیم خود گردانید تا جائی که بدون اذن گرفتن به حرم خلیفه داخل می شد-وزیر معتصم که مردی حسود بود به مقام آن مرد عرب نزد خلیفه حسد برد و با خود گفت اگر این مرد عرب زنده بماند مرا از چشم خلیفه می اندازد و مقام مرا می گیرد پس ظاهرا با او راه دوستی باز نمود تا روزی او را به منزل خود دعوت کرد و سیر زیاد در طعام کرده به او خورانید و بعد به او گفت:

با این گند دهان نزد خلیفه نروی که از گند سیر خیلی بدش می آید.

پس وزیر تنها نزد خلیفه رفت و گفت این مرد عرب می گوید دهان خلیفه متعفن است و من از گند دهانش در زحمت هستم خلیفه سخت برآشفت عرب را طلبید عرب بیچاره از ترس آنکه مبادا خلیفه از بوی گند سیری که خورده اذیت شود آستین به دهان گرفت و نشست خلیفه گمان کرد که حرف وزیر درست است و این عرب بینی خود را گرفته تا گند دهان خلیفه را نشنود،پس نامه ای ببعض عمالش نوشت که به محض رسیدن نامه باید گردن حامل را بزنی،نامه را به آن عرب داد و گفت نزد فلانی ببر و زود جوابش را بیاور.

عرب نامه را گرفت وقتی درب قصر رسید وزیر او را دید پرسید کجا می روی گفت نامه خلیفه برای فلانی است وزیر گمان کرد خلیفه پول و جایزه

1- 30) . وَ لا ٰيَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلاّ ٰبِأَهْلِهِ -سوره الفاطر آیه 43.
2- 31) .من حفر لاخیه جبا وقع فیه مکبا.

برای عرب حواله کرده گفت من دو هزار اشرفی به تو می دهم نامه را به من بده تا برسانم و هرچه در آن حواله کرده برای من باشد عرب پذیرفت و نامه را به او داد و اشرفیها را گرفت.وزیر نامه را به عامل داد و او بلافاصله سرش را برید پس از چند روز خلیفه از حال وزیر پرسش کرد کیفیت کشته شدنش را به او خبر دادند، عرب را طلبید و او قصه خود را نقل کرد خلیفه گفت خدا بکشد حسد را که باعث قتل وزیر شد بعد منصب وزارت را بآن عرب داد.

زیان معنوی نفاق

آنچه از آیات و اخبار درباره نفاق ذکر شد در رسانیدن زیان معنوی نفاق کافی است و در اینجا نکته مهمی یادآوری می شود.

آدمی از وقتی که به شعور می رسد و نیک و بد را از یکدیگر تمیز می دهد بر سر چهارراهی قرار گرفته است تا کدامیک را انتخاب کند راههائی که او را به سوی چهارپایان،درندگان،دیوان یا فرشتگان می کشاند بدین تفصیل:

اگر آدمی از نخست راه و روش خود را پیروی از شهوت شکم و ارضاء غریزه جنسی و مقدمات آن قرار داد و عقل و شرع و خدا و آخرت را پشت سر انداخت و تمام همت و جنبش او تکمیل این دو جهت شد،در نتیجه با چهارپایان یکی می شود با این فرق که بهائم حیوان عالم جسم اند و چنین آدمی حیوان عالم جان و چنانچه بهیمه را در عالم جسم مالکی است که هنگام نافرمانی او را شکنجه می کند چنین آدمی را نیز در آخرت صاحبی است که همان مالک دوزخ باشد و او را شکنجه ها و عذابها خواهد نمود.

صفات رذیله در نتیجه شهوترانی

و نیز کسی که شأنش شهوترانی شد صفات پستی در او قهرا پیدا می شود مانند حرص،بخل،حسد،خباثت،چاپلوسی،بیهوده گری...و برای هریک از اینها پس از مرگ شکنجه هائی خواهد داشت(علاوه بر شکنجه هائی که در دنیا می برد به شرحی که گذشت).

خوکها و میمونها به صورت آدمی

ابو بصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد ما را چه برتری بر مخالفین(غیر شیعه) است به خدا سوگند بعضی از ایشان را می بینم که از ما راحت تر و در زندگی از ما پرنعمت تر و خوش حالتر است و از ما هم به بهشت بیشتر امید دارند.

امام صادق علیه السلام جواب نفرمود تا به نزدیکی مکه معظمه رسیدیم و دیدیم که مردمان با ناله خدا را می خوانند امام علیه السلام فرمود چه بسیارند ناله کنندگان و چه کمند حج گزاران،به خدائی که محمّد صلی الله علیه و آله وسلم را به پیغمبری برگزید و روحش را به زودی به بهشت برد حج را جز از تو و اصحابت(یعنی شیعیان)نمی پذیرد.

ابو بصیر گوید امام علیه السلام دست خود را بر صورت من کشید نگاه کردم دیدم بیشتر مردمان به صورت خوک و خر و بوزینه اند جز یک مرد پس از مرد دیگر (1)یعنی تنها عدد بسیار کمی را به صورت آدمی دیدم:

هرکه تو بینی نه همه آدمند اکثرشان گاو و خر بی دمند

درندگان و خویهای آنها

و اگر راه درندگان را گرفت و عقل و شرع را کنار گذاشت و در برخورد با دیگران با دست و پا و زبان آزار رسانید به طوری که مردم آزاری خوی او شد درّنده ای در عالم جان خواهد بود و البته از این رویّه درندگی خویهای زشتی در او به وجود می آید مانند:تکبّر،عجب،استهزاء و تحقیر مردم و اراده شرّ و شهوت ستمگری و بدزبانی و حس کینه و انتقامجوئی و مانند اینها-و از اینجاست روایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که«دوزخیان در دوزخ مانند سگان صدا می کنند» (2)و چنانچه برای خاموش شدن و رد کردن سگ از روی خواری او را نهیب می زنند(و چخ می گویند)همچنین به دوزخیان نیز همین خطاب را می کنند چنانچه نص قرآن مجید است. (3)

1- 32) .بحار الانوار کتاب الامامه جزء 27 صفحه 30.

2- 33) .ان اهل النار يتعاؤن كما يتعاوى الكلاب.
3- 34) . قٰالَ اخْسَؤُا فِيهٰا وَ لا تُكَلِّمُونِ -سوره المؤمنون آيه 108.

شیطانهای انسی

و اگر رویّه شیاطین را پیشه خود ساخت یعنی از فرمانبرداری و بندگی خدا سرپیچی کرد و منکر خدا و آخرت شد و مستبد و متکبر زندگی کرد و نیرنگ زدن و حقه بازی و کلاهبرداری و خیانت را در گفتار و کردارش شعار خود قرار داد و خلاصه مانند شیاطین جز شر چیزی از او سر نزد در نتیجه شیطانی از طایفه بشر خواهد بود که پس از مرگش با شیاطین جنی محشور و ملحق می شود (1)و در قرآن مجید هر دو دسته یعنی شیاطین انس و جن را ردیف ذکر فرموده است. (2)

راه انسانیت بالاتر از فرشتگان

و اگر راه آدمیت را برگزید (3)یعنی شهوت و خشم خود را تابع عقل و شرع قرار داد و در نتیجه دارای کمالات پاکدامنی،قناعت،زهد،آرامش،تقوی، حیاء،شجاعت،سخاوت،بردباری،عفو و مانند اینها می شود.

و نیز راه شیطنت که استکبار و فریب کاری است ترک و راه انسانیت که بندگی،خداشناسی،صدق،صفا و اخلاص است می پیماید،در نتیجه دارای صفات کمالیه دانش،تواضع،صبر،شکر،رضا،تسلیم،دوستی،خیرخواهی و

1- 35) . شَیاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلیٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً -سوره انعام آیه 112.
2- 36) . یا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَکْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ -سوره انعام آیه 128.
3- 37) . تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیبا است نشان آدمیت اگر آدمی به چشم است و زبان و گوش و بینی چه میان نقش دیوار و میان آدمیت خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل و ظلمت حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت به حقیقت آدمی باش وگرنه مرغ باشد که همان سخن بگوید به زبان آدمیت طیران مرغ دیدی،تو ز پای بند شهوت بدر آی تا ببینی طیران آدمیت مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد همه عمر زنده باشی به روان آدمیت رسد آدمی به جائی که به جز خدا نه بیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت «سعدی شیرازی»

خیررسانی می شود تا جائی که از فرشته بالاتر بلکه فرشته خدمتگزار او می شود.

بار دیگر از ملک پرّان شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم

مگر حقیقت چه زیان دارد؟

از آنچه گذشت معلوم گردید که نفاق راه شیطنت و صدق راه انسانیت است.چه زیانکاری از این بالاتر که انسان می تواند به زندگی شرافتمندانه «انسانیت»در دنیا ادامه دهد و در آخرت هم در عالم اعلی که سراسر بهجت و سرور است اوج گیرد.ولی این راه را به سوء اختیار خود رها کرده و راه حیوانیت و شیطنت که پر از نکبت و زحمت است برگزیند و پس از مرگ هم با دیوان در غل و زنجیر آتشین هم آغوش باشد.

آیا بشر از زندگی با صدق و صفا چه زیانی دیده که آن را رها کرده راه نفاق در پیش گرفته است؟و مصداق حقیقی«خسر الدنیا و الاخره»شده است.

ترک نفاق و مراتب آن

ناگفته نماند که نفاق را ریشه ها و انواع پنهانی است که غالبا به آن التفاتی نیست و کسی که طالب پاکی مطلق از این بیماری است و می خواهد اهل صدق شود باید به گفتار و کردار صدّیقین که در رأس آنها آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم اند رجوع کند و عمل ایشان را سرمشق و نمونه کار خود قرار دهد که چگونه از نفاق فرار می کردند حتی چیزی که قصد جدی به آن نداشتند اظهار نمی کردند که مبادا زبان و دل آنها یکی نباشد.

برای نمونه در اینجا به یک حدیث اکتفاء می شود:

تعارف بدون حقیقت

مردی از دوستان حضرت صادق علیه السلام بر آن حضرت وارد شد و اسماعیل فرزند آن حضرت نیز در خدمتش بود آن مرد سلام کرد و نزد حضرت نشست وقتی که آن حضرت از آنجا برگشت آن مرد نیز همراه آن حضرت برگشت چون

ص:81

امام علیه السلام بدر خانه رسید داخل خانه شد و آن مرد را در همانجا گذاشت اسماعیل «گفت ای پدر چرا به آن مرد اظهار نکردی(تعارف نکردی)داخل خانه شود؟ فرمود نمی خواستم که داخل خانه شود عرض کرد آن مرد نیز به خانه داخل نمی شد(یعنی شما تعارف می کردید بهتر بود گرچه او داخل خانه ما نمی شد) فرمود:فرزندم؛من خوش ندارم که خداوند مرا اظهارکننده برخلاف واقع بنویسد» (1).یعنی چیزی را بگویم که قصد جدّی به آن ندارم.

اینست نمونه راه صدق و صدیقان پس کسی که می خواهد در عالم صدق گام نهد و از ریشه های نفاق رهائی یابد باید کاملا خود را کنترل کند مخصوصا زبان را و چیزی را که به دل منکر است به زبان نیاورد مگر در مقام تقیه به شرحی که گذشت.

1- 38) ....قال علیه السلام یا بنی انی اکره ان یکتبنی اللّه عرضا-بحار جلد 16 ص 241.در المنجد عرض را که در این روایت وارد شده است این طور معنی می کند:فعله عرضا ای من دون رویه و قصد.

3.شرک

اشاره

از بیماری های دل انسانی که او را از راه راست منحرف می کند شرک است یعنی برای حضرت آفریدگار انبازی قرار دهد که گناهی است غیر قابل آمرزش و بزرگی این گناه و انواع آن در جلد نخستین گناهان کبیره ذکر شده چیزی که در این مقام باید یادآوری شود سختی این بیماری برای روان انسانی است که منشأ هر بدبختی است و در قرآن مجید آیاتی چند رسیده که برای روشن شدن بزرگی و سختی این بیماری یادآوری می شود:

در سوره حج می فرماید:«و کسی که به خدا مشرک شود پس گویا از آسمان افتاده و هلاک شده پس مرغان(مردارخوار)او را می ربایند(و قطعه قطعه کرده می خورند)یا اینکه باد او را در جائی دور از فریادرسی می افکند». (1)

از اوج توحید به حضیض شرک

یعنی کسی که مشرک شد خود را از مقام شامخ انسانیت و آسمان با

1- 1) . وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَکَأَنَّمٰا خَرَّ مِنَ السَّمٰاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکٰانٍ سَحِیقٍ -سوره الحج آیه 31.

عظمت توحید که قلعه محکم الهی است سقوط داده و شیطان او را ربوده در دورترین درکات دوری از رحمت خدا می اندازد و او را هلاک ساخته در هواها و هوسها و آرزوهای نافرجام اسیرش می کند.

خلاصه هرکس از اوج توحید به حضیض شرک افتد هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازد یا باد وسوسه شیطان او را در وادی گمراهی افکند و نابودش کند.

یکتابینی و یکتاپرستی مقام انسانیت است

توضیح مطلب آنکه انسان که اشرف آفریدگان است مقام شامخ و شأن و شرفش در بستگی تمام به حضرت آفریدگار است به اینکه خود را بنده او شناسد و همه چیز خود را از او داند و فروتنی و ذلّتش تنها در برابر پیشگاه باعظمت او باشد و تمام آفریده ها را با خود در جهت بندگی یکسان بیند و خدا را منعم و مولای خود و تمامی کائنات شناخته و هیچ مخلوقی را مستقل در تأثیر نداند،البته منظور این نیست که دنبال سبب نرود بلکه باید سببیّت اسباب و بروز و خاصیت همه را از خدا بداند مثلا هنگام بیماری باید به طبیب مراجعه کند و در صورت لزوم دوا استعمال کند لکن شفاء را از خدا بداند چون اگر آفریدگار دوا به آن اثر نبخشد محال است اثری داشته باشد چنانچه اگر او نخواهد طبیب هرگز تشخیص بیماری را نتواند داد.

پس باید خود و جمیع مخلوقات را در شئون زندگی وابسته و نیازمند به خدا شناسد و یقین داشته باشد که آورنده و برنده و بخشنده و گیرنده و نگهدارنده و عطاکننده و نجات دهنده...او و دیگران خداست و بس و به یقین گوید:اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له فله الملک و له الحمد.

این است مقام شامخ انسانیت که یکتابین و یکتاپرست باشد پس اگر انسانی خود را اسیر و ذلیل مخلوقی(جماد،نبات،حیوان،انسان،فرشته)نماید و برای آن خاضع و خاشع و فرمانبردار شود و خود را نیازمند او داند آشکار است که چنین بشری چطور خود را از مقام شامخ انسانیت که برترین مراتب هستی است ساقط و به مرتبه پستی مثل خودش یا پست تر بستگی یافته و برایش ذلیل شده

است درحالی که آن مرتبه،مانند خودش فقیر و عاجز و ذلیل و نیازمند به خدا است و هیچگونه استقلالی ندارد.

ناتوانی از آفریدن پشه و...

در آیه دیگر می فرماید:«ای مردمان مثلی زده شده(برای پرستش معبودهای باطل از آن جمله بتها)پس بشنوید آن را(تا حقیقت بر شما آشکار شود) جز این نیست آنان را که به جز از خداوند می خوانید هرگز نمی آفرینند مگسی را با کوچکی آن گرچه همه با یکدیگر جمع شوند(و برای آفریدن مگس یکدیگر را یاری کنند)و اگر از ایشان مگس چیزی را برباید نتوانند آن را برهانند(آنچه مگس از ایشان رباید نتوانند پس گرفت)طالب و مطلوب(بت و مگس یا بالعکس عابد و معبود باطل)هر دو ناتوان و سست و عاجزند». (1)

یعنی در مقام ایجاد از آفریدن مگسی ناتوان و در مقام تدبیر از پس گرفتن چیزی که مگسی از آنها ربوده عاجزند-آیا سزاوار است بشر برای چنین معبودهائی خاشع و ذلیل شود؟!

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:قریش بتهائی را که اطراف کعبه نصب شده بود با مشک و عنبر آلوده می کردند تا اینکه می فرماید خداوند مگس سبز رنگ که دارای چهار بال بود بر بتها مسلط فرمود که تمامی مشک و عنبرها را از آنها می ربودند و می خوردند. (2)

اقسام معبودهای باطل

چیزهائی که بشر را از خداوند عالم بازداشته و به خود مشغول ساخته و به اغواء شیاطین،آنها را در پرستش،شریک آفریدگار جهان قرار داده بسیار و به طور کلی یا از سنخ جماد است یا نبات یا حیوان یا بشر یا جن و فرشته و شرح انواع هریک از این امور طولانی است و اجمالا بهر یک اشاره می شود.

1- 2) . یا أَیُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ

ضَعُفَ الطّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ -سوره 22 آیه 73.
2- 3) .صافی نقل از کافی.

اما معبودهای باطل از سنخ جماد مانند بتهائی که از چوب تراشیده شده یا از سنگ یا از جسم دیگر ساخته شده و به طلا و نقره و سایر جواهرات آرایش داده شده و به شکلهای مختلف آماده گردیده مانند هیکل هائی که به نام ستارگان آسمان درست کرده و در پرستشگاهها نصب نموده اند و بشر جاهل در برابر آنها که ساخته خود او است و فاقد حس و شعور است سر تعظیم و ادب فرود می آورد و آنها را تکیه گاه خود قرار داده و حاجت می طلبد.

حضرت ابراهیم علیه السلام به بت پرستان قوم خود گفت:«آیا می پرستید آن چیزی را(از سنگ و چوب و غیر آن)که به دست خود می تراشید(یعنی چگونه به حکم عقل صحیح است انسان ساخته خودش را بپرستد؟)و خداوند آفریدگار شما و ساخته شما است» (1)یعنی سنگ و چوب و جواهرات همه آفریده او است.

و آیات قرآن مجید در نکوهش و سرزنش بت پرستی زیاد است.

نیایش در برابر آفریده پست تر

و چون بدیهی است که انسان از حیوان اشرف و حیوان از نبات و نبات از جماد اشرف است پس فروتنی انسان در برابر جمادی که حس و جنبش و شعوری ندارد به طوری که خود را محتاج آن بداند برخلاف حکم قطعی عقل است،زیرا انسان در این حال خود را به چندین مرتبه تنزل داده است و خود را از جماد پست تر کرده است.

بهانه های واهی در پرستش بتها

برخی برای درست جلوه دادن این روش فاسد،مغالطه های شیطانی کرده اند از آن جمله گویند:ما می دانیم که این بتها خالق و رازق نیستند لیکن چون بشر را به آفریدگار جهان راهی نیست به ناچار صورت او یا صورت ملک مقرب او را از این اجسام ساخته و آن را پرستش می کنیم تا ما را به آفریدگار جهان نزدیک سازند زیرا تعظیم صورت شخص تعظیم خود او است و در قرآن مجید این

1- 4) . أَ تَعْبُدُونَ مٰا تَنْحِتُونَ وَ اللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مٰا تَعْمَلُونَ -سوره الصافات آیه 95 و 96.

بهانه واهی را از قول بت پرستها نقل فرموده است که:«نمی پرستیم آنها را(یعنی بتها و معبودهای باطل را)مگر برای اینکه ما را به خداوند نزدیک سازند». (1)

خدا نزدیک است و جسم نیست

نادرست بودن این مطلب نزد هرکس آشکار است زیرا اولا به حکم عقل و فطرت و به اخبار پیغمبران،خدا به آفریده خود از هرکس و هر چیز نزدیکتر است و ثانیا پروردگار عالم جسم نیست تا صورتی داشته باشد بلکه آفریننده جسم است پس این صورتی که بعنوان فرشته یا خداوند یا بعنوان روحانیت ستارگان درست می کنند همه ساخته شده وهم و خیال بشری است که به اغوا شیاطین درست کرده و بدانها سرگرم شده اند و بدین وسیله از خداوند بی خبر گردیده اند و برای این کار خود هیچگونه سند عقلی و حجت الهی ندارند چنانچه در قرآن مجید مکرر بیان شده است.

پرستش عناصر اربعه

دیگر از معبودهای باطل از سنخ جماد که زائیده اوهام و خیالات بشری است که باغواء شیاطین به آنها گرائیده اند عناصر اربعه یعنی آب و آتش و خاک و هواست.گروهی از بشر آتش را پرستند و آن را قدیم دانند و گویند بزرگترین آفریده های خداوند است که باید آن را بندگی کرد.

گروهی دیگر هوا را می پرستند و آن را موجود حقیقی می دانند و حقیقت حق تعالی را از آن نگذارنند.

دسته دیگر آب را و برخی دیگر خاک را خدا خوانند و از آن نیاز می طلبند و آن را قدیم می دانند و خرافی بودن این عقائد سخیف از آنچه درباره بتها گفته شد آشکار است.

1- 5) . مٰا نَعْبُدُهُمْ إِلاّٰ لِيُقَرِّبُونٰا إِلَى اللّٰهِ زُلْفىٰ -سوره الزمر آیه 3.

آفتاب و ماه و ستاره پرستها

گروهی دیگر از سنخ جمادات آفتاب را می پرستند و می گویند ملکی است بزرگ و صاحب عقل و نفس و آن را سرور فرشتگان و پادشاه زمین و آسمان می دانند و پرستش آن را واجب و لازم می شمارند.

و گروهی دیگر گویند آفتاب حق مطلق و خداوند برحق است و پیدایش موجودات از او و ما او را می بینیم اما از مجردات اسمی می شنویم و انسان باید به آنچه می بیند گرود نه آنچه را که می شنود.

گروهی دیگر ماه را می پرستند و آن را ملکی عظیم و فرشته ای بزرگ می دانند و نیز زردشتی ها ستاره زهره،مریخ،زحل و عطارد را ستایش می کنند و تمثال آنها را در پرستشگاهها و منازل خود نقش نموده در برابرش نیایش می کنند.

تکوین ستاره ها و ماه با زمین یکی است

در این دوره از زمان که پای بشر به کره ماه رسیده به خوبی دانسته گردیده است که خورشید و ماه و سایر کواکب همه اجسامی هستند که در اصل ماده تکوین با زمین یکی می باشند و هیچ مزیت معنوی به زمین ندارند و جهالت بشری که در برابر آنها خاشع می شود و نیاز می طلبد به خوبی آشکار می شود.

خرافات در اثر دوری از حقیقت

بلی دوری از مکتب اسلام و قرآن مجید بشر را دچار خرافات نموده تا جائی که گروهی در هند آلات تناسلی را می پرستند و برخی گاو را ستایش می نمایند و می گویند عبادت وقتی درست است که صورت با بول گاو شسته شود و گاهی که گاو می خواهد بول کند دستها را از آن پر کرده بصورت خود می مالند و عبادت می کنند و طایفه مجوس گویند گاوان را ملائکه همراهند و صائبی ها ملائکه را دختران خدا و مؤثر در حوادث می دانند و برای خدا همسری از طائفه جن تصور می کنند.

و طایفه دیگر جن را می پرستند.

درخت پرستها و طایفه ثنویه

نخل مقدسی در نجران بوده که نذرها را به صورت سلاح و پارچه و لباس برآن می آویختند.

در کتاب انیس الاعلام می نویسد:«درختی است در کنار نهر کنکای هندوستان که برگهای آن دائما در حرکت منظم است و هر دقیقه 60 مرتبه حرکت می کند و مشرکین هند آن درخت را ستایش و آن نهر را تقدیس و پرستش می نمایند».

طایفه ثنویه گویند جهان را دو مبدء است یکی یزدان که عاقل و مصدر خیرات است و دومی اهریمن که سفیه و مبدء شرور است.

یگانگی خدا فطری بشر است

اهل تحقیق گویند که تمام اصناف مشرکین قائل به وحدانیت آفریدگار جهانند یعنی جز فرقه دهریه و طبیعی مسلکها سایر فرقه های بشر که خدائی قائلند او را یگانه می دانند و چنانچه اصل اعتقاد به خدا فطری بشر است همچنین اعتقاد بیگانگی او نیز فطری انسانست و همه گویند خدای بزرگ یکی است و آنچه را که اصناف مشرکین مورد پرستش و ستایش خود قرار داده اند آنها را خدایان کوچک یا مظهر و صورت آنها می دانند و آنها را منعم و دادرس خود خیال کرده اند و بوهم باطل خود گویند بشر را به خدای بزرگ راهی نیست و باید خداهای کوچک را مورد پرستش قرار داد چنانچه گذشت.

شرک در مقام فعل،اطاعت،پرستش

و به تعبیر دیگر همه در توحید ذاتی و صفاتی حق تعالی متفق هستند و همه گویند ذات بی زوال خداوند عالم و صفات کمالیه اش را همتا و انبازی نیست لکن در توحید افعالی یعنی شئون ربوبیت و الوهیت و خلاصه خدائی کردن،برای خداوند عالم شریکهائی قرار داده اند چنانچه در مقام اطاعت و تسلیم

بلاشرط که تنها در برابر حضرت آفریدگار باید چنین باشند شریکهائی پذیرفته اند چنانچه در مقام پرستش و ستایش که باید تنها در برابر خداوند انجام داد در برابر مخلوق انجام می دهند.

بت پرستی شرک جلی است

آنچه به آن اشاره شد از اصناف مشرکین همه از انواع شرک جلی است و مشرک(بطور وصف)در اصطلاح قرآن مجید بر بت پرستها اطلاق می شود ولی شرکهای اهل کتاب و اهل اسلام به تفصیلی که ذکر می شود سبب نمی شود که به آنها مشرک گفته شود بلکه به آنها گفته می شود شرک ورزیدند،(خلاصه فرق است بین شرک وصفی و شرک فعلی مثلا به تارک حج گفته می شود کفر ورزید ولی گفته نمی شود کافر شد)پس مشرکین کسانی هستند که شرک جلی دارند و آن قائل شدن به خدایان کوچک و پرستش بتها است بتفصیلی که گذشت.

شرک اهل کتاب شرک خفی است

اما شرک خفی شرکهای اهل کتاب است یعنی یهود و نصاری و همچنین مجوس بنابر قول جمعی از محققین و شهادت روایات بر اینکه آنها را نیز پیغمبری بوده و کتاب آسمانی داشته اند و از میانشان برداشته شده است.

و شرک اهل کتاب از وجوهی است از آن جمله است قول یهود که عزیر پسر خدا است (1)و قول نصاری به توحید در تثلیث یعنی درحالی که آفریدگار

1- 6) .عزیر نام همان شخصی است که یهود او را به زبان عبری عزرا می خوانند و همان است که دین یهود را تجدید نمود و تورات را پس از آنکه در واقعه بخت نصر پادشاه بابل و تسخیر بلاد یهود و ویران نمودن معابد و سوزاندن کتابهای ایشان بکلی از بین رفت دوباره آن را بصورت کتابی به رشته تحریر درآورد. آری بخت نصر مردان یهود را کشت و زنان و کودکان و مشتی از ضعفای ایشان را به بابل برد و نزدیک یک قرن در بابل ماندند تا آنکه بابل به دست کورش پادشاه ایران فتح شد و عزرا نزد وی رفته و برای یهودیان تبعیدی شفاعت نمود-چون نزد کورش محترم بود تقاضایش

پذیرفته شد و اجازه داد یهود به بلاد خود بازگردند و توراتشان از نو نوشته شود و با اینکه نسخه های تورات به کلی از بین رفته بود عزرا در حدود سال 457 پیش از میلاد مجموعه ای نگارش داد و به نام تورات در میان یهود منتشر ساخت. گرچه همین مجموعه هم در زمان انتیوکس پادشاه سوریه و فاتح بلاد یهود یعنی در حدود سال 161 پیش از

جهان یکی است سه تا است یعنی خدا و پسرش عیسی و روح القدس هر سه یکی است (1)و نیز بت پرستها و بودائیهای هند قائل به وحدت در تثلیث می باشند بلکه اهل تحقیق گفته اند این مذهب نصاری از بت پرستان گرفته شده است. (2)

غلاه و مفوضه نیز مشرکند

و نیز مانند طایفه غلاه از مسلمانان که می گویند تدبیر و خلق و رزق به دست حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است و طایفه مفوضه که می گویند به حضرت ائمه علیه السلام برگزار شده است و ظاهر است که ایشان حضرت علی علیه السلام را در شئون الوهیت و ربوبیت،برای خداوند عالم شریک قرار داده اند.

1- 7) .مراد اصلی از تثلیث در وحدت محفوظ داشتن عقیده پسر خدا بودن عیسی در عین یگانگی خداوند است و خلاصه آنچه در این باره گفته اند گرچه به معنای معقولی برنمی گردد آن است که ذات احدیت ذات واحدی است که دارای اقانیم ثلاثه است و مراد از اقنوم صفتی است که ظهور و بروز و تجلی یک شیء برای غیر خود با آن صورت می گیرد در عین آنکه صفت غیر موصوف چیز دیگری نیست و اقانیم ثلاثه عبارت از اقنوم وجود و اقنوم علم و اقنوم حیات می باشد. اقنوم علم،کلمه.و اقنوم حیات،روح است. این اقانیم ثلثه همان اب و ابن و روح القدس می باشد که اب اقنوم وجود و ابن اقنوم علم و کلمه،و روح القدس اقنوم حیاتند و بعبارت دیگر منظور آن است که ابن که همان کلمه و اقنوم علم است از نزد اب و پدر خود که اقنوم وجود است به همراهی روح القدس که اقنوم حیات است نازل شده است. این بود اجمال آنچه در بیان تثلیث در وحدت گفته اند لیکن در تفسیر و شرح این اجمال به طوری با یکدیگر اختلاف کرده و مذاهب مختلفه در بینشان پیدا شده که شماره آنها شاید از هفتاد بگذرد و درحالی که اصل تثلیث در وحدت حرفی است نامعقول و برخی از آنها هم به نامعقولی آن تصدیق می کنند لیکن می گویند باید تعبدا پذیرفت و باید چنین معتقد بود. برای شرح بیشتر از عقاید نصاری و رد آنها به کتاب انیس الاعلام مراجعه شود و در تفسیر المیزان ذیل آیه 80 از سوره آل عمران در این باره بحث جامع و نافعی ذکر شده است.

2- 8) .در تفسیر المیزان از کتاب خرافات توراه تألیف دوان نقل نموده است که صاحب کتاب مزبور می نویسد هنگامی که دیده را به مملکت هند بدوزیم می بینیم بزرگترین و مشهورترین روش عبادتی آنها همان تثلیث یعنی سه بودن خدای واحد است اقنوم سه گانه نزد آنان؛برهما و یشنو و سیوا می باشد آنان عقیده دارند که این اقنوم متحد بوده از هم جدائی ندارند و به گمان خود آن سه را خدای واحد می دانند.برهما نزد آنان اب و ویشنو ابن و سیوا روح القدس است.

از جمله شرکهای اهل کتاب شرک در مقام اطاعت است.توضیح مطلب آن است که چنانکه پروردگار عالم،رب العالمین است،یعنی دست تربیت او با بشر و سایر آفریدگانست و همه را به کمال لایقشان می رساند و از وقتی که بشر در رحم مادر تکوین می شود تا وقتی که از این عالم می رود یک لحظه از تربیت تکوینی او غفلت نشده و نخواهد شد و همچنین است در عوالم پس از مرگ الی الابد.

بنابراین بشر هم باید در تربیت روحانی و معنوی خود که وابسته به افعال اختیاری او است جز پروردگار عالم کسی را ربّ خود قرار ندهد و تنها مطیع فرمان خدا باشد و پیروی از اوامر دیگری یعنی هوای نفس یا شیطان یا بشری مانند خود ننماید.پس کسی که جز خدا را فرمان برد آن مطاع را شریک خداوند در الوهیت و ربوبیت قرار داده است چنانچه درباره هواپرستان می فرماید:«آیا دیدی کسی را که میل نفس خود را خدای خود قرار داده است؟» (1)و درباره پیروان شیطان می فرماید:«گمراهان،شیاطین را فرمانده و سرپرست خود قرار دادند به جای خداوند» (2)و نیز می فرماید:«آیا با شما ای فرزندان آدم پیمان نبستم که شیطان را نپرستید(و از او اطاعت نکنید)» (3)و درباره کسانی که بشری مثل خود را ربّ خود قرار داده اند در اطاعت و فرمانبرداری،می فرماید:«(یهود و نصاری) گرفتند دانایان و ترسایان خود را پروردگاران جز خداوند را،و مسیح پسر مریم را، درحالی که دستور نداشتند مگر اینکه معبودی تنها را بپرستند که جز او معبودی نیست و او از آنچه برایش شریک می پندارند پاک است». (4)

از این آیات به خوبی دانسته می شود کسی که به جای خداوند عالم مطاعی و فرمانده لازم الاطاعه برای خود بگیرد پس او را ربّ و إله و معبود خود قرار داده است.

1- 9) . أَ فَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ -سوره الجاثیه آیه 23.
2- 10) . إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیٰاطِینَ أَوْلِیٰاءَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ -سوره اعراف آیه 30.
3- 11) . أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنِی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطٰانَ -سوره یس آیه 60.

4- 12) . اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ ما أُمِرُوا إِلاّٰ لِيَعْبُدُوا إِلٰهاً واحِداً لا إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ سُبْحانَهُ عَمّا يُشْرِكُونَ -سوره التوبه آيه 31.

حلال خدا را حرام و حرام را حلال می کردند

ابو بصیر می گوید از حضرت صادق علیه السلام از معنی قول خداوند پرسیدم که می فرماید:«یهود و نصاری دانشمندان و عابدان خود را در برابر خداوند پروردگار خود گرفتند» (1)در پاسخ فرمود به خدا این دانشمندان و عابدان آنها را به پرستش خودشان دعوت نکردند و اگر هم می خواندند آنها نمی پذیرفتند ولی به نظر خودشان حرام خدا را برای آنان حلال و حلال خدا را برای آنها حرام کردند و آنها ندانسته و نفهمیده ایشان را از این راه پرستش کردند و نیز فرمود:«کسی که اطاعت کند امر کسی را در معصیت پروردگار پس او را پرستیده است». (2)

پیروی علمای باطل نیز شرک است

و نیز مانند بعضی فرق اسلام که اطاعت علمای خود را در بیان احکام الهی و تعیین حلال و حرام واجب می دانند با اینکه ایشان از روی میل شخصی خود حلال و حرام را تعیین می کنند.

از ابو حنیفه نقل شده که می گفته است رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در این مورد چنین فرموده و من(برخلاف او)چنین می گویم.پس اینها هم علمای خود را ربّ خود گرفته و در لزوم اطاعت شریک خداوند عالم قرار داده اند.

مرجع شیعه باید هوای نفس نداشته باشد

اگر پرسیده شود شیعه اثنی عشری هم چنین اند یعنی اطاعت علمای خود را لازم و تقلید از آنها را در تعیین احکام الهی واجب می دانند،پاسخ این است که امامیه تقلید نمی کنند مگر از فقیهی که از هوای نفس خالی باشد و هر حکمی که بیان می کند مستند به قرآن مجید و اخبار ائمه معصومین علیهم السّلام

1- 13) ....فقال:اما و اللّه ما دعوهم الی عباده انفسهم و لو دعوهم الی عباده انفسهم لما اجابوهم و لکن احلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون.کافی-باب الشرک.

2- 14) .من اطاع رجلا فی معصیه فقد عبده«کافی»

باشد به علاوه اطاعت از او هم مستند به اطاعت از خدا و پیغمبر و امام است به این بیان:

چون خداوند اطاعت اولوالامر را که ائمه دوازده گانه اند واجب فرموده و آنها هم در مثل زمان ما اطاعت از فقیه عادل را امر فرموده اند،پس اطاعت از او اطاعت از امام علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است و اطاعت ایشان هم اطاعت خدا است و تفصیل این مطلب در بحث شرک گناهان کبیره گذشت و نیز تذکر داده شد که فرمانبرداری زن از شوهر و فرزند از پدر و مادر چون به امر خداوند است شرک در اطاعت نیست بلکه عین اطاعت از خداوند است.

شرک در مقام پرستش

شرک در مقام پرستش و بندگی خداوند که ممکن است اهل کتاب و مسلمانان به آن مبتلا شوند مانند نصاری که مسیح صلی الله علیه و آله وسلم را می پرستند به اعتقاد اینکه پسر خدا بلکه عین خداست و مانند غلاه که علی علیه السلام را می پرستند به اعتقاد اینکه در شئون الوهیت شریک خداوند است و مانند بعض صوفیه که مرشد خود را می پرستند به خیال اینکه با خداوند متحد است یا خداوند در او حلول کرده است و نیز مانند ریاء در عبادت است به شرحی که گذشت.

باید معنی بندگی را دانست

برای شناختن انواع شرکهای خفی،در مقام بندگی،باید معنی بنده و بندگی دانسته گردد پس گوئیم هر عاقلی پس از تفکر و تدبّر در هستی خود و دیگر آفریدگان می فهمد که اصل زندگی و آثار و لوازم آن همه از حضرت آفریدگار است و هیچ کس از خود هیچ ندارد و همه در جمیع شئون وابسته به آن حضرتند و آنچه در خود و دیگران می بیند همه را از خداوند می داند پس او و همه، ملک و مملوک و بنده حقیقی آفریدگارند:«نیست در آسمانها و زمین کسی مگر اینکه بنده پروردگار عالم است». (1)

1- 15) . إِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ إِلاّٰ آتِی الرَّحْمٰنِ عَبْداً -سوره مریم آیه 93.

و چون خود را به نیستی و فقر ذاتی و نیازمندی ازهرجهت و عجز و ذلت دید و خداوند را به هستی مطلق و بی نیازی ذاتی و توانائی و عزت شناخت، بطوری که اگر یک لحظه او را رها کند هیچ خواهد بود،پس در هرآن خود را در برابر مولا و مالک خود ذلیل و نیازمند می بیند و به حکم عقل باید در هرآن ذلت و نیازمندی خود را به مولایش اظهار کند و این اظهار تذلل را عبادت(پرستیدن) گویند،برای اینکه حق مولا و سپاس نعمت بی پایان او را تا آنجا که می تواند اداء کند(هرچند از عهده آن برنمی آید)تا مبادا او را به خود واگذارد و نعمتهایش را از او ببرد.

بنده هم باید همیشه در عبادت باشد

چنانچه خداوند،منعم و دائم الربوبیه است بنده هم باید دائم العبودیه باشد یعنی حق خداوند است که بندگانش همیشه او را بندگی کنند و پرستش نمایند و بر عهده بندگان است که در برابر نعمتهای همیشگی و بادوام او دائما او را بپرستند،لکن خداوند کریم اولا بندگان خود را در چگونگی پرستش حیران و سرگردان وانگذاشت و بوسیله رسول اکرم،چگونگی عبادات را بیان فرموده و از اینکه کسی به خیال و وهم خود طریقه ای درست کند برای عبادت پروردگار عالم،نهی فرموده و آن را بدعت و حرام دانست.

دیگر آنکه امر را بر بندگان خود سهل و آسان فرمود چنانچه از عبادات بدنی،تنها در شبانه روز هفده رکعت نماز و در سال یک ماه روزه و در عمر یک مرتبه حج و از عبادات مالی زکوه و خمس را با کمال سهولت واجب فرموده است و عجب تر اینکه در برابر همین جزئی عبادت چه پاداشهای بزرگی قرار داده است و اداء واجبات را یگانه وسیله قرب به حضرتش معرفی فرموده و سعی در نوافل و مستحبّات را طریق زیادتی قرب و ارتفاع درجات خبر داده است لکن شرط صحت و قبولی و تأثیر هر عبادتی را اخلاص خوانده است (1)پس اگر در عبادتی چه واجب و چه مستحب،علاوه بر بندگی خداوند،جلب نظر خلق و مدح

1- 16) . وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً -سوره کهف آیه 110.

و ثنای آنها هم جزء نیتش باشد آن عبادت باطل،بلکه حرام و جزء گناهان کبیره اش شمرده می شود.

بشرطی که بنده دیگری نباشد

مطلب مهمی که باید در این مقام یادآوری شود اینکه گفته شد پروردگار کریم غفلت بندگان را از عبادت و یاد او در غیر اوقاتی که برای عبادت تعیین فرموده بخشیده است و ضرری ندارد درصورتی که در اوقات دیگر،دیگری را نپرستد و بنده و مملوک دیگری نباشد،بنابراین کسی که از صبح تا ظهر بنده هوای نفس و مملوک شیطانست،بطوری که اگر صورت باطنی خود را ببیند خواهد دید که هنگام انجام گناه در برابر خنزیر شهوت و کلب غضب در حال رکوع و سجود است (1)و چون ظهر شود در مسجد حاضر شود برای اینکه خدا را بپرستد-هرچند اگر نماز را صحیح و خالص انجام دهد،تکلیف نماز از او ساقط و از این جهت مؤاخذه ندارد لکن چون در مقام بندگی راستگو نیست و مبتلا به شرک است یعنی گاهی بنده نفس و هوا و شیطان است و لحظه ای هم بنده خداوند می باشد پروردگار عالم بنده مشترک نمی پذیرد و هرگز او را جزء بندگان خالص خود قرار نمی دهد.

خلاصه نماز چنین شخص مقبول و مورد پسند پروردگار نیست و او را به درجات قرب نمی رساند و صریحا در قرآن مجید می فرماید:«تنها خداوند از پرهیزگاران می پذیرد». (2)

1- 17) . ای هواهای تو خداانگیز وی خدایان تو خداآزار ره رها کرده ای از آنی گم عز ندانسته ای از آنی خوار علم کز تو تو را نبستانند جهل از آن علم به بود صد بار غول باشد نه عالم آنکه از او بشنوی گفت و نشنوی کردار ده بود آن نه دل که اندر وی گاو و خر باشد و ضیاع و عقار کی در آید فرشته تا نکنی سگ ز در دور و صورت از دیوار افسری کان نه دین نهد بر سر خواهش افسر شمار و خواه افسار سائق و قائد صراط اللّه به ز قرآن مدان و به ز اخبار «سنائی» مادر بتها بت نفس شماست زانکه آن بت مار و این بت اژدهاست «مولوی»

2- 18) . إِنَّمٰا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ . سوره المائده آیه 27.

مسلمانی که شبانه روز ده مرتبه در نماز می گوید«ایاک نعبد»یعنی پروردگارا تنها ترا می پرستم،درحالی که غالبا بلکه دائما در مقام پرستش نفس و هوی و شیطان است و خود را دانسته یا ندانسته اسیر و ذلیل و بنده شهوات و هوی و هوسهای نفسانی و آرزوهای شیطانی قرار داده و در برابر آنها خاشع و مطیع و تسلیم است بطوری که یک لحظه از پیروی آنها خودداری نمی کند (1)بلکه در همان چند دقیقه ای که سرگرم نماز است دلش از یاد خدا غافل و در یاد همان

1- 19) .برای توضیح مطلب به حالات مال پرستان توجه شود چگونه برای مال دنیا خاضع و ذلیل و اسیرند و برای به دست آوردن و نگهداری و زیاد کردن آنچه رنجها که می برند و پستی ها که می کشند و ناراحتیها که می بینند چه خیانتها که می کنند و چه حقوقی را که ضایع می گذارند و چه حق کشیها که مرتکب می شوند تا جائی که جان عزیز بلکه از جان عزیزتر یعنی دین خود را فدای آن می کنند.از اینجا است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود(تعس عبد الدرهم و الدینار)یعنی هلاک باد یا هلاک شد بنده مال دنیا. چه پاسخ نیکوئی دانشمندی به سلطان وقتش داد چون به او اعتراض کرد که چرا مرا تعظیم نکردی؟دانشمند گفت:سلطان منم زیرا بر چیزی که تو بنده و مملوک او هستی من حکومت و سلطنت دارم یعنی تو اسیر و ذلیل مال و مقامی و من از هر دو آزادم. شرح خشوع و تذلل بشر مال پرست در برابر مال دنیا بسیار و شواهد تاریخی افزون از شمار است برای نمونه داستان شریح قاضی کوفه یادآوری می شود: آنگاهی که از او خواستند به قتل حضرت ابا عبد اللّه علیه السلام فتوی دهد حاضر نشد و چون ابن زیاد به او اصرار کرد قلمدانش را بر سر خود زد که خون جاری شد و گفت:چگونه چنین فتوائی دهم؟! شب هنگام ابن زیاد برایش مال فراوان و بدره فرستاد صبح بدار الاماره آمد و گفت دیشب پس از تدبرهای زیاد دانستم که جنگ با حسین علیه السلام واجبست زیرا اراده فساد و خروج بر خلیفه وقت(یزید)را دارد. در کتاب جواهر الکلام می نویسد:بیت المال کوفه سالی هیجده کرور درهم در آن ذخیره می شد و زمان معاویه از آن برداشته نشد تا وقتی که حضرت سید الشهداء عازم کربلا گردید.ابن زیاد ملعون تمام آنچه در این چند سال ذخیره شده بود بین

لشکریان کربلا و سرکرده های آنها پخش کرد. نمونه دیگر،کار سمره بن جندب از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است.معاویه به او گفت:منبر رو و به مردم بگو از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود آیه (وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ) درباره ابن ملجم قاتل علی علیه السلام است(با اینکه قطعا این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است). و بگو آیه (وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یُشْهِدُ اللّهَ عَلیٰ ما فِی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ) در شأن علی علیه السلام است و در مقابل یکصدهزار درهم به تو می دهم نپذیرفت،این مبلغ را دو برابر کرد پذیرفت و در تحفه الاحباب است که چهارصد هزار درهم گرفت و به منبر رفت و آن دروغ بزرگ را گفت،چه خوب گفته: ای سیم ندانم که به اقبال که زادی کز مهر تو فرزند کشد کینه ز مادر معشوق سلاطینی و محبوب اساطین آسایش سلطانی و آرایش لشکر بی یاد تو زاهد نکند روی به محراب بی عشق تو واعظ ننهد پای به منبر

هوسرانی ها است و مخاطب او در گفتن«ایاک نعبد»همان آرزوها و شهواتست،براستی چنین بنده ای مشرک،بلکه خالص در بندگی شیطان و سزاوار خذلان بلکه نیران است. (1)

آیا بنده یکی با بنده عده ای برابر است؟

خداوند در قرآن مجید«کسی را که اسیر نفس و هوی و پیرو آرزوهای شیطانی است مثل می زند به غلام مشترکی که مولای متعدد دارد(که سلیقه های مختلف و میلهای متضاد دارند و غلام بیچاره گرفتار و مجبور به اطاعت از همه آنها است)و کسی که موحد و تنها خداپرست و مطیع آفریدگار است نه دیگری،مثل غلام خاصی است که یک مولا بیشتر ندارد و سروکارش با یک نفر است...» (2)و چنین بنده ای در کمال آسایش است«یک یار پسندیده کن چو یک دل داری».

پایداری در یگانه پرستی

و به راستی کسی که از پرستش و فرمانبرداری پروردگار عالم سرپیچی کند و از شیطان و هوای نفس خود بندگی نماید در آن حال از توحید که اساس دین اسلام برآنست بیرون رفته و از آنچه گفته و پذیرفته بود(یعنی اشهد ان لا اله الا اللّه)رویگردان شده است-از اینجا است که در قرآن مجید می فرماید:

1- 20) .براستی چه نیکو فرموده سید بحر العلوم علیه الرحمه: و احذر لدی التخصیص بالعباده شرکا و کذبا و اتباع العاده ایاک من قول به تفند فانت عبد لهواک تعبد یعنی در حال نماز که می گوئی پروردگارا تنها ترا بندگی می کنم بترس از اینکه مشرک و دروغگو و بنده عادتهای خود باشی،بترس و برحذر باش از این که به دروغ بگوئی من تنها بنده تو هستم درحالی که بنده هوای نفس خود می باشی؛چیزی که سبب دلخوشی است باز بودن در توبه به روی بندگان است بطوری که اگر صدها مرتبه بنده غیر خدا شود پس پشیمان شده و بخواهد بنده خالص او شود او را می پذیرند. باز آ باز آ هرآنچه هستی باز آ گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آ و تفصیل توبه در آخر کتاب گناهان کبیره ذکر شده است اللهم اجعلنا من التوابین.

2- 21) . ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكاٰءُ مُتَشاٰكِسُونَ وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلاً الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا ٰيَعْلَمُونَ -سوره الزمر آيه 29.

«کسانی که گفتند پروردگار ما خداست و بس(و شریکی برای او در هیچ مرحله ای قرار ندادند)سپس بر این گفتار ایستادند(و تا ساعت مرگ از آن برنگشتند) پس در ساعت مرگشان ملائکه به آنها نازل و ایشان را مژده می دهند که از عذاب نترسید که عذابی برای شما نیست و از نرسیدن به ثوابهای الهی اندوهگین مباشید و شاد باشید به آن بهشتی که به شما وعده داده شده بود» (1).

در تفسیر منهج از سفیان بن عبد اللّه ثقفی نقل شده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم که مرا به خصلتی راهنمائی فرما تا به آن متمسک شوم حضرت فرمود بگو تنها پروردگار من خداوند است پس بر این گفتار ثابت و مستقیم باش-گفتم یا رسول اللّه خطرناک ترین چیزی که از آن باید کناره بود چیست؟ آن حضرت زبان مبارک خود را گرفت و فرمود اینکه زبان خود را نگهداری.

نمونه ای از پایداری در خداپرستی

عبد اللّه بن حذافه بن قیس در نبرد با رومیان اسیر شد به او گفتند نصرانی شو تا آزاد شوی نپذیرفت پس روغن زیت در دیگ بزرگی بجوش آوردند و یک نفر اسیر مسلمانی را آورده و بر او نصرانی شدن را پیشنهاد کردند نپذیرفت در پیش چشم عبد اللّه او را در زیت جوش آمده انداختند تمام گوشت بدنش از استخوانهایش جدا شده و استخوانهایش نمایان گشت.

برای بار دوم نصرانی شدن را به عبد اللّه پیشنهاد کردند باز نپذیرفت گفتند او را در زیت اندازید عبد اللّه گریه کرد گفتند عبد اللّه جزع کرد و گریه نمود بزرگ نصاری گفت او را برگردانید چون نزد او آمد گفت گریه من نه برای این شکنجه و کشته شدنست بلکه برای این است که چرا یک جان بیشتر ندارم و در راه خدا یک مرتبه شهید می شوم؟آرزو داشتم به شماره موهای بدنم جان داشتم و کشته می شدم و باز زنده می گردیدم و در راه خدا کشته می شدم.

بزرگ نصاری را حال او بشگفت آورد و دوست داشت او را آزاد کند گفت سر مرا ببوس تا ترا آزاد کنم نپذیرفت گفت اسلام را رها کن و نصرانی شو!من دخترم را به تو می دهم و تمام دارائیم را با تو تقسیم می کنم،نپذیرفت گفت پس

1- 22) . إِنَّ الَّذِينَ قٰالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقٰامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلاٰئِكَهُ أَلاّٰ تَخٰافُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِى كُنْتُمْ تُوعَدُونَ -سوره 41 آيه 30.

سر مرا ببوس تا ترا به همراه هشتاد نفر از مسلمانان اسیر آزاد کنم پذیرفت و به مدینه بازگشت مسلمانان به مزاح به او می گفتند سر کافری را بوسیدی؟عبد اللّه می گفت به همین بوسیدن،خداوند هشتاد نفر مسلمان را از اسیری آزادی بخشید» (1).

شرک در استعانت به اسباب

از شرکهای متداول بین اهل توحید شرک در استعانت به اسباب است یعنی اسباب را مستقل در تأثیر بداند.توضیح مطلب آنکه آفریدگار جهان،عالم وجود را بر پایه اسباب بنا نهاده یعنی پیدایش هر چیزی را به چیز دیگر مستند فرموده مثلا پیدایش فرزند را به جمع شدن زن و مرد و شرائط دیگر مقرر فرموده است،پیدایش ثروت را در کارکردن و شفا یافتن بیمار را در مداوا نمودن و سایر چیزها.

آنگاه بشر برای رسیدن به منفعتی یا نجات از ضرری به اسباب آن پناهنده می شود و چون به مقصود رسید آن را از همان سبب می داند درحالی که واقعا نفع رساننده و نجات دهنده خداوند است بوسیله اسباب و پس از دقت خواهد دانست که تمام سببها آفریده شده و ساخته آفریدگار جهان است و تأثیر آنها هم از او است و ظهور اثر از آنها متوقف بر خواست و اذن او است.

صاحب معرفت و بصیرت به یقین دانسته که مالک نفع و ضرّ خدا است و بس (2).

برای تثبیت و محکم شدن توحید افعالی و نجات از این مرتبه از شرک، مؤمن باید شبانه روزی ده مرتبه در نماز بگوید«و ایاک نستعین»یعنی پروردگارا تنها از تو یاری می جویم(در رسیدن به هر خیر و نجات از هر شر دنیوی و اخروی) و به هر سببی می چسبم به امر تو و امید،به تو است)و همین است معنی توکل بر پروردگار که از لوازم ایمان است.

1- 23) .سفینه البحار جلد 2 صفحه 128.
2- 24) . قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لا ضَرًّا إِلاّ ما شاءَ اللّهُ -سوره اعراف آیه 188.

امید تأثیر به مسبب نه سبب

زیرا توکل ترک اسباب کردن نیست بلکه آن امری قلبی است یعنی قوت قلب و امید و تکیه اش در جلب منفعت و نجات از ضرر تنها پروردگار باشد و تمسک به اسباب برای این است که سنت الهی بر این جاری شده که تربیت بندگان و اصلاح کارهای آنها را از مجاری اسباب قرار داده است.

پس عاقل دست به هر سببی که دراز می کند باید نظرش به سازنده و آفریننده و قیوم آن سبب باشد و انتظار اثر از طرف آفریننده آن سبب داشته باشد و بداند که اگر او نخواهد اثر پیدا نخواهد شد چنانچه اگر او بخواهد بوسیله آن سبب یا سبب دیگری که گمانش را نمی برد یا بدون هیچ سببی آن منظور را عملی می فرماید و در جلد نخستین گناهان کبیره این مطلب به تفصیل تذکر داده شده است (1).

سوگند به مخلوق هم شرک است

زراره گوید:از حضرت باقر علیه السلام از تفسیر آیه شریفه«و ایمان نمی آورند بیشترشان مگر اینکه مشرکند» (2)پرسیدم،فرمود:«از این شرکست گفتن شخص

1- 25) . سنتی بنهاد و اسباب و طرق طالبان را زیر این ارزق تتق بیشتر احوال بر سنت رود گاه قدرت خارق سنت شود سنت و عادت نهاده با مزه باز کرده خرق عادت معجزه بی سبب گر عز بما موصول نیست قدرت از عزل سبب معزول نیست ای گرفتار سبب بیرون مپر لیک عزل آن مسبب ظن مبر هرچه خواهد آن مسبب آورد قدرت مطلق سببها بر درد لیک اغلب بر سبب راند نفاد تا بداند طالبی جستن مراد چون سبب نبود چه ره جوید مرید؟ پس سبب در راه می آید پدید این سبب ها بر نظرها پرده ها است که نه هر دیدار صنعش را سزاست دیده ای باید سبب سوراخ کن تا حجب را برکند از بیخ و بن تا مسبب بیند اندر لامکان هرزه بیند جهد و اسباب دکان از مسبب می رسد هر خیر و شر نیست اسباب و وسائط ای پدر جز خیال منعقد بر شاهراه تا بماند دور غفلت چند گاه

2- 26) . وَ مٰا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ إِلاّٰ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ -سوره یوسف آیه 106.

به دیگری نه چنین است به جان تو سوگند» (1)یعنی برای تأکید مطلب به جان مخلوقی سوگند خوردن از شرکست.

و نیز از همان حضرت مرویست که شرک در این آیه مراد شرک در اطاعت است(نه عبادت یعنی اگر کسی اطاعت دیگری را در معصیت خدا بکند مشرک شده است)و نیز از شرکست گفتن شخص:«نه به خدا و بجان فلانی سوگند»و نیز از شرکست گفتن اینکه«اگر خدا و فلانی نبود چنین و چنان می شد» (2).

و بیان شرک بودن سوگند به مخلوق(هرکه باشد)این است که چون در سوگند خوردن باید به صاحب عظمت و بزرگی سوگند خورد و شکی نیست که بزرگ حقیقی خداست و بس و آفریده(هرکس که باشد)از خودش هیچ ندارد و جز رب العالمین هیچ کس سزاوار بزرگداشت و تعظیم بالذات نیست پس وقتی که سوگند به مخلوقی یا خدا و مخلوقی هر دو بخورد برای پروردگار،در تعظیم، شریک قرار داده است.

سوگند به غیر خدا حرام نیست

ناگفته نماند که سوگند خوردن به مخلوق هرکه باشد چون شرک در اطاعت و عبادت نیست و تنها شرک در تعظیم خداوند است حرام نیست و بنابر تحقیق جایز است و شیخ طوسی علیه الرحمه روایات وارده را حمل بر کراهت فرموده است و می فرماید:«مکروهست سوگند خوردن به غیر خدا مانند سوگند به مخلوقات مثل پیغمبر و کعبه و مانند کعبه و همچنین سوگند به پدران مانند اینکه بگوید قسم به حق پدرم یا پدرانم و مانند اینها همه مکروهست (3).

و روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده به پدران خود و به بتها سوگند نخورید و قسم نخورید مگر به پروردگار و به او هم قسم نخورید مگر وقتی که راستگو باشید و روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدند که عمر به پدرش سوگند خورد فرمود خداوند شما را از سوگند خوردن به پدرانتان نهی فرموده است.

1- 27) .قال علیه السلام من ذلک قول الرجل لا و حیاتک-تفسیر عیاشی

2- 28) .قال علیه السلام شرک طاعه قول الرجل لا و اللّه و فلان و لو لا اللّه و فلان.تفسیر عیاشی.
3- 29) .مبسوط کتاب ایمان جزء 6 صفحه 191.

و روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:هرکس به غیر خدا قسم بخورد پس برای خداوند شریک قرار داده است.و در بعضی روایاتست که فرمود:به پروردگار کافر شده است و البته این شرک و کفر در صورتی است که قسم خورنده برای مخلوقی که به او قسم خورده عظمتی مانند عظمت پروردگار معتقد باشد که در این حال شرک و کفر حقیقی و حرامست ولی اگر آن مخلوق را در عظمت مانند خدا نداند بلکه شأن و بزرگی او را عطاء خداوند شناسد مانند کسی که به شأن و بزرگی حضرت علی علیه السلام سوگند می خورد درحالی که معتقد است که بزرگی آن حضرت از خداوند است این کفر و شرک حرام نیست بلی مکروهست چون روایات مزبور رسیده است.

تمرین یگانه پرستی در گفتار و کردار

شاید حکمت نهی از سوگند به مخلوق،تمرین اهل توحید است به اینکه کاملا مراقب گفتار و رفتار خود باشند و از هر حرف یا کرداری که بوی شرک می دهد خودداری کنند تا در مقام توحید قدم ثابتی داشته باشند.

چنانچه برای تأکید و تثبیت توحید در استعانت،از چیز خواستن از مخلوق نهی شده است مگر هنگام ضرورت.

محقق اردبیلی می فرماید:«مبغوض بودن سؤال از غیر خداوند عقلا و شرعا مسلم است و روایت شده جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آن حضرت خواستند ضامن بهشت رفتنشان شود آن حضرت ضمانت فرمود به شرطی که از جز خدا چیزی نخواهند آنها پذیرفتند تا جائی که گاه می شد سوار بودند و تازیانه از دست آنها می افتاد به کسی که پیاده بود نمی گفتند آن را به من ده بلکه خود پیاده می شدند و تازیانه را برمی داشتند و سوار می شدند و هرگاه تشنه می شدند از کسی که نزدیک آب بود نمی خواستند بلکه خود می رفتند. (1)

خلاصه مکروه بودن سؤالی از مخلوق به طور کلی مگر هنگام ضرورت برای محکم شدن اساس توحید و یگانه پرستی است که یگانه راه سعادت و منزلت انسانی است.

1- 30) .زبده البیان صفحه 6.

در سوره انعام می فرماید:«آنان که ایمان آوردند و نپوشانیدند ایمانشان را بستم،ایشانند که برایشان امان از عذاب الهی است و ایشانند راه یافتگان». (1)

ظلم را انواعی است از همه بزرگتر شرک است چنانچه فرموده است:«به درستی که شرک ستم بزرگیست» (2)چه ستمی از این بالاتر که مولا خیری به بنده اش برساند یا شری از او دور سازد آنگاه آن بنده بی حیا در حضور مولا آن را از او ندیده و به دروغ آن را به دیگری چون خودش نسبت دهد،آیا ظلمی بزرگتر از پوشانیدن چنین حقی هست؟

پس هرکس سبب را مستقل در تأثیر دانست و حضرت مسبب الاسباب و نعمتهای بی پایان او را نادیده گرفت و به جای مدح و حمد و سپاس همیشگی او سرگرم ثنای اسباب و اظهار عجز و تملق از بندگانی چون خودش شد،البته چنین کسی از میزان عدل بیرون و ستمگر است و سزاوار انواع عقوبتها می باشد و اگر حالات نخستین خود که نطفه ای بود و هیچ نداشت و عطاهای الهی را می دید،در ستمگر بودن خود هیچگونه شکی نداشت. (3)

1- 31) . اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمٰانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولٰئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ -سوره انعام آیه 82.
2- 32) . إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ -سوره لقمان آیه 13.
3- 33) .در حالات سلطان محمود غزنوی نوشته اند:ایاز که در ابتداء غلام سلطان بود و در اثر زیرکی و فداکاری مقرب ترین افراد نزد سلطان شد به طوری که مورد حسادت وزراء و درباریان گردید حجره ای داشته که همیشه بسته و مقفل و کسی را در آن راه نمی داد و خودش همیشه اول روز تنها داخل آن شده و پس از مقدار توقف بیرون آمده و در را قفل می نمود.دو نفر از وزراء که همیشه در مقام این بودند که ایاز را از نظر سلطان بیندازند و به او بدبینش سازند به سلطان گفتند ایاز جواهر و نقود بسیار از خزینه شما دزدیده و در حجره اش جمع کرده همه روزه اول آنجا سرکشی میکند و کسی را به آن حجره راه نمی دهد و قفلها بر آن زده.سلطان به شک افتاد و گفت فردا که ایاز نزد من میآید شما بروید قفل

را شکسته در را باز کنید هرچه جواهر و نقود یافتید بیاورید فردا در همان وقت جمعی با بیل و کلنگ و جوال روانه حجره ایاز شدند قفل را شکستند چون در آن وارد شدند چیزی جز پوستین کهنه و کفش کهنه نیافتند گفتند برای این پوستین و کفش کهنه نباید این قفلها باشد لا بد جواهرات را دفن کرده هرچه کندند چیزی نیافتند پس همه خجالت زده برگشتند و به سلطان آشکار شد دروغ حسودان و سعایت کنندگان،سلطان گفت باید ایاز از شما راضی شود همه خود را بر قدم های ایاز انداختند.ایاز گفت:اختیار با سلطان است.سلطان هم از آنها عفو نمود بعد سلطان از ایاز پرسید سبب چه بود که حجره خالی را مقفل نموده و همه روزه تنها در آن می رفتی تا مورد سوءظن دیگران شدی؟ گفت ای سلطان پیش از غلامی تو تهیدست بودم و جز همین پوستین و کفش چیزی نداشتم و از مرحمت سلطان

مؤمنین در گرفتاری و مشرکین در راحتی

در سوره عنکبوت می فرماید:«و زمانی که در دریا سوار کشتی شوند(و گرفتار تلاطم و موجهای وحشتناک دریا شوند و خود را در حال غرق شدن و هلاکت ببینند)در آن حال خداوند را از روی اخلاص می خوانند(یعنی می دانند که جز او نجات دهنده ای نیست)و چون خداوند آنها را نجات داد(و به خشکی رسیدند خدای را فراموش کرده)برای او شریک قرار می دهند تا اینکه کفران نمایند نعمت نجاتی که به آنها دادیم و تا اینکه چند روزی از نعمتهای دنیوی برخوردار باشند پس زود است که بدانند»(کفر و شرک خود را و ببینند آثار وخیم آن را.) (1)

فراموشی نعمت و شرک در رفاه

و در سوره زمر می فرماید:«و چون به انسان سختی(مانند بیماری و تهیدستی)برسد می خواند پروردگارش را درحالی که تنها به او رجوع کرده و امید

1- 34) . فَإِذٰا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمّٰا نَجّٰاهُمْ إِلَی الْبَرِّ إِذٰا هُمْ یُشْرِکُونَ لِیَکْفُرُوا بِمٰا آتَیْنٰاهُمْ وَ لِیَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ -سوره العنکبوت آیه 65 و 66.

از غیر او بریده پس چون خداوند به او نعمتی داد(و از سختی نجاتش بخشید) فراموش می کند آن سختی را که خدا را برای نجات از آن می خواند و برای خداوند همتایانی قرار می دهد تا اینکه گمراه شود(یا گمراه کند)از راه خدا،بگو مدت اندکی در دنیا از کفرت برخوردار باش!جز این نیست که تو اهل آتشی». (1)

نعمت را از خود می بیند نه خدا

و نیز در همین سوره می فرماید:«هرگاه انسان را سختی و پریشانی برسد ما را می خواند و چون او را نعمتی عطا کنیم(و از رنج و محنت نجاتش بخشیم) گوید جز این نیست آن چیزی که به من رسیده بر اثر دانشی است که داشتم (یعنی آن نعمت در اثر دانش و هوش و زیرکی خودم بود نه از طرف خداوند درحالی که آن نعمت از خداوند و برای امتحان به او داده شده آیا شکر می کند و آن را از خدا می بیند یا اینکه کفران نموده و آن را از خودش می داند)بلکه آن نعمت امتحان بوده است و لکن بیشترشان نمی دانند.» (2)

همه نعمت خداست

بدبخت انسانی که می گوید هوش من،دانایی من،توانائی من یا دانائی و توانائی فلان و بهمان سبب رسیدن من به این نعمتها گردید درحالی که اگر تفکر می کرد می دانست که تمام این دانائیها و توانائیها همه عاریه و از جمله عطاهای پروردگار جهانیان است که غالبا بوسیله اسباب می رساند چنانچه گذشت.

شرمساری هنگام کشف حقیقت

وای بر انسان از وقتی که شب تاریک نادانی و پندارهای نادرستش به مرگ و آفتاب حقیقت قیامت که طلیعه آن هنگام مرگ است روشن گردد و آنچه

1- 35) . وَ إِذٰا مَسَّ الْإِنْسٰانَ ضُرٌّ دَعٰا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ ثُمَّ إِذٰا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مٰا كٰانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلّٰهِ أَنْدٰاداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً إِنَّكَ مِنْ أَصْحٰابِ النّٰارِ -سوره الزمر آیه 8.

2- 36) . فَإِذٰا مَسَّ الْإِنْسٰانَ ضُرٌّ دَعٰانٰا ثُمَّ إِذٰا خَوَّلْنٰاهُ نِعْمَةً مِنّٰا قٰالَ إِنَّمٰا أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ -سوره الزمر آیه 49.

را ربّ و مؤثر می پنداشت ببیند جز پنداری نادرست چیز دیگر نبود.

در حدیث (1)است که هنگام کشف حقیقت حالتی از شرمساری به انسان دست می دهد که آرزو می کند زودتر در گودالی از دوزخ جای گیرد و از آن شرمساری نجات یابد. (2)

تنها دوباره برمی گردیم

در سوره انعام می فرماید:«شما تک تک چنانکه نخستین بار آفریدیمتان پیش ما آمده اید و آنچه را به شما عطا کردیم پشت سر گذاشتید و واسطه هایتان را که می پنداشتید در(عبادت)شما شریکند با شما نمی بینم،روابط شما گسیخته و آنچه می پنداشتید نابود شده است» (3).

در تفسیر المیزان در شرح آیه چنین می نویسد:

آیه شریفه خبر می دهد از حقیقت زندگی انسان در نشأه آخرت و آن روزی که با مردن،بر پروردگار خود وارد شده و حقیقت امر را دریافته، می فهمد که او فقط مدبر به تدبیر الهی بوده و خواهد بود و جز حق تعالی چیزی زندگی او را اداره نمی کرده و هرچه را که خیال می کرده که در تدبیر امر او مؤثر است چه اموالی که وسیله زندگی خویش می پنداشته و چه اولادی که یار و مددکارش خیال می کرده و چه همسران و خویشاوندان که پشت و پناه خود می دانسته هیچ کدام در تدبیر زندگی او اثر نداشته و پندار وی خرافه ای بیش

1- 37) .کفایه الموحدین جلد 3 صفحه 292.
2- 38) .خلیفه عباسی را غلامی بود که مورد علاقه و مقرب درگاه او بود بدون سابقه سخت بیمار شد و همه روزه بر بیماریش افزوده می شد بطوری که اطباء از معالجه اش مأیوس و عاجز شدند. طبیبی حاذق حدس زد که بیماریش باید سبب روانی داشته باشد لذا تنها با او صحبت کرد تا سبب بیماریش را کشف نماید،غلام اقرار کرد که چند نفر از دشمنان سلطان غلام را تطمیع و تحریک کردند تا سم داخل شراب کند و به سلطان دهد. غلام گفت شراب مسموم را به سلطان دادم اتفاقا فهمید و نخورد و از آن روز احسان و انعام مرا زیادتر کرده و من از شدت شرمساری بیمار

شدم و بیماری من علاجی ندارد و به مرگ منتهی خواهد شد.(مصابیح القلوب سبزواری فصل 35). وای بر انسان از روزی که بفهمد پروردگارش همیشه با او بوده و تمام خیانتها و گناهانش را می دیده و حلم می فرموده و بر انعامش می افزوده...
3- 39) . وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادىٰ كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ ما خَوَّلْناكُمْ وَراءَ ظُهُورِكُمْ وَ ما نَرىٰ مَعَكُمْ شُفَعاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ -سوره انعام آیه 94.

نبوده،همچنین شفاعت خواهی از اربابی بجز خدا که به شریک قرار دادن برای خدا منجر می شد سراسر پندار بوده است.

خضوع برای اسباب منحرف می کند

آری انسان جزئی از اجزاء عالم است که مانند همه آن اجزاء در تحت تدبیر الهی متوجه غایتی است که خداوند برایش معین و مقدر فرموده است و هیچ موجودی از موجودات عالم دخالت و حکومت در تدبیر او ندارد و اسبابی هم که به حسب ظاهر مؤثر به نظر می رسند آثارشان همه از خدای تعالی است و هیچیک از آنها مستقل در تأثیر نیستند اما چه باید کرد که انسان وقتی در برابر زینتهای ظاهری و مادی زندگی و این علل و اسباب صوری قرار می گیرد یکباره دل به آن لذائذ داده و همه به آن علل و اسباب می چسبد و قهرا در برابر آنها خاضع گشته و همین خضوع او را از توجه به مسبب الاسباب و آفریدگار آنها بازمی دارد و رفته رفته آن اسباب را مستقل در تأثیر می پندارد به طوری که دیگر هیچ همّی برایش نمی گذارد،جز اینکه با خضوع در برابر آنها لذائذ مادی خود را تأمین کند و همه عمر خود را به سرگرمی با این اوهام سپری ساخته و به کلی از حق و حقیقت غافل بماند،آری«این زندگی دنیا جز لهو و بازیچه ای نیست». (1)

خدا را فراموش می کند خودش فراموش می شود

این حقیقتی است که قرآن از روی آن پرده برداشته و به عبارات گوناگون آن را گوشزد بشر فرموده است،از آن جمله می فرماید«خدا را فراموش کردند خداوند هم در عوض خودشان را از یادشان برد،ایشان همانا فاسقانند». (2)

با فرارسیدن مرگ و جدا شدن جان از کالبد،ارتباطش با تمامی اسباب و علل مادی قطع می شود چون همه ارتباط آنها با بدن بود وقتی بدنی نماند قهرا آن ارتباط از بین خواهد رفت آن وقت است که به عیان می بیند آن استقلالی که برای علل و اسباب در دنیا قائل بود خیالی باطل بوده و با بصیرت تمام می فهمد که

1- 40) . وَ مٰا هٰذِهِ الْحَیٰاهُ الدُّنْیٰا إِلاّٰ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ -سوره عنکبوت آیه 64.

2- 41) . نَسُوا اللّٰهَ فَأنْسٰاهُمْ أنْفُسَهُمْ أولٰئِکَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ -سوره حشر آیه 19.

تدبیر او در آغاز و فرجام بدست پروردگارش بوده و جز او رب دیگری نداشته و مؤثری در کارهایش نبوده است.

پس اینکه فرمود:(و لقد جئتمونا فرادی)اشاره است به حقیقت امر و جمله(و ترکتم ما خوّلناکم)بیان بطلان سببیت اسباب و عللی است که انسان را در طول زندگیش از یاد پروردگارش غافل می ساخت و اینکه فرمود(لقد تقطع بینکم)علت و جهت انقطاع انسان را از اسباب و سقوط آن اسباب را از استقلال در سببیت بیان کرده و حاصل آن بیان اینست که سبب آن،انکشاف بطلان پندارهائی است که آدمی را در دنیا به خود سرگرم می کرده است.

آری حقیقت امر برای او روشن می شود که این اسباب اوهامی بیش نیستند که آدمی را به خود سرگرم کرده و آنها را دارای اثر مستقل می پنداشته است.

بیشتر قرآن در توحید افعالی است

پس از مراجعه به قرآن دانسته می شود که قسمت معظم آن راجع به توحید افعالی و نکوهش بشر از اینکه در افعال الهی و شئون ربوبیت شریکهائی برای خدا قرار داده است می باشد،زیرا توحید ذاتی مورد قبول همه ملل عالم جز دهریین است و چنانچه گذشت،توحید الهی فطری بشر و تاکنون شنیده نشده که عاقلی گفته باشد آفریدگار جهان هستی متعدد است پس هرچه شرک است از ناحیه ربوبیت الهی و عبودیت بشر است.

پایه دین را محکمتر کنید

بنابراین بر هر مسلمانی واجب است که اصل اولی اعتقادی اسلامی یعنی توحید را که پایه و اساس دین یعنی سعادت دنیا و آخرتست محکم نماید و به یقین بداند چنانچه اصل آفرینش و افاضه حیات از حضرت آفریدگار است، همچنین بقاء و استمرار حیات و انقطاع آن هم از او است:یعنی جان دهنده او است میراننده هم او است(یحیی و یمیت)و چنانکه«آفریدن کار او است روزی دادن و زیاد و کمی آنهم از او است» (1)«و همچنین سربلندی و پستی هر

1- 42) . اَللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ -سوره رعد آيه 26.

دو از اوست» (1)«چنانچه ثروتمندی و تهیدستی هم از اوست» (2)و«نیز فرزندداری و بی فرزندی هم از خداوند است» (3)«و سیری و گرسنگی و سیرابی و تشنگی و تندرستی و بیماری همه از او است» (4)«و هر رنجی و بلائی و سختی یا نجات از آنها همه از خداوند است» (5)و خلاصه هر چیزی که به انسان برسد همه از او است(بیده الخیر)«خوشبختی و بدبختی،ره یابی و گمراهی،از خداست» (6)یعنی هرکس هدایت شد بواسطه انعام و لطف خداوند است چنانچه هرکس گمراه شد بواسطه خذلان(بخود واگذاشتن)او است.

چنانچه حالات عارض بر نفس انسانی مانند«غم و شادی نیز از خداست» (7)

بالجمله باید دانست که در ملک خداوند هیچ امری پدید نمی آید(هرچند در کوچکی مانند پیدا شدن برگی بر درختی یا روئیدن علفی در صحرائی یا افتادن آن باشد)مگر اینکه به علم و اذن و قضاء و خواست حضرت آفریدگار جهان است. (8)

نباید به چیز اندک قانع بود

اقرار زبانی به توحید خداوند و اعتقاد اجمالی به آن هرچند کافیست و اگر بواسطه گناهان از بین نرود و با همان عقیده قلبی بمیرد حتما اهل نجاتست لکن شخص عاقل نباید به این حد قانع شود بلکه اولا باید بکوشد تا امر ثابتی نصیب او گردد یعنی توحید خداوند وجدانی و مشهود او شود و دلش به نور توحید بطوری روشن شود که هیچگاه خاموشی نداشته باشد و ثانیا بکوشد تا این نور زیاد

1- 43) . تُعِزُّ مَنْ تَشٰاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشٰاءُ بِيَدِکَ الْخَيْرُ -سوره آل عمران آیه 26.
2- 44) . أَنَّهُ هُوَ أَغْنىٰ وَ أَقْنىٰ -سوره و النجم آیه 48.
3- 45) . يَهَبُ لِمَنْ يَشٰاءُ إِنٰاثاً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشٰاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرٰاناً وَ إِنٰاثاً وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشٰاءُ عَقِيماً -سوره شوری آیه 49 و 50.
4- 46) . وَ الَّذِی هُوَ يُطْعِمُنِی وَ يَسْقِينِ وَ إِذٰا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ -سوره الشعراء:79 و 80.

5- 47) . إِنْ يَمْسَسْکَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلا ٰکاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ وَ إِنْ يُرِدْکَ بِخَيْرٍ فَلا ٰرَادَّ لِفَضْلِهِ -سوره يونس:107.
6- 48) . يُضِلُّ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَهْدِی مَنْ يَشٰاءُ -سوره فاطر آيه 8.
7- 49) . وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَکَ وَ أَبْکیٰ -سوره النجم آيه 43.
8- 50) . وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَهٍ إِلاّٰ يَعْلَمُهٰا -سوره انعام آيه 59.

شود و برای رسیدن به این منظور رعایت دو چیز ضروری است:ترک هواپرستی و مراقبت در توحید به این شرح:

هواپرستی با توحید منافات دارد

ترک هواپرستی و مداومت بر بندگی یعنی اطاعت اوامر و نواهی الهی بطوری که واجبی از او فوت نشود و حرامی هم از او سر نزند و به مقدار توانائیش در عمل به مستحبات و ترک مکروهات کوشا باشد.

باید دانست که آدم هواپرست هیچگاه اهل توحید نخواهد شد،زیرا او دائما خود را مستقل می بیند و جلوه خود و رسیدن به هوسهای خویش را خواستار است چنین شخصی کی خدای را می بیند یا خوشنودی او را می جوید؟به عبارت دیگر انسان تا چیزی را جدا طالب نباشد به آن نمی رسد،آدم هوی پرست کی طالب توحید خداست تا به او داده شود؟تنها آنچه را که به راستی می خواهد هوسها و آرزوهای نفسانیش می باشد که به پاره ای از آنها می رسد.

مراقبت در توحید نسبت به گفتار و کردار

باید کاملا مراقب کردار و گفتار خویش باشد که از جاده راست توحید یک آن هم دور نیفتد یعنی از هرچه در آن بوی استقلال خود یا سبب دیگری و عزل خداوند از ربوبیت است بپرهیزد مثلا اگر کار نیکی از او سر زد بخود نبالد بلکه آن را از خداوند بداند و بر کسی منتی نگذارد بلکه خود را مجرای خیر حضرت آفریدگار بیند چنانچه اگر خیری از کسی به او رسید از او چاپلوسی نکند بلکه شکر خدا کند و از سبب هم سپاسگزار باشد چون بوسیله آن خدا به او خیری رسانیده است.

اگر شری به کسی رسانید یا شر کسی به او رسید بداند خذلان الهی در کار بوده و از استحقاق خود بترسد و به پروردگار ملتجی شود و از او رفع آن شر و اصلاح کار را بخواهد و هیچگاه دعوی استقلال نکند یعنی نگوید من چنین و چنان کردم یا خواهم کرد و اگر پای من در کار نبود چنین و چنان می شد من فلان را ثروتمند و بهمان را نجات دادم و مانند اینها از ادعای مقام ربوبیت بلکه

در قرآن مجید دستور فرموده که«نگوئید فردا چنین کاری را می کنم مگر اینکه بگوئید اگر خدا بخواهد». (1)

امید به خدا و ترس از گناه

و نیز هیچگاه تکیه و امید قلبی اش دانائی و توانائی خودش یا دیگری نباشد و تنها امیدش قدرت بی پایان خداوندش باشد چنانچه نباید از هیچ شری و پیش آمد ناگواری بترسد و ناراحت گردد و تنها ترسش از این باشد که نکند بواسطه استحقاقش مورد خذلان خداوند قرار گیرد و شرّی به او رسد یا شرّ رسیده را برطرف نفرماید و برای توضیح این مطلب در مورد کوچکی برای شرک در بیم و امید که در روایت رسیده یادآوری می شود تا موارد بزرگتر بخوبی دانسته گردد.

پنهان تر از راه رفتن مورچه

حضرت صادق علیه السلام فرمود:«شرک به خدا از راه رفتن مورچه(یعنی از صدای حرکت مور)پنهان تر است(و انسان برای خدا شریک قرار می دهد درحالی که نمی فهمد مگر به دقت بسیار)و از این شرک است برگرداندن انگشتری برای یادآوری کاری که دارد». (2)

گاه می شود انسان برای انجام کاری از خانه بیرون می رود و چون می ترسد آن کار را فراموش کند انگشتر خود را برمیگرداند بطوری که نگین آن کف دست قرار گیرد یا ریسمانی به انگشت خود می بندد به امید اینکه چشمش به وضع انگشتری یا ریسمان که بیفتد آن کار بنظرش بیاید و انجامش دهد.

البته گرداندن انگشتر یا بستن ریسمان یا گذاشتن علامت به تنهائی شرک و مضر نیست چیزی که شرکست تمام امید بدان داشتن در یادآوری آن کار می باشد درحالی که شخص موحّد باید در تمام کارها تنها امیدش به خدا باشد هرچند یادآوری فلان کار جزئی باشد و بداند که اگر خدا نخواهد یادش بیاید، گرداندن انگشتر و مانند آن هم موجب یادآوریش نخواهد شد.

1- 51) . وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فاٰعِلٌ ذٰلِکَ غَداً إِلاّٰ أنْ یَشاٰءَ اللّٰهُ -سوره کهف آیه:23 و 24.
2- 52) .ان الشرک اخفی من دبیب النمل و قال علیه السلام و منه تحویل الخاتم لیذکر الحاجه و شبه هذا-سفینه البحار جلد 1 صفحه 378.

اگر نظر به خدا باشد شرک نیست

خلاصه اگر انگشتری را برگرداند به امید اینکه هرگاه چشمش به آن افتد پروردگار او را یادآوری به آن کار فرماید شرک نیست،مانند تمسک به اسباب دیگر که امید دارد خداوند بوسیله فلان سبب او را به مقصود برساند و اگر هنگام برگرداندن انگشتری خدای را فراموش کند و برگرداندن انگشتری را سبب مستقل در یادآوری ببیند و تمام امیدش در یادآوری،آن باشد؛پس در آن حال برای خداوند شریکی قرار داده است.

فال بد زدن هم از شرکست

مورد دوم طیره یعنی فال بد زدن و اعتقاد به آن است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آن را شرک به خداوند دانسته است (1)یعنی کسی که در نظام عالم فال بد را منشأ اثر بداند در مقام توحید افعالی برای خداوند شریک قرار داده است و از آن حضرت مرویست:«اگر کسی بعلت فال بد از راهی که می رود برگردد و از تصمیم خود منصرف شود با این کردارش برای خداوند شریکی قرار داده است» 54و از حضرت صادق علیه السلام رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده:«توکل به خداوند گناه فال بد را برمی دارد» (2)یعنی گناه شوم شمردن چیزهائی را که از فال بد زدن به آنها نهی شده است برمی دارد.

معنی فال بد و علت شرک بودن آن

اموری که خداوند منشاء و سبب چیزی قرار نداده و بشر از روی وهم و خیال و پندار نادرست خود آنها را سبب مستقل برای بروز خیر یا شر بیند و به پندار نادرست خود ترتیب اثر دهد،این پندار را تطیر گویند که در حقیقت شریک برای خدا قرار داده است.

1- 53 و 54) .الطیره شرک-من رجعته الطیره عن حاجته فقد اشرک-حیوه الحیوان جلد 2 ص 66.
2- 55) .کفاره الطیره التوکل-روضه کافی،حدیث 236.

مثلا می خواست از روی میزان عقلی کاری را انجام دهد خودش یا دیگری عطسه ای کرد،اگر این عطسه را سبب شومی آن کار پنداشت و آن را از این جهت ترک کرد این همان تطیّر و شرک است.

عطسه،رحمت و شاهد صدق است نه صبر

و این پندار غلط طوری شایع شده که بسیاری از مردم نام عطسه را«صبر» گذاشته اند و گاهی که کسی عطسه نماید می گویند صبر آمد و دنبال این کار نباید رفت درحالی که عطسه عقلا و شرعا منشاء هیچ امری نیست،بلی شرعا نشانه رحمت و عافیت عطسه کننده است و نیز شاهد صدق گفته ای است که در آن حال گفته شده بود یا تصمیمی است که در آن حال گرفته شده بود.

ساعت نحس هم از خرافات است

و همچنین مانند کسی که اوضاع فلکی و حرکات کواکب را در حوادث مؤثر ببیند و رسیدن به سود و زیان را از آنها شناسد و کاری را که می خواهد انجام دهد اگر به پندار خودش یا به گفته دیگری آن ساعت را نحس شمرد و آن کار را ترک نمود شرک خواهد بود.

چنانچه اگر بداند سود و زیان بدست توانای آفریدگار است و بوسیله دعا و صدقه از خدا کمک بجوید و به آن کار اقدام نماید توحید است و جز خیر به او چیزی نخواهد رسید.

حرکت امیر المؤمنین(ع)به نهروان

هنگامی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عازم حرکت به سوی نهروان برای جنگ خوارج گردید،عفیف بن قیس گفت یا امیر المؤمنین می ترسم اگر در این ساعت حرکت فرمائی پیروز نگردی و به مراد نرسی و این را از روی علم نجوم می گویم چون اوضاع فلکی دلالت بر ضعف حال مسلمانان دارد و ستاره ایشان در هبوط است.

امام فرمود:«ای عفیف آیا گمان می بری که راه می نمائی به ساعتی که

هرکس در آن سفر کند بدی از او دور شود و می ترسانی از ساعتی که هرکس در آن حرکت کند زیانی به او رسد؟پس هرکس ترا در این سخنان تصدیق کند قرآن را تکذیب نموده(که فرمود نفع و ضرر از خداست و جز خدا نداند فردا چه می شود)و چنین کسی از یاری خواستن به خدا در رسیدن به نفع و دوری از شر بی نیاز شده است و کسی که سخن ترا بشنود و به کار بندد باید حمد و ثنای ترا کند نه پروردگارش را،زیرا تو به گمان خود او را به ساعتی که در آن به خیر رسیده و از زیان رهیده،رهنمائیش کرده ای. (1)

همان ساعت رفت و پیروز شد

بالجمله امام علیه السلام به سخن عفیف اعتنائی نفرمود و به اصحاب خویش فرمود:بنام خدا و یاری او حرکت کنید و از خدای تعالی کمک طلبید،پس در همان ساعت متوجه خوارج شد و بر ایشان پیروز گردید به طوری که جز 9 نفر که فرار کردند بقیه هلاک شدند و از اصحاب آن حضرت کمتر از این عدد کشته گردید چنانچه حضرتش از پیش خبر داده بود.

آوای کلاغ و نشستن بوم و عدد سیزده

مانند عطسه که گذشت خرافات دیگری در بین عوام رایج است که فال بد زدن و مؤثر دانستن آنها هم از شرکست،نظیر شنیدن صدای کلاغ یا نشستن جغد(بوم)پشت بام یا برخورد کردن به عدد سیزده یا پرواز پرنده از سمت راست یا چپ هنگام سفر یا برخورد با شخص معلول هنگام بیرون رفتن از خانه یا مانند آمدن یا رفتن میهمان یا عیادت بیمار در شبهای یکشنبه و چهارشنبه که بعضی از عوام این امور موهوم را سبب بروز حوادث ناگوار می دانند.

خوش قدمی یا بدقدمی هم خرافه دیگر

و نیز مانند کسی که خانه ای می خرد و در آن منزل می کند یا ازدواجی می کند یا فرزندی می آورد و سپس دچار مصیبتی می شود آن مصیبت را از خانه نو

1- 56) .نهج البلاغه خطبه 80.

یا زن یا فرزند تازه می بیند و می گوید این خانه یا زن یا بچه«بدقدم»است چنانچه اگر خیر تازه ای به او برسد آن را از همینها می بیند و می گوید خانه خوش قدم یا عروس و بچه باقدمی است.

پای بند به این اوهام و نظائرش باید بداند که تمام اینها شرک است و با توحید حضرت پروردگار منافات دارد،چون خداست مالک نفع و ضرّ و خیر و شرّ.

تجربه سبب درستی تطیر نیست

اگر پای بند به این خرافات بگوید ما این اعتقاد را از روی تجربه پیدا کرده ایم مثلا هرگاه برخلاف عطسه که باید صبر کرد دنبال آن کار رفتیم دچار بلا و نکبت شدیم و همچنین چیزهای دیگر.

پاسخ این است که اولا این ادعا کلیت ندارد یعنی این طور نیست که هرکس در هروقت برخلاف عطسه کاری کرده باشد دچار بلائی شده و بنده صدها مرتبه برخلاف عمل کرده و با توکل به پروردگار کاری را هم که می خواسته ام انجام داده ام و هیچ پیش آمد ناگواری ندیدم.

ثانیا اگر پیش آمد ناگواری هم پیش آید یقینا ربطی به عطسه و نظائرش ندارد بلکه مربوط به امور دیگری است که به سبب آن،این پیش آمد می شد خواه کسی عطسه می کرد یا نه.

نحوست با خود شما است

در سوره(یس)داستان سه نفر از رسولان الهی ذکر شده که به شهر انطاکیه وارد شدند و مردمان را به خداپرستی و دینداری و تدارک معاد می خواندند مردمان آنجا،به جای پذیرفتن ندای نجات بخش آنها،گفتند (إِنّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ) ما به شما فال بد می زنیم و مقدم شما را شوم می شماریم که به سبب شما دچار نکبت و بدبختی شویم.ایشان در پاسخشان گفتند (طائِرُكُمْ مَعَكُمْ) نحوست و شومی با خود شماست یعنی در ضمیرتان و عقائد باطل و خویهای ناپسندتان است که بواسطه آنها در بدبختی و نحوست قرار می گیرید.

به هرحال تمام فال بدها جز خرافه چیز دیگر نیست و منشاء اثری جز

ص:116

ناراحتی روانی و عقده درونی شخص پای بند به آنها و باورکننده آنها نیست و جز نکبتهای این عقده اثر دیگری نخواهد داشت.

آسان گرفتن فال بد و بی اعتنائی به آن

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:«فال بد زدن تابع قرارداد خود انسانست اگر آن را آسان بگیری آسان و اگر آن را به چیزی نگیری چیزی نیست». (1)

و چون اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردند ما گرفتار طیره هستیم یعنی بدون اختیار فال بد می زنیم فرمود«هرگاه به چیزی تطیر و فال بد زدی رد شو و به آن اعتنائی مکن و پابند آن مباش». (2)

سفر در چهارشنبه و دعای رسیده

مرویست کسی که روز چهارشنبه برای انجام سفر یا کار دیگر بیرون رود و اعتنائی به گفته فال بدزنندگان نکند(که می گویند چهارشنبه روز نحسی است)از هر بلائی و نکبتی نگهداشته می شود و خداوند حاجتش را روا می فرماید. (3)

و از حضرت رضا علیه السلام مرویست که در آن حال این دعا را بخواند (اعتصمت بک یا رب من شرّ ما اجد فی نفسی فاعصمنی من ذلک). (4)

فال نیک خوب و مطلوبست

ناگفته نماند که فال نیک زدن خوب و مطلوبست پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

خداوند فال نیک را دوست می دارد. (5)

تفأل به خیر آن است که شخص به مناسبت دیدن شخصی یا شنیدن نامی

1- 57) .الطیره علی ما تجعلها ان هونتها تهونت و ان لم تجعلها شیئا لم تکن شیئا(روضه کافی حدیث 235).
2- 58) .و اذا تطیرت فامض قسمتی از حدیث مشهور«رفع».
3- 59) .من خرج یوم الاربعاء لا یدور خلافا علی اهل الطیره و قی من کل آفه و عوفی من کل عاهه و قضی اللّه حاجته -سفینه البحار جلد 2 صفحه 102.
4- 60) .سفینه البحار جلد 2 صفحه 103.
5- 61) .ان اللّه یحب الفال الحسن-سفینه البحار ج 2 ص 240.

و مانند آن امید فرج و شادی در او پیدا شود،مثل اینکه با نصر اللّه یا فتح اللّه نامی همسفر می شود آن را به فال نیک می گیرد و می گوید انشاء اللّه پیروزی با ما است و مرویست که در غزوه حدیبیه چون سهیل بن عمرو بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد آن حضرت فرمود:(سهل امرنا)یعنی کار ما آسان شد.

چرا فال بد از شرک و فال نیک از ایمانست

سبب اینکه فال بد ناپسند و شرکست و فال نیک پسندیده و ایمانست این است که شخصی که فال بد می زند در آن حال از خداوند عالم بریده و تنها آن امر موهوم را مؤثر در بدی می داند ولی کسی که به مناسبت امری حسن ظن و امیدش به پروردگار زیاد می شود بدون اینکه آن امر را مؤثر بداند البته عین ایمان و توحید است.

خلاصه و نتیجه بحث

شخص موحّد باید در رسیدن به هر خیر و نفعی و در فرار و نجات از هر شرّ و ضرری تمام امیدش به پروردگارش باشد و اسباب را مسخر اراده خدا بداند و در تمسک به آنها منتظر مشیت و اراده الهی باشد چنانچه اگر اسباب را مستقل در تأثیر دانست و به آنها تکیه نمود و تنها امیدش آنها شد برای خداوند شریکهائی قرار داده و بدتر از این مؤثر دانستن اموریست که پروردگار در آنها هیچ اثری قرار نداده است مانند امور موهومی که به آن فال بد زده می شود.

شیعه با توسل به ائمه مشرک نمی شوند

از آنچه در معنی شرک در استعانت به اسباب ذکر شد دانسته می گردد که:آنچه برخی از بیخبران(مثل طایفه وهابی)نسبت به شیعه جسارت کرده و می گویند اینها مشرکند زیرا،امامان خود را می پرستند و از آنها استعانت می جویند و به شفاعتشان امیدوارند خلاف واقع است.

برای توضیح بیشتر در پاسخ این تهمت گوئیم طایفه امامیه و شیعه اثناعشری هیچگاه برای خدا شریکی قرار نداده اند و اهل توحید حقیقی آنها

هستند و رسول خدا و دوازده امام علیه السلام را مخلوق و بندگان مقرب درگاه پروردگار می دانند و پرستش غیر خدا را شرک و حرام می شمارند،و آنچه را شنیده یا دیده اید که شیعیان از ایشان اطاعت می کنند به سبب امر پروردگار به اطاعت آنها است (1)و نیز از روی دلیلهای قطعی ثابت شده که ایشان دوازده نفر وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند و اطاعت از آنها مورد امر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اطاعت پیغمبر هم اطاعت خداست.

زیارت غیر از پرستش است

و اما خضوع و خشوع شیعیان در برابر این دوازده نور پاک و بزرگداشت قبور متبرکه ایشان و رفتن به زیارت مشاهد شریفه شان هیچکدام پرستش آنها نیست بلکه ادب و تواضعی است در برابر مقربان درگاه الهی.

چنانکه تواضع بندگان در برابر پروردگار عقلا واجبست همچنین در برابر کسانی که برگزیده خدایند عقلا واجبست و شکی نیست که تواضع با آنها از این جهت عین تواضع با خداست چنانکه کبر با آنها کبر با خداست«حبّ محبوب خدا حب خداست»و علاوه در قرآن مجید امر شده که در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ادب و تواضع کنند و در سوره حجرات می فرماید:«ای کسانی که ایمان آوردید صداهای خود را بالای صدای پیغمبر بلند نکنید و در سخن گفتن با آن حضرت آواز خود را بلند نکنید...» (2)و همچنین می فرماید:«قرار ندهید خواندن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را مانند خواندن برخی از شما دیگری را» (3)یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را با ادب و احترام بخوانید(مثلا بگوئید یا رسول اللّه)و همچنین می فرماید:«و یاری کنید و بزرگ دارید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را.» (4)

و از روی دلیلهای محکم ثابت است که دوازده امام با رسول خدا یکی هستند و نور واحدند و چنانچه بزرگ داشت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم واجبست تعظیم ایشان نیز واجبست.

1- 62) . أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ -سوره نساء آیه 59 مٰا آتٰاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا -سوره حشر آیه 7.

2- 63) . لا تَرْفَعُوا أَصْوٰاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ -سوره الحجرات آیه 2.
3- 64) . لا تَجْعَلُوا دُعٰاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعٰاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً -سوره نور آیه 63.
4- 65) . وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ -سوره الفتح آیه 9.

آیا بزرگداشت حکام و ثروتمندان شرک نیست؟

جای شگفتی است از آنهائی که به شیعه می گویند این ادب و تواضع شما در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه شرک است درحالی که خودشان در برابر سلاطین و حکام بلکه ثروتمندانشان بیش از اینها ادب و تواضع می نمایند و باز خود را موحد و شیعه را مشرک می شمارند،با اینکه تواضع شیعه به امر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و تواضع آنها مورد نهی آن حضرت است چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرویست:«کسی که به ثروتمندی برخورد کند و با زبان و بدن برایش فروتنی کند(از جهت ثروتش)دو سوم دینش را خداوند از بین می برد». (1)

از این حدیث چنین معلوم می شود که اگر علاوه زبان و بدن با دل هم برای ثروتش خاضع شود تمام دینش از دست می رود.بلی اگر با ثروتمند از جهت اسلام و دینش یا جهت دیگری جز ثروتش فروتنی کند بسیار خوبست،زیرا تواضع در برابر دین،تواضع در برابر خداست.

شفاعت با خدا دانستن دوتاست

اما استعانت و توسّل به بزرگان دین برای رسیدن به مقاصد دنیوی و اخروی و طلب شفاعت کردن از آنها در نجات از خطرات مادّی و معنوی؛بر کسانی که با شیعه معاشرت دارند پوشیده نیست که یک نفر هم از عوام شیعه یافت نمی شود که امامان را خدا بداند یا آنها را مستقّل در تأثیر شناسد و عموم شیعه امامان را صاحبان قدرت الهی می دانند یعنی خداوند به آنها توانائی داده که می توانند به اذن خدا هر افتاده ای را بلند و هر گرفتاری را نجات و هر وامانده ای را به منزل رسانند و توسّل به آنها مانند توسل بیمار است به طبیب یا داروئی که خداوند در آن شفا قرار داده است پس دوا را می خورد و شفا را از خدا می خواهد و وقتی که خوب شد شفا را از خدا می بیند نه از دوا،همچنین شیعیان هم مقام آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم را شناخته اند و به آنها متوسّل می شوند و مقصود خود را هم از خداوند به برکت و واسطه آنها می جویند و به یقین می دانند که توانائی ایشان از خداست

1- 66) .من اتی غنیا فتواضع لغنائه ذهب اللّه بثلثی دینه-سفینه البحار لغه وضع.

و شفاعت کردنشان هم بسته به رضا و اذن خداست و استغاثه و تضرّع و التجاء به ایشان هنگام نیاز مانند شخصی است که نزد سلطان مقصر است پس کسی را که آبروئی نزد سلطان دارد در نظر می گیرد و دست به دامنش می شود که عفو او را از سلطان بخواهد و همچنین مقاصد دیگر. (1)

1- 67) .محدث بزرگوار عراقی در کتاب دار السّلام حکایات متعددی راجع به توسل به اهل بیت علیه السلام و قضای حوائج ذکر نموده و برای تنوع در مطالب کتاب یک نمونه از آن را که مشتمل بر فوائد کثیری است اینجا نقل می کنیم: در آخر صفحه 539 چنین است:«معجزه پنجم آنست که شخص ثقه عادل ملا عبد الحسین خوانساری رحمه اللّه که از مجاورین کربلای معلا و به«تربت پیچ»معروف بود که تحصیل تربت از مواضع شریفه کرده به آداب مأثوره برمی داشت و به زوار عطا می نمود آن را حکایت کرد و بیان آن اینست که در اوائل اوقات مجاورت،او را در مجلسی ملاقات کردم و چون در او حالت صلاح و تقوی دیدم و دانستم که سالها است که موفق به مجاورت شده و ملازمت حرم مطهر نموده از او خواستم که از غرایب کرامات و معجزات،آنچه خود مشاهده کرده ذکر نماید.از جمله غرائبی که او ذکر نمود آن بود که گفت مسقط الرأس من خوانسار و چندی در بعض قرای جاپلق که از توابع شهر بروجرد است توقف کردم تا آنکه شوق مجاورت قبر مطهر حسین علیه السلام در من حادث شد در وقتی که هوا سرد و مقدمات سفر غیر موجود بود پس دو سر الاغ تحصیل کردم بر یکی از آنها یک زوج قره سبد که از برای حمل انگور محمل وار بر حمار استوار می نمایند بار کردم و چند نفر اطفال کوچک که یکی از آنها حسن نام دارد در آنها گذاشتم و بر دیگر لحاف انداخته زوجه خود را بر آن سوار کرده به سمت بروجرد روانه شدم که از آنجا با زوار بسوی مقصود روانه گردم. اتفاقا مردی ملا محمد جعفرنام که ملای آن ده بود و به من مهربانی و اظهار ملاطفت می نمود بر این عزم و اراده مطلع گردیده بیامد و در مقام ممانعت برآمد که هوا سرد است و زاد و راحله هم نداری و باوجود این حال این کار از طریقه عقلاء دور است از او اصرار در منع و از من انکار از امتناع تا آنکه مأیوس گردید و با دست خود بر زمین خطی کشیده گفت می روی لکن این بچه ها را خواهی کشت این خط و این روز را از خاطر مده این سخن گفت و برگردید و ما هم روانه شدیم تا

آنکه به فضل خدا و توجه عزیز زهراء همگی سالم و صحیح وارد کربلا گردیدیم و چندی هم بر این واقعه گذشت تا آنکه زوار آن ولایت به زیارت آمدند و چند نفر هم از اهل آن ده که یکی از آنها همشیره زاده ملا محمد جعفر مذکور بود با آنها بود من با خود گفتم که خوبست این چند نفر را که از اهل آن ده می باشند مهمانی کنم که ببینند که علاوه بر آنکه همگی سالم هستیم زندگی و گذران هم داریم و خط ملا محمد جعفر بر ما راست نیامده لهذا رفتم و ایشان را از برای غذای صبح دعوت کردم و با خود به منزل برده سفره انداختم و غذائی که آماده نموده بودیم حاضر کردم(سرگرم)مکالمه و مؤاکله شدیم ناگاه حسن نام مذکور که اکبر اولاد من بود و در میان حیاط بازی می کرد از پله بام بالا رفته و از بالای بام آویزان شده بود که ما را تماشا کند که از بام طبقه سوم ساقط گردید و به محض سقوط روح از بدنش مفارقت نمود و بمرد،مقدمات کار به عکس مطلوب نتیجه داد و عیش و سرور به حزن و اندوه مبدل شد،چون این حالت را دیدم سر و پا برهنه به سوی حرم حسین علیه السلام روانه گردیدم و در ورود عرض کردم السّلام علیک یا وارث عیسی روح اللّٰه و خود را به باب ضریح مطهر چسبانیدم و شال از کمر خود گشوده یکسر آن را به قفل و سر دیگر را به گردن بسته و به آواز بلند صیحه زدم و گریستم و عرض کردم که نشد و بحق مادرت زهرا نخواهد شد که خود را راضی کنم بر آنکه خط ملا محمد جعفر بر من راست آید و سخن او بر کرسی نشیند نشد و نخواهد شد. خدام و زوار و اهل حرم برگرد من جمع آمدند و از حالت من متعجب گردیدند و از سبب عروض این حالت پرسیدند و جوابی نشنیدند که چه باعث شده و بعضی گمان جنون کردند و هریک از دیگری سبب و باعث می پرسیدند و نمی دانستند تا آنکه بعضی از همسایگان که اهل علم بود آمد که مرا از برای حمل جنازه ببرد و واقعه را از او استفسار نمودند و باعث را فهمیدند و آن شخص همسایه به نزد من آمد و در اول امر لسان موعظه و نصیحت گشود که

اگر گویند خداوند به بندگانش از همه مهربانتر و نزدیکتر است و حاجتی به شفاعت دیگری نیست پاسخهای این شبهه از آیات و روایات بسیار است تنها دو آیه از قرآن مجید یادآوری می شود:

در سوره نساء می فرماید:«و اگر ایشان هنگامی که بر خود ستم نمودند و گنهکار شدند به حضرت تو بیامدند،پس از خدا آمرزش می خواستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هم بر ایشان(شفاعت نموده و)آمرزش می خواست خدای را پذیرنده توبه و مهربان بر خود می یافتند». (1)

از این آیه شریفه منصب شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بخوبی دانسته می گردد.

1- 68) . وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِیماً -سوره نساء آیه 64.

استغفار پیغمبر(ص)پس از رحلت

در تفسیر منهج الصادقین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرموده:

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا رحلت فرموده و او را دفن کردیم سه روز از این واقعه گذشت اعرابیی بیامد و بر سر قبر آن حضرت نشست و خاک بر سر می کرد و می گفت یا رسول اللّه آنچه گفتی شنیدیم و بدان گرویدیم و لیکن حقّ آنچه از جانب خدای تعالی برای ما آوردی بجا نیاوردیم و حق تعالی در این کتابی که برای ما آوردی فرموده: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ ...» یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم من بر خود ستم کرده ام و نزد تو که رسول خدائی آمده ام که برای من استغفار کنی.

از قبر آن حضرت آواز برآمد که:(قد غفر اللّه لک)یعنی خدا ترا آمرزید.

و در روایت دیگریست که این صدا را اهل مسجد شنیدند و همه را به گریه درآورد.

یعقوب برای پسرانش استغفار می کند

چون خیانت برادران یوسف علیه السلام آشکار شد خود را روی دست و پای یعقوب انداختند و گفتند:«ای پدر ما برای ما از پروردگارمان آمرزش بخواه که ما گنهکاریم یعقوب گفت:بزودی برایتان از پروردگارم آمرزش می جویم که خدای من بسیار آمرزنده و مهربانست». (1)

و در تفسیر منهج می نویسد:وقت استغفار برای آنها را سحر شب جمعه قرار داد و نقل نموده که زیاده از بیست سال در هر شب جمعه هنگام سحر فرزندان را امر می کرد تا در عقب او صف می کشیدند و او دعا و استغفار برایشان می کرد و آنها آمین می گفتند تا پس از بیست سال توبه ایشان پذیرفته شد.

از این آیه نیز به خوبی دانسته می شود که موضوع شفاعت در تمام ادیان الهی بوده است.

1- 69) . قٰالُوا يٰا أَبٰانَا اسْتَغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا إِنّٰا كُنّٰا خٰاطِئِينَ قٰالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّى إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ . سوره یوسف آیه 97 و 98.

اظهار شرافت بزرگان و خضوع مردم برای آنها

و اما حکمتهای تشریع شفاعت:از آن جمله اظهار شرف و مقام بزرگان دین نزد پروردگار است تا مردم در برابر آنها انقیاد و خضوع کنند تا اولا از روحانیت و نورانیت ایشان بهره های فراوان معنوی ببرند و علاوه به حاجات و مقصود خود برسند و ثانیا آنچه را که ایشان فرموده اند از اوامر و نواهی خداوند، اطاعت کنند.

شکی نیست کسی که امید شفاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اوصیای او دارد حتما برای اطاعت آنها خاضع است و اگر مخالفت امرشان را کند از روی بی اعتنائی و گردن کلفتی نخواهد بود بلکه در اثر غلبه هوی و نفس است و چنین کسی بالاخره موفق به توبه می شود و به شفاعت ایشان نجات می یابد.

علاج بیماری شرک

از وقتی که بشر دارای شعور و ادراک می شود از روی حس و تجربه اش هر خیر و نفعی که در پرورش و حیات مادی او یا دیگری مؤثر است آن را از سبب خاص مادی بطور استقلال می بیند و همچنین نجات و خلاصی از هر شر و ضرری را هم از سببی خاص می پندارد.مثلا سیری را از انواع خوردنیها و سیرابی را از آشامیدنیها و نگهداری بدن را از سرما و گرما از پوشیدنیها و ثروتمندی را از تلاش و کوشش و تهیدستی را از تنبلی،و رهائی از درد و بیماری را از طبیب و دارو تا جائی که اصل حیات و مرگ را هم از مادیات می پندارد و به طور کلی هر امری را وابسته به سبب خاصی می بیند مثلا روئیدن گیاه را از آب و آفتاب،پیدایش شب و روز را از گردش آفتاب(بطور محسوس)یا از گردش زمین می داند.

تا وقتی که به حد کمال و رشد فکری رسد و نور عقل در او تابش کند پس نیستی و حدوث ذاتی و وصفی خود و تمام اجزاء جهان هستی را می فهمد و نادرست بودن پندارهای گذشته را درک می نماید.

مثلا نظری به خود می کند و حالات نخستین خود را از نظر می گذراند:تا وقتی که در رحم مادر و پیش از آن ذرات پراکنده ای در بدن پدر بود که دست توانای

الهی آنها را جمع آوری و به شکل نطفه از او جدا کرده و پیش از آن ذرات پراکنده در خاک و آب و هوا و آتش بود که باز دست قدرت الهی آنها را جمع و به شکل خوردنیها مانند حبوبات و سبزیجات و همچنین مشروبات درآورد و جزء بدن پدر و مادر نموده و عین همین جریان را در بدن پدر و مادر بلکه جمیع اجزاء جهان می بیند و از روی تحقیق می گوید:

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده (1)

یعنی خود و همه افراد بشر را همان مشتی خاک می بیند که دست توانای الهی آن را پرورش داده تا اینکه موجودی دانا،توانا،شنوا،و گویا و...قرار داد چنانچه در سوره دهر می فرماید:«زمانی از روزگار گذشت که انسان چیزی نبود که از او یادی کنند ما آفریدیم انسان را از نطفه آمیخته شده(زن و مرد در رحم)تا او را آزمایش کنیم پس او را شنوا و بینا قرار دادیم». (2)

و همچنین پس از تدبّر در تمام اجزاء جهان هستی و پس از تحلیل آنها همه را امور معدوم می شناسد که خداوند لباس هستی به آنها بخشیده و پرورششان داده تا به این صورت دیده می شوند.

اثر هر موجودی از خداست

و چون انسان عاقل بطور واضح فهمید که خود آفریننده خودش یا آفریده شده آفریده ای چون خودش نیست و خود و تمام آفریده ها از حضرت آفریدگارند پس آثار وجودی(کمالات ثانوی)هریک از آنها هم از خودشان نیست بلکه هر

1- 70) . ای ز وجود تو وجود همه پرتوی از بود تو بود همه نیست کن و هست کن هست و نیست غیر تو و صنع تو موجود نیست صفحه خضرا ز تو آراسته عرصه غبرا ز تو پیراسته غیب ازل نور شهود از تو یافت لوح عدم نقش وجود از تو یافت روشنی لعل بدخشان ز تو پرتو خورشید درخشان ز تو نور ده ظلمتیان عدم ربط ده خیل حدوث و قدم جنبشی از بحر وجودت سپهر پرتوی از عکس رخت ماه و مهر نقطه ای از دفتر صنعت فلک شحنه ای از عسکر ملکت ملک «نراقی»

2- 71) . هَلْ أَتىٰ عَلَى الْإِنْسٰانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً إِنّٰا خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ مِنْ نُطْفَهٍ أَمْشٰاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنٰاهُ سَمِيعاً بَصِيراً سوره دهر آیه 1 و 2.

اثری از هر موجودی سر زند،آن هم از خداست زیرا ظهور اثر متوقف بر اصل هستی مؤثر است و چون اصل هستی از خداست پس اثر هم از خداست.

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش؟

خشک ابری که بود ز آب تهی ناید از وی صفت آب دهی

تأثیر اسباب،حدوثا و بقائا از خداست

علل و معلولات و اسباب و مسببات را منکر نیستیم.چگونه می توان گرمی آتش و سوزاندن آن را نپذیرفت یا تری و خنکی آب را قبول نکرد یا اثر خوراک را در سیری و دارو را در از بین بردن بیماری انکار کرد؟چیزی که هست منکر استقلال این اشیاء در تأثیر هستیم،یعنی می گوئیم چنانچه اصل چیزها از خداست تأثیر آنها هم از خداست و چنانچه بقاء و استمرار اصل چیزها از خداست ظهور آثار آنها هم وابسته به خدا و متوقف بر خواست او است مثلا اگر سوزاندن آتش را نخواهد محالست از آن دیده شود چنانچه آتش برافروخته شده نمرودیان، سوزشی از آن پیدا نشد و برعکس بر حضرت ابراهیم خنک و سالم گردید.

«منزه است آن خدائی که مالک همه اشیاء است،پادشاهی همه چیزها بدست قدرت او است و بازگشت همه به سوی او است». (1)

جمله ذرات زمین و آسمان لشگر حقند گاه امتحان

آب را دیدی که در طوفان چه کرد؟ باد را دیدی که با عادان چه کرد؟

آنچه بر فرعون زد آن بحر کین و آنچه با قارون نموده است این زمین

و آنچه آن با بیل با آن پیل کرد و آنچه پشه کله نمرود خورد

و آنکه سنگ انداخت داودی بدست گشت سیصد پاره و لشکر شکست

سنگ می بارید بر اعداء لوط تا که در آب سیه خوردند غوط (2)

بشر در امور تکوینی اختیاری ندارد

باید دانست که بشر در کارهای ارادی و اختیاریش هم مستقلّ و«تمام

1- 72) . فَسُبْحٰانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ . سوره یس آیه 83.
2- 73) .برای شرح بیشتر به بحث شرک و یأس کتاب گناهان کبیره مراجعه شود.

علت»نیست بلکه متوقف بر خواست و اذن خداست،توضیح مطلب آنکه اختیار نداشتن بشر در امور تکوینی خود مانند جهاز تنفس و دستگاههای هاضمه و تغذیه و تنمیه و مولده و مانند اینها آشکار و همچنین است در امور تکوینی که بر او عارض می شود مانند بیماری و تندرستی،عزت و ذلت،بلا و عافیت،ناتوانی و توانائی،جوانی و پیری و غیر اینها.

در امور اختیاری مشروط به اذن خداست

اما اموری که وابسته به اراده و خواست خود انسان است،یعنی اگر خواست می شود و اگر نخواست نمی شود مانند به زبان حرف زدن،به چشم دیدن،به گوش شنیدن،به دست دادن یا گرفتن یا سایر کارها،به پا رفتن یا آمدن و مانند اینها،تمام متوقف بر ادامه توانائی است که خداوند به او دهد،مثلا تکلّم او تا حدی است که توانائی الهی با او باشد و آن لحظه که توانائی الهی با او نباشد زبان هیچ جنبشی نخواهد داشت و همچنین سایر امور اختیاریش؛علاوه بر اینکه همان خواست و اراده اش هم بسته به خواست و اراده خداست چنان که می فرماید:«و نمی خواهید چیزی را مگر هنگامی که خداوند،پروردگار جهانیان،آن را بخواهد». (1)

تصمیم متوقف بر خواست خدا است

از اینجا است که وظیفه هر مسلمانی است که:تصمیم و عزمی که بر کاری می گیرد باید آن را متوقف بر مشیّت و خواست خدا کند و بگوید «انشاء اللّه»یعنی اگر خدا بخواهد فلان کار را می کنم و در قرآن مجید صریحا این موضوع تذکر داده شده است.«نگوئید فردا چنین کاری می کنم مگر اینکه بگوئید اگر خدا بخواهد». (2)

خلاصه اگر خواست الهی نباشد خواست بشر تحقق پذیر نخواهد بود.

1- 74) . وَ ما تَشاؤُنَ إِلاّٰ أَنْ یَشاءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعالَمِینَ -سوره التکویر آیه 29.
2- 75) . وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً إِلاّٰ أَنْ یَشاءَ اللّٰهُ -سوره الکهف آیه 23 و 24.

خدای را به فسخ عزیمتها شناختم

جمله مشهوری از نهج البلاغه است از مولا امیر المؤمنین علیه السلام که:«خدای را به برهم زدن اراده ها و واشدن گره ها و شکستن همتها شناختم»و در کتاب «غرر و درر»این جمله نیز افزوده دارد:«و گشودن سختی و بلا برای کسی که نیت خود را برای او خالص گرداند». (1)

یعنی از جمله دلیلها برای شناختن خداوند از بین بردن تصمیم هاست.چه بسیار واقع می شود که شخص عازم بر انجام یا ترک کاری است ناگاه از آن منصرف می شود و چون این فسخ عزیمت حتما سببی دارد دانسته می شود که یک قدرت فوقی است که محیط بر بشر است تا جائی که عزیمتهای او هم تابع اراده او است و ازهرجهت بشر مقهور او است،و نیز از جمله دلائل خداوند اینست که بسیار دیده می شود کار بر کسی بسته می شود و در گره می افتد یا در سختی و بلائی واقع می شود و همین که به درگاه خدا از روی خلوص نیت رو می آورد و از او گشایش آن گره و رفع آن بلا را می طلبد امر او را اصلاح می فرماید.

رهائی حسن مثنی و دعاء فرج

برای نمونه قضیه ای از تاریخ ذکر می شود:ولید بن عبد الملک مروان به صالح بن عبد اللّه المرّی که از طرف ولید حاکم مدینه بود نوشت که:باید حسن فرزند حضرت مجتبی علیه السلام را که در زندان آن ملعون بود بیرون آوری و در مسجد رسول خدا پانصد تازیانه بزنی.«صالح»آن بزرگوار را از زندان به مسجد آورد و مردم جمع شدند آنگاه بر منبر رفت تا نامه ولید را بخواند و سپس حکم را اجرا کند.

در این حال حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام وارد مسجد شدند و مردم برایشان راه دادند تا خود را به جانب حسن مثنی رسانید و فرمود:ای پسر عم،

1- 76) .عرفت اللّه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم-و کشف الضر و البلیه لمن اخلص له النیه(کتاب غرر و درر).

خدای را به دعاء الکرب بخوان!گفت آن دعا کدامست؟حضرت تعلیمش فرمود (1)و برگشت و حسن این دعا را مکرر می خواند تا صالح از خواندن نامه فارغ شد و از منبر به زیر آمد تا آن حکم را اجرا کند،ناگاه گفت بنظرم حسن مظلوم باشد فعلا در اجراء حکم ولید باید صبر کرد تا ثانیا به خلیفه مراجعه کنم چون با خلیفه مکاتبه کرد در پاسخش نوشت او را از زندان آزاد کن و صالح حسن را آزاد کرد. (2)

حائل شدن خدا بین دل و شخص

و مانند این داستان بسیار و افزون از شمار است بلکه هر آدمی در مدت عمرش هزاران مرتبه فسخ عزیمت و باز شدن گره از کار و شکستن تصمیم برایش پیش آمده است،بنابراین باید به یقین دانست که دل او و همه بشر تحت تصرف و تسخیر و تربیت حضرت آفریدگار است چنانچه خودش می فرماید:«و بدانید که خداوند میان شخص و دلش حائل می شود» (3)و آشکار است که از موارد حائل شدن خدا همان فسخ عزیمتها است.

همه در همه جهات نیازمند به خدایند

اگر انسان عاقل در وضع هستی خود و دیگران تفکر کند به یقین خواهد دانست که تمام شئون هستی او از نفس کشیدن تا اراده کردن و خواستنش،همه وابسته به خدا است و از خود هیچ شأنی و استقلالی ندارد چنانچه می فرماید:

«ای مردم شما همه به خدا نیازمندید و خداوند است که بی نیاز مطلق و ستوده است» (4)یعنی بشر به حسب ذات و صفات و افعال در همه لحظات،در دنیا و آخرت وابسته و نیازمند به خدا است.

1- 77) .لا اله الا اللّه الحلیم الکریم.لا اله الا اللّه العلی العظیم سبحان اللّه رب السموات السبع و رب الارضین السبع و رب العرش العظیم و الحمد للّه رب العالمین.
2- 78) .سفینه البحار جلد اول صفحه 456.
3- 79) . وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ -سوره انفعال آیه 24.

4- 80) . يا أَيُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ إِلَى اللّٰهِ وَ اللّٰهُ هُوَ الْغَنِىُّ الْحَمِيدُ -سوره فاطر آيه 15.

اگر فهمید دیگر مغرور نمی شود

اگر این مطلب برای کسی به خوبی آشکار گردید دیگر ایمانی که دارد می داند نوریست که خدا در دلش روشن فرموده است.اگر کار نیکی از او سرزد می فهمد تأیید و توفیق الهی با او بوده.اگر ملکه فاضله و خوی پسندیده ای بهره اش گردیده آن هم تزکیه الهی است که به او عطا فرموده و همچنین سایر نعمتها،پس به خود مغرور نمی شود و نمی بالد بلکه می ترسد در اثر کفران نعمت از او گرفته شود و نیز اگر کفر و شرک و نفاق یا سایر خویهای ناپسند در او باشد یا کار بد و گناهی از او سرزند یا نعمتی از او گرفته شود می داند همه در اثر خذلان(بخود واگذاری)الهی بوده است که چون ناقابل و ناسزاوار بوده به او عطائی نشده است.پس باید به خود یأس راه ندهد بلکه در رحمت و کرم خداوندی را بکوبد و نیازمندی خود را اظهار کند و بداند اگر دست برندارد محرومش نخواهد فرمود.

پس لازمست بفهمد

چیزی که مهم است اینست که انسان بیچارگی و نیازمندی خود را در جمیع امور تکوینی و اختیاری بفهمد و خود را به مملوکیت و مربوبیت و خدای را به مالکیت و قاهریت بشناسد.

«آیا انسان می تواند دلش را به نور ایمان روشن کند درحالی که تنها (نور و خیر)در خزائن الهی است؟» (1)آیا می تواند نفس خود را از انواع آلودگیها پاک کند درحالی که تنها«پاک کننده خداست؟» (2)آیا می تواند نگذارد خاطره های ناروا بر دلش بگذرد یا تصمیم بد را از خودش دور کند؟ جز خدا کیست که بتواند بین او و دلش حائل شود؟

1- 81) .من این لی الخیر یا رب و لا یوجد الا من عندک...دعای ابو حمزه ثمالی.
2- 82) . بَلِ اللّٰهُ یُزَکِّی مَنْ یَشٰاءُ -سوره النساء آیه 49.

تو بر بیچارگی ما ببخشای

اکنون ای خواننده عزیز اگر درد دین داشته باشی و بترسی که مرگت برسد درحالی که از رشته ها و ریشه های پنهان شرک و نفاق که از راه رفتن مورچه روی سنگ صاف در شب تاریک پنهان تر است پاک نشده باشی،باید در آنچه در این بحث گفته شد زیاد تأمل کرده میزان توحید را بشناسی و دست از دعاهائی که از اهل بیت علیهم السّلام رسیده برنداری که در آنها معارف الهی و مراسم بندگی است.دست نیاز به درگاه بی نیاز دراز نموده و از او دفع بیماریهای قلبی از شرک و نفاق و غیره را بخواهیم بویژه دعاهای صحیفه سجّادیه که زبور آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم است. (1)

همه بیچاره ایم و مانده برجای تو بر بیچارگی ما ببخشای

دعای جوشن کبیر و عرفه برای توحید

از جمله دعاهائی که ممارست آن برای توحید نافع است بشرطی که در معانی آن تأمل و تدبر شود دعای جوشن کبیر و عرفه حضرت سید الشهداء علیه السلام است که از اول تا آخر مشتمل بر توحید افعالی و شئون الهی و مراسم بندگی است و چون ذکر پاره ای از فقرات آن موجب طول کلام است خواننده عزیز خود به آن مراجعه نماید.همین جا بحث را به نام حضرت سید الشهداء علیه السلام که مظهر رحمت واسعه الهی است پایان می دهیم به امید آنکه از برکات حضرتش خداوند ما را به آب رحمتش شستشوئی داده و از انواع آلودگیهای معنوی پاک فرماید. (2)

1- 83) .سبحانک نحن المضطرون الذین اوجبت اجابتهم و اهل السوء الذین وعدت الکشف عنهم-صحیفه سجادیه دعاء 10.
2- 84) . خدایا رحمتت دریای عام است وز آنجا قطره ای ما را تمام است اگر آلایش خلق گنهکار فروشوئی در آن دریا به یک بار نگردد تیره آن دریا زمانی ولی روشن شود کار جهانی

4.شک

شک چیست؟

شک به معنی تساوی احتمال هست و نیست چیزی یا احتمال درستی و نادرستی مطلبی است.اگر احتمال هست و نیست را مانند دو کفه ترازو تصور کنیم سه حالت دارد:یا هر دو کاملا برابر باشند یا یک کفه کمی پائین تر و کفه دیگر کمی بالاتر یا یک کفه کاملا پائین و کفه دیگر کاملا بالا باشد.

هرگاه احتمال هست و نیست چیزی یا درستی و نادرستی مطلبی مورد توجه قرار گیرد نسبت به این احتمال سه قسم تصور می شود:یا هر دو احتمال برابر است که آن را شک و تردید می گویند یا یک احتمال می چربد،در این صورت آن را احتمال راجح و مظنون(گمان)می خوانند و مقابل آن را احتمال مرجوح و موهوم می دانند.صورت سوم آنست که یک احتمال کاملا متعین باشد بطوری که اصلا در مقابلش احتمالی نیست مثلا بود یا درستی آن مطلب نزدش مسلم و یقین باشد به طوری که نبود و نادرستی آن را هیچ احتمال نمی دهد این حالت را علم و یقین می خوانند.

پس شک حالت حیرت و تردید و دودلی و سرگردانی است.

ص:133

شک نشانه بیماری دل است

نشانه سلامتی دل انسانی آنست که در ثبوت حق و درستی آن و نیستی باطل و نادرستی آن کاملا عالم و مطمئن باشد چنانچه نشانه بیماری آن تردید و حیرت در حقانیت حق و بطلان باطل است.

براستی دلی که از نور دانش و معرفت حق و ایمان و اطمینان به او خالی باشد از عالم انسانیت فروافتاده و از زندگی پاکیزه بی بهره و به زندگی پست حیوانی زیست می کند.

مثل چنین بیماری بمانند کوری است که آنچه نزدش موجود است چون نمی بیند،در آن تردید و شک دارد.

کسی که فطرت و وجدانش و برهان و عقلش به آن شاهد و گواه است اگر در آن شک کند حتما چشم دلش کور و از نعمت بصیرت بی بهره است و مهمترین وظیفه اش به حکم شرع و عقل اینست که در چاره بیماری شکّش بکوشد.

سختی در بیماری شک

قرآن کریم می فرماید:«کسانی که در دلهایشان بیماری است(شک، نفاق...)آیات الهی پلیدی(شک)آنها را زیادتر می نماید و می میرند در حالی که کافرانند» (1)

چنانچه همان آیات در دلهای سالم،نور معرفت و بصیرتشان را زیادتر می سازد بمانند بوی عطر که در شخص سالم موجب فرح و نشاط و مقوی دماغ و قوه ادراک است ولی در شخص مبتلا به زکام موجب ناراحتی و زیادتی بیماری است.

باران که در لطافت طبعش خلافت نیست

در باغ لایه روید و در شوره زار خس (2)

1- 1) . وَ أَمَّا الّذِينَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ کٰافِرُونَ -سوره توبه آیه 125.
2- 2) .سعدی.

و از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه مرویست که:معنی آن اینست که«شکی بر شک آنها افزوده می شود.» (1)

دل سالم جز خدا در او نیست

از حضرت صادق علیه السلام از معنی این آیه شریفه پرسیده شد«روز قیامت مال و پسران سودی نمی دهد مگر کسی که خدای را با دل سالم بیاید»فرمود:

دل سالم آن دلی است که نزد خدا آید و جز او در آن نباشد،پس فرمود هر دلی که در آن شرک یا شک باشد پس آن ساقط و هلاک است». (2)

قلق در دین،زیان دو جهانی

«و از مردمان کسی است که خدای را بر طرفی از دین و برکناری از مسلمانی می پرستد(یعنی برخی از مسلمانان ایمانشان به خدا و رسول و قیامت، ایمان قلبی و اعتقاد یقینی و تصدیق علمی نیست بلکه در حال شک هستند و اسلام را که پذیرفتند تنها از نظر مادی است)پس اگر خیری به او رسد(از مال و سلامتی در جبهه جنگ و سایر آرزوهای مادی)بر دین ثابت می ماند و اگر آزمایشی(مانند تهیدستی و بیماری)برایش پیش آید دست از دین برداشته به حال نخستین برمی گردد.زیان دنیا و آخرت برای چنین کسی است(چون در دنیا پست و گرفتار و در آخرت در شکنجه خواهد بود)اینست زیانکاری آشکار». (3)

در تفسیر منهج می نویسد:از مردمان کسی هست که می پرستد خدای را به وحدانیت بر طرفی و کناره از آن نه در وسط آن یعنی مضطرب و متردد باشد از دین اسلام و ثباتی بر آن نداشته باشد و بواسطه نداشتن علمی به حقیقت آن،به کمتر شبهه ای از دین منحرف شود و بر کناره آن ایستاده بدل قوی در میان آن نیامده است.

1- 3) .عن الصادق علیه السلام قال شکا الی شکهم.تفسیر عیاشی.
2- 4) .انه سئل عن قوله تعالی: إِلاّٰ مَنْ أَتَی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ فقال علیه السلام القلب السلیم الذی یلقی ربه و لیس فیه احد سواه قال و کل قلب

فیه شرک او شک فهو ساقط-کافی-باب الاخلاص.
3- 5) . وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّٰهَ عَلیٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَهٌ انْقَلَبَ عَلیٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهَ ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرٰانُ الْمُبِینُ -سوره الحج آیه 11.

این مثلی است از برای اضطراب و قلق ایشان در دین خود بدون سکون و طمأنینه در آن مانند کسی که بر کناره لشگرگاهی ایستاده باشد و منتظر اینست که اگر فتح و ظفر ایشان را دریابد مطمئن شده و دلش آرمیده گشته در میان آن لشکر درآید و با ایشان در غنیمت شریک شود و اگر شکست خورد فرار برقرار ترجیح دهد و از ایشان بگریزد».

در تفسیر ابو الفتوح گوید:این آیه در شأن جماعتی از اعراب است که به مدینه آمدند و ایمان آوردند ایمان مجزی،یعنی بزبان اظهار ایمان کردند نه بدل و اعتقاد قلبی علمی نداشتند،آنگه اگر ایشان را نکبتی و نقصان مالی و آفتی و بیماری نرسیدی و مالشان زیاد شدی و اسبان ایشان بچه نیکو آوردی و زنان پسران زائیدندی گفتندی این محمّد صلی الله علیه و آله وسلم مبارک مردیست و این دین او حق است و ما را بر این دین بودن صوابست و اگر برخلاف این بودی یعنی هوای مدینه ایشان را موافق نیامدی و بیمار شدندی و چهارپایان ایشان بمردندی،بگفتندی این محمّد صلی الله علیه و آله وسلم نامبارک مردیست و این دین او اصلی ندارد و ما تا در این دین آمده ایم جز زیان و نکبت نیست ما را چیزی.» (1)

از این آیه شریفه بخوبی دانسته گردید که زیان دنیا و آخرت برای اهل شک و تردید است چنانچه از آیه پیش دانسته شد که شک،پلیدی حقیقی برای انسان است و واجبست خود را از این آلودگی پاک و بنور دانش توحید زینت دهد.

شک نکنید که کافر شوید

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در خطبه اش فرمود:«تردید بخود راه ندهید تا بشک افتید و شک نکنید تا کافر شوید.» (2)

مجلسی فرموده:شاید مقصود از جمله(لا ترتابوا)دوری جستن از شبهه هائیست که انسان را در شک میاندازد یا مقصود نارضایتی بقضای خداست که آن هم موجب شک میشود یا تردیدی که مقدمه شک است.»

1- 6) .روز دوم محرم سال 61 هجری که حضرت سید الشهداء علیه السلام وارد کربلا شدند به لشکریان یزید که حالاتی شبیه اعراب منافق

مدینه داشتند بیاناتی فرمودند که تأیید آیه شریفه مذکور می باشد.طالبین به کتب مقاتل مراجعه فرمایند.
2- 7) .کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول فی خطبته لا ترتابوا فتشکوا و لا تشکوا فتکفروا-اصول کافی باب الشک.

شکاک کافر واقعی است

محمد بن مسلم گوید من نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم سمت چپ آن حضرت و زراره طرف راستش نشسته بود و ابو بصیر وارد شد و عرض کرد یا ابا عبد اللّه درباره کسی که در خدا شک دارد چه می فرمائی؟فرمود:کافر است.

گفت درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اگر شک داشت؟فرمود کافر است.سپس رو به زراره کرده فرمود:همانا کافر می شود درصورتی که انکار نماید». (1)

در این دو حدیث امام علیه السلام شک(در خدا و رسول)را کفر دانسته یعنی اگر با حالت شک بمیرد کافر مرده است و اینکه در آخر حدیث فرموده کفر او در صورتیست که ظاهرا انکار خدا و رسول کند شاید اشاره به این باشد که شخص شاک اگر ظاهرا اقرار به شهادتین کند و شک خود را ظاهر نسازد هرچند واقعا کافر است لکن در ظاهر مسلمان است و مسلمین باید با او معامله مسلمانی کنند و اگر ظاهرا هم انکار شهادتین کرد در ظاهر هم کافر است چنانچه صریح روایت رسیده از حضرت صادق علیه السلام است«کسی که در خدا و پیغمبرش شک کند کافر است». (2)

شاک در آتش و اعمال نیکش هدر است

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:«براستی شک و گناه در آتش است» (3)و «هرکس به فطرت توحید و از پدر و مادر خداپرست زائیده شود آنگاه در خدا شک کند هرگز به خیر بازنگردد» (4)و«هرکس شک کند یا گمان برد پس بر آن شک یا گمان بماند خدا عمل او را هدر دهد». (5)

1- 8) .قال ابو بصیر یا ابا عبد اللّه علیه السلام ما تقول فیمن شک فی اللّه فقال کافر یا ابا محمد قال فشک فی رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم فقال کافر قال ثم التفت الی زراره فقال انما یکفر اذا جحد«اصول کافی باب الشک».
2- 9) .من شک فی اللّه و فی رسوله فهو کافر-بحار الانوار جلد 15 باب الکفر.

3- 10) .ان الشک و المعصیه فی النار-اصول کافی باب الشک.
4- 11) .من شک فی اللّه بعد مولده علی الفطره لم یفیء الی خیر ابدا-اصول کافی باب الشک.
5- 12) .من شک او ظن فاقام علی احدهما احبط اللّه عمله-اصول کافی باب الشک.

و حضرت باقر علیه السلام می فرماید:«با شک و انکار هیچ عملی سودمند نیست» (1)و«پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در هر روز از شک و شرک و حمیت و غضب و ستم و حسد به پروردگار پناه می برد» (2)و آیات و روایات درباره نکوهش شک و هلاکت شاک بسیار است.

هلاکت همیشگی برای شاک

چیزی که مسلم و ضروری است آنست که اگر انسان با شک و گمان بمیرد یعنی بی ایمان از دنیا برود و علم و دانش به پروردگار را با خود نبرد برای او هلاکت همیشگی است و هرگز نجاتی نخواهد یافت و اگر اخلاق رذیله و کردارهای ناروا هم داشته باشد از عذاب آنها هم رهائی ندارد،چنانچه اگر با ایمان به خدا و علم به او از این عالم برود هلاکت و عذاب همیشگی برایش نخواهد بود و جز بی ایمانان کسی در دوزخ نمی ماند و برای اخلاق رذیله و کردارهای ناروای آنها یا در همین دنیا موفق به توبه و اصلاح خود می شوند یا اینکه شفاعت بزرگان دین به فریادش می رسد؛یا پس از گرفتاری و شکنجه در برزخ و مواقف دیگر به مقداری که پاک شود و خدا به آن داناتر است می ماند و عاقبت نجات یافته و به بهشت نزد اهل ایمان می رود.

با کرم خدا هم می سازد

اگر پرسیده شود انسانی که بی ایمان می میرد چرا از بهشت و نعمتهای بی پایان آن محروم بماند با اینکه خداوند کریم و رحیم است اگر تمام بشر را به بهشت ببرد برای او ضرری ندارد و چیزی از ملک او کم نمی شود و از توانائی او بیرون نیست چنانچه اگر همه را به جهنم فرستد چیزی بر ملکش افزوده نمی شود.

پاسخ اینست که محرومیت بی ایمان از بهره های آخرتی بواسطه نداشتن قوه ادراک آن نعمتها است،بدیهی است بهره مندی انسان از هر چیز متوقف بر

1- 13) .عن ابی جعفر علیه السلام لا ینفع مع الشک و الجحود عمل-اصول کافی باب الشک.

2- 14) .عنه علیه السلام قال کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم یتعوذ فی کل یوم من ست من الشک و الشرک و الحمیه و الغضب و البغی و الحسد اصول کافی باب الشک.

ادراک آنست.مثلا اگر خری را لباس فاخر پوشند و در کاخی که به انواع زینتها آراسته باشند وارد کنند و سفره ای که از انواع خوردنیها و نوشیدنیها پر باشد بر او عرضه دارند آیا این الاغ از آن بهره مندی دارد؟و آیا این رفتار صحیح است؟قطعا جواب آن منفی است،بلکه سزاوار حکمت حقیقی و گذاشتن هر چیزی به جای خویش اینست که ارواح لطیف با بدنهای مناسب با روحشان در بهشت و نفوس غلیظ و سخت تر از سنگ کافران و بی ایمانان با همان بدنهای مناسب با باطنشان در دوزخ جای کنند.

راه بهشت و اراده آخرت

و نیز گوئیم بهشت را راهی است که اگر کسی از آن راه برود به آن خواهد رسید چنانچه دوزخ،پس اگر کسی راه دوزخ را گرفت و رفت آیا می شود به آن نرسد؟به بهشت نرسیدنش را می توان گفت او را محروم ساخته اند؟مثلا اگر کسی تخم حنظل کاشت و از آن میوه تلخ نصیبش شد می توان گفت او را از میوه شیرین محروم داشته اند؟.

و نیز گوئیم رسیدن انسان به هر چیزی بسته به خواست و اراده او است که آن چیز را بطلبد کسی که ایمانی به پروردگار نداشت قرب او را نخواسته تا بدان برسد و از آن بهره مند شود،بهشتی را باور نداشته تا آن را بخواهد و بطلبد و در نتیجه به آن برسد.

در قرآن مجید می فرماید:«و کسی که نعمتهای آخرتی را بخواهد و برای رسیدن به آن بکوشد پس ایشانند که کوششان پاداش داده خواهد شد». (1)

شکنجه های آخرت انتقامجوئی نیست

از آنچه گفته شد دانسته گردید که عذاب و گرفتاری مجرمین در برابر کردارهای زشتشان از باب تشفی غیظ و انتقامجوئی نیست بلکه از جهت ترتب مسببات بر اسباب است مثلا اثر عدل و انصاف،در نور و رحمت بودن در عالم دیگر است چنانچه اثر ظلم در شکنجه و ناراحتی بودن است.

1- 15) . وَ مَنْ أرٰادَ الْآخِرَةَ وَ سَعیٰ لَهٰا سَعْیَهٰا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأولئِکَ کاٰنَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً -سوره الاسراء آیه 19.

آیا بی ایمانان معذورند؟

شبهه دیگر اینست که عذابهای بی ایمانان در برابر گناهانشان بیمورد است زیرا آنها خدای را نشناخته اند تا از نافرمانی او پرهیز کنند مثلا اگر سلطانی با لباس عادی و بطور ناشناس چندی در بین مردمان باشد و از آنها انواع بی ادبی و دشنام ببیند اگر بخواهد در برابر بی ادبیهای آنها انتقام بگیرد و تلافی نماید قطعا برخلاف عدل است و خواهند گفت ما معذور بودیم چون سلطان را نشناختیم.

خدا بر هیچ عاقلی پوشیده نیست

پاسخ اینست که جاهل و بیخبر از خدا هیچگاه معذور نیست و تشبیه به سلطانی که شناخته نشده غلط است زیرا خداوند بر هیچ انسان عاقل پوشیده نیست.اگر عاقلی او را نشناخته برای اینست که نخواسته او را بشناسد،بلی اگر از نعمت عقل بی بهره باشد معذور است وگرنه عاقلی که برای اثبات چیزی به یک دلیل قطعی عقلی مطمئن می شود چگونه شک می نماید در خداوندی که ستارگان آسمان و دانه های باران و برگهای درختان و جانوران و جنبندگان دریا و صحرا و هرچه لباس هستی پوشیده همه بر کمال دانش و توانائی او گواهند.

هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

درباره هر چیز می شود تشکیک کرد جز درباره خداوند که جای هیچگونه شکی نیست:«آیا در خداوندی که پدیدآورنده آسمانها و زمین است شکی است؟ !» (1)

پس اینها کیستند؟

اگر بپرسید چگونه در خداوند تعالی جای شکی و تردیدی نیست درحالی که می بینیم بیشتر افراد بشر در خدا شک دارند،بلکه صاحبان یقین و اطمینان

1- 16) . أ فِی اللّٰهِ شَکّ فاٰطِرِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ -سوره ابراهیم آیه 10.

بسیار کمند و همچنین درباره قیامت (1)و قرآن مجید (2)نیز می فرماید هیچگونه شکی در آن نیست درحالی که بسیاری از بیدینها در قیامت و جز مسلمین همه در قرآن شک دارند.

شب کور آفتاب را نمی بیند

پاسخ اینست که بلی خدا و قیامت و قرآن هر سه عین حق و حقیقت اند به طوری که صاحبان فطرت سلیم و عقل صریح،شک در آنها را سزاوار نمی دانند، چنانچه صاحب چشمی که آفتاب را می بیند شک در آن را روا نمی داند اما کسانی که در این سه حقیقت شک دارند به بیماری روانی گرفتارند یعنی فطرت نخستین خود را از دست داده اند و تیرهای شهوات و هوا و هوس و تقلیدهای باطل چشم دلشان را کور ساخته بطوری که نتوانند حقیقت را ببینند بمانند کوری یا محبوسی در زندان تاریک که در طلوع آفتاب شک می کند.

خلاصه شک و ریب(دودلی)و اضطراب(نداشتن اطمینان)همه در این افراد است نه حق.

خود را به صورت سرگرم می کنند

اگر در احوال اهل شک دقت شود دانسته می گردد که شکشان در اثر اینست که نمی خواهند حق را بشناسند،چون اگر براستی طالب شناسائی حق بودند و در اجزاء جهان آفرینش بدیده عبرت می نگریستند و نشانه های حکمت و قدرت را در آنها نظر می کردند هیچگاه در شک نمی ماندند.

اهل شک به مانند جماعتی هستند که چون کتابی که در آن مطالب جالب و مضامین عالی با خط زیبا و چاپ مرغوب است بدستشان رسد،برخی از ایشان سرگرم نظر کردن به زیبائی خط و کاغذ و چاپ آن می گردند و پاره ای هم مشغول خواندن و دانستن مطالب آن می شوند.

1- 17) . وَ أَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها -سوره الحج آیه 7.
2- 18) . ذٰلِکَ الْکِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ -سوره البقره آیه 2.

کتاب آفرینش را درست بنگرید

اهل یقین بمانند کسانی هستند که از دیدن و خواندن آن کتاب،بزرگی مقام علمی صاحب کتاب را تدبر می کنند و توانائی او را می فهمند که چگونه مطالب عالی را در قالب الفاظ ظاهر ساخته و قدرت بیان و قلم خود را آشکار نموده.

به نزد آنکه جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است

عرض اعراب و جوهر چون حروفست مراتب همچو آیات وقوفست

از او هر عالمی چون سوره خاص یکی زان فاتحه و آن دیگر اخلاص

خداشناسی به جای کیهان شناسی

امروزه بشر در شناسائی اجزاء جهان آفرینش تلاشها می کند و رنجها می برد و مال و عمر را صرف آن می کند اما در شناسائی آفریننده جهان کوششی ندارد بلکه به فکر آن هم نمی افتد،مثلا در رسیدن به کره ماه و شناسائی وضع آن و بهره برداری از آنچه هزینه های سنگینی که صرف می کنند و چه رنجها که می برند و چه تلفاتی که می دهند ولی در شناختن آفریدگار کره ماه و به حرکت درآورنده آن با این نظم شگفت،حاضر نیست مقداری از عمر خود را صرف کند.

بهمین جهت است که دانشهای امروزی خوشبختی اجتماع و آسایش حقیقی او را نمی تواند تأمین کند چون مرز دانش بشری فعلا همان آفریده ها شده و به آفریننده آنها نمی رسد.

«پس رو گردان !از کسی که از یاد ما(آفریدگار جهان)رویگردان است و جز بهره های مادی زندگی دنیا چیزی نمی خواهد،اینست مقدار دانش اینها». (1)

پیشرفت علم تشریح و بیخبری از سازنده

مثلا در علم طب و تشریح بدن و تشخیص انواع بیماری ها و مداوای آنها

1- 19) . فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّٰی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ إِلاَّ الْحَیاهَ الدُّنْیا ذٰلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ -سوره و النجم آیه 29 و 30.

پیشرفت شایانی بهره بشر شده ولی درباره سازنده و درست کننده آن دستگاه عجیب و ترکیب کننده آن خبری ندارند و دانش ایشان تا حد خداست و از خدا و آنچه راجع به او است جز جهل و شک و بیخبری چیزی ندارند،یعنی از شناسائی خداوند جهان آفرین و اسماء و صفات او و همچنین ملائکه که لشکریان الهی و در غیب و ملکوت این عالمند و از شناسائی پیغمبران و کتابهای آسمانی و زندگی پس از مرگ و ایستگاه همیشگی انسان که بسزای کردارهایش و عقائدش می رسد کاملا بیخبر و در حیرت و اضطرابند.

«بلکه دانش ایشان درباره زندگی پس از مرگ نیست(و تمام شده و تنها دانششان درباره زندگی مادی و زودگذر دنیوی است)بلکه اینها از حیات دیگر انسانی در تردید و حیرتند بلکه از آن کورانند». (1)

یعنی دیگر امیدی نیست که از شک بیرون آمده به آن زندگی دانا و بینا شوند.

چرا دنبال خداشناسی نمی رویم؟

چرا بیشتر مردم دانششان تا مرز خداست و در خدا و آنچه به او برمی گردد دانشی ندارند؟آیا واقعا توانائی بدست آوردن دانش به خدا را ندارند؟یا اینکه آن طور که دانستن آفریده را می جویند و تعقیب می کنند آن را نمی طلبند؟و اگر توانائی دارند چرا آن را نمی طلبند؟

اینها پرسشهائیست که پاسخ صریحی برای آن می توان داد،آنچه بنظر می رسد اینست که بهیچ وجه نمی شود گفت انسان از شناسائی آفریدگار خود ناتوان است درحالی که اصل آفرینش او و اعطاء نور عقل به او برای رسیدن به دانش حقیقی و معرفت حضرت آفریدگار و بهره مندی از مقام قرب به اوست و به حکم عقل و صریح قرآن مجید خداوند همه چیز را برای انسان و انسان را برای معرفت و رسیدن به مقام بندگی آفریده است.

1- 20) . بَلِ ادّارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَهِ بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْها بَلْ هُمْ مِنْها عَمُونَ -سوره النمل آیه 66.

پستی همت و قناعت به بهره مادی

اما چرا بشر دنبال شناسائی حق نرفته و در این راه رنجی نمی برد؟تنها سبب آن پستی همت و قناعت کردن به لذتهای مادی است یعنی برای رسیدن به بهره های مادی و آنچه وابسته به آنها است یعنی ثروت و مقام در تحصیل دانشهای مادی(دانش همه چیز جز خدا و آنچه راجع به او است)کوشش می کند و چون در معرفت خدا و بندگی او هیچگونه حظّ مادّی و لذّت حیوانی نیست دنبال آن نمی رود و آن را نمی جوید و به حال جهل می ماند.

نه تنها در خداپرستی لذت مادّی نیست بلکه باید از بی بندوباری و خودخواهی و خودپرستی دست برداشته و طوق بندگی خدا را به گردن نهاده و کاملا مطیع فرمان او باشد.

این مقامی است که جز صاحبان همتهای بلند و برجسته ها و نخبه های افراد بشر مشتری آن نمی شوند.

«بلکه آدمی می خواهد گاهی که در دنیا است به گنهکاری بگذراند». (1)

نمونه تاریخی از همتهای بلند

دوازده نفر از سربازان اسلام اسیر رومیها شدند و آنها را به مرکز کشور نزد امپراطور بردند،امپراطور در هیئت و شکل و اخلاق ایشان فکر می کرد که چگونه مردمی هستند که با نیروی اندک و شماره کم همه جا پیروز می شوند؟به ایشان گفت:سربازان مرا تربیت کنید تا مانند شما شوند و در مقابل،حقوق بسیاری به شما می دهم.

گفتند:دین به ما اجازه نمی دهد که به شما کمک کنیم و این آیه را خواندند:«پروردگارا بوسیله نعمتهائی که به من عطا فرمودی هرگز از گنهکاران پشتیبانی نخواهم کرد». (2)

1- 21) . بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمامَهُ -سوره القیمه آیه 5.

2- 22) . رَبِّ بِمٰا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلّمُجْرِمِينَ . سوره قصص آیه 17.

امپراطور دستور داد آنها را به کلیسا برند و دخترهای زیبا را نشانشان داده بر آنها عرضه کنند اگر به دخترها اظهار میل کردند وعده وصل بدهند به شرطی که آنچه را پیشنهاد به آنها کرده اند بپذیرند.

ایشان را به کلیسا وارد کردند چون چشمشان به دختران زیبا افتاد چشمها را بزیر افکنده گفتند اینجا شهوتخانه است نه پرستشگاه.

به امپراطور خبر دادند که آنها به دخترها میلی پیدا نکردند و از آنها رو گردانیدند گفت:به ایشان بگوئید اگر پیشنهاد مرا نپذیرید شما را می کشم.

همه با خوشحالی گفتند:آرزوی ما کشته شدن در راه خداست زیرا پیغمبر ما فرموده اگر در بستر بمیرید ممکن است به بهشت بروید و ممکن است نروید ولی اگر در راه خدا کشته شوید حتما اهل بهشت خواهید بود.

مال و مقام و شهوت و تهدید

خواننده عزیز خوب تأمل نما در شهامت و فتوت و استقامت بر صراط توحید و بندگی این دوازده نفر که چگونه مال و مقام و ریاست و غریزه جنسی که هریک از این سه به تنهائی کافیست که اشخاص پست همت و ضعیف الاراده را ذلیل و تسلیم کند،چگونه این رادمردان را نتوانست از پا درآورد و از راه بندگی حق بازدارد برای کشته شدن حاضر شدند ولی حاضر نشدند به اسلام و مسلمین خیانت کنند چون در حقیقت خیانت به خداست.

از این بیانات معلوم شد که چرا مشتری حق و خداشناسی و خداپرستی کم است.

لذت روحانی به مراتب بالاتر است

باید دانست هرچند در شناسائی و بندگی خدا لذت مادی و حیوانی نیست بلکه باید تا اندازه ای ترک لذات(از راه غیر مشروع)نیز کرد لکن در برابر لذتهای معنوی و بهره های روحانی بطور بهتر و زیادتر و کامل تر است تا آنجا که اگر بزرگترین لذتهای مادی را بر او عرضه بدارند نخواهد پذیرفت.

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت نخوانی

چنانچه اگر انواع ناکامیها و نامرادیها و سختیها به او روی آورد همان

ص:145

لذت معرفت و بندگی،آنها را جبران خواهد نمود.

و چون غرض از این کتاب نفع عمومی است بجای ذکر برهانهای عقلی بر قوت و تقدم لذات روحی بر لذات مادی،داستان تاریخی ذکر می شود:

تیر می خورد و قرائت را رها نمی کند

در یکی از غزوه هائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همراه لشگر اسلام بودند شبی پاسبانی لشکر را بر عهده عمار بن یاسر و عباد بن بشر گذاشت آن دو نفر چنین قرار دادند که تا نصف شب پاسبانی نوبت عباد و از نصف شب تا صبح به عهده عمار باشد عمار خوابید و عباد بیدار بود و مشغول نماز شد یک نفر یهودی قصد لشکر اسلام کرد تا آنها را در شب غافلگیر کند و پیغمبر را بکشد از دور دید در میان لشکر یک نفر فقط ایستاده و بقیه خوابند و چون هوا تاریک بود ندانست انسانست یا حیوان یا درخت یا چیز دیگر-پس تیری به سوی او انداخت و آن تیر بر بدن عباد نشست و نماز را قطع نکرد تیر دیگر به سوی او انداخت و بر بدنش نشست باز نماز را رها نکرد تیر سوم را رها نمود و بر بدن عباد نشست،پس نماز را مختصر کرده عمار را بیدار نمود عمار دید تیرهائی بر بدن عباد نشسته و خون زیادی از او رفته با عتاب به او گفت چرا در همان تیر نخستین مرا بیدار نکردی؟

گفت:ای عمار در نماز سوره کهف را می خواندم و دوست نداشتم آن را رها کنم و اگر نمی ترسیدم دشمن مرا از پای درآورده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برسد و من در پاسبانی تقصیر کرده باشم هیچگاه از تمام کردن نماز و خواندن تمام سوره کهف دست برنمی داشتم هرچند به قیمت جانم تمام می شد پس هر دو حرکت کردند و دشمن را از لشکر اسلام دور کردند. (1)

نگاهی به جانبازان کربلا

خواننده عزیز در لذت روحانی نماز تدبر کن چگونه بر زخمهای پیکان چیره بوده بلکه بر رفتن جان.

و اگر بیشتر بخواهی بدانی که چقدر لذت بندگی نیرومند است،در

1- 23) .سفينه البحار جلد 2 صفحه 144.

حالات اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام دقت نما که به راستی حیرت آور است چگونه از مال و مقام و عیال و اولاد دست برداشتند و با کمال اختیار از لذات مادی گذشتند و انواع بلاها و سختیها را با بهجت و سرور به جان خریدند؟ !

آیا شوخی بریر را در شب عاشورا نشنیدی؟می گفت:«هرگز در عمرم مثل امشب دلشاد و خرّم نیستم چون می دانم فردا جایم در بهشت است».

آیا حالات عابس را در روز عاشورا تدبر کرده ای که زره و کلاه خود را از سر و تن افکند و عریان خود را به دریای لشکر زد؟با اینکه چندین مرتبه حضرت به آنها اجازه داد که برگردند ولی ایشان دست برنداشتند و برخی از آنها مانند غلام سیاه برای رفتن به میدان جنگ و کشته شدن از آن حضرت التماس می کرد و زبان حال همه این بود:

شاها من ار بعرش رسانم سریر فضل

مملوک این جنابم و محتاج این درم

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

این مهر بر که افکنم این دل کجا برم؟

دانش مادی مؤید خداپرستی است

از آنچه گفته شد دانسته گردید که انسانی از رسیدن به مقام معرفت و خداپرستی نباید کوتاهی کند بلکه همراه تحصیل دانشهای مادی در رسیدن به معرفت الهی نیز کوشا باشد و نه تنها این دو دانش باهم منافاتی ندارند بلکه دانشهای مادی مؤید خداشناسی است چنانچه در بحث علاج شک ذکر می شود.

باید دانست که غرض از ایجاد آسمانها و زمین و فرستادن پیغمبران و کتابهای آسمانی،رسیدن بشر به مقام معرفت و عبودیت است و در این مقام به دو آیه از قرآن مجید اشاره می شود:

آفرینش برای خداشناسی

«خداوند است که آفرید هفت آسمانها را و از زمین (1)مانند آن(یعنی

1- 24) .در کتاب«الهیئه و الاسلام»شهرستانی گوید:مراد از هفت زمین همان سیارات هفتگانه منظومه شمسی(زمین،

هفت زمین آفرید)فرود می آید حکم پروردگار در بین آسمانها و زمینها(کارها به تقدیر و تدبیر او ساخته و پرداخته می گردد و از امر او است زندگی و مرگ، توانگری و درویشی،تنگی و فراخی،بیماری و تندرستی و مانند اینها)تا شما بدانید که خداوند بر همه چیز توانا و به همه چیز داناست». (1)

یعنی غرض از ایجاد هفت آسمان و هفت زمین و تمام تدبیرات الهی در آن،شناسائی شما ای گروه بشر می باشد که خدایتان را به توانائی و دانائی بی پایان بشناسید.

آفرینش جن و بشر برای پرستش

«و نیافریدم جن و بشر را مگر برای اینکه مرا بپرستند». (2)

یعنی به مقام بندگی برسند که در آن سلطنت الهی است و غرض از ایجاد،رسیدن بشر است به مقام علم و عمل که بمنزله دو بال است برای او که به آن دو قوه به عالم اعلی اوج گیرد و به مقامات و درجاتی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل هیچ کس نگذشته برسند.

اینک که سختی بیماری شک و جهل و لزوم تحصیل دانش و یقین دانسته گردید باید راه درمان آن تذکر داده شود.

درمان شک و رسیدن به یقین

ایمان به خدا یعنی شناختن حق و گرویدن به او چیزی نیست که از خارج وجود انسانی از راه حواس مانند چشم و گوش وارد قلب و درون او گردد، بلکه امریست تکوینی و فطری که همزمان ایجاد بشر به او داده شده است و

1- 25) . اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَحٰاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً -سوره طلاق آیه 12.
2- 26) . وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِیَعْبُدُونِ -سوره الذاریات آیه 56.

نیروی زیاد کردن آن به او عطا شده بطوری که می تواند به برکت پیروی شرع و مواظبت از دستورات الهی به مقام یقین برسد بلکه آخرین درجات آن را دارا شود به تفصیلی که می آید.

نیروی برق در اجسام

این فطرت و قدرت بر خداشناسی در نهاد بشری بمانند جریان کهرباء است در اجسام-چنانکه بدست آوردن برق موجود در اجسام و بهره برداری از آن متوقف بر اسباب و وسائل علمی و تجربی است که بدون آنها بدست نمی آید، همچنین ظهور نور علم و ایمان که در فطرت و نهاد بشر نهفته است و بهره مندی از آن متوقف بر اموریست که اگر انسانی در تحصیل آنها بکوشد آن نور ظاهر و رو به زیادتی است تا بنهایت درجه یقین رسیده از آن کامیاب گردد و اگر در آن امور مسامحه کند آن نور فطری رو به کمی گذاشته تا جائی که به کلی نابود می گردد.

پاکی از آلودگی ها

آن اموری که ظهور نور فطرت متوقف بر آنست به طور کلی و بیان اجمالی دو چیز است:تخلیه و تحلیه:

تخلیه یعنی دل را از انواع آلودگی ها که از هوسرانی و کارهای حیوانی و شیطانی و خلاصه فراموشی حق پیدا شده و نور فطرت به آن پوشیده گردیده و آئینه دل را زنگار زده پاک سازد به تفصیلی که می آید.

تحلیه یعنی بوسیله فکر و ذکر،نور فطرت را تقویت نماید بتفصیلی که ذکر می شود.

فطری بودن ایمان

«پس راست گردان روی خود را برای دین حق(که همان توحید و اسلام است یعنی بر دین حق روی آور و بدان متوجه باش)درحالی که از طریقه های دیگر رویگردان باشی و بهمان راه راست پابرجا باش(ملازم باش و پیروی نما)

خلقت خداوند که بشر را بر آن آفریده است(و مراد از فطره اللّه همان توانائی بر شناختن خداوند و یگانگی او و پیروی از لوازم توحید که همان دین اسلام است و این قدرت را خداوند در نهاد بشر آفریده است)دگرگونی نمی پذیرد(یا اینکه خلقت و فطرت الهی را نباید تغییر داد یعنی بر طریقه توحید و دین اسلام باید پابرجا بود)این دین راست و راه مستقیم است و لکن بیشتر مردمان نمی دانند. (1)

خلقت خدا دگرگونی نمی پذیرد

توضیح مطلب آنکه آفریدگار جهان هر موجودی را که آفریده،از جماد و نبات و حیوان و غیر آنها،توانائی تکامل یعنی رسیدن به کمال مناسب خودش و حرکت به سوی آن را در او آفریده بطوری که تبدیل و دگرگونی در آن محالست، مثلا در دانه گندم توانائی آفریده که نزد فراهم شدن اسباب یعنی ریخته شدن در خاک و رسیدن آب به آن شکافته گردد،نیمی از آن ریشه و در زمین ثابت و نیم دیگر بیرون آمده و شاخ و برگی شود سپس چند برابر خود را تحویل دهد و این رویّه هیچگاه تغییری نخواهد یافت یعنی دانه گندم هرگز عدس یا جو تحویل نمی دهد یا مثلا نطفه حیوانی اگر در رحم قرار گرفت باید تدریجا تکمیل شود تا به صورت همان حیوانی که از او جدا شده درآید و هیچگاه حیوان دیگری نخواهد شد.

استقامت در راه فطرت،کمال بشر است

اما انسان از آنجائی که کمال او در نظم دادن حیات مادی دنیوی و تأمین آسایش زندگی جاودانی و مقامات روحانی است و به این کمال نمی رسد مگر وقتی که بر راه راست توحید و پیروی از دین خدا پابرجا باشد پس خداوند توانائی این کمال را در نهاد بشر آفرید.

و چون رسیدن بشر به کمال مناسب انسانی وقتی است که با اختیار و میل خودش آن قدرت خداداد را آشکار سازد و به سوی کمالش حرکت کند تا

1- 27) . فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِی فَطَرَ النّٰاسَ عَلَیْهٰا لاٰ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِکَ الدِّینُ اَلْقَیِّمُ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ -سوره الروم

آیه 30.

صاحب ایمان و معرفت و خویهای انسانی گردد،پس پرظاهر است که پابرجا بودن بر راه توحید و بندگی پروردگار برخلاف میل حیوانیست و صرف نظر کردن از آن نیاز به همت عالی دارد چنانکه گذشت.

خلاصه هر موجودی رسیدن به کمال مناسبش،نزد فراهم شدن اسباب، حتمی است و در انسان سبب عمده آن«خواست»خود او است و غالبا به حد حیوانی قانع می شود و انسانیت را«نمی خواهد»تا به آن برسد و تمام مواعظ و تذکرات الهی و بزرگان دین و بشارتهای ثواب و ترساندنهای از عقاب برای پیدا شدن«خواست و اراده»انسان است که به کمال برسد.

از این بیان دانسته می شود جواب از این پرسش که اگر ایمان به خدا فطری بشری است پس چرا بیشتر افراد بشر ایمان به خدا ندارند؟و خلاصه اش این شد که در انسان ظهور فطرت بسته به اراده او است.

اگر راستی بخواهد حتما می شناسد

و هر انسانی که این خواست در او پیدا شود یعنی براستی بخواهد خداشناس شود و بر آن خواست ثابت بماند قطعا خواهد شناخت،چه اشخاصی که مدتها گرفتار خودبینی و پندارهای ناروائی که نفس و شیطان به آنها القاء کرده بودند و به خیال خود برهانهائی بر انکار خدا می بافتند و به این پندارها دلخوش می شدند تا جائی که جهان بزرگ آفرینش را بدون پدیدآورنده و خودرو و بی سرپرست می پنداشتند و مقام شامخ انسانیت را انکار نموده و او را حیوانی که به حد کمال رسیده یعنی شاخ و دم و پشم او ریخته و از چهار دست و پا راه رفتن ترقی کرده با دو پا راه می رود و خلاصه از حالت میمونی خودبخود بالاتر رفته تا به این صورت رسیده خیال می کردند و بسیاری از بیخردان هم چون این پندار نادرست موافق با بی بندوباری و شهوترانی است پذیرفته و اساس کردار خود را بر مادیت و حیوانیت گذاردند و هنوز هم اکثریت بشر را این دسته تشکیل می دهند.

وجدانشان بیدار شد

اشاره

لکن همان اشخاصی که پرچمدار این راه نادرست بودند چون از مستی

ص:151

غرور به هوش آمدند و در خود فرورفتند،همان شعور باطنی و وجدان آنها آگاهشان کرد و نادرست بودن پندارهایشان را برایشان آشکار نمود و برای نمونه نامهای چند نفر از آنها یاد می شود:

1-داروین الهی می شود

صاحب فرضیه مشهور تبدل انواع«شارلز روبرت داروین،با کسی که الحادهای برخی از طبیعیون قرنهای اخیر از او گرفته شده و مؤسس مکتب پرهیاهوی«داروینیسم»است بنا به نقل(جان کلوور مونسا)نویسنده معروف آمریکائی عاقبت در برابر فشار نیروها و احساسهای فطری و شعور باطن زانو زده در اواخر عمرش نسبت به فلسفه خود بدبین و به نیروی ازلی و ابدی الهی معترف شده و بگفته(بخنر)دانشمند آلمانی در کتاب«اصل الانواع»ضمن نامه هائی که به دوستان خود می نوشت از آن جمله چنین اعتراف کرده است:«محالست عقل رشید با دیدن این نظام و هم آهنگی شگفت جهان بگوید دنیا مبدء متعال و آفریدگار مدبری ندارد».

2-شاگرد بدنبال استاد

فیلسوف مشهور آلمانی«رئینگ»که نخست از پیروان جدی داروین و مخالف خداپرستان بوده بر اثر فشار مداوم همین احساس مقدس درونی یعنی فطرت و وجدانش عاقبت به تألیف کتابی به نام«دنیا مخلوقست»دست زده و با یقین و خضوع تمام اعتراف کرده است که جهان را آفریدگار و خدائی است.

3-رومین مادی هم الهی می شود

فیلسوف دیگری بنام رومین انگلیسی که از معتقدین سرسخت به مبانی ماتریالیسم بوده عاقبت همان نیروی مرموز شعور باطن و فطرت،او را واداشت تا بگوید:«تمام مبانی علمی و فلسفی من در باب پدیدار شدن جهان از ماده بلاشعور باطل است و وجود جهان نیز بدون صانع متعال و حکیم مقتدر که احساس درونم به تحقق او گواه و حکمتهای آفرینش او را تصدیق می کند محال است و

ص:152

آفریدگار جهان حق است».

4-فارادی هم زانو می زند

فیلسوف و محقق علوم طبیعی و فیزیک و شیمی؛میکائیل فارادی انگلیسی،که جهان را جز مزج و ترکیبهای اتفاقی از مواد،چیزی دیگر نمی پنداشت و به خداوند حکیم مدبر معتقد نبود و تمامی عمرش در تحقیقات فیزیکی و شیمیائی صرف شد در یکی از روزهای سال 1867 مسیحی که در بستر بیماری افتاده بود در پاسخ یکی از دوستانش که از او پرسید:«فارادی به چه تحقیق و نظریه می اندیشی؟»چنین گفت:«خدای را شکر که بهیچ نظریه ای فکر نمی کنم.من به پیشگاه خداوند پیشانی مسکنت می سایم و زانوی اعتراف به زمین می زنم،تنها به او که فطرت من و احساس و شعور باطنم و همه نظامات علوم،وجود او را شهادت می دهند می اندیشم.من خدای خود را می شناسم و اطمینان دارم که تقصیرات و لاطائلات مرا به انکسار و عجز و توبه ام خواهد بخشید. (1)

توحید،اسلام و خداشناسی فطری است

در اصول کافی کتاب ایمان و کفر پنج حدیث از حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و در آنها امام علیه السلام فطره اللّه را به معنی توحید و اسلام تفسیر فرموده است.

در توحید صدوق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«هر نوزادی از بشر بر فطرت زائیده می شود یعنی بر معرفت خداوند». (2)

فریادرس در جائی که فریادرسی نیست

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که شخصی از حضرت صادق علیه السلام راه خداشناسی را پرسید امام فرمود ای بنده خدا آیا سوار کشتی شده ای؟گفت:

1- 28) .نقل از کتاب جاهلیت و اسلام تألیف یحیی نوری صفحه 306 با اندک اختلاف در نقل.
2- 29) .کل مولد یولد علی الفطره و هی معرفه اللّه.توحید صدوق.

بلی فرمود:آیا کشتی که در آن سوار بودی شکسته شده در جائی که کشتی دیگری نبوده و شنا کردن هم سودی نداشته؟گفت:بلی فرمود:آیا در آن حال دلت متوجه شده که کسی هست که می تواند ترا نجات دهد؟ گفت:بلی.فرمود:

آن کس که دلت در آن حال به او متوجّه شده همان خداوند است که می تواند نجات دهد گاهی که نجات دهنده ای نباشد،و فریادرسی کند جائی که فریادرسی نباشد.

علم خداشناسی بیرون نیست

حضرت مسیح علیه السلام فرمود:«ای بنی اسرائیل نگوئید علم در آسمان است هرکه بالا رود آن را بیاورد و نه در زیر زمین است هرکه پائین رود آن را می آورد و نه پشت دریاها است هرکس از دریا رد شود آن را بیاورد بلکه علم در دلهای شما است،به آداب روحانیّین مؤدب شوید و خویهای راستان را بگیرید تا دانش در دلهایتان آشکار شود» (1)و حضرت صادق علیه السلام می فرماید:«علم به تحصیل دانش از دیگری نیست بلکه آن نوریست که روشن می شود در دل کسی که خدا رهنمائی او را بخواهد». (2)

ظاهرا مراد از این علم،علوم کسبی نیست بلکه ایمان به خدا و معرفت اسماء و صفات و آنچه راجع به او است می باشد.

چرا تفکر در ذات نهی شده؟

آنچه ذکر شد که ایمان به خدا و شناسائی او فطری بشر است،مراد یقین به این مطلب است که آفریدگار همه یکی است و دانا و توانا است.اما شناسائی ذات و حقیقت خداوند از عهده بشر و سایر آفریده ها بیرون بلکه محالست مخلوق از ذات خالق باخبر شود،زیرا معنی شناسائی ذات،احاطه بر او است و محالست که مخلوق بر خالق احاطه پیدا کند بلکه«آفریدگار محیط بر همه است». (3)

1- 30) .قال المسیح یا بنی اسرائیل لا تقولوا العلم فی السماء من یصعد یأتی به و لا فی تخوم الارض من ینزل یأتی به و لا من وراء البحر من یعبر یأتی به.العلم مجبول فی قلوبکم تأدبوا بآداب الروحانیین و تخلقوا باخلاق الصدیقین یظهر العلم فی قلوبکم.المجلی ابن ابی جمهور احسائی.
2- 31) .لیس العلم بالتعلم انما هو نور یقع فی قلب من یرید اللّه ان یهدیه.بحار الانوار جلد 17.
3- 32) . أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ. سوره فصلت آیه 54.

از اینجاست که در شرع مقدس تفکر در ذات خداوند نهی شده و تفکّر در افعال و نعمتهای او که موجب معرفت او شود واجب گردیده است.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:«در دستگاه آفرینش خداوند سخن گوئید و درباره ذات خداوند دم فروبندید زیرا گفتگو در ذات خداوند جز سرگردانی سخنگو چیزی نیفزاید». (1)

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید:«هرکس در خدا بیندیشد که چگونه است هلاک گردد». (2)

چه اشخاصی که برای دانستن این امر محال که شناسائی حقیقت و ذات پروردگار عالم است اندیشه کردند و چون به جائی نرسیدند در شکّ افتادند بلکه به الحاد گرائیدند یعنی گفتند چون ذات خدا را نشناختیم پس اصلا خدا نیست.

آیا می شود منکر چیز ناشناخته شد؟

باید به آنها گفت اولا اندیشه شما در ذات خدا غلط و طلب محالست؛ زیرا آفریده،هرگز محیط به آفریدگار نمی شود و ثانیا اگر شما ذات حق را نشناختید چگونه منکر او می گردید؟ درحالی که ذات و حقیقت بسیاری از موجودات را نشناخته و آنها را منکر نیستید مثلا تاکنون حقیقت نور را نشناخته و حقیقت امواج را ندانسته اید و کیفیت دیدن را نفهمیده اید و قوه مفکّره و سایر قوای باطن را باور دارید ولی از حقیقت آن بیخبرید.چنانکه اگر کسی به شما بگوید:ای کسی که فهم نداری،عقل نداری،ناراحت می شوی و می گوئی:از کجا من عقل ندارم؟اگر بگوید:چون من حقیقت عقل را نشناخته ام،آیا این جواب را می پذیری؟

چگونه به خدای نادیده ایمان بیاوریم؟

و بالجمله بشری که حقیقت بسیاری از موجودات را نشناخته ولی آنها را بواسطه آثارشان باور دارد،چگونه متوقع است که ذات آفریدگار این موجودات ناشناخته را بشناسد و چون نشناسد منکر او گردد؟

1- 33) .تکلموا فی خلق اللّه و لا تتکلموا فی اللّه فان الکلام فی اللّه لا یزداد صاحبه الا تحیرا(کافی)
2- 34) .من نظر فی اللّه کیف هو هلک.کافی

از اینها بدتر دسته ای بیخبر و تهی مغز که می گویند:«چگونه می توان به خدای نادیده ایمان آورد؟»باید به آنها گفت عقل و حافظه و فهم و سایر قوای درونی شما چون نه خود و نه دیگری آن را می بیند و همچنین اجسام لطیفی که به چشم نمی آید مانند هوا باید منکر آنها شد با اینکه آثارشان مشاهده می شود.

چشم سر،ماده بین است

باید به آنها فهمانید که دید چشم انسانی تا مرز جسمانیات و مرکبات است،آنهم بشرط اینکه مانند هوا لطیف نباشد.جائی که این چشم از دیدن جسم لطیف ناتوانست چگونه می تواند طمع دیدن پروردگاری را بکند که لطیف مطلق و پدیدآورنده اجسام لطیف و کثیف است و همه جا حاضر و بر همه چیز محیط و قوام سراسر جهان هستی به او است.

خلاصه انسان باید اندازه دید خود را بداند تا فوق آن را منکر نشود و به آثار او را بشناسد.

گر بدیدی چشم حیوان شاه را پس بدیدی گاو و خر اللّه را

گر نبودی حسّ دیگر مر ترا جز حس حیوان ز بیرون هوا

پس بنی آدم مکرّم کی بدی کی به حس مشترک محرم شدی

داستانی از معامله بهلول با ابو حنیفه

گویند روزی ابو حنیفه در محضر اصحابش گفت:جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام کلماتی گفته که مرا به شگفتی آورده است گوید:«خداوند در دنیا و آخرت دیده نمی شود»چگونه می شود چیزی موجود باشد و دیده نشود؟

«و شیطان در قیامت به آتش می سوزد»و حال آنکه شیطان از آتش است و شیء به چیزی که از آن آفریده شده است معذب نمی شود.

و کارهای بندگان مستند به خود آنها است و حال آنکه در قرآن است که تمام افعال مستند به خداوند است. (1)

1- 35) .از این داستان معلوم می شود که ابو حنیفه می گفته خدا در آخرت دیده می شود و شیطان به آتش نمی سوزد و جبری مذهب هم بوده است.

بهلول در مجلس حاضر بود،کلوخی برداشت و بر سر ابو حنیفه زد که سرش شکست و خون جاری شد و فرار کرد.

ابو حنیفه به حاکم وقت شکایت برد،بهلول را حاضر کردند و سبب این کار را از او پرسیدند.

گفت:ابو حنیفه به امام صادق علیه السلام در سه مسئله ایراد کرد و من به این کلوخ که بر سرش زدم جواب هر سه ایرادش را دادم:یکی اینکه می گوید نمی شود چیزی موجود باشد و دیده نشود اکنون مدعی است من سرش را بدرد آورده ام.خوب درد سرش را نشانم دهد و چون دیده نمی شود معلوم می شود دروغ می گوید و دردی نیست.

دیگر آنکه می گوید چون شیطان از آتش آفریده شده است پس به آتش نمی سوزد این کلوخ خاک است و ابو حنیفه هم از خاک است پس نباید او را آزاری برساند.

و نیز می گوید بشر در کارهایش اختیاری ندارد و جبر است پس این شکستن سر هم کار خدا است نه من،پس چرا از من شکایت می کند؟و حاکم بهلول را آزاد کرد.

انحراف برخی از دانشمندان طبیعی

و این مطلب یعنی ندیدن و نیافتن چیزی نشانه نبودن آن چیز نیست(عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود)با اینکه از بدیهیات و ضروریات عقلی است دسته ای از دانشمندان علوم طبیعی که در قرون گذشته بواسطه تحلیل و تجزیه و ترکیب ماده خواص و آثار شگفت آوری بدست آوردند و صنایع و اکتشافات و اختراعات حیرت انگیزی انجام دادند لکن چنان مغرور پندارهای خود شدند که برخلاف حکم قطعی عقلی که گذشت،گفتند جهان هستی منحصر به عالم ماده است که ما فهمیدیم،و منکر عالم غیب و ماوراء طبیعت شدند و روح و ملائکه و جن و غیر اینها از امور ماوراء طبیعت را باور نکردنی شمردند و جهان بزرگ هستی را غیر مرتبط به خدای دانا و توانا که مجرّد و منزّه از مادّه و مادیات ادّعا کردند و با این ادّعا خود را در بین عقلای جهان رسوا و مفتضح ساختند.

دانش ما قطره ای در مقابل اقیانوس

شکر خدا را که بیشتر دانشمندان علوم طبیعی بویژه عصر حاضر(قرن بیستم)این پرده های غرور و پندارهای غلط را از روی فطرت و شعور باطن برداشته و در برابر بزرگی و توانائی و حکمت بی پایان خداوند عالم سر تعظیم فرود آورده و به بقاء روح پس از مرگ و عالم پاداش،اعتراف دارند و می گویند:«دانشهای ما بمانند قطره است و مجهولاتمان بمانند اقیانوس بزرگ و بی پایان».

مانند تصورات مورچه و سیم تلفن

در تفسیر طنطاوی جزء 2 صفحه 48 بیست نفر از دانشمندان بزرگ علوم طبیعی را نام می برد که هم به خدا و روح و آخرت اعتراف دارند و بعضی از آنها مانند اسپنسر انگلیسی که بزرگترین فیلسوف این قرن و استاد ایلی دوسیون بوده کتابها و مقاله هائی نوشته اند که نقل آنها موجب طول کلام است.

و در صفحه 161 قسمتی از مقاله مفصّل«لورد اولیفر لورج انگلیسی»را نقل کرده تا اینکه می گوید:نسبت اطلاع بشر از موجودات ماوراء طبیعت (ارواح)همان نسبت اطلاع مورچه است از زندگی انسان.

مثلا مورچه ای از پای چوب تلفن می گذرد و به مقدار دید چشمش چوب را می بیند ولی خبر ندارد این چوب وسیله نصب سیم تلفن و آن وسیله ارتباط بشرهای شهری با شهر دیگر است.

همچنین ما هم از عوالم غیب خبر نداریم.

در جلد اوّل دائره المعارف فرید وجدی و غیر آن بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی را که الهی هستند نامبرده است.

دانش و اقرار به خدا باهم پیش می روند

«هرشل انگلیسی»از بزرگان دانشمندان هیئت می گوید:«به هر نسبت که دامنه علم توسعه پیدا کند براهین تابناک و نیرومند بر وجود خالق ازلی و صاحب قدرت بی پایان افزوده می شود زیرا دانشمندان زمین شناسی و ریاضی و

ص:158

فلکی و طبیعی دست به دست هم داده و تخت علم را محکم و استوار ساخته اند و این تخت همان عرش عظمت خدای یگانه است».

نیروی همیشگی،فوق انسان

علامه اجتماعی«هربرت اسپنسر»می گوید؛ما از میان این همه اسرار، که هرچه بیشتر تحقیق می کنیم بر غموض و ابهام آن می افزاید،یک حقیقت واضح و قطعی را درک می کنیم و آن حقیقت اینست که فوق انسان،یک نیروی ازلی و ابدی وجود دارد که همگی اشیاء از او پدید آمده اند.

تناسب کائنات و بزرگی آفریدگار

«لینه»دانشمند فیزیولوژی فرانسوی می گوید:(همانا که خدای ازلی بزرگ که همه چیز می داند و همه کار می تواند بوسیله بدایع صنع خود بر من چنان تجلی کرد که مدهوش و سرگشته شدم زیرا چه قدرتها و چه حکمتها و چه ابداعها که او در مصنوعات خود از کوچکترین تا بزرگترین آنها به ودیعت نهاده است».

سپس همین دانشمند بزرگ می گوید:آن منافعی که از کائنات به ما می رسد بهترین گواه بر عظمت رحمت خدائیست که آنها را مسخر ما ساخته است همان طورکه جمال و تناسب آنها از حکمت پهناورش حکایت می کند و حفظ موجودات از تلاش و فساد همچنین تجدّد و تحوّل آنها به جلالت و به عظمت آن خدا اقرار می کند».

گفته های مختصر از دیگر دانشمندان

علامه«فونتتل»در دائره المعارف خود می نویسد:«اهمیت علوم طبیعی تنها در آن نیست که سوز اشتیاق عقلهای ما را فرومی نشاند بلکه بزرگترین اهمیت آن علوم اینست که عقول ما را به خالق عالم متوجه می سازد و روحمان را به احساسات اعجاب و اجلال نسبت به ذات مقدس او می آراید».

«پاسکال»فیلسوف معروف می گوید:(خالق کره بی پایانیست که مرکزش در همه جا است و محیطش مکانی ندارد)و باز همین فیلسوف می گوید:

(هیچ چیز جز عقیده به خدا سوز درون و تشنگی روح ما را فرونمی نشاند».

«لامنه»می گوید(کلمه ای که در انکار خالق گفته شود لب گوینده خود را می سوزاند».

و نیز می گوید:(جستجو از چیزی غیر از خدا و بیرون از ذات او جستجو از عدم محض است».

«لوکوردین»می گوید:(خدا همان خورشید یگانه ای است که اشعه جاودانیش موجودات را مدد و حیات می بخشد).

«فیو»می گوید:(خدا دانای همه چیز و متصرف در همه چیز است و بعنوان پروردگار مطلق همه چیز را تدبیر و اداره می کند).

«جوردن»می گوید:«خدا همان ناموس ازلی ثابتست که همگی کائنات،وجود و ترقی خود را از او می گیرند».

دائره المعارف قرن نوزدهم از علامه اقتصادی«پرودن»نقل می کند که گفت:(خدا،آن حقیقتی است که به ادراک و وصف درنمی گنجد ولی باوجود این وجودش ضروری و غیر قابل ادراک است).

و نیز همین فیلسوف می گوید:(پیش از آنکه عقول ما،وجود خدا را کشف کنند دلهای ما را به وجود او گواهی داده اند).

«لامارتین»شاعر و نویسنده بزرگ فرانسه می گوید:(دلی که از خدا تهی باشد مانند محکمه ای است که از قاضی تهی باشد». (1)

آنچه نقل شد نمونه ای از اعتقادات دانشمندان غربی بود،و غرض از نقل آن توجه جوانان عزیز است که از دانشهای ایشان بهره می برند و آنها را بزرگ می دانند،بدانند که خود ایشان در اعتقاد به خدا و ایمان به پروردگار مقرّ و معترف هستند.

تخلیه یعنی خالی نمودن خود از آنچه مانع خداشناسی است و پاک کردن آئینه دل است از کدورتها و آلودگی های معنوی-که أهمّ آنها خودبینی

ص:160

1- 36) .نقل از فرهنگ قصص قرآن صفحه 354.

است یعنی خود را مستقل ببیند و به تخیّلات و موهومات و پندارهای ناروا که از راه تقلید بدست آورده دلخوش بدارد و همین که پاره ای از خواص بعضی اشیاء را دانست خود را دانشمند شمرد درحالی که نسبت دانسته هایش با نادانسته هایش نسبت متناهی با نامتناهی است.

چگونه کسی می تواند خود را دانشمند بشمرد درحالی که از بدیهی ترین چیزها و بالاترین دانشها یعنی خدا و خداشناسی بی خبر است؟آیا جز غرور و جهل مرکّب چیزی دیگر در او است؟یعنی نمی داند و نمی داند که نمی داند. (1)

چاره خودبینی

اشاره

باید پی درپی در بیچارگی و عدم استقلال(به حسب ذات و صفات و افعال)بیندیشد مثلا عقب گرد کند و حالات پیشین خود را از هنگامی که ذرات پراکنده در عناصر بود و سپس در پشت پدر و رحم مادر و بعد گهواره تا وقتی که به حد رشد رسید و وضع فعلی.آنگاه آتیه خود را هم با دقت تدبّر کند تا ساعت مرگ و پس از آن گور تا وقتی که دوباره به صورت خاک و ذرات پراکنده نخستین درآید«از خاک شما را آفریدیم و در خاک برمی گردانیم و برای بار دیگر شما را از خاک بیرون می آوریم»: (2)

پس از آن در حال فعلی خود تأمل کند و ببیند چگونه زندگی و مرگ، تندرستی و بیماری،توانائی و ناتوانی جوانی و پیری،عزت و ذلت و جمیع شئونش به اختیار خودش نیست یعنی تابع اراده و خواست او نخواهد بود،تا جائی که فهم و حافظه اش هم به میل او نیست چه مطلبهائی که آرزوی دانستن آنها را دارد و به آن نمی رسد و چه اموری که دانسته بود و از خاطرش محو شده و هرچه می کوشد به یادش نمی آید.

خلاصه باید بیچارگی و کوتاهی و نیستی خود را ازهرجهت بفهمد و هر اندازه که بیشتر پی به عجز و نقص خود ببرد برای شناسائی آفریننده خود و همه،و دانائی و توانائی بی نهایت او آماده تر می شود.

1- 37) . آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابد الدهر بماند مطالبی راجع به جهل مرکب در اوائل کتاب(مبحث علاج کفر)ذکر شده به آنجا رجوع شود.
2- 38) . مِنْهٰا خَلَقْنٰاکُمْ وَ فِیهٰا نُعِیدُکُمْ وَ مِنْهٰا نُخْرِجُکُمْ تٰارَةً أُخْریٰ -سوره طه آیه 55.

خودشناسی و خداشناسی

اشاره

از اینجا است که پاره ای از اهل تحقیق حدیث مشهور نبوی صلی الله علیه و آله وسلم «هرکسی خود را شناخت هرآینه پروردگارش را شناخته» (1)این طور معنی کرده اند:«هرکس خود را به حدوث(تازه پیدا شده)و فنا و زوال شناخت، پروردگار خود را به قدم(همیشگی)و بقاء و دوام شناخته است-هرکس خود را به بیچارگی و ناتوانی و نادانی شناخت پروردگارش را به قوه و توانائی و دانائی بی نهایت می شناسد،هرکس خود را آفریده و تربیت شده و روزی داده شده شناخت،پروردگارش را آفریننده و تربیت کننده و روزی دهنده می داند و هکذا»

پس از دقت و تأمل واضح می شود که این مطلب مسلّم است زیرا عاقل وقتی که دانست پیدایش تن و روان او و تربیت و تدبیرش از خود یا دیگری مثل خودش نیست،به یقین می داند که آفریننده و تربیت دهنده و تدبیرکننده تن و روان او و همچنین ربّ و مدبّر همه اجزاء عالم وجود،آفریدگار است و بس.

کسی که بخواهد در شناسائی پروردگار راسخ شود باید در این مطلبی که ذکر شد زیاد تفکر کند و خواندن مناجات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام (2)و تأمّل در معانی آن برای این منظور مفید است. (3)

خود را مبین که رستی

شرح بیشتری درباره بیماری خودبینی در بحث کبر و عجب این کتاب بیاری خداوند متعال ذکر می شود و مجملا باید دانست که تا انسانی خود را مستقل و بی سرپرست می پندارد و تنها هستی خود را می بیند،در عالم معرفت نمی تواند قدمی گذارد و هرگاه به نور عقل و تفکّر،عدم استقلال خود را دانست

1- 39) .من عرف نفسه فقد عرف ربه(نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم).

2- 40) .در مفاتیح الجنان ضمن اعمال مسجد کوفه نقل شده است.
3- 41) .بعضی از فقرات آن یادآوری می شود:مولای مولای انت الحی و انا المیت و هل یرحم المیت الا الحی؟مولای مولای انت الباقی و انا الفانی و هل یرحم الفانی الا الباقی؟مولای مولای انت الدائم و انا الزائل و هل یرحم الزائل الا الدائم،مولای مولای انت الرازق و انا المرزوق و هل یرحم المرزوق الا الرازق؟...

آنگاه حجاب اعظم از روی نور فطرتش برداشته شده و در کمال روشنی پروردگارش را می شناسد و به او می گرود،تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز».

تا فضل و علم بینی بی معرفت نشینی

یک نکته ات بگویم خود را مبین که رستی

هوسرانیها و آرزوهای واهی مانع خداشناسی

به طور کلی هوسرانیها و پیروی از آرزوهای شیطانی و افراط در لذّات حیوانی مانند پرخوری و پرخوابی و پرگوئی،عموما حجابهائیست که پوشنده نور فطرت انسانی است و از یاد خدا بیخبرکننده و موجب بیماری دل و روان است و افراط در بعض این امور اگر برای بدن زیان آور باشد،زیانی که عقلا به آن اعتناء کنند،حرام وگرنه مکروهست.حضرت صادق علیه السلام می فرماید:«نگاه ناروا تیر زهرآلودیست از تیرهای شیطان و چه بسیار نگاهی که پشیمانی درازی در پی دارد». (1)

جائی که یک نگاه ناروا تیر زهرآلود شیطان است که به دل و روان نگاه کننده می خورد،گناهان بالاتر و بزرگتر،با دل و روان آدمی چه می کنند؟ یا کسی که از بامداد تا شب هنگام مرتبا به گناه نگاه ناروا آلوده می گردد چقدر دلش بیمار می شود؟آیا پس از این همه خرابیها و آلودگیها چگونه نور فطرت طلوع کرده به یاد خدا می افتد؟و چگونه با دل تیرخورده می تواند حقیقت را دریابد و حق را ببیند و خدای را بشناسد؟

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است

بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

مگر لطف حق شامل حال شود و حالت حسرت و پشیمانی پیدا شده، آتش حسرت کثافتهای دل را بسوزاند و به آب توبه دل را شستشوئی دهد.

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند

پاک شو اوّل و پس دیده بر آن پاک انداز

خلاصه هر گناهی که از انسان سرمی زند هرچند صغیره باشد به همان

1- 42) .النظر سهم مسموم من سهام ابليس و كم من نظره اورثت حسره طويله-سفينه البحار جلد 2 ص 596.

اندازه نور فطرتش را می پوشاند و آئینه دلش را زنگ می زند و بین او و ادراکش یعنی شناختن خدا حجاب می گردد و فاصله می اندازد.

شواهد این مطلب از آیات و روایات بسیار از آن جمله در سوره مطففین می فرماید:«نه چنین است بلکه چرکین کرده و زنگ زده بر دلهای ایشان گناهانی که به جا می آورند(یعنی گناهانشان بر دلهاشان چیره شده و آن را سیاه و زنگ زده و از پذیرفتن حق بازداشته است)جز این نیست که ایشان در این روز(از شناسائی پروردگارشان)محجوب و از رسیدن به رحمت و ثواب او محرومند». (1)

و نیز در سوره الروم آیه 10 می فرماید:«پس عاقبت و سرانجام کسانی که بدی کردند و گناهکار شدند این شد که به آیات خدا تکذیب کردند و به آنها سخریّه نمودند یعنی در اثر گناهکاری دلهاشان تاریک شده و زنگ گرفته و در نتیجه به جای ایمان به آیات الهیّه به آنها کافر شدند.» (2)

از امام باقر علیه السلام مرویست که فرمود:«هیچ بنده مؤمن نباشد مگر اینکه در دل او نقطه سفیدی هست(همان نور توحید که فطرت او است)چون گناه کند نقطه سیاهی در میان آن پیدا شود و چون توبه کند آن سیاهی زائل شود و اگر بر گناه مداومت کند آن سیاهی زیاد شود تا آنکه تمام نقطه سفیدی را بپوشاند و هرگاه آن سفیدی پوشیده شد صاحب او هرگز به خیر روی نیاورد و گرد کار خیر نگردد و همیشه در گناهکاری باشد و این است معنی قول خداوند «كَلاّ بَلْ رٰانَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ». (3)

امام صادق علیه السلام فرمود:که پدرم می فرماید:«چیزی تباه کن تر برای دل از گناه نیست براستی دل با گناه هم آغوش می شود و پیوسته گناه می کند تا اینکه ظلمت گناه بر دل چیره شده آن را سرنگون سازد بمانند کاسه ای که وارونه شود و دیگر چیزی در آن نماند،همچنین دل گناهکار طوری می شود که دیگر مطلب حقی در آن جای نمی گیرد و پندی را نمی پذیرد و حقی را باور نمی کند.» (4)

1- 43) . كَلاّ بَلْ رٰانَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ .كَلاّ إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ -سوره المطففین آیه 14 و 15.

2- 44) . ثُمَّ كاٰنَ عاٰقِبَةَ الّذِينَ أساٰؤُا السُّواىٰ أنْ كَذَّبُوا بِآياٰتِ اللّٰهِ وَ كاٰنُوا بِهاٰ يَسْتَهْزِؤُنَ سوره الروم آيه 10.
3- 45) .عن الباقر علیه السلام انه قال ما من عبده مؤمن الاوفی قلبه نکته بیضاء فاذا اذنب خرج فی تلک النکته سوداء،فان تاب ذهب ذلک السوداء فان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السوداء حتی یغطی البیاض اغطی فاذا البیاض لم یرجع صاحبه الی الخیر ابدا و هو قول اللّه عز و جل کَلاّ بَلْ رٰانَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ مٰا کاٰنُوا یَکْسِبُونَ (اصول کافی).
4- 46) .عن ابی عبد اللّه علیه السلام قال کان ابی یقول ما من شیء افسد للقلب من الخطیئه ان القلب لیواقع الخطیئه فما تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله-اصول کافی باب الذنوب.

دردناکترین دردها برای دل

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«هیچ دردی برای دل از گناهان، دردناکتر نیست و هیچ ترسی از مرگ سخت تر نیست و بدانچه گذشته بس است برای اندیشه،و مرگ بس است برای پند و اندرز». (1)

و نیز فرمود:«همانا از دو چیز بر شما می ترسم؛پیروی از هوی و درازی آرزو.امّا پیروی هوی براستی از حق بازمی دارد و اما درازی آرزو پس آخرت را از یاد می برد.» (2)

تو پیدائی ولی آرزوها نمی گذارد

امام سجاد علیه السلام نیز در دعای ابو حمزه ثمالی عرض می کند:«و براستی کوچ کننده ای بسوی تو ای پروردگار من،راهش نزدیک است(زیرا راه خدا راه دل است و شکی نیست که آفریده ای که قیام و قوامش به آفریدگارش می باشد، آفریدگارش به او از هرکه و هرچه نزدیکتر می باشد)و براستی تو از آفریده ها و بندگانت پنهان نیستی مگر اینکه کردارهای ناروای بندگانت آنها را از تو محجوب داشته یا آرزوهای واهی آنها را به خود سرگرم و از تو بازداشته است» (3)و خلاصه اعمال و آمال یعنی کردارها و آرزوها بین تو و بندگانت حجاب شده و نمی گذارد ترا ببینند و بشناسند.

یار نزدیکتر از من به من است وین عج بتر که من از وی دورم

سرگرمی ها نمی گذارند به یاد خدا بیفتیم

از آنچه گفته شد دانسته گردید که بزرگترین مانع بین بنده و خدا و گرویدن به او خودبینی و هواپرستی و شهوترانی بلکه تمام گناهان جسمی و قلبی

1- 47) .لا وجع اوجع للقلوب من الذنوب و لا خوف اشد من الموت و کفی بما سلف تفکرا و کفی بالموت واعظا.کافی
2- 48) .انما اخاف علیکم اثنین ابتاع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فانه یصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الاخره اصول کافی باب اتباع الهوی.

3- 49) .و ان الراحل الیک قریب المسافه و انک لا تحتجب عن خلقک الا ان تحجبهم الاعمال(الامال)دونک«دعای ابی حمزه ثمالی».

همه حجاب و مانع از آشنائی دل با حضرت آفریدگار است.

اگر در حال اجتماع کنونی دقّت شود دانسته می گردد که این بی ایمانی و دوری از خدا که سرتاسر اجتماع را فراگرفته علتش همان اشاعه فحشاء و منکرات و پیروی از شهوات و انواع سرگرمیها یعنی ازیادبرنده خدا و آخرت است مانند سینماها و سایر مناظر شهوت انگیز،بطوری که از هر طرف انسان رو کند جز اسباب غفلت چیزی به چشم نمی خورد و به گوش نمی رسد و تمام مردم همّتشان تحصیل زندگی اشرافی و تجمّلات و تشریفات زائد و سودجوئی و ثروت اندوزی و مقام طلبی است.همه در جوش و خروشند ولی هدفی جز رسیدن به آرزوهای دنیوی و واهی ندارند.

راه را گم کرده ایم

در خرّمی و شادیند هنگامی که به آرزوی مادی برسند و اندوهگین و نالانند وقتی که زیان دنیوی ببینند-در یاد و گفتگوی همه چیزند جز یاد خدا، در راه رسیدن به آرزوهای مادی کوشایند و رنجها می برند امّا در راه معنویت و رسیدن به مقام انسانیت گویا خبری ندارند-از فقدان هر چیز نالانند جز از فقدان صفات آدمیت،از هر خطری و زیانی دلهره دارند و فرار می کنند جز از خطر گناه و زیانهای آخرتی،برای ثروتمندی و افزودن مال دنیا کاملا هشیار و مراقبند ولی برای ثروت باقی و سرمایه حقیقی که ایمان است بکلی بیخبر و به فکر آن نمی افتند که نکند کم شود یا از بین برود و بی ایمان بمیرند.

شگفت آور آنکه همه با این وضعشان که گفته شد از فشار زندگی نالان و شکوه می کنند و از بیماری های روانی و بدنی سخت در عذابند-نه تنها بیمارستانها را پر کرده اند بلکه برای تیمارستانها جای خالی نگذاشته اند و مرتبا بر تعداد بیماران افزوده می گردد و باز دست از راه شیطانی برنمی دارند و توبه نمی کنند و یادی از خدا که درمان درد همه است نکرده تزلزل و اضطراب و ناراحتی های درونی خود را با یاد پروردگار چاره نمی کنند تا در وادی امن قرار گیرند. (1)

1- 50) . أَلا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ سوره الرعد آیه 28.

دوره نکبت بار

براستی حالات بشر امروز همانست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«براستی در دوره ای واقع شده اید که خیر در آن رو به برچیده شدن و از بین رفتن است و شر در آن رو به آمدن و زیاد شدن است طمع شیطان در هلاکت مردم و گمراهی آنها رو به فزونی است پس این زمانی است که ذخیره و ساز شیطان قوی شده و مکر او بیشتر مردم را فراگرفته است و شکارش برای او درست شده است(یعنی مردم برای شکار شیطان تسلیم شده اند به طوری که با کمال آسانی آنها را صید می کند) چشم خود را در هرجا خواهی بینداز آیا می بینی جز تهیدستی که از فقر،در رنج و غصه و حسرت است و به بردباری و قناعت و امید به ثوابهای آخرتی خود را راحت نمی کند(یعنی نمی بینی مگر تهیدستی که بردبار نیست)یا توانگری را که نعمت خدا را به کفران بدل کرده(یعنی مال داران این زمان شکر توانگری را بجا نمی آورند که مال را در راه خوشنودی خدا صرف کنند و از تهیدستان دستگیری نمایند)یا می بینی بخیلی را که ندادن حق خدا را از دارائیش،زیاد شدن مال و ثروتمندی قرار داده است یا می بینی گردنکشی را که از فرمانبری حق سرپیچی می کند گویا در گوش او از شنیدن و پذیرفتن اندرزها و پندها گرانی و کری است». (1)

و براستی با یک بررسی اجمالی آشکار می شود که عمده اجتماع امروزی از این چهار گروه تشکیل شده:تهیدستان ناراضی و جزوع(بسیار ناله کننده)،توانگران ناسپاس،بخیلان حریص و کسانی که از بندگی خدا روگردانند.

آیا باید از اجتماع کناره گرفت

اگر پرسیده شود که در چنین اجتماعی که موانع خداشناسی از شمار افزون است اگر کسی بخواهد خداجو شود و به مقام یقین برسد و آخرت خود را تأمین نماید چه کند؟آیا باید از اجتماع بیرون رفته و به تنهائی زندگی کند و دست از کسب و کار برداشته تمام لذتها را رها نماید؟یا به دنبال مدعیان مقام ارشاد از فرقه های صوفیه بدود؟

1- 51) .نهج البلاغه خطبه 152.

شرور نفس و تنهائی بیشتر است

پاسخ اینست که راه خداشناسی و رسیدن به مقام انسانیت چنین نیست و عقل و شرع این رویه را ناروا می دانند-آیا ایمان و دانش و کسب فضائل در تنهائی ممکن است بهره کسی شود؟آیا کسی که از شرور اجتماع فرار کرده تنهائی را برمی گزیند دیگر از شرور در امانست؟درحالی که سرچشمه شرّها که نفس و شیطانست همیشه با او است و تا پاک نشود(به تفصیلی که می آید)جز شرّ از او سر نمی زند هرچند به ظاهر کار نیک باشد.

گر نماز و روزه میفرمایدت نفس مکّار است فکری بایدت

بلکه همان اختیار تنهائی اگر از روی میل نفس باشد عین شرّ است.

حذر از پیروی نفس که در راه خدا

مردم افکن تر از این غول بیابانی نیست

نماز جماعت و حج،شعار اسلام

بزرگترین فریضه های الهی نماز شبانه روزی است که باید با اجتماع خوانده شود و در سوره البقره صریحا دستور می فرماید:«با نمازگذاران نماز بخوانید» (1)و پس از آن حج است که باید در موسم مخصوص در اجتماع انجام گیرد و اگر خوب دقّت شود از اجتماع خیراتی پیدا می شود که در تنهائی هرگز بهره شخص نخواهد شد.

و نیز پیروی کردن از مدعی ارشاد جز زیان کاری و گمراهی سودی ندارد زیرا آن مدعی که خود هنوز به مقام یقین نرسیده بلکه اسیر نفس و خواهان مقام و شهرت و زیادی پیروان و مریدان است چگونه می تواند دیگری را ارشاد کند و از قید نفس آزاد سازد«کوری عصاکش کور دگر شود».

پس چه باید کرد؟

باید دانست که پروردگار علیم و حکیم که درد و درمان بندگانش را بهتر

1- 52) . وَ ارْكَعُوا مَعَ الرّاكِعِينَ -سوره البقره آیه 43.

می داند،بوسیله پیغمبر و جانشینانش راه نجات را روشن فرموده و بندگان را مهمل نگذاشته است.بلکه برای آنها دستوراتی داده و وظیفه هائی معین فرموده است بطوری که برای هر حرفی که می گوید یا نگاهی که می کند یا لقمه ای که فرو می برد یا جائی که می رود یا می نشیند یا به کسی که برخورد می کند و خلاصه برای هر حرکت و سکونی حکمی از احکام پنجگانه(حرام،واجب،مکروه، مستحب و مباح)بیان شده تا جائی که برای تخلیه،احکام متعددی معین فرموده که در رساله های عملی موجود است.

یاد گرفتن و بکار بستن احکام دین

بنابراین وظیفه همه است که از نعمت دین قدردانی کرده و از آن بهره مند شود،به اینکه نخست احکام دین را یاد بگیرد(البته در ابتداء آنچه مورد ابتلاء است)و بعد خود را وادارد تا به آنچه دانسته عمل کند یعنی واجبی از او فوت نشود و حرامی از او سر نزند و تا اندازه توانائیش در انجام مستحبات و ترک مکروهات کوتاهی نکند.

به یقین کسی که در امر دین دانا شد و به آن عمل کرد با بودن در همین اجتماع کثیف آلودگی پیدا نمی کند بلکه آلودگی هائی که در نفس او است پاک می شود و«تزکیه نفس به اکسیر شرع قطعی است»بلکه جز به برکت کیمیاگری شرع راهی برای تزکیه نفس نیست و تفصیل این مطلب موجب طول کلام است.

برای نمونه چند حکم ذکر می شود:

پنج مرتبه شستشو در شبانه روز

مثلا از احکام الهی،نماز پنجگانه در پنج وقت است«صبح،ظهر، عصر،مغرب و عشاء»کسی که بر آنها مواظبت کرده در اول وقت با رعایت آداب و شرائطش بجا آورد،خصوصا با جماعت،از آلودگی هائی که در بین این اوقات از اجتماع به او رسیده پاک می گردد.

از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مرویست:«مثل مواظبت کننده بر اوقات نماز پنجگانه مثل کسی است که در شبانه روز پنج مرتبه بدن خود را در آب شستشو دهد».

آیا در بدن او دیگر کثافتی دیده می شود؟همچنین است قلب نمازگذار.

ص:169

هر حکمی اثر ویژه خود را داراست

و بمانند نماز است روزه،زکوه،حج و سایر واجبات که هریک را اثریست در تزکیه نفس و مداوای بیماری دل که در دیگری نیست بطوری که اگر تمام واجبات را بجا آورد جز یک واجب،از خاصیت آن واجب محروم و به همان اندازه به بیماری دل گرفتار و در شکنجه خواهد بود و هیچ چیز آن را جبران نمی کند.

چنانچه در ترک هر حرامی جلوگیری از بیماری دل و آلودگی روان و گرفتار نشدن به عذاب آخرتیست.

یاد مرگ دل را پاک می کند

در بجا آوردن هر مستحبی نیز اثری در تزکیه نفس است که در مستحب دیگر نیست و نیز موجب ثواب و اجر آخرتیست و در ترک آن محرومیت جبران ناپذیر است مثلا از مستحباتی که از تزکیه نفس و برطرف کردن موانع خداشناسی است زیاد یاد مرگ کردن است.

در خطبه های حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه جمع آوری شده کمتر خطبه ای است که آن حضرت سفارش یاد مرگ نفرموده باشد از آن جمله می فرماید:«و سفارش می کنم شما را که از مردن زیاد یاد کنید و غفلت خود را از آن کم کنید چگونه از یاد چیزی بی خبر باشید درحالی که او شما را از یاد نمی برد و به شما حتما می رسد و مهلت هم نمی دهد؟»... (1)

در ضمن در نامه ای آن حضرت به عامل خود در مصر،محمد بن ابی بکر،چنین می فرماید«زیاد کنید یاد کردن مرگ را هنگامی که نفستان می خواهد شما را به شهوات بکشاند(و اگر در آن حال یاد مرگ کنید بر نفس چیره می شوید)و مرگ برای اندرز دادن بس است.و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم غالبا اصحاب خود را به یاد کردن

1- 53) .و اوصیکم بکثره ذکر الموت و اقلال الغفله عنه و کیف غفلتکم عما لیس یغفلکم...

مرگ سفارش می فرمود«که زیاد یاد مرگ کنید زیرا آن شکننده لذّتهای نفس و بازدارنده شما از شهوات است». (1)

حضرت باقر علیه السلام فرمود:از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسش شد:داناتر و زیرکترین افراد مؤمنین کیست؟-فرمود:«هرکدام بیشتر یاد مرگ کنند و زیادتر برای زندگی پس از مرگ تأمین زاد کنند و برای آن آماده باشند» (2)خواص و آثار یاد مرگ کردن در بحث قساوت قلب و چاره آن ذکر می شود.

خواب و خورت ز مرحله عشق دور کرد

پرهیز از مکروهات هم برای جلوگیری از آلودگی روان و بیماری دل آدمی است به طوری که اگر مکروهی بجا آورد اثر ناروائی در روانش می گذارد (البته نه به مقدار اثر حرام)و نیز موجب کم شدن اجر و ثواب آخرتی هم می باشد مثلا از جمله مکروهات پرخوری و در حال سیری،چیز خوردن است(درصورتی که ضرر معتدّ به نداشته باشد وگرنه حرام می باشد)و پرخوابی و پرگوئی(درصورتی که سخن حرام نباشد وگرنه یک کلمه اش هم حرام است)در سوره اعراف می فرماید:

«بخورید و بیاشامید و اسراف(زیاده روی)نکنید جز این نیست که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی دارد». (3)

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:«خداوند هر پرخور و پرخوابی را دشمن می دارد». (4)

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:«بر تو باد به خاموشی زیاد زیرا سکوت،دور کننده شیطانست و یاری کننده تو است بر دینداریت». (5)

روایات در نکوهش زیاده روی در خوردن و خوابیدن و پرگوئی بیهوده و همچنین در ستایش میانه روی در هر سه بسیار است مجملا باید دانست که

1- 54) .فاکثروا ذکر الموت عند ما تنازعکم الیه انفسکم من الشهوات و کفی بالموت واعظا و کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم کثیرا ما یوصی اصحابه بذکر الموت و یقول اکثروا ذکر الموت فانه هادم اللذات حائل بینکم و بین الشهوات.
2- 55) .سئل النبی صلی الله علیه و آله وسلم ای المؤمنین اکیس قال اکثرهم ذکرا للموت و اشدهم له استعدادا«کافی»
3- 56) . وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ -سوره الاعراف آیه 31.
4- 57) .ان اللّه یبغض کل اکول نئوم-فروع کافی.
5- 58) .و علیک بطول الصمت فانه مطرده للشیطان و عون لک علی امر دینک-سفینه البحار جلد 2 صفحه 50.

میانه روی در هر سه(خفتن،خوردن،گفتن)برای تزکیه نفس و نظافت دل و طلوع نور فطرت تأثیر بسزائی دارد و علاوه بر این تجربه و وجدان بزرگتر گواهی است بر درستی این گفتار.

نیاز وقت سحر و لذت مناجات

خواننده عزیز آزمایش کن و شبی در خورد و خواب اقتصاد کن و سحر برخیز و چند رکعت نماز بخوان و با پروردگارت راز و نیاز نما و به یک شب و دو شب اکتفاء مکن بلکه آن را عادت خود قرار ده آنگاه قرب آفریدگارت را خواهی دانست و شیرینی یاد او را خواهی چشید و مقامات روحانی را تا حدّی خواهی فهمید.

اندکی صرفه بکن در خواب و خور ارمغان بهر ملاقاتش ببر

شور قلیل النوم ممّا یهجعون باش در اسحار از یستغفرون

شب زنده داری و روزه داری،اسلحه های مؤمن

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:«بین بنده و خدا هیچ پرده ای تاریکتر و ترسناکتر از نفس و هوی(یعنی میلها و خواهشهای باطل نفس)نیست و برای از بین بردن این دو(یعنی روحانی شدن و از قید هوی آزاد شدن)وسیله ای بمانند احتیاج به سوی خدا(یعنی خود را ذاتا و صفه و فعلا محتاج به خدا ببیند)و خشوع برای خدا و گرسنگی در روز و بیداری در شب،نیست». (1)

حذر از پیروی نفس که در راه خدا مردم افکن تر از این غول بیابانی نیست

سخت است ولی می ارزد

تزکیه نفس یعنی پاک کردن خود از انواع آلودگیهای معنوی برطبق دستور شرع مقدس که مجملا به آن اشاره شد،هرچند بسیار دشوار و بر نفس گران

1- 59) .و لا حجاب اظلم و اوحش بین العبد و بین اللّه من النفس و الهوی و لیس لقتلهما سلاح و آله مثل الافتقار الی اللّه و الخشوع و الجوع و الظمأ

بالنهار و السهر بالليل...سفينه البحار جلد 2 صفحه 603.

است ولی چون تنها راه خوشبختی و رستگاری (1)و یگانه وسیله رسیدن به حیات پاکیزه انسانی است (2)پس باید زحمت کشید و رنجها برد تا نفس تزکیه شده به دست آید.به امید اینکه به خوشبختی همیشگی رسید.

نابرده رنج گنج میسّر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

البته از آن بهره مندی هائی که نصیب انسان می شود از حیات طیّبه انسانی و ثوابهای الهی،تمام ناراحتی هائی که دیده و رنجهائی که کشیده است جبران می شود. (3)

تحلیه به فکر و ذکر

پس از برطرف کردن موانع خداشناسی باید به دو چیز مداومت نماید:

فکر و ذکر-در سوره آل عمران می فرماید:«بدرستی که در آفرینش آسمانها(و کواکبی که بر سر ما سایه افکنده اند با آن همه اسرار و شگفتی ها)و(در آفرینش) زمین(که بر آن زندگی می کنیم با این همه آفریده های شگفت)و در کوتاهی و بلندی شب و روز(با نظم تخلف ناپذیر)نشانه ها و دلیلهای خداوندی است برای صاحبان خرد و اندیشه آنان که خدا را یاد می کنند در حال ایستادن و نشستن و هنگام خوابیدن(و استراحت کردن-یعنی در همه حالات به یاد خدایند)و در کیفیت آفرینش آسمانها و زمین اندیشه می کنند(و بوسیله تفکر می فهمند که جهان بزرگ آفرینش،بیهوده خلق نشده بلکه برای غرض مهمی است و آن رسیدن انسانست به مقام معرفت و بندگی و در نتیجه رسیدن به سعادت همیشگی) پس می گویند پروردگارا این جهان آفرینش را بیهوده نیافریدی و تو پاکی(از اینکه کار بیهوده کنی)پس ما بندگانت را از سختی آتش نگهدار(و به راه معرفت و بندگی راهنمائی فرما و ثابت بدار)». (4)

1- 60) . قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا. سوره الشمس آیه 9.
2- 61) . فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰاةً طَيِّبَةً -سوره النحل آیه 97.
3- 62) . كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِمٰا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيّٰامِ الْخٰالِيَهِ . سوره الحاقه آیه 24.
4- 63) . إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلاٰفِ اللَّيْلِ وَ النَّهٰارِ لَآيٰاتٍ لِأُولِي الْأَلْبٰابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيٰاماً وَ قُعُوداً وَ عَلىٰ جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ

فِی خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنٰا مٰا خَلَقْتَ هٰذٰا بٰاطِلاً سُبْحٰانَکَ فَقِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ. سوره آل عمران آیات 190 و 191.

اندیشه در آفرینش آسمانها و زمین

«آیا ایشان در نفسهای خود اندیشه نمی کنند که خداوند(این جهان پهناور آفرینش)آسمانها و زمین را(و آنچه در بین آنها است)نیافریده است مگر به حق(برای نتیجه ثابت و زوال ناپذیر)و مدتی که(در علم خداوندی)معین است(و چون اجل عالم رسید،نیست و نابود شده و سرانجامش عالم آخرتست که فناناپذیر می باشد)و بدرستی که بیشتر مردمان به دیدار پروردگارشان در سرای آخرت و رسیدن به پاداش کردارهایشان کافرند». (1)

پیشرفت دنیوی و عقب گرد معنوی

خواننده عزیز خوب در این آیه شریفه تأمل نما:«اینها به کار خویش در دنیا دانا و بینایند ظاهر زندگانی دنیا را می دانند و از باطن آن و سرانجامش و خلاصه آخرت بیخبرانند» (2)آیا اکثریت بشر امروز غیر این هستند که دانشهایشان همه راجع به عالم دنیاست و زندگی مادی،و کمتر موضوعی است که در آن پیشرفت شگفت انگیزی نکرده باشند؟

مثلا در علم کشاورزی،درخت کاری،گیاه شناسی براستی به حد کمال رسیده اند در علم طب و جراحی و راه تشخیص درد و دوای بدن انسانی، پیشرفتهای شگفت انگیز نموده تا جائی که قلب را جراحی یا تبدیل می کنند و در صنعت و اختراع و تأمین وسائل زندگی این عالم چیزها دانسته و یافته اند که پیش از این به خیالشان نمی گذشت تا چه رسد باور کنند،تا جائی که از زمین گذشته و فضا را تسخیر کرده اند و از مسافت سیصد و بیست و دو هزار کیلومتر گذشته به کره ماه قدم گذاشتند.

ولی متأسفانه با این همه دانش هائی که از ظاهر این جهان به دست

1- 64) . أَ وَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النّٰاسِ بِلِقٰاءِ رَبِّهِمْ لَکٰافِرُونَ -سوره روم آیه 8.
2- 65) . یَعْلَمُونَ ظٰاهِراً مِنَ الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غٰافِلُونَ -سوره روم آیه 7.

آورده اند از باطن و پدیدآورنده آن خبری ندارند و فناء و زوال این عالم را باور ندارند با اینکه محققین همین دوره دانسته و گفته اند که زمین را اجل و عمریست که چون به آن برسد نابود و متلاشی می گردد و گفته اند منظومه شمسی ما در سنین پیری است.

از همه ظاهرتر فنای هر فردی است که اینجا هیچکس ماندنی نیست ولی اصلا این معنی بدل آنها اثر نمی کند تا به فکر زندگی پس از مرگ بیفتند.

پس جهان دیگری در پیش است

و نیز تفکر نمی کنند که آفرینش این جهانی که سراسر آن حکمت است برای غرض مهم و نتیجه ثابتی است و آن اینست که این جهان فانی را یک جهان باقی در پیش است تا انسان هائی که از زندگی سرسام آور این جهان رهائی یافتند به آن جهان وارد شده به تمام خوشی برسند یعنی به یک راحتی برسند که هیچ ناراحتی در پی نداشته باشد و به لذّتی که هیچ ناکامی و سروری که هیچ اندوهی با آن نباشد.

جهان آفرینش برای معرفت حق

خلاصه مطلب،بشر باید در دستگاه آفرینش از آسمانها و آنچه در آنست بنگرد و تفکّر کند (1)تا بداند خلقت هر جزء کوچکی از اجزاء آفرینش دارای غرض و حکمتی است پس همه جهان آفرینش هم برای غرض مهمی است.

برای پیدا کردن آن غرض مهم پس از مراجعه به کلمات خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت او علیه السلام فهمیده می شود که:

جهان آفرینش برای انسان و انسان نیز برای شناسائی خدا و بندگیش آفریده شده است و معرفت و عبودیت بمنزله دو بال برای اوج گرفتن به مقام علوی و رسیدن به زندگانی پاکیزه انسانی است که در آنست لذتها و بهجتهائی که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بدلی نگذشته است (2):«هیچکس نداند که چه

1- 66) . قُلِ انْظَرُوا مٰا ذٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ -سوره يونس آيه 101.
2- 67) . فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْيُنٍ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ -سوره السجده 32 آيه 17.

ذخیره کرده اند برایشان از نعمتهائی که موجب روشنی چشم است،پاداش آنچه عمل کردند». (1)

و به عبارت دیگر غرض خداوند از ایجاد انسان و آفرینش جهان فانی و باقی.

اولا و بالذات ظاهر ساختن صفات جمالی(یعنی قدرت بی پایان و فضل و جود و کرم خداوند است که کمال آنها در مورد نیکان و صاحبان ایمان از بشر در عالم آخرت آشکار خواهد شد و آنچه در دنیا است برای نمونه است.

ثانیا و بالعرض ظهور صفات جلالی حق یعنی عدل حقیقی و قهر شدید خداوند است که در مورد اشرار و کفّار از افراد بشر آشکار می شود(و توضیح بیشتری برای این مطلب در محل مناسبی ذکر می شود).

آیات قرآنی در امر به تفکر و تعقل و نظر کردن و تدبّر نمودن بسیار است و در آنچه ذکر شد کفایت است.

اندیشه در آفرینش بهترین عبادتها

امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود:«آگاه ساز دلت را با اندیشه نمودن.(نبّه بالتفکّر)»و حضرت صادق علیه السلام می فرماید:بهترین عبادتها ادامه فکر در خدا و قدرت او است» (2)و حضرت رضا علیه السلام می فرماید:«عبادت زیادتی نماز و روزه نیست،جز این نیست که عبادت تفکّر در کار خداوند است». 70

1- 68) .شیخ بهائی علیه الرحمه شأن انسان را در عالم هستی و مقامی که باید به آن برسد خوب بیان می فرماید: ای مرکز دائره امکان وی زبده عالم کون و مکان تو شاه جواهر ناسوتی خورشید مظاهر لاهوتی تا کی ز علائق جسمانی در چاه طبیعت تن مانی؟ تا چند به تربیت بدنی؟ قانع بخزف ز در عدنی؟ ضد ملک ز بهر تو چشم براه ای یوسف مصر بر آی از چاه تا والی مصر وجود شوی سلطان سریر شهود شوی ز معارف عالم عقلی دور بزخارف عالم حس مغرور از موطن اصلی ناری یاد پیوسته بلهو

و لعب دلشاد یک دم بخود آی و ببین چه کسی؟ بچه دل بسته و به که هم نفسی؟
2- 69) .افضل العباده ادمان الفکر فی اللّه و فی قدرته.اصول کافی باب التفکر.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام مرویست که:«بیشتر عبادت ابی ذر اندیشه کردن و عبرت گرفتن بود»و حضرت می فرمود«یک ساعت اندیشه کردن بهتر از یک سال عبادت کردن است جز این نیست که صاحبان عقل و اندیشه پند می گیرند» (1)

شاید این حدیث اشاره به این باشد که یک ساعت اندیشه کردن در صنع الهی گاه می شود معرفتی بهره اش می شود که از یک سال عبادت بدون اندیشه به آن معرفت نمی رسید.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«و اگر در توانائی بزرگ و نعمت سترگ خدا می اندیشیدند بیگمان به راه راست(خداشناسی)برمی گشتند و از شکنجه های دوزخ می هراسیدند». (2)یعنی می فهمیدند پشت این عالم سرای جزا و ثواب و عقابست و از آن می ترسیدند.

رشته های گوناگون اندیشه

و نیز حضرت امیر علیه السلام می فرماید:«اندیشه کردن،به نیکوئی و به کار بستن آن وامی دارد». (3)

مجلسی-ره-در شرح این حدیث می فرماید:تفکّری که در این حدیث رسیده شامل همه اقسام اندیشه های درست است مانند:اندیشه در بزرگی خدا که انسان را به ترس و اطاعت او وامیدارد و مانند اندیشه در از بین رفتن دنیا و لذّتهای آنکه انسان را به ترک و کناره گیری از آن وامیدارد و مانند تفکّر در سرانجام مردمان خوبی که در گذشته بودند انسان را به پیروی از آثار و کردار آنان وامیدارد و مانند اندیشه در انجام گنهکاران و بدکرداران که موجب پرهیز کردن از کار آنها می شود و همچنین تفکّر در عیبهای نفس و آفات آنکه موجب توجّه به اصلاح آن می شود و مانند تفکّر در اسرار عبادات و هدفهای آنکه سبب می شود

1- 71) .کان اکثر عباده ابی ذر رحمه اللّه التفکر و الاعتبار-تفکر ساعه خیر من عباده سنه انما یتذکر اولوا الالباب -بحار الانوار جلد 15 صفحه 195.
2- 72) .و لو فکروا فی عظیم القدره و جسیم النعمه لرجعوا الی الطریق و خافوا عذاب الحریق-نهج البلاغه.
3- 73) .التفکر یدعو الی البر و العمل به«کافی».

آن را به وجه بهتر بیاورد و مانند فکر کردن در درجات عالی آخرت که انسان را به تحصیل آن وامیدارد و مانند فکر در احکام و مسائل شرعی که انسان را به عمل کردن به آن می خواند و همچنین تفکر در خویهای پسندیده که انسان را به تحصیل و آراسته شدن به آن می خواند».

پیشینیان کجایند؟

حسن صیقل گوید:«حضرت صادق علیه السلام عرض کردم اینکه مردم روایت می کنند(از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم)که اندیشه کردن یک ساعت از یک شب زنده داری بهتر است چگونه فکریست؟».

امام علیه السلام فرمود:«به ویرانه یا به خانه می گذرد پس بگوید کجایند آنها که در تو نشیمن داشتند؟،کجایند آنها که ترا ساختند؟چه شده است ترا که سخن نمی گوئی؟(سخن گو در تو نیست و همه رفته اند)». (1)

از آنچه گذشت برتری اندیشه و مراتب و انواع آن دانسته می شود و چون تنها وسیله معرفت خداوند،تفکّر است،راه فکر کردن،بطور مختصر یادآوری می شود:

راه اندیشه و خداشناسی

هر موجودی را که انسان می بیند از کوچک و بزرگ باید جهت آیت (نشانه و دلیل خدا)بودن آن را متوجّه شود (2)به اینکه اندیشه نماید هر پدیده ای،

1- 74) .قال سئلت ابا عبد اللّه علیه السلام عما یروی الناس ان تفکر ساعه خیر من قیام لیله قلت کیف یتفکر؟قال علیه السلام :یمر بالخربه او بالدار فیقول این ساکنوک؟این بانوک؟ما لک لا تتکلمین؟کافی.

2- 75) .«ولتر مشهورترین فلاسفه و نویسندگان فرانسه(1694-1778)که از بزرگترین عقول بشری بشمار است در کتاب خود(قاموس فلسفی)می نویسد«راه طبیعی برای رسیدن به معرفت خدا و شایسته ترین روشها برای پرورش مدارک و مشاعر عمومی این است که مطالعه و دقت خود را تنها در نظام آفرینش محصور نسازیم بلکه خاطر و ذهن خود را به مقاصد و حکمتهائی که هریک از موجودات برای آن آفریده شده اند متوجه کنیم». باز می نویسد:«من چون در ساعتی می نگرم که عقربک

آن،اوقات مختلف را نشان می دهد ناچار به آن نتیجه می رسم که قطعا عقل و فکری،چرخهای این دستگاه را مرتب ساخته است که در اثر آن نظم و ترتیب عقربک می تواند اوقات و ساعات را معین کند و همچنین وقتی در اعضاء بدن می نگرم چنین نتیجه می گیرم که قطعا عقلی این اعضاء و اجزاء و جهازها را منظم ساخته و برای زندگی آماده کرده است...»فرهنگ قرآن صفحه 356.

پدیدآورنده ای دارد،هر جنبنده ای جنباننده ای می خواهد و چون در هر موجودی حکمت و غرض و منفعتهائی می بیند پس می فهمد که صاحب عالم دارای اراده و دانائی و توانائی بی نهایت است،خصوصا با اندیشه در موجوداتی که دارای اراده و دانائی و توانائیند مانند حیوانات یا بالاتر،انسان.

آیا انسانی که دارای اراده و شعور است و پدیده ای است که از پدیده های جهان آفرینش،پدیدآورنده این انسان فاقد اراده و شعور است؟ !درحالی که این اراده و شعور انسان نیز پدیده ای است از آفریدگار جهان هستی.

نگاهی به چرخ های یک ساعت

مثلا ساعتی که مشتمل بر چرخها و پیچ و مهره های فراوانست تا برسد به عقربه ها و صفحه شماره دار آنکه در هر جزء کوچک یا بزرگ آن خاصیتی است که اگر نباشد ساعت کار نمی کند و کارخانه لنگ می شود،آیا عاقلی می تواند بگوید این ساعت خودش پیدا شده و چرخ ها و سایر اجزایش روی هم ریخته شده است؟ !آیا می توان گفت سازنده آن دارای اراده و شعور نبوده است؟ هرگز چنین چیزی نمی شود بلکه هر عاقلی از دیدن کارخانه ساعت و خاصیت های اجزاء آن یقین می کند که سازنده آن دارای حیات و اراده و شعور و توانائی بوده است و در این حکم هیچگونه تردیدی نخواهد داشت.

آیا دستگاههای بدن کمتر از ساعتی است؟

اینک گوئیم بدن انسان با آن همه دستگاههای حیرت انگیزی که در آنست مانند دستگاه غاذیه،هاضمه،نامیه،مولده،تصفیه خون(قلب)،کبد، کلیه،بینائی،شنوائی و از همه عجیب تر دستگاه مغز و محل ادراکات و...آیا کمتر از کارخانه یک ساعت است؟آیا نباید انسان عاقل از دیدن آن یقین کند که سازنده این بدن صاحب اراده و شعور و توانائی بی نهایت است درحالی که همان ساعت و مصنوعات دیگر بشر،آنها هم آفریده شده پروردگار عالمست:«خداوند آفریننده شما و کارهای شما است» (1)زیرا هر چیزی که ساخته شده دست بشر

1- 76) . وَ اللّٰهُ خَلَقَکُمْ وَ مٰا تَعْمَلُونَ -سوره و الصافات آیه 96.

است اجزاء اصلی آن همان آفریده شده های خداست و اراده و فهم و شعور و توانائی سازنده آن همه آفریده شده خداست.

نگاه از روی عادت نه عبرت !!

بلی چیزی که هست چون انسانی زمانی که از مادر زائیده می شود و بینائی پیدا می کند و موجودات این جهان را می بیند،قوه تمیز و عقل ندارد که سازنده آنها را بشناسد و چون به حدّ عقل می رسد در اثر این که چندین سال همه روزه این موجودات را می دیده بدون اینکه عبرت بگیرد،دیگر موجودی برایش بزرگی و اهمیت و نشانه دانائی و توانائی بی نهایت خداوندی را ندارد.

شاهد این مطلب اینست که اگر موجود تازه ای که ندیده ببیند فورا می گوید:(اللّه اکبر)بزرگست خداوند-چه آفریده شگفتی دارد!!درحالی که آفرینش خودش شگفت آورتر است.

بالجمله وظیفه انسانی پس از رسیدن به حدّ عقل آنست که هر موجودی را که می بیند جهت آیت بودن آن را متوجه باشد و آن را نشانه توانائی و دانائی خداوند بداند.

«و چه بسیار نشانه های(قدرت و حکمت و توحید خداوند)که در آسمانها و زمین است بر آنها می گذرند درحالی که ایشان از آنها روی گردانانند» (1)و از اندیشه کردن در آنها صرفنظر می کنند تا بوسیله آنها خدا را بشناسند.باید در کتاب آفرینش بدقت بررسی کرد تا به بزرگی و یگانگی صاحب آن دانا گردید.

به نزد آنکه جانش در تجلّی است همه عالم کتاب حق تعالی است

توحید مفضل را بخوانید

برای آشنائی و تمرین اندیشه در آیات الهی کتاب شریف«توحید مفضّل که فرمایشات امام صادق علیه السلام در ضمن چهار مجلس است و در بیان آیات

1- 77) . وَ كَاَيِّنْ مِنْ آيَهٍ فِى السَّمٰاوٰاتِ وَ الْاَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهٰا وَ هُمْ عَنْهٰا مُعْرِضُونَ -سوره يوسف آيه 105.

خدا در آسمان و زمین و آنچه در آنست و بیان نشانه های توانائی و دانائی خداوند در آفرینش بشر می باشد مخصوصا مطالعه کنید و از مطالب آن بهره مند گردید.

[ذکر چند داستان برای زیادتی بصیرت]

در اینجا برای زیادتی بصیرت در راه اندیشه چند داستان کوتاه یادآوری می شود:

1-داستان سلطان کافر و وزیر الهی

گویند در زمان پیش سلطانی بود طبیعی و کافر،وزیری داشت الهی و موحّد وقتی وزیر برای راهنمائی و اندیشه کردن سلطان تدبیری می کند:دستور می دهد در قسمتی از بیابان غیر مسکونی،ساختمان باشکوهی بنا کنند و در آن انواع درختها و گلها غرس نمایند،پس از پایان آن،روزی به قصد شکار با سلطان از آن راه می گذرند چون به آن ساختمان می رسند سلطان اظهار حیرت می کند و می پرسد این بنا را کی ساخته است؟من از اینجا زیاد گذشته ام و ساختمانی ندیده ام.

وزیر گفت:ممکن است خودش درست شده باشد بدون اینکه مهندس و بنائی داشته باشد.

سلطان گفت:مگر چنین چیزی ممکن است؟!گفت آری اینجا چون مجرای سیل است ممکن است سیل که آمده سنگها را از کوهها جدا کرده و در راه غلطیده و ساییده شده،اینجا که رسیده روی هم قرار گرفته و گل ها هم روی هم ریخته شده و در عبور آب از جنگلها درختانی جدا شده و در راه در اثر تماس با زمین تراشیده شده و بر روی این ساختمان قرار گرفته و مقداری هم در زمین اینجا فرورفته و درخت گل و ریاحین شده است.

سلطان گفت هیچ عاقلی این حرف را از تو نخواهد پذیرفت این دستگاه ساختمان،به زبان حال می گوید مرا مهندس و بنای باشعور و باکمالی ساخته است و باید تحقیق کنی چه کسی اینجا چنین تأسیسی کرده است؟!

وزیر گفت:شما می گوئید:عاقل نمی تواند بپذیرد چنین ساختمانی بدون سازنده باشعور و اراده و توانائی خودش پیدا شده،آیا این ساختمان،مهمتر از ساختمان بدن من و شما و سایر افراد بشر و حیوانات و بعد انواع نباتات است؟و

ص:181

خلاصه جهان آفرینش با این نظم شگفت انگیزی که مشاهده می شود آیا عاقلی می تواند بگوید خودبه خود پیدا شده است و آن را علت و سرپرستی که صاحب اراده و دانائی بی نهایت باشد نیست؟با این بیان لطیف سلطان را وادار به اندیشه کردن نمود تا نور فطرتش طالع و الهی و خداپرست شد.

2-گفتگوی علی بن میثم با مرد ملحد

علی بن میثم از علمای شیعه و هم زمان مأمون عباسی بوده است،شیخ مفید نقل فرموده که:روزی علی بن میثم بر حسن بن سهل وزیر مأمون وارد گردید درحالی که یکی از ملاحده(بی دینها و منکرین خدا)در پهلوی حسن نشسته بود و مردم به او زیاد احترام می کردند و او را گرامی می داشتند و گوش به سخنان باطله او می دادند.علی بن میثم را سخت ناراحت کرد پس گفت:امروز چیز عجیبی دیدم.گفتند چه دیدی؟گفت امروز کنار دجله دیدم یک کشتی بدون ملاح(ناخدا و کشتیبان)مردم را سوار کرده از این طرف دجله به آن طرف می رساند.

از آن طرف هم مردمی را سوار کرده این طرف پیاده می کند درحالی که کشتیبان نداشت.

آن مرد ملحد گفت:ای وزیر گوش به حرف این شخص نده زیرا عقل خود را از دست داده و دیوانه شده است.وزیر گفت:چرا؟ملحد گفت:می گوید کشتی که چوب و جماد است و عقل و شعور و چاره جوئی ندارد،مردم را به خودی خود بدون کشتیبان از آب عبور می دهد.

علی بن میثم رو به آن ملحد نموده گفت:چگونه است که حرکت منظم کشتی را بدون کشتیبان محال می دانی و مرا از گفتن آن دیوانه می خوانی ولی حرکت منظم آفتاب و زمین و سایر کرات آسمانی با موجودات در آنها که سرتاسر حکمت و نظم است بدون سرپرست و پروردگار دانستن را محال نمی دانی و خود را عاقل می خوانی؟

آن ملحد شرمسار و تسلیم گردید و دانسته شد که داستان ساختگی کشتی وسیله هدایت او بود. (1)

1- 78) .نقل از کتاب تحفه الاحباب محدث قمی صفحه 237.

سفیده و زرده تخم مرغ

ابو شاکر دیصانی که مردی زندیق و منکر خدا بود بر امام صادق وارد شد و گفت ای جعفر بن محمّد مرا به پروردگارم راهنمائی کن.

حضرت فرمود بنشین-نشست-بچه ای در آنجا بود و با تخم مرغی بازی می کرد،حضرت فرمود بچه این تخم را به من بده.

بچه آن تخم مرغ را داد،پس به دیصانی فرمود:نگاه کن این تخم مرغ را که مانند قلعه محکمی است و پوست ضخیم و محکمی آن را پوشانیده و در زیر آن پوسته نازکیست و در داخل آن سفیده روانی است که(مانند نقره است)وسط آن زرده مایع(بمانند طلا)موجود است نه زرده داخل سفیده می شود و نه سفیده داخل زرده،نه چیزی داخل آن می گردد و نه چیزی از داخل آن بیرون می شود و معلوم نیست که از داخل آن حیوان نر بیرون می آید یا ماده و چون شکافته گردید جوجه ای مانند طاووس به رنگهای گوناگون که در پرهای او است از میان آن بیرون می آید.

ای دیصانی آیا برای پیدایش این تخم مرغ با چنین خصوصیتی تدبیرکننده ای دانا و آفریننده ای توانا می دانی یا این که خودبه خود پیدا شده؟

ابو شاکر دیصانی سر به زیر انداخت و مدتی اندیشه کرد ناگاه سر برداشت و گفت«اشهد ان لا اله الاّ اللّه وحده لا شریک له...گواهی می دهم بر یگانگی خداوند عالم که شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمّد صلی الله علیه و آله وسلم بنده و فرستاده او است و تو پیشوا و حجت خدا بر مردم هستی و من از آن عقیده ای که داشتم توبه می کنم». (1)

کلمات خدا بی پایانست

ناگفته پیداست«اگر بنا شود نشانه های خدا و گواه های یکتائی او به رشته تحریر درآید،اگر درختها قلم و دریاها مرکب شود،قلمها تمام و دریاها

1- 79) .بحار الانوار جلد 2 باب اثبات الصانع صفحه 17.

پایان می پذیرند ولی کلمات و آیات الهی تمام نمی شود» (1)زیرا هر موجودی کلمه ای است از کلمات الهی که گواهی دهنده بر دانائی و توانائی و یگانگی آفریننده خود و نامتناهی بودن او و صفاتش می باشد.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتریست معرفت کردگار

قدرت فوقی در کار است

خواننده عزیز خوب در حالات خود و دیگران تأمل کن چه بسیار کارهائی که بشر قصد جدی برای انجام دادن آن دارد و به فاصله کمی آن قصد نیست می شود و چه بسیار اموری که بر ترک آن قصد جدی دارد و نمی شود.چه کارهائی که مقدمات آن را فراهم کرده بطوری که رسیدن نتیجه و پیدایش آن امر قطعی است لکن واقع نمی شود،بلکه گاهی ضد آن واقع می شود.آیا این فسخها و نقض ها و مخالفتها شاهد بزرگی بر قدرت فوق و قاهر پروردگار عالمیان نیست؟ چنانچه در بحث شرک گذشت.

اگر محوّل حال جهانیان نه قضا است

چرا مجاری احوال برخلاف رضا است

هزار نقش برآرد زمانه و نبود

یکی چنانچه در آئینه تصور ما است

کسی ز چون وچرا دم همی نیارد زد

که نقش بند حوادث ورای چون وچراست

برای مزید بصیرت به چند داستان مشهور دینی اشاره می شود:
1-شداد بهشتی که ساخت نمی بیند

خلاصه داستان شداد به تفصیلی که در تواریخ ثبت است از این قرار است که:به فرمان او شهری ساختند که اطرافش چهل فرسخ بود و ساختمان های آن خشتی از طلا و خشتی از نقره و درختانی ترتیب داده بود از زر سرخ و سیم

1- 80) . قُلْ لَوْ كاٰنَ الْبَحْرُ مِداٰداً لِكَلِماٰتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماٰتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً -سوره كهف آيه 109.

سفید و به جای میوه ها جواهر به کار برده بود و به جای سنگریزه در جویها لؤلؤ و مرجان ریختند.

چون پایان یافتن و آمادگی آن را به شدّاد خبر دادند برای استراحت در آن (و افتتاح آن)حرکت کرد ولی پیش از آنکه در آن گام گذارد اجلش رسید و مرد.

2-بنی اسرائیل را تعقیب می کند ولی...

فرعون با ششصد هزار نفر حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل را تعقیب کرد تا آنها را بگیرد و شکنجه دهد و چیره شدنش برایشان بنظر قطعی می رسید-چون به رود نیل رسید از همان دوازده راهی که برای بنی اسرائیل باز شد و عبور کردند فرعون با لشکرش وارد شدند و چون همه آنها در این راهها قرار گرفتند به امر خداوند آبها بر آنها ریخته شد و همه غرق شدند.

3-نمرود،ابرهه،سلیمان

نمرود به قصد کشتن حضرت ابراهیم علیه السلام آن حضرت را در آتش افروخته افکند ولی ابراهیم نسوخت و به سلامت بیرون آمد و عاقبت خودش بوسیله ناتوان ترین آفریده ها یعنی پشه مرد.

ابرهه با لشکر بسیار و فیلهای جنگی به قصد خراب کردن کعبه معظمه رو به مکه آمد ولی به مقصود نرسید و خداوند ابابیل(پرستو)را فرستاد که با هریک،سه دانه ریگ بود و بر آنها انداختند و همه را هلاک ساختند.

حضرت سلیمان علیه السلام یک روز فرمود:امروز می خواهم راحت باشم، کسی به من مراجعه نکند و پشت بام قصر رفت و بر عصا تکیه نمود.در همان حال ملک الموت جان او را گرفت.

ذکر(یاد خدا کردن)

با دیدن آفریده به یاد آفریدگار بیفتید

ذکر یعنی یاد خدا کردن بر دو قسم است:واجب و مستحب.ذکر واجب در سه مورد است:

اول-هنگام مشاهده آفریدگان،باید پدیدآورنده آنها را یاد کند و توانائی و حکمت بی پایان و دیگر صفات کمالی او را بشناسد و نعمتهای بی پایانش را از او ببیند و دوستیش را در دل جای دهد.

چون خدای را شناخت و دوست داشت و باو گروید آنگاه دوام این حالت مستحب است یعنی هرچه را می بیند خدا را نزد آن یاد کند و بهر نعمتی برخورد می کند آن را از خدا بداند و در هیچ حالی خدا را فراموش ننماید.

این مرتبه از ذکر افضل عبادات است چنانچه در باب تفکر ذکر شد و در چند آیه از قرآن مجید به این مرتبه از ذکر اشاره فرموده از آن جمله:«(صاحبان خرد و اندیشه آنانند که)یاد می کنند خداوند را(در تمام حالات)از ایستادن و نشستن و استراحت کردن» (1)یعنی در هیچ حالی خدا را فراموش نمی کنند و همیشه به یاد

1- 1) . اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّٰهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلیٰ جُنُوبِهِمْ «سوره آل عمران آیه 191».

اویند و نیز می فرماید:«پس یاد کنید نعمتهای خداوند را و از فسادکنندگان در زمین نباشید» (1)و در این آیه شریفه اشاره است به این که صلاح در یاد خدا است چنان که فساد در فراموشی او است.و همچنین می فرماید:«هنگامی که اعمال حج پایان یافت(با کوشش و جدیت)به یاد خدا به پردازید مانند یاد کردنتان از پدرانتان یا شدیدتر». (2)

خدا بیاد کردن سزاوارتر از پدر است

پیش از اسلام،اعراب پس از اعمال حج چند روزی در منی می ماندند و با بیانات گوناگون از شعر و نثر به پدرانشان افتخار می کردند،خداوند در برابر این کار نکوهیده دستور می فرماید که:مسلمانان پس از پایان مراسم حج به یاد خدا سرگرم شوند و نعمتهای بی پایان او را متذکر شوند و صفات کمالی او را یادآور شوند بالاتر از یاد کردن اعراب از پدرانشان،زیرا پدر جز وسیله تربیت و پرورش چیز دیگری بفرزندش نرسانده درحالی که در این جهت هم مسخّر حضرت آفریدگار بوده و در حقیقت همین پرورش هم مانند سایر نعمتهای بیرون از شمار، همه از خداوند است،پس باید همیشه خدا را یاد کرده و او را ستایش نمود و باو بالید و امیدوار بود،«و خدا را یاد کنید چنان که شما را راهنمائی فرموده است» (3)یعنی خدای را در نعمت هدایت که از نعمتهای معنوی است فراموش نکنید و آن را از خدا بدانید.

«چون نماز پایان یافت در زمین(برای تجارت و کسب و کار)پراکنده شوید و از فضل خدا بجوئید(یعنی طلب روزی خود از خدا کنید بوسیله کار)و خداوند را زیاد یاد کنید تا رستگار شوید». (4)

1- 2) . فَاذْکُرُوا آلاءَ اللّهِ وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ «سوره الاعراف آیه 76.
2- 3) . فَإِذا قَضَیْتُمْ مَناسِکَکُمْ فَاذْکُرُوا اللّهَ کَذِکْرِکُمْ آباءَکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً. سوره البقره آیه 200».
3- 4) . وَ اذْکُرُوهُ کَما هَداکُمْ سوره البقره آیه 199.
4- 5) . فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ وَ اذْکُرُوا اللّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ . سوره الجمعه آیه 10.

دوام یاد خدا نزد هر نعمت

بالجمله یاد خداوند نزد نعمتهای او تا آنجا که وسیله معرفت و محبت و ایمان باو شود واجب است اما دوام ذکر نزد هر نعمتی مستحب و موجب قرب او است و بهره برداری از مقام شاکرین است،لکن باید دانست که دوام یاد خدا نزد هر نعمتی،خیلی مشکل و از عهده نوع بشر بیرون است،زیرا نعمتهای الهی درباره هر فردی افزون از شمار است (1)و غفلتهای غیر اختیاری انسان هم بسیار.

در هر نفسی دو نعمت موجود

مثلا یکی از نعمتهای الهی دستگاه تنفس است که در شبانه روز بیش از 24000 مرتبه به آسانی نفس میکشد درحالی که قسمت مهم آن در خواب است و در بیداری هم اشتغالات او مانعست که التفات باین نعمت داشته باشد و این مطلب را سعدی شیرازی خوب بیان کرده است:

«هر نفسی که فرومی رود ممدّ حیات است و چون برمی گردد مفرّح ذات،پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری لازم.

از دست و زبان که برآید؟ کز عهده شکرش بدر آید

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجای آورد

ما نتوانیم وصف حمد تو گفتن با همه کروبیان عالم بالا

خودشان فراموش شدند

چنان که زیادی یاد خدا موجب زیادتی معرفت و محبت و خوشبختی دو جهان است،در برابرش فراموشی خدا،موجب بدبختی و محرومیت و فراموشی خود است یعنی چون خدا را فراموش کرد،خودش را نیز فراموش می کند و در

1- 6) . وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لا تُحْصُوهٰا سوره ابراهیم آیه 34.

نتیجه در مقام تحصیل سعادت خود که ایمان و عمل صالح است برنمی آید:

«و نباشید.مانند کسانی که خدای را فراموش کردند(یعنی خدای را نشناختند و بر نعمتهایش سپاسگذاری ننمودند و او را نپرستیدند و فرمانش نبردند)پس خداوند آنها را به فراموشی خودشان مبتلایشان کرد» (1)یعنی از دنیا بهره آخرتی برنداشتند.

از خود جز بدن نمیفهمد

توضیح مطلب آنکه،به برهانهای عقلی و نقلی ثابت است که حقیقت انسان همان روان او است و بدن به منزله مرکب و وسیله کارهای او است و جنبش های تن همه از او است و به فساد و مرگ تن،روح از آن فاصله می گیرد ولی نیست نمی شود و در عالم ملکوت باقی و ابدی است و به آثار کارهای خیری که به وسیله تن انجام داده همیشه بهره مند است چنانکه اگر کارهای شری انجام داده همیشه در رنج است.

انسانی که در دنیا خدا را فراموش کرد و او را نشناخت و به او نگروید، در نتیجه ذات و حقیقت خود را هم فراموش می کند و خود را تنها همان تن و زندگیش را همان زندگی مادی چند روز دنیا می پندارد به طوری که مرگ را نیستی حقیقت خود خیال میکند و در نتیجه تمام کوشش او،تأمین حیات مادی و سلامتی تن است بطوری که از کوچکترین چیزی که با سلامتی تنش مزاحمت دارد پرهیز می کند ولی از چیزهائی که(گناهان)سلامتی روانش را از بین میبرد پرهیزی ندارد،اگر بمختصر بیماری دچار شود می کوشد به وسیله دکتر و دوا یا جراحی آن را علاج کند و از بذل مال و وقت هیچ دریغ ندارد ولی برای بیماری روانش که هزاران سال باید در عالم برزخ برای آن گرفتار و از آن در رنج و شکنجه خواهد بود اعتنائی ندارد.

آشکار است که این ها همه در نتیجه فراموشی ذات است که اثر فراموشی خدا است.

نمی گوئیم که اگر تن بیمار شد آن را مداوا نکند،بلکه باید آن را علاج کند تا به وسیله بدن سالم بتواند کارهای نیک کند ولی در بیماری روانش باید هزاران

1- 7) . وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسٰاهُمْ أَنْفُسَهُمْ سوره الحشر آیه 19.

مرتبه بیشتر اهمیت دهد و آشکار است این کار وقتی می شود که انسانی ذات خودش را بشناسد و فراموشش نکند و آن هم در صورتی است که پروردگارش را بشناسد و در نظر داشته باشد.

در زمین مردمان خانه مکن کار خود کن کار بیگانه مکن

کیست بیگانه تن خاکی تو کز برای او است غمناکی تو

تا تو تن را چرب و شیرین میدهی جوهر جان را نبینی فربهی

گر میان مشک تن را جا شود روز مردن گند او پیدا شود

مشگ را بر تن مزن بر دل بمال مشگ چبود نام پاک ذو الجلال

ای برادر تو همین اندیشه ما بقی تو استخوان و ریشه

گر گلست اندیشه تو گلشنی ور بود خاری تو هیمه گلخنی

یاد خدا نزد واجبات و محرمات

مورد دوم از مواردی که یاد خدا واجب است هنگامی است که به واجبی یا حرامی برخورد کند باید خدای را یاد آورد و آن واجب را انجام یا حرام را ترک نماید مثلا ماه مبارک رمضان روزه را ترک نکند،موسم حج اگر شرائط وجوب در او جمع شده باشد حج را بجای آورد،سر سال اگر زکوه یا خمس بر او واجب شده باشد فورا اداء کند؛هنگام رسیدن بلا و مصیبت خدا را یاد کند و بر آن بلا شکیبا باشد و دل خود را به امید رسیدن به پاداش آرامش دهد و اگر به مستحبّی برخورد کرد به مقدار توانائیش خدای را یاد کند و آن مستحب را انجام دهد،مثلا در برخورد با مسلمانان ابتداء به سلام کردن را ترک نکند و اگر به او سلام کردند جواب آن را حتما باید بدهد یا صله رحم،اگر طوری است که در ترکش عرفا قطع رحم می شود واجب است مثلا مریض است او را عیادت کند،گرفتار است رفع گرفتاریش نماید و در غیر این صورت صله رحم مستحب و مسامحه در آن سزاوار نیست.

هم چنین در برخورد بهر حرامی باید آن را ترک کند و خدای را فراموش ننماید و در برخورد به مکروهات هم تا می تواند مسامحه نکند و آن را ترک نماید.مثلا اگر نظر حرامی پیش آید خدای را یاد کند و چشم از آن بپوشد،اگر آواز حرامی

ص:191

است گوش نگیرد یا از آن فرار نماید،اگر مال حرامی است آن را تصرف نکند، اگر کلمه حرامی است آن را بر زبان جاری نسازد.خلاصه در هیچ حالی خدای را فراموش ننماید یعنی او را فرمان برداری کند.

و این است مراد از ذکر کثیر که در قرآن مجید مکرّر فرموده:«زیاد یاد خدا کنید»و در چند روایت،امام علیه السلام همین مطلب را بیان فرموده است.

بهترین و سخت ترین کارها

حضرت صادق علیه السلام فرمود:«بهترین اعمال(و در روایت دیگر سخت ترین چیزی)که خداوند بر بندگانش واجب فرموده سه چیز است:و بنابه روایت دیگر امتحان نشده مؤمن به چیزی که سخت تر باشد بر او از سه چیز:

1-انصاف با مردم-یعنی با مردم با انصاف رفتار کنی.نپسندی برای آنها چیزی مگر آنچه برای خود می پسندی.

2-مواسات-یعنی با برادر دینی در مال همدردی کردن-اگر تهیدست باشد بذل مال کند،اگر بیمار است بهمچنین.

3-یاد خدا در هر حال-نه اینکه زبان به«سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الاّ اللّه و اللّه اکبر»بگردد(هرچند این هم ذکر است)لکن منظور این است که اگر بچیزی برخورد کردی که خدا فرموده آن را بجای آور،انجام دهی و اگر فرموده ترک کنی،آن را رها نمائی» (1)

و به همین مضمون چهار حدیث در اصول کافی نقل شده است.

مهمترین اقسام ذکر

بنابراین اهمیت این مرتبه از ذکر خدا بخوبی دانسته شد،بلکه اگر ملاحظه حلال و حرام در گفتار و کردار نباشد عبادت بدنی و ذکرهای زبانی هم یا بیفایده یا کم فایده است و این مطلب در اول کتاب گناهان کبیره بیان شده و

1- 8) .سید الاعمال ثلثه انصاف الناس من نفسک حتی لا ترضی بشئ الا رضیت لهم مثله و مواساتک الاخ فی المال و ذکر اللّه علی کل حال لیس سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر فقط و لکن اذا ورد علیک شئ امر اللّه به اخذت به و اذا ورد علیک شئ نهی اللّه عز و جل عنه ترکته(اصول کافی کتاب الایمان و الکفر باب الانصاف و العدل).

در اینجا تذکر باین آیه شریفه کافیست که:«خداوند تنها از پرهیزگاران می پذیرد». (1)

مراقبه همین است

این مرتبه از ذکر یعنی خدای را در هر حال حاضر و ناظر دانستن و از پیروی دستوراتش سرپیچی نکردن همان مراقبه است که تنها وسیله نجات از هر مهلکه و رسیدن بهر درجه ایست.

یعنی چنانکه حقتعالی بر بندگانش همیشه رقیب(نگاهدار)است و بر گفتار و کردارهای آنها نگهبانانی از ملائکه گماشته که همه را ثبت نمایند، همچنین بنده هم حضور او را مراقب و مواظب باشد و در محضرش گناهی نکند.

اینک برای تنوع در مطالب کتاب،چند داستان از مراقبه ذکر می شود:

نکته ای از داستان یوسف و زلیخا

گویند هنگامی که زلیخا حضرت یوسف علیه السلام را در حجره خلوت نگاهداشت ناگاه مقنعه را از سر برداشته و بر روی بتی که در حجره نصب بود،انداخت یوسف علیه السلام سبب آن را پرسید.زلیخا گفت چون خواستم با تو گلاویز شوم از بت خجالت کشیدم و از آن حیاء کردم و آن را پوشیدم که مرا نبیند.

یوسف علیه السلام فرمود تو از حضور جمادی که ساخته شده دست بشر است حیاء میکنی و من از حضور آفریدگار جهان حیا نکنم؟ !پس از او فرار کرد و در نتیجه بچه در گهواره بپاکدامنی او شهادت داد و عاقبت هم بمقام سلطنت رسید و زلیخا هم بطور مشروع به وصال او رسید بتفصیلی که در قرآن است. (2)

مرغ را زنده برگردانید

بعضی از بزرگان یکی از شاگردانش را بیش از دیگران مورد عنایت و

1- 9) . إِنَّمٰا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ (سوره المائده آیه 30).
2- 10) .احیاء العلوم.

تربیت قرار داده بود.سبب آن را پرسیدند فرمود بر شما آشکار خواهد شد.روزی به هریک از شاگردانش مرغی داد و گفت این مرغ را درحالی که کسی تو را نبیند ذبح کن و بیاور همه رفتند و هریک مرغ خود را در جای خلوتی کشتند و آوردند ولی آن شاگرد محترم مرغ را زنده آورد.استاد سبب آن را پرسید.گفت شما امر کردید مرغ را در جائی که کسی مرا نبیند ذبح کنم،من هرجا رفتم خدا را حاضر و ناظر دیدم. (1)

استاد گفت:این حال مراقبه اش سبب تقدم او بر دیگرانست. 11

گفتگوی چوپان با ابن عمر

گویند وقتی ابن عمر بغلامی که گوسفندانی را میچرانید برخورد کرد و باو گفت یک گوسفند بمن بفروش.چوپان گفت مال من نیست و مالک هم چنین اذنی بمن نداده است.ابن عمر گفت گوسفند را بمن بفروش و پول آن را برای خودت بردار و بمالک خود بگو آن گوسفند را گرگ ربوده.چوپان گفت «فاین اللّه»پس خدا کجاست؟یعنی اگر مالک من نیست خدا که حاضر و ناظر است.

این مراقبه چوپان در ابن عمر اثر کرد به طوری که نزد مالک آن غلام رفت و او را خرید و آزاد کرد و بعد همان گله گوسفندان را هم از همان مالک خرید و بآن غلام آزادشده بخشید و بعد از این ابن عمر همیشه این کلمه چوپان را تکرار میکرد و میگفت«فاین اللّه». (2)

جعبه را تحویل میدهد

هنگامی که مسلمین وارد مدائن شدند و هرچه توانستند جمع آوری کردند، مردی آمد و جعبه ای در دست داشت و آن را تحویل انبار داد.مسلمانان شک داشتند که آن جعبه چیست چون مانند آن را ندیده بودند.از آورنده پرسیدند آیا

1- 11) .لوامع البینات تألیف فخر رازی صفحه 206.
2- 12) .لوامع البینات فخر رازی صفحه 206.

چیزی از آن برداشته ای؟پاسخ داد اگر ایمان بخدا نداشتم و خدا را حاضر و ناظر نمی دانستم این جعبه را برای شما نمیآوردم.از هویت او پرسیدند گفت بخدا سوگند خودم را معرفی نمی کنم مبادا ستایشم کنید،دنبال او رفتند تا داخل طایفه خود شد.از مشخصات او سؤال کردند معلوم شد او عامر بن عبد قیس است. (1)

ذکر واجب زبانی،نماز است

قسم سوم از ذکر خدا،ذکر لسانی است و واجب آن همان نمازهای واجب یعنی نمازهای پنجگانه شبانه روز و نماز میت و طواف و قضاهای خود یا والدین بتفصیلی که در رساله های عملی موجود است.

اهمیت نماز و بزرگی ثواب آن و سختی عقوبتهای ترک آن در کتاب گناهان کبیره ذکر شده است.

دلیل بر اینکه ذکر واجب زبانی همان نماز واجبی است؛این است که در سوره جمعه میفرماید:«ای کسانی که گرویدید هرگاه بانگ نماز در روز جمعه بلند شود پس شتاب کنید بسوی ذکر خدا»که همان نماز است (2)و در سوره طه نیز میفرماید:«و بر پا دار نماز را برای یاد من». (3)

تسبیحات اربع،دعا،صلوات

ذکر مستحب را نیز انواعی است:تهلیل(یعنی شهادت بیگانگی خداوند)،تحمید(ثنا گفتن)تسبیح(گواهی بپاکی خداوند دادن)تکبیر (شهادت ببزرگی خدا دادن)و مختصر آنها جمله:سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر و نیز گفتن و لا حول و لا قوه الا باللّه میباشد.

و نیز از ذکر خدا است و دعا و مناجات با حضرت قاضی الحاجات چنان چه از دعا است صلوات بر محمّد و آل او و نیز تلاوت قرآن مجید از ذکر خداوند است.

1- 13) .تاریخ طبری جلد 4 صفحه 16.
2- 14) . یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا نُودِیَ لِلصَّلاٰهِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلیٰ ذِکْرِ اللّٰهِ سوره 62 آیه 8.

3- 15) . وَ أَقِمِ الصَّلاٰةَ لِذِكْرِی سوره 20 آیه 14.

ذکر خدا هرچه بیشتر بهتر

باید دانست که برای ذکر پروردگار حدی نیست و هرچه بیشتر به آن مشغول شود بیشتر بهره مند می شود.

در سوره احزاب می فرماید:«ای کسانی که گرویدید خداوند را یاد کنید بسیار یاد کردنی و او را بامداد و پسین تسبیح نمائید» (1).

در کتاب عده الداعی روایات فضیلت ذکر را نقل کرده و برای رعایت اختصار نقل نگردید و همین جمله برای اهمیت آن کافیست که بدانیم رستگاری همیشگی و سعادت حقیقی انسان به زیادتی ذکر خداوند تأمین می شود چنانچه می فرماید:«خدا را زیاد یاد کنید تا رستگار شوید» (2).

از اهل بیت علیهم السّلام انواع نمازهای مستحبی و دعاها و مناجات و اقسام ذکرها به مقداری رسیده که اگر کسی بخواهد در همه ساعات شب و روز به ذکر خدا سرگرم باشد می تواند.خداوند توفیق بهره برداری عنایت فرماید.

نماز شب و رسیدن به مقام محمود

ناگفته نماند که در بین نمازهای مستحب از همه بافضیلت تر و بااثرتر نوافل یومیه است،خصوصا نافله شب که یازده رکعت و وقت آن نصف دوم شب تا طلوع فجر است و آیات و روایات درباره فضیلت سحرخیزی و نماز شب و استغفار در سحر بسیار است و خلاصه هرکس بهر مقامی که رسیده به برکت سحرخیزی بوده (3)چنانچه از آیه شریفه این مطلب استفاده می شود،«و پاره ای از شب را بیدار باش به نماز خواندن و این واجبی است(زائد بر نمازهای یومیه)برای تو،امید است که پروردگارت ترا به مقام محمود به پا دارد» (4)یعنی مقامی که در آن تمام مردم ترا ستایش کنند و آن مقام شفاعت کبری است.

1- 16) . یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللّهَ ذِکْراً کَثِیراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَ أَصِیلاً سوره احزاب آیه 41 و 42.
2- 17) . وَ اذْکُرُوا اللّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ -سوره جمعه آیه 10.
3- 18) . هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود

4- 19) . وَ مِنَ اللّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسیٰ أنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً -سوره 17 آیه 79.

از این آیه استفاده می شود که نماز شب تنها بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم واجب بوده و بر امتش برای آسان کردن کار بر آنها واجب نشده بلکه مستحب مؤکد است،یعنی اگر شب را تا صبح بخوابند و نماز شب را ترک کنند عذابی ندارند بلکه برایشان آن محرومیت های جبران ناپذیر است از رسیدن به مقامات و درجات که اساس آنها شیعه آل محمّد شدنست.

روایات و تأکید در نماز شب

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:«از شیعیان ما نیست کسی که نماز شب نمی خواند» (1).

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:«کسی که ایمان به خدا و روز جزاء دارد نباید شب را روز کند مگر اینکه نماز شب را بخواند» 21و در توقیع مبارک حضرت حجه بن الحسن عجله اللّه تعالی فرجه به ابن بابویه سه مرتبه تأکید می فرماید که بر تو باد به نماز شب«و علیک به صلاه اللیل».

قرآن سحرخیزان را می ستاید

خداوند کریم سحرخیزی و نماز شب را در چند جای از قرآن مجید ستوده است از آن جمله:«اهل ایمان پهلوهای خود را از خوابگاه ها خالی میکنند(و برای نماز شب برمی خیزند)،می خوانند پروردگارشان را از روی ترس از قهر،و امید به لطف و ثواب او،و از آنچه به آنها داده ایم می دهند،پس نمی داند کسی آنچه از نعمت ها و مقام هائی که چشمها را روشن می کند برای آنها در نهانی(یعنی در غیب این عالم که برای آنها ذخیره شده است)به پاداش آنچه می کرده اند 22که از آن جمله سحرخیزی و نماز شب است.»

در جای دیگر می فرماید:«آیا کسی که کافر شده به خداوند،برابر است با کسی که(خدا را شناخته و به آخرت ایمان آورده)در اوقات شب به بندگی و اطاعت او ایستاده و در حال سجده و ایستاده او را می خواند درحالی که از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؛بگو آیا مساوی هستند

1- 20) .ليس من شيعتنا من لم يصل صلاه الليل.البلد الامين كفعمى

کسانی که(به خدا و آخرت)دانا می باشند و کسانی که نمی دانند؟جز این نیست که پندپذیر می شوند کسانی که دارای عقل اند» (1).

از این آیه شریفه به خوبی دانسته می شود که خواندن نماز شب و زاری کردن به درگاه خداوند از روی بیم و امید،نشانه علم و معرفت و خردمندی است، چنانچه ترک و بی اعتنائی به آن نشانه بی خبری و بی خردی است.

هر آن کس از حقیقت بوی دارد به بیداری شب او خوی دارد

«جز این نیست که پرهیزکنندگان از شرک و گناه در بوستان ها و چشمه ها(در قیامت)خواهند بود.گیرندگانند آنچه را پروردگارشان به آنها عطا می فرماید.ایشان پیش از این(در دنیا)نیکوکار بودند،اندکی از شب می خوابیدند(یعنی بیشتر شب را به بندگی بسر می بردند)و در سحرگاهان آمرزش می جستند(همیشه خود را در انجام وظیفه بندگی در پیشگاه خداوند مقصّر دیده و در سحرها از حضرتش آمرزش می خواستند)و در مال های ایشان بهره ای است برای نیازمندی که سؤال می کند و نیازمندی که سؤال نمی کند» (2).

علامه مجلسی(ره)در جلد 18 بحار الانوار پس از نقل آیات قرآنی در فضیلت نماز شب بیش از هفتاد حدیث نقل نموده و ما اینجا فقط به ذکر یک روایت اکتفاء می کنیم:

26 خاصیت برای نماز شب

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:نماز شب سبب خوشنودی پروردگار و دوستی ملائکه و سنت پیغمبران و سبب نور معرفت و اصل ایمان و راحتی بدن ها و کراهیت شیطان و وسیله پیروزی بر دشمنان و موجب اجابت دعاء و پذیرفته شدن اعمال،و زیادتی روزی و شفیع میان صاحب خود و ملک الموت و چراغ،و

1- 23) . أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ . سوره 39 آیه 9.

2- 24) . إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ آخِذِينَ مٰا آتٰاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَبْلَ ذٰلِکَ مُحْسِنِينَ كٰانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ مٰا يَهْجَعُونَ وَ بِالْأَسْحٰارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَ فِی أَمْوٰالِهِمْ حَقٌّ لِلسّٰائِلِ وَ الْمَحْرُومِ . سوره 51 آیات 15 تا 19.

فرش قبر و پاسخ گو از نکیر و منکر و مونس و زیارت کننده صاحب خود در قبرش تا روز قیامت است و چون روز قیامت شود سایه ایست از رحمت بر سر صاحبش و تاج است بر سرش و پوشش است بر تنش و نوری است در جلوش و پرده ایست بین او و آتش و حجتی است برای او نزد پروردگار و سبب سنگینی حسنات و وسیله عبور از صراط و کلید درب بهشت است.»

در این حدیث 26 خاصیت برای نماز شب ذکر شده که از همه مهمتر نور معرفت است.پس کسی که خواهان معرفت و مقام یقین است،باید از بیداری در سحر و نماز شب مسامحه نکرده بلکه بر آن مداومت کند تا انشاء اللّه به مقصود برسد.

کیفیت نماز

هشت رکعت به نیت نماز شب به صورت چهار تا دو رکعتی بهر سوره ای که بخواهد،پس از آن دو رکعت بنیّت شفع و پس از سلام یک رکعت به نیّت وتر بخواند و اگر مجال باشد در قنوت وتر هفتاد یا صد مرتبه استغفار یا سیصد مرتبه العفو،و آمرزش جوئی برای چهل مؤمن بسیار خوبست و دعاهای رسیده از اهلبیت علیه السلام بویژه دعای 32 از صحیفه سجادیه و دعاهائی که در جلد 18 بحار نقل شده رستگاری بزرگی است،خداوند همه را موفق بدارد (1).

1- 25) . چو خواهد شد رخ اندر خاک ریزان رخ اندر خاک مالید،ای عزیزان براندیشید از آن ساعت که در خاک فروریزد دو رخ چون برگ گل پاک در آن ساعت نه بتوانید نالید نه رخ در پیش او بر خاک مالید کنون باری شما را قدرتی هست شبان روزی بدینسان حضرتی هست نخواهد بود با تو هیچ همراه مگر سوز دل و آه سحرگاه مخسب ای دوست تا بیدار گردی مگر شایسته،اسرار گردی برو با گور افکن خواب خود را مگر بیدار گردانی خرد را الا ای روز و شب در خواب رفته برآمد صبح پیری و تو خفته نمی ترسی که مرگت خفته گیرد؟ دلت را غافل و آشفته گیرد؟ تو در خوابی و بیداران برفتند عزیزان و وفاداران برفتند مکن در وقت صبح ای دوست سستی که داری ایمنی و تندرستی هرآن خلعت کز آن درگاه بخشند چو آید صبحگه آنگاه بخشند برآر از سینه پرخون دمی پاک که بسیاری دمد صبح و تو در

خاک زبان بگشا و با حق راز میگوی غم دیرینه دل باز میگوی زهی لذت که در شب های تاری نیاز خویش با حق عرضه داری

حضرت رضا علیه السلام فرمود:ایمان یک درجه بالای اسلام است و پرهیزگاری یک درجه بالای ایمان است و یقین یک درجه بالای پرهیزکاریست و بین مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است».راوی از امام علیه السلام پرسید:

یقین کدامست؟فرمود:«توکل کردن بر خدا و تسلیم شدن برای خدا و خوشنودی به خواست خدا و واگذاری کار خود به خدا» (1).

مجلسی(ره)در شرح این حدیث از بعض محققین چنین نقل نموده است:

«دانش و بندگی دو گوهریست که آنچه می بینی یا می شنوی از کتاب های دینی و بیانات دانشمندان و اندرزهای پندگویان برای این دو است بلکه آمدن پیغمبران و فرستاده شدن کتاب های آسمانی برای این دو است،بلکه آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه در آنها است برای این دو است».و بس است برای دانستن شرافت علم،آیه شریفه:«خداوندی که هفت آسمان ها را آفرید و از زمین مثل آنها را،و امرش در بین آنها فرومی آید تا بدانید که خدا بر هر چیز تواناست و به همه چیز دانا است» (2).

(در این آیه شریفه غرض از ایجاد عالم را دانش به خدا و پی بردن به علم و توانائی بی پایان او بیان فرموده چنانچه گذشت)و بس است در شرافت عبادت آیه شریفه:«و نیافریدم جن و بشر را مگر برای اینکه مرا بپرستند» (3)(و علم و عبادت باهم اند یعنی لازم و ملزوم و سبب و مسبّب یکدیگرند،چون دانش سبب زیادتی بندگی و بندگی سبب زیادتی دانش است)و مراد به علم همان دین

1- 26) .الایمان فوق الاسلام بدرجه و التقوی فوق الایمان بدرجه و الیقین فوق التقوی بدرجه و لم یقسم بین العباد شیء اقل من الیقین-و فی حدیث آخر-قلت و ای شیء الیقین قال التوکل علی اللّه و التسلیم الی اللّه و الرضا بقضاء اللّه و التفویض الی اللّه(اصول کافی کتاب الکفر و الایمان).

2- 27) . اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَحٰاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ

عِلْماً. (سوره طلاق آیه 12).
3- 28) . وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ . (سوره و الذاريات آيه 56).

است یعنی شناختن خدا و ملائکه که واسطه وحی اویند و شناسائی کتاب خدا یعنی قرآن و شناسائی روز جزا چنانچه خودش فرموده است (1)و (2).

و مرجع ایمان به علم است زیرا ایمان،همان تصدیق به شیء است آن طوری که واقع او است و لازمه تصدیق به شئ تصوّر آنست و این تصوّر و تصدیق همان علم است.

و کفر مقابل ایمان و به معنی پوشیدن حق و باور نداشتن آنست و مرجع کفر،جهل است.

و ایمان در شرع،مختص باور داشتن این پنج چیزیست که ذکر شد (خدا،ملائکه،کتب آسمانی،پیغمبران و روز جزا)پس علم به آنها واجب است (3)و منظور از فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم :«دانشجوئی بر هر مرد و زن مسلمانی واجبست» (4)همین است.«البته هرکس به اندازه توانائیش» (5)زیرا برای علم و ایمان مراتبی است در قوّت و ضعف و درجاتیست در کمی و زیادی که بعضی بالاتر از بعضی است چنانچه اخبار کثیره بر آن دلالت دارد.

این برای آنست که ایمان به مقدار علمی است که به آن حیات دل می باشد و آن نوری است که در قلب روشن می شود بواسطه برداشته شدن حجاب بین بنده و پروردگارش چنانچه فرموده:«خداوند سرپرست کسانیست که ایمان آوردند،آنها را از تاریکی ها بسوی روشنی می کشاند» (6)و«آیا کسی که مرده بود پس او را زنده کردیم و به او دادیم نوری که با آن در بین مردم حرکت نماید، بمانند کسیست که در تاریکی ها است و از آنها بیرون شدنی نیست» (7).

و از امام صادق علیه السلام است که:«دانش فرا گرفتن،به زیادتی درس خواندن نیست.بلکه،آن نوری است که خداوند در دل کسی که می خواهد او را

1- 29) . آمَنَ الرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ . سوره البقره آیه 285.

2- 30) . یا أَیُّهَا الّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الّذِی نَزَّلَ عَلیٰ رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذِی أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِیداً. (سوره نساء آیه 136)
3- 31) .اعتقاد به امامان دوازده گانه جزء اعتقاد به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است چون لازمه ایمان به نبی،ایمان به وصی است.
4- 32) .طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه.
5- 33) . لا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا. (سوره بقره آیه 286)
6- 34) . اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ. (سوره بقره آیه 257)
7- 35) . أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النّٰاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُمٰاتِ لَیْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا. (سوره انعام آیه 122)

راهنمائی فرماید روشن می کند» (1).

و این نور مانند نورهای دیگر قوی و ضعیف و کم و زیاد دارد چنانچه فرموده:«چون خوانده شود برایشان آیات خدا،ایمانشان را زیادتر می کند» (2)و «بگو پروردگارا دانش مرا زیاده فرما» (3).

و هر اندازه حجاب برداشته شود این نور زیادتر می گردد و ایمان قوی تر و کامل تر می گردد تا جائی که همه دل را نور می گیرد پس شرح صدر نصیبش می شود و حقائق اشیاء را می فهمد و آنچه غیب است(ماوراء ماده و طبیعت)بر او آشکار می شود و هر چیزی را بجای خود می بیند،پس به مقدار نور و شرح صدرش، راستگوئی انبیاء در آنچه خبر داده اند اجمالا و تفصیلا بر او هویدا می شود.پس در دلش داعیه(میل و اراده)عمل به هرچه به آن دستور داده شده و پرهیز از هرچه از آن نهی شده پیدا می گردد(یعنی ملکه پرهیزگاری را دارا می شود)پس نور معرفتش با نورهای اخلاق نیک و خوی های پسندیده افزوده می شود چنانچه فرمود:

«نورشان در پیش رو و طرف های راست ایشان می دود» (4)،همچنین فرموده:«نور بر نور» (5).

و هر عبادتی که درست انجام دهد قلب را صفائی می دهد و آن را آماده افاضه نور و شرح صدر و معرفت و یقین می نماید و این نور او را به عبادت دیگر وامی دارد که آن هم موجب نور و شرح صدر بیشتر و معرفت زیادتر و یقین قوی تر گردد و همچنین تا آنجا که خدا خواهد و شواهد این مطلب از قرآن مجید و اخبار بسیار است.

چون آنچه گفته شد دانسته گردید پس بدان که اوائل درجات ایمان تصدیق هائی است که با شک ها و شبهه ها آمیخته است با اختلاف مراتبش و ممکن است که با شرک هم آلوده باشد چنانچه فرموده:«و ایمان به خدا نمی آورند بیشترشان مگر اینکه مشرک اند» (6)و از این مرتبه های ایمان غالبا تعبیر به اسلام می شود چنانچه فرمود:«اعراب گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان ندارید

1- 36) .ليس العلم بكثره التعلم انما هو نور يقذفه اللّه فى قلب من يريد أن يهديه.
2- 37) . وَ إِذٰا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيٰاتُهُ زٰادَتْهُمْ إِيمٰاناً. (سوره انفال آيه 2)
3- 38) . وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِى عِلْماً. (سوره طه آيه 114)
4- 39) . نُورُهُمْ يَسْعىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمٰانِهِمْ . (سوره تحريم آيه 8)
5- 40) . نُورٌ عَلىٰ نُورٍ. (سوره نور آيه 35)
6- 41) . وَ مٰا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ إِلاّٰ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ . سوره يوسف آيه 106.

و لکن بگوئید اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دلهایتان جا نگرفته است» (1).

و اواسط درجات ایمان تصدیق هائی است که از هر شک و شبهه پاک باشد چنانچه فرمود:«آنان که ایمان به خدا و رسولش دارند و سپس هیچ ریب و شکی نداشته باشند» (2).و بیشتر اطلاق ایمان بر این درجه از ایمانست چنانچه فرموده:«جز این نیست مؤمنین کسانی هستند که هرگاه خداوند یاد کرده شود دلهاشان ترسان شود و هرگاه آیات خدا بر آنها خوانده شود ایمانشان زیاده گردد و بر پروردگارشان توکّل می کنند» (3).

و اواخر درجات ایمان همان تصدیق های خالی از شک و شبهه است لکن به اضافه کشف و شهود و ذوق و عیان(یعنی دیدن به چشم دل و به ذائقه دل)و محبت کامل به حضرت آفریدگار و شوق تام به حضرتش چنانچه فرموده:

«این مؤمنین خداوند دوستشان می دارد و اینها هم خدا را دوست می دارند.در برابر اهل ایمان ذلیلان(فروتنان)و در برابر کافران عزیزانند و در راه خدا از ملامت کسی باک ندارند،اینست فضل خدا که به هرکس خواست میدهد...» (4).

از این مرتبه از ایمان به ایقان تعبیر می شود چنانچه فرموده:«ایشان به آخرت یقین دارند» (5)،چنانچه از آن تعبیر به احسان هم می شود،رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«احسان آنست که خدا را به پرستی مثل اینکه او را می بینی» (6).

و به این سه مرتبه از ایمان که ذکر شد در این آیه شریفه اشاره شده است:«بر کسانی که ایمان آورده اند و کار نیک کرده اند گناه و حرجی نیست در آنچه پیش از این از محرمات خورده اند البته وقتی که پرهیز کرده و ایمان آورند و کار نیک کنند آنگاه پرهیز کرده و ایمان آورند سپس پرهیز کرده و نیکوکاری کنند و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد» (7).

1- 42) . قٰالَتِ الْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا یَدْخُلِ الْإِیمٰانُ فِی قُلُوبِکُمْ . سوره حجرات آیه 14.
2- 43) . اَلَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتٰابُوا. سوره حجرات آیه 15.

3- 44) . إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذٰا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذٰا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيٰاتُهُ زٰادَتْهُمْ إِيمٰاناً وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ . سوره انفال آیه 2
4- 45) . يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكٰافِرِينَ يُجٰاهِدُونَ فِى سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لاٰ يَخٰافُونَ لَوْمَةَ لاٰئِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰاءُ. سوره مائده آیه 54.
5- 46) . وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ . سوره البقره آیه 4.
6- 47) .الاحسان ان تعبد اللّٰه کانک تراه.اصول کافی
7- 48) . لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ جُنٰاحٌ فِيمٰا طَعِمُوا إِذٰا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ . سوره المائده آیه 93.

و چنانچه ایمان را سه درجه است به تفصیلی که ذکر شد همچنین کفر هم در مقابل ایمان سه مرتبه است که در آیه شریفه به آن اشاره شده است:«آنان که ایمان آوردند سپس کافر شدند پس ایمان آورده سپس کافر شدند و سپس بر کفر خود افزودند خداوند آنها را نمی آمرزد و راهنمائیشان نمی فرماید» (1).

پس نسبت احسان و یقین به ایمان مانند نسبت ایمان به اسلام است.

و از برای یقین سه مرتبه است علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین چنانچه در این آیات به آنها اشاره شده است (2)و (3)و فرق بین این سه مرتبه به ذکر مثالی آشکار می شود:مثلا علم الیقین(بدیدن دودی که بالا می رود)علم به بودن آتش است و عین الیقین دیدن جرم آتش است و حق الیقین سوخته شدن به آتش است و بالاتر از این سه،مرتبه نیست و قابل زیاد شدن هم نیست چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«اگر پرده کنار رود یقین من زیاد نمی شود» (4).«پایان فرمایش مجلسی ره»

کفر هم سه مرتبه دارد

برابر سه درجه ایمانی که ذکر شد کفر هم سه مرتبه دارد:

مرتبه اول-شک و تردید و وسوسه در یکی از اصول پنجگانه(خدا، رسول،ملائکه،قرآن،آخرت)است چنانچه در قرآن مجید می فرماید:«دلهایشان به شک افتاد.پس ایشان در شک خویش سرگردانند» (5).

مرتبه دوم-انکار است یعنی با اینکه نسبت به حق شک دارد و درستی و نادرستی آن را نمی فهمد منکر هم می شود چنانچه در قرآن مجید تذکر می فرماید:

«و آنان که به آخرت ایمان ندارند دلهایشان انکارکننده است و ایشان تکبرکنندگانند» (6)و بیشتر اطلاق کافر بر این مرتبه است.

1- 49) . إِنَّ الّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً. سوره نساء آیه 137.
2- 50) . كَلاَّ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقِينِ . سوره التكاثر آیه 4-6
3- 51) . إِنَّ هٰذا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ . سوره الواقعه آیه 95.
4- 52) .لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا
5- 53) . وَ ارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِى رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ . سوره التوبه آیه 45.
6- 54) . فَالَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَهٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ . سوره النحل آیه 22.

مرتبه سوم-دشمنی با حق است یعنی علاوه بر شک و انکارش،با حق مخاصمه می کند و می خواهد آن را باطل جلوه داده از بین ببرد چنانچه می فرماید:

«آنان که با خدا و رسولش دشمنی می کنند سرنگون شوند چنانکه سرنگون شدند آنان که پیش از ایشان بودند و فروفرستادیم نشانه های روشن،و برای کافران عذابی است خوارکننده» (1)و چنانچه تفاوت درجات سعادت و ثواب آخرت به اعتبار درجات ایمان است که ذکر شد همچنین تفاوت درکات شقاوت و عذاب آخرت به اعتبار مراتب کفر است.

در هریک از این سه مرتبه اگر ظاهر موافق باطن باشد یعنی گفتار و کردارش مطابق شک یا انکار یا دشمنی باطنی او باشد کافر است و اگر ظاهرش برخلاف باطن باشد منافق است.

پس نفاق هم سه مرتبه دارد:اظهار ایمان با شک درون،تصدیق به حق با انکار قلبی،اظهار دوستی با حق با دشمنی باطنی،و عذاب مرتبه سوم «سخت ترین عذابها و درکه اش پائین ترین درکاتست» (2).

نمونه ای از اهل یقین

اسحاق بن عمار گوید شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود:رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز بامداد را با مردم گذارد و به جوانی در مسجد نگریست که چرت می زد و سر به زیر داشت،رنگش زرد و تنش لاغر و دیده هایش به گودی فرورفته بود.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود:ای فلانی چگونه بامداد کردی؟گفت:

یا رسول اللّه در حال یقین صبح نمودم.پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از گفته او در شگفت شد و به او فرمود برای هر یقین حقیقتی است حقیقت یقین تو چیست؟در پاسخ گفت یا رسول اللّه همان یقین من است که مرا اندوهناک کرده و شبم را به بیخوابی کشیده و روز گرمم را به تحمل تشنگی،(از روزه)جانم از دنیا و آنچه در آنست به تنگ آمده و روگردانست تا آنجا که گویا می بینم عرش پروردگارم برای

1- 55) . إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ كُبِتُوا كَمٰا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنْزَلْنٰا آيٰاتٍ بَيِّنٰاتٍ وَ لِلْكٰافِرِينَ عَذٰابٌ مُهِينٌ . سوره المجادله آیه 5.
2- 56) . إِنَّ الْمُنٰافِقِينَ فِى الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّٰارِ. سوره نساء آیه 145.

بررسی حساب مردم برپاست و همه محشور شده اند و من در میان آنهایم گویا به اهل بهشت می نگرم که در نعمتند و در بهشت باهم تعارف می کنند و بر پشتی ها تکیه زده اند و گویا به دوزخیان نگاه می کنم که در آن زیر شکنجه اند و فریاد می کشند گویا من هم اکنون نعره آتش دوزخ را می شنوم که در گوشم طنین انداز است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به اصحابش فرمود:این بنده ایست که خداوند دلش را به نور ایمان روشن فرموده،سپس به او فرمود:بدانچه بر آنی بچسب(که خطر دارد) عرض کرد یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم برایم دعا بفرمائید که در خدمت شما شربت شهادت نوشم،پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله برایش دعا فرمود و درنگی نکرد تا در یکی از غزوات پیغمبر به جبهه جهاد رفته،نهمین نفری بود که شهید شد (1).

چشم و گوش و زبان،خدائی می شود

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود در شب معراج از پروردگارم مقام مؤمن را نزد او پرسیدم تا اینکه فرمود:«و تقرّب نجوید هیچ بنده ای به من،به عملی که دوست داشتنی تر باشد نزد من،از آنچه بر او واجب کرده ام و براستی که با عمل بنافله (مستحبات)به من نزدیکی جوید تا آنجا که دوستش دارم و چون دوستش داشتم پس گوش او شوم که به آن بشنود و چشم او شوم که به آن ببیند و زبانش شوم که با آن گویا شود و دستش شوم که با آن برگیرد،اگر بخواندم پاسخش گویم و اگر از من بخواهد به او بخشم (2).

صوفیه به گمراهی افتاده اند

مجلسی ره در شرح این حدیث گوید شیخ بهائی گفته است این از حدیث های درست است و با اندک تفاوتی میان خاصه و عامه مشهور است و فقرات این حدیث را شرح داده است.

در معنی جمله«سمعه الذی به یسمع»گوید برخی از صوفیان و معتقدین

1- 57) .اصول کافی کتاب الایمان و الکفر باب حقیقه الایمان و الیقین حدیث 2.
2- 58) .اصول کافی کتاب الایمان و الکفر باب من اذی المسلمین ضمن حدیث 7 و 8.

حلول و اتّحاد،بظاهر این عبارت ها چنگ زده و به گمراهی افتاده و دیگران را هم گمراه ساخته اند،تا اینکه گوید برای این عبارت ها معانی عقل پسندیست بر روش استعاره و مجاز که در حدیث و قرآن شایع است و با عقائد اهل ایمان مخالف نیست.

پس وجوهی که بزرگان در معنی حدیث بیان کرده اند و آنچه به نظر خودش رسیده بیان فرموده است و برای رعایت اختصار،تنها معنائی که از شیخ بهائی نقل نموده اینجا ذکر می شود:

آنان که چشیده اند،می دانند

شیخ بهائی فرموده است:صاحبدلان را در اینجا سخنان بلندپایه و اشارات نهان و گرانمایه ایست-نکاتی که اهل ذوق فهمند و بوی خوشش بر جان ها نشیند و استخوان پوسیده تن ها را زنده کند و بدان راه نبرد جز کسی که ریاضت های جانکاه کشیده و تن به مجاهده اخلاقی داده تا از جام معرفت آنها نوشیده و مطلب آنها را فهمیده-و آنکه این رموز نفهمد و به این کنوز معرفت دست نیابد و جز بهره مندی از لذت های پست تن،کاری نداشته،چون این سخنان شنود در خطر بزرگی افتد و به پرتگاه حلول و اتحاد و الحاد سرازیر شود «تعالی اللّه عن ذلک علوا کبیرا».

و ما در اینجا سخنی آریم که آسان توان فهمید،گوئیم:

کنایه از کمال دوستی و نزدیکی

«این تعبیرات برای مبالغه در قرب به خدا است و شرح تسلط محبت است بر ظاهر و باطن و نهان و عیان بنده،و مقصود(خدا بهتر می داند)اینست که چون بنده خود را دوست دارم،او را به مقام انس کشم و در عالم قدس آرم و اندیشه اش را یکسره به عالم ملکوت غرقه کنم و حواسش را به تصرف خود گیرم تا به منزله گوش و چشمش شوم.»

روایات در درجات ایمان و مقامات اهل یقین و فضائل آن بسیار است کسانی که مایلند به کتاب الایمان و الکفر اصول کافی مراجعه نمایند.

غرض تذکّر خواننده عزیز است که در هر حدّی و مرتبه از ایمانست به آن

قانع نشود و طالب مقام یقین و طیّ سه مرتبه آن گردد و برای تشویق خوانندگان برخی از آثار و برکات مقام یقین که در کلمات ائمّه معصومین علیهم السّلام به آنها اشاره شده است بطور خلاصه یادآوری می شود:

آثار بزرگ برای یقین

اگر کسی مورد لطف حضرت آفریدگار شود و نور یقین بر دلش افاضه فرماید بطوری که تمام دلش را بگیرد،همه رذیله هایش برطرف می شود و در برابرش بهر خوی نیکی متّصف می گردد:«ایشانند کسانی که خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می فرماید» (1).

حضرت صادق علیه السلام فرمود:«یقین،بنده را بهر مقام بلند و ارجمند و شگفت آوری می رساند،رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از بزرگی مقام یقین چنین خبر داد هنگامی که گفته شد عیسی علیه السلام روی آب راه می رفت،فرمود:«اگر یقین او زیاد(زیادتر)می شد در هوا راه می رفت» (2).

و در مقدمه این کتاب روایتی از حضرت رضا علیه السلام نقل شد که فرمود:از آثار یقین دارا شدن توکّل و رضا و تسلیم و تفویض است.

کمی آرزو،اخلاص و زهد نشانه های یقین

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود کوتاهی آرزوهای دنیوی و اخلاص در عمل (که تنها برای خدا باشد و بس)و زهد در دنیا،نشانه هائی از یقین است» (3).

و نیز از آن حضرت مرویست که«صبر و زهد و صدق و رضا ثمره یقین است».

یعنی درخت پاکیزه یقین در هر دلی غرس شد میوه اش این صفات فاضله و ملکات پسندیده است.

1- 59) . فَأُوْلٰئِکَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّئٰاتِهِمْ حَسَناٰتٍ . سوره فرقان آیه 70.

2- 60) .اليقين يوصل العبد الى كل مقام سنى و مقام عجيب كذلک اخبر رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم عن عظيم شأن اليقين حين ذكر عنده ان عيسى بن مريم كان يمشى على الماء قال لوزاد يقينه لمشى فى الهواء.سفينه البحار جلد 2 صفحه 534
3- 61) .قال امير المؤمنين عليه السلام يستدل على اليقين بقصر الامل و اخلاص العمل و الزهد فى الدنيا.«الغرر للامدى»

خوشی در یقین و اندوه در شک

حضرت صادق علیه السلام فرمود:«خداوند به عدلش خوشی و آسایش را در یقین و رضا قرار داده و غصه و اندوه را در شک و سخط» (1).

توضیح مطلب آنکه صاحب یقین می داند که همه کارها بدست توانای حضرت آفریدگار است و هرچه واقع نشده او نخواسته و هرچه واقع شده او خواسته است و نیز پروردگار را به حکمت و رأفت شناخته است پس در برابر هرچه میل و خواست نفسانیش بود و واقع نشده اندوهی ندارد و نمی گوید ای کاش واقع شده بود چنانچه در برابر آنچه واقع شده از اموری که برخلاف میل و رغبت نفس او بود حسرتی ندارد و نمی گوید ای کاش واقع شده بود.

«نمی رسد مصیبتی در زمین و نه در نفس های شما مگر اینکه پیش از آنکه آن را واقع سازیم در لوح محفوظ ثبت و مقدّر است و این ثبت در لوح بر خداوند آسانست تا اینکه اندوهناک نشوید بر آنچه از شما فوت شده و شادمان نگردید به آنچه به شما داده شده و خداوند دوست نمی دارد هر متکبر فخرکننده را» (2).

خود را نمی بیند تا ناز کند

از این آیه شریفه دانسته می شود که اهل یقین چنانکه از هرچه به آنها نرسیده یا از دستشان رفته اندوهناک نمی شوند،از هرچه به آنها رسیده نیز شادمان نمی گردند و تکبر و ناز به آنها هم نمی نمایند،زیرا خود را بنده حق شناخته اند و آنچه دارند همه را ملک او می دانند و هیچ استقلالی برای خود نمی بینند تا کبری یا نازی داشته باشند.

1- 62) .ان اللّه تعالی بعدله و قسطه جعل الروح و الراحه فی الیقین و الرضا و جعل الهم و الحزن فی الشک و السخط.کافی
2- 63) . مٰا أَصٰابَ مِنْ مُصِيبَهٍ فِی الْأَرْضِ وَ لٰا فِی أَنْفُسِكُمْ إِلاّٰ فِی كِتٰابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهٰا إِنَّ ذٰلِكَ عَلَی اللّٰهِ يَسِيرٌ-لِكَيْلاٰ تَأْسَوْا عَلیٰ مٰا فٰاتَكُمْ وَ لاٰ تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاكُمْ وَ اللّٰهُ لاٰ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ. سوره حدید آیات 22 و 23.

آرامش در همه حال ویژه اهل یقین

و نیز صاحب یقین در هر پیشامد ناگواری و حادثه سختی وحشت و اضطراب درون ندارد،زیرا خود را تنها ندیده و کارها را همه از خدا می داند و هیچ پریشانی به خود راه نمی دهد بلکه در کمال امن و قرار،منتظر است که پروردگار دانا و توانا برای او چه خواهد و چه کند.

چون می داند جز خواسته خدا چیزی در عالم نمی شود و خواست او هم جز به خیر و صلاح تعلّق نمی گیرد،هیچ نگرانی و ناراحتی به خود راه نمی دهد و در این حال است که بیماری و تندرستی،عزت و ذلت،ثروتمندی و تهیدستی، برتری و پستی،ستایش و بدگوئی مردم،زندگی و مرگ...برایش یکسانست و براستی آسایش و آرامش واقعی در دنیا و آخرت برای اهل یقین است و بس:

«ایشانند که برایشان امن است و ایشانند راه یافتگان» (1)،«خداست که آرامش را در دلهای مؤمنین فرستاد تا بر ایمانشان افزوده شود» (2).

و بالجمله سکون و قرار و امنیّت و خوشی دل از آثار یقین است چنانچه وحشت و اضطراب و ناراحتی و اندوه از آثار شکّ است.

تنها از خدا می ترسد و به خدا امیدوار است

و نیز صاحب یقین امیدی و طمعی بهیچ آفریده ای ندارد و از هیچ آفریده ای نیز بیمی در او نیست و تنها ترسش از گناهانش است چنانچه امیدش نیز تنها به بخشش و فضل پروردگارش می باشد.

«آنان که مردم به آنها گفتند دشمن آماده جنگ با شما است پس از آنها بترسید،پس زیاد شد ایمانشان و گفتند خدا ما را بس است و خوب وکیلی است،ایشان رو به نعمت و فضل الهی آوردند و با هیچگونه بدی روبرو نشدند و خوشنودی خدای را پیروی کردند و خدا دارای فضل بزرگی است» (3).

1- 64) . أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ . سوره انعام آیه 82.

2- 65) . هُوَ الّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیمٰاناً مَعَ إِیمٰانِهِمْ . سوره فتح آیه 4.
3- 66) . اَلَّذِینَ قٰالَ لَهُمُ النّٰاسُ إِنَّ النّٰاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزٰادَهُمْ إِیمٰاناً وَ قٰالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَهٍ مِنَ اللّٰهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوٰانَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ . سوره آل عمران آیات 173 و 174.

ارزش عمل،به یقین است

باید دانست که مقامات و درجات آخرت به اعتبار مقام یقین و مراتب آنست و اجر و ثواب عبادات نیز به اعتبار یقین می باشد یعنی هر اندازه یقین عبادت کننده بیشتر،پاداش و ارزش عملش فزون تر است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:«کردار پیوسته اندک از روی یقین،نزد خداوند از کردار بسیار بی یقین بهتر است» (1).

و نیز فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«بنده مزه ایمان را نچشد تا بداند که آنچه به او رسیده چیزی نبوده که از او بگذرد و به او نرسد یعنی حتمی و تقدیر الهی بوده و آنچه به او نرسیده نرسیدنی بوده یعنی حتمی و مقدر الهی این بوده و بداند که زیان بخش و سودبخش همان خدا است عزّ و جلّ» (2)،یعنی هیچ آفریده ای نتواند سود و زیانی برساند چون آفریده شده،قدرت و استقلال ندارد.

همان طوری که ذاتش از خداست توانائیش هم از خداست.

خواب عالم از عبادت به بود

امیر المؤمنین علیه السلام شنید مردی از حروریّه(خوارج نهروان)را که مشغول نماز شب و قرآن خواندن بود،حضرت فرمود:«خوابیدن با یقین بهتر از نماز خواندن با شک در حق است» (3).

و آیات و روایات در فضیلت ایمان و اهل آن و شرافت علم و اهل آن، بیشترش راجع به یقین است،از اینجاست که پیغمبران و بزرگان دین این مقام را از خداوند مسئلت می نمودند.

1- 67) .ان العمل الدائم القلیل علی الیقین افضل عند اللّه من العمل الکثیر علی غیر یقین.کافی باب فضل الیقین حدیث 3
2- 68) .لا یجد عبد طعم الایمان حتی یعلم ان ما اصابه لم یکن لیخطئه و ان ما اخطأه لم یکن لیصیبه و ان الضار النافع هو اللّه عز و جل.کافی حدیث 7.

3- 69) .سمع امیر المؤمنین علیه السلام رجلا من الحروریه یتهجد و یقرء فقال علیه السلام نوم علی یقین خیر من صلاه فی شک. «نهج البلاغه»

حضرت صادق علیه السلام فرمود:«سه چیز را پیغمبران از هم نسخه گرفتند و به یکدیگر رساندند از آدم تا رسید به پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم که همیشه هرگاه بامداد می فرمود میخواند:«خدایا براستی من از تو خواهان ایمان دل نشینم.(که همیشه در دلم ثابت بماند)و یقینی واقع بینانه تا بدانم که به من نرسد جز آنچه تو بر من نوشتی و مرا بدانچه بهره ام کردی خوشنودم فرما» (1)و کلینی ره فرموده بعضی اصحاب این جمله را بر دعای مزبور افزوده است:«تا دوست ندارم زودتر شدن آنچه تو عقب اندازی و نه عقب افتادن آنچه تو پیش اندازی،ای خدای زنده ای خدای پاینده برحمت تو دادرسی کنم کار مرا اصلاح فرما و مرا بخودم هرگز وامگذار تا به یک چشم بهم زدن و درود خدا بر محمّد و آل او باد» (2).

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همیشه این دعاء را می خواندند:«خدایا نصیب من فرما ترس از حضرتت را،ترسی که به سبب آن گناه نکنم و روزی من فرما از فرمانبریت آنچه را که وسیله رسیدن به رضای حضرتت باشد،و به من ده از نور یقین آنچه سبب شود مصیبت های دنیا بر من آسان گردد،خداوندا ما را بهره مند فرما به گوش های ما و چشم های ما و قوّت ما تا زنده ایم و هریک از آنها را وارث ما قرار ده(یعنی تا نفس آخر چشم و گوش و نیروی مرا باقی بدار تا از آنها بهره ببرم)و خونخواهی ما را بر عهده ستم کننده بر ما قرار ده،و ما را بر دشمنان یاری فرما،و مصیبت ما را در دین ما قرار نده و نه دنیا را بزرگتر همّ و مقصد ما و نه اندازه دانش ما و مسلّط مفرما بر ما کسی را که بر ما رحم نمی کند به رحمتت ای رحیم ترین رحم کنندگان» (3).

1- 70) .ثلاث تناسخها الانبیاء من آدم حتی وصلن الی رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم کان اذا اصبح یقول اللهم انی اسئلک ایمانا تباشر به قلبی و یقینا حتی اعلم انه لن یصیبنی الا ما کتبت لی و رضنی بما قسمت لی.اصول کافی کتاب الدعاء حدیث 10

2- 71) .حتی لا احب تعجیل ما أخرت و لا تأخیر ما عجلت یا حی یا قیوم برحمتک استغیث اصلح لی شأنی کله و لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابدا و صلّی اللّه علی محمد و آله.

3- 72) .اللهم اقسم لنا من خشیتک ما یحول بیننا و بین معصیتک و من طاعتک ما تبلغنا به رضوانک و من الیقین ما یهون به علینا مصیبات الدنیا اللهم امتعنا باسماعنا و ابصارنا و قوتنا ما احییتنا و اجعله الوارث منا و اجعل ثارنا علی من ظلمنا و انصرنا علی من عادانا و لا تجعل مصیبتنا فی دیننا و لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا و لا تسلط علینا من لا یرحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین.«عوالی اللئالی»

و این دعا را در مفاتیح ضمن اعمال شب نیمه شعبان ذکر نموده است و مداومت بر این دو دعا و دعای مکارم الاخلاق صحیفه سجادیه علیه السلام بسیار نافع است.(1)

سفارش های ششگانه حضرت باقر(ع)به جابر

حضرت باقر علیه السلام دستوراتی به جابر جعفی که از شیعیان ویژه آن حضرت بود می دهد که چون راه خوشبختی دو جهان و گمشده هر عاقلی است با توضیح بیشتری بیان می شود:

1-«خلاص کن(یا خالص کن)خود را برای رسیدن به راحتی خود بدرستی تفویض(کار خود را جزئی و کلّی به خدا واگذاشتن و چیزی نخواستن جز آنچه خدا خواسته،عبارت از تفویض است)».

از آنجائی که خواسته های هر بشری بی پایان است و عالم مادّه تنگ و سرای مزاحمت می باشد بطوری که هر انسانی به هزار یک آرزوهایش نمی رسد، بنابراین آسایش حقیقی برای بشر محال قطعی است،مگر اینکه به نور معرفت به مقام تفویض برسد یعنی آرزوهای نفس را رها کرده،نخواهد جز آنچه خدای دانا و حکیم برایش خواسته و به آنچه رسیده دلخوش باشد و از آنچه به او نرسیده یعنی خدا نخواسته ناراحت نباشد چنانچه گذشت.

در حدیث نبوی مشهور است که:«ابتدای دانش شناسائی خدا و پایانش واگذاری کار به او است» (2).

کار خود گر به خدا بازگذاری حافظ ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی

بنده را با«خواست»چکار؟

از بزرگی نقل شده که سبب بیداری او از خواب غفلت و کوشش در تحصیل معرفت و بندگی کلام غلامی بود.روزی در بازار برده فروشان غلامی دید خواست آن را بخرد،پس نزد او آمد و گفت نام تو چیست؟غلام گفت هرچه

1- 73) .و بلغ بایمانی اکمل الایمان و اجعل یقینی افضل الیقین...
2- 74) .اول العلم معرفه الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه.

بخوانی.پرسید ترا بخرم؟گفت اگر بخواهی،پرسید خوراک تو چیست؟گفت هرچه بخورانی،پرسید لباست چیست؟گفت هرچه بپوشانی،از مسکنش پرسید گفت هرجا که جا دهی.

گفت ای غلام این چه جواب هائیست که می دهی؟غلام گفت:آقا!غلام را با خواست چکار؟آن شخص متنبّه شد و بر سر خود زد و گفت ای کاش در عمرم یک روز با مولای حقیقیم این طور بودم.

آسایش خیال موجب راحتی تن است

2-«و طلب کن راحتی تن را به جمع نمودن دل از تفرقه».

هر انسانی که به دنیا حریص شد و برای رسیدن به آرزوها و هوس ها فعالیت بیش از اندازه کرد از نعمت آسایش محروم و اعصابش کوبیده می شود و در نتیجه دستگاه هاضمه و سایر دستگاه های تنش به زحمت می افتد و از کار بازمی ایستد و تن رنجور می شود.برای سلامتی و راحتی تن هیچ داروئی بهتر از بیرون آمدن از تفرقه نیست.

با کمی گناه،آسایش خیال را تأمین کن

3-«و خالص شو برای جمع کردن دل به کمی خطاء»:

پوشیده نیست که هر نکبتی و ناراحتی به انسان می رسد در اثر گناه است چنانچه در حال کسانی که به بیماری حرص-بخل-حسد-حقد-کبر- سوءظن و حب دنیا گرفتارند اگر دقت کنید این مطلب بخوبی آشکار می شود.

چنین اشخاصی چه رنج ها که می برند و چه ناراحتی ها و شکنجه هائی که از این نکبت ها که به آن دچارند تحمل می کنند تا جائی که به مرگ خود راضی می شوند و در چند جای این کتاب به این موضوع اشاره شده است.

یاد خدا در تنهائی رقت قلب می آورد

4-«و برسان خود را به رقت قلب بوسیله زیاد یاد خدا کردن در تنهائی ها»:

اهمیت رقّت قلب در بخش دوم این کتاب ذکر می شود و بزرگترین وسیله برای رسیدن به آن در تنهائی یاد خدا کردن است بویژه در حالت سجده، چنانچه مرویست:«کسی که در جائی که دیگری او را نبیند به سجده رفته خدا را بخواند و گریان شود شیطان از دست او ناله می کند» (1).

و نیز از امام باقر علیه السلام مرویست:«نزدیک ترین حالات بنده با پروردگارش گاهی است که در سجده،گریان باشد» 76.

چنانچه در قرآن مجید است:«پس سجده کن و نزدیک شو» (2).

اندوه،قلب را نورانی می کند

5-«و برسان خود را به نور قلب بوسیله دوام حزن»:

یعنی برای رسیدن به نور دل بهتر وسیله اش دوام اندوه قلب است،و مراد از آن طلب نور یقین می باشد بمانند مادری که فرزند عزیز خود را گم کرده و همیشه دلش بیاد او و در جستجوی او و رسیدن به او است،همچنین شخص مؤمن باید همیشه در جستجو و رسیدن به نور یقین بوده همه همتش وصال آن باشد و تا به آن نرسیده بهیچ چیز آرام نگیرد و این حالت نشانه اهل آخرت بودنست.چنانچه نشانه اهل دنیا بودن اینست که هرگاه به آرزوی مادی خود رسد،دلخوش شده هیچ غم و حزنی در دلش نیست جز رسیدن به هوسی دیگر از هوس هایش.

«خوشنود شدن به زندگی دنیا و اطمینان پیدا کردن به آن» (3).

اندوه را باید پنهان داشت

ناگفته نماند حزن بر امر آخرت از عبادات قلبی است،چنانچه مرویست:

«هرگاه خداوند اراده خیر به بنده اش داشته باشد در دلش نائحه ای از حزن می افکند» (4)،بنابراین حزن قلبی خود را بر مردم نباید آشکار کند مبادا ریاء شود و به گناه شرک مبتلا گردد بلکه باید ظاهرش برخلاف باطنش باشد یعنی دلش

1- 75 و 76) .ثواب الاعمال صدوق ص 32.
2- 77) . وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ . سوره علق آیه 19(سجده واجبه)
3- 78) . وَ رَضُوا بِالْحَیاهِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِهٰا. سوره یونس آیه 7.
4- 79) .اذا اراد اللّه بعبد خیرا جعل فی قلبه نائحه من الحزن.«عده الداعی»

پر از اندوه آخرت و ظاهرش شادمان باشد چنانچه رسیده:«مؤمن اندوهش در دلش و شادیش در چهره اش می باشد» (1)

از خدا بترس تا گرفتار شیطان نشوی

6-«و پرهیز کن از شر شیطان بدرستی ترس از خداوند» (2):

یعنی کسی که براستی در دلش از خدا می ترسد و به آتش خوف می سوزد،هیچگاه فریب اهریمن را نمی خورد؛و در نتیجه،به آتش شیاطین هم متأثر نخواهد شد.شرح بیشتر و تفصیل این مطلب در بخش دوم می آید.

معنی یقین را بهتر بدانیم

یقین که تنها راه خوشبختی و رسیدن به درجات است و آرزوی همه بزرگان می باشد،نوریست که از طرف حضرت آفریدگار در دل روشن می شود و به سبب آن،حق و واقع بر انسان روشن شده بدان معتقد می شود،بقسمی که اگر مخالف حق صدها شبهه و وسوسه کند در او هیچ اثر نکند و او را متزلزل نسازد.

مانند کسی که از دور ببیند دود و جرقه آتش بلند است و یقین کند در آن خانه آتش است در این حال هیچکس نمی تواند او را از این اعتقاد بازدارد.

لوازم یقین از یقین جدا نیست

و نیز به سبب آن نور که در دل انسانی روشن فرمود،آثار و لوازم آنچه را که شناخته و بدان گرویده پیدا می شود بمانند کسی که از دور ببیند از حجره ای که وسائل زندگیش در آنست دود و شعله آتش بلند می شود و یقین می کند حجره اش آتش گرفته،لازمه این یقین اینست که در خاموش کردن آتش شتاب کند،اگر هیچ حرکتی نکند و اعتنائی ننماید دانسته می شود یا غفلت او را گرفته

1- 80) .المؤمن حزنه فی قلبه و بشره فی وجهه.

2- 81) .قال علیه السلام لجابر الجعفی و تخلص الی راحه النفس بصحه التفویض و اطلب راحه البدن باجمام القلب و تخلص الی اجمام القلب بقله الخطاء و تعرض لرقه القلب بکثره الذکر فی الخلوات و استجلب نور القلب بدوام الحزن و تحرز من ابلیس بالخوف الصادق. بحار الانوار جلد 17 باب وصایای امام باقر علیه السلام صفحه 161.

یا بواسطه شبهه ای که آتش اثاثیه اش را نمی سوزاند از جا حرکت نمی کند.

اگر غفلت و واهمه بر یقین چیره نشود

و نیز بمانند کسی که از جنازه مرده ای در شب تاریک در حجره دربسته وحشت دارد درحالی که یقین دارد که از مرده کاری برنمی آید و حرکتی ندارد.

اگر زنده بود از او ترس نداشت حال که مرده چگونه از او می ترسد؟

پس دانسته می شود که قوه واهمه اش بر قوه عقل او غالب شده و نمی تواند به لوازم یقین خود که از آن جمله نترسیدن از مرده است ملتزم شود.

شاید جمله«و یقینا صادقا»که در آخر دعای ابی حمزه است اشاره باشد به یقینی که همراه آثار و لوازمش باشد.

لازمه یقین به صفات خدا

مثلا یقین به اینکه خداوند دانا و بیناست و همیشه و همه جا با بنده اش حاضر و ناظر است،لازمه اش شرم از حضور او و ترک هرچه خلاف ادب و بندگی است می باشد.چنانچه لازمه یقین به توانائی بی پایانش توکل بر او است در همه کارها و نترسیدن از غیر او-و لازمه یقین به رازقیتش،اندوه روزی نخوردن است چنانچه لازمه یقین به اینکه همه امور به تقدیر و تدبیر او است و جز حکمت و مصلحت بندگان چیزی مقدم نمی فرماید صبر و رضا و تسلیم و تفویض و ترک حرص و بخل است و همچنین یقین های دیگر که به آن اشاره می شود.

مقام شرح صدر،نور خدائی

و به این نور یقین در چند جا از قرآن مجید اشاره شده است:«آیا کسی که خداوند سینه اش را برای پذیرفتن اسلام گشایش داده و او قرین نوری از پروردگارش شده»(مثل دیگرانست) (1)؟

«آیا کسی که مرده بود پس زنده اش کردیم و برایش نوری قرار دادیم (که به آن حق را ببیند و به آن بگرود)که به کمک آن میان مردم راه می رود مانند

ص:217

1- 82) . أَ فَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلیٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ . سوره الزمر آیه 22.

کسی است که در تاریکی ها است که از آن بیرون شدنی نیست» (1)؟

«هرکه را که خدا بخواهد رهنمائی فرماید،سینه اش را برای پذیرفتن اسلام بگشاید و هرکس را بخواهد گمراه کند(او را به خود واگذارد)سینه اش را تنگ و سخت نموده گوئی می خواهد به آسمان بالا رود(یعنی پذیرفتن حق برایش در سختی بمانند به آسمان بالا رفتن است)بدینسان خداوند بر کسانی که ایمان نمی آورند ناپاکی می نهد» (2).

نشانه های شرح صدر

«هنگامی که این آیه شریفه نازل شد،از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند شرح صدر چیست؟فرمود:نوریست که خدا در دل مؤمن می اندازد پس سینه اش گشاد و باز می شود(برای پذیرفتن حق).

پرسیدند آیا برای این نور نشانه ای هست که بدان شناخته شود؟

فرمود:آری،میل و رجوع بسوی آخرت و خالی شدن دل از دوستی دنیا و تدارک سفر آخرت پیش از رسیدن مرگ(به کوشش در توبه و اخلاص عمل)» (3).

آیا می شود جبر باشد؟

از این آیات شریفه که نور یقین و شرح صدر و هدایت از خداست و همچنین تاریکی و ضیق صدر و گمراهی کافر از خداست ممکن است در ذهن خواننده شبهه جبر وارد گردد و بگوید بنابراین مؤمن سزاوار مقام و درجه نیست چنانچه کافر هم سزاوار عقوبت و شکنجه نمی باشد،چون هدایت مؤمن و گمراهی کافر بدست خودشان نبوده است،دیگر آنکه گمراه کردن کافر برخلاف

1- 83) . أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها. سوره أنعام آیه 122.
2- 84) .فمن یرد اللّه یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل اللّه الرجس علی

الذين لا يؤمنون.
3- 85) .لما نزلت هذه الايه سئل رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم عن شرح الصدر ما هو فقال صلى الله عليه و آله وسلم نور يقذفه اللّه فى قلب المؤمن فيشرح صدره و ينفسح قالوا فهل لذلک اماره يعرف بها؟فقال صلى الله عليه و آله وسلم نعم الانابه الى دار الخلود و التجافى عن دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزول الموت.«المجمع»

عدل است و خلاصه این مطلب موافق مذهب جبر است و برخلاف وجدان قطعی و عقل صریح و دلیل های نقلی است.

لذا لازمست معنی هدایت بطور اختصار بیان شود تا دانسته گردد جبر نیست.

هدایت تکوینی برای همه است

راهنمائی که از افعال خداوند است بر دو جور است:تکوینی و تشریعی:

هدایت تکوینی الهی آنست که خداوند حکیم همه انواع آفریده ها را راهنمائی فرموده برای رسیدن به کمال و ظهور خاصیتشان و راه بدست آوردن سود و فرار از زیان و نگهداری خود،و این هدایت را در نهادشان همزمان با آفریدنشان قرار داده است چنانچه پس از دقت در رشد و نمو انواع گیاه ها و ظهور خاصیت آنها و تأمل در بدن حیوانات و کیفیت توالد و تناسل آنها و تدارک مسکن و طلب آذوقه و آشکار کردن خاصیتشان مانند«عسل ساختن و خانه سازی زنبور عسل»، بخوبی دانسته می شود.

اشاره به این مرتبه از هدایت است آیه شریفه:«خداوندی که داده است هر چیزی را(از انواع آفریده ها)صورتی که(لایق حال و موافق کمال آن بوده و مطابق منفعتی که به آن وابسته است)سپس راهنمائی فرمود(و شناسا کرد او را به چگونگی بهره برداری آن و نگهداری و رسیدن به کمال به وجه اختیار یا طبع)» (1).

و«خداوندی که تقدیر فرموده،پس راهنمائی کرد» (2).

هدایت تشریعی عامه و خاصه

هدایت تشریعی الهی در اموریست که باید به اختیار و اراده بشر انجام گیرد و تأمین کننده سعادت حقیقی و زندگی پس از مرگ او است و آن امور عبارتست از اعتقادات حقه و اعمال نیک،که آمدن پیغمبران و امر و نهی و بپا

1- 86) . اَلّذِی أعْطیٰ کُلّ شَیْءٍ خَلّقَهُ ثُمَّ هَدیٰ . سوره طه آیه 50
2- 87) . وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدیٰ . سوره اعلی آیه 3.

شدن قیامت و ثواب و عقاب همه برای آنها است.

این قسم هدایت بر دو جور است عامه و خاصه:هدایت عامه به معنی راهنمائی و نشان دادن راه نجات و سعادت است مثلا فقیری می خواهد خود را به شخص کریمی برساند تا بی نیاز شود،شما آدرس صحیح و نشانه درست منزل و زمان ملاقات آن کریم را برایش بیان می کنید بطوری که اگر بهمان نشانه برود به مقصود خواهد رسید.

هدایت خاصه آنست که تنها به بیان نشانه و راهنمائی قناعت نکنید بلکه بهمراه او رفته دستش را بگیرید و به مقصودش برسانید و در راه امید او را برسیدن به مقصود تقویت و در سختی های راه او را یاری کنید.

فطریات،پیمبران،کتاب های آسمانی هدایت عامه است

هدایت عامه همان است که در فطرت و نهاد بشر قرار داده و با فرستادن پیغمبران و کتابهای آسمانی آن را آشکارتر ساخته و حجت خود را به خلق تمام فرموده است.

به عبارت دیگر تمام اعتقادات حقه و تشخیص اعمال نیک و میل به آنها را فطری بشر ساخته آنگاه پیغمبر و کتاب را برای تفصیل و بیان آن فطریات فرستاده و اشاره به این مرتبه از هدایت است آیه شریفه:«ما راه را نشان دادیم خواه سپاسگزار شود(و راه پیمائی کند)یا کفران(نعمت هدایت)نماید» (1)و همچنین آیه شریفه:«و راهنمائی نمودیم انسان را دو راه خیر و شرّ» (2).

این قسم هدایت نسبت به عموم بشر بطور تساوی واقع شده و حجت خدا بر همه خلق تمام است و آنهائی که راه پیمائی نکردند و به نجات و سعادت نرسیدند عذری ندارند،مگر آنهائی که به حسب آفرینش دچار کمبود عقلی باشند،یا بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و کتاب او اصلا به آنها نرسیده باشد-این دو طایفه معذورند و چون حجت الهی بر آنها تمام نشده معذب نخواهند بود و خداوند به رحمت واسعه اش با آنها معامله می فرماید.

این دو دسته را جاهل قاصر(نادان کوتاه)و دیگران که هدایت را

1- 88) . إِنّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمّا شاٰكِراً وَ إِمّا كَفُوراً. سوره الدهر آیه 3
2- 89) . وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ . سوره 90 آیه 10

نپذیرفتند جاهل مقصر(کوتاهی کننده)گویند که از آنها بازخواست می شود.

پس از این مقدمه دانسته می شود آیاتی از قرآن مجید که در آنها فرموده:

کافرین،فاسقین،ظالمین...را خداوند هدایت نمی فرماید،مراد هدایت خاص و مرتبه دوم است که از شعبه های فضل الهی می باشد و زائد بر عدلست.

هدایت خاصه پس از پذیرفتن هدایت عامه است

هرگاه بنده ای هدایت نخستین را پذیرفت و ایمان آورد؛پروردگار،او را مورد الطاف خود قرار داده و با توفیقات خود یاری می فرماید و از وسوسه های ابلیس نگهداری می کند تا جائی که دلش را به نور یقین روشن کند و شرح صدرش دهد و در برابر،اگر بنده ای هدایت نخستین را نپذیرفت بلکه آن را انکار نمود،خداوند هم به جزای انکارش او را به خودش وامی گذارد و توفیقش نمی دهد و دلش را مهر کرده در ظلمات نادانی و بی خبری رهایش می فرماید تا جائی که اصلا حق را نبیند و آن را نجوید و دلش مرکز وسوسه های ابلیس شود،اینست معنی اضلال (گمراه کردن)خدا و هدایتش.

«استوار می دارد خداوند کسانی را که ایمان آوردند(هدایت نخستین را پذیرفتند.)به گفتار استوار(عقائد حقه)در دنیا و آخرت و گمراه می فرماید ستمگران را(کسانی که هدایت نخستین را نپذیرفتند)و خداوند هرچه بخواهد می کند» (1)و«آنان که هدایت الهی را پذیرفتند خداوند هم هدایتشان را زیاده فرموده و به ایشان پرهیزگاریشان را می دهد» (2)و«کسی که به خداوند ایمان آورد خداوند هم دلش را هدایت می فرماید» (3)و«آنان که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند پروردگارشان ایشان را به ایمانشان هدایت می فرماید» (4)و «کسانی که در راه ما بکوشند ما هم آنها را براههای خویش هدایت کنیم و خداوند با نیکوکارانست» (5)و«کسی را که خداوند هدایتش را بخواهد برای

1- 90) . یُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّٰابِتِ فِی الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ فِی الْآخِرَهِ وَ یُضِلُّ اللّٰهُ الظّٰالِمِینَ وَ یَفْعَلُ اللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ. سوره 14 آیه 27.

2- 91) . وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زٰادَهُمْ هُدىً وَ آتٰاهُمْ تَقْوٰاهُمْ . سوره محمد آیه 17
3- 92) . وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ يَهْدِ قَلْبَهُ . سوره 64 آیه 11.
4- 93) . إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمٰانِهِمْ . سوره 10 آیه 9
5- 94) . وَ الَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا وَ إِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ . سوره 29 آیه 69

پذیرفتن اسلام شرح صدرش می دهد» (1)و...

پاداش پذیرفتن و کیفر انکار کردن حق

پس از دقت در این آیات و نظائر آن بخوبی دانسته می شود که زیادتی ایمان و نور یقین و شرح صدر و سایر توفیقات و الطاف معنوی و خلاصه«هدایت خاصه الهی»در مرتبه پس از هدایت نخستین است که عمومی است و در حقیقت همه آنها پاداش تسلیم شدن در برابر حق و ایمان آوردن است.

چنانچه در برابرش ضیق صدر،تاریکی دل،کوری باطن،اضطراب درونی وسوسه های شیطانی و خلاصه اضلال الهی همه پس از انکار حق و نپذیرفتن آنست و کیفر آن می باشد چنانچه خودش می فرماید:«و گمراه نمی کند خداوند مگر فاسقان را» (2)و«این چنین گمراه می فرماید خداوند کافران را» (3)«و گمراه می کند خداوند ستمگران را» (4)و«خداوند گروه ستمگران را راهنمائی نمی فرماید» (5)و«این(عذاب بزرگ برای کافران)برای اینست که برگزیدند زندگی دنیا را بر آخرت و خداوند هدایت نمی کند کافران را» (6)و «کسانی که به آیات خداوند ایمان نمی آورند خداوند هم ایشان را هدایت نمی فرماید و بر ایشان عذاب دردناکیست» (7)و«خداوند راهنمائی نمی فرماید دروغگوی بسیار ناسپاس را» (8)و...

این آیات شریفه و غیرها صریح است که هدایت خاصه و گمراهی (واگذاری)الهی بدون جهت و جزائی نیست و تا استعداد و طلب حقیقی نباشد نمی شود یعنی اگر بنده مرتبه از مراتب هدایت نخستین را که به همه داده شده پذیرفت برای عطای مرتبه از مراتب هدایت دوم(خاصه)آماده می شود.

1- 95) . فَمَنْ یُرِدِ اللّٰهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ . سوره انعام آیه 125
2- 96) . وَ مٰا یُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفٰاسِقِینَ . سوره البقره آیه 26
3- 97) . کَذٰلِکَ یُضِلُّ اللّٰهُ الْکٰافِرِینَ . سوره غافر آیه 74
4- 98) . وَ یُضِلُّ اللّٰهُ الظّٰالِمِینَ . سوره ابراهیم آیه 27

5- 99) . وَ اللّٰهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ . سوره 9 آیه 19
6- 100) . ذٰلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَیٰاهَ الدُّنْیٰا عَلَی الْآخِرَهِ وَ أَنَّ اللّٰهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰافِرِینَ . سوره 16 آیه 107
7- 101) . إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِآیٰاتِ اللّٰهِ لا یَهْدِیهِمُ اللّٰهُ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ . سوره 16 آیه 104.
8- 102) . إِنَّ اللّٰهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ کٰاذِبٌ کَفّٰارٌ. سوره 39 آیه 3

تخلیه و تحلیه،فکر و ذکر مقدمه مقصود

اگر به آنچه درباره چاره بیماری شک ذکر شد از تخلیه و تحلیه،فکر و ذکر عمل بشود آمادگی کامل پیدا می شود برای افاضه بالاترین مراتب هدایت خاصه و آن عطای نور یقین و مراتب آنست.

خلاصه هرچه بنده متوجه آن شده و استعدادش را پیدا کرده و خواسته حقیقی او شده است همان را به او می دهند اگر خواسته اش درجات هدایت است بالایش می برند و اگر درکات گمراهی است پائینش می برند.

«هریک از اینها و آنها(دنیاخواهان و آخرت جویان)را کمک دهیم از بخشش پروردگارت و نیست بخشش پروردگارت بازداشته شده» (1)و«هرکس پس از آشکار شدن راه هدایت با پیغمبر فاصله گیرد و به مخالفت پردازد و راهی جز راه مؤمنین بپیماید ما هم در آن راهی که برگزیده یاریش دهیم و به جهنمش دراندازیم و بد جائیست جهنم» (2).

مجاری یقین یعنی اموری که باید به آنها یقین داشت

اشاره

در بحث های گذشته وجوب تحصیل یقین و مقام و بزرگی و آثار و مراتب آن و راه رسیدن به آن ذکر شده و نیز گفته شد که باید یقین صادق و تام باشد بطوری که نور آن تمام دل را بگیرد و آثار آن در دل آشکار شود.

حال باید دانست به چه چیزهائی باید یقین داشت،پس گوئیم تمام امور اعتقادیه که در قرآن مجید و سنت قطعیّه بدانستن و یقین به آنها امر شده،واجبست تحصیل یقین به آنها و در این کتاب به آنها اشاره شده است و در این مقام برای یادآوری خواننده عزیز به طور فهرست ذکر می شود:

1- 103) . كُلاًّ نُمِدُّ هٰؤُلاٰءِ وَ هَؤُلاٰءِ مِنْ عَطاٰءِ رَبِّکَ وَ مٰا کاٰنَ عَطاٰءُ رَبِّکَ مَحْظُوراً. سوره 17 آیه 20

2- 104) . وَ مَنْ يُشٰاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سٰاءَتْ مَصِيراً. سوره 4 آیه 115

.1

توحید ذاتی

یعنی یقین به آنکه حضرت واجب الوجود که تمام جهات آفرینش آفریده شده او است و همه به او قائم و وابسته است یکی است به تفصیلی که در بحث شرک گذشت.

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ سوره 47 آیه 19:باید بدانی که خدا شریک ندارد.

.2

توحید صفاتی

یقین به اینکه تمام صفات کمالیه مانند دانائی-شنوائی-بینائی- گویائی-ازلی و ابدی است هر کمالی که برگشت آن به علم و قدرت او باشد همه عین ذات مقدس او جل جلاله است «هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ » سوره 57 آیه 3:

خداوند به هر چیزی دانا است. «وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» سوره 57 آیه 2:و خداوند بر همه چیز توانا است.

«إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ» سوره 17 آیه 1:همانا خدا شنوا و بینا است یعنی تمام دیدنی ها و شنیدنی ها را می داند بدون نیاز به چشم و گوش مانند آدمی. «وَ کَلَّمَ اللّٰهُ مُوسیٰ تَکْلِیماً» سوره 4 آیه 164:خداوند با موسی سخن گفت(یعنی ایجاد سخن کرد بدون نیاز به آلت آن یعنی زبان مانند آدمیان) «وَ تَوَکَّلْ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لا یَمُوتُ » سوره 25 آیه 60:و توکل نما بر زنده ای که هرگز نمی میرد،همیشه بوده و خواهد بود.

و یقین به اینکه آنچه از صفات کمالیه الهیه در آفریده شده هاست همه عطاء اوست.

«اللّٰهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً » سوره 30 آیه 54:خدا است که شما را از سستی آفرید پس قرار داد پس از سستی برای شما قوت را یعنی هرچه توانائیست از خدا است.

«فَجَعَلْناهُ سَمِیعاً بَصِیراً» سوره 65 آیه 2:پس قرار دادیم انسان را شنوا و

ص:224

بینا. «عَلَّمَهُ الْبَیٰانَ » سوره 55 آیه 4:خدای مهربان انسان را سخن گفتن آموخت.

و خلاصه اصل حیات و شئون و کمالات مراتب آنکه بهر آفریده ای بخش شده همه پرتو و عطای حیّ بالذات جلّ جلاله است.

و نیز باید یقین داشت به اینکه هر نوع نقصی و ضعفی که در آفریده شدگان هست در خداوند نیست مثلا جسم نیست،از چیزی ترکیب نشده و از این روی به چشم حیوانی دیده نمی شود و مکان ندارد بلکه مکان آفرین است.

محل عروض هیچ حادثه ای نیست،خواب و خستگی و سستی که از لوازم جسم است در او راه ندارد و خلاصه هیچ نوع نیاز در او جل جلاله تصور نمی شود و از اینجا است که دانسته می شود صفات الهی حد و نهایت ندارد،مثلا نتوان گفت توانائی و دانائی خداوند تا فلان حد و اندازه است.

و پس از یقین به توحید صفات الهی باید سعی کرد که این یقین،صادق یعنی راست و درست شود به اینکه نورش در دل جای گیرد و بر واهمه و خیال غالب شود سپس آثار آن آشکار گردد مثلا کسی که به یقین خدای را به دانائی و توانائی بی نهایت و مهربان بر بندگان شناخت پس باید تکیه اش بر او باشد و بیم و امیدش به او باشد و از آنچه برای بنده اش خواسته راضی باشد چنانچه لازمه یقین به اینکه خدای را مکان نیست و همه جا با آفریده شدگان می باشد حیاء از حضور خداوند است در جلوت و خلوت،پس گناه و خلاف ادب بندگی نباید از او سرزند

«وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مٰا کُنْتُمْ » سوره 57 آیه 4:

هرجا باشید خدا با شما است.چنانچه لازمه یقین به اینکه عزت و علو و عظمت و کبریائی از صفات مختصه خداوندی می باشد آنست که برای خود و برای هیچیک از آفریده شدگان عزت و بزرگی نداند و نه بیند پس اگر ذره ای از کبر در دلش باشد با یقین مزبور منافات دارد بلکه باید همیشه و در همه حال و با همه متواضع باشد.

وَ لَهُ الْکِبْرِیٰاءُ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ » سوره 45 آیه 37:

تنها برای خدا است بزرگی و برتری در آسمان ها و زمین و تنها اوست صاحب عزت و حکمت.

ص:225

.3

توحید افعالی

یعنی به یقین بداند هرچه در جهان آفرینش لباس هستی پوشیده و هر خاصیتی از هر آفریده آشکار شده بلکه هر حالتی و عارضه ای در آنها پیدا شود همه از خداوند است.

مثلا گیاهی که سر از زمین درمی آورد خدا او را نمودار کرده،شکل و زیبائیش از خداوند است،بوی خوشش از خداست،خاصیت سیری یا شفا که از خوردن آن در بدن حیوان و انسان پیدا می شود از خدا است.

زنبور عسل،اصل پیدایش او از خداست،هوش و تمیزش در ساختمان خانه اش و نشستن روی گیاه معطر و عسل دادنش از خداست و همچنین اثر عسل در بدن و شفا یافتن از بعضی امراض هم در شرائط مخصوصه آنهم از خداست، بدن انسان چنان که اصل خلقت و ترکیب عجیب آن از خدا است،ظهور خاصیت هر عضوی از آن هم از خدا است.

حالات عارضه بر آن مانند خواب و بیداری،صحت و بیماری،حزن و شادی،خنده و گریه،ثروت و تهیدستی،عزت و ذلت،ظفر و شکست،ترس و امنیت،سیری و گرسنگی،تمیز خوبی و بدی،قوه و سستی و غیر اینها همه از خدا است تا جائی که افعال اختیاریه یعنی کارهائی که بشر به اختیار و اراده خودش انجام می دهد مانند راه رفتن،نشستن،سخن گفتن،خواندن،نوشتن، خوردن،آشامیدن،پوشیدن و بنائی و خیاطی و سایر کارهای ارادی همه آنها وابسته به ادامه قدرت و اراده و مشیت خداوند است و خلاصه هر کاری را که بشر بخواهد انجام بدهد وابستگی دارد به اینکه خداوند ادامه حیات و توانائی به او بدهد و آن کار مطابق مشیّت و خواست خدا باشد وگرنه آن کار شدنی نخواهد بود و خلاصه خالق جمیع کائنات و عوارض و حالات خداوند است چنانچه رازق و روزی دهنده همه خدا است و نیز حیات و ممات همه از خدا است و در کوچکترین تصرفی در جهان هستی برای او شریکی نیست و همگی به اذن و مشیّت و اراده و قضا و قدر اوست(بیده الملک)یعنی پادشاهی و تصرف بطور کلی در جهان آفرینش تنها بدست توانای خداوند است.

ص:226

و اما یقین صادق به توحید افعالی:

پس کسی که به یقین دانست همه چیز از خدا است به تفصیلی که گذشت،پس آنچه به او می رسد اگر ملائم با اوست یعنی نعمت است،باید شکرگذار پروردگارش باشد. (وَ مٰا بِکُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ) سوره 16 آیه 53.

و اگر ناملائم است باید صابر باشد زیرا کار خدا بی حکمت و مصلحت نیست و این بلا آزمایشی است.

«وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَةً » سوره 21 آیه 35«و آزمایش می کنیم شما را به بدی و خوبی»و چه بسا این بلا کفاره گناهی باشد یا موجب ثوابی گردد و خلاصه هر بلائی به هرکس در این جهان برسد تلافی و جبران خواهد شد.

(وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوٰالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرٰاتِ وَ بَشِّرِ الصّٰابِرِینَ 155 الَّذِینَ إِذٰا أَصٰابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ قٰالُوا إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَیْهِ رٰاجِعُونَ 156 أُولٰئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوٰاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ 157 سوره 2)«و آزمایش می کنیم شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهشی از مال ها و جان ها و میوه ها و مژده ده به صبرکنندگان.آنان که هرگاه پیش آمد ناملائمی به ایشان رسد گویند ما ملک خدائیم و بسوی او بازگردندگانیم.

ایشانند که صلوات و رحمت پروردگارشان بر ایشان است و همان هدایت یافتگانند.»

و نیز کسی که به یقین دانست که رازق خدا است و به حکم عقل و صریح قرآن مجید دریافت که روزی هر جنبنده ای بر عهده پروردگار جهان است (وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَی اللّٰهِ رِزْقُهٰا) سوره 11 آیه 6«و نیست جنبنده ای در زمین مگر بر خدا است روزی او»و چنانی که اصل روزی از خدا است همچنین تقسیم بندی و کم و زیاد آن برحسب مصالح روزی خواران هم از خدا است «نَحْنُ قَسَمْنٰا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ » سوره 43 آیه 32:ما قسمت کردیم بین ایشان معیشت ایشان را و لازمه این یقین حریص نبودن و عجول نبودن در طلب روزیست و قانع شدن به آنچه به او رسیده و اندوهناک نبودن به آنچه به او نرسیده و غم آتیه نداشتن است و

نسبت به کسانی که سهم آنها از روزی بیشتر رسیده حسادت نداشتن و در هیچ حال غضبناک نشدنست.

و نیز کسی که به یقین دانست که رسیدن هرکس به هر خیری و خلاصی از هر شری همه از خدا است و اسباب همه مسخّر و مقهور اراده حضرت

آفریدگار است پس لازمه آن دوام حالت انقطاع الی اللّه است یعنی در هیچ حالتی و برای هیچ حاجتی برای هیچ سببی ذلیل و خاضع نگردد و دست نیاز جز به درگاه حضرت بی نیاز دراز نکند و جز خدای را نخواند و به هر سببی که رو می کند تنها به امید حضرت مسبب الاسباب باشد و در انتظار ظهور خواسته و اراده پروردگار باشد.

و نیز لازمه یقین به اینکه منعم در جهان آفرینش تنها خدا است و بس، آنست که در دل او غیر از محبت پروردگار و آثار قدرت او،دوستی هیچ آفریده ای بطور استقلال نباشد یعنی هرچه را که دوست دارد از جهت این باشد که آثار قدرت و نعمت حضرت منعم جلّ جلاله است.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

آنچه گفته شد از آثار توحید صفاتی و افعالی برای نمونه و یادآوری بوده و آنچه که نوشته نشد به نور فطرت و دل روشن خواننده عزیز و دقت او در آیات قرآن مجید برگذار گردید.

.4

یقین به عدل

پس از یقین به توحید افعالی باید یقین داشت به اینکه خداوند در تمام افعالش عادل است.یعنی به مقدار ذره و کمتر از آن ظلم و ناروا در عالم تکوین و عالم تکلیف نبوده و نخواهد بود:اما در عالم تکوین پس هر آفریده شده ای هرچه قابلیت و استعداد داشت و به زبان حال می خواست به او عطا شده است «وَ آتاکُمْ مِنْ کُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ » سوره 14 آیه 34.

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد هرکسی را هرچه لایق بود داد

آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی آدمی را نزد خود نگذاشتی

گربه مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک از زمین برداشتی

و اما در عالم تکلیف پس اولا انسان را در کارهایش قادر مختار قرار داد که در راه خیر و شر توانا و آزاد باشد و ثانیا تکالیفی که بر عهده انسان از پیمودن راه خیر بوسیله پیغمبر قرار داد،تماما کمتر از طاقت انسان است و تکلیفی که

انجام آن از عهده انسانی بیرون باشد نفرموده و ثالثا در آثار اعمال بشر یعنی ثواب و عقاب یا مزد بر اطاعت و زجر بر مخالفت،کمال عدل را ظاهر فرمود،تا جائی که عمل انسانی کمتر از ذره اش هم حساب خواهد شد.

«فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ » سوره 99 آیه 87:هرکس به مقدار ذره ای کار خیری کرده آن را خواهد دید و هرکس به مقدار ذرّه ای کار شری انجام داده آن را خواهد دید،بلکه به اهل ایمان وعده های فضل داده یعنی بیش از استحقاق به آنها اجر خواهد داد،بلکه بدون حساب مرحمت خواهد کرد.

(إِنَّمٰا یُوَفَّی الصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسٰابٍ) سوره 39 آیه 10:جز این نیست که پاداش داده شوند شکیبایان مزد خویش را بیشمار.

.5

توحید در اطاعت و عبادت

یعنی یقین به اینکه سزاوار اطاعت و فرمانبری و عبادت و پرستش جز خداوند کسی نیست و لازمه این یقین آنست که از هیچ آفریده ای اطاعت نکند بجز آنهائی که خدا به آن امر فرموده مانند اطاعت از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و امام و نائب امام و اطاعت والدین و شوهر به تفصیلی که در کتاب گناهان کبیره ذکر شده چنانچه لازمه یقین به توحید در عبادت ترک پرستش هر آفریده ایست بطور استقلال به تفصیلی که در بحث شرک گذشت.یا بطور شرکت به تفصیلی که در بحث ریاء گناهان کبیره ذکر شده.

(أَمَرَ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاّٰ إِیّٰاهُ) سوره 12 آیه 40:خداوند امر فرمود که جز او را نپرستید پس باید بنده خالص خدا باشد و معنی اخلاص در عبودیت در بحث شرک گذشت.

از آنچه گفته شد از آثار یقین صادق،بخوبی دانسته می شود که اخلاق فاضله و ملکات حسنه که آنها از عبادات قلبیّه و از لوازم ایمان و تحصیل آنها بر همه واجبست(مانند خوف،رجا،حیاء،تواضع،خشوع،صبر،شکر،قناعت، محبت،توکل،رضا،تسلیم،اخلاص،و مانند اینها)همه شاخه و برگ شجره طیّبه

یقین است بطوری که اگر یقین صادق به توحید در دلی استوار شود و نورش همه دل را بگیرد،تمام این صفات حسنه در او آشکار می گردد،چنانچه ضد آنها

ص:229

یعنی بی باکی،ناامیدی،بی حیائی،کبر،قساوت،جزع،کفران،حرص، عداوت،هوی پرستی و مانند اینها همه شاخه و برگ شجره خبیثه کفر است.

و از اینجا است که در این کتاب تأکید بسیار شده در لزوم تحصیل یقین صادق به امید اینکه خواننده عزیز آنچه را گفته شده عمل کند و آرام نشده تا به یقین صادق برسد و از برکت آن اخلاق فاضله که سعادت دنیا و درجات آخرت او در آنها است دارا شده و از رذائل پاکیزه گردد.و در این کتاب به هریک از این اخلاق حسنه اشاره شده است و اگر خواننده طالب اطلاع بیشتری بر آنها باشد به کتاب«محجه البیضاء»فیض یا«معراج السعاده»نراقی و مانند آن از کتابهای اخلاقی مراجعه نماید.

.6

یقین به نبوت

پس از یقین به اینکه خداوند حکیم است،بطوری که کوچکترین جزئی از جهان آفرینش بی حکمت و بدون غرض آفریده نشده و سپس تفکر می کند و می بیند که نتیجه و غایت از خلقت آنچه در زمین است انسان است و امّا نتیجه و غرض از خلقت انسان پس اگر همین حیات محدود مادی باشد بطوری که از خاک خلق شود و سپس در خاک نیست گردد واقعا خلقت او عبث و بیهوده و لغو خواهد بود،بلکه بزرگتر ظلمی بر او واقع شده زیرا از لوازم حیات مادی انسان انواع مزاحمات و بیماری ها و سختی ها است چنانچه در بحث های گذشته به این مطلب اشاره شد.

پس عقل یقین می کند بر اینکه قطعا بشر را حیات جاودانی در پیش است و به مرگ،نیست نخواهد شد و در آن جهان ابدی تمام سعادت او که غرض از ایجاد اوست آشکار خواهد شد،سپس می فهمد که برای دانستن تفصیل حیات ابدی و راه رسیدن به سعادت همیشگی،بر خداوند است که یک نفر از افراد بشر را به آن عالم ابدی آشنا سازد و از علم خود او را دانا فرماید تا سایر افراد بشر را راهنمائی کند و آنها را از راه سعادتشان آگاهی دهد و ضمنا برای نظم حیات اجتماعی بشری قانون هائی برای آنها قرار دهد و بر آنها حکومت الهی نماید.

و نیز برای اطمینان افراد بشر به صدق گفتار او و یقین به اینکه از طرف خداوند است،باید رشته ای از قدرت غیر متناهی الهی به او باشد که سایر

افراد بشر

ص:230

از مثل آن عاجز باشند یعنی دارای معجزه باشد و پس از دانستن آنچه ذکر شد و رجوع به قرآن مجید و دانستن معجزه بودن آن به بیانی که در بحث علاج کفر گفته شد،به یقین دانسته می شود که حضرت محمّد بن عبد اللّه صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر بر حق و رسول خدا بوده و هرچه فرموده همه صادق و به هرچه امر کرده اطاعت او واجبست و از جمله خبرهائی که در قرآن مجید و سنت متواتر قطعی بدان تصریح فرموده آنست که او آخر پیغمبران است و پس از او خدا رسولی نخواهد فرستاد و آنچه را بشر تا قیامت به دانستن آن نیازمند است بیان فرموده است و لازمه این یقین آنست که پس از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم اگر بشری ادعای پیغمبری کند و بگوید بر من از طرف خدا وحی می رسد و مردم باید تابع من شوند،به یقین دروغگو و باطل است و اگر در اثر ریاضات باطله و یاد گرفتن بعض علوم غریبه کارهای عجیب و غریب از او دیده شود یا از امور نهانی خبرهائی دهد قطعا سحر و از شیاطین است و اگر توانائی باشد برای جلوگیری از فسادش واجبست کشتن او.

.7

امامت

پس از مراجعه به ادله عقلیه و نقلیه که در بحث امامت،علما ذکر نموده اند(به کتاب کفایت الموحدین مراجعه شود)و مراجعه به روایات متواتره قطعیه به یقین دانسته می شود که اوصیاء رسول خدا دوازده نفرند که دوازدهمین آنها یعنی حضرت مهدی بن الحسن العسکری را خداوند عمر طولانی داده تا هر زمان که صلاح دانست او را ظاهر فرماید و زمین را از عدالت پر سازد و امامت آن بزرگوار متصل به قیامت است و نیز هریک از این دوازده امام علیه السلام علاوه بر اتفاق تمام فرق اسلام بر فضیلت و علم و ورع آنها همه دارای معجزات قاهرات بودند که در کتابها ثبت است(به کتاب مدینه المعاجز مراجعه شود)و لازمه یقین به امامت آن بزرگواران یقین به صدق آنها است و اینکه گفتار آنها همان گفتار رسول خدا است چنانی که گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از خدا است.

پس آنچه را که ثابت و قطعی باشد،از فرمایشات آنها واجب است پذیرفتن و اطاعت آن و از آن جمله است اخبار به ظهور مهدی علیه السلام پس از

غیبت طولانی به تفصیلی که در کتب روایات ثبت است و برای اهل یقین حضور و غیبت امام مساویست اللهمّ عجّل فرجه.

ص:231

.8

برزخ

یعنی حیات انسانی از ساعت مرگ تا قیامت «وَ مِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ » سوره 23 آیه 100:«پس از مرگ ایشان برزخ است تا روزی که برانگیخته می شوند».باید به یقین بداند که انسانی به مرگ نیست و نابود نمی شود و مرگ انسان همان جدائی بین روان و بدن است و قطع کلی علاقه روح از تن می باشد و پس از این جدائی کالبد در خاک فاسد و متلاشی و در آخر خاک می شود و روح در همان جدائی با بدن لطیفی است که در شکل و صورت بمانند همین کالبد جسمانی است و از شدت لطافت به چشم حیوانی دیده نمی شود.

و باید یقین داشت به اینکه پس از مرگ از عقائد و اعمال پرسش هائی خواهد شد و باید جواب های آنها را آماده داشت و امّا دانستن کیفیّت و تفصیل آن لازم نیست.

و نیز باید یقین داشت که در برزخ فی الجمله ثواب و عقاب هست یعنی از آثار عقائد و کردارش بهره مندی دارد تا برسد به قیامت کبری و ثواب کلی الهی و بهشت جاودانی یا نعوذ باللّه به عذاب همیشگی و بسیاری از مؤمنین که کردارهای ناروائی داشته اند به همان عذاب برزخی حساب آنها تسویه می شود بطوری که در قیامت هیچ گرفتاری ندارند و تفصیل گزارشات برزخ در کتاب (معاد)نوشته شده به آنجا مراجعه شود.

و لازمه یقین مزبور سعی در تحکیم عقاید حقه کردن بطوری که در دل جای گرفته باشد تا هنگام پرسش گنگ و حیران نباشند و نیز با شتاب هرچه بیشتر و بهر عمل خیری از واجبات و مستحبات دست اندازد و خلاصه از کشت کاری برای حیات پس از مرگ خود یک لحظه فارغ ننشیند چون وقت ضیق و هنگام درو نزدیک است زیرا فاصله بین انسانی و برداشت نتیجه هایش جز مرگ چیزی نیست و آنهم در هر لحظه انسانی را تهدید می کند.

ص:232

.9

یقین به قیامت

یعنی روزی که اولین و آخرین افراد بشر برانگیخته شده و جمع می شوند،روزی که آفتاب و ماهتاب را دیگر نوری نیست،روزی که کوه ها در اثر زلزله های پی درپی خرد و مانند رمل نرم می گردد،روزی که زمین و آسمان عوض می شود،روزی که یک دسته با کمال امنیت و شادی و سفیدروئی نامه عملشان بدست راست است دسته دیگر در نهایت شدت و اضطراب و اندوه و سیاه روئی نامه عملشان بدست چپ آنها است.

اجمالا روزیست که خداوند عالم آن را بزرگ یاد فرموده و بطوریست که بزرگان دین از یاد آن ترسناک و غمگین و گریان و نالان می شدند و براستی هر دل بیداری اوصاف آن روز را در قرآن مجید بخواند و دقت کند آرامش و قرار از او گرفته می شود و دل از دنیا و شهوات آن می برد و از هول آن روز به خداوند پناهنده می شود.

دانستن اینکه قیامت چه وقت برپا می شود هیچ لزومی ندارد و همچنین دانستن بعض خصوصیات و کیفیات آن را نه لازم است و نه نافع،بلکه پرسش آنها بیجا است زیرا از علوم مختصه خداوند است،بلی بعض مواقف آن روز که در قرآن مجید به آن تصریح شده لازم است دانستن بلکه واجبست یقین به آن.و آن مواقف عبارتست از میزان،صراط،حساب،شفاعت،بهشت و دوزخ چنانچه ذکر خواهد شد.

.10

میزان

«وَ الْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ » سوره 7 آیه 8:«و سنجش در قیامت حق و ثابت است».

واجب است یقین به اینکه در قیامت تمام عقیده ها و خلق ها و گفتارها و کردارهای هر فردی سنجیده می شود،یعنی مقدار ارزش درستی هایش و

پستی و استحقاق عقوبت نادرستیهایش و در صورت اختلاط درستی و نادرستی سنجیده

ص:233

می شود که کدام یک بیشتر است.

مسئله میزان در قیامت مکرر در قرآن مجید بیان شده و اما کیفیت میزان، چگونه اعمال سنجیده و به چه وسیله این بررسی انجام می گیرد،پس دانستن آن هیچ لزومی ندارد و چون در قرآن و سنت قطعی بیانی نشده پرسش از آن هم بیجا است.چیزی که واجبست همانا بررسی دقیق کردن هر فردی است به اعمال خودش و عقائد و اخلاق و گفتار و کردارش را با میزان قرآن و آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم بسنجد و نیز پیش از آنکه در موقف میزان حاضرش کنند،در دنیا گناهانش را دقیقا در نظر گیرد و از هریک توبه ای که پاک کننده آن باشد انجام دهد.

در تفسیر منهج است که:«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این آیه را خواند:

«فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ »، اعرابی حاضر بود گفت:یا رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله وسلم آیا خدای در قیامت به مثقال ذرّه اعتبار می کند و بر آن عقاب می فرماید؟رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:بلی.اعرابی برخاست گریان و نالان و می گفت:«وا سوأتاه وا فضیحتاه ای وای از رسوائی ای وای از بدی و زشتی من».رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود دل اعرابی از ایمان باخبر شده است زیرا نشانه ایمان و یقین به میزان الهی در قیامت همانا به فکر گناه و رسوائی آن روز افتادنست نه پرسش های بیهوده مانند پرسش از اینکه نامه عمل از چه جنس است و ملائکه به چه وسیله ثبت می کنند و چگونه می شود تمام گفتارها و کردارهای شخص ثبت شود؟ غافل از اینکه اینها از امور ملکوتیست و از ادراک بشری دور است و باید اجمالا به آن ایمان آورد و آنچه را پروردگار خبر داده است بدان یقین داشت و سعی کند بر اینکه گناهانش که در نامه عملش ثبت است و فردا به دستش می دهند و باید بخواند پاک شود بوسیله توبه از آنها.

.11

صراط

واجبست یقین به اینکه در قیامت جسری بروی جهنم گذارده می شود و عموم خلایق باید از آن بگذرند:هرکه جهنمی است از آن جسر به دوزخ

سرنگون می شود و هرکس بهشتی است از آن به سلامت می گذرد تا به بهشت برسد و عبور از آن مختلف است،گروهی مانند برق جهنده و گروهی دیگر مانند باد گذرند و

ص:234

گروه دیگر مانند دویدن اسب،گروه دیگر مانند پیاده و گروه دیگر با دست و پا و گروه دیگر مانند بچه،خود را به زمین کشند و خدا صراط را برای مؤمنین عریض و برای گناهکاران باریک می گرداند و هموارى و ناهمواری آن و تاریکی و روشنی آن برحسب حالات گذرندگان است.

و در روایات ذکر شده که عقبه های محشر بر روی صراط است و اهم آنها عقبه مرصاد است که در آن از مظالم یعنی ظلم های مردمان به یکدیگر بررسی می شود و عدل الهی آشکار می گردد و در روایات چنین ذکر شده که از گناهان مظلوم به مقدار ظلمی که به او شده برداشته و بر عهده ظالم می گذارند و یا از حسنات ظالم اگر داشته باشد به مقدار ظلمی که کرده برداشته و به مظلوم داده می شود و بعضی از اهل ایمان که در این عقبه وامانده شوند خداوند از فضل خود صاحب حق را راضی فرموده و آن مؤمن را نجات خواهد داد.

.12

کوثر و شفاعت

واجبست یقین به کوثر و آن نهری است در بهشت یا حوضی است در محشر که طولش بقدر ما بین ایله بصره و صنعاء یمن است،آبش سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل و خوشبوتر از مشک است،سنگریزه اش یاقوت و مرجان و زبرجد است قدح هائی اطراف آن به عدد ستارگان گذارده است و بوی عطر آن از هزار سال راه به مشام می رسد و هرکس از آن آب بیاشامد سیراب می شود و چنان لذتی می برد که آرزو می کند از نزد آن بجای دیگر نرود و آن نهر متعلق به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است و ساقی آن امیر المؤمنین است و جز دوستان آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم برای دیگران از آن بهره ای نیست.

و اما شفاعت.واجبست یقین به اینکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیه السلام در قیامت کسانی را از اهل ایمان که با دین حق باشند و بواسطه گناه کبیره ای وامانده و گرفتارند از آنها شفاعت می کنند.

یعنی نجات او را از خداوند می خواهند پس او را گرفته و به بهشت می رسانند چنانکه در حدیث متواتر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

فرمود:«ادّخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی»ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای آنهائی که گناه کبیره کرده اند از امتم.

ص:235

و بعض علماء فرموده اند مستفاد از روایات است که شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیه السلام پنج قسم است:

(1)شفاعت آنها برای خلاصی از هول محشر و در این شفاعت تمام امت ها بهره خواهند برد.

(2)شفاعت آنها درباره بعضی از اهل ایمان که بی حساب به بهشت روند.

(3)شفاعت آنها در برداشته شدن عذاب از مؤمنین که به سبب گناه کبیره مستحق عذاب شده اند.

(4)شفاعت آنها در بیرون آوردن از آتش،مؤمنینی را که به سبب گناهان در جهنم افتاده اند.

(5)شفاعت آنها در بلند کردن مقام و درجه مؤمنی که مقامش پائین است.

و باید دانست که در آیات و روایات برای چند طایفه شفاعت ثابت است،یعنی خداوند به آنها اذن در شفاعت می دهد از آن جمله اند پیغمبران، شهیدان،ملائکه،علما و مؤمنین کامل.

ناگفته نماند که اعتقاد به شفاعت موجب غرور و جرأت بر گناه نمی شود،چنانچه بعض بی خبران گفته اند که هرکس در هر زمانی هر نوع گناهی داشته و هر اندازه که باشد بدون هیچ عذابی شفاعت به او خواهد رسید تا سبب جرأت بر گناه کاری شود،بلکه اولا شرط قطعی رسیدن شفاعت آنست که با ایمان و دین حق مرده باشد و کیست که یقین داشته باشد که با ایمان خواهد مرد، خصوصا با آنچه در قرآن و اخبار به آن اشاره شده که گناهکاری و بی باکی و بی بندوباری سبب زوال ایمان و مردن با کفر می شود.

و ثانیا گاه می شود که در اثر زیادی گناه در اوائل مواقف قیامت شفاعت به او نمی رسد بلکه پس از سال ها بودن در رنج و عذاب شفاعت به او برسد تا جائی که پس از سال ها بودن در جهنم بوسیله شفاعت از آن خلاص شود و خلاصه امید شفاعت موجب تقویت رجاء به رحمت الهی با خوف است،یعنی خوف از نرسیدن شفاعت به او و از اینجا است که امر شده از پروردگار بخواهید تا شفاعت به شما برسد.

اللهمّ ارزقنا شفاعه محمّد و آل محمّد.

ص:236

.13

بهشت

واجب است یقین به اینکه پروردگار از برای اهل ایمان مهمانخانه ای که سزاوار بزرگی او است تدارک فرموده و در آن انواع پذیرائی ها از خوراکی ها و آشامیدنی ها و پوشیدنی ها و دیدنی ها و شنیدنی ها و مناکحه و انواع لذات روحیه مانند لقاء بزرگان است که در رأس آنها حضرات محمّد صلی الله علیه و آله وسلم و آل محمد علیه السلام می باشند مهیا شده به تفصیلی که در قرآن مجید و روایات بیان شده و این نعمت ها و لذت ها طوریست که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و خلاصه هیچ بشری مادام که در دنیا است ادراک نکرده و نخواهد فهمید چگونه است و از اینجا است که پرسش از حقیقت بهشت و مکان آن و بعض خصوصیات آن بیجا است زیرا برتر از ادراک بشر است و تا به آن نرسد حقیقت آن را نتوان درک کرد.

بلی چند مطلب است راجع به بهشت که می توان فهمید و در قرآن مجید به آنها اشاره شده و مختصرا بدون نقل شواهد تذکر داده می شود:یکی آنکه بهشت ابدی است یعنی هر مؤمنی که در بهشت جایش دادند برای توقف او در بهشت مدت و نهایت نیست بلکه همیشگی است و از او گرفته نخواهد شد.

دیگر آنکه در بهشت هیچ تضاد و تناکر یافت نمی شود،نه در ذوات و نه به حسب حالات اما در ذوات،پس تمام بهشتیان همه باهم ملائم و در کمال محبت و انس هستند،بطوری که خوشی و ناز و نعمت هریک عین خوشی دیگریست تا جائی که از لذات روحیه بهشتیان تلاقی و مقابله گی و مصاحبت یکدیگر است،خلاصه یک نفری که با همنشینان ناملائم باشد در بهشت دیده نخواهد شد.

و اما در حالات:پس بهشتیان از اول ورودشان در بهشت در فرح و سرور و شادی هستند و یک لحظه غم و غصه عارض آنها نخواهد شد و نیز از همان اول دارای قوه و قدرتند که یک آن ضعف و سستی ندارد،در حالت جوانی هستند که پیری ندارد در صحت و سلامتی هستند که بیماری ندارد،همیشه در ناز و نعمت و تمامیتی هستند که هیچ نوع نیازی و نقصی ندارند در عزتی هستند که هیچ ذلتی

ندارند و خلاصه در حیاتی هستند که هیچ موتی آنها را تهدید نمی کند.

و نیز سلطنتی بلاعزل دارند که سلطنت تمام کره زمین نسبت به پادشاهی بهشتیان هیچ است زیرا سلطان دنیوی هر لحظه خطر عزل و بیماری و مرگ او را تهدید می کند و نیز به هزار یک از آرزوها و اراده هایش نرسیده ناکام می میرد ولی سلطنت بهشتیان که نمونه ای از سلطنت الهی است ابدی و بدون مزاحم می باشد و در هر لحظه هرچه اراده کند و بخواهد مقرر می سازد،غرفه اش هزار در دارد ملائکه با کسب اجازه از هر دری بر او وارد شده تحیّت و تهنیت می گویند و اگر بخواهد تمام بهشتیان را ضیافت کند توانائی دارد و سعه پادشاهی بهشتیان در روایات بتفصیل ذکر شده و کافیست دقت در این آیه شریفه «وَ إِذٰا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً» آیه 20 سوره 76.

زمانی که به بینی بهشت را نعمت فراوان و پادشاهی بزرگی را خواهی دید درحالی که در قرآن مجید حیات دنیا و پادشاهی آن را نسبت به آخرت لهو و لعب بیان فرموده است.

و نیز در بهشت نعمت ها و لذتهایش مکرر و یکنواخت نیست،بلکه هر لحظه اگر بخواهد نعمت تازه ای و نمایش فرح بخش علی حده ای است.

و نیز در هر جمعه هرکس هرچه دارد هفتاد برابر می شود و نیز لذتهایش هیچ نوع المی ندارد،یعنی هروقت بخواهد میل به خوردن و آشامیدن و مواقعه و نغمه های فرح بخش شنیدن می تواند بطور دوام مشغول باشد بدون اینکه گرسنگی یا تشنگی عارض آنها شود،درد معده و بی اشتهائی و خستگی و سستی ندارد و هیچ نوع قاذورات و کثافات در آنها نیست تا جائی که مو و ناخن بر بدنها دیده نمی شود چون همه نعمتها خالص و لطیف است.

و نیز تمام موجودات بهشتی از پرتو حیات تامه و حقیقیه بهشتیان همه دارای شعورند تا جائی که مرغان بهشتی با بهشتیان سخن می گویند و برگهای درختان هنگام وزیدن نسیم بهشتی به حرکت آمده و از نغمه های فرح بخش آنها به تسبیح و حمد آفریدگار دلهای بهشتیان را غرق شادی می کنند.

خیلی دوست دارم بیشتر از اوصاف بهشت بنویسم،چون بنابر اختصار و فهرست وار نوشتن است بهمین مقدار قناعت می شود ولی خواننده

عزیز«شنیدن کی بود مانند دیدن»سعی کنی چند روزی که در دنیا هستی خود را آماده

ص:238

رسیدن به این ضیافتخانه حضرت پروردگار کن یعنی از هر نوع آلودگی و کثافت کاری و انواع گناهان پرهیز نما و به انواع طاعات و عبادات روح خود را قوت ده و آیینه دل را صیقل زن و محبت خدا و دوستانش را در آن جای ده و بدین وسیله به او نزدیک شو!و خلاصه پاک شو و تا در محل پاک با پاکان محشور شوی،بندگی خدا کن تا به پادشاهی خدائی رسی غلام او باش تا خواجه مطلق شوی.

.14

دوزخ

واجبست یقین به دوزخ در سرای آخرت و آن گودالی است بی پایان که در آن انواع رنجها و شکنجه ها و سختیهائی که بیرون از ادراک بشری است به تفصیلی که در قرآن مجید و روایات ذکر شده،و آن در برابر بهشت که مهمانخانه الهی بوده زندانخانه خدائیست برای متمردین و گردنکشان جن و انس.

و نیز در برابر بهشت که دار السّلام و محل لطیفان و نرم دلان و پاکان است دوزخ بیمارستانیست که محل غلیظها و سنگدلها و ناسالمها است یعنی افرادی که بیماری قلبی آنها هیچ قابل درمان نباشد و آنها کسانی هستند که با کفر و عناد و دشمنی با حق مرده اند،به حکم الهی که قرار دادن هر چیزی به جای مناسب اوست باید همیشه در بیمارستان بمانند و چون از انسانیت هیچ ندارند باید مالک دوزخ بر آنها مسلط باشد و آنهائی که بیماریشان قابل علاج باشد و آنها کسانیند که ایمان به حق در دلشان باشد لکن قلب سلیم ندارند یعنی به بیماری قلبی و خویهای حیوانی و کردارهای غیر انسانی گرفتارند و خلاصه گناهکارند باید هریک به مقدار پاک شدن از آن آلودگی ها در دوزخ بمانند مگر اینکه پیش از رسیدن به آن مقداری که عدل الهی برایش مقرر داشته شفاعت به او رسد و او را پاک کرده به بهشت رساند و باید دانست آنچه در حالات بهشتیان گفته شد،ضد آن برای دوزخیان است همیشه در گرسنگی و تشنگی بسر می برند نه مانند گرسنگی در دنیا بلکه چنان در فشار است که برای علاج آن بخوردن زقوم حاضر می شود و برای آرامش درد تشنگی به آشامیدن حمیم(آب جوشان دوزخ)تن در می دهد و از جهت مکان چنان در فشارند بمانند فشار

میخ کوبیده شده در دیوار و چنان در تاریکی هستند که دست خود را نمی بینند و چنان

ص:239

در غصه و حسرت و ذلتی بسر می برند که بیرون از ادراک بشریست و خلاصه انواع شکنجه ها در دوزخ است و در قرآن مجید و روایات بیان شده طوریست که اگر خواننده آنها دل پاکی خالی از قساوت داشته باشد موها بر بدنش راست شود پوست بدنش به لرزش آید دلش از جای کنده گردد و از اینجاست که بزرگان دین هنگام یادآوری آنها صیحه می زدند گریان و نالان می شدند و گاهی غش کرده مدهوش می گردیدند و این حالات آن بزرگواران موجب طول کلام است.

و نیز باید دانست در دوزخ علاوه بر عذاب های جسمانی چند نوع عذاب روحی است که اشدّ از جسمانیست یکی یأس از نجات است.

توضیح مطلب آنکه گناهکارانی که باید به دوزخ روند اگر در دل آنها ایمان به خدا جای دارد هرچند به مقدار ذره ای باشد پس آنها را در طبقه اول دوزخ(که حبس موقت است)جای می دهند تا پس از گذشتن مقداری که باید بمانند آنها را بیرون بیاورند و آنها را که یک ذره هم ایمان به خدا در دلشان نیست در طبقات پائین(حبس ابدی)جای دهند و آنها شش طبقه است و هرکه شقی تر و استحقاق عقوبتش بیشتر است در طبقه پائین تر است تا اسفل السافلین که جای منافقین است و پس از جای دادن هر فردی در طبقه مناسب با او درهای هفت طبقه به روی آنها بسته و مقفل می شود و ندا می کنند بطوری که همه آنها بشنوند:اینجا حبس ابدی است و کسی بیرون آمدنی نیست.اثر این ندا در دوزخیان بیش از همه عذاب ها است.

دیگر موضوع تضاد و تناکری است که بین دوزخیان است یعنی همه آنها با یکدیگر دشمنند و در تلاقی باهم کارشان فحاشی و دشنام دادن و ملامت و سرزنش است چه زخم زبانها که از شیاطین و مالک دوزخ و مامورین آن می شنوند تا جائی که از شکنجه ها و سختی ها ناله نمی کنند بلکه از ترس شماتت ها که اثرش در روانشان بیش از شکنجه ها است.

دیگر موضوع حسرت های دوزخیانست گاهی که می بینند بهشتیان و درجات آنها و محرومیت های خودشان را می فهمند که در آن حال آتش های حسرت دلشان را کباب می کند بیش از شکنجه هائی که داشتند.

اگر گفته شود یقین به امور اعتقادیه مزبور در نهایت سختی و اشکال است بطوری که کمتر کسی به مقام یقین می رسد،پس آنهائی که اهل ایمانند لکن به مقام یقین نرسیده اند حالشان در آخرت چگونه است؟

ص:240

در جواب گوئیم امور اعتقادیه که واجبست یقین به آنها و در تحت چهارده عنوان ذکر شد:دلیل ها و برهان های عقلی و نقلی بر آنها در این کتاب ذکر شده و نیز راه رسیدن به مقام یقین به آنها هم ذکر شده که اگر کسی راه و روش خود را مطابق آنچه در این کتاب از قرآن و اخبار نوشته شده قرار دهد قطعا به مقام یقین خواهد رسید،بلی عمل کردن به این دستورات گران است و همان جهاد اکبر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود.

خواننده عزیز بداند:

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

دینداری و خداپرستی و با هوی پرستی جمع نمی شود.

دنیا به مراد خواهی و دین درست این هر دو نخواهد شد نه فلک بنده تست

و تا آنجا که خدا یاری فرموده سعی شده است که مطالب با بیان ساده نوشته شود تا عموم،آنها را بفهمند و بر خواننده عزیز است که مطالبی که نوشته شده و در بحث های آتیه نوشته می شود با دقت و مکرر بخواند و هر جمله ای را که نفهمد از اهل علم پرسش نماید تا راه سعادت و نجات خود را بیابد،آنگاه راه و روش خود را برطبق آنها قرار دهد و بر زحمت و مشقت و ناراحتی و ناخوشی نفس بسازد به امید رسیدن به آسایش ابدی به تفصیلی که گذشت.

صبروا ایاما قلیله اعقبتهم راحه طویله(نهج البلاغه)یعنی اهل ایمان روزهائی که در دنیا هستند بر رنج مخالفت نفس صبر می کنند،برابرش راحت بی نهایت به آنها خواهد رسید.

و اما پرسش از حالات آنهائی که به مقام یقین نرسیده اند،در جهان پس از مرگ هرچند از بحث های گذشته جواب آن دانسته می شود لکن چون مطلب مهم و دانستن آن لازم است در اینجا با بیانی روشن تر یادآوری می شود.

قبلا باید سه جمله کوتاه را در نظر داشت

(1)نجات از شکنجه ها و سختی های آخرتی را مراتبی است:نجات از خلود در دوزخ(زندان حبس ابد)نجات از دخول در طبقه اول دوزخ(حبس موقت)نجات از هول ها و واماندگی ها و ماندن های در موقف های قیامت،نجات از رنج ها و شکنجه های برزخی،نجات از هر ناراحتی و ناملائمی از ساعت مرگ تا ابد.

ص:241

(2)ثواب و عقاب انسانی در جهان پس از مرگ از سه ناحیه است:

اوّل:عقائد او یعنی چیزهائی که باور داشته و دل به آنها بسته و به آنها گرویده و پای بند شده است.

دوّم:اخلاق و خوی ها و عادت ها و خوبی هائی که جایش دل انسانیست به تفصیلی که در این کتاب است.

سوّم:گفتارها و کردارهای روزمرّه او که بوسیله بدن انجام می دهد.

(3)به طور کلی شکنجه ها و سختی های آدمی در جهان پس از مرگ در صورتیست که مقصّر باشد نه قاصر(قاصر یعنی کوتاه،مقصر یعنی کوتاهی کننده، مثلا کسی که قامتش یک متر است به چیزی که در دو متری است دسترسی ندارد لکن کسی که قامتش دو متر است اگر بنشیند و بگوید دسترسی به آن چیزی که در دو متریست ندارم به او می گویند تو مقصری یعنی خودت را کوتاه کرده ای چون می توانی برخیزی و آن چیز را برداری،خلاصه کسی که هیچ دسترسی به حق ندارد قاصر است و کسی که مسامحه می کند و دنبال آن نمی رود تا بیابد مقصر است).

پس از دانستن این سه مطلب گوئیم نجات از خلود دوزخ برای کسیست که در دنیا خداوند جهان آفرین را شناخت و به این دانش جازم شد و در دلش جای داد و به او گروید و بعد با این ایمان قلبی به خدا بمیرد و خلاصه با شک وطن و دودلی نسبت به پروردگارش نباشد بلکه با جزم و اطمینان به اینکه خدائی دارد که آفریننده او و همه آفریده شدگانست و با علاقه قلبیّه به او بمیرد،اگر بسبب تقصیرهایش در عقاید دیگر و در اخلاقش و کردارش گرفتار شکنجه های فراوان شود تا بالاخره به دوزخ افتد در آن ماندنی نخواهد بود و در چند جا از قرآن مجید تصریح شده به اینکه خلود در آتش دوزخ برای کسیست که در ایمان به خدا تقصیر کرده(نه قصور یعنی اگر در اثر کمبود عقل بی ایمان بوده عذابی ندارد)و فطرت خداداده را که ایمان به خدا است ضایع ساخته و منکر خدا شده و قلدری و سرکشی کرده است و خلاصه قصور،در منکر خدا تصور نمی شود،بلکه هرکس منکر خدا است مقصر است زیرا جز طغیان نفس و سرکشی از اینکه خود را آفریده شده و بنده و مقهور خدا دیدن مانعی برای ایمان به خدا که فطری هر بشری می باشد نیست.

و اما نسبت به سایر عقائد مزبوره که یقین به آنها واجبست چنانچه گفته

ص:242

شد پس اگر در نرسیدن به مقام یقین یا جزم به آنها اگر مکلّف تقصیر کرده و کوتاهی نموده معذّب خواهد بود و اگر قاصر بوده عذابی ندارد،مانند آنهائی که در خارج از کشورهای اسلامی بسر می برند و از اوّل عمر تا آخر اسم محمد صلی الله علیه و آله وسلم و قرآن و سائر عقاید مزبوره به گوش آنها نرسیده یا اگر شنیده اند توانائی تحقیق و رسیدن به جزم و اعتقاد به آنها را نداشتند یا اگر داشتند و مشغول تحقیق بودند مرگ آنها رسیده،تمام این افراد از ناحیه نداشتن عقائد حقه عذابی ندارند.

و اما عذاب از ناحیه داشتن خوی های ناروای حیوانی پس چون در این جهت بمانند نداشتن ایمان به خدا قصور تصور نمی شود،معذب خواهد بود زیرا پیدایش هر خلق ناروائی در انسان به سبب تکرار کارهای نارواست پس آن خلق نتیجه کسب خودش هست و نیز خلقی که در انسان پیدا شد انسانی می تواند بوسیله ترک کارهای ناروا آن را از بین ببرد مثلا خوی حسادت،پیدایش آن در انسانی و رسوخ آن سبب تکرار حسدورزی ها است،چنانچه اگر حسدورزی را به کلی ترک کند آن خوی شیطانی زائل می شود.

و اما عذاب از ناحیه گفتارها و کردارهای ناروا.پس در هرکدام مقصر بوده عذاب دارد و در هرکدام قاصر بوده عذابی ندارد،توضیح مطلب آنکه بسیاری از گفتارها و کردارها حرام است و هر انسانی که کمبود عقلی نداشته باشد زشتی آن را می فهمد مانند شراب،قمار،زنا،لواط،دزدی،ظلم،خیانت و جنایت پس در برابر آنها معذّب خواهد بود،هرچند حرمت آنها از طرف دین الهی به گوشش نرسیده باشد و اما کردارهای ناروائی که عقل عادی بشری از ضرر و فساد آن بی خبر است و از طرف دین هم به گوش او نرسیده بدون تقصیری در این ندانستن،پس بر آنها معذب نمی شود زیرا به حکم عدل الهی تا حجت خدائی بر کسی تمام نباشد عذاب نمی شود.

ناگفته نماند آنچه گفته شد درباره قاصرها،که اگر از ناحیه عقائد حقه قصوری داشته باشند عذاب ندارند،در صورتیست که از روی تقصیر،عقائد فاسده نداشته باشند و الا معذّب خواهند بود و نیز از مقامات و آثار حسنه عقائد حقه ای که فاقد است محروم می باشد و نیز چنانی که در برابر کردارهای نیکی که از روی قصور ترک کرده استحقاق عذاب ندارد همچنین استحقاق ثواب هم ندارد و البته این قاعده از روی میزان عدل است ولی

خداوند کریم را فضل ها است،ممکن است به فضلش قاصرها را از بعض مراتب ثواب بهره مند فرماید چنانی که با اهل

ص:243

ایمان فضل ها دارد از آن جمله هرگاه مؤمن عازم شود بر کار خیری و مانع پیدا شود از انجام آن پروردگار کریم ثواب آن کار خیر نکرده را به او عنایت می فرماید « وَ سْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً» سوره 4 آیه 32.از خداوند بخواهید از فضلش،خداوند به همه چیز دانا است.اللهمّ عاملنا بفضلک.

با بزرگان دین باشید

از آنجائی که هر خیر و رحمت و فیضی از مبدء فیاض جل جلاله به هرکس برسد بوسیله ائمه معصومین از آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم است و این مطلب نزد امامیه از مسلمیات می باشد و تفصیل آن با مراجعه به فقرات زیارت جامعه به خوبی آشکار می گردد،بنابراین بر کسی که خواهان نور یقین است لازم است که قرب معنوی و اتصال روحانی و ربط قلبی را با آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم زیاد کند.

چون قلب تزکیه شده او محاذی آن انوار الهی قرار گیرد،قطعا محل آن انوار واقع می شود همانند انعکاس نور آفتاب در آئینه صیقلی شده که در برابرش قرار گیرد.

از اینجا است که در قرآن مجید امر شده که با بزرگان دین ربط معنوی داشته باشید،می فرماید:«ای کسانی که به خدا ایمان آوردید پرهیز کنید از مخالفت خدا و با راستگویان باشید» (1)یعنی با کسانی که اهل صدق هستند.

صدق در مراتب ششگانه

مراد از معیت با صادقین(با راستگویان باشید)موافقت و متابعت است و مراد از صدق تمام مراتب ششگانه صدق است یعنی صدق در«گفتار،کردار، عزم،وفای به عهد،تساوی ظاهر و باطن،و صدق در مقامات دین به تفصیلی که در ضمن تفسیر سوره القمر ذکر شده است. (2)

1- 105) . يا أَيُّهَا الّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ . سوره التوبه آيه 119.
2- 106) .به كتاب«حقائقى از قرآن»تأليف اينجانب مراجعه فرمائيد.

پس باید معصوم باشند

چون در این آیه شریفه امر به پیروی از صادقین شده پس یقینا باید معصوم باشند زیرا کسی که جایزالخطاء است امر به پیروی او عقلا درست نیست و این مطلب را فخر رازی در تفسیر خود پذیرفته است و می گوید«مسلم است که مراد از صادقین معصومین می باشند و یقینا همیشه در بین امت معصوم هست تا مردم از او پیروی کنند لکن چون ما معصوم را نمی شناسیم پس مراد جمیع امت است».

پاسخ کلام فخر رازی

در پاسخ او گوئیم شیعه دوازده امامی معصوم را شناخته اند بواسطه روایاتی که متواترا از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسیده و برهانهای عقلی و نقلی که در بحث امامت ذکر شده،معصومین دوازده نفرند،نخستین آنها حضرت علی بن ابی طالب و آخرشان حضرت مهدی علیه السلام است که اینک زنده و بواسطه مصالحی از انظار پنهان است و زمانی خواهد رسید که آن بزرگوار ظاهر شده زمین را از داد پر سازد.

پیغمبر صادقین را می شناساند

در تفسیر نور الثقلین و تفسیر برهان روایاتی نقل نموده که در آنها تصریح شده که مراد از صادقین در این آیه شریفه معصومین می باشند،از آن جمله در تفسیر صافی از اکمال نقل نموده که امیر المؤمنین علیه السلام در ایام خلافت عثمان در میان جمعی از مهاجرین و انصار فرموده:«شما را به خدا سوگند آیا چنین نبود که وقتی این آیه نازل شد سلمان گفت یا رسول اللّه این آیه عمومی است یا ویژه افرادی است؟پس فرمود:اما مأمورین(به پیروی از صادقین)پس همه مؤمنین اند اما صادقین پس ویژه برادرم(علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصیای من پس از اوست تا روز قیامت؟(مهاجرین و انصار)گفتند آری.

به کشتی نجات بچسبید

از جمله احادیث صحیح و مسلم بین شیعه و سنی،فرمایش پیغمبر است که (1)«مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هرکس به آن چسبید رستگار شد و هرکس ازآن رو گردانید غرق گردید». (2)

شکی نیست که مراد از تمسک به اهل بیت علیه السلام همان اتصال روحانی است که به برکت موافقت و متابعت و دوستی حاصل می شود.

دوستی اهل بیت برای خودتان است

آیات قرآن مجید و روایات متواتره که در آن دوستی و قبول ولایت آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم واجب شده برای بهره مندی خلق از آن بزرگان است که از همه مهمتر افاضه نور یقین می باشد.

«بگو آنچه از شما از اجر خواستم(وجوب مودت نزدیکانم)برای بهره مندی خود شماست». (3)

«کسی که فرمانبرداری کند از خدا و پیغمبرش پس ایشانند با کسانی که خداوند نعمت داده است به آنها از،پیغمبران و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران،و خوب رفیقانی هستند». (4)

از این آیه شریفه به خوبی فهمیده می شود که نتیجه دوستی و پیروی و تسلیم(پذیرفتن ولایت آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم)اتصال روحانی با بزرگان دین است که اثر مهم آن رسیدن به مقام یقین می باشد.

1- 107) .مثل اهل بیتی کسفینه نوح من تمسک بهانجی و من تخلف عنها غرق.
2- 108) .برای آشنا شدن به سند و تواتر این حدیث به کتاب غایه المرام سید هاشم بحرانی مراجعه شود.
3- 109) . مٰا سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ ۖ سوره سباء آیه 47.
4- 110) . وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولٰئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَدٰاءِ وَ الصّٰالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِیقاً. سوره

النساء آیه 69

از خدا می خواهیم با شما باشیم

در زیارت عاشوراء می خوانیم:«از خداوندی که مرا به شناسائی شما و دوستان شما گرامی داشت و روزی من کرد بیزاری از دشمنان شما را؛ می خواهم که مرا با شما بگرداند در دنیا و آخرت». (1)

و به این مضمون(یعنی بودن با آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم و اتصال روحانی به آنها) در زیارات و دعاها بسیار است.

معنی معیت از کتاب شفاء الصدور

در کتاب«شفاء الصدور»در شرح این جمله چنین نگاشته است:

«معیّت(باهم بودن)بر سه قسم است:

اول:معیت قیّومیّه که عبارت از احاطه به وجود شیء است بطوری که انفکاک او از او محال باشد،به این معنی که اگر مقیم رفع علاقه اقامت از او کند نیست و نابود شود و این معیت خدا است با خلق «وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مٰا كُنْتُمْ » نظامی گفته و خوب سروده:

زیرنشین علمت کائنات ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

دوم:معیت مصاحبت است که عبارت از همراهی و انضمام دو شیء با یکدیگر باشد به حسب جسمانیّت چنانچه انسانی را با انسانی جمع کنند یا خطی با خطّی ضمّ نمایند.

سوم:معیت روحانیه است که عبارت از موافقت در اخلاق و اطوار و مشابهت در رفتار و کردار باشد و عموم این معیّت بسیار قلیل الاتفاق است و آنچه مطلوب سائل است اینست که خدای تعالی او را با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به معیّت روحانیه در دنیا و آخرت برساند و این معنی به جز این نمی شود که نفس در مراتب کمالات ترقی کند و دفع رذائل از خود نماید و زنگ شقاوت به صیقل علم

1- 111) .فاسئل اللّه الذی اکرمنی بمعرفتکم و معرفه اولیائکم و رزقنی البرائه من اعدائکم أن یجعلنی معکم فی الدنیا و الاخره.

و عمل از آئینه دل بزداید تا به حسب مرتبه از ظلال مقدسه آن انوار متلالئه شود و آن وقت البته بدرجه معیّت رسد قهرا-پس روح این معیّت،آن معیت اولی است و آن بی سنخیت البته صورت نگیرد.

و چون مقدمه این کار ولایت آن ذوات قدسیه و انوار الهیه است به حقیقت ولایت و تمام متابعت بعد از اظهار آن درجه،مناسب شد.که خدای را به حق یاد کند که خود کرامتی است بزرگ و وسیله ایست عظیم برای نیل این مقام و صفت جمالیه ایست که ذکرش موجب تحریک سلسله اجابت است و از خدای این مقام را مسئلت نماید و به این ملاحظه فاء تفریع را بعد از ذکر ولایت و برائت آورد و صفت اکرام به معرفت را برای خدای تعالی اثبات نمود تا موجب جلب امثال آن شرف و اعطای اشباه آن کرامت باشد.پایان نقل از کتاب شفاء الصدور.

اینها آثار و لوازم معیت است

آنچه را محقق مزبور در بیان معیّت روحانی ذکر فرمود بیان پاره ای از لوازم و آثار آن مقام است و اما حقیقت و سایر آثار آن؛پس،از ادراک آنهائی که به آن مقام نرسیده اند بالاتر است.

و نیز رسیدن به چنین مقامی کسبی نیست بلکه موهبت خدائی است و چیزی که از طرف بنده است این است که خود را آماده سازد به تزکیه یعنی تخلیه و تحلیه و فکر و ذکر به شرحی که گذشت و شدت طلب و دوام التجاء به شرحی که می آید.

دوستی مؤمن کامل هم...

و نیز آیات و روایاتی که در آنها امر به مودت و ولایت مؤمن کامل و شیعه خالص شده (1)برای بهره مندی از نور یقین آنها است چون مؤمن کامل نهایت

1- 112) .از آن جمله در عیون اخبار الرضا علیه السلام باب ما کتب للمأمون من محض الایمان ص 121 و در خصال نظیر آن از حضرت صادق علیه السلام است چنانچه در جلد 7 بحار ص 68 رسیده-و یجب الولایه

لاولياء آل محمد صلى الله عليه و آله وسلم الذين مضوا على منهاج نبيهم و لم يغيروا و لم يبدلوا مثل سلمان الفارسى و ابى ذر الغفارى و المقداد بن الاسود و عمار بن ياسر و حذيفه بن اليمانى و أبى الهيثم بن التيهان و سهل بن حنيف و عباده بن صامت و ابى ايوب الانصارى و خزيمه بن ثابت ذى

اتصال را بآل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم دارد و متّصل به مؤمن هم در اثر مصاحبت و علاقه دوستی و ادای حقوق برادری ایمانی،با او ربط روحانی پیدا می کند،متصل به متصل هم متصل است پس اتصال روحانی به آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم نصیب او می شود.

گفتگوی حضرت صادق با غلامش

حضرت صادق علیه السلام را غلامی بود که هرگاه آن حضرت سواره به مسجد می رفت آن غلام همراه آن حضرت می رفت و وقتی که از استر پیاده می گشت و داخل مسجد می شد آن غلام استر را نگاه می داشت تا آن جناب مراجعت نماید.

اتفاقا در یکی از روزها که آن غلام بر در مسجد نشسته و استر را نگاه داشته بود چند نفر مسافر از اهل خراسان پیدا شدند،یکی از آنها رو کرد به غلام و گفت میل داری که از آقای خود حضرت صادق علیه السلام خواهش کنی که مرا مکان تو قرار دهد و من غلام او باشم و به جای تو بمانم و مالم را به تو دهم و من مال بسیار از هرگونه دارم تو برو آن مالها را برای خود قبض کن و من به جای تو اینجا می مانم،غلام گفت از آقای خود خواهش می کنم.

پس رفت خدمت حضرت صادق علیه السلام و عرض کرد فدایت شوم می دانی خدمت مرا نسبت به خودت و طول خدمتم را پس هرگاه حق تعالی چیزی را برای من رسانیده باشد شما منع آن خواهید کرد؟

حضرت فرمود من آن را به تو خواهم داد از نزد خودم و از غیر خودم منع می کنم ترا؟پس غلام قصه آن مرد خراسانی را با خود برای آن جناب حکایت کرد،حضرت فرمود اگر تو بی میل شده ای در خدمت ما و آن مرد رغبت کرده در خدمت ما،قبول کردیم ما او را و فرستادیم ترا،پس غلام پشت کرد به رفتن.

حضرت او را طلبید و فرمود به جهت طول خدمت تو در نزدیک ما یک

نصیحتی ترا بنمایم آن وقت مختاری در کار خود و آن نصیحت این است که چون روز قیامت شود حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آویخته و چسبیده باشد بنور اللّه و امیر المؤمنین علیه السلام آویخته باشد به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السّلام آویخته باشند به امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیان ما آویخته باشند به ما پس داخل شوند در جائی که ما داخل شویم و وارد شوند آنجائی که ما وارد شویم.

غلام چون این را شنید عرض کرد من از خدمت شما جائی نمی روم و در خدمت شما خواهم بود،اختیار می کنم آخرت را بر دنیا و بیرون رفت به سوی آن مرد.

مرد خراسانی گفت ای غلام بیرون آمدی از نزد حضرت صادق علیه السلام به غیر آن روئی که با آن خدمت آن حضرت رفتی؟غلام کلام آن حضرت را برای او نقل کرد و او را برد خدمت آن حضرت،حضرت قبول فرمود ولاء او را و امر فرمود که هزار اشرفی به غلام دادند (1).

پس دانسته شد که متّصل به متّصل،متّصل است.

بیزاری از کفار،دوری از تاریکی آنهاست

چنانچه آیات و روایاتی که در آنها از دوستی و علاقمندی با اهل شک و نفاق و جهل و عناد نهی شده بلکه دستور به بیزاری از آنها داده شده است برای این است که مؤمن از تیرگی و کدورت باطنی آنها محفوظ بماند،و بالجمله اگر مصاحبت و صداقت و علاقه قلبی با اهل یقین نصیب شود امید هر خیری در آن خواهد بود و در نتیجه به مقام یقین خواهد رسید.

صفات رفیق در شخص اثر می کند

مسلم و وجدانی است که نفس انسانی آثار و کمالات مصاحب و رفیق خود را می گیرد مثلا اگر شما ببینید همسفرتان که رفیق صمیمی است از سفری که در پیش دارید دلهره دارد و ترسان و لرزان است و پیوسته در مقام

1- 113) .منتهی الامال جلد 2،حالا اصحاب حضرت صادق علیه السلام .

تدارک آذوقه راه است و برای نجات از شر دزدان اسلحه تدارک می کند،قطعا در شما هم ترس پیدا می شود و شما هم دوش به دوش او در صدد تحصیل آذوقه برمی آئید.

همچنین اگر رفیقی داشتید که از سفر آخرت سخت ترسناک است و دائما به فکر تهیه توشه برای این سفر مهیب می باشد،پس در شما هم ترسی پیدا می شود که به فکر این سفر هولناک و تهیه زاد آن برآئید و همین طور است اگر رفیقتان صاحب توکل یا سایر صفات کمالیه باشد شما هم از این صفات بهره مند می شوید.

چنانچه در برابرش اگر رفیق شما اهل غفلت باشد شما را هم غافل می کند اگر بخیل و حریص باشد شما را هم مثل خودش خواهد کرد (1).

با یادکنندگان خدا باش

برای تأکید مطلب به پاره ای از آیات و روایات اشاره می شود:

«وادار خودت را به شکیبائی با کسانی که می خوانند پروردگارشان را در بامداد و پسین و می خواهند(رضای)او را و چشمت را از ایشان برمگردان». (2)

امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش محمد حنفیه وصیت فرمود که«بهترین بهره مندیهای شخص همنشین نیک است،با اهل خیر همنشین باش از آنها خواهی شد». (3)

و نیز فرمود لقمان به فرزندش که«فرزندم مصاحب دانشمندان باش و با آنها همنشینی کن و ایشان را در خانه هایشان زیارت نما امید است مانند آنها شده پس،از علما شوی». (4)

1- 114) . گلی خوشبو در حمام روزی رسید از دست محبوبی بدستم بدو گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم بگفتا من گلی ناچیز بودم و لیکن مدتی با گل نشستم کمال همنشین در من اثر کرد وگرنه من

همان خاکم که هستم هر بوی که از مشک و قزنفل شنوی از قامت آن سنبل رعنا شنوی
2- 115) . وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداٰهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لاٰ تَعْدُ عَیْنٰاکَ عَنْهُمْ . سوره کهف آیه 28
3- 116) .و من خیر حظ المرء قرین صالح،جالس اهل الخیر تکن منهم.«الفقیه»
4- 117) .عن علی علیه السلام قال ان لقمان قال لابنه یا بنی صاحب العلماء و اجلسهم و زرهم فی بیوتهم لعلک ان تشبههم فتکون منهم.«کنز کراجکی»

و نیز فرمود«همنشینی کن با دانشمندان تا خوشبخت شوی،همنشینی کن با دانشمندان تا دانشت زیاد شود،با بردباران همنشینی کن تا بردباریت زیاد شود با تهیدست(بردبار)همنشینی کن تا سپاسگزاریت زیاد شود». (1)

همنشینی با صاحبان عقل و دین

و نیز فرمود:«صحبت نیکوکاران سبب اهل خیر شدنست همچون باد که بر عطر می گذرد و بوی آن را با خود می آورد». (2)

«بر تو باد به نزدیک شدن به صاحبان عقل و دین». (3)

«معاشرت کردن با صاحبان برتریها،زندگی دلهاست». (4)

«هیچ چیز مانند همصحبتی نیکان،رساننده تر بهر خیر و نجات دهنده تر از هر شری نیست». (5)

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:«برادری و دوستی پرهیزگاران را بجوی هرچند در تاریکیهای زمین باشد و هرچند عمرت را در جستجوی ایشان تباه کنی». (6)

حضرت سجاد علیه السلام هم در دعای ابی حمزه چنین می فرماید:«شاید مرا در مجالس دانشمندان نیافتی پس به خودم واگذارم کردی»

از این جمله دانسته می شود که توفیقات و تمام سعادت در مجالست اهل یقین است. (7)

ای بسا ابلیس آدم رو که هست

روایات در این مقام بسیار است و در آنچه گفته شد کفایت است،چیزی که

1- 118) .جالس العلماء تسعد-قال علیه السلام جالس العلماء تزدد علما جالس الحلماء تزدد حلما جالس الفقراء تزدد شکرا. «الغرر»
2- 119) .صحبه الاخیار تکسب الخیر کالریح اذا مرت علی الطیب حملت طیبا.

3- 120) .علیک بمقاربه ذی العقل و الدین.
4- 121) .معاشره ذوی الفضائل حیوه القلوب.
5- 122) .لیس ادعی لخیر و انجی من شر من صحبه الاخیار.
6- 123) .و اطلب مواخاه الاتقیاء و لو فی ظلمات الارض و ان افنیت عمرک فی طلبهم.
7- 124) .بروایات وارده در فضیلت حضور نزد عالم مراجعه شود.

مهم است دانستن نشانه های اهل یقین است تا به آنها ایشان را بیابید و از همنشینی شان کسب فیض کنید،زیرا مدعی مقام علم و یقین بسیار است و چه اشخاصی که خود غرق تاریکیهای نادانی و خودبینی هستند و بااین حال مدعی ارشاد و هدایت اند.

بنابراین باید نشانه های اهل یقین را دانست تا در دام شیادان نیفتاد.

نشانه های اهل یقین

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«نزد هر عالمی ننشینید مگر اینکه شما را از پنج چیز دور کند و به پنج چیز بخواند:

1-شما را از شک و تردید و حیرت نجات بخشد و به یقین برساند.

2-شما را از تکبر کردن منع و به تواضع وادارد.

3-شما را از ریا کردن دور و به اخلاص بخواند.

4-شما را از دشمنی با بندگان خدا بازدارد و به خیرخواهی آنها وادارد.

5-شما را از دوستی دنیا و میل به آن بازداشته به بی رغبتی آن بخواند». (1)

دعوت به حال نه زبان تنها

ناگفته نماند که مراد از دعوت به یقین و تواضع و اخلاص و زهد و نصیحت،دعوت کردن به زبان تنها نیست زیرا دعوت به زبان تنها،بی نتیجه است بلکه نتیجه به عکس می دهد زیرا کسی که دیگری را به زبان،به یقین و تواضع و اخلاص می خواند ولی به حسب کردار و حال،اهل رشک و ریا و کبر و عداوت و حب دنیا باشد این مفاسد در آن دیگری بیشتر خواهد شد،زیرا می گوید اگر درست بود خودش چنین نبود.

و اگر این مطلب را نفهمد همان تاریکی شک و ریاء و کبرش در

1- 125) .لا تجالسوا عند كل عالم الا عالم يدعوكم من الخمس الى الخمس من الشک الى اليقين و من الكبر الى التواضع و من الريا الى الاخلاص و من العداوه الى النصيحه و من الرغبه الى الزهد.«اختصاص مفيد».

مصاحب بیچاره اثر خواهد گذاشت،پس مراد به دعوت در این حدیث به محاسن مزبور است بوسیله گفتار و کردار و به برکت نورانیت باطنش یعنی قلبش تا مصاحب خود را متأثر کند به آن آثار مزبور،چنانچه به این مطلب در حدیث دیگر اشاره شده:

دیدارش به یاد خدا می اندازد...

«حواریون از حضرت مسیح علیه السلام پرسیدند با چه کس همنشینی کنیم؟ فرمود:کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد(یعنی نور یقین او تاریکی های اوهام و خیالات واهی و غفلات شما را پس زند و فطرت شما را که یاد خداست آشکار سازد)و سخن گفتنش دانشتان را زیاد کند و کردارش شما را به آخرت مایل کند(بمانند مسافر غافلی که ببیند همسفرش سخت در مقام تدارک توشه راه است او هم به فکر خود افتد و در تهیه زاد راه بکوشد).» (1)

همنشینی یک مجلس بهتر از عبادت سال

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:«مجلسی که بنشینم در آن با کسی که بدینش اعتماد دارم(اعتمادم به آن)از یک سال عبادت بیشتر است». (2)

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«مصاحبت با عالم و متابعت از او کردن،دین خداست،که بدان پرستیده می شود و اطاعت از عالم سبب جمع کردن نیکیها و از بین بردن گناهانست و ذخیره ای است برای مؤمنین و برتری آنها در دنیا و اجر جمیل و رحمت آنها است در آخرت». (3)

در وافی می نویسد«مراد از عالم در اینجا یا امام معصوم است یا هر عالمی که به علم خود عمل نماید».

1- 126) .قال الحواریون لعیسی بن مریم علیه السلام من نجالس؟قال علیه السلام من یذکرکم اللّه رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الاخره عمله. اصول کافی باب مجالسه العلماء حدیث 3.

2- 127) .لمجلس اجلسه الی من اثق به اوثق فی نفسی من عمل سنه. اصول کافی باب مجالسه العلماء حدیث 5.
3- 128) .اعلموا ان صحبه العالم و اتباعه دین یدان اللّه به و طاعته مکسبه للحسنات ممحات للسیئات و ذخیره للمؤمنین و رفعه فیهم فی حیاتهم و جمیل بعد مماتهم.اصول کافی کتاب الحجه حدیث 14

چنانچه گذشت عالمی که به علم خود عمل کند و از هوای نفس گذشته به ائمه معصومین اتصال روحانی پیدا کرده باشد،مصاحبت با او مصاحبت با امام علیه السلام است.

صورت دوستان هنگام مرگ

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«بنگرید با که سخن می گوئید و می شنوید،زیرا کسی نمی میرد مگر اینکه مصاحبینش هنگام مرگ صورت مثالیه شان نزدش جلوه می کند اگر ایشان از نیکها بودند صورتهای مثالی نیک و اگر از بدان بودند آن صور مثالیه هم بد است و کسی نمی میرد مگر اینکه هنگام مرگش مرا می بیند،یعنی صورت مثالیه من هم هست». (1).

سرای وصال عشاق

و مؤید این حدیث،روایت دیگری است که انس بن مالک نقل کرده:

«روزی اعرابی در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسید قیامت کی برپا می شود؟ فرمود:برای قیامت چه آماده کرده ای؟گفت:نماز و روزه زیادی ندارم و جز واجباتم دستم تهی است مگر این که ترا دوست می دارم،فرمود:

«هرکس با هرکه دوستی داشت با او محشور می شود» (2)و در حدیث دیگر است«هرکس چیزی را دوست داشت با او محشور می شود هرچند گرسنگی باشد». (3)

از هر گوهری کمیاب تر و گران تر

به راستی اهل یقین که دارای اوصاف مزبور باشند همیشه عزیز الوجود و کمیاب بوده اند بویژه در زمان ما.

1- 129) .انظروا من تحادثون فانه لیس من احد ینزل به الموت الامثل له اصحابه فی اللّه ان کانوا خیارا فخیارا و ان کانوا شرارا فشرارا و لیس احد

یموت الا تمثلت له عنه موته.وافی از کافی باب من تجب مصادقته و مصاحبته جلد ص 104
2- 130) .المرء محشور مع من احب.
3- 131) .من احب شیئا حشره اللّه معه و لو کان حجرا.سفینه البحار لغه حب

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزو است

گفتم که یافت می نشود گشته ایم ما گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزو است

«زن صاحب یقین از مرد صاحب یقین عزیزتر(کمیاب تر و قیمتی تر)و مرد با یقین عزیزتر از یاقوت سرخ است» (1)(مراد از مؤمن در این روایت شریفه مؤمن کامل است).

ابو بصیر گوید که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود:«اسلام درجه ای است(از درجات و مقامات)گفتم بلی،فرمود:«و ایمان درجه ای است بالاتر از اسلام گفتم بلی،فرمود:و تقوی به یک درجه بالاتر از ایمان گفتم بلی،فرمود:و یقین یک درجه برتر از تقوی است گفتم بلی،فرمود:پس چیزی کمتر از یقین به مردم نرسیده(یعنی یقین در بین مردم از هر چیز کمتر است)و جز این نیست که شما به پست ترین درجات اسلام بستگی دارید و بترسید از اینکه ناگهان از دست شما بیرون رود». (2)

خوب توجه فرمائید که امام علیه السلام به مثل ابی بصیر می فرماید:بترس از اینکه مختصر ایمانت از دستت بیرون رود پس امثال ما چقدر باید بترسیم و دائما به خداوند بنالیم که ما را نگهدارد و همیشه ورد زبانمان دعای غریق باشد یا اللّه یا رحمن یا رحیم یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینک.

علی بن جعفر علیه السلام گوید از حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرمود:«نه هرکس به ولایت ما قائل باشد مؤمن است(یعنی همه آنهائی که شیعه خوانده می شوند مؤمن کامل و صاحب یقین نیستند)بلکه آنها سبب انس و آسایش صاحبان ایمان و یقین اند». (3)

همه اصحاب بجز سه نفر...

حمران بن اعین گوید به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم فدایت شوم چقدر

1- 132) .قال علیه السلام المؤمنه اعز من المؤمن و المؤمن اعز من الکبریت الاحمر. اصول کافی باب قله عدد المؤمنین
2- 133) ...قال علیه السلام فما اوتی الناس اقل من الیقین و انما تمسکتم بادنی الاسلام فایاکم و ان ینفلت من ایدیکم. کافی باب فضل الایمان علی الاسلام و فضل الیقین علی الایمان حدیث 4
3- 134) .لیس کل من یقول بولایتنا مؤمنا و لکن جعلوا انسا للمؤمنین. کافی کتاب الایمان و الکفر باب قله عدد المؤمنین حدیث 7

ما(یعنی شیعیان)کم هستیم بطوری که اگر همه ما بر گوسفندی جمع شویم آن را تمام نمی کنیم(یعنی یک گوسفند طبخ شده همه ما را سیر می کند و زیاد هم می آید چون تعداد شیعه کم است)امام فرمود:از این شگفت تر ترا خبر گویم، جماعت مهاجر و انصار پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منحرف شدند و از حق برگشتند مگر سه نفر(سلمان و ابو ذر و مقداد)حمران گوید گفتم حال عمّار چگونه بود؟ فرمود:خدا عمار را رحمت کناد،با امام خود بیعت کرد و در راه حق شهید گشت -پس پیش خودم گفتم مقامی برتر از شهادت نیست پس امام علیه السلام به من نظر کرد و فرمود:«شاید پنداشته ای که عمار مانند آن سه نفر است؟نه چنین است». (1)

مقداد،دارنده قلب پولادین

در روایت دیگر است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:«مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از حق برگشتند مگر سه نفر:سلمان و ابو ذر و مقداد»،راوی پرسید عمّار چگونه بود؟فرمود:«او هم از حق برگشت لکن توبه کرد و به حق پیوست،پس فرمود:اگر کسی را بخواهی که هیچ شک نکرده و چیزی بر دلش نگذشت پس آن مقداد است؟ اما سلمان،پس بر دلش گذشت که امیر المؤمنین علیه السلام اسم اعظم را می داند اگر آن را بخواند مردم هلاک می شوند (یعنی در دل خود اعتراض مختصری به آن حضرت داشت که چرا نفرین نمی کند)و اما ابو ذر پس امیر المؤمنین علیه السلام به او امر به سکوت فرمود و این که به سرزنش مردمان اعتناء نکند پس سخن گفت(یعنی تقیه نکرد و حال آنکه امر به تقیه داشت).

اهل یقین و اطاعت امر امام(ع)

مأمون رقی گفت در خدمت آقایم حضرت صادق علیه السلام بودم که وارد شد سهل بن حسن خراسانی،سلام کرد بر آن حضرت و نشست و گفت یا ابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم از برای شما است رأفت و رحمت و شما اهلبیت امامتید چه مانع است شما را که از حق خود بنشینی با آنکه می یابی از شیعیانت صد هزار نفر که مقابلت شمشیر

1- 135) .کافی-کتاب الایمان و الکفر باب قله عدد المؤمنین.

بزنند حضرت فرمود:بنشین ای خراسانی-پس فرمود:ای حنفیه تنور را گرم کن پس آن کنیز تنور را گرم کرد که مانند آتش سرخ شد و بالای آن سفید گردید آنگاه فرمود:«ای خراسانی برخیز و در تنور بنشین»مرد خراسانی عرض کرد ای آقای من یا ابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم مرا به آتش عذاب مکن و از من بگذر خدا از تو بگذرد.فرمود:از تو گذشتم-پس در این حال بودیم که هارون مکی وارد شد و نعلین خود را به انگشت سبّابه گرفته بود عرض کرد:«السّلام علیک یا ابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم »حضرت فرمود:«نعلین را از دستت بینداز و در تنور بنشین»راوی گفت هارون نعلین را از دست انداخت و در تنور نشست و حضرت رو به مرد خراسانی کرد و شروع نمود با او حدیث خراسان گفتن مانند کسی که آن را مشاهده می کند.

پس فرمود:ای خراسانی برخیز و نظر کن به داخل تنور.

گفت برخاستم و در تنور نظر کردم دیدم هارون را که چهارزانو نشسته آنگاه از تنور بیرون آمد و بر ما سلام کرد.

حضرت فرمود:در خراسان چند نفر مثل این مرد هست؟گفت به خدا قسم یک نفر نیست.

فرمود:ما خروج نمی کنیم در زمانی که نمی بینی در آن پنج نفر که یاور ما باشند،ما داناتریم به وقت خروج. (1)

نشانه های دیگر اهل یقین

اشاره

باید آثار یقین به امور اعتقادیه از او آشکار شود و صدق یقین او دانسته گردد و در بحث مجاری یقین آثار یقین صادق به تفصیل گفته شد و در این مقام چند مورد مهم آن بطور اختصار یادآوری می شود.

1.

اشاره

اعتقاد به توحید افعالی واجب است

از آن جمله توحید افعالی است یعنی یقین داشته باشد که تمام اجزاء

ص:258

1- 136) .منتهی الامال-جلد 2-معجزات حضرت صادق علیه السلام .

جهان آفرینش چنان که اصل هستی آنها از خداست،آثار و خواص موجود آنها هم از خداست مانند سردی و تری آب و گرمی و خشکی آتش و روشنائی و حرارت نور آفتاب و همچنین آثار سایر مرکبات.

بلکه افعال اختیاری بشر هم چون متوقف بر اذن و خواست و قضای الهی است از این جهت مستند به خدا است یعنی چنانکه برگ از درخت بدون اذن و مشیت و علم الهی نخواهد افتاد همچنین کلمه ای از دهان انسان بدون علم و اذن خداوند بیرون نمی آید.

یقین صادق به توحید افعالی

شرح توحید افعالی در بحث شرک گذشت در اینجا باید متذکر شد که لازم است یقین صادق به این توحید پیدا کرد که در صدها آیه از قرآن مجید به آن امر شده است و اگر کسی به راستی توحید افعالی را دانست و دلش به نور یقین به آن روشن شد،توکّلش بر خدا خواهد شد و بس-در برابر قضای پروردگارش راضی و تسلیم و به برکت آن نور،از شر خشم و حقد و حسد و بدخلقی محفوظ و در برابرش از نعمت آسایش و دوستی و حسن خلق بهره مند می گردد چنانچه گذشت.

.2

روزی هر آفریده ای بر خدا است

از آن جمله است یقین به اینکه خداوند روزی بندگان را برعهده گرفته است چنانچه فرموده:«نیست جنبنده ای مگر اینکه روزیش بر عهده خداوند است». (1)

باید یقین داشته باشد که روزی مقدّرش به او خواهد رسید و هیچ آفریده ای جلو آن را نتواند بگیرد اگر این یقین صادق شد یعنی به راستی دلش به نور یقین روشن گشت و تیرگی واهمه را از بین برد،از شرور حرص نگهداشته می شود و بر چیزی که به او نرسیده اسفناک نمی گردد چنانچه پیش از این گذشت.

1- 137) . وَ مٰا مِنْ دَابَّهٍ فِی الْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَی اللّٰهِ رِزْقُهٰا. سوره هود آیه 6

.3

یقین به ثواب و عقاب

از آن جمله است یقین به ثواب و عقاب که در برابر عقائد و گفتارها و کردارهای همه،پاداش هائی است.

«پس هرکس هم وزن ذره ای کردار نیکی کند آن را خواهد دید و هرکس هم وزن ذره ای کردار زشتی کند آن را خواهد دید». (1)

و به یقین بداند که نسبت ثواب به طاعات مثل نسبت سیری به نان است یعنی چنانکه شخص گرسنه خواهان نان است و در یافتن آن حریص و آن را نگهدار می باشد طالب ثواب الهی هم در طاعات،حریص و در حفظ آنها کوشا است.و نسبت عقاب را به گناهان نسبت سموم به هلاکت داند-چنانکه از هر سمی و جانور کشنده ای فرار می کند،از هر گناهی بپرهیزد،و خلاصه هرگاه دل به نور یقین روشن گردد نسبت به طاعات کوشا و حریص می شود چنانکه از گناهان سخت در پرهیز است و همیشه مراقب گفتار و کردار خود است که مبادا هلاک شود.

هر اندازه این نور یقین بیشتر دل را بگیرد،این حرص و پرهیز بیشتر می گردد.

.4

خدای دانا با ما است

دیگر یقین به اینکه خداوند همیشه و در همه جا و در همه حال با بنده است و محیط بر او است:«او با شما است هرجا که باشید» (2)و هیچ چیز از پنهان و آشکار از او مخفی نیست:«می داند خیانت دیده ها را و آنچه در دلها پنهان می کنید». (3)

1- 138) . فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ
. سوره زلزلت آیات 7 و 8
2- 139) . وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مٰا کُنْتُمْ . سوره الحدید آیه 4.
3- 140) . یَعْلَمُ خٰائِنَهَ الْأَعْیُنِ وَ مٰا تُخْفِی الصُّدُورُ. سوره غافر آیه 19

این مطلب نزد هر مسلمانی مسلم است لکن باید یقین صادق به آن داشت به تفصیلی که ذکر شد.

نتیجه یقین به آن اینست که دیگر خلوت و جمعیت برایش یکسان است و همیشه خود را در محضر سلطان حقیقی و ملک به حق دانا و بینا و توانای مطلق می بیند و در هر حال از هر حرکتی که خلاف ادب باشد در پرهیز است و چون می داند که باطنش نزد خداوند آشکار است در اصلاح باطن خود بیش از اصلاح ظاهرش برای مردمان می کوشد.

پاها را هم دراز نمی کند

در حالات محقق اردبیلی نقل شده چهل سال آخر عمرش در خلوت و جلوت پاهای خود را دراز نکرد حتی هنگام خوابیدن و چون سبب آن را می پرسیدند می فرمود:چون در محضر پروردگارم خجالت می کشم.

و این مطلب در حالات چند نفر دیگر نیز نقل شده است.

در حالات دیگری است که در بستر مرگ نمی گذاشت پایش را دراز کنند و می گفت عمری است در محضر پروردگارم بی ادبی نکردم الحال که می خواهم بمیرم چگونه بی ادبی کنم و چون در حال احتضار پایش را به قبله نمودند معذرت طلبید و گفت پروردگارا چون در این حال امر تو است راضی شدم.

از دیگری نقل شده که صدای بلند نمی داده و می گفته صدای بلند در محضر سلطان حقیقی خلاف ادب است.

خواننده گرامی-حال این بزرگان را قیاس کن با کسانی که در محضر پروردگار عالمیان حرفهای زشت و ناروا و ناسزا از دهانشان بیرون می آید و از اینجا تفاوت اهل یقین و دیگران را بفهم.

استغفار معصومین از ترک ادب

از آنچه ذکر شد مطلب مهم دیگری نیز دانسته می گردد،برای تنوع در مطالب کتاب آن را هم ذکر می کنیم هرچند بیرون از بحث ما است و آن موضوع گناه معصومین و آنچه از سوز و گداز و ناله و استغفارشان به ما

رسیده است با اینکه قطعا بی گناهند،پس مقداری از ناله های ایشان برای سرگرمی های خود به

ص:261

امور مباح که لازم بوده مانند خوردن و خوابیدن بوده که اشتغال به این امور را در محضر رب العالمین خلاف ادب می دیدند و چون برای رعایت جنبه بشریت ناچار از آنها بودند لذا معذرت می طلبیدند چنانچه از جمله فقرات مناجات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به نقل ابو درداء اینست:

«ای کاش می دانستم هنگام غفلتهایم از حضور تو و پرخوابیم حالم چگونه است آیا تو نظر رحمت را از من برداشته ای یا بنظر لطف به من می نگری». (1)

و نیز مقداری از این ناله و استغفارها برای حالاتی بود که در آن استغراق تام نبوده است یعنی توجهی که مناسب حضرت آفریدگار باشد بطوری که از خود بیخود شده جز به خدا اصلا توجهی نداشته است.

حضرت سیّد الشهداء علیه السلام در دعای عرفه عرض می کند:«کسی که خوبیهایش بدی است پس چگونه بدیهایش بد نباشد». (2)

فرزندش حضرت سجاد علیه السلام هم می گفت:«پس توشه راهم کم است نمی بینم مرا به منزل برساند،آیا برای کمی توشه بگریم یا برای درازی راه؟». (3)

خوبهای پسندیده شاخه های درخت یقین

و این نور یقین به حضور حق تعالی،در هر دلی روشن شود صفات کمالی «حیاء،بیم،امید،دلشکستگی،خشوع...»در او پیدا می شود و این اخلاق نیک هم موجب انواع طاعات و عبادات می گردد.

در حقیقت یقین در هریک از این موارد مذکوره به مانند درختی است که اخلاق خمیده شاخه های آن و طاعات و عبادات که آثار آن اخلاق نیک است برگها و میوه های آن می باشد.

از این بیان بخوبی دانسته شد که اساس تمام خیرات و سعادات یقین است.

1- 141) .لیس شعری فی غفلاتی و کثره منامی کیف حالی أنت معرض عنی ام ناظر الی.
2- 142) .من کانت محاسنه مساوی فکیف لا تکون مساویه مساوی.«دعای عرفه»
3- 143) .فزادی قلیل لا اراه مبلغی.اللزاد ابکی ام لبعد مسافتی

که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

کسی که سعادت همنشینی با اهل یقین بهره اش شد باید قدردانی کند و از آن بهره مند شود.

شرط بهره مندی از آن،پرهیز از مصاحبت اهل جهل و شک و وسوسه است،همچنین کسی که اهل یقین را نیافت باید از مصاحبت ضدّ ایشان فرار کند.

صحبت نیکانت گر نبود نصیب باری از هم صحبت بد می گریز

زیرا مصاحبت آنها بر جهل و شک و سایر عیبهایش می افزاید بلکه پاره ای از عیبها را که نداشت دارا می شود و از اینجا است که در آیات و روایات از همنشینی جهال و اشرار نهی شده است:

اهل غفلت شما را متأثر نکنند

«پس بردباری کن که وعده خداوند حق است پس خفیف(بی وزن و بی قدر)نسازد ترا کسانی که اهل یقین نیستند». (1)

از این آیه شریفه بخوبی دانسته می شود که همنشینی کسانی که یقین ندارند موجب حقارت و پستی شخص می شود و در نتیجه او را از مقام انسانیت و درجات رفیع روحانیت و آثار بزرگ یقین بی بهره می سازد.

پس صبر بر تنهائی بهتر از مصاحبت بی یقین است.

«و پیروی مکن کسی که دلش را از یاد خودمان غافل ساختیم(یعنی توفیق یاد خود را از او گرفته و گرفتار خذلانش کردیم به سبب استحقاقش)و پیروی کرده است هوای نفس خود را و کارش تجاوزکاریست». (2)

«ترا بازندارد از قیامت کسی که به آن ایمان نیاورده و هوای خود را پیروی کرده پس هلاک شوی» (3)

1- 144) . فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ لا ٰيَسْتَخِفَّنَّکَ الّذِينَ لا ٰيُوقِنُونَ . سوره الروم آيه 60
2- 145) . وَ لا ٰتُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا ٰ قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا ٰ وَ اتَّبَعَ هَوا ٰهُ وَ كا ٰنَ أَمْرُهُ فُرُطاً. سوره الكهف آيه 28
3- 146) . فَلا ٰيَصُدَّنَّکَ عَنْهَا ٰ مَنْ لا ٰيُؤْمِنُ بِهَا ٰ وَ اتَّبَعَ هَوا ٰهُ فَتَرْدىٰ . سوره 20 آيه 16

«پس منشین پس از یاد با گروه ستمگران» (1)(یعنی کسانی که از یاد خدا بیخبرند).

از بی خبران دوری کن وگرنه از آنهائی

در وصیّت أمیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش چنین است:«دوری کن از أهل شرّ و از هرکه ترا از یاد خدا و یاد مرگ بازمی دارد بوسیله گفتارهای فریبنده و بی سروته خود(و اگر از آنها دور نشدی)از آنها می شوی» (2).

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:«بهر چیزی که برای دینت سودی ندارد اعتنائی مکن و در همنشینی با آن میل نکن بدرستی که هرچه جز خدا از بین رفتنی است و عاقبت ندارد» (3).

و از سخنان علی علیه السلام است:«پرهیز کن از معاشرت بدان،بدرستی که اینها مانند آتشند که همنشینی شان می سوزاند» (4)و«از کسی که عیب های مردمان را بازرسی می کند دوری کن بدرستی که همنشین ایشان از آنها است» (5)و«از دوستی با دروغگو بپرهیز زیرا چیزی که دور است بر تو نزدیک و نزدیک را بر تو دور می کند» (6)و«بپرهیز از همنشینی گنهکاران زیرا کسی که بکاری خوشنود باشد مانند بجاآورنده آن است» (7).

و«بدترین برادرانت و فریب دهنده ترین آنها کسی است که ترا به دنیا سرگرم کند و از آخرت بازدارد» (8)و«همنشینی با بدان کسب شر کردنست بمانند بادی که از مردار بگذرد بوی گند با خود بردارد» (9)و«همنشینی با دنیا

1- 147) . فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْرىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ . سوره انعام آیه 68
2- 148) .بائن اهل الشر و من یصدک عن ذکر اللّه عز و جل و ذکر الموت بالاباطیل المزخرفه الاراجیف الملفقه تکن منهم. (الفقیه)
3- 149) .انظر الی کلما لا یعنیک منفعه فی دینک فلا تعتدن به و لا ترغبن فی صحبته فان کل ما سوی اللّه مضمحل وخیم عاقبته.«قرب الاسناد»
4- 150) .ایاک و معاشره الاشرار فانهم کالنار مباشرتها تحرق الغرر للامدی.

5- 151) .ایاک و معاشره متتبع عیوب الناس فانه لم یسلم مصاحبهم منهم.
6- 152) .ایاک و مصادقه الکذاب فانه یقرب علیک البعید و یبعد علیک القریب.
7- 153) .ایاک و مصاحبه اهل الفسوق فان الراضی بفعل قوم کالداخل معهم.
8- 154) .شر اخوانک و اغشهم لک من اغراک بالعاجله و الهاک عن الاجله.
9- 155) .صحبه الاشرار تکسب الشر کالریح اذا مرت بالنتن حملت نتنا.

پرستان،فراموشی دهنده ایمان و کشاننده به فرمانبرداری شیطانست» (1)«و از بزرگترین بلاها همنشینی با بی خرد است» (2).

حضرت سجاد علیه السلام به فرزندش امام باقر علیه السلام فرمود:«با پنج طایفه همنشینی مکن و با آنها سخن مگو و دوستی مکن در هیچ راهی،آنها«دروغگو و فاسق و احمق و قطع کننده رحم و بخیل اند»و مفاسد هریک را بیان فرموده است» (3).

نابرده رنج گنج میسر نمی شود

چنان که مقام های مادّی و دنیوی هرچه بالاتر رود و باارج تر باشد زحمت و رنج رسیدن به آن نیز بیشتر است مثلا زحمت رسیدن به ریاست بر دهکده یا بخش نسبت به زحمت ریاست بر شهر یا استان یا کشوری قابل مقایسه نیست.

همچنین کسی که همّتش رسیدن به مقام یقین و سایر مقامات روحانی و همنشینی با آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم است باید بداند که بدون زحمت و رنج بدست نمی آید.

مقامات دنیوی ممکن است گاهی بدون رنج به انسان برسد اما مقامات آخرتی این طور نیست و بدون سعی و کوشش نصیب نمی شود(مگر خدا بخواهد) چنانچه فرموده:«نیست برای انسان مگر آنچه را کوشیده و حتما کوششش را خواهد دید» (4)و«کسی که آخرت را بخواهد و برای آن بکوشد درحالی که با ایمان باشد پس ایشانند که کوشششان پاداش داده شده است» (5)و«و کسانی که بکوشند در راه ما البته آنها را به راههای خودمان راهنمائی کنیم و خداوند با نیکوکارانست» (6).

1- 156) .مجالسه ابناء الدنیا منسئه الایمان قائده الی طاعه الشیطان.
2- 157) .مصاحبه الجاهل من اعظم البلاء.
3- 158) .یا بنی انظر خمسه فلا تصاحبهم و لا تحادثهم و لا ترافقهم فی طریق و هم الکذاب و الفاسق و الاحمق و قاطع الرحم و البخیل.«کافی»
4- 159) . وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسٰانِ إِلاّٰ مٰا سَعیٰ وَ أَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُریٰ . سوره و النجم آیات 39 و 40

5- 160) . وَ مَنْ أرٰادَ الْآخِرَةَ وَ سَعىٰ لَهٰا سَعْيَهٰا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأولئِکَ کاٰنَ سَعْيُهُمْ مَشْکُوراً. سوره 17 آیه 19
6- 161) . وَ الَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا وَ إِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ . سوره 29 آیه 69

و آیات و روایات در اینکه بدون مجاهده کسی به درجات آخرتی نمی رسد بسیار است.

پس باید با نفس جهاد کرد

بنابراین باید خوشی و آسایش را برای عالم باقی گذارد و این مدّت اندک را که در عالم فانی است بر رنج و محنت مخالفت نفس و هواهای آن بردباری کند و از شهوات حیوانی و لذت های نفسانی باید دوری کند،بلکه از لذّت های مباح هم که بیش از مقدار لازم است باید صرفنظر نمود زیرا فرو رفتن در آنها موجب انس به دنیا و فراموشی آخرت است که در نتیجه از تدارک توشه سفر آخرت بازمی ماند تا جائی که به دنیا دلخوش شده بمانند کسی که مسافر نیست و عالم دیگری نداشته و آن را باور ندارد خواهد شد«آیا به زندگی دنیا در عوض آخرت خوشنود شدید؟...» (1).

سخنانی از پیشوای مجاهدین

سرور مجاهدین و پیشوای متقین امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه می فرماید:

«بهترین جهادها،جهاد با نفس است از میل های آن و بازداشتن او است از خوشی های دنیا» (2).

«اوّل حکمت،ترک خوشی ها است و آخر آن دشمن داشتن هرچه از بین رفتنی است» (3).

«بر هر دلی که بدنیا فریفته شده حرامست ملکه تقوی در آن جای گیرد» (4).

«اساس تمام آفت ها(نکبت ها و بلاها)فرو رفتن در خوشی های دنیا است» (5)و دویدن برای رسیدن به آنها.

1- 162) . أَ رَضِیتُمْ بِالْحَیاهِ الدُّنْیا مِنَ الْآخِرَهِ ... سوره براءه آیه 38
2- 163) .افضل الجهاد جهاد النفس عن الهوی و فطامها عن لذات الدنیا.

3- 164) .اول الحکمه ترک اللذات و آخرها مقت الفانیات.
4- 165) .حرام علی کل قلب متوله بالدین ان تسکنه التقوی.
5- 166) .رأس الافات الوله باللذات.

«در شگفتم از کسی که بدعاقبتی خوشی های دنیا را دانسته چگونه عفت نفس را پیشه نمی کند» (1).

و براستی اگر عاقلی در عواقب وخیم خوشی های دنیا تدبر کند یعنی در پرخوری خوراکهای لذیذ و افراط در امور جنسی و حرص در جمع مال و ریاست طلبی و شهرت جوئی،و در حالات کسانی که روش آنها چنین بود و به چه نکبت هائی دچار شدند اگر راستی تدبر شود از تمام اینها صرفنظر می کند.

پرده رنگین بیاد دنیا می اندازد

«پرده ای که بر آن نقش هائی بود بر در خانه پیغمبر آویزان بود به یکی از همسرانش فرمود این را از نظر من پنهان کن زیرا هرگاه به آن می نگرم بیاد دنیا و زینت هایش می افتم.

آری،از دنیا بدلش رویگردان شد و یادش را از نفس خود می رانید و دوست داشت زینت دنیا از نظرش پنهان شود تا از آن لباس و اثاث فاخر تهیه نکند و آن را قرارگاه خود نداند و امید ماندن در آن نداشته باشد... (2).

به دست خود عقلش را خراب کند

حضرت صادق علیه السلام فرمود (3):«هرکس سه چیز را بر سه چیز دیگر چیره سازد پس مانند اینست که به دست خود عقلش را خراب کرده است.کسی که نور تفکر خود را خاموش و تاریک سازد به سبب درازی آرزویش(یعنی درازی آرزو سبب تاریکی دل و محرومیّت از نور تفکّر است)و کسی که حکمت و دانائی خویش را به سبب سخنان بیهوده از بین ببرد(سخنان بیهوده سبب محرومیت از حکمت است)و کسی که خاموش کند نور عبرت خود را به سبب شهوات نفسانیه اش(پیروی از شهوات مانع از عبرت گرفتن است)پس مثل اینست که عقل خود را ضایع ساخته و کسی که عقلش را ضایع ساخت دین و

1- 167) .عجبت لمن عرف سوء عواقب اللذات کیف لا یعف.

2- 168) .نهج البلاغه-در وصف حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
3- 169) .من سلط ثلاثا علی ثلث فکانما اعان علی هدم عقله-من اظلم نور تفکره بطول امله و محی طرائف حکمته بفضول کلامه و اطفی نور عبرته بشهوات نفسه فکانما اعان هواه علی هدم عقله و من هدم عقله افسد دینه و دنیاه.«کافی»

دنیای خود را تباه کرده است» (1).

خداپرستی با هواپرستی نمی شود

غرض تذکر،خواننده است که با هواپرستی و پیروی از خواهش های نفس به مقصد نمی رسد و اگر خیال کند بدون جهاد با نفس و مخالفت هوی،به مقامات روحانی و درجات آخرت می رسد خیالی واهی و آرزوئی باطل و برخلاف نصّ قرآن مجید و حکم عقل است زیرا خداپرستی و هواپرستی ضد یکدیگرند و جمع نمی شوند.

اگر بنده بود رفتارش چنین نبود

در کتاب مجالس المؤمنین و غیر آن در حالات بشر حافی نقل نموده اند که روزی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در بغداد عبور می فرمود چون به در خانه بشر رسید صدای طرب و آوازه خوانی بلند بود.

در آن حال کنیزی از خانه اش بیرون شد حضرت پرسیدند صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟عرض کرد آزاد است و دارای غلامان می باشد.

حضرت فرمود:«بلی آزاد است(یعنی از بندگی خدا)و اگر بنده بود رفتارش چنین نبود»کنیز چون به خانه برگشت بشر از او پرسید با که سخن می گفتی،کنیز گفت شخصی چنین و چنان گفت.

بشر با پای برهنه دنبال آن حضرت دوید و بدست آن حضرت توبه کرد و «از بندگان خدا شد».

تنها با بندگی خوشنودی خداست

و حضرت امیر المؤمنین ضمن خطبه ای که قسمتی از آن قبلا نقل شد می فرمود:«آیا با این بی بندوباری و بی ورعی و گنهکاری می خواهید به جوار قدس خداوندی برسید و عزیزترین دوستانش گردید؟نه،شما کجا و قرب او،

1- 170) .بقیه آیات و روایات در بحث دوستی دنیا در بخش 2 این کتاب یادآوری می شود.

خداوند فریب داده نمی شود از بهشتش(یعنی تا حقیقت تقوی نباشد کسی به بهشت نرود)و به رضای او نتوان رسید مگر بوسیله اطاعت و بندگی کردن او» (1).

در بند هوای نفس و مرد آزاد

«آیا دیدی کسی که هوای نفسش را خدایش گرفته» (2).

هواپرستی آنست که حرکت و سکون اعضاء و جوارح برطبق میل نفس باشد مثلا تا میل به دیدن صورتی کرد فورا چشم به آن اندازد هرچند حرام باشد و تا میل به شنیدن سخنی نمود فورا گوش بگیرد بدون اینکه حلال و حرام آن را در نظر بگیرد و تا چیزی را خواست فورا دست به آن دراز کند یا مقصدی را خواست به سوی آن برود بطوری که اگر کسی بگوید چرا چنین و چنان کردی می گوید «دلم خواست،میلم بود»یعنی مطیع و برده هوی هستم هرچه بخواهد همان را خواهانم.

و خداپرستی آنست که حاکم در وجودش خدا باشد:به چیزی ننگرد مگر اینکه رضای خدا باشد،به سخنی گوش فراندهد مگر اذن خدا باشد،دست به چیزی دراز نکند مگر اینکه او خواهد،به جائی نرود مگر محلی که پسند او باشد بطوری که اگر از او بپرسند چرا چنین و چنان کردی؟بگوید«امر خدا بود» و اگر بپرسند چرا چنین و چنان نکردی؟بگوید«نهی خدا بود».

موانع تحصیل یقین

چنانچه گذشت مقام یقین که مقصد است بسیار بزرگ و گرانبهاست بنابراین موانع رسیدن به آن هم سخت و زیاد است و بدون مجاهده در برطرف ساختن و از بین بردن آنها چگونه به مقصد می توان رسید،برای دانستن موانع این راه چند سطر شعری که گفته شده و در آنها بطور خلاصه و اجمال،موانع ذکر شده

1- 171) .أ فبهذا تریدون ان تجاوروا اللّه فی دار قدسه و تکونوا اعز اولیائه عنده؟هیهات لا یخدع اللّه عن جنته و لا تنال مرضاته الا بطاعته.نهج البلاغه خطبه 127.

2- 172) . أ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ . (قرآن مجيد)

نوشته می شود تا در ذهن خواننده جای گوید.

موانع تا نگردانی ز خود دور درون خانه دل نایدت نور

موانع چون در این عالم چهار است طهارت کردن از وی هم چهار است

نخستین پاکی از احداث (1)و انجاس (2) دور از معصیت (3)و ز شرّ وسواس (4)

سوم پاکی ز اخلاق ذمیمه (5)است که با وی آدمی همچون بهیمه است

چهارم پاکی سر (6)است از غیر که اینجا منتهی می گرددت سیر

هر آنکو کرد حاصل این طهارت شود بی شکّ سزاوار مناجات

چو ذاتت گشت پاک از این همه شین نمازت گردد آنگه قره العین (7)

و خلاصه تمام این موانع همان هوی پرستی است و در بحث شرک در عبودیت به این مطلب اشاره شد و در اینجا به چند روایت دیگر اشاره می شود.

دشمن ترین دشمنان،هوای نفس

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:«بترسید و پرهیز کنید هواهایتان را چنانکه از دشمنانتان می پرهیزید،هیچ چیز دشمن تر برای مردان از پیروی هواهایشان و نتیجه زبان هایشان نیست» (8).

«وامگذار نفس را با میل هایش زیرا هواهایش در هلاکتش می باشد و دردش رها کردنش با هواهایش و دارویش بازداشتنش از میل هایش

1- 173) .حدث اصغر موجبات و نواقض وضوء مانند بول و غائط-و حدث اکبر موجبات غسل چون جنابت.
2- 174) .انواع نجاسات:بول،غائط،منی،خون،مردار،سگ،خوک،مسکر مایع و کافر.

3- 175) .معصیت به معنی ترک واجب یا فعل حرام است به تفصیلی که در کتاب گناهان کبیره ذکر شده است.
4- 176) .خاطره های ناروائی که شیطان بر دل آدمی می گذارند چه در اصول عقائد و چه در فروع عملی مثل وسوسه در نماز که باید به آنها اعتناء نکند تا از شرش خلاص شود و اگر از آنها پیروی کند هلاک خواهد شد.
5- 177) .به تفصیلی که در کتب اخلاقی مانند معراج السعاده ذکر شده و در بخش دوم این کتاب مهمات آن ذکر می شود.
6- 178) .یعنی در دل جز حق تعالی نباشد و این در وقتی است که سزاوار علقه و محبت را تنها خدا داند و جز او را باطل شناخته باشد«کل شیء هالک الا وجهه»و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرویست که راست ترین شعر عرب در جاهلیت شعر نبید است: «الا کل شیء ما خلا اللّه باطل و کل نعیم لا محاله زائل»
7- 179) .اشاره است به فرمایش نبوی صلی الله علیه و آله وسلم «قره عینی فی الصلوه».
8- 180) .احذروا اهوائکم کما تحذرون اعدائکم فلیس شیء اعدی للرجال من اتباع اهوائهم و حصائد السنتهم. وافی نقل از کافی جزء 3 باب اتباع الهوی

می باشد» (1).

«دورترین حالات بنده از خداوند هنگامیست که همّتی جز شکم و فرجش نداشته باشد» (2).

سلطنت حقیقی،بندگی خداست

پس بر طالب سعادت حتم است که طوق بندگی پروردگارش را به گردن انداخته و خود را کنترل کند یعنی تمام حرکات و سکونش را برطبق خواست خدا قرار دهد تا بندگی خدا«مقام»او شود وقتی که چنین شد به سلطنت حقیقی رسیده است یعنی«هرچه اراده کند واقع می شود» (3).

و کسی که از بندگی خداوند فرار کرده به خیال واهی خود می خواهد آزاد زندگی کند و موافق میلش رفتار نماید،باید بداند اگر از بندگی خدا فرار کرد به بندگی نفس و شیطان گرفتار می شود چنانچه در بحث شرک گذشت.

هرکه گریزد ز خراجات شاه بارکش غول بیابان شود

سودا چنان خوش است که یکجا کند کسی

اینک بخش نخستین این کتاب را با جملاتی که نتیجه نهائی این بحث ها است خاتمه می دهیم:

باید در دل جز خدا نباشد،یعنی از هیچ موجودی نترسد و به هیچ کس امید نداشته باشد و از هر کم و زیادی پروائی نداشته باشد،بجز دوستی او بهیچ آفریده ای علاقه قلبی بطور استقلال نداشته باشد یعنی اگر چیزی را هم دوست می دارد آن را هم برای دوستی با خدا دوستدار باشد و این مطلب یعنی از همه کس و همه چیز بریده شدن و تنها به پروردگار خود تعلق داشتن در چند جا از قرآن مجید تذکر داده شده است از آن جمله:

در سوره 73 آیه 8 می فرماید «وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً» در تفسیر منهج گوید

1- 181) .لا تدع النفس و هواها فان هواها فی رداها و ترک النفس و ما تهوی داؤها و کف النفس عما تهوی دواؤها وافی نقل از کافی جزء 3 باب اتباع الهوی
2- 182) .ابعد ما یکون العبد من اللّه اذا لم بهمه الا بطنه و فرجه.وافی نقل از کافی جزء 3 باب اتباع الهوی
3- 183) . لَهُمْ مٰا یَشٰاؤُنَ فِیهٰا. سوره 50 آیه 35

یعنی و بریده شو از جمیع خلقان و توجه کن بسوی خداوند بطاعت و عبادت بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ما سوی،مجرد ساز و بالکلّیه روی دل خود را به او آور و از اینجاست که حضرت فاطمه زهرا سلام اللّه علیها به اسم بتول نامیده شده چه او بالکلیه از ما سوی منقطع بود و در جمیع اوقات لیل و نهار به وظائف طاعات و عبادات اشتغال داشت.

مراد از تبتیل که به معنی انقطاع(بریدن)به طور کلی بسوی خداوند می باشد آنست که انسانی از خودش و از همه کس و همه چیز و همه جا دل ببرد و تنها به آفریدگار جهان دل بندد یعنی اولا حظوظ(یعنی میل ها و خواهشها و خواسته های)نفس خود را رها کند و به آنچه که پروردگارش داده و میدهد دلشاد باشد.

و ثانیا اگر هنوز اسیر نفس است و نتوانسته دست از حظوظ نفس بردارد پس در رسیدن به آرزوها امید و طمع به هیچ آفریده ای نداشته باشد و حالت اوّلیّه همه را که مشتی خاک بوده و حالت آخر آنها که باز مشتی خاک خواهد بود در نظر گیرد.

آنگاه این توانائی جزئی موقت را که در اشیاء می بیند از ذات آنها نداند بلکه همه را از آفریننده آنها که اصل هستی آنها از او و وابسته به او است شناسد و خلاصه همه را بیکاره داند که استقلالی از خود ندارند پس به یقین بداند در رسیدن بهر آرزوئی باید نظرش به حضرت آفریدگار باشد،اگر او بخواهد به آرزویش می رسد از همان سبب عادی یا بدون سبب و اگر او نخواهد به آرزویش رسیدنی نیست و بهر سببی که می پندارد مؤثّر است هرچه خاشع شود نتیجه ای نخواهد گرفت.

پس در رسیدن به هر نفعی باید از هر سببی بریده شود و دل با پروردگار بندد و از او بخواهد و همچنین در موقع هر ضرر و شرّی از هیچ صاحب شرّی بیم نداشته باشد و همه را مقهور رب الارباب جل شأنه شناسد بطوری که اگر او بخواهد آن شرّ و ضرر به شخص می رسد و اگر او نخواهد نتواند کاری کرد و از اینجاست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«لا یرجونّ احد منکم الاّ ربّه و لا یخافنّ احد منکم الاّ ذنبه»نباید هیچ یک از شما امید به غیر خدا داشته باشد و تنها امیدتان به خدا باشد و نباید هیچ یک از شما ترسی داشته باشد جز از گناهش یعنی از خلاف ادب و خلاف وظیفه بندگی با پروردگار که از شما

ص:272

صادر شده از آن بترسید که مبادا به سبب آن خدا شما را ادب کند و شرّی و ضرری به شما رسد و خلاصه معنی تبتیل بریدن علاقه دل از غیر خدا و بستگی و خشوع آن تنها به حضرت آفریدگار است و اگر این حالت نصیب شود دعا مستجاب خواهد بود و به قول شاعر:

ای یکدله صد دله دل یکدله کن مهر دگران را ز دل خود یله کن

یک لحظه به اخلاص بیا بر در ما گر کام تو برنیامد آنگه گله کن

فی کتاب لئالی الاخبار صفحه 149 قال ابو عبد اللّه علیه السلام اذا اراد احدکم ان لا یسئل ربّه شیئا الا اعطاه فلییأس من النّاس کلّهم و لا یکون له رجاء الاّ من عند اللّه فان عرف اللّه ذلک من قلبه لم یسئله شیئا الاّ اعطاه فحاسبوا نفسکم قبل ان تحاسبوا.

امام صادق علیه السلام فرمود:هرگاه یکی از شما بخواهد که هرچه از خدا طلبد به او عطا فرماید پس از تمام مردمان بریده و ناامید شود و در دلش امیدی به هیچ آفریده ای نباشد جز به آفریدگار و هرگاه خداوند دل او را از همه خالی و به او امیدوار دید هرچه از خدا خواهد عطاء می فرماید پس حساب خود را بررسی کنید پیش از آنکه به حساب شما برسند و این انقطاع الی اللّه همان اضطرار الی اللّه است که در قرآن مجید وعده اجابت بر آن داده و فرموده:

«أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذٰا دَعٰاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ» سوره 27 آیه 61 یا آن کیست که اجابت می کند بیچاره را گاهی که خواندش و می گشاید رنج و بدی را.

ناگفته نماند که این حالت انقطاع و اضطرار الی اللّه را مراتبی است به اعتبار درجات معرفت و مرتبه عالیه آن در معصوم است و از اینجا دانسته می شود جهت اینکه از القاب امام زمان عجل اللّه فرجه مضطرّ است و در دعاء ندبه است «این المضطر الذی یجاب اذا دعا»کجا است آن آقائی که از همه بریده و تنها مضطر بسوی خدا است که هرگاه خدا را بخواند اجابتش می فرماید و امام سجاد علیه السلام عرض می کند«نحن المضطرّون الذین وعدت اجابتهم»ما بیچارگانیم (که دادرس و فریادرس و نجات بخشی جز تو نداریم)که اجابت دعاشان را واجب کرده ای و امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل عرض می کند«من لی غیرک اسئله کشف ضری و النظر فی امری»کیست جز تو برای من که از او بخواهم

رفع درماندگی و گرفتاریم و اصلاح کارم را.و در مناجات شعبانیه عرض می کند:

ص:273

«الهی هب لی کمال الانقطاع الیک»:خدایا به من بخش کمال بریدگی از غیرت و بستگی به خودت را،پروردگارا به مقام محمّد صلی الله علیه و آله وسلم و آل محمّد علیه السلام ما را از مقام انقطاع بهره ای عنایت فرما.و از اینجا دانسته می شود که امثال ما که از انقطاع الی اللّه بی بهره ایم و به حجاب های ظلمانی مبتلائیم پروردگار کریم پاره ای از دعاهای ما را که مستجاب می فرماید و به آرزوها و خواسته هایمان می رساند فضل بزرگیست که به برکت توسّل به محمد صلی الله علیه و آله وسلم و آل محمّد علیه السلام به ما عنایت می شود وگرنه دعای ما قابل اجابت نیست.

در کتاب گلزار اکبری صفحه 147 از کتاب رونق المجالس نیشابوری نقل کرده«مرد بازرگانی در کوفه دین بسیاری داشت و از ترس مطالبه طلبکاران در خانه اش پنهان شد و بیرون نیامد تا اینکه نیمه شبی از خانه اش درآمد و بسمت مسجد در طرف کوفه رفت و مشغول به نماز و راز و نیاز به درگاه حضرت بی نیاز شد و اداء دین خود را از پروردگار می طلبید،در همان وقت تاجر ثروتمندی که مال فراوانی داشت در خواب به او گفتند بیرون خانه ات مردیست که از دین خود به خداوند شکایت می کند برخیز و دین او را اداء کن.بیدار شد وضو گرفت دو رکعت نماز خواند و خوابید باز همان ندا را شنید تا در مرتبه سوم برخاست و هزار درهم با خود برداشت و سوار بر ناقه اش شد و مهار آن را رها کرد و گفت آن کسی که در خواب چنین امری به من فرمود مرا به آن شخص خواهد رسانید،پس ناقه خودش در کوچه های کوفه می گذشت تا درب آن مسجد رسید توقف کرد تاجر پیاده شد درب مسجد آمد صدای گریه و ناله شنید داخل مسجد شد آمد نزد آن شخص و گفت دعایت مستجاب شد سر بردار پس هزار درهم را به او داد و گفت دین خود را به آن اداء کن و بر عیال خود نفقه نما و هرگاه این وجه تمام شد و باز محتاج باشی اسم من فلان،محل تجارتم فلان جا،خانه ام فلان محل،به من مراجعه کن تا باز به تو بدهم،آن مرد مسکین گفت این وجه را از تو می پذیرم چون می دانم عطاء پروردگارم است لکن باز اگر محتاج شدم نزد تو نمی آیم تاجر گفت:پس به که مراجعه می کنی؟گفت به همان کسی که امشب به او عرض حاجت کردم و ترا او فرستاد تا کارم درست شد باز هم اگر محتاج شوم از او می خواهم تا ترا یا مثل ترا بفرستد و کارم را اصلاح نماید».

غرض از نقل این حکایت بیان حالت انقطاع الی اللّه است که در آن حال حاجت روا می شود.

در سوره 41 آیه 30 می فرماید «إِنَّ الَّذِینَ قٰالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقٰامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلاٰئِکَهُ أَلاّٰ تَخٰافُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ 31 نَحْنُ أَوْلِیاؤُکُمْ فِی الْحَیاٰهِ الدُّنْیٰا وَ فِی الْآخِرَهِ وَ لَکُمْ فِیهٰا مٰا تَشْتَهِی أَنْفُسُکُمْ وَ لَکُمْ فِیهٰا مٰا تَدَّعُونَ 32 نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِیمٍ» براستی آنان که گفتند رب ما خداوند است پس بر این قول پایدار ماندند ملائکه برایشان نازل می شود(هنگام مرگ)و به ایشان می گوید نترسید و غصه دار نباشید(که آتیه شما روشن و بسی فرح بخش است) و شاد باشید به بهشتی که وعده داده شدید،مائیم یاران و یاوران شما در حیات دنیا و در سرای آخرت و در آخرت برای شما است آنچه نفس های شما بدان میل داشته باشد و برای شما است هرچه بخواهید،آنچه گفته شد انعام و پیش کشی است از طرف پروردگار آمرزنده مهربان.

قسمتی از این دو آیه در بحث شرک نقل گردید و غرض از تکرار آن در این مقام تذکر خواننده عزیز است به جمله «رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقٰامُوا» و اینکه تنها به زبان بگوید ربنا اللّه مراد نیست بلکه مقصود تصدیق به حقیقت و معنی این کلام است توضیح مطلب آنکه رب به معنی پرورش دهنده و تربیت کننده است و اینکه فرمود ربنا یعنی نه من تنها بلکه تربیت و پرورش دهنده من و تمام اجزاء جهان آفرینش،خداوند است.

و چون جمله اسمیّه و تقدیم خبر بر مبتدا دلالت بر انحصار می کند معنا چنین می شود:تنها خداوند است که رب همه ما آفریده شده ها است که آفرینش ما و پرورش ما و همه چیز ما از او است «ثُمَّ اسْتَقٰامُوا» یعنی بر این حقیقتی که دانسته و یافته و بر آن تصدیق کرده استوار و پایدار باشد یعنی در همه وقت و همه جا و همه حال تا ساعت مرگ بر این عقیده قلبیه ثابت بماند و تنها برای رب تعالی خاضع و خاشع و ذلیل باشد و در برابر هرکس و ناکسی به خاک ذلت نیفتد و برای رسیدن به نفعی یا نجات از ضرری دست نیاز جز به درگاه بی نیاز جل جلاله دراز نکند و از هیچ آفریده ای تملق نگوید و براستی هر چیزی را که بهره ای از کمال و وجود دارد همه را از خداوند و به او نسبت دهد،خلقت عالم و روزی خواران و زنده کردن و میراندن آنان و شفاء بیماران و ثروت و عزت و خلاصه،دادن و ندادن و همه چیز را از او شناسد و در نتیجه توکل(اعتماد و تکیه) او با رب تعالی باشد و خضوع و تذلل را به پروردگار خود انحصار دهد و جز برای او نسبت به هیچ آفریده ای به هیچ وجه ذلیل نشود و امیدوار جز به رحمت او

ص:275

بیمناک جز از غضب او نباشد و طمع جز به آنچه در نزد اوست نبندد و سر جز بر آستان مقدس او نساید و خلاصه هم در ناحیه علم و هم در ناحیه عمل خود را برای خدا خالص کند این است معنای آنچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«اوّل الدّین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له»اوّلین قدم بسوی شناسائی دین شناخت خداوند است و کسی که خدای را نشناخته هنوز قدم در ساحت دین نگذاشته و تمام و کمال شناخت خداوند ایمان به او و گرویدن به او و خشوع برای اوست و کمال و تمامی ایمان به خدا یکتا دانستن او و تنها پرستش او و طاعت از او است و تمامی یکتا دانستن او خالص کردن خود است در علم از برای او به تفصیلی که ذکر شد.

سید بن طاوس در کتاب فلاح السائل صفحه 273 فرماید:«یک نفر اعرابی بر ناقه اش سوار بود و آمد درب مسجد الحرام و پیاده شد و گفت خدایا این ناقه و آنچه بر آنست در حفظ تو و امانت نزد تو باشد،پس داخل مسجد الحرام شد و طواف کرد و نماز خواند و بیرون شد از مسجد پس ناقه اش را ندید ایستاد سر به آسمان بلند نمود و گفت پروردگارا ناقه را از من ندزدیدند بلکه از تو دزدیدند چون اگر امیدم به حفظ و حراست تو نبود ناقه ام را رها نمی کردم من ناقه و توشه ام را از تو می خواهم چون به تو سپرده بودم و مکرّر مانند این کلمات می گفت و مردم از حالش و سخنانش در تعجب بودند ناگاه دیدند ناقه زمامش به دست یک نفر است و می آید چون نزدیک شد دیدند دست دیگرش بریده شده پس ناقه اعرابی را داد و گفت ناقه ات را بگیر که من خیری از آن ندیدم گفت مگر چه شده آن مرد گفت چون ناقه را دزدیدم و بر آن سوار شدم پشت کوه(ابو قیس)که رسیدم ناگاه اسب سواری جلو من پیدا شد ندانستم از زمین آمد یا از آسمان پس مرا به فشار پیاده کرد و دستم را برید و فرمود باید ناقه را به صاحبش برسانی بناچار ناقه ات را آوردم».

غرض از نقل این داستان بیان نمونه ای است از معنی انقطاع الی اللّه و استقامت بر حقیقت«ربنا اللّه»و اینکه باید در جمیع امور امید و تکیه به پروردگار باشد و همه چیزش را از او خواهان باشد. (1).

ناگفته نماند که این استقامت در نهایت صعوبت است مگر آن را

1- 184) . دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر که کریمست و رحیمست و غفور است و ودود از ثری تا به ثریا به عبودیت او همه در ذکر مناجات و قیامند و قعود کرمش نامتناهی نعمش بی پایان هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

پروردگار خودش عنایت فرماید،بنابراین باید آن را هم از خودش خواست و هرگاه در اثر غفلات از صراط عبودیت منحرف شود بوسیله توبه و انابه باز به صراط مستقیم توحید و عبودیت قرار گیرد.

وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاٰتِ سوره 42 آیه 25 و خدا است که می پذیرد توبه را از بندگانش و درمی گذرد از بدی ها.

«پایان بخش اول-عقاید»

ص:277

بخش اخلاق

اشاره

ص:279

ص:280

1.قساوت

مقدمه

قلب سلیم هدف آفرینش

آیا انسان موجودی است مادی و بمرگ،نیست و نابود می شود،یا اینکه بشر را حیاتی است جاودانی؟

غرض از آفرینش انسان چیست و کمال و سعادت او در چیست و راه رسیدن به کمالش کدام است؟

اینها پرسش هائی است که جوابهایش از مطالب گذشته این کتاب دانسته شده است و بطور فشرده گوئیم انسان در ابتدأ مادی است و از خاک آفریده شده و نطفه و علقه و مضغه بوده لکن پس از تکمیل ساختمان بدن روح،قلب،نفس در او پدید آمده و آنچه به مرگ دگرگون می شود تنها بدن خاکی اوست لکن روح و حقیقت او ابدی و باقی و فناناپذیر است.

و اما غرض و هدف از آفرینش او،تکاملش می باشد که به بالاترین کمالات یعنی قرب حضرت آفریدگار جهان برسد و از برکات آن بهره مند گردد که از آن جمله حیات طیبه تامه انسانیت است که هیچ موتی نخواهد داشت و سلطنت و نفوذ مشیتی است که عزلی ندارد و دوام بهجت و سروری است که اندوهی در پی نخواهد داشت دانش و ادراکی است که دیگر مجهولی ندارد...

ص:281

بنابراین وظیفه آدمی آنست که در مدت عملیات مادی و تعلق روان به بدن سعی کند هرگونه آلودگی و آلایشی که مناسب جوار حضرت آفریدگار نیست برطرف نماید و از هر شرّی برکنار،و به هر خیری به مقدار طاقت مزین گردد تا به قرب خداوند جای گیرد. (1)

صراط توحید راه قلب سلیم

خلاصه کسی که در این عالم قلب سلیم تدارک کرد پس از مرگ جاذبه لطف او را به مقام قرب حضرت آفریدگار خواهد رسانید و کسی که با قلب سقیم برود نهیب قهر الهی او را از مقام قرب دور کرده و به جائی که به حکم عدل مناسب او است و برای خود آماده کرده قرار خواهد گرفت.

صراط مستقیم و راه راستی که از پیمودن آن قلب سلیم نصیب می شود و در نتیجه به مقام قرب می رسد صراط توحید است بطوری که اگر کسی در توحید صفاتی و افعالی به تفصیلی که گفته شد بحد یقین برسد و در مقام عبودیت استقامت ورزد از هر رذیله پاک و به هر فضیلتی مزیّن و لایق مقام قرب خواهد شد.

مثلا کسی که یقین کرد عزت مال خداست (2)هیچگاه از مخلوق طلب عزت نخواهد کرد و از این روی برای طلب منزلت نزد خلق ریأ نمی کند و مشرک نمی شود از مخلوق تملق نمی گوید و به آفریده طمع نمی افکند.

و کسی که یقین کرد قدرت مال خداست (3)دیگر هیچ سببی را مستقل نمی بیند از این روی تکیه اش خداوند است نمی ترسد جز از قهر او و امید ندارد جز به لطف او،

کسی که دانست کبریائی و بزرگواری ویژه خداست دیگر عجب و کبر ندارد و کسی که تمام امور را به تقدیر و تدبیر خدا شناخت دیگر حسادت نخواهد داشت غلظت و قساوت ندارد خوشبین به خود و بدبین به دیگران نیست در انفاق آنچه خدا به او داده بخل نمی ورزد،

تهذیب نفس را اهمیت دهید

و خلاصه اگر آنچه در باب توحید و عبودیت گفته شد کسی در نظر گیرد و راه و روش خود قرار دهد و به راستی و درستی در عبودیت استقامت داشته باشد قلب سلیم نصیبش خواهد شد و به مقصد اصلی که قرب حضرت آفریدگار است نائل می شود.

بنابراین دیگر لازم نیست سایر بیماری های روانی و رذائل اخلاقی و درمان آنها شرح داده شود لکن به دو سبب پارهای از مهمات آنها باید شرح داده شود.

یکی آنکه آنها اموری هستند که خدا و رسول به آنها اهمیت داده اند و از آنها نهی فرموده اند و بر آنها وعده عذاب داده و مسلمانان را برحذر داشته اند و وظیفه هر مسلمانی است که

1- 1) . فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ -سوره 54 آیه 55.
2- 2) . مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّهُ جَمِیعاً -سوره 35 آیه 10.
3- 3) . أَنَّ الْقُوَّهَ لِلّٰهِ جَمِیعاً -سوره 2 آیه 165.

«آنان که بپوشند آنچه را فرستادیم از نشانه ها و راهنمائی ها پس از آنکه برای مردم در کتاب بیانش کردیم آنان را خدا و لعن کنندگان لعن کنند.» (1)

دوم آنکه چون بیشتر مسلمانان این امور را تنها رذائل اخلاقی پنداشته و ازاله آنها را ممدوح عقلی و مستحسن عرفی دانسته اند و غافل از اینکه اینها علاوه بر حکم عقل مورد حکم شرعی است و موجب استحقاق ثواب و عقابست و در هرکس باشد او را به درکات جحیم فرو می برد چنانچه هرکس از آنها پاک شد و به ضد آنها که فضائل است متصف گردید به درجات عالیه جنان فائز خواهد شد:

آیا گناهانی که جایش دل است حرام نیست

بعضی از اهل علم چون به آنها گفته می شود این امور حرام شرعی و گناه و موجب عقابست گوید گناه تا به مرحله عمل نیاید عقاب ندارد و تنها بودن این امور در دل تا وقتی که به بدن و جوارح گناهی نکند چیزی بر او نیست غافل از اینکه گناهی که تا عمل خارجی نداشته باشد چیزی بر او نیست مراد،خاطره گناهان جارحه ایست،مانند شرابخواری و قماربازی و زنا، اما اموری که اصلا جای آنها تنها درون آدمی است مثل سوءظن یا عجب یا حقد همان بودنش در دل و استمرار و بقاء آن گناه است و در هر لحظه بر او واجبست آن را،از دل دور سازد.

و تکرار این مطلب برای تأکید در اهمیت دادن به گناهان قلبی که همان رذائل اخلاقی است که عقلا و شرعا واجبست پاکی از آنها،و این تزکیه و تهذیب غرض و نتیجه بعثت پیغمبران است چنانچه در سوره 62 آیه 2 می فرماید وَ یُزَکِّیهِمْ یعنی و تا پاک سازد ایشان را.در سوره و الشمس پس از هشت مرتبه قَسم یاد کردن می فرماید حتما رستگار شد کسی که نفس خود را از آلودگی ها پاک ساخت و قطعا نومید و بی بهره گشت کسی که نفس خود را آلوده و گمراه ساخت.

قصد قربت از دل آلوده نمی شود

و نیز گوئیم تمام عبادات شرعی از واجب و مستحب شرط صحت آنها قصد قربت است یعنی آدمی آنها را برای رسیدن به قرب پروردگار به جای

آورد و در سابق گفتیم این رذیله ها و آلودگی های درونی آدمی،مناسب قرب حضرت آفریدگار نیست یعنی با آنها به قرب نخواهد رسید و آن عبادت او را به جائی نمی رساند.

مثلا کسی که به بیماری عجب مبتلا باشد هر عبادتی که بجا آورد و به دل قربه الی اللّه بگذراند در حقیقت او را از خدا دور و به خودش نزدیکش می کند زیرا تا خودبین است محال است خدابین شود،یا شخص ریاکار هرچند بخاطر بگذراند این عمل را برای قرب به خدا بجا می آورم در حقیقت او را به خلق نزدیک می کند نه به خالق یا کسی که به واسطه ابتلاء به

1- 4) . إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مٰا أَنْزَلْنٰا مِنَ الْبَیِّنٰاتِ وَ الْهُدیٰ مِنْ بَعْدِ مٰا بَیَّنّٰاهُ لِلنّٰاسِ فِی الْکِتٰابِ أُولٰئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اللاّٰعِنُونَ سوره 2 آیه 159.

آنچه خدا و رسول بیان فرموده اند به دیگران برساند چنانچه در قرآن مجید می فرماید:

بیماری قساوت قلب فرسنگ ها از پروردگارش دور است چه کند بااین حال اگر عبادتی انجام دهد به خیال نزدیکی با خدا،اثر خواهد داشت؟یا کسی که دلش آلوده به حقد یا حسد یا لبریز از دوستی دنیا است و خواسته اش در این حالات انتقام جوئی یا ذلت محسود یا نزدیک شدن و رسیدن به هوس های دنیوی است پس اگر با این حالات به زبان یا خاطر بگذراند که فلان عبادت را برای رسیدن به قرب خدا بجا می آورم آیا به قرب الهی رسیده درحالی که خواسته اش چیز دیگری است و نیت صادقه ندارد و در بحث اخلاص این کتاب مفصلا آمده است.

نتیجه-بنابراین بحث هائی که در این بخش اخلاق گفته می شود با دقت خوانده شود و به آن عمل شود و این بحث ها را از فقه جدا ندانند بلکه در مورد هریک تکلیف شرعی و حکم الهی را بشناسند.

ص:284

بسم اللّه الرحمن الرحیم

از جمله بیماریهای روانی و گناهان قلبی که عقلا و شرعا علاج آن واجبست بیماری قساوت قلب(سنگ دلی و سختی دل)است و علاوه بر اینکه خود قساوت بیماری و ناسالمی دل انسانست سبب بیماری های دیگریست که به آنها اشاره خواهد شد و نیز سبب انحراف انسانی است از صراط مستقیم عبودیت در گفتار و کردارش و برای دانستن سختی این بیماری و بزرگی این گناه روانی و آثار وخیمه آن چند آیه از قرآن مجید یادآوری می شود«آیا کسی که خداوند سینه اش را برای پذیرفتن اسلام باز و وسیع کرده پس با نور معرفتی که پروردگارش به او داده حق را می بیند و در دل خود جای می دهد به مانند کسی است که دلش بسته و از پذیرش حق سخت باشد پس چاه ویل که در قعر جهنم است یا شدّت و سختی عذاب برای جماعتیست که دل هاشان از پذیرش یاد خدا سخت است،این سنگ دلان در گمراهی هویدا و آشکارند که گمراهی آنها پوشیده نیست» (1).

معنی شرح صدر در بخش عقائد گفته شد و با دقت در جمله«فویل للقاسیه قلوبهم»بزرگی گناه قساوت به خوبی دانسته می شود.

ص:285

1- 1) . أَ فَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلیٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَیْلٌ لِلْقاٰسِیَهِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِکْرِ اللّٰهِ أُولئِکَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ -سوره 39 آیه 22.

بیرونی از دین به جهت قساوت

«آیا نیامده وقت آنکه ایمان آورندگان به زبان،دلهاشان نرم شود و بترسند برای یاد خدا و قرآن مجید که از طرف حق نازل شده و نبوده باشند مانند آنان که پیش از این کتاب آسمانی به آنها داده شد(یهود و نصاری)پس دراز شد بر ایشان زمان(یعنی عمر دراز یافته و آرزوهای دور پیش گرفته،یا دراز شد زمان فترت میان ایشان و پیغمبرانشان)پس سخت شد دلهاشان و در آن اثر خشوع نماند پس روی به گناه آوردند و دین و شریعت خود را رها کردند و بسیاری از ایشان از دین خود خارج اند و تارک احکام کتاب به جهت زیادتی قساوت» (1)از دقت در این آیه شریفه به خوبی دانسته می شود که واجب است بر هر مسلمانی اینکه بیماری قساوت و سختی دل خود را علاج کند و سعی کند در نرمی و خشوع دلش و اسلامی را که پذیرفته(یعنی بر زبانش شهادتین و سایر عقاید حقه را اقرار کرده و دستورات آن را مانند روزه،نماز و حج عمل کرده و بدین وسیله بدنش طاهر و از سایر احکام وضعیه اسلام مانند نکاح و ارث بهره مندی دارد)واجب است به این حد قانع نشود یعنی تنها اسلام بر زبان و جوارح او نباشد بلکه باید یاد خدا و خشوع و ترس از او و امید به او و حقیقت قرآن و آنچه را خبر داده از گزارشات جهان پس از مرگ اموری باشد که در دلش جای گیرد تا از درجات و سعادت های دنیویّه و اخرویه که برای اهل ایمان است بهره مند گردد.

باید ایمان در دل جا بگیرد

و به عبارت دیگر اگر عقائد اسلام و دستورات آن تنها بر ظاهر شخص یعنی بدن او باشد و به کلی دلش از خدا و آخرت بی خبر و بیم و امید به خدا و ترس از روز جزا در دلش نباشد و جز حب دنیا و تعلق به اسباب و طلب شهوات چیز دیگر در دل او یافت نگردد،چنین شخصی تنها از احکام وضعیّه ظاهریّه

1- 2) . أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللّٰهِ وَ مٰا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لاٰ یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتٰابَ مِنْ قَبْلُ فَطٰالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فٰاسِقُونَ . سوره 57 آیه 16.

اسلام که گفته شد بهره مندی دارد و اگر با همین حالت بمیرد در جهان پس از مرگ هیچ بهره مندی نخواهد داشت و در هلاکت ابدیست،پس واجب تر از هر چیز سعی در اصلاح دل و علاج قساوت و غلظت و سختی آنست تا ایمان در آن جای گیرد و اگر ایمان در دل قرار گرفت به هر کمی که باشد و با آن بمیرد یقینا اهل نجات و از درجات و مقامات اهل ایمان بهره مند خواهد بود و اگر کسی بخواهد بداند آیا ایمان در دلش جای گرفته یا نه نشانه ای برای اولین مرتبه آن از حضرت باقر علیه السلام رسیده.

نشانه نخستین درجه ایمان

امام علیه السلام چنین فرمود:«کسی که اگر گناهی از او سر زد بدش آید و قلبا پشیمان گردد و خود را سرزنش کند و اگر عبادتی از او سر زد دلشاد گردد که با پروردگارش معامله ای کرده پس چنین شخصی اهل ایمانست چون معلوم می شود خوف و رجاء به خدا در دل او جا گرفته است» (1)و از ابن مسعود نقل شده که گفت فاصله بین مسلمانی ما یعنی پذیرفتن ما اسلام را و نزول این آیه شریفه(گذشته) چهار سال بود،یعنی پس از چهار سال از قبول ما اسلام را و عمل به دستورات آن، پروردگار به ما امر فرمود که باید دل های شما برای خدا و قرآن خاشع باشد نه تنها بدن شما و از بیماری قساوت برحذر باشید.

و برای اینکه مسلمانان از علاج بیماری قساوت مأیوس نباشند و بدانند که خدا قادر است آنها را از این بیماری شفا دهد و دل های مرده را زنده کند و قساوت را به نرمی و رقت تبدیل سازد،در آیه بعد از آن می فرماید:

«و بدانید که خداوند زنده می کند زمین را(یعنی در فصل بهار)بعد از آنکه مرده بودند(در فصل زمستان)و زنده می کند زمین دل های مرده را به نور معرفت و نیز زمین را که از پر شدن ظلم و جور،اهل آن حیات حقیقی نداشتند زنده اش می کند به نور عدل به وسیله قائم آل محمّد حضرت مهدی عجل اللّه فرجه و ما نشان هائی از زنده کردن مردگان بیان کردیم تا مگر شما دریابید (2)و در کتب

1- 3) .من سائته سیئته و سرته حسنته فهو مؤمن.بحار الانوار جلد 15.

2- 4) . اِعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا قَدْ بَيَّنّٰا لَكُمُ الْآيٰاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ .

تفاسیر داستان هائی از اشخاصی که از شنیدن این آیه دل هایشان برای خدا خاشع گردیده و تائب شدند نقل شده است.

مالک دینار توبه می کند

از آن جمله در تفسیر روح البیان است که از مالک بن دینار پرسش شد از سبب توبه کردن و رو به خدا آوردنش،در جواب گفت من در اول عمر لشکری و شراب خوار بودم،کنیزی خریدم و سخت مورد علاقه ام شد و خداوند از او به من فرزندی داد و مهرش همه روزه در دلم افزوده می شد و چون راه افتاد،سخت او را دوست دار شدم و الفت و انس زیادی به من داشت و من هم با او.و هرگاه ظرف شراب را به دست می گرفتم که بیاشامم از دستم می گرفت و بر لباسم می ریخت چون دو سال شد از دنیا رفت از مرگش سخت دلم غصه دار و بی قرار شد،در شب جمعه شعبان شراب خوردم و نماز عشا را نخوانده خوابیدم پس دیدم گویا اهل قبرستان ها بیرون آمده و همه محشور شده اند و من با ایشانم پس از پشت صدائی شنیدم چون نگاه کردم دیدم افعی سیاه بزرگی که بزرگتر از آن تصوّر نمی شود دهان باز کرده رو به من به سرعت می آید پس با شدّت هول و هراس از جلوش فرار می کردم و او هم به سرعت مرا دنبال می کرد.در راه پیر خوش روی خوش بوئی را دیدم سلام کردم جوابم داد گفتم به فریادم رس و مرا پناه ده،گفت در برابر این افعی ناتوانم،لکن به سرعت برو امیدست خداوند اسباب نجات ترا فراهم کند، پس به تندی فرار می کردم تا رسیدم به یک منزلی از منازل قیامت و از آنجا طبقات جهنم و اهل آن را دیدم نزدیک بود که از ترس افعی خود را در جهنم اندازم صدای زننده ای گفت برگرد که تو اهل اینجا نیستی پس از این صدا دلم آرام شد و برگشتم دیدم افعی هم برگشت و مرا دنبال می نماید تا رسیدم به همان پیر،گفتم ای پیر از تو خواستم که مرا پناه دهی و تو اعتنائی نکردی،پیر گریست و گفت من ناتوانم لکن برو به سمت این کوه که در آن امانت های مسلمانانست اگر تو هم امانتی داشته باشی ترا یاری خواهد کرد،چون به آن کوه نظر کردم دیدم در آن حجره ها و غرفه ها است که جلو آنها پرده هائی افتاده و درهای آن خانه ها از طلای سرخ که با یاقوت و درّ زینت داده شده پس دویدم به سمت آن کوه و افعی هم

مرا دنبال می کرد چون نزدیک شدم ملکی فریاد زد پرده ها را عقب زنید درها را باز کنید و بیرون آئید شاید این بیچاره در بین شما امانتی داشته باشد که او را از شر دشمن پناه دهد پس دویدم بچه هائی که صورت هایشان به مانند ماه تابان بود بیرون آمدند و افعی هم نزدیک به من رسید حیران شدم بچه ای فریاد کرد همه بیائید که دشمن به او نزدیک شد،دسته دسته بیرون آمدند ناگاه دخترم که مرده بود دیدم چون مرا دید گریست و گفت به خدا این پدر من است پس دست چپش را در دست راست من گذاشت و به دست راست به آن افعی اشاره کرد و افعی برگشت و فرار نمود پس مرا نشانید و در دامنم نشست و به دست راست بر ریشم زد و گفت ای پدر «أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ » پس گریستم و گفتم دخترم شما قرآن مجید را می دانید؟گفت ای پدر ما بهتر از شما به قرآن دانائیم گفتم مرا آگاهی ده از این افعی که چه بود گفت کردار زشت تو بود که آن را تقویت کرده بودی و می خواست ترا به جهنم فرستد،گفتم آن پیر که بود گفت کردارهای نیک تو بود که خودت آن را ناتوان کرده بودی(یعنی کردار زشتت زیاد و کردار نیکت کم بود)بطوری که در برابر کردار زشت تو نتوانست ترا یاری کند گفتم دخترم شما در این کوه چه می کنید گفت ماها اطفال مسلمانانیم که در کودکی از دنیا به اینجا آمده ایم و خداوند ما را اینجا جای داده تا قیامت چشم براه پدر و مادریم که بیایند نزد ما و از آنها شفاعت کنیم پس با فزع بیدار شدم و شرب خمر و سایر گناهان را به کلی ترک کردم و به سوی خداوند توبه نمودم این است سبب توبه من.

سر از جیب غفلت برآور کنون که فردا نمانی به خجلت نگون

کنون باید ای خفته بیدار بود چو مرگ اندر آرد ز خوابت چه سود

ز هجران طفلی که در خاک رفت چه نالی که پاک آمد و پاک رفت

تو پاک آمدی برحذر باش و پاک که ننگ است ناپاک رفتن به خاک

نکات جالبی از این داستان

از این داستان سه مطلب دانسته می شود که روایات و داستان هائی بر صحت آنها گواهی میدهد.

اول نفوس بشری که از دنیا می روند اطلاعاتشان در برزخ قابل قیاس با دنیا نیست تا جائی که همه لغات را می دانند و قرآن مجید را بهتر می فهمند و بسیاری از امور که بر اهل دنیا نهانست نزد آنها آشکار است«چشم تو ای انسان امروز یعنی در قیامت تیزبین و تندبین است» (1)-یعنی آنچه را در دنیا نمی دیدی و نمی دانستی امروز بر تو آشکار است.

دوم مسئله تجسم اعمال یعنی کردارهای نیک و زشت انسانی پس از مرگ به صورت های مناسبه،آن کردارها نزد انسان حاضر و به او متصل است.

«روزی که(قیامت)هرکس کارهای خوب و بد خود را حاضر شده نزد خود بیند و آرزو کند کاش میان او و کار بدش زمان زیادی جدائی بود و خداوند شما را از عذاب خود می ترساند و برحذر می دارد و خداوند در حق بندگان خود مهربان است» (2)و از مهر اوست که آنها را باخبر می کند و می ترساند تا آلوده به کارهای زشت نشوند و در نتیجه به آنها معذب نگردند.

سوم مسئله شفاعت کردن بچه های مسلمانان که در کودکی مرده اند از پدران و مادران خود و روایات و پاره ای از داستان های این مطلب در باب سوم از کتاب لئالی الاخبار نقل گردیده به آنجا مراجعه شود.

خشوع چیست و چطور پیدا می شود

شاید خواننده عزیز از شنیدن و خواندن این آیه شریفه دوست دارد معنی خشوع دل برای خدا را بداند پس حقیقت خشوع بطور اختصار ذکر می شود،وقتی که هر انسانی از دیگری دو چیز را می فهمد یکی عظمت و قدرت و توانائی او را و دیگر انعام ها و احسان های پی درپی او را،درباره این شخص پس از التفات به عظمت،هیبتی از آن بزرگ در دلش پدیدار می گردد چنانچه از التفات به احسان های او محبتی از او در دلش پیدا می شود و از جمع هر دو،حالتی در دل هویدا می گردد که آن را خشوع می گویند،پس خشوع تذلل و کوچکی ممزوج با

1- 5) . فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ. سوره 50 آیه 22.

2- 6) . يَوْمَ تَجِدُ كُلّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً وَ يُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ وَ اللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ. سوره 3 آیه 30.

محبت است در برابر منعم بزرگوار مثلا غلام سلطان مقتدری که تمام دستگاه و جلالش از اوست هرگاه برابر سلطان قرار گیرد از درک عظمت و قدرت او هیبتی و از درک انعامهایش محبتی در دلش پدید آمده پس با دلی خاشع و بدنی خاضع با او مواجه می شود و چون این مطلب دانسته شد گوئیم صاحب معرفت یعنی کسی که خود را به حقارت و نیستی و خدای را به عظمت و هستی مطلق شناخت،بلکه قدرت و عظمت را در جهان آفرینش منحصر به او دانست و جمیع اجزاء عالم هستی را ناتوان و مقهور او دید پس هیبت خدا در دلش ظاهر شود چنانچه از دیدن نعمت های بی شمار پروردگار درباره خودش و دیگران و اینکه جز او منعمی نیست محبت پروردگار در دل او جای گرفته پس در آن حال برای اظهار عبودیت خود و اداء شکر انعام های او برپا ایستاده و به نماز مشغول می شود و با منعم عظیم الشأن خود مخاطبه و مناجات می کند و بدین وسیله خود را رستگار می نماید«رستگار شدند صاحبان ایمان که در نمازشان با خشوع هستند» (1)از آنچه گفته شد دانسته گردید کسی که هنوز برای خود یا مخلوقی دیگر بزرگی و توانائی و عظمت می پندارد یا نعمت های بی شمار پروردگار را از خود یا از مخلوقی دیگر تصور می کند از رسیدن به مقام خشوع برای حضرت آفریدگار محروم است.و به عبارت دیگر تا خود را می بیند و برای خود شأنی و بزرگی و توانائی می پندارد و نعمت ها را از خودش یا مخلوق دیگری بطور استقلال خیال می کند از حقیقت ایمان و آثار آن بی نصیب است.

دل هائی که از سنگ سخت تر است

«پس سخت گشت دل های شما ای یهود بعد از این آیات الهی پس دل های شما مانند سنگ است در سختی و درشتی یا سخت تر است از سنگ.در قساوت جز این نیست که بعضی از سنگ ها روان می گردد از آن جوی های بزرگ و بعض دیگر از سنگ ها که نهرها از آن نجوشد باز شکافته می شود و از خلال آن آب بیرون می آید و بعضی از سنگ ها(یعنی قطعه های سنگی که از قله کوه ها در اثر زلزله یا آتش فشانی ها یا ریزش باران ها یا در اثر آب شدن یخ هائی که در

1- 7) . قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ . سوره مؤمنون آیه 1 و 2.

زمستان در خلال آنها تولید شده پس از گرم شدن هوا و آب شدن یخ ها آن سنگ ها به پائین رانده می شود)از ترس و هیبت امر پروردگار به پائین می افتند(و اینکه فرمود از ترس و هیبت امر خدا می افتد برای آنست که تمام اسباب طبیعی منتهی به ذات آفریدگار جهان می گردد و نیز ملکوت تمام اشیاء دارای شعور و ادراک است و این مطلب در محل خود ثابت شده است)و خداوند از کردارهای شما غافل نیست». (1)

بعض مفسرین در شرح این آیه شریفه چنین بیان نموده اند:این دل ها سخت تر از سنگ خارا است نه پذیرای حق است و نه دارای حیات معنوی و کمال عقلی است،نه از درونش عواطف خیر می جوشد نه پند و حکمت و عبرت از راه گوش و چشم به ضمیر و وجدان خشک و مرده اش راه می یابد نه در مقابل عظمت و قدرت و آیات محسوس سر فرود می آورد با آنکه سنگ های سر برافراشته کوهستان در برابر قدرت و قهر آیات خداوند فرومی ریزد،خلاصه سبب سخت تر بودن دل های قساوت دار از سنگ سه چیز است:

چرا قساوت دل هایشان سخت تر از سنگ است

(1)از دل و باطن سنگ ها چه بسا آب می جوشد و نهرها جاری می شود ولی این قلوب قاسیه جوشش درونی ندارد.

(2)سنگ از تأثیر عوامل خلقت شکافته می شود و از آن آب بیرون می آید ولی مواعظ و عبرت ها به دل های اینان راه نمی یابد و از آن خیری ترشح نمی کند.

(3)سنگ ها در برابر قهر خداوند سر فرود می آورند ولی دل های اینان در برابر عظمت و آیات حق خضوع نمی کند،این سختی دل های مردمی تا این حدّ از جهت سرشت آنها نیست،بلکه آثار اعمال آنها است که دل های قابل خود را از قابلیت انداخته و نتایج اعمال این سنگ دل ها آتش ها خواهد بود و خداوند از کردار آنها غافل نخواهد بود.

1- 8) . ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ فَهِیَ کَالْحِجٰارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجٰارَهِ لَمٰا یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهٰارُ وَ إِنَّ مِنْهٰا لَمٰا یَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْمٰاءُ وَ

إِنَّ مِنْهٰا لَمٰا يَهْبِطَ مِنْ خَشْيَهِ اللّٰهِ وَ مَا اللّٰهُ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلَونَ .

چرا نزد عذاب تضرع نکردند؟

«و هرآینه فرستادیم پیغمبرانی به سوی امت هائی که قبل از تو می زیستند پس به منظور اینکه شاید روی تضرع به درگاه ما آورند آنان را به سختی ها و گرفتاری های گوناگون گرفتیم پس چرا وقتی عذاب ما را دیدند تضرّع نکردند و لکن دل هاشان سخت شد و شیطان عمل زشتشان را برایشان زینت داد.» (1)

قساوت قلب به معنی سنگ دلی مقابل نرم دلیست،به اینکه آدمی چنان سخت دل شود که از مشاهده مناظر رقت بار و از شنیدن سخنانی که معمولا شنونده را متأثر می کند متأثر نشود،بنابراین معنای این دو آیه شریفه چنین می شود که خداوند پیغمبرانی را در امم سابقه فرستاد و آنها امت خود را به توحید خداوند و تضرع به درگاه او و توبه به سوی او متذکر می ساختند و خداوند آنها را به انواع شدّت ها مانند فقر و قحطی و انواع بدحالی ها مانند مرض و غلبه دشمن مبتلا کرد.باشد که با حسن اختیار به درگاه خدا سر فرود آورند و دل هاشان نرم شده از خوردن فریب جلوه های شیطان و تکیه و میل به اسباب ظاهریّه روگردانند ولی زحمات انبیاء به جائی نرسید و آنها در برابر پروردگار سر فرود نیاوردند بلکه اشتغال به مال دنیا،دلهاشان را سنگین نمود و شیطان هم عمل زشتشان را در نظرشان جلوه داده یاد خدای را از دل هاشان ببرد.

و به عبارت دیگر در این دو آیه و دو آیه بعد خداوند برای پیغمبرش رفتار خود را با امت هائی که پیش از وی بوده اند ذکر نموده و می فرماید که پیغمبرانی برای آنها فرستادیم و برای نرم شدن دل های آنها و آماده شدنشان برای پذیرش دعوت پیغمبران به توحید خداوند سبحان و تضرع و توبه به درگاه او،آنها را به انواع شدّت ها و محنت ها و رنج ها مبتلا کردیم لکن آنها در مواقع برخورد با ناملایمات و ناراحتی ها و بلیّات هم به سوی پروردگار خود رجوع نکردند و در برابرش تذلّل ننمودند و دلهاشان تحت تأثیر قرار نگرفت و همچنان سرگرم عملیات شیطانی خود

1- 9) . وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِکَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ فَلَوْ لا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَ لٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ . سوره 6 آیه 42 و 43.

شدند یعنی کارهائی که آنها را از یاد خدا بازمیداشت به اسباب ظاهریه اعتماد نمودند خیال کردند که اصلاح امورشان همه بستگی به آن اسباب دارد.

وقتی کارشان به اینجا رسید خداوند هم درهای همه نعمت ها را برایشان گشود تا اینکه آنها به این نعمت ها شاد شدند و دیگر خود را بی نیاز از خداوند دیدند پس ناگاه از جائی که احتمالش را نمی دادند،عذاب بر آنها نازل کردیم پس آنگاه ایشان فرومانده و خاموش شدند پس بریده شد دنباله گروهی که ظلم کردند و ستایش برای خداوند عالمیان است.

«به جهت شکستن بنی اسرائیل پیمانی را که از ایشان گرفته بودیم(به اینکه نماز را برپا دارند و زکوه دهند و از پیغمبران اطاعت کنند)راندیم ایشان را از رحمت خود و گرداندیم دل های ایشان را بسیار سخت بر سبیل عقوبت» (1)یعنی الطافی که بوسیله آنها دل هاشان نرم می شد از آنها بازداشتیم و به خودشان واگذاشتیم و توفیق و لطف خود را از ایشان سلب کردیم تا اینکه قلوبشان رسوخ تام در سختی یافته اصلا متأثر نشدند از مشاهده آیات و استماع تخویفات.

سخت دلی و سهو خاطره شیطانست

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود«انسان را دو خاطره در دل باشد خاطره ای از طرف شیطان و خاطره ای از طرف فرشتگان:خاطره فرشته رقت و فهم است (یعنی میل به کارهائی که سبب نرمی دل و فهمیدن حق است)و خاطره شیطان سخت دلی و سهو است(یعنی میل به چیزهائی که موجب سخت دلی و نفهمیدن حق و ترک آنست)پس قساوت خوی شیطانست که باید آن را برطرف ساخت». (2)

امام صادق علیه السلام فرمود:خداوند به موسی علیه السلام فرمود«در دنیا آرزوی خود را دراز مکن که دلت سخت خواهد شد و سخت دل از من دور است» (3)یعنی به

1- 10) . فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِيثٰاقَهُمْ لَعَنّٰاهُمْ وَ جَعَلْنٰا قُلُوبَهُمْ قٰاسِيَةً . سوره 5 آیه 13.

2- 11) .قال امیر المؤمنین علیه السلام لمتان لمه من الشیطان و لمه من الملک فلمه الملک الرقه و الفهم و لمه الشیطان السهو و القسوه. جهاد وسائل باب 75 تحریم قسوه القلب.
3- 12) .قال فیما ناجی اللّه عز و جل به موسی علیه السلام یا موسی لا تطول فی الدنیا املک فیقسو قلبک و القاسی القلب منی بعید. جهاد وسائل باب 75 تحریم قسوه القلب.

رحمت خدا نمی رسد.

رسول خدا فرمود«از شقاوتست خشکی چشم(یعنی گریان نشدن از آنچه سزاوار گریستن برآنست)و سخت دلی و حرص زیاد در طلب دنیا و اصرار بر گناه». (1)

سخنانی از پیشوایان درباره قساوت

امام صادق علیه السلام فرمود:«خداوند اجابت نکند دعا را از روی دل سخت و با قساوت». (2)

امام باقر علیه السلام فرمود:«مبتلا و گرفتار نشده بنده به عقوبتی بزرگتر از سخت دلی،یعنی بنده در اثر گناه کاری به بزرگترین عقاب الهی که سخت دلیست مبتلا می شود. (3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«دورترین مردمان از خداوند شخص سخت دل است». (4)

امام سجاد علیه السلام فرمود:«و از گناهانی که از ریزش باران مانع می شود سختی دل هاست». (5)

امام صادق علیه السلام فرمود:«خداوند رحمت را در دل های رحیم دلان خلق خود قرار داده پس حاجت های خود را از رحیم دلان بطلبید و از سخت دلان نخواهید جز این نیست که خداوند آنها را مورد غضب خود قرار داده است». (6)

علی علیه السلام فرمود:«از بزرگترین شقاوت ها قساوت دل است» (7).و در این موضوع روایت بسیار است و آنچه نقل شد کفایت است.

1- 13) .قال من الشقاء جمود العین و قسوه القلب و شده الحرص فی طلب الدنیا و الاصرار علی الذنب.جهاد وسائل باب 75 تحریم قسوه القلب.
2- 14) .قال ان اللّه عز و جل لا یستجیب دعاء بظهر قلب قاس.کافی کتاب الدعاء.

3- 15) .عن الباقر علیه السلام قال ما ضرب عبد بعقوبه اعظم من قسوه القلب.
4- 16) .عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان ابعد الناس من اللّه القاسی القلب.جهاد مستدرک باب 73 تحریم قسوه القلب.
5- 17) .عن زین العابدین علیه السلام انه قال فی حدیث طویل و الذنوب التی تحبس غیث السماء:جور الحکام فی القضاء الی ان قال و قساوه القلوب علی اهل الفقر و الفاقه.جهاد مستدرک باب 76 تحریم قسوه القلب.
6- 18) .عن جعفر بن محمد علیه السلام ان اللّه جعل الرحمه فی قلوب رحماء خلقه و اطلبوا الحوائج منهم و لا تطلبوها من القاسیه قلوبهم فان اللّه تعالی احل غضبه بهم.
7- 19) .قال امیر المؤمنین علیه السلام من اعظم الشقاوه القساوه.جهاد مستدرک باب 76.

معنی قلب و قساوت آن

هرچند دانستن معنی قلب غیر ضروریست و آنچه لازم است دانستن صفات و انواع بیماری های آن و سعی در علاج و اصلاح آنست لکن شاید خواننده عزیز دوست دارد آن را اجمالا بشناسد پس گوئیم قلب بر دو معنی اطلاق می شود:

اوّل-قطعه گوشت صنوبری شکلی است که در وسط سینه سمت چپ قرار دارد و در جوف آن چهار حجره است که دستگاه تصفیه خون را تشکیل می دهد و خون تصفیه شده از آن به تمام بدن پخش می شود و نیز روح بخاری در آن تولید شده و از آن همراه خون به تمام بدن پخش می شود و بهائم با انسان در داشتن آن شریکند.

دوم-از برای قلب معنی دیگریست و آن لطیفه ربانیّه و جوهر روحانیّه ایست که به این قلب جسمانی که در معنی اول گفته شد تعلق دارد و این لطیفه را گاهی نفس و روح و انسان گویند و او است دانا و شناسا و توانا و اوست مورد تکلیف های الهی-و ثواب و عقاب برای اوست و در کیفیّت تعلق او به این قلب جسمانی عقلا حیرانند که آیا از قبیل تعلق شخص به مکانی است که در آن جای گرفته یا جور دیگر است.به هرحال آنچه در قرآن مجید و روایات نام قلب برده شده همان معنی دوم مراد است و بعضی از اهل معرفت فرموده اند که برای قلب معنی سومی است که در بسیاری از آیات و روایات مراد از قلب آنست و آن مرتبه ایست از مراتب روح انسانی که در وسط و برزخ روح و قلب جسمانی است یعنی نه مانند روح مجرد و لطیف مطلق است و نه مانند قلب جسمانی مادی و کثیف است بلکه صورت و شکلی است که باطن و غیب این قلب مادی است و امور معنوی مانند ایمان در آن داخل یا از آن خارج می شود و همانست محل حالات نفسانی مانند:خوف،رجاء،حبّ،حیاء،شرمساری،غم و شادی و آثار آن در این قلب جسمانی آشکار می گردد مانند حالت اضطراب و تپش قلب جسمانی هنگام پیدایش ترس شدید در قلب معنوی،زیرا بین قلب جسمانی و معنوی ارتباط و مناسبت تام است و ظاهرا همین معنی سومی اراده شد از قلب در این حدیث.

دل ها چهار قسم است

امام باقر علیه السلام فرمود:دل ها چهار قسم است:

1-دلی که در آن نفاق و ایمان هر دو است پس اگر هنگام مرگ صاحب آن دل بانفاق باشد هلاک شده و اگر با ایمان باشد در نجاتست.

2-دلی که وارونه است و آن دل مشرکست.

3-دلی که چرکین و زنگ زده و بسته است و آن دل منافق است.

4-دلی که فروزنده و پاک است و آن دل مؤمنین است که به مانند چراغی فروزان در آن است اگر خداوند به او نعمت دهد سپاسگزار است و اگر بر او بلا فرستد صبر می نماید. (1)

مکتوبی از کتاب مکاتیب

در مکتوب 263 از مکاتیب در معنی قلب گوید استفسار فرموده بودند که روح چیست و قلب چیست و چه نسبت است میان ایشان؟جواب:ای روحم به تو امیدوار ای دلم مهرت را خریدار به صفات دل و روح موصوف شدن خوبست حکایت ایشان شنیدن چه سود بلکه شاید مضرّه دهد برای آنکه مبادا اندیشه سامع به آن نرسد و تکذیب کند که (بَلْ کَذَّبُوا بِمٰا لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ) آنگاه هرگز رستگار نشود مع ذلک از امتثال احبّه صدق چاره نیست دو کلمه مختصر می نویسد گمان را در تصدیق آن نیکو دارند و آن آنست که حقیقت انسان میان دو جهان واقع است یکی جهان یگانگی که آنجا همه قربست در قرب و نور در نور و وصل در وصل و آن را عالم امر گویند که (وَ مٰا أَمْرُنٰا إِلاّٰ وٰاحِدَهٌ) دیگر عالم به یگانگی که آنجا همه بعد است در بعد و ظلمت در ظلمت و هجران در هجران و آن را عالم خلق نامند(قال اللّه تعالی الا له الخلق و الامر)و روح ذکری است از عالم امر که با

1- 20) .عن أبی جعفر علیه السلام قال ان القلوب اربعه قلب فیه نفاق و ایمان اذا ادرک الموت صاحبه علی نفاقه هلک و ان أدرکه علی ایمانه نجا و قلب منکوس و هو قلب المشرک و قلب مطبوع و هو قلب المنافق ازهر

اجرد و هو قلب المؤمن فيه كهيئه السراج ان اعطاء اللّه شكرو ان ابتلاه صبر(كافى كتاب الايمان و الكفر باب فى ظلمه قلب المنافق).

انسان همراه کرده اند و نفس ذکریست از عالم خلق که قرین وی ساخته اند و هر دو راجعند با مرجعی الهی،یکی سرّ لطف اوست قائم به جمال او و دیگری سرّ قهر او است قائم به جلال او و آنچه راجع به انسانست قلب است که میان اصبعین لطف و قهر جا دارد از این جهت خدای را عز و جل از قلب اسمی نیست اما از روح هست که (وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی) و از نفس هست که (وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ) و چون ترکیب انسان بموت از هم فروریزد هریک از روح و نفس به حکم(کل شیء یرجع الی اصله)با جهان خویش رجوع کند و قلب که حقیقت انسان است مشایعت آن یک کند که در مدت مصاحبت الفت و انس با او داشته و اقبال به او کرده و رنگ او گرفته اگر روحانی شده با روح به جهان وحدت رود و به نور قرب و سرور وصل فائز گردد و روح را به تبعیّت او نیز لذّتی باشد اما با لذّات نه برای آنکه لذّت از لذّت نیاید و اگر نفسانی گشته با نفس به عالم کثرت افتد و به ظلمت بعد و غصّه هجران مبتلا شود،نفس را به تبعیّت او المی باشد اما با لذّات نه برای آنکه الم از الم نیاید.

تا اینکه گوید نفوس و ابدان آن کسان که ارواح و قلوب ایشان در جهان وحدت است با خویش همراه برد برای ثبوت علاقه و ارواح و ابدان آن کسان که نفوس و قلوب ایشان در جهان کثرت است به جهان کثرت پیوندد برای ثبوت علاقه از موضع علاقه و آن روز عالم امر دار السرور گردد و جنات نعیم و عالم خلق دار البوار و عذاب الیم. (1)

و حکیم سنائی چنین گفته است.

دل آن کس که گشت بر تن شاه بود آسوده ملک از او و سپاه

بد بود تن چه دل تباه بود ظلم لشکر ز ضعف شاه بود

این چنین پر خلل دلی که تراست دد و دیوند با تو زین دل راست

پاره گوشت نام دل کردی دل تحقیق را بحل کردی

اینکه دل نام کرده ای به مجاز رو به پیش سگان کوی انداز

از تن و نفس و عقل و جان بگذر در ره او دلی بدست آور

آن چنان دل که وقت پیچاپیچ اندر او جز خدا نیابی هیچ

1- 21) .نقل از خزینه الجواهر نهاوندی

دل یکی منظریست ربّانی خانه دیو را چه دل خوانی

از در نفس تا به کعبه دل عاشقان را هزار و یک منزل

دل های نرم-آلوده به گناه

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:خدای را در زمین ظرفی است که محبوب تر آنها نزد خداوند آنست که صفا داشته باشد و کدر نباشد و رقیق یعنی نرم باشد (1)و آن ظرف دل ها است و ظاهر آنست که قلب در این حدیث که تعبیر از آن به ظرف شده همان معنی سوّمی است.»

امام صادق علیه السلام فرمود:پدرم می فرمود«چیزی به مانند گناه دل را خراب نکند جز این نیست که دل از گناه آلوده می شود و زیاد می شود تا اینکه تمام دل را می گیرد پس وارونه می شود» (2).

قساوت چیست

قساوت به معنی سختی و سفتی است و آن یک نوع بیماری و انحراف از استقامت است که بر دل انسانی عارض می شود و در آن حال حق را نمی پذیرد و برای آن خاشع نمی شود یعنی ذلیل و منقاد و تسلیم آن نمی گردد و خشوع برای حق که حقیقت ایمانست در آن یافت نمی شود و نیز اندرز و انذار در آن اثری نمی بخشد و نیز مناظر رقت آور مانند آه مظلوم و ناله یتیم و بی درمانی دردمندان و درماندگی و پریشانی تهیدستان هیچ اثری در او نمی گذارد و ترحمی نمی کند و آنها را نادیده و نشنیده گرفته و به مانند حیوانی از آنها می گذرد و پس از دقت در آیات قرآن مجید و روایاتی که ذکر گردید به خوبی دانسته می شود که بیماری قساوت،گناه بزرگیست برای دل انسانی و واجب فوری است توبه از آن و سعی در علاج آن به تفصیلی که ذکر می شود خصوصا با ملاحظه آنکه قساوت قلب سبب بی ایمانی و محرومیّت از آثار عظیمه خشوع برای حق است.

1- 22) .قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ان اللّه آنیه فی الارض فاحبها الی اللّه ما صفا منها ورق و هی القلوب.

2- 23) .و عن ابى عبد اللّه عليه السلام قال كان ابى يقول ما شىء افسد للقلب من الخطيئه ان القلب ليواقع الخطيئه فما تزال به حتى تغلب عليه فيصير اسفله اعلاه و اعلاه اسفله.

قساوت قلب منشاء گناهان بسیار

و نیز سبب بی باکی و بی پروائی از سفر آخرت و بی اعتنائی به گرفتاری های مواقف قیامت است و نیز سبب گناهان کبیره بی شمار است مانند قطع رحم و درمانده و بیچاره را یاری نکردن و فقیر را محروم کردن و یتیم را سرپرستی ننمودن و از قهر و عذاب الهی نترسیدن و از انتقام های نهانی خداوند بی باک بودن؛و در حقیقت تقوی(یعنی پروا داشتن و پرهیز از گناه نمودن و از هر چه خلاف بندگیست و موجب گرفتاری اخرویست ترسناک بودن بطوری که این پروا و پرهیز و ترس خوی و عادت و زائل نشدنی باشد)با قساوت دل پیدا نمی شود پس برای تحصیل ملکه تقوی واجبست سعی در علاج آن و نیز باید دانست که بیماری قساوت امر تکوینی نیست یعنی انسان با بیماری قساوت خلق نمی شود بلکه امر کسبی است یعنی در اثر گفتارها و کردارهای ناروایش به آن مبتلا می شود و پاره ای از اموری که موجب این بیماریست و در روایات به آنها اشاره شده ذکر خواهد گردید.

قساوت قابل علاج و دارای مراتب است

و نیز باید دانست که بیماری قساوت قابل علاج است چنانکه ذکر خواهد شد و پس از علاج و برطرف شدن آن ممکن است باز عود کند و انسانی به آن مبتلا گردد و غرض از این تذکر آنست که خواننده عزیز مغرور نشود و خیال نکند که از این بیماری در امانست زیرا اولا قساوت را مراتبی است و شاید الآن به بعضی از مراتب آن مبتلا باشد و ثانیا باید خود را در معرض خطر ابتلاء به آن بداند چون ممکن است در اثر بی پروائی و گرفتار شدن به بعضی از اسباب قساوت به آن مبتلا گردد و از اینجاست که امامان ما علیهم السّلام به ما امر فرموده اند که مراقب دل خود باشید و اگر در آن از قساوت چیزی دیدید علاجش کنید.

ص:300

حالات دلتان را مواظب باشید

«شحّام(ابو اسامه)گوید من با امام صادق علیه السلام هم کجاوه بودم به من فرمود:قرآن بخوان من سوره ای از قرآن را آغاز نمودم و آن را خواندم حضرت رقت کرد و گریست پس فرمود:ای ابا اسامه دل های خود را رعایت کنید به یاد خدا(یعنی دل هاتان را با یاد خدا از وساوس شیطان حفظ کنید)و از دست برد شیطان برحذر باشید زیرا بر قلب حالات و ساعت های تردید از بامداد رخ می دهد که در آن ساعت ها نه ایمان در آنست و نه کفر و به مانند پارچه کهنه یا استخوان پوسیده گردد(یعنی چنانکه پارچه کهنه یا استخوان پوسیده قیمتی ندارد و قابل انتفاع نیست دل انسانی هم در آن ساعات قیمتی ندارد یا اینکه چنانکه پارچه کهنه و استخوان پوسیده به اندک اشاره ای پاره و متلاشی می گردد دل هم در آن ساعات به کوچکترین وسوسه و شبهه شیطان از ایمان به کفر می گراید)ای ابا اسامه نه این است که بسا دلت را وارسی کردی و از خوب و بدش چیزی نیافتی و ندانستی که دلت کجا است؟من به آن حضرت عرض کردم:آری من به این وضع دچار شده ام و می دانم که مردم هم دچار می شوند فرمود آری کسی از آن برکنار نیست پس فرمود:هرگاه چنین شد یاد خداوند عزّ و جل کنید و از دستبرد شیطان برحذر باشید زیرا چون خداوند برای بنده ای خیر خواهد ایمان به دلش افکند و اگر جز آن خواهد جز آن در دلش افتد گفتم قربانت جز آنچه باشد؟فرمود:هرگاه کفر او را خواهد کفر در دلش افتد» (1).

فرمایش مجلسی و فیض در این حدیث

مرحوم مجلسی در معنی«نکت کفرا»گوید یعنی چون سزاوار شد که

1- 24) .عن الشحام قال زاملت ابا عبد اللّه علیه السّلام فقال لی اقرء فافتتحت سوره من القرآن فقراتها فرق و بکی ثم قال یا أبا اسامه ارعوا قلوبکم بذکر اللّه تعالی و احذروا النکث فانه یاتی علی القلب تارات او ساعات الشک من صباح لیس فیه ایمان و لا کفر شبه الخرقه البالیه او العظم النخر یا ابا اسامه ا لیس ربما تفقدت قلبک فلا تذکر به خیرا و لا شرا و لا تدری این هو قال قال قلت بلی انه لیصیبنی و أراه یصیب الناس قال اجل لیس یعری منه أحد قال:فاذا کان ذلک فاذکروا اللّه تعالی و

احذروا النکث فانه اذا اراد بعبد خیرا نکت ایمانا و اذا اراد به غیر ذلک فنکت غیر ذلک قال قلت و ما غیر ذلک جعلت فداک ما هو قال اذا اراد کفرا نکت کفرا.روضه کافی حدیث 188.

خداوند لطف خود را از او دریغ داشت شیطان بر دلش مسلط شود و هرچه خواهد در آن افکند و اسناد آن به خدا مجاز است زیرا منع لطف خداوند سبب شد که در دام شیطان افتد.و مرحوم فیض گوید نکث در این حدیث به معنی شکستن پیمان ایمان به شک است و در بعض نسخه ها نکت است و آن به معنی چوب را محکم به زمین زدن است که اثرش آشکار شود و بنابراین معنی و احذروا النکت چنین می شود و بترسید از اینکه بعد از این حالت اثر کفر در دل شما جای گیرد و آشکار شود.

آنها که ایمانشان عاریت است

و در کتاب الایمان و الکفر اصول کافی باب سهو القلب چهار حدیث نقل شده که مضمون آنها همانست که در این حدیث ذکر شد و در باب المعارین از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است (1)«یعنی راستی بنده بامداد مؤمن باشد و شامگاه کافر و بامداد کافر و شام مؤمن باشد و مردمی باشند که ایمان را به عاریت دارند و سپس از آنها گرفته شود و آنها را معارین نامند پس فرمود فلانی از آنهاست»(ظاهرا فلان اشاره به ابو الخطاب است که در آغاز کار به ظاهر از اصحاب امام صادق علیه السلام بود و سپس برگشت و بدعت ها آغاز نمود و مورد لعن امام گردید.)

و در همین باب از امام صادق علیه السلام نقل کرده«راستی خدا پیغمبران را به سرشت نبوّت آفریده و هرگز برنمی گردند و اوصیاء را به سرشت وصایت آفریده و هرگز برنمی گردند و برخی از مؤمنین را به سرشت ایمان آفریده و هرگز برنمی گردند و برخی باشند که ایمانی به عاریت دارند و هرگاه دعا کند و در دعا اصرار ورزد با ایمان بمیرد» (2).

1- 25) .ان العبد یصبح مؤمنا و یمسی کافرا و یصبح کافرا و یمسی مؤمنا و قوم یعارون الایمان ثم یسلبونه و یسمون المعارین ثم قال منهم.اصول کافی.
2- 26) .ان اللّه جبل النبیین علی نبوتهم فلا یرتدون ابدا و جبل الاوصیاء علی وصایاهم فلا یرتدون ابدا و جبل بعض المؤمنین علی الایمان فلا یرتدون ابدا و منهم من اعیر الایمان عاریه فاذا هو دعا و الح فی الدعاء،مات علی الایمان.اصول کافی

بودن و رفتن ایمان به سبب کار انسانست

مرحوم مجلسی در شرح فاذا هو دعا...گوید در این تعبیر تشویق به دعا است برای حسن عاقبت و کج رو نشدن چنانچه شیوه مردمان خوب پیش از ما بوده است و این حدیث دلالت دارد که بقای ایمان و رفتن آن به سبب کار خود انسانست زیرا او به سبب کارهای خود سزاوار توفیق می شود و یا سزاوار خذلان و بی توفیقی می گردد و خلاصه گفتار در اینجا اینست که هرکدام از ایمان و کفر گاهی ثابت و تغییرناپذیر است و گاهی قابل زوال زیرا بسا که دل به حد کامل روشن شود و رخنه بی ایمانی در آن نماند و هر حقی در آن پابرجا گردد و اگر سخت تیره و تار گردد کفرش ثابت شود و هرچه باطل است در آن جای گیرد و اگر میانه حال باشد و تاریک و روشن،در حال لرزش میان ایمان و کفر است اگر تیرگی غالب آید به کفر گراید و اگر روشنی فزاید مؤمن بماند و چنین دلی از ایمان به کفر دست به دست می شود و باید روی به خدا آرد و به درگاه او زاری کند و دعا کند و بکوشد تا مبادا ایمانش از دست رود و بی ایمان بمیرد.

حالات قلب دگرگونی می پذیرد

حمران بن اعین خدمت امام باقر علیه السلام مشرف شد و چیزهائی از امام علیه السلام پرسید و چون خواست برخیزد به امام گفت خدا عمر شما را دراز کند و ما را بوجود شما بهره مند سازد که ما خدمت شما می رسیم و از نزد شما بیرون نمی رویم تا دل ما نرم می شود و نفوس ما از دنیا تسلی و آرامش می یابد و آنچه از مال و دارائی در دست مردم است نزد ما خوار و آسان شود یعنی تمام همّ ما سعادت باقی و سرای آخرت می شود سپس از نزد شما که بیرون می رویم پیش مردم و تجار،دنیا دوست می شویم.پس امام علیه السلام در پاسخ فرمود«همانا دل ها است که گاهی سخت و سرکش باشد و گاهی هموار و راهوار» (1)«سپس امام باقر علیه السلام فرمود:

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفتند یا رسول اللّه ما از نفاق بر خود ترس داریم پیغمبر

1- 27) .فقال ابو جعفر علیه السّلام انما هی القلوب مره تعصب و مره تسهل.اصول کافی باب فی تنقل احوال القلب.

فرمود چرا از آن ترس دارید گفتند چون تا در خدمت شما هستیم و شما به ما یادآوری می کنید و ما را به آخرت تشویق می کنید از خدا می ترسیم و دنیا را فراموش می کنیم و در آن بی رغبت می شویم تا آنجا که گویا آخرت را به چشم می نگریم و هم بهشت و دوزخ را تا نزد شما هستیم و چون از نزد شما بیرون می رویم و در خانه های خود درمی آئیم و بوی فرزندان می شنویم و نان خواران و خانواده را می نگریم،نزدیک است از آن حالتی که در نزد شما داشتیم برگردیم تا آنجا که گویا هیچ عقیده و ایمانی نداریم آیا شما هم از اینکه این تغییر وضع نفاق باشد برما ترس دارید؟رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در پاسخ آنها فرمود:این نفاق نیست این بددلی ها نیرنگ های شیطان است که بوسیله آنها شما را به دنیا تشویق می کند به خدا سوگند اگر شما بر همان حالی که برای خود شرح دادید پیوسته می ماندید هرآینه فرشته ها با شما دست می دادند و به روی آب راه می رفتید و اگر نبود که شما گناه می کنید و از خدا آمرزش می خواهید هرآینه خداوند خلقی را می آفرید تا گناه کنند و سپس از خدا آمرزش خواهند و خدا آنها را بیامرزد(و بدین وسیله غفاریت پروردگار آشکار گردد)به راستی مؤمن فتنه پذیر و بسیار توبه کننده است آیا نشنیدی قول خدای را که می فرماید:راستی خداوند دوست دارد بسیار توبه کنندگان را و دوست دارد پاکیزه شوندگان را و فرموده است از پروردگار خود آمرزش خواهید و به او بازگشت کنید». (1)

آنچه اندر وهم ناید آن شوم

مجلسی در شرح این حدیث گوید از برای سیر روح انسانی به سوی خدا منزل ها است:

1-عالم محسوسات 2-عالم تخیلات 3-موهومات 4-معقولات و در این منزل چهارم است که از سایر حیوانات جدا می شود و امتیاز دارد و در این منزل چیزها بیند که از عالم حس و خیال و وهم بیرونست و در آنجا جان اشیاء

1- 28) .فقال لهم رسول اللّه کلا ان هذه خطوات الشیطان فیرغبکم فی الدنیا و اللّه لو تدیمون علی الحاله التی و صفتم انفسکم بها لصافحتکم الملائکه و مشیتم علی الماء و لو لا انکم تذنبون فتستغفرون،لخلق اللّه خلقا حتی یذنبوا ثم یستغفروا اللّه فیغفر لهم ان المؤمن مفتن تواب اما

سمعت قول اللّه(تعالى) إِنَّ اللّٰهَ يُحِبَّ التَّوّابِينَ وَ يُحِبَّ الْمُتَطَهِّرِينَ و قال صلى الله عليه و آله وسلم استغفروا اللّه ثم توبوا اليه-اصول كافى باب تنقل احوال القلب.

و حقایق آنها را بیند و برای آن مراتب و زمینه پهناوری است که آغازش عالم انسان و انجامش عالم فرشتگانست بلکه بالاتر و برتر از آن و آن معراج بشر و اعلا علیّین او است چنانچه سه منزل اوّل اسفل السافلین او است و بزرگترین اسباب معراج او بریدن علاقه است از دنیا و اعراض از آنست به تمامی و پائیدن بر این حالست که سبب رسیدن به حالت شریفی است که مرتبه عین الیقین است و برای او در این مرتبه توانائی بر کارهای غریب و عجیبی است به اذن خداوند مانند دست دادن با فرشته ها و راه رفتن روی آب و هوا و دیگر آنها و از اینجا دانسته شد که کرامت و کارهای برتر از عادت از اولیاء خدا مورد انکار نیست چنانچه برخی از علماء پنداشته اند.

گفتار مازندرانی در شرح حدیث

محقق بزرگوار ملاّ محمّد صالح مازندرانی متوفی 1081 در شرح این حدیث مطالب باارزشی بیان نموده و خلاصه اش نقل می شود حمران چون حال خود را در خلوت مطابق حالش در حضور امام علیه السلام ندید بر خود ترسید و خیال کرد این دلیل بر نفاق او است و گمان کرد همان رقت و خشوع و ایمانی که در حضور امام علیه السلام دارد هنگام اندرز امام علیه السلام باید در همه جا و در تمام حالات داشته باشد تا اهل صدق باشد پس امام علیه السلام او را پاسخ داد به اینکه دل ها گاهی سخت است از پذیرش حق و گاهی آسانست و همیشه یکنواخت نیست پس هرگاه سخت شد از حق پشت کرده و به حالت پستی می رسد و چون سهل و نرم شود رو به حق آورده و به حالت شریفه ای رو می آورد و سبب آن این است که طریق الهی در خلقت انسان آنست که کار او را در وسط عالم ملائکه و عالم شیاطین قرار داده به اینکه ملائکه را طوری آفریده که جز خیر از آنها صادر نمی شود و یک لحظه غفلت ندارد و دائما به یاد خداوندند.و شیاطین را متمکن در شرّ قرار داده بطوری که یک لحظه به یاد خدا نمی افتند و آدمی را طوری آفریده که متمکن از خیر و شرّ هر دو است و گاهی غافل و گاهی ذاکر خدا است بلی می تواند بوسیله کسب و مجاهده یک طرفی شود و به مانند ملائکه غفلت هیچ نداشته باشد و این پرسش حمران دلیل است بر اینکه مجالست و مصاحبت صاحبان یقین و نیکوکاران غفلت را می برد و

به یاد خدا و آخرت می اندازد و خطرات نفس و وساوس شیطان را ردّ می کند و از اینجا است که در روایات تاکید شده به مصاحبت صادقین و صالحین خصوصا امامان علیه السلام (در بحث یقین به این مطلب اشاره شد)تا اینکه گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در پاسخ اصحاب خود فرموده:نه چنین است که اختلاف حالات شما نفاق باشد زیرا شما در یک وقت با ایمان متذکّر هستید و در وقت دیگر به واسطه وسوسه شیطان غافل شده میل به دنیا پیدا می کنید.

و اما منافق پس او در بی ایمانی و غفلت دائمی یکنواخت است،و بسی آشکار است،تفاوت بین کسی که ایمان دارد و در اثر وسوسه شیطان غافل شده و سپس غفلت خود را به ذکر خدا جبران می کند،با کسی که اصلا از غفلت بیرون نمی آید.

و هرچند اگر کسی بتواند دوام حضور پیدا کند و قلبش با پروردگارش در تمام حالات یکنواخت باشد به مقامات عالیه ای که در این روایت ذکر شده خواهد رسید لکن کسانی که حال آنها مختلف است و غفلت خود را به ذکر،و گناه را به توبه جبران می کنند آنها هم خوبند بلکه حکمت الهی مقتضی است که بیشتر خلق چنین باشند تا غفّاریت و توابیت و لطف و رحمت و حکمت های دیگر الهی آشکار گردد و از اینجا است که در آخر حدیث برای تسلیت گنه کاران و بشارت توبه کنندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:گناه و توبه بعد از آن از شما صادر نشود خداوند خلقی را می آفریند که چنین باشند.ناگفته نماند که گناه و غفلت مطلوب و پسند خداوند نیست بلکه مطلوب و مقصود توبه و رجوع پس از گناه است که در آن حکمت های بی پایان است و اهمّ آنها قرب حضرت آفریدگار است زیرا قرب به خداوند میسر نخواهد شد جز به عجز و انکسار و خشوع و احتقار بنابراین اگر عبادتی برای عابدی موجب خودپسندی و عجب و غرورش شود آن عبادت او را از خدایش فرسنگ ها دور کرده و اگر گناهی سبب شود که گنه کار شکسته و سربزیر و شرمسار و از روی زاری و نیاز به درگاه خدای بی نیاز رو آورد آن گناه وسیله قرب او شود به مانند آدم ابو البشر که پس از صدور ترک اولی چندین سال گریان و نالان رو به خدا آورد تا اینکه برگزیده درگاه الهی گردید و به مقام اجتبا و نبوّت رسید و خلاصه وظیفه آنست که بنده سعی کند گناه از او سر نزند و غفلت او را نگیرد و اگر مبتلا به گناه شود بددل نگردد و از راه توبه و انابه،

در رحمت را بکوبد،تا ابواب خزائن الهی بر او گشوده گردد و در نتیجه محبوب خدا شود چنانچه فرمود إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابِینَ .

چیزهائی که سبب قساوت می شود و در روایات به آنها اشاره شده بطور

اشاره

اختصار یادآوری می شود.

.1

گناه بزرگترین سبب قساوت

هر گناهی که از انسانی سر زند قساوت و تیرگی دل او را خواهد افزود مگر اینکه زود از آن توبه کند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود«دل ها قساوت دار نشد مگر به سبب بسیاری گناهان» (1).

«امام باقر علیه السلام فرمود (2)هیچ بنده ای نیست جز آنکه در دلش نقطه سفیدی است و هرگاه گناهی کند در آن نقطه سیاهی پدیدار شود اگر توبه کند آن سیاهی برود و اگر دنبال گناه رود سیاهی بیافزاید تا آنجا که همه سفیدی دل را فروگیرد و چون این سفیدی از سیاهی گناهان پوشیده شود دیگر صاحب آن دل سیاه هرگز به خوبی و صلاح برنگردد و این است فرموده خداوند:بلکه کردارهای ایشان چرکین و سیاه کرده است دل هایشان را»(ظاهرا مراد از نقطه سفیدی که در دل هر بنده ایست پیش از آلودگی به گناه همان فطرت اوّلیه که همراه تکوین او است که به مقتضای آن یاد پروردگار خود و یاد حیات جاودانی و جهان پس از مرگ است و در بخش عقائد این کتاب به این مطلب اشاره شد).

.2

آرزوها هم قساوت می آورد

طول امل یعنی آرزوها و خواهش های دنیوی و خواسته های نفسانی که

1- 29) .و ما قست القلوب الا لکثره الذنوب.علل الشرایع.
2- 30) .عن ابی جعفر علیه السلام قال ما من عبدا الا و فی قلبه نکته بیضاء فاذا اذنب خرج فی النکته نکته سوداء فان تاب ذهب ذلک السوداء و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السوداء حتی تغطی البیاض فاذا تعظی البیاض لم یرجع صاحبه الی الخیر ابدا و هو قول اللّه عز و جل کَلاّ بَلْ رٰانَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ مٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ (کتاب الایمان و الکفر کافی باب الذنوب حدیث 20).

برای رسیدن به آنها خواسته های بی نهایتی پیدا می شود و نیز زمان درازی لازم است که به آنها برسد و این خواسته ها حجاب های تاریکی است که روی دل انسانی را پوشانده به طوری که نه از خدای خود یادی می کند و نه قرب او را می خواهد و نه رضای او را می طلبد و نه جهان پس از مرگ خود را یاد می کند و نه برای آسایش ابدی و تأمین حیات جاودانی خود سعی و کوشش می کند، می دود و می کوشد و می خروشد لکن تنها برای رسیدن به خواسته نفسانی و تأمین حیات فانی و بی اساس و مشکوک دنیوی و اگر دقت شود دانسته می گردد که هیچ چیز مانند آرزوهای شهوانی و خواهش های شیطانی و هوس های نفسانی دل انسانی را سخت و تیره و تار نمی کند. (1)

و به راستی بین پروردگار و بندگانش حجابی جز همان آرزوهای نفسانی نیست و شواهد این مطلب بسیار است تنها به یک حدیث قناعت می شود.

حضرت علی علیه السلام فرمود:«ترسناک تر چیزی که بر شما می ترسم دو چیز است یکی هوی پرستی دیگر درازی آرزو:امّا پیروی از هوای نفس پس بازمیدارد از پیروی حق و اما درازی آرزو پس انسان را از آخرت به فراموشی می اندازد». (2)

.3

اشاره

پرخوری هم سنگ دلی می آورد

«بخورید و بیاشامید لکن زیاده روی نکنید راستی خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد». (3)

در وسائل الشیعه کتاب الأطعمه ابواب آداب المائده باب 1 و باب 2 بیست و دو حدیث در مذمت و نهی از پرخوری نقل کرده و در کتاب مستدرک الوسائل سی و هفت حدیث دیگر نقل نموده و برای رعایت اختصار از نقل آنها خودداری و به نقل چند حدیث از آنها قناعت می شود:

امام صادق علیه السلام فرمود:«نزدیک ترین حالات بنده از خداوند زمانیست که شکم او سبک باشد از طعام و مبغوض ترین حالات بنده نزد

خداوند وقتی

ص:308

1- 31) .و انک لا تحتجب عن خلقک الا ان تحجبهم الامال دونک-دعای ابی حمزه ثمالی.
2- 32) .قال امیر المؤمنین علیه السلام ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الاخره.نهج البلاغه.
3- 33) . وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ . سوره 7 آیه 31.

است که شکمش از طعام پر شده باشد». (1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«نمیرانید دل ها را به زیاد خوردن و آشامیدن زیرا دل ها می میرد به مانند زراعتی که بیش از حد آبش دهند». (2)

در شب معراج خداوند به رسول خود فرمود:«دشمن دار دنیا و اهل دنیا را پرسید اهل دنیا کیانند؟فرمود:هرکه زیاد باشد خوراکش و خوابش و خنده اش.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«هرکس زیاد خوردن و آشامیدن خوی او شود دلش قساوت دار خواهد شد». (3)

علی علیه السلام فرمود:«به پرهیزید از پرخوری که آن سبب قساوت دل و کسل کننده از نماز و خراب کننده بدن است». (4)

و باید دانست که پرخوری و چیز خوردن و آشامیدن هنگام سیری و سیرآبی اگر زیان آور برای بدن باشد حرام است و چنانچه زیانی نداشته باشد مکروه است.

میزان پرخوری نسبی است

و نیز پرخوری را میزان کلی نیست که گفته شود اگر فلان مقدار طعام خورده شود پرخوریست بلکه تابع بدن ها و مزاج ها و حالات است مثلا فلان مقدار خوراکی برای شخصی پرخوریست درحالی که برای دیگری پرخوری نیست،بلکه متوسط و نیز گوئیم شاید جهت اینکه پرخوری موجب قساوت دل می شود آنست که اگر خوراک بیش از حد لازم وارد معده شود دستگاه هاضمه در تعب قرار می گیرد و وظیفه هضم درست انجام نمی گیرد و آن خوراکی،فاسد یعنی جزء بدن نمی شود و موجب تقویت نمی گردد و خون که جوهره همان خوراک فاسد است با کثافت و غلظت در قلب جای گرفته و از آن بخار غلیظ(روح بخاری)متصاعد شده و چون قلب معنوی و حقیقی انسانی با این قلب صنوبری و جسمانی کمال رابطه و اتحاد دارد چنانچه گفته شد قلب معنوی هم سخت و سفت و قساوت دار

1- 34) .عن ابی عبد اللّه علیه السلام اقرب ما یکون العبد من اللّه اذا خف بطنه و ابغض ما یکون العبد الی اللّه اذا امتلاء بطنه.
2- 35) .عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم قال لا تمیتوا القلوب بکثره الطعام و الشراب فان القلوب تموت کالزرع اذا کثر علیه الماء.
3- 36) .عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال من تعود کثره الطعام و الشراب قسی قلبه.
4- 37) .و قال امیر المؤمنین علیه السلام ایاکم و البطنه فانها مقساه للقلب مکسله عن الصلوه مفسده للجسد.

می شود و شاید به همین ملاحظه باشد حدیثی که از کتاب علل الشرایع در کیفیت ترکیب انسان نقل شده (1)زیرا یبوست زیاد سبب خرابی دستگاه هاضمه و آن موجب فساد و غلظت خون و آن موجب غلظت و قساوت قلب معنویست.و نیز شاید به همین جهت باشد حدیثی که از دعوات راوندی است:رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود«طعامی که خوردید آن را هضم کنید به یاد خدا و نماز و بلافاصله پس از خوردن طعام نخوابید که دل های شما قساوت می گیرد». (2)

ناگفته نماند آنچه گفته شد از اینکه پرخوری موجب قساوت است پرخوری از حلالست و اما طعام حرام یک لقمه آن هم موجب قساوتست.

«مژده:در وسائل الشیعه کتاب الاطعمه باب کراهه الشبع (3)است که امیر المؤمنین علیه السّلام به فرزندش حسن علیه السلام فرمود:چهار خصلت یادت می دهم که به وسیله آنها از طب بی نیاز می شوی:منشین برای چیز خوردن جز درحالی که گرسنه باشی و برمخیز از خوردن جز درحالی که هنوز میل به آن داشته باشی و طعام را در دهان خوب و زیاد جویده آنگاه فرو برش و هنگام خواب در بیت التخلیه خود را از فضولات خالی کن چون به این ها عمل کنی از طب بی نیاز شوی.»

.4

پرگوئی اگر سخن حرام نباشد

سخن اگر حرام باشد مانند دروغ.غیبت.تهمت.سخن چینی.

آبروریزی.کشف سرّ مؤمن.هر سخنی که موجب فتنه و فساد باشد البته یک کلام آن هم موجب قساوتست و اما سخنی که حرام نباشد و نیز واجب و مستحب هم نباشد و هیچ نفعی نداشته باشد پس آن مباح است لکن زیادی آن مکروه و موجب قساوت است.

«امام صادق علیه السلام فرمود:عیسی علیه السلام می فرمود زیاد سخن نگوئید در غی

1- 38) .فان مالت به اليبوسه كان عزمه القسوه.
2- 39) .عن النبى صلى الله عليه و آله وسلم اذيبوا طعامكم بذكر اللّه و الصلوه و لا تناموا عليها فتقسو قلوبكم.
3- 40) .قال امير المؤمنين عليه السلام للحسن عليه السلام الا اعلمک اربع خصال تستغنى بها عن الطب قال بلى قال لا تجلس على الطعام الا و انت جايع و لا تقم من الطعام الا و انت تشتهيه وجود المضغ و اذا نمت فاعرض نفسک على الخلاء و اذا استعملت هذا استغنيت عن الطب.

ذکر خداوند به راستی آنان که پرگوئی می کنند در غیر ذکر خدا دل هاشان قساوت دار است لکن خودشان نمی دانند». (1)

«امام صادق علیه السلام فرمود که شنیدم از پدرم می فرمود از نیکی اسلام شخص ترک کردنش سخنان بیهوده است و چیزی که نفعی برایش ندارد». (2)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گذشت بر زنی که برای فرزندش می گریست و می گفت شکر خدای را که شهید مرد(یعنی به درجه عالیه و نجات کلی رسید) رسول خدا فرمود:ای زن چگونه چنین می گوئی شاید فرزندت بخل می کرده در انفاق زیادی از دارائیش در راه خدا و سخن زیادی را نگاه نمی داشته» (3)یعنی بخل از انفاق زیادتی از دارائی و نگاه نداشتن زبان را از سخن زیادی و بیهوده دو چیزی است که موجب نرسیدن انسان به درجه عالیه و نرسیدن به نجات کلی از ساعت مرگ می شود.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:راست و درست نمی شود ایمان بنده ای تا اینکه دلش راست و درست شود و دلش راست و درست نمی شود تا اینکه زبانش راست و درست شود». (4)

.5

اشاره

پرخوابی

هر انسانی در شبانه روز باید مقداری خواب رود تا رفع خستگی از بدنش شود و آماده گردد برای ادامه فعالیت و چنانچه از مقدار لازم بیشتر بخوابد بدنش فاسد و قلبش قساوت دار می گردد(چنانچه در بحث پرخوری گفته شد).

«از امام صادق علیه السلام روایت شده (5)که خواب زیاد از آب زیاد خوردن است و آن از خوراک زیاد است و هر دو سنگین می کند نفس را از طاعت و

1- 41) .عن ابی عبد اللّه علیه السلام قال کان المسیح علیه السلام یقول لا تکثروا الکلام فی غیر ذکر اللّه فان الذین یکثرون الکلام فی غیر ذکر اللّه قاسیه قلوبهم و لکن لا یعلمون.حج وسائل باب 12.
2- 42) .قال قال ابی من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه.
3- 43) .و فی مستدرک الوسائل کتاب الحج صفحه 90 ان رسول اللّه مر علی امرءه و هی تبکی علی ولدها و تقول الحمد للّه مات شهیدا فقال صلی الله علیه و آله وسلم کیف ایتها المرئه فلعله کان یبخل بما لا یضره و یقول فیما لا یعنیه.
4- 44) .و فیه قال صلی الله علیه و آله وسلم لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه.
5- 45) .عن الصادق علیه السّلام کثره النوم یتولد من کثره الشرب یتولد من کثره الشبع و هما یثقلان النفس عن الطاعه و یقسیان القلب عن الفکر.مصباح الشریعه.

عبادت و قساوت دار می کند دل را از تفکر(در معارف الهیّه و امور اخروی)».

«امام صادق علیه السلام فرمود:خواب زیاد دین و دنیای شخص را از بین می برد (1)».

«و نیز فرمود:خداوند دشمن دارد زیاد خواب رفتن و زیاد بی کار بودن را (2)».

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:بسیاری خور و خواب فاسد می گرداند نفس را و می کشند ضرر را». (3)

زیرا هر دو موجب سستی و کسالت از طاعات و عبادات و نشاط در آنها است و موجب ضایع شدن اوقات و غفلت و بی خبری از سفر آخرتند و کافیست همین ها در کشیدن آنها مضرت را با وجود مضرت های بدنی که در هریک از آنهاست.

و بزرگان علم طب گفته اند خواب زیاد سبب سستی و ضعف قوی و برودت و رطوبت بدن و زیاد شدن بلغم و کم شدن حرارت غریزیه است و هر یک از این ها موجب پیدایش چندین مرض است.

خواب لازم چه مقدار است؟

محدث فیض در کتاب منهاج النجاه نقل نموده که در شبانه روز باید ثلث آنکه هشت ساعت است خوابید و بعض اطباء گفته اند به مقدار ربع یعنی شش ساعت در اغلب ذبایع کافیست و اگر سوداء غالب باشد به کمتر از این هم اکتفاء می شود و حق آنست که برای آن میزان کلی نیست و به اختلاف اشخاص از حیث سن و مقدار اشتغال و فعالیت و کارکردن تفاوت دارد هرکس باید طبیب خود باشد و به مقداری که رفع خستگی و ناراحتی بدن شود استراحت کند و خواب رود و برای دانستن آداب خوابیدن و مطالب راجعه به آن به کتاب دار السّلام نوری مراجعه شود.

1- 46) .و فی الکافی عن ابی عبد اللّه علیه السّلام قال کثره النوم مذهبه للدین و الدنیا.

2- 47) .و فیه عنه ان اللّه تعالی یبغض کثره النوم و کثره الفراغ.
3- 48) .و فی الغرر الامدی قال امیر المؤمنین علیه السّلام کثره الاکل و النوم یفسدان النفس و یجلبان المضره.

.6

ثروتمندی زیاد

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود (1)به راستی که مال زیاد دین شخص را فاسد می کند(زیرا کسی که همّ او جمع مال و حفظ و زیادتی آن شد دیگر در مقام تحصیل ایمان و عمل صالح و زیاد کردن توشه سفر آخرت نخواهد بود و نیز اداء حقوق خدا را از ثروت خود نمی کند پس دین خود را خراب کرده است»و نیز زیادی مال قساوت دهنده دل هاست(زیرا هنگامی که دل به مال علاقمند شد و همّ او زیادتی ثروت شد دلش سخت می شود بطوری که برای پروردگارش خاشع نمی شود یعنی خود را بنده عاجز و محتاج به او نمی بیند و نیز به یاد جهان پس از مرگش نمی افتد و نیز به تهیدستان و گرفتاران ترحم و رقت نمی نماید.)و آیات و روایات در مذمت کسانی که همت آنها زیادتی ثروت است بسیار و نقل آنها موجب طول کلامست و باید دانست زیادتی ثروت که مذمت شده و موجب قساوت و شقاوت است ثروتمندی با بخل از انفاق است و اگر ثروت با سخاوت جمع شود یعنی ثروت را احتکار نکند و روی هم نگذارد بلکه از یک دست بگیرد و با دست دیگر بدهد چنین ثروتی ممدوح و موجب زیادی رقت و سعادتمندی شخص است.

مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول صلی الله علیه و آله وسلم

.7

اشاره

غفلت

امام باقر علیه السلام به جابر جعفی فرمود«و پرهیز کن از غفلت که در غفلت قساوت قلب است». (2)

«ما برای دوزخ خلق بسیاری از جن و انس آفریدیم ایشان را دل هائیست که با آن حق را نمی فهمند و چشم هائی است که حق را نمی بینند و

1- 49) .فی تحف العقول عن امیر المؤمنین علیه السّلام قال علیه السلام و ان کثره المال مفسده للدین مقساه للقلوب.
2- 50) .ایاک و الغفله ففیها یکون قساوه القلب(دار السّلام نوری).

گوش هائیست که حق را نمی شنوند اینان مانند چهارپایانند بلکه گمراه تر از ستوران و ایشانند که از حق و راه حق ناآگاهند». (1)

در این آیه شریفه خداوند غفلت را سبب کوری و کری و نافهمی و سقوط از مقام انسانیت و مانده به حدّ حیوانیت و در نتیجه هبوط در درکات دوزخ بیان فرموده است.

پس کی بار سفر می بندید؟

«امیر المؤمنین علیه السّلام داخل بازار بصره شد،دید مردم سرگرم خرید و فروشند پس امام سخت گریست و فرمود:ای بندگان دنیا و ای کارگران اهل دنیا هرگاه شما روزها مشغول سوگند خوردن و سوداگری باشید و شب ها در بسترهاتان خواب باشید و در بین معامله های دنیویّه و خوابتان از آخرت غافل باشید،پس چه زمان توشه برای سفر آخرت خود مهیّا می کنید و به فکر معاد خود می افتید. (2)

«خداوند به موسی فرمود: 53شاد مشو به فراوانی مال و ترک مکن یاد مرا در هر حال به راستی مال فراوان به فراموشی می اندازد گناهان را و یاد من نکردن دل ها را قساوت دار می کند».

ای به غفلت گذرانیده همه عمر عزیز تا چه داری و چه کردی عملت کو و کدام

توشه آخرتت چیست در این راه دراز که تو را موی سفید از اجل آورد پیام

می توانی که فرشته شوی از علم و عمل لیک از همّت دون ساخته ای با دد و دام

چون شوی همره حوران بهشتی که ترا همه در آب و گیاه است نظر چون انعام

جهد آن کن که نمانی ز سعادت محروم کار خود ساز که اینجا دو سه روزیست مقام

1- 51) . وَ لَقَدْ ذَرَأنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ سوره 7 آیه 179.
2- 52) .فبکی بکاء شدیدا ثم قال یا عبید الدنیا و عمال اهلها اذا کنتم بالنهار تحلفون و باللیل فی فراشکم تنامون و فی خلال ذلک عن الاخره تغفلون فمتی تجهزون الزاد و تفکرون(سفینه البحار جلد 1 صفحه 674).

غفلت چیست؟

غفلت به معنی ناآگاهی و در یاد نبودن است چنانچه ذکر به معنی آگاهی و در یاد بودن است و چون غفلت مقابل ذکر است پس معنی ذکر خدا و آخرت گفته می شود تا معنی غفلت از خدا و آخرت که برابر آنست دانسته گردد.ذکر خدا یعنی انسانی به نور عقلش آگاه شده و بفهمد که آفریده شده خداوند عظیم الشأنی است دانا و بینا و توانا و پرورش دهنده او است و خودش و همه چیزش از او است و همچنین تمام اجزاء جهان آفرینش آفریده او و تربیت شده او است و خلاصه هرچه هستی است از او است و این آگاهی همان ایمان به خداست چنانچه غفلت و ناآگاهی از این معانی کفر حقیقی است 54بطوری که اگر این غفلت مستمر شود و با آن حالت بمیرد با کفر مرده است.

(هر آنکو غافل از حق یک زمان است در آن دم کافر است اما نهان است)

(اگر این غافلی پیوسته بودی در اسلام بر وی بسته بودی)

و نیز اگر این حالت کفر مستمر شود دل را قساوت می گیرد و نافهم و کور و کر می گردد به طوری که دیگر به یاد خدا نخواهد افتاد و برای اینکه این حالت کفر مستمر نشود شبانه روز پنج مرتبه یاد خدا واجب شده که همان نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا است تا به برکت آگاهی از خداوند در این پنج وقت غفلت هائی که در بین واقع شده دل را قساوت دار نکند.

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم...

لکن باید دانست که این نمازها هنگامی علاج غفلت ها می شود و مانع از قساوت می گردد که با آگاهی(حضور قلب)انجام گیرد و این نمازهای با آگاهی تنها علاج ساعت های غفلت را می کند ولی اگر آن ساعت ها به سبب غفلت آلوده به گناه شد نماز تنها علاج آن آلودگی را نمی کند بلکه باید بوسیله توبه ای که پاک کننده آن گناه است دل را از آن آلودگی علاج کند پس برای آلوده نشدن و قساوت دار نگردیدن دل باید دائم الذکر شود و اگر ساعتی غافل شود ساعت دیگر ذاکر شود.

ص:315

و در اینجا برای دوام ذکر شرح مختصری یادآوری می شود اگر تنها نشسته است آگاه باشد که خداوند حاضر است و با او است یعنی آن کسی که او را از مشتی خاک آفریده و الآن بر بساط آماده شده او(زمین)نشسته است،اگر راه می رود آگاه باشد که با توانائی خداداده بر بساط او راه می رود اگر با کسی سخن می گوید آگاه باشد که با زبان آفریده شده خدا و با توانائی او است که آنچه در نهان دارد آشکار میسازد و نیز آگاه باشد دو نفر خدا سومی آنهاست و اگر چهار نفرند خداوند پنجمی آنها است و هکذا (1)و نیز در سخن گفتن به جای خودستائی و ستایش از مخلوقی آیات خداوند و شواهد حکمت او را گویا شود و به جای شکایت از نرسیدن به پاره ای از آرزوهای نفسانی از نعمت های بی پایان خداوند درباره خویش و درباره خلق سخن گوید (2)اگر در خانه با زن و فرزند است خود و آنها را آفریده پروردگار داند و آنها را نعمت و وسیله انس و یار و معین از طرف خدا شناسد اگر از خانه بیرون می رود و از پی کسب و کار و تحصیل معاش سعی می کند آگاه باشد که با توانائی و مدد خداوندی و برای اطاعت از امر او تلاش می کند تا آن روزی را که خدایش مقدر و مقرر داشته به دستش برسد اگر نزد سفره طعام می نشیند خوردنی ها و آشامیدنی ها و کیفیّت

1- 55) . مٰا یَکُونُ مِنْ نَجْویٰ ثَلاٰثَهٍ إِلاّٰ هُوَ رٰابِعُهُمْ وَ لاٰ خَمْسَهٍ إِلاّٰ هُوَ سٰادِسُهُمْ تا آخر آیه 7 سوره 58.

2- 56) .ابو هاشم جعفری گوید تهیدست شدم و سخت در فشار بودم رفتم خدمت حضرت امام علی النقی الهادی علیه السلام تا از حالم شکایت کنم چون نشستم امام علیه السلام فرمود ای ابا هاشم کدام نعمت خدا را می خواهی شکرگذاری کنی؟پس در خود فرورفتم و ندانستم چه بگویم. فقال علیه السلام رزقک الایمان فحرم به بدنک من النار و رزقک العافیه فاعانتک علی الطاعه و رزقک القنوع فصانک عن التبذل یعنی خدا ایمانت داد که با آن از آتش نجات یافتی و سلامتی به تو داد و به سبب آن می توانی اطاعت و عبادت کنی و قناعت به تو داد پس از آبروریزی محفوظ شدی ای ابا هاشم من ابتداء به تو چنین گفتم چون دانستم می خواهی از خدای خود شکایت کنی پس امام علیه السلام صد دینار به او دادند(جلد 12 بحار صفحه 102)خلاصه نباید بواسطه بعضی نامرادی ها نعمت های بی شمار پروردگار را نادیده گرفت.

آفریده شدن آنها و خواص و منافع آنها و لذات انسانی از آنها و بعد کیفیّت هضم و جزء بدن و موجب قوّت تن شدن آنها را آگاه باشد و همه را از پروردگار حکیم خود داند و هرگاه ساعتی بر او بگذرد به ناآگاهی فورا بوسیله ذکر زبانی آگاهی دل را تجدید کند یعنی استغفار کند از غفلت گذشته اش و شکر کند بر نعمتی که از آن ناآگاه بود. (1)

مثلا اگر از طعام خوردن ناآگاه بود و آخر کار آگاه شد بگوید«الحمد للّه من اوّله الی آخره»و در خبر است هرگاه حضرت موسی بن جعفر نعمتی را یاد می کرد به سجده می رفت و شکر می نمود و از دعای امام سجاد علیه السلام است «آگاهی ده مرا برای یادت در ساعت های ناآگاهی و قرار ده مرا از آنهائی که همیشه از تو آگاه و به یادت است و پیمان بندگی تو را نمی شکند و ناآگاه از شکر تو نیست» (2)و غفلت از یاد مرگ نیز غفلت گفته خواهد شد.

.8

پنج چیز را باید ترک کرد

رسول خدا فرمود:پنج چیز است که دل ها را قساوت می دهد:

1-گناه پشت سر گناه.

2-همسایگی با احمق(نابخرد)

3-زیاد هم نفسی با زنان

4-در مدّت درازی تنها در خانه ماندن

5-نشستن با مردگان،«گفته شد یا رسول اللّه مردگان کیانند؟فرمود:هر بنده خوش گذران سرکشی پس او مرده است و هرکس برای حیات پس از مرگش کار نمی کند پس او مرده است». (3)

1- 57) .معاویه بن وهب گوید همراه امام صادق علیه السلام در مدینه می رفتم تا نزدیک بازار رسیدیم ناگاه امام علیه السلام پیاده شد و به سجده رفت و طول داد چون سر از سجده برداشت گفتم قربانت سبب سجده چه بود؟فرمود یاد کردم نعمت خدای را بر خودم پس سجده شکر کردم گفتم آقا نزدیک بازار است و مردم در آمدوشد هستند فرمود کسی مرا ندید.جلد 11 بحار صفحه 82.

2- 58) .و نبهنی لذکرک فی اوقات الغفله و اجعلنی ممن یدیم ذکرک و لا ینقض عهدک و لا یغفل عن شکرک-صحیفه سجادیه.

3- 59) .عن النبی صلّی اللّه علیه و آله خمس تقسی القلوب قیل و ما هن یا رسول اللّه قال ترادف الذنب علی الذنب و مجاراه

زنده دلا مرده ندانی که کیست آنکه ندارد به خدا اشتغال

.9

سه چیز دیگر باید ترک شود

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:سه چیز است که دل را قساوت می دهد:گوش دادن به لهو و دنبال صید رفتن و درب خانه سلطان رفتن». (1)

.10

راحت طلبی

رسول خدا فرمود:سه چیز قساوت می آورد:دوستی خواب و دوستی راحتی و دوستی خوراک». (2)

.11

نظر به بخیل

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:نگاه کردن به شخص بخیل دل را قساوت می دهد». (3)

.12

جزاری

«امام صادق علیه السلام فرمود:کسی که سر بریدن حیوانات شغل او باشد رحمت از دلش می رود». 63

1- 60) .فی الفقیه فی وصیه النبی علیه السلام لعلی علیه السلام ثلثه یقسین القلب استماع اللهو و طلب الصید و اتیان باب السلطان.
2- 61) .عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم ثلاث تورث القسوه:حب النوم و حب الراحه و حب الاکل-دار السّلام نوری.
3- 62) .فی البحار عن امیر المؤمنین علیه السّلام النظر الی البخیل یقسی القلب.

ناگفته نماند آنچه گفته شد از اسباب قساوت قلب بیشتر آنها مکروهات است و بر آنها عذاب آخرتی نیست لکن تا جائی که موجب مرتبه شدیده قساوت نشود.

توضیح مطلب آنکه برای قساوت دل مراتب و انواعی است تا برسد به مرتبه شدیده آن یعنی به قدری سخت شود که ایمان به خدا و روز جزا را نپذیرد و خاشع نگردد و به قدری حجاب های تاریک،دل را بپوشاند که حق را نبیند و هیچ اندرزی در او اثر نبخشد و سخت ترین مناظر رقت آور،دلش را تکان ندهد و ترحم و رقت ننماید و این مرتبه شدیده هم مراتبی دارد تا جائی که مانند دل های لشکر یزید از دیدن طفل عطشان شش ماهه و اضطرابش به روی دست پدر رقت نکردند و آن همه اندرزهای آتشین حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام و اصحابش به دل هاشان اثری نکرد و هنگامی که حمله به مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کردند و خانه ها را غارت می کردند بچه شیرخواری که در گهواره بود در حضور پدر و مادرش نیزه در او فروکرده و بلندش کردند و بدیوارش کوفتند و نیز مانند قساوت ابن زیاد و حجاج و بسیاری از رؤسای بنی امیه«لعنهم اللّه»و خلاصه امور مذکوره هرچه موجب مرتبه ای از قساوت و افتادن پرده تاریکی بر روی دل است لکن تا جائی که موجب مرتبه شدیده نشده حرام نیستند و عقابی بر آنها نیست و هرگاه موجب مرتبه شدیده مزبور شدند حرام و ترک آنها واجب و نیز هرکسی که بمرتبه شدیده قساوت مبتلا شد عقلا و شرعا بر او واجب است علاج آن و برطرف ساختن آن بتفضیلی که ذکر می شود.

بنابراین کسی که درد دین دارد و تمام سعادت خود را در وقت قلب و در ایمان و خشوع برای خدا و روز جزا و تأمین حیات ابدی در جوار پروردگار و اولیاء شریعتی حضرت محمد و آل محمد علیهم السّلام دانست باید بمقدار توانائیش از تمام امور مزبوره پرهیز نماید تا رقت و صفای دلش محفوظ ماند زیرا اگر مسامحه کند و بگوید اینها که حرام نیست و بی باک در ارتکاب آنها گردد رقت دلش

تدریجا کم شده و کم کم سخت و تاریک می شود تا نعوذ باللّه بمرتبه شدید شقاوت و قساوت که ذکر شد مبتلا می گردد و علاج آن در نهایت سختی و اشکال است.خصوصا اگر عمرش از چهل سال گذشته باشد و اگر مرگش در اینجاست برسد با بی ایمانی مرده هیچ امید نجاتی برایش نیست.

توضیح مطلب:اینکه آدمی از زمانی که بحسد شعور و ادراک می رسد فوری چهل سالگی به طوری که پس از سن چهل تغییر آن در نهایت سختی و اشکال است بمانند درختی(نونهالی)که تا هنوز بمرور زمان کنده دار نشده هر نوع کجی اگر در آن پیدا شود بآسانی قابل اصلاح است و بوسیله تکیه مستقیم می شود لکن اگر بهمان حالت کجی بزرگ شود و کنده دار گردد،سختی استقامت دار شدنش آشکار است و از اینجا است که حضرت صادق«ع»فرمود بنده در وسعت است تا چهل سالگی او و چون به سن چهل رسد خداوند به کرام الکاتبین که مأمور ثبت اعمال او شد می فرماید من به بنده خود عمر دادم(یعنی مقداری که در آن بکمال برسد)از این ببعد بر او سخت گیری کنید و مواظب او باشید و کم و زیاد عملش و کوچک و بزرگ کردارش را بر او بنویسید 64(سید نعمت اللّه جزائری فرموده شاید مراد از این سخت گیری چنین باشد.چون پیش از چهل سالگی اگر بنده گناهی کند تا هفت ساعت او را مهلت می دهد و اگر توبه نکرد آنگاه بر او می نویسند ولی پس از سن چهل این مهلت نخواهد بود و از رسول خدا«ص»مرویست که ملکی هر شب ندا می کند این چهل ساله ها آنچه در این مدت برای آخرت خود کشت کرده اید از کردارهایتان به تحقیق نزدیک شد خرمن آنها و بهره برداری از حاصل آنها 65.

و نیز مرویست کسی که عمرش به چهل رسد و اهل توبه نشود شیطان صورتش را مسح کند و گوید پدرم فدای کسی که رستگاری ندارد.

در جلد سوم بحار الانوار از خصال و امالی روایت کرده رسول خدا«ص»فرمود روز قیامت بنده از جایش حرکت نکنند تا از چهار پرسش جواب دهد از عمرش که در چه تمامش کرده از جوانیش که در چه به پیری رسانیده و از دارائیش که از کجا آورده و در چه خرج کرده و از دوستی ما اهلبیت علیهم السّلام (1).این حدیث چنانچه ملاحظه می فرمائید خصوص نعمت جوانی مورد پرسش خواهد شد پس ای جوان عزیز قدر جوانی را بدان و چنانکه در عافیت و سلامتی بدن خود و حفظ آن ساعتی هستی و غفلت نمی کنی و پرهیزها داری همچنین در سلامتی روان خود باید سخت کوشا باشی و از درمان قساوت و سایر بیماریهائی که در این کتاب تذکر داده شده سستی و مسامحه روا نداری و بدانی که پس از سن جوانی درمان آنها در نهایت سختی است چنانکه گفته شد.ناگفته نماند کسی که جوانی او با غفلت گذشته و بیماریهای روانش متراکم شده تا بسنّ چهل رسیده نباید از درمان خود مأیوس شود و از مجاهده و کوشش در درمان خود نباید دست بردارد.

زیرا او اگر درمان بیماریهای روانی پس از چهل سالگی هرچه سخت و مشکل باشد لکن محال نیست بلکه ممکن است.ثانیا هر مشکلی و سختی ای در جنب توانائی خداوند سهل و آسان است اگر بنده بیچاره وار بپروردگار خود پناهنده شود و دردهایش را باو عرضه دارد و درمان خود را از او خواهد و در این طلب جدی و صادق و ثابت باشد شکّی نیست که خداوند کریم او را محروم نخواهد فرمود.

نیامد در این در کسی عذرخواه که سیل ندامت شستن گناه.

1- 66) .قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم لا تزول قدما عبد یوم القیمه حتی یسئل عن اربع عن عمره فیما افناه و شبابه فیما ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و فیما انفقه و عن حبنا اهل البیت-بحار الانوار-جلد 3 باب فی محاسبه العباد.

درمان قساوت

اشاره

از آنچه گفته شد بزرگانی گناه قساوت و سختی بیماری غلظت دل و لزوم سعی در درمان آن بخوبی دانسته شد و نیز دانسته شد که بر هر انسان عاقلی لازم است سری بدل خود زند اگر در آن از این بیماری و انحراف از فطرت اولیه چیزی دید فورا در مقام معالجه آن برآید.

کیفیت درمان قساوت

اول باید سعی کند در ترک دوازده اموری که از روایات ذکر گردید و بعد عمل کند با آنچه در روایات برای درمان قساوت ذکر شده است اما ترک امور مذکوره:

پس با توجه باثر سوء و آثار حسنه ترک آنها اگر همت کنه می تواند با سهولت آنها را ترک کند جز حجاب آمال و آرزوهای نفسانی که نجات از آنها بسیار دشوار است زیرا از اول شعورش خواسته های مادی و آرزوهای نفسانی دلش را مشغول داشته و تمام همّ و سعی او در رسیدن بآنها بوده و روز به روز بر تعداد آنها افزوده می شود حال چطور می شود آنها را از دل جدا کرد و بجایش خواسته های روحانی و آرزوهای اخروی جای داد سالها جز تأمین حیات مادی و تحصیل عیش و نوش دنیوی و ثروتمندان و مقام و منزلت روی خاک آرزوئی نداشته چگونه بآسانی می تواند تبدیل شود به طوری که جز تأمین حیات جاودانی و ثروتمندی معنوی و مقامات روحانی و عیش اخروی آرزوئی و خواسته ای نداشته باشد (1)و تنها راه خلاص و نجات از شر آنان تفکر زیاد در فنا و زوال دنیا یعنی حیات مادی است تا جائی که هرچه بچشم او خورد تا بگوش او رسید فورا زوال آن را متوجه شود و نیز مرگ خود را از هرچه نزدیکتر ببیند تا جائی که رسول خدا«ص» فرمود:لقمه در دهن نمی گذارم که امید فروبردنش داشته باشیم-چشم برهم نمی گذارم که امید باز شدنش داشته باشم.

1- 67) . چشمی بجو که هر سوی روی خدا ببینی زانرو که کورچشمی است روی خدا ندیدن عمری چو پرده بستیم بر دیده خدابین عمر دگر بباید این پرده ها دریدن تحصیل معرفت کن تا بندگی بدانی کاین بوده قصد خالق از بنده آفریدن

یاد مرگ غفلت را می برد.

امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: (1)که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:مرگ مرگ(یعنی برحذر باشید یا اینکه یاد کنید مرگ را)و چاره ای از مرگ نیست مرگ آمد با آنچه در اوست آمد با روح و راحت و رجوع بابرکت به سوی بوستان بلندمرتبه از برای اهل آخرت،آنان که کوششان برای حیات ابدی و جهان پس از مرگ بوده و میل و آرزو و خواسته شان سرای آخرت بوده و آمد مرگ با آنچه در آنست با شقاوت و ندامت و حسرت؛و با رجوع زیان آور به سوی آتش سوزان برای اهل دنیا آنان که کوششان برای آن بود و میل و آرزوشان در همان بود.

و فرمود:هرگاه لازم و ثابت شود ولایت خداوند و سعادتمندی برای کسی، مرگ جلوی دو چشم او و آرزوهای دنیویّه پشت سر او جای می گیرد(یعنی نشانه کسی که در ولایت خداوند و سعادتمند شده آنست که مرگ را فراموش نمی کند و بر عمرش تکیه ندارد و به شهوات نفسانیه التفات و رغبت ندارد)و هرگاه ولایت شیطان و شقاوتمندی برای کسی لازم شود آرزوهای دنیویّه جلوی چشمش و مرگ پشت سرش جای می گیرد(یعنی مرگ را نمی بیند و یاد نمی کند و جز رسیدن به خواسته های نفسانی و اموری که راجع به حیات دنیوی است خواسته ای ندارد) امام باقر علیه السلام فرمود:و از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرسش شد کدام یک از مؤمنین زیرک تر و داناتر است فرمود:آنکه بیش از همه یاد مرگ می کند و بیش از همه تدارک سفر آخرت می نماید».

1- 68) .فی الوافی عن الکافی باب 31 ذکر الموت صفحه 29 عن ابی جعفر علیه السّلام قال قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم :الموت الموت الا و لا بد من الموت جاء الموت بما فیه جاء بالروح و الراحه و الکره المبارکه الی جنه عالیه لاهل دار الخلود الذین کان لها سعیهم و فیها رغبتهم و جاء الموت بما فیه بالشقوه و الندامه و بالکره الخاسره الی نار حامیه لاهل دار الغرور الذین کان لها سعیهم و فیها رغبتهم و قال صلی الله علیه و آله وسلم اذا استحقت ولایه اللّه و السعاده جاء الاجل بین العین و ذهب الامل و راء الظهر و اذا استحقت ولایه الشیطان و الشقاوه جاء الامل بین العین و ذهب الاجل و راء الظهر قال و سئل رسول اللّه صلی الله علیه و

آله وسلم ای المؤمنین اکیس فقال اکثرهم ذکرا للموت و اشدهم له استعدادا.

قسمتی از نامه علی(ع)برای محمد بن ابی بکر

طبیب روحانی و هادی آسمانی امیر المؤمنین علی علیه السّلام در مکتوب طولانی برای محمّد بن ابی بکر نوشت (1)زمانی که از طرف آن حضرت استاندار مصر بود امر فرمود که بر اهل مصر بخواند می فرماید:ای بندگان برحذر باشید از مرگ و از سختی های آن و تهیّه کنید وسائل راحتی و آسایش نزد آن را،به راستی ناگهان به شما می رسد با امر بزرگی،یا به خیری که دیگر شری با او نیست می آید و یا به شرّی که دیگر خیری با آن نیست تا اینکه می فرماید:پس هنگامی که نفس های شما شهوات نفسانیه را از شما می خواهد زیاد یاد مرگ کنید مرگ در اندرز دادن کافیست.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اصحاب خود را زیاد سفارش می کرد به یاد مرگ کردن و می فرمود:زیاد یاد مرگ کنید زیرا یاد مرگ کردن شکننده لذات نفسانی و مانع از میل های حیوانی است.

«ای بندگان خدا کسی که آمرزش به او نرسیده حالت پس از مرگش بدتر است از حالت مرگش،در حذر باشید از قبر و تنگی و سختی و تاریکی و تنهائی آن به راستی قبر هر روز می گوید منم خانه غربت،منم خانه خاک،منم خانه وحشت؛و قبر(یعنی جایگاه انسانی پس از مرگ)یا بوستانیست از بوستان های بهشت و یا گودالیست از گودال های آتش.»

«امام صادق فرمود:یاد مرگ شهوات را می میراند و ریشه های غفلت را می کند و دل را به وعده های خدا قوی می دارد و خوی را نرم می نماید». (2)

1- 69) .و فی کتاب علی علیه السلام الی محمد بن ابی بکر احذروا یا عباد اللّه الموت و سکرته و اعدوا له عدته فانه یفجأکم بامر عظیم بخیر لا یکون معه شر ابدا و بشر لا یکون معه خیر ابدا الی ان قال فاکثروا ذکر الموت عند ما تنازعکم الیه انفسکم من الشهوات و کفی بالموت واعظا و کان رسول اللّه کثیرا ما یوصی اصحابه بذکر الموت فیقول اکثروا ذکر الموت فانه هادم اللذات حائل بینکم و بین الشهوات یا عباد اللّه ما بعد الموت لمن لا یغفر له اشد من الموت القبر فاحذروا ضیقه و ضنکه و ظلمه و غربته ان

القبر يقول كل يوم انا بيت الغربه انا بيت التراب انا بيت الوحشه و القبر اما روضه من رياض الجنه و حفره من حفر النار...جلد 17 بحار الانوار صفحه 141
2- 70) .و قال الصادق عليه السلام ذكر الموت يميت الشهوات و يقطع منابت الغفله و يقوى القلب بمواعد اللّه و يرق الطبع(دار السّلام نورى)

این همه سفارش درباره یاد مرگ

خواننده عزیز اگر به خطبه ها و مکتوب های امیر المؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه و غیر آن موجود است مراجعه کنی می یابی که در بیشتر آنها سفارش فرموده به یاد مرگ و عقبه های جهان پس از مرگ و تدبر در فناء دنیا و اگر بنا شود آیات قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السّلام که در این موضوع است جمع آوری شود خود کتاب مستقل و بزرگی خواهد شد لذا از نقل آنها صرفنظر نموده و تنها دعاء چهلم از صحیفه سجادیه علیه السلام با ترجمه نقل می شود به امید اینکه خواننده عزیز مکرر آن را بخواند و در معنی آن دقت کند و راه و روش سعادت خود را بیابد و بدین وسیله از بیماری قساوت محفوظ بماند.

و کان من دعائه علیه السلام اذا نعی الیه میت او ذکر الموت.

و از دعاء امام سجاد علیه السلام است هنگامی که خبر مرگ کسی به او می رسد یا یاد مرگ می کرد.

اللهم صل علی محمد و آله.و اکفنا طول الامل.

بار خدایا بر محمّد و آل او درود فرست.و ما را از آرزوی دراز بازدار.

و قصره عنا بصدق العمل حتی لا نؤمل-

و با کردار راست و درست آرزوی ما را کوتاه کن.تا اینکه آرزو نکنیم.

استتمام ساعه بعد ساعه و لا استیفاء یوم بعد یوم.

تمام کردن ساعتی را پس از ساعتی.و دریافتن روزی را پس از روزی.

و لا اتصال نفس بعد نفس و لا لحوق قدم بعد قدم.

و نه پیوستگی نفسی را به نفسی.و نه در پی آمدن گامی در پی گامی.

و سلمنا من غروره و آمنا من شروره

و ما را از فریب آرزو سلامت و بی گزند دار و از بدی هایش ایمن فرما.

و انصب الموت بین ایدینا نصبا.

و مرگ را در جلو ما برپا دار که یک لحظه از آن غافل نشویم.

و لا تجعل ذکرنا له غبا.

و یاد کردن ما آن را روزی پس از غفلت از آن در روز یا روزهائی قرار مده.

و اجعل لنا من صالح الاعمال عملا نستبطئ معه المصیر الیک و نحرص له علی وشک اللحاق بک.

ص:325

و قرار ده از برای ما از اعمال شایسته عملی را که با آن بازگشت به سوی ترا دیر شماریم و بر زود رسیدن به رحمت تو حرص داشته باشیم.

حتی یکون الموت مأنسنا الذی نأنس به.

تا اینکه مرگ برای ما جای انس و آرامش باشد که با آن انس گیریم.

و مألفنا الذی نشتاق الیه و حآمتنا التی نحب الدنو منها

و جای الفت و دوستی باشد که به سوی آن شوق داشته باشیم و خویشاوند نزدیکی باشد که نزدیک شدن به آن را دوست داریم.

فاذا اوردته علینا و انزلته بنا فاسعدنا به زائرا.

پس هرگاه آن را بر ما حاضر نمودی و بر ما واقع ساختی ما را به زیارت آن نیک بخت گردان.

و انسنا به قادما و لا تشقنا بضیافته

و ما را به قدوم آن انس ده و ما را به مهمانی آن بدبخت مکن.

و لا تخزنا بزیارته و اجعله بابا من ابواب مغفرتک

و از دیدارش خوار و ذلیل مفرما و آن را دری از درهای آمرزش خود قرار ده.

و مفتاحا من مفاتیح رحمتک امتنا مهتدین غیر ضآلین

و کلیدی از کلیدهای رحمت خویش گردان.بمیران ما را درحالی که هدایت شدگان باشیم گمراهان نباشیم.

طائعین غیر مستکرهین تآئبین غیر عاصین و لا مصرین

فرمانبرانی که کراهت نداشته باشیم-توبه کنندگانی که گناه نکنیم و اصرار و ایستادگی بر گناه نداشته باشیم.

اضامن جزاء المحسنین و مستصلح عمل المفسدین

ای ضامن پاداش نیکوکاران و ای خواهان صلاح کار تبه کاران.

داروی دردتان را به کار برید

ناگفته نماند چنانکه شخص مریض از طبیب جسمانی منت دار می شود و نسخه دارو از او می گیرد و آن داروی تلخ و ناگوار را با عجله می خورد بلکه تا جائی که حاضر می شود برای جراحی و قطع عضوی از بدنش رنج ها را می کشد برای تحصیل سلامتی بدنش-همچنین انسان عاقل باید منت دار بزرگان دین باشد و داروی یاد مرگ و فناء دنیا را که تعلیم فرموده اند بپذیرد و به کار ببندد، هرچند یاد مرگ تلخ و بر نفس گران و تا بتواند از آن گریزان است تا جائی که انواع سرگرمی ها برای خود درست می کند که به یاد مرگ نیفتد،لکن چون

سلامتی روان و دل و سعادتمندی او وابسته به آنست باید این دارو را به کار برد و اگر نفس با اغواء شیطان گوید:«بنابراین باید انسان همیشه منتظر ملک الموت باشد و به دنبال کسب و کار نرود و از نعمت ها و خوشی های عالم دنیا هیچ بهره نبرد و تنها گوشه ای بیفتد منتظر باشد الآن مرگش می رسد یا لحظه دیگر و این رویه برخلاف عقل و شرع است»در جواب گوئیم حاشا و کلا که مؤمن به خدا و قرآن و محمّد صلی الله علیه و آله وسلم و آل محمّد علیه السلام و به روز جزا حالش چنین باشد بلکه درحالی که مرگ و فناء دنیا همیشه جلو چشم اوست به دنبال کسب و کار و تلاش معاش خود و عائله اش می رود و یک لحظه به بی کاری عمرش را تلف نمی کند لکن تمام جنبش و کوشش هایش از روی اطاعت امر مولای اوست نه از برای حظ نفس و رسیدن به آرزوهای نفسانی،به مانند کسی که خیال می کند قرارگاهش دنیا است و برای حیات دیگری خلق نشده است و نیز از نعمت ها و لذت های این عالم بهره می برد لکن با التفات به اینکه این همه نمونه هائیست از اصل نعمت و کمال لذت که پروردگار کریم در جهان پس از مرگ برای اهل ایمان تدارک فرموده است. (1)

پاسخ حضرت باقر(ع)به ابن منکدر

محمّد بن منکدر گوید روز تابستانی در ساعت بسیار گرمی امام باقر علیه السلام را دیدم که نفس زنان،عرق ریزان،به همراه دو غلامش به سمت ناحیه ای بیرون مدینه می رفت. (2)

با خود گفتم او را اندرزی دهم پس آن نادان به امام علیه السلام عرض کرد بزرگی از بزرگان قریش با چنین حالت و در چنین ساعت در طلب دنیا باشد؟ اگر مرگ شما در اینجا برسد چکار می کنید؟

امام علیه السلام فرمود:به خدا سوگند اگر مرگ من در این حال بیاید آمده است درحالی که من مشغول طاعتی از طاعت خدا بوده ام که بازداشته ام خود را از حاجت

1- 71) . وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّٰ عِنْدَنا خَزٰائِنُهُ .

2- 72) .شاید امام علیه السّلام می رفتند برای اصلاح مزرعه ای که داشتند یا برای کاری دیگر که راجع به امر معیشت بوده است.

به تو و مردم و من وقتی از آمدن مرگ ترسانم که فرارسد مرا در حالتی که در معصیت و نافرمانی خداوند بوده باشم(تمام حدیث در جلد 11 بحار حالات امام باقر علیه السلام موجود است).

اسامه آرزویش دراز است

مرویست که اسامه بن زید کنیزی خرید به مبلغ یک صد دینار که پس از یک ماه ثمن او را به پردازد و چون این معامله را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنید فرمود:آیا از اسامه تعجب نمی کنید که کنیزی خریده به مدّت یک ماهه که ثمن او را بدهد؟به راستی اسامه طول امل دارد(سفینه البحار جلد 1 صفحه 30)یعنی انسان عاقل نباید مطمئن باشد که تا یک ماه دیگر حتما در دنیا است و این مبلغ را خواهد پرداخت پس تا بتواند معامله یا وعده ای که مدّت دارد انجام ندهد و اگر خواست انجام دهد احتمال رسیدن مرگ را پیش از آن مدت بدهد پس راه اداء دین را تعیین کند و وصیت به آن را فراموش ننماید.

آیا تا فردا زنده ام؟

روزی طرف عصر به امیر المؤمنین علیه السلام خبر دادند که مقداری مال رسیده است امام علیه السلام فرمود:آن را بین فقراء تقسیم کنید،گفتند روز گذشته است برای فردا تقسیم می کنیم امام علیه السلام فرمود:شما ضامن می شوید که من تا فردا زنده باشم گفتند یا امیر المؤمنین این امر به دست ما نیست فرمود:پس تأخیر نیندازید و همین وقت تقسیم کنید پس چراغ افروختند و همان شب تقسیم کردند.

حیاء از خداوند به چیست؟

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به ابا ذر فرمود: (1)آیا دوست داری داخل بهشت شوی گفت بلی پدر و مادرم قربانت.فرمود:کم کن و کوتاه نما آرزوهای دنیوی و

1- 73) .قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم یا ابا ذر ا تحب ان تدخل الجنه قال نعم فداک ابی و امی قال صلی الله علیه و آله وسلم فاقصر من الامل و اجعل الموت نصب عینیک و استحی من اللّه حق الحیاء الی آخر الحدیث(عین الحیاه مجلسی).

خواسته های نفسانی را و مرگ را جلو چشمانت قرار ده که پیوسته به یاد مرگ باشی و از خداوند حیا کن چنانکه سزاوار حیا داشتن است،ابو ذر گفت یا رسول اللّه همه ما از خدا حیا داریم فرمود:حیا داشتن چنین نیست و لکن حیاء از خداوند آنست که فراموش نکنی قبر و پوسیدن و کهنه شدن در قبر را و فراموش نکنی جوف و آنچه در جوف است(یعنی شکم و فرج را از حرام و شبهه نگاه داری)و فراموش نکنی آنچه در سر است(چشم و گوش و زبان و خیال خود را از معصیت بازداری و بطاعت مصروف گردانی)و کسی که کرامت و بزرگی آخرت را خواهد باید که زینت دنیا را ترک نماید پس هرگاه چنین باشی ای ابو ذر به درجه ولایت الهی می رسی و دوست خدا می گردی».

اندرزهای سودمند پیغمبر(ص)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:ای ابو ذر اگر به بینی مرگ خود و به تندی آمدنش را رو به تو،دشمن خواهی داشت آرزوهای دور و دراز خود را و فریب آن را نخواهی خورد،ای ابا ذر در دنیا مانند غریبی باش که به غربت گرفتار است و وطن یعنی ایستگاه و آرامگاه ابدی،جهان پس از مرگ تست یا بوده باش به مانند مسافری که در منزلی فرود آید و قصد اقامت ننماید؛و خود را از اصحاب قبور شمار و قبر را منزل خود دان و در تعمیر و آبادانی آن همت بگمار.ای ابا ذر چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام را راه مده و شام را از عمر خود حساب مکن و چون شام کنی خیال صبح و اندیشه آن را در خاطر مگذران و از صحت خود پیش از بیماری توشه بگیر و از زندگی پیش از مردن بهره بردار». (1)

حزقیل راه عبرت را به داود نشان می دهد

از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون از حضرت داود علیه السلام ترک اولی صادر شد،چهل روز در سجده ماند و سر از سجده برنمی داشت مگر وقت نماز تا

1- 74) .قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم یا ابا ذر لو نظرت الی الاجل و مسیره لا بغضت الامل و غروره یا ابا ذر کن کانک فی الدنیا غریب او کعابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور یا ابا ذر اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء و اذا امسیت فلا تحدث نفسک بالصباح و خذ من صحتک قبل سقمک و من حیاتک قبل موتک(عین الحیاه مجلسی).

آنکه پیشانیش شکافته شد و خون از چشمانش جاری گردید بعد از چهل روز ندا به او رسید ای داود چه می خواهی آیا گرسنه ای تا ترا سیر کنیم آیا تشنه ای تا ترا آب دهیم یا عریانی تا تو را بپوشانیم یا ترسانی تا ترا ایمن گردانیم گفت پروردگارا چگونه ترسان نباشم و حال آنکه می دانم تو خداوند عادلی و ظلم ظالمان از تو نمی گذرد خداوند به او وحی فرمود:ای داود توبه کن پس روزی داود به جانب صحرا رفت و زبور می خواند و هرگاه آن حضرت زبور می خواند هیچ سنگی و درختی و کوهی و پرنده ای نمی ماند مگر اینکه با داود در فغان و ناله همراهی می کرد تا اینکه به کوهی رسید و بر آن کوه غاری بود که در آنجا پیغمبر عابدی به نام حزقیل جای داشت حزقیل چون صدای کوه ها و حیوانات را شنید دانست حضرت داود است پس داود گفت ای حزقیل رخصت می دهی بالا بیایم؟گفت نه تو گناهکاری.داود گریست،به حزقیل وحی رسید که داود را سرزنش مکن بر ترک اولای او و از من طلب کن عافیت را که هرکس را من به خودش واگذارم البته به خطائی مبتلا می شود پس حزقیل دست داود را گرفت و به نزد خود برد،داود گفت ای حزقیل هرگز اراده گناهی کرده ای؟گفت نه.گفت هرگز عجب در تو پیدا شده؟گفت نه.گفت هرگز میل به دنیا و شهوات آن در خاطرت گذشته؟گفت بلی-پرسید آن را به چه علاج می کنی؟گفت به اندرون این شکاف داخل می شوم و از آنچه در آنجا است عبرت می گیرم داود با او داخل آن شکاف شد دید که تختی از آهن گذاشته است و بر روی آن استخوان های پوسیده است و لوحی از آهن نزد آن تخت گذاشته است داود لوح را خواند نوشته بود من اروای بن شلم هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا نمودم و هزار دختر را بکارت بردم و آخر کار من این شد که خاک،فرش من و سنگ،بالش و تکیه گاه من و مار و مور،همسایگان من است پس کسی که مرا به بیند فریب دنیا نخورد. (1)

غرض از نقل این حدیث آنست که مؤمن عاقل هنگام هیجان شهوات و میل های نفسانی زود بوسیله یاد مرگ جلو آنها را بگیرد.

1- 75) .عین الحیاه مجلسی صفحه 172.

در منازل الآخره به سند صحیح از ابو بصیر منقول است که به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت به هم رسانیده است امام فرمود:ای ابو محمّد آماده باش برای زندگی دور و دراز که زندگی آخرتست و آن را نهایت نیست و فکر آن زندگانی را بکن و تهیه آن را درست بنما به درستی که جبرئیل روزی به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد که رو ترش کرده و آثار اندوه در چهره اش ظاهر بود و پیش از آن هرگاه می آمد متبسم و خندان بود رسول خدا فرمود:ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده ای؟جبرئیل گفت:امروز دمهائی را که بر آتش جهنم می دمیدند از دست گذاشتند رسول خدا فرمود:دم های آتش جهنم چیست؟گفت ای محمّد صلی الله علیه و آله وسلم خداوند امر فرمود:هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد،اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره ای از ضریع(عرق اهل جهنم که از چرک فرج های زناکارانست که در دیگ های جهنم جوشیده و به جای آب به اهل جهنم می خورانند)در آب های دنیا بریزند جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم می گذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازند و اگر پیراهنی از پیراهن های جهنمیان در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی گند آن هلاک شوند چون جبرئیل این ها را بیان کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جبرئیل هر دو به گریه آمدند پس حق تعالی ملکی فرستاد به سوی ایشان که پروردگارتان شما را سلام می رساند و می فرماید که من شما را ایمن گردانیدم از اینکه گناهی کنید تا مستوجب عذاب من شوید بعد از آن هرگاه جبرئیل به خدمت آن حضرت می رسید متبسم بود.

پس امام صادق علیه السلام فرمود:در آن روز اهل آتش،بزرگی و سختی عذاب را می فهمند و اهل بهشت،بزرگی و راحتی بهشت و نعمت های آن را می دانند و چون اهل جهنم داخل جهنم می شوند هفتاد سال سعی می کنند تا خود را به بالای جهنم می رسانند چون به کنار جهنم می رسند خزنه جهنم گرزهای آهن بر کله

ایشان می کوبند تا به قعر جهنم برمی گردند و چون پوست های ایشان به آتش سوخته گردد پوست تازه به بدنشان بپوشانند تا عذاب در ایشان بیشتر اثر کند پس امام علیه السلام به ابو بصیر فرمود:آنچه ترا گفتم کافی است؟(یعنی قساوت دلت کم شد؟)گفت مرا بس است و کافی است.

غرض از نقل این حدیث آنست که خواننده عزیز مراقب دل خود باشد چنانچه قساوتی دید رجوع کند به طبیب روحانی و چون در این اوان که زمان غیبت کبری است امام ما از نظرها غایب و دسترسی به آن حضرت نیست و نیز مؤمن کاملی که بتواند مرض قلب را تشخیص دهد و از عهده درمان آن برآید به مانند کبریت احمر است پس باید به قرآن مجید و کلمات اهل بیت وحی علیه السلام که به حمد اللّه در دسترس همه است رجوع کرد و شفاء دل را از آنها طلبید.

مهربانی با یتیم دل را نرم می کند

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: (1)هرکدام از شما که از قساوت دلش ناراضی و ناراحت شد باید یتیمی را نزدیک شد و با او مهربانی کند و دست بر سرش کشد که دل او به اذن خدا نرم می شود زیرا برای یتیم حقی است.و در روایت دیگر است که هرکه یتیم را بر سفره طعام خود نشاند و دست مهر بر سرش کشد دل او نرم می شود و نیز مرویست که شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از قساوت دلش شکایت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:هرگاه بخواهی دلت نرم شود پس اطعام کن مسکین را و دست بر سر یتیم کش».

حبوبات و میوه هائی که دل را نرم می کند

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرویست (2)که پیغمبری از پیغمبران به خداوند از

1- 76) .فی الفقیه قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم من انکر منکم قساوه قلبه فلیدن یتیما فیلاطفه و لیمسح رأسه یلین قلبه باذن اللّه عز و جل فان للیتیم حقا. و روی انه قال:یقعده علی خوانه و یمسح رأسه یلین قلبه. و فی مشکاه الانوار للطبرسی روی ان رجلا شکی الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم قساوه قلبه فقال اذا اردت این یلین قلبک فاطعم المسکین و امسح رأس الیتیم.(دار السّلام نوری صفحه 65).
2- 77) .فی مکارم الاخلاق للطبرسی عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم شکی نبی من الانبیاء الی اللّه تعالی قسوه قلوب قومه فاوحی اللّه تعالی الیه و هو فی مصلاه ان مرقومک ان یأکلوا العدس فانه یرق القلب و یدمع العین(دار السّلام نوری).

قساوت دل های قومش شکایت کرد،پس درحالی که در محل نمازش بود خداوند به او وحی فرمود که وادار قومت را به خوردن عدس که آن دل را نرم و اشک چشم را زیاد می کند»و روایات در اینکه عدس موجب رقت قلب است بسیار است و از بعض آنها فهمیده می شود که مراد از عدس،نخود است.

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرویست که فرمود:هرکه دوست دارد دلش نرم شود پس ادامه دهد خوردن انجیر را» (1)و در روایات از خوردن نان جو و سرکه و انگور سیاه و زیتون و انار مدح فراوانی شده و اینکه خوردن آنها موجب نورانیت دل است چنانچه از زیاد خوردن گوشت مذمت شده است و برای مزید اطلاع به کتاب الاطعمه و الاشربه از وسائل الشیعه مراجعه شود.

«امام باقر علیه السلام در وصیّتی که به جابر نمود فرمود (2):طلب کن رقت دل را به زیاد یاد خدا کردن در خلوت ها».

«از رسول خدا مرویست (3)که سفیدی و روشنائی دل در چهار خصلت است:عیادت کردن از مریض و تشییع جنازه کردن و کفن برای مردگان خریدن و بدهی مسلمانی را پرداختن.در خاتمه مثلی را که بعض حکماء بیان کرده اند یادآوری می شود تا خواننده عزیز در آن خوب دقت کند و در خاطر خود بسپارد».

مثلی از زندگی آدمی و مصیبت هایش

بلوهر گفت شنیده ام مردی را فیل مستی در قفا بود و او می گریخت و فیل از پی او می شتافت تا آنکه به او رسید،آن مرد بیچاره شد و چاهی دید که دو شاخه در کنار آن روئیده بود خود را در آن چاه انداخت و آن دو چوب به دست گرفت که در قعر چاه نیافتد،ناگاه دید در بیخ آن دو شاخه دو موش بزرگ یکی سفید و دیگری سیاه مشغول به جویدن ریشه های آن دو شاخه هستند،نظر در قعر چاه کرد دید اژدهائی دهان گشوده است که هرگاه بیافتد او را فروبرد و در

1- 78) .عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم من احب ان یرق فلید من اکل البلس یعنی التین(سفینه البحار جلد 2 صفحه 442).
2- 79) .قال ابو جعفر علیه السّلام فی وصیه لجابر و تعرض لرقه القلب بکثره الذکر فی الخلوات(سفینه البحار جلد 2 صفحه 142).تمام حدیث و شرح آن در آخر بخش عقائد نوشته شد.
3- 80) .عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم بیاض القلب فی اربع خصال فی عیاده المریض و اتباع الجنائز و شراء اکفان الموتی و دفع القرض (سفینه البحار جلد 2 صفحه 442).

نزدیک خود چهار افعی دید که از سوراخ های خود سر درآورده و آماده نیش زدن به او هستند چون سر بالا کرد دید سر آن دو شاخه اندکی از عسل آلوده است پس به لیسیدن آن عسل مشغول شد و لذت شیرینی آن،او را از آن افعی ها و از افتادن در دهان آن اژدها غافل ساخت ای عزیز آن چاه دنیا است که پر است از آفت ها و بلاها و مصیبت ها و آن دو شاخ عمر آدمی است و آن دو موش روز و شب است که عمر آدمی را پیوسته قطع می کند و آن چهار افعی اخلاط (1)چهارگانه اند که به منزله زهرهای کشنده می باشند(صفرا-سودا-بلغم-خون)که آدمی نمی داند چه وقت به هیجان می آیند که صاحب خود را هلاک کنند و آن اژدها مرگ است که در راه انسان و منتظر اوست و آن عسل که فریفته آن شده بود و با همه آلودگیش او را از همه آنچه ذکر شد غافل ساخته بود لذت ها و خواهش ها و نعمت ها و عیش های دنیا است.

گفتگوی ذو القرنین با قومی شگفت

در بعضی از آثار نقل کرده اند که ذو القرنین پس از گشودن شهرها در خاور و باختر همچنان روی در شهرها نهاد و همی گشت و گروه گروه را دعوت همی کرد تا به قومی رسید که همه هم رنگ و هم سان بودند در سیرت و طریقت پسندیده و در اخلاق و اعمال شایسته،بر یکدیگر مهربان و کلمه ایشان یکسان،نه قاضی شان به کار بود و نه داور و همه بر یکدیگر مشفق چون پدر و برادر نه یکی درویش و یکی توانگر یا یکی شریف و یکی وضیع بلکه همه یکسان بودند و برابر،در طبعشان جنگ نه و در گفتارشان فحش نه در کردارشان زشت نه و در میانشان بدخوی و جلف و جفاکار نه؛عمرشان دراز ولی آرزوهاشان کوتاه بود و بر در خانه گورها کنده بودند تا پیوسته در آن نگرند و ساز رفتن سازند و سراهای ایشان را در نبود،ذو القرنین چون آنان را بدید در کار ایشان خیره بماند و گفت ای قوم شما چه قومید که در شرق و غرب بگشتم مانند شما گروه ندیدم و چون سیرت و اخلاق شما هیچ سیرت و اخلاق نپسندیدم مرا از کار و حال خویش خبر کنید و

1- 81) . چار طبع مخالف سرکش چند روزی شوند باهم خوش چون یکی زین چهار شد غالب جان شیرین برآید از قالب

هرچه پرسم مرا جواب دهید نخست آنکه چرا نزدیک سراهای خویش گورها کنده اید؟گفتند تا پیوسته مرگ به یاد داریم و چون ما را بازگشت آنجا خواهد بود دل بر آن نهیم.پرسید چونست که بر سرای شما در نیست و حجاب و قفل و بست نه؟گفتند چون در میان ما جز امین و مؤمن نیست و هیچکس را از کس ترس و بیم نه؛پرسید چونست که در میان شما امیر و قاضی نیست؟گفتند از بهر آنکه در طبع ما جنگ و ستم نیست تا به پاسبان و امیر و قاضی نیاز داشته باشیم پرسید این موافقت شما به ظاهر و نزدیکی دل های شما به باطن از کجا خواسته؟ گفتند کینه و حسد و خشم و دشمنی از دل بیرون کردیم تا موافق یکدیگر گشتیم و دوست یکدیگر شدیم پرسید چونست عمرهای شما دراز دادند و عمر دیگران را کوتاه؟ گفتند از آنکه به حق کوشیم و حق گوئیم و از حق در نگذریم و به عدل و راستی زندگی کنیم پرسید چونست که شما را به روزگار آفت نرسد چنانکه به دیگر مردم می رسد؟گفتند از اینکه هرچه پیش آید جز خدای را به پشتی نگیریم. (1)

غرض از نقل این داستان آنکه این قوم سعادتمند چگونه قبرهای بستگان را درب خانه هایشان قرار داده بودند تا هنگام از خانه در آمدن و برگشتن از یاد مرگ غافل نشوند و بدین وسیله دل هایشان نرم و آمال آنها کم و توفیق هر خیری بهره شان شود.

خاک من و تو است که باد شمال می بردش سوی یمین و شمال

مالک فی الخیمه مستلقیا قد نهض القوم و شدّوا الرحال

عمر به افسوس برفت آنچه رفت دیگرش از دست مده بر محال

قد و عر المسلک یا ذا الفتی افلح من هیّأ زاد المآل

بس که در آغوش لحد بگذرد بر من و تو روز و شب و ماه و سال

لا تک تغترّ بمعموره یعقب ها الهدم او الانتقال

گر به مثل جام جم است آدمی سنگ اجل بشکندش چون سفال

لو کشف التربه عن بدرهم لم تر الاّ کدقیق الهلال

بس که در این خاک ممزّق شده صورت خوبان بدیع الجمال

ص:335

1- 82) .کشف الاسرار-سوره کهف.

اندرس الرّسم به طول الزمان و انتخر العظم به طول اللیال

ای که درونت به گنه تیره شد ترسمت آئینه نگیرد صقال

مالک تعصی و منادی القبول من قبل الحقّ ینادی تعال

زنده دل مرده ندانی که کیست آنکه ندارد به خدا اشتغال

عزّ کریم احد لا یزول جلّ قدیم صمد لا یزال

[برخی اسباب قساوت که در روایات آمده]

اشاره

در پایان بحث قساوت برای تتمیم بحث سایر اموری که در روایات از اسباب قساوت شمرده شده بطور اختصار یادآوری می شود.

1-همّ دنیا

«کسی که از رسیدن به سختی ها و ناملایمات و از نرسیدن به آرزوی دنیویه غصّه دارد اندوهناک شود و بر این اندوه ثابت بماند مبتلا به قساوت می شود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:تا میتوانید دل خود را از غصّه های دنیا خالی کنید زیرا کسی که دنیا مورد همّ او شود دلش قساوت دار می شود و فقر بین دو چشم او است یعنی همیشه خودش را نیازمند می بیند» (1)(تفصیل مطلب در بحث حب دنیا گفته خواهد شد).

2-کثرت همّ قوت

زیاد غصّه روزی خوردن و برای وسائل زندگی دنیوی زیاد اندوهناک شدن قساوت آور است چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: (2)«و حضرت صادق علیه السلام فرمود:کسی که بر روزی غصّه دار شود گناه بر او نوشته می شود» (3)زیرا غصه او گواه بر این است که وعده الهی را در رسانیدن رزق به تمام آفریده شدگان نپذیرفته.

1- 83) .تفرغوا من هموم الدنيا ما استطعتم فانه من كانت الدنيا همته قسى قلبه و كان فقره بين عينيه(لئالى الاخبار).
2- 84) .لئالى الاخبار.
3- 85) .سفينه البحار جلد 1-صفحه 519 قال الصادق عليه السلام من اهتم لرزقه كتب عليه خطيئه.

3-خفق النعال

کسی که اتباع و پیروانی به دست آورد،و آنها را به دنبال خود اندازد و جلو آنها راه رود،به قساوت مبتلا خواهد شد،«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:چیزی ضرر زننده تر به دل های مردان به مانند صدای کفش ها به دنبال ایشان نیست» (1)«حضرت صادق فرموده:به خدا سوگند که صدای(تق وتق)کفش ها دنبال مردی بلند نشود جز اینکه خود هلاک شود و دیگران را هم هلاک کند». (2)

4-خنده

زیاد خندیدن قساوت می آورد چنانچه«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به ابی ذر فرموده و در حدیث دیگر فرموده میراننده دل است و در حدیث دیگر فرموده محوکننده ایمانست و حضرت باقر علیه السلام فرموده پس از قهقهه(خنده صدادار)بگو اللهم لا تمقتنی». (3)

5-خاک ریختن در قبر خویشاوندان

در کافی و تهذیب از امام صادق علیه السلام «از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت نموده که فرمود:نهی می کنم شما را از اینکه خاک بر خویشاوندان خودتان بریزید زیرا موجب قساوت در قلب می شود و هرکه دلش قساوت دار شد از پروردگارش دور است(یعنی هنگامی که خویشاوند را در قبر گذاردند برای خاک ریختن و پر کردن قبر شرکت نکنند)». (4)

1- 86) .قال امیر المؤمنین علیه السلام ما اری شیئا اضر بقلوب الرجال من خفق النعال لئالی الاخبار.
2- 87) .قال الصادق علیه السلام فو اللّه ما خفقت النعال خلف الرجل الا هلک و اهلک اصول کافی باب حب الریاسه.

3- 88) .قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم کثره الضحک یقسی القلب- و قال صلی الله علیه و آله وسلم ایاک و کثره الضحک فانه یمیت القلب-و قال الصادق علیه السلام کثره الضحک یمحو الایمان(وسائل الشیعه)باب 81 کتاب الحج-مستدرک الوسائل باب 69).
4- 89) .عنی النبی صلی الله علیه و آله وسلم انه قال انها کم ان تطرحوا التراب علی ذوی ارحامکم فان ذلک یورث القسوه فی القلب و من قسی قلبه بعد عن ربه-کافی-تهذیب کتاب الطهاره.

6-ترک مجالسه العلماء

کسی که در مجلس عالم ربانی که دیدنش او را به یاد خدا و آخرت اندازد و از گفتارش بر ایمان و دانش او افزوده شود و از کردارش شوق عمل صالح در او پدیدار گردد حاضر نشود قهرا جهالت و غفلت،قلب او را قساوت دار نموده و مورد خذلان الهی واقع می شود (1)«از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده اگر چهل روز بر مؤمن بگذرد و هم نشین با علماء نشود دلش قساوت دار گردد و بر گناهان کبیره جرئت پیدا می کند». (2)

برای درمان قساوت به این چند داستان کوتاه دقت فرمائید:

به بیماری و مرگ اندرز می دادند خود را...

(1)در حالات یکی از اهل مراقبه نوشته اند همه روزه اول وقت پیش از رفتن دنبال کار از سه محل بازدید می کرده 1-از بیماری عیادت می کرده یا به بیمارستان می رفته و به نفس خود خطاب می کرده که پیش از آنکه به مانند او اسیر بستر بیماری شوی و از کار بیافتی سعی کن کار خیری از تو سر زند 2- قبرستان می رفته یا تشییع جنازه ای می کرده یا زیارت قبر مؤمنی می رفته و به خود می گفته تا که دستت می رسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار 3- محلّی که خیانت کاران و جنایت کاران را سیاست می کردند یا به زندان جای می دادند دیدن می کرده و به خود می گفته به تو هم اگر خدا عفّت نفس ندهد و به یاری او ترک گناه نکنی به چنین بلائی مبتلا خواهی شد.

از آتش دنیا خود را به یاد دوزخ می انداخت.

(2)در حالات مرحوم ملا مهدی مازندرانی نوشته اند هرگاه در خود

1- 90) .او لعلک فقدتنی من مجالس العلماء فخذلتنی-دعاء ابو حمزه حضرت سجاد علیه السلام .

2- 91) .قال صلی الله علیه و آله وسلم اذا اتی علی المؤمن اربعون صباحا و لم یجلس العلماء قسی قلبه و جرء علی الکبائر(لئالی الاخبار باب 1- لؤلؤ 2).

قساوت قلب حس می نمود فرزند و خادمش را همراه می برد تا در صحرائی که کسی نباشد پس هیزم و خار فراوانی جمع نموده آتش می زد و سرش را برهنه می نمود و به فرزندش می فرمود نباید هیچ ملاحظه پدری کنی بلکه نصف ریش مرا تو بگیر و نصف دیگر را خادم و مرا به مانند جنایت کاری که مستحق آتش است رو به این آتش بکشانید تا حرارت آتش به من رسد و از موقف حساب در قیامت و راندن و کشاندن گناهکاران را به دوزخ یاد کنم و به من چنین و چنان گوئید و به من بگوئید این آتشی است که خودت به دست خود افروخته ای.

تمرین قبر می کرده

(3)در حالات خواجه ربیع بن خثیم و غیر او نوشته اند در خانه قبری درست کرده بود هرگاه در خود قساوت حسّ می کرده داخل آن قبر شده و در آن می خوابید و مکرر می گفت رب ارجعون لعلی اعمل صالحا و گریه می کرد سپس به خود می گفت ای ربیع به تو کلاّ نگفته برخیز و بار سفر آخرت به بند.

(4)در امالی صدوق است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در سایه درختی نشسته بودند و هوا بسیار گرم بود ناگاه شخصی آمده و جامه های خود را کند و در آن زمین برابر آفتاب سوزان می غلطید گاهی پشت،گاهی شکم،گاهی پیشانی خود را بر زمین می مالید و می گفت ای نفس بچش که عذاب الهی از این عظیم تر است و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به او نظر می فرمود و چون جامه های خود را پوشید و خواست مراجعت کند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را طلبید و فرمود:چه چیز ترا بر این کار داشت عرض کرد خوف خداوند و به نفس خود این گرمی را چشانیدم که بداند عذاب الهی که از این سخت تر است تاب آن را ندارد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:از خدا ترسیده آنچه سزاوار ترسیدن است و پروردگار بتو با ملائکه مباهات فرمود پس باصحاب فرمود:نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند و چون از او طلب دعا کردند گفت خداوندا جمع فرما امر همه را به هدایت و تقوی را توشه ما گردان و بازگشت ما را بهشت گردان.

ص:340

2.ریاء

اشاره

از جمله بیماری های روانی و گناهان قلبی ریاء است که توبه از آن و پاک کردن آلودگی دل از آن واجبست و تا قلب انسانی از این بیماری سالم نشود در دار السّلام(بهشت)راهی ندارد پس باید معنی ریاء و حقیقت آن و راه درمان آن را دانست.

در بحث شرک گناهان کبیره معنی ریاء و حرام بودن عمل ریائی و گناه کبیره و باطل کننده عمل بودنش ذکر گردید و در این مقام باید دانست ریاء به تنهائی بیماری روان و گناه قلبی است و چون ریاء قلبی حرام است،عمل ریائی هم حرام می باشد و به عبارت دیگر حرام بودن عمل ریائی به سبب حرام بودن ریاء قلبی است بنابراین باید حقیقت ریاء بیان شود و بعد بیماری قلبی و حرام بودنش روشن گردد.

حقیقت ریاء

اگر خواسته درونی کسی این باشد که بوسیله انجام دادن عبادتی از

واجبات و مستحبات بدنی یا مالی(مانند نماز،روزه،حج،و مانند زکوه، خمس،انفاق های مستحب)نزد مردم آبرومند شود و اعتبار پیدا کند و مردم او را آدم درست و دین داری بشناسند و بدین وسیله به مقاصد شوم دنیوی خود از زیادتی ثروت و مقام و منصب برسد این خواسته و میل قلبی و اراده،ریاء است.

هرچند این بیان برای روشن شدن مطلب کافیست،لکن چون دانستن آن بسیار ضروریست،،برای روشن تر شدن چند مثال بیان می شود:

کسی که خواسته درونیش ثروتمندی و منصب و ریاست و شهوات دنیوی است و انجام دادن عملیات و کارهای خیر را در آشکار وسیله به آن آرزوها می بیند همین شخص ریای قلبی دارد و هر عبادتی که انجام می دهد چون محرک و داعی او همان غرض نفسانیست؛آن عبادت،عمل ریائی و حرام و باطل است هرچند به زبان بگوید یا به خاطر بگذراند که این عبادت را قربه الی اللّه انجام می دهم.

ابن زیاد و حجاج هم نماز می خواندند

مثلا ابن زیاد ملعون که خواسته ای جز شهوت و ریاست و تقرب به یزید برای رسیدن به این خواسته ها منظوری نداشت تا جائی که زیر بار بزرگترین جنایت یعنی کشتن پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اسارت ذریه آن سرور رفت،در همین مسجد جامع کوفه نماز جماعت می خواند و روزهای جمعه به منبر می رفت و مردم را اندرز می داد و نماز جمعه می خواند.

شکی نیست این کارهایش برای اظهار مسلمانی و تثبیت حکومت بر مسلمانان بوده است.

بدتر از او حجاج ملعون در همین مسجد نمازها می خواند جمعه ها منبر می رفت و خطابه های آتشین ایراد می کرد و مردم را از عذاب الهی می ترساند درحالی که سی هزار بی گناه با چه شکنجه هائی در زندانش بودند که بیشتر جرمشان دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است.

چنین ملعونی که می گفته هیچ لذتی برای من به مانند کشتن انسانی در برابرم و دست و پا زدنش نیست در این ظاهرسازی هایش دارای ریای قلبی است

و تمام عباداتش جز ریاکاری نبوده هرچند به زبان یا دلش می گذرانده«قربه الی اللّه»لکن در حقیقت تقرب به همان خواسته های نفسانی و آرزوهای شیطانیش بوده است.

شهرت طلبی انگیزه ریاء

و نیز کسی که خواسته درونیش شهرت باشد یعنی می خواهد نامش بر زبان ها و قلم ها به مدح و ثنا برده شود و با این خواسته،مالی را در آشکار به مصرف واجب یا مستحب از امور خیریه می رساند.

چنین شخصی اهل ریاء و انفاق هایش هر اندازه باشد حرام و باطل و ریاکاریست هرچند به زبان یا خاطر بگذراند«قربه الی اللّه»،این انفاقش وسیله تقرب به خواسته نفسش که همان شهرت است می باشد نه تقرب به خدا، یعنی پیش خدا این کارش ارزشی ندارد.

انگیزه شهرت در نفس انسان که بوسیله آن عبادات و کارهای نیک را وسیله رسیدن به آن می کنند به قدری در انسان زیاد است که حتی شهرت پس از مرگش را می خواهد و برای رسیدن به این هدف شیطانی بنای خیری بنیاد و نامش را بر آن نقش می کند یا کتابی می نویسد و اسمش را می نگارد غافل از آنکه پس از مرگش شهرت داشتن و نامش را به مدح و ثناء بردن برای او هیچ نفعی ندارد نه دنیوی و نه اخروی.

اما مدح دنیوی که ندارد چون خودش در این عالم ماده نیست و بدن هم که مرکب او بود خاک شده است و نفع اخروی هم ندارد چون تعارفات و مدح و ثنای یکدیگر جز دل خوشی موقت از موهومات هیچ اثری در عالم معنی و حقیقت ندارد.

اگر قصد قربت باشد

بلی اگر کسی به آخرت یقین دارد و از عقبه های پس از مرگ سخت دلهره دارد و اساس خیری بنا می کند و نامش را بر آن نقش می کند یا کتابی می نگارد و اسمش را می نویسد به آرزوی اینکه شاید پس از مرگش صاحب دلی

بیاید و از این اساس بهره ای برد پس صاحب آن نام را یاد کند و نجاتش را از روی صدق و جدّ از خدا بخواهد بسیار خوبست لکن این طور بودن بسیار مشکل است و غالبا مشتبه می شود یعنی خواسته حقیقی شهرتست و آنچه گفته شد هوس است و چیزی است که برای آرامش وجدان خود به خاطر می گذراند.

از اینجا است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:«شرک(یعنی ریاء)از حرکت کردن و راه رفتن مورچه پنهان تر است». (1)

چه بسیار افرادی که اهل ریاء و ریاکارند و خود نمی دانند.

مسجد هارونی یا بنای شهرت

گویند وقتی هارون الرشید در بغداد مسجدی ساخته بود و نامش را بر آن نقش کرده بودند،روزی برای بررسی به آن مسجد آمده بود بهلول رسید و گفت:

چه ساخته ای؟خلیفه گفت:خانه خدا بنا کرده ام بهلول گفت:امر کن نامت را پاک کنند به جایش نام مرا بنویسند خلیفه غضبناک شد و گفت:من ساخته ام نام ترا بنویسم؟

بهلول گفت:پس چرا می گوئی خانه خدا؟خلیفه گفت:پس چه بگویم گفت بگو خانه خودم.

یعنی بنائی که برای شهرت شخصی است نام آن را خانه خدا گذاشتن غلط است چون برای خدا نیست.

منبر و تدریس هم به نیت است

و نیز کسی که خواسته درونیش جلوه دادن نفس خود و کمال فروشی و خودنمائی و زیاد شدن اتباع و پیروان است و با همین خواسته ها تدریس علوم دینی کند یا منبر رود و تحقیقات دینی کند یا کتاب بنویسد یا امر به معروف و نهی از منکر نماید هرچند پیش از شروع به این کارها بر زبان یا دل بگذراند که این کار را برای خدا و تقرب به او و تحصیل رضای او انجام می دهم اهل ریاء و

1- 1) .ان الشرک اخفی من دبیب النمل-سفینه البحار صفحه 697.

ریاکار است و معذب خواهد بود زیرا تمام این اعمالش که به ظاهر عبادت و اطاعت امر خداست چون به منظور رسیدن به خواسته های نفسانی است تقرب به شیطان است نه خدا،به دست آوردن خوشنودی خلق است نه خالق و عجب تر آنکه به این ریاکاری و گناه بزرگ خود هم خرسند است.

«زیان کارترین مردمان کسانی هستند که کوشش و رنج آنها در این جهان باطل و تباه گشت و آنها می پندارند که کار نیکو می کنند». (1)

و نشانه ریاکار بودن چنین شخصی حالت او است وقتی که پیروانش کم شوند یا مرید دیگری شوند،به درس دیگری روند و پای منبر دیگری بنشینند مدح دیگری کنند جزء جلسه دیگری شوند،پس اگر ناراحت شود بداند به واسطه آنست که به خواسته نفسانیش نرسیده و از ریاکاری نتیجه ای که می خواسته محروم شده و لذا ناراحت گردیده است.

از آنچه گفته شد دانسته شد که حقیقت ریاء همان خواستن منزلت و اعتبار و آبرومندی نزد مردم است بوسیله انجام دادن عبادت.و به عبارت دیگر ریاء تقرب جوئی به خلق است از عمل عبادی چنان که خلوص،خواستن تقرب به خالق است و بس.

مقدمات اختیاری نیست

و نیز دانسته شد که نیت در عبادت نه آنست که به زبان بگوید یا به خاطر بگذراند که این عمل را تنها برای خدا به جا می آورم،بلکه نیت در عبادت آنست که برای تقرب به خدا عبادت را انجام دهد.

توضیح مطلب آنکه هر فعل اختیاری که از انسان سر می زند نخست میل و رغبت و خواستن آن چیز به اعتبار نفعی که دارد در دلش جای می گیرد آنگاه برای رسیدن به آن منفعت اراده می کند که آن کار را انجام دهد مثلا کسی که تشنه است میل به آب خوردن در دلش جای می گیرد چون به آن تشنگی برطرف می شود و چون میل به آب در دلش جای گرفت فورا اراده می کند که ظرف آب را

1- 2) . قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمٰالاً اَلّذِينَ ضَلّ سَعْيُهُمْ فِى الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً -سوره 18 آیه 103 و 104.

بردارد و آن را بیاشامد و بلافاصله می آشامد.

در این مثال رفع تشنگی غرض و داعی و محرّک اراده است و به عبارت دیگر صدور فعل اختیاری بدون میل و اراده آن محال است یعنی حرکت کردن بدن را بخواهد تا بدن حرکت کند و کاری انجام گیرد و پیدا شدن اراده کاری بدون میل و خواست آن محال است،یعنی باید خواستن آن کار در دلش پیدا شود تا انجام آن را اراده کند و پیدا شدن اراده و خواست بدون خواست نفع آن محالست یعنی نفع چیزی را می خواهد پس انجام دادن آن را می خواهد سپس اراده می کند و انجامش می دهد اینست حقیقت نیّت.

تصور فایده و میل به آن،اراده و انجام

حال گوئیم هرگاه مؤمن در دلش میل قرب به حضرت آفریدگار یا رسیدن به ثواب ها یا نجات از عذاب های آخرتی یا تحصیل رضایت پروردگار یا اطاعت امر او پیدا شود(مثلا در بذل فلان مقدار از مالش در مصرفی که امر فرموده)سپس اراده کرد و آن عبادت را انجام داد،این عبادت با مقصد قربت و اخلاص است و اگر در دلش میل شهرت و مدح خلق پیدا شد بطوری که آن را خواست و رسیدن به این غرض را در بذل فلان مقدار از مالش در فلان مصرف خیر تصور کرد و سپس اراده کرد و انفاق نمود،این عمل ریائی و شیطانیست هرچند هنگام انفاق به دلش بگذراند که انفاق می کنم برای رضای خدا.

نماز سی ساله را دوباره خواند

یکی از عبّاد سی سال نمازش را در صف اول به جماعت خوانده بود روزی نتوانست اول وقت حاضر شود وقتی رسید که جایش دیگری نماز می خواند به ناچار در صف آخر نماز خواند چون مردم از نماز فارغ شدند او را دیدند خجل و ناراحت شد که مردم او را در آخر صف دیدند.

پس متوجه شد که تمام نمازهای سی ساله اش آلوده به ریاء بوده و در باطنش منظورش این بوده که مردم او را همیشه در صف اول به بینند تا بدین وسیله او را ستایش کنند پس نمازهای سی ساله اش را قضاء نمود.

و به راستی لطف خدا شامل حالش شده که پیش از مرگ خرابی عمل خود را فهمیده است.

نیت ساختگی نیست

ناگفته نماند تفصیلی که ذکر شد بیان واقعیت نیت بود و پیدایش آن و باید دانست که نیت به تصنع و ساختگی درست نمی شود تا مقداری از زمان لازم داشته باشد بلکه آنی است و در کمتر از چشم به هم گذاشتن ممکن است میل و اراده حاصل شود و آن میل اگر رحمانی باشد عبادت کرده و اگر شیطانی باشد معصیت نموده است علّت اینکه بعضی از مردم به وسوسه در نیت مبتلا می شوند برای آنست که نیت را به صنع یعنی گذراندن بخاطر دانسته اند و از مطالب گذشته دانسته شد که گذراندن بخاطر نیت نیست و هیچ اثری در درستی و نادرستی عمل ندارد تا جائی که اگر کسی با داعی الهی سرگرم عمل شود و در اثناء خاطره شیطانی برایش پیدا شود مثل اینکه مردم مرا می بینند و مدح می کنند این خاطره اگر در دل اثر نکند یعنی داعی و محرک نشود و زود بگذرد هیچ ضرری ندارد خصوصا اگر از این خاطره بدش بیاید و بفهمد شیطان است لکن اگر خدای نکرده داعی شد عمل را باطل می کند.

پس باید نیت را درست کرد

اینک که دانسته شد درستی و نادرستی و زیبائی و زشتی عمل وابستگی تام به نیت دارد،پس اهمّ واجبات تصحیح نیت است به اینکه بکوشد میل و خواسته های دلش رحمانی باشد و راه آن هم تقویت ایمان است و اگر خواسته شیطانی در دلش پیدا شود آن را پیروی نکند و به نیروی ایمان از آن بگذرد و اراده عمل برای رسیدن به آن ننماید.

از اینجا است که در قرآن مجید می فرماید:«...تا آزمایش کند شما را خداوند که کدامتان کردارش نیکوتر است» (1)و نمی فرماید کدامیک کردارش

1- 3) . لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً سوره 67 آیه 2.

بیشتر است زیرا میزان ثواب و درجات،حسن عمل است از حیث دارا بودن شرائط صحت و قبول نه فراوانی تنها هرچند فاسد باشد.

ریاء بیماری دل است

در مقدمه کتاب گفته شد که بیماری تن آنست که عضوی از بدن که برای خاصیتی آفریده شده طوری شود که آن خاصیّت از آن عضو برود مثلا سلامتی چشم در دیدن شکل ها و رنگ ها و تشخیص آنها است تا اندازه معینی و بیماری آن در ندیدن آنها است تا مراتب نابینائی،همچنین دل انسانی را که خدا آفرید از جمله خاصیت های آن دیدن واقعیات و حقائق اشیاء و تمیز بین حق و باطل و گرویدن به حق است مثلا چشم ظاهری(حیوانی)ظواهر حیات مادی و زرق و برق آن را می بیند و چشم دل انسانی زود گذشت آن و بی ثباتی و ناپایداری حالات آن و ناراحتی ها و رنج هائی که از لوازم آنست می بیند و نیز بطلان حیات مادّی و حقیقت و ثبات حیات روحانی و جهان پس از مرگ انسانی را می فهمد و همچنین حق بودن آفریدگار و اینکه تمام اجزاء جهان آفرینش وابسته به او است تا جائی که یقین پیدا می کند که برگی از درختی بدون اذن و خواست او نمی افتد و بطلان آفریده شده ها برایش ثابت می شود که هیچ استقلالی از خود ندارند تا جائی که به خودی خود نتوانند قدمی بردارند،سخنی گویند،چشمی برهم گذارند.

از آنچه گفته شد بیماری دل ریاکار به خوبی آشکار می شود زیرا کسی که خواسته دلش شهرت نزد مردمان و مدح و ثنای آنها و آبرومندی نزد آنها است معلوم می شود چشم دلش کور است و بی اعتباری و بی ارزشی آنها را ندیده و آن را خواسته و نیز ثبات و بزرگی و پرارزشی حیات آخرتی را ندانسته و از این روی میل و آرزو خواسته اخروی در دلش ناپدید گشته و نیز چشم دلش ندیده که مخلوقی از او کاری ساخته نیست تا جائی که تمام بشر اگر جمع شوند و بخواهند کسی را عزیز کنند یا از سختی نجاتش دهند تا خدا نخواهد محال است و اگر بخواهند کسی را ذلیل و گرفتار کنند تا خدا نخواهد نتوانند،هنوز چشم دلش ندیده.

این بشری که برای قرب به او عبادتی انجام می دهد و زحمت و مشقت تحمل می کند همان مشت خاکی است که دست قدرت الهی آن را دانا و توانا و بینا فرموده البته بطور عاریه و موقت و پس از اندک زمانی به حال نخستین برمی گردد.

آیا دل سالم انسانی سزاوار می بیند که در برابر بشر عاجز ذلیلی مانند خودش خاشع و ذلیل شود و برای جلب رضایت او و رسیدن به غرض شیطانی و منفعت موهوم دنیوی،عبادتی انجام دهد و آن معامله ای که باید با پروردگارش کند با مخلوق عاجزی انجام دهد؟

البته چنین شخصی به بیماری دل و کوری چشم بصیرت و انحراف از فطرت نخستین مبتلا است.

کسی که خدای را که همه جا حاضر و بر همه محیط و چیره و سلطان مطلق است نبیند و تنها بشر مخلوق و مقهوری را که چشم ظاهرش دیده به بیند همان کوردل است که در قرآن مجید می فرماید:«آیا آنان در زمین نگشتند(تا از دیدن نشانه های قدرت و حکمت خدای را بشناسند و از فنا و زوال دنیا عبرت گیرند و دل به آن نبندند و از حالات گذشتگان،ذلت و مقهوریت بشر را برای خداوند بدانند پس تنها از خدا ترسند و به او بگروند)تا دل هائی داشته باشند که به آن هشیاری دریابند یا گوش هائی که سخنان راست و درست را بشنوند؛جز این نیست که چشم های سرشان نابینا نیست بلکه دل ها که در سینه دارند کور و نابینا است». (1)

یعنی اگر آیات خدا را نمی بینند و از حالات گذشتگان عبرت نمی گیرند نه از کوری چشم سر ایشان است بلکه از کوری چشم دل هایشان می باشد.

1- 4) . أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِهٰا أَوْ آذٰانٌ یَسْمَعُونَ بِهٰا فَإِنَّهَا لا تَعْمَی الْأَبْصٰارُ وَ لٰکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ. سوره 22 آیه 46.

حرام بودن ریاء

در کتاب گناهان کبیره پاره ای از آیات و روایات بر کبیره بودن گناه ریاء ذکر شد و در اینجا به پاره ای دیگر از آنها اشاره می شود.در سوره البقره می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آوردید صدقات(بذل مال در راه خیر)خود را با منّت گذاشتن و آزار رسانیدن به گیرنده باطل نکنید مانند کسی که مالش را برای خودنمائی به مردم انفاق می کند و به خدا و روز واپسین ایمان ندارد و مثل آن ریاکار مثل سنگ صافی است که بر آن خاکی بوده و باران سختی بدان رسیده، آن را صاف به جای گذاشته،اینان توانائی بهره برداری از آنچه فراهم آورده اند ندارند و خداوند گروه کافران را رهبری نمی فرماید». (1)

قابلیت محل شرط اثر است

و خلاصه معنای مثل آنکه حال ریاکار در عمل ریائی و پاداش آن مانند حال سنگ صافی است که خاک روی آن را پوشانیده باشد و باران فراوانی بر آن ریزش کند همان بارانی که سبب روئیده شدن گیاه است ولی خاک هنگام ریزش باران شسته می شود و سنگ هم آب را جذب نمی کند و نمی تواند تخم گیاه را پرورش دهد پس باران و همچنین خاک گرچه از اسباب نموّ گیاه است ولی چون روی سنگ صاف قرار گرفته و محل قابلیت ندارد نتیجه ای نمی بخشد.

حال ریاکار نیز چنین است و انفاق هم گرچه از اسباب اجر و ثواب می باشد ولی درصورتی که انفاق کننده منظورش خدا نباشد ثوابی بر عملش نخواهد بود چون استعداد آن را ندارد و دلش قابل رحمت و کرامت نیست و به عبارت دیگر کاری برای خدا نکرده تا توقع ثواب از او را داشته باشد.

پس از دقت در این آیه شریفه به خوبی دانسته می شود که عمل ریائی مبغوض خدا و حرام و فاسد و باطل است و اگر عمل واجبی بود مانند نماز و روزه

1- 5) . يا أَيُّهَا الّذِينَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأذىٰ كَالّذِى يُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النّاسِ وَ لا يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَيْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً لا يَقْدِرُونَ عَلىٰ شَيْءٍ مِمّا كَسَبُوا وَ اللّٰهُ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْكافِرِينَ . سوره 2 آيه 264.

و حج و صدقات،اعاده آن واجبست.

و نیز آیه شریفه صریح است که ریاکار ایمان به خدا و روز جزا ندارد زیرا اگر خدای را حاضر و ناظر می دانست و وعده های او را به پاداش های بزرگ در دنیا و آخرت در برابر انفاق باور می داشت البته برای خدا انفاق می کرد و ثواب اخروی را اختیار می نمود و در انفاق،ریا و سالوس و خودنمائی نمی کرد.

و شاید مراد از جمله «وَ لا یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ» این باشد که ریاکار درحالی که ریاء در دلش می باشد ایمان به خدا و روز جزاء در دلش نیست بنابراین ممکن است موقع عمل دیگر مانند نماز،اخلاص در دلش باشد و در آن حال ایمان به خدا و روز جزاء هم یقینا هست و خلاصه شکی نیست که ریاء شرک خفی و کفر حقیقی است.

مزد نزد کسی است که برایش کار کرده

امام صادق علیه السلام به عبّاد بن کثیر فرمود:«وای بر تو ای عباد مبادا خودنمائی کنی زیرا هرکه برای جز خدا کار کند خدایش به کسی واگذارد که برای او کار کرده است». (1)

و نیز فرمود:«هر ریائی شرک است جز این نیست هرکه برای مردم کار کند ثوابش به عهده مردم است و هرکه برای خدا کار کند ثوابش بر خداست». (2)

و نیز فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:راستی فرشته کردار بنده را درحالی که شاد به آنست بالا می برد و چون حسناتش را بالا برد خدای عز و جل می فرماید:آنها را در دفتر بدکرداران ثبت کنید برای اینکه در این اعمال قصد رضای مرا نداشته». (3)

1- 6) .ویلک یا عباد ایاک و الریاء فانه من عمل لغیر اللّه و کله اللّه الی من عمل له-اصول کافی کتاب الایمان و الکفر.
2- 7) .کل ریاء شرک انه من عمل للناس کان ثوابه علی الناس و من عمل للّه کان ثوابه علی اللّه-اصول کافی کتاب الایمان باب الریاء.

3- 8) .ان الملک لیصعد بعمل العبد مبتهجا به فاذا صعد بحسناته یقول اللّه عز و جل اجعلوها فی سجین انه لیس ایای اراد بها اصول کافی کتاب الایمان و الکفر باب الریاء.

نشانه های ریاکار

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که:«ریاکار و خودنما را سه نشانه است:هنگامی که در برابر مردم باشد نشاط به عبادت دارد و چون تنها باشد کسل و تنبل است و دوست دارد در تمام کارهایش او را ستایش کنند و به او آفرین گویند. (1)

باید دانست که این سه نشانه بنابر غالب است،یعنی بیشتر این نشانه ها در ریاکاران است و گاه می شود یکی از این نشانه ها باشد لکن ریاکار نباشد مانند اینکه کسی در تنهائی رغبت به عبادت در او نیست چون در اجتماعی وارد شد و دید همه مشغول عبادت و مناجات هستند میل و رغبت در او پیدا می شود و در عبادت شرکت می کند یا دید همه در خیری شرکت کردند او هم شرکت می کند بشرطی که دیدن و ندیدن مردم برایش یکسان باشد و نخواهد که مردم او را بر آن عبادت ستایش کنند اگر چنین شد ریاکار نیست.

تنها عمل خالص پذیرفته است

و نیز از همان حضرت مرویست که خداوند عز و جل می فرماید«من بهتر شریکم،هرکه با من دیگری را شریک کند در کاری که می کند از او نپذیرم(و همه را به آن شریک واگذارم)جز همانچه خالص برای من باشد». (2)

و همچنین می فرماید«هرکه به مردم وانماید آنچه را خدا دوست می دارد و در نهانی بدانچه خدا بد می دارد با خدا مبارزه کند خدای را ملاقات کند درحالی که او را دشمن دارد» (3)یعنی کسی که خود را به مردم اهل عبادت نشان دهد و در نهانی اهل معصیت باشد خدا او را دشمن می دارد.

و نیز از آن حضرت رسیده:«چه می کند آنکه از شما کار خوبش را فاش

1- 9) .ثلاث علامات للمرائی ینشط اذا رأی الناس و یکسل اذا کان وحده و یحب ان یحمد فی جمیع اموره-اصول کافی.

2- 10) .يقول اللّه عز و جل انا خير شريک من اشرک معی غيری فی عمل عمله لم اقبله الا ما کان لی خالصا -اصول کافی کتاب الايمان و الکفر باب الرياء.
3- 11) . من اظهر للناس ما يحب الله و بارز الله بما کرهه لقی الله و هو ماقت له -اصول کافی کتاب الايمان و الکفر باب الرياء.

می کند و کردار بدش را نهان می سازد آیا به خود برنمی گردد و حساب خود را نمی کند تا بداند که نباید چنین باشد با این که خدا می فرماید بلکه انسان به خود بیناست براستی هرگاه نهان انسان درست شد آشکار و عیان او نیرومند خواهد شد». (1)

و خلاصه معنی حدیث اینست که چکار می کند یکی از شما گاهی که به ظاهر عبادتی انجام می دهد و نیت زشت و ریاء در نهان او است و آن را پنهان می دارد؟آیا به خودش یعنی وجدانش رجوع نمی کند که بداند این کارش عبادت خدا نیست؟خدا می فرماید انسان بر خودش بینا است،براستی اگر نیت درست شد یعنی خدائی شد ظاهر هم در خوبی نیرومند خواهد شد دیگر نیازی به تظاهر و خودنمائی نیست بلکه ظاهر هم در کمال خوبی می شود و مورد پسند دلها می گردد.

شیوع ریاء در آخر الزمان

«و نیز از آن حضرت مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:زود است که زمانی برای مردم بیاید که باطنشان بد گردد و ظاهرشان خوب شود برای طمع در دنیا آنچه را نزد پروردگارشان است به کار خود بجویند(یعنی ثواب خدا را نخواهند و برای آن کار نکنند،دینداریشان خودنمائی باشد و از روی ترس از خدا نباشد)خداوند همه را به کیفر کردارشان بگیرد و چون غریقی او را بخواند و برای آنها اجابت نکند». (2)

مجلسی ره گوید:دور نیست که مراد به عقاب در این حدیث غائب شدن امام زمان عجل اللّه فرجه باشد و براستی هرچه بر سر شیعه بلکه عموم مسلمین بیاید از نبودن آن حضرت است در بین مردم.

1- 12) .ما یصنع احدکم ان یظهر حسنا و یسر سیئا ا لیس یرجع الی نفسه فیعلم ان ذلک لیس کذلک و اللّه عز و جل یقول بَلِ الْإِنْسٰانُ عَلیٰ نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ ان السریره اذا صحت قویت العلانیه .اصول کافی.
2- 13) .قال علیه السلام قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم سیاتی علی الناس زمان تخبث فیه سرائرهم و تحسن فیه علانیتهم طمعا فی الدنیا یریدون به ما عند ربهم یکون دینهم ریاء لا یخالطهم خوف یعمهم اللّه بعقاب فیدعونه دعاء الغریق فلا یستجیب لهم«اصول کافی».

3.سمعه

اشاره

در پاره ای از روایات و همچنین کلمات فقهاء،سمعه با ریاء ذکر شده و مراد از سمعه آنست که شخصی عملی بجا آورد به این نیت که خلق بشنوند و بدین وسیله نزد آنها آبرومند شود و این از انواع ریاء است زیرا کسی که قصدش تقرب به خلق و رضایتمندی آنها باشد و با این نیت،عملی انجام دهد ریاکار است خواه آن عمل را در حضور خلق بجا آورد تا اینکه ببینند یا اینکه بشنوند و یا اینکه خودش عملش را برای مردم بگوید یا بوسیله کسی که آن عمل را دیده به گوش مردم برساند.در قرآن مجید می فرماید:«تزکیه نفس نکنید(یعنی خودستائی ننمائید و نگوئید من پاکم از هر گناهی و آلودگی من صاحب فضیلت و تقوایم، من اهل عبادتم،چنین و چنان کردم،کسی را مانند خود ندیدم،من کار بزرگی انجام دادم،من حسد و بخل و کبر ندارم،من دارای سخاوت،شجاعت،اخلاص و غیره هستم و مانند این رجزخوانیها و دروغ گوئیهای نفس)خدا بهتر از همه صاحب تقوی(و مخلص)را می شناسد». (1)

که همچون صدف سر به خود در بری

در تفسیر صافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود«خودستائی و ثناخوانی نکند کسی از شما به زیادتی نماز و روزه و زکوه و کارهایش زیرا خدا داناتر است به کسی که تقوی ورزد و مخلص باشد». (2)

همان به گر آبستن گوهری که همچون صدف سر بخود در بری

اگر مشک خالص نداری مگوی و گر هست خود فاش گردد ببوی

منه آب زر جان من در پشیز که صراف دانا نگیرد به چیز

و نیز روایت کرده که معنای این آیه از امام صادق علیه السلام پرسیده شد امام فرمود:گفتن انسان است که دیشب نماز خواندم،دیروز روزه گرفتم و مانند اینها، سپس فرمود:گروهی بودند روز که می شد می گفتند شب گذشته نماز خواندیم،

1- 14) . فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقىٰ -سوره 53 آیه 32.
2- 15) .لا یفتخر احدکم بکثره صلاته و صیامه و زکوه و نسکه لان اللّه عز و جل اعلم بمن اتقی منکم«تفسیر صافی»

روز گذشته روزه بودیم،پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:من در شب و روز می خوابم و اگر در بین این دو بتوانم باز می خوابم».

شاید مراد از اینکه شب و روز در خوابم این باشد که آن حضرت عبادتهای خود را در شبانه روز در برابر عظمت خداوند و استحقاق او آن طوری که سزاوار است هیچ و ناچیز و بمنزله خواب دانسته است.

در ضرورت،ذکر نعمت خدا،تزکیه نیست

ناگفته نماند بعضی از صفات خوبی که در انسان است یا کار خوبی که انجام داده،نقل کردن آنها هنگام ضرورت گناهی ندارد زیرا در نقل آنها از روی ناچاری تزکیه نفس نیست بلکه بیان واقعیات است که ضرورت او را وادار کرده که آنها را ذکر نماید مانند حضرت یوسف که فرمود «إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ » من بسیار نگهدارنده و دانا هستم و حضرت صالح که فرمود «وَ أَنَا لَکُمْ نَاصِحٌ أَمِینٌ » من برای شما اندرزدهنده امانت دار هستم و مانند کسی که تهمت خیانت بر او بسته اند و او در پاسخ و دفاع از خود،امانتداریهایش را نقل کند.

و نیز اگر کسی راستی برای شکرگذاری صفت خوبی که خدا به او داده یا توفیقی که بهره اش فرموده است بیان کند و بگوید خدا مرا حلم داده،توفیق روزه داده بشرطی که قصدش تزکیه نفس نباشد مانعی ندارد زیرا گاه می شود نیّت خودستائی است و چون نزد عقلاء زشت است آن را به طرز خوبی اداء می کند مثلا می خواهد خود را مستجاب الدعوه معرّفی کند و به آن فخر نماید می گوید من هرگاه از خدا چیزی خواستم فورا انجام گرفته است.

بلی اگر واقعا قصدش بیان نعمت و فضل خدا باشد و بگوید هرگاه از خدا چیزی خواستم بر من منّت گذاشته و بدون استحقاق مرحمت فرموده خوب است.

عابدی که سمعه می کرد

مرویست در بنی اسرائیل عابدی بود از خداوند مسئلت نمود و گفت پروردگارا حالم نزد تو چگونه است؟آیا خیر است تا زیاد کنم در خیر خود یا شرّ است تا اینکه پیش از رسیدن مرگ توبه کنم و خود را اصلاح نمایم؟

ص:356

پس از طرف خداوند،خبردهنده ای به او گفت ترا نزد خدا خیری نیست گفت پروردگارا عمل من چه شد؟به او گفت چون هرگاه عمل خیری می کردی مردم را از آن خبر می ساختی پس نیست برای تو از خیرت جز همان دلخوشی ات از باخبر شدن مردم از کار نیکت». (1)

سمعه هم از شرکست

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه:«هرکه امیدوار لقای پروردگارش باشد پس باید کار خوب کند و شریک نکند در عبادت پروردگارش کسی را» (2)فرمود«مردی کار ثوابی می کند ولی مقصودش خوشنودی خدا نیست بلکه می خواهد نزد مردم خوب شمرده شود و ثنایش کنند،دوست دارد که مردم آن را بشنوند این کسی است که در عبادت پروردگارش شریک گرفته،سپس فرمود:

هیچ بنده ای نیست که نهانی کار خیری کند(یا نیّت حسنه خالصانه اش را نگوید)و روزگار بگذرد تا اینکه خدا کار خیرش را آشکار سازد(و آنچه در قصدش از اثنای خلق نبود بهره اش شود)و هیچ بنده ای نیست که کار بدی در نهان کند(یا نیّت ریائی داشته باشد و توبه نکند و مصرّ باشد)و روزگار بگذرد تا آنکه خدا کار بدش را آشکار سازد». (3)

و حضرت رضا علیه السلام می فرماید«کار کنید نه برای خودنمائی و شهرت، زیرا هرکه برای جز خدا کاری کند خدایش بدان کسی واگذارد که برای او کار کرده است،هیچکس کاری نکند جز آنکه خدا عوض کارش را به او برگرداند اگر خوب باشد خوب و اگر بد باشد بد». (4)

کمتر از آنچه خواهد جلوه کند

حضرت صادق علیه السلام می فرماید«هرکه در کار اندکی از خود رضای خدا را

1- 16) .سفینه البحار صفحه 455.
2- 17) . فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً -سوره کهف آیه 110.

3- 18) .الرجل يعمل شيئا من الثواب لا يطلب به وجه اللّه انما يطلب تزكيه الناس يشتهى ان يسمع به الناس فهذا الذى اشرک بعباده ربه.اصول كافى كتاب الايمان و الكفر باب الرياء.
4- 19) .اعملوا لغير رياء و لا سمعه فانه من عمل لغير اللّه و كله اللّه الى ما عمل و ما عمل احد عملا الا رداه اللّه ان خيرا فخير و ان شرا فشر«اصول كافى».

جوید خداوند آن را بیش از آنچه خواهد بسیار کند و هرکه به خاطر رضای مردم کار بسیاری کند و خود را به رنج اندازد و بیخوابی کشد خدا نخواهد جز آنکه آن را در چشم هرکس شنود کم جلوه دهد». (1)

نگهداری از اصل عمل سختتر است

حضرت باقر علیه السلام فرمود:«نگهداری کار خیر از خود کار خیر سخت تر است،راوی پرسید نگهداری از کار خیر چیست؟امام علیه السلام فرمود:مرد صله ای می کند و خرجی در راه خدای یگانه و بی شریک می نماید و ثواب کار خیری در نهانی(که زیاد است)برای او نوشته می شود،سپس آن را برای مردم یادآوری می کند و اظهار می نماید پس از دفتر کار خیر نهانی محو می شود و در دفتر کار خیر آشکار ثبت می گردد،مجددا آن را اظهار می کند از آن دفتر هم محو می شود (هیچ ثوابی ندارد)و یک عمل ریائی و خودنمائی برای او نوشته می شود». (2)

ریاء پس از عمل مبطل نیست

از آنچه گفته شد دانسته گردید که اگر ریاء و سمعه از اول یا در بین عمل باشد به طوری که شروع یا تمام عمل با نیّت ریائی باشد،بر چنین عملی ثوابی نیست بلکه حرام و موجب عقاب است و نیز باطل است یعنی اگر عمل واجبی بود اعاده آن با نیّت تقرّب به خدا واجب است و هرگاه هنگام عمل با نیّت خدائی بود و هیچ نظری به خلق نداشت لکن پس از فراغت برای خودنمائی و طلب منزلت نزد خلق،آن را برای مردم یادآوری کرد ثواب آن عمل کم می شود و اگر این یادآوری را تکرار کرد ثواب آن عمل به کلّی از بین می رود و آن عمل،ریائی ثبت می شود یعنی-سزاوار عقاب می شود.

و آیا این ریای پس از عمل خالص،موجب بطلان آن می شود،تا اگر واجب بود اعاده اش واجب باشد؟بنابر اقوی اعاده واجب نیست و البته شکی نیست که احتیاط به اعاده کردن خوب است.

1- 20) .من اراد اللّه عز و جل بالقلیل من عمله اظهر اللّه له اکثر مما اراد و من اراد الناس بالکثیر من عمله فی تعب من بدنه و سهر من لیله ابی

اللّه عز و جل الا ان يقلله فى عين من سمعه«اصول كافى».
2- 21) .الابقاء على العمل اشد من العمل قال و ما الابقاء على العمل؟ قال عليه السلام يصل الرجل بصله و ينفق نفقه للّه وحده لا شريک له فتكتب له سرا ثم يذكرها فتكتب له علانيه ثم يذكرها فتمحى و تكتب له رياء.«اصول كافى».

ثوابش را کم یا از بین می برد

می شود روایت مزبور را حمل بر احباط(یعنی از بین بردن ثواب)کرد خصوصا به شهادت فرمایش حضرت باقر علیه السلام که می فرماید«فتمحی»یعنی محو می شود که ظاهر است در محو شدن پس از اثبات که با معنی احباط مطابق می شود و شاید مراد از فرمایش امام علیه السلام «فتکتب له علانیه»این باشد که پس از اینکه صدقه پنهانش را ذکر کرد از ارزش صدقه پنهانی(که خیلی زیادتر از صدقه آشکار است)آن را محو کرده و برایش ثواب صدقه آشکار که کمتر است نوشته می شود سپس دو مرتبه که یادآوری کرد ثواب صدقه آشکار هم از نامه عملش محو می شود،ولی«فتکتب له ریاء»دلالت نمی کند که آن عمل باطل است یعنی اگر واجب بود باید دوباره انجام دهد بلکه به از بین رفتن ثواب،معنی این جمله نزدیکتر است.» (1)

خوش آمدن تنها سمعه و ریاء نیست

«زراره گوید به امام باقر علیه السلام گفتم مردی کار خیری می کند و دیگری او را می بیند و این صاحب کار از اینکه آن شخص او را دید شاد می شود-فرمود عیبی ندارد و باکی نیست،کسی نیست مگر اینکه دوست دارد که میان مردم برای او کار خوبی ظاهر شود به شرط اینکه قصد او در این کار خیر خودنمائی و جلب توجّه و رضایت مردم نباشد یعنی سبب اقدام او به آن کار قرب به مردم نباشد». (2)

بنابراین حدیث اگر کسی کار خیری برای خدا انجام داد و بدون یادآوری خودش،مردم از آن باخبر شدند و چون دانست که مردم باخبر شده و مدحش می کنند شاد شود این شادی ضرری ندارد.

1- 22) .ترجمه مصباح الهدی جلد 3 صفحه 476-477.
2- 23) .قال سئلته عن الرجل یعمل الشیء من الخیر فیراه انسان فیسره ذلک فقال علیه السلام لا بأس ما من احد الا و هو یحب ان یظهر له فی الناس الخیر اذا لم یکن صنع ذلک لذلک«اصول کافی».

حقیقت اخلاص بالاتر از اینهاست

لکن روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است که«بنده به حقیقت اخلاص نمی رسد تا گاهی که ستایش کردن مردم را دوست نداشته باشد بر کاری که برای خدا انجام داده است». (1)

و در تفسیر مجمع البیان نقل کرده«مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت:من صدقه می دهم و صله رحم می کنم و آنها را تنها برای خدا انجام می دهم پس از آن مردم باخبر می شوند و مرا یاد می کنند و از من ستایش می نمایند و مرا خوش می کند و دلشاد می نماید و خودبینی مرا می گیرد-رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ساکت شد و چیزی نفرمود پس این آیه نازل شد:«...و شرک نیاورد به پرستش پروردگارش احدی را». (2)

یعنی این سرور به مدح خلق نسبت به کاری که برای خدا انجام داده شرک در عبادت است و مورد نهی خدا است.

از اینجا است که مستحبّ است بر کسی که می خواهد صدقه ای در راه خدا بدهد خودش بدهد بلکه به یک نفر امینی بدهد که او به مستحق برساند،چون اگر خودش ندهد شاید گیرنده او را تعظیم کند و مدح نماید و ثناخوانش شود و او دلشاد گردد و آن خوش شدن به ثناء خلق با اخلاص منافیست.

جمع بین این روایات

صاحب عده الداعی در جمع این دو روایت و روایت زراره فرموده:«شاد شدن از باخبر شدن مردم از کار نیک شخص دو نوع است گاهی سرورش برای ستر جمیل الهی است که زشتیهایش را پنهان داشته و نیکیهایش را آشکار فرموده و از اینکه در دنیا نیکیهایش را فاش فرموده امیدوار می شود که در آخرت هم چنین باشد یا اینکه شاد می شود از اینکه کسانی که از کار نیکش باخبر شدند آنها هم در این کار خیر شرکت خواهند کرد و بدین وسیله موفّقیت نصیبشان می شود یا

1- 24) .ما بلغ عبد حقيقه الاخلاص حتى لا يحب ان يحمد على شیء من عمله للّه«عده الداعی».
2- 25) . وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً -سوره کهف آیه 110.

اینکه شادیش برای آنست که آنهائی که باخبر شدند دیگر به سوءظنّ درباره او مبتلا نمی شوند پس شادی در این موارد خوبست و سمعه نیست.

و گاهی شادیش برای آنست که چون مردم از نیکوکاریش باخبر شدند او را می ستایند و انتظار تعظیم و تکریم را از آنها دارد که او را به پاکی بستایند- این شادی ریاء و سمعه است و همانست که در روایت شریفه شرک و منافی به اخلاص یاد شده است.

ریاء مطلقا مبطل و حرام است

از آنچه گفته شد حکم ریاء پس از عمل دانسته شد و اما ریاء از اول عمل یا در بین آن،چنانچه گفته شد عمل باطل است و اگر واجب بود اعاده آن لازم است خواه ریاء تمام داعی باشد مثل اینکه از اول عمل تنها تقرّب به خلق او را وادار به عمل نموده باشد یا اینکه در اثنای عمل شخصی رسید و برای نمایش و تقرب به او آن عمل را به پایان رساند و خواه ریاء جزء داعی باشد مثل اینکه تقرّب به خدا و خلق هر دو را خواهان باشد و برای رسیدن به هر دو،آن عمل را انجام دهد؛خواه ریاء جزء استقلالی باشد یا تبعی که در هر دو صورت عمل باطل است (استقلالی آنست که اگر جهت ریائی نباشد آن عمل را بجا نمی آورد و تبعی آنست که اگر جهت ریائی نبود آن عمل را برای خدا انجام می داد)و اگر ریاء به جزئی از اجزاء واجب نمود هرچند بنابر اقوی اصل عمل باطل می شود اگر مانند نماز باشد لکن احتیاط در آنست که آن جزء را برای خدا اعاده کند و بعد اصل نماز را هم اعاده کند و اگر مانند قرائت و اذان و اقامه باشد باید همان آیه یا بندی که ریاء نموده اعاده کند.

و اگر اصل نماز را برای خدا می خواند لکن از جهت مکان و زمان ریاء می کند مثل اینکه نماز را در مسجد یا اول وقت از روی ریاء بخواند آن هم باطل و اعاده اصل نماز واجب است و همچنین است اگر در اوصاف عمل ریاء کند مثل اینکه اصل نماز را برای خدا می خواند لکن آن را به جماعت از روی ریاء می خواند و مثل اینکه قرائت و ذکر در نماز را با تأنّی و خشوع از روی ریاء بخواند در این مورد هم نماز باطل و اعاده آن واجب است.

درمان ریاء

به طور کلّی درمان ریاء مانند دیگر بیماریهای قلبی تقویت ایمان و کوشش در رسیدن به درجه یقین است چنانچه در بحث یقین دانسته شد که اگر کسی به درجه یقین رسید همان نور یقین،تاریکیها و آلودگیها و ناسالمی های قلب او را اصلاح و ازهرجهت سلامتی دلش تأمین خواهد شد.و در این مقام خصوص این مطلب یادآوری می شود:

کسی که نور یقین به حضور خداوند،در دلش روشن شود؛پس خدا را در همه جا و در همه حال حاضر و ناظر دید بطوری که ظاهر و باطن بنده نزد او آشکار است چگونه در حضور او عبادت او را به منظور مخلوقی انجام می دهد؟مثلا اگر سلطان با غلامش وارد شود و شخصی به منظور تکریم غلام و تقرّب به او جلو سلطان برخیزد و ادب کند لکن رویش به غلام باشد آیا چنین کاری از عاقل سر می زند؟مگر اینکه واقعا سلطان را نبیند پس به غلام تقرّب جوید.

همچنین محال است کسی خدا را حاضر بیند پس در حضورش برای تقرّب به مخلوقی عبادتی انجام دهد و جز در حال غفلت و نبودن یقین به حضور خداوند چنین گناهی نخواهد کرد.

و نیز کسی که نور یقین به توحید صفاتی و افعالی به تفصیلی که ذکر شد دلش را روشن ساخت و به یقین دانست که هیچ آفریده ای استقلالی ندارد و هر کاری از هر آفریده ای بدون اذن و خواست خداوند محال است بطوری که اگر تمام بشر به کمک هم بخواهند کاری انجام دهند تا آن کار مطابق اذن و صلاحدید خداوند نباشد انجام نخواهد گرفت چنانکه اگر خداوند انجام کاری را بخواهد تمام بشر باهم شوند نتوانند مانع شد و چنین خدای را توانای مطلق و مخلوق را عاجز مطلق دید چگونه برای تقرّب و جلب رضایت مخلوقی عبادتی انجام می دهد؟.

یک شب عبادت برای یک سگ

گویند شبی نادانی به مسجدی رفت که در مکان خلوت آن شب را تا بامداد به عبادت و مناجات با پروردگارش به پایان برساند نیمه شب صدائی شنید

بنظرش رسید که آدمی است مانند او برای عبادت به مسجد آمده و چون تاریک بود او را ندید پس از این احساس بر تظاهر به خشوع در عبادت و گریه در مناجات افزود و در دلش شاد بود که این شخص حالاتش را در آن شب برای مردم گزارش خواهد داد و بدین وسیله آبرومند می شود.

چون بامداد شده و هوا روشن گردید دید صاحب صدا سگی بوده که چون درب مسجد باز بوده وارد شده و در گوشه ای خزیده است،پس آه حسرت از سینه کشید و بر خود ملامت کرد ای بدبخت چگونه برای حیوان بی شعوری خود را در رنج بیخوابی و مشقت عبادت انداختی ای کاش در خانه ات خوابیده بودی و به مسجد نیامده بودی.

پشیمانی هنگام مرگ

خواننده عزیز بداند که حال ریاکاران پس از مرگ مانند حال حسرت بامداد این بدبخت است یعنی هنگامی که تاریکیهای عالم طبیعت بوسیله مرگ تن از روی ادراک انسانی برداشته شد و آفتاب حقیقت طلوع کرد و دانست که توانای بحقّ خدا است و ناتوان مطلق آفریده شدگانند،پس در آن حال زیانکاری های خود را می فهمد که چگونه برای ناتوانها خاشع و ذلیل می شد و از آن کسی که همه توانائیها از آن او است و همه خلق در تمام حالات و تمام عوالم به او نیازمندند چگونه رویگردان بود.

کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گذاری دراز

اگر جز به حق می رود جاده ات در آتش فشانند سجّاده ات

آرزو می کند زودتر به دوزخ رود

در روایت است که در قیامت هنگام کشف حقیقت،گناهکاران از شدّت حسرت و سختی ندامت آرزو می کنند زودتر به دوزخ روند و بیش از آنچه چشیده اند از آتش شرمساری در موقف بررسی اعمال،نمانند.

و چون اهل یقین پیش از مرگ پرده های تاریک جهالت و غفلت از روی چشم دل آنها برداشته شده و تمام آفریده شدگان را عاجز و ناتوان دیدند،هیچگاه برای آفریده شده ای خاشع و ذلیل نمی شوند.

اهل یقین مقرب را معبد نمی کنند

و نیز چون اهل یقین بطلان دنیا و حق بودن آخرت را دانستند،درگذرا بودن حیات مادّی و بی پایانی و بزرگی زندگی پس از مرگ را شناختند و دانستند که«آخرت هرآینه بهتر است» (1)هیچگاه به غرض مادّی یعنی رسیدن به مال و جاه و شهرت و سایر شهوات،عبادتی انجام نخواهند داد زیرا عبادتی را که وسیله رسیدن به سعادت ابدی و بهره های روحانی شناخته اند چگونه وسیله رسیدن به خوشیهای زودگذر نفسانی که جز وهم و خیال چیزی نیست قرار می دهند و در نتیجه به هلاکت و عقوبت بینهایت مبتلا گردند؟

تابش یقین درمان قطعی

از آنچه گفته شد دانسته گردید:تنها درمان قطعی ریاء تابش نور یقین در دل است و تا به آن نرسد در خطر ریاء است هرچند خود نداند چنانچه اگر اهل یقین شد ریاکاری از شرابخواری و از هر گناه کبیره ای زشت تر و عقوبتش را سخت تر می بیند و اگر بخواهد بداند آیا به مقام یقین رسیده تا از ریاء محفوظ باشد یا نه،پس اگر حالش طوریست که بشر و شتر نزدش برابر است یعنی چه صدها بشر عملش را ببیند یا صدها شتر هیچ تفاوتی برایش نداشته باشد معلوم است که به مقام یقین رسیده زیرا همان طوری که اگر شترها عملش را ببینند شادی ندارد هم چنین از دیدن بشرها هم شادی ندارد چون به یقین دانسته که بشر هم به مانند شتر استقلالی ندارد و از خودش به تنهائی کاری ساخته نیست تا خواست الهی چه باشد،دلها و اراده ها مانند همه اجزاء آفرینش مسخّر اویند.

در بحث نفاق این کتاب حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شد که فرمود:

فقیه(دانا)کسی است که بشر و شتر برایش تفاوتی نداشته باشد،یعنی دیدن بشر در عملش اثری نکند چنانی که دیدن شتر برایش اثری ندارد نه اینکه خود را بزرگ و مردم را کوچک تر از خود پندارد و در آخر روایت است که خود را از همه ذلیل تر و پست تر داند.

1- 26) . وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ -سوره 87 آیه 17.

عبادت پنهانی محفوظتر است

کسی که هنوز به مقام یقین نرسیده تا مدح و ذمّ خلق برایش اثری نداشته باشد و بشر و شتر در دیدن اعمالش برایش برابر باشد وظیفه اش آنست که جز عباداتی که دستور رسیده آنها را در آشکار انجام دهند مانند نماز جماعت،حجّ، زکوه واجب و عباداتی که قهرا در آشکار انجام می گیرد مانند جهاد،امر به معروف و نهی از منکر و تجهیز میّت،باید سایر عباداتش را از واجبات و مستحبّات در نهانی انجام دهد به طوری که جز خدا کسی نبیند و بعد از عمل آن را برای کسی نگوید تا گاهی که به برکت اخلاص هایش خداوند به او نور یقین عنایت فرماید که پس از آن هر عملی را در آشکار انجام دهد از ریاء محفوظ است و در بحث نفاق این کتاب اهمیّت و فضیلت عبادت نهانی از خلق ذکر شد.

باید برای اخلاص کوشید

از احکام ضروری اسلام که اجماع جمیع علماء بر آنست لزوم اخلاص در عبادتست بطوری که شرط صحت و قبولی هر عبادتی اخلاص در نیّت آنست بلکه تحقّق عبادت وابسته به اخلاص در نیّت است بطوری که عبادت بی اخلاص مانند کالبد بی جان است که خاصیّتی جز کثافت و عفونت ندارد عبادت بی اخلاص هم جز بار سنگینی و رنج و عقوبت صاحبش خاصیتی ندارد و آیات و روایات در لزوم اخلاص در عبادات فراوان است تنها به نقل چند آیه و روایت شریفه قناعت می شود:

مأموریت برای اخلاص

«بگو به درستی که نماز عبادت و زندگی و مرگ من از آن پروردگار جهانیان است،شریکی ندارد و من بدین کار مأمورم و نخستین مسلم می باشم». (1)

1- 27) . قُلْ إِنَّ صَلاٰتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیٰایَ وَ مَمٰاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ لاٰ شَرِیکَ لَهُ وَ بِذٰلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ -سوره 6 آیه 162 و 163.

در این آیه شریفه خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:به مردم بگو که من نماز و تمامی عبادات و زندگی و تمام شئون آنکه به من مربوط است(از اعمال و اوصاف و افعال و ترک ها)و همچنین مرگم را با هرچه از آنکه به من مربوط است(و آن اموری است که پس از مرگ از زندگی دنیا سرچشمه می گیرد چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده:آن چنان که زندگی می کنید می میرید)همه را برای خدا قرار دادم بدون اینکه کسی را در آنها شریک او بدانم و خلاصه من در جمیع شؤن خود در زندگی و مرگم بنده ای هستم تنها برای خدا و روی خود را تنها به سوی او متوجّه نمودم هیچ چیزی را دنبال نمی کنم و از چیزی روی برنمی گردانم مگر برای او،در مسیر زندگیم قدمی برنمی دارم و به سوی مرگ قدمی نمی گذارم جز برای او،چه پروردگار همه عالمیانست و مالک همه و مدبّر همه است-من بدین گونه پرستش مأمور شده ام و نخستین کسی که تسلیم خواسته او شود و آن عبودیّت به تمام معنی را از هر باب و جهتی که او خواسته قبول نماید خودم هستم.

پس مراد از جمله «إِنَّ صَلاٰتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیٰایَ وَ مَمٰاتِی لِلّٰهِ » اینست که آن حضرت اخلاص بندگی خود را در نماز و عبادات دیگر و زندگی و مرگ اظهار کند و یا اینست که در همه این چهار چیز انشاء(عقد قلب)نماید. (1)

احکامی که از این آیه استفاده می شود

در کنز العرفان است که این آیه شریفه دلیل بر چند حکم است:

1-وجوب اخلاص در عبادت خداوند و جایز نبودن شریک قرار دادن با خدا در عبادت به طور کلّی،خواه شرک آشکار باشد مانند پرستش بت ها و ستاره ها و نظیر آنها،یا شرک نهانی باشد مانند ریاء بلکه بالاتر از این قصد ثواب هم با اخلاص منافات دارد. (2)

2-اخلاص در عبادت از احکام مسلّم اسلام است که بر عهده هر مسلمانیست و هر مسلمانی مأمور به اخلاص است چون فرموده:«و أنّا اوّل المسلمین».

1- 28) .نقل از تفسیر المیزان.

2- 29) .انشاء اللّه بزودی خواهیم گفت که قصد ثواب با اخلاص منافاتی ندارد.

3-صحّت نماز و هر عبادتی موقوف بر شناخت خدا و یگانه دانستن او و پروردگار همه عالم بودن او و اینکه ایجاد و تربیت همه موجودات با او است و لازمه این معرفت،قادر و عالم و حکیم دانستن او است؛و از اینجا است که عبادت کافر باطل است بلکه عبادت کسی که ایمان قلبی به آنچه گفته شد ندارد باطل است هرچند ظاهر مسلمان باشد.

4-در این آیه اشاره است به اینکه عبادت باید برای شکر نعمت ایجاد و تربیت باشد چون فرموده ربّ العالمین.

5-جایز نیست هیچیک از این چهار چیز که در این آیه ذکر شده به غیر خدا نسبت داده شود نه بطور استقلال و نه بطور شرکت،یعنی نماز و عبادات تنها برای خدا باشد چنانچه حیات و ممات را هم تنها از خدا باید دانست و دلیل این حکم جمله لا شریک له می باشد.

6-در این آیه آگاهی است به عظمت و بزرگواری خداوند و اینکه خدا است که سزاوار پرستش است و اهلیّت آن را دارد.

قصد قربت یعنی اخلاص در عبادت

«و امر کرده نشده اند از طرف خداوند مگر برای اینکه پرستش کنند خداوند را درحالی که خالص کننده باشد برای خدا دین خود را». (1)

در کنز العرفان گوید اخلاص در این آیه همان قصد قربت است که شرط صحّت هر عبادتیست.

و به صریح آیه شریفه امر خدا به عبادت با اخلاص است بطور حصر پس عبادت بی اخلاص مورد امر نیست پس باطل است.

«پس خداوند را پرستش کن درحالی که با اخلاص باشی». (2)

در این آیه هم عبادت با اخلاص مورد امر است

«و پروردگارت امر فرموده به امر حتمی و حکم فرموده به اینکه پرستش نکنید مگر او را». (3)

1- 30) . وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ -سوره 98 آیه 5.
2- 31) . فَاعْبُدِ اللّهَ مُخْلِصاً -سوره 39 آیه 2.
3- 32) . وَ قَضىٰ رَبُّکَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ -سوره 17 آیه 23.

یعنی واجب فرموده که تنها او را بپرستید و غیر او را پرستش نکنید پس عبادت خدا به تنهائی واجبست.

و کافیست در اثبات لزوم اخلاص در قبولی و صحت عمل،دقت در آخرین آیه سوره کهف:«چون خداوند شما یگانه و بی شریک است پس هرکس رسیدن به ثواب و کرامت های پروردگارش را خواهانست،باید کار نیک انجام دهد و نباید در پرستش پروردگارش کسی را شریک کند». (1)

و ظاهر است که خدا را یگانه و بی نیاز دانستن با پرستش غیر او منافیست زیرا اگر خدا یگانه است پس معبود هم یگانه است.

اخلاص در عمل مشکل تر از خود عمل است

و اما روایاتی که از آنها وجوب اخلاص دانسته می شود و اینکه شرط پذیرفته شدن،بلکه صحت هر عبادتی اخلاص می باشد از تواتر بالاتر و از شماره فزونست پاره ای از آنها در کتاب گناهان کبیره نقل شد و در این مقام به نقل یک روایت اکتفا می شود امام صادق علیه السلام در معنی آیه شریفه:«تا خداوند شما را بیازماید که کدامیک کردار بهتری دارید» (2)فرمود:«مقصود از کردار بهتر کردار بیشتر نیست ولی کردار درست تر است،درستی کردار ترس از خداست و درستی نیک و کردار نیک است سپس فرمود:کرداری را تا به آخر پاک و با اخلاص نگه داشتن از خود آن کردار سخت تر است.کردار پاک آنست که مقصودت از آن ستایش احدی جز خداوند عز و جل نباشد،نیت بهتر است از کردار بلکه همین نیت عمل است بعد از آن این آیه را خواند:«بگو هرکس عمل کند بر شاکله خود یعنی بر نیت خود عمل می کند» (3)و خلاصه این روایت آنکه میزان بهره مندی از عمل،درستی نیت آن عمل است و میزان درستی نیت،اخلاص است که واقعا منظوری جز خدا نداشته باشد،بنابراین نیت جان عمل است.

1- 33) . فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً -سوره 18 آیه 110.
2- 34) . لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً-سوره ملک آیه 2.
3- 35) .لیس یعنی اکثر عملا و لکن اصوبکم عملا و انما الاصابه خشیه اللّه و النیه الصادقه و الحسنه ثم الابقاء علی العمل حتی یخلص اشد من العمل

و العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا اللّه عز و جل و النیه افضل من العمل الا و النیه هی العمل ثم تلا قوله عز و جل قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلیٰ شٰاکِلَتِهِ (سوره الاسراء آیه 84).اصول کافی باب الاخلاص.

آنچه در معنی ریاء گفته شد اگر خواننده عزیز دقت کند حقیقت نیت و اخلاص در آن بر او روشن خواهد شد و برای اینکه مطلب روشن تر شود خلاصه آن تکرار می شود:

نیت همان عزم و اراده و قصد انجام کار است مثلا به قصد بازار حرکت می کند،به قصد مسجد رو به آن می رود،به قصد وضوء آب به صورت می ریزد،به قصد نماز رو به قبله می ایستد،به قصد روزه سحری می خورد و هکذا.

و از آنجائی که انسان عاقل هشیار باید غرض و نفعی را از کاری بخواهد تا قصد انجام آن کار را برای رسیدن به آن غرض بنماید و به عبارت دیگر بدون غرض قصد کاری نخواهد کرد مگر اینکه سفیه و بیهوده کار باشد.مثلا شخص عاقل تا نفعی در رفتن به بازار نبیند و آن را نخواهد قصد بازار نخواهد کرد،تا نفعی در خوردن چیزی نبیند و نخواهد قصد خوردن آن را نمی کند.

از این بیان دانسته شد که غرض،سبب نیت است بطوری که بدون آن نیت پیدا نمی شود و بنابراین می توان گفت حقیقت نیت همان غرض است که شخص را به اراده انجام کار وامی دارد (1)و اینکه در روایات وارد شده نیت باید صادقه و خالصه باشد مراد همان غرض است یعنی غرض و نفعی که خواسته دل است و انسانی را به عمل وامی دارد باید درست شود یعنی حقیقتا خواسته دل باشد و خالص از غیر خدا باشد یعنی منظور و خواسته دلش از آن عمل تنها خدا باشد.

و نیز اینکه فرموده اند«انّما الاعمال بالنیات (2)»یعنی کردارها تابع قصدها است منظور اینست که اگر غرض از کردار خدا باشد خوب است وگرنه بد است.

و نیز فرموده اند«لکلّ امرئ مانوی»برای هر شخص همان نیت او است

1- 36) .و این از باب تسمیه مسبب است باسم سبب و در علم معقول ثابت شده که حقیقت هر شیء همان علت او است و چون داعی و غرض سبب،برانگیخته شدن نیت و اراده فعل است پس همان غرض را می توان حقیقت نیت دانست و بر آن اطلاق کرد یعنی نیت گفته شود و از آن داعی و غرض اراده شود چنانچه در روایات شده.
2- 37) .این چند روایت در کتاب الطهاره وسائل الشیعه باب 5 و 6 موجود است.

یعنی همان غرض خواسته او است اگر واقعا قرب به خدا خواسته او بود از آن عمل،به خدا نزدیک می شود و اگر خواسته درونش قرب به خلق بود از آن عمل، به خلق نزدیک می شود و اگر خواسته های دیگر نفسانی یا شیطانی بود به همان ها نزدیک می شود.

و نیز فرموده اند«لا عمل الا بالنیّه»نیست عمل جز به نیّت یعنی عمل صحیح و مقبول بستگی به غرض از آن عمل دارد اگر به غرض خدائی انجام داده صحیح و پذیرفته است وگرنه باطل و هیچ است.

و نیز فرموده اند«نیه المؤمن خیر من عمله»نیت مؤمن از کارش بهتر است. (1)می توان گفت مراد از نیت در این حدیث مانند آنچه نقل شد همان غرض است و چون غرض مؤمن از عبادتی که انجام می دهد قرب پروردگار و رسیدن به رضای او است و البته عبادتی که انجام داده ثواب و اجر دارد لکن آنچه در برابر غرض که حقیقت نیت او است به آن می رسد یعنی قرب و رضای خداوند قطعا بهتر و بالاتر است از آنچه در برابر عملش به او می دهند چنانچه فرموده:«و خشنودی خداوند از مؤمنین از بهشت و نعمتهایش بزرگتر و ارزنده تر است(که به وصف نمی آید)و این رضایت خدا همان رستگاری بزرگست» (2)که از رستگاری بهشت رفتن بزرگتر می باشد.

نعمت های روحانی بهشت

و روایت شده که در بهشت سه نعمت روحانیست که بالاتر و بزرگتر از تمام نعمت های بهشت است یکی نعمت خلود و دیگر همسایگی با محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم و سوم رضوان خدا؛و به راستی آن ساعتی که روح پاک مؤمن با قلب سلیم وارد بهشت می شود درحالی که به پروردگارش دل خوش است و می فهمد که خدا هم از او راضی است آن حظّ و لذت به وصف نمی گنجد«رضی اللّه عنهم و رضوا عنه».

از آنچه گفته شد دانسته گردید که مراد از اخلاص در نیت اخلاص در غرض است یعنی خواسته دل و غرض و داعی و سبب اراده کردن انسانی به

1- 38) .علامه مجلسی در مرآت العقول ده وجه در معنی این حدیث از علماء نقل کرده است.
2- 39) . وَ رِضْوٰانٌ مِنَ اللّٰهِ أَكْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ سوره 9 آیه 72.

عمل،تنها خدا باشد پس اگر جز غرض الهی غرض دیگری هم باشد که سبب حرکت انسانی شده برای عبادت خالص نیست و باطل و مردود است.

برای توضیح مطلب چند مثال ذکر می شود:

غرض های فاسد عمل را باطل می کند.

اگر کسی جنب شده باشد و هوا هم سرد است و دوست دارد گرم شود پس به غرض رفع جنابت و گرم شدن بدن،آب گرم بر بدن بریزد،این غسل باطل است ولی اگر نخست آب بر بدن بریزد و پس از گرم شدن بدن فقط برای غسل شستشو کند صحیح است یا اینکه تکبیر یا ذکر دیگری را در نماز راستی به غرض امر به آن می گوید لکن آن را بلند می گوید برای اعلام غیر.مثلا در جماعت است و امام در رکوع منتظر رسیدن او است پس برای اینکه امام بداند که او به جماعت تکبیر را بلند به گوید یا اینکه برای التفات امام بسهوی که کرده یا فهماندن مطلبی را به دیگری.و در تمام موارد اگر اصل ذکر برای اطاعت امر باشد و بلند گفتن آن برای غرض صحیحی باشد ضرری ندارد.

اگر کسی اعمال حج را که انجام می دهد غرضش هم اداء واجب الهی و هم سیاحت و تفریح و تفرج باشد حجش باطل است.

اگر کسی زکوه،خمس،کفاره،صدقه مستحبه انفاق کند و غرض(یعنی وادارکننده او بر این انفاق)دو چیز باشد یکی اداء تکلیف و امتثال امر خدا و دیگر ستایش کردن گیرنده یا مردم از او،و تعظیم و تکریم آنها؛یا اینکه کاری دارد که باید گیرنده یا دیگران آن را انجام دهند و این انفاق را وسیله آن کار قرار می دهد،این انفاق باطل و مردود است.

و نیز هرگاه متاع خرابی دارد و می خواهد از شر آن خلاص شود آن را در راه خدا انفاق می کند،شکی در بطلان عملش نیست و آنچه گفته شد ضمائم مباح است و اگر ضمیمه داعی امر حرامی باشد مانند ریاء به تفصیلی که گذشت پس علاوه بر بطلان عمل،حرام و سزاوار عقوبت است.

ضمیمه مباح تبعی مفسد نیست

ناگفته نماند ضمیمه های مباحی که گفته شد در صورتی موجب بطلان عمل است که به راستی جزء داعی باشد ولی اگر جزء داعی بهیچ وجه نباشد و تنها جنباننده به عمل همان غرض خدائیست و ضمیمه یک امر تبعی محض باشد ضرری ندارد و برای توضیح چند مثال ذکر می شود:

شما می خواهید وضو بگیرید و همان غرض خدائی شما را به وضو گرفتن وامی دارد ضمنا به فرزند خود می گوئید بیا وضو گرفتن را یاد بگیر-یا اینکه می خواهید نماز بخوانید و همان امر الهی شما را به نماز واداشته ضمنا به کسی که نمی تواند نماز بخواند و نزد شما است می خواهید یاد دهید یا اینکه واقعا در مسجد می خواهید نماز بخوانید ضمنا فلان شخص را هم به بینید چون به او کار دارید و خلاصه به طور کلی باید جنباننده شخص برای عبادت تنها غرض خدائی باشد و اگر غرض دیگری او را حرکت دهد باطل است تا جائی که شیخ بهائی فرموده اگر عادت،کسی را به عبادت واداشت آن هم باطل است یعنی اگر اطاعت امر خدا او را نجنباند و تنها چیزی را که عادت به آن کرده از روی همان عادت انجام دهد باطل است.

برای دانستن عمل خالص از غیر خالص و اثر آن به این داستان از احیاء العلوم دقت نمائید.

بت شکنی برای نفس یا خدا

در بنی اسرائیل عابدی بود که تمام وقت عمرش صرف عبادت می شد،او را گفتند که در فلان محل درختی است که گروهی از مردم آن را می پرستند عابد برای خدا غیرت کرده و تبر را برداشت و قصد آن درخت کرد که آن را از ریشه بکند شیطان به صورت مرد پیری به نزدش آمد و گفت چه قصد داری؟عابد گفت می خواهم درخت را از ریشه قطع کنم تا پرستش غیر خدا نشود،شیطان گفت اگر خدا این درخت را بریده خواستی پیغمبرش را فرستادی تا آن را ببرد،تو را به این چه کار است؟

عابد سخن او را نشنید پس شیطان به او درآویخت و پس از زدوخورد عابد ابلیس را بر زمین کوفت.

ابلیس گفت مرا رها کن تا با تو سخنی گویم که ترا نفع بخشد-از کندن این درخت دست بردار چه معلوم نیست که در کندن آن ترا ثوابی باشد و اگر از این کار برگردی من هر شب دو درهم به تو می رسانم و تو آن را به فقرا برسان تا ثواب یقینی برایت باشد و نفعی به مردم از تو رسیده است.

عابد گفت:چون صلاح من و نفع فقرا در اینست از تو می پذیرم.

پس به خانه اش برگشت آن شب ابلیس دو درهم به او رساند و عابد خوشحال شد و آن را به فقراء رساند شب دیگر هرچه انتظار کشید از درهم خبری نشد روز دیگر با حالت غضب بر آن پیرمرد که او را فریب داده تبر برداشت و پای آن درخت آمد ابلیس به همان صورت دو روز پیش نزدش حاضر شد و گفت می خواهم درخت را ریشه کن کنم ابلیس گفت:ترا چنین توانائی نیست بالاخره باهم گلاویز شدند در این دفعه شیطان عابد را بر زمین کوفت،عابد سخت در شگفت شد به ناچار از خود ابلیس پرسش کرد که چه شد آن روز تو در دست من به مانند گنجشکی بودی و ترا بر زمین زدم و امروز به عکس شده؟

ابلیس گفت:جهت غالب شدن در آن روز این بود که تو در آن روز برای خدا غیرت کردی و غضبناک شدی و خواستی درخت را ریشه کن کنی تا کسی آن را نپرستد ولی امروز برای نرسیدن دو درهم غضبناک شدی و به این غرض می خواهی درخت را بکنی و البته نتوانی چون آن روز برای خدا خالص بودی و خدا هم یار و یاور تو بود امروز برای هوای نفس است ازاین روی خوار و ذلیلی.

یک ضربت بهتر از عبادت جن و انس

در این روایت دقت کنید:محدّث جزائری در انوار نعمانیه گوید حدیث:

روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که«ضربت زدن علی علیه السلام در روز جنگ خندق به عمرو ابن عبد ودّ و کشتن او به آن ضربت بهتر است از عبادت جن و انس تا روز قیامت» (1)این حدیث مستفیض بلکه نزدیک به تواتر است و بعضی گفته اند

1- 40) .ضربه على يوم الخندق افضل من عباده الثقلين.

چگونه می شود یک ضربت بهتر باشد از عبادت های جنّ و انس تا روز قیامت؟

علمای شیعه در جواب گفته اند که چون آن حضرت در کشتن آن ملعون مخلص بود و هیچ منظوری نداشت جز رضای خداوند و نخواست شجاعت خود را ظاهر سازد (چون عمرو شجاع روزگار بود و به راستی نبرد با او و غالب شدن بر او فخری بود که نظیر نداشت زیرا آن ملعون با هزار شجاع برابر می شد و بر آنها غالب می گردید)و چون آن حضرت نظری به این جهت نداشت و تنها خدا در نظرش بود اخلاص آن حضرت در این ضربت سبب این فضیلت گردید.

از علی آموز اخلاص عمل

و مؤید این مطلب یعنی اخلاص آن حضرت آنست که چون عمرو را بر زمین انداخت و بر سینه اش نشست قدری تأمل کرد مسلمانان فریاد کردند و گفتند یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام بفرما در کشتن عمرو شتاب کند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:کار به علی علیه السلام نداشته باشید او در کار خود داناتر است و چون سر عمرو را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آورد رسول خدا فرمود:یا علی علیه السلام در کشتن عمرو مسامحه کردی و شتاب ننمودی؟گفت یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم چون او را بر زمین انداختم به من ناسزا گفت و من خشمناک شدم ترسیدم اگر او را در آن حال بکشم برای ناسزائی که به من گفته کشته باشم توقف کردم تا غیظم فرونشست آنگاه او را برای خدا کشتم.

بعضی از علمای عامه در بیان حدیث مزبور گفته اند چون اسلام در آن روز تنها در مدینه بود و اگر عمرو در آن روز غالب می شد اساس اسلام از بین می رفت و بدیهی است عبادت جن و انس تا قیامت فرع بر بقاء اسلام است و چون امیر المؤمنین علیه السلام سبب بقاء اصل اسلام شد پس عمل آن حضرت اصل است و عبادت ها تا قیامت فرع و شرافت اصل بر فرع بدیهی است. (1)

1- 41) . از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دغل در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری برآورد و شتافت او خدو انداخت بر روی علی علیه السلام افتخار هر نبی و هر وصی در زمان انداخت شمشیر آن علی علیه السلام کرد او اندر غزایش کاهلی گفت بر من تیغ تیز افراشتی از چه افکندی مرا بگذاشتی

[بیان چند نکته]

.1

اشاره

مراتب اخلاص

نخستین مرتبه اخلاص آنست که غرض از اطاعت امر الهی واجب یا مستحب،رسیدن به ثواب هائی باشد که خداوند برای اطاعت کنندگان وعده داده است و به عبارت دیگر خدایش را می پرستد به اطاعت امر او به امید آنکه خداوند وعده هائی که به مطیعین داده به او مرحمت فرماید خواه ثواب اخروی را از خداوند امید داشته باشد مانند بهشت یا ثواب دنیوی مانند طلب توسعه رزق از نماز شب یا آمدن باران از نماز باران یا رسیدن به حاجت دنیوی از خواندن نماز حاجت که در تمام این موارد هرگاه نماز بخواند برای اطاعت امر خداوند که معصوم فرموده این نماز را بخوان که چنین اجر و ثواب ها دارد البته صحیح است هرچند غرض و داعی بر اطاعت امر خدا شوق رسیدن به ثوابیست که بر این عمل داده شده یا پرهیز از عذابی است که بر ترک آن می باشد خلاصه شوق ثواب یا ترس از عقاب اگر سبب شود که انسان چیزی را که خداوند به آن امر فرموده اطاعت کند و به جا آورد صحیح و منافی با اخلاص نیست.

اگر غرض خواص عبادت باشد

صحت هر عبادتی چه واجب و چه مستحب وقتی است که جنباننده انسانی برای انجام آن تنها اطاعت امر باشد یعنی چون خداوند به آن امر فرموده به جا آورد و اگر جنباننده انسانی به سوی عمل،امر دنیوی و نفسانی مانند ریاء و ضمیمه هائی که ذکر شده باشد باطل است.

پس اگر تنها اطاعت امر داعی بر عمل شد صحیح است و چون اطاعت امر خدا را خاصیت ها و منافعی است که در شرع خبر داده شده پس هریک از آن خاصیت ها اگر سبب شود که انسان برای اطاعت خدا حاضر شود تا به آن

خاصیت برسد صحیح است و به همان اثر خواهد رسید مثلا شخص فقیری که طالب توسعه رزق است می شنود که در شرع امر فرموده به خواندن یازده رکعت نماز در نصف آخر شب تا طلوع فجر و فرموده این عمل موجب توسعه رزق است به شوق رسیدن به توسعه رزق وضوء می گیرد و آن نماز را می خواند و پرستش می کند پروردگارش را البته صحیح و به آنچه از خدا امید داشته خواهد رسید.

دیگری سختی عقبه ها و منزل های برزخ و قیامت و شدت عذاب دوزخ و تفکر در این حالات او را سخت ترسناک ساخته و دلهره پیدا کرده و وحشت زده شده و شنیده که امام علیه السلام فرمود:نماز شب نوری است در قبر و برزخ و قیامت و صراط،و سپری است از آتش پس برمی خیزد در آن وقت شب و نماز می خواند به امید آنکه خدا او را نجات بخشد البته نمازش عبادت خدا است چون به قصد اطاعت امر او نماز خوانده و به آن امیدی که به خدا داشته از این اطاعت یعنی نجات از سختی ها خواهد رسید.

دیگری به یاد بهشت و ثواب های آخرتی و بخشش های الهی می افتد و سخت مشتاق آنها می گردد و چون شنیده که اگر کسی اطاعت امر خدا کند و نماز شب بخواند به چنین و چنان از ثواب های الهی می رسد.به امید رسیدن به آن ثواب ها حاضر به اطاعت آن امر و پرستیدن خدا به چیزی که امر فرموده است می شود.

غرض ها در اطاعت گوناگونست

از این بیان دانسته شد که حالات اشخاص در غرض آنها از اطاعت امر پروردگار مختلف است بلکه یک نفر هم به حسب اوقات حالات گوناگون پیدا می کند چنان که شوق به ثواب و ترس از عقاب هم مراتبی دارد مثلا گاهی شوق به بهشت دارد از جهت نعمت های عجیبی که خدا وعده داده از خوردنی ها، آشامیدنی ها،دیدنی ها،شنیدنی ها،کاخ ها،حورها...

و گاهی شوق پیدا می کند از جهت اینکه مهمان خانه خدا است که با قدرت و کرامت بی پایانش از بهشتیان پذیرائی می فرماید و گاهی شوق پیدا می کند از جهت اینکه آنجا مجمع اخیار و ابرار و پیغمبران و تمام خوبان است که در رأس همه محمّد و آل اویند.

نسبت به دوزخ نیز گاهی از انواع شکنجه ها و رنج ها و بلاهای آنها ترسناک و وحشتناک می شود و گاهی از جهت اینکه آنجا محلّ غضب و سخط آفریدگار است دلهره پیدا می کند و گاهی از جهت اینکه مجمع کفّار و فجّار و اشرار و اشقیاء است که در رأس آنها شیاطین و دشمنان آل محمّدند و گاهی از جهت محرومیّت از کرامت ها و لطف های الهی است که از آن جمله ملاقات خوبانست حسرت زده می شود چنانچه در دعای کمیل،امیر المؤمنین علیه السلام عرض می کند:

«اگر مرا به دوزخ فرستی گیرم بتوانم بر عذاب تو شکیبائی کنم لکن چگونه می توانم بر فراقت و دوری از دوستانت شکیبائی کنم و گیرم بتوانم بر سوزش آتش قهرت صبر کنم لکن چگونه می توانم بر محرومیّت از کرامت ها و لطف هایت درباره بهشتیان صبر نمایم». (1)

رسیدن به ثواب و ترس از عقاب غرض صحیحی است

غرض از طول کلام در این مقام پاسخ کسانیست که گمان کرده اند که اگر عبادت به غرض ثواب یا ترس از عقاب باشد صحیح نیست و از آنچه گفته شد به خوبی دانسته شد که مناط صحّت عبادت،اطاعت امر پروردگار است به غرض رسیدن به نفعی که بر آن وعده داده شده است. (2)

ناگفته نماند هرگاه میل به ثواب داعی بر اطاعت امر خدا نشود بلکه داعی بر نفس عمل شود البتّه باطل است و به آن ثواب و غرض که بر اطاعت امر است نخواهد رسید مثلا هرگاه کسی میل به توسعه رزق داعی او شود بر خواندن نماز شب نه بر اطاعت امر خدا به نماز شب،یعنی نمازی می خواند که در برابرش به توسعه رزق برسد و نماز را از قبیل معاوضه و معامله های دنیویش قرار دهد البتّه باطل و بی نتیجه خواهد بود زیرا اطاعت امر خدا را نکرده بلکه اطاعت نفس خود کرده و عبادت خدا را نکرده بلکه نفسش را پرستیده و رضایت خدا را

1- 42) .فهبنی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک و هبنی صبرت علی حر نارک فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک.«دعای کمیل».
2- 43) .و می توان گفت که این مسئله از باب داعی بر داعی است یعنی در انسانی خواسته بهشت یا فرار از دوزخ پیدا می شود و چون آن را در

اطاعت امر خدا می بیند خواسته اطاعت در او پیدا می شود پس عبادت را انجام می دهد.خلاصه کافی است در صحت عبادت که بداعی اطاعت امر مولا بجا آورده شود هرچند آن داعی با اطاعت هم از میل به ثواب یا خوف از عقاب پیدا شده باشد.

نطلبیده بلکه رضایت نفس خود را خواسته است و فهم این مطلب دقت زیادی لازم دارد.

اگر قصد اطاعت نباشد باطل است

آنچه از شهید اوّل و علاّمه حلّی و ابن طاووس و جمعی دیگر از فقهاء نقل شده که فرموده اند اگر عبادت تنها از روی رسیدن به ثواب یا فرار از عقاب باشد باطل است ظاهرا مقصودشان صورتیست که گفته شد مثلا ترس از عذاب او را وامی دارد که مبلغی به فقراء بدهد یا شوق بهشت او را وامی دارد مبلغی به سادات بدهد مانند معامله،یعنی بهشت را به این مبلغ می خرد البتّه باطل است.زیرا بهشت برای عبادت کنندگان و فرمان برداران امر پروردگار است و این شخص به میل خودش کاری انجام داده و اطاعت امر دلش را کرده است.

بلی اگر شوق به بهشت او را وادارد که از امر پروردگارش به زکوه و خمس اطاعت کند پس،از مالش آن مقداری که خدا حکم فرموده به مواردی که امر فرموده بدون ریاء و سمعه و غرض شیطانی و مرض نفسانی برساند البتّه صحیح است و عبادتی انجام داده و به همان امیدی که از پروردگارش در این اطاعت داشته خواهد رسید.

خلاصه اگر داعی و غرض،ثوابی باشد که بر اطاعت خدا است بطوری که آن غرض او را به اطاعت وادارد به همان نحوی که امر شده،درست و مأجور است و اگر داعی بر نفس عمل شود از پیش خود باطل و همانست که فقهای بزرگ فتوی به بطلان آن داده اند.

.2

اشاره

عبادت به داعی شکرگزاری.

مرتبه اوّل که عبادت کردن از روی شوق به ثواب یا فرار از عقاب است هرچند صحیح و مأجور است به شرحی که گذشت لکن سزاوار است انسانی از خودخواهی و خودبینی بیرون آید و از حظوظ نفسانی دست بردارد و تفکّری در نعمت های بی پایان پروردگار خود کند،تأمّلی در اجزاء بدن و قوای ادراکی و

بالاتر از همه نعمت عقلی که به او مرحمت فرموده است بنماید چه خوب گفته سعدی شیرازی؛هر نفسی که فرومی رود ممّد حیاتست و چون برمی گردد مفرّح ذات،پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری لازم:

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد

و نیز ملاحظه کند روزی مستمری که به او می رساند و دستگاه هائی که مسخّر اویند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

و نیز قدری در نعمت های معنوی تدبّر کند چگونه او را حیران و سرگردان نگذاشت بلکه او را هدایت فرموده،پیغمبر فرستاد،امام را به او شناسانید و دستوراتی که سعادت ابدی او را تأمین کند برایش فرستاد.

و نیز ملاحظه کند توفیقات و تأییدات افزون از شمار او را و نیز دقت کند در پوشش ها و عفوها و مهلت های الهی از گناهان بی اندازه او و به راستی«هر فردی اگر بخواهد نعمت های او را بشمارد از عهده اش بیرون است». (1)

شکر نعمت به حکم عقل

سپس به عقل و وجدان خود رجوع کند به بیند آیا سزاوار است این همه نعمت های افزون از شما را کوچک و نادیده گیرد و منعم خود را فراموش نماید و او را نپرستد و برایش خاضع و خاشع نگردد؟ درحالی که تمام فرمان هایش برای بهره مندی و سعادت مندی خود بنده است اگر یک هزارم بلکه یک ملیونیم نعمت هائی که خدا به او عطا فرموده بشری مانند خودش به او احسان کند آیا معامله اش با او چگونه است درحالی که هر

احسانی بوسیله هرکس به انسان رسد آن هم از خداست و در بحث توحید افعالی به این مطلب اشاره شد.

و به راستی اگر ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ هم نبود عقلا پرستش

1- 44) . وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لا تُحْصُوها.

چنین منعمی واجب بود که از او فرمان برداری کنند در مقابل احسان ها و انعام های بی پایانش و عذرخواهی و پوزش طلبی از ناسپاسی ها و کفران هائی که از روی تقصیر یا قصور نموده است.

از اینجا است که در قرآن مجید این حکم عقلی را مکرّر یادآوری فرموده است.«پس مرا یاد کنید تا من شما را یاد کنم و مرا سپاس دارید و در(باره)من ناسپاس نباشید و کفران نعمت نکنید». (1)

پس نعمت های خدا را یاد آورید و در زمین به فساد و تباهی نروید». (2)

و بیش از هفتاد آیه از قرآن مجید درباره شکرگزاری از پروردگار یادآوری شده و به راستی اگر سعادت شکرگزاری طریقه کسی شد و اساس عبادت و اطاعت از خدا را بر پایه سپاس گزاری و به آن غرض انجام دهد از مقامات عالی قرب به خدا و دوستی او و اخلاص و تسلیم و رضا بهره های بزرگ نصیبش خواهد شد و نیز او را از هر گناهی نگهدارنده خواهد بود؛«و به زودی سپاس گزاران را پاداش دهیم». (3)

و کسی که خواسته درونی و میل نهانی و آرزوی قلبی او سپاس گزاری از پروردگارش باشد بطوری که داعی او به عبادت شود یعنی آن میل قلبی او را به عبادت و اطاعت وادارد،پس علاوه بر ثوابی که در برابر عمل او است که بطور احسن به او خواهند داد از درجه و مقامی که خداوند برای شاکرین مقرّر فرموده بهره مند خواهد بود.

.3

اشاره

عبادت به داعی قرب به خدا

هرگاه بنده حقارت و ناتوانی و بی همه چیزی و نیازمندی خود را به بیند و در برابر،عظمت و توانائی بی نهایت و بی نیازی و بزرگواری و کرامت پروردگار را بفهمد،در دلش آرزوی قرب به او پیدا می شود که به برکت قرب او،عجزها و نقص ها و نیازمندی هایش برطرف شود یعنی همه آنها به توانائی و کاملی و

1- 45) . فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَ اشْکُرُوا لِی وَ لا تَکْفُرُونِ -سوره 2 آیه 147.
2- 46) . فَاذْکُرُوا آلاءَ اللّٰهِ وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ -سوره 7 آیه 73.
3- 47) . وَ سَنَجْزِی الشّٰاکِرِینَ سوره 3 آیه 145.

بی نیازی بدل شود پس خواسته قلبیش که قرب به خدا است او را به عبادت و اطاعت وادارد چون تنها وسیله قرب به خدا همان عبادت و اطاعت است و کسی که داعی او به عبادت قرب به خدا شود پس علاوه بر ثواب و مزدی که برای آن عبادتست و به او خواهند داد از برکات قرب آفریدگار که به وصف درنمی گنجد بهره های بزرگ نصیبش می شود.

قرب به حسب مرتبه و کمال

برای دانستن معنی قرب خداوند آنچه را علامه مجلسی-ره-در عین الحیات نقل نموده بیان می شود.

قرب به خدا نزدیکی زمانی و مکانی نیست زیرا خداوند از زمان و مکان منزه است و قرب الهی را معانی بسیار است به بیان دو معنی در این رساله قناعت می شود یکی قرب به حسب مرتبه و کمال است یعنی چون حضرت واجب الوجود کامل من جمیع الجهات است و نقص در ذات و صفات او نیست و ممکن تمام نقص و عجز و ناتمامیست از این جهت نهایت تقابل و تباین در میان واجب و ممکن حاصل است و هرگاه یک نقص از نقائص ممکن الوجودی ازاله گردد و از فیاض مطلق کمالی از کمالات بر او افاضه شود او را نزدیکی فی الجمله به هم می رساند چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق تضاد و تباین داشته باشند می گویند این دو نفر از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از ایشان اخلاق دیگری را کسب کند می گویند که او پاره ای به آن دیگری نزدیک شد اگر چه صفات واجب و ممکن را به یکدیگر ربطی نیست و کمالات ممکن به صد هزار نقص آمیخته است اما بلاتشبیه یک نوع آشنائی و ارتباط به هم می رساند که از آن به قرب تعبیر می شود چون عبادات ظاهره لطف است در عبادات باطنه و هر عبادتی موجب کمالی است در نفس،پس ممکن است که در عبادت منظور آدمی تحصیل این امر باشد و درجات مراتب این قرب نامتناهی است و تفصیل این معنی انشاء اللّه در مقام دیگر بیان می شود.

قرب به حسب یاد و دوستی

معنی دیگر قرب به حسب تذکر و محبت و مصاحبت معنوی است چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته این دوست در ذکر محبوب خود باشد و از خاطر او محو نشود و به زبان نشر کمالات او نماید و به اعضاء و جوارح مشغول کارهای او باشد به حسب قرب معنوی به او نزدیک تر است از بیگانه یا دشمنی که در پهلوی او نشسته باشد و ظاهر است که از کثرت عبادت و ذکر این معنی حاصل می شود«گر در یمنی چو با منی پیش منی».

.4

عبادت از روی حیاء

هرگاه بنده ای دلش به نور ایمان روشن شده باشد و خوبی عبادت و طاعت و زشتی نافرمانی و معصیت را فهمیده باشد و در مقام معرفت به درجه کمال رسیده و همیشه در همه جا،و همه حال خدا را حاضر و بر خود ناظر ببیند بطوری که بداند نهانی های درونش بر پروردگارش آشکار است،عظمت و جلال الهی بر دلش جلوه نموده پس همیشه از پروردگارش در حیاء است این حیاء از حضور حق تعالی از هر گناهی او را مانع است و او را به هر اطاعتی داعی است بطوری که اگر بر فرض به او گفته شود و بداند که اهل عذاب نیست و قطعا بهشتی است باز همان حیاء مانع او است از نافرمانی و زشت کاری و این مطلب بسی آشکار است.

هرگاه انسان با حضور بنده عاجزی مانند خودش از کارهای زشت و ناروا خودداری می کند چگونه با حضور آفریدگار از کارهای زشت و نافرمانی حیاء نمی کند؟ !بلی در حال غفلت از حضور حق بسی نافرمانی و زشت کاری و بی حیائی که از انسان سرمی زند اینجا است که باید بر غفلت های خود گریست و از بی حیائی ها ناله کرد و از خداوند غفار و ستار پوزش ها طلبید.

ص:382

.5

اشاره

عبادت از روی محبت

هرگاه بنده ای بوسیله مجاهدات نفسانی و تفکر زیاد در فنای دنیا،دوستی شهوات حیوانی و آرزوهای نفسانی از دل بیرون شود و از بیماری خودخواهی و خودپرستی خلاص شود و نیز به برکت کثرت عبادت با سعی در اخلاص مورد لطف و محبت حضرت آفریدگار شود پس خداوند دلش را محل تابش نور محبت خود قرار دهد تا محب و محبوب او گردد و«خدا ایشان را دوست دارد و ایشان هم خدای را دوست دارند» (1)و مقام محبت،اعلی درجه مقامات انسانی و نهایت آرزوی عارفانست.

و چون دل سلطان بدن است،و تمام حرکات اختیاری تن به امر و خواسته او است پس دلی که جز دوستی خدا حب دیگری و خواسته چیزی در آن نیست جنبش های چشم و گوش و زبان و دست و پای او همه از روی دوستی خواهد بود خصوصا حرکات عبادتش،یعنی کسی که دوست دار خدا شد پرستش او،خضوع و خشوع برای او و فرمان برداری از او را با لذّات دوست دارد تا جائی که یاد خدا به عبادت و فرمان برداری،در کام او از عسل شیرین تر است و لذت و سرور و آرامش و آسایش دلش،در یاد خدا است و حال او هنگام یاد خدا حال ماهی در آب است چنانچه گاه غفلتش مانند حال ماهی بیرون از آبست:«ای آقای من به یاد تو دل من زنده است و به راز گفتن با تو آتش ترس خود را خنک ساخته ام». (2)

آرامش دل،عشق به عبادت

«آنان که ایمان آوردند و دل هاشان به یاد خدا آرامش یافته،همانا به یاد خدا دل ها آرام می گیرد» (3)و خلاصه هرکس خدای را دوست دار شد دوست

1- 48) . يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ ... سوره 5 آیه 54.

2- 49) .یا مولای بذکرک عاش قلبی و بمناجاتک بردت الم الخوف عنی«دعای ابی حمزه ثمالی».
3- 50) . اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللّهِ أَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ سوره 13 آیه 28.

دارد که زبانش جز به یاد او سخنی نگوید و به گوشش جز صحبت او چیزی نرسد و به چشمش جز آیات او نخورد و دست و پایش جز برای فرمان برداری او نجنبد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود«بهترین مردم کسی است که عاشق عبادتست (دوستی بی نهایت به عبادت دارد)و آن را در آغوش کشد و از دل دوست دارد و با تن به آن درآمیزد و خود را برای انجام آن فارغ سازد او است که باک ندارد در دنیا سختی کشد یا در رفاه و آسایش باشد». (1)

عاشق خدا نظری به ثواب ندارد

کسی که دوستی خدا در دلش جای گرفت و بندگی کردن را عاشق شد دیگر نظری به ثواب و پاداش عمل ندارد تا جائی که بر فرض اگر یقین کند او را به بهشت نمی برند،و پاداشی بر عمل ندارد دست از عبادت و طاعت برنمی دارد بلکه اگر او را به دوزخ برند باز حبّ خدا که جزء ذات و حقیقت او شده با او است چنانچه امام سجاد علیه السلام می فرماید:

«ای خدای من !اگر مرا در غل ها و زنجیرها ببندی و پیش دیده مردمان مرا از عطایت محروم داری و دیده بندگانت را متوجّه رسوائی های من گردانی و بفرمائی مرا به آتش برند و میان من و نیکان جدائی اندازی،امیدم را از تو نمی برم و دیده امیدم را به عفو تو برنمی گردانم و دوستی تو از دلم بیرون نخواهد شد،و نعمت های ترا فراموش نمی کنم و پوشش های ترا(از زشتی هایم)در دنیا از یاد نمی برم». (2)

«ای خدائی که چشانیدی دوستان خود را شیرینی انس گرفتن با تو،پس برپا ایستادند نزد تو درحالی که تملّق گویان از تو هستند». (3)

1- 51) .افضل الناس من عشق العباده فعانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده و تفرغ لها فهو لا یبالی علی ما اصبح من الدنیا عسر ام علی یسر- اصول کافی باب العباده.
2- 52) .الهی لو قرنتنی بالاصفاد و منعتنی سیبک من بین الاشهاد و دللت علی فضائحی عیون العباد و امرت بی الی ان حلت بینی و بین الابرار ما قطعت رجائی منک و لا صرفت وجه تأمیلی للعفو عنک و لا خرج حبک من

قلبی انسی ایادیک عندی و سترک المرخی علی فی دار الدنیا.«دعای ابی حمزه ثمالی».
3- 53) .یا من اذاق احبائه حلاوه المؤانسه فقاموا بین یدیه متملقین.دعای عرفه

باز سلطان کی نظر بر لاشه مردار دارد؟

و نیز دوست خدا چنانی که عبادت و طاعت را دوست دار است از غفلت و معصیت سخت بیزار است و گناه را دشمن دارد و در کامش از حنظل تلخ تر است بطوری که اگر بر فرض یقین کند که بر گناه عذابش نمی کنند باز خود را آلوده نمی کند چون زشتی و پستی آن را فهمیده است.

در حقیقت دوست خدا قلبش از هر بیماری شفا یافته و کاملا سالم شده است خصوصا از جهت ذائقه یعنی شیرینی یاد خدا و عبادت را چشیده و تلخی گناه را درک کرده است برعکس دوست داران دنیا که ذائقه دلشان از فطرت انسانی منحرف شده و جز لذّات خسیسه حیوانی لذّتی درک نکرده اند و کام خود را به ذکر دنیا و شهوات آن شیرین می کنند و از مشارکت با حیوانات افتخار می نمایند و از یاد خدا و سرای آخرت گریزانند و خود را به سرگرمی های دنیا سرگرم و غافل می سازند:«و گاهی که نام خدا به تنهائی برده شود دل های آنان که به آخرت ایمان نیاورده اند برنجد و هرگاه یاد شود آنان که جز اویند ناگاه ایشان شادمان شوند». (1)

به این نشانه ها شناخته می شوند

آنچه ذکر شد که دوستان خدا عبادت را دوست و گناه را دشمن می دارند و ترک می کنند،خود نشانه ای برای آنها است که به آن شناخته می شوند، «روایت شده (2)که موسی علیه السلام گفت:پروردگارا چگونه بتوانم آن را که دوست داری از آنکه دشمن داری بشناسم؟خداوند فرمود:هرگاه بنده ای را دوست دارم دو نشانه در او قرار می دهم موسی گفت:پروردگارا آن دو نشانه کدامست؛خداوند

1- 54) . وَ إِذٰا ذُکِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ وَ إِذٰا ذُکِرَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ إِذٰا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ . سوره 39 آیه 45.
2- 55) .روی ان موسی علیه السلام قال یا رب کیف یمکنی ان اعرف من احببت ممن ابغضت قال تعالی یا موسی علیه السلام اذا احببت عبدا جعلت فیه علامتین قال موسی یا رب و ما هما قال یا موسی اذا احببت عبدا الهمته ذکری لکی اذکره فی ملکوت السماء و عصمته محارمی لئلا یحل علیه عقابی و سخطی.لوامع البینات.

فرمود:یکی آنکه یاد خودم را به او الهام می نمایم تا یاد من کند و من هم در برابرش در ملکوت آسمان او را یاد می کنم دیگر آنکه او را از گناه بازمی دارم تا عذاب و سخط من به او نرسد». (1)

پرستش آزادمردان

عبادت از روی محبّت حضرت آفریدگار اگر نصیب شود شریف ترین مراتب اخلاص است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام رسیده:«عبادت کنندگان سه گروهند گروهی خدا را از ترس می پرستند این عبادت بنده ها است(که از ترس بازخواست فرمان می برند)و گروهی خدا را به طمع ثواب می پرستند پس این عبادت مزدوران است(که برای مزد کار می کنند)و گروهی خدا را برای دوستی او می پرستند پس این عبادت آزاده ها است و بهترین عبادتست». (2)

بهشت و دوزخ را کوچک نمی شمارند

ناگفته نماند آنچه گفته شد از حال دوستان خدا که عبادت و اطاعتشان برای رسیدن به بهشت و فرار از دوزخ نیست خیال نشود که آنها بهشت را کوچک می شمارند و دوزخ را ناچیز می پندارند.بهشتی که خدا آفریده و آن را بزرگ نامیده:«و هرگاه ببینی بهشت را ببینی نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ را». (3)

آیا می شود دوستان خدا آن را کوچک بدانند بهشتی را که خداوند بندگانش را به آن دعوت فرموده که پیشی گیرید به سوی آن؛«و بشتابید به سوی آمرزش از پروردگار خود و بهشتی که پهنای آن آسمان ها و زمین ها است آماده شده است برای پرهیزگاران». (4)

آیا دوستان خدا به آن شائق نمی باشند و آن را نمی خواهند؟علاوه بر اینکه بهشت محلّ کرامت و تجلیّات انوار جمال الهی است و همچنین دوزخی را که

1- 56) .برای دانستن بزرگی مقام محبت و نشانه ها و آثار آن به کتاب معراج السعاده مراجعه شود.

2- 57) .العباد ثلثه قوم عبدوا اللّه عز و جل خوفا فتلک عباده العبيد و قوم عبدوا اللّه تبارک و تعالی طلب الثواب فتلک عباده الاجراء و قوم عبدوا اللّه عز و جل حبا له فتلک عباده الاحرار و هی افضل العباده«اصول کافی باب العباده».
3- 58) . وَ إِذٰا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً. سوره 76 آيه 20.
4- 59) . وَ سٰارِعُوا إِلىٰ مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ . سوره 3 آيه 133.

زندان خانه و محلّ قهر خود قرار داده و بندگان را از آن برحذر داشته:«این دوزخ است که خداوند بندگان خود را از آن می ترساند ای بندگان من پس بترسید». (1)

شوق بهشت و ترس از دوزخ است که ناله دوستان خدا را بلند کرده و اشک هایشان را ریزان و دل هایشان را بریان ساخته است:«اگر نبود اجلی که خدا بر ایشان مقرر داشته و تا آن نرسد باید در دنیا باشند یک چشم برهم زدن جان هاشان در کالبدهاشان قرار نمی گرفت به سبب شوق به ثواب و ترس از عقاب». (2)

چیزی که هست صاحب معرفت و محبّت که شوق به بهشت او از دیگران بیشتر است نه از جهت بهره ها و لذت های نفسانی است بلکه چون بهشت محلّ کرامت ها و الطاف حضرت ربّ العالمین و مقام قرب و مخاطبه با او است و نیز ترس شدیدشان از دوزخ که از دیگران بیشتر است نه تنها از شکنجه های آنست بلکه از جهت اینکه محلّ قهر خدا و دوری از او و هجران از اولیاء او است.

مثالی جالب برای تقریب مطلب

برای روشن شدن مطلب مثالی ذکر می شود:هرگاه سلطان جماعتی را بر خوان احسان خود دعوت کند و آنها با شوق حرکت کنند و بر خوان سلطان حاضر شوند آنها بر سه گروهند دسته ای گداصفت و شکم پرست که شوقشان به اینست که از خوان فراوان شکمی پر کنند دسته دیگر به شوق اینکه در خوان سلطان نعمت هائی است که جای دیگر نیست و در خانه او پذیرائی شاهانه است گروه دیگر صاحبان خرد و همت بلندند که شوقشان تنها نسبت آن خوان به سلطانست که آنجا از لذت قرب به سلطان و مصاحبت و ملاطفت و مکالمه با او بهره مند میشوند. (3)

و همچنین اگر سلطان یک نفر عادی را زندان کند آن شخص تنها از سختی زندان در رنج است و هرگاه یک نفر صاحب خرد و مقام مانند وزیرش را

1- 60) . ذٰلِکَ یُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهِ عِبادَهُ یا عِبادِ فَاتَّقُونِ سوره 39 آیه 16.
2- 61) .و لو لا الاجل الذی کتب اللّه علیهم لم یستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفه عین شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب. نهج البلاغه

خطبه همام.
3- 62) .از این مثال به خوبی دانسته می شود تفاوت لذات بهشتیان به اعتبار مراتب محبت و معرفت آنها است.

غضب کند و به زندان فرستد آن بیچاره رنجی را که از سخط سلطان و دوری از او و تنزّل مقامش می برد قابل قیاس با سختی خود زندان نیست بلکه تمام ناراحتی او در زندان همان خشم سلطان بر او است.

هوای سلطنتم بود بندگی تو کردم

پس از دانستن این مثال گویم اهل معرفت و محبّت با اینکه شوقشان به بهشت و ترسشان.از دوزخ زیاد است لکن داعی آنها بر عبادت و اطاعت خداوند همان محبّت است به تفصیلی که گذشت و خدا را چنان شناخته اند که غلام او شدن و فرمان برداری او بطوری که مورد قبول حضرتش گردد بر سلطنت عالم ترجیح دارد و بدان فخر می کنند و عزت خود را در آن می بینند چنانچه سرور اولیاء علی مرتضی علیه السلام عرض می کند:«خداوندا بس است در عزت من که بنده تو باشم و بس است در فخرم که تو پروردگارم باشی:تو آن طوری که من دوست دارم هستی پس مرا آن طوری که دوست می داری قرار ده». (1)

.6

عبادت کاملین در محبت و معرفت

هرگاه بنده در معرفت پروردگار عالم از علم الیقین گذشت و به حق الیقین رسید و اسماء و صفات جمال و جلال او را آن طوری که سزاوار است شناخت و در جهت محبّت و علاقمندی به خدا به درجه اعلی که از آن به عشق تعبیر می شود رسید،آنگاه است که خدا را سزاوار پرستیدن و فرمان برداری از او می داند و ازاین رو همیشه آماده پرستش و فرمان برداری است و این مقامی است بس بلند که عقول جزئی از درک آن ناتوان و زبان و قلم از شرح آن عاجز است و جز صاحب عقل کلّی مانند سرور عارفین امیر المؤمنین علیه السلام که خود صاحب این مقام است دیگران را از آن مقام خبری نیست و تنها علی علیه السلام است که می تواند بگوید:«خدایا ترا پرستش نکردم از ترس آتش دوزخ تو و نه از روی طمع در بهشت تو بلکه ترا سزاوار پرستیدن یافتم پس ترا پرستیدم».

1- 63) .الهی کفی بی عزا ان اکون لک عبدا و کفی بی فخرا ان تکون لی ربا انت کما احب فاجعلنی کما تحب.

و از آنجا که هریک از این شش درجه اخلاص را که گفته شد مراتب بی شماریست،ممکن است بعضی از صدیقین به مرتبه از مراتب درجه آخر نیز برسند.

اندرزی لازم

از آنچه در بحث نیّت و اخلاص گفته شد به خوبی دانسته گردید که سعادت های حیات آخرت همه راجع به صدق و اخلاص نیّت است تا جائی که حشر خلائق در قیامت برطبق نیت های آنها است و دخول در بهشت و درجات بی نهایت آن به اعتبار مراتب بی شمار نیّت ها است چنانچه سبب خلود در بهشت هم نیّت است بنابراین خواننده عزیز باید این بحث را مکرر با دقت بخواند تا بداند و بعد به دانستن تنها قانع نشود بلکه سعی در تصحیح نیّت خود کند و بدان اهمیت دهد.

صحت و حسن و صدق و کمال اخلاص نیت گاهی است که تمام روی دل با خدا باشد چنانچه می فرماید:«هرکسی رویش را به خدا آورد و نیکوکار باشد پس برای او است اجرش نزد پروردگارش و ترسی برایشان نیست و اندوهگین نشوند، (1)و نیز می فرماید:«و آنکه تسلیم کند روی خود را به سوی خدا و نیکوکار باشد همانا چسبید و پناه جست به دستاویزی محکم و استوار و به سوی خداست فرجام کارها» (2)و نیز می فرماید:(ابراهیم گفت)«متوجه ساختم روی دلم را(من رو آوردم)به کسی که آسمانها و زمین را آفریده درحالی که میانه رو هستم و از شرک آورندگان نیستم» (3).و آیات قرآن مجید در اینکه باید روی دل به خدا باشد فراوان است و در آنچه نقل شد کفایت است.

توجه به خدا چگونه است

چیزی که مهم است دانستن معنی و حقیقت روی دل به خدا بودن

1- 64) . بَلیٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ . سوره 2 آیه 112.
2- 65) . وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقیٰ وَ إِلَی اللّٰهِ عٰاقِبَهُ الْأُمُورِ. سوره 31 آیه 22.

3- 66) . وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلّذِی فَطَرَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ . سوره 6 آیه 79.

است،پس گوئیم دل انسانی به مانند آینه یکرو است که در آن نقش ها و شکل ها و صورت ها دیده می شود و در پشت آن هیچ نمایشی نیست پس اگر تمام روی دل انسان به دنیا شد در آن جز وساوس شیطانی و هوس ها و خواسته های نفسانی و شهوات حیوانی،بهره های دنیوی چیزی دیگر پیدا نخواهد شد و تمام جنبش ها و کارهایش برای رسیدن به همانست که در دلش بوده و اگر تمام روی به خدا باشد در آن جز خواسته های خدائی چیز دیگر نیست یعنی تمام آرزویش تحصیل رضای خدا و قرب به او و بندگی و تأمین حیات ابدی است به تفصیلی که در بیان مراتب اخلاص گفته شد و خلاصه همین روی دل به خدا شدن معنای دوستی و راستی و خلوص نیت است و البته روی دل به خدا بودن هم مراتب بی شماری دارد بالاترین مرتبه اش آنست که تمام روی دل در تمام حالات رو به خدا باشد و این مقام معصومین علیه السلام است و مراتب دیگر به مقدار مواجه بودن دل و زمان مواجهه است تا جائی که گاه می شود یک صدم دل با خداست و بقیه رو به دنیا است چنانچه گاه می شود شبانه روز می گذرد چند لحظه دل مواجه خدا بوده و بقیه رو به دنیا است.

خواسته های دل میزان است

میزان برای شناختن اینکه چه مقدار روی دل به خدا است همان خواسته های دل است،اگر خواسته های رحمانی و آرزوهای آخرتی در آن بیشتر است پس صاحب آن دل از اصحاب یمین و امید خیر در او بسیار است و اگر وسوسه های شیطانی و هوس های نفسانی بیشتر است پس از اصحاب شمال و کارش دشوار است و باید به آنچه در بحث قساوت گفته شد با کم کردن آمال و آرزوهای دنیوی انحراف های دلش را اصلاح کند تا هنگامی که مستقیم گردد و با حق مواجه شود و به راستی سر در کار خود درآوردن و وضع حال خود را دیدن بسیار خفی و مشکل است زیرا نفس و شیطان نمی خواهند که انسان بیچاره عیب خود را بفهمد و در مقام اصلاح خود برآید و به همین جهت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«دشمن ترین دشمنانت نفس تو است»مگر اینکه انسانی بکوشد و بخروشد و با خدای خود بنالد و از او بصیرت و هدایت خواهد تا به نور

هدایتش در ظلمتکده دلش انحراف های خود را از صراط مستقیم به بیند پس در مقام علاج آن برآید.

آن را که خدا خیرش را می خواهد

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«هرگاه خداوند به بنده ای اراده خیر فرماید نیکی هایش را از نظرش دور کند تا مغرور نشود و زشتی هایش را جلوش قرار دهد (تا فراموشش نکند و آنها را اصلاح نماید)و از هم نشینی با کسانی که از یاد خدا روگردانند بددل کند تا با آنها ننشیند». (1)

ناگفته نماند که این نور توفیق گاهی می رسد که انسان مغرور به خود نباشد و به آن نقصی که دارد راضی نباشد یعنی در هر مرتبه ای از اخلاص است نظر به مراتب بالاتر کند تا خود را اهل اخلاص نداند و مخلص نخواند و همچنان که دوستداران دنیا همیشه به بالاتر از خود می نگرند و ثروت خود را هیچ می پندارند و دائما تلاش می کنند که ثروت را زیاد کرده و به بالاتر از خود رسند و به هیچ حدّی قانع و واقف و راضی نمی شوند همچنین دوستان خدا هم همیشه به مراتب عالیه اخلاص در عبادت و طاعت می نگرند و خود را در اخلاص و محبّت ورزی مقصّر می بینند و خود را به درگاه الهی شرمسار و سربه زیر و گنه کار و دست خالی می دانند.

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست که خدمتی بسزا برنیامد از دستم

فدای دوست نکردیم عمر و مال دریغ که کار عشق ز ما این قدر نمیآید

و در حقیقت هرکه خود را مخلص دید پس عمل خود را بزرگ دیده و هر که عمل خود را بزرگ دید دانسته می شود که اهل اخلاص نیست و چنانچه گفته شد و در بحث عجب هم گفته خواهد شد ارزش اعمال به مقدار مراتب اخلاص در نیّت و صدق و محبّت است.

1- 67) .اذا اراد اللّه بعبد خیرا الهاه محاسن نفسه و جعل عیوبه نصب عینیه و کرهه مجالسه المعرضین عن ذکر اللّه-سفینه البحار جلد 1 صفحه 361.

مسایلی درباره اخلاص

اشاره

چند مسئله درباره اخلاص است که دانستن آنها ضروری است:

مسئله 1-احراز اخلاص از اول عمل واجبست

اشاره

چون شرط شرعی صحت و قبولی هر عبادتی واجب یا مستحب،اخلاص در نیّت آنست به تفصیلی که گذشت،پس واجبست پیش از شروع به عمل،یقین به اخلاص نیّت خود در به جا آوردن آن عمل داشته باشد.

مانند اینکه شرط صحت نماز طهارت است پس باید پیش از شروع به نماز یقین به طهارت داشته و با آن یقین نماز بخواند و چنانکه اگر در طهارت خود شک دارد(بدون یقین به طهارت سابق)و با آن حال شک نماز بخواند نمازش باطل است همچنین اگر در اخلاص خود شک دارد و با آن شک نماز یا عبادت دیگری انجام دهد باطل است.

مثلا اگر پیش از شروع به نماز،روزه،حج،انفاق یا عبادت دیگر یقین دارد که جنباننده او برای این عبادت تنها خداست و دیدن و ندیدن خلق برایش یکسانست و دوستی مدح و ثنای خلق بر آن عمل هیچ در دلش نیست پس آن عبادت را انجام دهد که صحیح و قبول است و اگر پس از رجوع به خود دانست که علاوه بر اطاعت امر خدا دیدن خلق هم جزء خواسته درونی او بر آن عمل است پس انجام آن عبادت با آن حال حرام است هرچند آن کار مستحب باشد و اگر حیران شد و در خواسته درونی خود به شک افتاد که آیا جز اطاعت امر، نفسش دیدن مردم این عمل را هم می خواهد یا نه؟ پس بر او واجبست که آن عمل را در نهانی از خلق انجام دهد یا اینکه صبر کند تا شکش از بین برود و یقین به اخلاص خود کند.

همچنین در ضمیمه های دیگر غیر از ریاء هم واجبست یقین به اخلاص نیّت از آنها،مثلا اگر هنگام وضوء یا غسل با آب گرم یقین دارد که منظوری جز

اطاعت امر ندارد و اینکه با آب گرم وضوء می گیرد برای اینست که با آب سرد

ص:392

ناراحت می شود یا جز آن آبی نیست پس عملش صحیح است و اگر یقین دارد که علاوه بر اطاعت امر،گرم شدن بدن هم بوسیله آن وضو یا غسل جزء خواسته او است عملش باطل است چنانکه گذشت و اگر شک کند،باید به آب سرد وضوء بگیرد یا اوّل بدن را گرم کند و بعد وضو بگیرد.

باید به وسوسه اعتنا نکرد

ناگفته نماند آنچه گفته شد از اینکه باید عمل را ترک کند اگر در اخلاص خود شک دارد،در صورتی است که واقعا در نیّت حقیقی و خواسته درونی خود شک داشته باشد ولی اگر از قبیل وسوسه شیطانی و خاطره های نفسانی باشد نباید به آن اعتنائی کرد.

توضیح مطلب آنکه گاه می شود انسانی به راستی میل می کند که برای اطاعت امر خدا فلان عبادت را انجام دهد و هیچ منظور درونی واقعا ندارد لکن شیطان برای جلوگیری از آن عمل و محروم شدن از ثواب آن به خاطرش می گذراند شاید منظور تو دیدن خلق و مدح آنها است یا منظورت دیدن ضمیمه است،پس در این صورت نباید عمل را ترک کند بلکه باید به درون خود رجوع کند و اطمینان پیدا کند که خواسته ای جز خدا ندارد و بودن یا نبودن ضمیمه برایش برابر است و دیدن یا ندیدن مردم برایش یکسان است و باید استعاذه کند یعنی از شرّ شیطان به خدا پناه برد و از خدا حفظ اخلاص و زیادتی آن را بخواهد و با توکّل به او عمل را انجام دهد.خلاصه نباید بواسطه وسوسه در اخلاص از اطاعت امر خدا رو گرداند و شیطان را بر خود مسلّط کند و به فرمانبرداری از او شادش سازد و بداند که ترک عمل به وسوسه شیطانی در اخلاص،خود از کیدهای آن ملعون است مانند اینکه به خاطر انسان می گذراند.اگر این عبادت را انجام دادی مردم در غیبت کردن تو می افتند و می گویند فلانی ریاکار است پس عمل را به این قصد که او ریاکار نخوانند ترک می کند.

و نیز مانند اینکه به خاطر می گذراند اگر این عمل را بجا آوری مشهور به خوبی می شوی و این خود نقص درجه تو نزد خداست و در تمام این موارد نظر شیطان محرومیّت از عمل خیر است و انسان عاقلی که نیّت خود را درست کرده و مدح و ذمّ خلق نزدش مساوی شده نباید به این وسوسه ها اعتنائی کند و اینکه

پیش از شروع به هر کار خیری امر به استعاذه شدن برای جلوگیری از وساوس شیطانی است.

بلی اگر به راستی در اصل نیت خود شک داشته باشد و نداند که جز داعی الهی غرض نفسانی دیگری هم در کار است در آن حال باید عمل را ترک کند و در اخلاص نیت بکوشد آنگاه عمل را انجام دهد مانند این داستان.

نماز اول وقت را با جماعت ترک می کند

در کتاب مستدرک الوسائل نقل نموده روزی محقق متقی آخوند ملا عبد اللّه شوشتری به خانه شیخ بهائی برای زیارتش رفتند و پس از گذشتن ساعتی صدای اذان نماز بلند شد شیخ بهائی به آخوند گفت همین جا نماز بخوانید تا به شما اقتداء کنیم و از فضیلت جماعت با شما بهره بریم.

آخوند جواب نداد و قدری تأمل کرد-بعد خواندن نماز جماعت را نپذیرفت و به خانه اش برگشت یکی از دوستان آخوند به او گفت با اینکه شما نماز اول وقت را همیشه اهمیّت می دهید چه شد که آن را در خانه شیخ ترک کردید؟آخوند در جوابش فرمود:به خود رجوع کردم دیدم اقتداء کردن شیخ بهائی به من در من اثر می گذارد و مرا خوش می آید و طوری نیستم که برایم تفاوتی نداشته باشد.

نمونه ای از اخلاص مقدس اردبیلی

و این سعی در اخلاص که در آخوند مزبور بود از برکات استادش محقق اردبیلی است چنانچه در کتاب قصص العلماء،تنکابنی گوید:آخوند ملا عبد اللّه چون از مقدس اردبیلی مسئله سؤال می کرد که در آن مباحثه می خواند اردبیلی ساکت می شد می فرمود باشد تا مراجعه کنم سپس دست آخوند را می گرفت و از نجف خارج شده به سمت وادی السّلام می رفت چون تنها می شدند،اردبیلی می گفت آن مسئله را بیاور پس اردبیلی در اطراف آن بحث و تحقیق می کرد و جواب می گفت.

ملا عبد اللّه می گفت چرا شما در همانجا این تحقیق را بیان ننمودید؟ اردبیلی گفت چون آنجا جماعتی بودند که گفتگوی ما را می شنیدند و شاید که

سبب نقصان من و یا شما می شد و من یا شما برای نمایش علم خود به آنها طالب غلبه ای بر دیگری می شدیم و این خود منافی با اخلاص است و در اینجا جز خدا کسی با ما نیست و از ریاکاری در امانیم.

شک در اخلاص نباید موجب ترک عمل شود

از آنچه گفته شد به خوبی دانسته گردید که با شک در اخلاص(نه وسوسه)نباید شروع به عمل و عبادت کرد بلکه باید آن عبادت را در نهانی که اطمینان به اخلاص دارد انجام دهد یا اگر در آشکارا می خواهد انجام دهد یا اینکه عبادتی است که جز در آشکار انجام نمی گیرد مانند امر به معروف و نهی از منکر کردن،جاهل بدین را راهنمائی کردن،منبر رفتن،موعظه نمودن،نماز جماعت خواندن و مانند اینها،پس باید پیش از شروع به عمل در اخلاص نیت خود بکوشد به تفصیلی که در بحث درمان ریاء ذکر شد و پس از اطمینان به اینکه داعی او تنها رحمانی است نه شیطانی به آن عبادت شروع نماید.

خلاصه شک در اخلاص نباید وسیله ترک عمل گردد خصوصا در واجبات که ترک آنها حرام است بلکه در آنها سعی در اخلاص نیت به مقدار استطاعت واجب است یعنی اگر پیش از عمل واجب مانند امر به معروف به اندازه توانائی،سعی در اخلاص نیت کرد باز حیران است و نمی داند آیا جز داعی رحمانی نفسانی هم هست یا نه؟در این صورت باید واجب را بجا آورد و صحیح است خصوصا اگر واقعا از ریاکاری بدش بیاید که در این حال خود شاهدی است که جز وسوسه چیزی نیست و گفته شد که به وسوسه نباید اعتنائی کرد.

مسئله 2-در کتمان معصیت هم نباید ریاء کرد

اشاره

در کتمان معصیت مانند اظهار طاعت نباید ریاء کرد،توضیح مسئله آنکه اگر کسی در نهانی عبادتی یا کار خیری انجام داده پس اگر به قصد طلب منزلت و آبرومندی پیش مردم آن را اظهار کند مثلا بگوید فلان مبلغ را به فلان فقیر دادم،شب گذشته مشغول نماز و مناجات بودم و غیره حرام است به تفصیلی که گذشت بلی اگر واقعا غرض از نقل و اظهار عمل تنها

شکر خدا بر توفیقی که به او مرحمت فرموده باشد یا تشویق دیگری باشد که او هم در آن کار خیر شرکت کند

ص:395

ضرری ندارد همچنین اگر کسی گناه خود را از مردمان پنهان بدارد برای اینکه از اعتبار و منزلتش نزد مردم کم نشود و مدح و ثنای خلق از او بازداشته نگردد، ریاکار خواهد بود زیرا طلب منزلت پیش مردم کرده به نهان داشتن گناهش و به عبارت دیگر خود را اهل ورع و تقوی و ترسناک از خدا جلوه داده به پنهان داشتن گناهش.

و هرگاه نهان داشتن گناه برای جلوه دادن پاکی و تقوای خود نباشد ریاء حرام نیست بلکه اگر به غرضهای صحیحی که گفته می شود گناه خود را از خلق پنهان دارد خوب و در پاره ای موارد واجب است.

اغراض خوب برای پنهان داشتن گناه

1-چون دانسته که خداوند ستّار العیوب است و دوست دارد که گناه کسی آشکار نشود از این روی گناه خود را پنهان می دارد و شاهد صدق این حال وقتی است که این شخص دوست ندارد گناه هیچ مسلمانی آشکار شود مانند خودش،که برای خدا دوست ندارد گناهش آشکار شود و به این جهت آن را نهان داشته است.

2-چون دانسته که اگر گناه خود را آشکار کند مردم در غیبت و بدگوئی از او می افتند و علاوه موجب تفرقه و پراکندگی حواسش می شود بطوری که دیگر موفق به حضور قلب در عبادت نمی شود یا اینکه به سبب کشف آن گناه از پاره ای خیرات محروم می گردد یا اینکه اگر مردمان از گناهش باخبر شوند اذیتش می کنند از این روی گناه خود را آشکار نمی کند.

3-چون صاحب صفت کریمه حیاء است از کشف شدن گناهش شرمنده می گردد و برای جلوگیری از شرمساری نزد مردمان،گناه خود را نهان می سازد و البته صفت حیاء عقلا و شرعا پسندیده است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرویست که حیاء شعبه ای از ایمان است و خدا صاحب حیاء را دوست می دارد.

لیکن چنین شخصی از رسوائی نزد خدا باید شرمسارتر باشد و اصلا گناه نکند.

بالجمله کسانی که گناه خود را روی حیاء از مردم نهان می کنند یقینا از

آن بی حیایی بی باکی که گناه خود را آشکار می کند بهتر است.

4-چون دانسته اگر دیگری از گناهش باخبر شود بزرگی گناه از نظرش می رود و آن را کوچک می بیند و بمانند او به آن گناه آلوده می شود،مثلا هرگاه اهل خانه خبر شوند که پدر یا بزرگ و سرپرست آنها نماز نمی خواند یا ماه رمضان عمدا روزه نمی گیرد یا شراب می خورد،در اهل خانه اثر می گذارد و شاید آنها هم به این گناه آلوده شوند و همچنین هر بزرگتری نسبت به زیردستش باید اگر گناهی دارد از او پنهان کند بهمین قصد،تا سبب جرأت او بر آن گناه نشود.

مسئله 3-تنها ریاء در عبادات حرام است

اشاره

آنچه گفته شد از بزرگی گناه ریاء مراد ریاء در عبادات است که شخص به وسیله عمل عبادتی واجبی یا مستحبی،منزلت نزد خلق را بخواهد و اگر عمل غیر عبادتی را وسیله تقرّب به خلق قرار دهد هرچند حرمت شرعی آن ثابت نیست لکن پوشیده نیست که اگر کسی راه و روش خود را ریاکاری قرار دهد برخلاف صراط مستقیم عبودیت و توحید روش خود را قرار داده و اگر مستمر شود از رسیدن به مقام یقین بازمی ماند.

و نیز کسی که طریقه ریاکاری را در پیش گرفت در عبادتهایش هم ریاکاری خواهد نمود بنابراین راه احتیاط آنست که از هر نوع ریاکاری پرهیز نماید.

در کتاب گناهان کبیره انواع ریاکاری ذکر شد و چون دانستن آنها ضروری است و شاید خواننده عزیز آن کتاب را نداشته باشد در اینجا برای تتمیم بحث ریاء به آنها اشاره می شود.

اموری که به آن ریاء می شود

بعضی از اهل تحقیق برای تعیین چیزهائی که به آنها ممکن است ریاکاری شود چنین بیان نموده اند:

اموری که به آنها ریاء می شود پنج چیز است:بدن،زی(پوشش و شکل)قول(گفتار)عمل(کردار)اتباع و سایر امور خارجی و هریک از آنها یا

به

ص:397

وجهه دنیوی است یا به وجهه اخروی(یعنی جهت عبادت است).

1-ریاء به بدن بوجهه دینی

به این است که بدن خود را ضعیف و نحیف نشان مردم بدهد تا گمان کنند ناتوانی و زردی رخسار و خشکی لبهایش به سبب خوف از خدا و زیادی روزه و بیداری شب به عبادت و اندوه آخرت است و چون وقتش مستغرق امر آخرت است دیگر به اصلاح موهای بدن و نظافت تن نمی رسد و چنین دوست دارد که مردم او را به صفت زهد و دینداری و ترس از خدا بشناسند و به آنها ستایش شود تا خوش شود بدن خود را چنین نمایش می دهد.

و ریاء به بدن به جهت دنیوی،پس به جلوه دادن فربهی و زیبائی و خوشگلی و نظافت و قوّت اعضای بدن است برای اهل دنیا تا به وسیله این نمایش او را ستایش کنند و بر او آفرین گویند.

2-ریاء به هیئت و شکل به جهت دینی

به اینکه شارب را بتراشد و ریش را رها کند که دانسته شود به آداب و سنن شرع مقیّد است،هنگام راه رفتن سر به زیر اندازد،آهسته حرکت کند،آثار سجده در پیشانی ظاهر سازد،لباس زبر و کهنه و پاره پوشد و لباس خود را نشوید و این کارها را بکند برای این که خود را زاهد و عابد نمایش دهد یا عبا و عمامه پوشد تا خود را جزء اهل علم جلوه دهد و مورد ستایش و احترام خلق شود یا اینکه عمامه را بزرگتر کند تا مورد نظرها گردد درحالی که از علم دین بهره ندارد و در این ریاکاری چنان راسخ شده که اگر بخواهند زیّ او را تغییر دهند به مانند اینست که می خواهند او را بکشند چون می ترسد که مردم بگویند اهل دنیا شده از طریقه اهل علم برگشته.

و ریای به زیّ به جهت دنیوی به این است که لباسهای نفیس و پرقیمت که جلب نظر خلق می کند بپوشد،اتومبیل آخرین سیستم سوار شود،ساختمان منزل و اثاثیه خانه اش را طوری بنماید که مورد نظرها واقع شود و این نمایشها برای این باشد که نزد مردم بزرگ شمرده شود و او را ستایش کنند.

3-ریاء به قول به جهت دینی

به اینکه مردم را اندرز دهد و از سختی امر آخرت بترساند و به بهشت شائقشان کند درحالی که در دلش نه از ترس خدا و آخرت خبری است و نه از شوق به ثواب و بهشت اثری،و نیز آیات و روایات را بخواند و معانی آنها را حفظ کند تا هنگام سخن گفتن فضیلت خود را نمایش دهد یا اینکه امر به معروف و نهی از منکر کند درحالی که خودش تارک معروف و فاعل منکر است،و در حضور مخلوق زبانش را به ذکر خدا مشغول می سازد درحالی که دلش از یاد خدا غافل است قرآن را با حزن می خواند تا شناخته شود که اهل خوف و حزن است برای منکرات اظهار خشم می کند تا به تعصّب در دین شناخته شود،اظهار غصّه و حسرت می نماید بر این که:مردم بد شدند،گنهکار شدند،کسی به فکر آخرت خود نیست و مانند اینها.

با این که اموری که به آنها ممکن است مورد نظر و توجه و احترام خلق شود برای خود ادّعا می نماید می گوید فلان مقدار از قرآن و حدیث از حفظ دارم و معانی مشکل آنها را می دانم،فلان عالم و فلان استاد مشهور را خدمت کرده ام و از علومشان بهره ها گرفتم،فلان عالم فلان مسئله را نفهمید و من دانستم-در بحث مجادله می کند تا زیادتی علم و اطلاع خود را نمایش دهد و ریاء به قول به جهت دین بیشمار است و آنچه گفته شد برای نمونه بود.

و اما ریای به قول به جهت دنیوی از تاریخ و جغرافیای کشورها و حالات مردمان و گذشتگان زیاد در نظر می گیرد تا هنگام سخن،مجلس آرائی و خودنمائی کند و نیز از اشعار و امثال حفظ کند و آنها را بگوید،در عبارت پردازی کوشا باشد تا بدین وسیله دلها را تسخیر کند و احسنت و آفرین خلق را بخرد یا اینکه در مقام مدح کسی برآید به قصد اینکه او هم از او ستایش کند و به راستی ریاء به قول هم در امور دنیوی بسیار است.

4-ریاء به عمل به جهت دینی

مانند اینکه رکوع و سجود نمازش را برای نمایش به خلق طول بدهد،در حال قیام طوری بایستد که بفهماند با حضور قلب و خشوع دل است و به روزه

گرفتن و رفتن به حج و انفاقهای واجب یا مستحب،خود را اهل تقوی جلوه دهد، در نشستن و برخاستن،راه رفتن و نظر کردن طوری رفتار می کند که خود را اهل صلاح و سداد نمایش دهد.

و اما ریای اهل دنیا به عمل مانند اینکه متکبرانه راه رود تا خلق او را به بزرگی شناسند یا اینکه با مردم احترام کند و کوچکی نماید تا او را به تواضع ستایش کنند یا اینکه مال فراوانی در میهمانی ها و مواردی که نظرهای خلق را جلب می کند صرف می نماید تا اینکه خلق او را به ثروتمندی و سخاوت بشناسند یا اینکه نمایش دهد از دیگران ثروتمندتر است.

5-ریاء به اتباع و سایر امور خارجی به جهت دینی

مانند اینکه سعی کند شاگردانی و مریدانی داشته باشد تا خود را به وسیله آنها به خلق جلوه دهد و خود را بزرگ و پناهگاه دینی نمایش دهد یا اینکه به مجلس علماء و زهاد آمدوشد کند تا آنها هم با او رفت و آمد نمایند و بدین وسیله خود را مورد اعتماد دینی علماء و تبرّک زهّاد جلوه دهد که من کسی هستم که فلان عالم یا فلان زاهد با من رفیق است و به خانه من می آیند.

و این ریاء به اتباع را حدی نیست تا جائی که به شهر خودش هم قانع نمی شود بلکه می خواهد مورد توجه مردمان شهرها بلکه کشورهای دیگر نیز بشود.

و امّا ریای به اتباع و اصحاب دنیوی مانند اینکه نوکرها و خدمتگزارانی برای خود قرار می دهد و آنها در دنبال خود می اندازد تا خلق او را به بزرگی بشناسند یا دسته و حزبی تشکیل می دهد و جمعی را پیرو خود می سازد یا با صاحبان مناصب حکومتی رفاقت و آمد و رفت می کند تا مردم او را صاحب نفوذ دانسته در مشکلات خود به او مراجعه کنند و از او تملق بگویند.

اگر نیت درست شد عبادت است

ناگفته نماند آنچه از ریاهای دنیوی گفته شد هرگاه شخص باایمان، آنها را به مقداری که در شرع تعیین شده و به غرض امر خدا انجام دهد عبادت است و از آخرت خواهد بود مثلا اگر منظورش اطاعت امر شارع به نظافت بدن و لباس باشد و به همان نظر خود را نظیف کند نه به منظور

نمایش به خلق،عبادتی انجام داده یا به منظور امر شارع به اظهار نعمت خدا داده و حفظ آبرومندی،خانه و اثاثیه ای که مناسب شأن او است تهیه می کند نه برای خودنمائی به خلق،آن هم عبادتی است که انجام داده و همچنین موارد دیگر.پایان بحث

ص:400

جلد 2

اشاره

ص :1

ص :2

ص :3

ص :4

ص :5

ص :6

ص :7

ص :8

ص :9

ص :10

ص :11

ص :12

ص :13

ص :14

ص :15

ص :16

ص :17

ص :18

ص :19

ص :20

ص :21

ص :22

ص :23

ص :24

ص :25

ص :26

ص :27

ص :28

ص :29

ص :30

ص :31

ص :32

ص :33

ص :34

ص :35

ص :36

ص :37

ص :38

ص :39

ص :40

ص :41

ص :42

ص :43

ص :44

ص :45

ص :46

ص :47

ص :48

ص :49

ص :50

ص :51

ص :52

ص :53

ص :54

ص :55

ص :56

ص :57

ص :58

ص :59

ص :60

ص :61

ص :62

ص :63

ص :64

ص :65

ص :66

ص :67

ص :68

ص :69

ص :70

ص :71

ص :72

ص :73

ص :74

ص :75

ص :76

ص :77

ص :78

ص :79

ص :80

ص :81

ص :82

ص :83

ص :84

ص :85

ص :86

ص :87

ص :88

ص :89

ص :90

ص :91

ص :92

ص :93

ص :94

ص :95

ص :96

ص :97

ص :98

ص :99

ص :100

ص :101

ص :102

ص :103

ص :104

ص :105

ص :106

ص :107

ص :108

ص :109

ص :110

ص :111

ص :112

ص :113

ص :114

ص :115

ص :116

ص :117

ص :118

ص :119

ص :120

ص :121

ص :122

ص :123

ص :124

ص :125

ص :126

ص :127

ص :128

ص :129

ص :130

ص :131

ص :132

ص :133

ص :134

ص :135

ص :136

ص :137

ص :138

ص: 139

ص :140

ص :141

ص :142

ص :143

ص :144

ص :145

ص :146

ص :147

ص :148

ص :149

ص :150

ص :151

ص :152

ص :153

ص :154

ص :155

ص :156

ص :157

ص :158

ص :159

ص :160

ص :161

ص :162

ص :163

ص :164

ص :165

ص :166

ص :167

ص :168

ص :169

ص :170

ص :171

ص :172

ص :173

ص :174

ص :175

ص :176

ص :177

ص :178

ص :179

ص :180

ص :181

ص :182

ص :183

ص :184

ص :185

ص :186

ص :187

ص :188

ص :189

ص :190

ص :191

ص :192

ص :193

ص :194

ص :195

ص :196

ص :197

ص :198

ص :199

ص :200

ص :201

ص :202

ص :203

ص :204

ص :205

ص :206

ص :207

ص :208

ص :209

ص :210

ص :211

ص :212

ص :213

ص :214

ص :215

ص :216

ص :217

ص :218

ص :219

ص :220

ص :221

ص :222

ص :223

ص :224

ص :225

ص :226

ص :227

ص :228

ص :229

ص :230

ص :231

ص :232

ص :233

ص :234

ص :235

ص :236

ص :237

ص :238

ص :239

ص :240

ص :241

ص :242

ص :243

ص :244

ص :245

ص :246

ص :247

ص :248

ص :249

ص :250

ص :251

ص :252

ص :253

ص :254

ص :255

ص :256

ص :257

ص :258

ص :259

ص :260

ص :261

ص :262

ص :263

ص :264

ص :265

ص :266

ص :267

ص :268

ص :269

ص :270

ص :271

ص :272

ص :273

ص :274

ص :275

ص :276

ص :277

ص :278

ص :279

ص :280

ص :281

ص :282

ص :283

ص :284

ص :285

ص :286

ص :287

ص :288

ص :289

ص :290

ص :291

ص :292

ص :293

ص :294

ص :295

ص :296

ص :297

ص :298

ص :299

ص :300

ص :301

ص :302

ص :303

ص :304

ص :305

ص :306

ص :307

ص :308

ص :309

ص :310

ص :311

ص :312

ص :313

ص :314

ص :315

ص :316

ص :317

ص :318

ص :319

ص :320

ص :321

ص :322

ص :323

ص :324

ص :325

ص :326

ص :327

ص :328

ص :329

ص :330

ص :331

ص :332

ص :333

ص :334

ص :335

ص :336

ص :337

ص :338

ص :339

ص :340

ص :341

ص :342

ص :343

ص :344

ص :345

ص :346

ص :347

ص :348

ص :349

ص :350

ص :351

ص :352

ص :353

ص :354

ص :355

ص :356

ص :357

ص :358

ص :359

ص :360

ص :361

ص :362

ص :363

ص :364

ص :365

ص :366

ص :367

ص :368

ص :369

ص :370

ص :371

ص :372

ص :373

ص :374

ص :375

ص :376

ص :377

ص :378

ص :379

ص :380

ص :381

ص :382

ص :383

ص :384

ص :385

ص :386

ص :387

ص :388

ص :389

ص :390

ص :391

ص :392

ص :393

ص :394

ص :395

ص :396

ص :397

ص :398

ص :399

ص :400

اشاره

قلب سلیم جلد دوّم نوشته حضرت آیه اللّه شهید سیّد عبد الحسین دستغیب شیرازی مقدّمه و تنظیم و تصحیح استاد سیّد محمّد هاشم دستغیب

ص:401

ادامه بخش اخلاق

4.عُجب

معنی عجب و ادلال

از جمله گناهان قلبی و بیماریهای درونی عجب(خودبینی)است و حقیقت عجب آن است که شخص خود را بی عیب و نقص ببیند و از اینکه در کمال و نعمت است خود را بزرگ بداند به این ترتیب که آن کمال را از خودش ببیند نه از خدا و به آن تکیه کرده دلشاد باشد به طوری که برطرف شدن آن نعمت به خاطرش نگذرد تا بترسد.

عجب در عبادت آن است که شخص عبادتی را که انجام داده از خودش ببیند نه از توفیق خداوند،پس خود را بسبب انجام آن،بزرگ بیند چون کار بزرگی به خیالش کرده و به آن عبادت دلشاد باشد و دیگر خود را(به سبب آن عبادت)به درگاه خداوند مقصّر نبیند.

و ادلال(ناز کردن)آن است که علاوه بر بزرگ دیدن خود به سبب عملی که انجام داده،خود را صاحب حق بیند و مقرّب درگاه خداوند پندارد به طوری که به گمانش در آخرت حتما بهشت جای او باید باشد و در دنیا هم هرگاه دعائی کرد باید فورا اجابت شود،دیگر به او بلائی نباید برسد.

و مثل این است کسی که مالی به دیگری می دهد یا خدمتی انجام میدهد پس آن را بزرگ دیده خود را صاحب حق می داند و از گیرنده توقع پاداش و فرمانبرداری دارد.

فرمایش مجلسی و شیخ بهائی در معنی عجب

علاّمه مجلسی در معنی عجب چنین فرموده:عجب آن است که کار خوب خود را بزرگ شمارد و بدان خرّم باشد و بنازد و خود را بی تقصیر شمرد و اما تنها خرسندی به انجام کار خیر و شکرگزاری از خدا به توفیق دادن برای آن و درخواست فزونی آن،عجب نیست بلکه خوب است.

شیخ بهائی نیز در معنی عجب در عبادت چنین فرموده:شک نیست هرکه کارهای نیکی مانند نماز و روزه و انفاق انجام دهد به آن شاد شود و این شادی اگر از این نظر باشد که این کار نیک عطای خدا و نعمت او است و درعین حال از خود بیمناک باشد(شاید به واسطه کمی اخلاص مورد قبول خداوند نباشد)و نیز از زوال آن ترسناک باشد و از خداوند فزونی آن را خواهد این خرّمی و شادی عجب نیست ولی اگر شادیش از این جهت باشد که آن کار خیر را از شخصیت خود داند و بزرگش شمرد و بدان اعتماد کند و خود را از تقصیر در طاعت حق بیرون پندارد و گویا بوسیله آن کار خیر بر خدا منت می نهد،این عجب است.

و به عبارت ساده تر،عجب خود را بزرگ دیدن و به خود بالیدن است به اینکه من چنین و چنانم و فلان و بهمان کار بزرگی انجام دادم من عیب و نقصی ندارم درحالی که ذره ای از عظمت الهی و قهر و عقوبتش بیمی در دلش نیست و نیز از پذیرفته شدن کارهائی که خیرش می پنداشت ترسی ندارد.

عجب بیماری دل است

در بخش عقائد این کتاب گذشت که از بیماریهای کشنده روان انسانی جهل مرکب است که به راستی درمان آن در نهایت سختی است و جز فضل الهی درمانی ندارد چنانچه ذکر می شود و جهل مرکب آن است که انسانی حقیقت را

نداند و از این نادانی خود نیز بی خبر باشد بلکه خود را دانا پندارد و به عبارت دیگر نداند و نداند که نداند.

عجب همان جهل مرکب به حقیقت امر است زیرا شخص معجب حقیقت خود را نشناخته وگرنه عجب در او پیدا نمی شد و این ناشناسائی را نیز درک نکرده است.

همه چیزش از خداست و نمی داند

توضیح مطلب آنکه حقیقت انسانی جز نیستی ذاتی و هستی عارض و نیازمندی ازهرجهت چیز دیگر نیست و چنانی که از نخست هیچ بوده و الآن هم هیچ است و از خودش چیزی ندارد و او را هیچ استقلالی نیست و اصل هستی او و آثارش همه وابسته به خداوند است مگر اولش جز مشت خاکی در زمین و بعد قطره آبی در رحم چیز دیگری بود؟این دستگاه عظیم و کارخانه حیرت انگیز بدن از خود انسان است؟این قوای ادراکیه اش مانند بینائی و شنوائی و سایر ادراکات را خودش در خود ایجاد نموده؟این دانائی و توانائی از خود او است؟آیا کمالی را که در خود می پندارد جز از راه قوای ادراکیه که از آن جمله عقل است و همه از خداست،به او رسیده است؟عبادتی که انجام داده جز به وسیله بدن که ساخته خداست و به امر خدا مسخّر اراده اش شده و نیز راهنمائی به آن عبادت و پیدایش میل و شوق جز از خداست؟مالی را که انفاق می کند جز آفریده و ملک حقیقی خدا است و این شخص تنها مجرای خیر بوده یعنی خداوند به وسیله او به دیگران خیری رسانده است؟(و تفصیل این مطلب در باب توحید افعالی ذکر شد)و خلاصه انسان خودش و علاقه هایش و کارهایش همه ملک آفریدگار است «وَ لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ » این است حقیقت و واقعیت امر (1)پس آن انسانی که این حقیقت را نشناخته و چون در خود کمالی پنداشت یا کار خیری انجام داد آن کمال و نعمت را از خود دیده و بدان شادمان شده و خود را بزرگ دانسته و از جهلش به حقیقت امر بی خبر گشته به سخت ترین بیماریهای روانی مبتلا

1- 1) . پرسید مرا دوست که آن قوم که بودند کز خلق جهان گوی حقیقت بربودند گفتم چه نشان پرسی از آن قوم که ایشان خود را بخود از روی نمودن ننمودند

گردیده است زیرا چشم دلش از شنیدن حق کر شده و دلش از پذیرفتن حق از سنگ سخت تر گردیده و چنان بر دلش قفل زده شده و بر آن مهر خورده که هیچ حقی بر آن وارد نمی شود و حقیقت را که خاصیت دل سالم انسانی است از دست داده و همان احمقی است که طبیبان الهی از درمانش ناتوان و از او در فرارند.

آنها که از تزکیه می ترسند

در برابر این نادانان بی خرد گروهی از بندگان خدایند که دلشان سالم و از بیماری نادانی رسته و پرده غفلت از دیده شان برداشته شده،خود را نستایند و در عمل خویش به شادی ننگرند و بدان ننازند و روش خود را وزنی ننهند و از هر پستی خود را پست تر دانند و ستایش خلق را بر خود نپسندند چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام در اوصاف پرهیزگاران می فرماید:«هرگاه یکی از ایشان ستایش شود(از آن ستایشی که شده)می ترسد و گوید من به خودم از دیگری داناترم و پروردگارم به من از خودم داناتر است(پس با پروردگار خود گوید)خداوندا مرا به آنچه درباره ام می گویند مگیر و مرا از آنچه درباره ام گمان می برند بهتر قرار دهد». (1)

عجب گناه قلبی و حرام شرعی است

از آنچه در معنی عجب گفته شد دانسته گردید که عجب حالت نفسانی و عارضه معنوی درونی است یعنی جای عجب درون انسان است نه بدن او،و حرکات اعضای بدن خصوصا زبان آشکارکننده آن است یعنی از سخنی که می گوید و از حرکات چشم و دست و پایش دانسته می شود که در درونش خودبینی است.

و دلیل بر حرمت شرعی آن از آیات و روایات بسیار و به پاره ای از آنها اشاره می شود.

1- 2) .و اذا زکی أحد منهم خاف مما یقال له و یقول انا اعلم بنفسی من غیری و ربی اعلم منی بنفسی اللهم لا تؤاخذنی بما یقولون و اجعلنی احسن مما یظنون. نهج البلاغه خطبه همام

قرآن و عجب(تزکیه نفس)

در سوره 51 آیه 32 می فرماید: «فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ » خودتان را نستائید.

تزکیه نفس یعنی خود را پاک و بی عیب دیدن و به پاکی خود را ستودن و تعریف کردن است و این همان عجب است که خداوند از آن نهی فرموده است.

باید دانست که عیبهای نفس از شماره بیرون است و اگر کسی پاره ای از عیبهای خود را فهمیده باشد یقینا آنچه را که ندانسته بیشتر است و نیز انسان چون خود را دوست می دارد همان دوستی به خود مانع دیدن عیبهایش می باشد.

اگر فضل الهی شامل حال کسی شود و به پاره ای از عیبهای خود سر درآورد یقینا پاک کردن خودش از آن آلودگیها از عهده اش بیرون است و هیچ انسانی نمی تواند خودش را از تیرگیهای درونی پاک سازد و تنها کار خداست که بنده اش را پاک نماید چنانچه در آیه بعد ذکر می شود.

بنابراین کسی که تزکیه نفس می کند دروغگو است زیرا اولا شاید در واقع هیچ نوع پاکی ندارد و به دروغ ادّعای پاکیزگی می کند و از خود تعریف می نماید و ثانیا اگر واقعا پاره ای از عیبهایش اصلاح شده و به پاکی از آنها متصف شده خداست که او را پاک فرموده و خودش ناتوان تر از این است که خود را بتواند پاک کند پس پاکی را از خود دیدن و به آن بالیدن و ناز کردن جز دروغ چیزی نیست و از اینجا است که در قرآن مجید در چندین جا از تزکیه نفس نهی فرموده است.

و نیز تزکیه نفس خود مرتبه ای از شرک است چنانچه ذکر می شود.

خدا پاک می کند نه شما

در سوره نساء می فرماید:«آیا نمی بینی کسانی که تزکیه می کنند نفسهایشان را(مانند یهود و نصاری که می گویند ما اولیای خدا و دوستان خدا و پسران خدائیم و نیز گویند آتش دوزخ جز چند روزی به ما نمی رسد)بلکه

خداوند است که پاک می فرماید هرکه را بخواهد...» (1)

زیرا انسانی مالک سود و زیان و زندگی و مرگ خود نبوده استقلالی ندارد تا از عهده نقصهای خود برآید و خود را صاحب فضیلت سازد درحالی که خود و تمام شئون وی و خیری که گمان می کند آن را داراست و تمام اسباب آن همه ملک خداوند است.

از اینجا دانسته می شود کسی که تزکیه نفس خود می کند در حقیقت ادّعای استقلال و استغناء از خدا کرده و خود را شریک او قرار داده است و به عبارت دیگر چون تمام اجزاء جهان آفرینش از خداست و کمالات انسانی هم از مراتب هستی است پس هر کمالی و فضیلتی در هر انسانی یافت شود عطای الهی است و هر صاحب فضیلتی اگر کوردل نباشد باید به خدا بنازد نه به خود،و او را ستایش کند نه خود را،پس انسان خودپسند از شرک آورندگان است.

تزکیه خداوند به حسب استعداد

و باید دانست که تزکیه خداوند هرکه را بخواهد به ملاحظه استحقاقات و استعدادات و خواسته های حقیقی بندگان است یعنی هرکس به مقدار خواسته و آمادگیش برای هر مرتبه ای از تزکیه،خداوند او را تزکیه خواهد فرمود و همین است مقتضای عدل الهی چنانچه فرموده وَ لا یُظْلَمُونَ فَتِیلاً، یعنی ذره ای ستم بر کسی روا نمی شود و تزکیه خداوندی در موارد مستعده دریغ نخواهد شد.

و به راستی آدم خودپسندی که خود را تزکیه می کند گناه بزرگی مرتکب شده که همان دروغگوئی و شرک باشد چنانچه در آیه بعدش می فرماید:«بنگر چگونه بر خدا دروغ می بافند(که گفتند،پسران خدا و اهل محبت و ولایت او هستیم)و همین افتراء بر خدا بسی گناه آشکار است»زیرا اولا بر خدا دروغ بستند و خودشان را از بستگان و دوستان او دانستند چون خدا آنها را چنین قرار نداده است و ثانیا بر فرض اینکه دوست و وابسته خدا باشند تزکیه خود کردن به این جهت دروغ بر خداست و خود را به جای او قرار داده است زیرا هر کمال و

1- 3) . أ لَمْ تَرَ إِلَى الّذِينَ يُزَكّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللّهُ يُزَكّى مَنْ يَشاءُ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ وَ كَفى بِهِ إِثْماً مُبِيناً.
سوره النساء آیه 49 و 50

فضیلتی عطاکننده آن خداست و بس و خلاصه ستودن بنده خود را،دروغ بر خداست چون ستودن تنها کار خداست.

تزکیه به معنی جهاد با نفس

ناگفته نماند تزکیه نفس که در این دو آیه مورد نهی و نکوهش واقع شده خود را صاحب کمال دیدن و خود را ستودن و به خود بالیدن است به تفصیلی که گذشت و اما تزکیه ای که ستوده شده در سوره شمس (1)و غیر آن مراد جهاد با نفس و نبرد با هواها و خواسته های آن است به ترک محرّمات و بعد مکروهات و به انجام دادن واجبات و بعد مستحبات تا بدین وسیله برای تزکیه الهی آمادگی پیدا کند،یعنی خداوند دلش را سالم فرماید و از هر عیب و آمادگی معنوی او را پاک فرموده از هر نقصی به کمال رساند و او را صاحب فضائل فرماید.

اعتماد به نفس شرک است

در تفسیر المیزان گوید«اعتماد به نفس که بعضی از نویسندگان ما به تقلید از غربیها جزء فضائل انسانی دانسته اند در قاموس دین وجود ندارد.قرآن فقط اعتماد و اعتزاز به خداوند را می شناسد و می فرماید:«کسانی که مردم به آنها گفتند:مردمان بر ستیز شما گرد آمده اند و به ترسید از ایشان،پس ایمانشان قوی تر شد و گفتند خدا برای ما بس است و او است بهترین وکیل». (2)(یعنی نه ترسناک شدند و نه تکیه بر توانائی خود کردند و به توانائی خدا قوی دل شدند)و نیز فرموده:«تمام قوه و قدرت از خداوند است» (3)و«تمام عزتها از خداست» (4)مسئله اعتماد بنفس یعنی خود را دانا و توانا دیدن و به قدرت و عزّت و اراده خود تکیه کردن برخلاف توحید خدا که یگانه اساس دین اسلام می باشد و پس از مراجعه به آنچه در بحث شرک و توحید این کتاب گفته شد،این مطلب به خوبی آشکار می شود و نیز دانسته می شود که این اعتماد بنفس برخلاف حکم عقل

1- 4) . قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّاهٰا -رستگار شد کسی که تزکیه نفس کرد.سوره 91 آیه 9.

2- 5) . اَلَّذِينَ قٰالَ لَهُمُ النّٰاسُ إِنَّ النّٰاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزٰادَهُمْ إِيمٰاناً وَ قٰالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ . سوره 3 آیه 173
3- 6) . أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً. سوره 2 آیه 165.
4- 7) . إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً. سوره 10 آیه 65.

است یعنی تکیه به خود کردن دلیل بی خردی و بی خبری از حقیقت و واقعیت است زیرا انسانی که اصل هستی او از خدا است و آفریده او است آیا آثار و خواص هستی او از خودش هست؟آیا فرع زائد بر اصل را عقل می پذیرد؟مگر آدمی در اوّل و آخر بیش از مشت خاکی چیزی هست؟پس این هستی عاریه و خواصّ و عوارض آن در این میانه اگر او را مغرور سازد و برای خود شأنی و استقلالی بپندارد و بر این هستی ناپایدار تکیه کند جز بی خردی چیزی هست؟و چون این مطلب به بیانات مختلف در این کتاب بیان شده به همین جا بحث را پایان می دهیم.

خودپسندی کفر است

اشاره

در سوره 18 آیات 32 تا 44 داستان و گفتگوی دو نفر را ذکر می فرماید که ترجمه این دوازده آیه چنین است:«و بیان کن ای محمّد صلی الله علیه و آله وسلم برای ایشان مثل دو مردی که دادیم به یکی از ایشان دو بوستان از تاکهای انگور و گرداگرد آن دو باغ نخلستان کردیم و میان آن دو باغ را کشتزار نمودیم-هر دو باغ رز میوه خود را دادند و از میوه دادن کم نکردند و زیر آن درختان جویها روان کردیم و آن را جز انگور و خرما میوه های دیگر بود-پس او با دیگری که رفیقش بوده و با او گفتگو می کرد گفت من بیشتر از تو مال دارم و به سبب فرزندان و خادمان از تو عزیزترم و در باغ خود داخل شد درحالی که بر نفس خود ستم کار بوده گفت گمان نمی کنم هرگز این باغ از بین برود و این جهان بسر آید و نپندارم که رستاخیز هرگز بر پای شود و اگر به سوی پروردگارم بازشدم از این دو باغ بهره بیشتری خواهم داشت-رفیقش به او گفت آیا به خدائی که ترا از مشت خاکی و سپس از قطره آبی آفریده و اندام ترا راست کرد تا مردی شدی.کافر گشتی؟ لکن من می گویم که او است خدای من و من با خدای خویش کسی را انباز نگیرم چرا وقتی داخل باغ شدی نگفتی آنچه را خدا خواهد می شود و هیچ توانائی نیست جز به خداوند-اگر می بینی که من از جهت مال و فرزند از تو کمترم پس چه بسا خداوند من بهتر از بوستان تو به من دهد و بر بوستان تو از آسمان سنگ بارد تا بوستانت زمین بی گیاهی گردد که پای بر آن بلغزد یا آب آن باغ به زمین فرو

رود و نتوانی آن را بر روی زمین بازجوئی هرچند جستجو کنی-و میوه های آن دو باغ تباه و نابود شد و بامداد آن بدبخت دست بر دست می پیچید بر آن مالها که هزینه آبادی باغها کرده بود(و افسوس می خورد)و اکنون دیوارهای آن روی درختان افتاده و می گفت ای کاش من با خدای خویش انباز نگرفتمی-و او را گروهی و کسانی نبود که یاریش دهند به جز از خدا که بر آن توانا بود و بس و توانائی نداشت که از خود دفع بلا کند-اینجا است که یاری نمودن برای خداوند به حق است و بس که او بهترین پاداش و بهترین سرانجام است». (1)

نکاتی از این داستان

در این آیات شریفه خداوند برای هشیاری مسلمانان از بیماری عجب و اینکه هیچگاه خدا را فراموش نکنند و خود را مستقل و بی نیاز از خداوند ندانند و به آنچه خدا به آنها داده ننازند و به آن فخر و مباهات و تکبر بر دیگران نکنند باید دقت کنند در حال آن کسی که خداوند نعمت فراوانی به تفصیلی که در ترجمه آیات ذکر شد به او مرحمت کرد و آن بدبخت خدا را فراموش کرد و نعمتها را از خودش دید و به آنها نازید و فنا و زوال و عاریه بودن آنها را ندید و مرگ و قیامت را چنان دور دید که آن را امر نشدنی خیال کرده و خود را چنان صاحب شرافت و کرامت دید که گفت اگر زندگی دیگری جز دنیا باشد در آن عالم هم بیش از این نصیب من خواهد بود و چنان از خدا غافل شد که نگفت خدا به فضلش به من خواهد داد و گفت بهتر از دنیا را خواهم یافت.

و نیز به این نعمتها مغرور و معجب شد تا جائی که بر رفیق خود تکبر کرده و خود را بهتر و بزرگتر از او جلوه داد و باندرزهای او اعتنائی نکرد-در آخر کار

1- 8) . وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً-كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَراً وَ كانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً- وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ قالَ ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هٰذِهِ أَبَداً وَ ما أَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْها مُنْقَلَباً قالَ

لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّاکَ رَجُلاً-لٰکِنَّا هُوَ اللّٰهُ رَبِّی وَ لا أُشْرِکُ بِرَبِّی أَحَداً-وَ لَوْ لا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ ما شاءَ اللّٰهُ لا قُوَّةَ إِلاّ بِاللّٰهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مالاً وَ وَلَداً فَعَسیٰ رَبِّی أَنْ یُؤْتِیَنِ خَیْراً مِنْ جَنَّتِکَ وَ یُرْسِلَ عَلَیْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعِیداً زَلَقاً أَوْ یُصْبِحَ ماؤُها غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطِیعَ لَهُ طَلَباً-وَ أُحِیطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ یُقَلِّبُ کَفَّیْهِ عَلیٰ ما أَنْفَقَ فِیها وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلیٰ عُرُوشِها وَ یَقُولُ یا لَیْتَنِی لَمْ أُشْرِکْ بِرَبِّی أَحَداً وَ لَمْ تَکُنْ لَهُ فِئَةٌ یَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ ما کانَ مُنْتَصِراً هُنالِکَ الْوَلایَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ هُوَ خَیْرٌ ثَواباً وَ خَیْرٌ عُقْباً. سوره 18 آیات 32 تا 44.

خداوند بلائی فرستاد و تمام دارائیش نابود گردید آنگاه دانست که اسباب ظاهری هیچکاره اند و تمام قدرت و عزّت خدا راست و بس.

و این آگاهی جز حسرت و ندامت بر حالت عجب و کبر و شرک و کفرش،سودی نداشت و این پشیمانی جانگداز برای همه معجب ها و متکبرها پس از مرگ است که حقیقت کشف می شود.

و برای دانستن بزرگی گناه عجب به چند جمله از آیات شریفه دقت فرمائید:

معجب به خود ستم می کند.

1- وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ -و آن شخص معجب ستم کننده به خود بوده.

ظلم قرار دادن شیء است در غیر محلّ مناسب آن چنان که عدل قرار دادن در محلّ مناسب است بنابراین انسانی که آفریده شده است و فقر ذاتی دارد و شأن او عبودیت یعنی عجز و نیاز و خضوع و خشوع است هرگاه ادّعای ربوبیّت کند یعنی خود را مستقل و بی نیاز و مالک بیند-خود را در جائی که شأنش نیست قرار داده.

به عبارت دیگر انسان بنده است و خدا مولا پس اگر خود را مولا گیرد بزرگتر ظلمی به خود نموده زیرا ستمهای دیگرش از اینجا سرچشمه می گیرد.

خود را جاودانی می پندارد.

2- ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هٰذِهِ ... گمان ندارم که این نعمت هرگز از بین برود و نمی پندارم قیامتی برپا شود؛شخص معجب که خود و دارائیش را فناناپذیر می پندارد مرگ و قیامت خود را دورتر از گمان خود می انگارد در حقیقت ایمانی به معاد ندارد هرچند به زبانش به آن اقرار کند و گاهی به خاطرش بگذرد.

حال کفر در معجب و افسوسش

3- أَ كَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ ... از دقت در این آیه به خوبی دانسته می شود که حال معجب کفر به خداوند است.زیرا وقتی که خود را مستقل و بی نیاز

دانست

ص:412

و دارائیش را از خود دید،پس به زبان حال می گوید مرا خدائی نیست، پروردگار و مدبّر و منعمی نیست هرچند به زبان قال«اللّه ربّی»گوید نماز بخواند یا صورت عبادت دیگری انجام دهد.

4- یا لَیْتَنِی لَمْ أُشْرِکْ ... آن بدبخت پس از نابودی دارائیش پشیمان شد و گفت ای کاش خودم را شریک خدا قرار نداده بودم ای کاش اسباب ظاهری را اثربخش بدون شرط(خواست خداوند)ندانسته بودم و بالجمله شخص معجب خدا را از مالکیت و ربوبیّت و مدبّریت انداخته و خود را به جای او مالک و ربّ و مدبّر شناخته است پس از این آیات آشکار شد که حقیقت عجب،کفر به خدا و شرک به او است.

و چون نقل آیات دیگر درباره عجب موجب طول کلام می شود به همین مقدار قناعت می شود اینک به روایاتی از اصول کافی اشاره می شود.

گناه برای مؤمن بهتر از عجب است

امام صادق علیه السلام می فرماید:«خداوند می داند که گناه برای مؤمن بهتر از عجب است و اگر چنین نبود هرگز شخص مؤمن به گنهکاری گرفتار نمی شد». (1)

یعنی چون عجب گناه دل است و آن از گناه بدنی بدتر است پس گاهی که مؤمن قصد گناه بدنی می کند خداوند از او جلوگیری نمی فرماید و به خودش وامی گذارد چون اگر از گناه کردنش جلوگیری فرماید گرفتار خودبینی و خودپسندی می شود و خود را(در ترک گناه)پاک و پاکیزه می بیند-و گذشت که عجب در حدّ کفر و شرک است.

پشیمانی بر گناه بهتر از شادی بر طاعتست

و نیز از آن حضرت روایت کرده:«من دخله العجب هلک»هرکه را عجب گیرد نابود شود.

و همچنین می فرماید:«مردی گناهی می کند و بر آن پشیمان می شود و

1- 9) .ان اللّه علم ان الذنب خير للمؤمن من العجب و لو لا ذلک ما ابتلی مؤمن بذنب ابدا. اصول کافی کتاب الایمان و الکفر باب العجب

کار نیکی می کند و از آن شاد شده از حالت ندامت و پشیمانی که داشت دور می افتد و اگر بر همان پشیمانی باشد برایش بهتر از این حالی است که پیدا کرده» (1)و خلاصه حالت پشیمانی پس از گناه خود عبادت و محبوب خدا است چون خدا توبه کننده را دوست دارد و حالت عجب پس از عبادت مورد بغض و معصیت خداست.

و نیز از عبد الرحمن بن حجّاج روایت کرده که گفت به امام صادق علیه السلام گفتم مردی کاری می کند و از آن ترسان و نگران است و سپس کار خیری می کند و شبح عجب و خودبینی او را می گیرد،امام فرمود حال نخست او که حال خوف است از حال عجبش بهتر است.

گفتگوی عالم و عابد

و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:عالمی نزد عابدی آمد و به او گفت چطور نماز می خوانی؟عابد گفت از چون منی پرسند که چطور نماز می خوانی؟درحالی که من از آغاز چنین و چنان خدای را عبادت می کنم؟

عالم گفت:گریه ات چگونه است؟عابد گفت به اندازه ای گریم که اشکم روان شود.

عالم گفت:به راستی اگر بخندی از خدا ترسان باشی بهتر است که گریه کنی و به خود ببالی و بنازی.

هرکه به خود ببالد هیچ کرداری از او بالا نرود-یعنی پذیرفته نشود.

عابد و فاسق عوض می شوند

و نیز از امام باقر یا امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:دو مرد به مسجد رفتند یکی عابد بود و دیگری فاسق و چون از مسجد بدر آمدند فاسق مقام صدّیق داشت و آن عابد فاسق بود و این بدان جهت بود که عابد به مسجد رود درحالی که به عبادتش می نازد و به آن می بالد و همه اندیشه اش در این است و فاسق

1- 10) .ان الرجل ليذنب الذنب فيندم عليه و يعمل العمل فيسره ذلک فيتراخی عن حاله تلک فلان يکون علی حاله تلک خير له مما دخل فيه.اصول کافی

اندیشه اش در پشیمانی از کار بدش می باشد و از خداوند درباره گناهانش آمرزش می خواهد.

و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که موسی علیه السلام به شیطان گفت به من خبر ده از گناهی که چون آدمیزاد کند تو بر او مسلّط شوی پاسخ داد هرگاه خودبین شود و کار خود را افزون شمارد و گناهش در نظرش کوچک جلوه کند.

نیکوکاران را بترسان

«پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:خداوند به داود فرمود:ای داود گنهکاران را مژده ده و صدیقان را بترسان عرض کرد چگونه به گنهکاران مژده دهم و صدیقان را بترسانم فرمود ای داود به گناهکاران مژده بده که من توبه را می پذیرم و از گناه درمی گذرم و بصدّیقان بیم ده که مبادا به کردار خود عجب کنند و خودبین شوند زیرا هیچ بنده ای را من پای حساب نکشم جز آنکه هلاک باشد» (1)یعنی سزاوار عذاب خواهد شد زیرا شرائط صحت و پذیرفته شدن عبادات بسیار است و بیشتر مردم آنها را ندارند و نیز اگر بنا باشد عبادات را در برابر نعمتها بسنجند بدیهی است که برابر شکر یک نعمت هم نخواهد بود.

خواب را بر او مسلط می کنند

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:خداوند می فرماید بعضی از بندگان مؤمن من در عبادتم می کوشند پس از خواب برمی خیزد و از لذّت بستر صرفنظر می کند و شبها برای من کوشش می نماید و خود را به زحمت می اندازد برای عبادت من،پس من یک شب و دو شب خواب بر او می اندازم چون به او نظر دارم و بقاء او را خواهانم پس به خواب می رود تا صبح که برمی خیزد درحالی که ناراحت و از خود ناراضی است و بر خود نالان است برای محرومیّت از عبادت در شب و اگر خواب را بر او نمی گماشتم و برمی خواست و عبادت می کرد از آن عبادت عجب بر او

1- 11) .قال اللّه عز و جل لداود یا داود !بشر المذنبین و انذر الصدیقین قال کیف ابشر المذنبین و انذر الصدیقین قال تعالی یا داود بشر المذنبین

انى اقبل التوبه و اعفو عن الذنب و انذر الصديقين ان لا يعجبوا باعمالهم فانه ليس عبد انصبه للحساب الا هلک.«اصول کافی»

وارد می شد و آن عجب او را در فتنه می انداخت و هلاکش می ساخت چون خود بین و از خود راضی می شد تا اینکه گمان می کرد که بالاتر از همه عبادتکاران شده و در عبادتش هیچ کوتاهی نکرده آنگاه از من دور می شد درحالی که گمان می کرد که به آن عبادت به من نزدیک می شود». (1)

عجب هلاک کننده است

«از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که سه چیز کشنده و هلاک کننده است بخلی که اطاعت کرده شود و هوائی که پیروی کرده شود و بزرگ و پاک دیدن شخص خود را» (2)«و نیز در نهج البلاغه است (3)گناهی که ترا ناراحت و گریان کند بهتر از کار خیری است که ترا به عجب اندازد».

در صحیفه سجادیه علیه السلام امام عرض می کند خداوندا به تو پناه می برم از اینکه عجب نمائیم به کارهای خودمان«و ان نعجب باعمالنا»یعنی اعمال خیر خود را بزرگ و زیاد پنداریم و به آنها شادمان شویم و بنازیم و خود را نزد خدا مقصر نبینیم.

و نیز عرض می کند:«خداوندا مرا بنده خودت گردان و توفیق بندگی به من مرحمت فرما و عبادتم را به عجب و خودپسندی تباه مگردان». (4)

داستان عیسی(ع)و یک نفر معجب

در اصول کافی باب حسد از داود رقی روایت می کند که گفت:امام صادق علیه السلام می فرمود:از خدا بپرهیزید و به یکدیگر حسد مبرید براستی عیسی بن

1- 12) .قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قال اللّه تعالی ان من عبادی المؤمنین لمن یجتهد فی عبادتی فیقوم من رقاده و لذیذ و ساده فیجتهد لی اللیالی فیتعب نفسه فی عبادتی فاضربه بالنعاس اللیله و اللیلتین نظرا منی له و ابقاء علیه فینام حتی یصبح فیقوم و هو ماقت راری علیها و لو اخلی بینه و بین ما یرید من عبادتی لدخله العجب من ذلک فیصیره العجب الی الفتنه باعماله فیأتیه من ذلک ما فیه هلاکه لعجبه باعماله و رضاه عن نفسه

حتی یظن انه قد فاق العابدین و جاز فی عبادته حد التقصیر فیتباعد منی عند ذلک و هو یظن انه یتقرب الی . وسائل الشیعه کتاب الطهاره باب تحریم الاعجاب بالنفس و بالعمل و الادلال به

2- 13) .ثلث موبقات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه

3- 14) .عن امیر المؤمنین علیه السلام سیئه تسوؤک خیر من حسنه تعجبک.نهج البلاغه.

4- 15) .و عبدنی لک و لا تفسد عبادتی بالعجب.صحیفه سجادیه دعاء 20

مریم علیه السلام از شریعتش گردش در شهرها بود در یکی از گردشهایش بیرون شد و مرد کوتاه قامتی از یارانش به همراهش بود و بسیار ملازم خدمت حضرتش،چون عیسی علیه السلام به دریا رسید از روی یقین درست نام خدا برد و روی آب راه رفت و چون آن مرد کوتاه به عیسی علیه السّلام نظر کرد او هم با یقین کامل نام خدا برد و بروی آب به راه افتاد تا به عیسی علیه السلام رسید پس عجب و خودبینی او را گرفت و با خود گفت:این عیسی روح اللّه است که بروی آب راه می رود و من هم به روی آب راه می روم او را بر من چه برتری است؟امام فرمود:به محض این اندیشه به زیر آب رفت و عیسی علیه السلام را ندا کرد و به فریادرس خود طلبید و آن حضرت او را از زیر آب بیرون آورد سپس به او فرمود:ای کوتاه قد چه گفتی که زیر آب فرورفتی؟در پاسخ گفت:گفتم این روح اللّه است که روی آب راه می رود و من هم روی آب راه می روم و عجب مرا گرفت عیسی علیه السلام به او گفت:خود را به جائی واداشتی جز آنجا که خدایت در آن واداشته و به این جهت مورد خشم خدا شدی از آنچه گفتی به درگاه خداوند توبه کن.

امام علیه السلام فرمود:آن مرد توبه کرد و به مقامی که خدا به او داده بود بازگشت پس از خدا بترسید و به یکدیگر حسد مبرید.

از اینکه امام علیه السلام در این حدیث از حسد نام برده دانسته می شود که آن مرد کوتاه قد در اثر عجب و خودبینی اش به گناه حسد هم گرفتار بود یعنی چون خود را با عیسی برابر دید بر مقام نبوت عیسی حسد برد و آن را برای خود تمنا کرد.

و از اینکه عیسی علیه السلام به آن مرد«کوتاه قد»گفت دانسته می شود که نام بردن اشخاص ببعض صفات آشکار آنها اگر از روی استهزاء نباشد ضرری ندارد و محتمل است که این فرمایش عیسی«کوتاه قد»به آن مرد برای تأدیبش بوده و مجلسی علیه الرحمه در شرح کافی به این مطلب اشاره کرده است.

نفخه از شیطان

«مرویست که مردی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تعریف کردند پس روزی آن مرد رو به مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد اصحاب گفتند یا رسول اللّه این همان مرد است که از او تعریف

کردیم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود در پیشانی او نفخه ای از شیطان می بینم.

ص:417

پس سلام کرد و ایستاد-رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:ترا به خدا سوگند می دهم آیا در دلت گذرانیدی که در بین این گروه از تو برتر نیست؟گفت:بلی به خدا سوگند». (1)

از این حدیث به خوبی دانسته می شود که عجب و کبر درونی گناهی بس بزرگ است که دیده نبوت آن را می بیند و اثرش را خبر می دهد.

نتیجه بحث:عفو از گناه

پس از دقت در آیات و روایاتی که نقل شد دانسته می شود که عجب حرام شرعی است بلکه صریح روایات،چون عجب گناه دل است از سایر گناهانی که به اعضاء انجام می گیرد بزرگتر است.

اگر گفته شود عجب از خطورات قلب است و عفو از آن مسلم و قطعی است و نیز قصد گناه به تنهائی مورد مؤاخذه نیست،چنانچه اکثر فقهاء فرموده اند که گناه تا به مرحله عمل نیاید متصف به حرمت نمی شود و چون عجب امر باطنی است،مکلف عملی انجام نداده تا گفته شود حرامی مرتکب شده است.

در پاسخ گوئیم عجب خاطره زودگذر قلبی نیست تا دلیل عفو از آن با دلیلهای حرام بودن عجب منافات داشته باشد بلکه عجب حالت ثابت نفسانی است چنانچه در بیان معنای آن ذکر شد.

اما مسئله عفو از گناه پس اولا در بحث عزم بر گناه انشاء اللّه می گوئیم که عزم بر گناه خود گناه است و ثانیا عجب،عزم بر گناه نیست بلکه خودش گناه است بدلیل هائی که گذشت.

و مراد فقهاء از اینکه گناه تا جامه عمل نپوشد گناه نیست و قصد تنها حرام نمی باشد،مرادشان گناه جارحه یعنی اعضای بدن است مانند زنا،قمار، شرابخواری و غیره از گناهانی که محل پیدایش آنها بدن است.

اما عجب که امر معنوی نهانی است جایش دل و باطن است و عزم و اراده نسبت به آن معنی ندارد و تنها سبب پیدایش آن غفلت و جهالت است به

1- 16) .روی ان رجلا ذکر بخیر للنبی صلی الله علیه و آله وسلم فاقبل ذات یوم فقالوا یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم هذا الذی ذکرناه لک فقال صلی الله علیه و آله وسلم انی اری فی وجهه سفعه من الشیطان فسلم و وقف علی النبی و أصحابه فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اسئلک باللّه حدثتک نفسک ان لیس فی القوم افضل منک فقال اللهم نعم. محجه البیضاء جلد 6 صفحه 240.

تفصیلی که گذشت.

و خلاصه عجب گناهی است که جایش در نهان و درون است پس اگر سبب آن باشد پیدا می شود وگرنه پیدا نخواهد شد و اما گناهی که جایش برون انسانی است پس موقوف بر عزم و اراده است و اینجا است که گفته می شود عزم تنها بر گناه حرام نیست و حرام همان عملی است که با بدن انجام داده است.

آیا عجب غیر اختیاری است

در مصباح الفقیه می نویسد:عجب فعل اختیاری مسبوق به اراده انسان نیست تا متصف به حرمت شرعی و مستلزم عقوبت باشد و برای توضیح غیر اختیاری بودن عجب گوید شخص عالم که شرافت علم را دانسته در برابر جاهل قهرا خود را دارای منزلت و شأن نزد خدا می بیند و کسی که فضیلت نماز اول وقت را دانست هرگاه نمازش را اول وقت خواند قهرا خود را صاحب مقام می بیند و کسی که عمل واجب خود را انجام داد قهرا خود را مطیع و بنده بی تقصیر نزد خدا می داند و نیز بهتر از بنده عاصی می بیند.

برطرف ساختن سبب عجب اختیاری است

جواب اینست که اختیار در افعال توحیدی به این نیست که خود آن کار مورد توانائی باشد بلکه اگر اسباب آن مقدور باشد آن را فعل اختیاری گویند مثلا خورد کردن و نرم ساختن سنگ خودش مورد توانائی نمی باشد لکن چون آهن در دسترس است می تواند بوسیله آن انجام دهد پس خورد کردن سنگ اختیاری است و مورد تکلیف شدنش صحیح است.

عجب هم از این قبیل است یعنی هرچند پیدایش حالت عجب از اختیار و توانائی بیرون است لکن چون اسباب آنکه غفلت و نادانی و غرور است و بر طرف ساختن آن اسباب مورد توانائی انسانی است پس پیدایش حالت عجب و برطرف ساختن آن هر دو اختیاری و تکلیف به آن و مؤاخذه از آن صحیح است، مثلا کسی که در اثر دانستن اصطلاحات کلامی،فلسفی،اصولی،فقهی و تفسیری خود را صاحب فضیلت و دارای منزلت دیده و قهرا معجب شده آیا احتمال نداده که مراد به عالم که در روایات و آیات صاحب فضیلت و منزلت ذکر شده

«عالم به اصطلاحات»نیست و شاید مراد کسی باشد که در امور اعتقادی به مقام یقین رسیده و در راه و روش دینی و بندگی صاحب بصیرت شده است؟

سخنی در چاره عجب علماء

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«ای ابا ذر هرکه به او علمی داده شد که او را نمی گریاند هرآینه دانش بی فایده ای به او داده شده،به راستی خداوند علماء را توصیف فرموده و گفته آنان که به آنها دانش داده شده از این پیش،هرگاه برایشان قرآن خوانده شود بر خاک افتاده سجده کنندگان باشند و می گویند پاک است پروردگار ما و حتما وعده اش شدنی است و بر خاک افتاده گریه می کنند و خشوعشان زیاده می گردد». (1)

از این حدیث به خوبی دانسته می شود که هر دانشی که ترس از آخرت و خشیت از خدا را زیاد نکند و شخص را گریان و نالان نسازد آن دانش نفع باقی ندارد و علم الهی و خداپسند نیست.

بنابراین اگر دانشمندی از دانش خود معجب شده بداند که او،آن عالم الهی که در قرآن و روایات از او مدح فراوان شده و هم ردیف پیغمبران شمرده شده است نیست.

چرا تکلیف بیشتر را ننگرد؟

آیا آنچه در فضیلت علم است دیده ولی آنچه در شرائط عالم است که از آن جمله عمل به علم خود کردن است ندیده؟

آیا نشنیده هفتاد گناه از جاهل بخشیده می شود که یکی از آنها از عالم بخشیده نمی شود.

آیا داستان بلعم باعور را که در قرآن مجید ذکر شده به نظرش نرسیده؟و از همه بالاتر آیا ندانسته که علم مانند سایر کمالات نعمت و عطای خداوند است

1- 17) .قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم يا ابا ذر من اوتى من العلم ما لا يبكيه لحقيق ان يكون قد اوتى علما لا ينفعه ان اللّه نعت العلماء فقال تعالى إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذا يُتْلىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ سُجَّداً وَ يَقُولُونَ سُبْحانَ رَبِّنا إِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً -سوره 17 آيه 109. (مكارم الاخلاق طبرسى ص 534)

که واجب است شکر از آن نه اینکه آن را از خود ببیند و به خود ببالد و بنازد-این چه عالمی است که هنوز خود و خدا را نشناخته و حقیقت را درک نکرده است.

غرض از طول کلام بیان اختیاری بودن عجب عالم است زیرا سبب و جهت آنکه جهالت و غفلت یا تغافل باشد به اختیار او است و می تواند خداشناس و حقیقت بین شود تا عجب در او پیدا نگردد.

وظیفه دیگران احترام علماء است

ناگفته نماند آنچه در موضوع عجب عالم گفته شد بیان وظیفه شخص خودش بوده که نباید خودبین و خودپسند و ازخودراضی و از خدا غافل شود و باید خود را از دیگران پست تر داند.

امّا وظیفه مردم نسبت به عالم دینی که از او فسقی آشکار نشده کمال احترام و ادب و کوچکی کردن است چون منسوب بدین است پس اکرام او احترام به صاحب شرع و اهانت به او توهین به رسول خداست چنانی که در خبر وارد شده و روایات بسیار در این باره موجود است.

عبادتکاران هم نباید مغرور شوند.

همچنین مؤمنی که شب برمی خیزد و نماز شب می خواند آنگاه به خود می بالد که کار بزرگی انجام داده و خود را نزد خدا صاحب منزلت و صاحب حق می شناسد به قسمی که خود را رستگار و دیگران را هلاک شونده خیال می کند و فضیلتهای نماز شب را برای خود حتمی دانسته و بدین جهت معجب شده است.

آیا به گوشش نرسیده که این فضیلتها برای کسی است که نمازش دارای شرائط صحّت و شرائط قبول باشد و از جمله شرائط حضور قلب و خشوع و اخلاص در نیّت است و این حالت عجب با آنها منافات دارد؟خلاصه از کجا دانسته که این فضیلتها برای نماز امثال او است تا سبب عجبش شود و در حقیقت این فضیلتهائی که برای عبادات ذکر شده به طور کلّی سبب زیاد شدن رجاء است نه عجب و غرور.

یعنی انسان عاقل از شنیدن آنها امیدش به پروردگار زیاد می شود و به

ص:421

شوق رسیدن به مرتبه ای از ثواب و فضل خداوند عملی را انجام می دهد درحالی که می داند اگر خداوند به عدلش بخواهد با او معامله فرماید محروم خواهد شد و از این روی ترسناک هم هست و در پیشگاه الهی خود را مقصّر و سربزیر می بیند.

چرا خود را مطیع دید

امّا اینکه هرکس خود را بنده مطیع دید قهرا معجب می شود جواب این است«غلط کرد خود را بنده مطیع دید»تا معجب شود کدام انسان عاقل را جرأت چنین ادّعائی است درحالی که هرکس هر مقدار اطاعت کرده باشد یقینا مخالفتهایش بیشتر است و هر اندازه شکرگزاری کرده باشد حتما نعمتهائی را که شکرگزاری نکرده بیشتر است و هر قدر بندگی کرده باشد بی تردید آن طوری که خداوند سزاوار پرستش است عبادت نکرده است.

از آنچه گفته شد بخوبی دانسته می شود که عجب امر اختیاری و گناه قلبی و حرام شرعی است و چون در مقدّمه کتاب به این بحث اشاره شده و در بحث های آتیه هم توضیح بیشتری داده می شود،بهمین مقدار اکتفاء می شود.

آیا عجب مبطل عمل است؟

اشاره

اکثر فقهاء که عجب را حرام دانسته اند،آن را مبطل و فاسدکننده عمل بطوری که اعاده یا قضای آن واجب باشد نمی توانند و روایاتی که در آنها عجب را مفسد عمل خوانده حمل بر جهت اجر و ثواب کرده اند یعنی اگر کسی در عبادت عجب نمود گناهی کرده و آن گناه سبب ضایع شدن پاداش آن عبادت است و عبادت با عجب موجب قرب به خدا و رسیدن به ثواب نیست لکن اگر مانند نماز واجب بود تکلیف از او ساقط می شود و دومرتبه بجا آوردن آن(اعاده در وقت و قضا در خارج وقت)واجب نیست.

بعضی دیگر از فقها،عجب را علاوه بر حرمت،مفسد اصل عمل نیز دانسته اند یعنی گفته اند اعاده یا قضای آن واجبست و حق در مسأله آنست که عجب را درجات و مراتبی است که بعضی از مراتب آن حرام و مفسد

است و برخی تنها حرام و در حرمت پاره تأمل است،بنابراین مراتب عجب و حکم هریک یادآوری می شود:

ص:422

.1

عجب به عقائد باطل

یعنی امر باطلی را حق پندارد و به آن معتقد شود آنگاه خود را پاک عقیده و بر حق داند و ازخودراضی و خودپسند گردد،درحالی که اگر تفکر می کرد و انصاف می داد می فهمید که آنچه را به آن معتقد شده نادرست است مانند انواع کفرها و شرک ها و دین های اختراعی و خرافاتی و مانند بدگمانی به مسلمان و جای دادن دشمنی او را در دل و در مقام آزار او شدن و به این کار شاد بودن به خیال اینکه عقیده درستی دارد و کار نیکی انجام می دهد و درحالی که اگر فکر می کرد و به خود می آمد زشتی کار خود را می فهمید.

و همچنین گناهانی که شیطان به انسان بدبخت جلوه می دهد و آن را نیک و درست می پندارد و چون انجام داد از خود راضی و شاد می گردد و به آن فخر می کند و نیز مانند جاهلی که عبادات باطلی که فاقد شرائط صحت است انجام می دهد و به آنها تکیه می کند و خودپسند می شود تا جائی که ادعا می کند که تمام کارها و کردارهایم درست است و دیگر پیش خدا مقصر نیستم.

خلاصه هرکس به امر نادرستی گروید یا کردار ناروائی بجا آورد و آن عقیده و کردار را درست و نیک دید و به آنها مغرور و معجب شد.به سخت ترین مراتب عجب گرفتار شده است و شکی در حرمت و فساد عملش نیست و به همین مرتبه از عجب در سوره فاطر اشاره شده که می فرماید:«آیا کسی که زینت داده شده برایش زشتی کردارش پس آن را نیک دید» (1)یعنی بر اثر تدبر و تعقل نکردن و پیروی از هوی و هوس کار زشت را نیک شمرده و انجامش داده و به آن خرسند شده آیا بمانند کسی است که به نور عقل،نیکی و زشتی واقعی را دانسته پس بخوبی واقعی گرویده و از زشت حقیقی پرهیز کرده؟نه چنین است.

و نیز اشاره به این مرتبه از عجب شده در سوره کهف که می فرماید:

«زیانکارترین مردمان در کردار آنانند که ضایع گشته کوشش و کردارهایشان و اینها می پندارند که کار نیک می کنند» (2).یعنی چون به کردار باطل خود معجب

1- 18) . أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً. سوره فاطر آیه 8.
2- 19) . اَلَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاٰهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً. سوره کهف آیه 104.

هستند هیچگاه زشتی آن را نمی فهمند تا کار خود را اصلاح کنند و به صلاح و سداد روی آورند و از اینجا است که زیانکارترین مردمانند و بیشتر نادانان چنین هستند زیرا کارهائی می کنند که از نظر عقل و شرع نادرست و زشت است و بدان مداومت می کنند و آن را کمال می پندارند و آنها را نقل کرده بدان می نازند و افتخار می کنند که ما چنین و چنان کردیم.

2

اشاره

اطاعت با منت

مرتبه دوم اطاعت با منت است یعنی عقائد حق را می پذیرد و کار نیک هم می کند لکن خود را مستقل می پندارد یعنی از توفیق الهی نمی بیند بلکه از خودش می بیند و آن عمل را بزرگ و پرارج می پندارد و عملی که واقعا کاهی است به نظرش کوهی جلوه می کند و خود را صاحب حق و منت بر خدا می داند و قرب و منزلت خود را قطعی می پندارد بطوری که اگر در دنیا حاجتی داشته باشد و از خدا بخواهد باید فورا اطاعت شود و به او بدهند و در آخرت در درجات عالی باید جایش بدهند.

چنین شخصی بمانند بیماری است که به انواع بیماریهای کشنده گرفتار باشد و طبیب حاذق مهربانی او را معالجه کند و از خود دوا و غذا بدهد تا عافیت یابد و از جانب بیمار جز شنیدن گفتار طبیب در خوردن آنچه گوید و پرهیز از آنچه نهی کند و حق علاج هم نپردازد آنگاه بر طبیب منّت گذارد که دستورهای او را شنیده و به آن عمل کرده است و درعین حال،وضع عبادت کننده با منّت از چنین بیماری به مراتب بدتر است.

شکی نیست که این مرتبه از عجب علاوه بر حرمت،مفسد عمل نیز می باشد یعنی اگر عمل واجبی مانند نماز و روزه و حجّ و زکوه و خمس را با این حالت انجام داده باطل است و اعاده یا قضای آن واجبست.

عجب با قصد قربت نمی سازد

زیرا شرط صحّت آنست که بداعی اطاعت امر الهی بجا آورده شود چنانچه در بحث ریاء مفصّلا گفته شد و کسی که با منّت عبادت می کند

جنباننده او اطاعت و فرمانبرداری از پروردگارش نیست و چون خود را مستقل دیده و شنیده که اگر فلان عمل نیک را انجام دهد خدا با او چنین و چنان خواهد کرد پس بمنظور معامله و مبادله با خدا عمل را بجا می آورد و چون کارش را پرارزش می پندارد و مثل اینکه آن را بالاتر از ثواب الهی خیال می کند پس خود را بر خدا صاحب منّت می بیند و در حقیقت برای او حق پرستش و فرمانبرداری را قبول ندارد و نیز،مالکیت و ربوبیّت و منعمیّت خدا را منکر گردیده و شکرگزاری از او را واجب نمی داند و با اینکه به حکم قطعی عقل و شرع بنده هرچه دارد از خداست و هر اندازه فرمانبرداری و شکرگزاری نماید باز حق خدا را ادا نکرده، هرگاه همه را نادیده گیرد و به سبب کار نیکی که انجام داده خود را صاحب حق بر خدا بیند و بر او منّت دار داند،آیا می توان گفت این عمل صحیح است و فرمانبرداری کرده و شکرگزاری و اداء وظیفه نموده است؟

ناز کجا و نیاز کجا؟

و نیز گوئیم حقیقت عبادت ضد حالت منّت است زیرا عبادت تذلّل بدرگاه خدا یعنی ذلّت و فقر خود را آشکار نمودن و عزّت و بزرگی و غنای خداوند را نمودار ساختن است و حالت منّت تعزّز است یعنی تنها خود و بزرگی کار خود دیدن و در برابر خداوند اظهار بی نیازی و عزّت کردنست.

بزرگان نکردند در خود نگاه خدابینی از خویشتن بین مخواه

و در فارسی عبادت نیاز و منّت ناز است و تضاد بین ناز و نیاز آشکار.

و بالجمله در بطلان عبادت با منّت شکی نیست و به این مرتبه از عجب و بطلان عمل به آن در چند جای از قرآن مجید اشاره شده است.

منت می گذارند که مسلمان شدند

در سوره حجرات می فرماید:«بر تو منت می گذارند که اسلام را پذیرفته اند بگو بر من منت مگذارید اسلامتان را بلکه خداوند بر شما منت می نهد که به ایمان راهنمائیتان فرمود اگر راستگو باشید» (1).

1- 20) . يَمُنُّونَ عَلَيْکَ أنْ أسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَیَّ إِسْلامَکُمْ بَلِ اللّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ . سوره حجرات،آيه 17

یعنی پذیرفتن عقائد و احکام اسلامی به تنهائی کار بزرگی نیست که شما آن را بزرگ دانسته و بر پیغمبر منت گذارید،زیرا بهره مندی از آن تنها در دنیا است و چیزی که بزرگ است و بهره مندی جاودانی دارد ایمان است که عبارت از خشوع دل برای خدا و گرویدن به او و از جان و دل فرمان برداری کردن از او است و اگر ادعا کنید که ایمان دارید و راستگو باشید یعنی حقیقتا نور ایمان در دلتان باشد البته آن بزرگ است لکن ناز کردن و منت گذاشتن به آن حق شما نیست،چون نور ایمان عطای خداوند است و بر شما منت دارد که چنین عطائی به شما فرموده است.

با منت کارهایتان را باطل نکنید

و در سوره البقره می فرماید:«و ضایع نسازید انفاق هائی که در راه خدا می کنید به سبب منت گذاشتن» (1).

و نیز می فرماید:«و منت بر خدا منه در عبادت و اطاعت درحالی که عبادت خود را بسیار شمری» (2)یا اینکه«عطا مده درحالی که آن را بسیار بینی» یا اینکه«عطا مده درحالی که زیادتر از آن را بخواهی».

در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که منّت از بین می برد کار نیک را.

در امالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مروی است که فرمود:خدا حرام فرموده بهشت را بر منت گذاران و بخیلان و نمامان.

در خصال از آن حضرت مرویست که فرمود:سه نفراند که در قیامت خدا با آنها سخن نمی فرماید منت گذار و متکبر و کسی که برای فروش متاع خود سوگند دروغ یاد کند.

و روایات حرمت منت و باطل شدن عمل به آن،بویژه در صدقات فراوان است.

عجب در این مرتبه مانند مرتبه اول موجب فساد عمل و لزوم اعاده یا قضاء است و شکی در این حکم نیست.

1- 21) . لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأذىٰ سوره 2 آیه 264.
2- 22) . وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ. سوره المدثر آیه 17

شکر خدای کن که موفق شدی بخیر ز انعام و فضل او نه معطل گذاشتت

منت منه که خدمت سلطان همی کنی منت شناس از او که بخدمت بداشتت

منت گذاشتن حق خداست

ناگفته نماند منت گذاشتن مخلوق،بر خدا زشت و حرام است زیرا ناحق و دروغ است و همچنین منت گذاشتن آفریده بر آفریده دیگر،زیرا اولا واقعا ناحق است چون اصل نعمت از خداست و ثانیا از روی سرکوبی و سرزنش است.اما منت گذاشتن خالق بر مخلوق پس نیکو است زیرا اولا حق و مطابق واقع است و ثانیا از روی سرکوبی و سرزنش نیست بلکه برای یادآوری بنده به نعمت است.

3

اشاره

عجب به زیاد دیدن عمل

یعنی عملی که انجام داده بزرگش بیند و توفیق و سایر نعمتهای خدا را نبیند و نیز گناهان و نافرمانی های دیگرش را فراموش کند و نیز در برابر خداوند جهان هستی پستی و کوچکی خود و کردارش را ننگرد و از این روی خود را بدرگاه پروردگار مقصر نشناسد پس بخود ببالد و بنازد.

شکی نیست که این مرتبه از عجب گناهی بزرگ و حرام است و بیشتر آیات و روایاتی که در حرمت عجب ذکر شد ناظر به این مرتبه است اما مرتبه اول و دوم حرام بودنش ضروری است چون در حد کفر و شرک به خداست که به تفصیلی که گذشت.

سرچشمه گناهان

بنده ای که به حکم عقل خود پرستش پروردگار و شکر او را واجب دید و به حکم وجدانش دانست آن طوری که خداوند سزاوار پرستش و شکر است از عهده برنیامده و نخواهد آمد،پس باید به مقدار توانائی سعی در عبادت و بندگی و شکرگذاری کند با اعتراف به تقصیر خود،پس اگر به

عکس حقیقت،خود را مقصر نداند و به عمل ناچیزش مغرور و معجب شود
دروغی است که گفته و

ص:427

گناهی است که سرچشمه گناهان بسیار است و در روایات به این حکم عقلی ارشاد شده است.

خود را در عبادت مقصر بدان

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به یکی از فرزندانش فرمود:«ای فرزندم بر تو باد به کوشش در عبادت،مبادا خودت را در عبادت و اطاعت خداوند بی تقصیر دانی زیرا خداوند چنانچه سزاوار پرستش است پرستیده نمی شود» (1).

و حضرت باقر علیه السلام به جابر فرمود:«خدا ترا از نقص و تقصیر بیرون نکند» (2)یعنی خدایت توفیق دهد که همیشه عبادت خود را ناقص شماری و خود را مقصر دانی.

حضرت ابو الحسن علیه السلام می فرمود:«مردی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرده و سپس یک قربانی تقدیم داشت و از او پذیرفته نشد با خود گفت این نالایقی را از خود داری و گناه جز از تو نیست،خداوند به او وحی فرستاد که این نکوهشی که از خود کردی بهتر از چهل سال عبادتت می باشد» (3).

آنها که دینشان عاریت است

«فضل بن یونس گوید حضرت ابو الحسن علیه السلام به من فرمود:بسیار بگو خدایا مرا از عاریه گیران ایمان مدار و از مقصرشناسان خود بیرون مکن!گفتم عاریه گیران ایمان را دانستم آن کسی است که دین را به عاریه دارد و سپس از آن بیرون رود و آن را رها کند،پس معنی اینکه مرا از تقصیر بیرون مکن چیست؟

در پاسخ فرمود:هر کاری را برای خداوند عز و جل کنی خود را در انجام آن مقصر دان زیرا همه مردم در کردار خود میان خودشان و خدا مقصرند جز کسی

1- 23) .یا بنی علیک بالجد لا تخرجن نفسک من حد التقصیر فی عباده اللّه و طاعته فان اللّه لا یعبد حق عبادته.کتاب ایمان و کفر اصول کافی.

2- 24) .یا جابر لا اخرجک اللّه من النقص و التقصیر.کتاب ایمان و کفر اصول کافی.
3- 25) .ان رجلا فی بنی اسرائیل عبد اللّه اربعین سنه ثم قرب قربانا فلم یقبل منه فقال لنفسه ما اتیت الا منک و ما الذنب الا لک قال علیه السلام فاوحی اللّه تعالی الیه ذمک لنفسک افضل من عبادتک اربعین سنه . اصول کافی کتاب الایمان و الکفر.

که خداوند نگهش دارد» (1).

سخنانی در عجب از بزرگان دین

حضرت ابا الحسن علیه السلام فرمود:«خیر بسیار را بسیار ندانید و گناهان کم را کم و کوچک نشمارید» (2).

امام باقر علیه السلام می فرماید:«سه چیز شکننده و خوردکننده پشت است مردی که عمل خود را بسیار شمرد و گناهانش را فراموش نماید و به رأی خود معجب باشد» (3).

و نیز فرمود:«شیطان گوید هرگاه توانائی یافتم در سه چیز در بنی آدم، دیگر کاری به عمل او ندارم چون از او پذیرفته نیست:هرگاه عمل خود را بسیار بیند و گناه خود را فراموش کند و عجب او را فراگیرد» (4).

و حضرت سجاد علیه السلام در دعای صحیفه عرض می کند:«خداوندا به تو پناه می برم از کوچک شمردن نافرمانی و بزرگ داشتن بندگی» (5)و در دعای 20 عرض می کند«خدایا توفیقم ده به کم شمردن نیکی در گفتار و کردارم اگر چه بسیار باشد و بسیار شمردن بدی در گفتار و کردارم اگر چه کم باشد» (6).

ابراهیم(ع)به راستی خلیل الرحمن است

از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت ابراهیم علیه السلام میهمان را بسیار دوست می داشت و هرگاه میهمانی نداشت از خانه بیرون می رفت و در طلب میهمان می گشت روزی در خانه را بست و به طلب میهمان رفت چون به خانه

1- 26) .اکثر من ان تقول اللهم لا تجعلنی من المعارین و لا تخرجنی من التقصیر قال:قلت:أما المعارون فقد عرفت:ان الرجل یعار الدین ثم یخرج منه فما معنی«لا تخرجنی من التقصیر»؟فقال علیه السلام کل عمل ترید به اللّه عز و جل فکن فیه مقصرا عنه نفسک فان الناس کلهم فی اعمالهم فیما بینهم و بین اللّه مقصرون الا من عصمه اللّه.اصول کافی کتاب الایمان و الکفر

2- 27) .لا تستكثروا كثير الخير و لا تستقلوا قليل الذنب.وسائل الشيعه باب 22
3- 28) .ثلث قاصمات الظهر رجل استكثر عمله و نسى ذنوبه و اعجب برأيه.وسائل الشيعه
4- 29) .قال ابليس اذا استمكنت من ابن آدم فى ثلث لم ابال ما عمل فانه غير مقبول منه اذا استكثر عمله و نسى ذنوبه و دخلت العجب.
5- 30) .و استصغار المعصيه و استكبار الطاعه.صحيفه سجاديه دعاء 8
6- 31) .و استقلال الخير و ان كثر من قولى و فعلى و استكثار الشروان قل من قولى و فعلى.صحيفه سجاديه دعا 20

برگشت شخصی شبیه به مردی در خانه دید گفت ای بنده خدا به رخصت کی وارد خانه شدی؟گفت به رخصت پروردگار و این جمله را سه مرتبه تکرار کرد، پس ابراهیم دانست که جبرئیل است و حمد پروردگار کرد.

جبرئیل گفت پروردگار تو مرا بسوی بنده ای از بندگانش فرستاده که بشارت دهم او را که خداوند خلیل خود قرارش داده.ابراهیم گفت کیست آن بنده تا من خدمت او کنم تا بمیرم.

جبرئیل گفت تو خودت همان بنده ای.ابراهیم علیه السلام گفت چه شده که خداوند مرا خلیل خود گردانیده؟

جبرئیل گفت:«چون جز از خدا از هیچکس هرگز چیزی نخواستی و هیچگاه سائل را محروم نساختی» (1).

خود را به چیزی نمی گیرد

غرض از این داستان تأمّل در حال ابراهیم است در وقتی که جبرئیل گفت بشارت الهی بر مقام خلّت برای بنده ای از بندگانش آوردم با اینکه در آن روز ابراهیم تنها بشری بود که موحّد و بنده خاص خداوند بود لکن چون خود را در برابر عظمت حق تعالی کوچک و ناقابل می دانست احتمال نداد که خودش باشد، پرسید آن بنده کیست تا خدمتگزارش شوم تا آخر عمر،و چون جبرئیل گفت خودت هستی تعجب کرد که چه شده مورد عنایت پروردگار گردیده است چون از خود عمل قابل و لایقی سراغ نداشت.

اینست راه و روش پیغمبران و دوستان خدا.

آیا این مرتبه هم مفسد عمل است؟

بیشتر فقهاء فرموده اند از دلیل های حرام بودن عجب؛هلاک کننده بودنش و همچنین پذیرفته نشدن عمل و بی بهره ئی از ثواب استفاده می شود،امّا سبب وجوب اعاده و قضا بودنش از دلیل های مزبور دانسته نمی شود و برخی دیگر فرموده اند از ظاهر دلیل ها استفاده می شود که عمل فاسد است بنابراین مقتضی

1- 32) .حیوه القلوب مجلسی.

لزوم اعاده است پس راه احتیاط را نباید از دست داد یعنی اگر در عبادت واجبی این مرتبه از عجب باشد آن را دوباره بجا آورد خواه عجب از اوّل عمل باشد یا در اثناء پیدا شود.

4

اشاره

زیاد دیدن عمل خود نسبت به دیگری

هرگاه شخص عمل خود را به تنهائی بزرگ نبیند و خود را بیرون از تقصیر در پیشگاه الهی نداند لکن چون خود را با دیگری قیاس می کند خود را نسبت به او بزرگتر و بهتر می بیند و معجب می شود مثل اینکه عالمی خود را از عالم دیگر داناتر بیند و عابدی عبادت خود را بیشتر از دیگری پندارد یا مثلا هزار تومان در مورد خیری داده چون می بیند دیگری یک تومان داده است انفاق خود را بزرگ بیند و به خود بنازد و ببالد و خود را بلندهمّت و صاحب سخاوت پندارد.

این مرتبه از عجب مانند مرتبه سوّم گناه قلبی و حرام است و دلیل های حرمت عجب از آیات و روایات که ذکر شد شامل این مرتبه هم می شود زیرا کسی که عبادت و کار خیر خود را نسبت به دیگری بهتر و بزرگتر دید و به آن بالید عمل خود را بزرگ و پاکیزه دیده و بر آن تکیه نموده و هرچند به زبان بگوید نزد خدا مقصرم بحسب حال و درونش خود را مستحق اجر و مقام شناخته است و این همان عجب حرام است.

از مکر خدا نیز ایمن است

و نیز گوئیم از جمله گناهان کبیره امن از مکر الهی است به تفصیلی که در کتاب گناهان کبیره ذکر شد و چنین شخصی که به عمل خود معجب است ترسی از قهر نهانی الهی ندارد یعنی احتمال نمی دهد خداوند به پاره ای از گناهانش او را مؤاخذه فرماید یا بخودش او را واگذارد تا گناهی کند که اثر آن عمل محو شود و از همه بدتر بی ایمان بمیرد،چون شرط قطعی ثواب بر اعمال با ایمان مردنست.خلاصه گناه خود را ندیدن و از قهر الهی نترسیدن و به عمل خیر خود دلخوش شدن؛امن از مکر الهی است که کبیره بودنش مسلّم است.

بر چنین شخصی واجبست از عجب خود توبه کند و این حالت را از خود

ص:431

دور سازد به اینکه با خود بگوید آن شخص که عملش از تو کمتر است شاید در اثر کمی گناهانش به قبول خداوند از تو نزدیک تر باشد یا اینکه هرچند عمل او به حسب مقدار از تو کمتر است شاید به حسب کیفیت و مراتب اخلاص،از تو بالاتر و مورد قبول حضرت آفریدگار باشد و عمل تو که به نظرت بسیار و بزرگست ناچیز و مردود باشد.

چنانی که حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام سه شب هنگام افطار پنج قرص نان جو در راه خدا دادند،هرچند به حسب ظاهر،انفاق قلیل بوده لکن چون در اعلی درجه اخلاص بودند مورد قبول خداوند شد و سوره هل اتی در شأن ایشان نازل گشت.

خلاصه مؤمن نباید خود را بهتر از دیگری بداند و نباید عمل خود را بیشتر و بزرگ تر از دیگری پندارد.

حذیفه یمانی و امام جماعت

در جامع السعاده نقل کرده که حذیفه یمانی صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای جمعی نماز جماعت خواند چون سلام داد به آنها گفت امام دیگری برای نماز جماعت خود تعیین کنید یا فرادی بخوانید که من دیگر امامت نخواهم کرد زیرا در خاطرم گذشت که من از همه شما افضل هستم.

یعنی کسی که معجب شد و خود را از دیگران برتر دانست،درحالی که شاید واقعا نزد خداوند به عکس باشد،عمل چنین شخصی درست نیست و در بحث روایات داستان رفیق عیسی علیه السلام نقل شد که به سبب بزرگ دیدن خود مورد قهر خداوند گردید و در آب فرورفت.

آیا پیغمبر معجب می شود؟

از آنچه گفته شد حرمت این مرتبه از عجب نیز بخوبی دانسته می شود و آنچه محدّث بحرانی در درّه النجفیّه بیان نموده که این مرتبه از عجب را حرام نتوان دانست زیرا در روایاتست که ملک و برخی از پیغمبران مانند داود و موسی به این مرتبه از عجب گرفتار شده اند یعنی خود را بالاتر و داناتر از تمام آفریده شدگان تصوّر کردند و چون پیغمبر از گناه معصوم است پس این عجب گناه

نیست.

پاسخ اینست،عجبی که در روایات به پیغمبران نسبت داده شده.حالت ثابت نفسانی نبوده بلکه از قبیل وسوسه و خطورات بوده که بر آنها چیزی نیست.

و نیز گوئیم عجبی که مورد بحث و حرمت آن ثابت شد،آنست که شخص به سبب بزرگتر دیدن یا بهتر دیدن عمل یا حال و مقام خود از دیگری و اینکه آن عمل و کمال را از خود ببیند نه از پروردگارش،در نفس خود حالت شادمانی و بی نیازی و دلگرمی به آن عمل کمال پیدا کند و هرگز در پیغمبران خدا چنین حالی پیدا نشده است بلکه تنها تصوّر اینکه خدا را بنده ای داناتر از آنها نیست بوده چنانچه در روایات ذکر شده است و چنین تصوّری هرچند عجب حرام نبوده لکن چون با مقام ایشان منافات داشته خداوند آنها را تأدیب فرمود مانند داستان ایّوب که بخاطرش گذشت بزرگی عبادتش،و عرض کرد:پروردگارا چگونه مرا گرفتار بلائی کرده ئی که کسی را بمانند آن مبتلا نساخته ای درحالی که به عزتت سوگند خودت می دانی هیچگاه دو طاعت برایم پیش نیامد جز اینکه هرکدام سخت تر و ناگوارتر بر بدنم بود آن را بجا می آوردم.

ندا رسید ای ایوب این توفیق را کی به تو داد؟پس ایّوب خاک زمین را برمی داشت و بر سر می ریخت و می گفت پروردگارا تو مرا توفیق دادی (1).

و همچنین خداوند آنها را امتحان فرمود تا بدانند که علم آنها نسبت به علم بی نهایت حق تعالی اندک است مانند داستان داود و فرستادن موسی نزد خضر که نقل آنها موجب طول کلام و بیانش در محل دیگر سزاوارتر است.

امّا فساد عبادت به این مرتبه از عجب و لزوم اعاده و قضای آن مانند مرتبه قبل مطابق با احتیاط است.

5

اشاره

عجب در غیر عبادات

عجب به کارهای دنیوی و علاقه های مادی به تفصیلی که ذکر می شود هرچند فقهاء آن را حرام ندانسته اند و ادله مقام را حمل بر عجب در عبادات نموده اند و آن را تنها حرام و گناه گفته اند،لکن تحقیق آنست که تفاوتی بین این

1- 33) .سفینه البحار جلد 2 صفحه 161.

مرتبه و مراتب سابقه در حکم به حرمت نیست و عجب امور دنیوی مانند عجب به امور اخروی و حرام است زیرا:اوّلا حقیقت عجب چنانی که در اوّل بحث گفته شد حالتی است نفسانی که حاصل می شود از بزرگ و بی عیب و نقص دیدن خود به سبب بزرگداشت کار و دارائی خویش و بی نیاز و مستقل دیدن خود در کارها و علاقه هایش یعنی هرچه می کند به قوه خود است نه بقوه خدا و هرچه دارد خود بدست آورده نه نعمتی است که خدا به او داده بنابراین فرقی نیست در حقیقت عجب در اینکه کاری را که از خود بیند و به آن بنازد عمل عبادتی باشد یا کارهای عادی و دنیوی و همچنین آن کمال و نعمت را که از خود دیده و به آن بالیده نعمت باقی اخروی باشد یا نعمت فانی دنیوی.

این همه تأکید در قرآن مجید

و چون حالت کثیف خودبینی گناهی است بزرگ و نزدیک به کفر و شرک بلکه همانست برای جلوگیری از آن در صدها آیه از قرآن مجید خداوند به انسان تذکر فرموده که مالک مطلق خدا است و تمام اجزاء جهان آفرینش ملک خدا است،تمام نعمت های دنیوی و اخروی از خداست.

ای انسان خودت و دارائیت و کارهایت همه ملک خدا و آفریده او است و به طور کلّی قوه و قدرت و بی نیازی و عزّت از آن خدا است و بس.

بر کسی که ایمان به خدا و کتاب او آورده واجبست این معنی را بفهمد و یقین کند تا معجب و خودبین نشود و اگر این حکم عقلی و شرعی را(یعنی دانستن اینکه همه چیز از خدا است)اطاعت نکند و خدا را فراموش نماید پس به کارهای خود(دنیوی و اخروی)و نعمت هائی که به او رسیده(دنیوی و اخروی) معجب و خودبین و مغرور شود خود را به گناه بزرگی مبتلا کرده و مورد خشم و قهر پروردگار قرار گرفته است بنابراین کسی که این عقیده را ترک کند و معجب شود معصیت کرده است.

آیا عسر و حرج می شود؟

اگر گفته شود بنابراین واجبست در هر کاری که انسان می کند متوجّه شود که به قدرت خدا انجام می دهد و در هر نعمتی بفهمد که از خدا است و این

موجب عسر و حرج است با کثرت غفلت آدمی،و در شرع اسلام حکم حرجی نیست.

پاسخ اینست که اعتقاد اجمالی کافیست با استمرار حکمی آن یعنی اعتقاد برخلاف نکردن نظیر حکم بوجوب نیّت در اجزاء نماز چون حرجی است همان نیت کلّی از اوّل نماز کافیست بطوری که اگر بعضی از اجزاء نماز را بدون التفات به آن و حضور قلب در آن انجام دهد صحیح است لکن به شرط استمرار حکمی نیّت.یعنی در اثنای نماز قصد رها کردن آن را ننماید و همچنین در روزه همان نیّت اجمالی از طلوع فجر کافیست که اگر در بین روز هیچ التفاتی به روزه بودن نداشته باشد صحیح است به شرطی که با التفات نیّت برخلاف یعنی قطع روزه را ننماید.همچنین در مساله اعتقادی که گفته شد اعتقاد کلّی کافیست لکن به شرطی که کاری را برخلاف عقیده مزبور انجام ندهد یعنی از خود بطور استقلال نداند.

و اگر شکر تفصیلی نزد هر نعمتی از عهده اش بیرونست همان شکر کلی یعنی اعتقاد به اینکه هرچه نعمت است از خدا است کافی می باشد لکن به شرط اینکه کفران نعمتی نکند به این معنی که آن را از خود بیند و بدان معجب شود.

آیات و روایات اعم است

و ثانیا دلیل های حرمت عجب از آیات و روایات که برخی از آنها نقل شد بیشتر از آنها اعمّ از عجب به عبادت و غیر عبادت است و پاره ای از آنها در خصوص عجب به امور غیر عبادی است و چون تحقیق و تفصیل این مطلب موجب طول کلام و بیرون از وضع کتابیست که برای استفاده عموم نوشته می شود به محل دیگری برگذار می شود.

خلاصه مطلب،عجب در غیر عبادت هرچند فقهاء آن را حرام ندانسته اند لکن بنابر تحقیقی که گفته شد چون حرمت آن قوی است احتیاط در پرهیز از آن نباید ترک شود.

و عجب در غیر عبادت بنابر آنچه بعض از اهل تحقیق بیان کرده اند عبارتست از عجب به بدن،قوه،عقل،نسب شریف و غیر شریف،اولاد و اتباع، مال،رأی،به این تفصیل:

1-عجب به بدن

عجب به بدن به اینست که تناسب اعضای بدن و خوشگلی و خوش صدائی و سلامتی قوای بدنی خود را ببیند و آنها را نعمت خداداده نبیند و نیز فنا و زوال و بی اعتباری آنها را بخاطر نگذراند در این حال معجب شود و به خود بنازد و اگر به خود می آمد و آنها را آفریده و ساخته خدا و نعمت او می دانست و فنا و بی اعتباری آنها را می دید و آخر کار بدن خود در قبر تا خاک شدنش را از نظر دور نمی کرد و از اینکه شاید در قیامت به سبب زشتی کردارش به زشت ترین صورت ها محشور شود و به انواع ذلت ها مبتلا گردد ترسناک بود،هیچگاه معجب نمی شد.

بر مال و جمال خویشتن غره مباش کانرا بشبی برند و این را به تبی

2-عجب به قوه

عجب به قوه به اینست که خود را زورمند و پهلوان بیند و قوت خود را عاریه و خداداده نداند و سرعت زوال آن را بخاطر نگذراند آنگاه بزورمندی خود معجب شود و به خود ببالد و در مواقع خطر با تکیه به زورمندی خود بی باکانه حمله کند و اگر به خود می آمد و می فهمید که قوه ای که دارد نعمت خدا است و عاریه و بی اعتبار،زیرا ممکن است به یک تب یک روزه ضعیف شود و در بستر بیماری بیفتد تا جائی که دست خود را نتواند حرکت دهد و در آخر همین دست در کفن پیچیده می شود.

و نیز محتمل است در برخورد با کسی که خود را بر او چیره می دید چیره او شود و خلاصه اگر این امور را در نظر می گرفت هیچگاه معجب نمی شد و تنها تکیه اش را پروردگار خود می دانست.

3-عجب به عقل

عجب به عقل به اینکه خود را صاحب فهم و دانائی و زیرکی و خورده بینی بداند و در تشخیص دقائق امور از مصالح دینی و دنیوی رأی خود را

صواب و درست پندارد و رأی هرکس برخلاف رأی او باشد او را نادان و کم شعور خواند و خود را نیازمند به مشورت کسی نداند و خلاصه کسی را از خود داناتر تصور نکند پس بفهم خود بنازد.

اگر متوجه می شد که اگر فهمی داشته باشد عطای خدا و عاریه و بی اعتباری است که ممکنست به عارضه دماغی مبتلا شود که اصلا عقلش زائل شود و نیز چه بسیار امور واضحی که دیگران فهمیده اند لکن خداوند نخواسته است او بفهمد و همچنین آنچه را که فهمیده نسبت به آنچه ندانسته نسبت متناهی به غیر متناهی است.

خلاصه اگر این مطالب را متوجه می شد خودبین نمی گردید و بفهم خود تکیه نمی نمود و امیدش در فهم هر چیزی مدد پروردگارش بود.

4-عجب به نسب شریف

مانند سلسله جلیله سادات،هرگاه سیدی نسبت خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم متذکر شود و اخبار فضیلت سادات را بشنود که از آن جمله وعده شفاعت آن حضرت درباره ذریه اش می باشد پس بخود ببالد و از مکر و قهر الهی در برابر گناهانش ترسناک نباشد،به بیماری عجب که گناه هلاک کننده ایست گرفتار شده است.

اگر حالات اجداد خود را در نظر می آورد که چگونه از خدا می ترسیدند و از هولها و عقبه های آخرت نالان بودند و در ورع و عبادت کوشا بوده و دارای اخلاق فاضله بودند،بجای عجب از حال خودش شرمسار و از خرابی درون و بیرونش گریان می شد.وقتی که حال خود را مخالف ایشان می دید خود را از ایشان بسیار دور می دانست،خصوصا اگر در فرمایش امام سجاد علیه السلام تأمل می کرد که:«بهشت آفریده شده است برای فرمانبردار خدا هرچند غلام حبشی باشد و دوزخ برای کسی که معصیت خدا کند آفریده شده هرچند سید قرشی باشد» (1)و نیز فرمود:«برای نیکوکار از ما(سادات)دو پاداش است(یکی برای کردار نیکش و دیگری جهت شرافت نسبش)و گناهکار از ما(سادات)را دو

1- 34) .الجنه خلقت لمن اطاع اللّه و لو کان عبدا حبشیا و النار خلقت لمن عصی اللّه و لو کان سیدا قرشیا.

عقوبتست (1)یکی برای گناهش و دیگری برای هتک احترام نسبش».

احتمال هائی که موجب ترس است

و امّا مغرور شدن به شفاعت بطوری که سبب جرأت بر گناه شود پس بمانند بیماری است که جرأت در ترک پرهیز کند و آنچه برایش ضرر دارد بخورد به امید اینکه دکتر و دوا در دسترس او است آیا احتمال نمی دهد که صدها سال در گردنه های آخرت گرفتار باشد تا به موقف شفاعت برسد.

بعضی از علماء فرموده اند:مستفاد از روایات آنست که موقف شفاعت آخرین مواقف قیامت است،آیا احتمال نمی دهد که گناهانش طوری باشد که قابل شفاعت نباشد و از همه بالاتر احتمال اینکه به سبب بسیاری گناه بی ایمان از دنیا برود که دیگر امیدی برای رستگاریش نخواهد بود.

خلاصه سید اگر عاقل و در دین خود بینا باشد و به آنچه گفته شد عمل کند معجب نخواهد شد بلکه بین بیم و امید که لازمه ایمانست خواهد بود.

5-عجب به سایر نسب ها

عجب به نسب های دیگر مانند اینکه بزرگ زاده است و به آن نسبت تکیه کند و دلخوش و نازدار گردد،درحالی که اگر ستم ها و تجاوزهای آنها را می دید و همچنین اگر صورت برزخی و مواقف قیامت را می دید خصوصا عقبه مظالم که چگونه،خلق بیشمار اطرافش را گرفته و حق خودشان را مطالبه می کنند،به جای اینکه از نسبش با آنها عجب پیدا کند شرمنده می شد و دوست می داشت با آنها منسوب نباشد.

6-عجب به کثرت عدد

خداوند در توبیخ مسلمین که به زیادتی جمعیّت خود معجب شدند در سوره توبه می فرماید:«در روز واقعه حنین که به مسرّت درآورد شما را آن کثرتی که در خود دیدید(و در نتیجه اعتمادتان به خدا بریده شد به نیرو و قوّت خدا

1- 35) .للمحسن منا اجران و للمسیء منا عقابان.

تکیه نکردید بلکه به حول و قوه خود اعتماد نمودید و خاطرجمع شدید که با این همه جمعیّتی که داریم پیروز می شویم و حال آنکه کثرت نفرات جز یک سبب ظاهری بیش نیست و تازه سببیّت آنهم باذن خداست و چون شما کثرت نفرات را سببی مستقل دانستید و به آن تکیه کردید و خدا را فراموش نمودید،خداوند هم به شما فهمانید که کثرت جمعیت به کار شما نخورد)پس شما را بی نیاز نکرد و دشمن چنان بر شما احاطه کرد که زمین با همه گشادیش آن چنان بر شما تنگ شد که پناهگاهی نیافتید و رو به فرار گذاشتید» (1).

و با اینکه به سبب این عجب به کثرت خودتان و فرار از میدان جنگ سزاوار عقوبت شدید لکن خداوند به رحمت خود شما را یاری کرد و ملائکه را به یاریتان فرستاد تا فتح و ظفر بهره تان گردید.

عجب به کثرت عدد به اینکه از فرزندان و خدمتگزاران و فامیل و بستگان و یاوران و پیروان خود معجب شود یعنی به آنها تکیه کند و دلخوش شود و خود را بزرگ بیند و اگر می اندیشید که اینها همه بندگان عاجزند و بدون خواست خداوند،کاری از آنها ساخته نیست و ممکن است به یک نوع بیماری یا گرفتاری دچار شود که از عهده همه آنها بیرون باشد و نیز بهمین زودی او را تنها در قبر می گذارند و برمی گردند و در آنجا جز خدا دادرسی ندارد،اگر چنین می اندیشید البته به آنها مغرور و معجب نمی شد و نمی نازید.

7-عجب به مال

عجب به مال به اینکه مال فراوانی پیدا کند پس به آن دلگرم و شادمان شود و خود را بی نیاز بیند و بزرگ پندارد،اگر در آفات مال تفکر می کرد که به اندک پیش آمدی از دستش بیرون می رود و نیز ممکن است به یک بیماری دچار شود که تمام ثروت خود را هم اگر بدهد درمان نشود-و نیز موقف سؤال روز قیامت خود را در نظر می آورد که از او پرسش می شود از کجا این ثروت را اندوختی و در کجا پرداختی؟و در جاهائی که به تو دستور داده شده بود چرا ندادی،و همچنین حیرت و ذلت خود را هنگام مطالبه صاحبان حقوق اگر یادآور

1- 36) . وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ... سوره التوبه آیه 25

می شد هیچگاه به ثروت خود معجب نمی شد بلکه همیشه از آفات آن و عقبات خود در وحشت بود و از شر مال خود،به خداوند پناه می برد.و از او مدد می خواست در اداء حقوق و انجام وظیفه هائی که برایش مقرر داشته است.

8-عجب به رأی باطل

به اینکه خود را دارای فهم درست بداند پس رأی باطل و عقیده فاسدی پیدا کند و بدان معجب شود پس به هلاکت همیشگی گرفتار شود و اگر از نخست به فهم خود تکیه نمی کرد و میزان حقیقی برای تشخیص حق از باطل که قرآن و اهل بیت پیغمبرند از دست نمی داد و رأی خود را بر این میزان عرضه می داشت و به اهل علم آن مراجعه می کرد به هلاکت نمی رسید.

شادی به نعمت عجب نیست

اگر گفته شود از امور غیر اختیاری شادی به نعمت است چه دنیوی و چه اخروی مثلا مؤمن هرگاه عبادتی انجام دهد یا کار خیری کند،قهرا از این موفقیت دلشاد می شود و همچنین اگر مالی به او رسید یا فرزندی بهره اش شد و یا از بیماری صحت یافت و مانند اینها،قهرا دلشاد می شود؛آیا این شادی به نعمت همان عجب حرام است؟

در پاسخ گوئیم این دلشادی عجب نیست بلکه شادی به نعمت اخروی لازمه ایمان است چنانچه شادی به نعمت دنیوی از لوازم بشریت است.

آن دلشادی که عجب و حرام است در نعمت های اخروی به اینست که توفیقات الهی را نبیند و آن عبادت را تنها از خود بداند و بزرگش شمرد و به آن دلشاد شود و گناهان و استحقاقات خود را نادیده گیرد و دیگر خود را مقصر نبیند بلکه سزاوار مقام عالی بداند.

و در نعمت های دنیوی به اینست که آن نعمت را از خدا نبیند و از استدراج الهی نترسد و به سبب آن خود را بی نیاز پندارد و دلگرمی او همان باشد.

بنابراین اگر در نعمت های باقی آخرتی مانند طاعت و عبادت از موفقیت الهی دلشاد گردد و به وعده الهی که از فضل خود وعده اجر و ثواب داده اعتماد داشته و دلگرم باشد و خلاصه به خدا نازد نه به خود،این بسیار خوب بلکه به آن

امر شده است و در قرآن مجید می فرماید«بگو به فضل خدا و به رحمتش باید دلشاد شوند» (1)و اگر در نعمت های دنیوی آنها را از خدا داند نه از خود یا سبب دیگر به طور استقلال،پس شادی به آن نعمت ضرری ندارد به شرط آنکه اعتماد نکند یعنی آن را نجات بخش و برطرف کننده نیاز خود نداند و به آن ننازد و نشانه این حالت آنست که اگر آن نعمت از او گرفته شود یأس او را نمی گیرد و منتظر فرج پروردگارش هست زیرا تکیه و دلگرمیش منعم(خداوند)بوده نه خود نعمت.

اگر شادیش بر نعمت از جهت اینکه عطای پروردگار و نشانه التفات و فضل و رحمت او به بنده اش می باشد پس آن سرور شاهد بر حسن حال و صدق ایمان او است و نشانه اش زیادتی خشوع دل نزد نعمت تازه است با ترس از اینکه به سبب کفران نعمت یا گناه دیگری آن نعمت از او گرفته شود.

خلاصه مطلب تنها شادی به نعمت ضرری ندارد و اگر با حالت عجب همراه باشد گناه است و در میان این دو حالت آنچه به نوشتن آشکار می شود نوشته شد دیگر بر عهده خواننده عزیز است که مراقب دلش باشد که به عجب مبتلا نشود.

نسبت کار را مستقلا به خود ندهید

مانند اسناد افعال به خود که می گوید من چنین کردم یا من چنین می کنم و یا چنان خواهم کرد.

هرگاه بطور استقلال باشد یعنی بدون نیازمندی به قدرت و خواست خداوند بگوید،شرک و گناه است و اگر بگوید:انشاء اللّه،یعنی اگر خدا بخواهد هرچند به زبانش نگوید در درون و حالش چنین باشد ضرری ندارد.

و اما تمیز بین این دو حالت که آیا افعال را مستقلا به خود نسبت می دهد یا با تعلیق به مشیت خداوند،بر عهده خود مکلّف است که مراقب حالش باشد و حالت شرک در او پیدا نشود.

1- 37) . قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْیَفْرَحُوا. سوره 10 آیه 58

آفات عجب

اشاره

خودبینی علاوه بر اینکه گناه قلبی بزرگیست سبب پیدایش گناهانیست که اگر شخص معجب خود را از آن بیماری نجات ندهد به آنها مبتلا می شود از آن جمله تکبر است زیرا کسی که خود را بزرگ دید به سبب بزرگ دیدن عمل و دارائی خود و فراموشی خدا و به خود بالیدن در برخورد با دیگری که فاقد عمل و دارائی او است تکبر می کند،یعنی خود را از او بزرگتر می بیند و بر او بزرگی می فروشد و توقع بزرگداشت از او دارد تا جائی که انتظار فرمانبرداری از او را دارد،از آن جمله فراموشی گناهان است یعنی شخص معجب گناهان خود را نمی بیند تا از آنها توبه کند.

از آن جمله استصغار گناه است یعنی کوچک دیدن گناه،زیرا لازمه بزرگ دیدن کردار نیک خود و به آن دلشاد شدن آنست که کردار زشت خود را اگر ببیند کوچک و غیر قابل مؤاخذه اش پندارد.

در کتاب گناهان کبیره ذکر شد از چیزهائی که گناه صغیره را کبیره می نماید کوچک گرفتن آنست.

از آن جمله امن از مکر الهی است زیرا کسی که به عمل خود معجب شد دیگر ترسی ندارد که بواسطه گناهانش مورد قهر الهی واقع شود به تفصیلی که در کتاب گناهان کبیره ذکر شد.

از آن جمله خرابی عمل است زیرا شخص معجب احتمال نادرستی کارش را نمی دهد تا در تحصیل شرائط صحت و قبول آن بکوشد،چون کسی در اصلاح کارش می کوشد که احتمال خرابی و مردود شدن آن را بدهد و اگر چنین احتمالی می داد هرگز معجب نمی شد.

محرومیت از حق

از آن جمله محرومیت از رسیدن به حق و صواب در عقاید و اعمال،و به باطل و نادرست پای بند شدنست زیرا شخص معجب در راه و روشی که

دارد احتمال خطای خود را نمی دهد تا تحقیق کند و دنبال اهل معرفت برود و به

ص:442

حضور عالم عاملی مشرف شود و حال خودش را به پرسد و اگر دانائی او را اندرزی دهد به گفتارش گوش نمی دهد بلکه مسخره می کند و می گوید به مثل من نصیحت می کنی من خودم عاقل روزگارم درس دهنده دیگرانم و راستی این بلائی است که از آن صدها بلا خیزد و یک بیماری است که از آن صدها بیماری تولید می شود و درمانش در نهایت سختی است و این همان جهل مرکب است که در بحث های گذشته گفته شد و براستی کشنده ترین بیماری روانیست خصوصا اگر مورد عجبش خطای در امور اخروی و بویژه امور اعتقادی باشد.

سستی در کسب حسنات

از آن جمله سستی کردن در کسب حسناتست بمانند ثروتمندی که مبلغی از مالش که به نظرش زیاد است در کاری که به نظرش خیر است صرف کند و آن را بزرگ پندارد و به آن تکیه کند بطوری که به خیالش توشه آخرت خود را تأمین کرده و دیگر در عقبات محشر لنگی ندارد و بهشت برایش حتمی است،درحالی که چه حق های واجبی که باید از مالش بیرون کند و به صاحبانش از ارحام و فقراء برساند،پس چنین ثروتمند معجبی به عذاب ترک واجبات گرفتار و از ثواب و درجات انفاق های مستحب محروم است.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:ای ابا ذر،براستی ثروتمندان در قیامت تهیدستانند مگر کسی که خداوند به او مالی دهد،پس به راست و چپ و جلو و پشت انفاق کند(یعنی از هر طرف مورد انفاق پیش آید بدهد نه اینکه به انفاق پاره ای از مالش قناعت کند)و در آن مال خداداده کار خیر کند»(یعنی در راه شرّ صرف نکند و اندوخته ننماید که پس از او بماند) (1).

کسی که به وضع و عمل خود دلخوش شد و به آن آرامش داشت دیگر در مقام زیادتی معرفت و کسب فضائل و اکتساب خیرات جنب وجوشی ندارد و از زود رسیدن اجل درحالی که توشه راه آخرت خود را تأمین نکرده دلهره ای ندارد و از کمبود حسناتش در کفه میزان اعمال وحشتی در دلش نیست تا بجوشد و در کسب خیرات بکوشد چنین کسی از طریقه مؤمن به خدا و روز جزا بیرونست.

1- 38) .یا ابا ذر ان المکثرین هم الاقلون یوم القیمه الا من اعطاه اللّه خیرا فنفخ منه بیمینه و شماله و بین یدیه و ورائه و عمل فیه خیرا.توحید صدوق صفحه 14

مؤمن خودش را متهم می داند

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«ای بندگان خدا بدانید که مؤمن در شب و روز وارد نمی شود مگر اینکه نفس او نزدش متهم است به جنایت و تقصیر در طاعت(یعنی مؤمن به خودش خوش بین و ازخودراضی و معجب نیست بلکه بنای نفس خود را در تقصیر در اطاعت و عبادت گذارده است)پس همیشه عیب کننده و سرزنش کننده خود است و افزون خواهنده است از نفس خود طاعت و عبادت را» (1)و خلاصه خود را و کردارش را در برابر بزرگی خداوند چنان خورد و ناچیز بداند که اصلا قابل یاد کردن نمی داند و هر طاعت و عبادتی که از او سرزده آن را یاد نمی کند تا کوچک یا بزرگش شمرد.

درمان عجب

اشاره

هرچند در بحث های گذشته به درمان عجب کم وبیش اشاره شد لکن چون براستی گناهی بزرگ و بیماری کشنده ایست در اینجا به درمان اجمالی آن اشاره می شود تا خواننده عزیز آن را در نظر گیرد و بدین وسیله خود را از این بیماری خطرناک نگهدارد.در اول بحث ذکر شد که سبب عجب جهل به حقیقت و واقع است بنابراین جلوگیری و درمان آن به علم بواقع است به اینکه واقعیت خود و خدا را بشناسد و خوب بفهمد و به آن یقین کند به تفصیلی که گفته می شود و سپس راه و روش خود را برطبق آن دو علم قرار دهد تا ملکه او شود آنگاه از بیماری عجب و کبر در امان خواهد بود.

خداشناسی

باید به نور عقل و تفکر و تدبر در آیات قرآن مجید خدا را به مالکیت حقیقی و ربوبیت مطلق و عزت واقعی بشناسد،یعنی خود و تمام اجزاء جهان

1- 39) .و اعلموا عباد اللّه ان المؤمن لا يصبح و لا يمسى الا و نفسه ظنون عنده فلا يزال زاريا عليها و مستزيدا لها.نهج البلاغه خطبه 211

آفرینش را مملوک خدا و در تحت تصرف او ببیند و همه را آفریده و پیداشده او شناسد (1).و نیز خود و تمام اجزاء عالم را مربوب او داند به اینکه همه در تحت تصرف و تربیت خدایند و تنها خداست که تمام آفریدگان را به کمال مناسبشان می برد و روزی مناسب هر موجودی را به او می رساند و در حقیقت معنی رب العالمین را بفهمد و به آن ایمان آورد«و خود و تمام آفریدگان را نیازمند و مقهور خدا داند» (2).و برای آشنائی به این حقایق حالت نخستین خود و تمام اجزاء جهان هستی را دقت کند که در نخست جز مشت خاکی که آن هم آفریده خداست نبود سپس خداوند قدرت نمائی و حکمت آرائی فرموده و این پدیده های شگفت و ساخته شده های حیرت انگیز را پدیدار ساخت درحالی که هیچ آفریده ای از آفرینش خود یا دیگری خبری نداشته یعنی نه خود را ساخته و نه دیگری را بنابراین همه مملوک حقیقی خدایند.

همه بسوی کمال خود

و نیز چون در حالات خود و تمام اجزاء عالم تدبّر می کند می بیند همه رو به کمال مناسب خودشان بدون اراده و خواست خود از جمادات و نباتات و حیوانات حرکت می کنند،مثلا نطفه در رحم علقه و مضغه می شود سپس بدنی ساخته شده از رحم بیرون می شود و بدون یک لحظه توقف ساختمان بدن و قوای داده شده به آن همه رو به کمال و اشتداد است.

همچنین تخمی که در زمین قرار می گیرد تا وقتی که سر از زمین درآورد سپس شاخه و برگ و ثمر در آن هویدا شود و پس از دقت در این تربیت مستمره اجزاء جهان آفرینش و اینکه هیچ آفریده ای مربّی خود نیست و از آن خبری ندارد به یقین می داند که خود و همه مربوب اند و ربّ همه حضرت آفریدگار است.

عزت و بقاء،پیری و مرگ

و نیز آخر کار خود و سایر موجودات را که دقت می کند می بیند همه پس

1- 40) . لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ - اَللّٰهُ خٰالِقُ کُلِّ شَیْءٍ.
2- 41) . وَ هُوَ الْقٰاهِرُ فَوْقَ عِبٰادِهِ . سوره 6 آیه 61

از رسیدن به کمال خود قهرا و جبرا رو به زوال و فناء و برگشتن به حالت نخستین اند چنانچه در حالات انسان و حیوان می بیند که پس از رسیدن به حد معینی از عمرش چگونه بدون اختیارش بدن و قوای آن رو به ضعف و سستی و پیری می رود تا به مرگش منتهی می شود و بدین وسیله قاهریت خدائی را می شناسد و نیز به یقین می داند که عزت و قدرت و بقاء تنها برای خداست و تمام آفریده ها ذلیل و ناتوان و فانی و نیازمند اویند. (1).

خودشناسی

هرگاه انسانی حالات خود را از وقتی که در رحم مادر بود تا الآن در نظر بگذراند می بیند حقیقت او بد نیست که از کارخانه های چندی که از آن بیخبر بود ساخته شده و قوائی در آن ودیعه گذاشته شده و بدون اختیار و اطلاعش همه اجزاء بدن و قوه هایش در حرکت و روبه کمال بوده اند و نیز آنها را حالاتی عارض شده و می شود که او را در آنها هیچ اختیاری نیست:مانند خواب و بیداری،گرسنگی و سیری،تشنگی و سیرابی،سلامتی و بیماری،اندوه و شادی،یاد داری و فراموشی،توانائی و ناتوانی-تا جائی که می خواهد مطلبی را به یاد آورد بیادش نمی آید یا مطلب اندوهباری را می خواهد از خاطره خود دور سازد نمی تواند،می خواهد حواس خود را جمع کند و مطلبی را بفهمد نمی تواند یا می خواهد بیدار باشد خواب او را می گیرد یا دوست دارد خواب برود خوابش نمی برد یا می خواهد در وقت معین بیدار شود نمی شود.

و خلاصه می بیند از رساندن کوچکترین نفعی به خود عاجز است چنانچه از دور کردن کوچکترین زیانی از خود ناتوانست،در قرآن مجید می فرماید:«بگو سود و زیان خود را مالک نیستم جز آنچه خدا خواهد» (2).

و نیز می بیند پس از چندی ساختمان بدنش و تمام قوای همه،رو به نقص و زوال است تا جائی که همین بدن در قبر به حالت نخستین او که خاک باشد برمی گردد و روانش در برزخ که غیب عالم مادی است جای می گیرد و تمام این حالات مانند حالات پیشین او بدون میل و اراده اش می باشد.

1- 42) .یا من توحد بالعز و البقاء و قهر عباده بالموت و الفناء.دعای صباح.
2- 43) . قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لا ضَرًّا إِلاّ ما شاءَ اللّهُ . سوره 7 آیه 188.

آیا دیگر جای عجب است؟

آیا عاقلی پس از دیدن این حقائق در ذلت و پستی و ناتوانی و نیازمندی خود دیگر شکی دارد؟آیا پس از دانستن گزارشات خود دیگر در مملوکیت و مقهوریت و مربوبیت خود تردیدی دارد؟

آیا پس از شناختن خود به ناچیزی،دیگر کردارهای خود را چیزی می پندارد یا آنها را قابل ملاحظه می داند؟

نه چنین است بلکه پس از این دانائی زبان حال و قال او«انا عبدک الضعیف الذلیل الحقیر المسکین المستکین»با پروردگارش می باشد.

بلی تنها چیزی که ممکن است انسانی را نادان کند و از دیدن حقیقت مانع شود اسباب ظاهری و اراده و اختیارش می باشد.

عجب به اسباب ظاهری

مثلا می بیند تخم در زمین می ریزد و آب به آن می رساند پس سبز و خرم و ثمری می شود،نطفه در رحم قرار می گیرد سپس فرزند می شود نان و خوراکی می خورد سیر می شود آب می آشامد سیراب می گردد بدنبال مال می دود ثروتمند می شود و بدین وسیله عزیز خواهد شد برای رسیدن به مقامی تلاش می نماید پس صاحب مقام گردیده بدین وسیله بی نیاز می گردد و همچنین سایر اسباب ظاهری که آثار آنها را می بیند آنگاه آنها را مستقل در تأثیر می پندارد.

ولی اگر دقت کند می فهمد آن چنان که اصل پیدایش اسباب از خداست خاصیّت و سببیّت آنها هم از خداست و همچنین تأثیرشان یعنی ظهور خاصیّت آنها هم از خداست.مثلا نان،آن چنان که اصل پیدایش گندم از خداست خاصیت آنکه رفع گرسنگی است از خداست یعنی خدا این اثر را به آن داده چنانچه تجزیه شدنش و تبدیل به خون و جزء بدن شدنش همه از خداست.

یا مثلا فلان گیاه چنانچه اصل پیدایش آن از خداست درمان شدن فلان درد هم به آن از خداست و در بحث توحید افعالی این کتاب به خوبی ثابت شد

که هستی اسباب و تأثیرات آنها همه از خداست و تمامی مسخر مشیت پروردگار عالم هستند.

ص:447

برای روشن تر شدن این حقیقت به موارد تخلف آثار از اسباب مراجعه کند مثلا ببیند چه اشخاصی برای رسیدن به ثروتمندی یا مقام چه تلاش هائی می کنند و نمی رسند و چه داروهائی که نزد طبیب حاذق درمان قطعی فلان بیماریست و چون استعمال می شود اثری بر آن مترتب نمی شود،بلکه گاهی اثر ضد از آن دیده می شود.

از قضا سرکنگبین صفرا فزود روغن بادام خشکی می نمود

از هلیله قبض شد اطلاق رفت آب آتش را مدد شد همچو نفت

و به طور کلی چه هدفهائی که انسان برای رسیدن به آنها به اسبابی که اثر بخشی آنها به نظرش قطعی است متوسل می شود و به نتیجه نمی رسد و بالعکس چه بسیار اموری که اثربخشی آنها را احتمال نمی دهد از آنها به نتیجه رسید.

در خرابی گنج ها پنهان کند خار را گل جسم ها را جان کند

آن گمان انگیز را سازد یقین مهرها انگیزد از اسباب کین

پرورد در آتش ابراهیم را ایمنی روح سازد بیم را

از سبب سازیش من سودائیم و ز سبب سوزیش سوفسطائیم

در سبب سازیش سرگردان شدم در سبب سوزیش هم حیران شدم

و از اینجاست که خداوند هرکه را دوست دارد و هدایتش را خواهد غالبا اسباب را برایش بی اثر می کند و«از راهی که گمان ندارد رزقش را می رساند و چیزی را که می خواست به او می دهد (1)تا ببیند که اسباب همه مقهورات و مسخرات غیب اند و به یقین بگوید:«پاک است خدائی که بدست توانای او است پادشاهی همه چیزها (2)یعنی تمام اجزاء جهان آفرینش در تصرف و تدبیر او است».

آیا عاقلی پس از دانستن این حقیقت دیگر به اسباب ظاهری اعتماد می کند و به آنها دلخوش می شود؟و خود را به داشتن آنها بی نیاز می بیند؟و

از

ص:448

1- 44) . وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا ٰیَحْتَسِبُ . سوره 65 آیه 3.
2- 45) . فَسُبْحٰانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ. سوره 36 آیه 83.

خدا غافل و به آنها می نازد و خلاصه معجب می شود؟یا از نبودن اسباب،یأس و نومیدی و دلسردی و بیچارگی او را می گیرد؟نه چنین است،این هر دو حالت برخلاف ایمان به خدا است بلکه عین کفر به خدا است و شرح این مطلب در بحث یأس گفته می شود.

افعال اختیاری هم نباید عجب بیاورد

امّا افعال اختیاری و ارادی که انسان را نادان و مغرور ساخته تا جائی که خود را مستقل و بی نیاز در تأثیر و تدبیر می پندارد چون می بیند هرچه را خواست و اراده کرد به آن می رسد مثلا خوراک می خواهد آن را بدست می آورد و می خورد ثروت می خواهد بدنبالش می رود بدست می آورد خواهان مقامی است به آن می رسد و لوازم زندگی از خانه و اثاثیه را می طلبد و می یابد و هر حرکت و سکونی را خواهان شد اراده می کند انجام می دهد،مسجد می رود نماز می خواند یا سینما می رود و به لهو می گذراند صدقه یا قرض الحسنه می دهد یا ربا می گیرد،ظلم می کند یا عدل و احسان می نماید و خلاصه چون انسانی می بیند اموری را که خواسته و اراده کرده انجام یافته پس خود را مؤثر و کارکن می پندارد درحالی که اگر دقّت کند می فهمد که آنچه را انجام داده اوّل به چشم خدا داده آن را دیده یا به گوش خدا داده آن را شنیده و به آن مایل شده و چون خداوند او را صاحب اراده قرار داده آن را خواسته و بدست و پائی که خدا مسخر او ساخته آن را دنبال کرده تا انجام یافته است.

همه افعال اختیاری هم از خداست

مثلا کسی که دانشمند شده به چشم خداداده مطالب آن علم را مطالعه نموده و به گوش خداداده از استاد آن علم شنیده و به هوش خداداده آن را فهمیده و در قوه حافظه خداداده ضبط نموده تا اهل آن علم شده است و همچنین سایر کمالات نفسانی مثلا کسی که سخاوت دارد به مال خداداده و هوش و شوق خدا داده بوسیله دستی که خداوند مسخرش قرار داده مکرّر انفاق کرده تا صفت سخاوت پیدا نموده است.کمالات دیگر را بهمین میزان تصوّر کنید و نیز کسی که عابد شده به گوش و هوش خداداده عباداتی از شرع مقدس شنیده و فهمیده و

به شوق خداداده به آن مایل شده و به بدنی که ساخته شده و آماده شده خدائی است آن را انجام می دهد.

ناگفته پیداست اگر یکی از آنچه گفته شد داده خدائیست،نباشد آن کار شدنی نخواهد بود یعنی اگر احساس یا شوق یا توانائی با انسان نباشد هیچ کاری را نمی تواند انجام دهد و این مطلب بسی آشکار است آیا عاقلی پس از دانستن این حقیقت دیگر معجب و خودبین می شود و آن کاری را که انجام می دهد تنها از خود می بیند و آن را بزرگ می شمارد و به آن می نازد؟و اگر چنین باشد آیا از دروغش در محضر پروردگارش شرمسار نمی گردد؟آیا عالمی پس از دریافت این حقیقت به علم خود معجب می شود؟آیا عابدی پس از دانستن این واقعیّت دیگر به عبادت خود می نازد و خود را صاحب حق می پندارد؟آیا انفاق کننده ای پس از این معرفت برای انفاق های خود ارزشی قائل می شود؟

نگاهی به حال بزرگان

اشاره

از چیزهائی که مانع پیدا شدن عجب است نظر کردن در حالات بزرگان دین و آنهائی که در علم و عمل از او بالاتر و بهتر بودند می باشد مثلا اگر عالم است حالات علمای بزرگ را که در رأس آنها آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم اند مطالعه کند با اینکه معدن و سرچشمه علم بودند چگونه از عظمت الهی و هول های قیامت و عقبه های آخرت ترسناک بودند تا جائی که هرکس داناتر بود هراسناک تر بوده است (1).

اگر اهل عبادتست حالات عابدین که سیّد ایشان حضرت زین العابدین علیه السلام است بنگرد که با آن عبادت هائی که بیرون از طاقت دیگران است از کمی طاعت و عبادت خود چه سوز و گدازها و ناله و افغان هائی که داشتند.

اگر اهل انفاق است حالات انفاق کننده ها و ایثارکننده هائی که از پذیرفته نشدن انفاقشان دلهره داشتند در نظر آورد.در قرآن مجید درباره شان می فرماید:«و آنان که می دهند آنچه را که داده اند درحالی که دلهایشان لرزان است از اینکه به سوی پروردگارشان بازگشت کنندگانند» (2).

1- 46) . إِنَّمٰا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ الْعُلَمٰاءُ. سوره 35 آیه 28.
2- 47) . وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مٰا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلىٰ رَبِّهِمْ رٰاجِعُونَ . سوره 23 آیه 60.

و چون ذکر شواهد این مطلب موجب طول کلام است تنها به یک حدیث قناعت می شود:

گفتگوی حضرت سجاد(ع)با جابر

مرویست که فاطمه دختر امیر المؤمنین علیه السلام به جابر بن عبد اللّه انصاری فرمود:که برادرزاده ام علیّ بن الحسین علیه السلام از بسیاری عبادت پیشانی و دو سر زانو و کف های او پینه بسته و مجروح شده و بدنش ضعیف گشته،برو از او بخواه شاید در عبادت تخفیفی دهد.

جابر چون خدمت آن حضرت رسید عرض کرد:ای پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خداوند بهشت را برای شما و دوستانتان آفریده و دوزخ را برای دشمنان و مخالفانتان خلق فرموده،چرا این قدر خود را در رنج عبادت قرار می دهی؟

آن حضرت فرمود:مگر نمی توانی که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با آن کرامتی که نزد خداوند داشت که گذشته و آینده او را آمرزیده بود باز مبالغه و مشقت در عبادت را ترک نمی کرد،پدر و مادرم فدایش باد،تا آنکه بر ساق مبارکش نفخ ظاهر شد و قدمش ورم کرد اصحاب عرض کردند چرا چنین زحمت می کشی و حال آنکه خداوند بر تو تقصیر نمی نویسد؟فرمود:آیا من بنده سپاسگزار نباشم؟

جابر گفت:آقا بر مسلمانان ترحم فرما که به برکت تو خدا بلاها را از آنها دور می سازد و عذاب بر آنها نمی فرستد.فرمود:ای جابر بر طریقه پدران خود خواهم بود تا ایشان را ملاقات نمایم (1).

در عبادت کی مثل علی(ع)می شود؟

روزی امام باقر علیه السلام بر پدرش سجاد علیه السلام وارد شد دید عبادت در آن حضرت بسیار اثر کرده و رنگ مبارکش از بیداری شب زرد شده و دیده اش از بسیاری گریه مجروح گردیده،پیشانی نورانیش از زیادتی سجده پینه بسته قدم شریفش از زیادی قیام در نماز ورم کرده چون این حالات را از پدر دید سخت

1- 48) .بحار الانوار جلد 11.

گریست آن حضرت متوجه فرزند خود شد و فرمود:بعضی از کتاب ها که عبادت های جدّم امیر المؤمنین علیه السلام در آنست به من ده،چون آورد حضرت قدری از آن خواند و بر زمین گذاشت و فرمود:کی می تواند مانند علی علیه السلام عبادت کند (1)؟

ارزش عمل را در نظر بگیرد

از چیزهائی که مانع عجب انسان می شود اندیشه کردن در ارزش کردارش می باشد مثلا اگر شبی را تا صبح نخوابید و به عبادت سرگرم شد اگر بخواهد ارزش این بیداری را تعیین کند باید ببیند به پاسبانان و شبگردان که تا صبح بیدار و به نگهبانی مشغولند چه مقدار می پردازند و در این زمان شاید بیش از بیست تومان نباشد یا کسی که در یک روز یک ساعت نماز می خواند باید دید به کارگری که از صبح تا غروب کار می کند چقدر می دهند به همان میزان ارزش عمل یک ساعت را معین کند یا کسی که مقداری از مالش را در راه خدا می دهد ببیند اگر به این مبلغ با مردم معامله می کرد چقدر جنس به او می پرداختند و همچنین کارهای دیگر.

آنگاه به خود برگردد ببیند از این عمل کم ارزش و ناچیز توقع ثواب باقی و بهشت خدائی و سعادت بی پایان را می خواهد،آیا اگر جز فضل و کرم الهی نباشد چنین توقعی احمقانه نیست؟

ران ملخی نزد سلیمان بردن

عطای الهی در برابر طاعت و عبادت بندگانش بمانند فقیریست که در حدّ توانائیش هدیه ای برای سلطان کریمی می برد و سلطان هم عطائی که در حدّ سلطنت و توانائی او است به آن فقیر می دهد تا غنی و بی نیازش کند پس اگر فقیری یک دانه گل کهنه ضایع شده ای بدست گیرد و در باغ سلطنتی آید و آن را به حضور سلطان تقدیم کند درحالی که به خود معجب باشد که هدیه بزرگی آورده و به سبب آن تقصیراتی که کرده و باید زندانی شود عفو گردد و علاوه باید سلطان او را ثروتمند کند و از خواص و درباریان خود قرارش دهد،آیا چنین فقیری احمق

1- 49) .بحار الانوار جلد 11.

نیست؟آیا سزاوار طرد و ردّ کردن نیست؟خصوصا اگر سلطان از حالت عجب او باخبر باشد.

خلاصه انسان اگر پستی خود و ناچیزی عملش را بفهمد و بداند که به درگاه الهی ارزشی ندارد هیچگاه معجب نمی شود و نیز اگر طاعت و عبادت خود را در برابر نعمت های بیرون از شمار پروردگار بسنجد و بداند که ارزش هریک از نعمت های خداوندی از حساب بیرون است.

موعظه به هارون الرشید

روزی واعظی بر هارون الرشید وارد شد هارون به او گفت:مرا اندرزی ده.

واعظ گفت:هرگاه در جائی که آب یافت نشود سخت تشنه شوی تا چه مبلغ حاضری شربت آبی خریداری کنی؟هارون گفت:به نصف ملک خودم.

واعظ گفت:اگر مجرای بول تو بسته شود چه مبلغ حاضری خرج کنی تا معالجه شوی و از تو بول بیرون آید؟گفت:به نصف دیگر ملکم.

واعظ گفت:پس باید ترا فریب ندهد ملکی که نصف آن ارزش شربت آبی باشد که بخوری و نصف دیگرش برای بیرون آمدن قطره بول!

غرض از ذکر این داستان تذکر ارزش نعمت های بی نهایت حضرت آفریدگار است.

براستی اگر کسی از اوّل عمر تا آخر به عبادت و طاعت سرگرم باشد و تمام دارائی خود را در راه خدا بدهد شکر یک نعمت خدا را نکرده یعنی ارزش یک نعمت بیش از همه آنها است.

پایان بحث عجب

5.کبر

اشاره

از جمله گناهان قلبی و بیماریهای روانی و خوی های زشت حیوانی کبر است و انسانی که به این گناه آلوده باشد و دلش به این بیماری مبتلاست در بهشتی که دار السّلام و جای سالم ها است راه نخواهد یافت و اگر با ایمان مرده باشد باید سال ها در برزخ و عقبات محشر یا دوزخ بماند تا از این آلودگی پاک شود و قابلیت دخول در بهشت در او پیدا گردد.

معنای کبر

کبر خلقی است نفسانی و حالتی است نهانی که در انسان بواسطه بزرگتر و بهتر و بلندمرتبه تر دیدن خود از دیگری پیدا می شود بطوری که بر این اعتقاد نادرست تکیه کند پس خود را مهمّ و عزیز و بزرگوار،و دیگری را ناقابل و ذلیل بپندارد و به بزرگواری موهوم خود دلشاد باشد.

از این بیان تفاوت بین عجب و کبر دانسته می شود زیرا عجب همان خودپسندی و بزرگداشت خود و عمل خود است بدون ملاحظه دیگری،یعنی تنها

خود و کار خود را بزرگ می بیند و به آن می بالد نه اینکه خود را از دیگری بزرگتر بیند بنابراین ممکن است کسی عجب داشته باشد ولی در او کبر نباشد.و در حقیقت پیدایش حالت کبر از سه اعتقاد است:مرتبه خود را دیدن و مرتبه دیگری را فهمیدن،سپس مرتبه خود را از او افزون تر پنداشتن و آنگاه بر این عقیده تکیه کردن و خود را عزیز و بی نیاز و بزرگ و پاک پنداشتن است و از این حالت به فارسی(در خود باد کردن)تعبیر می شود.پس اعتقاد تنها به برتری خود از دیگران بدون پیدا شدن این حالت کبر نیست مثلا شخصی معتقد است که بیش از فلانی درس خوانده یا در فلان صنعت استادتر است یا فهم او بیشتر یا فلان عمل نیکش به حسب مقدار بیش از دیگریست،هرگاه از این اعتقاد حالت مزبور پیدا نشود ضرری ندارد و پیدایش چنین اعتقادی غیر اختیاری است ولی پیدایش حالت کبر اختیاری است چنانچه می آید.

تکبر،استعمال کبر است

تکبر استعمال کبر است یعنی کبر و نخوت درونی خود را در گفتار و کردار آشکار کند اما در گفتار مانند اینکه تزکیه نفس کند و بنازد که از فلان و بهمان بالاترم و بهترم کارهایم درست است عیب و نقصی در من نیست چنانچه در بحث عجب گفته شد یا اینکه اموری را که به نظرش کمال است به آنها بنازد و برخ مردمان بکشد که من دارای کمالاتی هستم که فلانی از آنها هیچ خبری ندارد-فهم مرا کسی ندارد یا اینکه به حسب و نسب و دارائی خود فخر و مباهات کند و«خدا دوست ندارد هر متکبر فخرکننده ای را» (1).

منت به نسب

مرویست عقبه بن بشیر اسدی به امام باقر علیه السلام عرض کرد منم عقبه بن بشیر و منم که در میان قوم خود خاندان بزرگی دارم.

امام علیه السلام فرمود:تو به خانواده خود بر سر ما منت می نهی،براستی خداوند به برکت ایمان هرکه را مردم پست می شمردند بالا برده است درصورتی که مؤمن

1- 1) . إِنَّ اللّٰهَ لا ٰيُحِبُّ كُلّ مُخْتالٍ فَخُورٍ. سوره 57 آیه 23.

باشد و برای کفر هرکه را مردم باشرافت می شمردند پست ساخته درصورتی که به کفر بماند و کسی را بر دیگری برتری نیست جز بوسیله تقوی چنانچه خداوند فرموده: (1)«گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شما است» (2).

فخر کردن به پدران کافر

و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم من فلان پسر فلان هستم و تا نه پدر خود را برشمرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در پاسخش فرمود:تو دهمین ایشانی در دوزخ 4.

مجلسی رحمه اللّه علیه در شرح این حدیث می گوید یعنی پدرانت در دوزخند و افتخاری ندارد و تو هم مانند آنها کافری در باطن(اگر منافق بوده)و در ظاهر(اگر کافر بوده است)و هیچ وسیله افتخاری ندارد-و خلاصه آنکه عمده اسباب فخر بلکه معروف تر آن فخر به پدرانست و آن باطل است زیرا اگر کافر و ستمکار بودند در دوزخند و باید از آنها بیزار بود و اگر دارا بودند دارائی کمال نیست و اگر واقعا کمالی داشتند برای خودشان بوده و خردمند به کمال دیگری ننازد.

گر بنازی به پدرهای شرافتمندت راست گوئی تو ولی بد پسری آوردند

کبر در گفتار

و نیز از کبر در گفتار است توقع استماع از شنونده و پذیرش سخنانش بطوری که اگر استماع نکند یا نپذیرد یا ایرادی بر او بگیرد هرچند بفهمد که درست می گوید بر او خشمگین می شود و می گوید به مثل منی ایراد می گیری؟ تو و امثال تو کوچکترند از اینکه به من ایراد گیرند.

یا اینکه اگر کسی او را اندرزی دهد می گوید به مثل منی که از هر عیب پاکم نصیحت می کنی تو خودت صدها عیب داری و کبر در گفتار بسیار است آنچه گفته شد نمونه بود.

1- 2) . إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقٰاكُمْ . سوره 49 آیه 13.
2- 3 و 4) .اصول کافی باب الکبر و الفخر.

کبر در کردار

و اما کبر در کردار مانند اینکه متکبرانه راه رود و حال آنکه صریحا در قرآن مجید می فرماید:«و خرامان در زمین راه مرو» (1)یا خادم و اتباع را دنبال خود اندازد و در راه رفتن خود را جلو اقران خود قرار دهد،در مجلس بالاتر از دیگران بطور بزرگ منشی بنشیند و از دیگری فاصله گیرد و با دیگری هم خوراک نشود، از نشستن و هم سخن شدن با فقراء پرهیز نماید به ملاقات ارحام فقیر خود نرود توقع ابتداء سلام و برخاستن برای تعظیم از مردم داشته باشد تا جائی که می خواهد نشسته باشد و دیگری برایش ادب کند و بایستد و اگر شاگردانی دارد به آنها تندی می کند و بر آنها منّت می گذارد و توقع خدمتگزاری از آنها دارد و اگر کوتاهی کنند آنها را سرزنش می نماید تا جائی که به نظر جهالت و حماقت به مردمان می نگرد مثل اینکه خود را انسان و مردمان را حیوان می پندارد و خلاصه کبر در کردار زیاد است و آنچه ذکر شد نمونه است.

و به هریک از این کردارهای ناروا در روایات اشاره شده و از آنها مذمّت گردیده و نقل روایات موجب طول کلام است و تنها به نقل چند روایت برای نمونه اکتفاء می شود.

کبر در نشستن خود و ایستادن دیگران

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«هرکس دوست دارد که مردمان در جلوش ایستاده باشند پس نشستنگاهش از آتش پر خواهد شد» (2)و از آن حضرت نقل شده که دوست نمی داشت هنگام ورود برایش برخیزند و تعظیم کنند.

شهید فرموده:این در صورتیست که شخص از روی کبر خواهان برخاستن مردم یا ایستادن در برابرش باشد و نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از ایستادن برای آن حضرت تواضعی بوده از آن حضرت برای پروردگارش،یعنی دوست می داشت همیشه عظمت خدا ظاهر شود نه خودش-بنابراین اگر واقعا کبری ندارد لکن به

1- 5) . وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً. سوره 17 آیه 37

2- 6) .من احب ان يتمثل له الناس او الرجال فليتبوء مقعده من النار.«قواعد شهيد».

حسب وضع زمان برنخاستن مردم برایش توهین به او است پس دوست دارد که اهانت نشود ضرری ندارد و در این صورت بر مردم است که برایش برخیزند تا او را خوار نکرده باشند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«هرکس از روی کبر بر زمین راه رود از زیر و رویش او را لعنت کند» (1).

و نیز فرمود: (2)«هرگاه شنیدید از مردی که می گوید(از روی خودپسندی و کبر)مردمان همه هلاک شدند(و خودش را این قدر بی عیب می داند که هلاک نمی شود)بدانید که خودش از همه هلاک تر است»(زیرا خودپسندی و نخوت و کبرش او را وادار به چنین سخنی نموده است).

نمونه ای از کبر ثروتمند به تهیدست

امام صادق علیه السلام می فرماید:مرد توانگری بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد درحالی که جامه پاکیزه پوشیده بود و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشست و مرد تهیدست جامه چرکینی آمد و پهلوی آن توانگر نشست،آن توانگر جامه خود را از زیر زانوهای او جمع کرده و از او فاصله گرفت.

رسول خدا به او فرمود:ترسیدی از فقر او چیزی به تو بچسبد؟گفت نه.

فرمود:پس چه ترا واداشت که این کار کردی؟در پاسخ گفت:یا رسول اللّه براستی مرا همنشینی است(یعنی شیطانی)که هر زشتی را برایم آرایش می دهد و هر زیبائی را برایم زشت می نماید.من نصف دارائیم را به این مرد می دهم(تا تلافی تکبرم شود).

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به آن مرد فقیر فرمود:آیا مالش را می پذیری؟گفت:نه.

توانگر گفت:برای چه؟

فقیر گفت:برای اینکه می ترسم در دل من درآید آنچه در دلت آمده است، یعنی می ترسم توانگر شوم آنگاه آنچه در دل تست از کبر و غرور و بلندپروازی و خوار کردن بندگان خدا در دل من جای گیرد و به بلای تو مبتلا شوم (3).

1- 7) .من مشی علی الارض اختیالا لعنته الارض من تحتها و من فوقها.سفینه البحار جلد 2 صفحه 541.
2- 8) .اذا سمعتم الرجل یقول هلک الناس فهو اهلکم.سفینه البحار جلد 2 صفحه 459
3- 9) .اصول کافی باب فضل فقراء مؤمنین.

پاره ای از روایات دیگر پس از این نقل می شود و از آنچه گذشت معنی کبر و تکبر به خوبی دانسته گردید.

گناه بودن کبر و تکبر

اما حرمت تکبر،در کتاب گناهان کبیره،گناه کبیره بودنش ثابت گردید و نیز آیات و روایات در عقوبت و مذمّت آن و بیان درجات و کیفیّت علاج آن به تفصیل ذکر شده است و تکرار آن مناسب اینجا نیست چون موضوع بحث در این کتاب تنها گناه قلبی است که همان کبر می باشد یعنی بر هر مکلفی واجب است که کبر را در دل خود جای ندهد و اگر جای داد واجبست دل را از آن پاک کند و دلیل این حکم اولا تمام دلیل های حرمت عجب که ذکر شد دلیل بر حرمت کبر هم هست زیرا چنانچه گفته شد حالت عجب و کبر همان بزرگ و بی عیب و بی نیاز دیدن خود است و نیز از آن حالت به نخوت و گردنکشی و خودخواهی و خودپسندی تعبیر می شود با این تفاوت که اگر سبب پیدایش این حالت،دیدن برتری خود با دیگری باشد کبر است و اگر سبب آن بزرگ دیدن خود و کمال کار خود باشد عجب می باشد بنابراین آیات و روایاتی که برای حرمت عجب ذکر شد شامل حال کبر هم می شود.

و ثانیا بعید نیست که بتوان ادّعا کرد تمام دلیل هائی که در کتاب گناهان کبیره برای حرمت استعمال کبر گفته شده دلیل حرمت کبر است زیرا اعمالی که از روی کبر انجام گیرد حرمت آن به سبب حرمت حالت کبری که با او است می باشد بطوری که اگر این اعمال از روی کبر نباشد حرام نیست مثلا صدر مجلس نشستن یا در جلو دیگران افتادن اگر روی کبریائی باشد حرامست و اگر صاحب منزل او را در صدر نشانید یا تنها آن محلّ خالی بود یا دیگران او را جلو انداختند یا بی اختیار شد حرام نخواهد بود،یا مثلا تزکیه نفس کردن از روی کبریائی باشد حرامست وگرنه حرام نمی باشد چنانچه در بحث عجب گذشت و خلاصه چون کبر گناه است گفتار و کرداری که از روی کبر باشد حرام و گناه است و پس از دقت در ادلّه،این مطلب به خوبی دانسته می شود.

ثالثا در آیات و روایات عنوان کبر قلبی ذکر شده که به پاره ای از آنها اشاره می شود:

1-«خداوند(از روی قهر و انتقام)مهر می نهد بر هر دلی که کبر دارد و گردنکش است» (1).

بنابر قرائت قلب با تنوین-یعنی هر دل کبرداری مورد قهر خدا می شود آنگاه دلش بسته می شود بطوری که دیگر نور ایمان و اخلاص و خشوع در او پیدا نخواهد شد.

2-«براستی آنان که جدال می کنند در نشانه های خداوند بدون حجتی قوی،نیست در سینه هایشان مگر سرکشی؛نمی رسند به مراد خود(یعنی تنها سبب جدالشان با حق،کبر درونی آنهاست که می خواهند حق را پایمال کنند و باطل جلوه دهند و نتوانند چنین کرد زیرا خداوند حق را آشکار خواهد فرمود)پس ای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به خداوند پناه ببر از شرّ کبر ایشان» (2)چنانچه موسی علیه السلام چنین کرد و گفت«من به پروردگارم و پروردگار شما پناه بردم از شرّ هر متکبری که بروز جزا ایمان نیاورده است» (3).

3-«و تنها از برای خداست بزرگواری و فرمانروائی و عظمت و رفعت در آسمان ها و زمین و اوست غالب بر همه آفریدگان و دانا در تدبیر همه بندگان» (4).

پس اگر مخلوقی که مملوک و ذلیل و نیازمند پروردگار است حالت کبر در او پیدا شود و خود را بی نیاز و بزرگ و سزاوار تعظیم پندارد،خود را شریک خداوند قرار داده در صفت خاصّ او،و در حقیقت انکار ربوبیت الهی را کرده است.

از این آیه شریفه دانسته می شود که کبریائی خاصّ خداوند می باشد و

1- 10) . کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّٰارٍ. سوره 40 آیه 35

2- 11) . إِنَّ الّذِينَ يُجٰادِلَونَ فِی آيٰاتِ اللّٰهِ بِغَيْرِ سُلْطٰانٍ أَتٰاهُمْ إِنْ فِی صُدُورِهِمْ إِلاّٰ كِبْرٌ مٰا هُمْ بِبٰالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. سوره 40 آيه 56

3- 12) . وَ قٰالَ مُوسیٰ إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لاٰ يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسٰابِ . سوره 40 آيه 27

4- 13) . وَ لَهُ الْكِبْرِيٰاءُ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ . سوره 45 آيه 37

بر مخلوق حرام است چنانچه از حضرت باقر علیه السلام مرویست،«عزت و بزرگی برازنده خدا و سزاوار و مختص او است و هرکس به یکی از این دو دست اندازد(خود را عزیز و کبیر پندارد)خدا او را در دوزخ سرنگون کند» (1).

و امام صادق علیه السلام فرمود:«کبر ویژه خداوند است و کسی که کبر دارد با خدا ستیزه می کند در چیز ویژه او» (2).

عزیز و کبیر مطلق خدا است

جهت اینکه عزّت و کبریائی خاصه خداوند می باشد اینست که خداوند عین هستی و کلّ کمال است و جهان هستی به جواهر و اعراضش همه ازو است و چون هیچ نیازی در او راه ندارد پس او است عزیز مطلق و کبیر به حقّ و جز او هر آفریده ای فقیر مطلق و نیازمند به حق است:«ای مردم شمائید نیازمندان به خدا و خداست که بی نیاز و ستوده است» (3)بنابراین اگر نادانی،خود را بنده نداند و نسبت مملوکیّت و مربوبیت و مقهوریت خود را با خداوند نادیده گیرد، پس خود را بی نیاز و بلندمرتبه و بزرگ پندارد،در حقیقت خود را برابر خدا قرار داده و دانسته یا ندانسته ادّعای ربوبیّت کرده است:دانسته اش مانند فرعون که به مصریان گفت:«منم پرورش دهنده شما که بلندمرتبه ام» (4)و ندانسته اش مانند سایر افراد بشر گاهی که حالت کبر در آنها پدیدار شود هرچند از کسانی باشد که اقرار به خداوند دارد لکن در حالت کبر با خدا در ستیز است در ادّعای ربوبیّت.

کبر،سرچشمه صفات بد

اگر دقت کنید می فهمید که تمام صفات رذیله و خوی های زشت حیوانی و شیطانی که در انسان پدیدار می شود پیدایش آنها از همان ادّعای ربوبیّت او است و به عبارت دیگر تمام خوی های زشت سرچشمه اش حالت کبر است.

مثلا حسادت که در او پیدا می شود برای اینست که نمی خواهد دیگری

1- 14) .العز رداء اللّه و الكبر ازاره فمن تناول شيئا من اكبه اللّه فى جهنم.اصول كافى باب الكبر
2- 15) .الكبر رداء اللّه فمن نازع اللّه شيئا من ذلک اكبه اللّه فى النار.اصول كافى باب الكبر
3- 16) . يا أَيُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ إِلَى اللّٰهِ وَ اللّٰهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. سوره 35 آيه 15
4- 17) . أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلىٰ . سوره 79 آيه 24

بالاتر یا بهتر از او باشد در امر دین یا دنیا.

و حقد که نهان داشتن غضب در باطن است از همین جا پیدا می شود، عجب که ذات خود را کامل دیدن است از همان ادّعای ربوبیّت است.ریاء برای آنست که مدح و ثنای خلق را خواهان شده که از لوازم ادّعای ربوبیّت است

غضب که در انسان پیدا می گردد از جهت استیلاء و بلند مرتبه دیدن خود می باشد که لازمه ربوبیّت است و همچنین سایر خوی های ناروا،بنابراین برای جلوگیری از هر خوی زشتی باید از پیدایش حال کبر جلوگیری نمود و راهش اینست که پیوسته«بندگی»را از دست نداد.

بندگی دوای کبر

یعنی باید همیشه نسبت مملوکیّت و مربوبیّت خود را با خدا در نظر داشت تا ملکه و عادتش شود و هیچگاه ادّعای ربوبیّت در او پیدا نشود و از اینجا است که در قرآن مجید مکرّر به کثرت ذکر خدا امر فرموده است:«خداوند را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید» (1)بلکه به دوام ذکر امر شده:«آنان که خدا را یاد می کنند در هر حال از ایستادن و نشستن و هنگام خوابیدن» (2)و این دوام ملاحظه نسبت خود که مملوکیّت و مربوبیّت است با خدا که مالکیّت و ربوبیّت باشد مانع قطعی از پیدایش حالت کبر و ادّعای ربوبیّت است.

آخرت برای آنها که کبر ندارند

4-در سوره 28 آیه 83 می فرماید:«آن سرای آخرت و بهشت بااهمیّت که در قرآن از آن وصف شده و به بزرگی یاد شده ساخته و آماده کرده ایم آن را برای آنان که نمی خواهند تکبر و برتری را در زمین و نه تبهکاری را و سرانجام نیک برای پرهیزگاران است» (3).

در دو جای این آیه شریفه باید دقّت کرد یکی «لا یُرِیدُونَ» و دیگر «عُلُوًّا» امّا «لا یُرِیدُونَ» پس به معنی خواستن دل است یعنی در دل خواهان علوّ و

1- 18) . وَ اِذْکُرُوا اللّٰهَ کَثِیراً لَعَلّکُمْ تُفْلِحُونَ . سوره 62 آیه 10
2- 19) . اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّٰهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلیٰ جُنُوبِهِمْ . سوره 3 آیه 191
3- 20) . تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُهٰا لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَسٰاداً وَ الْعٰاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ . سوره 28 آیه 83

برتری که همان حالت کبر است نباشند بنابراین اگر کسی در دلش کبر باشد آلوده به گناهی است که مانع از دخول بهشت است هرچند در گفتار و کردارش کبریائی نکند یا نتواند،زیرا اگر عمل کبریائی حرام بود می فرمود«لا یعلون»و چون فرموده «لا یُرِیدُونَ» دانسته می شود که همان حالت درونی کبر،گناه و مانع از سعادتست.

امّا علوّ که به معنی تجبر و تکبر کردن بر بندگان خداست پس به اینست که در هر مرتبه و شأنیست طالب برتری نسبت به آن مرتبه بر دیگرانست مثلا اگر در رشته کسب و تجارتست بخواهد که متاعش بیش از دیگران مورد پسند و رغبت باشد مشتریان او بیشتر باشد و مورد ثناء مردم،او باشد و بس.در جهت ثروت و مکنت بیش از همه و بالاتر از همه باشد،در جهت صنعت و اختراع بالادست همه قرار گیرد بطوری که او تنها مورد ستایش و ثنا و تعظیم مردم باشد.از جهت طبابت استاد کلّ شناخته شود و تنها او مورد نیازمندی مردم و مدح و ثنای آنها قرار گیرد و اگر در راه علم دین است او را اعلم از همه و مقدّم بر دیگران شناسند و تنها او مورد ستایش و فرمانبرداری و تعظیم خلق واقع شود و خلاصه هرکس در هر کاریست باید از داشتن علو سخت برحذر باشد.

فرمایش علی(ع)در بازار کوفه

در تفسیر مجمع البیان مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام تنها در بازارها راه می رفت،گمراه را راهنمائی می کرد ناتوان را یاری می نمود و بر فروشندگان و جنس داران که می گذشت قرآن را برایش باز می کرد و این آیه «تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَهُ ...» را بر او می خواند و می فرمود:این آیه نازل شده در اهل عدل و تواضع از حکمرانان و اهل توانائی از سایر مردمان.

و نیز فرمود:«براستی مردی که به عجب آورد او را اینکه بند کفش او بهتر و خوب تر از بند کفش رفیقش باشد پس از موارد این آیه واقع می شود» (1).

یعنی کسی که از دارائی خود هرچه باشد هرچند از خوبی بند کفش باشد بر دیگری علو و کبر پیدا کند و به آن بنازد این حالت مانع رسیدن به سعادت او است زیرا از کسانیست که علو در زمین را خواستار شده.

1- 21) .ان الرجل ليعجبه ان يكون شراک نعله اجود من شراک نعل صاحبه فيدخل تحتها.

و پس از دانستن معنای اراده علوّ در زمین و گناه بودن آن گوئیم اگر کسی انصاف دهد و به حالات خود بررسی نماید خواهد دانست که کمتر روزی بر انسان می گذرد که این معنا در او پدیدار نشود لااقل از علوّ بر زن و فرزند و خانواده و شاگرد و زیردستان و اقران و امثال خود و از اینجا است که این آیه ناله بزرگان را بلند کرده و سوز و گداز آنها بالا رفته است.

آرزوها را می برد

در تفسیر قمی از حفص بن غیاث روایت کرده که گفت حضرت صادق علیه السلام این آیه «تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَهُ » را تا آخر می خواند و سخت می گریست و می فرمود:«به خدا سوگند پس از دانستن این آیه آرزوها از بین رفته است»سپس فرمود:«رستگار شدند نیکوکاران،می دانی آنها کیانند،آنانند که بهیچ آفریده ای اذیت و آزاری نکنند بس است دانائی،بترسیدن از خدا و به نادانی به مغرور شدن به خدا» (1).

در کشف الاسرار در ذیل آیه شریفه گوید:«ساکنان سرای آخرت در فردا کسانی باشند که در دنیا مهتری و برتری نجویند و خود را از همه کس کهتر و کمتر دانند و به چشم پسند در خود ننگرند.ای جوانمرد به چشم پسند در خود منگر و در راه(من)مشو که هرگز کسی از(منی)سودی نبرد.آنچه بر ابلیس آمد از روی(من)آمد که گفت من از آدم بهترم.

یکی از بزرگان دین ابلیس را دید گفت:مرا پندی ده،گفت:مگو(من) تا نشوی چو من.

لطیفه-جوانمردی از موقف عرفات در سفر حجّ برگشته بود او را گفتند اهل موقف را چگونه یافتی؟گفتا گروهی را دیدم که اگرنه«من»در میان ایشان بودی امید بودی که همه آمرزیده برگردند(ظاهرا مرادش از کلمه من عجب و خودبینی است و محتمل است که مراد خود گوینده باشد).سعدی گوید:

بزرگی که خود را ز خردان شمرد بدنیا و عقبی بزرگی ببرد

تو آنگه شوی پیش مردم عزیز که مر خویشتن را نگیری بچیز

1- 22) .ذهبت الامانى و اللّه عند هذه الايه ثم قال فازو اللّه الفائزون الابرار أ تدرى من هم الذين لا يؤذون الذر كفى بخشيه اللّه علما و كفى بالاغترار باللّه جهلا.تفسير قمى

سپاس خدا که در توبه باز است

و براستی اگرنه این بود که باب توبه مفتوح است و پاره ای از عبادات مانند نماز و حجّ اگر با شرائط و آداب انجام گیرد پاک کننده گناهان است انسان از خواندن این آیه شریفه از خود مأیوس می شد و آتش غصه هلاکش می کرد لکن شکر خداوند کریمی که توبه را می پذیرد و آلودگی های بنده اش را پاک می فرماید امید از کرمش آنکه پس از پیدایش حال کبر حال توبه عنایت فرماید «انّه هو التواب الرّحیم».

کبر چگونه مانع دخول بهشت است

اگر پرسیده شود اراده علوّ در زمین چگونه مانع دخول بهشت است؟

پاسخ اینست،کسی که اراده علوّ دارد با خدا در جنگ و ستیزه است بشرحی که داده شد و کسی که با خدای خود در ستیزه باشد چگونه سزاوار بهشت می شود جز آنکه از این ستیزگی دست بردارد و از کبر خود توبه نماید تا آماده بهشت گردد و نیز گوئیم کسی که اراده علوّ دارد جاهل حقیقی است که هنوز فهم انسانی در او پیدا نشده تا حق را از باطل و باقی را از فانی تمیز دهد آنگاه حق و باقی را بخواهد و از باطل و فانی پرهیز کند،هنوز بی اعتباری و ناپایداری و کم ارزشی حیات مادی را ندانسته تا دل به آن نبندد و بقاء و پرارزشی زندگی پس از مرگ را ندانسته تا به آن دلبند گردد و چنین جاهلی سزاوار قرب حضرت آفریدگار نیست جز اینکه دانا شود و از جهات خود توبه نماید.

اراده علو اختیاری است

اگر گفته شود اراده علوّ امر قلبی است و اختیاری نمی باشد پاسخ اینست آنچه غیر اختیاریست خطورات و وساوس است و بر آنها مؤاخذه نیست امّا اراده علوّ،پس حالتی ثابت و اختیاری انسانست چون می تواند در اثر تفکّر در آنچه گذشت نگذارد این حالت در او پیدا شود یا اگر پیدا شده می تواند آن را از بین ببرد و تفصیل این مطلب در بحث عجب گفته شد.

دین مانع پیشرفت مادی نیست

اگر گفته شود در صورتی که اراده علو گناه و مانع خوشبختی باشد پس آنچه بی دین ها و مغرضین گفته اند که دین مانع ترقی و پیشرفت در صنایع و اختراعات و رسیدن به زندگی بهتر می باشد درست است.

پاسخ اینست که این مغالطه ایست شیطانی،زیرا دین از ترقی و پیشرفت در حیات مادی بشری نهی نکرده است بلکه بدان امر فرموده چنانچه در باب زراعت و تجارت و صناعت و طبابت و گیاه شناسی و دامداری و مانند اینها تأکید بسیار نموده است و همچنین برای توسعه بر عیال و تأمین زندگی بهتر برای ایشان سفارش کرده و چیزی که دین از آنها نهی کرده،به خود بالیدن و پیشی جستن و بلندپروازی و خودنمائی و کبریائی کردن است که موجب حسدورزی و دشمنی و صدها فتنه و فساد است.

مثلا به طلب زیادتی ثروت برای برتری و حکومت و آقائی بر یکدیگر نهی فرموده ولی از طلب ثروت برای خیر رساندن به دیگران امر فرموده است و سایر موارد را بر این مثال قیاس نمائید به هرحال اسلام برای بهتر زیستن دستوراتی داده و به طور کلی فرموده:«بهترین مردم کسی است که به مردم نفع رسان باشد» (1).

و اما روایاتی که در آنها عنوان کبر ذکر شده و از آنها نهی گردیده پاره ای از آنها نقل شده و به پاره ای دیگر اشاره می شود.

کبر کمتر درجه الحاد است

حکیم گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم از کمترین درجه الحاد،فرمود:

«کبر کمترین درجه الحاد است» (2).

الحاد به معنی میل از حق است یعنی برگشتن و روگردانیدن از حق و آن بر دو قسم است انکار خدا یا اثبات شریک برای او.و کبر چنانکه ذکر شد حالتی است که در نهان انسانی پیدا می شود گاهی که خود را بزرگتر از دیگری

1- 23) .خير الناس من ينفع الناس.
2- 24) .عن حكيم قال سئلت ابا عبد اللّه عليه السلام عن أدنى الالحاد فقال عليه السلام ان الكبر أدناه.اصول كافى باب الكبر

بیند و به حسب مرتبه بالاتر از او پندارد و اینکه در این روایت امام علیه السلام کبر را الحاد دانسته برای آنست که لازمه کبر انکار خدا یا اثبات شریک برای او است هرچند شخص متکبر نفهمد.

زیرا کبریائی برای کسی است که به حسب ذات و صفات و افعال کامل مطلق باشد و هیچ نقص و نیاز نداشته باشد و جز خدا هر آفریده در هر سه جهت ناقص و نیازمند است به تفصیلی که گفته شد،بنابراین کبریائی صفت خاصه خدائیست پس شخص متکبر خود را ندانسته شریک او قرار داده است و نیز انکار خدای یگانه که شریک ندارد کرده است و چون این انکار و خود را شریک خدا قرار دادن،غیر صریح و از لوازم کبر است امام علیه السلام فرموده کمترین مرتبه الحاد کبر است.

متکبر به بهشت نمی رود

«امام باقر و امام صادق علیه السلام فرمودند:هرکس به وزن ذره ای کبر در دلش باشد بهشت نمی رود» (1).

علما در توجیه این حدیث وجوهی گفته اند:

1-مراد از کبری که ذره ای از آن هم مانع دخول بهشت می باشد کبر با انکار ربوبیت الهی است که بالاترین مراتب الحاد است زیرا کمترین الحاد که در حدیث اول ذکر شده کبر با جهالت و غفلت از ربوبیت و مالکیت خداوند و اینکه کبریائی ویژه خدائیست و ندانسته خود را شریک خدا قرار دادن بود.

و کبر با انکار آنست که خود را مستقل و بی نیاز بیند و باور نداشته باشد که آفریننده ای دارد که تربیت و تدبیر امورش با او است و وابسته به او است و اگر با این حالت بمیرد کافر مرده است و بهشت بر کافر حرام است و شاهد درستی این توجیه حدیث آتی است.

2-کسی که با یک ذره کبر بمیرد هرچند با ایمان مرده باشد با این آلودگی بهشت نمی رود مگر اینکه در برزخ یا عقبات محشر یا دوزخ پاک شود آنگاه به بهشت رود.

و شهید علیه الرحمه فرموده:کبر معصیت است...آنگاه به دو وجه مزبور

1- 25) .عن ابی جعفر و أبی عبد اللّه علیه السلام قالا:لا یدخل الجنه من فی قلبه مثقال ذره من کبر.اصول کافی

اشاره کرده است (1).

3-بعضی از محققین گفته اند سبب اینکه کبر مانع بهشت است آنست که در هر دلی کبر باشد از فضایل اخلاقی که در حقیقت درهای بهشت است محروم است و کبر آن درها را بروی صاحبش می بندد زیرا لازمه کبر،حسد و کینه و غفلت و قساوت و ریاء و عجب و بخل و حرص و مانند اینها است.

و در برابرش محرومیت از تواضع و شجاعت وجود و رفق و حلم و اخلاص و دوستی و شکیبائی و سپاسگزاری و رضا و مانند اینها است.

4-مراد از کبری که صاحب آن بهشت نمی رود و بلکه بوی بهشت به مشامش نمی رسد چنانچه در روایت دیگر است کبر ذاتی است نه عارضی.

توضیح مطلب آنکه هر گناهی قلبی یا بدنی که از انسان سر می زند دو قسم است یا ذاتی است یعنی بنابر خواسته ذات و حقیقتش از روی بی باکی و گردن کلفتی و بی اعتنائی به خدا و قهر و انتقام او و عقوبت های آخرت و خلاصه مسئولیت و مؤاخذه الهی را موهوم پنداشتن.

و یا عارضی است یعنی گناه خواسته ذاتش نیست و چون ایمان به خدا و روز جزا در دلش هست از اصل گناه را نمی خواهد لکن در اثر غفلت و جهالت یا ضعف از مقاومت با شیطان و خواسته نفسش مغلوب هوی و شیطان می شود و گناه می کند.

نشانه اینکه گناه ذاتی بوده یا عارضی،حال او پس از گناه است اگر خود متوجه شود یا دیگری او را از گناهش باخبر سازد و بترساند،حالت ندامت و حسرت و شرمساری از پروردگارش در او پیدا شود؛دانسته می شود که گناهش عارضی بوده و اگر این حالت در او پیدا نشود بلکه بعکس،به گناهش آرام و دلشاد باشد و اندرزدهنده را مسخره نماید،دانسته می شود که گناهش ذاتی بوده و اگر با این حالت بمیرد گناهش آمرزیده نشدنی است.

اکنون که این مطلب دانسته شد گوئیم اگر کسی با کبر ذاتی بمیرد هرگز بهشت را نمی بیند و اگر با کبر عارضی باشد و بی توبه از آن بمیرد پس اگر از تمام کبائر پرهیز کرده یا پاره ای از عباداتی که پاک کننده کبر است

بجا آورده این کبرش مانعی از بهشت برایش نیست،وگرنه پس از مقداری عقوبت که بر آن

1- 26) .قواعد صفحه 259.

کبر است البته بهشتی خواهد شد و البته امید به شفاعت و فضل و رحمت الهی قوی است.

توبه پس از گناه پیش از مرگ

آنچه گفته شد از گناه ذاتی که بخشیده نشدنیست و گناه عارضی که قابل بخشودگی است با دقت در این دو آیه بخوبی دانسته می شود:

1-«جز این نیست که بر خداست پذیرفتن توبه آنانی که گناه می کنند از روی نادانی و سپس توبه می نمایند(یعنی آنان که از روی غلبه نفس و شیطان گناه کردند نه از روی عناد و طغیان به نشانه اینکه زود توبه می کنند و پشیمان می شوند چون اگر از روی عناد و سرکشی بود پشیمان نمی شدند و از آن توبه نمی کردند)پس آنانند که خدا توبه شان را می پذیرد و به آمرزش خود به آنها رجوع می فرماید و خداوند(به ایمان و اخلاص ذاتی آنها)داناست و از این روی به آنها نظر رحمت می فرماید تا توبه کنند و حکیم است» (1)(و به حکمت خود توبه آنها را می پذیرد چون حال آفریده خود را خوب می داند که گناهش عارضی است و بواسطه ناتوانی او در برابر نفس و شیطان بوده است).

2-«و نیست پذیرفتن توبه برای کسانی که گناه می کنند(و از آن توبه نمی کنند)تا هنگام مرگشان گوید اینکه توبه نمودم و نه برای آنان که با کفرشان می میرند ایشانند که برایشان عذاب دردناکی آماده کرده ایم» (2).

و خلاصه کسی که از روی عناد و نافرمانی خدا،گناه می کند و از این روی از آن پشیمان نمی شود تا گاهی که مرگ را ببیند آنگاه از روی ناچاری و مشاهده آثار زشتی هایش به زبان بگوید توبه کردم این توبه اش سودی ندارد زیرا توبه صحیح که قابل پذیرش است آنست که شخص از نافرمانی خداوند از صمیم دل پشیمان و حقیقه برای فرمانبرداری حاضر باشد و توبه ای که این طور نباشد مانند گفتگوی دوزخیان است که می گویند دانستیم که بد کردیم ما را بدنیا برگردان تا کار نیک کنیم.

1- 27)ِ. إِنَّمَا التَّوْبَهُ عَلَی اللّٰهِ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهٰالَهٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَرِیبٍ فَأُولئِکَ یَتُوبُ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَ کانَ اللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً. سوره 4 آیه 17

2- 28) . وَ لَيْسَتِ التَّوْبَهُ لِلّذِينَ يَعْمَلَونَ السَّيِّئٰاتِ حَتّٰى إِذٰا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ إِنِّى تُبْتُ الْآنَ وَ لاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفّٰارٌ أُولٰئِکَ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً. سوره 4 آيه 18.

به عبارت دیگر توبه صحیح پیدایش حالت بندگی و فرمانبرداری است پس پشیمانی از کردار خود هنگام مرگ و دیدن امور برزخی و آثار زشتی ها یا در دوزخ،حالت بندگی نیست یعنی حالش طوریست که اگر بر فرض محال بدنیا بر می گشت باز از طغیان و سرکشی و نافرمانی دست برنمی داشت.

مخالفت با طبیب و پشیمانی هنگام مرگ

درست بمانند بیماری می ماند که طبیب حاذق مهربانی او را از اموری نهی و امر به پرهیزش کرده و خبرش داده که اگر پرهیز نکنی به بیماری خطرناکی مثلا سرطان مبتلا می شوی و بیمار اعتنائی به اوامر طبیب نکند و امر او را هیچ و پوچ دانسته مسخره کند هنگامی که به سرطان مبتلا شد و از سختی درد و فشار آن رنج ها برد و مرگ او را تهدید کرد از ناپرهیزی های خود پشیمان شود، این پشیمانی او را چه سود؟خصوصا با اینکه باز برای طبیب خاشع نیست و او را لازم الاطاعه نمی داند به طوری که بفرض محال اگر طبیب بخواهد او را مداوا کند باز حاضر به اطاعت او نیست.

کبری که انکار حق باشد

محمّد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

هرکس در دلش بوزن دانه خردلی کبر باشد به بهشت نمی رود.

گوید من گفتم «إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ » امام علیه السلام فرمود:«چرا آیه استرجاع خواندی؟گفتم برای آنچه از شما شنیدم فرمود:آن طور نیست که تو پنداشتی همانا مقصود من جحود و انکار است،همانا آن عبارت از انکار است» (1).

«و همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بزرگترین کبر خوار شمردن خلق و سبک شمردن حق است،راوی گوید من گفتم خوار شمردن خلق و سبک شمردن حق کدام است؟امام علیه السلام فرمود:حق را نادیده گیرد

1- 29) .لا یدخل الجنه من کان فی قلبه مثقال حبه من خردل من الکبر قال فاسترجعت قال علیه السّلام مالک تسترجع قلت لما سمعت منک فقال لیس حیث تذهب انما اعنی الجحود انما هو جحود الحق.«اصول کافی»

و بر اهل آن طعن زند هرکه این کار کند با خدا در آنچه ویژه او است ستیزه کرده است» (1).

«و نیز امام صادق علیه السلام می فرمود:کبر در بدترین مردم است از هر صنفی از اصناف(یعنی کبر تنها در صنف مالداران و سرشناسان نیست بلکه در هر صنفی ممکن است شریر متکبر باشد هرچند مانند فقیر راه نشین باشد)و کبر و بزرگی برازنده خدا است هرکه با خدا در ویژه او ستیزه کند نیفزاید برای او جز پستی را،براستی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در راهی از راه های مدینه گذشت زن سیاهی سرگین جمع می کرد به او گفته شد از پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دور شو و از سر راه برخیز و کنار رو-در پاسخ گفت:راه پهناور است یعنی من از جای خود حرکت نمی کنم و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از کنار آن برود،یکی از مردم خواست او را بیازارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:دست از او بدارید زیرا زوردار(یا زورگو است) (2)یعنی چون متکبره است اگر بر او سخت گیرید ممکن است حرف ناروائی بزند و رسوائی بار آورد».

تکبر از پستی نفس است

امام صادق علیه السلام فرمود:«هیچ مردی نیست که تکبر ورزد یا به جبر و زور دست زند جز برای زبونی و خواری است که در خود احساس می کند» (3).

فرمایش مجلسی در شرح حدیث

مجلسی علیه الرحمه در شرح این حدیث می فرماید:ممکن است در فرق بین تکبر و تجبر چنین گفت؛تجبر وادار کردن دیگری است به کاری به زور و فشار،به خلاف تکبر که خود را از دیگران بزرگتر دانستن است اگر چه غالبا با هم ملازمند،و در معنای جمله:«الاّ من ذلّه وجدها فی نفسه»وجوهی نقل نموده

1- 30) .ان اعظم الکبر غمص الخلق و سفه الحق قال قلت و ما غمص الخلق و سفه الحق قال یجهل الحق و یطعن علی اهله فمن فعل ذلک فقد

نازع اللّه ردائه.«اصول کافی»
2- 31) .الکبر قد یکون فی شرار الناس من کل جنس و الکبر رداء اللّه فمن نازع اللّه عز و جل ردائه لم یزده اللّه الا سفالا ان رسول اللّه مر فی بعض طریق المدینه و سوداء تلقط السرقین فقیل لها تنحی عن طریق رسول اللّه فقالت ان الطریق لمعرض فهم بها بعض القوم ان یتناولها فقال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم دعوها فانها جباره.«اصول کافی»
3- 32) .ما من رجل تکبر او تجبر الا لذله وجدها فی نفسه.«اصول کافی».

بدین قرار:

1-مقصود این باشد که تکبر ناشی از پستی و زبونی نفس انسانست.

2-مقصود این باشد که تکبر در کسی پدید شود که خوار بوده و عزیز شده و کسی که در خاندان عزت بزرگ شده غالبا دچار تکبر نمی شود بلکه تواضع پیشه است.

3-تکبر در کسی است که کمال واقعی ندارد و با تکبر می خواهد اظهار کمالی کند.

4-مقصود اینست که نزد خدا خوار و زبونست و هرکه نزد خدا عزیز و صاحب مقام باشد تکبر نورزد.

5-مقصود این باشد که هرکه تکبر دارد سرانجام او به خواری و زبونی می کشد در دنیا یا در آخرت و این وجه آخر از همه دورتر است (1).

کبر به اندازه کمی عقل است

امام باقر علیه السلام فرمود:«وارد نشد در دل شخص چیزی از کبر جز اینکه از عقل او کم شد به مقدار کبری که در دلش جای گرفته،کم بوده یا بسیار» (2).

یعنی هر اندازه کبر در دل جای گیرد به همان مقدار عقل او کم شده است و براستی هر متکبری کمبود عقل دارد که همان کمبود ایمانست زیرا عقل به معنی ادراک حقائق است و آنکه کبر دارد خدای را به عظمت و رفعت و خود را به حقارت و دنائت نشناخته و ادراک ننموده است و هر اندازه کبر در دل بیشتر باشد این ادراک کمتر خواهد بود و از اینجاست که متکبر دیوانه حقیقی است.

متکبر دیوانه حقیقی است

«جابر بن عبد اللّه می گوید روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در گذرگاهش با شخص مصروعی برخورد که مردم برای تماشا اطرافش جمع شده بودند،رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسید برای چه مردم جمع شده اند،عرض شد دور دیوانه مصروعی جمع

1- 33) .روایاتی که نقل شد از اصول کافی مترجم چاپ اسلامیه جزء 3 صفحه 456 می باشد.
2- 34) .ما دخل قلب امرىء شىء من الکبر الا نقص من عقله مثل ما دخله من ذلک قل ذلک او کثر. سفینه البحار جلد 2 صفحه 46

شده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به آن مصروع نگریست سپس فرمود:این شخص دیوانه نیست آیا شما را نیاگاهانم به دیوانه حقیقی؟گفتند آری ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، فرمود:«دیوانه حقیقی آن کسی است که با تکبر راه می رود و از خودپسندی به دامن های خویش نگاه می کند و پهلوهای خود را با حرکت دوش های خویش حرکت می دهد،چنین شخصی دیوانه حقیقی است و این مردی که دورش جمع شده اید دردمند مبتلائیست» (1).

مراتب کبر

کبر را درجات و مراتبی است که سخت ترین آن دو چیز است:یکی کبر جحود یعنی انکار حق و دیگری تحقیر خلق،در روایات گذشته تصریح شده که هر دو بزرگتر درجات کبر است و نیز عقوبت های شدیدی که در روایات و آیات برای کبر ذکر شده راجع به این دو مرتبه است بنابراین باید حقیقت این دو مرتبه را دانست تا به آن آلوده نگردید.

اما انکار حق،پس آن را هم مراتبی است که سخت تر از همه انکار حقائق دینی و امور اعتقادی است و آن را هم درجاتیست که سخت تر از همه خدا را نپذیرفتن و خود را مملوک و مربوب و مقهور او ندیدن و برای خدا خاشع و تسلیم نشدن و از فرمانبرداریش سرکشی نمودن است مانند کبر ابلیس.

پس از آن انکار معاد از روی کبر است به اینکه خود را بزرگتر از این پندارد که در جهان پس از مرگ از عقائد و گفتارها و کردارهایش پرسش ها و مؤاخذه ها و عذاب ها و خلاصه مسئولیت ها و ذلت ها داشته باشد و حاضر نباشد این حقیقت را بپذیرد و به آن منقاد و خاشع گردد.

پس از آن انکار پیغمبران و امامان به حق است به اینکه آنها را بشری مانند خویش داند و خود را بزرگتر از این پندارد که برای ایشان تسلیم و خاشع شود و آنها را بالاتر از خود دانسته مطیع فرمانشان باشد،با اینکه حق بودن آنها برایش آشکار است.

1- 35) .مر رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم برجل مصروع و قد اجتمع عليه الناس ينظرون اليه فقال صلى الله عليه و آله وسلم على ما اجتمع هؤلاء فقيل له على مجنون يصرع فقال ما هذا بمجنون أ لا اخبركم بالمجنون حق المجنون قالوا بلى يا رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم قال صلى الله عليه و آله وسلم ان المجنون حق المجنون المتبختر فى مشيه الناظر فى عطفيه المحرک جنبيه بمنكبيه فذاک المجنون و هذا المبتلى. معانى الاخبار باب 67.

جاهل قاصر با معاند فرق می کند

اگر گفته شود که انکار این حقائق هرگاه در اثر اینکه حق برایش آشکار نشده و حجت بر او تمام نشده باشد،در این حال مذموم نیست.

پاسخ اینست که در بخش عقائد گذشت کسی که جاهل به این عقائد حقه می باشد یعنی در شک و تردید است پس اگر مقصر باشد یعنی بتواند از حالت شک بیرون رفته و مطمئن و منقاد شود و نکند پس قطعا مذموم و معذب است و اگر قاصر باشد یعنی واقعا نتواند تحصیل ایمان و یقین در همان مرتبه را بنماید هرچند مذموم و معذب نیست لکن حق انکار و استکبار و عناد هم ندارد و براستی کسی که چیزی را ندانسته و نشناخته،اگر منکر و معاند آن شود سببی جز کبر و نخوت از پذیرفتن حق برایش نیست و اگر پس از شناختن حق منکر شود کبرش آشکارتر است.

انکار مؤمن هم از مراتب کبر است

و نیز از مراتب انکار حق،انکار مؤمنی است که راستی و درستیش در عقائد و کردار بر او آشکار است یا اینکه باطل بودنش بر او ثابت نشده و تنها حسن ظاهر دارد،هرگاه از روی کبر چنین مؤمنی را در دل منکر شود تا جائی که حسد و بغضش را در دل گیرد و زبان به طعن و غیبتش گشاید این هم از مراتب انکار حقی است که اعظم مراتب کبر یاد شده و بر آن عقوبت های سخت است.

زیر بار حق نرفتن،هرچه باشد

از مراتب انکار حق است هرگاه گفتار یا کردار راست و درستی از کسی بشنود یا ببیند سپس از روی کبر درونی که دارد آن را نپذیرد بلکه رد نماید و این نوع از انکار حق در بین مردم شایع و فراوانست و باید به خدا پناهنده شد از آلودگی به این گناه و سایر گناهان.

ناگفته نماند که مراتب انکار حق که گفته شد علاوه بر اینکه از موارد کبر و حرام قطعی است از موارد ظلم و بغی که حرمت آن هم ضروریست

می باشد و نیز از موارد قطعی بی انصافیست که امام صادق علیه السلام فرمود:سخت تر چیزی که خداوند آن را بر بندگانش واجب فرموده انصاف دادن میان خود و مردم است (1).

کوچک شمردن مردمان

تحقیر خلق زائد بر کبر است یعنی علاوه بر اینکه خود را بزرگتر و بلند مرتبه تر می بیند دیگری را هم خوار و زبون و ناقابل می پندارد و از اینجا است که تحقیر خلق اعظم مراتب کبر است.

و تحقیر که به معنی کوچک و پست و ناچیز دیدن دیگریست مراتبی دارد تا جائی که آن دیگری را سزاوار خوار کردن و دشنام دادن و طعن زدن بداند و بدان هم عمل کند چنانچه خلق به حسب مراتب کفر و اسلام و ایمان و تقوی مراتبی دارند تا جائی که تحقیر ولیّ(دوست خدا)کند که تحقیر او در حکم جنگ با خداست.

خلاصه هرچند تمام مراتب کبر و تحقیر حرام است لکن هر اندازه تحقیر سخت تر باشد حرمت آن شدیدتر می باشد چنانچه شخص تحقیرشده هرچه بلند مرتبه تر باشد حرمت آن شدیدتر است.

اشتباه را برطرف کنید

اگر گفته شود جز مؤمن باتقوی سایر افراد بشر حرمتی ندارند تا تحقیر آنها حرام باشد بلکه در شرع تحقیر کافر و فاسق خصوصا ستمگر به آن امر شده و از تواضع به آنها نهی شده است.

در پاسخ گوئیم اولا حرمت تواضع و وجوب تحقیر کافر و فاسق از جهت نهی از منکر است بنابراین باید رعایت اجتماع شرائط نهی از منکر و مراتب آن را نمود،یعنی هرگاه تواضع برای کافر یا فاسقی سبب جرئتش در کفر یا فسق و ستمگری شود حرام است چنانچه اگر تحقیرشان سبب بیداری و توبه شان از کفر و گناه شود واجب می شود و اگر به عکس باشد یعنی اگر در برابر کافر یا فاسقی

1- 36) .به اصول کافی باب الانصاف و العدل مراجعه شود 19 حدیث نقل شده است.

فروتنی کند سبب بیداری و توبه اش می شود آن تواضع واجب می شود چنانچه اگر تحقیرشان سبب زیادتی کفر و فسق و ستمگریشان گردد آن تحقیر حرام است.

ثانیا جواز یا وجوب تحقیر کافر یا فاسق در موردی که گفته شد در صورتیست که تنها از روی اطاعت امر شارع و نهی از منکر باشد یعنی به غرض اینکه از کفر و فسق دست بردارد او را تحقیر می نماید ولی اگر از روی کبر و هوای نفس شد حرام است یعنی درحالی که بزرگی خدای را فراموش کرده و برای خود ثابت نموده و خود را در برابر کافر یا فاسقی،بزرگ مرتبه و عالی شأن پنداشته و آنها را در برابر خود ناچیز و پست خیال کرده پس آنها را تحقیر کند.

این تحقیر چون از روی کبریائیت نفسانی بوده حرام است زیرا مکرّر ذکر شد که کبریائی ویژه خداوند است و همه افراد بشر مملوک او هستند و چون به حسب آفرینش همه مانند یکدیگرند کسی را بر دیگری حق کبریائی نیست.

حضرت موسی و سگ جرب

مرویست که خداوند به موسی علیه السلام وحی فرمود:«هرگاه برای مناجات آمدی کسی که خودت را از او بهتر و بالاتر از او می دانی همراهت بیاور.

موسی علیه السلام هر فردی از بشر را که نگریست جرأت نکرد بگوید من از او بهترم پس بشر را رها کرده و در اصناف حیوانات ملاحظه نمود تا رسید به سگ جرب داری، با خود گفت این را همراه می برم،بندی به گردن سگ بست و همراه آورد چون قدری راه رفت پشیمان شد بند را باز کرد و سگ را رها نمود و چون به محل مناجات رسید خداوند فرمود:کجا است آنچه به تو امر کردیم گفت خداوندا کسی را نیافتم،خداوند فرمود:به عزّت و جلالم سوگند اگر کسی را آورده بودی نامت را از دیوان پیغمبری پاک می کردم» (1).

بنابر درستی روایت گوئیم امر مزبور امتحانی بوده و اینکه فرموده ترا از پیغمبری می انداختیم چون اگر موسی علیه السلام خود را از آفریده ای بهتر می دید دلیل بقاء جهل او به حقیقت حال خود بوده و جاهل سزاوار

مقام نبوّت نیست چون در حقیقت تمام آفریده شدگان مساوی و برابرند در مخلوق و مملوک و مقهور خدا بودن و از خود هیچ ندارند و اگر انسانی دارای شرافت علمی یا تقوائی تا برسد به

1- 37) .انوار نعمانیه.نور فی الکبر ج 3 ص 38

مقام نبوّت باشد از ذات خودش نیست بلکه عطای الهی است و اگر از خود داند و به خود بنازد و خود را بالذّات از آفریده ای بهتر داند به حقیقت حال خود جاهل شده و ندانسته خود را شریک خدا قرار داده چنانچه به تفصیل گذشت.

عطای خدا کبر نمی آورد

و اما جهت ایمان و تقوی که سبب شرافت و مزیّت می باشد پس چون عطای الهی است مؤمن را حق کبر به آن نیست بلکه لازمه آن زیاد شدن خشوع و تواضع است زیرا خداوند از بین همه بندگانش بدون استحقاق او را مورد عطاء و کرم خود قرار داده است.

و نیز لازمه آن ترس از زوال نعمت است به سبب کفران آن،آنگاه بی ایمان بمیرد و با کافر مساوی باشد و نسبت به فاسق هم ممکن است آخر کار با توبه از گناهش بمیرد و این شخص با گناه بی توبه از دنیا برود و نیز محتمل است که این فاسق کارهای نیکی انجام داده که مورد قبول خدا شده و همانها سبب توفیق توبه اش شود و بالأخره نزد خداوند آبرومندتر از این شخص گردد بنابراین چگونه می شود در برابر کافر یا فاسق،متکبر شد؟و در کتاب گناهان کبیره بیان بیشتری در جواب این شبهه ذکر شده است.

و خلاصه تحقیر از روی کبر نفسانی در برابر هر فردی از افراد بشر حرام است با مراتب مذکوره و تحقیر از جهت نهی از منکر در برابر کافر و فاسق جایز بلکه واجبست لکن با اجتماع شرایط آن چنانچه گذشت.

حرمت تحقیر مردم

اشاره

چون تحقیر خلق شدیدترین مراتب کبر است چنانچه دانسته شد،پس تمام دلیل های حرمت کبر که ذکر شد در حرمت آن کافیست و علاوه روایات در حرمت خصوص آن بسیار است و به پاره ای از آنها اشاره می شود.

«امام صادق علیه السلام فرمود:که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:خداوند تبارک و تعالی فرموده است:«هرکس بیک دوست من

اهانت کند هرآینه به جنگ با من کمین کرده است» (1)و به این مضمون چندین روایت در کافی نقل شده است.

ص:478

1- 38) .عن ابی عبد اللّه علیه السلام قال:قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم قال اللّه تعالی من اهان لی ولیا فقد ارصد لمحاربتی.«کافی»

و مراد از دوست خدا آن کسی است که خود را مملوک پروردگار دانسته و در بندگی و فرمانبرداری خداوند از جان و دل،در نهان و آشکار حاضر بوده و علاوه،دل خود را از همه کس و همه جا بریده و تنها به پروردگار خود پیوند کرده و به او دلبند شده است و هرکس با دوست خدا چنین معامله کند با خدا جنگیده زیرا هتک وابسته سلطان هتک سلطان است،عزیز خدا را ذلیل نموده،بلندکرده خدا را بر زمین زده است.

و چون دوست خدا سرگرم به محبوب و همه چیزش را به او واگذار کرده پس مولی و محبوبش یاریش خواهد فرمود و برای او غضب می کند و کسی که مورد قهر و انتقام خدای جهان آفرین شود حالش معلوم است.

بنابراین خطرناکترین گناهان،تحقیر ولیّ خداست و چون ولیّ خدا نام و نشان ندارد و در هر لباس و شغلی ممکن است یافت شود پس واجبست از تحقیر تمام مؤمنین خودداری شود کوچک و بزرگ،ثروتمند و تهیدست،توانا و ناتوان چنانچه صدوق علیه الرحمه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده و فرموده:

«خداوند ولیّ خودش را در بین بندگانش نهان داشته است پس کوچک نگیرید هیچ کس از بندگان خدا را چه بسا همان کس ولیّ خدا باشد و تو ندانی» (1).

و همچنین حضرت صادق علیه السلام فرمود:«هرکه مؤمن مستمندی را خوار شمارد پیوسته خداوند عزّ و جلّ او را خوار و دشمن دارد تا از خوار شمردن آن مؤمن برگردد» (2).

باید دانست که اظهار تحقیر مراتب دارد زیرا یا به زبان تنها است یا با استهزاء و سخریّه است یا بسبّ و طعن یا به زدن یا به ترک قول یا فعلی است که مستلزم خوار کردن آن مؤمن است.

و همچنین می فرماید:«هرکه مؤمنی را برای نداری و مستمندیش خوار و کوچک شمارد خداوند روز رستاخیز او را برابر خلائق به رسوائی شهره سازد» (3)یعنی خواری و خوردی او را بر همه آشکار کند.

1- 39) .ان اللّه اخفی ولیه فی عباده فلا تستصغروا شیئا من عباده فربما یکون ولیه و انت لا تعلم.
2- 40) .من حقر مؤمنا مسکینا او غیر مسکین لم یزل اللّه عز و جل حاقرا له ماقتا حتی یرجع عن محقرته ایاه.
3- 41) .من استذل مؤمنا و استحقره لقله ذات یده و لفقره شهره اللّه یوم القیمه علی رؤس الاشهاد. اصول کافی مترجم جزء 4 صفحه 41

صاعقه ای که تحقیرکنندگان مؤمن را گرفت

محمّد بن سنان گفت:نزد حضرت رضا علیه السلام بودم به من فرمود:ای محمّد براستی که در زمان بنی اسرائیل چهار مؤمن بودند و یکی از آنها نزد سه دیگر رفت که در یک خانه برای مناظره میان خود گرد آمده بودند.

در خانه را کوبید و چاکری نزد او بیرون شد و از او پرسید آقایت کجا است گفت در خانه نیست آن مرد مؤمن برگشت و آن غلام نزد آقایش بدرون خانه رفت آقایش از او پرسید کی بود که در را کوبید گفت فلان کس بود و من در پاسخش گفتم شما در خانه نیستید.آقا در برابر این گزارش غلام خود خاموش شد و اعتنائی نکرد و غلام خود را در رد کردن آن مؤمن سرزنش نکرد و هیچکدام آن سه تن از برگشتن آن مؤمن از در خانه غمگین نشدند و به حدیثی که خود در میان داشتند روی آوردند.

و چون فردا شد بامداد آن مؤمن نزد آنها رفت و آنها را پیدا کرد و از او راجع به وضع دیروز عذرخواهی نکردند و آن مرد مؤمن حاجتمند و ناتوان بود.چون میان راه رسیدند بناگاه چشمشان به تکه ابری افتاد که بر آنها سایه کرد و گمان کردند بارانی در پی دارد و شتافتند که زودتر به مقصد برسند و چون آن ابر بالای سرشان استوار شد بناگاه یک جارچی از میان آن تیکه ابر فریاد کشید ای آتش اینان را بگیر منم جبرئیل فرستاده خدا پس بناگاه آتش از میان ابر شعله زد و آن سه تن مؤمن را در ربود و او تنها ماند و در شگفت و تعجب بود از آنچه بر سر آنها آمد و نمی دانست سببش چیست.

بسوی شهر برگشت و یوشع بن نون وصیّ موسی علیه السلام را ملاقات کرده و او را خبر داد آنچه را دیده و شنیده بود.

یوشع فرمود:آیا نمی دانی که خداوند بر آنها خشم کرد،پس از آنکه از آنها خوشنود بود و این خشم برای کاری بود که با تو کردند.پرسید با من چه کاری کردند یوشع برایش بازگفت(همان تحقیری که روز پیش با او کردند)آن مرد گفت من آنها را حلال کردم و از آنها درگذشتم.

فرمود:اگر این پیش از نزول عذاب بود برای آنها سودمند بود ولی اکنون

برای آنها سودی ندارد و بسا باشد که پس از این به آنها سود بخشد» (1).

و روایت مقام فراوانست و در آنچه نقل شد کفایتست.

دانائی و توانائی،اسباب کبر

چیزهائی که ممکن است به سبب آنها در انسان حالت کبر پیدا شود به طور کلی از دو چیز است دانائی و توانائی اما دانائی؛انسان چیزی را که دانست و فهمید در اثر غفلت از هزارها نیازمندی دیگر که دارد و بی التفاتی به بالاتر و داناتر از خود حالت کبر در او پیدا می شود و خود را نسبت به دیگری که آن چیز را نفهمیده بزرگ می پندارد و بر او تکبّر می کند مثلا کسی که دیپلمه است نسبت به آنکه دبیرستان نرفته و آنکه لیسانسیه یا مهندس و دکتر است نسبت به کسی که دانشگاه ندیده و آنکه در فنی استاد است نسبت به آنکه ناقص است تکبر ورزد و از همه سخت تر علوم دینی مانند علم کلام و تفسیر و فقه و اصول است تا جائی که ممکن است نادانی به سبب دانا شدن به یک مسئله دینی خودش را بزرگ و نسبت به دیگری که آن را نمی داند تکبر ورزد و توقّع تعظیم بلکه خدمتگزاری دیگران را داشته خود را از علماء و خواص و دیگران را جهال و عوام خواند تا جائی که خود را نزد خداوند عزیز و صاحب مقام خیال کند و دیگران را به شفاعت خود از ایشان نیازمند داند.

اگر دیگری به او بگوید شما این مسئله را درست نفهمیده اید و حقّ در مسأله چنین است از او نخواهد پذیرفت هرچند بفهمد که او درست می گوید، بلکه جدل ها می کند و فریادها می زند خصوصا اگر افراد دیگری در آن مجلس باشند که در این حالت،کبر و نخوتش مانع از پذیرفتن حق خواهد شد.

دانائی بمنزله غذاست

حقیقت مطلب آنست که دانستن هر چیزی کمال نفسانی و ظهور خاصیّت انسانی است و به عبارت دیگر دانائی غذای روح و سبب تقویت او است و چنانکه غذای مقوّی که انسان می خورد هرگاه مزاجش سالم و غذا را کما

1- 42) .اصول کافی مترجم باب من حجب اخاه المؤمن صفحه 65.

و کیفا بجا و به مورد صرف نماید موجب تقویت بدنش می شود و اگر مزاجش ناسالم و بیمار باشد یا غذا را بیجا صرف کند آن خوراک سستی و خرابی و ناتوانی بدن را می افزاید.

همچنین دانائی که غذای روان است هرگاه شخص،دلش سالم باشد و در راه تواضع به تفصیلی که ذکر می شود باشد آن دانش موجب قوّت عقل و شدّت تواضعش می شود.و اگر دلش بیمار و در اثر جهل به حقیقت در راه کبر است پس آن دانائی سبب ضعف عاقله و پیدا شدن حالت کبر می شود.

نخست باید خود را بشناسد

بنابراین بر هر انسانی پیش از دانستن هر چیز واجبست خود را بشناسد و حقیقت را بداند و راه و روش خود را بر تواضع گذارد تا از دانستن ها،بیماریش افزوده نشود و به کبر و نخوت دچار نگردد.

اما خودشناسی،مکرر در این کتاب یادآوری شده و راه تواضع هم ذکر می شود.

اما شناسائی حقیقت،پس از حسن دانائی و کمال بودنش برای انسان و به طور کلی دانائی هر چیز بهتر از نادانی آنست شکی نیست لکن باید دید آیا این دانش ها چیزیست که انسانی به آنها خود را عظیم و بی نیاز و بالاتر از دیگری پندارد و به خود بنازد و به دیگران ببالد؟

دانش مادی استفاده اش موقت است

پس از دقت خواهیم دانست که تمام این دانش ها راجع به زندگی مادی انسانیست(یعنی از ساعتی که از رحم خارج می شود تا ساعتی که روان از بدن بیرون می رود)و نتیجه و ثمره آنها در همان زندگی دنیوی است.

اگر در رشته پزشکی است تشریح بدن و بیماری ها و درمان های آن را فهمیده است اگر مهندس است در صنعت ها و ساختمان ها دانائی یافته و اگر از زمین شناسی و گیاه و حیوان و ستاره شناسی و فضانوردی و انواع اختراعات و اکتشافات چیزی دانسته همه راجع به اوضاع عالم مادّه و طبیعت است تا جائی که علوم دینی کسبی هم راجع به این عالم است مثلا علم فقه دانستن وظیفه های

عملی دین هر انسانی در مدّت زندگی دنیوی است خواه آن دانش از روی اجتهاد باشد(مانند علوم درایه و رجال و تفسیر و قواعد فقهی و اصولی)و آنچه را که مقدّمه آنها است(مانند منطق و صرف و نحو و معانی بیان)همه را بداند یا از روی تقلید وظیفه دینی را در عبادات و معاملات دانا شده باشد.

زندگی مادی چیست تا دانشش غرور بیاورد

چون این مطلب دانسته شد گوئیم اوّلا حیات مادّی انسانی چیست تا دانش های مربوط به آن موجب عظمت و نخوت و کبریائی شود؟حیات سرسام آوری که به انواع رنج ها و سختی ها و ناکامی ها برای هر فردی آلوده است در هر روزی او را بلا و آفتی در پیش است و از همه بدتر در هر لحظه ای مرگ او را تهدید می کند.

آیا به دانش های چنین حیات بی اعتبار و پر از رنج و محنتی سزاوار است انسانی مغرور و متکبر شود؟

ثانیا حالت انسانی نسبت به این دانش هایش پس از مرگ بمانند حالت بیداری او از خواب هائی که دیده است می باشد چنانی که پس از بیداری می داند که در خواب چنین و چنان دیده و نیز می فهمد که آنچه در خواب دیده ذرّه ای بکار حالت بیداریش نمی خورد و پس از چندی آنچه دیده بود از خاطرش محو می شود.

همچنین هر دانشمندی پس از مرگش ادراکات دنیویه اش را می داند و می فهمد که تمام آنها برای زندگی مادّی بود و ذرّه ای بکار حیات جاودانیش نمی خورد و از آن ادراکاتش بهجت و سروری نخواهد داشت و پس از چندی که در برزخ ماند تمام آنها از خاطره اش محو می شود چنانکه بعضی از حکما گفته اند تا جائی که علوم دینی هم چنین است به این تفصیل:

وای بر عالم دینی اگر عامل نباشد...

اگر برای رسیدن به ثروت و زیادتی شهرت و ریاست،دانش های دینی را کسب کرده پس از مرگ جز حسرت و ندامت چیزی ندارد بلکه حالش بدتر

از سایر دانشمندان دنیوی است زیرا آنها بر دانش های خود رنجی نمی برند و عذابی

ص:483

ندارند بلکه اگر در کسب آن دانش منظور خدائی داشته عبادتی انجام داده و از ثواب آن بهره می برد نه از خود دانش ها،اما دانشمند دینی که دنیاپرست بوده خود را مانند خری می بیند که کتاب ها بر پشت او است و از سنگینی آن ناراحت است از اینکه علم دین را وسیله دنیای خود کرده و به آن اهانت نموده و بدانچه دانسته و عمل نکرده رنج ها خواهد دید و شکنجه ها خواهد چشید.

البته اگر برای خدا دانش های دینی را کسب کرده و بدانها عمل نموده چون این کسب دانش،خود عبادت بوده پس از مرگش از نور عبادت علمی و عملی و ثواب های آن بهره مند خواهد بود لیکن از خود ادراکاتش بهجت و سروری ندارد چون آن ادراکات راجع به زندگی دنیوی بود.

معارف سرور می آورد و بس

تنها ادراکی که همیشه با انسانست و در هیچ عالمی از او جدا نمی شود و دائما از آن در بهجت و شادی است علم به خدا و اسماء و صفات جمالی و جلالی او و دانستن مقام پیغمبر و امام و شناسائی معاد خود است و به عبارت دیگر ایمان به حقائق و معارف و عقائد دینی است که هر اندازه این ایمان بیشتر و بحسب مراتب ایمان بالاتر باشد بهجت و سرورش بیشتر است و ناگفته پیداست که از آثار قطعی یقین به خدا زیادتی تواضع است زیرا کسی که براستی خدای را به عظمت و کبریائی شناخت و آفریده شدگان را به حقارت و مملوکیت (نسبت به خدا)دانست پیدایش حالت کبر به این دانش نامعقول است و بمانند باد و پشه است یعنی تا این دانش آمد شخصیت و خودیت از بین می رود و از اینجا است که می فرماید:«جز این نیست که دانایان از خدا می ترسند»خشیت به معنی تذلل یا ترس از عظمت است و آن از آثار علم به عظمت حق است.

خلاصه مطلب آنکه صاحب علم اگر دانش او باقی و ذاتی است و چیزی است که بهجت به او ابدی است که همان یقین به معارف الهی باشد پس چنانکه گفته شد اثر آن هم تواضع برای خداست نه کبر زیرا اگر بدانستن چیزی کبر در انسانی پدیدار شد دانسته می شود که برای خدا کسب آن دانش را ننموده و به غرض نفسانی بوده است و هر دانشی که به غرض نفسانی اندوخته،نتیجه آن هم تنها در حیات دنیوی است و در آخرت بهره ای ندارد و گفته شد اصل حیات دنیوی

چیست تا دانشی که نتیجه اش تنها حیات مادی است چه باشد و کسی که به چنین دانشی که دارد متکبر شود معلوم می شود هنوز فناء و بی اعتباری و بی ارزشی حیات دنیوی که آشکار و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست،ندانسته است.

بنابراین کبر به دانش به طور کلی برخلاف حکم عقل است و چون دانش اعظم اسباب کبر است و کسی نیست که از خطر آن در امان باشد.

حقیقت دانش به تفصیل گفته شد تا خواننده عزیز در آن دقّت کند و حقیقت را بداند و بدان مبتلا نگردد.

[برخی عوامل که باعث کبر می شوند و راههای درمان کبر]

.1

کبر به توانائی

از آنجائی که انسانی با لذّات جز نیستی و ناتوانی و نیازمندی هیچ ندارد ممکن است به سبب انجام دادن کارهائی که به نظرش بزرگ می آید مانند عبادت و پرهیز از حرام یا به سبب نسبت ها و علاقه ها که داشته یا برایش پیدا می شود مانند نسب و حسب و جمال صوری و مال و اولاد و اتباع در خودش یک نوع توانائی خیال کند پس حالت کبر در او پدیدار شود بنابراین شرح هریک با راه جلوگیری از کبر به آن،بطور اختصار ذکر می شود.

2

کبر به عبادت

ممکن است انسانی به سبب مواظبت در طاعات و عبادات و پرهیز از محرّمات کارهای خود را بزرگ بیند و بدین جهت شخصیّت خود را عظیم پندارد و از دیگران بلندمرتبه تر بداند و از آنها انتظار بزرگداشت بلکه خدمتگزاری داشته و بنظر حقارت بلکه هلاکت به آنها بنگرد و عبادات و طاعات دیگری را ناچیز و ناقابل حساب کند،در راه رفتن بر همه مقدّم می شود در مجالس باید بالادست همه بنشیند اگر از کسی بی ادبی دید می

گوید به مثل منی چنین کرده!!منتظر باشد که خدا او را هلاک خواهد کرد درحالی که خودش بیش از این با دیگران بی ادبی می کرد و هیچ انتظار قهر الهی برای خود نداشت و خود را بزرگتر از این می داند که خداوند او را مورد قهر و مؤاخذه قرار دهد و اگر کسی او را اندرزی

ص:485

دهد یا به خطایش تذکّری دهد خشمناک می شود می گوید تو کوچکتر از آنی که بمانند منی اندرز دهی و گاهی می گوید فلانی ضعیف النفس است هنوز مانند من نشده که بتواند بر هوای خود چیره شود و ترک گناه کند من چند سال ریاضت کشیدم رنج ها بردم،گاهی می گوید اگر دعای من و توجّه من نبود چنین و چنان می شد و مانند این حالات و کلمات که همه شاهد بر کبر درونیست.

برای جلوگیری از آن باید به آنچه در بحث عجب این کتاب نوشته شد مراجعه و دقت نماید تا بداند عجب و کبر از بین برنده اصل طاعت و عبادت است و چون دانست که عبادتش به سبب کبرش هیچ و پوچ است دیگر حالت کبر در او پیدا نمی شود بلکه با کمال عجز و انکسار و پشیمانی از گذشته هایش با پروردگار خود،توبه می کند و به مقدار توانائیش به اعاده گذشته ها و اصلاح حالش در آتیه می کوشد.

3

اشاره

کبر به نسب

نسب شریف واقعی مانند سلسله جلیله سادات،هرگاه سیّدی نسبت خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم متذکر شود و اخبار فضیلت سادات را بشنود و خضوع و تواضع دیگران را برای خود ببیند پس خود را بزرگ و بی نیاز و برتر از دیگران داند و آنها را پست و به منزله غلامان خود خیال کند هرچند آنها از جهت علم و عمل از او برتر باشند غافل از اینکه همین مردم به سبب خضوع و تواضع و محبّتشان به او بخاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در قیامت به قرب خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم خواهند رسید و این سیّد محترم از درجات و مقامات متواضعین محروم خواهد بود.

محرومیت از درجات

دیگر آنکه سادات هرچند به شفاعت جدشان اهل نجاتند ولی آیا به ثواب های اعمال نیکی که کوتاهی کرده و به جا نیاورده اند می رسند؟آیا از

مقامات و درجات اهل یقین بهره ای دارند و حال آنکه در این راه نکوشیدند؟پاسخ این پرسش را از حضرت رضا علیه السلام بشنوید.

ص:486

زید النار که برادر حضرت رضا علیه السلام بود چون در بصره خروج کرده بود و خانه های بنی العباس را آتش زد ملقب به زید النار شد و چون او را گرفتند و به خراسان نزد مأمون فرستاد مأمون او را به حضرت رضا علیه السلام بخشید.

فرمایش حضرت رضا(ع)به زید النار

روزی در مجلس حضرت با جماعتی که دور او بودند به فخریه و مباهات سرگرم بود و می گفت مائیم چنین و چنان و مائیم که چنین می گوئیم.حضرت رضا علیه السلام که در گوشه دیگر با جماعت دیگر سخن می فرمود،حرف زید را شنیدند پس متوجه او شده فرمود:ای زید آیا ترا مغرور ساخته روایتی که اهل کوفه نقل کردند که خداوند فاطمه علیه السلام را معصومه قرار داد پس اولاد او را بر آتش حرام فرمود؟به خدا قسم این راجع به بطن اول زهراء است که حسن و حسین علیه السلام باشند آیا پدرت موسی بن جعفر علیه السلام که اطاعت کننده خدا بود هر روز روزه و شب ها را به اطاعت صبح می کرد با تو که معصیت خدا را می کنی در قیامت مساوی هستید؟اگر چنین باشد پس تو نزد خدا از پدرت عزیزتری.

علی بن الحسین علیه السّلام می فرمود:«نیکوکار ما دو اجر دارد و گناهکار ما دو عقاب دارد(یکی برای گناهی که کرده دیگری برای هتک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تا اینکه فرمود پسر نوح با اینکه فرزندش بود چون معصیت خدا را کرد خدا او را از فرزندی نوح انداخت همچنین هرکس از ما اطاعت خدا نکند از ما نیست و به راوی فرمود اگر تو اطاعت خدا کنی از ما خواهی بود» (1).

1- 43) عیون اخبار الرضا علیه السلام باب 58

نفوس ایشان را در برزخ باخبر شود و ذلت موقف حساب آنها را در نظر آورد هیچگاه به بزرگی موهوم چند روز دنیوی آنها برای خود بزرگی نمی بیند.

.5

کبر به جمال صوری

کسی که جمال صوری دارد هرگاه جمالش در نظرش بزرگ جلوه داده شود پس حالت کبر در او پیدا شده و به دیگران به حقارت بنگرد و کبر به جمال در زن هائی که قوه عاقله آنها ضعیف است بیشتر پیدا می شود (1)تا جائی که تکبر با شوهر خود می نماید و خود را بزرگتر می بیند از اینکه در خانه او باشد و از او جدا شده و به انواع آلودگی ها و کثافت کاری ها مبتلا گردیده و چند روز عمر خود را با نکبت می گذراند و گاهی در نتیجه به هلاکت ابدی می رسد و اگر از اول می اندیشید در آغاز و انجام خود و عاریه و بی اعتباری جمال خود را می دید و باطن بدنش که پر از کثافات بوده و بالاتر از همه زشتی روان خود را می فهمید که در اثر زشتی اخلاقش بدترین صورت ها را دارد به جمالش متکبر نمی شد.

1- 44) .ناگفته نماند که در بین زن های باجمال،زن هائی بوده اند که در اثر تربیت دینی حالت کبر در آنها پیدا نشده و با کمال عفت و سلامت و خوشی چند روز عمر را گذرانده و به سعادت ابدی رسیدند برای نمونه به نقل یک داستان اکتفا می شود: اصمعی گوید در بادیه می رفتم به خیمه ای رسیدم زنی را دیدم که از خیمه بیرون آمده مانند آفتاب که از افق طلوع کند یا ماه که از پشت ابر پیدا شود،پیش آمده مرا مرحبا گفت و به موضعی اشاره کرد که نزول نما. من آنجا نشستم و از او جام آبی طلبیدم گفت مرا شوهریست که بی اجازه او در آب و نان از تصرف نمی توانم کرد و در وقت رفتن او رخصت نطلبیدم که اگر میهمانی رسد او را ضیافت کنم و او بیش از این به من رخصت نداده که هرگاه تشنه یا گرسنه شوم در آب و طعام او بقدر احتیاج تصرف نمایم اکنون تشنه نیستم وگرنه قسمت آب خود را به تو می دادم ولی شربتی از شیر که طعام منست به تو می دهم،پس قدحی از شیر نزد من نهاد و من از حسن ملاحت و عقل و

فصاحت او متحیر ماندم. ناگاه اعرابی سیاه چهره از گوشه بادیه پیدا شد با صورتی در غایت زشتی،چون به خیمه درآمد و مرا دید مرحبا گفت،زن پیش دوید و عرق از صورتش پاک کرد و چندان خدمت از او کرد بمانند کنیزان نسبت به موالیان. روز دیگر که اراده کوچ داشتم به آن زن گفتم روئی به این زیبائی که تو داری و صورت به این زشتی که شوهرت دارد عجب است از تو که دل بر او بسته ای و باوجود زشتی این همه خدمت تقدیم او می داری. گفت حدیثی شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود:«الایمان نصفان نصفه الصبر و نصفه الشکر»ایمان دو قسمت است یکی صبر و دیگری شکر،خداوند به من جمال داده و من به مراسم شکرش قیام می نمایم و به محنت زشتی صورت شوهرم صبر می کنم تا دو قسمت ایمانم درست شود و دیگر آنکه شاید شوهرم در عمرش کار نیکی کرده که مورد قبول خداوند شده و خداوند در عوض مرا روزی او کرده و شاید من در عمر خطائی کرده ام و خداوند برای کفاره گناهم مرا به چنین شوهری رسانده و در هر دو صورت جز خیر و خوبی چیزی نیست و آنچه پروردگارم تقدیر من فرموده صلاح مرا دانسته.اصمعی گوید از این سخن هایش تعجب ها کردم و زنی در عفت و پارسائی بمانند او ندیدم.

.6

کبر به قوت و شجاعت

کسی که پهلوان و زورمند است هرگاه خدا را که دهنده نیرو است فراموش کند و حالت نخستین و آخرین خود را نبیند ممکن است حالت کبر در او پیدا شده و خود را صاحب شخصیت و عالی مرتبه نسبت به زیردستان و ناتوانان پندارد و اگر توانائی خود را عاریه و بی اعتبار می دید بطوری که کوچکترین بیماری،او را از پای می اندازد کبر پیدا نمی کرد و نیز زورمندی برای انسانی کمالی نیست تا به آن خود را بزرگ و دیگران را کوچک پندارد بلکه کمال حیوانیست و به هر اندازه زورمند باشد بسیاری از حیوانات از او زورمندتر خواهند بود.

.7

کبر به داشتن اتباع

کبر به داشتن اتباع مانند فرزندان و فامیل و بستگان یا خدمتگزاران و شاگردان و یاوران یا وابسته بودن به سلاطین و حکمرانان.خود را بزرگتر از دیگران پندارد و به این علاقه ها بر مردمان ببالد و مباهات کند،اگر در فنا و بی اعتباری این علاقه ها بیاندیشد که ممکن است به یک بیماری یا بلائی مبتلا شود که از عهده آنها بیرون باشد و از همه مهمتر ساعت مرگ او است که هیچ قدرتی نتواند آن را تأخیر بیندازد و نیز این علاقه ها همه از ذات او بیگانه است یعنی بواسطه این علاقه ها کمالی در ذات او پیدا نمی شود تا به سبب آن خود را بزرگ بیند و بر دیگران کبر ورزد.

.8

اشاره

کبر به واسطه ثروت

کسی که از جهت مسکن و لباس و وسائل زندگی در فراخی باشد و سرمایه بسیار و درآمد سرشار دارد اگر خدا را که دهنده ثروتست فراموش کند و فناء و بی ثباتی ثروت خود را نبیند و خود را نسبت به تهیدستان بزرگ و بی نیاز و

عالیقدر پندارد پس در این حالت کبر نفس که بیهوشی و مستی واقعی است در او پیدا شده است چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده:«مستی چهار قسم است:مستی شراب و مستی مال و مستی خواب و مستی ریاست» (1).

تهیدستان را خوار و ذلیل می پندارد،با آنها نمی نشیند،از نماز جماعت رویگردان است چون غالبا اهل آن تهیدستانند خصوصا اگر سابقه فقر داشته باشد ممکن است کبرش شدیدتر و سخت تر شود پس به ثروت خود می نازد و فخر می کند مثلا می گوید فلان و فلان گدا هستند آنچه فلانی در یک سال خرج می کند یک روز در خانه من صرف می شود من فلانی را می خرم و آزادش می کنم تمام دارائی فلانی برابر فرش های خانه من نیست...

اگر این بیچاره از این مستی و نافهمی به هوش می آمد و می دانست که ثروتمندی کمال ذاتی برای انسانی نیست و تنها نسبتی است بین انسان و آنچه در خارج از وجود او است و بزودی به دیگری نسبت پیدا می کند و نیز اعتمادی به بقاء ثروت نیست چه اشخاصی که در شب ثروتمند بودند و بامداد جزء تهیدستان شدند.

و چون برای این امور که موجب کبر است در کتاب گناهان کبیره و بحث عجب شرح بیشتری داده شده اینجا بهمین مقوله قناعت می شود.

کبر به غیر از این امور

ناگفته نماند که بعضی از بیخردان ممکن است بغیر این عنوان هائی که ذکر شد متکبر شود تا جائی که نقمت را نعمت پندارد و کار زشت خود را نیک شمارد و به آن خود را بزرگ و بالاتر از دیگری داند و به آنها تکبّر کند مانند اینکه بگوید من چند برابر فلانی شراب می خورم استاد در قمارم در زناکاری چنانم در دزدی بیش از همه مهارت دارم.

براستی چنین احمقی بدتر از کناسی است که باهم شغل های خود کبر ورزد و بر آنها فخر کند که من امشب به اندازه همه شما چاه مستراح داشتم و همه را پاک کردم و چنین و چنان کردم و من بر همه شما برتری دارم.

1- 45) .السکر اربع سکرات:سکر الشراب و سکر المال و سکر النوم و سکر الملک.سفینه البحار جلد 2 صفحه 557.

کبر باید ریشه کن شود

ضمن بیان انواع کبر و اسباب آن به درمان هر مرتبه از آن اشاره شد لیکن آنچه گفته شد اگر به آن عمل شود تا اندازه ای از پیدایش حالت کبر جلوگیری می شود ولی ممکن است باز پیدا شود یا به مرتبه دیگر آن یا از سبب دیگری متکبر گردد و در حقیقت عمل به آنچه گفته شد بمانند استعمال قرص های مسکن است که تا اندازه درد را ساکن می کند ولی چون اصل بیماری باقیست باز درد خواهد آمد جز اینکه اساس درد را درمان و ریشه کن کنند،همچنین بیماری کبر که هر بشری را تهدید می کند و کسی از آن در امان نیست باید اصل و ریشه اش از دل کنده شود و تنها درمانی که آن را ریشه کن می کند ملکه تواضع است.

معنی ملکه خوی و عادت است یعنی باید راه و روش خود را با خدا و خلق بطور استمرار بر تواضع گذارد بشرحی که گفته می شود تا اینکه پس از گذشتن مدتی،تواضع خلق او گردد و از بین نرفتنی بشود.

تواضع باید ملکه شود

تواضع به معنی فروتنی و شکسته نفسی است و حقیقت آن حالتی است در نهان انسانی که از دقّت در حالت نخستین خود که نطفه بوده و حالت آخرینش که مشتی خاک است پیدا می شود از تدبّر در اجزاء بدن و قوای آن و تفکر در نفس و قوای ادراکیّه و حالات عارضه آن،و نیز نیازمندی های بیشمار خود که بفهمد که در هر لحظه از صدها جهت نیاز به پروردگار خود دارد و نیز نعمت های بیرون از اندازه و شماره خدا را بداند و نیز نسبت خود را به جهان عظیم آفرینش بسنجد پس اگر این دانش ها دلنشین شود یعنی از حواس ظاهر بگذرد و در دل جای گیرد در نتیجه خود را کوچک و ناچیز و غرق نیاز و بنده مملوک می شناسد ثمره این شناسائی پیدا شدن حالت خضوع و خشوع و محبت و بیم و امید و تسلیم و انقیاد در نهان و آشکارش با پروردگار و مهرورزی و کوچکی و اداء حقوق در برابر آفریده شدگانست.

و این حالت،تواضع است که ضدّ کبر و درمان قطعی آنست و آیات و

روایات در مدح آن فراوان رسیده و به پاره ای از آنها اشاره خواهد شد.

چیزی که ضروریست دانستن کیفیت تواضع با خدا و خلق است که در اینجا از روی آیات و روایات یادآوری می شود تا خواننده عزیز آنها را بداند و راه و روش خود را بر آنها قرار دهد و در نتیجه از بیماری کبر نجات یابد و از ملکه فاضله تواضع بهره مند گردد و از بندگان پسندیده و ستوده حضرت پروردگار شود.

تواضع با خدا

انسانی بهمان اندازه که خود را به حقارت و ذلت و ناتوانی و نیازمندی شناخت باید خدای را به عزت و رفعت و کبریائی و توانائی و بی نیازی و بنده پروری و ذرّه نوازی بشناسد و این شناسائی را لوازمی است که به کلیات آن اشاره می شود.

1.برای خود حقّی بر پروردگار خود نداند پس نعمت ها و عطاهای او را کوچک نشمارد و نگوید خدا به فلان و فلان چنین و چنان داده و به من چیزی نداده است.

2.در برابر آنچه خدا برایش خواسته و پیش آورده خواه ملایم میلش باشد یا مخالف،راضی و تسلیم بوده و چون و چرا در دل و زبان نداشته باشد.

3.آفریننده و پرورش دهنده و منعم خود را از جان و دل دوست دارد و تنها به او دل بندد و در رسیدن به هر خیری و خواسته ای که دارد تنها امید و قوت دل و تکیه اش او باشد و نیز در برابر هر خطر و حادثه ای از پا درنیاید و خود را تنها نبیند و انتظار مدد و یاری کردن او را از دل نبرد.

4.همیشه در مقام اظهار بزرگی و بزرگواری و نعمت های نامتناهی پروردگار باشد بنابراین از ریاکاری و خودنمائی در عبادات و عادیات به تفصیلی که در بحث ریاء گفته شد سخت پرهیز کند و هیچگاه بزرگی خود و جلوه نفس را طالب نشود و از خودنمائی و تزکیه نفس برحذر باشد و در تمام حالات نشستن و برخاستن و راه رفتن و سخن گفتن بنده وار باشد،«و بندگان شایسته خداوند

رحمان آنانند که بر زمین راه می روند از روی نرمی و افتادگی» (1)«و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بر زمین می نشست و بر زمین چیز می خورد و می فرمود جز این نیست که من بنده ام بمانند غلامان چیز می خورم و بمانند غلامان می نشینم (2)و هیچگاه در حالت تکیه دادن چیزی نخورد،از روزی که به پیغمبری خدا فرستادش تا روزی که از دنیا بسوی خودش او را برد درحالی که برای خدا متواضع بود» (3).

زنی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گذشت درحالی که آن حضرت بر زمین نشسته چیز می خورد زن گفت:یا محمّد بمانند غلامان نشسته و بمانند غلامی چیز می خوری؟رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:وای بر تو،کدام بنده از من بنده تر است؟زن گفت لقمه ای از طعام خود به من ده،رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم لقمه ای به او داد نگرفت و گفت نه به خدا سوگند جز آنچه در دهان مبارک است بیرون آری و به من دهی، پس آن حضرت لقمه را بیرون آورده به او خورد و تا آخر عمرش بیمار نشد.

پیاده را با خود ردیف می فرمود

هرگاه بر مرکب سوار می شد کسی را اذن نمی فرمود که با او پیاده بیاید و می فرمود:یا سوار شو یا پس از گذشتن من بیا،روزی فضل بن عباس را پیاده دید فرمود:این جوان را ردیف من سوار کنید و چون سوار شد دست هایش را به گردن آن حضرت بست به او فرمود:«ای جوان از خداوند بترس،او را جلو خود می بینی، ای غلام از خداوند بترس ترا کفایت می کند از همه آفریده شدگان» (4).

و مورخین شماره آنان که به شرف همردیف شدن با آن حضرت رسیده اند سی و سه نفر نقل کرده اند.

1- 46) . وَ عِبادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً. سوره 25 آیه 64.
2- 47) .رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر سه وضع می نشست:بر سر دو پا و آن اینست که دو ساق را از زمین بلند گذارد و دو زانو را در میان دو دست خود بگیرد و به ذراع خود تکیه دهد.گاهی هم بر سر دو زانو می نشست و گاهی هم یک پا را تا می کرد و دیگری را روی آن می گشود

و هرگز دیده نشد چهارزانو نشیند.اصول کافی مترجم جلد 4 صفحه 491 باب الجلوس
3- 48) .و کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم یجلس علی الارض و یأکل علی الارض و یقول انما انا عبد آکل کما یأکل العبید و اجلس کما یجلس العبید و ما اکل متکئا منذ بعثه اللّه عز و جل نبیا حتی قبضه اللّه الیه متواضعا للّه. سفینه البحار جلد 1 صفحه 417
4- 49) .یا غلام خف اللّه تجده امامک یا غلام خف اللّه یکفیک ما سواه.

همکاری در خانه داری

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خانه اش با اهل خانه همکاری می کرد و روی تواضع و فروتنی برای طعام خوردن می نشست و انگشتان خود را که به آن طعام خورده بود می لیسید و هیچگاه آروغ نزد(یعنی پرخوری نمی فرمود)بدست خود از گوسفند شیر می دوشید و لباس خودش را وصله می زد و کفش خود را می دوخت و کارهایش را خودش انجام می داد و خانه را جاروب می کرد و شتر را می بست و شتر آبکش خود را آب می داد و با خدمتکار آرد می کرد و با او خمیر می نمود، وسائل زندگی خود را از بازار خود برمی داشت و به خانه می آورد آب وضو را خودش در شب نزد خود می گذاشت و با تهیدستان می نشست و با بیچارگان چیز می خورد و بدست خود به آنها چیز می داد» (1)

تواضع برای خدا در خوراک

«امام صادق علیه السلام فرمود:رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یک شب پنجشنبه در مسجد قبا افطار کرد و فرمود:آیا آشامیدنی هست؟اوس بن خولی انصاری قدحی شیر آمیخته به عسل برای آن حضرت آورد و چون آن را به لب گرفت دورش کرد،سپس فرمود:

دو نوشیدنی است که یکی از آنها بس است نه آن را می نوشم و نه حرامش می کنم ولی برای خدا تواضع می نمایم زیرا هرکه برای خدا تواضع کند خدا او را بالا برد و هرکه بزرگی ورزد خدا او را پست کند و هرکه در زندگی میانه روی کند خدایش روزی دهد و هرکه زیاده روی کند خدا او را محروم کند و هرکه زیاد یاد مرگ کند خدا او را دوست دارد» (2).

1- 50) .و کان فی بیته فی مهنه اهل و یجلس علی الطعام محقرا و کان یلطع اصابعه و لم یتجشا قط یحلب شاته و یرقع ثوبه و یخصف نعله و یقم البیت و یعقل البعیر و یعلف ناضحه و یطحن مع الخادم و یحمل بضاعته من السوق و یضع طهوره باللیل بیده و یجالس الفقراء و یؤاکل المساکین و یناولهم بیده.سفینه البحار

2- 51) .افطر رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم عشیه خمیس فی مسجد قبا فقال هل من شراب فاتاه اوس بن خولی الانصاری بعس مخیض

بعسل فلما وضعه على فيه نحاه ثم قال شرابان يكتفى باحدهما من صاحبه لا اشربه و لا احرمه و لكن اتواضع للّه فان من تواضع للّه رفعه اللّه و من تكبر خفضه اللّه و من اقتصد فى معيشته رزقه اللّه و من بذر حرمه اللّه و من اكثر ذكر الموت احبه اللّه.اصول كافى مترجم ج 3 ص 190

چرا شیر با عسل را میل نفرمود؟

جهت اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شیر با عسل را برای تواضع میل نکرد آنست که حظوظ نفسانی و لذّات حیوانی هرچند اگر از حلال باشد و اسراف هم نشود حلال و مباح است لکن قهرا افتادگی و شکستگی را کم می کند تا جائی که غالبا موجب زیادتی ناز و طغیان و سرکشی نفس می شود و حالت عبودیت که بالاترین مقامات است از دست می رود از اینجا است که پیغمبران و بزرگان دین از خوشگذرانی و راحت طلبی و لذت های حیوانی و انواع تنعم به مادیّات از مسکن و لباس و خوراک سخت پرهیز می کنند که مبادا از مقام عبودیت که تواضع برای خداست تنزّل کنند«ناز پرورد تنعّم نبرد راه بدوست».

و نیز فرورفتن در شهوات موجب سرگرمی و غفلت از جهان پس از مرگ است چنانچه در آخر حدیث بدان اشاره شد تا جائی که شوق عبادت در او پیدا نمی شود و تهیّه توشه برای سفر آخرت از یاد می رود و حیات ابدی و گزارشات آن را که شنیده بمانند قصّه و حکایت می پندارد نظیر کسی که برای تدارک آذوقه و وسائل زندگی از وطن بسوی شهری سفر کند و در آن شهر رفیقانی پیدا کند و با آنها به تفرج و تماشای آن شهر سرگرم شود و به انواع تنعم و خوشی ها مشغول گردد تا جائی که در شبانه روزش یک لحظه به یاد زیستگاه خود نیفتد و از غرض اصلی مسافرت به آن شهر غافل شود تا جائی که به اجبار با دست خالی به وطن خود برگردد.

9

اشاره

از استماع چاپلوسی بپرهیزید

کسی که خواستار ملکه تواضع با خداوند است چنانی که از تزکیه نفس و خودستائی به تفصیلی که در بحث عجب گفته شد پرهیز می کند باید از شنیدن مدح و ثنای خود از زبان تملق گویان و چاپلوسان نیز دوری جوید و به آن دلخوش نشود یعنی اگر کسی او را ستایش کند و بگوید تو چنین و چنانی تو صاحب کمالاتی،نباید به آن سخنان راضی و دلخوش شود و اگر بتواند باید

سخن او را قطع کند.زیرا شخص موحد بخوبی دانسته که از خود هیچ ندارد و اگر کمالی در او باشد مانند اصلش از خداوند است.

همچنان که نادانان و متکبران از خود یا مخلوقی مانند خود مدح گویند و به کمال خویش خودستائی کنند و خود و یکدیگر را بستایند،در برابر آنها باید دانایان و بندگان شایسته خدا و متواضعان،از خدا گویند و به یکدیگر که می رسند نعمت ها و احسان های خدا را یاد نمایند و به مدح و ستایش پروردگار زبان گشایند و اگر کسی از خود یا آنها گوید و خود یا او را بستاید سخت ناراحت و ناراضی شوند.

و براستی اگر به مدح و ثناخوانی دیگری از او راضی و دلخوش شود سزاوار قهر الهی خواهد شد هرچند خداوند به حلم خود او را مورد غضب و انتقام قرار ندهد زیرا در آن حال درست بمانند غلام سلطانیست که هرچه به هرکه داده از خزینه سلطنتی و به اذن سلطان داده پس در حضور سلطان اگر کسی متوجه غلام شود و او را مورد مدح و ثناء قرار دهد و بگوید تو صاحب مکنت و ثروتی،تو دارای کرم و جودی،تو مرا و دیگران را از فقر رهانیدی؛اگر غلام به این ستایش ها خوشنود باشد البته سزاوار قهر سلطان خواهد بود هرچند ستاینده سلطان را نبیند و نشناسد و شکی نیست اگر غلام دانا باشد در آن حال از شدت شرمساری از حضور سلطان آرزوی فرورفتن به زمین را می کند.

برای اثبات این مطلب و فهمیدن راه و روش بندگی و تواضع با خدا چند روایت ذکر می شود:

بصورت چاپلوس خاک بیندازید

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از ستایش کردن نهی فرمود و فرمود:به صورت مدح کنندگان خاک بیاندازید» (1).

در معنای این حدیث چنین گفته شده؛آنهائی که مدح مردمان کردن، عادت و سرمایه شان شده به آنها چیزی ندهید و محرومشان سازید تا کار خود را ترک کنند.

و محتمل است که مراد رد کردن و سخن او را قطع نمودن باشد به اینکه

1- 52) .ان رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم نهى عن المدح و قال احثوا فى وجوه المداحين التراب.«سفينه البحار»

چیزی به او بدهند تا برود،امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«کسی که از گفتن سخن باطلی درباره اش تکان خورد یا از حد بگذرد دانا نیست و کسی که از مدح کردن نادانی او را راضی و دلخوش شود دانا نیست» (1).

در وصیت حضرت صادق علیه السلام به عبد اللّه بن جندب فرمود:«از سخن نادان و ستایش او مغرور نشوی پس تکبر کنی و به کردارت خودبین شوی براستی بهترین کردارها عبادت و تواضع است» (2).

زیان آورترین چیزها

روزی اعرابی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد و به ثناخوانی از آن حضرت مشغول شد و گفت تو بهترین عرب از جهت پدر و مادر هستی و کریم ترین باقیمانده عرب می باشی و رئیس عرب در جاهلیت و اسلام می باشی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خشمگین شد و فرمود؛چرا لب ها را نبستی و دندان ها را برهم نگذاشتی تا تندی زبانت را از ما رد کنی براستی که داده نشده در دنیایش کسی چیزی را که برایش ضرررساننده تر برای آخرتش باشد از روانی و رهائی زبانش،یا علی علیه السلام برخیز و زبان(یعنی سخن)او را قطع کن».

مردم گمان کردند که علی علیه السلام زبانش را می برد پس علی علیه السلام چند درهم به او داد و او را روانه فرمود (3).

مردی به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد به خدا سوگند روی زمین از شما باشرافت تری از جهت پدران یافت نمی شود.امام علیه السلام فرمود:«تقوی و طاعت خدا،مردمان را شرافتمند کرده است».

دیگری به آن حضرت گفت:به خدا سوگند تو بهترین مردمان هستی، امام فرمود:سوگند مخور،از من بهتر کسی است که باتقوی تر و خدای را مطیع تر باشد به خدا سوگند آیه«گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است» (4)

1- 53) .اعلموا انه ليس به عاقل من انزعج من قول الزور فيه و ليس بحكيم من رضى بثناء الجاهل عليه.«سفينه البحار»
2- 54) .فى وصيه الصادق لعبد اللّه بن جندب قال و لا تغتر بقول الجاهل و لا بمدحه فتكبر و تجبر و تعجب بعملک فان افضل العمل العباده و التواضع.سفينه البحار جلد 1 صفحه 528
3- 55) .بحار الانوار جلد 6 صفحه 895.
4- 56) . إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقٰاكُمْ . سوره حجرات آيه 13

نسخ نشده است (1).

و روایات مقام فراوان و در آنچه نقل شده کفایت است.

شکر مخلوق با چاپلوسی فرق دارد

باید دانست که مدح و ثنای خلق از یکدیگر اگر بطور استقلال نباشد یعنی دانسته شود که اصل کمال از خداست و آنچه در هر بشری است عطای او است و نیز از روی تملق و چاپلوسی و طمع نباشد و نیز موجب عجب و کبر در شنونده نشود ضرری ندارد خصوصا اگر بعنوان شکر از مخلوق که واسطه رساندن نعمت خدا شده بوده باشد که به آن امر شده به تفصیلی که در باب شرک در افعال گذشت.

10

اشاره

شکر نزد نعمت تازه و داستان نجاشی

کسی که در راه بندگی و تواضع با خداست هنگامی که نعمت تازه ای از حضرت آفریدگار به او رسد آن را کوچک نگیرد و چون عطای خدا است آن را بزرگ و پرارج داند و بر خشوع و تواضع خود بیفزاید و به بالاترین درجه تواضع که گذاردن پیشانی بر خاک است شکر آن را اداء کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:نجاشی(پادشاه حبشه)نزد جعفر بن ابی طالب و یارانش(که از فشار قریش به حبشه گریخته بودند)فرستاد و آنها را خواست.بر نجاشی وارد شدند و او در خانه اش روی خاک نشسته بود و جامه های کهنه ای دربر داشت.جعفر گفت چون او را بااین حال دیدیم از او نگران شدیم(که مبادا بر ما خشم کرده و خود را به این وضع درآورده باشد)چون هراس ما و چهره رنگ پریده ما را دید گفت سپاس خدائی را سزاست که محمّد صلی الله علیه و آله وسلم را یاری کرد و چشمش را روشن ساخت آیا به شما مژده ای ندهم؟گفتیم پادشاها چرا !گفت:

اکنون یکی از دیده بانهای من از سرزمین شما آمده و به من گزارش داد که خداوند عزّ و جل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم را یاری کرد و

دشمن او را نابود ساخت و فلان و فلان در هنگام برخورد با مسلمانان در درّه ای به نام بدر اسیر شدند آن درّه درخت اراک فراوان

1- 57) .عیون اخبار الرضا علیه السلام باب 58 صفحه 349.

دارد و گویا هم اکنون هم بدو نگاه می کنم چون در آنجا برای آقای خودم که از بنی ضمره بود چوپانی می کردم.

جعفر در پاسخ او گفت:پادشاها پس چرا می نگرم که بر خاک نشسته ای و جامه کهنه در بر کرده ای؟(یعنی این مژده مایه شادی و جشن و شادمانی و زیور است)گفت:ای جعفر ما در آنچه خدا به عیسی علیه السلام فروفرستاده دریافتیم که از حق خدا بر بنده ها اینست که فروتنی پدید آرند هنگامی که خدا نعمتی بر آنها پدید آرد چون خدای عزّ و جلّ بوسیله محمّد صلی الله علیه و آله وسلم نعمتی برایم پدید آورده،من این تواضع و فروتنی را پدیدار کردم برای خدا.

چون این گزارش به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسید به یارانش فرمود؛براستی صدقه مایه فزونی است برای صدقه دهنده،صدقه بدهید خدایتان رحمت کند و براستی تواضع و فروتنی مایه بلندی مقام است،تواضع کنید خدایتان بلند کند و براستی گذشت برای صاحبش سبب عزّت است درگذرید(از یکدیگر)خدایتان عزیز دارد (1).

سجده نزد نعمت تازه

روایات فراوانی در استحباب سجده شکر هنگام رسیدن نعمت تازه یا یاد کردن از نعمت گذشته رسیده (2)از آن جمله از امام صادق علیه السلام مرویست که فرمود:رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در سفری بر ناقه ای سوار بودند در اثناء راه ناگاه پیاده شدند و چند مرتبه سجده نمودند و چون سوار شدند به ایشان گفتند یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم چیز تازه ای از شما دیدیم،فرمود:بلی جبرئیل بر من نازل شد و از طرف خداوند چند بشارت به من رساند برای هر بشارت سجده کردم برای شکر خداوند.

امام صادق علیه السلام فرمود:«هرگاه یکی از شما نعمت خدا را یاد کند پس برای شکر خداوند صورتش را بر خاک گذارد و اگر سوار است پیاده شود و صورت خود را بر خاک گذارد و اگر نتواند و از شهرت بترسد پس صورت خود را بر جلو زین اسب گذارد و اگر آن هم نشود صورت را بر کف دست خود گذارد سپس حمد کند خدا را بر آنچه به او داده است.

1- 58) .اصول کافی مترجم ج 3 صفحه 188.
2- 59) .وسائل الشیعه کتاب الصلوه ابواب سجده الشکر باب 7 ص 413.

امام باقر علیه السلام فرمود:پدرم علی بن الحسین هرگاه نعمت خدا را یاد می کرد سجده می نمود هرگاه آیه سجده(واجب یا مستحب)را تلاوت می کرد سجده می نمود هر بدی و شرّی را که خدا از او دور می فرمود سجده می کرد بعد از هر نماز واجبی سجده می کرد بین دو نفر را که اصلاح می داد سجده می کرد،اثر سجده در مواضع(هفتگانه)سجودش بود و از این روی آن حضرت سجّاد نامیده شد.

امام صادق علیه السّلام فرمود:خداوند به موسی علیه السّلام وحی فرمود:آیا می دانی چرا ترا از میان بندگانم برای سخن گفتن برگزیدم موسی گفت:

پروردگارا برای چه؟خداوند به او وحی فرمود:ای موسی براستی بندگانم را زیر و رو کردم پس نیافتم در آنها کسی که نفسش را برای من از تو ذلیل تر کرده باشد ای موسی براستی هرگاه نماز خواندی دو گونه ات را بر خاک می گذاشتی.

11

اشاره

کثرت دعاء

انسان عاقلی که نه تنها برای حیات مادّی دنیوی و حیات ابدی پس از مرگش نیازهای افزون از شمار دید بلکه خود را در هر لحظه از هر دو زندگانیش به نیازمندی از جهات فراوانی شناخت و نیز دانست که جز خداوند هیچ آفریده ای نیازهای او را نتواند درمان کرد پس باید در هر حال خدا را بخواند و نیازمندی های خود را به او عرضه دارد.

چنانی که در سنّ کودکی که جز مادر کسی دیگر را نمی شناخت چگونه در هر حال مادر را می خواند تشنه و گرسنه که می شد صدای مادر می زد اگر خسته و ناتوان و بیمار بود و ناراحتی داشت یا از چیزی می ترسید خود را در دامن مادر می افکند اگر از کسی اذیتی می دید به مادر شکایت می کرد اگر از کسی احسانی می دید به مادر می گفت و به زبان حال شکرگذاری او را از مادر می خواست تا جائی که هنگام خوابیدن هم نمی خواست از مادر فاصله داشته باشد.

همچنین پس از بزرگ شدن و رسیدن به رشد عقلی و شناسائی پروردگار عزّ و جلّ باید همان طوری که با مادرش بود،چندین برابر با پروردگارش باشد پس هر نوع نیازی در هر حالی که دارد با پروردگارش گوید و دنبال کردن هر سببی

ص:500

برای رفع هر نیازی،از روی اطاعت امر او باشد و اثر دادن هر سببی را از او خواهد مثلا اگر بیمار است شفا را از خدا خواهد سودبخشی دکتر و دوا را از او طلبد اگر در عافیت است دوام آن را از خدا خواهد اگر تهیدست است ثروت را از خدا خواهد اگر ثروتمند است دوام آن و توفیق اداء حقوق را از او خواهد اگر از کسی اذیّت و آزاری بیند به پروردگار خود شکایت کند و اگر تلافی می کند از روی اطاعت امر او باشد و اگر از کسی احسانی دید از خدای خود تلافی آن را خواهد تا جائی که بیاد و امید او بخوابد و بیدار شود و به راستی کسی که با پروردگارش حالش چنین نباشد یعنی در نیازمندی هایش به یاد خدا نیفتد و از او نخواهد و تنها خودش و اسباب را خواهان باشد بخود معجب و مغرور شده و با پروردگارش کبر ورزیده است.

«و فرمود پروردگار شما مرا بخوانید تا اجابت کنم برای شما؛راستی آنان که تکبر ورزند از عبادتم(خواندنم)بزودی خوار و زبون به دوزخ میروند» (1).زیرا با کفر و انکار ربوبیّت خداوند مرده و نجاتی نخواهد داشت.

بهترین چیزها نزد خدا دعا است

«سدیر گوید به امام باقر علیه السّلام گفتم کدام عبادت بهتر است؟ فرمود:چیزی نزد خدا بهتر از این نیست که از او درخواست شود و از آنچه نزد او است خواسته شود و کسی نزد خدای عزّ و جلّ دشمن تر نیست از آنکه از عبادتش تکبّر ورزد و درخواست نکند آنچه را نزد او است» (2).

امام صادق علیه السلام فرمود:«راستی خداوند بد دارد که بنده ها بر یکدیگر در انجام حاجت اصرار ورزند ولی اصرار را نسبت به خودش دوست دارد،خداوند دوست می دارد که از او درخواست شود و از آنچه نزد او است خواسته شود» (3).

و نیز فرمود:«راستی خداوند تبارک و تعالی می داند که بنده هرگاه

1- 60) . وَ قٰالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبٰادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دٰاخِرِینَ . سوره 40 آیه 60
2- 61) .عن سدیر قال قلت لابی جعفر صلی الله علیه و آله وسلم ای العباده افضل فقال علیه السلام ما من شیء افضل عند اللّه عز و جل من

ان یسئل و یطلب مما عنده و ما احد ابغض الی اللّه عز و جل ممن یستکبر عن عبادته و لا یسئل ما عنده. اصول کافی مترجم باب فضل الدعاء ص 228

3- 62) .ان اللّه عز و جل کره الحاح الناس بعضهم علی بعض فی المسئله و احب ذلک لنفسه ان اللّه عز و جل یحب ان یسئل و یطلب ما عنده.کافی صفحه 241

به درگاهش دعا کند،چه می خواهد ولی او دوست دارد که حوائج بدرگاهش شرح داده شود پس چون بدرگاه او دعا کردی حاجتت (1)را نام ببر»و برای دانستن فضیلت دعاء و آداب و شرائط آن به کتاب عدّه الداعی مراجعه شود.

.12

اشاره

تواضع در برابر دین خدا

دین الهی یعنی فرمان ها و امرها و نهی های خداوند که بوسیله پیغمبر و امام به خلق رسانده شده و آن بر دو قسم است یکی راجع به امور قلبی است که از آن جمله اعتقادیات است و دیگری وظیفه های عملی و مجموع عقائد و وظیفه های عملی دین خدا است،کسی که خدا را به عظمت و کبریائی شناخت باید دین او را هم بزرگ و عزیز بداند و بدان اهمیّت دهد بطوری که اگر همه چیزش برود ولی دین او سالم باشد باک نداشته باشد و اگر همه چیز دارد ولی دینش ناقص است باید بداند که هیچ ندارد و سخت ناراحت باشد.

روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امیر المؤمنین علیه السلام خبر داد که در ماه رمضان کشته می شوی و ریش تو از خون سرت خضاب می شود،امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم آیا در آن وقت دین من سالم است؟فرمود:بلی،عرض کرد پس مرا از شهادت باکی نیست.

فرمان خدا هم بزرگست

و نیز باید فرمان خدا را بر همه چیز مقدّم بدارد و هنگام انجام دادن آن ترسناک باشد که مبادا درست انجام ندهد یا مورد قبول حضرت آفریدگار نشود.

عایشه گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نزد اهل خانه و زن ها بود و سخن می فرمود تا صدای اذان نماز بلند می شد حالش تغییر می کرد مثل اینکه ما را ندیده و نشناخته،فورا برای نماز از جا حرکت می کرد.

در حالات امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیه السلام رسیده که در هنگام نماز رخساره آنها دگرگون می شد و بدنشان می لرزید و چون می پرسیدند این چه

ص:502

1- 63) .ان اللّه تبارک و تعالی یعلم ما یرید العبد اذا دعاه و لکنه یحب ان تبث الیه الحوائج فاذا دعوت فی حاجتک.«کافی»

حالت است؟می فرمودند می خواهم نماز را که امانت خداست اداء کنم.

و خلاصه بهمان اندازه که خدا بزرگ است فرمان او نیز بزرگ می باشد.

چون و چرا با بندگی نمی سازد

و نیز باید در برابر فرمان های الهی کمال انقیاد و تسلیم داشت یعنی اگر عقل ناقص،حکمت و مصلحت بعض فرمان های خدا را ندانست فضولی نکند بطوری که در انجام آن مسامحه نماید و باید بداند که خدا به مصالح او داناتر است و اگر اطاعت کند بر خودش هم روشن می شود و خلاصه چون و چرا در دین الهی کبر بر خداوند و ضدّ بندگی است.

بلی دانستن پاره ای از حکمت های فرمان های خدا یا پرسش از آن به قصد زیادتی بصیرت ضرری ندارد بشرط آنکه بداند که حکمت های فرمان های خدا بیشتر و بالاتر از ادراک عقول جزئی بشری است.

خدا را تنها برای خودش بپرستد

و نیز باید در فرمانبرداری هایش جز فرمانبرداری از خدا نظری به عوائد و منافع دنیوی و ثواب های اخروی نداشته باشد یعنی حالش این طور باشد که اگر بر فرض هیچ نفعی و ثوابی برای فرمانبرداری به او ندهند باز امر پروردگار را اطاعت کند یعنی خدا را سزاوار اطاعت و پرستش داند و برای فرمانبرداری خود حقی و ارزشی نداند و خود را سزاوار پاداش و ثواب نبیند و به یقین بداند آنچه به او خواهند داد از باب تفضل و انجاز وعده های الهی است و شرح این مطلب در بحث نیّت گفته شد.

13

اشاره

تواضع با پیغمبر و امام

باید بهمان اندازه که خدا را به بزرگی و کبریائی شناخته نمایندگان و مقربان درگاه خدا را که واسطه رساندن فرمان های او هستند بزرگ بشناسد و برای آنها خاضع و متواضع باشد بمانند سلطانی که یکی از غلامان خود را

ص:503

برگزیند و مورد الطاف خاصّه خود قرار دهد سپس او را واسطه رساندن فرمان های خود به سایر غلامان قرار دهد و اطاعت او را بر همه لازم و واجب فرماید در این حال اگر یکی از غلامان به او حسد ورزد و کبر نماید و خود را با او برابر داند سزاوار قهر سلطان خواهد شد.

و آشکار است که تواضع برای نمایندگان خدا تواضع با خدا است چنانچه کبر با آنها هم کبر با خداست و علاوه بر حکم عقل به لزوم تواضع برای پیغمبر و امام،آیات و روایات فراوان و نقل آنها موجب طول کلام است تنها به نقل یک روایت اکتفاء می شود.

نمونه از تواضع شیعیان

در تفسیر برهان سوره و الصافات روایت نموده که عمّار دهنی نزد قاضی ابن ابی لیلی به امری گواهی داد،قاضی گفت عمّار برخیز که گواهی تو پذیرفته نیست زیرا تو رافضی هستی.

عمار برخواست درحالی که گریان و لرزان بود.

قاضی گفت:تو مردی از اهل علم و حدیثی اگر بدت آمد که به تو بگویند رافضی پس بیزاری جوی از مذهب رفض آنگاه برادر ما خواهی بود و گواهیت پذیرفته می شود.

عمّار گفت:آن طوری که پنداشتی نیست بلکه گریه من بر خودم و بر تو بود،بر خودم چون تو مرا نسبت دادی به مقام ارجمندی که من اهل آن نیستم زیرا رافضی(شیعه)کسی است که آنچه رضای خدا نیست ترک کرده است و آنچه خدا به آن امر فرموده بجای آورده و کیست در این زمان که چنین باشد؟و گریستم که مبادا بدل نسبت خود را به این مقام ارجمند پذیرفته باشم و خداوند که از دلم باخبر است بفرماید ای عمّار آیا هر باطل را ترک کننده و هر طاعتی را بجای آورنده بودی که نسبت رافضی را که به تو دادند پذیرفتی؟پس گرفتار عقاب و عتاب خداوند شوم مگر اینکه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم مرا شفاعت نمایند.

اما گریه ام به حال تو برای اینست که به دروغ خواندی مرا به اسمی که سزاوار آن نبودم و بر تو ترسیدم از عذاب خداوند که شریف ترین اسماء(رافضی) را پست کردی و به مثل منی نسبت دادی چگونه صبر خواهی کرد بر این

ص:504

کلمه ات.

چون کلمات عمّار را با قاضی کوفه و تواضعش را برای امام صادق علیه السلام نقل کردند حضرت فرمود:اگر گناهان عمّار بزرگتر از آسمان ها و زمین بود تمامی آنها به این کلمات پاک و حسناتش زیادتی یافت بطوری که هر خردلی از حسناتش بزرگتر از تمام دنیا گردید به هزار مرتبه.

و برای مزید بصیرت و تنوع در مطالب کتاب داستانی از دار السّلام نوری نقل می شود:

گمرکچی شیعه می شود

شخص عشاری(گمرک چی)یکی از شیعیان را که می خواست به زیارت قبر امیر المؤمنین علیه السلام برود،در ریاحیّه سخت مورد اهانت و اذیّت قرار داد و بسیار او را زد بطوری که از زندگی مأیوس شد و گفت می روم نجف و از تو به آن حضرت شکایت می کنم،عشار گفت برو هرچه می خواهی بگو که مرا ترسی نیست.

آن شخص خود را به نجف نزد قبر امیر المؤمنین علیه السلام رسانده پس از کلمات بسیار با دل شکسته و زاری عرض کرد باید انتقام مرا از آن عشار بگیری و تا شب چند مرتبه به حرم مشرّف شد و این مسئلت را تکرار می کرد.

شب در عالم خواب دید آقائی سوار بر اسب سفیدی،نور صورتش بمانند ماه شب چهارده،آن شخص را به اسم خودش و پدر و کنیه و محله اش صدا زدند گفت:آقا شما کیستید؟پس فرمود:منم علی بن ابی طالب از فلان عشّار شکایت داری؟گفتم:بلی یا مولا،بواسطه دوستی شما مرا سخت آزرده انتقام او را از شما می خواهم،فرمود:برای خاطر من از او درگذر من نپذیرفتم تا سه مرتبه تکرار فرمود من نپذیرفتم فردا خواب خود را به زوار گفتم همه گفتند چون امام فرموده، عفو کن نپذیرفتم و باز در حرم ناله و استغاثه کردم و مسئلت خود را می خواستم، شب دوّم هم بمانند شب اوّل دیدم امام علیه السلام امر به عفو فرمود نپذیرفتم شب سوم امام علیه السلام فرمود:او را برای من عفو کن زیرا کار خیری کرده و من می خواهم با او تلافی کنم،گفتم یا سیّدی این عشار کیست و کار او چیست.امام علیه السلام اسم او و پدر و جدش را گفت و فرمود:در فلان ساعت از فلان روز ماه با لشکر خود از سماوه

ص:505

به سمت بغداد می رفت در اثناء راه از دور چشمش به گنبد من افتاد از اسب پیاده شده و برای من تواضع کرد در بین لشکرش پابرهنه حرکت می کرد تا گنبد من ناپدید شد از این جهت بر ما حقّی دارد و باید او را عفو کنی و من ضامن می شوم که در قیامت با تو تلافی کنم.

گوید چون بیدار شدم سجده شکر بجای آوردم.در مراجعت به آن عشار رسیدم گفت:شکایت مرا به امام کردی؟گفتم:بلی،امام علیه السلام ترا عفو کرد به سبب تواضعی که برابر او کرده بودی پس آنچه در خواب فرموده بود برایش گفتم پس از تأمل و یقین به صدق رؤیا برخواست و دست و سر و پای مرا بوسید و گفت به خدا قسم هرچه امام فرمود حق و صدق است و از راه باطل خود توبه کرد و تمام زوار را سه روز میهمانی کرد سپس با زوّار برای زیارت قبر امام علیه السلام به نجف مشرف شد یک هزار دینار بر فقراء زوّار تقسیم کرد و در همان حال نوری از قبر مطهر طالع گردید که بیشتر اهالی نجف آن را دیدند.

غرض از نقل این داستان بیان اثر تواضع برابر پیغمبر و امام علیه السلام است هرچند به این مقدار کم باشد و در نتیجه شخص را موفق به توبه و عاقبت بخیری می کند.

14

اشاره

تواضع با خلق

از لوازم تواضع با خدا تکبّر نکردن در برابر آفریده های او است و باید خود و همه را در مملوکیّت حضرت آفریدگار مساوی بیند یعنی افراد حیوان و انسان،و مؤمن و کافر،فاسق یا عادل همه در مخلوق و مربوب بودن برابرند و هیچ فردی حقّ کبر ورزیدن با دیگری را ندارد زیرا در اول بحث کبر گفته شد که کبریائی ویژه خداوند است و اگر کسی خود را بزرگ و برتر از دیگری قرار دهد بمانند غلامی است که لباس سلطنتی پوشد و بر غلامان دیگر بزرگی فروشد.

بنابراین انسان حق ندارد خود را از حیوانی برتر و بزرگتر داند و بر او تکبر ورزد زیرا هر دو بالذّات از خود هیچ ندارند و اصل هستی هر دو از خداست

و اگر انسانی را مزیّت و شرافت و کمالی پیدا شود آن هم عطای الهی است نه از ذات

ص:506

خود انسان تا به آن کبریائی کند (1)و همچنین مؤمن نسبت به کافر حق تکبر ندارد زیرا هر دو آفریده خدایند و ایمانی که مؤمن دارد موهبت خداوند می باشد و لازمه آن تواضع است نه کبر به تفصیلی که گفته شد.

و خلاصه کبر در برابر هیچ آفریده ای جایز نیست بلکه حرام است امّا تواضع نمودن برای آفریده شدگان،پس به طور کلی.

تواضع برای متکبر نباید کرد

هرکس که با پروردگار عالم عزّ و جلّ کبر کند و از فرمان او بیرون رود و از طاعت او سرکشی کند تواضع برای او جایز نیست بمانند غلامی که از فرمان سلطان بیرون رود و خود را مستقلّ بلکه ادّعای سلطنت و مولائی کند پس غلامان دیگر سلطان نباید او را دوست بدارند و برایش کوچکی کنند و در حقیقت تواضع به او همان کبر بر سلطان و خروج از اطاعت او است بنابراین هر کافری که از روی کبر و نخوت منکر الوهیّت و ربوبیّت آفریدگار جهان شده است یا ظاهر مسلمانی که با خدا کبر ورزیده پرده حیاء را دریده از فرمان الهی سرکشی کرده و در آشکار گناه می کند تواضع برای آنها جایز نیست.

و نیز هر متکبری که تواضع با او سبب زیاد شدن کبر و نخوت او می شود جائز نیست و نیز تواضع در برابر مال و جاه جایز نیست زیرا در حقیقت پرستش از مال و جاه است و آن شرک با خداست بلی تواضع با مؤمن ثروتمند یا صاحب مقام به جهت ایمانش مانعی ندارد.

اگر موجب ضرر نشود

ناگفته نماند مواردی که گفته شد تواضع جایز نیست در صورتیست که

1- 64) .در جلد دهم بحار نقل کرده از نجیح که گفت دید امام حسن مجتبی علیه السّلام را که چیزی می خورد و سگی جلو او بود.یک لقمه طعام که می خورد لقمه ای هم به سگ می داد گفتم یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اذن می دهی سگ را دور کنم از طعام شما؟فرمود واگذارش زیرا من حیاء می کنم از خداوند از اینکه جانداری به من نگاه کند و من بخورم و او را نخورانم و در جلد 5 بحار است که روزی رسول خدا

صلّی اللّه علیه و آله می خواست وضو بگیرد گربه ای رسید سر در ظرف آب وضو کرد خواستند او را دور کنند فرمود:واگذارید او را تا سیراب شود،سپس از بقیه آن آب وضو گرفت.

ترک تواضع سبب ضرر مالی یا بدنی یا عرضی نشود وگرنه تواضع جایز بلکه در پاره ای موارد واجب می شود مثل اینکه متکبر صاحب قدرتی است که اگر برایش تواضع نکند او را اذیت و آزار می کند.

بطور خلاصه هر مسلمان غیر متکبری که متجاهر به فسق نباشد تواضع با او جایز است.

هر موردی که ترک تواضع سبب اهانت و خوار کردن و رنجانیدن شود تواضع واجب می شود مانند تواضع در برابر پیشوای دین و پدر و مادر و استاد و هر بزرگتری از بستگان یا غیر بستگان که تواضع نکردن اهانت به آنها باشد البته تشخیص موارد به نظر عرف است پس هر موردی که عرفا ترک تواضع تحقیر و اهانت باشد تواضع واجبست و اگر اهانت نباشد تواضع مستحب است با رعایت موارد و مراتب آن به تفصیلی که در کتاب گناهان کبیره ذکر شده.

چیزهائی که باید رعایت کرد

برای تحصیل صفت نیک تواضع با خلق،باید چند چیز را رعایت کرد:

1.

ابتداء به سلام

به هر مسلمانی که می رسد ثروتمند و تهیدست،بزرگ و کوچک،شریف یا پست در سلام کردن تفاوت نگذارد.حضرت صادق فرمود:«از تواضع است که به هرکس برخوردی سلام کنی» (1).

و نیز فرمود:«خداوند عزّ و جلّ فرموده بخیل کسی است که از سلام کردن دریغ ورزد» (2).

امام باقر علیه السّلام فرمود:«خداوند عزّ و جلّ دوست دارد آشکارا کردن سلام را» (3).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم «سلام کردن را مستحب و جوابش را واجب فرموده

1- 65) .من التواضع ان تسلم على من لقيت.اصول كافى باب التسليم
2- 66) .ان اللّه عز و جل قال ان البخيل من يبخل بالسلام.اصول كافى باب التسليم
3- 67) .ان اللّه يحب افشاء السّلام.اصول كافى باب التسليم

است» (1)و در وصیتش به علی علیه السلام فرمود:«یا علی سه چیز پاک کننده گناه است:بطور آشکار سلام کردن،طعام دادن،و نماز خواندن در شب هنگامی که مردم خوابند» (2).

و فرمود:«پنج خصلت را تا آخر عمر ترک نخواهم کرد نشستن بر خاک و طعام خوردن با غلامان و سواری بر درازگوش که جل برآنست و دوشیدن بز بدست خود و پوشیدن پشم و سلام کردن بر اطفال» (3).

حضرت رضا علیه السلام فرمود:«هرکه به فقیر مسلمانی برخورد کند و به او سلام کند برخلاف سلام او به مالدار،خدا را ملاقات می کند درحالی که بر او خشمگین است» (4).

و در چند روایت از امام صادق علیه السلام مرویست که فرموده صغیر بر کبیر و رهگذر بر کسی که نشسته و سواره بر پیاده و جماعت کم بر جماعت بیشتر باید ابتدا به سلام کنند و همچنین کسی که وارد مجلس می شود باید بر اهل مجلس سلام کند.

.2

خادم باشد نه مخدوم

از اموری که شخص را از بیماری کبر نجات می دهد و متواضع می سازد آنست که در انجام کارهای شخصی خود به دیگری فرمان ندهد و توقع و انتظار خدمت از دیگری نداشته باشد و خودش انجام کار خود دهد و همچنین با اهل خانه و با هرکه معاشر می شود سعی کند جورکش و بارکش و خدمتگزار شود و اگر خادمی دارد از روی حکومت و فرمان دادن کاری به او رجوع نکند بلکه از روی نیازمندی به خدمت او،انجام کار را از او خواهد و اگر کسی راه و روش او برعکس آنچه گفته شد باشد حتما به کبر قلبی مبتلا بلکه متکبر خواهد شد و برای

1- 68) .قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم السّلام تطوع و الراد فریضه.اصول کافی باب التسلیم
2- 69) .فی وصیه النبی صلی الله علیه و آله وسلم لعلی یا علی ثلث کفارات:افشاء السّلام و اطعام الطعام و الصلوه باللیل و الناس نیام.

وسائل الشيعه كتاب الحج احكام العشره باب 34
3- 70) .خمس لا ادعهن حتى الممات الاكل على الحضيض و ركوبى الحمار مؤكفا و حلبى العنز بيدى و لبس الصوف و التسليم على الصبيان.
4- 71) .من لقى فقيرا مسلما فسلم عليه خلاف سلامه على الغنى لقى اللّه عز و جل و هو عليه غضبان.وسائل الشيعه كتاب الحج احكام العشره باب 34

دانستن طریقه بزرگان دین به چند روایت اشاره می شود:

معاشرت پیغمبر با خادمش

از انس بن مالک روایتست که گفت من ده سال رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را خدمت کردم و در این مدّت با من اف نگفت و نفرمود کاری را که کرده بودم چرا کرده ای و کاری را که نکرده بودم چرا نکردی.

و گفت از برای آن حضرت شربتی بوده که به آن افطار می فرمود و شربتی دیگر برای سحرش و بسا بوده برای افطار و سحر آن حضرت یک شربت بیش نبوده و بسا بود که آن شربت شیری بود و بسا بود که شربت آن حضرت نانی بود که در آب آمیخته شده بود.

شبی شربت آن حضرت را مهیّا کردم آن بزرگوار دیر کرد،گمان کردم که بعضی از صحابه او را دعوت کرده اند پس من شربت آن حضرت را خوردم یک ساعت پس از نماز عشاء تشریف آورد،از بعضی همراهان آن حضرت پرسیدم آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در جائی افطار کرد؟ گفت:نه.پس آن شب را بروز آوردم از کثرت غم بمرتبه ای که غیر از خداوند کس نداند از جهت آنکه آن حضرت آن شربت را طلب کند و نیابد و گرسنه به روز آورد و همان طور شد آن جناب از شربت پرسش نکرده و صبح کرد درحالی که روزه گرفته بود و تا به حال از من از آن شربت سؤال نکرد و یادی از آن ننمود.

پیغمبر امتیاز را دوست ندارد

و نیز مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در سفری بود امر فرمود برای طعام گوسفندی ذبح کنند،شخصی گفت ذبح کردن آن با من دیگری گفت پوست کندن آن با من سومی گفت پختن آن با من حضرت فرمود:جمع کردن هیزمش با من.گفتند یا رسول اللّه ما هستیم و هیزم جمع می کنیم و به زحمت شما نیازی نیست،فرمود:می دانم لیکن خوش ندارم که خود را بر شما امتیازی دهم بدرستی که خداوند کراهت دارد از بنده اش که ببیند او خود را از رفقایش امتیاز داده است.

و روایت شده که خدمتکاران مدینه بعد از نماز صبح ظرف های آب خود

را می آوردند که آن حضرت دست خود را داخل آن کند تا تبرّک شود و بسا بود هوا سرد بوده و حضرت دست داخل آنها می کرد و کراهتی اظهار نمی فرمود.

با اطفال مدارا می فرمود

و نیز می آوردند خدمت آن جناب کودک صغیر را تا دعا کند برای او به برکت یا نام گذارد او را پس آن جناب آن کودک را در دامن می گرفت به جهت دلخوشی اهل او و بسا بوده آن کودک بول می کرد بر آن حضرت پس بعض کسانی که حاضر بودند بر طفل صیحه می زدند حضرت می فرمود بول او را قطع مکنید پس می گذاشت او را تا بول کند پس حضرت فارغ می شد از دعای بر او یا نامگذاری او پس اهل او مسرور می شدند که آن حضرت متأذی نشده و چون می رفتند حضرت جامه خود را می شست (1).

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با حذیفه یمانی در بیرون مدینه می خواستند غسل کنند حذیفه جامه ای را به دو دست گرفت و حائل قرار داد تا آن حضرت غسل کرد سپس آن حضرت جامه را گرفت و برای حذیفه حائل کرد تا غسل نماید، حذیفه گفت:پدر و مادرم قربانت چنین مکن،رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نپذیرفت جز اینکه غسل کند و او را حائل شود و فرمود دو نفری که همراه باشند هرکدام رفیق تر است نزد خدا محبوب تر است (2).

و نیز کنیزی در راه به آن حضرت عرض کرد سفارشش را به مولایش کند،آن حضرت همراه کنیز در خانه مولایش رفت و مولایش به پاس این افتخار او را آزاد کرد (3)و روایات در تواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فراوانست امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود«هر مسلمانی خدمت کند گروهی از مسلمانان را خداوند برای او در بهشت به عدد آنها خادم قرار خواهد داد» (4).

1- 72) .منتهی الامال.
2- 73) .سفینه البحار جلد 1 صفحه 416.
3- 74) .بحار الانوار جلد 5.

4- 75) .ایما مسلم خدم قوما من المسلمین الا اعطاه اللّه مثل عددهم خداما فی الجنه.سفینه البحار جلد 1 صفحه 382

نمونه ای از تواضع امیر المؤمنین(ع)

سعید بن قیس همدانی گوید روز تابستانی پیش از ظهر امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم که در سایه دیوار نشسته گفتم یا علی علیه السلام در این ساعت از خانه درآمدی و اینجا نشستی؟فرمود بیرون نیامدم مگر برای اینکه مظلومی را یاری کنم یا درمانده ای را فریادرسی کنم.ناگاه زنی پریشان و نالان رسید و گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام شوهرم به من ستم کرده و قسم خورده مرا بزند بیا مرا از شرش خلاص کن.

امیر المؤمنین علیه السلام سربزیر انداخت و بلند کرد و می فرمود و اللّه حق مظلوم را خواهم گرفت و فرمود:ای زن خانه ات کجاست؟گفت:فلان محل،پس امام علیه السلام با او رفت تا در خانه اش امام علیه السلام بر اهل خانه سلام کرد جوانی بیرون آمد به او فرمود:از خدا بترس زنت را ترسانده و از خانه بیرون کرده ای.

جوان گفت:ترا چکار به این ماجرا به خدا قسم برای حرف تو زن را آتش می زنم.

امام علیه السلام شمشیر را بلند کرد و فرمود:من ترا به معروف امر می کنم و از منکر نهی می نمایم و تو معروف را برمی گردانی یا توبه کن یا ترا می کشم،مردم دور امام علیه السلام جمع شدند جوان پشیمان شد و خود را بر دست و پای امام علیه السلام انداخت و گفت:عفوم فرما به خدا قسم از زن راضی شدم و او را از خود خوشنود خواهم کرد و برایش خاکی می شوم که بر من قدم گذارد،امام علیه السلام عفوش کرد و شمشیر را در غلاف نمود و به زن اندرز داد و فرمود:شوهرت را خشمگین مکن که چنین شود و او را در خانه اش جای داد،سپس حمد نمود خدای را که او را به اصلاح بین زن و شوهر موفق داشت (1).

تواضع نسبت به یتیمان و بیوه زنان

روزی امیر المؤمنین زنی را دید که مشک آب به دوش کشیده آن را از او گرفت و به دوش خود کشید و همراهش رفت و از حالش پرسش نمود گفت:شوهرم

1- 76) .بحار الانوار جلد 6 صفحه 453. 77.بحار الانوار جلد 6 صفحه 520.

را علی علیه السلام به بعض ثغور(مرزها)فرستاد و کشته شد و چند طفل یتیم باقی گذارده و مالی هم ندارم و بناچار برای معیشت یتیمان خدمت مردم می کنم.

امام علیه السلام تا در خانه اش رفت و مشک را به او داد و برگشت.

فردا زنبیلی پر از طعام برداشت و به خانه آن زن رفت شخصی به امام رسید و گفت زنبیل را به من دهید بیاورم،فرمود:وزر مرا که برمی دارد روز قیامت.و چون به در خانه رسید و در زد زن گفت:کیست؟فرمود همانا بنده ای که دیروز مشک را با تو آورد در را باز کن که طعام برای بچه ها آوردم.

زن گفت:خدا از تو راضی باد و بین من و علی علیه السلام حکم کند.

امام علیه السلام وارد خانه شد و فرمود:دوست دارم ثواب برم یا اینکه آرد را خمیر کن و نان را بپز و من بچه ها را نگه می دارم یا اینکه تو بچه داری کن و من نان خمیر کرده می پزم.

زن گفت من در پختن نان آشناتر و تواناترم شما بچه ها را نگاهداری کنید تا من فارغ شوم پس مشغول خمیر کردن شد و امام گوشتی را که همراه آورده بود مشغول طبخ آن شد و از گوشت و خرما و غیر آن در دهان بچه ها می گذاشت و می گفت علی را حلال کنید در مسامحه ای که کرده است.

و چون نان ها آماده طبخ شد زن گفت ای بنده خدا تنور را برافروز، امام علیه السلام تنور را روشن کرد و چون شعله برافروخت و گرمی آن در صورتش اثر کرد به خود می گفت یا علی علیه السلام بچش حرارت آتش را که اینست جزای کسی که در کار یتیمان سستی کند پس زن همسایه وارد شد و امام علیه السلام را شناخت به آن زن گفت وای بر تو این امیر المؤمنین علیه السّلام است،پس زن شرمنده شده بسرعت خود را بر قدم امام علیه السلام انداخت و گفت زهی شرمساری که از تو دارم یا امیر المؤمنین.امام علیه السلام فرمود:بلکه من شرمسارم که در کار تو کوتاهی کردم 77.

حضرت سجاد در سفر خدمتگذار بود

امام صادق علیه السلام فرمود:امام سجاد علیه السلام سفر نمی کرد مگر با آنهائی که او را نمی شناختند و با همسفرهای خود شرط می کرد که خدمتکار آنان باشد در آنچه لازم دارند.

در سفری که برای همراهانش خدمت می کرد یک نفر امام علیه السلام را

شناخت به آنها گفت می دانید این آقا کیست؟گفتند نه،گفت او علی بن الحسین علیه السلام است پس آنها خود را بر قدم او انداختند و دست و پایش را می بوسیدند و گفتند ای پسر پیغمبر علیه السلام خواستی که ما به آتش دوزخ بسوزیم اگر بدست و یا زبان ما به شما جسارتی می شد همیشه در هلاکت بودیم چرا چنین کردی و خودت را به ما نشناساندی؟

امام فرمود:یک مرتبه با کسانی که مرا می شناختند سفر کردم و آنها برای خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا احترام نمودند بحدی که خود را سزاوار نمی دانستم پس ترسیدم خود را به شما معرفی کنم و شما هم با من چنین معامله کنید و شناخته نشوم دوست تر دارم (1).

و رفتار آن حضرت با اهل خانه و غلامان و کنیزانش در جلد 11 بحار موجود است و نقل آنها موجب طول کلام می شود.

.3

صدرنشینی را نخواهد

یعنی در هر مجلسی که وارد می شود نخواهد که بالای آن مجلس یا بالا دست دیگری بنشیند مگر درصورتی که جز آنجا،محل خالی نباشد یا اینکه صاحب منزل او را آنجا نشاند و روایات در این مقام فراوانست و به چند روایت اشاره می شود:

حضرت صادق علیه السلام فرمود:«هرکه به کمتر از شرافت مآبی و صدرنشینی خوشنود باشد خدا و فرشته ها پیوسته بر او رحمت فرستند تا از آن مجلس برخیزد» (2).

«و نیز فرمود:چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به منزلی وارد می شد در نزدیک تر محل به او که وارد می شد می نشست(یا اینکه دم در می نشست)» (3).

«و نیز فرمود:از تواضع این است که در نشستن پائین مجلس راضی

1- 78) .سفینه البحار جلد 1 صفحه 382.

2- 79) .من رضی بدون التشرف من المجلس لم یزل اللّه و ملئکته یصلون علیه حتی یقوم. اصول کافی مترجم جلد 4 صفحه 492
3- 80) .کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم اذ دخل منزلا قعد فی ادنی المجلس الیه حین یدخل.اصول کافی باب الجلوس

باشی (1).

و فرمود:براستی از تواضع است که مردی به جائی بنشیند که پست تر از مقام شرافت او است» (2).

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:هروقت یکی از شما در مجلسی وارد شدید نزد نفر آخر بنشینید» (3).

و نیز فرمود:هرگاه یکی از شما وارد مجلس شد و برادرش نزد خود برای او جا داد باید بپذیرد و کرامت او را رد نکند و اگر کسی برایش جا نداد هرجا که جا باشد همانجا بنشیند.

«به امام صادق گفته شد آیا این همه خلق آدمند؟فرمود:بینداز از آنها کسی را که مسواک کردن را ترک می کند و در جای تنگ چهارزانو می نشیند» (4).

.4

حسن معاشرت

در آداب معاشرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیه السلام دستوراتی رسیده که بر طالب نجات و سعادت،دانستن و عمل کردن به آنها ضروریست و برای دانستن آنها به کتاب حج وسائل احکام العشره فی السفر و الحضر که در ضمن 166 باب آداب معاشرت را از ائمه علیه السلام نقل کرده است مراجعه شود و در اینجا به نقل چند روایت که در خصوص تواضع با خلق وارد شده قناعت می شود:

حضرت رضا علیه السلام فرمود:«تواضع اینست که به مردم احترام کنی و به مردم آن را بدهی که دوست داری به تو بدهند»(یعنی آن طوری که دوست داری مردم با تو رفتار کنند با مردم همان طور رفتار نما)و در حدیث دیگر راوی گوید گفتم اندازه تواضعی که چون بنده ای بجا آورد متواضع است چیست؟در پاسخ فرمود:«تواضع درجاتی دارد از آن جمله اینکه مرد اندازه خود را بداند و آن را در جای شایسته بدان فرود آورد و دلی سالم داشته باشد و نخواهد به کسی چیزی دهد جز

1- 81) .من التواضع ان ترضى بالمجلس دون المجلس.اصول كافى باب الجلوس
2- 82) .ان من التواضع ان يجلس الرجل دون شرفه.اصول كافى باب الجلوس
3- 83) .اذا اتى احدكم مجلسا فليجلس حيثما انتهى مجلسه.سفينه البحار ج 1 صفحه 169
4- 84) .قيل لصادق عليه السلام أ ترى هذا الخلق كله من الناس قال عليه السلام الق منهم التارک للسوأک و المتربع فى موضع الضيق. سفينه البحار ج 1 ص 169.

آنچه خواهد به او داده شود اگر بدی از کسی دید به خوبی آن را جلو گیرد،خشم خود فروبرد،از مردم گذشت کن باشد و خدا احسان کننده ها را دوست دارد» (1).

بدی را به نیکی پاسخ ده

خواننده عزیز در جمله«إن رأی سیئه درأها بالحسنه»از کلام امام دقت نما که می فرماید«بدی را به نیکی دفع می کنند»ببین آیا در عمر خود گاهی چنین بوده ای که اگر از کسی بدی دیدی در برابرش نیکی کنی درحالی که خداوند در قرآن مجید به آن امر فرموده و اینکه هرکس این خصلت در او باشد از مقام انسانیت و علم و ایمان بهره ای بزرگ دارد می فرماید:«و دور می کنند بدی را به نیکی» (2)و«ردّ کن بدی را به آنچه بهتر است» (3)یعنی احسان کن زیرا عفو حسن است و احسان احسن و همچنین می فرماید:«نیکی و بدی یکسان نیست و تو(ای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم)جفاکار و سفه کار را به آنچه نیک تر است(یعنی غضب را به حلم تسکین ده و گناه را به عفو و لغو را به تغافل و سخن باطل را به کلام حق)پاداش ده که در این صورت آن کس که میان تو و او دشمنی است گوئی دوستی است(همچون)یار و بدل نزدیک و داده نشود این خصلت نیک مگر به آنان که شکیبائی نمایند و خود را از خشم و انتقام نگهدارند و عطا کرده نشود این خوی نیکو مگر کسی که صاحب بهره بزرگی از علم و ایمان باشد» (4).

چهار چیزی که از تواضع است

امام صادق علیه السلام فرمود:«از تواضع اینست که در نشستن به پائین مجلس

1- 85) .التواضع ان تعطی الناس ما تحب ان تطاء و فی حدیث آخر قال قلت ما حد التواضع الذی اذا فعله العبد کان متواضعا فقال:التواضع درجات منها ان یعرف المرء قدر نفسه فینزلها منزلتها بقلب سلیم لا یحب ان یأتی الی احد الامثل ما یؤتی الیه ان رأی سیئه درأها بالحسنه کاظم الغیظ عاف عن الناس و اللّه یحب المحسنین. اصول کافی مترجم ج 3 ص 192

2- 86) . وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ . سوره 13 آیه 22

3- 87) . اِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَهَ . سوره 23 آیه 9

4- 88) . لا ٰتَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لاَ السَّیِّئَهُ ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ أحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداٰوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ وَ ما یُلَقّاهٰا إِلاَّ الَّذِینَ صَبَرُوا وَ ما یُلَقّاهٰا إِلاّ ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ . سوره 41 آیه 34 و 35

راضی باشی و به هرکه برخوردی سلام کنی و مجادله را وانهی گرچه حق با تو باشد و خوش نداشته باشی که ترا به پرهیزگاری بستایند» (1).

در این حدیث امام علیه السلام چهار چیز را از تواضع دانسته،نخواستن صدرنشینی و ابتداء به سلام و ترک مراء و نداشتن حبّ مدح و جز مراء در گذشته شرح داده شد و چون دانستن مراء ضروریست زیرا موجب شقاوت دنیوی و اخروی است و ترک آن سبب سعادت دو جهانی است بنابراین بطور اختصار شرح داده می شود.

مراء؛گفتگو و مجادله است

مراء ایراد کردن و اعتراض نمودن و طعن زدن در سخن دیگریست در لفظ یا معنای آن سخن،به قصد خوار کردن و سبک کردن گوینده و اظهار دانائی و زیرکی خود و به سبب کبری که دارد در اعتراض خود لجاجت کند و از رأی خود برنگردد و به اصطلاح حرف خود را به کرسی نشاند خواه سخن گوینده در مسأله علمی دینی یا غیر دینی باشد یا خبر از واقعیات عادی و موضوعات جزئی باشد مانند اینکه گوینده ای می گوید از شیراز تا اصفهان هشتاد فرسنگ است و این شخص برای اظهار اطلاع خود و سبک کردن گوینده و نادانی او می گوید خیر این طور نیست بلکه نود فرسنگ است یا می گوید فلان شهر فلان مقدار جمعیت دارد و این شخص بر سخنش ایراد می گیرد و می گوید تو بیخبری،من در تاریخ و جغرافیا چنین و چنانم و جمعیت هر شهری را داناترم.

اگر در حالات مردم دقت شود دانسته می گردد که بیشتر نزاع های خانواده ها و مردمان با یکدیگر و دشمنی ها و تفرقه ها بیشتر از مراء سرچشمه می گیرد یعنی هر نزاعی که بین دو نفر و بیشتر مشاهده می شود اگر از سبب اصلی آن وارسی شود غالبا سخنانی بوده که در بین آنها واقع شده و موجب کدورت و نگرانی گردیده تا به اینجا کشیده و مراء هم بر سر امر موهومی بوده بمانند آن شخص که نامش عمرو بوده و وارد مدرسه شد استاد نحوی برای شاگردها مثل می زد که(ضرب زید عمروا)یعنی زد زید عمرو را،ناگاه آن شخص که نامش

1- 89) .من التواضع ان ترضى بالمجلس دون المجلس و ان تسلم على من تلقى و ان تترک المراء و ان کنت محقا و ان لا تحب ان تحمد على التقوى.اصول کافى مترجم ج 3 ص 190

عمرو بود خشمگین شده فریاد کرد زید را چه جرأت است که مرا بزند؟و به استاد حمله کرد استاد دانست که مرد احمقی است و فساد می کند،گفت ای مرد من اشتباه کردم باید بگویم(اعطی زید عمروا درهما)داد زید به عمرو درهمی اینک درهم را به تاوان بگیر و برو،یعنی حرفی در برابر حرفی،آن نادان هم راضی شد و رفت.

مراء هم مسلما حرام است

براستی کسی که مراء خوی او باشد بمانند سگ درنده ایست که دامن و پای هر رهگذری را به دندان می گیرد،حرمت شرعی مراء مسلم است زیرا علاوه بر روایات متعددی که از آنها نهی کرده،ایذاء و اهانت و تحقیر غیر و تزکیه نفس است و هریک از این عنوان ها برای اثبات حرمت کافیست.

از این بیان دانسته می شود که در حرمت مراء فرقی نیست که مراءکننده محق باشد و ایرادش درست و بجا باشد یا اینکه مبطل و اعتراضش بیجا و بیمورد باشد زیرا در هر دو صورت اهانت و ایذاء است و در اصول کافی دوازده حدیث در این باره نقل کرده که به ذکر دو حدیث آن اکتفاء می شود.

از مراء بپرهیزید که تیرگی می آورد

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:بپرهیزید از خودنمائی در بحث و ستیزه گری زیرا این هر دو دل ها را بر برادران دینی تیره و بیمار کنند و نفاق و دوروئی در دل ها بکارند و ببار آورند» (1).

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:سه چیز است که هرکه خدا را با داشتن آنها ملاقات کند به بهشت رود از هر دری که خواهد:هرکه خوی او خوبست و از خدا در نهان و آشکار بترسد و مراء و جدال را ترک کند گرچه حق با او باشد» (2).

1- 90) .ایاکم و المراء و الخصومه فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان و ینبت علیهما النفاق.

2- 91) .ثلث من لقی اللّه عز و جل بهن دخل الجنه من ای باب شاء من حسن خلقه و خشی اللّه المغیب و المحضر و ترک المراء و ان کان محقا.اصول کافی بال المراء و الخصومه جزء 3 ص 442

جدالی که خودنمائی نباشد خوبست

هرگاه جدال در مسئله دینی،اعتقادی یا فرعی باشد و غرض از جدال خودنمائی و اظهار فضیلت خود و اهانت و تحقیر دیگری اصلا نباشد و تنها به قصد اثبات حق و یاری حقیقت و ارشاد و هدایت خلق باشد ضرری ندارد بلکه گاهی واجب می شود و این همان جدلی است که در قرآن مجید به آن امر شده است (1).

جدال و مخاصمه در طلب حق

و اما جدال و مخاصمه در مطالبه حق،پس اگر خود را اولا به یقین صاحب حق داند و مظلوم بیند و ثانیا برای رسیدن به حق خود مجادله کند نه از روی عناد و دشمنی و ثالثا به مقدار لازم مجادله نماید و رابعا در ضمن قول یا فعل خود حرامی بجا نیاورد و خامسا بیش از حدّ لازم مجادله نکند جایز است.

پس اگر در محق بودن خود شک دارد یا اینکه غرض از مجادله، عنادورزی و دشمنی کردن باشد نه رسیدن به حق و گاهی این معنا را تصریح می کند و می گوید من می خواهم فلانی را اذیت کنم،بینی او را به خاک مالم و من اعتنائی به طلب خود ندارم وقتی که او را ذلیل کردم و مالم را گرفتم آن را دور می اندازم یا اینکه در ضمن مجادله طرف خود را بشتم یا ضرب یا تهمت و مانند اینها آزار رساند یا اینکه بیش از حدّ لازم و مجادله بر او فشار آورد پس مجادله در تمام این موارد حرام است هرچند واقعا حق با او باشد.

و حکمی که گفته شد درباره وکیل در مرافعه و مخاصمه جاریست یعنی اگر محق بودن موکّل خود را به یقین نمی داند نمی تواند ادّعای او را ثابت کند و اگر کرد کار باطل و حرامی انجام داده و گرفتن حق الوکاله اش حرام و اگر به یقین محق بودن موکّل را می داند پس با رعایت چهار شرط دیگر از جهت جدال مانعی ندارد.

و چون تجاوز نکردن در مطالبه حق بسیار مشکل است اگر انسان عاقل از اصل مجادله در طلب حق خود صرفنظر کند در امان تر خواهد بود جز در مواردی که

1- 92) . وَ جٰادِلۡهُمۡ بِالّتِی هِیَ أَحۡسَنُ . سوره 16 آیه 125

عقلا یا شرعا مطالبه حق واجب شود آنگاه باید شرطهائی که ذکر شد رعایت نماید.

تواضع در برابر رانده شدگان اجتماع

امام صادق علیه السلام فرمود:علی بن الحسین علیه السلام بر مبتلایان به خوره گذر کرد و سوار بر الاغی بود و آنها چاشت می خوردند و از او دعوت به چاشت کردند در پاسخ فرمود:براستی اگر روزه دار نبودم با شما هم خوراک می شدم و چون به خانه خود رفت فرمان داد(فردای آن روز)خوراکی بسازند و خوب بسازند و از آنها دعوت کرده و نزد او چاشت خوردند و خود با آنها چاشت خورد (1).

مستفاد از روایات آنست که هرجا شکستگی و درماندگیست محلّ رحمت حضرت ارحم الراحمین است و در این مواضع هر اندازه انسان متواضع و افتاده باشد مشمول رحمت و اجر الهی خواهد شد بنابراین در برابر بیماران و مصیبت زدگان و تهیدستان باید متواضع و افتاده شد و با آنها همدردی کرد و اگر بتواند دلشان را بدست آورد و آنها را دلشاد سازد پس اجر عظیمی بهره اش شده است.

از اینجا است که روایات بسیاری در فضیلت و لزوم عیادت بیمار رسیده و اینکه تحفه و هدیه ای برای بیمار همراه برد و نزد او به حالت حزن نشیند و به سخنان او گوش دهد و از او التماس دعا کند.

جاهائی که علی(ع)تواضع می کرد

«امیر المؤمنین علیه السلام در پنج موضع پابرهنه راه می رفت و نعال خود را بدست چپ می گرفت:روز عید فطر و قربان و جمعه و نزد عیادت بیمار و تشییع جنازه و می فرمود اینها جاهائیست که مورد نظر رحمت خداوند است و دوست دارم در آنها پابرهنه باشم(برای تواضع)» (2).

1- 93) .مر علی بن الحسین صلوات اللّه علیهما علی المجذومین و هو راکب حماره و هم یتغدون فدعوه الی الغداء فقال اما انی لو لا انی صائم لفعلت فلما صار الی منزله امر بطعام فصنع و امر ان یتنقوا فیه ثم دعاهم فتغدوا عنده و تغدی معهم. اصول کافی باب التواضع ص 191

2- 94) .ان علیا علیه السّلام کان یمشی فی خمسه حافیا و یعلق نعله بیده الیسری یوم الفطر و النحر و الجمعه و عند العیاده و تشییع الجنازه و یقول انها مواضع اللّه و احب ان اکون فیها حافیا.بحار ج 6 ص 52

و در اصول کافی باب ادخال السرور علی المؤمنین شانزده حدیث نقل کرده که به نقل یکی از آنها قناعت می شود.

دل شاد کردن مؤمن از آثار تواضع

«امام باقر علیه السلام فرمود:لبخند مرد در روی برادرش حسنه است و دور کردن خار و خاشاک از وی حسنه است و خدا پرستیده نشده به کاری که محبوب تر باشد نزد خدا از شاد کردن دل مؤمن» (1).

مراد از(صرف القذی عنه)آنست که هر نوع ناراحتی و رنج و سختی که مؤمن دارد برطرف سازد و او را دلشاد کند مثلا بیمار است او را پرستاری و درمان کند اگر بدهکار است بدهیش را بپردازد اگر ستمدیده شده برایش دادخواهی کند اگر تهیدست است او را در ثروت یاری کند و خلاصه دلجوئی و دل شاد کردن مؤمن دوست داشتنی ترین اعمال نزد خداوند است و خداوند آن عمل را به بهترین صورت ها مصوّر می کند و ساعت مرگ به صاحبش به کرامت الهی بشارت می دهد و از او جدا نمی شود تا در قبر که باز بشارتش دهد و هنگام محشر بشارتش دهد و در هر هول و هراسی او را مژده دهد و با او است تا به بهشت رسد و این مطلب مضمون چندین روایت است و خلاصه این کارها تواضع با خلق برای خدا و ضد تکبر است که اثرات درخشان آن یادآوری شد.

تواضع در سفر برای ذمی

از امام صادق علیه السلام از پدرانش مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام با یک ذمّی (یهودی یا نصرانی)هم سفر شد و آن ذمی به آن حضرت گفت ای بنده خدا به کجا می روی؟در پاسخ فرمود:به کوفه می روم و چون ذمی به راه دیگری که مقصد او از آن راه بود میل کرد،امیر المؤمنین علیه السلام هم بدان راه میل کرد و آن ذمی گفت مگر نگفتی که به کوفه خواهی رفت؟فرمود:چرا،عرض کرد راه کوفه را رها کردی،فرمود:می دانم،گفت:چرا با من بدین راه میل کردی؟با اینکه این را

1- 95) .تبسم الرجل فی وجه اخیه حسنه و صرف القذی عنه حسنه و ما عبد اللّه بشیء احب الی اللّه من ادخال السرور علی المؤمن.اصول کافی مترجم ص 288

می دانی؟فرمود:این از کمال خوش رفاقتی است که مردی رفیق راه خود را هنگام جدائی چند گامی بدرقه کند پیغمبر ما بما چنین دستور داده !ذمی گفت پیغمبر شما چنین دستور داده؟فرمود:آری،آن ذمی گفت:البته هرکه پیروی از آن حضرت کرده بخاطر اعمال بزرگواری او بوده است من تو را گواه می گیرم که بر کیش توام و آن ذمی با امیر المؤمنین برگشت و چون او را شناخت اسلام آورد (1).

از این حدیث دانسته می شود که تواضع امیر المؤمنین علیه السلام سبب هدایت آن شخص ذمی شد و نیز دانسته می شود حق رفاقت و همسفری مطلق می باشد یعنی رفیق از هر ملتی که باشد و هر کیشی داشته باشد باید با او تواضع کرده و حق صحبت را اداء نمود هرچند مسلمان نباشد مانند والدین که در هر کیشی و هر طریقه ای که باشند تواضع برای آنها و اداء حقشان واجبست.

و نیز مانند همسایه که باید رعایت حقش بشود هرچند مسلمان نباشد و نیز مانند بزرگتر و محترم هر قومی که باید او را گرامی داشت و برایش تواضع کرد در هر ملتی که باشد چنانکه عدی بن حاتم پیش از آنکه مسلمان شود چون بزرگ قبیله طی بوده و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد آن حضرت رداء خود را از دوش برداشت و برایش فرش کرد که بر خاک ننشیند و او ادب کرده و بر آن ننشست و همین تواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وسیله اسلام آوردنش شد.

تواضع در خدمت به اهل

امام صادق علیه السلام به مردی از اهل مدینه نگریست که برای عیال خود چیزی خریده بود و با خود می برد و چون حضرت او را دید شرمنده شد امام علیه السلام به او فرمود:این متاع را برای عیال خود خریدی و بدوش خود کشیدی تا برایشان ببری به خدا سوگند اگر مردم خورده گیر مدینه نبودند من دوست داشتم چیزی برای عیال خودم بخرم و بدوش خودم برایشان ببرم.

از این حدیث دانسته می شود که لوازم زندگی از بازار خریدن و با خود به خانه بردن تواضع را زیاد می کند و در روایت دیگر به آن امر شده و امام علیه السلام این کار را دوست می داشت و چون به حسب وضع زمان این کار برای امام علیه السلام وهن و خواری بود بجا نمی آورد.

1- 96) .اصول کافی مترجم جلد 3 صفحه 502

تواضع در پوشیدن لباس زبر و ارزان

بمانند پوشیدن لباس زبر و کم قیمت که برای زیاد شدن تواضع سودمند است و ائمه علیه السلام آن را دوست می داشتند و چون بحسب وضع زمان مناسب آنها نبوده بلکه لباس شهرت می شده آن را ترک می کردند در کتاب کشف الغمه است از سفیان ثوری که گفت وقتی به خدمت امام صادق رفتم حضرت جبّه ای از خزدکن و ردائی از خز در بر داشت من از روی تعجب به آن حضرت نگریستم فرمود:ای ثوری چه شده که در من نظر می کنی شاید تو از آنچه در بر من می بینی تعجب می کنی،عرض کردم ای پسر پیغمبر این لباس،لباس پدران تو نیست.

فرمود:ای ثوری آن زمان زمان سختی و تنگی و تهیدستی بود و پدران ما بقدر تنگدستی خود عمل می کردند و این زمانیست که وسعت بهم رسیده پس دامن جبّه خود را دور ساخت و در زیر آن جبّه ای از پشم سفید بود که دامن آن کوتاه تر بود فرمود:ای ثوری ما می پوشیم این را(لباس پشمینه را)برای خدا(یعنی تواضع با پروردگار)و آن را(یعنی لباس خز را)از برای شما و آنچه از برای خداست پنهان می داریم و آنچه از برای شما است آشکار می سازیم.

تواضع عیسی(ع)برای حواریون

«عیسی بن مریم علیه السلام فرمود:ای گروه حواریین مرا به شما حاجتی است آن را برآورید،گفتند حاجتت روا است یا روح اللّه،پس عیسی علیه السلام برخواست و پای آنها را بوسید(و در نسخه دیگر شست)گفتند ما خود سزاوارتر بودیم که پای بشوئیم(یا پایت را ببوسیم)ای روح اللّه،فرمود:سزاوارتر مردم به خدمت کردن عالم است همانا من تا این اندازه فروتنی کردم تا شما هم پس از من فروتنی کنید نسبت به مردم مانند فروتنی من برای شما.

سپس عیسی علیه السلام فرمود:«بوسیله تواضع حکمت آبادان می شود نه بوسیله تکبر و همچنان در بیابان هموار زراعت می روید نه در کوه» (1).

1- 97) .قال عیسی بن مریم یا معشر الحواریین لی الیکم حاجه اقضوها لی قالوا قضیت حاجتک یا روح اللّه فقام فقبل (فغسل)اقدامهم فقالوا کنا

نحن احق بهذا يا روح اللّه فقال عليه السلام ان احق الناس بالخدمه العالم انما تواضعت هكذا

در این حدیث دقت نما و ببین عیسی علیه السلام که پیغمبر خدا و افضل افراد بشر است چگونه نهایت درجه تواضع که بالاتر از آن تصور نمی شود و آن بوسیدن یا شستن پا است برای اصحاب و پیروان و زیردستان خود نمود و این کار را ابتداء نکرد بلکه از ایشان نخست اذن گرفت و آن را حاجت خود قرار داد و چون حواریین گفتند ما باید چنین تواضع کنیم نه شما آن حضرت در جواب فرمود:عالم از تمام مردم به تواضع کردن سزاوارتر است و اینکه فرمود تواضع کردن حق عالم است از چند جهت می باشد یکی اینکه عالمی که حقیقت امر بر او آشکار شد و خود و همه را به نیستی و فقر ذاتی شناخت و خدای را به هستی و عین کمال و بی نیازی دانست البته فروتنی او بیش از دیگران خواهد بود و از اینجاست که از صفات امام علیه السلام بیشتر و زیادتر بودن صفت تواضع او است از سایر مردم و فروتنی امام علیه السلام تا جائیست که در دعا عرض می کند:«من کمترین کمتران و خوارترین خوارتران و مانند ذرّه بلکه کمتر از آنم».

دیگر آنکه عالم چون می داند که به برکت متعلّمین و پیروانش به درجات عالی و ثواب های ارشاد و هدایت خواهد رسید از این روی برای آنها خاضع و متواضع می شود.

و نیز چون عمل عالم مورد اقتداء پیروانش خواهد شد پس باید متواضع شود تا پیروانش یاد گیرند و آنها هم به این خوی پسندیده متّصف شوند چنانچه حضرت مسیح علیه السلام به حواریین فرمود:با شما چنین کردم تا شما هم پس از من با مردم چنین باشید.

و اینکه فرمود:به تواضع حکمت آباد می شود اشاره به اینست که دانش حقیقی گاهی نصیب می شود که آئینه دل انسانی از کدورت و ظلمت خودبینی و خودخواهی و کبر و نخوت و مانند اینها پاک شود و بجای آنها از فروتنی و افتادگی و نرمی و مانند اینها روشن گردد تا حکمت در آن نقش بندد.

شاگرد هم باید متواضع باشد

ناگفته نماند چنانکه عالم از جهاتی که گفته شد باید متواضع باشد متعلم هم باید در برابر عالم متواضع گردد و برای مقام علم که خدا بزرگش داشته خاضع گردد و بدین وسیله حق عالم را اداء کرده باشد و خلاصه هرکس باید وظیفه شناس باشد و به وظیفه خود عمل نماید.

شعبی گوید زید بن ثابت بر جنازه ای نماز خواند پس استر او را آوردند تا سوار شود و برگردد ابن عباس رکاب استر را گرفت تا سوار شود زید گفت:ای پسر عمّ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین مکن،ابن عباس گفت:به ما امر شده که با علماء و بزرگان تواضع کنیم.پس زید دست ابن عباس را بوسید و گفت به ما هم امر شده که با اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تواضع کنیم.

و خلاصه وظیفه هر دانائی آنست که بداند دانائی او عطائیست الهی که بدون استحقاق به او داده شده پس در برابر نادان باید تواضع کند و بر او ترحم و شفقت و دلسوزی و سعی در دانا شدنش نماید چنانچه وظیفه نادان خضوع و افتادگی و پذیرش در برابر دانا است و هرچند به حسب ظاهر آن دانا نام و نشان و شهرتی نداشته باشد برای دانشش تواضع کند.

تعلیم حسنین وضو را به پیرمرد

وقتی امام حسن و امام حسین علیه السلام بر پیری گذشتند که وضوء می گرفت و نیک انجام نمی داد آن دو بزرگوار در مسئله وضو با یکدیگر گفتگو کردند سپس به آن پیرمرد فرمودند:ما دو برادر وضوء می گیریم و تو بین ما حکم نما که کدام بهتر وضو می گیریم پس هر دو سرگرم وضو گرفتن شدند و پیرمرد نگاه می کرد سپس فرمودند:وضوی کدامیک از ما بهتر بود؟

پیرمرد گفت:وضوی هر دو نیک است لکن این پیر نادان بود که نمی دانست و وضوی درست نمی گرفت و اینک به برکت شما یاد گرفت و بوسیله شفقت شما بر امّت جدتان آگاه شد و بر دست شما توبه کرد (1).

1- 98) .بحار الانوار جلد دهم.

بلندی از آن یافت کو پست شد

«امام صادق علیه السلام فرمود:براستی در آسمان دو فرشته اند که بر بندگان گماشته شده اند هرکه برای خدا تواضع کند او را بالا برند و هرکه تکبّر کند او را پست کنند» (1).و براستی آنان که بوسیله تواضع،خدا بلندشان کرد و به مقام ارجمندی رسیدند افزون از شمارند و برای اینکه این بحث به نام مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام پایان یابد خواننده عزیز را متوجّه حالات اصحاب آن حضرت و اینکه به سبب تواضعشان برابر امام علیه السلام آقای شهیدان اوّلین و آخرین شدند و برای تذکر از تواضع دو نفر آنها یادآوری می شود.

ادب حرّ در برابر حسین علیه السّلام

حرّ بن یزید ریاحی اوّل مرتبه ای که به امام رسید ادب نمود و سلام کرد و پس از ساعتی گفتگو موقع نماز ظهر شد.

امام علیه السّلام فرمود:من با اصحاب خود نماز می خوانم تو هم با لشکرت نماز بخوان.

عرض کرد آقا با بودن شما من علی حده نماز بخوانم؟پس به امام علیه السّلام اقتداء کرد.

و نیز وقتی که از برگشتن حضرت به مدینه مانع شد امام علیه السلام به او فرمود «ثکلتک امّک»مادرت به عزایت بنشیند چرا مانع می شوی؟حرّ با کمال ادب عرض کرد اگر دیگری نام مادرم را برده بود جواب می دادم ولی چکنم که مادر تو فاطمه زهرا علیها السّلام است.

خلاصه این تواضع هایش وسیله عاقبت بخیریش شد بطوری که روز عاشورا خدا او را از گرداب هلاکت ابدی بلندش کرد و دستش را به دامان حسین علیه السلام رسانید و توفیق توبه اش داد،پس گویان و لرزان از شرمساری به طور ناشناس خود را بر پای حسین علیه السلام انداخت امام علیه السلام فرمود:سر بردار تو کیستی؟

1- 99) .ان فی السماع ملکین موکلین بالعباد فمن تواضع للّه رفعاه و من تکبر وضعاه.اصول کافی باب التواضع

گفت من همانم که راه بر تو بستم و نمی دانستم پیش آمد تو چنین می شود من حرّم آیا توبه ام پذیرفته می شود؟

امام علیه السلام در برابر تواضعش برایش تواضع فرمود و بشارتش داد که توبه اش پذیرفته است و از او پذیرائی نمود و خلاصه تواضع پیشین او توفیق توبه اش داد و تواضع یک ساعته روز عاشورایش او را از هر گناهی پاک کرد و به درجه اصحاب سیّدالشهدایش رسانید (1).

و براستی داستان حرّ و عمر بن سعد در برابر حسین علیه السلام همان داستان آدم و ابلیس در برابر فرمان خداست چنانکه ابلیس از کبر یک ساعتش در برابر امر حق تعالی عبادت شش هزارساله اش باطل و مطرود و ملعون ابدی شد و آدم در اثر تواضع و توبه اش به درگاه حضرت آفریدگار به درجه اصطفاء رسید و مقام نبوّت یافت.

رگ رگست این آب شیرین و آب شور بر خلایق می رود تا نفخ صور

غلام سیاه،بنده باوفا

جون بن ابی مالک مولی ابی ذر الغفاری در مناقب گوید او بنده سیاه بود حسین علیه السلام به او فرمود ترا مرخص کردم که در پی آمدی عافیت جوی مبادا در این راه آسیبی به تو رسد.جون گفت:ای پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم من در فراخی کاسه لیس شما باشم و در سختی شما را تنها گذارم(یعنی نمک خوردن و نمکدان شکستن کار بیوفایانست)به خدا سوگند بوی من ناخوش است و حسب من پست و رنگم سیاه،آقا بهشت را برای من دریغ داری تا بویم خوش شود و جسمم شریف و رویم سفید گردد نه به خدا سوگند از شما جدا نگردم تا خون من با خون شما آمیخته گردد.

پس از این تواضع و اصرار،حضرت او را پذیرفت و اذن جهادش داد بیست و پنج نفر را کشت تا کشته شد و جزء شهدای کربلا گردید امام علیه السلام بر سر

1- 100) . روان شد سوی جیش رحمت حق بحق پیوست و با حق گشت ملحق بگفت ای شه منم آن عبد گمراه که بگرفتم سر راهت به اکراه دل

دلدادگان عشق یزدان شکستم من به نادانی و طغیان ندانستم که این قوم ستمکار بود مقصودشان پیکار دادار خطایم بخش ای شاه عدوبند گنه از بنده و عفو از خداوند یم عفو ازل شد در تلاطم گنه گردید از آن نامور گم

او ایستاد و گفت:خدایا روی او را سفید کن و بویش را خوش گردان و حشر او را با نیکان قرار ده و او را با محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم آشنا و معاشر گردان.

از امام باقر علیه السّلام روایت است که پس از واقعه عاشوراء مردم در آن میدان می آمدند و کشتگان را به خاک می سپردند جون را پس از ده روز دیدند بوی مشک از او شنیده می شد (1)، (2)، (3).

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید

بجائی که دریاست من چیستم گر او هست حقا که من نیستم

چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید

بلندی از آن یافت کو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد

تواضع سر رفعت افرازوت تکبر به خاک اندر اندازدت

الهم بحق الحسین و اخیه و جدّه و ابیه و امّه و بنیه و اصحابه و موالیه صلواتک علیهم اجمعین اجعلنا من الخاضعین الخاشعین المتواضعین لک و لأولیائک اجمعین.

پایان بحث کبر

1- 101) .ترجمه نفس المهموم صفحه 150.
2- 102) .برای دانستن تواضع سایر اصحاب به کتاب نفس المهموم و برای دانستن تواضع تکوینی زمین کربلا به کتاب سفینه البحار جلد 2 صفحه 475 و تواضع تکوینی کوه جودی به اصول کافی باب التواضع مراجعه شود و چون بحث تواضع طولانی شده از نقل آنها خودداری شد.
3- 103) . شهش فرمود کای عبد وفادار تو آزادی از این میدان پیکار تو تابع آمدی ما را براحت میفکن خویش را در رنج و زحمت غمین شد جان جون سخت پیمان بشه گفت این سخن با چشم گریان بپروردم بسی بی رنج و زحمت ز باقیمانده آن خوان نعمت نمک نشناسی ای شه از بلیسی است فدا گشتن جزای کاسه لیسی است نسب باشد لئیم و چهره ام تار

تنم بی قدر و بویم همچو مردار بمن منت نه ای دارای گردون که گردد
رشک مشک نافه ام خون بشیر عشق دادش این بشارت که خوش باد آن
مقام کامگارت اجازت یافت جون با سعادت روان شد سوی میدان شهادت

6.سوءظن

اشاره

سوءظن(بدگمانی و بدبینی)از گناهان قلبی و بیماری های روانیست که سبب بسیاری از گناهان نیز می باشد و کمتر کسی است که به این گناه آلوده نشود و سخت تر آنکه به گناه بودنش التفاتی نیست و چون آن را گناه نمی بینند از آن پشیمان نمی شوند و آن را ترک نمی کنند و چون بر آن اصرار ورزند اگر بر فرض صغیره بوده کبیره می شود و اگر مشمول ادله عفو می شد بواسطه اصرار و سبک گرفتن آن نابخشودنی می شود و بر هر مسلمانی واجبست حرمت بدگمانی را بداند و خود را به آن آلوده نسازد یا اگر آلوده شد فورا از آن توبه کند چون توبه واجب فوری است بنابراین معنی سوءظن و انواع آن و دلیل حرمت و راه درمان آن باید ذکر شود.

معنای سوءظن

هر گفتار و کرداری که از دیگری شنیده یا دیده می شود بر دو قسم است:

1-خوبی یا بدی آن گفتار و کردار و درستی و یا نادرستی نیّت صاحب آن کار آشکار و یقینی باشد بطوری که احتمال خلاف داده نشود مانند اینکه

انسان به چشم خود ببیند دیگری را که شیشه شرابی که یقین دارد شرابست و با اختیارش آن را می آشامد یا اینکه با دیگری از ظهر تا غروب باشد و او را از خواندن نماز یادآوری کند و نخواند یا اینکه جماعتی که عقل،اتفاقشان را بر دروغ محال بداند خبر دهند که دیدیم فلان کس فلانی را کشت و به طور کلی هرگاه زشتی گفتار یا کردار و بدی نیت شخصی آشکار شد و احتمال صحت اصلا داده نشد پس اگر در دل بدی آن شخص را جای بدهد و به آن معتقد شود جایز و صحیح است.

2-گفتار یا کردار دیگری یا خوبی و زشتی آن یا نیکی و بدی نیتش هیچکدام یقینی نباشد و هریک از خوبی و بدی احتمال داده شود مثلا بوی شراب از دهان کسی احساس می کند احتمال دارد که از روی علم و عمد شراب خورده باشد چنانچه احتمال دارد فراموش کرده باشد یا ندانسته خورده باشد یا دیگری به زور به او خورانده باشد و مانند اینکه دید کسی از ظهر تا غروب نماز نخواند و احتمال می دهد عمدا نخوانده باشد.چنانچه احتمال دارد فراموش کرده باشد.

همچنین کسی که از خانه زن بدکاری بیرون بیاید احتمال دارد برای کار ناروا رفته باشد و ممکن است اشتباهی رفته باشد یا برای ملاقات دیگری که در آن خانه است یا برای خرید یا اجاره خانه داخل شده باشد.

و نیز مانند اینکه جماعتی بگویند فلانی فلان کار ناروا کرد.محتمل است درست گفته باشند چنانکه ممکن است اشتباه کرده باشند یا از شخص مغرضی این خبر را شنیده باشند و باور کرده و خبر می دهند و به طور کلی هر گفتار و کرداری که از مسلمانی دیده یا شنیده می شود و احتمال درستی آن داده شود حمل کردن آن بر فساد و معتقد شدن به آن حرام است تا جائی که اگر شخص عادلی به زشتی کار دیگری خبر داد نباید آن را باور کند و به آن معتقد شود بلکه باید بگوید شاید بر او مشتبه شده یا از جماعتی شنیده و از گفته آنها علم پیدا کرده و خلاصه از قول عادل نباید به مسلمانی بدبین شود و آن عادل را هم فاسق نداند که غیبت مسلمانی را کرده و غیبت کردنش را بر مواردی که از حرمت غیبت استثناء شده حمل نماید مگر اینکه قابل حمل به صحت نباشد در این صورت باید او را وادار به توبه کرد.

و نیز مانند اینکه عبادتی مانند نماز،روزه،حج و انفاق از مسلمانی به بیند یا بشنود و احتمال دهد که از روی ریاء و خودنمائی بوده چنانچه احتمال

ص:530

دهد که از روی اخلاص و به غرض خدائی بجا آورده است پس اگر احتمال دوم را رها کند و بهمان احتمال نخستین معتقد شود به مسلمانی بدبین شده و آن حرام است چنانچه ذکر خواهد شد.

و آنچه گفته شد سوءظن به خلق در امور عبادتی و نیکی و زشتی شرعی بود و اما سوءظن در عادات.

حمل بر فساد در گفتار و کردار عادی

به اینکه گفتار و کردار عادی دیگری را به فساد و نادرستی غرض حمل نماید مثلا مردی را با زنی می بیند و آن ملاقات را حمل بر فساد کند یا اینکه زنش را در خانه نمی بیند یا با مرد بیگانه می بیند بدون تحقیق به آن زن بدبین شود یا بچّه در خانه چیزی بگوید و آن سبب بدبینی او گردد یا اینکه دو نفر باهم راز می گویند و این شخص به خیال اینکه درباره او سخن می گویند به آنها بدبین شود یا اینکه سخن گوینده ای را گمان کند که به او کنایه می زند و منظورش از این سخن گوشه زدن و عیب گوئی او بوده پس به آن گوینده بدبین گردد.

موارد سوءظن در امور عادی فراوان است و یک مورد مهمّ که مورد ابتلاء عمومی است یادآوری می شود.

خلاف توقع نباید بدگمانی بیاورد

کسی که از دیگری توقع و انتظاری دارد هرگاه خلاف میل خود از او ببیند ممکن است به او بدبین شده به گناه سوءظن مبتلا گردد و غالبا سوءظنّ هم سبب عداوت و حقد و حسد و گناهان دیگر می شود.

مثلا توقع احسانی از کسی داشت و او چیزی نداد یا به اندازه خواسته و میلش نداد پس آن را حمل بر بخل یا غرض شیطانی کند و به او بدبین شود یا قرض و عاریه خواست و به او نداد،بدین وسیله به او بدبین شود یا طلب یاری برای امری از او نمود و او نکرد یا به اندازه خواسته اش انجام نداد پس به او بدبین شده او را آدم بدی داند با اینکه می توانست حمل به صحّت کند و بگوید شاید واقعا نمی توانسته و من بیخبرم یا اینکه توقع احترام و تکریم از دیگری داشت و او انجام نداد مثلا ابتداء به سلام نکرد یا جلویش بلند نشد یا از او تعریف نکرد پس به او بدبین شود

ص:531

با اینکه احتمال دارد متوجه نشده یا سلام کرده و تو نشنیدی یا اصلا این توقعت بیجا بوده و سبب اصلی این نوع سوءظن حبّ دنیا و علاقه شدید به شهوات و اوضاع حیات مادّی است و از آنجائی که بیشتر مردم جز به دنیا و اوضاع آن علاقه ندارند و بیشتر آنهائی که به آخرت علاقمندند دوستی دنیا در دلشان بیشتر است این سوءظن در بین مردمان فراوان دیده می شود بلکه کمتر کسی است که از این گناه در امان باشد.

بدبینی به پیغمبر(ص)بواسطه ندادن صدقات

و از اینجا است که در روایت امام صادق علیه السلام چنین رسیده که بیش از دو سوّم مردم به این گناه مبتلا هستند چنانچه ذکر خواهد شد و بهمین نوع از سوءظن در قرآن مجید اشاره شده که می فرماید:«و برخی از آنان(منافقان)در تقسیم زکوه بر تو(ای پیغمبر ص)عیب جوئی و خورده گیری می کنند اگر از آن عطایشان دهند راضی شوند و اگر از آن عطایشان ندهند آن وقت خشمگین می شوند» (1).

بعضی از مسلمانان ظاهری که به سبب نداشتن استحقاق یا جهات دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از صدقات چیزی به آنها نداد و این برخلاف میل و انتظارشان بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدبین و از آن حضرت خشمگین شدند و کار او را ناروا دانستند درحالی که اگر میل و توقع خود را بیجا می دیدند و به آنچه خدا به آنها داده بود قناعت می کردند و از تقسیم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خشمگین نمی شدند به این گناه بزرگ گرفتار نمی شدند چنانچه در آیه بعد می فرماید:«چه می شد اگر خشنود می شدند به آنچه خدا به آنها داده(از غناء یا فقر و فرزند یا بی فرزندی و عزّت یا ذلّت و سلامتی یا بیماری و امن یا ترس...)و به آنچه رسولش از غنیمت ها و صدقات تقسیم فرموده رضا می دادند و می گفتند خدا ما را بس است زود باشد که خدا از فضلش و پیغمبرش(از انعامش)به ما عطا کند و ما به خدا امیدواریم» (2).

و خلاصه این مسلمانان به جای بدبینی به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باید از میل

1- 1) . وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُکَ فِی الصَّدَقٰاتِ فَإِنْ أَعْطَوا مِنْهٰا رَضُوا وَ إِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهٰا إِذٰا هُمْ يَسْخَطُونَ . سوره 9 آیه 58
2- 2) . وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مٰا آتٰاهُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ قٰالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ سَيُؤْتِينَا اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنّٰا إِلَی اللّٰهِ رٰاغِبُونَ . سوره 9 آیه 59.

نفسانی خود صرفنظر کرده،بداده خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم رضا دهند و خدا را کفایت کننده خود دانند و به فضل و کرم او و رسولش امیدوار باشند.

ما هم اهل این آیه ایم

«اسحاق بن غالب گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود:ای اسحاق به نظر تو اهل این آیه (فَإِنْ أُعْطُوا...) چندند؟

(اسحاق گفت من چیزی در جواب امام علیه السلام نگفتم)فرمود:بیشتر از دو سوّم مردم چنین اند» (1).

خواننده عزیز!برای تصدیق فرمایش امام علیه السلام قدری در حال خود و سایر مسلمانان دقّت نما تا ببینی همه ما این طوریم،یعنی گاهی از خدا راضی می شویم که مطابق خواسته های نفسانی به ما بدهد و اگر صلاح نداند و ندهد یا صلاحمان را در بلا و ناملایمات نفس ببیند آنگاهست که خشمگین می شویم.

و نیز از خلق گاهی خشنودیم که مطابق میلمان به ما رفتار کنند و اگر خلاف میل از آنها دیدیم به آنها بدبین و خشمگین می شویم و خلاصه از آنجائی که علاقه ما به شهوات نفسانی و خواسته های دنیوی شدید است و هیچکس به تمام آرزوهایش در دنیا نرسیده و نخواهد رسید پس همیشه به خدا و خلق بدبین و از هر دو در گله و شکایت هستیم.

و ناخشنودی از خلق موجب ناراحتی و رنج بردن در حیات دنیویست چنانچه ناخشنودی از خدا موجب شقاوت و محرومیّت در حیات جاودانی است (خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرٰانُ الْمُبِینُ).

بنابراین باید سوءظن را گناهی بزرگ و بیماری روانی خطرناکی دانست که اگر در درمانش مسامحه شود موجب هلاکت و شقاوت دارین خواهد شد.

سوءظن به صفات و افعال خداوند

آنچه ذکر شد راجع به سوءظن با مردم بود اما سوءظن به خداوند راجع به صفات و افعال او است مانند کفاری که می گویند خدا عالم نیست یا آنهائی که

1- 3) .قال علیه السلام کم تری اهل هذه الایه «فَإِنْ أُعْطُوا...» قال ثم قال علیه السلام هم اکثر من ثلثی الناس. اصول کافی باب المؤلفه قلوبهم

می گویند به امور جزئی دانا نیست یا کارهائی که بشر در نهانی انجام می دهد یا خاطره های درونیش را خدا نمی داند و نیز مانند مسلمانی که به زبان می گوید خدا به همه چیز دانا است لکن در کردارش بمانند کافرها است مثلا در نهانی خدا را حاضر و ناظر ندانسته و بر گناه جرأت می کند و به این مرتبه از سوءظن در قرآن مجید اشاره شده که:«تا آنگاه که آنها را به دوزخ آورند گوش ها و چشم ها و پوستهاشان بر آنها بدانچه می کردند گواهی دهد و با اندامهاشان گفتند چرا به زیان ما گواهی دادید؟گفتند خدائی که هر چیزی را گویا کرده ما را هم گویا کرد و او است که اوّل بار شما را آفرید و بسوی او برمی گردید؛شما نتوانستید باز پوشیده دارید که گوش ها و چشم ها و پوستهایتان بر زیانتان گواهی ندهند و خود چنین پنداشتید که خداوند بسیاری از آنچه را می کردید نمی داند؛این بود گمان بد شما که به پروردگار خود می بردید که شما را هلاک کرد و شما را به نیستی سوق بداد پس شما از زیانکاران شدید پس اگر شکیبائی کنند جایشان آتش است و اگر خوشنودی خواهند از آنان خوشنود نشوند» (1).

بیهوده دانستن عالم هستی

و نیز مانند هر بی خردی که منکر حکمت الهی در دستگاه آفرینش شود یعنی اگر کوچکترین جزئی از اجزاء عالم هستی که حکمت آن را نفهمیده، بیهوده بودن آن را گمان کند و به آن معتقد شود به خداوند حکیم بدگمان شده تا برسد به آن نادان مغروری که تمام جهان عظیم آفرینش را بی حکمت و بیهوده پندارد و گمان کند پس از این عالم،حیات دیگری برای بشر نیست که در آن به تمام سعادت خود برسد و خلاصه هرکه منکر معاد است به خدای جهان آفرین بدگمان شده و کار او را بیهوده پنداشته است و به این مطلب در چند جای قرآن مجید اشاره شده است:«و ما آسمان و زمین را بیهوده نیافریدیم این پندار کافران است پس وای بر کافرها از آتش دوزخ» (2)«آیا آنان که ایمان آوردند و کردارهای

1- 4) . حَتّٰی إِذٰا مٰا جٰاؤُهٰا شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصٰارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ وَ قٰالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنٰا قٰالُوا أَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ وَ هُوَ خَلَقَکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ وَ مٰا کُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ یَشْهَدَ عَلَیْکُمْ سَمْعُکُمْ وَ لاٰ أَبْصٰارُکُمْ وَ لاٰ جُلُودُکُمْ وَ لٰکِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللّٰهَ لاٰ یَعْلَمُ کَثِیراً مِمّٰا تَعْمَلُونَ وَ ذٰلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ أَرْدٰاکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ

الْخٰاسِرِينَ فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنّٰارُ مَثْوىً لَهُمْ وَ إِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمٰا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ .
سوره 41 آیه 20 تا 24
2- 5) وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا بٰاطِلاً ذٰلِکَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النّٰارِ. سوره 38 آیه 27.

نیک کردند بمانند فسادکنندگان قرار می دهیم؟یا اینکه پرهیزگاران را بمانند فاجران قرار می دهیم» (1).

خلاصه کسی که ثواب و عقاب را بر کردارهای بشر نپذیرد و گمان کند عالم جزائی نیست گمان بدی به خدا برده و نسبت ناروائی(ظلم و نداشتن حکمت)به او داده است.

«آیا پنداشتند آنان که فراهم کردند بدی ها را که بگردانیم آنها را بمانند آنان که ایمان آوردند و کردارهای شایسته کردند که یکسان باشد زندگانیشان و مردنشان چه بد حکمی کردند» (2).

منکرین نبوت و معترضین به قضاء

و نیز مانند آنهائی که منکر نبوت و کتاب آسمانی شدند یعنی پنداشتند خدا بشر را از شناختن مبدء و معاد خودآگاهی نداده و راه سعادت را به او نشان نداده و از فرستادن راهنما بخل ورزیده و براستی گمان بدی به پروردگار خود برده اند:«خدای را آن گونه که شاید و باید نشناختند هنگامی که گفتند خداوند هیچ وحی بر بشری نفرستاده است» (3).

و نیز مانند آنهائی که حادثه های ناگوار و ناملایمی که به آنها می رسد آن را بدون حکمت و مصلحت می پندارند و از این روی به پروردگار خود بدبین شده حالت اعتراض و غیظ به قضاء و قدر الهی در آنها پدید آمده بمانند اینکه خدا به آنها ظلمی کرده است و از این سخت تر آنکه دل از خدا می برد و امید فرج از او ندارد مثلا کسی که در اثر اسراف و تبذیر و نادانی خویش یا آزمایش الهی در فشار زندگی واقع شود و فقیر گردد یا به سبب نظر کردن به آنهائی که بهتر از او هستند و ظاهرا در فراخی اند رنج برد و به خدای خود بدبین شود گویا بر خدا حقّی و از او طلبی داشته است«اما آدمی چون خداوند او را بیازماید و کرم نماید و او را نعمت دهد پس آنگاه می گوید خدای من مرا گرامی داشته و چون او را بیازماید

1- 6) . أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ کَالْفُجّارِ. سوره 38 آیه 28.

2- 7) . أَمْ حَسِبَ الّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئٰاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلَوا الصّالِحٰاتِ سَوٰاءً مَحْيٰاهُمْ وَ مَمٰاتُهُمْ سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ . سوره 45،آیه 21
3- 8) . وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قٰالُوا مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلىٰ بَشَرٍ مِنْ شَىْءٍ سوره 6 آیه 19

که روزی بر او تنگ کند آنگاه می گوید خدای من مرا خوار کرد» (1).

توقع خوشی دارد چون مسلمان شده !

یا مسلمان نادانی که چون احکام اسلام را پذیرفته و به آن عمل کرده توقع دارد که در زندگی دنیوی همیشه مرفه و خوش باشد و هیچ حادثه ناگواری نبیند و همواره بر دشمن خود چیره باشد و خلاصه دستگاه آفرینش برطبق میل نفسانی او بچرخد بطوری که اگر برخلاف میلش به پیش آمد ناگواری گرفتار شود به خداوند بدبین شده و بسا دچار تردید در دین حق می شود درحالی که این نادان به جای بدبینی به خدا باید به خود و توقع بیجایش بدبین شود و بداند که دینداری برای تأمین زندگی جاودانی و سعادتمندی در جهان پس از مرگ است اما حیات مادی دنیوی پس محکوم سلسله علل و اسبابی است که خالق حکیم جلّ جلاله قرار داده و در برابر آنها مؤمن و کافر و انسان خوب و بد مساویست.

اگر اسلام سبب خوشی شود...

دیگر آنکه اگر بنا شود هر دینداری در دنیا همیشه خوش و کامیاب باشد و جهان به کامش گردد پس اولا استحقاق ثواب و جزا در عالم آخرت دیگر نداشت چون در دنیا جزا داده شده است.

ثانیا در این صورت همه بشر به طمع کامیابی دنیوی دیندار می شدند و دینداری اگر از روی طمع مادی شد هیچگاه سعادت بشر را تأمین نخواهد کرد و شرح این مطلب چون موجب طول کلام است به مقام مناسب تری برگزار می شود.

و به این مرتبه از سوءظن به خدا در چند جا از قرآن مجید اشاره شده است از آن جمله در داستان غزوه احد که به سبب معصیت و مخالفت مسلمانان از دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دچار شکست شدند و جمعی کشته و عده ای زخمی گردیدند برخی از مسلمانان به خدا بدبین شدند چون توقع داشتند که خداوند در هر حال مسلمانان را پیروز و بر دشمنان چیره سازد درحالی که تنها سبب این توقعشان دوستی دنیا و علاقمندی به خوشی های دنیوی بود نه بالا بردن حق و نیز سبب شکست مسلمانان

1- 9) . فَأَمَّا الْإِنْسٰانُ إِذٰا مَا ابْتَلاٰهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّی أَكْرَمَنِ وَ أَمّٰا إِذٰا مَا ابْتَلاٰهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّی أَهٰانَنِ . سوره 89،آیه 15 و 16.

همان مخالفت از دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده.

بنابراین باید به خود بدبین شوند نه به خداوند و به این مطلب در قرآن مجید اشاره فرموده:«و دسته دیگری که به فکر جهان خود بودند گمان باطلی درباره خدا داشتند از قبیل گناهان جاهلیت» (1), (2).

ناگفته نماند هرجا که بقاء حق بر اسباب غیر عادی توقف داشته بطوری که اگر از غیب مدد نمی رسید دین اسلام بکلّی از بین می رفت خداوند دینش را یاری فرموده چنانچه در غزوه بدر پنج هزار فرشته فرستاد و کفار را شکست دادند (3).

انتظار استجابت فوری دعاء

و نیز مانند مسلمانی که خدا را بخواند و حاجتش را از او بخواهد و چون توقع دارد که فوری به او داده شود پس اگر برطبق خواسته اش واقع نشد از خدا ناخوشنود گردد و آن را خلف وعده پندارد و از این روی به خدا بدبین شود درحالی که اگر متوجه شرایط اجابت می شد که از آن جمله صلاح بودن است و بسا چیزی را که خواسته در واقع به زیانش تمام می شود و خود نمی داند بجای بدبینی به خدا،به خودش بدبین می شد و توقع خود را نابجا می دانست.

گمان های بیجا،سوءظن به خدا

و نیز مانند نادانی که گمان کند بنده مطیع و عاصی نزد خدا برابر است و عبادت را اثری نیست یا گمان برد که توبه گنهکار پذیرفته نمی شود و بیفایده است یا گمان کند که دعاء را بدرگاه الهی اثری نیست و اجابت نشدنیست و نیز مانند ثروتمندی که گمان برد اگر از ثروت خود چیزی در راه خدا داد آن را تلف کرده و دور انداخته،و خدا تلافی نمی کند و بهتر از آن به او چیزی نخواهد داد و از اینجا است که امام صادق علیه السّلام فرموده:«بخل نمودن از انفاق،بدبینی به خداوند است».

1- 10) . وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّهِ . سوره 3،آیه 154.

2- 11) .برای دانستن معانی آیات به تفسیر المیزان مراجعه شود.
3- 12) .به تفسیر سوره آل عمران آیه 125 مراجعه شود.

سوءظن به خدا گناه کبیره است

هرگاه سوءظن به خدا از انکار علم و قدرت و حکمت و عدالت الهی باشد پس آن کفر و موجب ارتداد است زیرا وجوب اعتقاد به این صفات الهی از ضروریات دین اسلام است یعنی اگر کسی خدا را نادان و ناتوان و ظالم و بیهوده کار بداند از دین اسلام بیرون رفته است.

و نیز این نوع از سوءظن با انکار توحید یا نبوّت یا معاد متّحد است.

و اگر از روی انکار صفات الهیّه نباشد بلکه به سبب علاقمندی به خوشی های نفسانی و نرسیدن به آرزوها و فشار ناملایمات و برخورد به مصیبت ها،به پروردگار خود بدبین شده هرچه در این حال کافر و مرتدّ نیست لکن این حالات بدبینی حرام قطعی و گناه کبیره ایست که دور کردن آن از خود، و توبه از آن واجب فوریست زیرا حالت بدبینی با خدا با نفرت و بغض و اعتراض و سرکشی از اطاعت و انقیاد از خدا متحد است و به عبارت دیگر حالت بدبینی ضدّ ایمانست.

و نیز این حالت غالبا با قنوط و یأس از رحمت خدا همراه است و گناه کبیره بودن ناامیدی از خدا در کتاب گناهان کبیره ثابت شده است.

و نیز در آیات و روایات از آن نهی اکید شده و بر آن وعده عذاب داده شده و تنها به نقل یک آیه و یک روایت اکتفاء می شود:

«و خداوند عذاب کند مردان و زنان منافق و مشرک را که گمان برندگانند به خداوند گمان بد؛بر این بداندیشان است گردش بد و خدا بر ایشان خشم گرفت و از رحمت خود دورشان کرد و دوزخ را برایشان آماده ساخت و بد بازگشتی است دوزخ» (1).

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«سوگند به آنکه نیست شایسته پرستشی جز او، هیچ مؤمنی را خدا پس از توبه و استغفارش عذاب نکند جز بخاطر بدگمانی او به

1- 13) . وَ يُعَذِّبَ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكاتِ الظّانِّينَ بِاللّٰهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِيراً. سوره 48،آیه 6

خدا و تقصیرش در امیدواری و بداخلاقی و غیبت کردنش از مؤمنین» (1).

درمان بدگمانی به خداوند

باید به نور عقل و تدبّر در قرآن مجید،خدا را به علم و قدرت و حکمت و عدالت بشناسد به تفصیلی که در بخش عقائد گفته شد تا به مقام نبوّت و معاد بدبین نشود و مطیع و عاصی را برابر نداند و نیز خود را آفریده شده و بنده ببیند تا برای خود حق اعتراض نداند نیز خود را غرق انعام ها و احسان های خدا بیند تا از او خشمناک و بریده و بی علاقه و ناامید نگردد و نیز خود را از تشخیص صلاح خود نادان داند تا برای خود مصلحت اندیشی نکند یعنی اگر از خدا حاجتی طلبید و به او داده نشد نگوید چیزی که صلاح من بود به من ندادند.

و همچنین آرزوهای خود را در دنیا کوتاه کند تا به سبب نرسیدن به آنها به پروردگار خود بدبین نشود و نیز توقّع آسایش دائم و سلامتی از بلیّات و مصیبات را از خود دور کند و بداند که حیات مادّی بشری چون براساس تضادّ و تزاحم است هیچ بشری از برخورد با ناملایمات در امان نخواهد بود مثلا نیازمندی ها و بیماری ها و دشمنی ها و حسدورزی ها و بالاخره مرگ از لوازم زندگی مادّی بشریست و هیچ بشری را توانائی فرار از اینها نیست جز صبر و انتظار تمام شدن این حیات سرسام آور و رسیدن به زندگی بهتر در جهان پس از مرگ چاره ای نیست.

بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید

و بداند که در برخورد بهر ناگواری اگر به نیروی ایمان شکیبائی کرد در عالم جزا جبران خواهد شد و خداوند به او جزای بزرگی خواهد داد و بدین وسیله در پیش آمدهای ناگوار از پا درنمی آید و به خدا بدبین نمی شود و از او امیدش را نمی برد خصوصا اگر بداند در هر حدی از گرفتاری است از او گرفتارتری بوده و هست و از دیدن حال آنها آرامش خواهد یافت.

و نیز خدا را آمرزنده و بخشاینده و مهربان داند تا از پذیرش توبه و اجابت دعاء مأیوس نگردد.

1- 14) .و الذی لا اله الا هو لا یعذب اللّه مؤمنا بعد التوبه و الاستغفار الا بسوء ظنه باللّه و تقصیره من رجائه و سوء خلقه و اغتیابه للمؤمنین.اصول کافی باب حسن الظن باللّه

دنیا مزرعه است و خدا صادق الوعد

و نیز حیات مادی دنیوی را تنها جای کشت یعنی تحصیل ایمان و عمل صالح داند و حیات پس از مرگ را جای برداشت یعنی رسیدن به جزای ایمان و عمل شناسد تا توقع پاداش را در دنیا نداشته باشد که اگر بلائی به او رسد بگوید من که مؤمن و اهل عمل بودم چرا مبتلا شدم آنگاه به پروردگار خود بدبین گردد.

و نیز هرگاه در اجابت دعایش تأخیر افتد احتمال دهد مصلحت در آن نبوده یا اینکه شرطی از شرائط اجابت دعاء را نداشته است تا خدا را به خلف وعده متهم نسازد.

و نیز خدا را صادق الوعد بداند و وعده های او را در تلافی کردن و اجر دادن چندین برابر انفاقی که در راه او می شود باور دارد تا از انفاق در راه خدا از کم شدن مال نترسد و به پروردگارش بدبین نشود و نیز در هر پیش آمد سخت و ناگواری متوجه وعده حتمی الهی باشد که فرموده است«با هر شدتی و سختی، آسانی و راحتی است» (1)پس به خدا بدبین نگردد بلکه به او خوش بین و منتظر فرج باشد.

سخنان حضرت صادق به سوداگر ورشکسته

سوداگری با امام صادق علیه السلام رفت و آمد داشت وقتی تمام دارائیش را از دست داده بود خدمت امام مشرف شد و از پیش آمد خود شکایت نمود حضرت سه بیت انشاء فرمود که ترجمه آن چنین است:

«پس ناشکیبائی مکن اگر روزی در فشار افتادی زیرا زمانی دراز در فراخی بودی و ناامید مباش که ناامیدی کفر است شاید خداوند بزودی بی نیازی دهد و به پروردگارت گمان بد مبر زیرا خداوند به نیکی سزاوارتر است» (2).

1- 15) . فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً. سوره انشراح آیه 5 و 6
2- 16) . فَلا تجزع اذا اعسرت یوما فقد ایسرت فی الدهر الطویل و لا تیأس فان الیأس کفر لعل اللّه یغنی عن قلیل و لا تظنن بربک ظن سوء فان

اللّه اولى بالجميل المجالس السنيه للعاملى

سخنان کوتاهی که در بیان بدبینی به خدا گفته شد هریک در بحث های این کتاب شرح داده شده و خواننده عزیز باید در آن دقت کند.

حسن ظن به خدا

خوش بینی به خدا از لوازم ایمان بلکه حقیقت ایمان است زیرا ایمان به معنای گرویدن است پس از شناختن و باور داشتن خدا را به رحمانیت و ربوبیت و ذره پروری و بنده نوازی و راستی و درستی کارهایش و سایر صفات کمالیه اش، آنگاه به او بگرود یعنی او را بزرگ داند و دوست دارد و به او دلبندد و علاقمند شود و برای او ذلیل و منقاد گردد و امید رسیدن به هر خیری از او داشته باشد اینست معنای گرویدن به خدا،پس هرکه حالت بدبینی به خدا در او باشد در آن حال از خدای خود بریده و از او فاصله گرفته و بیعلاقه شده است و این همان بی ایمانی است بنابراین خوش بینی به پروردگار در هر حال واجبست و آیات و روایات در امر به آن و مدح آن فراوانست و برای رعایت اختصار به نقل یک حدیث از اصول کافی اکتفا می شود.

باندازه خوش گمانی با او معامله می شود

امام باقر علیه السلام فرمود:در کتاب علی علیه السلام یافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر خود فرمود:«سوگند بدان که نیست شایسته پرستشی جز او بهیچ مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت داده نشده جز بوسیله خوش گمانیش به خدا و امیدواری و خوش خلقیش و خودداری کردنش از بدگوئی و غیبت مؤمنان،و سوگند بدان که جز او شایسته پرستشی نیست خدا هیچ مؤمنی را پس از توبه و استغفار عذاب نکند جز بخاطر بدگمانیش به خدا و تقصیرش در امیدواری و بدخلقی و غیبت از مؤمنین، سوگند بدان که نیست شایسته پرستشی جز او هیچ بنده مؤمنی خوش گمانی به خدا نکند جز آنکه خدا به اندازه آن با او رفتار کند زیرا خدا کریم است و هر چیزی بدست او است و شرم دارد که بنده مؤمنش گمان خوبی به او برد و او گمان و امیدش را برنیاورد؛به خدا خوش گمانی کنید و به او رغبت نمائید» (1).

1- 17) .عن ابی جعفر علیه السلام قال وجدنا فی کتاب علی علیه السلام ان رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم قال و هو علی منبره و الذی لا اله الا هو ما اعطی

مجلسی در شرح این حدیث گوید:گفته اند معنی حسن ظن به خدا اینست که:

1-هنگام طلب آمرزش خوش بین باشد که او را می آمرزد.

2-چون توبه و بازگشت به خدا کند بداند که خدا از او پذیرا است.

3-چون از روی حقیقت بدرگاه خدا دعا کند بداند که خدا اجابت می فرماید.

4-چون از خدا نسبت به کاری کفایت و اعانت خواهد بداند که خدا او را کفایت می کند.

5-چون کاری برای خدا کند بداند که خدا او را قبول می کند و سزاوار است که آمرزش جو و توبه کار و دعا کن و عامل،این اعمال را با یقین به اجابت طبق وعده خدا درست انجام دهد زیرا خدا وعده قطعی نسبت به آنها داده است ولی اگر این کارها را بکند و گمان برد قبول نیست و سودی ندارد این نومیدی از رحمت خداست که خود گناه بزرگیست.

اما گمان آمرزش با اصرار به گناه و گمان ثواب با ترک اعمال،نادانی و غرور است زیرا گمان ترجیح یک طرفه برای دلیل موجودی است و اگر بی دلیل باشد صرف غرور و تمنا است (1).

خوش گمانی به خدا هنگام مرگ

باید دانست حسن ظن به خدا هرچند در هر حال واجبست لکن ساعت آخر عمر بویژه به آن امر شده که انسان با حسن ظن به پروردگارش بمیرد یعنی با دلخوشی به خدا و اینکه او را بجای بهتری می برد چنانچه در دنیا ریزه خور خوان احسان او بود حال هم بر خوان انعامش در عالم برزخ و عوالم بالاتر می رود و در برابر عقائد و کردارهای ناقابلش انعام ها و لطف ها خواهد فرمود.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:نباید بمیرد یکی از شما تا اینکه نیکو کند

1- 18) .کافی مترجم جزء 3 صفحه 119.

گمانش را به خداوند زیرا گمان نیک به خداوند ارزش بهشت است» (1).

«حضرت صادق علیه السلام از حال بعض اهل مجلس خود پرسش فرمود گفته شد بیمار است،امام علیه السلام برای عیادتش رفت و نزد سر او نشست و دید نزدیک مردن است به او فرمود:گمانت را به خداوند نیک نما گفت:گمانم به خدا نیک است» (2).

از این حدیث و روایات دیگر دانسته می شود که مستحب است محتضر را تلقین کنند به خدا حسن ظن داشته باشد چنانچه تلقین شهادتین و توبه و استغفار مستحب است.

«مردی از انصار بیمار شد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای عیادت او رفت و چون نزد او رسید در حال مردن بود،رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:چطور ترا می یابیم؟گفت به رحمت پروردگار امیدوارم و از گناهانم ترسناکم،رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:این خوف و رجاء در دل بنده ای در این ساعت جمع نشود جز اینکه خدا به او دهد آنچه را امید داشته و از هرچه می ترسیده در امان قرارش دهد» (3).

خاطره،سوءظن نیست

ناگفته نماند سوءظن به خدا که گفته شد بعض مراتب آن کفر و ارتداد و مراتب دیگرش گناه کبیره است در صورتیست که انسانی آن را در دل خود نگاه دارد و پای آن بایستد و اگر بطور وسوسه شیطانی و خاطره(زودگذر)نفسانی به دل بگذرد و انسانی از آن بدش آید پس بر آن چیزی نیست و چون غیر اختیاریست مؤاخذه ندارد و از آن عفو شده است و در بخش عقاید این مطلب شرح داده شد.

و همچنین است سوءظن به خلق که اگر وسوسه و خاطره باشد گناه نیست و اگر در دل ثابت بماند گناه است و تمام گناهان قلبی چنین است چنانچه به هریک در محل خود اشاره شده است.

1- 19) .قال صلی الله علیه و آله وسلم لا یموتن احدکم حتی یحسن ظنه باللّه عز و جل فان حسن الظن باللّه ثمن الجنه. وسائل الشیعه فی الاحتضار باب 30
2- 20) .سئل الصادق علیه السلام من بعض اهل مجلسه فقیل علیل فقصده عائدا و جلس عند رأسه فوجده دنفا فقال له احسن ظنک باللّه فقال اما ظنی باللّه فحسن.(وسائل الشیعه فی الاحتضار باب 30).
3- 21) .مرض رجل من الانصار فاتاه النبی صلی الله علیه و آله وسلم بعوده فوافقه و هو فی الموت فقال کیف نجدک قال اجدنی ارجو رحمه ربی و اتخوف من ذنوبی فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ما اجتمعا فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن الا اعطاه اللّه رجائه و آمنه ما یخافه. وسائل الشیعه فی الاحتضار باب 30

سوءظن به مسلمان حرام است

هر گفتار و کردار مسلمانی که بتوان آن را بر صحت و خوبی حمل کرد اگر بر نادرستی و بدی حمل کند و بدان معتقد شود،به مسلمانی بدبین شده و آن حرام است از روی آیات و روایات که به پاره ای از آنها اشاره می شود اما آیات:«و پیروی نکن چیزی را که به آن علم نداری و آن را نمی دانی زیرا گوش و چشم و دل هریک از آنها در قیامت مورد پرسش خواهد شد» (1).

در این آیه شریفه به طور کلی از پیروی کردن آنچه را که انسان نمی داند نهی فرموده خواه در اعمال بدنی و خواه در امور قلبی و معتقدات،یعنی چیزی را که یقین بدرستی آن نداری در دل جای مده و به آن معتقد مشو و همچنین چیزی را که درستی آن یقینی تو نیست به زبان مگو و نیز کرداری که درستی آن را یقین نداری انجام مده.و به عبارت دیگر معتقد شدن به چیزی که یقینی نیست حرام است چنانچه اقدام به کاری که درستی آن یقینی نیست حرام می باشد و خلاصه، خداوند در این آیه شریفه پیروی از ظن را حرام فرموده و کسی که به مسلمانی بدبین می شود که گمان به بدی او دارد یعنی یقین به بدی او ندارد بلکه درستی او را احتمال می دهد پس اگر در این حال بدی او را در دل جای دهد و بر آن معتقد شود پیروی از گمان کرده و آن مورد نهی خداوند است و در قیامت از جمله شهادت هائی که دل می دهد گمان های بدی است که انسانی در آن جای داده است چنانچه در کلمه(و الفؤاد)به این مطلب اشاره شده است.

چرا به مؤمنین خوش گمان نبودید

«چرا آنگاه که مسلمانان آن سخن دروغ را شنیدند مردان و زنان باایمان به خودشان گمان نیک نبردند و چرا نگفتند این سخن دروغی آشکارا است» (2).

در این آیه خداوند توبیخ و سرزنش می فرماید از آن مؤمنی که بشنود سخن ناروائی را درباره مؤمن دیگری و آن سخن را باور کند و به آن مؤمن بدبین شود و

1- 22) . وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلّ أُولٰئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً. سوره 17 آیه 36.
2- 23) . لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْراً وَ قالُوا هٰذا إِفْکٌ مُبِينٌ . سوره 24 آیه 12

امر می فرماید که باید مؤمن به مؤمن خوش بین باشد و این سخن را دروغ و افتراء داند و چون همه مؤمنین بمنزله نفس واحدند آن دروغ را بمانند دروغ و افتراء بر خود بیند و چنانی که اگر این دروغ را به او بسته بودند چگونه ناراحت می شد و از خود دفاع می کرد با مؤمن دیگری هم باید این طور باشد (1).

پاره ای از گمان ها گناه است

«ای کسانی که ایمان آوردید از بسیاری از گمان ها بپرهیزید زیرا برخی از گمان ها گناه است و در کارهای مردم کنجکاوی نکنید و از یکدیگر غیبت ننمائید آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر خود را درحالی که مرده باشد بخورد حتما این کار را بد و ناپسند می شمارید(و غیبت برادر مسلمان نیز مانند این عمل است)از مخالفت خدا بپرهیزید خداوند توبه پذیر و مهربان است» (2).

در معنای جمله (ان کثیرا من الظن) دو احتمال داده شده:

1-اشاره باشد به بسیاری گمان بد،یعنی گمان بر دو قسم است گمانی که گناه است و آن گمان بد است و گمانی که گناه نیست و آن گمان نیک است و آنکه گناه است که همان گمان بد باشد و بسیار نیز هست باید از آن پرهیز کنید.

2-امر به احتیاط باشد در بسیاری از گمان ها چون پاره ای از آنها گناه و حرام است که همان گمان بد باشد و به عبارت دیگر ظن،گاهی پیروی از آن واجبست مانند حسن ظنّ به خدا و به مؤمنین و ظن به احکام در جاهائی که وظیفه شرعی باشد و گاهی حرام است مانند سوءظن به خدا و به مؤمنین و پیروی از ظن در جائی که یقین ممکن باشد و اجازه ای هم از شرع نرسیده باشد.

و گاهی مباح است و آن پیروی کردن از ظن است در امور عادی و معاشی.

بنابراین باید از بسیاری گمان ها پرهیز کرد و در آن تأمل نمود که از کدام

1- 24) .داستان افک و نزول 20 آیه از جمله همین آیه در مورد آن در کتاب گناهان کبیره ذکر شده است.
2- 25) . یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوّابٌ رَحِیمٌ . سوره 49،آیه 12

است و تا یقین نکند که از قسم واجب یا مباح است آن را در دل جای ندهد و به آن ترتیب اثر ندهد.

کار برادرت را بر بهتر حمل کن

«امام صادق علیه السلام فرمود:که امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن سخن خود فرمود:

«کار برادر دینی خود را به بهترین وجهی مقرر دار تا آنکه دلیلی بدستت بیاید که بر تو چیره شود و راه توجیه را بر تو ببندد و بهیچ سخنی که از برادرت برآید بدگمان مباش تا محمل خوبی برای آن توانی یافت» (1).

مجلسی در شرح این حدیث گوید:یعنی هر گفتار و کرداری که از برادرت صادر شود آن را بر وجه احسن حمل کن گرچه به ظاهر خوب نباشد و از آن بازرسی مکن تا دلیل قطعی و مانع تأویل بدستت بیاید زیرا گمان،بسا خطا باشد و وارسی کردن هم قدغن است چنانچه خدا فرموده که:«راستی بعض گمان ها گناه است»و سپس فرمود:«وارسی نکنید».

و این جمله«و لا تظنن...»در نهج البلاغه از آن حضرت نقل شده و حاصلش اینست که هرگاه کلمه ای که دو توجیه دارد از او صادر شود بر تو لازم است که آن را به خوبی تفسیر کنی گرچه معنی مجازی باشد یا به کنایه و توریه بر آن دلالت کند و قرینه هم نباشد خصوص اگر خودش مدّعی شود که آن معنا را قصد کرده است.

شعر شاعر اگر قابل توجیه باشد

برای توضیح مطلب چند مثال ذکر می شود؛هرگاه شاعری در مدح اهل بیت علیه السلام اشعاری گفته که ظاهرش علو یعنی نسبت الوهیّت به آنها باشد جایز نیست حکم به کفر آن شاعر کرد،زیرا محتمل است معنای مجازی صحیحی اراده کرده باشد مانند اینکه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم به اذن خدا و قدرتی که خدا به آنها داده چنین و چنان کرده یاد می کنند؛هرچند این معنی را در شعرش نگفته باشد.

1- 26) .ضع امر اخیک علی احسنه حتی یأتیک ما یغلبک منه و لا تظنن بکلمه خرجت من اخیک سوء و انت تجد لها فی الخبر محمد. اختصاص مفید-اصول کافی باب التهمه و سوء الظن-امالی صدوق

و نیز هرگاه شاعر مسلمانی نام شراب و آلات طرب و مانند آنها را در شعرش گفته و اظهار اشتیاق به آنها نموده باشد جایز نیست او را فاسق بدانند زیرا محتمل است مرادش از شراب بیخودی در مقام محبّت باشد یا غرضش عشق مجازی و حیوانی نباشد بلکه عشق حقیقی و روحانی باشد.

و نیز اگر از ظالمی ستایش کرد،باید گفت شاید از روی تقیه و ناچاری بوده است.

و نیز اگر عالمی مطلبی را از قول صوفیه یا فرقه های دیگر نقل کرده و تأیید نموده جایز نیست او را به آنها نسبت داد و تکفیر یا تفسیق کرد،زیرا محتمل است که تنها در همان مطلب با آنها موافق و از سایر معتقدات باطله ایشان بیزار باشد چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیه السلام کلام درستی یا شعر حکمتی از قول کافر یا فرقه های باطل نقل فرموده اند و خلاصه هر مسلمانی که ظاهر کلام او ناروا باشد باید آن را بر وجه نیک تأویل برد تا جائی که اگر اقرار صریح به گناه خود مانند زنا کند تا ناچیزترین احتمالی داده شود نباید حدّ بر او جاری شود و در مثل زنا این اقرار صریح تا چهار مرتبه و بناء بر احوط در چهار مجلس از او شنیده شود آنگاه حدّ بر او جاری شود.

چهار مرتبه اعتراف به گناه کرد

ماعز بن مالک انصاری نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت:یا رسول اللّه زنا کرده ام.رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رو از او برگردانید و فرمود:شاید نظر کرده،مرتبه دیگر اقرار کرد فرمود:شاید بوسه و لمس نموده ای مرتبه سوم که اقرار کرد همان را فرمود در دفعه چهارم که گفت،رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:آیا دیوانه ای؟گفت نه یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:آیا می دانی زنا چیست؟گفت بلی همان کاری که مرد با زوجه اش از حلال انجام می دهد من با زن بیگانه از حرام انجام دادم و آن را شرح داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:غرضت از این اقرار و اصرار چیست؟گفت می خواهم مرا از این گناه پاک کنی و حد خدا را بر من جاری سازی تا در آخرت عذابی نداشته باشم.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امر به رجم(سنگسار)او فرمود.
(نقل از مسالک شهید)

ص:547

منشاء فسادها بدگمانی است

خواننده عزیز اگر دقت کند خواهد دانست که سبب مهم تفرقه مسلمانان و تجاوزها و دشمنی ها و تکفیرها و تفسیق ها و خونریزی ها خصوصا از طرف حکومت های اسلامی،رعایت نکردن این قاعده(حمل به صحت)است که از احکام ضروریه اسلام است تا جائی که معاویه به نماینده هایش در شهرها دستور داد هرجا هرکه را احتمال دادید شیعه علی است بکشید چند سال قبل سید ابو طالب یزدی در مسجد الحرام بی اختیار قی می کند او را بجرم اینکه عمدا بوده و قصدش هتک حرمت خانه خدا بوده سر بریدند.

هنوز سنی ها،شیعه را تکفیر می کنند و مشرک می دانند بجرم اینکه می گویند یا محمّد یا علی یا حسین و می گویند علی ولی اللّه است و بر تربت سجده می کنند(جواب از این شبهه در بحث شرک گفته شد)و اگر بنا شود مفاسد رعایت نکردن این حکم اسلامی گفته شود،کلام طولانی می شود و لذا به دقت و تدبر خواننده برگزار می شود.

ناگفته نماند قاعده حمل به صحّت که گفته شد در افعال و اقوال مسلمانیست که ظاهر آن ناروا باشد و در غیر این مورد از اقرارها و معامله ها و خبر دادن ها اگر فاسق نباشد ظاهر کلامش حجت است و باید بر آن ترتیب اثر داد بشرحی که در کتب فقهی ذکر شده است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«برای برادر دینیت عذری بخواه و اگر عذری برایش نیافتی پس بکوش برای عذر یافتن جهت او تا او را معذور بدانی و فرموده دور اندازید بدگمانی را از بین خودتان زیرا خداوند از آن نهی فرموده است» (1).

بگفته های مردمان درباره برادرت گوش مده

و نیز امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«ای مردم کسی که از برادر دینی خود محکمی ایمان و راستی و درستی کردار شناخت پس باید درباره او گفته های

1- 27) .قال علیه السلام اطلب لاخیک عذرا فان لم تجد له عذرا فالتمس له عذرا و قال علیه السّلام:اطرحوا سوء الظن بینکم فان اللّه تعالی نهی عن ذلک.خصال صدوق

مردمان را نشنود بدانید که گاه است تیرانداز می اندازد و تیر خطا می کند و به هدف نمی رسد ولی تیر کلام خطا نمی کند و در دل شنونده اثر می کند هرچند دروغ باشد و سخن باطل که از دهان بیرون شود از بین می رود لکن خدا شنوا و بر آن گواه است و در آخرت بر آن جزادهنده است بدانید میان حق و باطل جز مقدار چهار انگشت فاصله نیست(پس بهم آورد انگشتان خود را و میان چشم و گوش خود نهاد)سپس فرمود:باطل آنست که بگوئی شنیدم و حق آنست که بگوئی دیدم» (1).

پیرامون فرمایش امیر المؤمنین(ع)

باید دانست اینکه امام علیه السلام فرمود باطل چیزیست که به گوش بشنوی مراد سخن باطل است درباره کسی که او را به ایمان و تقوی شناخته ای و باید شنونده آن را باطل داند و نپذیرد و تا آن بدی را به چشم خود نبیند و قابل حمل به صحت هم نباشد آن را باور ندارد.

خلاصه بدی برادر دینی دو قسم است گاهی انسان آن را به گوش می شنود پس باطل و قابل پذیرفتن نیست و گاهی به چشم می خورد بطوری که حمل به صحت ندارد و آن حق و درست است.

اما سخنان دیگر که متضمن نقل عیب مؤمن نباشد پس اگر متواتر یا خبردهنده عادل باشد آن را باید پذیرفت و اگر گوینده فاسق باشد بدون تحقیق نمی توان آن را قبول کرد.

فرمایش امام کاظم(ع)به محمد بن فضیل

محمّد بن فضیل گوید به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفتم قربانت گردم از مردی از برادرانم چیزی که آن را کراهت دارم می شنوم و چون از او می پرسم آن را منکر می شود درحالی که گروهی از موثقین آن را به من خبر داده اند.

1- 28) .ایها الناس من عرف من اخیه وثقیه دین و سداد طریق فلا یسمعن فیه اقاویل الناس اما انه قد یرمی الرامی و تخطی السهام و یحیک الکلام و باطل ذلک یبور و اللّه سمیع شهید اما انه لیس بین الحق و الباطل الا اربع

اصابع فجمع اصابعه و وضعها بين اذنه و عينه ثم قال عليه السلام الباطل أن تقول سمعت و الحق ان تقول رأيت. نهج البلاغه خطبه 168

«امام علیه السلام فرمود:ای محمّد چشم و گوش خود را از دیدن و شنیدن عیب برادرت تکذیب کن(یعنی بگو درست ندیده و درست نشنیده)و اگر پنجاه نفر(یا پنجاه مرتبه)نزد تو قسم خورده شود که برادرت چنین گفته یا چنان کرده و برادرت گوید من نگفته ام یا نکرده ام قول برادرت را تصدیق کن و آن جماعت را تکذیب نما(یعنی ترتیب اثر بگفته آنها نده و گواهیشان را نشنیده بگیر)و فاش مکن بر برادرت چیزی را که سبب زشت شدن و ریختن آبرویش می شود که اگر چنین کنی از کسانی می شوی که خداوند در قرآن مجید فرموده:«آنان که دوست می دارند فاش شدن کار زشت را در میان مؤمنین برای ایشان عذاب دردناکیست در دنیا و آخرت» (1).

جمع بین این دو روایت

در این حدیث امام علیه السلام فرمود:چشم خود را از دیدن عیب برادرت تکذیب کن و در حدیث پیش فرمود:آنچه به چشم خود دیدی حق است و این دو مطلب باهم منافات دارد.

پاسخ اینست که حدیث نخستین بیان وظیفه انسانی است در برابر آنچه از عیب برادرش می شنود که باید آنچه را درباره مؤمنی شنید تا به چشم خود نبیند یعنی یقین نکند آن را باور نکند و در این حدیث بیان وظیفه آنچه را از عیب دیگری به چشم می بیند می باشد درحالی که احتمال اشتباه می دهد یعنی یقین به آن پیدا نکرده است و وظیفه اش آنست که بگوید شاید چشمم اشتباه کرده و خطای باصره هم بسیار است مثلا زید را می بیند که چنین و چنان کرد و بعد می فهمد که زید نبوده بلکه عمرو بوده یا به چشم خود دید که شراب می خورد بعد دانست که مایع دیگری بوده است و خلاصه باید چشم خود را تکذیب کند به اینکه احتمال خطا دهد و آن عیب را باور نکند.

و اگر واقعا یقین به درست دیدن چشم دارد و نمی تواند احتمال خطا دهد آنچه را که دیده است حق می باشد مطابق روایت نخستین لکن باید دانست

1- 29) .عن محمد بن الفضیل قال قلت له علیه السلام جعلت فداک الرجل من اخوانی بلغنی عنه الشیء الذی اکرهه فاسئله عنه فینکر ذلک و

قد اخبرنی عنه قوم ثقات فقال لی یا محمد کذب سمعک و بصرک عن اخیک و ان شهد عندک خمسون قسامه و قال لک قولا فصدقه و کذبهم و لا تذیعن علیه شیئا تشینه به و تهدم به مروته فتکون من الذین قال اللّٰه: إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفٰاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ . عقاب الاعمال صدوق

وظیفه اش اینست که آن را برای دیگری نقل نکند مگر در مواردی که ضرورت و وجوب شرعی داشته باشد و شرح آن در بحث مستثنیات غیبت از گناهان کبیره ذکر شده است.

آیا حسن ظن با تکذیب دیگران می سازد؟

پرسش دیگر اینست که در این حدیث امام علیه السلام فرمود:خبردهندگان را تکذیب کن درحالی که تکذیب مؤمن حرام است چون سوءظن به او است و در اینجا بواسطه ظن به یک نفر باید بعدّه ای افراد ثقه بدبین شود.

پاسخ اینست که مراد از تکذیب خبردهنده آنست که خبرش را دلیل بر درست بودن و واقعیت آنچه گفته نداند بلکه بگوید اینها مطابق آنچه فهمیده اند گواهی داده اند لکن اشتباه کرده اند بنابراین نباید به آنچه شنیده ترتیب اثر دهد و خلاصه به خبردهنده نباید بدبین شود و حمل به صحت کند یعنی بگوید درست می گوید به اعتقاد خودش ولی بد فهمیده و از خبری که درباره آن مؤمن شنیده نباید به او بدبین شود بلکه بگوید اشتباه بوده است.

تهمت ایمان را از بین می برد.

امام صادق علیه السلام فرمود:«هرگاه مؤمن برادر دینی خود را تهمت زند، ایمان در دلش آب شود بمانند نمک در آب» (1)یعنی بهتان و بدگمانی برطرف کننده ایمانست.

ضمنا باید دانست به بدگمانی در نفس هم تهمت صدق می کند هرچند به زبان اظهار نشود چنانچه در کافی هم تهمت و سوءظن را در یک باب ذکر نموده است.

توریه یکی از شیعیان موسی بن جعفر(ع)

در احتجاج طبرسی از امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده که فرمود:

1- 30) .اذا اتهم المؤمن اخاه انماث الايمان فى قلبه كما ينماث الملح فى الماء اصول كافى باب التهمه و سوء الظن

«مردی از شیعیان به خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشرف شد درحالی که لرزان بود و گفت ای پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ترسناک شدم از اینکه فلان فرزند فلان در اعتقادش به امامت شما منافق شده باشد.امام فرمود:برای چه؟گفت در مجلس فلان که یکی از بزرگان بغداد باشد با او بودم صاحب مجلس از او پرسید آیا گمان می کنی که موسی بن جعفر علیه السلام امام است و خلیفه(یعنی هارون)امام نیست؟آن شخص گفت:من چنین نمی گویم بلکه گمانم آنست که موسی بن جعفر غیر امام است و اگر معتقد نباشم که موسی غیر امام است بر من و بر هرکه چنین معتقد نباشد لعنت خدا و ملئکه و مردمان باشد.

صاحب مجلس خوشحال شد و دعایش کرد و لعنت کرد بر آنهائی که گفته بودند او شیعه موسی بن جعفر است.

امام علیه السلام فرمود:آن طوری که گمان کردی نیست و آن شخص از تو داناتر است و اینکه گفته موسی بن جعفر علیه السلام غیر امام است مرادش غیر امام ناحق است و به این جمله امامت مرا ثابت کرده این گمان بدی(نفاق)که به برادرت بردی چه زمان از تو برطرف می شود،توبه کن بسوی خدا از این گناهت.

آن مرد گناه خود را دانست و غصّه دار شد و گفت ای پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مالی ندارم که به او دهم تا از من شاد شود لکن نصف عبادتم و ثواب صلواتی که بر شما اهل بیت فرستادم و لعنتی که بر دشمنانتان نموده ام به او بخشیدم.امام کاظم علیه السلام فرمود:اینک از آتش بیرون شدی.

بدگمانی بی انصافیست

در قرآن مجید خداوند مسلمانان را به دادگری دستور فرموده و می فرماید:

«بدرستی که خداوند امر می کند به داد و نیکی» (1)و«دادگری کنید که آن به پرهیزکاری نزدیکتر است» (2)و نیز آیات دیگری که نقل آنها موجب طول کلام است و در معانی الاخبار از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که عدل به معنی انصاف و احسان بمعنی تفضّل است و در بیان عدل و انصاف می فرماید:

«خودت را ترازوئی میان خود و دیگران قرار ده و دوست دار از برای آنها آنچه

1- 31) . إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسٰانِ . سوره 16 آیه 90
2- 32) . اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ . سوره 5 آیه 8

برای خود دوست می داری و نپسند برای آنها آنچه را برای خود نمی پسندی و احسان کن چنانکه دوست داری که با تو احسان کنند و ستم مکن چنانکه دوست نداری با تو ستم کنند» (1).

و در اصول کافی باب الانصاف و العدل بیست حدیث نقل شده که ذکر آنها موجب طول کلام است و در باب حق المؤمن شانزده حدیث نقل شده و در آنها انصاف را از حقوق واجب مؤمن بر مؤمن ذکر نموده و در حدیث 3 امام صادق علیه السلام فرموده:«یکی از سخت ترین چیزها که خدا بر خلقش واجب فرموده انصاف دادن و دادگری شخص است از طرف خودش تا آنکه نپسندد برای برادرش از طرف خودش جز آنچه بپسندد برای خود از طرف او».

چون این مطلب دانسته شد گوئیم هر فردی دوست دارد که مردم به او خوشبین باشند و گفتارها و کردارهایش را حمل به صحّت کنند پس اگر کسی با این خواسته ای که از مردم دارد هرگاه به دیگران بدبین شود و کارشان را حمل بر فساد کند آیا بی عدالتی و بی انصافی نیست؟آیا پس از این همه دستورهای اکید از طرف خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیه السلام درباره انصاف،نباید شخص خود را نزد خدا گناهکار و شرمسار بیند و از گناه بزرگ خود(بی انصافی)توبه کند و توقع خوشبینی خلق را نسبت به خود بیجا بداند و براستی زبان حال چنین شخصی آنست که می گوید ای مردم،خدا تنها سوءظن شما را به شخص من حرام کرده و امّا بدگمانی من به شما و بدبینی شما به یکدیگر همه حلال است.

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست

و از اینجا دانسته می شود که شخص بدگمان بد آدمی است و چون خودش از راه صلاح و سداد منحرف است دیگران را منحرف می پندارد و چون در خودش هیچ جهت حسنی نیست در دیگران هم حسنی نمی بیند.

أمیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«آدم بسیار بد به کسی گمان نیکی نمی برد زیرا نمی بیند کسی را جز به خوی و خصلت خود» (2)یعنی گمان او اینست که همه کس مانند او و به خوی و خصلت اویند پس خیری در کسی نمی بیند.

1- 33) .و اجعل نفسک میزانا بینک و بین غیرک و احب له ما تحب لنفسک و اکره له ما تکره لها و احسن کما تحب ان یحسن الیک و لا تظلم کما تحب ان لا تظلم.غرر الحکم للآمدی
2- 34) .قال امیر المؤمنین علیه السلام الشریر لا یظن باحد خیرا لانه لا یراه الا بطبع نفسه.غرر الحکم للآمدی

شهید ثانی علیه الرحمه در کشف الریبه مطالب سودمندی درباره سوءظن بیان فرمود و برای مزید اطلاع اینجا نقل می شود:

چنانکه بدگوئی درباره مؤمن و نقل عیب او برای دیگری حرام است همچنین بدگمانی به مؤمن و جای دادن بدی او را در دل حرام است و مقصود از بدگمانی حرام بدی مؤمن را در دل جای دادن و بدون دلیل قطعی به بدی او حکم کردنست و امّا خاطره های زودگذر،پس از آنها عفو شده است چنانکه شک و تردید نیز مورد عفو است،خداوند فرموده:«از بسیاری گمانها به پرهیزید براستی برخی از گمان ها گناه است» (1)پس نباید درباره دیگری معتقد به بدی شوی مگر گاهی که بطور عیان بدی او بر تو کشف شود و قابل تأویل و حمل به صحّت نباشد و چیزی را که از برادرت به یقین نمی دانی و در دلت جای گرفت پس بدان که آن را شیطان بر تو القاء کرده و باید او را تکذیب کنی زیرا شیطان فاسق ترین فاسق ها است و خداوند فرموده:«ای اهل ایمان اگر گنهکاری برای شما آگهی آورد پس بازرسی کنید مبادا بکشید گروهی را به نادانی.پس بر کارتان پشیمان شوید» (2)و از اینجا است که در شرع رسیده هرگاه از دهان کسی بوی شراب به مشامت رسید نباید بگوئی شراب خورده است و نمی شود او را حدّ زد زیرا محتمل است که مضمضه کرده و نخورده باشد یا اینکه دیگری به زور در دهانش ریخته یا اینکه از روی اشتباه آشامیده یا اینکه مجبورش کرده اند بنابراین سوءظن به مسلمان جایز نیست و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«راستی خداوند ریختن خون مسلمان و بردن مال او و بدگمانی به او را حرام فرموده است» (3)بنابراین باید گمان بد را از خود دورسازی و با خود اندیشه کنی که حال برادرت بر تو پوشیده است چون آنچه را از او دیدی یقینی نیست و احتمال خیر و شر هر دو را دارد.

اگر بگوئی بستن دل به بدگمانی مؤمن که حرامست و خاطره بد که مورد عفو است به چه شناخته می شود؟

1- 35) . اِجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ . سوره 49،آیه 12

2- 36) . إِنْ جٰاءَكُمْ فٰاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهٰالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلىٰ مٰا فَعَلْتُمْ نٰادِمِينَ . سوره 49،آیه 6
3- 37) .ان اللّٰه حرم من المسلم دمه و ماله و ان یظن به ظن السوء.

گویم نشانه عقد قلب به بدگمانی آنست که حالت تو نسبت به او تغییر کند و از او بددل شوی و بر تو گران شود و در احترام کردنش سست گردی و در اهتمام به حالش و غمگین شدن در گرفتاریش بمانند پیش از این خیال شیطانی نباشی،اینها نشانه سوءظن حرام است.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:سه چیز ناروائی در مؤمن است که می تواند از آنها بیرون شود پس راه بیرون شدنش از سوءظنّ آنست که آن را ثابت ندارد و از آن پیروی نکند» (1)یعنی بدبینی را نه در دل جای دهد و نه در جوارح خود آشکار سازد اما در دل به اینکه نفرت و کراهت از او را پیدا نکند و در جوارح به اینکه با او بدرفتاری ننماید و هنگام پیدا شدن خاطره بد سزاوار است که برخلاف نظر شیطان آن مؤمن را بیشتر دوست دارد و برایش دعا کند و در خوش رفتاری با او بیفزاید که اگر چنین کنی شیطان را به غیظ می آوری و دیگر خاطره بدی را بدلت نمی گذراند از ترس اینکه تو خوب تر شوی و ثوابت افزوده گردد.

و هرگاه گناهی از مسلمانی به یقین دانستی پس در پی او را اندرز ده و خیرخواهی کن و مبادا شیطان ترا فریب دهد و آنچه از او دانستی به دیگری گوئی و آن را فاش سازی و چون او را اندرز می دهی در دل شاد نباش به اینکه عیب او را دانستی و بخواهی او را از اطّلاع خود باخبر سازی پس او ترا بزرگ بیند و تو او را خورد بینی و در خود ببالی به اندرز دادن او.

و باید نیّت تو خلاصی او از گناه باشد و از گناه واقعا غصّه دار باشی چنانکه اگر این عیب و نقص از خودت بود چگونه غصّه دار بودی.و در دلت دوست داری که بدون اندرزت،او گناه را ترک کند(پایان فرمایش شهید).

سوءظن خاطره ثابتست

از بیانات گذشته بخوبی دانسته شد که بدگمانی به مسلمان اگر بطور خاطره و حدیث نفس و زودگذر باشد چون اختیاری نیست بر آن مؤاخذه هم نمی باشد و مورد عفو است و اگر ثابت بماند یعنی حمل به صحت نکند و بدی او را در دل جا دهد و به آن معتقد شود حرام و توبه از آن واجب فوریست و آنچه فقهاء فرموده اند که گناه تا عمل نشود چیزی بر آن نیست مقصودشان گناه بدنی

1- 38) .ثلث فی المؤمن لا یستحسن و له منهن مخرج فمخرجه من سوء الظن ان لا تحققه.

است و سوءظن گناه قلبی است یعنی جای آن پنهان می باشد و به این مطلب مکرّر اشاره شد تا موجب شبهه نشود.

[زیان های سوءظن]

اشاره

اینک زیان های سوءظن یادآوری می شود:

.1

زوال امنیت

بدبینی یک حالت انحرافی و بیماری روانیست که دارنده آن،احترام و تقوی و پاکی برای دیگری نمی بیند و تنها خود را بیغرض می پندارد،افراد بدبین نقاط روشن و خوب زندگی مردم را نمی بینند و تنها به نقطه های ضعف و مبهم و تاریک زندگیشان متوجه هستند.شخص بدبین به حریم شخصیّت و پاکی مسلمانان تجاوز کرده و برخلاف دستور قرآن مجید رفتار نموده است.

بقول یکی از دانشمندان حدود امنیّتی که اسلام برای جامعه مسلمان تعیین کرده منحصر به جان و مال و آبرو نیست بلکه علاوه بر امنیّت های سه گانه، امنیّت چهارمی را نیز خواستار شده است و آن امنیّت از نظر قضاوت های دیگرانست یعنی افراد دیگر در محیط فکر خود او را مورد هجوم افکار و قضاوت های بد و ناروا قرار ندهند،احترام و شخصیت او علاوه بر مرحله عمل و خارج حتی در محیط افکار دیگران محفوظ بماند.

از این نظر اسلام هرگونه بدگمانی و بدبینی را که منجرّ به لکّه دار ساختن شخص در محیط فکر و پندار ما می شود حرام نموده و دستور داده که جامعه باایمان از هرگونه سوءظن نسبت به دیگران بپرهیزد.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در یکی از بیانات شیوای خود به امنیّت های چهارگانه مزبور اشاره فرموده چنین می فرماید:«خداوند تجاوز به خون و مال و آبروی مسلمان را حرام نموده است و هرگز اجازه نداده

که کسی به یک فرد مسلمان بدگمان شود و در محیط فکر خود به او نسبت ناروا دهد» (1).

اگر امنیّت های سه گانه در پرتو حکومت های مادّی و سازمان های اداری تا اندازه ای تأمین گردد ولی امنیّت از نظر قضاوت مردم جز در سایه ایمان به خدا عملی نمی شود زیرا محیط و حدود حکومت های مادّی منحصر به ظواهر است و

1- 39) .ان اللّه حرم علی المسلم دمه و ماله و عرضه و ان یظن به سوء الظن.

جلوگیری از تجاوزهای باطنی از حریم قدرت عوامل مزبور بیرون می باشد.

تنها ایمان به خدا است که می تواند جلو این گونه تجاوزها را بگیرد زیرا ایمان داریم که خدا از کارهای درون و برون ما آگاه است.

.2

اشاره

کنجکاوی در امور درونی دیگران

کسی که به دیگری بدبین شد آرام نمی نشیند بلکه در مقام تجسّس برمی آید تا شاهدهائی بر بدگمانی خود پیدا کند و بدین وسیله از مسلمانان سلب آزادی می کند زیرا هر انسانی یک سلسله کارهائی دارد که از نظر عقل و شرع مانعی ندارد و مباح است لکن آنها را در انظار انجام نمی دهد و راضی نیست دیگران از انجام دادن آن آگاه شوند اگر بنا شود که دیگران خصوصیات زندگی انسان را تحت مراقبت بیاورند لذّت آزادی در عمل را از او گرفته و در رنج و آزار ناامنیّتی قرارش داده اند.

آنهائی که بدبین و در زندگی خصوصی مردم کنجکاو هستند از نظر پیغمبر اسلام مسلمان حقیقی و مؤمن واقعی نیستند.امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم نقل می فرماید که فرمود:«ای گروه کسانی که به زبان اسلام آورده و ایمان به دلش خوب ننشسته !مسلمانان را نکوهش نکنید و عیب های آنها را دنبال نکنید زیرا هرکه از عیوب آنها دنباله گیری کند خدا از عیب او دنباله گیری کند و هرکه را خدا دنبال عیبش برآید رسوایش کند گرچه در خانه اش باشد» (1).

در این حدیث بدبینی و کنجکاوی از عیب های مسلمانان را از خالص نبودن ایمان قلبی دانسته و شاید اشاره باشد به اینکه این خصلت ناپسندیده از آثار کفر به خدا و روز جزا است زیرا اگر خدا را در هر حال بر خود حاضر و ناظر می دید و روز جزا را باور می داشت به چنین کار ناروائی جرئت نمی کرد.

و مراد از دنباله گیری خدا از عیب او،اراده اظهار عیب او بر خلق است.

1- 40) .یا معشر من اسلم بلسانه و لم یخلص الایمان الی قلبه لا تذموا المسلمین و لا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عوراتهم تتبع اللّه عورته و من تتبع اللّه تعالی عورته یفضحه و لو فی بیته. کافی مترجم ج 4 ص 47

نزدیکترین حال شخص به کفر

امام باقر و صادق علیه السلام فرمودند:«نزدیکترین وضعی که بنده به کفر دارد اینست که با مردی برادر دینی باشد و لغزش و خطاهای او را شماره گیرد تا روزی او را به آنها سرزنش و سرکوب نماید» (1).

در این حدیث چنانچه می بینید تنها حفظ لغزش های مسلمان را بدون اظهار و اخبار به آن،گناه قلبی دانسته و در بزرگی این گناه کافیست که مرتکبش را از هر حالی به کفر نزدیکتر می داند و در روایت دیگر،آن را دورترین حالات انسان به خدا بیان فرموده است.

.3

غیبت و آبروریزی نتیجه سوءظن

و نیز کسی که بدبین و کنجکاو و مراقب اوضاع داخلی مردم شد معمولا نمی تواند از گفتن اسرار دیگران که آن را دانسته خودداری کند بلکه راز مردم را فاش و پشت سرشان غیبت و بدگوئی می نماید و آبرو و حیثیّت یک فرد مؤمن که بسان جان و مالش نزد شارع اسلام عزیز و گرامی است در اثر بدبینی و کنجکاوی های شخص در نزد او و در صورت فاش ساختن نزد دیگران از بین رفته و پایمال می گردد و لازمه ایمان به خدا آنست که موجبات سقوط شخصیّت و از بین رفتن آبروی برادر دینی خود را با کنجکاویهای زیانبار خود فراهم نسازد.

.4

سوءظن از بین برنده عبادتست

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«بپرهیز از آنکه گمان را بد گردانی زیرا براستی بدی گمان عبادت را فاسد می گرداند و گناه را بزرگ می کند» (2).

1- 41) .اقرب ما یکون العبد الی الکفر ان یواخی الرجل علی الدین فیحصی علیه عثراته و زلاته لیعنفه بها یوما ما.کافی
2- 42) .ایاک ان تسیء الظن و ان سوء الظن یفسد العباده و یعظم الوزر.غرر الحکم للآمدی

مفسد بودن سوءظن به خدا نسبت به عبادت و اینکه گناه را بزرگ می کند به تفصیلی که گفته شد ظاهر است و اما بدبینی به خلق پس چون با خوشبینی خود متّحد است یعنی درحالی که به دیگران بدبین است قهرا به خود خوشبین است،پس اگر در این حالت عبادتی انجام دهد چون با حال عجب است عملش فاسد می باشد به تفصیلی که در بحث عجب گفته شد و نیز در حال عجب به خود،قهرا گناهش را کوچک و ناچیز می پندارد و در کتاب گناهان کبیره گفته شد که هر گناهی که کوچک گرفته شد کبیره می شود (1).

.5

اشاره

بدبینی موجب فراموشی عیب خود است

کسی که بدبینی به خلق خوی او شد هیچگاه عیب ها و نقص های خودش را نمی بیند تا در مقام درمان خود برآید و همه روزه بر عیبش افزوده می شود تا هلاک گردد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«بدگمانی صاحبش را هلاک می کند و دوری کننده اش را رستگار می سازد»و همچنین فرمود:«سرگرم شدنت به عیب های خودت کفایت می کند ترا از عار و ننگ» (2).

زیرا با داشتن عیب های یقینی خود هرگاه آنها را نبیند و عیب های مظنون و موهوم دیگران را ببیند و به آنها بدبین شود عار و ننگ بزرگی برایش خواهد بود و چون به عیب های خود سرگرم شود قهرا از عیب جوئی دیگران باز می ماند و بدین وسیله دچار عار نمی شود.

و نیز فرمود:«از پی عورت ها رفتن از بزرگترین خصلت های بد است» (3).

عورت چیزی را گویند که آدمی می خواهد آن را بپوشد و مردم از آن باخبر نشوند.

1- 43) . مرا پیر دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب یکی آنکه بر خویش خوشبین مباش دگر آنکه بر خلق بدبین مباش «سعدی شیرازی»
2- 44) .سوء الظن یردی مصاحبه و ینجی مجانبه-اشتغالک بمعایب نفسک یکفیک العار.«غرر الحکم»
3- 45) .و قال علیه السلام تتبع العورات من اعظم السوءات.«غرر الحکم»

و نیز فرمود:«از پی عیب ها رفتن از زشت ترین عیب ها و بدترین گناهانست» (1).

و همچنین فرمود:«بزرگتر عیب تو آنست که عیب کنی مردم را به چیزی که مثل آن در تو باشد» (2).

و می فرماید:«آنان که از عیب دیگران جستجو می کنند و آن را نقل می نمایند و از خوبی آنها چیزی نمی گویند بمانند مگس هستند که جاهای فاسد و کثیف بدن انسان را جستجو می کند و بر روی آن می نشیند و بجاهای درست بدن کاری ندارد» 48.

همه عیب خلق دیدن نه مروتست و مردی

نظری به خویشتن کن که همه گناه داری

ره طالبان عقبی کرمست و فضل و احسان

تو چه در نشان مردی بجز از کلاه داری

تو حساب خویشتن کن نه حساب خلق سعدی

که بضاعت قیامت عمل تباه داری

مؤمن به خود بدبین است

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«بدانید ای بندگان خدا،بنده مؤمن در شبانگاه داخل نمی شود و در صبح درنمی آید مگر که نفسش نزد او متّهم است به جنایت و تقصیر در طاعت،یعنی به خود بدبین است و خود را در اطاعت و بندگی مقصّر می بیند پس همیشه آن مؤمن بر نفس خود عیب کننده و سرزنش نماینده است به معصیت،و افزون خواهنده است از نفس خود طاعت و عبادت را»و در آخر خطبه می فرماید:«خوشا حال کسی که مشغول ساخت او را عیب خودش از عیب های مردمان» (3).

دیده ز عیب دگران کن فراز صورت خودبین و در او عیب ساز

1- 46) .و قال علیه السلام تتبع العیوب من اقبح العیب و شر السیئات.غرر الحکم للامدی
2- 47 و 48) .و قال علیه السلام اکبر العیوب ان تعیب ما فیک مثله.غرر الحکم للامدی
3- 49) .و اعلموا عباد اللّه ان المؤمن لا یمسی و لا یصبح الا و نفسه ظنون عنده فلا یزال زاریا علیها و مستزیدا لها«الی قال علیه السلام »یا ایها الناس طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس.نهج البلاغه خطبه 211

.6

بدبین همیشه با رنج و محنت است

از آنجا که افراد بدبین نمی توانند اعمال دیگران را خالی از غرض و آلودگی تصوّر نمایند همواره در یک رنج روحی و درد روانی بسر می برند و سوز و گداز خیال و پندار همواره آنان را شکنجه و رنج می دهد و بدبینی نه تنها در روان انسان اثر می گذارد بلکه روی ارتباطی که میان تن و جان است تن نیز از گزند و زیان آن سالم نمی ماند و در نتیجه روی دستگاه اعصاب(سمپاتیک)و غدد داخلی اثر می گذارد و چه بسا سبب اختلالات عملی بلکه عضوی شود.

و اگر گفته شود آدم بدبین از سعادتمندی در حیات دنیوی و اخروی هر دو محروم است،کلامی درست و مطابق واقع گفته شده است «خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرٰانُ الْمُبِینُ ».

.7

بدبین همیشه تنها است

کسی که به دیگران بدبین می شود و آنها را خیانتکار و در دوستی ناصاف و ناپایدار می پندارد ناچار می شود همه گونه روابط خود را از آنها ببرد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«بدگمانی بر هرکس چیره شود صلح و صفائی که بین او و دوستانش بود بهم می زند» (1).

و نیز از ترس رسیدن شر و ضرر دیگران به او،همیشه از مردمان فراری است و با کسی انس نمی گیرد.

و نیز فرمود:«هرکه بدبین است از همه مردم وحشت و ترس دارد» (2)و از این روی از تمام خیرات و برکات که از نزدیک شدن مسلمانان به یکدیگر باید نصیب او شود محروم خواهد بود.

1- 50) .من غلب عليه سوء الظن لم يترک بينه و بين خليله صلحا.غرر الحکم للامدی
2- 51) .من لم يحسن ظنه استوحش من کل احد.غرر الحکم

.8

بدبینی بیماری مسری است

چنانی که برخی از بیماری های مسری بطوریست که مجاور بیمار خواه ناخواه آلوده و بیمار می شود همچنین بدبینی یک نوع بیماری روانیست که مجاور خود را هم بدبین خواهد ساخت بطوری که همنشینان او،بدبینی در آنها یک خوی ثابت خواهد شد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«دوری کن از آمیزش با جمعی که از پی عیب های مردم روند و جوینده آنها باشند زیرا به سلامت نمی ماند مصاحبشان از آنها» (1)یعنی مصاحب ایشان هم به بدبینی و کنجکاوی مانند آنها مبتلا می شود و ممکن است مراد این باشد که مصاحبشان مورد بدبینی و کنجکاوی آنها قرار خواهد گرفت و از شرشان سالم نمی ماند.

.9

بدبینی سبب خیانت می شود

بدگمانی های بیمورد به همسر یا نوکر یا شاگرد مغازه یا کارگر کارخانه، آنان را به خیانت می کشاند زیرا کنجکاوی های زیاد شوهر یا بزرگ خانه یا صاحب کار،خیانت و کارهای زشت را بیاد آنها می آورد و فکر خیانت را در دل آنها می اندازد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«پرهیز کن از غیرت کردن بیمورد زیرا اظهار غیرت در غیر موردش زنان تندرست را به بیماری و بی گناه را بسوی گناه می خواند» (2).

مراد از بیماری ممکن است همان رنج و تعب باشد که از تعصّب و غیرت ورزی بیجا حاصل می شود یا بیماری که از رنج و غصّه عارض می شود یا بیماری روحانی و هلاکت اخروی باشد که بر چنین تعصب بیجا مترتب می شود

1- 52) .اياک و معاشره متتبعی عيوب الناس فانه لم يسلم مصاحبهم منهم.غرر الحکم
2- 53) .اياک و التغاير فی غير موضع غيره فان ذلک يدعوا الصحيحه الی السقم و البريئه الی الريب. نهج البلاغه مکتوب 34

خلاصه وظیفه هر عاقلی آنست که همسر و نوکر و شریک و به طور کلّی کسی را که می خواهد در زندگی خود شریک کند و محل اسرار خود قرارش دهد نخست باید او را آزمایش کند چون«اطمینان به هرکس پیش از آزمایش کردنش از کوتاهی عقل است» (1)و چون صلاح و خوبیش را دانست دیگر به او بدبین نشود یعنی از شنیدن یا دیدن چیزی از او که احتمال خوبی و بدی در آنست نباید بدگمان شود و در مقام کنجکاوی و مؤاخذه از او برآید.

درمان بدبینی

اشاره

باید دانست که بدبینی یکی از آثار کمبود عقل و خوردی خرد است چنان که از آثار بزرگی و رشد عقل بی اعتنائی بهر پندار و گمانی است و تا چیزی یقینی نباشد و احتمال خلاف اصلا داده نشود به آن معتقد نگردد و از آن پیروی نکند و رشد عقل به کسب خود انسانست یعنی اگر آدمی بنا گذارد از هر گمانی پیروی کند در نتیجه عقل او بهمان حدّی که در بچگی داشت خورد و ناچیز می ماند و چنین انسانی از هر خیر و سعادتی محروم و به هر شرّی گرفتار خواهد بود، زیرا کسی که تنها عیب و نقص دیگری را می بیند نقص خود را ندیده تا به تکمیل خود پردازد و به کمالی برسد؛عیب و شرّی در خود نمی بیند تا در مقام درمان و اصلاح خود برآید و خلاصه نقص و عیب یقینی خود را ندیدن و عیب مشکوک دیگری را دیدن و بدین جهت خود را بالاتر و بی عیب پنداشتن دلیل برخوردی خرد و شقاوت و محرومیّت از سعادت در دنیا و آخرتست.

خود را بالاتر از دیگران ندان

امام صادق علیه السلام فرمود:«اگر بخواهی چشمت روشن شود و به خیر دنیا و آخرت برسی پس به آنچه در دست مردمانست طمع نداشته باش و خود را از مردگان بشمار و هیچگاه خودت را بالاتر از یکی از مردمان ندان و زبانت را نگاهدار چنانی که مالت را نگه می داری» (2).

1- 54) .قال على عليه السلام الطمأنينه الى كل احد قبل الاختيار من قصور العقل.«غرر الحكم».
2- 55) .فان اردت ان تقر عينک و تنازل خير الدنيا و الاخره فاقطع الطمع مما فى ايدى الناس و عد نفسک فى الموتى و لا تحدثن نفسک انک فوق احد من الناس و اخزن لسانک كما تخزن مالک.معالم العبر نقل از خصال

عابدی در بنی اسرائیل در کوهی به عبادت سرگرم بود در خواب به او گفتند برو نزد فلان شخص کفش دوز و از او بخواه برایت دعا کند پس او را ملاقات کرد و از عملش پرسید.

گفت روزها روزه ام و به کسب مشغولم و آنچه به دستم آید پاره ای از آن را در راه خدا انفاق می کنم و بقیه را به مصرف قوت عیالم می رسانم.عابد به خود گفت روزه و انفاق چیزی نیست که او را صاحب چنین مقامی نزد خدا کند و در او به شک افتاد و چیزی از او نخواست و رفت.

شب دیگر به عابد گفتند برو نزد همان کفش دوز و بگو شأن تو نزد خدا برای خورد و کوچک گرفتن خودت است فردا آمد و این مطلب را به او گفت.

کفش دوز تصدیق کرد و گفت حال من چنین است که هیچگاه یکی از مردم را ندیدم جز اینکه در دلم گذشت که شاید او اهل نجات شود و من هلاک گردم.

عابد گفت:«همین حال تو سبب قربت به خدا شده است» (1).

تا بشود باید حمل به صحت کرد

اشاره

و خلاصه انسان عاقل هرگاه کار ناروائی از کسی دید یا شنید فورا آن شخص را بد نداند بمانند کودک که هرچه به نظرش رسید فورا باور دارد و از آن پیروی کند بلکه از جهاتی احتمال عقلی دهد مثلا بگوید نادرستی این کار به نظر من است و شاید من اشتباه کنم.یا اینکه آن شخص از روی سهو یا جهل به حکم یا به موضوع انجام داده و از اینجا است که اگر انسان از مسلمانی منکری دید نمی تواند فورا او را نهی کند و زجر نماید زیرا شاید از روی نادانی و بی خبری از حکم خدا بجا آورده که در این حال نهی جایز نیست بلکه ارشاد و راهنمائی و دانا کردن او واجبست.

مثلا می بیند دیگری رو به قبله بول می کند و احتمال دارد چون قبله را نشناخته یا حکم آن را ندانسته چنین می کند پس باید او را به حکم یا موضوع راهنمائی کند نه نهی و زجرش نماید و بدی او را در دل جای دهد.

و بر فرض که به نظر خودش هم نادرست باشد شاید از آن توبه کند یا کردار نیکی از او سرزند که تلافی شود و شاید سرانجامش سعادت باشد و با این

1- 56) .تنبیه الخواطر تألیف شیخ ورام.

احتمال نگذارد نفسش به او بدبین گردد.

دیگر آنکه این شخص که به نظر بد می آید شاید واقعا یکی از دوستان خدا باشد و بدبینی و آبروریزی از او جنگ با خداست چنانچه در بحث های پیش گفته شد.

و برای اثبات این مطلب به نقل یک روایت قناعت می شود:

داستان موسی بن جعفر(ع)و شقیق بلخی

در کشف الغمه از شقیق بلخی روایت کرده که گفت در سال 149 به حج می رفتم چون به قادسیه رسیدم دیدم مردمان بسیار با زینت و اموال برای حجّ حرکت کرده اند نظرم افتاد به جوان خوشروئی که ضعیف و گندم گون بود و جامه پشمینه بالای جامه های خویش پوشیده و شمله در بر و نعلین در پایش بود و از مردم برکنار و تنها نشسته بود.

با خود گفتم این جوان از طایفه صوفیه است و می خواهد بر مردم بار شود و ثقل خود را بر آنها اندازد به خدا قسم که نزد او می روم و او را سرزنش می کنم، چون نزدیکش رفتم و آن جوان مرا دید فرمود:«ای شقیق از بسیاری از گمان ها بپرهیزید که پاره ای گمان ها گناه است» (1)این بگفت و برفت.

من با خود گفتم این امر بزرگی بود که این جوان آنچه درون من گذشته بود بگفت و نام مرا برد،نیست این جوان جز بنده صالح خدا،بروم و از او التماس کنم مرا حلال نماید بدنبالش رفتم و هرچه دویدم او را نیافتم تا به منزل واقصه رسیدیم آنجا آن بزرگوار را دیدم که نماز می خواند و اعضایش می لرزد و اشکش ریزانست.

من گفتم این همان صاحب من است که در جستجوی او هستم بروم و از او حلال بودی بخواهم،صبر کردم تا از نماز فارغ شد به جانب او رفتم فرمود:«ای شقیق بخوان.«و من هرآینه بسیار آمرزنده ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار نیک کند سپس راه یابد» (2)این بفرمود و برفت.

به خود گفتم این جوان از ابدال است زیرا دو مرتبه از باطن من خبر داد

1- 57) .یا شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم.
2- 58) .یا شقیق اتل«و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی».

دیگر او را ندیدم تا به زباله رسیدیم دیدم آن جوان رکوه در دست دارد لب چاهی ایستاده می خواهد آب بکشد که ناگاه رکوه از دستش در چاه افتاد من نگاه کردم دیدم سر به جانب آسمان کرد و گفت:«پروردگارا توئی وسیله سیرابی من هرگاه تشنه شوم و وسیله سیری من هرگاه گرسنه گردم خدایا من غیر از این رکوه ندارم از من آن را مگیر» (1).

شقیق گفت به خدا سوگند دیدم آب چاه جوشید و بالا آمد جوان دست به جانب آب برد و رکوه را بگرفت و پر از آب کرده وضو گرفت چهار رکعت نماز گذارد پس به جانب تلّ ریگی رفت و از آن ریگ ها بگرفت و در رکوه ریخت حرکت داد و بیاشامید.

چون چنین دیدم نزدیکش رفتم سلام کردم جوابم داد گفتم از آنچه خدا به تو نعمت داده به من مرحمت فرما،فرمود ای شقیق همیشه نعمت خداوند در ظاهر و باطن با ما است پس به پروردگارت گمان نیک ببر،پس رکوه را به من داد چون آشامیدم دیدم سویق و شکر است به خدا سوگند هنوز لذیذتر و خوش بوتر از آن نیاشامیده ام،سیر و سیراب شدم و تا چند روز میل به طعام و آشامیدنی نداشتم دیگر آن بزرگوار را ندیدم تا به مکّه وارد شدم نیمه شبی او را دیدم در پهلوی قبّه السراب به نماز مشغول است و با خشوع نماز می خواند و تا طلوع فجر به گریه و مناجات سرگرم بود پس از نماز صبح هفت شوط طواف کرد و بیرون رفت من بدنبال او رفتم دیدم او را اطرافیان و غلامان است برخلاف آن وضعی که در بین راه بود و او را جلالت تمامی بود و مردم اطرافش جمع شده بر او سلام می کردند من به شخصی گفتم این جوان کیست؟گفتند:او«موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب»است،گفتم این عجائب که از او دیدم اگر جز او بود شگفت بود لکن چون از این بزرگوار است عجبی نیست.

بتدریج خوش گمانی عادت می شود

خلاصه درمان بدبینی آنست که در آنچه در این بحث گفته شد دقت کند و در نظر گیرد و چون خاطره بدگمانی به مؤمنی در دلش وارد شد فورا حمل به صحت کرده خوش گمانی به او را در دل خود جای دهد و در رفتارش با آن

1- 59) .انت ربی اذا ظمئت الی الماء و قوتی اذا اردت الطعام.

مؤمن بهتر شود و هرچند در ابتدا این رویّه بر نفس گران و ناگوار است لکن پس از چندی که بر آن مستمرّ شد خوش گمانی خوی و خصلت او شده بطوری که خاطره ناروا دیگر در دلش خطور نخواهد کرد زیرا چنانچه گفته شد خاطره بدگمانی از شیطانست که می خواهد انسان را در گناه اندازد و چون ببیند که این شخص به عکس می کند یعنی خوش گمان شده و در رفتارش بهتر می شود و بدین وسیله ثواب بیشتری می برد دیگر خاطره بد،بدل او وارد نمی کند.

و براستی اگر حسن ظن خوی کسی شود آنگاه است که لذّت سعادتمندی دنیوی و اخروی را می چشد و از رنج ها و اندوه های نکبت بار نفسانی خلاص می شود:

باید به بدبینی دیگران کمک نکرد

در خاتمه بحث سوءظن دو مطلب مهمّ تذکر داده می شود.

1-از آنجائی که بیشتر مردم در اثر ضعف ایمان و پیروی از نفس و شیطان بدبینی را رها نمی کنند و به این گناه بزرگ مبتلا می شوند وظیفه هر دینداری آنست که گفتار و کردارهایش را طوری انجام دهد که سبب بدبینی و تهمت زدن و افتراء بستن خلق به او نشود و بندگان خدا را به گناه بدبینی به خود مبتلا نسازد و آنها را در آلوده شدن به این گناه بزرگ یاری نکند:«و کمک نکنید بر گناه و ستم» (1).

و کمک کردن به بدبینی مردم در دو صورت حرام است یکی آنکه به قصد بدبین شدن مردم به او کاری را که ظاهرش به نظرها بد است و درستی آن پنهان باشد انجام دهد و این علاوه بر کمک به گناه بدبینی مردم،چون آبروریزی خود است در حرام بودنش شکی نیست.

صورت دوم آنکه قصد بدبین شدن مردم را به خودش ندارد لکن به یقین می داند اگر این کار را کرد مردم حتما به او بدبین خواهند شد در این صورت چون این کار کمک قهری به گناه می شود حرام است.

اما کارهائی که سبب یقینی بدبینی مردم نباشد و به این قصد هم انجام ندهد هرچند حرام نیست لکن احتیاط در ترک آنها است.

1- 60) . وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ . سوره 5،آیه 2.

و نیز شخص دیندار باید بر بندگان خدا ترحم کند و آنها را برادر دینی خود داند و چنانچه به آلودگی خودش به گناه ناراضی می باشد و در نگاهداری خود از هر گناهی کوشا است نسبت به دیگران هم باید چنین باشد و برای راهنمائی به این مطلب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«از جاهای تهمت بپرهیزید» (1)و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«هرکه خود را در معرض تهمت قرار دهد کسی را که به او بدگمان شده ملامت نکند» (2).

پیغمبر(ص)همسرش را معرفی می کند.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مسجد معتکف بود،صفیّه دختر حیّ بن اخطب که همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود بدیدن آن حضرت رفت در برگشتنش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قدری را همراهش آمد و با او سخن می فرمود،مردی از انصار رسید و گذشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را آواز داد و فرمود:این زن صفیه است یعنی با زن بیگانه سخن نمی گفتم.

آن شخص عرض کرد چه جای این سخن بود حاشا که کسی به شما گمان بد برد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:شیطان در خون و رگ آدمی جا دارد ترسیدم بر تو وارد شود و ترا هلاک کند.

و خلاصه شخص عاقل دیندار به خیال اینکه همه مردم به من خوشبین هستند و کارهای مرا درست می دانند نباید بی باک شده و از جاهای تهمت پرهیز نکند و جائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به امت خود این مطلب را ملاحظه می فرمود وظیفه دیگران آشکار است.

حرمت سوءظن استثناء ندارد

2-حکم حرمت سوءظن به تفصیلی که گفته شد عام است یعنی

1- 61) .اتقوا مواقع التهم.جامع السعاده
2- 62) .من عرض نفسه للتهمه فلا يلومن من اساء به الظن.جامع السعاده

بدبینی نسبت به هر مسلمانی در هر دوره و زمانی حرام است و استثنائی ندارد اما تجسّس یعنی کنجکاوی از امور نهانی و وضع زندگی و عیب مسلمانی،پس آن هم حرام است مگر در جای ضرورت به مقدار لازم.

مثلا در معامله ای که می خواهد بکند هرگاه پیش از معامله از حالات طرف فحص کند تا با اطمینان به او اقدام به معامله کند این فحص حلال است خصوصا اگر در زمانی واقع شده که بیشتر مردم راه صلاح و تقوی را رها کرده و به فساد گرائیده اند بطوری که اگر بدون فحص با آنها معامله ای انجام دهد احتمال قوی به خسران و زیان خود می دهد و در این صورت ترک فحص سزاوار نیست.

و در پاره موارد جایز است مثلا می خواهد همسری اختیار کند باید از دین و اخلاق او جستجو کند تا بتواند با او زندگی کند یا با کسی می خواهد شریک شود باید از دیانت و تقوای او فحص کند تا برایش گرفتاری پیش نیاید.

و خلاصه بدبین شدن به هر مسلمانی در هر زمانی حرام است اما در معاملات با یکدیگر خوشبین شدن و بدون فحص معامله ای انجام دادن مکروهست،خصوصا در زمان غلبه فساد بر بیشتر مردم.

و در مواردی که با ترک فحص،اقدام خطری و ضرری نزد عقلا دانسته می شود فحص لازم و ترک آن جایز نیست و از این بیان بخوبی دانسته شد که بدگمان نبودن به مسلمان با فحص از حال او هنگام معامله منافات ندارد.

و برای روشن شدن مطلب چند روایت نقل می شود:

خوش گمانی بیجا هم نباشد

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«هرگاه صلاح و سداد بر روزگار و اهل آن چیره شد پس مردی بدگمان شود به مردی که بدی او آشکار نشده،ستم کرده است و هرگاه فساد و نادرستی بر روزگار و اهل آن چیره شود پس نیکو گرداند گمان را مردی به مردی،خود را در معرض هلاکت انداخته است».

یعنی در زمان غلبه فساد،در مقابله با یکدیگر به خوش بینی نباید اقدام کرد و آن مقدار فحص که نزد عقل لازم است نباید ترک نمود،نه اینکه در غلبه

فساد به یکدیگر بدبین شوند زیرا بدبینی به مسلمان چه در زمان غلبه صلاح و چه در زمان غلبه فساد به طور کلّی حرام است.

ص:569

به عبارت دیگر اسلام درحالی که بدبینی را به طور کلّی حرام دانسته و به خوش بینی با یکدیگر امر کرده است در معاملات با یکدیگر تنها به خوش بینی اکتفا کردن را هم درست ندانسته خصوصا در زمان غلبه فساد،بلکه به فحص کردن و سند نوشتن و گواه گرفتن در بسیاری از معاملات امر فرموده است.

مؤمنین را تصدیق کن

اشاره

حمّاد بن سنان گوید مالی داشتم خواستم به یمن بفرستم برای تجارت، نزد حضرت جواد علیه السلام رفتم و مشورت نمودم گفتم می خواهم مالم را به فلان شخص بدهم که برود یمن معامله کند.امام فرمود:آیا ندانستی که او شراب می خورد؟گفتم به من رسانده اند که او چنین است،امام علیه السلام فرمود:«مؤمنین را تصدیق کن زیرا خداوند در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:«ایمان به خدا می آورد و مؤمنین را تصدیق می کند» (1).

خلاصه فرمایش امام علیه السلام آنست که شخصی که دسته ای از مؤمنین گواهی به شراب خواری او می دهند نباید گواهی آنها را نشنیده گرفت و از روی خوش بینی مال خود را بدست او داد و این اعتماد و اقدام عقلائی نیست.

اسماعیل و شراب خوار قریشی

اسماعیل فرزند حضرت صادق علیه السلام را مقداری مال بود و مردی از قریش می خواست به سمت یمن برای تجارت برود اسماعیل نزد پدر آمد و گفت فلان شخص عازم یمن است و من این مقدار مال دارم صلاح می دانید این مال را به او بدهم تا برای من جنس خریده و بفروشد و سودی به من رسد؟

امام علیه السلام فرمود فرزندم آیا به تو نرسیده که این شخص شراب خوار است؟

اسماعیل گفت مردم چنین می گویند.فرمود فرزندم به او اعتماد مکن و مال را به او مسپار.

اسماعیل اندرز پدر را نپذیرفت و مال خود را به او داد او هم به یمن رفت و مال اسماعیل را خورد و در مراجعت به او هیچ نداد.

ص:570

1- 63) . يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ . سوره 9،آیه 61

موسم حج شد اسماعیل به همراهی امام علیه السلام به حجّ مشرف شد روزی در حال طواف دعا کرد و گفت خدایا مالی که از دستم رفت به من عوض ده و در برابر به من اجر و ثواب مرحمت فرما.

امام علیه السلام به او رسید و دست مبارک بر پشت او گذاشت و فشاری داد و فرمود:

«فرزندم به خدا سوگند که ترا بر خدا حقی نیست و در برابر مالی که از تو تلف شده عوض و اجری برایت نخواهد بود زیرا تو اعتماد کردی بر کسی که به تو گفتند شراب خوار است».

اسماعیل گفت ای پدر من که به چشم خود شراب خواری او را ندیدم و تنها شنیدم مردم می گویند چنین است.

امام علیه السلام فرمود:خداوند فرمود:«به خدا ایمان می آورد و مؤمنین را تصدیق می کند»پس هرگاه دسته ای از مؤمنین نزد تو شهادت دادند آنها را تصدیق کن و شراب خوار را امین خود قرار مده زیرا خداوند فرموده:«و دارائی های خودتان را به سفیهان یعنی کم عقل ها ندهید» (1)کدام سفیه از شارب الخمر سفیه تر است؟«شراب خوار اگر همسر خواست از او نباید پذیرفت اگر از کسی وساطت کرد نباید اجابتش نمود و چیزی نباید به او سپرد پس اگر کسی چیزی نزد او سپارد و تلف شود نزد خدا اجری ندارد و حق تلافی نخواهد داشت» (2)و روایات در مقام فراوان و در آنچه نقل شد کفایتست.

1- 64) . وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ . سوره 4،آیه 5
2- 65) .وسائل الشیعه کتاب الودیعه باب 6.

7.حقد

اشاره

از گناهان قلبی و انحراف های روانی حقد است یعنی گاهی که انسان از دیگری ناملایمی می بیند یا می شنود و خشمگین می شود و از جلوگیری یا تلافی کردن ناتوان باشد و نتواند دل خود را خنک کند پس افروختگی بر او و دشمنیش را در دل جای دهد و به او بددل شود و این حالت را در فارسی کینه و در عربی حقد و بغض خوانند و در هر دلی جای گرفت موجب شقاوت و محرومیّت از سعادت در زندگی دنیوی و اخروی صاحبش خواهد شد به تفصیلی که ذکر می شود.

بنابراین دانستن بزرگی این گناه و زیان های آن و اسباب و درمان آن برای طالب سعادت ضروریست«پروردگارا در دل ما هیچ کینه(غلّ و دشمنی و حسد)برای هیچ فردی از اهل ایمان پدید مگردان و ما را از قصد رساندن بدی و شر به مؤمنین نگهدار» (1).

در تفسیر مجمع البیان گوید شکی نیست هرکس مؤمنی را دشمن دارد و

1- 1) .ربنا لا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلاًّ لِلَّذِینَ آمَنُوا سوره 59،آیه 10.

قصد بدی به او داشته باشد از جهت ایمانش،پس او کافر است و اگر از جهات دیگر(غیر از جهت ایمان)باشد پس او فاسق است.

بغض های حرام-

.1

بغض با خدا

بغض با خدا مانند کافری که جز مادّه و صورت اسباب عالم طبیعت شناسائی ندارد و تمام دلبستگی و دوستیش همان اسباب ظاهری است که شناخته و آنها را کارکن و بی نیازی بخش دانسته است هرگاه به او گفته شود:تو در نادانی و اشتباهی و باید بدانی خودت و تمام آنچه شناخته و دانسته ای همه آفریده و مقهور خدایند و به او نیازمندند و بازگشت همه بسوی او است.پس آن بدبخت بجای هوشیاری و حقیقت دانی و دلبریدگی از همه و علاقمندی و دوستی به خدا،بغض و خشم و دشمنی خدا را در دل جای دهد بطوری که هرگاه نام خدا به تنهائی برده شود مشمئز و متنفر گردد و او را ناخوش آید و این بغض اشدّ مراتب کفر است و عذابش در دوزخ از همه سخت تر و نجاتی برایش نخواهد بود.

«و هرگاه خدا به تنهائی نام برده شود دل های آنان که به رستاخیز ایمان ندارند می رمد و مشمئز و با غیظ می شود و چون از دیگران جز خدا نام برده شود شادمان می گردند» (1).

«اینست جزای دشمنان خدا آتش آنان را است در آتش،سرای جاودانی به پاداش انکارشان به آیات خداوند» (2).

.2

اشاره

بغض به قضای الهی

بغض به قضای تکلیفی یعنی حکم هائی که خداوند در قرآن مجید و بوسیله رسول گرامی خبر داده است هرکدام که برخلاف میل او است و به حسب

خیال شیطانی به ضررش می باشد دشمن شود و به آن خشمگین گردد مانند اینکه

1- 2) . وَ إِذٰا ذُکِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ وَ إِذٰا ذُکِرَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ إِذٰا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ . سوره 39،آیه 45.
2- 3) . ذٰلِکَ جَزٰاءُ أَعْدٰاءِ اللّٰهِ النّٰارُ لَهُمْ فِیهٰا دٰارُ الْخُلْدِ جَزٰاءً بِمٰا کٰانُوا بِآیٰاتِنٰا یَجْحَدُونَ . سوره 41،آیه 28.

با دیگری بر سر مالی ادّعائی دارد پس حکم خدا را بر او بخوانند و بگویند به حکم خدا دعوای تو باطل است و حقی نداری،پس آن جاهل از حکم خدا خشمگین شود و در دل به خدای خود سخط پیدا کند.

بغض به قضای تکوینی مانند عزّت و ذلّت،ثروتمندی و تهیدستی،مرگ و زندگی بیماری و تندرستی،و حوادث عمومی مانند سرما و گرما،قحطی و سایر بلاهای عمومی پس اگر در برابر قضای الهی که با میل او مخالف است خشم کند و سخط و اعتراض را در دل خود جای دهد این حالت بغض،حرام و گناه بزرگیست که توبه از آن واجب فوری است.

مثلا کسی را دشمن می دارد هرگاه ببیند خدا به او ثروت و مکنت و عزّت داده پس در دل خود از این قضای الهی خشمگین شود یا عقرب گزیده ای که از ستم آن در رنج و شکنجه باشد در دل با خدا خشمگین شود که چرا عقرب را آفرید تا مرا بگزد یا کسی که از تهیدستی یا مرگ بستگانش دلتنگ شود و به این قضای الهی در دل اعتراض نماید.

موارد خشم به قضای خدا فراوانست و به طور کلی بغض تکلیفی یا تکوینی حرام و گناه بزرگ است بلکه بعضی مراتب آن در حدّ کفر به خدا است و به این مطلب در قرآن مجید فراوان اشاره شده و پاره ای از آنها نقل می شود.

تا به داوری تسلیم نشوند ایمان نیاورده اند

1-«پس نه چنین است به پروردگارت(ای محمّد صلی الله علیه و آله وسلم)سوگند ایمان نیاورده اند تا ترا داور سازند در آنچه بین خود نزاع دارند سپس از آنچه برایشان داوری نمودی در دلشان تنگی و ناخشنودی نیابند و تسلیم تو گردند» (1).

و خلاصه آیه شریفه آنکه ایمان گاهی درست است که در برابر حکم خدا چه تشریعی و چه تکوینی تسلیم باشد و هیچگونه اعتراض و چون وچرائی در دل نداشته باشد و اگر در برابر خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم مخالفت و اعتراض و ردّ در دل باشد این حالت از اقسام شرک به خدا است چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:

«اگر طایفه ای خدا را به یکتائی بپرستند و نماز بپا دارند و زکوه بدهند و

1- 4) . فَلاٰ وَ رَبِّکَ لاٰ یُؤْمِنُونَ حَتّٰی یُحَکِّمُوکَ فِیمٰا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاٰ یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً. سوره 4،آیه 65

حج بجا آرند و روزه ماه رمضان بگیرند و بکاری که خدا و رسول کرده اند بگویند چرا این طور کرده و آن طور نکرده است و یا در دلشان این اعتراض باشد آنان مشرکند،و این آیه را تلاوت فرمود: فَلا وَ رَبِّکَ ...» (1).

اگر در معنای ایمان دقّت شود دانسته می گردد که حالت اعتراض ضدّ ایمانست یعنی کفر به خدا است زیرا ایمان تسلیم و انقیاد و تذلّل با محبّت است که به فارسی گرویدن گفته می شود و حالت اعتراض به حکم تشریعی یا تکوینی الهی طغیان و سرکشی و تقابل و بغض است و خلاصه ناگرویدن است.

2-«و کافران را سرنگونی باد و خداوند کارهایشان را تباه کرد،این تباهی برای آنست که ایشان دشوار و ناخوش داشتند آنچه را که خدا فروفرستاد (یعنی قرآن و شرایع احکام را)پس خداوند کار و کردارشان را نیست و نابود گردانید» (2).

3-«هرکه از قضای الهی ناخشنود است و از بلائی که به او رسیده یا آرزوئی که به آن نرسیده نگرانست و دل از خدا بریده و امیدی به یاری کردن خدا او را در دنیا و آخرت نداشته باشد و از این روی با خشم و بغض به خدا است پس بندی به گردن خود بندد و خود را سقف آویز کند آنگاه ببیند به این کارش؛ این بلا از او دور می شود یا به آن خواسته اش میرسد؟» (3)

تنها چاره،دلخوشی به خدا است

خلاصه انسانی باید بداند که خشم و بغض او در برابر قضای الهی غلط و بیهوده است و جز زیان در دنیا و آخرت برایش چیزی نیست زیرا عاجز و ناتوانست و اگر خودکشی هم کند دردش را دوا نمی کند و غیظش را فرو نمی نشاند پس به حکم عقل بر او واجبست صبر کند و انتظار فرج و یاری خدا را چنانچه وعده داده است (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً) داشته باشد و هیچگاه با پروردگارش بددل نشود و بداند که در بریدگی از خدا هلاکت دنیا و آخرتست مثلا کسی که

1- 5) .کافی و تفسیر عیاشی.

2- 6). وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمٰالَهُمْ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأَحْبَطَ أَعْمٰالَهُمْ. سوره 47،آیه 8 و 9.
3- 7) . مَنْ كٰانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللّٰهُ فِی الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَهِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَی السَّمٰاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مٰا يَغِيظُ. سوره 22،آیه 15

تهیدست می شود و در دل خشم و غیظ و بغض دارد ببیند غیظ او جز زیان دنیوی (مانند بیماری تن و زیان های دیگری که گفته می شود)و زیان اخروی یعنی محرومیت از اجر صابرین بلکه معذب شدن بمرتبه ای از عذاب دشمنان خدا آیا سود دیگری خواهد برد.

یا کسی که یکی از بستگان مورد علاقه اش بمیرد پس،از مرگ او خشمگین و با غیظ شود آیا جز زیان دنیوی و اخروی غیظش را نتیجه ای هست؟ و خلاصه این غیظ و بغض،حرام و گناه بزرگیست که توبه از آن واجب فوری است و هرگاه در این حالت صرخه زند یعنی صدا را از حدّ متعارف بلندتر کند یا بر سروصورت زند یا موی خود را بکند یا جامه اش را پاره کند و صورتش را بخراشد حرام های دیگری است که انجام داده و شرح و خصوصیات آن در کتب فقهی ذکر شده است. (1)، (2)

ناگفته نماند گریه کردن و ناله ای که از حدّ متعارف بلندتر نباشد در مرگ بستگان بلکه سایر مؤمنین جایز و مستحب است.

.3

بغض با پیغمبر و امام و ملائکه

اگر کسی دشمنی یکی از پیغمبران و امامان را در دل داشته باشد کافر و از دین اسلام بیرونست و اگر دشمنی یکی از ملائکه را داشته باشد ترک کرده آنچه ایمان به آن واجبست زیرا بنصّ قرآن ایمان به ملائکه واجبست 10مانند طائفه ای از یهود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گفتند چون واسطه وحی خدا به تو

1- 8) .برای دانستن اخباری که دلیل این احکامند به کتاب وسائل الشیعه ابواب الدفن باب 75 و 80 تا 84 مراجعه شود.
2- 9) .برای مزید اطلاع به چند مسئله از توضیح المسائل اشاره می شود: مسئله 641-جایز نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن را بخراشد و به خود لطمه بزند. مسئله 642-پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر جایز نیست و احتیاط واجب آنست که در مصیبت آنها هم یقه پاره نکند.

مسئله 643-اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد یا موی خود را بکند باید یک بنده آزاد کند یا ده فقیر را طعام دهد و یا آنها را بپوشاند و همچنین است اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند.
مسئله 644-احتیاط واجب آنست که در گریه بر میت صدا را خیلی بلند نکند. و در عروه الوثقی گوید جایز است گریه کردن بر میت هرچند گریه با صدا باشد بلکه گاهی رجحان دارد مانند جائی که گریه سبب آرامش حزن و درمان سوختگی دل شود بشرط اینکه منافی با رضای بقضای الهی نباشد،یعنی اگر طوری گریه با صدا کند که به زبان حال به قضای الهی خشمگین باشد حرامست.

جبرئیل است و ما دشمن جبرئیل هستیم به تو ایمان نمی آوریم.

و نیز مانند دشمنی بعضی از عوام نادان به عزرائیل(ملک الموت)و حال آنکه هرکس دشمن خدا و فرشتگان و پیغمبران و جبرئیل و میکائیل است(خدا هم دشمن اوست)پس خداوند دشمن کافرانست» (1), (2)

و در روایات متواتره تصریح شده که دشمنان اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بدترین کافرانند (3).

.4

بغض مؤمن به جهت ایمان او

کسی که مؤمنی را به جهت ایمانش دشمن دارد یعنی چون به خدا و رسول و آخرت گرویده و در اطاعت و عبادت خدا کوشا است دشمنی او را در

1- 11) . مَنْ کاٰنَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَ مَلاٰئِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِیلَ وَ مِیکاٰلَ فَإِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِلْکاٰفِرِینَ . سوره 2،آیه 98.
2- 12) .خدای را عز و جل چهار فرشته بزرگوار است که کار آدمی و جهان هستی بوسیله ایشان به اذن خداوند درست می شود یکی اسرافیل است و کار او دمیدن روح است در جسد یعنی ماده ای که آدمی و جانور از آن آفریده می شود چون آماده شود به اینکه از نطفه به علقه و از آن به مضغه رسد و اجزاء و اعضاء او درست شود اسرافیل به اذن خداوند جانی از امر خدا گیرد و در او دمد و نیز نفخه اماته کلی و نفخه احیاء کلی در روز قیامت بوسیله او است. دوم میکائیل است و کار او تحصیل مواد ارزاق و تکمیل صور آنها است یعنی میکائیل و یارانش به اذن خداوند،بخار از دریا برانگیزانند و ابر بر هوا گسترانند و از آن باران به زمین رسانند و دانه در زمین و میوه بر درخت پرورش دهند. سوم جبرئیل است و او بسوی پیغمبران وحی آورد و آنچه موجب سعادت دل و سعادت دنیا و آخرت بشر است تعلیمشان کند و چنانچه میکائیل وسیله حیات جسم است جبرئیل وسیله حیات دل باشد و پس از پیغمبر ما صلّی اللّه علیه و آله دیگر به

جهت وحی به زمین نیامد و آنچه که فرشتگان به دل های پیروان آن حضرت الهام رسانند از اعوان و یاوران آن ملک بزرگوار باشند. چهارم عزرائیل است و کارش جدا ساختن ارواح از اجساد و آزاد کردن روان ها از زندان بدن ها است و چون این کار بزرگترین خدمت و نعمت برای انسانست واجبست تعظیم و تکریم و دوستی این ملک بزرگوار و به عبارت دیگر هرچند مرگ برای انسانی از جهت طبیعت و علاقه های جنبه مادیت و حیوانیت بر او ناگوار است لکن باید به نور عقل و قوت ایمان خود دریابد که مرگ تنها وسیله نجات او از آلام و آفات و ناملایمات بیرون از حساب و نیز یگانه راه رسیدن به قرب حضرت آفریدگار و جوار ابرار و اخیار و ثواب های پروردگار می باشد از این جهت باید دوستی و محبت و تعظیم عزرائیل را در دل جای داد تا هنگام لقای او با بهجت و بشارت تسلیمش شود و اگر خدای نکرده دشمنی او را داشته باشد با کفر او را ملاقات کند (یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلائِکَةَ لا بُشْری یَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِینَ سوره 25 آیه 22)«روزی که ببینند فرشتگان را مباد مژده در آن روز برای گنهکاران».و دسته ای از بی خردان و یاوه گویان چون لقای کسی را خوش ندارند او را به عزرائیل تشبیه کنند بدین گستاخی و بی ادبی به کسی که واجب بود به او ایمان داشته باشند کافر شده اند و براستی اکثر مردم در تعظیم و معرفت ملائکه مقصرند.
3- 13) .برای اطلاع به جلد 7 بحار الانوار مراجعه شود.

دل جای دهد تا جائی که رسیدن زحمت و آزار و گرفتاریش را دوست دارد و هلاکتش را بخواهد چنین بغضی اشدّ مراتب کفر است زیرا علاوه بر انکار حق، عناد و دشمنی به حق هم دارد.

«ای اهل ایمان از غیرهم دین های خود و از منافقان دوست صمیمی و هم راز نگیرید چه آنها از فساد و تباهی در کار شما کوتاهی نمی کنند آنان همیشه دوست دارند که شما در رنج و سختی باشید،دشمنی از سخنان و لهجه آنها نمایانست و آنچه در دلهاشان نهانست بزرگتر و بیشتر است از آنچه بر زبان می گذرانند،ما آیات خود را برای شما به خوبی بیان کردیم اگر خرد و اندیشه دارید» (1).

«آگاه باشید شما آنان را دوست دارید لکن آنها شما را دوست ندارند زیرا شما به همه کتب آسمانی ایمان دارید امّا آنها با شما نفاق می کنند، هنگام ملاقات شما اظهار ایمان می کنند لکن چون تنها شوند از شدّت کینه سر انگشت خود را به دندان گزند،بگو بدین خشم بمیرند براستی که خداوند از کینه های دل ها آگاه است» (2).

«اگر شما را خوشحالی پیش آید بدحال شوند و چنانچه به شما حادثه ناگواری رسد خوشحال گردند آری اگر شما شکیبائی کنید و پرهیزگار باشید مکر و حیله آنان به شما ضرری نمی رساند زیرا خداوند به آنچه می کنید محیط است» (3).

.5

اشاره

بغض مؤمن به جهت گناهش

هرگاه انسان ببیند مؤمنی گناهی کرد جایز نیست دشمن او شود بطوری که از رنج و محنتش دلشاد گردد زیرا مؤمن اگر گناهی می کند از روی طغیان و

1- 14) . يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا ٰ تَتَّخِذُوا بِطا ٰ نَةً مِنْ دُونِكُمْ لا ٰ يَأْلُونَكُمْ خَبالاً وَدُّوا ما ٰ عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضا ٰ ءُ مِنْ أَفْوا ٰ هِهِمْ وَ ما ٰ تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيا ٰ تِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ . سوره 3،آيه 118
2- 15) . ها ٰ أَنْتُمْ أُولا ٰ ءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا ٰ يُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتا ٰ بِ كُلِّهِ وَ إِذا ٰ لَقُوكُمْ قا ٰ لُوا آمَنَّا وَ إِذا ٰ خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنا ٰ مِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذا ٰ تِ الصُّدُورِ. سوره 3،آيه 119
3- 16) . إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها ٰ وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا ٰ يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما ٰ يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ. سوره 3،آيه 120

عناد و سرکشی از فرمان خدا نیست بلکه در اثر غفلت و غلبه نفس و شیطان گناه می کند و بالاخره از آن پشیمان خواهد شد و چون اصل ایمانش محفوظ است دشمنیش را در دل جای دادن حرامست بلکه باید از دیدن گناه،به او ترحّم کند و دلسوزی نماید و او را به ترک و پشیمانی از آن وادارد.

و دلیل بر حرمت بغض مؤمن هرچند گنهکار باشد فراوانست و به پاره ای از آنها اشاره می شود.

دوستان آل محمد را دوست دار هرکه باشد

در مکتوب حضرت رضا علیه السلام است که«دوستدار آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم باش هرچند بدکردار باشی و دوست دار دوستان آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم را هرچند آنها بدکردار باشند» (1).

سیّد راوندی گوید این مکتوب امام علیه السلام اینک نزد یکی از اهل کرمند که قریه ایست در اطراف اصفهان موجود است و تفصیل آن اینست که مرد شتربانی شترهای خود را به امام علیه السلام کرایه داده بود گاهی که آن حضرت عازم خراسان بودند و چون خواست از خدمت آن حضرت برگردد خواهش کرد که به خط مبارک چیزی برایش بنویسند تا به آن متبرک شود و آن مرد از عامّه بود پس امام علیه السلام این حدیث را به خط خود نوشتند و به او دادند (2).

امیر المؤمنین علیه السلام به میثم تمار فرمود:«دوست دار دوست آل محمّد را هرچند بدکردار باشد و دشمن دار دشمن آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم را هرچند بسیار روزه دار و شب بیدار باشد (3)چون کافر معاند است».

کارش زشت ولی ذاتش زیباست

زید نرسی گوید به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم مردیست از دوستان شما و شناسای مقام شما و شراب می خورد و گناه کبیره از او سر می زند آیا از او بیزاری جوئیم یعنی دشمن او باشیم؟

1- 17) .کن محبا لال محمد و ان کنت فاسقا و محبا لمحبیهم و ان کانوا فاسقین.«دعوات راوندی»
2- 18) .دار السّلام نوری جلد 2،صفحه 203.
3- 19) .احبب حبیب آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم و ان کان فاسقا و ابغض مبغض آل محمد و ان کان صواما قواما.«امالی ابن شیخ»

امام علیه السلام فرمود:از کارش بیزار باشید نه از خودش،خودش را دوست دارید کارش را دشمن.

«گفتم آیا می توانیم به او فاسق و فاجر بگوئیم؟فرمود:«فاسق و فاجر و کافری که منکر ما و دشمن دوستان ماست به او نتوان گفت،دوست ما هرچند گناه کند فاسق(یعنی بدذات)نیست لکن به او بگوئید فاسق العمل(بدکار) فاجر العمل(بدکردار)مؤمن النفس خبیث الفعل(زشت کار)طیّب الروح و البدن(پاکیزه روان)» (1).

برای دانستن لزوم دوستی مؤمنین به یکدیگر و حرمت بغض مؤمن به کتاب الایمان و الکفر از اصول کافی مراجعه شود.

و باید دانست روایات وارده در این مقام مختص نیست به مؤمنی که هیچ گناهی از او سر نزند و ظاهر آنها عموم مؤمنین است.

با نهی از منکر منافات ندارد

اگر پرسش شود که در باب نهی از منکر از امیر المؤمنین روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم «به ما امر فرمود که با گنهکاران با چهره خشمگین برخورد کنید» (2)بنابراین بغض اهل معصیت از مؤمنین جایز بلکه واجبست.

پاسخ اینست که مراد به اهل معصیت کسانی هستند که بر گناه مستمرّ و مصرّ باشند نه مؤمنی که گناهی از او سر زد و دیگر بسراغ آن نرفت یا از آن توبه کرد.

و در برابر آنکه مستمر به گناه است باید تنها ظاهر خود را خشمگین کند و به او بفهماند که خشمش به جهت گناه اوست تا اینکه ترک کند نه اینکه بغض و کینه اش را در دل جای دهد.

و نیز اگر بنظر خشمگین به او نگاه کردن،بدتر می شود و طوریست که اگر با روی باز و نرمی با او رفتار کند و اندرز دهد امید ترک گناهش بیشتر است در این حال به نظر خشم آلود با او روبرو شدن حرام است.

1- 20) .قلت لابی الحسن موسی علیه السلام الرجل من مواليكم يكون عارفا يشرب الخمر و يرتكب الموبق من الذنب نتبرء منه فقال تبرؤا من فعله و لا تبرؤا منه احبوه و ابغضوا عمله...«اصل زيد نرسی»
2- 21) .امرنا رسول اللّه ان نلقی اهل المعاصی بوجوه مكفهره.

باید دانست حرام بودن بغض مؤمن اختصاص به شیعه دوازده امامی ندارد و این حکم شامل همه فرقه های اسلامی می شود جز ناصبی ها یعنی دشمنان اهل بیت علیهم السّلام (1).

بنابراین شیعه حق ندارد بغض مسلمانی از هر فرقه ای که باشد در دل جای دهد و با او دشمنی و ستیزه کند و در روایات فراوانی امر شده که با مخالفین نرمش و سازش کنید و حسن سلوک داشته باشید و به جماعت آنها حاضر شوید.

1- 22) . إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ -جز این نیست که تمام اهل ایمان با یکدیگر برادرند. در این آیه شریفه خداوند بین اهل ایمان برادری قرار داده بنابراین باید همه یار و یاور و غمخوار یکدیگر باشند و اگر نزاعی بین دو دسته آنها واقع شود باید بینشان را اصلاح داد چنانچه در همین آیه شریفه تذکر داده شده و مراد از مؤمنین آنهائی هستند که به خدا و رسول و قرآن و معاد ایمان دارند و حکمی از احکام ضروری اسلام را منکر نباشند هرچند دوازده امام علیهم السّلام را از روی قصور نشناخته باشند و در فروع احکام از دیگری پیروی کرده باشند و در روایات بسیار تصریح شده که جز شیعه از سایر فرقه های مسلمین هرگاه با اهل بیت علیه السلام دشمن نباشند و در اصل ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم و عمل صالح کوتاه نیامده باشند همه اهل نجاتند و تفاوت آنها با شیعه در درجات است. (فی الکافی باسناده الصحیح عن الصادق علیه السلام قیل له ا رأیت من صام و صلی و اجتنب المحارم و حسن ورعه ممن لا یعرف و لا ینصب فقال علیه السلام ان اللّه یدخل اولئک الجنه برحمته)از امام صادق پرسیده شد از حال آنهائی که نماز می خوانند و روزه می گیرند و محرمات را ترک می کنند لکن امامان را نمی شناسند و با آنها هم دشمن نیستند امام علیه السلام فرمود خدا آنها را برحمت خود به بهشت می برد. (و فیه و قال رجل للصادق علیه السلام انا نتبرء من قوم لا یقولون ما نقول فقال علیه السلام یتولونا و لا یقولون ما تقولون تتبرؤن منهم؟ قال قلت نعم قال علیه السلام فهو ذا عندنا ما لیس عندکم فینبغی لنا ان نبرء منکم الی ان قال فتولوهم و لا تتبرؤا منهم)مردی به امام صادق علیه السلام گفت ما از آنهائی که معتقد به عقیده ما نیستند بیزاریم.امام علیه السلام فرمود آنها ما را دوست دارند و چون با شما هم عقیده نیستند از آنها بیزارید(یعنی

نباید چنین باشد)امام علیه السلام فرمود؛در این صورت نزد ما هم حقائقی است که نزد شما نیست پس سزاوار است که ما هم از شما بیزار باشیم تا اینکه فرمود آنها را دوست بدارید و از آنها بیزار نباشید(حدیث طولانیست،کافی مترجم جلد 3،صفحه 73). و در احتجاج طبرسی از امام حسن عسکری علیه السلام است که فرمود مردم سه دسته اند یکی آنهائی که ما را شناختند و تسلیم ما شدند و از ما پیروی کردند پس آنها رستگار و دوست و ولی خدایند دسته دیگر آنهائی که ما را دشمن داشته و از ما بیزارند و ما را لعن می کنند و ریختن خونمان را حلال و منکر حق می باشند پس آنها کافر و مشرک و فاسقند دسته سوم آنهائی که ما را دوست دارند و به ما دشمنی ندارند لکن حق ما را نمی شناسند و پیرو ما نیستند و در کردارهای خود آنچه یقین است پیروی می کنند پس امیدواریم خدا آنها را بیامرزد و به بهشت برد و اینها مسلمان ناتوان هستند. در بخش عقائد این کتاب گذشت که جاهل قاصر چه در عقائد حقه و چه در اعمال واجب معذور است و معذب نخواهد بود «لا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا» (سوره 2،آیه 286)یعنی خدا تکلیف نمی کند کس را جز به مقدار طاقتش و همچنین «لا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ مٰا آتٰاهٰا» (سوره 65،آیه 7)یعنی خدا تکلیف نمی کند کسی را جز آنچه به او داده است.

پس کسانی که در مسجد الحرام یا مسجد النبی صلی الله علیه و آله وسلم یا جای دیگر هنگام نماز از مسجد بیرون می روند یا به جماعت حاضر نمی شوند خلاف تکلیف می کنند و بر آنها است که به جماعت ملحق شوند و اقتداء کنند و نماز هم صحیح است.

.6

اشاره

بغض مؤمن به جهت ستمی که کرده

هرگاه از مسلمانی آزاری به شخصی برسد مثلا کسی از بستگان او را بکشد یا او را یا بستگانش را بزند یا زخمی کند یا مالش را ببرد یا حقش را ندهد یا دشنامش دهد و مانند اینها از اموری که شرعا حرام و قهرا موجب عداوت می شود پس دل این شخص نسبت به بغض آن مسلمان ستم کننده سه حالت دارد:حرام،مباح،مستحب.

1-حالت حرام:آنست که دشمنی آن مسلمان را بیش از آنچه سزاوار ستمی که کرده در دل جای دهد مثلا اگر سیلی به صورتش زده چنان بغض زننده را در دل بگیرد که به یک مرتبه سیلی زدن و تلافی کردن از دلش بیرون نرود بلکه اگر ده مرتبه هم بزند باز دشمنی او در دلش هست و بهرگونه بلائی که به او برسد دلشاد می شود و چون او را سیلی زده دوست دارد که زمین بخورد،تهیدست شود،فرزندش بمیرد خودش نابود گردد یا اینکه اگر زخمی به او زده،قطعه قطعه شدنش را بخواهد و تا آخر عمر کینه اش را در دل داشته باشد و از رسیدن خیری به او بدحال شود و از رسیدن شرّی به او دلشاد گردد و خلاصه دشمنی به مسلمانی که ستمی کرده بیش از اندازه ای که سزاوار ستم او است حرامست زیرا بغض زائد،در تحت دلیل های حرمت بغض مؤمن که به پاره ای از آنها اشاره و بعدا هم ذکر می شود باقیست.

پاداش بدی به زیادتر حرامست

«و پاداش بدی،بدی است که مانند آن باشد» (1)زیرا اگر بیشتر باشد ستمی خواهد بود چنانچه در آخر آیه می فرماید:«خدا دوست ندارد ستمکاران را» 24.

1- 23 و 24) . وَ جَزٰاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهٰا... إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الظّٰالِمِينَ . سوره 42،آیه 40

امام صادق علیه السلام فرموده:«راستی بنده ای ستم کشد و پیوسته نفرین کند تا ستمگر شود» (1).

مجلسی گوید:یعنی در نفرین بر ستمکار از حد بگذراند تا ستمکار باشد چنانچه در برابر دشنامی به او یا گرفتن پول اندکی از او،نفرین به مرگ و نابودی و کوری کند(وجوه دیگری هم بیان می فرماید).

معامله به مثل جایز است

2-حالت مباح:آنست که بغض ستم کننده را به اندازه ستمی که کرده (2)در دل جای دهد و به اندازه ای که در شرع اسلام تعیین شده و در کتاب های قصاص و دیات مذکور است تلافی کند و پس از آن دیگر بغضی در دل نداشته باشد.

«و همانا کسی که تلافی کند پس از ستمی که کشیده پس این تلافی کنندگان بازخواستی برایشان نیست» (3)«و اگر سزا دهید کسی را که به شما عقوبت رسانده پس به همان اندازه عقوبت کنید که عقوبت شده اید» (4)پس کسی که بر شما تعدّی(تجاوز و ستم)کرد بمانند آن تعدّی که بر شما کرده بر او تعدّی کنید(و چون هنگام انتقام ممکن است از جاده حق و عدالت تجاوز شود امر به تقوی و احتیاط در تعدّی بر دشمنان نموده می فرماید)از خدا بترسید و برای خدا پرهیزکاری کنید و بدانید که«خداوند یار و یاور پرهیزگارانست» (5).

در این حکم همه یکسانند

باید دانست که در این حکم یعنی رعایت حق و عدالت در دشمنی و انتقام از ستم کننده،تمام افراد بشر برابرند یعنی چه مسلمان و چه کافر،پس اگر کافری ستمی کند نباید بیش از اندازه ستمش با او دشمن شد و از او انتقام گرفت.

1- 25) .ان العبد لیکون مظلوما فما یزال یدعو حتی یکون ظالما.کافی مترجم جلد 4 صفحه 19
2- 26) . وَ جَزٰاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُهٰا... سوره 12 آیه 10

3- 27) . وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظَلْمِهِ فَأُولئِکَ مٰا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ سوره 42،آيه 41
4- 28) . وَ إِنْ عٰاقَبْتُمْ فَعٰاقِبُوا بِمِثْلِ مٰا عُوقِبْتُمْ بِهِ سوره 16،آيه 126
5- 29) . فَمَنِ اعْتَدىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدىٰ عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ . سوره 2،آيه 194

امام صادق علیه السلام فرمود:«جز این نیست که مؤمن هنگام خشمش از حق و عدالت بیرون نشود» (1).

و حضرت باقر علیه السلام فرمود:«و هرگاه خشم کند تجاوز ننماید و ستم نکند» (2).و«مؤمن در بغض خود زیاد فرونمی رود» (3).

بخشش بهتر است

3-حالت مستحب:عفو است یعنی از ستمی که به او شده خشمگین نشود و آن را نشده گیرد یعنی دشمنی ستم کننده را در دل نگیرد و از تلافی کردن بگذرد و به این خوی خداپسند که از صفات پیغمبران و بزرگان دین است در قرآن مجید فراوان امر شده و آن را ستوده و بر آن ثواب بیحساب وعده فرموده است و برای مزید اطلاع به پاره ای از آنها اشاره می شود.

«پس هرکه گذشت کند و اصلاح نماید پس پاداشش بر خدا است» (4).

«و هرکه شکیبائی کند و بیامرزد این کار از کارهای جدّ و قصدهای درست و استوار است» (5).

«و اگر شکیبائی کنید و از انتقامجوئی صرفنظر نمائید همانا آن برای صابران بهتر است» (6).

«بگیر عفو را و مردم را به نیکوکاری وادار و از نادانان رویگردان باش» (7).

«و باید عفو کنند و گذشت نمایند آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد و خداوند آمرزنده و مهربانست» (8).

یعنی آمرزش خدا از شما در برابر آمرزش شما از یکدیگر است.

«نیکی و بدی یکسان نیست(خوی نیک مانند شکیبائی،پاکدامنی،

1- 30) .انما المؤمن اذا سخط لم یخرج سخطه من الحق خصال

2- 31) .و اذا ما غضبوا لم یظلموا کافی
3- 32) .لا یغرق فی بغضه.خصال
4- 33) . فَمَنْ عَفٰا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ . سوره 42،آیه 40
5- 34) . وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذٰلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ. سوره 42،آیه 43
6- 35) . وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصّٰابِرِينَ سوره 16،آیه 126
7- 36) . خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجٰاهِلِينَ سوره 7،آیه 199
8- 37) . وَ لْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ . سوره 24،آیه 22

بردباری،مدارا با خوی بد مانند خشم،سختی،سختگیری،تندی و انتقام در جزا، و سرانجام برابر نخواهد بود)دفع کن بدی را به آنچه نیکوتر است»(یعنی خشم را به بردباری تسکین ده و گناه را ببخش و لغو را به تغافل و بی اعتنائی) (1).

و ظاهر از کلمه احسن آنست که نه تنها بدی را به خوبی تلافی کن بلکه به آنچه خوب تر است دفع نما،مثلا اگر شخصی با شما بدی کند حسنه و نیکی آنست که او را ببخشی و کینه اش را در دل نگه نداری و احسن و نیک تر اینست که با او احسان و محبت کنی.

بدی را بدی سهل باشد جزاء اگر مردی احسن الی من اساء

«و اگر بدی را به عفو و احسان پاداش دادی آن کسی که میان تو و او دشمنی است گوئیا دوستی یار و خویشی هوادار تو خواهد شد» (2).

عدو را به الطاف گردن ببند که نتوان بریدن به تیغ این کمند

چو دشمن کرم بیند و لطف و جود نباید دگر خبث از او در وجود

چو با دوست دشوار گیری و تنگ نخواهد که بیند ترا نقش و رنگ

و گر خواجه با دشمنان نیک خوست کمی برنیاید که گردند دوست

«و این خوی و عادت نیک داده نشوند مگر آنان که شکیبائی کردند و خود را از خشم و کینه ورزی و انتقام جوئی نگهداشتند و عطا کرده نشود این خصلت پسندیده مگر کسی که بهره ای بزرگ از ایمان و انسانیت داشته و مقامی ارجمند از روحانیت نصیبش شده باشد» (3).

زیرا انتقام جوئی از ضعف نفس و سرعت تأثر است پس کسی که از ناملایمات رنجیده نشود بلکه محبّت و احسان کند دانسته می شود که در اثر تکرار شکیبائی،روحش بزرگ و قوی شده تا توانسته خشم و بغض و کینه را در دل جای ندهد و بجای آنها بردباری و بخشش و احسان داشته باشد.

آنها که خشم خود را فرومی برند

«و بشتابید بسوی کرداری که وسیله آمرزش پروردگار شما باشد و

1- 38) . وَ لاٰ تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لاَ السَّیِّئَهُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ . سوره 41،آیه 34
2- 39) . فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداٰوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ . سوره 41،آیه 34
3- 40) . وَ مٰا یُلَقّٰاهٰا إِلاَّ الَّذِینَ صَبَرُوا وَ مٰا یُلَقّٰاهٰا إِلاّٰ ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ . سوره 41،آیه 35.

بشتابید بسوی کاری که شما را برساند به بهشتی که فراخی آن به اندازه آسمان ها و زمین است و آماده شده است برای پرهیزگارانی که در راه خدا انفاق می کنند در شادی ها و کامیابی ها و در گزندها و ناکامی ها،و فروبرندگان خشم و نگهدارندگان خود از کینه و درگذرندگان از مردم و خداوند دوست دارد نیکوکاران را» (1).

کنیز امام سجاد علیه السلام بر دست آن حضرت آب می ریخت،گوشه ابریق بر سر آن حضرت خورد و شکست امام علیه السلام سر برداشت و به کنیز نگریست،کنیز گفت خداوند فرموده: «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ» امام فرمود:خشم خود را فروخوردم.

کنیز گفت: «وَ الْعافِینَ عَنِ النّاسِ » امام فرمود:عفوت کردم خدا هم از تو عفو کند کنیز گفت: «وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ » امام فرمود:در راه خدا آزادت کردم (2), (3)

آیا بغض ستمگر غیر اختیاریست؟

اگر گفته شود دشمنی کسی که به انسان ستمی کرده و آزار رسانده قهری و لازمه بشریّت و جنبه حیوانیّت است و خلاصه اختیاری نیست تا مورد تکلیف به حرمت و مؤاخذه و عقوبت باشد.

پاسخ اینست که آنچه قهری و غیر اختیاری است خطور بغض به دل می باشد و امّا جای دادن بغض در دل و مستمرّ داشتن آن پس شکی نیست که آن اختیاریست زیرا انسانی،به تدبّر در زیان های کینه که گفته می شود و دقّت در آیات و روایاتی که در مذمت آن ذکر شده و ایمان به وعده های الهی در ثواب عفو و گذشت می تواند دل خود را از آلودگی به بغض نگاه دارد و خلاصه کینه مانند سایر گناهان قلبی که هریک در جای خودش شرح داده شده اختیاری است و مورد تکلیف و مؤاخذه خواهد بود به دلیل هائی که ذکر شد و بعد از این هم ذکر می شود.

1- 41) . وَ سارِعُوا إِلیٰ مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرّٰاءِ وَ الضَّرّٰاءِ وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النّاسِ وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ . سوره 3،آیه 133 و 134

2- 42) .بحار الانوار جلد 11.

3- 43) .برای دانستن فضیلت کظم غیظ و عفو به کتاب اصول کافی باب الرفق و المداراه و باب الحلم و باب کظم الغیظ و باب العفو مراجعه شود.

و در این مقام خواننده عزیز دقّت کند در حال کسی که از جهت ایمان و عمل سزاوار بهشت باشد لکن با کینه مؤمنی بمیرد آیا می تواند با این آلودگی به بهشت رود درحالی که بهشت جای پاک دلان است که از هیچ جهت ذرّه ای ناراحتی و حزن و غصّه در آنها راه ندارد و بهشتیان کسانی اند که از برخورد با یکدیگر بهجت و مسرتشان بیشتر می شود برعکس دوزخیان که برخوردشان با یکدیگر عذاب تازه ای است برایشان.

پس مؤمن بهشتی که با حقد می میرد باید سال ها در برزخ یا مواقف قیامت بماند و گرفتار باشد تا از این آلودگی پاک شود و بتواند به بهشت رفته از آن بهره مند گردد.

از اینجا است که در قرآن مجید فرموده که بهشتیان را پیش از بهشت رفتن از گناه بزرگ کینه پاک می کنند و می فرماید:«کینه(و عداوت و خشمی)که در سینه هایشان بوده جدا کردیم» (1).

و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:«راستی بنده بر یک گناه خود صد سال زندانی باشد و به چشم خود ببیند که همسرانش در بهشت در ناز و نعمتند» (2).

و شاید این گناه اشاره به حقد و حسد باشد که صاحب آن هرچند بهشتی باشد با آن آلودگی نمی تواند به بهشت برود و باید زندانی شود تا از آن پاک گردد.

بنابراین هر عاقل دینداری که تنها آرزویش در جهان بدست آوردن آسایش در جهان ابدی است بطوری که هیچ گرفتاری نداشته باشد پس از دقت در این جمله کوتاهی که ذکر شد آیا کینه مؤمنی را در دل خود جای می دهد؟ آیا همیشه در حال خشم و غضب بر مؤمنی است؟اگر چنین باشد دلیل بر ضعف ایمان او است.

1- 44) . وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ ... سوره 7،آیه 43
2- 45) .ان العبد لیحبس علَی ذنب من ذنوبه مأه عام و انه لینظر الی ازواجه فی الجنه یتنعمن. کافی باب الذنوب حدیث 19

آیا بخشیدن زیر بار ستم رفتن است؟

اگر پرسیده شود بنا بر اینکه بغض و خشم و انتقام جوئی حرام باشد پس باید مسلمان بیچاره همیشه زیر بار ظلم برود و ستم کشد و ناله ای نکند و اگر دستور اسلامی عفو و احسان است پس باید مسلمان از حق خود صرفنظر کند و مؤاخذه و تلافی ننماید و این موجب اختلال نظام اجتماعی و جرئت ستمکاران خواهد شد.

پاسخ اینست که بغض و خشم و انتقام جوئی حرام،پس از وقوع ظلم و ستم است اگر بیش از اندازه ستمی که به او شده باشد و اگر بهمان اندازه باشد حرام نیست به تفصیلی که دانسته شد.

امّا پیش از وقوع ظلم بر هر مسلمانی واجبست زیر بار ظلم نرود و در برابر ستم ایستادگی کند و از مال و جان و ناموس خود دفاع نماید به این تفصیل هرگاه مسلمانی گرفتار ستمگری شود که قصد جان او یا زن یا فرزندش را دارد بر آن مسلمان واجبست اگر بتواند مقاومت کند و از خود و زن و فرزندش دفاع نماید هرچند گمان سلامت نداشته باشد.

و اگر توانائی مقاومت ندارد و بتواند فرار کند واجبست فرار کند تا جانش محفوظ بماند.

دفاع از مال و جان و ناموس واجبست

در حکم قصد جانست قصد زدن یا زخم کردن یا ناقص نمودن عضوی از بدن که در این موارد هم دفاع واجبست و هرگاه ظالم،قصد بردن مال را داشته باشد پس اگر آن مال ناچیز و غیر قابل اعتناء است مانند کفش کهنه ای که به آن اعتنائی نیست اگر دزدی خواست آن را ببرد دفاع از آن واجب نیست و جایز است و اگر مال مهمّ و مورد اعتناء است پس مشهور فقها فرموده اند دفاع از آن واجبست و بعضی فرموده اند وقتی واجبست که آن مال واجب الحفظ باشد مثل اینکه سرمایه اش در معرض خطر و مورد حاجت او است.

باید دانست که دفاع از مال وقتی واجبست که به سلامتی خود اطمینان

داشته باشد پس اگر گمان دارد که در دفاع از مال،جانش در خطر است مثلا دزد با اسلحه است و او اسلحه ندارد پس در این صورت مقاومت جایز نیست زیرا حفظ جان مقدم بر حفظ مال است و برای دانستن احکام دفاع به کتاب جهاد از کتب فقهی مراجعه شود.

تلافی نکردن زیر بار ظلم رفتن نیست

خلاصه بر هر مسلمانی حرام است تسلیم ستم شدن و از آن دفاع نکردن.

لکن اگر ستمی بر او وارد شد مطالبه تدارک بر او واجب نیست بلکه مخیر است بین عفو و صرف نظر کردن یا مطالبه تدارک.مثلا اگر ظالمی او را زد یا زخمی نمود یا عضوی از او را ناقص کرد می تواند ببخشد و می تواند مطالبه دیه یا قصاص کند مطابق آنچه در کتاب حدود و دیات و قصاص ذکر شده است.

یا اگر مال او را برده است می تواند عین آن اگر باشد یا مثل و قیمت آن اگر تلف شده مطالبه کند بدون زیادی چنانچه می تواند از آن صرفنظر کند مگر اینکه آن مال واجب الحفظ باشد مانند مال امانت یا سرمایه زندگی که در این صورت مطالبه آن واجبست.

از آنچه گفته شد دانسته گردید که مورد وجوب دفاع از ظلم پیش از وقوع آن است و مورد امر استحبابی عفو و گذشت پس از وقوع آنست پس بین این دو حکم هیچ تنافی نیست.

آیا عفو،اختلال نظام می آورد

و امّا آنچه گفته شد که عفو از ظلم موجب اختلال نظام و سبب جرأت ستمکار است،پاسخ اینست که آنچه موجب اختلال نظام است عفو از اجراء حدود الهی در صورت اجتماع شرائط آنست به تفصیلی که در کتاب حدود ذکر شده و در سوره توبه می فرماید:«و فرانگیرد شما را مهربانی به زانی و زانیه در اجراء حکم خدا»زیرا اگر زنای زناکار فاش شود بطوری که چهار مرد عادل بر آن گواهی دهند پس اگر او را حد نزنند و عفوش کنند زنا رواج می یابد بطوری که زشتی و گناه بزرگ بودنش از بین می رود و همچنین لواط و دزدی و قذف و شرب خمر و غیر اینها از چیزهائی که در شرع مقدس برایش حد واجب شده است.

و امّا عفو کردن از ستم های جزئی پس علاوه بر اینکه موجب اختلال نظام نیست موجب استحکام و تقویت نظام اجتماع است زیرا عفو سبب زیادتی علاقه و محبّت است چنانکه گفته شد و آن سبب تقویت اجتماع است.

غالبا عفو جلو ستم را می گیرد

و اینکه عفو سبب جرأت بر ستم و زیادتی آنست پس گوئیم این مطلب عمومی نیست بلکه غالبا به عکس است یعنی اگر ستم کننده عفو شود از تکرار ستمش جلوگیری می شود خصوصا اگر پس از عفو به او احسان هم بکنند که سبب قوّت علاقمندی و محبّت می شود چنانچه ذکر شد.

بلی اگر آن ستم کننده با قساوت و شقاوت باشد بطوری که به یقین بداند اگر او را رها کند و از او درگذرد جرأتش بر ستمگری بیشتر می شود و ستم های دیگری خواهد کرد البته در این صورت نباید از او گذشت.

و شواهد تاریخی بر اینکه عفو از ستم جلوگیری کرده بلکه سبب خیرهای فراوانی شده بسیار است از آن جمله:

پیغمبر قاتل عمویش را می بخشد

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در فتح مکّه از آزارهای بیشمار مشرکین عفو فرموده و آنها هم اسلام را پذیرفتند و بسیاری از ایشان اسلامشان نیکو شد و نیز از وحشی کشنده حضرت حمزه علیه السلام عفو فرموده و او را پذیرفت و این گذشت سبب شد که اسلام آورد و در آخر کارش بزرگترین اشقیاء که سدّ راه اسلام و مسلمین بود یعنی مسیلمه کذاب را کشت.

و نیز حضرت سیّد الشهداء علیه السلام روز عاشورا از حرّ ریاحی عفو فرمود و آن، وسیله رسیدن او به درجه عالی شهادت شد.

اگر پوزش بخواهد عفو لازمست

باید دانست آنچه گفته شد از استحباب عفو و احسان راجع به عفو ابتدا نیست یعنی ستم کشیده بدون درخواست ستم کننده او را ببخشد امّا اگر

ستمگر از کردار خود پشیمان شود و با شرمساری از ستمدیده پوزش بخواهد و عذرخواهی کند لازم است عذرش را بپذیرد و از او درگذرد.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:یا علی علیه السلام کسی که نپذیرد پوزش عذرخواهی را،چه راست گوید و چه دروغ،به شفاعت من نرسد» (1).

و نیز فرمود:«پوزش پذیر باشید از هر پوزشی خواه درست باشد یا نادرست و هرکه نپذیرد شفاعت من به او نرسد» (2).

حضرت سجاد علیه السلام فرمود:«اگر مردی ترا از سمت راستت دشنام داده سپس از طرف چپت برگشت و پوزش خواست عذرش را بپذیر» (3).

و در کشف الغمّه از موسی بن جعفر علیه السلام مرویست که به فرزندانش فرمود:«اگر کسی در گوش راست شما حرف ناروائی زد سپس برگشت به گوش چپ شما عذرخواهی کرد و گفت من حرف ناروا نزدم عذرش را بپذیرید»و نظیر همین روایت از امیر المؤمنین علیه السلام در فقیه و غرر نقل شده است.

.7

اشاره

بغض مؤمن به جهت ترک آداب و رسوم

هرگاه شخصی از مؤمنی خلاف توقع و انتظارش را دید یا پاره ای از آداب عرفی را ترک کرد و بدین وسیله او را دشمن دارد این بغض حرام قطعی و گناه بزرگی خواهد بود مثلا قصد می کند پولی به عنوان قرض از دیگری بگیرد و انتظار دارد که تا به او گفت فورا اطاعت کند و چون اظهار کرد و نداد دشمنش شود یا اینکه کتاب یا فرش یا لباس به عنوان عاریه از دیگری خواست و چون توقع داشت که او را امین داند و به او بدهد و چون نداد کینه اش را در دل جای دهد و مانند اینکه می خواست،چون وارد شود جلوش برخیزد و چون برنخاست دشمنش شود یا انتظار داشت تا دعوتش می کند فورا اجابت نماید یا در مجلس ضیافتی که برپا کرده از او نیز دعوت کند و چون نکرد دشمنش شود.

از همه بدتر دشمنی هائیست که از توقعات ناروا و توهمات کفرآمیز پیدا

1- 46) .من لم یقبل من متنصل عذرا صادقا کان او کاذبا لم ینل شفاعتی.«الفقیه»
2- 47) .اقبلوا العذر من کل متنصل محقا کان او مبطلا و من لم یقبل فلا ناله شفاعتی.مشکوه الانوار طبرسی
3- 48) .ان شتمک رجل من یمینک ثم تحول الیک عن یسارک فاعتذر الیک فاقبل عذره.کافی

می شود مانند دشمنی همکار به اینکه خیال کند چون فلان شخص با او هم شغل شده یا نزدیک مغازه اش دکانی باز کرده،مغازه او را از جلوه و رونق می اندازد و درآمدش کم می شود،غافل از آنکه رزق و کم و زیادش با خداست و براستی دشمنی همکار را در دل جای دادن بدترین انواع حقد است.

و در این مقام به پاره ای از روایات در حرمت بغض مؤمن اشاره می شود:

مورد خشم خدا و عملش پذیرفته نیست

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«و هرکس شب کند و در دلش دشمنی و بدخواهی برادر مسلمانش باشد شب کرده در خشم خدا و صبح کرده در خشم خدا تا اینکه توبه کند و از دشمنی برگردد و اگر بمیرد درحالی که در دلش دشمنی مسلمانی باشد بر دین اسلام نمرده است» (1).

امام صادق علیه السلام فرمود:«و نمی پذیرد خدا کردار مؤمنی را که در دلش بدخواهی برادر مؤمنش را داشته باشد» (2).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«بیش از سه روز قهر کردن از برادر دینی حلال نیست» 51.

قهر بیش از سه روز گناهش بیشتر است

مراد از هجران(قهر کردن)قطع علاقه قلبی و بریدن رشته الفت و دوستی و نفرت و انزجار دل است از کسی که خلاف توقعش از او دیده(از امور دنیوی)یا تقصیری در حقوق معاشرت و مصاحبت از او مشاهده نموده یا نزاع و جدال و گفتگوئی که بین آنها واقع شده است و اینکه در حدیث فرموده بیش از سه روز قهر و ستیزه بین دو برادر مسلمان حرامست مراد بیان مرتبه شدید گناه بغض مؤمن است یعنی اگر سه روز این بغض بماند گناهش سخت تر و شدیدتر است.

و اما نسبت به خصوص سه روز،مقتضای اطلاق سایر دلیل ها اینست که از همان لحظه نخستین که بغض مؤمن را در دل جای داد گنهکار است تا سه

1- 49) .و من بات و فی قلبه غش لاخیه المسلم بات فی سخط اللّه و اصبح کذلک و هو فی سخط اللّه حتی یتوب و یرجع و ان مات کذلک مات علی غیر دین الاسلام.عقاب الاعمال.
2- 50) .و لا یقبل اللّه من مؤمن عملا و هو مضمر علی اخیه المؤمن سوءا.کافی

روز و پس از آن سخت تر می شود.

آنکه زودتر آشتی کند زودتر به بهشت می رود

امام صادق علیه السلام فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است هر دو نفر مسلمانی که از هم قهر کنند و سه روز بر آن حال بمانند و صلح نکنند هر دو از اسلام بیرون باشند و میان آنها پیوست دینی نباشد و هرکدام پیشی گیرد به سخن گفتن با برادر مسلمان خود او است که روز حساب پیشی گیرد به رفتن به بهشت» (1).

حضرت باقر علیه السلام فرمود:«راستی شیطان میان دو مؤمن آشوبگری می کند تا یکی از آنها از دین خود برنگشته باشد و چون چنین کنند به پشت بخوابد و استراحت کند و سپس گوید کامیاب شدم،خدا رحمت کند مردی را که میان دو تن از دوستان ما الفت اندازد و آنها را آشتی دهد؛ای گروه مؤمنین باهم الفت گیرید و مهر بورزید» (2).

و خلاصه حدیث آنکه قهر کردن از یکدیگر از فریب شیطانست و شیطان همیشه در کمین مؤمنین است و می کوشد تا دینشان را بگیرد و چون به مراد خود برسد راحت و آزاد و خوش می شود.

در برابرش هرکس اصلاح دهد و نفرت را با الفت مبدل سازد شیطان را سخت آزرده است.

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید:«پیوسته تا دو مسلمان باهم قهرند ابلیس شاد است و چون آشتی کنند زانوهایش بلرزد و بهم خورد و بندهایش از هم بگسلد و فریاد کشد،واویلا گوید از هلاکتی که دیده است» (3).

1- 52) .عن الصادق علیه السلام قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ایما مسلمین تهاجرا فمکثا ثلثا لا یصطلحان الا کانا خارجین من الاسلام و لم یکن بینهما ولایه فایهما سبق الی کلام اخیه کان السابق الی الجنه یوم الحساب.کافی مترجم جلد 4 صفحه 34

2- 53) .ان الشیطان یغری بین المؤمنین ما لم یرجع احدهم عن دینه فاذا فعلوا ذلک استلقی علی قفاه و تمدد ثم قال فزت فرحم اللّه امرء الف بین

وليين لنا يا معشر المؤمنين تآلفوا و تعاطفوا.«كافى»
3- 54) .لا يزال ابليس فرحا ما اهتجر المسلمان فاذا التقيا اصطكت ركبتاه و تخلعت اوصاله و نادى يا ويله ما لقى من الثبور. «كافى»

گاهی هر دو سزاوار لعنتند

مفضّل گوید شنیدم از امام صادق علیه السلام می فرماید:«دو مرد بطور قهر از هم جدا نشوند جز اینکه یکی از آنها سزاوار بیزاری و لعنت است و بسا که هر دو سزاوار آن باشند».

معتّب به آن حضرت عرض کرد فدایت شوم این جزای ظالم است مظلوم چه تقصیری دارد؟فرمود:«برای آنکه برادر خود را به پیوست و آشتی با خویش نمی خواند و از گفته او صرفنظر نمی کند شنیدم پدرم می فرماید هرگاه دو نفر باهم ستیزه کردند و یکی بر دیگری چیره شد آنکه ستم دیده،نزد طرف ستمگر خود رود تا آنکه به او بگوید ای برادر من به تو ستم کردم و بدین وسیله قهر و متارکه میان او و رفیقش برطرف شود زیرا خدا حکیم و عادل است،از ظالم داد مظلوم را می ستاند» (1).

و خلاصه حدیث؛دو نفری که از هم قهر می کنند و دشمنی یکدیگر را در دل جای می دهند هرگاه بر این قهر و خشم ادامه دهند هر دو مقصر و گنهکارند، ظالم که آشکار است اما مظلوم،چون می تواند هم خشم خود را دور کند و هم خشم ظالم را به اینکه نزد او رود و بگوید برادر من بد کردم،ستم نمودم مرا ببخش(و اگر توریه کند بهتر است یعنی از جمله ستم کردم قصد کند ستم به نفس خود را)و در روایات از جمله حقوق مؤمنین به یکدیگر نگاه داشتن از گناه شمرده شده است.

چیزی نخواهید تا خشمگین نشوید

حضرت صادق علیه السلام فرمود:«حاجت های خودتان را از برادران دینی خود خواهش نکنید که اگر خواستید و آنها به شما ندادند خشمگین شوید و(چون

1- 55) .سمعت ابا عبد اللّه علیه السلام یقول لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب احدهما البرائه و اللعنه و ربما استحق ذلک کلاهما فقال له معتب جعلنی اللّه فداک هذا الظالم فما بال المظلوم قال علیه السلام لانه لا یدعوا اخاه الی صلته و لا یتغامس له عن کلامه سمعت ابی یقول اذا تنازع اثنان فعاز احدهما الاخر فلیرجع المظلوم الی صاحبه حتی یقول لصاحبه ای اخی انا الظالم حتی یقطع الهجران بینه و بین صاحبه فان اللّه تعالی حکم عدل یأخذ للمظلوم من الظالم.«کافی»

خشم کردید)کافر شوید» (1).

در این حدیث خشم و بغض به مؤمن را به جهت دنیوی در حدّ کفر دانسته و برای اینکه مؤمنی به چنین گناه بزرگی گرفتار نشود امر فرمود که تا بتوانید از یکدیگر چیزی نخواهید مبادا خواهش شما را انجام ندهند و به گناه بغض مؤمن آلوده شوید.

و نیز از پدران بزرگوارش نقل فرمود:که«گواهی کسی که در دلش دشمنی است بر چیزی پذیرفته نیست» (2).

و همچنین فرمود:«گواهی مرد و زن خیانتکار و همچنین کسی که با برادر دینی خود دشمنی دارد گذرا نیست» (3).

فرمایش محقق در شرایع و شهید در مسالک

محقق در شرایع می فرماید:«حسد گناه است و همچنین دشمنی با مؤمن هم گناه است و آشکار کردن بغض،ضرررساننده است به عدالت» (4).

یعنی بغض مؤمن تا دانسته نشده تنها گناه درونیست و چون آشکارش کرد و دانسته شد دیگر عادل نیست یعنی در اموری که عدالت شرط آنست مانند شهادت و امامت جماعت نمی توان او را عادل دانست مگر اینکه توبه کند و اطمینان به ملکه عدالت او پیدا شود.

شهید ثانی در مسالک در شرح عبارت محقق فرموده:«در بین فقهای اسلام خلافی نیست در حرمت حسد و بغض مؤمن و در روایات فراوانی از هر دو سخت نهی شده و وعده عذاب بر هر دو داده شده و هر دو از گناهان کبیره است پس ضرررساننده به عدالت است هرچند آشکار نشود و تنها در درون باشد یعنی در گفتار یا کردار حسد و بغض خود را ظاهر نکند و جهت اینکه فقهاء اظهار حسد و بغض را دلیل بر بی عدالتی دانسته اند نه برای اینست که حسد و بغض درونی گناه نیست،بلکه به این جهت است که تا ظاهر نشود،برای دیگران دانسته

1- 56) .لا تسئلوا اخوانکم الحوائج فیمنعونکم فتغضبون و تکفرون.«دار السّلام نوری صفحه 202»

2- 57) .لا تقبل شهاده ذی شحناء.«الفقیه»
3- 58) .لا یجوز شهاده خائن و لا خائنه و لا ذی غمز علی اخیه.«معانی الاخبار»
4- 59) .الحسد معصیه و کذا بغضه المؤمن و التظاهر بذلک قادح فی العداله.شرایع کتاب الشهادات مسئله 7

نمی شود گناه درونی او،پس حسد و بغض هرچند به تنهائی و بدون اظهار حرامند لکن تا دانسته نشود و آشکار نگردد بی عدالتی آن شخص ثابت نمی شود تا شهادتش ردّ شود و معنای حسد ناخوش داشتن نعمت است بر کسی که حسدش را دارد و آرزومند گرفته شدن نعمت از او است خواه این حالت درونیش را آن کس باخبر شود یا بی خبر بماند.

و معنای بغض مؤمن ناخوش داشتن مؤمن و گران و سنگین داشتن و نفرت داشتن از او است بدون گناهی که کرده باشد بلکه به سبب امر دنیوی،پس بغض مؤمن بدون گناهی که کرده باشد به تنهائی معصیت است خواه از او قهر کند و او را ترک نماید یا نه و اگر با آن بغض قلبی،قهر هم کرد و او را ترک نمود دو معصیت کرده است و اگر بغض تنها باشد بدون قهر کردن یک معصیت است چنانکه اگر قهر کردن تنها بدون بغض قلبی باشد یک معصیت است (1).

و در ریاض فرموده:«اتفاق فتوی و روایت بر معصیت بودن دشمنی و کینه مؤمن از غیر جهت دینی است و فقهاء در تفسیر عداوت گفته اند خوشحال شود از بدحالی مؤمنی و ناخوش شود از خوشی او.

و بعض دیگر اضافه کرده اند آرزوی گرفته شدن نعمت را از او و همه اینها گناه بزرگی است و اگر نگوئیم گناه کبیره است به اصرار بر آن قطعا کبیره می شود».

باید دنیا را کوچک و آخرت را بزرگ دید

اگر گفته شود بغض انسانی،از کسی که خلاف انتظارش را از او دیده قهری و غیر اختیاری است بنابراین مورد تکلیف و مؤاخذه نمی شود،پاسخ اینست که در بحث بغض در برابر ستم گفته شد آنچه غیر اختیاری است خطور نخستین بغض است لکن جای دادن آن را در دل اختیاریست و در این مقام گوئیم:

«سبب اصلی پیدایش بغض در این موارد حبّ دنیا یعنی علاقه شدید به

1- 60) .لا خلاف فی تحریم هذین الامرین و التهدید علیهما فی الاخبار مستفیض و هما من الکبائر فیقدحان فی العداله مطلقا و انما جعل التظاهر

بهما قادحا لانهما من الاعمال القلبيه فلا يتحقق تأثيرهما فى الشهاده الا مع اظهارهما و ان كانا محرمين بدون الاظهار و المراد بالحسد كراهيه النعمه على المحسود و تمنى زوالها سوء وصلت الى الحاسد ام لا و ببغضه كراهته و استشقاله لا بسبب دينى كفسق فبغضه لا لاجله معصيه سواء قاطعه مع ذلک ام لا فان هجره فهما معصيتان و قد يحصل كل منهما بدون الاخرى.«مسالک»

زندگی دنیوی و اوضاع آن و بی خبری از جهان عظیم پس از مرگ است بدیهی است کسی که حیات عاریه دنیوی را بزرگ دید کوچکترین ناملایم و خلاف توقعی از کسی که ببیند از او رنجیده می شود چنان که اگر به نور ایمان،بزرگی عالم آخرت و زندگی جاودانی پس از مرگ را شناخت و از بزرگی اوضاع و گزارشات آن جهان باخبر شد زندگی دنیوی نزد او کوچک و بی ارزش می شود و بزرگترین ناملایمات این جهان او را ناراحت و رنجیده نکرده او را از پا در نمی آورد و خوشی ها و ناخوشی های حیات مادّی را پست تر از این می داند که در او اثری گذارد بنابراین تنها سبب بغض و کینه ضعف ایمان و جهل به حقیقت است و چون تقویت ایمان و شناسائی حقیقت در اختیار او است جلوگیری از کینه هم اختیاری است.

زیان های حقد

اشاره

کسی که او را خشم می گیرد اگر به قوت ایمان صبر کرد و آتش خشم خود را خاموش نمود دلش آلودگی پیدا نمی کند و همچنین اگر نتوانست صبر کند و توانست تلافی کند بطوری که دلش خنک شود پس آن هم دلش از آتش خشم آزاد است و اگر صبر نکرد و تلافی هم نتوانست کند پس آتش خشم در دلش جای گرفته و دشمنی و نفرت و بدخواهی طرف در دلش پیدا می شود و اگر این حالت در دل مستمر شود مقدّمه و سبب ده آفت خواهد شد بدین قرار:

1 و 2-حسادت و هجران

کسی که کینه دیگری را دارد قهرا از گرفتاریش خوشحال و از خوشی او ناراحت می شود و آرزوی گرفته شدن نعمت او را دارد و این همان حسد حرام است که در بحث آتیه ذکر خواهد شد.

و همچنین کینه سبب می شود که انسانی از کسی که به او دشمنی داشته قهر و قطع رابطه کند و دلیل بزرگی گناه هجران ذکر شد.

3-شماتت و سرزنش

کسی که دشمن دیگری شود هنگامی که او را گرفتار بیند شادکام

ص:598

می شود و غالبا شادی خود را به خندیدن و سایر کارهایی شادی بخش آشکار می سازد و او را استهزاء و مسخره می نماید و به زبان او را سرزنش می کند مثلا می گوید چه خوب شد که چنین گرفتار شدی چون چنان کردی چنین شدی چون ترا نفرین کردم بخاطر من دچار این بلا و مصیبت شدی،حضرت صادق علیه السلام فرمود:«هرکه مؤمنی را سرزنش کند خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش کند» (1)و نیز فرمود:«هرکه مؤمنی را به گناهی سرزنش کند نمیرد تا آن را مرتکب شود» و همچنین فرمود:«شادکامی و شماتت در گرفتاری و مصیبت برادر دینی از خود نشان مده(و بترس از اینکه)خدا به او ترحّم کند و آن گرفتاری را به تو دهد» (2).

و همچنین فرمود:«کسی که در مصیبتی که به برادرش رسد،شادکامی و شماتت کند از جهان نرود تا گرفتار فتنه شود» (3)یعنی بمانند او گرفتار بلا و مصیبت شود برای انتقام جوئی از مؤمن.

4-غیبت و تهمت

کسی که دشمن دیگری شد نمی تواند از نقل عیب هائی که از طرف می داند خودداری کند بلکه از عیب گذاری بر او یعنی نمی تواند به او تهمت نزند زیرا جلوگیر او از تهمت و غیبت جز قوّت ایمان به خدا و روز جزا چیز دیگر نخواهد بود و اگر ایمان درست و محکمی داشت از اوّل کینه مؤمن را در دل جای نمی داد و بزرگی گناه غیبت و تهمت در کتاب گناهان کبیره ذکر شده است.

5 و 6-خیانت و تحقیر

کسی که دشمن دیگری شد آماده خیانت کردن به او می شود و از هیچ خیانتی نسبت به او خودداری نمی تواند کرد تا جائی که اسرار او را که پیش از دشمنیش دانسته بود فاش می کند و به او خیانت می کند و بزرگی گناه خیانت در کتاب گناهان کبیره ذکر شده است.

و همچنین از آثار و لوازم کینه،خوار و زبون کردن دشمن است یعنی در

1- 61) .من انب مؤمنا انبه اللّه فی الدنیا و الاخره.کافی مترجم جلد 4 ص 55 و 49
2- 62) .لا تبدی الشماته لاخیک فیرحمه اللّه و یصیرها بک.کافی مترجم جلد 4 ص 55 و 49
3- 63) .من شمت بمصیبه نزلت باخیه لم یخرج من الدنیا حتی یفتتن.کافی مترجم جلد 4 ص 55 و 49

برخورد با او از او رو برمی گرداند به او سلام نمی کند او را مسخره می نماید ادای او را درمی آورد دیگران را مانع می شود که او را تعظیم و تکریم نمایند و مانند اینها و بزرگی هریک از آن گناهان در کتاب مزبور ذکر شده است.

7 و 8-منع حقوق واجب-آزاررسانی

کسی را که دشمن داشته،اگر رحم باشد قطع رحم می کند اگر همسایه است حق همسایگی را اداء نمی کند و اگر مظلوم و گرفتار باشد از او دادرسی نمی نماید و به فریادش نمی رسد و همچنین سایر حقوق واجب را ترک خواهد کرد و بزرگی گناه هریک در محلّ خودش ذکر شده است.

و همچنین کسی که کینه دیگری را به دل گرفت آماده هر نوع آزاری است که بتواند به او برساند از دست و زبان.

9-زیان های دنیوی

هر انسانی در مدّت زندگانی دنیویه اش نیازمندی های بیشماری به یاری کردن دیگران دارد بطوری که اگر دوستانی نداشته باشد که با او همکاری و هم دردی کنند و نیازمندی هایش را برطرف سازند خودش به تنهائی از عهده بر نخواهد آمد و با هرکه دشمن شود قهرا او هم دشمنش می شود و از یکدیگر می برند و دادرسی از یکدیگر نمی کنند و چون این مطلب بین افراد تکرار شد همگان تنها می شوند و در سختی های زندگی دچار رنج های از پا درآورنده خواهند شد علاوه بر رنج ها و ناراحتی های درونی که از حالت بغض نهانی خود می برند تا جائی که بر اعصاب اثر گذاشته و بیمارش خواهد کرد خصوصا اگر دشمن را در ناز و نعمت و کامیاب بیند یا نتواند با او دشمنی کند.

10-زیان های اخروی

اشاره

شخص کینه دار علاوه بر گناهان بیشماری که به آنها آلوده خواهد شد چنانچه گفته شد از خیرات و برکات فراوانی که بوسیله الفت و علاقه محبّت ممکن بوده به آنها برسد محروم خواهد شد که به پاره ای از آنها اشاره می شود:

ص:600

هر مؤمنی را دشمن های نهانیست(یعنی شیاطین)که در کمین او هستند و دشمن ایمان و درستکاری اویند و کارشان القاء وسوسه ها و خاطره های نارواست در درون او،تا بدین وسیله ایمانش را ربوده و از صراط مستقیم عبودیت او را منحرف کنند و خلاصه بمانند خودشان بی ایمان و تبهکار شود و به مقام شامخ انسانیت نرسد و در این خصومتشان یک لحظه از مؤمن غافل نیستند و به تعبیر بزرگی که از او پرسیده شد آیا شیاطین بمانند بشر خواب دارند؟گفت اگر در شبانه روز لحظه ای خواب داشتند ما در آن ساعت از شر آنها در امان بودیم.

از اینجا است که در قرآن مجید مکرّر از دشمنی شیطان خبر داده و امر فرموده است که برای نبرد با او آماده شوند (1).

و براستی مؤمن به تنهائی از مبارزه با چنین دشمن سرسختی ناتوانست و تنها راه پیروزی بر او استمداد از قلوب مؤمنین است بلکه رابطه دوستی خدائی خود را با آنها محکم کند و با آنها متحد و یکدل و یک جان شود و چون چنین شود هرگاه شیطان نزدیک دل او بیاید می بیند یکدل نیست بلکه صدها دلست و به چنین دل محکمی راه ندارد و از اینجا است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«مؤمن برای مؤمن دیگر بمانند ساختمان است که اجزاء آن(سنگ،آهن،آجر،گچ، سیمان)،محکم کننده و نگاهدارنده یکدیگر هستند» (2)و برای همین منظور است که در روایات فراوانی دستور داده شده که تا می توانید دوست ایمانی پیدا کنید و با یکدیگر صمیمی و یکدل باشید تا جائی که:

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار»و«ناتوان ترین مردم کسی است که از بدست آوردن برادر دینی و رفیق الهی ناتوان باشد و از او عاجزتر کسی که دوست خود را از دست بدهد».

و حضرت صادق علیه السلام فرمود:«زیاد کنید دوستان خود را که در دنیا یار و یاور شما هستند و در آخرت شفاعت خواه شمایند» (3).

1- 64) إِنَّ الشَّیْطٰانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا سوره 35 آیه 6.

2- 65) المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضا(حج وسائل احكام العشره باب 7
3- 66) مدرک اين دو روايت و ساير روايات كه نقل نشده(حج وسائل احكام العشره باب 7)است

نماز جماعت و کوشش شیطان در ترک آن

از اینجا دانسته می شود جهت اهمیت و کثرت فضیلت و ثواب نماز جماعت تا جائی که از نماز فرادی خواندن نهی شده است زیرا هرگاه چند نفر علاقه و رابطه دوستی خدائی دل هاشان را یکی کند و با یک دل رو به خدا نمایند شیطان ضعیف تر از آنست که بتواند به دل آنها رخنه کند و از گوهر ایمانشان دستبردی زند.

و راستی تمام سعی شیطان و آرزوی او،جدائی و بریدگی دل های مؤمنین از یکدیگر است زیرا هر مؤمنی را که توانست از مؤمن دیگر جدا کند به همان اندازه توانا می شود بر تسلط بر او و به همان اندازه می تواند خودش را به دل او برساند و تیرهای وسوسه اش را در دلش کارگر سازد چنانچه در احادیث گذشته از امام باقر و صادق علیهما السّلام نقل شد.

بهترین مؤمنین،الفت گیرنده ترین آنهاست

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود:«مؤمن عزیز و کریم است و منافق حیله گر و پست،و بهترین مؤمن کسی است که محل الفت مؤمنین باشد و کسی که به مؤمنی الفت نمی گیرد و دیگری هم به او الفت نمی گیرد خیری در او نیست».فرمود:و شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود:

بدترین مردمان کسی است که دشمن مؤمنین است و دل های مؤمنین هم از او کراهت دارد،نمّام بین دوستان،جدائی اندازنده بین دوستان و عیب جوی مردمان است اینها هستند که خداوند در قیامت به نظر رحمت به آنها ننگرد و آنها را پاکیزه نمی فرماید پس این آیه را تلاوت فرمود:«خداوند ترا(ای محمّد صلی الله علیه و آله وسلم) به یاری کردن خودش و مؤمنین یاری فرمود و بین دل های مؤمنین الفت داد» (1).

1- 67) .المؤمن غر کریم و المنافق خب لئیم و خیر المؤمنین من کان مألفه للمؤمنین و لا خیر فیمن لا یألف و لا یؤلف قال و سمعت رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم یقول شرار الناس من یبغض المؤمنین و تبغضه قلوبهم المشائون بالنمیمه المفرقون بین الاحبه الباغون للناس العیب اولئک لا ینظر اللّه الیهم و لا یزکیهم یوم القیمه ثم تلا«هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و الف بین قلوبهم».وسائل جلد 2 صفحه 204

محرومیت از دعای مؤمن و درجات باقی

و خلاصه بزرگترین زیان مؤمن از دشمنی و بریدگی از مؤمن دیگر،تنها شدن او است در برابر دشمن سرسختش یعنی شیطان و دیگر محرومیت از شفاعت او در قیامت و دیگر محرومیت از دعاهایش و محرومیت از برکات و درجات و مقامات دوستی در راه خدا است،به تفصیلی که در باب حب فی اللّه از اصول کافی است.

و دیگر محرومیت از ثواب هائیست که در معاشرت با او ممکن بوده به آنها برسد.

درمان بغض های حرام

اشاره

پس از دانستن مراتب هفتگانه بغض حرام و زیان های آنها لازم است به درمان و جلوگیری هریک از این مراتب بطور اختصار اشاره شود.

1-بغض با خدا:

باید به آنچه در بخش عقائد این کتاب نوشته شد از روی دقت مطالعه کند و پروردگار جهان آفرین را بشناسد و بداند که خودش و علاقه هایش و هرچه در جهان هستی است همه از خداوند است سپس در ساختمان بدنش دقت کند و اجزاء و اعضای آن را تا قوای ادراکیه اش در نظر آرد و سپس تأمل کند در نعمت های جزئی مستمری که به او عنایت فرموده است و می فرماید تا جائی که به یقین بداند نعمت های الهی درباره او از اندازه و شماره بیرونست.

پیدایش نان تا مرحله هضم

برای نمونه در لقمه نانی که همه روزه می خورد دقت کند و ببیند چه اسباب های بیشماری که پروردگار عالم به کار انداخته تا این لقمه نان بدست رسیده است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

ص:603

و نیز دقت کند در اسبابی که برای هضم شدن و جزء بدن گردیدن و موجب قوی شدنش قرار داده از دندان ها و حرکت فک و آب دهان و دستگاه هاضمه یعنی معده و کبد و دستگاه تصفیه خون یعنی قلب که شرح هریک موجب طول کلام است.

و نیز برای دانستن بی نهایتی نعمت ها دقتی در دستگاه تنفس کند تا بداند که:«هر نفسی که فرومی رود ممد حیاتست و چون برمی گردد مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری لازم...»

دوست داشتن منعم فطری بشر است

پس از این یقین،علاقمندی و دوستی پروردگار عالم نصیبش خواهد شد زیرا دوست داشتن منعم فطری هر بشری است و گفته اند که«الانسان عبید الاحسان»انسان برده نیکی است آیا بشر از سگ کمتر و پست تر است که با صاحب خود علاقمند می شود بطوری که خودش را فدای او می کند؟ ! (1)

از اینجاست که در قرآن مجید مکرر امر شده به یاد کردن نعمت های بی پایان خداوند که از آثار این یاد،ترک طغیان و سرکشی و سرپیچی از اوامر خداست و در برابر حالت خشوع و خضوع یعنی علاقمندی و دوستی و تذلل برای پروردگار نصیب خواهد شد:«پس یاد کنید نعمت های خدا را به امید آنکه رستگار شوید» (2)زیرا در یاد کردن نعمت ها و شکر آنها سبب علاقمندی و دوستی و بندگی خدا است و نیز سبب زیادتی نعمت و بهره برداری خواهد شد و همین است تنها وسیله رستگاری و سعادتمندی در دنیا و آخرت.

«و یاد کنید نعمت های خدا را و به سخت تر فسادی در زمین تبهکاری نکنید» (3).

در این آیه شریفه اشاره شده که فراموشی نعمت های خدا موجب سخت ترین فساد است،توضیح مطلب آنکه:

1- 68) .رجوع شود به داستان های 71 و 72 از کتاب داستان های شگفت بقلم مؤلف.
2- 69) . فَاذْکُرُوا آلاءَ اللّٰهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ . سوره 7،آیه 69
3- 70) . فَاذْکُرُوا آلاءَ اللّٰهِ وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ . سوره 7،آیه 74

خرابکاری مانع شدن از رسیدن به کمال است

هر جزئی از اجزاء جهان هستی را کمالیست که به تدریج باید به آن برسد و فساد آن در نرسیدن به آن کمال مناسب او است یا گرفته شدن آن، بنابراین اگر انسانی مانع شود از رسیدن چیزی به کمالش او را مفسد(خرابکار) گویند و چون انسان را که اشرف اجزاء جهان آفرینش است کمالیست که باید به آن برسد و آن کمال شناختن پروردگار عالم و علاقه به او و بندگی او است و این هم حاصل نشود جز به زیاد یاد کردن او و نعمت های بی پایان او.

و خلاصه ترک یاد نعمت سبب نرسیدن به کمال انسانی است و آن هم سخت ترین فساد است.

ایمان دلبستگی و کفربریدگی است

و در بخش عقائد این کتاب گفته شد که ایمان به معنی علاقمندی و دلبستگی و انقیاد و بندگی حضرت آفریدگار است که به فارسی گرویدن گفته می شود چنانچه کفر به معنی بریدن از خدا و دلبستگی بدنیا و طغیان است که به فارسی ناگرویدن و سرکشی گفته می شود و در قرآن مجید می فرماید:«آنکه سرپیچید و زندگی دنیا را برگزید همانا جایگاهش دوزخ است» (1).

و راه تحصیل ایمان و تقویت آن به تفصیل گفته شد و کسی که طالب رسیدن به کمال انسانیست باید به آنچه گفته شد رفتار کند.

2-درمان بغض به قضاء و قدر:کسی که در برابر قضای تکوینی یا تکلیفی الهی که مخالف میل نفسانی او است ناخشنود می شود و تسلیم حکم خدا نمی گردد باید چند مطلب را در نظر گیرد یکی التفات به دانائی و توانائی و مهربانی خداوند است که هریک از این صفات را باید در او به بینهایتی بشناسد.

دیگر التفات به نادانی و بی خبری خود است و بداند که حقائق و واقعیات و امور آتیه بر او پوشیده است بطوری که اگر بودن چیزی را برای خود صلاح دید باید احتمال خطاء و اشتباه در خود دهد شاید واقعا نبودن آن صلاح او

1- 71) . فَأَمّا مَنْ طَغیٰ وَ آثَرَ الْحَیاٰهَ الدُّنْیا فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْویٰ . سوره 79،آیه 38

باشد و بالعکس و به این مطلب در قرآن مجید اشاره فرموده است:«بسا چیزی را ناخوش دارید و آن برایتان خوبست و بسا چیزی را خوش دارید و آن برایتان بد است و خدا می داند و شما نمی دانید» (1).

بنابراین صلاح اندیشی انسان برای خودش یعنی بگوید حتما صلاح من در این است که چنین شود یا چنین نشود غلط و نارواست بلکه باید در برابر قضای الهی بمانند بیمار در برابر مداوای طبیب حاذق و مهربان باشد.

کار خود گر بخدا بازگذاری حافظ ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی

پس بد مطلق نباشد در جهان

و نیز باید بداند که هر ناملایمی که به او می رسد و به نظرش شری است سودهائی در آنست بطوری که خیر آن بیش از جهت شری است که پنداشته است،مثلا مرگ یکی از بستگان را که می بیند سخت ناخوشنود و ناراحت می شود باید بفهمد که اگر مرگ او صلاحش نبود بطوری که برای او بهتر از بودنش نبود خدا جانش را نمی گرفت.

و به طور کلی هرکس در هروقت می میرد مرگ برایش در آن وقت بهتر بوده زیرا اگر بنده شایسته بود زودتر از رنج های دنیا خلاص شده و به عالم اعلی رسیده و اگر سرکش بود به مرگش بسرکشی اش خاتمه داده می شود و دیگر به عقوبتش افزوده نمی گردد.

نعمت های دیگر را فراموش نکن

و نیز در برابر هر ناملایمی فورا متذکر نعمت های فراوانی که خدا به او داده است بشود مثلا اگر تهیدستی به او روی آورد متذکر نعمت عافیت و بزرگی آن شود و اگر بیماری عضوی پیدا کند متذکر عافیت سایر اعضای خود گردد و از همه بالاتر بقاء اصل حیات است.

و نیز متذکر نعمت عقل و صفات کمالیه ای که خدا به او داده است بشود و از همه بالاتر نعمت اصل ایمان و ولایت آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم که حیات پاکیزه

1- 72) . عَسیٰ أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ عَسیٰ أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ . سوره 2،آیه 216.

حقیقی است بشود و خلاصه باید بداند که در هر اندازه از ناراحتی و گرفتاری است نسبت به نعمت هائی که خدا به او داده است ناچیز خواهد بود.

گفتگوی یوسف با پدر و برادرانش

چون حضرت یعقوب و یوسف علیه السلام بهم رسیدند یعقوب پرسید پسر جان بگو برایم چه بر سرت آمد؟گفت پدر از من مپرس که برادرانم با من چه کردند بلکه بپرس که خداوند کریم با من چه کرد و مرا به کجا رساند.

چون برادرانش او را شناختند و صبح و شام بر سر سفره با یوسف هم خوراک می شدند سخت شرمنده شده از یوسف خواستند اجازه دهد تا حاضر نشوند.

یوسف فرمود:شما سبب عزت و رفعت من هستید زیرا پیش از آمدن شما مصریان مرا غلامی می پنداشتند که به سلطنت رسیده ام و چون شما آمدید و شناخته شدم دانستند غلام نبوده ام بلکه پیغمبرزاده و از اولاد ابراهیم خلیلم.

دنیای ناپایدار-همه گرفتار

و نیز نظری به کوتاهی عمر و زودگذری آن کند و ببیند چگونه هر لحظه مرگ او را تهدید می کند و بداند که از خوشی ها و ناخوشی های دنیا اثری باقی نخواهد ماند.

و نیز دقت کند در حالات افراد بشر که هم زمان او یا گذشتگانند از هر طبقه از ثروتمندان و زورمندان ببیند آیا یک نفری را پیدا می کند که در مدت حیات دنیوی دچار ناملایم و گرفتاری نشده باشد بلکه هرچه ثروت و قدرت زیادتر باشد ناراحتی و گرفتاری بیشتر است.

یک تن آسوده در جهان دیدم آن هم آسوده اش تخلص بود

و از این دقت قاعده کلی فهمیده می شود که بنای زندگی بشر در دنیا بر گرفتاری است بطوری که از لوازم قطعی آنست و حیات طیبه بشری که

هیچ ناراحتی و ملالی نداشته باشد تنها در بهشت است.

و از اینجا است که در قیامت پروردگار عالم عذرخواهی می فرماید از مؤمنین در برابر گرفتاری ها و بلاهائی که در دنیا به آنها رسیده می فرماید

ص:607

حاجت هائی که در دنیا از من خواستید و به شما داده نشد از خواری شما نبود بلکه از کوچکی و تنگی و خواری دنیا بود و امروز هرچه بخواهید به شما داده خواهد شد.

بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید

و نیز در حالات پیغمبران و امامان و بزرگان دین تأمل کند تا بداند:

هرکه در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند

و تفصیل اسرار بلاها و خاصیت آنها و نقل آیات و روایات موجب طول کلام است به محل مناسب تری برگزار می شود.

شکیبایان پاداش بیحساب می برند

و نیز متذکر شود اجرهائی که در قرآن مجید و روایات متواتره برای صبرکنندگان وعده داده شده،و بداند اگر بجای صبر و تسلیم،جزع و فزع و ناخشنودی و خشم پیدا کرد علاوه بر محرومیت از مقامات و درجات اهل صبر و تسلیم و رضا،در همین حیات چند روزه هم در شکنجه و رنج و سختی روانی خواهد بود.

و اگر کسی این چند جمله کوتاه را که گفته شد در نظر بگیرد و در نتیجه توقع و انتظار آسایش مطلق و راحتی همه جانبه را در مدّت حیات عاریه دنیوی نداشته باشد،بلکه آمادگی برای ناکامی ها و گرفتاری ها پیدا کند آسایش روانی در دنیا و لذّت مطلق و کامیابی همه جانبه در سرای آخرت بهره اش خواهد شد.

چون ملک گدایان به جهان سلطنتی نیست

مجموع تر از ملک رضا مملکتی نیست

3-درمان بغض پیغمبر و امام و ملئکه:کسی که پیغمبری یا امامی را به رسالت و امامت شناخته یا هر فرشته ای که بواسطه بین خدا و بشر دانسته و بهمین جهات آنها را دشمن دارد پس حقیقت دشمنی با آنها از این

جهات،دشمنی با خدا است که سخت ترین مراتب کفر است و درمانش تحصیل ایمان به خدا است به تفصیلی که گفته شد.

و اگر دشمنی با آنها از جهات دیگر باشد پس اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یا امام علیه السلام را دشمن دارد از جهت اینکه برخلاف میل او حکمی فرموده است مانند خوارج که در جنگ صفّین از نخست به امیر المؤمنین علیه السلام فشار آوردند که جنگ با معاویه را

ترک کند و چون امام علیه السلام بناچار ترک کرد رأی آنها برگشت و دشمن امام علیه السلام شدند که چرا ترک جنگ کردی،شکّی نیست که در این دشمنی همان ناگرویدن و نپذیرفتن امامت آن حضرت است و آن بی ایمانی و دشمنی با رسول خدا علیه السلام است چون آن حضرت از طرف خداوند حکم فرمود به وجوب دوستی و اطاعت از امیر المؤمنین علیه السلام و سایر امامان تا جائی که فرمود:«دوستی علی علیه السلام ایمان و دشمنی با او کفر است»بنابراین چنین نادانی باید از جهل مرکب بیرون آید و از کفر خود باخبر شود و بکوشد اساس ایمان خود را محکم کند به تفصیلی که دانسته شد.

دشمنی یهود با جبرئیل،احمقانه بود

طایفه ای از یهود جبرئیل را دشمن می داشتند از جهت اینکه حکم خدا را به جنگ کردن که بر ضرر خود می دانستند بر پیغمبران می آورد،و آشکار است که این دشمنی جز بی خردی و نافهمی سبب دیگری ندارد زیرا بر ملکی که جز اطاعت از امر خداوند شأنی ندارد حرجی نیست.

دیگر آنکه ابلاغ حکم جهاد او را دیدند امّا وحی های حیات بخش او را از معارف الهی و وظائف بندگی ندیدند تا از جان و دل او را دوست دارند.

عزرائیل وسیله وصال است نه فراق

و طائفه ای از عوام که ملک الموت را دشمن دارند از جهت اینکه واسطه گرفتن جان ها است پس باید بدانند که ملک الموت مانند سایر ملئکه مطیع امر خداست و سرکشی و تخلّف از امر او در آنها راه ندارد و خدا است که جان هائی را که به بدن ها داده بازپس می گیرد بوسیله عزرائیل و یاران او،پس بر او حرجی و ایرادی نیست.دیگر آنکه گرفتن جان ها که سبب جدائی و درد فراق است می بیند امّا وسیله بودنش برای آزادی جان ها از زندان بدن ها را نمی بیند و نیز وسیله بودنش را برای جدائی و فراق خویشتن و دوستان دنیوی را می بیند اما سبب بودنش برای وصال به خویشان و دوستان از گذشتگان و کوچ کنندگان به عالم اعلی را نمی بیند تا از جان و دل او را دوست دارند به تفصیلی که گذشت.

4-بغض مؤمن از جهت ایمان و غیر آن:امّا بغض مؤمن از جهت ایمانش به

ص:609

خدا و رسول یا به جهت تقوایش یافت نمی شود جز در کسی که کافر و دشمن خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم باشد و درمان آن ذکر گردید.

و اگر بغض به مؤمن از جهت سایر عقائد حقّه باشد مانند مسلمانی که دشمن دارد شیعه دوازده امامی را از جهت اینکه ایشان را امام و واجب الاطاعه می دانند پس باید بدانند که حقیقت این دشمنی برگشت به دشمنی اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است و از احکام ضروری اسلام که از قرآن و سنت متواتر ثابت شده وجوب دوستی اهل بیت علیه السلام و حرمت دشمنی با آنها است و بنابراین اگر کسی شیعه را از جهت تشیع او دشمن دارد فاسق و سزاوار عذابست.

امام صادق علیه السلام فرمود:راستی مردی باشد که شماها(شیعیان)را دوست دارد و عقیده شما را نفهمد و خدا او را بوسیله شما به بهشت برد و براستی مردی باشد که شما را دشمن دارد و عقیده شما را نفهمد و خدا بواسطه بغض او به شما او را به دوزخ برد.

5-بغض مؤمن فاسق:باید دانست هرکسی که ایمان به خداوند یگانه آورد و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم را فرستاده و آخرین پیغمبر او دانست و معاد را پذیرفت و از احکام ضروری اسلام حکمی را منکر نشد،چنین شخصی مسلمان و از تمام مزایای مسلمانی برخوردار است و اگر واجبی را ترک یا حرامی را بجا آورد(البته نه از روی انکار بلکه از روی مسامحه کاری و غلبه نفس و شیطان)فاسق می شود تا گاهی که از گناهش توبه کند خواه آن واجب از امور اعتقادی باشد مانند وجوب اعتقاد به امامت علی علیه السلام و یازده ائمه معصومین علیه السلام یا از وظائف عملی باشد مانند نماز و روزه و حج.

پس از دانستن این مطلب گوئیم:خوارج و نواصب یعنی دشمنان اهل بیت علیهم السّلام به سبب انکار حکم ضروری اسلام که وجوب مودت اهل بیت باشد از اسلام بیرونند و کافر هستند و در آخر بحث،وجوب بغض آنها گفته می شود و جز آنها سایر فرقه های مسلمین همه باهم برادر و برابرند و بغض فرقه ای فرقه دیگر را عقلا و شرعا ناروا و حرام است زیرا همه در اصل اسلام که گفته شد متحدند پس از جهت کفر و انکار بیمورد است.

بغض جاهل قاصر نیز بیجا است

و اما از جهت فسق در امور اعتقادی. (1)پس اگر مستضعف و جاهل قاصر باشد یعنی توانائی تحقیق حق نداشته یا اینکه توانائی داشته و تحقیق هم نموده لکن حق بر او آشکار نشده چون چنین شخصی نزد خداوند معذور است و از این جهت معذب نخواهد بود بغض او هم بی مورد و حرام است.

بلی اگر توانائی داشته و پس از تحقیق و آشکار شدن حق باز آن را نپذیرفته و بدان معتقد نشده چون چنین شخصی معاند با حق و مبغوض خدا و معذب خواهد بود بغض او با مورد است مانند عالم مسلمانی که از روی دلیل های عقلی و آیات قرآن مجید و روایات متواتر که در کتب کلام ذکر شده امامت علی علیه السلام و سایر ائمه علیه السلام را فهمیده و باز به امامت آنها معتقد نشود پس معلوم می شود ایمان به خدا و رسول و قرآن ندارد.

خلاصه جز مقصر و معاند با حق بغض سایرین بی مورد است و در برخورد با آنها باید هدایتشان را دوست داشت و تا می شود با حسن سلوک و حسن بیان آنها را به حق آشنا کرد.

ناگفته نماند چون مقصر بودن در پذیرفتن حق یک امر نهانی است و یقین به آن کم است باید همه مسلمانان را احتمال قصور دهد و آنها را دشمن ندارد جز کسی که مقصر بودنش را به یقین دانسته باشد.

1- 73) .محقق طوسی علیه الرحمه در تجرید الکلام فرمود:«و محاربوا علی علیه السّلام کفره و مخالفوه فسقه»یعنی جنگ کنندگان با علی علیه السّلام و دشمنان او کافرند و آنهائی که با علی علیه السّلام دشمن نیستند و امامت او را نپذیرفتند فاسقند. و باید دانست که فسق آنها در صورتیست که مقصر باشند در اعتقاد به امامت آن حضرت نه قاصر،بنابراین مسلمانانی که اعتقاد به امامت علی علیه السلام و سایر ائمه ندارند سه دسته اند: 1-گروهی که محارب و دشمن آنهایند و آنها کافر و سزاوار همیشه ماندن در دوزخ می باشند و بغض آنها واجبست. 2-گروهی که دشمنی با آنها ندارند و در اعتقاد به امامت آنها مقصرند مانند آنهائی که

توانائی تحقیق دارند ولی به این فریضه الهی بی اعتنائی می کنند و اینها کافر نیستند و استحقاق خلود در دوزخ ندارند بلی از جهت ترک فریضه الهی از روی تقصیر،فاسق و مستحق عذابند مانند ترک سائر فرائض،و بغض آنها از جهت تقصیرشان بجا است. 3-گروهی که نه دشمنند نه مقصر بلکه قاصرند پس آنها نه کافرند و نه فاسق و نزد خدا معذورند و بغض آنها بیمورد و حرامست و چون نقل روایات برای اثبات آنچه گفته شد موجب طول کلام است به کتاب اصول کافی باب المستضعف و غیر آن مراجعه شود.

معنی جاهل قاصر و مقصر و تفصیل آن در بخش عقائد این کتاب گفته شد و در بحث سوءظن به آن اشاره گردید.

این همه تکفیرها و تفسیق ها برای چه؟!

از آنچه گفته شد دانسته می گردد که تکفیرها و تفسیق ها و بغض های جاهلانه و جنگ های مذهبی که بین مسلمانان از صدر اسلام تاکنون رواج داشته بیشترش ناروا و نابجا بلکه حرام و برخلاف مبانی اسلام بوده است و این رفتار ناهنجار کار مسلمانان را به جائی رسانده که آنها را به هزاران دسته و هر دسته ای را به هزاران گروه پراکنده نموده بطوری که هر جمعیتی از هر شعبه ای دشمن جمعیت شعبه دیگر و بدخواه و سبّ کننده و دشنام دهنده یکدیگرند و به بهانه دیدن گناهی از دیگری از هر نوع دشمنی و آبروریزی کوتاهی نمی کنند.

احکام اسلام آن بود که گفتیم و حال پیروان اسلام هم اینست که نوشتیم و باید بر این پراکندگی مسلمین خون دل خورد و صبر کرد و منتظر بود ظهور حضرت حجه عجل اللّه تعالی فرجه را تا وحدت اسلامی را درست فرماید(این جامع الکلم علی التقوی).

بغض فاسق در واجبات و محرمات عملی

وظیفه هر مسلمانی آنست که در برخورد با مسلمان دیگر،او را بیگانه و اجنبی از خود نداند بلکه او را برادر دینی و روحانی شناسد بنابراین اگر گناهی از او دید نباید خشم کند بلکه بر او ترحم و دلسوزی نماید به اینکه در او احتمال جهل و سهو دهد و از روی مهر او را راهنمائی نماید و اگر یقین کرد که از روی علم و عمد بوده با رعایت نرمی در سخن،او را از آن بازدارد و اگر بازداشته نشد و احتمال دهد با تندی ممکن است ترک کند،پس با تندی در سخن و خشم ظاهری یعنی ترش روئی و نه خشم نفسانی با او روبرو شود.

و نیز باید پشت سرش به او دعا کند و از خدا توفیق توبه و مغفرت او را بخواهد چنان که جمله عرش برای مؤمنین طلب آمرزش و دعاء می کنند.

خلاصه خشم در برابر گنهکار در صورت اصرارش بر آن گناه است پس اگر ترک کرد خشم مورد ندارد و دیگر آنکه خشم در برابر گناه باید رحمانی باشد

ص:612

یعنی از روی ترحم و دلسوزی که چرا این مؤمن که برادر من است به گناه آلوده شود و به آتش گناهش بسوزد.

فرق خشم رحمانی و نفسانی

تمیز بین خشم رحمانی و خشم نفسانی به اینست که اگر آن گناه یا مانند آن از خود یا بستگانش سرزند پس بر خود یا بر آنها خشمگین شود بهمان اندازه که از دیدن گناه دیگری خشم می کند پس آن رحمانیست.

و اگر از گناه دیگری خشم می کند ولی از همان گناه یا بالاتر که از خودش یا بستگانش سرمی زند خشمی ندارد و اهمیتی نمی دهد نفسانی و شیطانیست.

6-بغض ستمکار:کسی که از طرف مسلمانی ستمی در مال یا آبرو یا بدن به او برسد باید اموری که ذکر می شود در نظر گیرد تا از خشم خود جلوگیری کرده،و کینه او را در دل جای ندهد.

1-فورا متذکر کارهای خودش شود و ستم هائی که به نفس خودش کرده،مثلا اگر ستم مالی دیده متذکر شود که خودش در مدت عمرش چه مقدار از مال خود را در موارد بیهوده خرج و تلف نموده درحالی که می توانست بوسیله آنها با خدا معامله کند و بهشت را بخرد و اگر ستم آبروئی دیده ببیند چگونه به سبب گناهانش آبروی خود را نزد خدا و رسول و ملئکه از کف داده و در محشر چه رسوائی ها که خواهد داشت و اگر ستم بدنی به او رسیده یاد کند چه آتش هائی را که برای بدن ناتوان خود آماده کرده است (1).

2-و نیز یاد کند ستم ها و آزارها و تجاوزهائی که در مدت عمرش به دیگران نموده است و شاید این ستمی که دیده در برابر پاره ای از آنها باشد.

ستم ستمگر به خود یا فرزند یا مالش برمی گردد

حضرت باقر علیه السلام فرمود:«کسی نباشد که مرتکب ستمی شود و حق

1- 74) .گویند دانائی از کوچه ای می گذشت از بالای بام خانه ای زباله و کثافت به کوچه انداختند و تصادفا بر سر آن دانا ریخت پس سر بالا کرد و گفت پروردگارا این سر پرگناه من سزاوار سنگ باران شدن است و ترا شکر گذارم که بجای سنگ و آتش،زباله و کثافت بر سرم ریخته شده است.

دیگری را ببرد جز آنکه خدا او را بدان بگیرد درباره خودش باشد یا مالش و امّا ستمی که میان او و خدا باشد چون توبه کند خدا او را بیامرزد» (1).

امام صادق علیه السلام می فرماید:«هرکه ستمی کند بدان گرفتار شود،در خودش باشد یا در مالش یا در فرزندش» (2).

و نیز فرمود:«هرکه ستم کند خدا بر او چیره کند کسی را که بر او ستم کند یا به فرزندش یا فرزند فرزندش» (3).

احتمال اشتباه در ستمگر یا ترحم بر او

3-و نیز درباره ستم کننده احتمال دهد که از روی دشمنی و ستمگری نبوده بلکه از روی اشتباه و تصادف بوده و اگر یقین کند که از روی عمد و ستمگری بوده متذکر شود حال باطنی او را که چگونه اسیر و ذلیل نفس و هوی شده و زیر چنگال شیطان چنان ناتوان شده که نتوانسته از ستم خودداری کند و بدست خود آتش هائی برای خویش آماده کرده است و چون حالت نهانی او را دید و همچنین او را برادر دینی خود دانست پس بجای خشم،بر حالش ترحّم خواهد کرد و از خداوند برایش آمرزش می جوید.

به مالک اشتر اهانت می شود و او دعا می کند

روزی مالک اشتر در بازار کوفه می گذشت و بر تن آن جناب پیراهنی از خام و بر سرش عمّامه ای از خام بود یکی از مردمان بازاری که او را نمی شناخت به نظر حقارت به او نگریست و از روی استهزاء و مسخره بندقه(گلوله گلین)به آن جناب افکند مالک چیزی نفرمود و از او گذشت.

پس به آن مرد گفتند آیا دانستی به چه کسی این اهانت و استهزاء کردی؟ گفت نه.

گفتند او مالک اشتر یار امیر المؤمنین علیه السلام بود،آن مرد را ترس و لرزه گرفت و عقب مالک برفت تا او را ببیند و عذرخواهی نماید مالک را یافت که در

1- 75) .ما من احد یظلم بمظلمه الا اخذه اللّه بها فی نفسه و ماله و اما الظلم الذی بینه و بین اللّه فاذا تاب غفر اللّه له.«کافی»
2- 76) .من ظلم مظلمه اخذ بها فی نفسه او فی ماله او فی ولده.«کافی»
3- 77) .من ظلم سلط اللّه من یظلمه او علی عقبه او علی عقب عقبه.«کافی»

مسجد رفته و به نماز ایستاده چون از نماز فارغ شد آن مرد روی پایش افتاد که ببوسد مالک فرمود چیست؟گفت عذر می خواهم از آن جسارتی که کردم.

مالک فرمود:باکی بر تو نیست به خدا سوگند که من داخل مسجد نشدم مگر برای اینکه برای تو استغفار کنم.

(نقل از منازل الآخره)

آیات و روایات فروخوردن خشم

4-و نیز آیات و روایات وارده در فضیلت کظم غیظ را در نظر گیرد و خود را از آثار بزرگ آن محروم نسازد.

امام باقر علیه السلام فرمود:«کسی که خشم خود را فروبرد درحالی که می توانست آن را اجراء کند خدا روز قیامت دلش را پر از امن و ایمان کند» (1).

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«دوست ترین راه بسوی خدا دو جرعه است یکی جرعه خشمی که با بردباری آن را برگردانی و دیگری جرعه مصیبت که با شکیبائی آن را ردّ کنی» (2).

امام صادق علیه السلام فرمود:«بر دشمنان نعمت خود شکیبائی کنید زیرا تو مجازات ندهی کسی را که درباره تو خدا را گناه کند و به بهتر از اینکه درباره او خدا را فرمانبری» (3)یعنی صبر کنی و خشم ننمائی.

راه و روش بزرگان در فروبردن خشم

5-و نیز حالات پیغمبران و امامان و بزرگان دین را بخواند و ببیند چگونه در برابر دشمن و ستم کننده،خود را از خشم و انتقام جوئی نگاه می داشتند بلکه با او به عفو و احسان معامله می کردند و در نتیجه او را نجات می دادند پس باید مسلمان راه و روش پیشوایان خود را از دست ندهد (4).

1- 78) .من کظم غیظا و هو یقدر علی امضائه حشاه اللّه امنا و ایمانا یوم القیمه.«کافی»
2- 79) .من احب السبیل الی اللّه جرعتان جرعه غیظ تردها بحلم و جرعه مصیبه تردها بصبر.«کافی»
3- 80) .اصبروا علی اعداء النعم فانک لن تکافی من عصی اللّه فیک بافضل من ان تطیع اللّه فیه.«کافی»
4- 81) .از عصام بن مصطلق نقل شده که گفت وقتی داخل مدینه شدم دیدم حسین بن علی علیه السلام را پس تعجب آورد مرا روش نیکو و منظر پاکیزه او،پس حسد مرا واداشت که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی که در سینه داشتم از پدر او،نزدیک

تغییر حال و مس رحم

6-حضرت باقر علیه السلام فرمود:«مردی به خشم آید و خوشنود نگردد تا به دوزخ درآید(زیرا اگر خشم را فرونبرد و دنبال کند کارهائی کند چون دشنام و زخم و کشتار یا اینکه در دل کینه او را جای دهد و در نتیجه دوزخی شود)هر مردی که به خشم آمد بر مردی و ایستاده زود بنشیند که این پلیدی شیطان از او برود و هر مردی بر خویشاوند خود خشم کرد خود را به او نزدیک کند زیرا رحم چون مس شود آرام گردد» (1).

و خلاصه این روایت و روایات دیگر آنکه برای خاموش شدن آتش خشم فورا تغییر وضع و حالت دهد اگر ایستاده فورا بنشیند و اگر نشسته بخیزد یا بخوابد و یا با آب سرد وضوء بسازد یا غسل کند.

یک لحظه خشم نکرد و خون هائی را حفظ کرد

و نیز در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم مرا تعلیم ده.

1- 82) .ان الرجل لیغضب فما یرضی ابدا حتی یدخل النار فایما رجل غضب علی قوم و هو قائم فلیجلس من فوره ذلک فانه سیذهب عنه رجز الشیطان و ایما رجل غضب علی ذی رحم فلیدن منه فلیمسه فان الرحم اذا مست سکنت. «کافی باب الغضب»

فرمود:«برو و خشم مکن»آن مرد گفت همین مرا بس است.

به خاندان خود رفت بناگاه جنگی میان تیره و تبارش برپا بود همه صف بسته و سلاح جنگ برداشته بودند و چون چنین دید سلاح خود را برداشت و سپس با آنها در صف ایستاد و بیاد فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم افتاد که فرمود خشم مکن، سلاح جنگ را بدور انداخت و رفت نزد آن مردمی که دشمن تیره و تبارش بودند و گفت ای حضرات هرچه زخم و کشتار و زدن بی اثر بر شماها وارد شده به عهده من باشد و از مال خودم غرامت می دهم من همه را به شما پرداخت می کنم آن مردم هم در پاسخ گفتند هرچه از این بابت باشد از آن شما باشد ما خودمان سزاوارتریم که آنها را تلافی کنیم.

امام فرمود:آن مردم باهم صلح و سازش کردند و خشم از میان رفت.

وقتی که آتش خشم شعله می گیرد...

بعضی محققین در بیان حالت غضب گویند:هرگاه آتش خشم شعله گیرد چشم صاحبش از دیدن هر حقّی کور شده گوش او از شنیدن هر اندرزی کر گردد بلکه اندرز در آن حال بر خشمش بیفزاید زیرا نور عقل در آن حالت به دود خشم که از جوشش خون دل برخاسته و مغزش را احاطه کرده پوشیده شده است.

و مغزش بمانند غاری است که در آن چراغ کم نوری است و آتشی در آن افروخته و پر از دود گردیده بطوری که کسی از درون یا بیرون توانائی خاموش کردن آن را ندارد و در آن نه کسی دیده می شود و نه آوازی به گوش می رسد و چاره ای نیست جز اینکه هرچه سوختنی است بسوزد،چنین است کار خشم به دل و مغز انسانی و بسا آتش خشم قوی شده بطوری که رطوبت بدن را خشکانیده و صاحب خود را میرانده است.

آثار سوء خشم در رخسار و اعضاء و...

و از آثار ظاهری خشم دگرگون شدن رخسار و لرزش اعضاء و بیرون شدن نظم و اعتبار در حرکات و کردار و گفتار تا جائی که دهان کف کرده و از اطراف دهان بیرون می آید و چشم ها سرخ می شود و مانند اینها که

اگر خشم کننده در آن حال زشتی منظر خود را ببیند آرام می شود درحالی که زشتی باطن او

ص:617

بیشتر است.

اثر خشم در زبان طوریست که از هر سخن دشنام و ناروائی باک ندارد بطوری که سخنانش شرم آور است و پس از آرامش خودش شرمنده می شود.

اثر خشم بر اعضاء،حمله کردن و پاره نمودن و زدن و کشتن و زخمی کردنست و اگر طرف فرار کند یا نتواند دل را خنک کند این کارها را با خودش می نماید لباس خود را پاره می کند بر سروصورت می زند دیوانه وار جست وخیز می کند و گاهی زمین می خورد که نتواند برخیزد و گاهی حیوان را می زند زمین را می کوبد ظرف را می شکند طعام را دور می ریزد.و اثر خشم بر دل حقد و حسد و عزم بر بسیاری از گناهانست.

جلوگیری از خشم در برابر ناملایمات

7-هرگونه فسادی که از گفتار و کردار هر بشری آشکار می شود یا در نهانش جای می گیرد،اگر از ریشه و بن آن جستجو شود دانسته می گردد که سبب آن تنها،حبّ دنیا است.

توضیح مطلب آنکه شخصی که تمام علاقمندی او تأمین معیشت زندگی دنیوی و تکمیل اوضاع مادّی است و جهان عظیم پس از مرگ را کوچک و بی ارزش و قصّه و حکایتی پنداشته و تنها به زبانش نام آن را می برد قهرا برای رسیدن به ناملایمات نفسانی می کوشد،می جوشد،می خروشد و در این راه از چیزی باک ندارد و هر رنج و محنتی را می پذیرد و اگر به مقصود خود نرسد سخت پژمرده و اسفناک می گردد و در برابر ناملایمات خودداری نمی کند و بر شکیبائی و بردباری توانائی ندارد تا جائی که از شنیدن سخنی که به شخصیّت و اعتبارش صدمه می زند سخت برآشفته می گردد و دشمن گوینده می شود و سبب آن جز بزرگداشت اوضاع زندگی مادّی چیزی دیگر نیست.

آخرت را بزرگ می بیند پس...

اگر شخصی علاقمندیش تأمین حیات پس از مرگ باشد و آن را بزرگ داند بطوری که صرف نظر کردن از آن را ناروا داند،برای آسایش حیات ابدی

خود زیر بار هر تکلیفی از واجبات و ترک محرّمات می رود بطوری که اگر واجبی از

ص:618

او فوت شود یا حرامی از او سرزند سخت ناراحت و به خود خشمگین می شود و خلاصه هرچه برای حیات ابدی او نافع است ملایم با او است که بدنبال آن می دود و هرچه زیان آور است ناملایمی است که از آن در فرار است.

و نسبت به تأمین حیات زودگذر مادّی و اوضاع زندگی دنیوی خود چون آن را نسبت به حیات ابدی خویش ناچیز شناخته پس در رسیدن به ملایمات نفسانی و شهوات حیوانی شتابزدگی ندارد بلکه با کمال وقار و آرامش دل برای انجام وظیفه بدنبال آنها می رود و اگر گاهی به مقصود نرسد هیچ ناراحتی نخواهد داشت چون در نظرش بزرگ و مهمّ نبوده چنانچه در برابر ناملایم هم از پا در نمی افتد و بی قراری و تپش دل و خشم پیدا نمی کند زیرا کسی که ناملایم روحانی و اخروی در نظرش بزرگ و مهمّ شد قهرا ناملایمات نفسانی در او اثر مهمّ و ناراحت کننده نمی گذارد بنابراین تنها راه درمان و جلوگیری از هرگونه فسادی که از آن جمله خشم و بغض و حقد و حسد است تقویت ایمان به روز جزا و زندگی پس از مرگ است یعنی آن طوری که خداوند در قرآن مجید آن را وصف فرموده باور کند و به آن بگرود و چنانکه خداوند آن را بزرگ داشته و به بزرگی یاد فرموده آن را بزرگ و مهمّ بداند و برای رسیدن به آن سعادت بزرگ جاوید، جنب وجوشی کند و راه تقویت ایمان در بخش عقائد گفته شد.(1)

اندرزی لازم

اشاره

از آنجائی که حقد گناهی است بزرگ و خراب کننده ایمان و از بین برنده سعادت دنیا و آخرت و در فساد آن کافیست که یگانگی دل ها را که در آن هر خیر و برکت و سعادتی است برهم می زند.

پس چنانی که بر هر مسلمانی واجبست دل خود را به این گناه بزرگ آلوده نکند همچنین واجبست سبب آلوده شدن دل مسلمانان به این گناه نشود یعنی چیزی نگوید و کاری نکند که موجب بغض و حقد دیگری شود.

و اموری که سبب دشمنی می شود و از آنها خصوصا نهی شده است فراوانست و به پاره ای از آنها اشاره می شود.

1- 83) . وَ إِذٰا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً. سوره هل اتى

1-مراء و جدال مورث حقد است

یعنی در گفتار و کردار دیگری ایراد کردن و اشکال نمودن و عیب گذاشتن و جواب را ردّ نمودن و اگر این گفتگوها موجب دشمنی شود حرامست.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«بپرهیزید از خودنمائی در بحث و ستیزه گری زیرا این هر دو دل ها را در برادران دینی تیره و بیمار کنند و نفاق و دوروئی در دلها بکارند و ببار آورند» (1).

و در این باب در کافی یازده حدیث دیگر نقل کرده است.

2 و 3-سخن چینی و مزاح زیاد

کسی که پشت سر دیگری بدی گوید اگر شنونده آن را به او برساند سبب پیدا شدن کینه در دل او شده است علی علیه السلام فرمود:«بپرهیز از نمیمه زیرا کینه می آورد و سبب دوری از خدا و مردمانست» (2).

مزاح زیاد مخصوصا با شخصی شرافتمند نیز مورث کینه است.

امام صادق علیه السلام فرمود:«مزاح بسیار آبرو را می برد و دشمنی می آورد»و همچنین فرمود:«با شخص شرافتمند مزاح مکن که کینه تو در دلش پیدا می شود» (3).

4 و 5 و 6-ترشروئی،دشنام و حبس حقوق

امام باقر فرموده:«رو ترش کردن در برخورد با مردم سبب پیدا شدن دشمنی است» (4).

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:«به مردم دشنام مده که اگر دشنام دهنده باشی دشمنی آنها را برای خود کسب کرده ای» (5).

1- 84) .ایاکم و المراء و الخصومه فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان و ینبت علیهما النفاق.«کافی»
2- 85) .ایاک و النمیمه فانها تورث الضغینه و تبعد عن اللّه و الناس.«کافی»

3- 86) .کثره المزاح یذهب بالبهاء و توجب الشحناء و قال علیه السلام لا تمازح الشریف فیحقد علیک.«کافی»
4- 87) .الانقباض من الناس مکسبه للعداوه.«کافی»
5- 88) .لا تسب الناس فتکسب العداوه منهم.«کافی»

و از امور مهمّ دشمن تراشی،مسامحه کردن در پرداخت حقوق است چه حقوق مالی به تفصیلی که در کتاب گناهان کبیره ذکر شد و چه حقوق شرعی یا عرفی که در آداب معاشرت زن و شوهر پدر و مادر و فرزند،ارحام و همسایگان، هم صحبت و هم سفر و سایر مردم تعیین شده،به تفصیلی که در کتاب العشره از وسائل الشیعه است.

و آشکار است اگر انسانی حق دیگری را اداء ننماید ممکن است دشمنی او در دل صاحب حق جای گیرد و نیز وظیفه صاحب حق آنست که در مطالبه حق خود سختگیری نکند و مسامحه نماید و طرف خود را معذور دارد و چنانچه از حق خود صرفنظر کند آنچه گفته شد از فضیلت عفو برایش خواهد بود.

و خلاصه کسی که حق بر عهده اوست مسامحه در اداء حق نکند و بداند که مسامحه اش موجب دشمنی می شود و صاحب حق هم سخت گیری ننماید زیرا زیاد کوشیدن در طلب حق عداوت خیز است.

و برای رعایت اختصار از نقل روایات مقام صرفنظر شد.

7-طمع نیز دشمنی می آورد

از امور عداوت خیز طمع به مال یا یاری کردن دیگری است به اینکه دست نیاز به دیگری دراز کند و از او حاجت بخواهد و او را دنبال کند و چون غالبا به مراد و مقصود نمی رسد دشمنی او را در دل جای می دهد و بسا آن دیگری هم با او دشمن می شود.

«سعدان گوید به امام صادق علیه السلام گفتم چه چیز است که ایمان را در بنده پایدار می کند؟

فرمود:«ورع و پارسائی»گفتم و آنچه بنده را از ایمان بیرون برد چیست؟ فرمود:«طمع» (1).

حضرت سجاد علیه السلام فرمود:«من همه خیر را در این دیدم که باید طمع را از هرچه در دست مردم است برید» (2).

‌‌

1- 89) .قلت لابی عبد اللّه علیه السلام ما الذی یثبت الایمان فی العبد قال علیه السلام الورع و الذی یخرج منه قال علیه السلام الطمع. «کافی باب الطمع»
2- 90) .رأیت الخیر کله قد اجتمع فی قطع الطمع عما فی ایدی الناس.«کافی باب الطمع»

مجلسی گوید یعنی آسایش و خیر دنیا و سعادت آخرت در بریدن طمع است زیرا طمع،خواری و زبونی و حسد و کینه و دشمنی و بدگوئی و مذمّت و ظهور رسوائی ها و ستم و مداهنه و نفاق و ریاء و نهی از منکر نکردن و بی توکّلی به خدا و زاری نکردن به درگاه او و راضی نبودن به قسمت او و تسلیم نبودن به امر او به بار آورد و مفاسد دیگر که بشمار نیاید و قطع طمع چاره همه آنهاست.

بغض واجب-تبری

بر هرکس که ایمان به خدا دارد واجبست بیزاری و دشمنی با دشمنان خدا و این تبرّی رکن ایمان و از لوازم قطعی آنست و جمع بین دوستی و گرویدن به خدا با دوستی با دشمنان او محال است زیرا دوست دشمن،دشمن است.پس دوست دشمن خدا دشمن خداست.

و دشمنان خدا کسانی هستند که منکر خدا و رسولند و با مسلمانان که طرفدار و دوست خدا و رسولند در ستیزه و جنگ باشند و نیز آنهائی که با یکی از دوازده امام علیه السلام دشمن بوده و با ایشان ستیزه و جنگ کرده اند دشمن خدایند زیرا به شهادت اخبار متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ائمه اولیای قطعی خدایند و چون دشمن دوست دشمن است پس دشمن آل محمّد علیه السلام دشمن خدا است بنابراین جنگ کنندگان با آنها مانند معاویه و عمرو بن عاص و سایر جنگ کنندگان با علی علیه السلام و کشنده او یعنی ابن ملجم و قاتل حسن علیه السلام یعنی معاویه و قتله حسین علیه السلام عموما و همچنین دشمنان و کشندگان سایر ائمه علیه السلام همگی مبغوض خدا و رسولند و بغض و بیزاری از آنها بر هر مسلمانی واجبست و خلاصه از صدر اسلام تاکنون هر انسانی که دشمنی او با خدا و رسول و امامان یقینی باشد دشمنی و بیزاری از او واجبست.

دوستی و دشمنی باید برای خدا باشد

باید دانست کمال ایمان در آنست که دوستی و دشمنی خدائی باشد یعنی مؤمن کامل کسی است که دوست ندارد جز خدا و هرکه دوست خدا است و از گفتارها و کردارها تنها هرچه طاعت و مورد امر خدا است دوست دارد و همچنین جز دشمنان خدا کسی را دشمن ندارد و از گفتارها و کردارها تنها هرچه

ص:622

معصیت است دشمن دارد تا جائی که زن و فرزند را از جهت اینکه امانت و عطای خدا است و نیز مؤمن و دوست خدایند دوست دارد بستگان را از جهت اینکه صله آنها مورد امر خدا است دوست دارد و همچنین سایر مؤمنین و مال را از جهت اینکه عطا و نعمت خداست و می تواند بوسیله انفاقش در راه خدا رضای او را بدست آورد دوست دارد.

و هر گفتار یا کرداری که از هرکسی ببیند اگر معصیت خدا نباشد آن را دشمن ندارد هرچند ناملایم او باشد و تفصیل بیشتر این مطلب و نقل روایات در بحث حبّ دنیا ذکر می شود و در اینجا تنها به نقل یک روایت قناعت می شود.

محکم ترین حلقه های ایمان

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به اصحابش فرمود:«کدامیک از حلقه های ایمان محکمتر است؟گفتند خدا و رسولش داناترند و برخی گفتند نماز و برخی گفتند زکوه و بعضی از آنها گفتند روزه و بعضی حجّ و عمره و بعضی گفتند جهاد است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:برای هرآنچه گفتید فضیلتی است و آنکه من پرسیدم نیست ولی محکمتر حلقه ایمان دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا و مهرورزی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا است» (1).

ناله ای از تفرقه مسلمانان

خواننده عزیز اگر در آنچه در این بحث گفته شد دقت کنی و سپس در حال خود و سایر مسلمانان بررسی نمائی خواهی دانست که مسلمانان از این برنامه اسلامی سرپیچی نموده و از اطاعت و فرمانبرداری خدا بیرون شده اند تمام دوستی ها و دشمنی های مسلمانان به یکدیگر از روی هوای نفس است و هیچ جهت خدائی ندارد.

اگر مسلمانی مسلمان دیگر را دوست می دارد برای ملایم بودن او است با نفس و هوایش،چنانچه ناملایم شود فورا دشمن او می شود.اگر با یکدیگر

1- 91) .قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم لاصحابه ای عری الایمان اوثق فقالوا اللّه و رسوله اعلم و قال بعضهم الصلوه و قال بعضهم الزکوه و قال بعضهم الحج و العمره و قال بعضهم الجهاد فقال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم لکل ما قلتم فضل و لیس به و لکن اوثق عری الایمان الحب فی اللّه و البغض فی اللّه و توالی اولیاء اللّه و التبری من اعداء اللّه.کافی مترجم جلد 3 صفحه 195

دشمنند آن هم برای ناملایم بودن با هوای یکدیگر است تا آنجا که آنان که خود را متدیّن می پندارند و با گنهکاران دشمنند اگر دقت کنند می فهمند که نوعا دشمنی آنها هم نفسانیست نه رحمانی زیرا اگر رحمانی بود باید خودشان بهیچ گناهی آلوده نباشند و آشکار است که دشمن داشتن گناه دیگری و دشمن نداشتن گناه خود جز جهت نفسانی چیزی نیست.

و بقدری بغضهای نفسانی دل های مسلمانان را از هم جدا کرده و از هم فاصله گرفته اند که از بیش از هفتصد ملیون مسلمان یک هزارم بلکه یک ملیونم آنها باهم متحد و یکدل و یک جهت نیستند بطوری که یکدیگر را برای خدا دوست دارند و هواها و غرض های نفسانی را کنار بگذارند درحالی که فرمان خدا بر مسلمانان اینست که:«و چنگ زنید برشته خداوند،همگی و پراکنده نشوید» (1)«و از خدا و فرستاده اش فرمان برید و باهم ستیزه نکنید که سست شوید و نیروی شما برود و شکیبا باشید که خدا با صبرکنندگان است» (2).

یعنی با نزاع و کشمکش در میانه خود ایجاد اختلاف نکنید و در نتیجه خود را دچار ضعف اراده نسازید و عزت و دولت یا غلبه بر دشمن را از دست ندهید چه اختلاف،وحدت کلمه و نیروی شما را از بین می برد و در برابر هر ناملایمی خویشتن داری کنید زیرا خداوند یاور خویشتن دارانست.

این بود فرمان الهی و اینست حال مسلمانان،و چون از این فرمان بیرون شدند از سعادت حیات دنیوی و اخروی محروم گردیدند.اما سعادت دنیوی چون زندگی انفرادی هر مسلمان بمانند کفّار شده یعنی همه با اضطراب و ناراحتی های درونی،روزی را شب می کنند و هرکسی از وضع زندگی خود ناراضی و به دستگاه آفرینش بدبین بلکه خشمگین است و چون دل ها همه از یکدیگر فاصله گرفته شیاطین بر آنها مسلط شده،در دل ها بجای صبر و قناعت و توکل به خدا،جزع و حرص افکنده و بجای رضا و تسلیم،به خشم و غیظ آلوده کرده اند و بجای گذشت و خیرخواهی انتقام جوئی و بدخواهی و بجای جورکشی و خدمتگزاری،آزاررسانی و بارگذاری و خلاصه همه را به کلاهبرداری و حقه بازی و ثروت اندوزی و خیانتکاری و دروغگوئی و جلو افتادن از دیگران وادار

1- 92) . وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا. سوره 3 آیه 103

2- 93) . وَ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّابِرِينَ . سوره 8 آیه 46

نموده اند و شکّی نیست که این وضع زندگی راحتی و آرامش را می گیرد و با وضع نکبت باری عمر را به پایان می رسانند.

زندگی اجتماعی مسلمین نکبت بار است

و امّا زندگی اجتماعی اسلامی آنها بجائی رسیده که کفّار بر آنها مسلّط و چیره شده اند و مسلمانان را ازهرجهت در شکنجه و فشار گذارده اند و این بلائیست که تمام کشورهای اسلامی را فراگرفته است.

برای نمونه در جنگ اسرائیل و اعراب دقت نمائید و ببینید چگونه مسلمانان در اثر نداشتن وحدت اسلامی و نیروی ایمانی چند سال است زیر بار شکنجه و آزار و تجاوز یهود بسر می برند با اینکه یهود در حدود سه ملیون و اعراب بیش از صد ملیون و مسلمین بیش از هفتصد ملیون هستند و عجب آنکه این همه ذلّت می کشند باز توبه نمی کنند و زیر بار فرمان خدا نمی روند.

بی ایمانی دردی بالاتر از همه

و امّا آخرت این مسلمانان اوّلا این بی بندوباری و بی اعتنائی به احکام الهی سبب می شود که بی ایمان بمیرند و چنانچه با ایمان هم بمیرند به یقین با این بغض ها و کینه ها روی بهشت را نخواهند دید و بوی آن به مشامشان نخواهد رسید جز آنکه هزاران سال در برزخ و یا در مواقف قیامت بمانند تا از این آلودگی پاک شوند یا اینکه شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بزرگان دین آنها را دریابد.

اصلاح اجتماعی به اصلاح افراد است

اگر پرسیده شود نتیجه گفتن و نوشتن این حرف ها چیست آیا به اینها اجتماع اسلامی درست می شود؟آیا این تفرقه سرسام آور به وحدت می گراید؟

در پاسخ گوئیم صلاح اجتماع به صلاح افراد است و هرچند صلاح تمام افراد مسلمان محال به نظر می رسد لکن صلاح برخی از آنها ممکن است.بمانند

بدنی که آتش او را احاطه کرده و خاموش ساختن آن غیر ممکن باشد لکن خاموش کردن عضوی از آن هرچند به اندازه انگشت باشد اگر ممکن باشد واجب

ص:625

است و نمی توان گفت به خاموش کردن آتش یک انگشت چه فایده.بنابراین بلای تفرقه ای که پیکر جامعه اسلامی را گرفته و آتش زده اگر بشود این بلاء را از عده ای از آنها دور ساخت از باب امر به معروف و نهی از منکر واجبست.

اوّل خود و بعد خانواده و سپس دیگران

ممکن است خواننده عزیز پس از خواندن این بحث و سایر بحث های این کتاب و آشنا شدن به احکام اسلامی و وظائف دینی خود،تصمیم بگیرد به آن عمل کند و خود را اصلاح نماید که از آن جمله از بغض های حرام دوری کند.

سپس در اصلاح خانواده خود بکوشد و آنگاه اصلاح دوستان خود را در برنامه زندگی قرار دهد و در برخورد به هر مسلمانی که دلش آلوده به دشمنی مسلمان دیگر شده و باهم در ستیزه و از هم قهرند بکوشد و سبب دشمنی را پیدا کند و آن را چاره نماید و خلاصه بین آنها آشتی دهد.

اصلاح بین مسلمانان تأکید شده است

و به این مطلب در قرآن و روایات امر شدید شده و ثواب های بیشماری بر آن وعده داده اند:«جز این نیست که مؤمنین همه برادر ایمانی یکدیگرند پس آشتی افکنید میان برادرانتان» (1).

و هرگاه بین زن و شوهر مسلمانی نزاع باشد امر فرموده یک نفر از طرف زن و یکی از طرف مرد بین آنها را اصلاح دهد و هرگاه بین دو دسته از مسلمانان نزاع و جنگ باشد امر فرموده باید بین آنها را اصلاح داد و آتش فتنه را خاموش کرد (2).

بهترین صدقه ها اصلاح ذات البین

امام صادق علیه السلام فرموده:«صدقه ای که خدا آن را دوست دارد اصلاح میان مردم است وقتی که میان آنها بهم خورده و فاسد شده و نزدیک کردن آنها است

1- 94) . إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَهٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ . سوره 49 آیه 10
2- 95) .بسوره 4 آیه 35 و سوره 49 آیه 9 مراجعه شود.

بهم هرگاه از هم دوری کرده اند» (1).

مفضل گوید امام صادق علیه السلام فرمود:«هرگاه میان دو تن از شیعه ها ستیزه دیدی از مال من(سهم امام)برای دفع آن مصرف کن» (2).

و نیز از ابو حنیفه سائق الحاج(حمله دار حجّ)روایت شده که گفت من و دامادم درباره ارثی باهم نزاع و ستیزه داشتیم که مفضّل به ما گذشت و ساعتی با ما توقف نمود و سپس گفت به خانه ام بیائید ما نزد او رفتیم و میان ما با چهارصد درهم اصلاح کرد و آن مبلغ را از خودش به ما پرداخت و چون از هریک نسبت به طرف دیگری تعهد گرفت و آسوده خاطر شد گفت بدانید که این پول از خودم نیست ولی امام صادق علیه السلام به من سفارش کرده و فرمان داده که هرگاه دو مرد از شیعه ها در چیزی باهم ستیزه دارند آنها را اصلاح بده و از مال من برای رفع نزاع خرج کن این مال از امام صادق علیه السلام است.

میانجیگری برای اصلاح

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرموده:«هرگاه دعوت شدی برای اصلاح میان دو کس مگو سوگند خورده ام که این کار را نکنم» (3).

توضیح مطلب آنکه اگر کسی سوگند خورد بنام خدا در ترک کار خیری چه واجبی و چه مستحبی،آن سوگند باطل است بنابراین اگر کسی سوگند خورد که من در اصلاح بین مردم قدم نمی گذارم آن سوگند باطل است و باید در اقدام به چیزی که مطلوب خدا و مورد امر او است مسامحه نکند.

خداوند ما را به وظائف دینی آشنا فرماید و توفیق دهد که بنده مطیع او باشیم.

«پایان بحث حقد»

1- 96) .صدقه یحبها اللّه اصلاح بین الناس اذا تفاسدوا و تقارب بینهم اذا تباعدوا.اصول کافی باب الاصلاح

2- 97) .اذا رأيت بين اثنين من شيعتنا منازعه فافتدها من مالى.اصول كافى باب الاصلاح
3- 98) .كافى مترجم جزء 3 صفحه 316.

ص:628

8.حسد

اشاره

از گناهان قلبی و بیماری های کشنده روانی حسادت است و آن بلائی است که خانمان سوز و فتنه ایست آتش افروز و خراب کننده دین و دنیا و آخرت مبتلای به آنست و به حکم اسلام هر حاسدی فاسق است چنانچه ذکر می شود.

حسد چیست و غبطه کدامست

هرکه از دیدن یا شنیدن نعمتی مانند مال و فرزند یا فضیلت و کمالی مانند علم،شجاعت و سخاوت که دیگری دارا شده ناراحت و ناخشنود و خشمگین شود و نتواند این نعمت و فضیلت را در او ببیند و گرفته شدن آن را از او آرزومند باشد خواه تنها گرفته شدن آن نعمت را از او بخواهد یا گرفته شدن از او و رسیدن به خودش را آرزومند باشد،این حالت درونی حسادت است و صاحبش را حاسد و آنکه به او حسد می ورزد محسود می گویند.

اگر از اینکه دیگری نعمتی را داراست کراهتی ندارد و گرفته شدن آن را از او نخواهد و تنها دارا شدن خود را بمانند آن آرزومند باشد این حالت را غبطه گویند و غبطه در نعمت های دنیوی مباح و در نعمت های آخرتی مطلوبست.

ص:629

باید دانست که تمام طبقات از زن و مرد،دانا و نادان،پست و شریف، ثروتمند و تهیدست،توانا و ناتوان در خطر آلوده شدن به این بیماری کشنده اند و بر هر مسلمانی واجبست که از آن باخبر باشد تا گرفتار نشود و اگر آلوده به آنست به آنچه در درمان آن بیان می شود خود را درمان کند تا به آتش آن در دنیا و آخرت نسوزد.

آیات قرآن درباره حسد

1-«بسیاری از اهل کتاب(یهود و نصاری)دوست می دارند که شما را پس از ایمان آوردن،به کفر بازگردانند زیرا پس از روشن شدن حق بر آنها در دل نسبت به شما حسد می ورزند،شما آنها را ببخشید و از ایشان صرفنظر کنید تا خداوند امرش را اجرا کند و خدا بر هر چیز توانا است» (1).

چون حقیقت بر آنها روشن شده بود ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و قرآن را فضیلتی و نعمتی برای مسلمانان می دیدند که یکی از آثار آن اتحاد دل های آنانست پس حسد پیدا کردند و کوشیدند که این نعمت از مسلمانان گرفته شود.

2-«آنانی که پنهان می کنند آنچه را از آیات و وسایل هدایت فرستادیم پس از آنکه برای مردم روشن ساختیم چنین کسانی را خدا و همه لعنت کنندگان لعنت می کنند» (2).

از این دو آیه و روایاتی که در تفسیر آن رسیده دانسته می شود هرکه حقی و فضیلت خداداده دیگری را نتواند ببیند و گرفته شدن آن را بخواهد و از روی حسادت آن را منکر شود یا پنهان نماید چنین شخصی سزاوار عقوبت و لعنت خدا و ملئکه و مؤمنین خواهد بود مانند دانشمندان یهود که حق بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و قرآن را دانستند و چون نبوّت و ریاست الهی را در غیر خود کراهت داشتند و نمی توانستند ببینند پس از روی حسادت حق را نهان داشتند و از پذیرفتن یهود اسلام را مانع شدند و نیز از فضیلت ایمان و اتحاد مسلمانان ناراضی و خشمگین

1- 1) . وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمانِكُمْ كُفّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. سوره 2 آیه 109
2- 2) . إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الْهُدى مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنّاهُ لِلنّاسِ فِي الْكِتابِ أُولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللاّعِنُونَ . سوره 2 آیه 159

بودند و سعی می کردند ایمان آنها را بربایند و در بینشان اختلاف بیندازند و فتنه برپا کنند.

تفصیل حسدورزی های یهود و نصاری از صدر اسلام تاکنون در تواریخ اسلام ثبت است و حسدورزی های فعلی آنها هم آشکار است.

انکار حق اهل بیت از روی حسادت

و نیز مانند بسیاری از دانشمندان اسلام که حق بودن اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و فضائل ایشان را کراهت داشتند و از روی حسادت آن را انکار کردند و نهان داشتند بلکه روایات دروغی در فضیلت دشمنان ایشان درست کردند.

برای دانستن این حسدورزی های مسلمانان به کتاب الغدیر مراجعه شود.

در مجمع می نویسد:این آیه دلالت دارد که نهان داشتن حق بزرگترین گناه کبیره است.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:کسی که از علمی که آن را می داند پرسیده شود و پاسخ نگوید و آن را پنهان دارد(جائی که آشکار کردنش لازم باشد و بیمی از اظهار آن نباشد)روز رستاخیز می آید درحالی که بر دهانش لگامی از آتش است» (1).

3-«آیا رشک می برند مردم را بر آنچه خدا از فضل خود به آنها داده است» 4.

در این آیه توبیخ و انکار و نهی است از حسد بردن از دیگری که خدا به او زیادتی داده خواه از نعمت های ظاهری باشد مانند مال و اولاد و اعتبار یا از مقامات معنوی مانند مقام نبوّت که خدا به محمد صلی الله علیه و آله وسلم داد و یهود رشک می بردند و مانند مقام ولایت و امامت که خدا به آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم داد و دشمنانشان حسد می بردند.

1- 3) .من سئل عن علم یعلمه فکتمه الجم یوم القیمه بلجام من نار«مجمع»

آرزوی نعمت های دیگران را نکنید

4-و نباید آرزو کنید نعمت و عطائی را که خداوند برخی از شما را بر برخی دیگر مزیّت و برتری داده(یعنی نگوئید ای کاش من بجای او بودم و از او گرفته می شد و به من داده می شد،مانند حسد بردن خواهر بر برادرش در سهم الارث او که دو برابر است و نادانی که رشک برد به مسلمانی که زن زیبائی دارد و آرزومند باشد که آن زن از او گرفته شود و بهره آن نادان گردد.

و مانند نادان دیگری که به خانه یا ثروت دیگری حسد برد و در دلش آرزوی آن را جای دهد که نصیب او شود و مانند کم دانشی که از دانشمندی یا شهرت و اعتبار دیگری ناراضی باشد و در دل آرزوی مقام او را داشته باشد و بخواهد از او گرفته شود و به آن حسود داده گردد.

و خلاصه معنای آیه شریفه آنکه:آرزو منمائید برتری و مزیّت مالی و غیر مالی را که خداوند برخی را بر برخی دیگر برتری داده است زیرا برای هر مرد و زنی از کسب و کار و کوشش و رنج و موقعیّت اجتماعی و وضع زندگیش بهره ای هست که خدائی که به هر چیز دانا است از روی حکمت و مصلحت به او رسانده و دیگری حق ندارد از روی رذالت و دنائت و حسادت،زوال آن را از او و رسیدن آن را به خود آرزو کند و وظیفه هر مسلمانی آنست که نصیب خداداده خود را فراموش نکند و به آن قانع و شکرگزار باشد و زیادتی و برتری را از خداوند خود بخواهد یعنی از خدا بخواهد مثل و بالاتر از آنچه به دیگری داده به او بدهد بدون اینکه از دیگری گرفته شود.

و به طور کلی از مزیّت ها و برتری های دیگران چشم بپوشد و تنها امید و آرزویش زیادتی هائی که نزد پروردگار است و بر آنها توانا است باشد 5و 6و این همان غبطه ای است که گفته شد نیکو است.

بدبختی ها از عمل نکردن به این آیه است

اگر مسلمانان که می گویند قرآن کتاب آسمانی و دستور الهی ما است به این آیه عمل می کردند و آن را می پذیرفتند و از آلودگی به گناه بزرگ حسادت

ص:632

می ترسیدند انواع خیانت ها و جنایت ها و غصب ها و بی عفتی ها و خلاصه تجاوزهای به مال و ناموس و آبروی یکدیگر از بینشان ریشه کن می شد آنگاه لذّت زندگی را در دنیا می چشیدند و از سعادت های اخروی بهره مند می گردیدند و چون از فرمان خدا بیرون شدند در دنیا با ذلّت و نکبت و رنج و محنت زندگی می کنند و در آخرت نزد پیغمبر اسلام سر بزیر و از دخول در بهشت با این بیماری محروم خواهند بود.

به خدا پناه می برم از حاسد

5-«(و بگو)پناه می برم به خدا از بدی حاسد گاهی که حسد ورزد» (1).

در این آیه شریفه حسود را که در حقیقت شیطان انسی است بمانند شیطان جنی قرار داده و چنانی که شیطان جنی چون دشمن نهانیست و از این روی آدمی غافلگیر می شود و چاره ای جز پناهندگی به پروردگار عالم ندارد همچنین بشر حسود پیش از رسیدن آزارش به محسود شناخته نمی شود تا محسود از او در حذر باشد و نیز ممکن است حسودهای فراوانی داشته باشد که از نقشه های ماهرانه ایشان برای آزارش بی خبر و از دفاع ناتوان باشد و دست کم از شرّ چشم شوری آنها دفاع نتواند کرد و چاره منحصر است به پناهنده شدن به خداوند تا به

1- 7) . وَ مِنْ شَرِّ حٰاسِدٍ إِذٰا حَسَدَ. سوره 113 آیه 5

قدرتش مؤمن ناتوان را از شرّ حسودان و جادوگران و سایر شیاطین نگهدارد.

در تفسیر برهان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در معنای «إِذٰا حَسَدَ» فرمود:«مگر ندیده ای که حسود هنگامی که به تو می نگرد چگونه چشمهایش را می گشاید اینست معنای حسد ورزیدن»یعنی ممکن است حسود از راه چشمش محسود را از پا درآورد.

روایات اهل بیت(ع)درباره حسد

حسد نابودکننده ایمانست«امام صادق علیه السلام فرمود:براستی که حسد می خورد و نابود می کند ایمان را چنانچه آتش هیزم را می خورد» (1)زیرا حسود دلش به خشم محسود سرگرم است پس بیاد خدا و آخرت نمی افتد تا نور ایمانی نصیبش شود و نیز عیب های نفس خود را نمی بیند تا آنها را اصلاح کند و گناه بیشمارش را یاد نمی کند تا از آنها توبه نماید و حضور قلبی در نماز و سایر عبادات ندارد تا عمل صالحی داشته باشد.

آفت دین و نشانه نفاق است

و نیز فرمود:«آفت دین،حسد و خودبینی و بخود بالیدن است» (2)و «مؤمن رشک می برد و حسادت ندارد و منافق حسد می ورزد و رشک ندارد» (3)یعنی حسود منافق است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرماید:«خداوند به موسی فرمود:ای پسر عمران مبادا به مردم حسد بری بر آنچه من به آنها داده ام از فضل خودم و چشمانت را بدنبال آن دراز مکن و دل خود را بدنبال آن روانه مکن زیرا آنکه حسد برد نعمت مرا بد داشته و به آن خشمگین شده و از آن قسمتی که من میان بنده هایم کرده ام جلو گرفته و هرکه چنین باشد من از او نیستم و او هم از من نیست» (4).

1- 8) .ان الحسد یأکل الایمان کما تأکل النار الحطب.«کافی صحیحه محمد بن مسلم»

2- 9) .آفه الدین الحسد و العجب و الفخر.«کافی باب الحسد صحیح معویه بن وهب»
3- 10) .ان المؤمن یغبط و لا یحسد و المنافق یحسد و لا یغبط.کافی
4- 11) .لا تحسدن الناس علی ما آتیتهم من فضلی و لا تمدن عینیک الی ذلک و لا تتبعه نفسک فان الحاسد ساخط لنعمی صاد لقسمی الذی قسمت بین عبادی و من یک کذلک فلست منه و لیس منی.«کافی»

داود رقی گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:«از خدا بپرهیزید و به یکدیگر حسد مبرید» (1).

ریشه های کفر-بیماری همگانی

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به اصحابش فرمود:ای یاران من آگاه باشید مرضی که مردم پیش از شما گرفتار شدند بسوی شما روی آورده و آن بیماری حسد است که موی را نمی زداید ولی دین را ریشه کن میکند و نجات از آن باینست که انسانی دست و زبانش را نگاه دارد و دشمنی برادر دینی را در دل نداشته باشد» (2).

امام صادق علیه السلام فرمود:«ریشه کفر سه است:حرص و تکبر و حسد» (3).

از بهشت بیرون می کند و ایمان را می برد

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«ای مردم راستی شیطان آدم را از بهشت بیرون کرد به سبب حسدی که داشت پس حسد نداشته باشید که اعمالتان هدر شود و از راه دین بیرون شوید...» (4).

«و نیز فرمود:ایمان و حسد در دل مردم جمع نمی شود و علی علیه السلام فرمود:

حسد ایمان را می میراند چنانچه آب برف را» (5).

حسد قابیل هلاکش کرد

حضرت صادق علیه السلام فرمود:«ریشه حسد از کوری دل و انکار فضل خدا است و این دو بال کفر است و حسد بود که قابیل را در حسرت همیشگی انداخت

1- 12) .اتقوا اللّه و لا یحسد بعضکم بعضا.کافی باب الحسد صحیح داود الرقی

2- 13) .الا انه قد دب اليكم داء الامم من قبلكم و هو الحسد ليس بحالق الشعر لكنه حالق الدين و ينجى منه ان يكف الانسان يده و يخزن لسانه و لا يكون ذا غمز على اخيه المؤمن.جهاد وسائل باب 54
3- 14) .اصول الكفر ثلاثه الحرص و الاستكبار و الحسد«وسائل الشيعه كتاب جهاد باتب 54،
4- 15) .معاشر الناس ان ابليس اخرج آدم من الجنه بالحسد فلا تحسدوا فتحبط اعمالكم و تزول اقدامكم... مستدرک الوسائل
5- 16) .قال صلى الله عليه و آله وسلم لا يجتمع الايمان و الحسد فى قلب امرىء و قال على عليه السلام الحسد يميت الايمان كما يميت الماء الثلج. مستدرک الوسائل

و چنان هلاکش کرد که هیچوقت نجات ندارد و حسددار توبه ندارد زیرا شرط توبه ترک گناه است و او بر حسد خود مصرّ و باقیست» (1).

و«دشمن ترین شما نزد من،ریاست طلبان،روندگان به سخن چینی ها،حسدبرندگان به برادرانشان،آنها از من نیستند و من هم از آنها نیستم تا اینکه فرمود:به خدا سوگند اگر یکی از شما به پری زمین در راه خدا زر فرستد سپس به مؤمن حسد برد به این طلاها در دوزخ داغ کرده شود» (2).

در کتاب عده الداعی ضمن حدیث معاذ از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است که فرمود:«نماز و روزه و صدقه و جهاد کسی را به آسمان ها بالا می برند که در نیکی از آفتاب روشن تر است و چون به آسمان پنجم رسد ملکی است در آنجا که عمل هر صاحب حسدی را رد می کند پس می گوید این عمل را برگردانید که پذیرفته نیست زیرا صاحبش حسددار است» (3).

فتاوی فقهای اسلام

شیخ مفید می فرماید:«پذیرفته نمی شود گواهی فاسق و نه کینه دار و نه حسددار» (4).

ابن ادریس در سرائر فرموده:«حسد حرام و نگاهداری خود از آن واجبست».

علامه حلی می فرماید:«و حسد حرام است و همچنین دشمنی مؤمن و آشکار کردن آن دو ثابت کننده بی عدالتی است» (5).

محقق در شرایع می فرماید:«حسد گناه است و همچنین دشمنی مؤمن و آشکار ساختن آن فاسدکننده عدالت است» (6).

شهید اول در دروس در شماره گناهان کبیره که منافی با عدالت است

.

‌‌

1- 17) .و الحسد اصله من عمی القلب و الجحود بفضل اللّه تعالی و هما جناحان للکفر و بالحسد وقع ابن آدم فی حسره الابد و هلک مهلکا لا ینجو منه ابدا و لا توبه لحاسد لانه مصر علیه معتقد به.مستدرک الوسائل
2- 18) .ان ابغضکم الی المتراسون المشاؤن بالنمائم الحسده لاخوانهم لیسوا منی و لا انا منهم الی ان قال و اللّه لو قدم احدکم ملاء الارض دهبا علی اللّه ثم حسد مؤمنا لکان ذلک الذهب مما یکوی به فی النار.مستدرک الوسائل
3- 19) .عده الداعی آخر باب دعاء صفحه 229 چاپ قم.
4- 20) .و لا تقبل شهاده الفاسق و لا ذی الضغن و الحسد.المقنعه باب البینات
5- 21) .و الحسد حرام و کذا بغض المؤمن و التظاهر بذلک قادح فی العداله.قواعد کتاب الشهادت
6- 22) .الحسد معصیه و کذا بغضه المؤمن و التظاهر بذلک قادح فی العداله«شرایع»

فرموده:«و آشکار کردن حسد به مؤمن و دشمنی با او گناه کبیره است» (1).

شهید ثانی در مسالک فرموده:«بین فقهای اسلام در حرام بودن حسد و دشمنی مؤمن مخالفی نیست و نهی از آن و وعده عذاب بر آن در اخبار فراوان است و هر دو از گناهان کبیره و فاسدکننده عدالتند خواه تنها در دل و نهان باشد یا بوسیله دست و زبان آشکارش کنند» (2).

محقق خوانساری در شرح کلمه امیر المؤمنین:«و دوری کن از حسد زیرا آن بدتر خصلتی و زشت تر خوئی است و خوی شیطانست» (3)می فرماید حسد آنست که کسی آرزو کند زوال نعمت دیگری را مثل مال یا جاه یا علم و مانند آن خواه بخواهد که به او برسد یا نه و این مذموم و حرام است.

از کسانی که حرمت حسد را مسلم دانسته محقق مازندرانی است در شرح اصول کافی.

فاضل مقداد در کشف اللثام فرموده:«حسد حرام است و چون امر نهانیست تظاهر به آن ضرررساننده به عدالت است.و از مبسوط شیخ نقل نموده که اگر حاسد حسادت خود را بسب و ستم آشکار کرد فاسق است».

علامه مجلسی در شرح کافی و بحار الانوار فرموده مشهور فقهاء فرموده اند حسد حرام است مطلقا یعنی خواه آن را آشکار کند یا نکند و برخی از فقهاء بملاحظه پاره ای از اخبار آشکار کردن آن را حرام دانسته اند تا اینکه گوید:«صرفنظر از آیات فراوان و اخبار متواتره که در نکوهش و نهی از حسادت رسیده عقل صریح به زشتی آن حکم می کند زیرا حسد خشم نمودن به قضاء خدا است که به زیادتی که به برخی از بندگانش داده خشم می کند و چه گناهی بالاتر از اینکه ناراحت و ناراضی شود از اینکه مسلمانی در راحتی است درحالی که راحتی او هیچ زیانی برای آن بدبخت ندارد با مفاسد دیگری که در حسد است و ذکر

1- 23) .و اظهار الحسد للمؤمن و البغضاء.«دروس» می توان گفت شهید و دیگران که اظهار حسد را حرام دانسته اند دلیل نمی شود که نفس حسد را حرام ندانسته اند زیرا آنها در مقام شماره گناهانی که موجب فسق است و با آنها عدالت ثابت نمی شود بوده اند و چون حسادت امر نهانیست و تا آشکارش نکنند دانسته نمی شود آن را ذکر نکردند و خلاصه عبارت شهید اول برگشتن به همان عبارت شهید ثانی است بنابراین حرمت حسد مورد اتفاق است.
2- 24) .لا خلاف فی تحریم هذین الامرین و التهدید علیهما و الاخبار مستفیض و هما من الکبائر فیقدحان فی العداله مطلقا. «مسالک»
3- 25) .ایاک و الحسد فانه شر شیمه و اقبح سجیه و خلیقه ابلیس.شرح غرور الحکم ج 2 ص 293

خواهد شد.

شیخ حر عاملی می فرماید:«حسد حرام است و غبطه حرام نیست» (1).

فاضل نراقی در جامع السعاده می فرماید حسد بر سه نوع است:

اگر حسد را بوسیله گفتار یا رفتار آشکارش کند شکی در مذمت و حرمت آن نیست و صاحبش گنهکار است و گناه او از جهت حالت حسادت است و اما رفتار و گفتارش گناه علی حده است.

2-اگر حسد قلبی را آشکار نکند لکن از آن بدش نیاید و در دل نگاه دارد آن هم شکی در مذمت و حرمتش نیست مانند قسم اول با این تفاوت که در این قسم گناهی است بین او و خدا که توبه از آن واجبست ولی در قسم اول که آشکارش کرده یعنی بوسیله گفتار یا کردار حسدورزی نموده علاوه بر وجوب توبه از گناه حسد واجبست از محسود طلب عفو کند و او را از خود راضی سازد.

3-اگر حسد خود را آشکار نکند و از آن هم بدش بیاید و از این حالت شیطانی بر خود قهر نماید و دوست دارد که این حالت از او دور شود ظاهر آنست که در این صورت گناهی نداشته باشد.

تا اینکه فرماید:از آنچه گفته شد آشکار گردید که حالات انسان نسبت به دشمنانش سه قسم است:

1-خوشحال می شود از گرفتاری و ناراحتی دشمن خود و شادمانی خود را به گفتار یا رفتار آشکار می کند یا اینکه بوسیله گفتار یا رفتارش به دشمن خود آزار می رساند و این قسم حرام قطعی است و صاحبش گنهکار حتمی است.

2-طبعا گرفتاری دشمن را دوست دارد لکن این حال خود را عقلا دشمن می دارد و بر خودش از این حال خشمگین است و اگر توانائی داشت این حال را از خود دور می کرد و این قسم بالاتفاق مورد عفو است.

3-حسد قلبی خود را آشکار نکند و از آن هم بدش نیاید و زوال آن را نخواهد این قسم مورد گفتگو است و حق،حرمت آن و گنهکار بودن صاحب آنست.»

صاحب جواهر می فرماید:«سخنی نیست در اینکه حسد و آن آرزوی

ص:638

1- 26) .و الحسد حرام دون الغبطه رساله بدایه الهدایه

گرفته شدن یا کم شدن نعمت است از دیگری،گناهی است که ایمان را می خورد چنانچه آتش،هیزم را و آفت دین حسد و عجب و فخر است و حاسد به نعمت خدا در خشم است و با قسمتی که خداوند بین بندگانش فرموده جلوگیری کننده است و شش طایفه به شش خصلت پیش از حساب به دوزخ روند از آن جمله علماء هستند که به سبب حسدشان به دوزخ روند» (1)و (2).

تا اینکه فرماید:«و ممکن است به ملاحظه کلمات بعض اصحاب و روایات گفته شود که آشکار کردن حسد حرام است»:

محقق اردبیلی در شرح ارشاد گوید حسد بمعنای آرزو کردن گرفته شدن نعمت است از مال و جاه و علم و فضیلت از دیگری خواه به او برسد یا نرسد و اما آرزوی رسیدن بمانند آنچه دیگری دارد حسد مذموم نیست بلکه غبطه پسندیده است و ظاهر آنست که حسد به معنای اول حرام است به اجماع و به اخبار کثیره تا اینکه گوید ظاهر این اخبار آنست که حسد گناه کبیره بلکه نزدیک به کفر است و اگر کسی کبیره بودنش را نپذیرد از جهت اصرار و مداومت باید آن را کبیره

1- 27) .لا کلام فی ان الحسد و هو تمنی زوال النعمه عن الغیر او هزوله معصیه تأکل الایمان کما تأکل النار الحطب و ان آفه الدین الحسد و العجب و الفخر و ان الحاسد ساخط لنعم اللّه صاد لقسمه بین عباده و ان سته یدخلون النار قبل الحساب بسته و العلماء بالحسد».جواهر کتاب الشهاده مسئله 7

2- 28) .تمام حدیث در کتاب خصال صدوق چنین است،قال امیر المؤمنین علیه السلام ان اللّه یعذب سته بسته العرب بالعصبیه و الدهاقنه بالکبر و الامراء بالجور و الفقهاء بالحسد و التجار بالخیانه و اهل الرستاق بالجهل». یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرموده براستی خداوند شش گروه را به شش خصلت عذاب می کند،عرب را به تعصب (حمایت و پشتیبانی قبیله و تیره خود در ستمگری و هر امر باطلی)و دهخداها را بوسیله تکبر و بزرگی کردن بر کشاورزان و ده نشینان مستمند و حکمرانان را به ستمگری و تجاوز و فقهاء را به حسد و بازرگانان را به خیانت کردن و روستائیان و ده نشینان را به نادانی. باید دانست که هریک از این شش خصلت ممکن است در هر دسته و گروهی پیدا شود و بدان هلاک شوند،و اینکه در روایت

هریک را به گروهی نسبت داده برای آنست که آن خصلت در آن گروه بیشتر است. مثلا حسادت ممکن است در هر طبقه و دسته ای از اصناف مختلف بشر پدید آید ولی از همه بیشتر در اهل دانش حسادت یافت می شود یعنی ممکن است دانشمندی حب تفرد و انحصار دانش به خود،او را حسود کند که نتواند مانند خود یا بالاتر از خود را ببیند و سعی در نیستی و نابودی او می کند و اگر نتواند از جلوه دانش او جلوگیری می نماید و در بین اهل دانش ها،اهل دانش دینی یعنی فقهاء از همه بیشتر در خطر حسادت هستند چون دانش دینی سرآمد تمام کمالات است پس اگر فقیهی تربیت دینی نشده باشد یعنی به دانش خود عمل نکرده و مهذب نشده چگونه می تواند مانند یا بالاتر از خود را ببیند خصوصا اگر مشهورتر و بیشتر مورد علاقه مردم باشد و چنین فقیه حسودی خطرناکترین حسودان فرقه های دیگر است. داستان حسادت قاضی ابن ابی لیلی با حضرت جواد علیه السلام و سعایت در قتل آن حضرت در سن 25 سالگی در تفسیر سوره و النجم ذکر شد. همچنین داستان حسادت قاضی ابن جماعه با شهید اول و نیز داستان کشته شدن شهید ثانی و قاضی نور اللّه شوشتری و صدها مانند آن شاهد صدق این گفتار است.

و قادح در عدالت داند و ظاهر است که حسد مطلقا گناه است آشکار شود یا نشود الخ.

و بعض اعاظم عصر فرماید:«آرزو کردن گرفته شدن نعمت از دیگری فعل قلبی و حرام است» (1).

حسد یا اظهار آن حرام است

پس از بررسی کلمات فقهاء دانسته می شود که فتوای مشهور فقهاء بر حرمت حسد مطلقا است چنانچه از علامه مجلسی نقل شد و برخی از فقهاء اظهار حسد را حرام دانسته اند یعنی حسادت را بوسیله چشم یا زبان یا سایر اعضاء آشکار کند و بوسیله آن محسود را اذیت کند یا نعمت را از او بگیرد.

امّا به چشم به اینکه محسود را مورد چشم زخم یا تندی نظر قرار دهد و به زبان به اینکه او را تحقیر نماید یا تهمت زند یا سرزنش و شماتت نماید تا جائی که او را مورد سبّ و شتم قرار دهد-و بدست به اینکه بوسیله قلم مقصد شوم خود را انجام دهد تا جائی که او را بزند.

دلیل بر حرمت حسد

لکن حق در مسئله آنست که حسد بتنهائی گناه و حرام است چنانچه مشهور فرموده اند و ظواهر ادله هم بر آن دلالت دارد و اظهار حسد خود حرام علی حده و گناه دیگری است.

دلیل آنهائی که فقط اظهار حسد را حرام دانستند دو چیز است یکی غیر اختیاری بودن حسد و دوّم پاره از روایات اما غیر اختیاری بودن حسد پس اگر مرادشان اینست که حسادت غریزه بشری است بطوری که نتواند از آن خودداری کند و بعضی نام حسد را حسّ رقابت گذارده و آن را طبیعی و ذاتی انسان دانسته اند و گویند حسادتی که بین کودکان است شاهد بر غریزه بودن آنست- پاسخ ایشان اینست که:

1- 29) .ان تمنى زوال النعمه عن الغير فعل قلبى محرم.تهذيب الاصول جزء 2 طبع قم صفحه 215

حسادت خوی طبیعی نیست

اگر حسادت یک خوی انسانی بود باید در تمام افراد بشر باشد درحالی که بسیاری از انسان ها اصلا ندارند و بسیاری هم که در آنها بوده بوسیله تقویت ایمان و پرورش دینی به آن آلوده نیستند.

و نیز اگر طبیعی بشر بوده هیچگاه مورد نکوهش عقلاء و نهی خداوند واقع نمی شد و گفته شد که مشهور فقهای اسلام،بر حرمت آن و وجوب امساک از آن فتوی داده اند.

بلی خطور آن غیر اختیاری است یعنی ممکن است بدون خواسته انسانی حالت حسادت در او پیدا شود لکن نگهداری این حالت در دل و آشکار کردن آن کاملا مورد توانائی او است پس اگر از آن پیروی کرد یعنی در دل نگاهش داشت و آشکارش ساخت متدرجا ملکه اش می شود بطوری که خلاصی از آن دشوار خواهد بود و چون بسوء اختیار خود چنین شده باز تقبیح و نهی و مؤاخذه و عقابش بسزا است.

حس رقابت غیر از حسادت است

امّا حسّ رقابت،پس اگر منظور این باشد که بشر نمی تواند دیگری را در ناز و نعمت ببیند و آرزوی زوال آن را دارد این همان حسد باشد پاسخش گفته شد که این حالت غریزه انسانی نیست.

و اگر مراد این باشد که سجیّه بشر،دوستی کمال و نعمت است و در هر که ببیند دوست دارد که مانند بلکه بالاتر از او شود البته صحیح است و این همان غبطه و منافسه است که گفته شد در امور دنیوی مباح و در امور اخروی مطلوب و مورد امر پروردگار است:«و در این نعمت ها بهشتی و درجات آخرتی باید کوشندگان بکوشند و جویندگان بر یکدیگر بشتابند» (1)«پس شما در کارهای خیر شتاب کنید و بر یکدیگر پیشی گیرید» (2).

1- 30) . وَ فِی ذٰلِکَ فَلْیَتَنٰافَسِ الْمُتَنٰافِسُونَ . سوره 83 آیه 86
2- 31) . فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرٰاتِ . سوره 2 آیه 148

حس نیازمندی در کودک

و امّا حسادت کودک که نمی تواند ببیند مادرش پستان بدهان بچه دیگر گذارد یا او را در دامنش نشاند و به او مهر کند پس آن هم غریزه نیست چه بسیار کودکانی که چنین نیستند و آنهائی که چنین اند از اثر حسّ نیازمندی خود به مادر است و می ترسد اگر مادرش به بچه دیگر علاقمند شود از مهرش نسبت به او کم شود و خلاصه این حسادت عارضی است و پس از سنّ رشد برطرف می شود.

و گاه می شود حسادت کودک از طریق توارث از پدر یا مادر است آن هم غریزه نیست بلکه بر سبیل اقتضاء است و بوسیله آموزش و پرورش دینی برطرف می شود.

فرمایش محدث فیض و فاضل نراقی و پاسخ ایشان

مطلبی که محدث فیض و فاضل نراقی در مستند فرموده اند که هرگاه ظالمی مال دیگری را ببرد یا آبرویش را بریزد و او را دشنام دهد یا به او زخم زند یا فرزندش را بکشد،بغض آن ظالم و حسادتش در دل مظلوم قهری و بی اختیاری است یعنی چنین مظلومی از نعمت داشتن ظالم ناراحت و ناراضی و از گرفته شدن نعمت از ظالم خشنود و مورد آرزوی او است.

در جواب گوئیم اوّلا حسادت مظلوم نسبت به ظالم بطور غریزه و سجیّه نیست بلکه اختیاری او است و می تواند با مراجعه به آنچه در بحث بغض گفته شد و به آنچه در زیان حسد و درمان آن گفته شد خود را به حسادت آلوده نکند.

و نیز گوئیم چون سبب اصلی حسادت حبّ بدنیا و اهمیت زیاد به زندگی دنیوی دادن و علاقمندی شدید به آنست و می تواند با مراجعه به آنچه در بحث حبّ دنیا گفته می شود خود را نجات دهد و به حسادت آلوده نسازد.

ثانیا بر فرض اینکه قهری بودن بغض و حسادت از ظلم را بپذیریم و از این راه حسد مظلوم را از مورد مؤاخذه بیرون داریم دلیل نمی شود که حسدهای دیگر که از طرف محسود ظلمی به حاسد نرسیده و تنها سبب

حسادت تنگ چشمی و پستی و حبّ دنیا و بی ایمانیست قهری باشد و خلاصه در اختیاری بودن حسادت در موارد دیگر جای شک و شبهه نیست.

ص:642

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:مؤاخذه و عقاب بر 9 خصلت از امّت من برداشته شده یعنی گناه نیستند:

1-خطا:مثلا اگر کسی اشتباه کند و بجای آب شراب بخورد گناهی نکرده است.

2-فراموشی:مثلا نمازی را فراموش کرد و نخواند گناهی ندارد بلی اگر یادش آمد قضایش واجبست.

3-آنچه بزور بر آن وارد شود.

4-آنچه نمی دانند:بشرطی که مقصّر نباشند(یعنی جاهل قاصر باشد).

5-آنچه تاب آن را ندارند:مانند کسی که تاب روزه گرفتن ندارد.

6-آنچه به آن بیچاره باشند:مانند گرسنه ای که برای جلوگیری از مرگش باید مردار بخورد.

7-حسد:یعنی پیدایش حسادت در دل گناه نیست لکن جای دادنش در دل و بر آن ادامه دادن گناه و حرام است (1)چنانچه در ادله گذشته بیان شد.

8-طیره:بر فال بد که به دل یا زبان بگذرد مؤاخذه نیست و کفّاره اش توکل به خدا است و در بخش عقائد گذشت.

9-اندیشه در وسوسه های شیطانی در کارهای خلق (2)یعنی«بدگمانی بکارهای مردم که به دل می گذرد مؤاخذه ندارد لکن جای دادنش در دل و بدان معتقد شدن تا جائی که به زبان آشکارش کند گناه و حرام است چنانچه در بحث سوءظن گفته شد».

و ممکن است جمله(الوسوسه فی الخلق)وسوسه های شیطانی در

1- 32) .در شرح نهج البلاغه خوئی ذیل خطبه 85 می فرماید از آیات و روایات حرمت حسد و گناه کبیره هلاک کننده بودنش ثابت است و نیز اجماع علمای اسلام بر حرمت آنست و پس از نقل کلمات شیخ در رسائل در باب حدیث رفع فرموده: سید استاد در مجلس درس می فرمود حسد که در این حدیث مؤاخذه از آن برداشته شده اقرب حمل آنست بر خاطره قلبیه زودگذر و آیات و روایاتی که بر حرمت و مؤاخذه بر حسد است حمل شود بر آن حسدی که در دل بماند و سخت و پابرجا باشد.
2- 33) .قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم رفع عن امتی تسعه الخطاء و النسیان و ما اکرهوا علیه و ما لا یعلمون و ما لا یطیقون و ما اضطروا الیه و الحسد و الطیره و التفکر فی الوسوسه فی الخلق ما لم ینطق بشفه.«خصال»

دستگاه آفرینش و قضا و قدر و انکار حکمت در خلقت شیطان و حیوانات موذی و آفرینش دوزخ و جاودان بودن کفّار در آن و مانند اینها باشد که اگر بطور خاطره زودگذر باشد گناه نیست و اگر در دل جای گیرد و به آن معتقد شود و به زبان آشکار کند حرام و در بعضی موارد کفر است و خلاصه پاسخ از این حدیث(رفع) اینست که مراد از حسدی که مؤاخذه بر آن نیست خاطره قلبی است امّا باقی گذاردن و نگهداشتنش در دل حرام است و آشکار کردنش به زبان(مانند فحش، تهمت،قذف،آبروریزی...)و اعضاء(مانند ضرب)گناه دیگری است (1).

سه چیزی که همه دارند

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده که فرمود:سه خصلت است که کسی از آنها سالم نمی ماند:طیره و حسد و بدگمانی.گفته شد پس چه کنیم؟فرمود:

چون تطیّر زدی از آن ردّ شو و به آن اعتنائی نکن و چون حسد بردی آن را پیروی نکن و چون گمان بد بردی آن را در دل ثابت مدار».

شیخ مرتضی انصاری ره فرمود:«بغی(که در این روایت است)عبارت از استعمال حسد است و در روایت دیگری است که مؤمن حسد خود را استعمال نمی کند» (2).

استعمال حسد به قلب هم می شود

پاسخ اینست که استعمال اعم از قلبی و قولی و فعلی است چنانچه صاحب حدائق علیه الرحمه از بعض محققین نقل فرمود که:«حسد مذموم آنست که اثرش به گفتار یا کردار آشکار گردد نه آنچه به قلب می گذرد بدون اینکه اثری داشته باشد چنانچه بر این مطلب،فرمایش امام علیه السلام در پاره اخبار دلالت

1- 34) .اما مرفوعه کافی که در آخر حدیث چنین است«و الحسد ما لم یظهر بلسان او ید»پس محتمل است که جمله«ما لم یظهر...»قید جمله و الوسوسه فی التفکر باشد چنانچه در صحیحه خصال که در متن ذکر شد

چنین است و بنابراین مرفوعه کافی از حیث سند و دلالت خالی از ضعف نیست و به آن اطلاقات ادله حرمت حسد مقید نمی شود و چون مشهور از آن اعراض کرده اند ضعف آن منجبر نمی شود و چون غرض از تألیف این کتاب نفع عمومی است اشاره اجمالی به استدلال فقهی کافی است و تحقیق بیشتر در اطراف این مسئله به محل مناسبتری برگذار می شود.
2- 35) .و روی ثلثه لا یسلم منها احد الطیره و الحسد و الظن قیل فما نصنع قال اذا تطیرت فامض و اذا حسدت فلا تبغ و اذا ظننت فلا تحقق.و البغی عباره عن استعمال الحسد و فی روایه اخری ان المؤمن لا یستعمل حسده.«رسائل»

می کند که مؤمن حسدش را بکار نمی برد یعنی آن را به گفتار و کردار و قلب استعمال نمی کند و استعمال به قلب به اینست که برای چگونگی بکار بستن حسدش در شخص محسود و از بین بردن نعمتش اندیشه کند و نقشه بکشد...» (1)

پس استعمال قلبی حسد آنست که حسادت را در دل ثابت دارد و در مقام آزار رساندن به محسود و اندیشه در نقشه های شیطانی برای گرفته شدن نعمت از محسود باشد و آشکار است که دلیل های حرمت حسد،این مرتبه از استعمال را دربر می گیرد.

و بر فرض اینکه ظاهر استعمال،قولی و فعلی باشد گوئیم جمله«فلا تبغ» ارشاد است براه بیرون آمدن از گناه حسد به اینکه اگر آن را بکار نبندد زائل می شود بنابراین دلالت بر عدم حرمت حسد ندارد.

خلاصه با این مرسله اطلاقات حرمت حسد تقیید نمی شود.

حسد با عصمت پیغمبران نمی سازد

امام صادق علیه السلام می فرماید:«سه چیز است که هیچ پیغمبر و کمتر از پیغمبری از آنها رها نیستند:بدفالی،حسد،اندیشه کردن در وسوسه های در مردم» (2).

در پاسخ گوئیم از شرائط قطعی پیغمبر و امام،عصمت است و واجبست اعتقاد داشته باشیم همه آنها از آلودگی بهر گناهی،صغیره و کبیره پاکند بلکه خاطره گناه هم نداشته اند زیرا خداوند آنها را برای تزکیه و پاک کردن نفوس بشری از هر آلودگی فرستاده است پس خودشان باید پاک کرده خدائی باشند تا بتوانند دیگران را پاک کنند مثلا اگر پیغمبری ذره حسادت در او باشد چگونه می تواند مردم را از این بیماری کشنده نجات بخشد و نیز اگر حسد داشت دانسته می شود که هنوز حقیقت دنیا را به فنا و پستی و آخرت را به بقاء و بزرگی نشناخته و جاهل محال است نماینده خدا باشد.

1- 36) .ان المذموم من الحسد هو ما اظهر اثره بقول او فعل دون ما خطر بالقلب من غیر ترتب اثر علیه کما یدل علیه قوله علیه السلام فی

بعض الاخبار الا ان المؤمن لا يستعمل حسده ای لا يستعمله قولا و لا فعلا و لا قلبا بالتفکر فی کيفيه اجرائه علی المحسود و ازاله نعمته...دره النجفيه صفحه 224
2- 37) .ثلث لم يعر منها نبی فمن دونه الطيره و الحسد و التفکر فی الوسوسه فی الخلق.«خصال»

بر فرض صحت،حسد به معنی محسود است

بنابر فرض صدور روایت از امام(مرفوعه خصال)حسد در اینجا به معنی محسود است(مصدر به معنی اسم مفعول)یعنی هر پیغمبری و کمتر از پیغمبر همیشه محسود مردم بودند و به آنها حسد می بردند و ایشان از حسادت خلق در رنج و آزار بوده اند چنانچه در آیه (أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ) گفته شد.

و طیره در این روایت به معنی مورد بدفالی واقع شدنست یعنی پیغمبران و امامان بلکه مؤمنین،مردم به آنها فال بد می زدند و آنها را برای خود شوم می دانستند چنانچه در سوره یس بیان می فرماید (1).

و تفکر در وسوسه در خلق اشاره است به گرفتاری پیغمبران به وسوسه هائی که در خلق است و راستی از بلاهای سخت پیغمبران گرفتاریشان به اهل وسوسه بوده که شیاطین وسوسه ها و خاطره های ناروا را بر دل آنها می گذراندند و آنها هم مردم را در گمراهی می انداختند و از پیغمبران دورشان می کردند.

و آنچه در معنای این حدیث گفته شد صدوق در خصال بیان فرموده و فرموده است جز آنچه گفته شد معنائی برای این حدیث نیست.

ریشه های حسد

.1

اشاره

عداوت

چون حسادت حالت عارضه شیطانیست که در نفس پیدا می شود برای پیدایش آن اسبابی است که باید آنها را شناخت تا از آنها پرهیز کرده و به بیماری کشنده حسادت دچار نشد.

هرگاه کسی از دیگری ستمی ببیند یا یکی دیگر از اسباب بغض که در بحث حقد گفته شد برایش پیش آید و به آنچه گفته شد از عفو و گذشت عمل

1- 38) . قٰالُوا إِنّٰا تَطَيَّرْنٰا بِكُمْ ... سوره 36 آیه 18

نکند بلکه دشمنی او را در دل جای دهد،این دشمنی ریشه برومندی برای حسادت می شود.

زیرا چنین شخصی همیشه آرزومندی گرفته شدن نعمت از دشمن خود را دارد و منتظر است او را در بلا و ناراحتی ببیند و دلشاد شود و گرفتاری او را تلافی الهی می پندارد و اگر او را در آسایش و نعمت ببیند ناراحت و دلتنگ شده اگر ایمان دارد از خدا در گله و شکایت بلکه در خشم است که چرا به دشمن من نعمت داد و از من طرفداری نکرد و اگر ایمانی ندارد از گردش روزگار و جور فلک می داند.

حسادت از عداوت صفت کفار است

و این حسادت از روی عداوت را در قرآن مجید از صفات کفار دانسته می فرماید:«آنان دوست دارند رنج شما مسلمانان را همانا کینه از دهان های آنها هویدا است و آنچه سینه های ایشان نهان کند بزرگتر است» (1).

«اگر به شما خوبی برسد ناخوش شوند و اگر به شما بدی برسد به آن شادمان گردند» (2).

و این حسادت اگر در دل جای گیرد و از آن پیروی شود حسود را به هر خیانتی و جنایتی آلوده خواهد کرد و فتنه ها و فسادها کند تا برسد به کشتارها (3).

1- 39) . وَدُّوا مٰا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضٰاءُ مِنْ أَفْوٰاهِهِمْ وَ مٰا تُخْفِی صُدُورُهُمْ أَکْبَرُ. سوره 3 آیه 118
2- 40) . إِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَهٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکُمْ سَیِّئَهٌ یَفْرَحُوا بِهٰا. سوره 3 آیه 120
3- 41) .و گاه می شود که حسود بدبخت خودکشی می کند و خود را خسر الدنیا و الاخره می نماید. در جلد 15 بحار از راوندی نقل نموده که در بغداد زمان موسی هادی خلیفه عباسی مرد توانگری همسایه ای داشت که دارائیش از او کمتر بود پس دلش از حسد آن مرد توانگر پر شد و هرچه می کوشید در گرفته شدن نعمت و رساندن آزاری به او نمی توانست و زمان درازی گذشت که بر نعمت او افزوده می شد و آتش حسد همسایه شعله ورتر می گردید پس غلام کوچکی خرید و او را بزرگ کرده درباره

اش مهربانی فراوانی کرد چون غلام به حد جوانی و توانائی رسید روزی به او گفت فرزندم ترا برای انجام کاری بزرگ می خواهم در انجام آن چگونه خواهی بود،گفت:غلام در برابر فرمان مولای خود چگونه است؟به خدا سوگند اگر بدانم رضای تو در اینست که خودم را در آتش بیندازم یا خود را در دریا غرق کنم البته خواهم کرد. حسود او را به سینه چسبانید و دربر گرفت و بوسید و گفت امیدوارم مقصدی که دارم بتوانی انجام دهی،غلام پرسید مقصد شما چیست تا آماده انجام آن شوم،گفت هنوز وقتش نرسیده و چون رسید خبرت می دهم. یک سال گذشت،روزی گفت فرزندم اینک هنگام انجام کاری است که به تو گفتم،غلام گفت فرمان ده!اطاعت کنم.حسود گفت دوست دارم که این همسایه توانگرم کشته شود. غلام گفت الساعه می روم او را می کشم.حسود گفت می ترسم نتوانی او را بکشی و اگر هم نتوانستی خون او را

و برای جلوگیری از شرور و آفات حسادت از عداوت باید به آنچه در بحث حقد گفته شد عمل کند و بغض دیگری را در دل جای ندهد.

.2

اشاره

شرکت و خوف مزاحمت

دو نفری که باهم نزدیک و در جهتی شریک باشند و یکی را بر دیگری فضیلتی یا مزیتی باشد ممکن است حسادت صاحب مزیت در دل دیگری پدیدار شده و نتواند مزیت او را ببیند و گرفته شدن آن را از او آرزومند شود مانند حسادت خویشاوندان به یکدیگر و هرچه بهم نزدیک تر باشند مانند دو برادر،و آن مزیت دیگری بیشتر و مهمتر باشد حسادت سخت تر و شدیدتر می شود.

ص:648

داستان حسد قابیل با برادرش هابیل (1)و حسادت فرزندان یعقوب با برادرشان یوسف در قرآن مجید ذکر شده است و باید ارحام بلکه دیگران هرگاه در یکی از بستگان یا نزدیکان خود مزیّت و فضیلتی دیدند سخت مراقب دل خود شوند که مبادا به حسادتش آلوده گردند و به این دو داستان قرآن مجید دقت کنند و ببینند چگونه سرانجام حسادت به رسوائی و برادرکشی و شقاوت ابدی رسید.

و نیز به آنچه در بحث قطع رحم از کتاب گناهان کبیره گفته شد دقت کنند تا از آلودگی به چنین بلای خانمانسوزی در امان باشند.

و نیز دو نفری که در یک کلاس همدرسند یا شاگرد یک استادند و یکی در درس جلوتر و بیشتر مورد علاقه استاد باشد آن دیگری باید خود را کنترل کند و نگذارد به حسادت او آلوده گردد و به آنچه گفته خواهد شد از زیان های حسد مراجعه نماید و به جای حسادت از او در پیشرفت خود بکوشد و از خدا مدد بخواهد.

علماء و وعاظ بیشتر در خطر حسادتند

و نیز دو نفر فقیه یا واعظ که در یک محیط همکاری می کنند هرگاه خواهان زیادتی مال یا شهرت باشند و ببینند که رقیب او بیشتر مورد علاقه مردم واقع شده قهرا به بیماری حسادت او مبتلا شده و فسادها خواهد کرد.

پس باید در خود بیاندیشد که حسادت نشانه جهل به حقیقت و گواه بر نفهمیدن فنای دنیا و نداشتن ایمان به بقاء و بزرگی آخرتست و چقدر زشت و عار

1- 42) .خلاصه اش اینست که آدم به امر خداوند فرزندش هابیل را وصی خود در نبوت قرار داد و او را به تعلیم اسم اعظم اختصاص داد و قابیل که برادر بزرگتر بود خشمگین شد و گفت من به این امر سزاوارترم. خداوند به آدم وحی فرستاد که برای آشکار شدن امتیاز هریک بگو که هر دو قربانی نمایند از هرکدام قبول شد او صاحب امتیاز است و نشانی قبول قربانی در آن زمان این بود که شعله آتش آسمانی قربانی را فرامی گرفت. هابیل گوسفنددار بود،گوسفندی فربه برای قربانی آورد ولی قابیل

که کشاورز بود یک دسته از گندم های بی ارزش که دانه های لاغر داشت به قربانگاه آورد. در این هنگام شراره ای از آسمان فرود آمد و قربانی هابیل را فراگرفت و دانسته شد که قربانی او پذیرفته شده پس قابیل بر برادر خود حسد ورزید و زمینه کشتن او را فراهم آورد و شیطان هم او را وسوسه کرده و به او گفت این ننگ در نسل تو و شرافت در نسل او باقی خواهد ماند. سپس روزی سنگی بر سر برادر کوفت و او را کشت پس از کشتن سرگردان شد که با کشته او چه کند ناگهان دید دو کلاغ باهم جنگیدند و یکی دیگری را کشت و با چنگالش زمین را گود کرد و لاشه او را در گودال انداخت خاک بر او ریخت،قابیل هم از او آموخت و کشته برادر را در زمین دفن کرد،و این داستان در سوره المائده آیه 26 بیان شده است.

است که شخصی خود را دانا داند و به خلق خود را به دانائی معرفی کند درحالی که نشانه قطعی جهل در او باشد.

و نیز به آنچه در بیان درمان حسادت گفته خواهد شد دقت کند و آیات و روایات در مذمّت و لعنت عالم دنیاطلب را بخواند و به حال خود تطبیق نماید.

اگر باطن خود را می دید که بمانند خری است که کتاب های دینی بر پشت او است هیچگاه بر رقیب خود رشک نمی برد.

همکاری باعث حسادت

و نیز دو نفری که در طبابت یا سوداگری یا صنعت در یک محیط همکارند هرگاه یکی،دیگری را دید که مشتری او بیشتر و در ثروت پیش افتاده خصوصا اگر به جهت مکان باهم نزدیک باشند ممکن است بر او رشک برد و از وضع او ناراحت و ناخشنود شده و تهیدستی و کم مشتری شدن او را آرزومند گردد آنگاه خودش را از آتش حسدش خانمان سوز کند.

بر او واجب است که حسادت را از دل خود ریشه کن کند بوسیله تقویت ایمان به خدا و یقین به توحید افعالی به تفصیلی که در بخش عقائد گفته شد خصوصا مسئله پخش ارزاق،و به یقین بداند که روزی هر آفریده با آفریدگار او است و کم و زیادی آن وابسته به حکمت و مصلحت او است.

و نیز به آنچه در بحث بغض به قضای الهی گفته شد مراجعه کند تا به قضای خدا خشنود باشد.

و نیز بآنچه در بحث حبّ دنیا انشاء اللّه گفته می شود از ناقابلی و بی اعتباری دنیا دقّت کند تا از عقب ماندگی از همکار خود در اوضاع دنیوی ناراحت نشود و بفهمد که عقب ماندگی در سرای جاودانی مهمتر است و برای آن باید پریشان و نالان و گریان بود.

مزاحمت در زندگی یکی از علل حسادت

و نیز دو نفری که توهم تزاحم در زندگی بین آنها است و مانند دو زن یک شوهر و مادر شوهر و عروس،هرگاه یکی از آنها ببیند که شوهرش با دیگری میل بیشتری دارد یا مادر ببیند فرزندش میل بیشتری به زنش دارد ممکن است

ص:650

آتش حسادت در دل آنها شعله ور شده فسادها کنند.

و درمانش همانست که در حسادت همکار گفته شد و گاهی حسادت برادران از این باب است که چون می بیند برادر یا خواهرش مورد مهر و علاقه بیشتر پدر یا مادر شده و بدین وسیله از آنها بیشتر بهره مند است و از بهره مندی او کاسته می شود بر او رشک می برد.

.3

اشاره

تعزز و تکبر و حب تفرد:

کسی که خود را عزیزتر یا بزرگتر از دیگری می پندارد پس اگر اسباب عزّت و بزرگی دنیوی مانند ثروت و شهرت و منصب در او ببیند بر او رشک برده و گرفته شدن آنها را از او آرزومند می شود و از اینجا است رشک دول بزرگ بر دولت های کوچک هرگاه زورمند شوند و بوسیله اختلافات داخلی یا امور دیگر آنها را ضعیف می کنند تا عزّت و کبر خود را بر آنها نگاهداری کنند.

و بعضی هستند که خودپسندی و غرور آنها طوریست که بکلی بالاتر از خود را نمی توانند ببینند بمانند پلنگ که می گویند بالاتر از خود را نمی توانند ببینند از این رو با ماه که بالای سر خود می بیند سر دشمنی دارد بر قلّه کوه بالا می رود و برای حمله به ماه جستن می کند و سپس به درّه سقوط می کند.

حسادت های زنانه و دیگران بیشتر از همین جاست

حسادت هائی که بین زن ها است غالبا از این بابت است که برتر از خود را نمی توانند ببینند خواه آن برتری از لحاظ زیبائی باشد یا از نظر ثروت و مکنت یا از نظر مورد علاقه شوهر بودن یا از جهات دیگر.

و این خوی خودپرستی و خودپسندی در بعضی به جائی می رسد که می خواهد فرد بی نظیر و یگانه روزگار باشد مانند حکمرانی که می خواهد بر حکمرانان حاکم باشد و نیستی هر حکمرانی جز خود را خواهانست (1).

1- 43) .آتش جنگ اول و دوم جهانی که از حسادت زمامداران آن روز افروخته شد چنانچه در مقدمه این کتاب به آن اشاره شده آمار تلفات آن شگفت آور است.در جنگ اول در حدود 9 ملیون نفر از افراد بشر در میدان جنگ کشته شدند و در حدود 22 ملیون نفر از کار افتاده و ناقص الاعضاء شدند و بیش از 5 ملیون نفر مفقود الاثر شدند و مجموع هزینه واقعی

یا مانند فقیه حسودی که می خواهد فقیه بی مانند باشد و اگر مانند خود را بشناسد گمنامی بلکه نیستی او را آرزومند است و مانند ثروتمندی که می خواهد در دارائی همتا نداشته باشد و اگر مثل خود را سراغ کند کم شدن مالش را می خواهد و مانند پهلوانی که گرفته شدن قوه حریف خود و ناتوانی او را آرزو دارد.

و مانند دکتر متخصص حسودی که می خواهد تنها نام او مشهور باشد و اگر مثل یا بهتر از خود را مشهور ببیند نابودی او را خواهانست و هکذا سایر اصناف و طبقات.

یا پیشوا و مدرسی که در شماره پیروان و شاگردان،بی نظیری خود را می خواهد یا ناطقی که در سخنوری مانندی برای خود نمی تواند ببیند و اگر همتائی سراغ کرد زوال او را خواستار می شود.

و این حبّ تفرد در بسیاری از نفوس بشری است و حسادت آنها هم فتنه ها و فسادها و کشتارها کرده و نقل شواهد تاریخی موجب طول کلام است.

درمانش از جهل مرکب بیرون آمدنست

و براستی درمان این نوع از حسادت در نهایت صعوبت است زیرا سبب اصلی آن جهل مرکّب به حقیقت خود و واقعیّت زندگی دنیا و آفریدگار جهان است و کسی که به حقیقت خود نادان و از نادانی خود بی خبر بلکه منکر است و خود را دانا می پندارد درمانی ندارد مگر اینکه بارقه لطف الهی جهشی کند و او را به خود دانا سازد تا خود را به عجز و نیستی و دنیا را به کوچکی و پستی شناسد و آفریدگار را به توانائی و هستی و آخرت را به بزرگی و جاودانی معتقد شود تا از این بیماری خودپسندی و خودخواهی و شهرت و تفرّدطلبی که سبب حسادتست شفا یابد.

.4

حرص و طمع

کسی که به بیماری حرص گرفتار است و به آنچه دارد قانع نیست و در زیاد کردن،در تلاش و کوشش است و به آنچه در دست مردمانست چشم دارد هرگاه نعمتی به دیگری ببیند یا بشنود،گرفته شدن از او و رسیدن به خودش را آرزومند می شود و تا از بیماری حرص و آز خلاص نشود به آتش حسادت خواهد سوخت و باید به آنچه در مذمّت حبّ دنیا گفته می شود مراجعه کند.

.5

اشاره

بخل شدید

کسانی که بخیل هستند و نمی توانند از دارائی خود چیزی به دیگری بدهند گاهی بخل و لئامت و چشم تنگی و پستی آنها سخت و شدید شده تا جائی که نمی تواند دیگری را در ناز و نعمت ببیند و گاهی سخت تر شده بطوری که نمی تواند ببیند کسی به دیگری احسان می کند و بر هر دو حسد می برد.

اعتراض به عطای دیگر

روزی امیر المؤمنین علیه السلام مقدار پنج وسق(250 من تقریبا)خرما برای یک نفر فقیر آبرومند که اهل سؤال نبود و از آنچه داشت به دیگران می داد فرستاد مردی که حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام این شخص که چیزی از شما نطلبید و یک وسق او را بس بود چرا به او زیادی دادید؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«خدا مانند ترا در میان مؤمنین زیاد نکند،من می دهم و تو بخل می نمائی...» (1)

1- 44) .فقال علیه السلام لا کثر اللّه فی المؤمنین ضربک اعطی انا و تبخل انت. بحار ج 9 ص 516

بخل با ایمان و بهشت نمی سازد

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:بهشت بر هر بخیلی حرام است و چیزی مانند بخل ایمان را نابود نمی کند و نیز فرمود بخل و ایمان در دل بنده جمع نمی شود و امام صادق علیه السلام فرمود:«شیعه ما به بیماری بخل گرفتار نمی شود» (1).

علامه مجلسی پس از نقل روایات فرموده از این روایت آشکار می شود که شحّ(بخل شدید که با حسد است)از گناهان کبیره هلاک کننده است.

و براستی بخیل حسود که از دیدن نعمت و راحت مردمان ناراحت می شود و از زحمت و گرفته شدن نعمت از آنها شادمان است،به حسب باطن و سیرت از آدمیان جدا است و بهشت جای آدمیان است.

درمان حسادت به طور کلی

باید دانست که درمان گناه قلبی دشوار و زمان درازی باید به داروهائی که بر نفس تلخ و ناگوار است و در داروخانه الهی یعنی قرآن و علوم آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم تعیین شده خود را مداوا کرد تا از آن پاک شود،برعکس گناه جسدی که درمانش نسبت به گناه قلبی زود و آسانست.

مثلا شرابخواری یا قماربازی و مانند اینها هرگاه شخص براستی از خدا بترسد و از کار خود پشیمان شود و تصمیم بر ترک گیرد و اگر آن گناه را تدارکی لازم باشد انجام دهد برای پاک شدنش کافیست.

ولی گناه قلبی چون امر ثابت نهانیست برای پاک شدن دل از آن نیاز بگذشت زمان درازی دارد که در آن مدت به داروهای مقرر در طب الهی باید مداومت داشته باشد و چنانچه در مداوای آن مسامحه شود آن گناه ریشه دارتر و سخت تر می شود تا جائی که جز به آتش دوزخ درمان نخواهد شد.

بنابراین بر هر انسان عاقلی است که به گناه قلبی خود بیش از گناه جسد اهمیت دهد و به درمان آن بیشتر بکوشد و مسامحه ننماید خصوصا با ملاحظه اینکه گناه جسد یکی است ولی گناه دل مستمر و گاهی شماره اش از حساب

1- 45) .بحار الانوار جلد 15.

بیرونست مثلا کسی که یک جام شراب خورد یک گناه کرده و یک واجب بر او است که از آن توبه کند ولی کسی که حسادت در دل او ریشه دوانیده هر لحظه در گناه است و در هر لحظه توبه از آن بر او واجبست و در پاره موارد به شماره نفس کشیدنش در گناه و ترک واجبست.

و غرض از این مطلب اهمیت دادن به درمان حسد است به تفصیلی که گفته می شود.

عیب نهان خود را نمی بیند

نکته دیگر آنکه گناه جسدی چون آدمی آن را می بیند و خود را آلوده به گناه می داند ممکن است بزودی پشیمان شده و از آن توبه کند و پاک شود ولی گناه قلبی چون از حس نهان است یافتن آن در خود،نیاز به دقت زیادی دارد خصوصا به ملاحظه اینکه هر نفسی خود را دوست دارد و دوستی مانع از دیدن عیب است.

از اینجا است که گفته اند کسی عیب خود را نمی تواند دید بلکه باید از دیگری جویا شود.

خودپسندی مانع دیدن عیب خود است

لکن باید دانست که عیب خود ندیدن برای کسی است که خودپسند و مغرور باشد و نخواهد خود را عیب دار ببیند چنانچه اگر پرده غرور را پاره کند و براستی دلسوز خود شود و از داشتن عیب و مردن با آن بترسد سپس در جستجوی عیب خود برآید عیب های بیشمار خود را خواهد دید.

بنابراین وظیفه هر عاقلیست که گناهان قلبی را که در این کتاب ذکر شد متوجه شود سپس در خود فرورود و از دل خود بازرسی دقیق نموده از هریک اگر اثری یافت در درمانش به تفصیلی که گذشت بکوشد و بداند اگر بنده ای براستی طالب صلاح خود شود و بدنبال آن باشد خداوند هم عیب هایش را به او خواهد فهماند و در درمان عیب ها و پاکی از آلودگی هایش یاریش خواهد فرمود.

از آنجائی که حسادت سخت ترین بیماری روانی و بزرگترین گناه قلبی است درمان و پاک شدن از آن هم سخت و مشکل است مگر برای کسی که

خدا یاری کند و به نور یقین دلش را روشن سازد و برای درمانش از راه علم و عمل باید کوشید.

درمان علمی حسد

اشاره

باید بکوشد تا بحد یقین صادق به چند امر برسد:

.1

یقین به توحید افعالی پروردگار جهان،

یعنی بداند که تهیدستی و ثروتمندی،تندرستی و بیماری تا برسد به مرگ و زندگی همه از خدا است و تدبیر و مصلحت دید او است به تفصیلی که در بخش عقائد گفته شد.

و کسی که به این مرتبه از یقین رسید به آنچه خدا به او داده قانع و خشنود و سپاسگزار است دیگر حرص ندارد و چون دانسته همه چیز وابسته به خدا است به کسی طمعی ندارد تا دچار حسادت شود.

و چون کمی و زیادی روزی را از خدا می داند نسبت به شریک و رقیب و همکار اعتنائی ندارد تا به حسادت آنها گرفتار گردد و نیز چون هرچه دارد از خدا می داند پس از انفاق در راه خدا بخل نمی کند خصوصا با یقین به اینکه وعده خدا راست است که به سبب انفاق نعمت زیاد می شود.

و خلاصه بسیاری از انواع حسادت که گفته شد پس از تابش نور یقین در دل ریشه کن خواهد شد.

و اگر در ریشه گناهان جسدی دقت شود دانسته می شود که ریشه اش گناهان قلبی است که منشاء آن یا نبودن یا کم بودن ایمان است بنابراین تنها درمان آنها تقویت ایمان است.

.2

اشاره

دنیا و آخرت را بشناسد

شناسائی واقعی دنیا و آخرت و یقین به آنچه خداوند در قرآن مجید حقیقت هر دو را بیان فرموده است از آن جمله:«بدانید که زندگی دنیا بازیچه است(یعنی تعب و رنج در طلب آن بمانند رنج اطفال در بازی کردنشان است که

ص:656

فایده درستی بر آن نیست)و لهو است(یعنی سرگرمی از رسیدن به مقامات جاودان)و زینت است(آرایش در خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و غیر آن) و لاف و گزاف مانند خودتان(در حسب و نسب و مقام)و زیاد کردن مال ها و فرزندان و این زندگی دنیا درست بمانند بارانیست که بر زمین کشتزار ببارد و گیاه از آن روئیده شده سبز و خرّم باشد بطوری که کافران(یا زارعان-اگر کفر به معنی لغوی پوشیدن باشد)را به شگفت آورد پس از آن خشک شود پس آن را بینی که پس از سبزی و خرمی زرد شده پس از آن شکسته و خورد و ریزه ریزه گشته، اینست وصف دنیا و امّا سرای آخرت پس در آن عذابی سخت است(برای کافران)و آمرزش و خوشنودی از خداوند است(برای مؤمنان)و نیست زندگی دنیا جز متاع فریبنده» (1).

آیا چنین دنیائی حسدورزی دارد؟

خواننده عزیز اگر قدری در حالات حریصان و ثروتمندان و ریاست طلبان حسود از گذشتگان دقّت نمائی خواهی دانست که درست بمانند گیاهی که چندی سبز و خرّم بود سپس خشکیده و خورد گردید،آنها هم چند روزی در عیش و نوش و جنب وجوش بودند و در روی زمین سروصدائی و جولان هائی داشتند و سپس با خوارترین وضعی در شکم زمین نهان شدند.

رو به گورستان دمی خامش نشین آن سخنگویان خامش را ببین

آیا عاقلی پس از شناختن حقیقت دنیا دیگر بر ثروت و مکنت و ریاست آن رشک می برد؟آیا طلب تفرّد به مقام دنیوی می شود تا دچار حسادت ها شود؟

و شرح بیشتری از حقیقت دنیا در بحث قساوت گفته شد و در بحث حب دنیا نیز یادآوری می شود.

دنیی آن قدر ندارد که بر او رشک برند یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند

نظر آنان که نکردند بدین مشتی خاک الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

عارفان هرچه ثباتی و بقائی نکند گر همه ملک جهانست بهیچش نخرند

1- 46) . اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيٰاهُ الدُّنْيٰا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَهٌ وَ تَفٰاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكٰاثُرٌ فِي الْأَمْوٰالِ وَ الْأَوْلادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفّٰارَ نَبٰاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرٰاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطٰاماً وَ فِي الْآخِرَهِ عَذٰابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَهٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوٰانٌ وَ مَا الْحَيٰاهُ الدُّنْيٰا إِلاّٰ مَتٰاعُ الْغُرُورِ. سوره الحديد آيه 20

تا تطاول نپسندی و تکبر نکنی که خدا را چو تو در ملک بسی جانورند

این سرائیست که البته خلل می یابد خنک آن قوم که در بند سرای دگرند

آنکه پا از سر نخوت بنهادی بر خاک عاقبت خاک شد و خلق بر او می گذرد

«سعدی شیرازی»

3-دانستن زیان های دنیوی و اخروی حسادت که نصیب حاسد می شود و در برابر سودهای فراوانی که به محسود می رسد.

1-زیان های دنیوی-ناراحتی همیشگی

حسود که از دیدن نعمت دیگری،در عذاب درونی و آشوب داخلی است پیوسته در اضطراب و سوز و گداز و غم و اندوه است و ساعتی آرامش و آسایش و خوشی ندارد و همان طورکه نعمت های خدا به بندگانش پایان ندارد حسرت و غصه حسود هم پایان پذیر نیست:«حسود ثروتمند و زورمند در آتش حسرتست و تهیدست ناتوان پاکدل در آسایش.»

حسد زندان روح به حزن و اندوه است

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«حسود کم لذت ترین مردم است» (1).

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«برای حسود آسایشی نیست»و«حسود همیشه در اندوه است»و«حسد زندانی کردن روح است به حزن و اندوه باطل» (2).

و نیز فرمود:«حسود اندوهش فراوان و گناهانش دو چندانست» (3).

و نیز فرمود:«ندیدم ظالمی که به مظلوم بودن شبیه تر باشد از حاسد(حسود دچار)بخل همیشگی و سرگردانی و اندوه پیوسته است» (4)یعنی حاسد چون اثر

1- 47) .اقل الناس لذه الحسود.مستدرک الوسائل

2- 48) .لا راحه لحسود-الحسود مغموم-الحسد حبس الروح.مستدرک الوسائل
3- 49) .الحسود کثیر الحسرات متضاعف السیئات.مستدرک الوسائل
4- 50) .ما رأیت ظالما اشبه بمظلوم من الحاسد نفس دائم و قلب هائم و حزن لازم.مستدرک الوسائل

ظلمش بخودش می رسد در حقیقت،مظلوم از خود است زیرا در رنج همیشگی و سرگردانی و اندوه متصل است تا جائی که مرگ را برای رهائی خود از اندوه و حسرت آرزو می کند (1).

2-ناکامی همیشگی

حسود که گرفته شدن نعمت را از محسود آرزومند است تمام عمرش را در ناکامی و نامرادی بسر خواهد برد،زیرا هر فردی در مدّت زندگی دنیویه اش از طرف پروردگارش مقدّرات حتمی دارد که هیچ قدرتی از آن نمی تواند جلوگیری کند و نیز کدام بشر است که حاسد ندارد و اگر بنا شود حسودها به آرزوهایشان برسند باید نعمت ها از همه گرفته شود تا جائی که خود حاسد هم محسود دیگری است و باید نعمت هائی که دارد از او گرفته شود و خلاصه گرفته شدن نعمت از محسود طمع خامی است که حسود را به ناکامی که هیچگاه کامیابی ندارد مبتلا ساخته است و اگر از این گناه خود را پاک نکند باید خود را از دوزخیان بداند زیرا دوزخیان همیشه در ناکامی خواهند بود چنانچه بهشتیان در کامیابی همیشگی هستند (2).

محسود را شاد می کند

و عجب اینکه این رنج و ناراحتی و ناکامی که در حسود است مورد رضایت و آرزومندی محسود است،پس حسود با این حالت شیطانی،دشمن خود را شاد و کامیاب ساخته است بطوری که محسود دوست دارد که این رنج و

1- 51) .در تفسیر مجمع البیان به سند متصل روایت کرده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در غدیر خم علی علیه السلام را به خلافت منصوب کرد و فرمود:«من کنت مولاه فعلی مولاه»این خبر در آبادی ها به مردم رسید. نعمان بن الحرث الفهری باخبر شد و در مدینه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم به ما امر کردی بگوئیم اشهد ان لا اله الا اللّه و انک رسوله و نیز ما را به نماز و روزه و جهاد و حج و زکوه امر کردی همه را از تو پذیرفتیم و به اینها قناعت نکردی تا اینکه این جوان را به خلافت بعد از خودت برپا داشتی و گفتی هرکه من مولای اویم پس علی علیه السلام مولای اوست آیا این کار از خودت بود یا از طرف خداوند؟رسول خدا صلی الله علیه و

آله وسلم فرمود:بخدائی که شریک ندارد سوگند این کار از طرف خدا بود.نعمان پشت کرد و رفت و می گفت خدایا این کار اگر از طرف تست و حق است سنگی از آسمان بر ما فرست.فورا سنگی را خداوند بر سرش انداخت که کشته شد،سپس این آیه نازل شد: «سَأَلَ سٰائِلٌ بِعَذٰابٍ وٰاقِعٍ » و این داستان را ثعلبی که از مفسرین عامه است در تفسیرش نقل کرده است.

2- 52) .در سوره فصلت آیه 31 در وصف بهشتیان می فرماید: «وَ لَكُمْ فِيهٰا مٰا تَشْتَهِی أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهٰا مٰا تَدَّعُونَ » شما راست در بهشت هرچه هوس کنید و هرچه بخواهید.

ناراحتی از حاسد گرفته نشود.

امام هادی علیه السلام فرمود:«بپرهیز از حسد،زیرا بدی آن در خودت آشکار می شود و در دشمنت هیچ کاری نمی کند» (1).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود:«لقمان به فرزندش گفت فرزندم بترس از حسد پس نباید کار تو باشد و دوری کن از بدخلقی پس مبادا خوی تو شود زیرا به حسد و بدخلقی ضرر نمی رسانی جز به خودت و چون زیان رساننده به خود شدی دشمنت را راحت کردی از رساندن ضرر به تو،زیرا دشمنی کردن تو به خودت ضرردارتر است از دشمنی دیگری به تو» (2).

3-بیماری

ناراحتی خاطر و پریشانی درونی حسود او را ناتوان و گاهی بیمار خواهد ساخت زیرا اندوه همیشگی،دستگاه هاضمه را از انجام وظیفه بازخواهد داشت

و در نتیجه مقاومت بدن در برابر بیماری ها ضعیف شده بطوری که با ناچیزترین بیماری از پا می افتد،پس حسود باید به خود رحم کند و نعمت سلامتی و تندرستی را بیهوده از دست ندهد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«تندرستی بدن از کمی حسد است» (3).

و نیز فرمود:«شگفت است که حسودان بر تندرستی دیگران رشک نمی برند تا به فکر سلامتی و نگاهداری آن برای خود افتند به ترک حسادت و فرمود:حسد رنجور می سازد» (4).

زیرا صاحب حسد پی درپی مردم را می بیند که نعمت ها دارند و هر یک سبب اندوه او می شود و از این راه رنجور می شود و نیز امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«حسود همیشه بیمار است»و«بدترین بیماری ها(بدنی و روانی) حسد است» (5).

1- 53) .ایاک و الحسد فانه یبین فیک و لا یعمل فی عدوک.مستدرک

2- 54) .قال لقمان یا بنی احذر الحسد فلا یکونن من شأنک و اجتنب سوء الخلق فلا یکونن من طبعک فانک لا تضربهما الا نفسک و اذا کنت انت الضار لنفسک کفیت عدوک امرک لان عداوتک لنفسک اضر علیک من عداوه غیرک. مستدرک
3- 55) .صحه الجسد من قله الحسد.غرر الحکم
4- 56) .العجب لغفله الحساد عن سلامه الاجساد-الحسد یضنی.غرر الحکم
5- 57) .الحسود ابدا علیل-الحسد شر الامراض.غرر الحکم

زیرا بیماری های روانی دیگر جز زیان آخرتی چندان تعب و ناراحتی بر آنها نیست ولی حسد است که علاوه بر زیان آخرتی سبب بیماری بدنی و رنج بی پایان است.

اما بیماری های بدنی هرچند تعب و ناراحتی در آنها موجب پاکی از گناه و رسیدن به ثواب است ولی بیماری حسادت موجب زیادتی گناه و رسیدن به عقاب است.

4-کوتاهی عمر

رنج فراوان و بیماری،حسود را برای مرگ زودتر آماده می کند و خلاصه حسرت مرگ می شود و نیز حسادت،او را به کارهائی مانند قطع رحم و آزار رساندن به بندگان خدا وامی دارد و اینها کوتاه کننده عمر است و گاه می شود که مرتکب کارهائی می شود که سبب هلاکت او می گردد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:«کینه(که از لوازم حسد است)می برد و فانی می سازد عمر را» (1).

5-حسود همیشه تنها است

و نیز امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:حسود دوستی برایش نباشد» (2)نه خودش دوست کسی می شود زیرا کسی که نعمت را در دیگری نمی تواند ببیند و زوال آن را آرزو دارد دشمن آن شخص است و دیگری هم دوست او نخواهد شد زیرا حسود با نیش زبان و کارهای ناروایش محسود را آزرده خواهد کرد تا جائی که همسر و فرزندش هم دوست او نخواهند شد.

6-حسود پیشرفت نمی کند

و همچنین امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«حسود بزرگی و برتری نمی یابد» (3).یا به جهت اینکه اگر به بزرگی رسد می کوشد از بندگان خدا،

1- 58) .قال علیه السلام الحقد یذری.غرر الحکم للامدی
2- 59) .قال علیه السلام الحسود لا خله له.غرر الحکم للامدی
3- 60) .قال علیه السلام الحسود لا یسود.غرر الحکم للامدی

نعمت گرفته شود و فسادها می کند پس خداوند از بزرگ شدن او جلوگیری می فرماید.

و یا به جهت حسادتش کارهائی انجام می دهد که منافی با بزرگی است و موجب سبکی و پستی او می شود و بدین وسیله به بزرگی نمی رسد.

یا اینکه به جهت حسد،به عیب ها و نقص های خود نمی رسد تا آنها را اصلاح و برطرف سازد و در نتیجه به بزرگی برسد.

7-زوال ایمان

در این کتاب معنی ایمان مکرر ذکر شده و خلاصه اش یقین به اینست که خودش و تمام اجزاء جهان آفرینش،آفریده خدایند و آنچه نعمت در خود و دیگران می بیند همه از خدا است و از این روی پروردگار را دوست دارد و برای او خاضع و ذلیل و مطیع است.و ترجمه فارسی ایمان،گرویدنست.

بنابراین شخص حسود که از رسیدن نعمت به دیگری،ناراضی است و زوال آن را خواهانست اگر آن نعمت را از خدا نداند کفر به خدا بودنش آشکار است و اگر از خدا بداند و باز ناراضی است پس خود را مقابل بلکه بالاتر از خدا قرار داده،زیرا به زبان حال می گوید نعمتی که خدا به او داده برخلاف صلاحدید من است و باید از او گرفته شود و خلاصه حالت حسادت ناگرویدن و بریدن از خداوند است.

اگر این حال دوام پیدا کند ریشه و بن ایمان را از دل حاسد می زداید بطوری که اگر مرگش در آن حال برسد بی ایمان مرده است.

و راستی اگر برای حسد زیانی جز زوال ایمان نبود،برای هلاک کردن صاحبش بس بود زیرا رستگاری بسته به ایمانست و چیزی که آن را زائل کند البته هلاک کننده می باشد و پرهیز از آن عقلا واجبست.

8-زوال حسنات قلبی و بدنی

(انّ الحسد یأکل الحسنات)آدم حسود از هر خوی انسانی بازمانده و به خوی های زشت و ناروائی متّصف خواهد شد چنانچه به جای دوستی و نصیحت یعنی خیرخواهی،به دشمنی و بدخواهی مبتلا می شود و نیز به جای صدق و صفا

و وفا به دروغگوئی و دورنگی و دوزبانی گرفتار می گردد و نیز به جای سخاوت و کرامت و سپاسگزاری،به بخل و لئامت و نمک به حرامی و همچنین به جای فداکاری و از خودگذشتگی و خیررسانی،به خودخواهی و خورده گیری و شرّرسانی و به جای گشاده روئی و نرمی و گذشت به ترشروئی و تندی و سختی در انتقام جوئی مبتلا می شود تا جائی که به هر نوع خیانتی و جنایتی آلوده خواهد شد و بالجمله حسود از هر صفت نیکی محروم و بهر خوی زشتی گرفتار خواهد شد.

عبادت بی روح

کردارهای نیک حسود از آنجائی که از خضوع و خشوع قلبی محروم است عباداتش صورتیست بی حقیت و پوستی است بدون مغز و هرچند شرائط صحّت آنها را رعایت کرده باشد چون از شرط قبولی فاقد است از بهره مندی از آنها بی نصیب است و اگر از پاره عباداتش مختصر بهره ای داشته باشد نصیب محسود خواهد شد به سبب غیبت و تهمت و سایر آزارهائی که باو رسانده و در آخرت در برابر آنها از حسناتش به محسود باید داده شود یا ناطقی که در سخنوری مانندی برای خود نمی تواند ببیند و اگر همتائی سراغ کرد زوال او را خواستار می شود.

براستی ناکامی و محرومیتی که برای حسود است شگفت آور است زیرا در دنیا از دیدن نعمت در محسود می سوخت و زوال آن را آرزومند بوده و به مرادش نرسیده و در قیامت هم حسنات خود را با محسود که می بیند حالش معلوم است و در حقیقت آنچه را حاسد برای محسود خواسته از زوال نعمت و ناراحتی و گرفتاری،بهره خودش شده«و فرود نیاید نیرنگ زشت جز به اهلش» (1).

حسادت ابلیس و بنی امیه

بمانند ابلیس که بر مقام آدم رشک برده و گرفته شدن آن را خواست لکن به عکس خودش رانده شده ابدی از درگاه خداوند شد و مقام آدم بالا رفت تا به درجه اصطفاء رسید.

و مانند بنی امیه که بر آل محمّد علیه السلام رشک بردند و نتوانستند علاقمندی

1- 61) . وَ لا ٰيَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلاّ ٰبِأَهْلِهِ . سوره 35 آیه 43

مسلمانان را به ایشان ببینند که چطور از نور ولایت ایشان بهره مند می شوند و با قدرت مالی و زورمندی که داشتند تلاش ها کردند و بمانند ابرهای تیره از تابش آفتاب حقیقت جلوگیری نمودند لکن علاقمندی و بهره برداری اهل ایمان از ولایت آنها بیشتر و بغض و نفرت و لعنت و نفرین بر آنها افزوده تر گردید و حال آنها در سرای آخرت و عالم جزاء آشکار است (1).

پس چرا علماء حسادت دارند؟

اگر پرسیده شود مطالبی که در بیان درمان علمی حسد گفته شد همه ضروری و بدیهی است و بر هیچ عاقلی خصوص اهل علم پوشیده نیست بنابراین نباید در اهل عقل حسادتی دیده شود با اینکه می بینیم این بیماری در عموم طبقات خصوص اهل علم رو به فزونیست.

در پاسخ گوئیم سبب درمان نشدن بیماری حسادت به این دانش های ضروری دو چیز است یکی آنکه بیشتر مردم التفاتی به این دانش ها ندارند و اگر تصادفا از واعظی به گوش آنها برسد یا در کتابی به چشم آنها بخورد بطور خاطره زودگذر است و آن قدر خاطره های ضدّ و انواع سرگرمی ها دارند که آن خاطره درست را نابود می کند و خلاصه شرط بهره مندی از این دانش ها دلنشین شدن و دوام ملاحظه آنها است.

ساعتی هم در اندیشه حقایق

اگر گفته شود بنابراین باید دست از کسب و کار و تأمین معیشت برداشت و تمام در اندیشه این دانش ها بود؟

گوئیم در شبانه روز یک ساعت را برای اندیشه در معارف و حقائق قرار

1- 62) .سیده زینب بنت امیر المؤمنین علیه السلام در آخر خطبه ای که در مجلس یزید انشاء فرمود می فرماید:«فکد کیدک واسع سمعیک و ناصب جهدک فو اللّه لا تمحو ذکرنا و لا تمیت وحینا و لا تدرک امدنا و لا ترحض عنک عارها و هل رأیک الا فند و ایامک الا عدد و جمعک الا بدد یوم ینادی المناد الا لعنه اللّه علی الظالمین». ای یزید هر کید که داری بکن و

هرچه کوشش خواهی بنمای و هر جهد که داری بکار بر،بخدا سوگند ذکر ما را محو نتوانی کرد و وحی ما را که خدا فرستاده نتوانی میرانید و بغایت ما نتوانی رسید و ننگ این ستم را از خویش نتوانی سترد رأی تو سست است و شماره ایام دولتت اندک و جمعیت تو به پریشانی گراید آن روز که منادی فریاد زند لعنت خدا بر ستمکاران.

دادن با اداره زندگی دنیوی مزاحمتی ندارد و در بخش عقائد اهمیت فکر و لزوم آن گفته شد.

دوم آنکه هر حالتی که بر نفس عارض می شود اگر از آن پیروی کند و گفتار و کردار خود را مطابق آن قرار دهد آن حالت صفت ثابت و در ذات شخص راسخ می شود بطوری که زوال آن در نهایت سختی است.

چنانچه اگر از آن پیروی نشود و به مقتضای آن عمل نکند بلکه رفتار خود را مطابق ضد آن قرار دهد آن حالت،بدون زحمت،خودش برطرف شده بطوری که اثری از آن در نفس نخواهد ماند.

بنابراین رفتار و کردار مطابق حسادت را باید دانست تا ترک شود و رفتار ضد آن را باید فهمید تا به آن عمل شود و از این بیماری خانمان سوز شفا یابد.

درمان عملی:

1-بدبینی و خوش بینی

لازمه حسادت آنست که شخص حسود برای محسود فضیلتی نشناسد و راستی گفتار و درستی کردار را برای او قائل نشود و اگر درستکاری از کسی بیند که نتواند منکرش بشود آن را بر ریاکاری و عوام فریبی یا بر تصادف حمل می کند.

و درمانش آنست که بنا گذارد بدیده خوش بینی به رفتار و گفتار مردم بنگرد و تا یقین به فساد نکند همه را حمل بر صحت نماید به تفصیلی که در بحث سوءظن گفته شد.

2-قدح و مدح

حسد انسان را وامی دارد که از محسود بدگوئی و خورده گیری کند و لغزش او را بزرگ جلوه دهد و از او شدیدا انتقاد کند و عیبش را فاش و فضیلتش را نهان دارد تا جائی که او را مورد تهمت و افتراء قرار دهد.

پس کسی که خواهان درمان حسادت خود است باید زبان خویش را از

بدگوئی نگاه دارد و بجای ذکر عیب محسود فضیلت هائی که از او سراغ دارد بگوید و او را به فضیلت بشناساند و لغزش هایش را نادیده انگارد و بجای انتقامجوئی عفو و گذشت را شعار خود سازد و به سخن چینی نگراید.

3-کبر و تواضع

حسادت وامی دارد که با محسود تکبر کند بدخلقی نماید ابتداء به سلام نکند رو ترش باشد بدیدنش نرود،پس باید برخلاف خواسته نفس و شیطان با محسود تواضع کند و خوش رفتاری نماید گشاده رو باشد و ابتداء به سلام کند و بدیدنش برود و به جای اهانت و تحقیر و تنقیص از او تجلیل و احترام کند و از خوبی هایش قدردانی کند به تفصیلی که در بحث کبر گفته شد.

4-شماتت و تسلیت

مقتضای حسد آنست که هرگاه به محسود بلائی و مصیبتی رسد دلشاد گردد و به زبان او را شماتت کند و بگوید سزاوار چنین بلائی بود و باید بدتر از این بر سرش بیاید و مانند این کلمات که دلالت بر پستی حاسد دارد.

کسی که طالب نجاتست باید بداند سرزنش و شماتت کردن از گناهان کبیره است که در کتاب مزبور ذکر شد پس باید از این گناه بزرگ بپرهیزد و برای ریشه کن شدن حسادت از دلش،به عبادت بزرگی که تسلیت دادن مصیبت زده است مشغول شود به این ترتیب که براستی مصیبت او را مصیبت خودش بداند و با او همدردی کند و او را به شکیبائی وادارد.

و ثواب تسلیت و کیفیت آن از بحث خارج است به کتاب احکام اموات وسائل الشیعه مراجعه شود.

5-عداوت و دوستی

اشاره

شخص عاقل دیندار باید خود را جدا و بیگانه از سایر مردم نداند بلکه خود و همه را از جهت اینکه همه آفریده شده و روزی خور خداوندند و همه در مدت اندکی روی کره خاک میهمان و رهگذرند و سپس در جهان همیشگی باهم

ص:666

جمعند،یکی شناسد پس باید همه را دوستدار باشد جز آنهائی که دشمنان خدایند به تفصیلی که در بحث بغض گذشت.

بجهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

و نیز تمام افراد بشر را یار و یاور و مددکار خود داند زیرا هر فردی در تأمین مسکن و لباس و خوراک و آشامیدنی و مقدمات آنها و سایر لوازم زندگی به سایر افراد نیازمند است و شرح این مطلب طولانی است خواننده عزیز با اندیشه خود آن را دریابد.

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

از این روی باید آنها را دوست دارد و نسبت به کسانی که با او هم کیش و رابطه ایمانی دارند باید این محبت دوچندان باشد و هر اندازه علاقه های انسان زیادتر شود مانند بستگان و استاد و شاگرد و مانند اینها،علاقمندی هم باید بیشتر باشد.

نعمت محبوب را نعمت خود می بیند

پس از استحکام این علاقه دوستی اگر نعمتی در کسی ببیند بمانند اینست که آن نعمت به خودش رسیده است پس دیگر آرزوی گرفته شدن آن را ندارد بلکه اگر از خوردی و پستی بیرون بیاید و بزرگوار و اهل محبت شود همیشه دوستدار خیر است یعنی دوست می دارد به مردم خیر برسد و همه در ناز و نعمت و آسایش باشند و اگر ببیند به کسی نعمتی رسید خوشحال می شود و بدین وسیله بمانند کسی می شود که آن خیر را به آن شخص رسانیده یعنی ثواب رساندن آن خیر را به او می دهند و یا اگر ببیند کسی به دیگری خیری رساند راضی و دلشاد می گردد و چون راضی به صدور خیر از کسی شود در ثواب او شریک خواهد بود و خلاصه آنچه برای خود خواهان و دوستدار است برای دیگران هم خواهانست.

و روایات درباره لزوم دوستی در راه خدا و خیرخواهی بندگان خدا و ثواب بیشمار بر آن فراوان است و نقل آنها برای مقام مناسبتری برگذار می

شود.

ص:667

6-ترک مصاحبت حسود

از آنجائی که بیماری حسادت مانند بسیاری از بیماری های روانی و پاره ای از بیماری های جسمانی مسری است بطوری که اگر شخص پاکدلی با یک نفر حسود مصاحبت و رفاقت کند پس از چندی او هم به بیماری حسادت گرفتار می شود(در بحث یقین به این مطلب اشاره شد).

امام صادق علیه السلام می فرماید:«پدرم مرا نهی فرمود از همنشینی و رفاقت با سه نفر:کسی که بر نعمتی رشک برد و کسی که به مصیبت دیگری شادمان شود و شماتت کند و کسی که سخن چینی نماید» (1).

7-انصراف از حسد بیاد خدا و آخرت

به طور کلی هر خاطره ناروائی که بر دل بگذرد باید فورا خود را از آن بازداشت و بخاطره های حق سرگرم ساخت مانند تدبّر در بزرگی جهان آفرینش و اندیشه در حکمت های بینهایت که در اجزاء جهان هستی است و مانند تفکر در شناختن نفس خود و کمالاتی که باید به آنها برسد و منزل هائی که از آنها باید بگذرد.

و تدبر در نزدیک بودن خلاصی از دار غربت و رسیدن به ایستگاه ابدی و آرامگاه جاودانی که طلیعه اش ساعت مرگ است و نیز اندیشه در گزارشات خود در سرای آخرت به تفصیلی که در قرآن مجید به آن خبر داده شده و همچنین اندیشه در کیدهای شیاطین و راه خلاص از آنها.

حضرت سجاد علیه السلام عرض می کند:«خدایا آنچه شیطان در دل من می اندازد از آرزوی باطل و گمان ناروا و رشک بردن،آنها را از دلم بزدای و به جای آن قرار ده یاد کردن بزرگی تو و اندیشه در توانائی تو و پایان کار نگریستن در برابر کیدهای دشمن تو که ابلیس است» (2).

1- 63) .نهانی أبی أن اصاحب حاسد نعمه و شامتا بمصیبه أو حامل نمیمه.بحار الانوار جلد 17 صفحه 260

2- 64) .اللهم اجعل ما یلقی الشیطان فی روعی من التمنی و التظنی و الحسد ذکرا لعظمتک و تفکرا فی قدرتک و تدبیرا علی عدوک.صحیفه سجادیه دعاء 20

اندرزی لازم

آنچه بطور اختصار در بیان درمان عملی حسادت گفته شد هرچند برای نفس دوائیست تلخ و ناگوار و داروئیست بسیار سخت و دشوار ولی اگر چند مطلب در نظر گرفته شود سهل و آسان خواهد شد.

یکی آنچه گفته شد رشته ایست از جهاد با نفس که در قرآن و اخبار به آن امر شده و تنها دارو برای بیماری های روانی شناخته شده است.

برای اطلاع به کتاب وسائل و مستدرک باب جهاد النفس مراجعه شود و اینجا به نقل یک روایت اکتفا می شود.

جهاد بزرگتر،نبرد با نفس است

امام صادق علیه السلام فرمود:«رسول خدا گروهی را برای جهاد با مشرکین فرستاد چون برگشتند فرمود:مرحبا به گروهی که جهاد کوچکتر را انجام دادند و برایشان جهاد بزرگتر باقیمانده،گفته شد یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم جهاد بزرگتر کدامست؟فرمود نبرد با نفس» (1).

و خلاصه،نجات از سختی های دنیوی و عقوبت های اخروی و رسیدن به راحتی های دنیوی و ثواب و مقامات اخروی همه وابسته به نبرد با نفس خود و ترک هواهای او است بطوری که اگر کسی بنا گذارد به موافقت و متابعت از خواسته های نفس خود،بداند که دین و دنیا و آخرتش خرابست بنابراین باید با نفس مخالفت کرد،به قول فیض کاشانی:

نفس خود گر شکنی تا که اسیر تو شود

به ز اشکستن کفار و اسیران بردن

تأمل در فضیلت صاحبان کمال

و نیز مراجعه کند به آنچه وارد شده در فضیلت و بزرگی مقام کسانی که

1- 65) .ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم بعث سریه فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر فقیل یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم و ما الجهاد الاکبر قال جهاد النفس.«کافی»

اهل محبت شده و خیرخواه مردمند و اهل صبر و گذشت و تواضعند و امانت دار و رازدارند و خیررسان و خدمتگزارند و سایر صفات نیکی که برای درمان حسد، دارا شدن آنها لازم است و چون نقل شرح فضیلت هریک و روایات موجب طول کلام است خواننده عزیز خود مراجعه کند تا آنچه در بیان عمل حسادت گفته شد آسان گردد.

هرچند دشوار،ولی لذیذ است

و نیز باید دانست هر گفتار و کرداری که برخلاف نفس باشد هرچند انجام دادنش بر نفس دشوار و ناگوار است لکن چون موافق با قلب و روح انسانیست اگر همّت کند و آن را انجام دهد موجب دلشادی و فرح روانش خواهد شد مثلا هنگام خشم هرچند فروبردن غیظ و صرف نظر کردن از انتقام،و گذشت کردن بر نفس ناگوار است ولی اگر همت کند و گذشت نماید دلخنکی و بیرون شدن از اضطراب درونی و دلشادی بهره اش خواهد شد«در عفو لذتی است که در انتقام نیست»،چه خوبست که آدمی تجربه کند و از خشم بگذرد و عفو نماید تا حقیقت دل خنکی و شادی را دریابد و مزه آن را بچشد آنگاه وعده دروغی شیطان که می گفت انتقام کش تا دل خنک شوی آشکار شود و همچنین در برابر وعده ای که می دهد و می گوید از محسود خورده گیری و عیب گوئی کن تا کوچک شود و خودت بزرگ شوی اگر انسانی برخلاف آن رفتار نماید و عیب پوشی و فضیلت گوئی او کند خواهد دید که خودش را بزرگ و محبوب کرده و اگر سخن شیطان را شنیده بود خودش را تحقیر و خوار کرده بود و همچنین تهدید شیطان از ریختن آبرو اگر با محسود تواضع کند در صورت مخالفت دروغش کشف خواهد شد «وَ مٰا یَعِدُهُمُ الشَّیْطٰانُ إِلاّٰ غُرُوراً».

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت ندانی

سفرهای علوی کند مرغ جانت گر از چنبر آز بازش نشانی

و لیکن ترا صبر عنقا نباشد که در دام شهوت به گنجشک مانی

تو این صورت خود چنان می پرستی که تا زنده ای ره به معنی ندانی

«سعدی»

و نیز اگر در حالات پیغمبران و امامان و بزرگان دین دقت شود دانسته

ص:670

می گردد که راه و روش آنها برخلاف نفس و هوی و موافق عقل و فرمان خدا بوده و سعادت و خوشی حقیقی را در آن می دانستند و راه مستمر آنها بردباری و فروتنی و بزرگواری و بخشش و خیرخواهی با تمام بندگان خدا حتی با دشمنانشان بوده،چنانچه رویّه مخالفان و دشمنان ایشان همیشه پیروی از هوای نفس و شیطان و مخالفت با عقل و رحمن بود و با بندگان خدا با کبر و خشم و انتقام جوئی و قهر و تندی و بدخواهی و بدگوئی بودند بطوری که هر صاحب نعمت و فضیلتی را سراغ می کردند نیستی و نابودی او را می خواستند.

رفتار بزرگان دین و سران مشرکین

رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با ابو سفیان و سایر مشرکین در فتح مکه و غیر آن را بخوانید و سپس رفتار و حسدورزی های آنها را با آن حضرت و اهل بیت او را هم بخوانید و همچنین معامله امیر المؤمنین علیه السلام را با معاویه و عایشه و اتباعش را در جنگ جمل و حلم و عفو آن حضرت تا جائی که با کمال احترام و اکرام عایشه را به مدینه برگردانید بخوانید و سپس رفتار آنها را با آن حضرت و فرزندانش را هم مطالعه کنید تا رویه هر دو دسته بر شما آشکار شود.

آنها آب را می بندند ولی...

معاویه آب را بر لشکر امیر المؤمنین علیه السلام در صفین می بندد و چون آن حضرت لشکر معاویه را شکست می دهد و آنها را از شریعه دور می فرماید دستور می دهد در لشکر ندا کنند هیچکس حق ندارد از لشکر معاویه منع آب کند و آب بر همه مباح است.

نظیر آب دادن حضرت سید الشهداء علیه السلام به لشکر حرّ و سپس ابن زیاد آب را بر آن حضرت و همه همراهانش می بندد.

و برای دانستن حسادت و لئامت و شقاوت دشمنان اهل بیت علیه السلام تأمل کن در رفتار آنها با بدن مطهر و سر مقدس آن حضرت و معامله آنها با زنها و دخترها و سایر بستگان او و گفتگوی ابن زیاد با سیده زینب و شادمانی و شماتت و زخم زبانش و بعد زندانی کردن آنها سپس اسیر کردن و با وضع اسف آوری آنها را روانه شام ساختن نزد دشمن سرسخت آنها یزید و در این داستان هم که از منتهی

ص:671

الآمال نقل می شود تأمل نما.

حضرت سجاد(ع)خانواده مروان را پناه می دهد

چون اهل مدینه بیعت یزید را شکستند و عامل یزید و بنی امیه را از مدینه بیرون کردند مروان نزد عبد اللّه بن عمر آمد و از او خواست که عیال خود را نزد او گذارد تا از آسیب اهل مدینه محفوظ ماند.ابن عمر نپذیرفت مروان خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رسید و استدعاء کرد که حرم خود را نزد آن حضرت آورد تا در سایه مرحمتش محفوظ بمانند امام علیه السلام پذیرفت و مروان زوجه خود عایشه دختر عثمان بن عفّان را با حرم خود خدمت آن حضرت فرستاد امام علیه السلام آنها را با حرم خود از مدینه بیرون برد به ینبع و بقولی حرم مروان را به طائف روانه فرمود بهمراهی فرزندش عبد اللّه.

زمخشری نقل کرده که در آن فتنه امام سجاد علیه السلام چهارصد زن کثیر الاولاد را با عیال و حشم آنها را تکفّل فرمود و آنها را جزء عیالات خود نمود و خورش و خوردنی و نفقه داد تا آن فتنه تمام شد یکی از آن زنان گفت به خدا سوگند که من در کنار پدر و مادرم چنین زندگانی به خوشی و آرامش نکرده بودم که در سایه عطوفت آن بزرگوار نمودم.

ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصر اللّه بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم و به آن حضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه با شما ستم ها کردند آب و نان برویتان بستند از سخریه و شکنجه و آزار دریغ نکردند تا به مدینه هجرت کردید آنگاه لشکرکشی کردند با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت به شما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هرکس به خانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندت حسین علیه السلام پیدا شود.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده ای گفتم نه،فرمود:از او بشنو،از خواب بیدار شدم به خانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت:بخدا سوگند اشعاری

را دیشب گفته ام و هنوز آن را ننوشته ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند (1)و ترجمه اش اینست که:«توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه به راه افتاد،شما کشتن اسیران را روا شمردید ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون همان تراود که در او است» (2).

و چون رویه بزرگان دین و رویه دشمنان ایشان دانسته شد پس بر دینداران و دوستداران اهل بیت لازم است که از موالیان خود پیروی کنند و راه و روش خود را مطابق آنها قرار دهند تا از شیعیان آنها شوند و از پیروی کردن از دشمنان آنها بترسند«آیا آنکه هدایت کند بسوی حق سزاوارتر است که پیروی شود یا آنکه خود راه نبرد جز اینکه رهبریش کنند» (3).

«پایان بحث حسد»

اللهم اجعلنا مستنین بسنن اولیائک مفارقین لاخلاق اعدائک مشغولین عن الدنیا بحمدک و ثنائک بجاه محمد و اله الطاهرین صلواتک علیهم اجمعین.

1- 66) . ملکنا فکان العفو مناسجیه فلما ملکتم سال بالدم أبطح و حللتم قتل الاساری و طال ما عدونا علی الاسری فنعفو و نصفح فحسبکم هذا التفاوت بیننا و کل اناء بالذی فیه ینضح

2- 67) .ابن صیفی نامش سعد بن محمد بن سعد بن الصیفی فقیه و ادیب و شاعر و موثق بود وفاتش در بغداد سنه 574 واقع شده.«الکنی و الالقاب»

3- 68) . أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لاٰ یَهِدِّی إِلاّٰ أَنْ یُهْدیٰ سوره 10 آیه 35

9.دوستی دنیا

اشاره

از گناهان بزرگ قلبی و بیماری های شدید روانی که ریشه و منشاء سایر گناهان قلبی و جسمی می باشد دوستی دنیا است و تمام پیغمبران از آن مذمّت و نهی کرده اند و قرآن مجید در زشتی این گناه و نهی از آن بیش از دیگر گناهان تأکید فرموده و روایات متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه هدی علیه السلام دراین باره فراوان است و به پاره ای از آنها اشاره خواهد شد.

چیزی که دانستن آن لازم است معنای دنیا و مراد از حبّ دنیا که حرام است می باشد.

معنی دنیا

(1)

از لحظه ای که بشر از شکم مادر بیرون می آید و بر کره خاک گام می نهد تا ساعتی که روان از کالبدش جدا می شود و می میرد این مدّت از زمان را

1- 1) .دنیا بر وزن صغری به معنی نزدیک تر است اگر از ماده دنو باشد و مقابل آن آخرتست یا به معنی پست تر است اگر از دنائت باشد و مقابل آن اعلی است و شکی نیست که حیات دنیوی نسبت به آخرت از جهات فراوان پست تر و زندگی اخروی براستی علیا و در نهایت شرافت و بلندی است.

که دنیا می گویند با آنچه لوازم زندگی او است مانند خوراک و پوشاک و لباس و مسکن و همچنین اموری که در آسایش و لذّت انسانی در این مدّت مؤثر است مانند سلامتی و تندرستی و همسر و فرزند و زیادی ثروت و عزّت و شهرت و خوشنامی و ریاست و تحصیل وسائل خوشگذرانی و هوسرانی و عیش و نوش در این مدّت را دنیا خوانند و خلاصه،زندگی انسانی از هنگام ولادت تا ساعت مرگ و آثار و لوازم و اعتبارات و هرچه راجع به آنست همه را دنیا گویند.

کار نیک باقیست

امّا افعال اختیاری بشر که مورد امر خدا است مانند نماز و روزه و حج و زکوه و سایر عبادات و خودداری از آنچه مورد نهی خدا است مانند شراب،زنا، قمار و سایر گناهان هرچند از امور واقع در زندگی فانی دنیوی است ولی چنانی که خدا باقیست هر کاری را که بشر بنام خدا و یاد او انجام دهد آن هم اثرش باقیست و به عبارت دیگر عبادت و جلوگیری از گناه اگر برای خدا باشد صورتش دنیوی و فانیست ولی حقیقت و اثرش باقیست از این روی آنها را اخروی گوئیم نه دنیوی تا جائی که مقدمات آنها هم اگر برای خدا باشد آخرتیست.

عبادت از موضوع حب دنیا بیرونست

مثلا کسی که مال را تحصیل کند و برای اداء تکلیف الهی نگهدارد تا بر عیال خود خرج کند و زکوه یا صله رحم کند یا حج رود و انفاق کند و سایر مواردی که مورد امر خدا است،اگر براستی با چنین نیّتی باشد آن هم آخرتیست و به طور کلی عبادت از موضوع حبّ دنیا بیرون است و لزوم حبّ آن آشکار،امّا گناهان چون از دنیای مذموم است و مبغوض بودنش بدیهی و لزوم بغض آن آشکار است از مورد بحث بیرون است.

خلاصه،مراد از حبّ دنیا،داشتن اصل حیات عادی دنیوی و آثار و لوازم و اعتبارات و لذات و شهوات راجع به آنست جز عبادت و معصیت که حکم هر دو آشکار است.

برای جهان جاودانی

در بخش عقاید به تفصیل گفته شد واجبست انسان یقین کند که به مرگ نیست نمی شود و تنها برای زندگی دنیوی آفریده نشده بمانند حیوان که از خاک آفریده شده و در خاک هم نیست و نابود می شود بلکه انسان آفریده شده جاودانیست که پس از آفریده شدن دیگر نیست نمی شود و فاصله گرفتن او از بدن مادّی به مرگ مانند بیرون شدن مرغ از زندان قفس است یعنی در جهان پس از مرگش در سعه ایست که هیچ نوع تنگی ندارد در بهجت و سروری است که غم و غصّه نخواهد داشت در لذّت و راحتی است که درد و ناراحتی به او راه ندارد در کامیابی است که هیچ ناکامی ندارد برایش توانائی و عزتیست که هیچوقت ناتوانی و ذلّت نخواهد دید و خلاصه زندگی سراسر خوشبختی که فناپذیر نخواهد بود.

پس آخرت دوست داشتنی است

لکن این سعادتمندی در حیات جاودانی در صورتیست که با ایمان و تقوی از این عالم برود و ایمان و تقوی بمانند دو بال او را به عالم اعلی رساند و مقدار سعادتمندی در آن جهان تابع مراتب قوّت ایمان و تقوی است.

و آشکار است که بدست آوردن ایمان و تقوی و تقویت هر دو،تنها در حیات دنیوی است و پس از مرگ جز برداشت نتیجه و آثار آنچه در دنیا کسب کرده چیز دیگری نخواهد بود.

در حقیقت انسان مسافری است که باید تأمین سعادت جاودانی پس از مرگ را در این مدّت حیات دنیویه اش بنماید و از اینجا است که ارزش و اهمیّت حیات عاریه دنیوی آشکار می شود.

هر نفس ز انفاس عمرت گوهریست آن نفس سوی خدایت رهبریست

دوستی دنیا برای آخرت

هر عاقل عاقبت اندیشی این زندگی را دوست دارد و عمر دراز را آرزومند است (1)و از زود رسیدن مرگش وحشت دارد چون می داند که ایمان و عمل صالح که سرمایه سعادت ابدی او است تنها در این عالم می توان کسب کرد و پس از مرگ دفتر عمل پیچیده می شود و خلاصه،حیات دنیوی چون وسیله حیات باقیست نزد عاقل دوست داشتنی است و در قرآن و اخبار بقدردانی و اهمیت دادن به آن یادآوری شده است (2).

نعمت های دنیوی از جهت الهی

و امّا نعمت ها و لذّت های دنیا و بهره مندی از آنها چون آنها وسیله زیادتی معرفت و محبت حضرت آفریدگار است و نیز یادآوری از عالم اعلی که اصل هر نعمت و خالص هر لذت آنجاست می باشد پس نزد هر عاقلی دوست داشتنی است و در قرآن و اخبار به آن امر شده است:«ای پیمبران بخورید خوراکی های پاکیزه را و عمل صالح بجای آورید» (3)و«بگو ای پیغمبر چه کسی زینت های خدا را(در زمین)که برای بندگانش آفریده،حرام کرد و از صرف رزق های حلال و پاکیزه منع نمود؟بگو این نعمت ها در دنیا برای اهل ایمانست (هرچند کافران و مؤمنان از آنها استفاده می کنند لکن برای مؤمنان آفریده شده تا بوسیله آنها معرفت و محبتشان به پروردگارشان افزوده شود و بوسیله آنها سعادت جهان جاوید خود را تأمین نمایند).

1- 2) .و از اینجا است که در روایات نهی شده که مرگ خود را از خدا مخواهید بلکه امر شده که از خدا عمر دراز بخواهید برای اندوخته کردن عمل صالح و زیاد شدن ایمان.
2- 3) . وَ لا تَنْسَ نَصِيبَکَ مِنَ الدُّنْيا. سوره 28 آیه 77. و فراموش نکن بهره خود را از دنیا. حَتّٰى إِذٰا جٰاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّى أَعْمَلُ صٰالِحاً فِيمٰا تَرَكْتُ . سوره 23 آیه 99 و 100 یعنی تا گاهی که بیاید یکی از ایشان را مرگ،گوید پروردگارا بازگردان مرا به دنیا شاید کردار شایسته ای کنم در آنچه بازگذاردم. و در چند جا از قرآن مجید خبر داده که زیانکاران در جهان پس از مرگ که ارزش عمر دنیا را می فهمند آرزو می

کنند و از خدا می خواهند که دوباره به دنیا برگردند و البته جوابشان منفی و آرزویشان محال و غیر ممکن است.
3- 4) . یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً. سوره 23 آیه 51

«و امّا زینت ها و نعمت های آخرتی پس کافران را شرکتی با مؤمنین در آنها نخواهد بود و ویژه مؤمنین است» (1).

اگر برای آخرت باشد خوبست

خلاصه مطلب آنکه بهره مندی از زینت ها و آرایش ها و انواع نعمت هائی که در دنیا است درصورتی که حلال باشد و اسرافی هم در کار نباشد بر تمام افراد بشر مباح و حلال است ولی دوستی قلبی و علاقمندی به آنها پس اگر از جهت این باشد که با آنها می توان سعادت جاوید را تأمین کرد پسندیده و مورد امر است چنانچه گفته شد مثلا همسر را دوست دارد از جهت اینکه به سبب او دینش محفوظ می ماند و به حرام نمی افتد و نیز نعمت الهی است که وسیله سکون و آرامش خاطر و یار و یاور در تأمین زندگی و وسیله پیدایش فرزند و بقاء نسل است.

و فرزند را هم باید دوست داشت چون عطای الهی است و اگر تربیت شود و بنده شایسته ای گردد پدر و مادر در ثواب کردارهای شایسته اش شریک خواهند بود.

و مال را دوست دارد از جهت اینکه داده خداست و به آن می توان آسایش و خوشبختی زندگی دنیا و آخرت را تأمین کرد و انواع نعمت ها و لذّت ها را دوست دارد که همه آثار قدرت و حکمت و جمال و کمال حضرت آفریدگار است و بوسیله آنها معرفت و محبّت به آن حضرت افزوده می گردد و موجب زیادتی شوق و رسیدن به قرب او می شود.

و نیز قدرت و عزت و ثروت و مکنت و شهرت و منصب و ریاست را اگر بهره اش شود دوست دارد که بوسیله آنها می تواند کردارهای شایسته خداپسند مانند یاری ستمدیده و دادخواهی از ستمگر و دستگیری از ناتوانان نماید.

1- 5) . قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللّٰهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا خالِصَهً یَوْمَ الْقِیامَهِ . سوره 7 آیه 32

حب آلی و مقدمی دنیا بد نیست

و به طور کلی دوست داشتن حیات دنیوی (1)و آنچه در آن و به آن راجع است اگر به جهت خدائی و آخرتی باشد از عنوان حب دنیا که موضوع بحث ما است و مورد نکوهش قرآن و اخبار است بیرون می باشد زیرا در حقیقت جز حبّ خدا و آخرت چیزی را با لذّات و بالاستقلال دوست نداشته و دنیا را که دوست داشته برای خدا و آخرت خود خواسته بمانند مسافری که جز وطن و تأمین زندگی در آن خواسته ای ندارد هرگاه در شهری اشیائی ببیند که بکار زندگی در وطن او می خورد آنها را دوست دار و خواهان شده تلاش می کند آنها را بدست آورده به وطن فرستد.خلاصه حبّ مقدمی و آلی بدنیا مذموم نیست و آنچه مذموم و مورد نکوهش قرآن مجید و اخبار متواتره است حبّ استقلالی به دنیا است به تفصیلی که گفته می شود.

حب دنیا برای آخرت نشانه دارد

ناگفته نماند گاه می شود که بر شخص مشتبه می گردد و خیال می کند دنیا را از جهت خدا و آخرت دوست می دارد نه بطور استقلال درحالی که واقعا دوستی او بدنیا استقلالی است زیرا نشانه دوستی به دنیا از جهت خدا و آخرت آنست که گناه را دوست نخواهد داشت و به دارائی کسی طمع و حسادت ندارد

1- 6) .قال امیر المؤمنین علیه السلام ان الدنیا دار صدق لمن صدقها و دار عافیه لمن فهم عنها و دار غنی لمن تزود منها و دار موعظه لمن اتعظ بها مسجد احباء اللّه و مصلی ملائکه اللّه و مهبط وحی اللّه و متجر اولیاء اللّه اکتسبوا فیها الرحمه و ربحوا فیها الجنه.نهج البلاغه باب المختار من حکم امیر المؤمنین علیه السلام امیر المؤمنین علیه السلام شنید از کسی که از روی نادانی دنیا را نکوهش می کرد پس کلماتی در پند گرفتن از دنیا فرمود. آنگاه در مدح دنیا فرمود:«دنیا سرای راستی است برای کسی که آن را تصدیق کند یعنی اندرزهایش را بپذیرد که از آن جمله است آثار و قبرهای گذشتگان و سرای ایمنی از عذابست برای کسی که بفهمد از او آنچه گزارش می دهد و سرای توانگری است برای کسی که توشه ایمان و تقوی از آن بردارد برای آخرتش و سرای پند و اندرز است برای کسی که

پندپذیر باشد،دنیا مسجد دوستان خدا است و جای نماز فرشتگان خداست و محل فرود آمدن وحی خدا بر پیغمبران است و جای تجارت دوستان خدا است که با او معامله می کنند و رحمت و ثواب او را می خرند و بهشت را بسود می برند». و اگر کسی حیات دنیا را از این روی که دارای اوصاف مزبور است دوست دارد در حقیقت خدا و آخرت را دوست داشته و چون حیات دنیا را وسیله قرب به خدا و آباد کردن آخرت شناخته آن را هم دوست می دارد.

از بخل و کبر و دشمنی و خودخواهی و حرص و تبه کاری در او اثری نخواهد بود.

حب استقلالی به دنیا

(1)

کسی که زندگی دنیا را برای دنیا دوست دارد و خوشی ها و لذّت ها و شهوت های دنیوی را برای آنها خواهان باشد بطوری که خوشبختی خود را تنها در رسیدن به آرزوها و خواسته های دنیوی پندارد از این روی از خدا غافل شده و خود را به اسباب نیازمند پنداشته و آنها را مؤثر مستقل می پندارد آنگاه دست گدائی بسوی اسباب آن آرزوها دراز کرده و بدنبال آنها می دود و از سرای آخرت غافل یا منکر شده از آلودگی بهر حرام و گناهی بی پروا گردیده و شادیش تنها در رسیدن به آن آرزوها و اندوهش از نرسیدن به آنها است.

اینست معنی دوستی دنیا که مورد نکوهش عقل و نهی شرع است.

مراتب دوستی دنیا

اشاره

دوستی دنیا برای دنیا سه مرتبه دارد.

مرتبه اول:

آنکه جز دوستی زندگی دنیا و علاقمندی به آنچه در آنست علاقه دیگری در دل نباشد و جز خواسته های مادّی خواسته ای نداشته باشد و خدا و آخرت را موهوم و خرافه پندارد و زبان حال و قال او این است:«کافران گفتند زندگی نیست مگر زندگانی این جهانی،زندگی می کنیم و می میریم و نمی میراند ما را مگر روزگار» (2)یعنی انسان بمانند حیوان یک موجود مادّی است که به مرگ نیست و نابود می شود و حیات دیگری ندارد پس باید تا آنجا که در دسترسی دارد خود را بخواسته ها و آرزوهای خود برساند.

1- 7) .برای دانستن تفاوت حب تبعی و استقلالی به این جمله عجیب از کلام امیر المؤمنین علیه السّلام دقت کنید:«و من ابصر بها بصرته و من ابصر الیها اعمته».نهج البلاغه خطبه 38 یعنی:هرکه بدیده عبرت به دنیا نگریست بینایش کرد پس دنیا را به فنا شناخت و دل از او برید و آخرت را به بقاء دانست و دل به او بست و دنیایش را وسیله آخرتش قرار داد و هرکه به نظر استقلالی و خریداری به آن نگریست کورش خواهد کرد یعنی فنا و عیب های او را نخواهد دید پس به آن دل بسته و از سرای باقی غافل گشته چنین شخصی از بصیرت که دیدن حقیقت است محروم خواهد بود.

2- 8) . وَ قٰالُوا مٰا هِیَ إِلاّٰ حَیٰاتُنَا الدُّنْیٰا نَمُوتُ وَ نَحْیٰا وَ مٰا یُهْلِکُنٰا إِلاَّ الدَّهْرُ. سوره 45 آیه 24

دنیا را بیشتر دوست دارد مرتبه دوم:

آنکه حیات دنیوی را به استقلال دوست دارد و به اوضاع آن علاقمند است به زندگی آخرتی خود نیز علاقمند می باشد و آسایش و خوشبختی هر دو سرا را آرزومند است و برای هر دو در جنب وجوش و کوشش است لکن علاقه قلبیش بدنیا بیشتر و قوی تر است و دنیا در نظرش از آخرت بزرگتر و باارزش تر می باشد بطوری که هنگام تزاحم آخرتش را فدای دنیای خود می کند بمانند عمر بن سعد که برای رسیدن به حکومت ری به کشتن حضرت سید الشهداء علیه السلام راضی گردید (1).

و مثل اوست هر طالب شهرت و ریاستی که چنان به مقام و ریاست علاقمند است که در برخورد بهر چه برای آخرتش زیان دارد از خیانت و جنایت بی پروا است.

و بمانند مال دوستی که در بدست آوردن و نگهداشتن آن چنان حریص است که برای زیاد شدن ثروت از گناهان و حبس حقوق که زیان رساننده به آخرتش هست باک ندارد و خلاصه به زیان به حیات آخرتش اهمیت نمی دهد ولی از زیان به حیات دنیویه سخت ناراحت می شود.

چه اشخاصی که راستی ایمانی به خدا و معاد دارند و برای آخرت خود هم کوشش می کنند لکن اگر گناه کبیره ای که خراب کننده آخرت او است از او سرزند باک ندارد درحالی که اگر زیانی به حیات دنیوی او رسد سخت در اضطراب و ناراحتی است و به عبارت دیگر ناکامی و نامرادی دنیوی در او بیشتر اثر می گذارد تا ناکامی و نامرادی آخرتی و این نشانه قوی تر بودن حبّ دنیا است از حبّ آخرت.

1- 9) .ناگفته نماند تشبیه مرتبه دوم حب دنیا به عمر بن سعد در صورتیست که آن بدبخت ایمانی به سرای آخرت داشته باشد درحالی که از اشعاری که گفته دانسته می شود که نسبت به معاد در شک بوده و به مانند کفر یزید که از اشعارش دانسته می شود بنابراین حب به دنیای عمر و یزید و ابن زیاد و نظائرشان از قبیل مرتبه اول است.

هر دلی حب خدا دارد ندارد حب دنیا

این مرتبه از حبّ دنیا با ایمان به خدا و سرای آخرت در حقیقت منافات دارد و برای اینکه ایمان خود را به خدا و روز جزا محکم کند ناچار باید حبّ دنیا را از دل بیرون کند.

توضیح مطلب آنکه خداوند سرای آخرت را فناناپذیر و بزرگ و مهمّ و با ارزش آفریده و بشر را به آن بشارت داد (1)و دعوت فرمود و به بزرگداشت و به شتاب (2)و پیشروی (3)بسوی آن و علاقمندی و خواستاری (4)و اهمیت دادن به آن امرها فرمود،و در برابر آن دنیا را زودگذر آفرید و خود زندگی بشر را در آن با مشقت و رنج و زحمت قرار داد و بشر را به کوچکی و پستی آن در جنب سرای آخرت آگاه فرمود (5)و بندگان را امر فرمود که دنیا را ایستگاه و قرارگاه خود ندانند (6)و به آن دل نبندند بلکه آن را مقدمه و وسیله حیات جاودانی شناسند و به اوضاع و گزارشات آن اهمیت ندهند (7)و به آن سرگرم نشوند تا از تدارک سفر آخرت خود بازمانند و از خوشی های آن دلشاد و از سختی هایش اندوهناک نشوند.

آیا با ادعای ایمان می سازد؟

خواننده عزیز خود انصاف ده کسی که خود را مؤمن به خدا و به رسول و به روز جزا می داند آنگاه حال او برعکس گفته های خدا باشد و برخلاف فرمان خداوند به دنیا اهمیّت دهد و آن را باارزش تر و بزرگتر از آخرت قرار دهد و دوستی و علاقه اش به دنیا بیشتر باشد آیا چنین شخصی در ادّعای ایمانش صادق است؟

1- 10) . فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَهٍ وَ أَجْرٍ کَرِیمٍ . سوره 36 آیه 11
2- 11) . وَ سٰارِعُوا إِلیٰ مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ . سوره 3 آیه 133
3- 12) . سٰابِقُوا إِلیٰ مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُهٰا کَعَرْضِ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ . سوره 57 آیه 21

4- 13) . وَ فِی ذٰلِکَ فَلْیَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ . سوره 83 آیه 26
5- 14) . وَ مٰا هٰذِهِ الْحَیٰاهُ الدُّنْیٰا إِلاّٰ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ (سوره 29 آیه 64) قُلْ مَتٰاعُ الدُّنْیٰا قَلِیلٌ . سوره 4 آیه 77
6- 15) . وَ لاٰ تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلیٰ مٰا مَتَّعْنٰا بِهِ أَزْوٰاجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا. سوره 2 آیه 131
7- 16) . لِکَیْلاٰ تَأْسَوْا عَلیٰ مٰا فٰاتَکُمْ وَ لاٰ تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاکُمْ . سوره 57 آیه 23.

آیا اگر این گناه بخشیده شود زیان هائی که به سببش به او رسیده از نقص در ایمان و کمبودی عمل صالح جبران پذیر است؟

فرمایشات تکان دهنده علی(ع)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«و اگر نبود در ما(که خود را مسلمان و مؤمن به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم می دانیم)عیبی و گناهی جز دوست داشتن ما چیزی را که خدا و رسولش دشمن دارند(یعنی دنیا)و بزرگداشتن ما چیزی را که خدا کوچک و ناچیزش قرار داده بس بود در خلاف ورزی با خدا و ستیزه گری و سرپیچی از امر خداوند» (1).

چگونه حب دنیا منهی است

اگر پرسیده شود که دوستی دنیا چگونه می شود گناه باشد درحالی که عارضه قلبی است و امر قلبی تا کرداری برطبق آن نباشد گناه نیست.

و دیگر آنکه حبّ دنیا برای بشر غیر اختیاریست و قهری بودن دوست داشتن خوشی ها و لذّت ها و شهوت ها آشکار است بنابراین چگونه مورد تکلیف واقع می شود؟

در پاسخ گوئیم دوستی دنیا بمانند کفر و شرک و ریاء و عجب و حسد و سایر گناهان قلبی جایش دل آدمی است و از جای دادن آن نهی شده امّا گناهان جسدی چون از صدور آنها بوسیله جسد نهی شده پس خیال آنها و گذراندن در دل گناه نیست و این مطلب در این کتاب به تفصیل ذکر شده.

آیا حب دنیا فطریست؟

و امّا غیر اختیاری بودن دوستی دنیا،پس اگر مراد این باشد که دوستی دنیا برای بشر یک امر ذاتی و طبیعی و همزاد او است بطوری که حدوثا و بقاء از توانائیش بیرون باشد پس نادرستی آن آشکار است زیرا از ساعت ولادت تا مدّت

1- 17) .و لو لم یکن فینا الا حبنا ما ابغض اللّه و رسوله و تعظیمنا ما صغر اللّه لکفی به شقاقا للّه و محاده عن امر اللّه. «نهج البلاغه»

درازی شعور چندانی ندارد تا ملایمات با طبع خود و شهوت ها و لذّت ها را بشناسد که از آنها لذّت ببرد و در نتیجه به آنها انس گیرد و آنها را دوست دارد.

بیرون کردن حب دنیا از دل

اگر گفته شود هرچند حب دنیا ذاتی و همزاد او نیست لکن به گذشت زمان و زیاد شدن شعور و دنبال کردن ملایمات و لذّت ها و شهوت ها و انس به آنها،علاقمندی به دنیا و اوضاع آن یک امر ثابت و سجیه راسخی در دل می شود بطوری که جدا کردنش از دل بیرون از طاقت بشر است و خداوند عادل است و به چیزی که بیرون از توانائیست تکلیف نمی فرماید.

چون عسر و حرج است واجب نیست

در جواب گوئیم بیرون کردن علاقمندی به دنیا به طور کلی از دل هرچند از طاقت بشر بیرون نیست و مورد توانائی انسانست چنانچه دانسته می شود لکن چون بر بیشتر مردم سخت و مشکل و موجب عسر و حرج است واجب نیست بلکه مستحب است چنانچه گفته خواهد شد چیزی که بر هر مکلف عاقلی لازم است تضعیف حبّ دنیا از دل و تقویت حبّ خدا و آخرت برآنست بطوری که دوستی و علاقمندی قلبی به آخرت بیشتر و شدیدتر از دوستی به دنیا و اوضاع آن باشد و آنچه حرام و گناه است عکس آنست یعنی دوست دنیا اقوی بر دوستی آخرت بودن است.

آخرت را بیشتر دوست داشتن اختیاریست

و اختیاری بودن بلکه آسان بودن تقویت حبّ آخرت بر دنیا آشکار است.

توضیح مطلب آنکه انسان از اوّل عمر تا سنّ تکلیف(پسر در 15 سالگی و دختر در 9 سالگی)از جهان عظیم پس از مرگ بی خبر است و جزئیات دنیوی که به مرگ تمام می شود زندگی در عالم دیگر را باور ندارد از این رو به حیات دنیوی علاقمند می شود و لذت ها و شهوت ها و ملایمات نفس را دوست می دارد و به اوضاع زندگی دنیوی اهمیت می دهد و چون به سنّ تکلیف و ظهور نور عقل

ص:685

رسید بر او ایمان به عالم آخرت واجب می شود برطبق آنچه در قرآن مجید خبر داده است یعنی باید یقین کند پس از مرگ برای بشر یک زندگی جاودانیست که در فوّت حیات و خوشی و سعادتمندی قابل قیاس به حیات دنیوی او نیست و در آنست ثواب ها و جزاها و پذیرائی های حضرت آفریدگار به تفصیلی که در قرآن بیان فرموده.

و واجبست دوست داشتن و علاقمند شدن به این حیات و سعی در سعادتمندی در آن و اینست معنای ایمان(گرویدن)به آخرت،و هر اندازه ایمان و علاقمندی به حیات پس از مرگ بیشتر شود علاقمندی به حیات دنیوی کمتر خواهد شد خصوصا اگر عیب ها و نقص ها و ناراحتی هائی که از لوازم حیات دنیوی است در نظر گیرد علاقه اش کمتر می شود و اگر تنها از فنا و زوال و بی اعتباری آن غفلت نکند بیشتر دل از آن بریده و به آخرت خواهد بست.

و خلاصه هرچه ایمان یعنی گروش به آخرت بیشتر شود و در عیب دنیا زیادتر تفکر نماید بریدگی و بی علاقگی به دنیا زیادتر خواهد شد و ایمان و تفکر کسبی و اختیاری است پس ترک حبّ دنیا و خلاص کردن دل از این ریشه فساد اختیاری است.

و چگونه می توان گفت حبّ دنیا غیر اختیاری است درحالی که مورد نهی قرآن مجید و اخبار متواتره است چنانچه ذکر خواهد شد و نیز فقهای بزرگ مانند محقق اردبیلی و صاحب جواهر حبّ دنیا را از محرّمات شمرده اند (1)،و همچنین شیخ حرّ عاملی در کتاب بدایه الهدایه (2)تصریح به حرمت فرموده و در کتاب جهاد وسائل باب حبّ الدنیا المحرمه روایاتی که دلالت بر حرمت آن دارد نقل کرده است.

1- 18) .جواهر الکلام کتاب الشهادات المسئله العاشره-ضمن شماره اموری که حرمت آنها دانسته شده بلکه کبیره بودن پاره از آنها،گوید و از آن جمله است حب دنیا. محقق اردبیلی ضمن شماره امور محرمه ای که قادح عدالت است گوید و منها حب الدنیا و الاخبار فی ذلک کثیره جدا.
2- 19) .و یحرم طلب الریاسه الدنیویه و اختتال الدنیا بالدین-یعنی و حرام است ریاست طلبی دنیوی و اظهار علم و صلاح کردن برای دنیا(دین را

وسیله دنیا قرار دادن). و لا یجوز حب الدنیا المحرمه و الحرص علیها-یعنی جایز نیست دوستی دنیای حرام و حرص بر دنیا. «بدایه الهدایه»

آیا اگر حب دنیا نباشد آفرینش مختل می شود؟

اگر باز پرسیده شود چگونه اسلام حبّ دنیا را تحریم می کند درحالی که اگر دوستی دنیا و علاقمندی به اوضاع آن نباشد کسی بدنبال کسب و کار و یاد گرفتن صنعت نمی رود و برای رسیدن به لذّت ها و شهوت ها و تحصیل زینت های آن تلاش نمی نماید تا جائی که تناکح و تناسل از بین می رود و این موجب خرابی دنیا و اختلال نظام و برخلاف غرض و حکمت دستگاه آفرینش است.

حب دنیا به طور کلی حرام نیست

در جواب گوئیم اسلام حبّ دنیا را به طور کلی تحریم نفرموده است و آنچه حرام نموده همان ترجیح دنیا بر آخرت در علاقمندی است یعنی به دنیا بیش از آخرت علاقمند شدن حرام است و امّا عکس آن یعنی به دنیا علاقمند بودن درحالی که به آخرت بیشتر علاقه داشته باشد حرام نیست و به عبارت دیگر پر شدن دل از دوستی دنیا بطوری که دوستی خدا و پیغمبر و آل او و دوستی سرای آخرت در او نباشد یا ضعیف و ناچیز باشد حرامست.

زهد برای خالی شدن دل است

امام صادق علیه السلام فرمود:«اینکه فرموده اند مردم به دنیا بی علاقه شوند برای اینست که دل هایشان برای آخرت آماده و فارغ باشد» (1).

و نیز گوئیم آنچه مورد نهی است حبّ استقلالی به دنیا است آن هم مرتبه شدیدش امّا حب تبعی و به جهت إلهی به تفصیلی که گفته شد مورد مدح و امر است و همان برای انجام زندگی و آبادی و حفظ نظام کافیست و به عبارت دیگر مراد از ترک حبّ دنیا و بی علاقه شدن به آن ترک کارهای دنیوی و انجام وظایف زندگی و رها کردن لذّات و شهوات دنیوی نیست بلکه مراد علاقمند شدن

1- 20) .و انما ارادوا بالزهد فى الدنيا لتفرغ قلوبهم للاخره.اصول كافى باب ذم الدنيا

به خدا و آخرتست بطوری که کارهای دنیوی را از روی علاقه به خدا و آخرت انجام دهد و به طور کلی هر کاری که به غرض خدائی و اطاعت امر او انجام گیرد یقینا بادوام تر و محکم تر و نافع تر و بیشتر موجب آبادی و نظم حیات دنیوی خواهد بود.

کاری که برای خدا باشد نافع تر است

مثلا پیوند زناشوئی و فرزندداری بلکه هر پیوندی اگر به جهت خدائی انجام گیرد یقینا بادوام و بدون دردسر و با خوشی و آسایش همراه است چنانچه اگر از روی هوسرانی و غرض نفسانی باشد جز دردسر و زحمت و ناراحتی چیزی در آن نیست.

یا مثلا هر بنائی و تأسیسی و ارتباطی (1)که به غرض رحمانی باشد حتما

1- 21) .اگر دقت شود در ساختمانی که معمارش برای فروختن و ثروت افزودن بناء کرده دانسته می شود که تنها ظاهرش را فریبنده کرده و آرایش داده و در استحکام باطن و اساس آن مسامحه ها شده است و اگر معمارش با غرض رحمانی بوده یعنی نفع شخصی در نظر نداشته بلکه نظرش بهره مندی مردم از آن بوده و چون خدا نفع رساننده به خلق را دوست دارد(خیر الناس من ینفع الناس-بهترین مردم کسی است که به مردم نفع رساند و در روایت دیگر می فرماید محبوب خدا است)پس برای آنکه کردار شایسته خداپسندی انجام دهد آن ساختمان را بنا کند یقینا به اندازه توانائی در استحکام آن تلاش خواهد کرد تا جائی که اگر قبری که خانه مردگانست بخواهد بسازد آن را هم محکم بنا می کند. «رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هنگام دفن سعد بن معاذ در قبر رفت و جسدش را در قبر گذاشت و برای چیدن لحدش محکم کاری کرد و فرمود می دانم که پوسیده خواهد شد و پوسیدگی به آن خواهد رسید لکن خداوند دوست دارد بنده ای را که هرگاه عملی انجام می دهد محکم کاری کند.»تحفه الاحباب و خلاصه اگر بشر سخن انبیاء را می شنید و دل از دنیا می برید و به خدا و آخرت می گرائید آنگاه کارهائی را که انجام می داد غرض شخصی و نفع مادی را در نظر نمی گرفت و تنها بداعی الهی و اطاعت امر و رساندن نفع به خلق انجام می داد دنیا و آخرتش آباد و

سعادتمندی هر دو سرا نصیبش می شد.در این داستان دقت کنید:«روزی کسری را عبور افتاد به صیدگاهی که در بعضی از قریه ها داشت پیرمردی را دید که درخت زیتون می نشاند،کسری گفت ای پیر زمان درخت نشاندن تو گذشته زیرا تو پیرمردی ناتوان و درخت زیتون دیر بار می دهد؛پیر در پاسخ گفت کسانی که پیش از ما بودند درخت نشانیدند ما خوردیم ما هم می نشانیم بعد از ما می خورند. بکاشتند و بخوردیم کاشتیم و خورند چو بنگری همه برزیگران یکدگریم انوشیروان آفرین به او گفت و چهارهزار درهمش داد.پیر گفت برای هر درخت در سال یک مرتبه میوه است و من از درخت خود در یک ساعت دو مرتبه بهره بردم،انوشیروان بازگفت آفرین و چهارهزار درهم دیگرش داد و رفت و گفت اگر می ایستادم نزد این پیر تمام خزینه من در برابر جواهر کلمات او کفایت نمی کرد. (انیس الادباء ص 307) و براستی کار برای خدا کردن بمانند زارعی است که برای رسیدن به انبار گندم تخم می پاشد در زمین هنگام خرمن علاوه بر گندم کاه هم به او می دهند و هرچه بگوید کاه نمی خواهم بناچار انبار او را از کاه پر خواهند کرد همچنین کسی که برای خدا کاری کند علاوه بر ثواب آخرتی و مزد الهی،دنیای او هم آباد خواهد شد.

بادوام و نافع و ثمربخش است چنانچه اگر به غرض شیطانی باشد بی دوام و زیانبخش خواهد بود تا برسد بمانند ریاست و حکومت که اگر بجهت خدائی باشد مانند حکومت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که سرتاسر بسط عدل و داد و دادخواهی ستمدیده و جلوگیری از هر تجاوزی و رساندن هر حقّی به مستحق آن بود چنانچه اگر به جهت نفسانی و شیطانی باشد مانند حکومت معاویه جز بسط ستم و پامال شدن ستمدیده و آزادی هر ستمگر و نرسیدن حق به مستحق، دیده نخواهد شد.

سرچشمه فسادها دنیا دوستی است

و اگر در انواع فسادها و تبهکاری ها و نبردها و نزاع ها و خونریزی ها و بی نظمی ها و گسیختگی ها که در افراد بشر بین دو نفر تا برسد به دو کشور بزرگ شنیده یا دیده یا در تاریخ خوانده شده،دقت شود و ریشه آن را بخواهند پیدا کنند جز حب استقلالی به دنیا سبب دیگر نخواهد داشت و در برابر هر نوع راستی و درستی در گفتار و کردار و هر خیری از هرکه سرزند و هر آسایش و آرامش واقعی نصیب گردد ریشه اش ایمان به خدا و آخرت و حبّ تبعی به دنیا است.

ای کاش مسلمانان ایمان خود را به خدا و آخرت درست می کردند آنگاه کارهایشان را به جهت خدائی انجام می دادند تا به نظم و آرامش حقیقی می رسیدند و از زندگی لذّت می بردند.کسی که دل از دنیا برید و به خدا پیوست برایش حیات طیّبه است یعنی زندگی باسعادت و شرافت و عزّت،بطوری که بجز خدا بهیچ آفریده ای خود را نیازمند نمی بیند و بجز خدا از هیچ کس و هیچ چیز ترس و وحشت ندارد.

دنیادوستی خرابی می آورد

زندگی با دانش و دانائی بدون حیرت و سرگردانی هدف از زندگی را که مقام بندگی است شناخته و بدنبال آن شبانه روز با کمال شوق دویده:

«هرکه کردار شایسته کند از مرد یا زن درحالی که مؤمن باشد زنده داریمش زندگی پاکیزه،و پاداششان دهیم مزدشان را بهتر چیزی که به جا می آورند» (1)و

1- 22) . مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ . سوره 16 آیه 97

خلاصه آنچه در پرسش گفته شد که نبودن حبّ استقلالی به دنیا موجب خرابی دنیا و بهم خوردن نظام عالم است سخنی است نادرست و واقع امر به عکس است یعنی حبّ استقلالی به دنیا موجب خرابی و بی نظمی است چنانچه حبّ تبعی به آن که از لوازم ایمان می باشد موجب آبادی و نظم واقعی است.

خلاصه آنچه گذشت

از آنچه گفته شد دانسته گردید که دوستی طاعت و بغض معصیت ضروری و بدیهی است و حبّ تبعی به دنیا از لوازم ایمان است و حب استقلالی به دنیا سه مرتبه دارد:

1-پر شدن دل از حبّ دنیا و خالی بودنش از حبّ خدا و آخرت و گفته شد این مرتبه حرام قطعی و در حدّ کفر است.

2-حبّ شدید به دنیا با حبّ ضعیف به خدا و آخرت و گفته شد این مرتبه هم حرامست.

3-عکس مرتبه دوّم یعنی حبّ ضعیف به دنیا با حبّ شدید به خدا و آخرت و این مرتبه مکروهست.

اما دلیل بر حرمت مرتبه اوّل و دوّم و کراهت مرتبه سوّم از قرآن و اخبار متواتره چون نقل تمام آنها طولانی است به پاره ای از آنها اشاره می شود.

وعده عذاب برای دنیاپرستان

اشاره

«آنان که امید به ثواب و عقاب ما ندارند و خوشنود شدند به زندگانی دنیا و پسندیدند آن را و آرام گرفتند به آن(یعنی همّت خود را بر لذات محسوسه و زخارف فانیه کوتاه گردانیدند و از نعمت های بهشت و لذت های جاودانی غافل شدند)و بر وجهی در دنیا مطمئن شدند و آرام گرفتند که گوئیا هرگز ایشان را از آنجا رحلت نخواهد بود(و ندانستند که لحظه به

لحظه دست اجل طبل رحلت فروخواهد کوفت)و آنان که از دلائل صنع ما بر اثبات مبدء و معاد و از آیات قرآن ما ناآگاه و بی خبرانند(بر وجهی که آخرت به خاطرشان نمی گذرد)ایشانند که جایشان دوزخ است به آنچه کسب می کردند یعنی مواظبت می نمودند بر آن از معاصی که

ص:690

آن کفر و شرک و نفاق است و سایر خطیئات و سیّئات» (1).

چهار نکته در این آیه

اشاره

در چهار جمله از این آیه شریفه که از لوازم یکدیگر و شرح حبّ دنیا است و نیز سبب دخول در آتش می باشد باید دقت کرد.

لا یَرْجُونَ -رجاء به معنی امید و انتظار داشتن رسیدن به چیز مسرّت بخش است یعنی اگر انسان چیزی را بداند و آن را دوست دارد و رسیدن به آن را آرزومند شود و این آرزومندی او را به جنب وجوش اندازد در بدست آوردن وسائل رسیدن به آن و سپس انتظار آن را داشته باشد این حالت انتظار را رجاء گویند چنانچه اگر هیچ دوستی و آرزومندی نباشد آن حالت را یأس نامند.

و اگر اندکی دوستی و آرزومندی هست ولی نه بطوری که برای رسیدن به آن کوشش کند این حالت را غرور خوانند بنابراین «لا یَرْجُونَ» یعنی آنهائی که زندگی جاودانی انسانی را پس از مرگ در جوار پروردگار که در آنست جز او پاداش های الهی در برابر کردارهای شایسته مؤمنین ندانستند و باور نداشتند و آن را دوستدار و خواهان نشدند و کارهای شایسته برای آن نکردند از این روی انتظار و امید آن را نداشتند.

به زندگی دنیا خوشنود شدند

وَ رَضُوا بِالْحَیاهِ الدُّنْیا: آدمی و هر موجود زنده ای بطور فطری و طبیعی،به زندگی علاقمند است و پیوسته در جستجوی سعادت زندگی خویش می باشد پس اگر از حیات جاودانی پس از مرگ خود باخبر شود و به آن یقین کند بطور حتم برای سعادتمندی در آن کوشش می کند،البته زندگی کوتاه دنیوی خود را نیز دوست می دارد و به سعادتمندی در آن هم علاقمند است لکن به اندازه خودش.

و نیز تنها به سعادتمندی حیات عاریه اش راضی نخواهد شد بلکه برای سعادت حیات باقیه اش می کوشد.

1- 23) . إِنَّ الَّذِينَ لاٰ يَرْجُونَ لِقاٰءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياٰهِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِهاٰ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آياٰتِنا غاٰفِلُونَ أُولئِکَ مَأْواٰهُمُ النّاٰرُ بِماٰ کاٰنُوا يَکْسِبُونَ . سوره 10 آيه 7 و 8

مسافر بیاد وطن و برای آن

بمانند مسافری که در شهری باید مدّتی بماند و وسائل آسایش و زندگی در وطن خود را در آن شهر تأمین بنماید البته برای آسایش زندگی در مدّت ایست خود در آن شهر علاقمند و کوشا خواهد بود بهمان اندازه توقفش لکن به سعادت در مدت زندگی در آن شهر راضی و دلخوش نخواهد شد و بیشتر از آن برای زندگی در وطن در جنب وجوش است و آنچه برای وطن لازم و نافع باشد از آن شهر تدارک نموده و به وطن می فرستند.

اینست حال کسی که به آخرت رجاء دارد و اما کسی که امیدی به آخرت ندارد و مرگ را نیستی و نابودی همیشگی می پندارد تمام همّت خود را صرف زندگی کوتاه دنیوی می کند و بهمان سعادتمندی در این مدّت کوتاه راضی و دلخوش و شادانست و خلاصه از لوازم ناامیدی به حیات جاودانی دلخوشی به حیات کوتاه دنیویست.

آرامش دنیاپرستان

وَ اطْمَأَنُّوا بِهٰا -کسی که انتظار حیات جاودانی و رسیدن به ثواب الهی دارد تا در دنیا است آرامش و قرار ندارد و همیشه در جستجو و تحصیل وسائل سعادتمندی در آنست و تمام دلخوشی و آرامش او وقتی است که به آنچه انتظار داشت برسد ولی کسی که جز حیات کوتاه دنیوی و خوشی ها و لذت های آن خواسته و آرزو و انتظاری ندارد آرامش و قرار او در رسیدن به خوشی ها و عیش و نوش های دنیا است که تنها خواسته و آرزویش بوده است.

بی خبری از نشانه های خدا

وَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ آیٰاتِنٰا غٰافِلُونَ -ناامیدی از آخرت و تنها دوستی به دنیا و دلخوشی و آرامش به آن سببش غفلت از آیات خداوند است زیرا اگر از دلیل ها و نشانه های افزون از شمار که همه گواه بر مبدء و معادند و در قرآن مجید ذکر شده غفلت نمی کردند و یاد می نمودند،بیاد زندگی پس از مرگ خود می افتادند و به

آن می گرویدند و دیگر به خوشی های دنیا آرام نمی گرفتند بلکه در جستجو و تحصیل سعادت جاودانی خود می شدند.

و جمله بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ اشاره به گناهان قلبی و جسدی است چنانکه گذشت.

جایگاه آتشین برای دنیاپرستان

و خلاصه مستفاد از آیه شریفه آنست که هرکه به جای دوستی و علاقمندی به آخرت دوستدار دنیا شود بطوری که تنها به آن دلخوش باشد و به خوشی هایش آرام و قرار گیرد چون از آخرت غافل است چنین کسی جایش دوزخ است و به آتش آنچه بدل یا بدن از گناهانش کسب کرده سوخته می شود.

روگردانی از یاد خدا

«از کسی که از یاد ما روگردانست و جز زندگی دنیا نمی خواهد روی گردان که دانش اینان در همین پایه است(یعنی تا مرز خدا و آخرتست)خدا حال کسانی را که از راه او گم شده اند بهتر می داند» (1).

«آنان که از راه خدا گم شده اند برایشان عذاب سختی است به سبب آنکه فراموش کردند روز جزا را» (2).

خلاصه دو آیه شریفه اینست:کسی که از یاد خدا و آخرت رو گردانید و دانش او و خواسته و علاقه اش تنها زندگی دنیا و اوضاع آن بود از راه خدا گمراهست و هرکس از راه خدا گم شد و عالم جزا را فراموش کرد و بهمین زندگی دنیا راضی گردید برایش عذاب سختی است.

ناگفته نماند از آنجائی که مدار امر بر حقیقت است پس کسی که حقیقتا دل از خدا و آخرت بریده و روگردان شده و او را نخواسته و تنها به زندگی دنیا چسبیده و بجای آخرت دنیا را خواستار و دوستدار گردیده،بطوری که تمام کوشش او تنها برای زندگی دنیا است جایگاهش دوزخ است خواه در گفتار هم

1- 24) . فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّٰى عَنْ ذِكْرِنٰا وَ لَمْ يُرِدْ إِلاَّ الْحَيٰاةَ الدُّنْيٰا ذٰلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ . سوره 53 آيه 29 و 30

2- 25) . إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ بِمٰا نَسُوا يَوْمَ الْحِسٰابِ . سوره 38 آيه 26

چنین باشد یعنی به زبانش هم انکار خدا و آخرت بکند و بگوید جز زندگی دنیا دیگر خبری نیست یا اینکه به زبان اقرار به خدا و آخرت بنماید.

و این مطلب در بحث ایمان به تفصیل دانسته شد که اقرار به زبان جز بهره مندی از احکام دنیوی اسلام مانند طهارت،نکاح و ارث ثمره آخرتی ندارد و او را از عذاب نجات نمی دهد جز ایمان قلبی.

دل های مهرشده بواسطه حب دنیا

«این خشم الهی و عذاب سخت آخرتی که برای کفار است به سبب آنست که ایشان دوست داشتند و برگزیدند زندگانی دنیا را بر نعمت های آخرت و دیگر آنکه خداوند راهنمائی نمی کند کافران را،ایشانند که خداوند مهر نهاد بر دلهاشان تا حق را نیابند و به گوش هاشان تا سخن حق را نشنوند و بر دیده هاشان تا آیات خدا را نبینند و ایشانند بی خبران،حقا که ایشانند در آخرت زیانکاران» (1)زیرا سرمایه عمر از دست داده و مفلس وار بسرای آخرت وارد شدند.

خلاصه آیات شریفه آنکه ایشان چون تنها زندگی دنیا را دوست داشتند و آن را بر آخرت برگزیدند و از توفیق الهی هم محروم شدند،بکلی از آخرت بریده و به دنیا چسبیدند پس بر دل آنها مهر زده شد و بسته گردید یعنی فهم و ادراکشان از مرز دنیا نگذشت و از خدا و آخرت چیزی نفهمیدند،گوششان از شنیدن اندرز کر و چشمشان از دیدن آنچه آنها را بیاد خدا و آخرت می انداخت کور گردید دیگر نه فهمی نه شنوائی و نه بینائی نسبت به آخرت نداشتند و خواب غفلتشان به آخرت متصل شد و با تهیدستی از ایمان و عمل صالح که تنها وسیله سعادت حیات آخرتست به آن عالم رسیدند و براستی زیانکاران حقیقی ایشانند.

در گمراهی دور از حقیقت

«وای بر ناگرویدگان(به خدا و رسول و قرآن و آخرت)از عذاب سخت (در آخرت)آنان که زندگانی دنیا را دوست می دارند و آن را بر آخرت بر

1- 26) . ذٰلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَیٰوةَ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَهِ وَ أَنَّ اللّٰهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ أُولئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الْآخِرَهِ هُمُ الْخاسِرُونَ . سوره 16 آیه 107 تا 109

می گزینند و مردم را از راه خدا برمی گردانند و راه کج می جویند آنان در گمراهی دور از حقیقت اند» (1).

روز گران را پشت سر انداختند

«راستی این ناگروندگان دوست می دارند سرای شتابنده و زندگانی و لذات و منافع زودگذر دنیا را و روی خود را به دنیا کرده اند و آخرت را که روز گرانیست(یعنی هول های آن سخت و گران است)پشت سر انداخته اند» (2).

«اما کسی که از فرمان خدا سرپیچی کند و طاغی شود و زندگی دنیا را بر آخرت برگزیند پس دوزخ است جایگاهش» (3).

«بلکه برمی گزینند زندگی دنیا را و آخرت بهتر و پایدارتر است» (4).

«هرکه تنها زندگی دنیا را خواهان باشد بشتابیم برایش در دنیا آنچه را خواهیم برای هرکه خواهیم(نه اینکه همه دنیاخواهان را به همه خواسته هایشان می رسانیم)سپس بگذاریم برایش دوزخ را درحالی که نکوهیده و رانده شده است و هرکه آخرت را خواهد و بکوشد برای آن،طوری که سزاوار است و درحالی که مؤمن باشد پس ایشانند که کوشش آنها سپاس گذارده شده است» (5).

و نقل آیات دیگر موجب طول کلام می شود و در آنچه نقل شد کفایت است.

بر سر دوراهی دنیا یا آخرت

و خلاصه مستفاد از آیات قرآن مجید آنست که انسانی بر سر دوراهی قرار گرفته و بناچار باید یکی را برگزیند یا ایمان(گرویدن)به دنیادوستی و خواستاری زندگی دنیا و علاقمندی به اوضاع آن بطور استقلال یا ایمان به آخرت

1- 27) . وَ وَيْلٌ لِلْكافِرِينَ مِنْ عَذابٍ شَدِيدٍ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَياةَ الدُّنْيا عَلَى الْآخِرَةِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَها عِوَجاً أُولئِکَ فِی ضَلالٍ بَعِيدٍ. سوره 14 آيه 2 و 3

2- 28) . إِنَّ هؤُلاءِ يُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَراءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً. سوره 76 آيه 27

3- 29) . فَأَمَّا مَنْ طَغى وَ آثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِیَ الْمَأْوى . سوره 79 آيه 37 تا 39

4- 30) . بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقى . سوره 87 آيه 16 و 17

5- 31) . مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فِيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَةَ وَ سَعى لَها سَعْيَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً. سوره 17 آيه 18 و 19

و ایمان به هریک کفر به دیگری است و از اینجا است که در روایات از دنیا و آخرت به ضدّین و مشرق و مغرب و آب و آتش تعبیر شده است.

و گفته شد که ایمان به آخرت با حبّ تبعی به دنیا جمع می شود بلکه لازم و ملزوم هستند.

گروه های سه گانه

و مردم سه دسته اند گروهی در ایمان به آخرت و دوستی آن ثابت قدم و مستمر هستند تا آخر عمر و گروهی در ایمان به دنیا و کفر به آخرت مستمر و مستقرند تا آخر عمر و گروه دیگر گاهی ایمان به دنیا و کفر به آخرت دارند و گاهی به عکس هستند.

دسته اوّل از اصحاب یمین و مورد بشارت الهی می باشند،دسته دوّم اصحاب شمالند و آیات شریفه ای که ذکر شد راجع به آنها است،گروه سوّم امر آنها با خدا است تا در موقف حساب که حسنات و سیئات سنجیده می شود با آنها چه معامله شود:«و دیگران که اقرار کردند به گناهان خویش بیامیختند کرداری شایسته با دیگری ناشایسته امید است خدا بپذیرد توبه ایشان را(به رحمت و مغفرت به آنها رجوع فرماید)همانا خداوند آمرزنده مهربانست» (1).

[سررشته هر گناهی دوستی دنیا است]

مرتبه اوّل سررشته هر گناهی دوستی دنیا است

امام صادق علیه السلام فرمود:«سر هر گناهی دوستی دنیا است» (2).

اگر در انواع گناهان قلبی مانند کفر،شرک،نفاق،ریاء،عجب،کبر، حقد،حسد و غیر اینها،و همچنین در گناهان جسدی دقّت شود دانسته می گردد که دوستی دنیا نسبت به آنها بمانند نسبت سر با بدنست چنانکه اگر سر از بدن جدا شود بدن بی سر بی اثر و هیچ میشود،همچنین حبّ دنیا که ریشه هر فسادی است اگر از بین برود از آن گناهان هم اثری نخواهد بود.

1- 32) . وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صٰالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ . سوره 9 آیه 102
2- 33) .رأس كل خطيئه حب الدنيا.اصول كافى باب حب الدنيا

ناراحتی از هنگام مرگ

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«برحذر باشید از مرگ!آگاه باشید از مرگ چاره ای نیست،آمد مرگ با آنچه در او است آمد با خوشی و آسایش و برگشتن با برکت بسوی بهشت عالیقدر برای کسانی که اهل آخرتند و آنها کسانی هستند که کوشش آنها برای آخرتست و دوستی و میلشان هم در آنست،آمد مرگ با آنچه در اوست آمد با نکبت و پشیمانی و برگشت خاسرانه بسوی آتش سوزان برای آنها که اهل دنیای فریبنده شدند و کوشش و کشش آنها برای دنیا بود» (1).

از این حدیث بخوبی دانسته می شود که اهل دنیا که از ساعت مرگ در شکنجه و سختی هستند کسانی هستند که دوستی و میل آنها تنها به دنیا است و کوشش ایشان در زندگی دنیا و اوضاع آنست و از آخرت در دلشان میل و محبتی نیست و در کردارشان برای آخرت کوششی ندارند.

داستانی از عیسی و حواریون

در اصول کافی به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت کرده که عیسی بن مریم علیه السلام به یک آبادی گذر کرد که اهل آن با هرچه پرنده و جاندار داشته یکجا مرده بودند،عیسی علیه السلام فرمود:براستی اینها نمرده اند جز به خشم و عذاب (خدا)اگر به تدریج مرده بودند یکدیگر را به خاک سپرده بودند.

حواریون گفتند یا روح اللّه به درگاه خدا دعا کن آنها را برای ما زنده کند و به ما گزارش دهند که کردارشان چه بوده(که بدین کیفر رسیده اند)تا ما از آن دوری کنیم.

عیسی علیه السلام آن را از پروردگار خود خواست به او ندا رسید که آنان را صدا کن.

عیسی علیه السلام در شب بر یک تپه ای از زمین برآمد و فرمود:ای مردم این

1- 34) .الموت الموت الا و لا بد من الموت جاء الموت بما فيه بالروح و الراحه و الكره المباركه الى جنه عاليه لاهل دار الخلود الذين كان لها سعيهم و فيها رغبتهم و جاء الموت بما فيه بالشقوه و الندامه و بالكره الخاسره الى نار حاميه لاهل دار الغرور الذين كان لها سعيهم و فيها رغبتهم.«وافى از كافى باب ذكر الموت»

آبادی !یک تن از میان آنها به او پاسخ داد بلی یا روح اللّه،آن حضرت فرمود:

وای بر شما چه کرداری داشتید؟در پاسخ گفت: (1)«پرستش طاغوت و دوستی دنیا به همراه ترس اندک(از خدا)و آرزوی دور و دراز و غفلت در سرگرمی و بازی» (2).پس عیسی علیه السلام فرمود:دوستی شما با دنیا چگونه بود و چه اندازه دنیا طلب بودید؟

1- 35) .عباده الطاغوت و حب الدنیا مع خوف قلیل و امل بعید و غفله فی لهو و لعب.«اصول کافی»
2- 36) .شیخ بهائی علیه الرحمه در کتاب اربعین خود این حدیث را نقل نموده و بعضی فقرات آن را شرح داده که بطور خلاصه نقل می شود:«طاغوت از طغیان به معنی گذشتن از حد خود و اندازه است و بر چند معنی اطلاق شود کاهن و شیطان و اصنام و هرکس که بزرگ و رئیس گمراهی است و هرکس مانع شود کسی را از عبادت خدا و هرکه عبادت کند غیر خدا را،و مراد از طاغوت در این حدیث رؤساء و بزرگترهائی هستند که مردم را به گناه می خوانند و وامیدارند و اینکه آن مرده در پاسخ عیسی علیه السلام گفت و عباده الطاغوت بیان این حقیقت است که هرکس در گناه دیگری را اطاعت کند در حقیقت او را پرستیده زیرا عبادت همان خضوع و خوار داشتن نفس است در مقام اطاعت چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود:«من اطاع رجلا فی معصیه فقد عبده»هرکه اطاعت کند مردی را در گناهی براستی او را پرستیده است و از آیات و روایات بر این مطلب شاهد آورده تا اینکه فرموده: و چون دانسته شد که عبادت خضوع در مقام اطاعت است پس بیشتر مردم زمان ما در حقیقت به پرستش هواهای نفس دنی و شهوات بهیمی و سبعی که به انواع متعدده مختلف می گردد سرگرم هستند و این شهوات در معنی بت های ایشان هستند که به پرستش آنها قیام دارند و خود نمی فهمند و چه خوب گفته شده: لک الف معبود مطاع امره دون الاله و تدعی التوحیدا یعنی ترا هزار معبود است که در پرستش آنها اهتمام داری بجز خداوند که معبودی به حق است و هنوز دم از توحید می زنی.قال تعالی: «أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ » ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خود قرار داده است. و بدان آنچه آن مرده زنده شده در پاسخ عیسی علیه السلام گفت از احوال آن قریه و صفات آنها از عبادت طاغوت و حب دنیا و خوف کم و مشغولی به لهو و لعب و شادی

تمام به اقبال دنیا و حزن بسیار از ادبار آن،همه احوال و اوصاف اهل این زمان است بلکه اگر دقت کنی می یابی که بیشتر ایشان آن خوف کم را هم ندارند و بکلی از عذاب الهی بیمی ندارند. و نیز این حدیث صریح است در عذاب برزخی یعنی از ساعت مرگ تا قیامت برای گنهکاران و این مطلب اجماعی است و آیات قرآن و روایات متواتره گواه آنست و واجبست اعتقاد اجمالی به آن و اما تفصیل آنکه بر چه وجه و چه کیفیت است و کدام وقت تحقق پیدا خواهد کرد؟بدانستن آن مکلف نیستیم بلکه بیشتر آن از ادراک عقول انسانی و فهم کیفیت و چگونگی آن بیرون است و آنچه واجبست،یقین به آن و پرهیز از اسباب عذاب در آنکه گناهانست و سعی در کردارهای شایسته که وسیله سعادتمندی در برزخ می باشد باید نمود سپس فرمود در این مقام به نقل یک روایت قناعت می شود: صدوق بسند متصل از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:«ان بین الدنیا و الاخره الف عقبه اهونها و ایسرها الموت»،ما بین دنیا و آخرت(یعنی برزخ)هزار عقبه در پیش است که از همه سهل تر و آسان تر مرگ است.
در ره عشق تو ز آن سوی فنا صد خطر است تا نگوئی که چو عمرم بسر آمد رستم و نیز باید دانست اینکه شخص مرده در پاسخ عیسی علیه السلام گفت با ایشان بودم لکن در احوال و افعالشان از آنها نبودم دانسته می شود که مؤمن باید گنهکاران را اندرز دهد و از منکر بازدارد و اگر نپذیرفتند باید از آنها کنار رود و دوری جوید وگرنه همراه آنها خواهد سوخت و شیخ علیه الرحمه برای اثبات این مطلب از قرآن و اخبار شواهدی نقل کرده به کتاب اربعین مراجعه شود.

در پاسخ گفت به اندازه دوستی کودک درباره مادرش هرگاه دنیا به ما رو می آورد شاد و خرسند می شدیم و چون به ما پشت می کرد می گریستیم و غمناک می شدیم.فرمود:پرستش شما از طاغوت چگونه بود؟در پاسخ گفت از گنهکاران فرمانبری داشتیم.فرمود:سرانجام کار شما چه شد و به کجا کشید؟در پاسخ گفت شب را در عافیت و خوشی بسر بردیم و بامدادان در هاویه افتادیم.

فرمود:هاویه چیست؟گفت سجّین است.فرمود:سجین چیست؟گفت:

کوه هائی از آتش تافته شده و شعله ور که تا روز رستاخیز بر ما فروزان است فرمود:

شما چه گفتید و با شما چه گفتند در پاسخ گفت گفتیم ما را برگردانید به دنیا تا در آن زهد گیریم و به ما گفته شد دروغ می گوئید.

فرمود وای بر تو چرا جز تو دیگری با من سخن نگفت،گفت یا روح اللّه همه را مهار و لگام آتشین بر دهانست و به دست فرشته های سخت و تند گرفتارند و من در میان آنها بسر می بردم و از آنها نبودم و چون عذاب فرود آمد مرا هم گرفت و من با یک مو بر لبه دوزخ آویزانم و نمی دانم که در آن معلق زنم یا از آن رهائی یابم.

عیسی علیه السلام رو به حواریین کرد و فرمود:ای دوستان خدا خوردن نان خشک با نمک زبر و خوابیدن بر زباله دانها خیر بسیاریست با اینکه عافیت دنیا و آخرت را تأمین می کند.

و کافیست برای دانستن بزرگی گناه دوستی دنیا که در این روایت آن را سبب تعجیل در عقوبت و هلاکت ابدی دانسته است.

دوستی دنیا عقل را فاسد می کند

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:دوستی دنیا عقل را فاسد می کند زیرا کسی که چیزی را دوستدار و علاقمند شد عیب های آن را نخواهد دید«دوستدار دنیا هم فنا و زوال و بلاها و مکدّر بودن لذّت هایش را ادراک نمی کند و نیز دوستی دنیا گوش را کر می کند از شنیدن حکمت یعنی حق و حقیقت را و نصیحت را نمی پذیرد و نیز دوستی دنیا موجب عذاب و هلاکت است» (1).

1- 37) .حب الدنیا یفسد العقل و یهم القلب عن سماع الحکمه و یوجب الیم العقاب.«غرر الحکم آمدی»

و نیز فرمود:«براستی که دنیا و آخرت دو دشمن دور از یکدیگرند و دو راه مخالف باهم اند هرکه دوست دارد دنیا را و به آن علاقمند شود و از آن پیروی کند دشمن داشته آخرت را،و هر دو بمانند مشرق و مغرب اند و رونده میانه آنها هر اندازه نزدیک به یکی شود از دیگری دور می گردد و هر دو بعد از این دو ضرّه اند» (1)(ضرّه زنی را گویند که با زن دیگر یک شوهر داشته باشد و در فارسی «هوو»گویند یعنی دنیا و آخرت با وجود دوری از یکدیگر و دشمنی میانه ایشان به منزله دو هوو هستند)زیرا بیشتر مردم هر دو را به زنی برداشته اند و میل به هر دو دارند و برای هر دو می کوشند و غافلند که آنها باهم جمع نمی شوند.

و گفته شد که دوستی و علاقمندی و گرویدن به دنیا عین دشمنی و بریدن و ناگرویدن به آخرتست و اهمیّت دادن به هریک عین بی اعتنائی به دیگری است و شیرین کامی به هریک عین تلخ کامی به دیگری است یعنی کسی که از«لذّات و شهوات دنیا شیرین کام است از ذکر خدا و آخرت شیرین کام نمی شود» (2).

دنیا به مراد خواهی و دین درست این هر دو نشاید نه فلک بنده تست

و خلاصه فرمایش امام علیه السلام آنست که حبّ به دنیا و ایمان به آن عین بغض به آخرت و کفر به آنست پس گناه کبیره بودن حبّ دنیا بلکه کفر بودنش (به بعض مراتب)آشکار است (3).

1- 38) .ان الدنیا و الاخره عدوان متفاوتان و سبیلان مختلفان فمن احب الدنیا و تولاها ابغض الاخره و عاداها و هما بمنزله المشرق و المغرب و ماش بینهما فکلما من قرب واحد بعد عن الاخر و هما بعد ضرتان.«نهج البلاغه و غرر الحکم»
2- 39) .قال صلی الله علیه و آله وسلم حلاوه الدنیا مراره الاخره و مراره الدنیا حلاوه الاخره.جلد 16 بحار
3- 40) .محبان دنیا که از عقب او به دوزخ می روند چه کسانند و نشانه محبت چیست و گناهکاران دل که اگر خدای را یاد می کنند خدا ایشان را به لعنت یاد می کند کدام گناهکارانند و چنین گناه چه نشانه دارد؟ جواب-

آدمی یک چیز است و یک چیز از آنجا که او است جز یک چیز را نتواند بود و ما سوای آن چیز را اگر باشد به حسب قوتی از قوی باشد نه بحسب کنه ذات خویش. محبان دنیا که از عقب او به دوزخ می روند آنانند که بحسب کنه ذات محب دنیا باشند نه بحسب قوتی از قوی و همچنین گناهکاران دل آنانند که مبدء گناه در کنه ذات ایشان است نه در قوتی از قوی و همچنین متکبران دل که در حدیث آمد(کسی که ذره ای کبر در دلش باشد بوی بهشت به مشام او نمی رسد)آنانند که تکبر حال باشد در کنه ذات ایشان نه در قوتی از قوی.

و برای اثبات مطلب در آنچه نقل شد کفایت است و برای دانستن روایات دیگر به کتاب کافی و 16 بحار مراجعه شود.

مرتبه دوّم

حب دنیا اقوی باشد

کسی که دوستی و علاقمندی او به زندگی دنیا و علاقه ها و اوضاع آن بیشتر باشد از دوستی خدا و رسول و اهل بیت علیه السلام و آخرت و دینداری،باید بداند این مرتبه از دوستی دنیا حرام و گناه کبیره است و واجبست توبه کند و حال خود را به عکس دارد یعنی دوستی خدا و آنچه راجع به او است در دلش بیشتر و قوی تر از دوستی به دنیا باشد.

و گواه این حکم از قرآن و اخبار فراوانست و برای اطلاع خواننده عزیز به پاره ای از آنها مختصرا اشاره می شود:

اگر دنیا را بیشتر دوست دارید...

اشاره

«بگو(ای محمّد صلی الله علیه و آله وسلم)اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و خویش شما و اموالی که بدست آورده اید و تجارتی که از کساد آن می هراسید و مسکن هائی که بدان علاقمندید در نظر شما محبوب تر است از خدا و رسول او و جهاد در راه او پس منتظر باشید تا خدا فرمان خود را بیاورد و خدا مردم تبهکار را رهنمائی نمی کند» (1).

ص:701

1- 41) . قُلْ إِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ وَ إِخْوانُکُمْ وَ أَزْواجُکُمْ وَ عَشِیرَتُکُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَهٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّٰی یَأْتِیَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ وَ اللّٰهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ . سوره 9 آیه 24

شرح آیه شریفه

کسی که پروردگار منعم را شناخت و خود را آفریده او و تربیت شده و تحت تدبیر او دانست و آنچه دارد از امور داخله و علاقه های خارجی همه را از او دید و فهمید که تمام اسباب مسخّر او هستند لازمه این شناسائی،دوستی پروردگار و گرویدن به او است بیش از دوستی آنچه به او داده است و علاقمندی به او بیش از تمام اسباب است و هر اندازه این شناسائی زیادتر و دل پاکتر باشد دوستی و علاقمندی بیشتر خواهد بود تا جائی که جز خدا را سزاوار دوستی نمی بیند و بجز او به هیچ کس حتی خودش و هیچ چیز علاقمند نمی شود و هرچه را دوست دارد برای او دوستش می دارد و فدا کردن خود (1)و هرچه دارد در راه او آرزوی او است.

لازمه دوستی خدا دوستی دوستان اوست

و لازمه دوستی خدا دوستی رسول او و بنده برگزیده او حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم است (2)بطوری که آن حضرت را از همه کس و همه چیز دوست تر دارد و به او علاقمندتر باشد«حبّ محبوب خدا حبّ خدا است»چنانچه لازمه دوستی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دوستی اهل بیت علیه السلام و بستگان اوست و باید علاقه قلبی به آنها بیشتر از علاقه اش به بستگان خودش باشد و این مطلب در آیه مودّت (3)و در اخبار فراوانی از عامه و خاصّه تصریح شده است.

1- 42) .دقت در علاقمندی و فداکاری سگ های باهوش با صاحب و منعم خود تا جائی که جان خود را فدای او کرده اند انسان عاقل را بسی شرمنده می کند که در علاقمندی با پروردگارش از علاقه سگ با صاحبش کمتر است و در کتاب داستان های شگفت چند داستان از علاقمندی سگ ذکر شده به آنجا مراجعه شود.
2- 43) .قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم احبوا اللّه لما یغذوکم و احبونی للّه عز و جل و احبوا قرابتی لی. جلد هفتم بحار صفحه 529 و صحیح ترمذی جلد 13 صفحه 201 «رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود خدا را دوست دارید برای نعمت هائی که به شما می رساند و مرا

برای خدا دوست بدارید و بستگانم را برای من دوست دارید»و این حدیث در صحیح ترمذی چنین است: احبوا للّه لما یغذوکم و احبونی بحب اللّه و احبوا اهل بیتی لحبی. خدا را بخاطر روزی دادنش دوست بدارید و مرا بدوستی خدا دوست بدارید و اهل بیت مرا بدوستی من.
3- 44) . قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ . سوره 42 آیه 23

و نیز لازمه دوستی خدا دوست داشتن دین خدا و علاقمندی به فرمان های او است بطوری که برسیدن زیان به اوضاع زندگی دنیویه اش راضی تر باشد تا رسیدن زیان به دینداریش،و برای انجام فرمان پروردگارش از هر سود مادّی بگذرد.

و نیز لازمه دوستی خدا دوست داشتن سرای آخرت که جای ثواب و جزای خداوند و مورد نظر و لطف و محبّت او است که باید بیشتر از زندگی عاریه دنیوی دوست داشته باشد و زندگی عاریه را فدای زندگی جاودان کند و رسیدن زیان به دنیایش او را خوش تر باشد از زیان آخرتش تا جائی که اصلا با لذّات

دنیا را دوست ندارد و آن را به خاطر آخرتش که مقدمه آنست دوست دارد.

اینست حقیقت ایمان و هرکس حال او مطابق آنچه گفته شد باشد اهل نجات و از اصحاب یمین و مورد توفیقات و هدایات و تأییدات خدا است و کسی که حال او به عکس آنچه گفته شد باشد یعنی زندگی دنیا و مال و منال و جاه و جلال و علاقه ها و لذّت های آن محبوب تر و عزیزتر و مهم تر باشد در نظرش و علاقمندیش از خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیه السلام و از دین،بطوری که بخاطر دنیایش از آنها صرفنظر می کند و زیان به دینداریش را خوش تر دارد از زیان به دنیایش و به زندگی عاریه علاقمندتر است از زندگی باقی بطوری که آبادی و آسایش آن را بیشتر دوست دارد و برای آن می کوشد هرچند در آن خرابی آخرتش باشد و اگر زیانی به حیات دنیویه اش برسد مضطرب و پریشان و سخت ناراحت است و کوشش در جبران آن می کند ولی اگر به حیات باقیه اش زیانی رسد مثلا گناهی از او سرزند باک ندارد و خلاصه حاضر است آخرتش را فدای دنیایش کند چنین شخصی فاسق است زیرا راه سعادت خود را گم کرده و از فرمان خدا به ایمان و علاقمندی و گروش به خدا و رسول و آخرت بیرون شده و هرکس فاسق شد از هدایت و عنایت و توفیق و تأیید خداوند بی بهره خواهد بود (وَ اللّٰهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰاسِقِینَ).

و نیز فاسق باید منتظر رسیدن خشم و عقوبت خداوند باشد در دنیا یا در آخرت (فَتَرَبَّصُوا حَتّٰی یَأْتِیَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ).

پس در خود بنگریم...

پس بر هرکسی که ایمان به خدا و رسول دارد واجبست به دل خود رجوع کند و ببیند اگر دوستی و علاقمندی و گروش او به خدا و آنچه راجع به او است در دلش بیشتر و قوی تر از دوستی به دنیا و اوضاع آن است پس خدا را سپاس گذارد و در زیادتی آن بکوشد و اگر دید به عکس است پس بر خود بگرید و در مقام اصلاح حال برآید و آرام نشود تا وقتی که یقین کند که دوستی او به خدا و آخرت بیشتر شده است.

آیا خوشنودی اهل بیت را می خواهیم؟

مثلا نسبت به دوستی اهل بیت علیه السلام که بر هر مسلمانی واجبست آنها را بیشتر از دنیایش دوست بدارد،باید به دل خود مراجعه کند و انصاف دهد و ببیند نسبت به این فریضه الهی چگونه است آنها را بیشتر دوست می دارد یا سرو سامان دنیوی و زرق و برق و آرایش ها و سایر لذّت های مادّی را؟آیا رضایتمندی و خوشنودی ایشان را خواهانست یا رسیدن به هوا و هوس های خود هرچند در آنها خشم و نارضایتی اهل بیت علیه السلام باشد.

اگر پس از دقت دانست که حبّ دنیا در دلش غالب و اقوی از حبّ آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم است بداند که در انجام فریضه الهی تقصیر کرده و باید سعی کند که حالش به عکس شود و مغرور نشود به آنچه شنیده از نجات و درجات و مقامات دوستان آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم مانند(حبّ علیّ علیه السلام حسنه لا تضرّ معها سیئه)زیرا آنها درباره کسانیست که حبّ آل محمّد در دلشان غالب بر حبّ دنیا باشد و چنین شخصی را محبّ دنیا باید گفت نه محبّ اهل بیت علیه السلام .

و گاه می شود غلبه حبّ دنیا بر دل،شخص را مبغوض خدا و رسول و اهل بیت علیهم السّلام می کند و برای اثبات این مطلب تنها به نقل دو روایت اکتفاء می شود.

اهل بیت(ع)او را دشمن می دارند

«شیخ طوسی از زید بن علی علیه السلام نقل کرده که مرد به امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام به خدا سوگند من شما را برای خدا دوست می دارم.

علی علیه السلام فرمود:لکن من ترا برای خدا دشمن می دارم.آن مرد گفت چرا؟فرمود:

زیرا تو اذان گفتن را کسب خود قرار داده ای و برای قرآن یاد دادن اجرت می گیری و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که می فرمود هرکه بر یاد دادن قرآن مزدی گیرد همانست بهره اش در قیامت» (1).

1- 45) .عن زید بن علی علیه السلام عن آبائه عن علی علیه السلام انه اتاه رجل فقال یا امیر المؤمنین و اللّه انی لاحبک للّه فقال له و لکنی ابغضک للّه قال و لم؟قال لانک تبغی فی الاذان کسبا و تأخذ علی تعلیم القرآن اجرا و سمعت رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم یقول من اخذ علی تعلیم القرآن اجرا کان حظه یوم القیمه.تهذیب باب المکاسب ج 6 ص 376،وافی باب شرائط الاذان و الاقامه عن التهذیب و الفقیه و الکافی.

دوستی اهل بیت فرمانبرداری خدا است

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«دوست محمّد صلی الله علیه و آله وسلم کسی است که خدا را فرمان برد اگر چه خویشاوندی او دور باشد(مانند سلمان و ابو ذر)و دشمن محمّد کسی است که فرمان خدا نبرد اگر چه خویش و پیوند و به او نزدیک باشد» (مانند ابو جهل و ابو لهب) (1).

حضرت باقر علیه السلام به جابر فرمود:«هرکه اطاعت کننده فرمان خدا باشد او دوست ما است و هرکه نافرمانی از خدا کند او دشمن ما است» (2).

حب خدا منشاء هر خیری است

جان مطلب آنست که دوستی و علاقمندی به خدا و آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم و حیات آخرت ضدّ دوستی و علاقمندی به حیات دنیا و اوضاع آنست و قوّت هریک عین ضعف دیگری است و در اهمیّت دادن به هریک بی اعتنائی به دیگری است چنانچه مکرّر گذشت و همان طوری که دوستی دنیا اساس و ریشه هر گناهیست حب خدا و آنچه راجع به اوست اساس و سبب هر حسنه ای است بطوری که اگر حبّ دنیا به کلی از دل بیرون شود و بجایش حبّ خدا جای گیرد هیچ خطائی از او سر نخواهد زد و از هیچ حسنه و خیری محروم نخواهد شد و از هر رذیله ای پاک و به هر فضیلتی متصف خواهد شد.

بیست خصلت در دوستی اهل بیت(ع)

صدوق در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:«هرکه را خدا دوستی امامان از اهل بیتم را بهره اش فرمود براستی به تمام خیرات دنیا و آخرت رسیده است پس شک نکند کسی در اینکه او در بهشت است زیرا در

1- 46) .ان ولی محمد صلی الله علیه و آله وسلم من اطاع اللّه و ان بعدت لحمته و ان عدو محمد صلی الله علیه و آله وسلم من عصی اللّه و ان قربت لحمته. نهج البلاغه

2- 47) .یا جابر من کان للّه مطیعا فهو لنا ولی و من کان للّه عاصیا فهو لنا عدو و ما تنال و لا یتنا الا بالعمل و الورع. اصول کافی باب الورع

دوستی اهل بیت بیست خصلت است،ده خصلت در دنیا و ده خصلت در آخرت، اما در دنیا:1-زهد(بی رغبتی به دنیا)2-حرص بر کار شایسته 3-پرهیز از گناه 4-شوق به عبادت 5-توبه پیش از مرگ 6-شوق در شب زنده داری 7-ناامیدی از آنچه در دست مردم است 8-مواظبت در اطاعت امر خدا و پرهیز از نهی او 9-دشمن داشتن دنیا 10-سخاوت.و اما در آخرت:1-نامه عملش بررسی نمی شود 2-اعمالش سنجیده نمی شود 3-نامه عملش را به دست راستش می دهند 4-برات آزادی از دوزخ برایش نوشته می شود 5- صورتش سفید است 6-از لباس های بهشتی پوشانیده می شود 7-صد نفر از بستگان خود را شفاعت می کند 8-خدا به او نظر رحمت فرماید 9-تاج بهشتی بر سرش گذارد 10-بی حساب به بهشت رود» (1).

دوستی ملایم طبع و قطع آن

اگر پرسیده شود دوستی و علاقمندی،ادراک ملایم است و بشر از وقتی که دارای شعور می شود و ملایمات زندگی را از ناملایمات تشخیص می دهد قهرا دوستدار ملایمات و به آنها علاقمند می گردد و در اثر تکرار،این علاقمندی در او راسخ می شود بطوری که بریدن علاقه برایش بیرون از طاقت است بنابراین چگونه می شود او را تکلیف به قطع علاقه کرد؟

دیگر آنکه خدا و رسول و ائمه و آخرت همه از حسّ و دید بشر بیرون است و چیزی را که انسان ندیده و ملایم بودنش را نفهمیده چگونه می شود او را تکلیف به دوستی و علاقمندی به آن کرد؟

پی به اشتباه خود می برد

امّا پرسش نخستین جوابش قبلا گفته شد و چون مطلبی است مهم و

1- 48) .من رزقه اللّه حب الائمه من اهل بیتی فقد اصاب خیر الدنیا و الاخره فلا یشکن احد انه فی الجنه فان فی حب اهلبیتی عشرون خصله عشر منها فی الدنیا و عشر فی الاخره اما فی الدنیا فالزهد و الحرص علی العمل و الورع فی الدین و الرغبه فی العباده و التوبه قبل الموت و النشاط فی قیام اللیل و الیأس عما فی ایدی الناس و الحفظ لامر اللّه و نهیه عز و جل و التاسعه بغض الدنیا و العاشره السحاء و اما فی الاخره فلا ینشر له

ديوان و لا ينصب له ميزان و يعطى كتابه بيمينه و يكتب له برائه من النار و يبيض وجهه و يكسى من حلل الجنه و يشفع فى مأه من اهل بيته و ينظر اللّه اليه بالرحمه و يتوج من تيجان الجنه و العاشره يدخل الجنه بغير حساب فطوبى لمحبى اهل بيتى.خصال صدوق

دانستن آن ضروری است به بیان دیگر گوئیم پس از آنکه انسان مکلّف شد یعنی به حد عقل رسید و به نور عقل خود و تذکرات قرآن مجید فانی را از باقی تشخیص داد و خود را به بقاء و ابدی بودن شناخت و خوشی ها و ملایمات حیات دنیوی را از جهت اینکه فانیست ملایم ذات خود ندید اشتباه گذشته اش را می فهمد و به تدریج از آنها دل می برد و بدنبال ملایمات ذات خود در حیات جاوید می شتابد و از اینجا است که در بیشتر سوره های قرآن مجید فنا و زوال دنیا و کوچکی و پستی آن را نسبت به حیات آخرتی یادآوری فرموده و در این باره مثل ها زده تا مسلمانان به حقیقت حیات عاریه و حیات باقیه خود دانا شوند و از فانی دل ببرند و به جاودانی دل بندند و به تفصیل گفته شد که بیرون کردن حبّ دنیا از دل مورد قدرت و طاقت هر انسان عاقلی است.

شناختن میزان است نه دیدن

و اما آنچه گفته شد که انسان چیزی را که ندیده نمی تواند به آن علاقمند شود درست نیست(و بجای ندیده باید گفت نشناخته)زیرا چه اشخاصی که انسانی آنها را به چشم ندیده یا در زمان آنها نبوده ولی چون ایشان را به کمالات انسانیه شناخته آنها را دوستدار می شود بنابراین انسانی که بالفطره عاشق کمال است اگر در جهان آفرینش دقّت کند و در تمام اجزاء آن حکمت و رحمت و نعمت بی نهایت مشاهده نماید قطعا جهان آفرین را دوستدار خواهد شد.

از اینجا است که در قرآن مجید در آیات فراوانی اصول نعمت ها را یادآوری می فرماید تا بشر منعم شناس و منعم دوست شود و به او علاقمند و دلبند نگردد و بدین وسیله حیات پاکیزه انسانیت بهره اش شود.

پس چرا خدا را نمی خواهند؟

اگر گفته شود پس چرا بیشتر افراد بشر دل هاشان از دوستی خدا خالیست؟

گوئیم آنها کسانی هستند که از مرز حیوانیت و پرستش شهوت و خودیّت نگذشته اند و از این روی دیده عبرت بین ندارند و منعم را نشناختند تا او را دوستدار شوند:«و آنان که کفر ورزیدند کامرانی کنند و خورند بدانسان که چهارپایان

ص:708

خورند و دوزخ جایگاه ایشانست» (1).

و اما حبّ محمّد و آل محمّد علیه السلام پس کدام انسان عاقلیست که آنچه ایشان دارا بودند از کمالات و مقامات و درجات و فضائل انسانی و اخلاق روحانی که در رأس آنها دانش است باخبر شود و ایشان را در این جهات بی مثل و مانند بداند و نیز معجزات افزون از شمار آنها را بشنود و آنها را مقرب ترین آفریدگان و به درگاه آفریدگار شناسد آنگاه آنها را دوست ندارد؟نه چنین است.

و هرکه نسبت به ایشان کمبود محبّت دارد بواسطه کمبود شناخت یا کمبود انسانیت او است و هر اندازه انسانیت و شناسائی بیشتر و مانع کمتر باشد محبت و علاقه بیشتر خواهد بود.

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی

عشق محمّد بس است و آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم

آن کس که ترا شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

شناسائی آخرت و دوستی آن

و اما حبّ سرای جاودانی پس اگر دقت کند در آیات قرآن مجید که درباره اوصاف آخرت و نعمت های بیشمار آن است یقینا به آن علاقمند و مشتاق خواهد شد بشرطی که دل از حب دنیا فارغ باشد تا جائی که مرگ خود را دوستدار و آرزومند می شود چون وسیله رسیدن به وعده های الهی است.

امیر المؤمنین علیه السلام در اوصاف پرهیزگاران می فرماید:«اگر نبود اجلی که خدا سرنوشت آنها قرار داده قرار نمی گرفت روح های ایشان در بدن هاشان بقدر نگریستن دیده به جهت آرزومندی به ثواب الهی و ترس از عقوبت نامتناهی» (2).

1- 49) . وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمٰا تَأْكُلُ الْأَنْعٰامُ وَ النّٰارُ مَثْوىً لَهُمْ . سوره 47 آیه 12
2- 50) .و لو لا الاجل الذی کتب اللّه علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفه عین شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب. نهج البلاغه

سخنان علی در وصف بهشت و مردم

«پروردگارا آفریدی سرای آخرت را و مهیا ساختی در آن مهمانی را از محلّ آشامیدن و خوردن و حوریان و غلمان و غرف ها و جوی ها و زراعت ها و میوه ها(به تفصیلی که در قرآن خبر دادی)سپس فرستادی خواننده ای را (محمّد صلی الله علیه و آله وسلم)که مردم را بسوی آن بخواند پس خلق آن دعوت کننده را اجابت نکردند و در آنچه ترغیب کردی راغب نشدند و به آنچه تشویق فرمودی مشتاق نشدند بلکه روی آوردند بر مردار دنیای غدّار،راستی که رسوا شدند به خوردن آن مردار و با یکدیگر آشتی کردند بر دوستی آن جیفه بی مقدار و هرکه چیزی را دوست داشت کور ساخت آن چیز دیده اش را و بیمار کرد دلش را پس می نگرد با دیده نادرست و می شنود با گوش غیر شنوا(از گفتار درست)براستی که پاره کرده شهوت های دنیا عقل او را و می رانیده است دنیا دل او را و شیفته ساخته دوستی دنیا نفس او را پس بنده دنیا شده و بنده کسی که چیزی از دنیا در دست او است» (1)و بحث در اطراف حبّ خدا و آنچه راجع به او است و جهات و مراتب آن و کیفیّت تحصیل آن طولانیست و چنانچه خداوند یاری فرماید و توفیق دهد رساله جداگانه در بحث محبّت نوشته خواهد شد.

آیات دیگری در حرمت حب دنیا

«و دوست می دارید مال را دوست داشتن سخت و زیاد» (2).

در این آیه شریفه پروردگار سرزنش می فرماید کسانی را که علاقه شدید به مال و ثروت دنیا دارند و به زیاد کردن و نگاه داشتن آن حریص اند هرچند از حرام باشد و از دور کردنش از خود از خرج کردنش ناراحت و ناخوشنودند هرچند

1- 51) .خلقت دارا و جعلت فیها مأدبه مشربا و مطعما و ازواجا و خدما و قصورا و انهارا و زراعا و ثمارا ثم ارسلت داعیا یدعو الیها فلا الداعی اجابوا و لا فیما رغبت الیه رغبوا و لا الی ما شوقت الیه اشتاقوا اقبلوا علی جیفه قد افتضحوا باکلها و اصطلحوا علی حبها و من عشق شیئا اعشی بصره و امرض قلبه فهو ینظر بعین غیر صحیحه و یسمع باذن غیر سمیعه قد خرقت

الشهوات عقله و اماتت الدنیا قلبه و ولهت الیها نفسه فهو عبد لها و لمن فی یده شیء منها.. خطبه 129 نهج البلاغه
2- 52) . وَ تُحِبُّونَ الْمٰالَ حُبًّا جَمًّا. سوره 89 آیه 20

در موارد انفاق های واجب باشد و حقیقت آن علاقمندی به دنیا و بی علاقگی به خدا و آخرتست و از این روی آخرت خود را فدای دنیای خود می کند.

و از مفهوم آیه شریفه فهمیده می شود حبّ ضعیف به مال دنیا بطوری که آخرت را بیشتر دوست دارد حرام نیست بلی کمال انسانی در اینست که هیچ محبّت و علاقه استقلالی به دنیا نداشته باشد چنانچه ذکر می شود.

خوشی دنیا را بر آخرت برگزیده اید؟

«ای کسانی که ایمان آورده اید چه شده است شما را وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به شما می گوید برای جهاد در راه خدا بیرون شوید سنگینی و کندی می کنید و از جای خود نمی جنبید و از خانه و زندگی و راحتی و خوشی دنیوی دست برنمی دارید مگر از زندگی آخرت به زندگی دنیا قناعت کرده اید و آن را پسندیده و بر آخرت خود اختیار کردید،بدانید که زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت جز یک زندگی پست و اندکی نیست» (1).

خداوند در این آیه تهدید شدید و عتاب سخت می فرماید مسلمان هائی را که محبّت و علاقه شدید به زندگی دنیا و آسایش و خوشی های آن دارند و در برابر علاقمندی آنها به حیات آخرت ضعیف و ناچیز است بطوری که آن را فدای دنیای خود می کنند و از آخرت دست برداشته به دنیا می چسبند خوشی های دنیا را خواهانند هرچند در آنها زیان آخرتشان باشد درحالی که لازمه ایمان به خدا و آخرت آنست که حالش به عکس باشد و علاقه به آخرت اقوی باشد تا جائی که بخاطر آخرتش از اصل حیات دنیا صرفنظر کند و جان خود را در راه خدا بدهد، چه رسد به مال و جاه و سایر علاقه ها.

در این آیات دقت کنید

«قوم قارون که باایمان بودند به او گفتند به زندگی دنیا و ثروتی که داری زیاد شادمان مباش و آخرت را فراموش مکن زیرا خداوند شادمان ها را

1- 53) . يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مٰا لَكُمْ إِذٰا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِى سَبِيلِ اللّٰهِ اثّٰاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَ رَضِيتُمْ بِالْحَيٰاهِ الدُّنْيٰا مِنَ الْآخِرَهِ فَمٰا مَتٰاعُ الْحَيٰاهِ الدُّنْيٰا فِى الْآخِرَهِ إِلاّٰ قَلِيلٌ . سوره 9 آيه 38

دوست ندارد» (1).

«به دوزخیان در دوزخ گفته می شود این عذاب شما به سبب آنست که در دنیا بناحق شادمان بودید و در شادی زیاده روی می کردید و به ناز و گردنکشی در زمین می خرامیدید (2), (3).

«بناز و شادمانی زیاد در زمین مرو که نزد خدا بد و ناپسند است» (4).

«پس وقتی عذاب ما را بکلی از یاد بردند درهای همه لذات مادّی را برویشان گشودیم و وقتی سرگرم و شادمان به آن شدند(بطوری که از شدّت خوشحالی به دنیا غرّه شده خود را از احتیاج به پروردگار بی نیاز و مستقل پنداشتند)بناگاه گرفتیمشان و بر آنها عذاب فرستادیم آنگاه ایشان فرومانده و خاموش شدگان شدند» (5).

«گمان مبر کسانی که به کردار خود شادمان هستند(یا به آنچه خداوند نعمت داد به آنها از مال دنیا شادمانند.بنابه روایت اوتوا چنانچه از علی علیه السلام رسیده)و دوست دارند که مردم آنان را بستایند و ثنا گویند به کارهائی که نکرده اند گمان مبر که از عذاب الهی نجات یابند و هرگز مپندار که آنان اهل نجات از عذاب باشند بلکه ایشان را عذاب دردناکی خواهد بود» (6), (7).

1- 54) . إِذْ قٰالَ لَهُ قَوْمُهُ لاٰ تَفْرَحْ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ الْفَرِحِینَ . سوره 28 آیه 76
2- 55) . ذٰلِکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِمٰا کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ . سوره 40 آیه 75
3- 56) .راغب گوید فرح به معنی باز شدن سینه است به سبب رسیدن به خوشی دنیوی و بیشتر در خوشی های بد نیست از خوردن و آشامیدن و پوشیدن و مانند اینها و مرح به معنی افراط در فرح و شدت و زیادتی در شادمانیست.
4- 57) . وَ لاٰ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً. سوره 17 آیه 37
5- 58) . فَلَمّٰا نَسُوا مٰا ذُکِّرُوا بِهِ فَتَحْنٰا عَلَیْهِمْ أَبْوٰابَ کُلِّ شَیْءٍ حَتّٰی إِذٰا فَرِحُوا بِمٰا أُوتُوا أَخَذْنٰاهُمْ بَغْتَةً فَإِذٰا هُمْ مُبْلِسُونَ . سوره 6 آیه 44

6- 59) . لا ٰتَحْسَبَنَّ الّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمٰا أَتَوْا وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمٰا لَمْ يَفْعَلُوا فَلا ٰتَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفٰازَةٍ مِنَ الْعَذٰابِ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ . سوره 3 آیه 188
7- 60) .طبرسی در جمع الجوامع فرموده و جایز است که این آیه شامل باشد هرکسی را که کار نیکی بجا آورد و به آن معجب شود و دوست دارد که مردم او را ستایش کنند و ثنایش گویند به آنچه در او نیست از زهد و تقوی و عبادت و غیر آنها. و در تفسیر مقتنیات الدرر گوید موصول (الّذِینَ) در این آیه عام است و شامل است هرکه را که کار نیکی انجام دهد و به آن شاد شود به شادمانی معجب و دوست دارد که مردم ثنایش گویند به آنچه در او نیست از فضائل،فخر رازی در تفسیر کبیرش گوید یکی از وجوه مورد آیه آنست که یهود تورات را تحریف می کردند و تفسیر نادرست نموده مردم را گمراه می کردند و به این کردار خود شادمان بودند و سپس دوست می داشتند که مردم آنها را ستایش کنند به اینکه دیندار و راست گفتار و درست کردارند آنگاه گوید اگر انصاف دهی خواهی دانست که بیشتر مردم چنین اند زیرا بیشتر خلق برای رسیدن به دنیا کوشش ها و حیله ها می کنند و چون به مطلوب خود رسیدند شادمان می شوند و سپس دوست می دارند که مردم آنها را به دینداری و درست کرداری و پاکدامنی ثنا کنند. محقق اردبیلی در زبده البیان کتاب الزکاه صفحه 207 فرموده:و دور نیست استدلال به این آیه بر تحریم اراده ثنا گفتن دیگری به کاری که کرده یا نکرده بلکه تحریم شادمانی بهر دو نیز،لکن به معنای معجب شدن به کاری که

در این آیه دو صفت از صفات کفّار و منافقین ذکر شده و بر آن وعده عذاب فرموده و بنابراین بر هر مسلمانی پرهیز از هر دو واجبست یکی شادمان شدن انسانی از روی عجب است بکاری که انجام داده،خوب واقعی باشد یا بد و از غرض و مطلوب دنیوی که دنبالش رفته و به آن رسیده و از نعمت هائی که یافته است، دیگر دوست داشتن ثنای خلق از او به آنچه نکرده و در او نیست.

و اخبار در این باره فراوانست و نقل آنها موجب طول کلام و خلاصه آیه نهی از فرح بدنیا است.

خدا متکبران و فخرکنندگان را دوست ندارد

«نرسیده(و نخواهد رسید)هیچ مصیبتی و بلائی در زمین(چون قحطی و گرانی و نقصان اموال و زراعت ها و میوه ها و غیر اینها)و نه در نفس های شما (چون امراض و آلام و غموم و مرگ بستگان و دوستان و مانند اینها)مگر آنکه ثبت شده است در لوح محفوظ پیش از آنکه بیافرینیم نفس های شما را(یا زمین یا مصیبت را)و این اثبات مصائب با زیادتی آنها در لوح محفوظ بر خدا آسانست تا اندوهگین نشوید و غم مخورید بر آنچه خدا به شما داده(زیرا آنچه به شما داده مقدر و عطای خدا است پس باید بر تواضع و عجز و نیاز شما افزوده شده و به فضل خدا شاد شوید نه اینکه کبر کنید.و به خود شادمان و نازدار شده لاف زن و خویشتن ستا شوید)و خداوند دوست ندارد هر متکبر و فخرکننده را،به نعمت های دنیوی بر دیگران» (1).

1- 61) . مٰا أَصٰابَ مِنْ مُصِيبَهٍ فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فِی أَنْفُسِكُمْ إِلاّٰ فِی كِتٰابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهٰا إِنَّ ذٰلِكَ عَلَی اللّٰهِ يَسِيرٌ لِكَيْلاٰ تَأْسَوْا عَلیٰ مٰا فٰاتَكُمْ وَ لاٰ تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاكُمْ وَ اللّٰهُ لاٰ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ. سوره 57 آیه 22 و 23

از تدبر در آیات مذکوره و کلمات مفسرین و اهل لغت دانسته می شود که فرح در این آیات که مورد نهی الهی است به معنی بطر و افراط در فرح است و آن شادی بی اندازه یعنی شادی که با کبر و عجب و ناز و غرور است،برای روشن شدن مطلب مثالی ذکر می شود:

کسی که نیاز به مسکن دارد و در جستجوی آنست هرگاه خانه دربست اجاره ای بدستش آید با اینکه می داند موقت است و هر ماه باید مال الاجاره اش را بپردازد باز فی الجمله دلشاد است که آسایشگاهی نصیبش شده و این شادمانی مختصر به جا و به اندازه و عقلائی و غیر مذموم است و از آن نهی شده و اگر آن شخص پس از تصرف آن خانه غاصب شود و با کمال بی شرمی صاحب آن را نادیده گیرد و آن خانه را نتیجه تلاش و جستجوی خود داند و خود را مالک مستقل پندارد بطوری که کسی را حقی در آن خانه نیست و آسایشگاه همیشگی او است و بداشتن چنین خانه ای شادمان و خندان و فخرکنان و نازدار شود بطوری که از شادی در پوست خود نگنجد شکی نیست که چنین شادمانی بی اندازه و مورد تقبیح و توبیخ عقلا است.

چون این مثل دانسته شد گوئیم کسی که نعمتی مانند مال به او رسد هرگاه آن را از خدا بیند و بداند که از طرف صاحب اصلی که خدا است حق هائی در این مال است که باید اداء کند و متوجه شود که عاریه است و پیش از مرگ یا پس از آن از او گرفته خواهد شد لکن چون چند روزی بوسیله آن رفع نیازمندی از بعض جهات می شود دلشاد می گردد یقینا این مقدار شادمانی به اندازه و عقلائیست و اگر با تواضع و عجز و شکر از پروردگار باشد ممدوح شرعی و مورد امر خداوند است:«بگو به فضل خدا و رحمت او باید شادمان باشند» (1)(بنابر اینکه فضل خدا اشاره به نعمت های دنیوی و رحمت اشاره به نعمت های اخروی باشد).

و اگر پس از رسیدن آن مال به او،خدا را فراموش کند و مال را نتیجه تلاش خود داند و از این رو خود را مالک مستقل پندارد بطوری که حقی در آن نبیند

1- 62) . قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْیَفْرَحُوا. سوره 10 آیه 58

و خود را بداشتن آن بی نیاز پندارد و عاریه بودنش را تصور ننماید آنگاه بداشتن چنین مالی شادمان شود و به خود ببالد و بنازد و مباهات کند،این شادمانی، بی اندازه و مورد تقبیح عقل و تحریم شرع است.

و آنچه در معنی فرح به دنیا گفته شد همان حب قوی استقلالی به دنیا است که مورد بحث است و برای اثبات حرمت شرعی آن آیاتی از قرآن مجید نقل گردید.

با امن و یأس همراه است

برای تأیید حرمت شرعی فرح به دنیا و گناه کبیره بودنش علاوه بر آنچه نقل شد باید دانست که فرح به دنیا متحد است با دو گناه کبیره قلبی دیگر (1)یکی امن (2)از مکر الهی(نترسیدن از خشم نهانی خدا)دوم یأس از روح خداوندی(ناامیدی از رحمت خدا).

توضیح مطلب-کسی که بخواسته دنیویه اش از مال و فرزند و غیر آنها رسیده و کامیاب گردیده و سخت شادمان است چون آن نعمت را از خدا ندیده برای خدا بر خود حقی نشناخته و از تکلیف الهی نسبت به آن نعمت شانه خالی کرده به نعمت خدا کافر شده است و هر کافر به نعمتی سزاوار قهر و خشم و عذاب الهی است،پس بر او واجبست که از قهر نهانی و عذاب ناگهانی الهی ترسناک باشد و چون هیچ ترس و واهمه ندارد و بی اندازه شادمانست به گناه کبیره امن از مکر خدا آلوده است.

و خلاصه،فرح به نعمت اگر بی اندازه و با کبر و ناز باشد چون در آن حال از مکر الهی ترسی ندارد این حالت گناه کبیره است و در حقیقت هر نعمتی که خدا به بنده می دهد آزمایش او است که آیا شاکر و مطیع است یا کافر و عاصی.

1- 63) .شرح این دو گناه در جلد اول گناهان کبیره به تفصیل نوشته شده است.
2- 64) . أَ فَأَمِنُوا مَکْرَ اللّٰهِ فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّٰهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخٰاسِرُونَ . سوره 7 آیه 99 آیا از مکر و تدبیر خدای ایمن شده اند و ایمن نمی شود از مکر خدا جز گروه زیانکاران. مکر آنست که شخصی دیگری را غافلگیر کرده و

به او آسیبی برساند.مکر ابتدائی قبیح و حرامست ولی از روی مجازات و استحقاق صحیح است هرگاه انسان گناهی کند که سزاوار عذاب شود و خداوند او را از آنجائی که خودش نفهمد معذب نماید این را مکر الهی گویند بنابراین کسی که نعمت خدا را کفران کرد باید از مکر الهی ترسان باشد و چون ایمن و سخت شادمان به دنیا است،همان نترسیدنش گناه دیگری است که در این آیه به آن اشاره شده است.

«سلیمان گفت این از فضل پروردگارم هست تا بیازماید مرا آیا شکر می کنم یا کفر می ورزم و آنکه شکر کند برای خودش سپاسگزاری می کند و آنکه کفران کند همانا پروردگارم بی نیاز کریم است» (1).

نشانه شاکر و کافر

و نشانه شاکر آنست که نعمت وسیله شود برای زیادتی دوستی خدا و تواضع و ترس از تقصیر در شکر او و گرفتار شدن به قهر نهانی او چنانچه نشانه کافر زیاد شدن دوری از خدا و نزدیکی به دنیا و کبر و نخوت و سرکشی و ناز است و نترسی و بی باکی از قهر نهانی خدا،و هرکه ناز و نعمت دنیا سبب زیادتی طغیان او شود بداند که در مکر الهی و عذاب خدائیست بوسیله همان نعمت ها.

«ترا به شگفت نیاورد اموال و اولادشان،خدا می خواهد تنها بوسیله آنها در زندگی دنیا عذابشان کند و جانشان به حال کفر از قالب درآید» (2).

کسی که به دنیا سرگرم شده،زینت های دنیا او را مجذوب کرده،اموال و فرزندان او را شیفته،آمال و آرزوهای مادّی او را فریب داده شیطان از خدا و خود بی خبرش کرده باشد همیشه در تزاحم های قوای بدنی و تنازع هائی که بر سر لذائذ مادی درگیر می شود قرار گرفته و با همان چیزهائی که مایه سعادت خود می پنداشته به شدیدترین عذاب ها دچار می شود.

آری همه به چشم خود می بینیم هرچه دنیا بیشتر به کسی روی آورد و از فراوانی مال و اولاد بهره مندتر باشد به همان اندازه از جایگاه بندگی دورتر و به هلاکت و عذاب های روحی نزدیک تر می شود و هماره در میانه لذائذ مادّی و شکنجه های روحی بسر می برد و آنچه را اسباب خوشی و فراخی می پنداشته در حقیقت وسیله تنگی و ناگواری و ناراحتی او است.

1- 65) . قٰالَ هٰذٰا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَ مَنْ شَکَرَ فَإِنَّمٰا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ . سوره 27 آیه 40
2- 66) . فَلاٰ تُعْجِبْکَ أَمْوٰالُهُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُهُمْ إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ بِهٰا فِی الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ کٰافِرُونَ . سوره 9 آیه 55

شکر نعمت برتر از نعمت بود

سنان بن طریف گوید به امام صادق علیه السلام گفتم می ترسم مورد مکر الهی باشم،امام علیه السلام فرمود:برای چه؟

گفتم:چون از خدا خانه خواستم به من داد و باز هزار درهم از او خواستم به من داد خادم خواستم به من داد،حضرت فرمود:هنگام رسیدن نعمت چه می گفتی؟گفتم الحمد للّه می گفتم.

امام علیه السلام فرمود:شکری که کردی بهتر از آن نعمتی است که به آن رسیدی (زیرا شکر باقی و آن نعمت زائل است) (1).

و خلاصه شادی به نعمت اگر با شکر همراه باشد پسندیده و در آن ثوابست و اگر با کفران و کبر و ناز و نترسیدن از مکر الهی باشد مبغوض و گناه است.

دلخوشی به خود،بریدن از خداست

و امّا یأس به معنی ناامیدی و بریدگی از خداوند است کسی که به خواسته دنیوی خود رسید و آن را از خدا ندید و تنها نتیجه کوشش خود دانست و بداشتن آن خود را بی نیاز پنداشت و از این روی سخت خوش دل شد باید بداند که در آن حال از خدای خود بریده و به آن ثروت و مکنت و مانند آنها وابسته شده و بریدگی از خدا همان کفر به او است و در حقیقت چون آن ثروت را نجات دهنده و بی نیازکننده خود پنداشته و به آن علاقمند و شادمان گردیده پس آن ثروت را خدا و معبود خود قرار داده و در آن حال با بت پرستی یکی است.

«کافران را هرگز مال ها و فرزندانشان از خدا بی نیازشان نسازد و ایشانند که شعله افروز دوزخند» (2).

1- 67) .سفینه البحار جلد 1 صفحه 442.

2- 68) . إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوٰالُهُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَیْئاً وَ أُولٰئِکَ هُمْ وَقُودُ النّٰارِ سوره 3 آیه 10

از آنچه در معنای فرح به دنیا گفته شد دانسته می شود که اندوه بر بلاها و مصیبت ها و ناکامی های دنیوی گاهی حرام است که بی اندازه و با حالت خشم به قضای الهی باشد و برای روشن شدن مطلب اینجا هم مثالی یادآور می شود.

شخصی که با بستگان خود با کاروان حجّ مشرف می شود اگر صاحب کاروان فرزندش را از او جدا کند و بوسیله سریعتری چند روز پیش از حرکت دادن پدر به وطن رساند و بدین وسیله پسر را زودتر از رنج سفر و غربت خلاص کند البته پدر در اثر جدائی چند روز از پسرش اندوهناک می شود و بر این مقدار اندوه مؤاخذه عقلائی نیست ولی اگر بی اندازه ناراحت و پریشان و غصّه دار گردد و بر صاحب کاروان خشمگین و ایرادگیر شود و خیال کند ظلمی به او شده درحالی که به فرزندش احسان شده است البته چنین حالتی مورد تقبیح و سرزنش عقلا است.

بنابراین شخصی که یکی از بستگانش بمیرد اگر در اثر جدائی از او دلش بسوزد و اشکش بریزد بر او مؤاخذه نیست بلکه پسندیده است لکن اگر بر مقدرات الهی خشمگین شود و ایرادگیری نماید و زودتر رسیدن او را به وطن و خلاصی از رنج و زحمت دنیا و رسیدن خودش را به او به فاصله اندکی،فراموش کند و مرگ او را ظلم و حادثه ناروائی برای خود پندارد البته این اندوه بی اندازه عقلا قبیح و شرعا حرام است:«برای چه اسف می خورید بر آنچه از دست داده اید» (1)و تفصیل این مطلب در بحث بغض گفته شد.

1- 69) . لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلىٰ مٰا فٰاتَكُمْ سوره حدید 23،بیضاوی در تفسیر آیه گوید المراد نفی الاسی المانع من التسلیم لامر اللّه- مقصود نداشتن اندوهی است که مانع از تسلیم امر خداوند است راغب گوید اسف حزن و غضب باهم است و گاهی بر هریک از این دو اسف گفته می شود و حقیقت آن جوشیدن خون دل است برای انتقام کشیدن پس هرگاه به پائین تر از خود باشد پراکنده شده غضب می شود و اگر به بالاترش باشد منقبض شده حزن می گردد و از اینجا است که از ابن عباس پرسیده شده از معنی حزن و غضب در پاسخ گفته ریشه هر دو یکیست و لفظ مختلف است

هرکس با کسی که بر او توانا است نزاع و ستیزه کند غیظ و غضب خود را آشکار کند و اگر با کسی توانا بر او نیست در ستیزه شود حزن و جزع او پدیدار شود و نیز گوید اسی به معنی حزن است و حقیقت آن غصه دار شدن بر چیزی که فوت شده است.

به مال دیگران منگر

«و دو چشم خود را باز مکش و نظر میفکن(یعنی دلبند و دوستدار مشو) آنچه را که برخوردار گردانیدیم به آن صنف ها را از کافران(یا مردان و زنان از کافران را)از شکوفه ناپایدار زندگی دنیا(یعنی زینت و به جهت زندگی دنیا که مال و منال و جاه و جلال آن باشد)تا بیازمائیم آنها را در آن چیز(که آیا شکر و اداء حقوق آن را می کنند تا نعمت را زیاد کنیم یا کفران می کنند تا از آنها بگیریم و در آخرت آنها را معذب نمائیم و بعضی گفته اند معنی فتنه در این آیه عذابست،یعنی در دنیا آنها را به آن زینت ها عذاب کنیم زیرا زیادی مال و جاه و اولاد رنج فراوانی دارد)و رزق آخرتی پروردگار بهتر و پاینده تر است» (1).

طراوت شکوفه دو روز بیش نیست

در کشف الاسرار گوید زهره در لغت شکوفه است خداوند دنیا را شکوفه خواند زیرا تروتازگی او دو سه روز بیش نباشد در اندک فرصتی پژمرده گردد و نیست شود.

مال جهان به باغ تنعم شکوفه ایست

کاوّل به جلوه دل برباید ز اهل حال

یک هفته نگذرد که فروریزد از درخت

بر خاک ره شود چو خس و خاک پایمال

اهل کمال در دل خود جا چرا دهند

آن را که دمبدم ز پی است آفت و زوال

فرمایش محقق اردبیلی علیه الرحمه

محقق اردبیلی فرمود خداوند در این آیه پیغمبرش را از رغبت و میل به دنیا منع فرمود پس حرام شد بر آن حضرت نظر کردن از روی دوستی و علاقمندی به

1- 70) . وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلىٰ مٰا مَتَّعْنٰا بِهِ أَزْوٰاجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيٰاهِ الدُّنْيٰا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّکَ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ . سوره 20 آیه 131

دنیا و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هم به آنچه نیکو و پسندیده بود از دنیا(زرق و برق دنیا) نظر نمی فرمود و بنابراین بر تقدیر وجوب اقتداء به آن حضرت (لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ) بر امّت او هم حرامست دوستی و علاقمندی به زینت های دنیا مگر اینکه گفته شود این حکم اختصاص به آن حضرت داشته باشد لکن این سخن ثابت نیست و از خصائص آن حضرت در کتب فقهی شمرده نشده.

و مراد از نظری که از آن نهی شده نظر از روی میل و طمع و خواستن است چنانچه در کشاف گفته و محتمل است که مراد،نظر از روی حسادت و گرفته شدن از دیگری باشد یا اینکه بخواهد آن را از راه حرام،که در این حال بدون گفتگو بر همه حرام است (1).

و بعضی مفسّرین گفته اند که هرچند خطاب در این آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است لکن مراد عموم امّت او هستند و بر همه دوستی و طمع و علاقمندی به دنیا حرام است.

نتیجه گیری از آیات گذشته

بر اهل قرآن آشکار است که قسمت مهمی از قرآن مجید در مذمّت دنیا و نهی از علاقمندی به آنست و سرّش آنست که حبّ دنیا تنها مانعی است از ایمان و علاقمندی به خدا و رسول و آخرت و تنها وسیله هر فساد و گناهی است و موجب خرابی دنیا و آخرت است چنانچه شرح داده شد.

بنابراین وظیفه هر دینداریست که حال خود را اصلاح و دوستی دنیا را از دل خود بیرون نماید یا لااقل آن را ضعیف کرده حبّ به خدا و آنچه راجع به او است در دل خود قوی کند و در این چند آیه شریفه که از مجموع آنها حرمت حبّ قوی استقلالی بدنیا ثابت شد دقت زیادتری کند و مکرّر از نظر بگذراند و برای رعایت اختصار از نقل آیات دیگر صرفنظر نموده و برای تأیید مطلب چند روایت معتبر نقل می گردد.

پریشانی،نتیجه دنیاخواهی

امام صادق علیه السلام فرمود:«هرکه بامداد و شام کند و بزرگتر همّ او دنیا

1- 71) .زبده البيان كتاب المكاسب،صفحه 407.

باشد خدای تعالی فقر و پریشانی را پیش چشمش نهد و کارش را پریشان سازد و در دنیا نرسد مگر بدانچه خدا قسمت او کرده است و هرکه بامداد و شام کند و بزرگ همّ او آخرت باشد خدا در دلش توانگری و بی نیازی قرار دهد و کار زندگی او را جمع و فراهم کند» (1).

و خلاصه حدیث:کسی که دوستی و علاقه اش به زندگی دنیا بیش از زندگی آخرتست و رسیدن به آرزوهای دنیوی نزد او مهمتر از تأمین زندگی باقی است و این حالت مستمر او شد خداوند او را همیشه فقیر می دارد امّا در دنیا زیرا هرچه از دنیا بدست آورد بهمان اندازه حرصش افزوده شود و نیازش زیاد گردد بطوری که هیچگاه خود را بی نیاز نخواهد دید بلکه همیشه خود را نیازمند بدنیا می بیند و بدنبال آن می دود و غالبا به آنچه از روی نیاز دنبالش دویده نمی رسد و بر خشمش افزوده می گردد.

دیگر آنکه از ترس کم شدن،از خرج کردن برای خود و عیال بخل می کند و فقیرانه زندگی می نماید و همین است فقر واقعی.

و امّا در آخرت پس چون به آن اهمیّت نداد و برای بدست آوردن ایمان و کردارهای شایسته که از آن جمله است انفاق های مالی،مسامحه و مضایقه داشت البته تهیدست وارد آن عالم خواهد شد.

اضطراب در دنیا و آخرت

و امّا اضطراب و پریشانی درونی و ناامنی و ناآسایشی دنیایش در اثر تلاش های مداوم و نرسیدن به بسیاری از آرزوها و گرفتاری به مزاحمات و حسادت همکارانش از اهل دنیا،آشکار است.

و پریشانی و بی سروسامانی آخرتش همانست که در قرآن مجید خبر داده است:«هرکه کشت آخرت را خواهد بیفزائیم برایش در کشتش و هرکه کشت دنیا را خواهد از آن می دهیمش(یعنی پاره ئی از آن را نه آنچه را خواسته است)و در آخرت برایش بهره ئی نیست» (2).

1- 72) .من اصبح و امسی و الدنیا اکبر همه جعل اللّه تعالی الفقر بین عینیه و ستت امره و لم ینل من الدنیا الا ما قسم اللّه له و من اصبح امسی

و الاخره اکبر همه جعل اللّه الغنی فی قلبه و جمع له امره.«کافی باب حب الدنیا»
2- 73) . مَنْ کاٰنَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَ مَنْ کاٰنَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیاٰ نُؤْتِهِ مِنْهاٰ وَ ماٰ لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِیبٍ . سوره 42 آیه 20

و در برابر او،آن کسی که بیشتر همّ او آخرتست و همیشه در فکر آباد کردن حیات جاودانی خویش است حرص به دنیا ندارد و با کمال وقار و آرامش بدنبال آن می رود و بجز پروردگارش به هیچ کس و هیچ چیز خود را نیازمند نمی داند و دست گدائی بسوی آنها دراز نمی کند و به آنچه خدایش روزی فرموده قانع و راضی است،اینست غنای حقیقی و آسایش واقعی در دنیا(و اجعل غنای فی نفسی)و چنین شخصی غالبا از راهی که گمان ندارد روزیش به او خواهد رسید (1)و بر آسایش او افزوده می شود و چون آخرت بیشتر همّ او بوده برای آن تلاش ها کرده است و آسایش و سعادتمندی او را در سرای جاودانی در قرآن مجید بشارت ها داده است.

و سخن کوتاه آنکه هرکس بیشتر همّ او دنیا باشد بداند که دین و دنیا و آخرتش تباه است و از هر چیز واجب تر سعی در تغییر حال خود است به اینکه از این گناه خانمان سوز خلاص شده و آخرت بیشتر همّ او شود.

«خدایا صدمه و نقص در ایمان و دینداری ما قرار مده و دنیا را بیشتر همّ ما و اندازه دانش ما مگردان» (2).

کردار زیبا ولی بی فایده

سلیمان بن خالد گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم از تفسیر فرمایش خداوند«و پیش آوردیم هرآنچه بجا آورده بودند از کردار و آن را گردی پراکنده ساختیم»(که اثری از آن نماند)امام علیه السلام فرمود:به خدا سوگند کردارشان پاک بود و سفیدتر از جامه های سفید و نازک مصری بافت ولی چون حرامی جلوشان می آمد آن را وانمی گذاشتند» (3).

و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«در روز قیامت گروه هائی فرود می آیند که برایشان کردارهای شایسته ای است که در پروزنی بمانند کوه های مکّه است پس امر می شود آنها را به دوزخ برند گفته شد یا رسول اللّه اینها نمازگذارانند،فرمود نماز می خواندند و روزه می گرفتند و پاره ای از شب تا نصف آن را عبادت

1- 74) . وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا ٰیَحْتَسِبُ . سوره طلاق آیه 3

2- 75) .اللهم لا تجعل مصیبتنا فی دیننا و لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا. تمام این دعا در مفاتیح الجنان ضمن اعمال نیمه شعبان است و خواندن آن در اوقات دیگر نیز غنیمت است.
3- 76) .اصول کافی باب اجتناب المحارم.

می کردند لکن هرگاه چیزی از دنیا برایشان نمودار می شد خود را بروی آن می انداختند» (1).

آخرت را فدای دنیا می کنند

از دقت در این دو روایت و روایات دیگری که به این مضمون رسیده دانسته می شود که همه راجع به بیان حال کسانیست که به آخرت بی علاقه نیستند بلکه ایمان و علاقه مختصری دارند و لذا نماز می خواندند و روزه می گرفتند و کردارهای شایسته داشتند لکن ایمان و علاقه آنها به دنیا اقوی و اشدّ بوده بطوری که هرگاه حرامی برایشان پیش می آمد از آن صرفنظر نمی کردند و آخرت را فدای دنیا نموده خود را بروی آن می انداختند بمانند گربه که از رطوبت و آب بیزار است امّا هنگام صید ماهی خیز برداشته خود را در آب می اندازد و همین قوّه حب دنیا و کم علاقگی به آخرت گناهی است که موجب حبط کردارهای نیک آنها می شود بطوری که همه را نابود و بی اثر می کند و از قبولی و مقرّب شدن می اندازد؛«جز این نیست که خداوند تنها از پرهیزگاران می پذیرد» (2).

از خلوص در عمل بی بهره است

و سرّ مطلب آنست که شخصی که علاقه شدید به دنیا دارد اگر عبادت و کار شایسته ای انجام دهد از اخلاص که شرط صحّت و پذیرفته شدن هر عبادتی است چنانچه در بحث ریاء دانسته شد فاقد است و تمام داعی یا جزء داعی او دنیا است مثلا اگر انفاقی می کند محرّک او مدح و ثنای خلق است یا طمع در زیاد شدن مال یا ترس از بدگوئی مردم یا غرض دیگر دنیوی است و غالبا آنچه مورد علاقه اش هست آن را نگاه می دارد و چیزی را که چندان به آن علاقه ندارد در راه خدا می دهد و خلاصه عمل دنیادوست به هر اندازه ظاهرش بزرگ باشد چون فاقد اخلاص است پذیرفته نخواهد شد.

1- 77) .عده الداعی صفحه 295.
2- 78) . إِنَّمٰا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ . سوره 5 آیه 27

آمرزیده نمی شود چون دنیادوست است

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده که فرمود:موسی علیه السلام گذشت به مردی از اصحابش درحالی که در سجده بود و بدنبال کار خود رفت و چون برگشت هنوز آن مرد در سجده بود موسی گفت اگر حاجتش بدست من بود آن را انجام می دادم.

خداوند به موسی وحی فرمود ای موسی اگر سجده کند تا گردنش خورد شود او را نمی پذیرم مگر اینکه از آنچه آن را ناخوش دارم دست بردارد و به آنچه دوست دارم بچسبد(دوستی دنیا را رها کند و دوستدار آخرت شود)و از طریق دیگر چنین روایت شده:

موسی به مردی گذشت که گریه می کرد چون برگشت باز او را گریان دید،گفت خدایا بنده تو از ترس تو می گرید.خداوند فرمود:ای موسی اگر گریه کند تا مغز سرش با اشک چشمش بیرون شود او را نمی آمرزم درحالی که او دنیا دوست است» (1).

باید دانست این شخص چون دوستدار دنیا بوده ترس و امیدش نیز راجع به امور دنیوی بوده است یعنی سجده یا گریه یا ترسش از ناراحتی های دنیوی بوده است هرچند ظاهرا نام خدا را می برده است و نظر پروردگار به دل است اگر دل و علاقمندی با او نباشد او را نخواهد پذیرفت.

از اینجا است که علماء کلام فرموده اند شرط صحّت توبه آنست که از ترس الهی و پشیمانی از مخالفت امر خداوند ترک گناه کند پس اگر از ترس مخلوق یا فرار از ضرر دنیوی گناه را ترک کند این توبه صحیح نیست.

آنان را که خدا دشمن می دارد

امام صادق علیه السلام فرمود:«دورترین حالی که بنده از خدای عز و جلّ دارد اینست که جز شکم و فرج خود همّ و همتی نداشته باشد» (2).

ناگفته پیداست که دوست داشتن خوراک لذیذ و از راه حلال بدست

1- 79) .عده الداعی صفحه 164.
2- 80) .ابعد ما یکون العبد من اللّه عز و جل اذا لم یهمه الا بطنه و فرجه.اصول کافی باب حب الدنیا

آوردن و خوردن و همچنین دفع غریزه جنسی از راه حلال،مباح و غیر مذموم است،چیزی که گناه و بد است شکم پرستی و فرج پرستی است یعنی علاقمندی شدید به این دو شهوت و بی علاقگی به آخرت است بطوری که اگر موجب خرابی آخرتش و افتادن در حرام شود باکی نداشته باشد.

دشمنی دنیا بهترین اعمال

«از امام سجاد علیه السلام پرسیده شد کدام عمل بهتر است،در پاسخ فرمود:پس از شناختن خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم عملی بهتر از بغض دنیا نیست» (1)پس امام علیه السلام فرمود:نخست چیزی که خدا بوسیله آن نافرمانی شد کبر بوده و آن گناه ابلیس است،سپس حرص و آن گناه آدم و حوّا است سپس حسد بوده و این گناه پسر آدم (قابیل)است و از شعبه های حبّ دنیا،زن دوستی و ریاست خواهی و راحت طلبی و حبّ سخنوری و برتری و ثروت است و ریشه همه آنها حبّ دنیا است.

و از اینجا است که پیغمبران و دانشمندان گفته اند دوستی دنیا سر هر گناهی است و دنیا دو دنیا است،دنیای به اندازه ضرورت زندگی و وسیله تأمین آخرت و دنیای ملعون و آن غافل کننده از یاد خدا و بازدارنده از سرای آخرتست.

گفتار بزرگان در اقسام کردارها

بعض محققین گفته اند هر کرداری که در دنیا واقع شود یکی از این چهار قسم است:

1-ظاهر و باطنش خدائیست چون طاعات و خیرات خالص و پاک.

2-عیان و نهانش دنیائیست چون گناهان و بسیاری از مباحات که مایه سرمستی و غفلتند.

3-آنچه عیانش برای خدا است و نهانش دنیائیست چون کارهای ریائی.

4-آنچه عیانش دنیا و نهانش خدائیست چون طلب کفاف روزی برای حفظ بدن و نیروی بر عبادت که از آخرتست نه دنیا.

1- 81) .سئل على بن الحسين عليه السّلام اى الاعمال افضل عند اللّه قال عليه السّلام ما من عمل بعد معرفه اللّه عز و جل و معرفه رسول صلّى اللّه عليه و آله افضل من بغض الدنيا.اصول كافى باب حب دنيا

زیان آورتر از دو گرگ گرسنه

امام صادق علیه السلام فرمود:«دو گرگ گرسنه و درنده که به گله گوسفند بی چوپان زنند یکی از پیش و دیگری از دنبال آن(و آن گله را محاصره نمایند) زیان و تبهکاریشان از دوستی مال و شرافت مآبی،برای دین مسلمان بیشتر نیست» (1).

مجلسی گوید مقصود از شرافت مآبی در اینجا تعصّب و اعیان منشی است که همیشه سدّ بزرگی بوده در برابر دعوت پیغمبران که براساس عدالت و برادری و برابری بوده و آنها مقاومت کرده اند و از آن جلوگیری نموده اند و در قرآن از اینها به اکابر تعبیر شده است که در آیه 124 سوره انعام می فرماید و در هر شهرستان اکابری مقرّر کردیم تا در آن نیرنگ بازند و جز با خود مکر نکنند و آنان شعور و خردمندی ندارند (2).

دزدان راه خدا،علمای دنیاپرست

امام صادق علیه السلام فرمود:هرگاه دیدید عالم،دوستدار دنیا است او را نسبت به دین خود متهم دانید زیرا هرکه چیزی را دوست دارد گرد همان محبوب خود می گردد،خداوند به داود وحی فرمود میان من و خودت عالمی که فریفته دنیا است واسطه مکن تا ترا از راه دوستی من بازدارد زیرا آنان،راهزن های بندگانم که خواهان منند می باشند کمتر چیزی که من با ایشان کنم اینست که شیرینی مناجات خودم را از دلشان برکنم (3).

باید دانست مراد از حبّ دنیا در این حدیث همان حبّ استقلالی شدید به دنیا است و نشانه اش آنست که هنگام رسیدن به خواسته های دنیوی از مال و جاه و غیر آنها بی اندازه شاد می شود و از زیان آخرتش به اینکه حرام باشد باکی ندارد

1- 82) .ما ذئبان ضاریان فی غنم قد فارقها رعاؤها واحد فی اولها و هذا فی آخرها بافسد فیها من حب المال و الشرف فی دین المسلم.اصول کافی باب حب الدنیا
2- 83) .کافی مترجم جلد 3 صفحه 466.
3- 84) .کافی مترجم جلد 1 صفحه 81.

و اگر به آرزوی دنیوی نرسد یا از دستش برود سخت ناراحت و پریشان می شود هرچند در آن آبادی آخرتش باشد.

پیرو دنیاپرست،مثل او می شود

و اینکه فرمود عالم محبّ دنیا را بر دین خود متهم دانید یعنی بر دینداری او مطمئن نباشید زیرا کسی که دنیادوست شد تمام کارهایش برای رسیدن به آرزوهای دنیویست هرچند از راه حرام باشد و چنین شخصی دین خود را فدای دنیای خود می کند و دینداریش تا اندازه ایست که به دنیایش زیانی نرسد و در پیش از این ثابت شد که دوستی و علاقمندی به دنیا هرچه زیادتر شود دشمنی و بی علاقگی به آخرت بیشتر خواهد بود و اینکه فرمود عالم دنیادوست را بین خود و خدا واسطه قرار مده برای آنست که هرکه برای تقویت دین خود به عالم محبّ دنیا علاقمند شود و راه و روش او را پیروی کند پس از چندی بمانند آن عالم، محبّ دنیا خواهد شد و همان جائی که آن عالم است از دوری از خدا و خرابی آخرتش قرار خواهد گرفت و از اینجا است که بعض از فقها فرموده از شرائط مرجع تقلید آنست که دوستدار به دنیا و چسبیده به آن نباشد (1).

و اینکه در آخر حدیث فرمود کمتر عقوبت الهی درباره عالم دوستدار دنیا گرفته شدن شیرینی مناجات از او است باید دانست که این قهر الهی و عذاب شدید روحانی است نزد اهل معرفت و اما عقوبت بالاتر از این که به دوستدار دنیا خواهد رسید از ادراک عقول جزئی بیرون است.

ریاست طلب ملعون است

امام باقر علیه السلام فرمود:«هرکه طلب علم کند تا بر علماء بنازد یا با سفیهان بحث دراندازد یا خود را مورد توجه مردم سازد نشیمن او پر از آتش باد،براستی ریاست جز برای اهلش نشاید» (2).

1- 85) .و ان لا یکون مقبلا علی الدنیا و طالبا لها مکبا علیها مجدا فی تحصیلها.رساله عروه الوثقی،احکام تقلید مسئله 22 و ان یکون ورعا فی دین اللّه غیر مکب علی الدنیا حریصا علیها جاها و مالا علی الاحوط.تحریر الوسیله

2- 86) .من طلب العلم ليباهى به العلماء او يمارى به السفهاء او يصرف به وجوه الناس اليه فليتبوء مقعده من النار ان الرياسه لا تصلح الا لاهلها.اصول كافى باب حب الدنيا

و امام صادق علیه السلام فرمود:«ملعونست کسی که ریاست به خود بندد ملعونست کسی که قصد آن کند ملعونست کسی که آن را به خود بازگو کند» (1).

باید دانست ریاست طلبی خواه در امر شرعی باشد مانند محراب و منبر و مسند فتوی و قضاوت یا در امور دنیوی باشد مانند سلطنت بر کشوری تا حکمرانی بر قریه و دهکده ای و به طور کلی پذیرفتن و دنبال کردن کرسی ریاست اگر از روی حب به دنیا باشد یعنی زیاد کردن ثروت و شوکت و شهرت،هرچند به آخرتش زیان رسد و در حرام افتد حرام است و اگر زاهد باشد یعنی علاقه شدید به آخرت خود دارد و برای تأمین حیات جاودانی خود بخواهد خلق را ارشاد کند یا بسط عدل نماید یا از مظلومی دادخواهی کند حلال است و برای حرمت ریاست طلبی به جهت نفسانی روایات فراوانی در اصول کافی و غیر آنست و کافیست تدبر در آیه 83 سوره 28 که شرح آن در بحث کبر گفته شد:«آن سرای آخرت و بهشت بااهمیت را آماده کرده ایم برای آنان که نخواهند برتری را در زمین و نه تبهکاری را و سرانجام نیک برای پرهیزکارانست...» (2)' (3)

اندرز موسی به دوست دانشمندش

امام صادق علیه السلام فرمود:موسی بن عمران علیه السلام را همنشینی بود از یارانش که علم فراوانی داشت وقتی از موسی علیه السلام اجازه خواست که بدیدن بستگانش رود موسی علیه السلام فرمود:ارحام را حقی است که باید اداء شود برو و لکن بپرهیز که به دنیا میل کنی و به آن علاقمند شوی زیرا خداوند به تو علم داده مبادا آن را ضایع سازی و دنیادوست شوی و به غیر خدا متمایل گردی.

1- 87) .ملعون ملعون من ترأس ملعون من هم بها ملعون من حدث بها نفسه.اصول کافی باب طلب الریاسه.
2- 88) . تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ . سوره 28 آیه 83
3- 89) .در رجال ممقانی جلد 3 صفحه 205 ذیل حالات مختار بن ابی عبیده ثقفی از منتخب نقل کرده که امام صادق علیه السّلام فرموده روز قیامت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و امیر المؤمنین و حسن و حسین

علیهم السّلام از کنار جهنم عبور می کنند فریادی از میان آتش سه مرتبه بلند می شود یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بفریادم رس،رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را جواب نمی دهد پس سه مرتبه می گوید یا امیر المؤمنین،او را جواب نمی دهد پس سه مرتبه ندا می کند یا حسین بفریادم رس من کشنده دشمنان تو هستم،رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرماید یا حسین حجت را بر تو تمام کرد،یعنی باید اجابت کنی،پس حسین علیه السّلام اجابت نماید او را و مانند باز شکاری او را از آتش بیرون آورد چون از امام صادق علیه السّلام سبب دوزخ رفتن مختار را پرسیدند فرمود چون سلطنت را دوست می داشت و خواهان دنیا و نقش و نگار آن بود و دوستی دنیا سر همه گناهانست...

آن مرد گفت جز نیکی چیزی نخواهد شد و به سمت بستگانش رفت و سفرش طولانی شد،موسی علیه السلام احوال او را پرسید کسی را از او خبری نبود پس از جبرئیل پرسید و فرمود مرا از همنشینم فلانی آگاهی ده آیا خبری از او داری؟ جبرئیل در پاسخ گفت بلی حاضر است در بیرون خانه ولی بصورت میمون مسخ شده و در گردنش زنجیر است.

موسی علیه السلام ناراحت و برآشفته گردید و به نماز ایستاد و خدا را خواند و گفت پروردگارا رفیقم هم نشینم او را نجات بخش!خداوند به او وحی فرستاد ای موسی اگر مرا بخوانی تا دو طرف گردنت خورد شود دعایت را درباره او نپذیرم زیرا او را دانشی دادیم و تباهش کرد و به غیر آن یعنی دنیا مایل شد (1).

حیوان هائی به صورت انسان

باید دانست کسی که حیات دنیا را حقیقت و زندگی آخرت را داستان پنداشت و از این رو علاقه و همّ او تنها دنیا شد چنین شخص کمبود انسانیت دارد و اگر در حب دنیا متمکن و مستقر شد بطوری که ذاتی او شد بکلی از سیرت انسانی بیرون و حیوان عالم جان است و پس از مرگ در عالم برزخ این حقیقت آشکار خواهد شد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«صورت انسانیست و دل دل حیوان است» (2).

هرکه تو بینی نه همه آدمند اکثرشان گاو و خر بی دمند

و صورت روان هر انسانی همان خوی حیوانی او است که در آن راسخ شده است مثلا اگر در تقلید و محاکات بوده میمون عالم جان است مانند بسیاری از بشر خاورمیانه و شرقی ها که در تقلید و پیروی از راه و روش غربی ها از میمون کمی ندارند و اگر در شکم پرستی و زن پرستی و نافهمی فرورفته پس از گاو و خر و خوک کمبودی ندارد و اگر در عجب و کبر و نخوت و درندگی قوی شده پلنگ و گرگی شده است و اگر در شررسانی و حیله گری متمکن گردیده شیطانیست و اگر انسانی در هریک از این خوی های حیوانی راسخ شد در عالم ملکوت به شکل های گوناگون خواهد بود و عجب آنکه در هر شکلی باشد شناخته

1- 90) .منیه المرید تألیف شهید ثانی صفحه 49.
2- 91) .فالصوره صوره انسان و القلب قلب حیوان.«نهج البلاغه»

می شود که این فلانی است و تحقیق این مطلب در بخش نخست این کتاب دانسته شد.

علی(ع)درندگان را معرفی می فرماید

و چون بیشتر دوستداران دنیا در بخل و حسادت و درندگی کمبودی از سگ ندارند امیر المؤمنین علیه السلام آنها را سگ شناخته می فرماید:«و بپرهیز از اینکه فریب خوری به آنچه می بینی از میل اهل دنیا بسوی آن و برجستن ایشان بر آن جز این نیست که ایشان سگ های عوعوکننده و درندگان شکارکننده ای هستند که آزار می رسانند بعض آنها بر بعضی و قویّ آنها ذلیل و ناتوان را می خورد و زیادشان کمشان را.

این جهان بر مثل مرداریست کرکسان دور از هزار هزار

این مر آن را همی زند مخلب و آن مر این را همی زند منقار

آخر الامر بگذرند همه و ز همه بازماند این مردار

«سنائی»

ناگفته نماند آنچه از آیات و روایات نقل شد نمونه ای بود از آیات و روایات زیادی که در باب مذمت دوستی دنیا رسیده که درباره هیچ گناهی یکدهم آن نرسیده و در آنچه نقل شد برای دانستن حرمت و بزرگی گناه حبّ قوی استقلالی به دنیا کفایت است.

حکم مرتبه سوم کراهت است

کسی که به زندگی دنیوی خود و اوضاع آن دوستدار و علاقمند است لکن دوستی و علاقه اش به دنیا نسبت به دوستی و علاقه اش به خدا و آخرت ضعیف و ناچیز است و آخرت نزدش مهم تر است،آبادی آخرت خود را می خواهد و می جوید هرچند در آن خرابی دنیایش باشد و از این روی از هر لذت نفسانی که زیان آخرتش در آن باشد در فرار و گریز است.

نشانه حب ضعیف به دنیا و حب قوی به آخرت آنست که اگر زیانی به دنیایش رسد تا اندازه ئی ناراحت می شود و اگر به آخرتش زیان برسد

مثلا گناهی از او سرزند یا از کار خیری محروم شود چند برابر ناراحت و پریشان حال و

ص:730

گریان و لرزان خواهد شد و تا یقین به قبولی توبه خود نکند و جبران آنچه از او فوت شده ننماید آرام و قرار نمی گیرد و چنانی که اهل دنیا در زیان ها و ناکامی های دنیوی مضطرب و پریشان می شوند و در رسیدن به آرزوها و هوس ها، شادمان و شیرین کام و آرام هستند،او در زیان های آخرتی خود پریشان می گردد و به ذکر خدا و آخرت و کردارهای آخرتی شیرین کام و آرامش دارد.

مانع کمال ایمان و ترقی است

و این مقدار حبّ دنیا چون نه منافی با ایمان به خدا و آخرتست و نه موجب فساد و صدور گناه است حرام نمی باشد و گناه نیست و آیات و روایاتی که نقل شد شامل این مرتبه از دوستی دنیا نمی شود و مورد آنها تنها مرتبه اوّل و دوّم است چنانچه شرح داده شد.

لکن این مرتبه سوّم از دوستی دنیا منافی با کمال ایمان و مانع از ترقی انسانیست زیرا تمام سعادت انسانی که برای آن آفریده شده رسیدن به مقام قرب حضرت آفریدگار است و آن حاصل نخواهد شد جز به دوستی و علاقمندی.آن هم بطور انحصار یعنی تنها علاقمندی او پروردگار منعم باشد و جز او هیچ آفریده ای را مستقلا دوست ندارد بلکه همه را به تبع دوستی او دوست بدارد و جهان فانی و باقی و هرکه و هرچه در آنها است همه را آثار رحمت و نشانه های قدرت و انواع نعمت او شناسد و از این روی همه را دوست بدارد تا جائی که خود و زن و فرزند و سایر علاقه هایش را داده خدا و امانت او بیند و به این جهت به همه علاقمند باشد (1).

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

و نیز طاعت و عبادت و هر کردار شایسته ای که خدا آن را دوست دارد از جان و دل دوستدار باشد و نیز پیغمبران و امامان و سایر اهل ایمان که محبوب خداوندند همه را دوستدار و علاقمند باشد البته شدت و ضعف دوستی هریک به مقدار محبوبیّت آنها نزد خداوند است تا جائی که بهشت جاوید را دوست دارد از

1- 92) . امر على الديار ديار ليلى اقبل ذا الجدار ذا الجدارا و ما حب الديار شغفن قلبى و لكن حب من سكن الديارا

جهت اینکه مهمانخانه الهی و محلّ دوستان او است نه تنها از جهت اینکه محلّ بهره ها و لذت ها است و نیز از هر چیزی که موجب سرگرمی از خدا و سبب حبّ استقلالی به آنست گریزان باشد.

دوستی غیر خدا دوری از خداست

و چون دانسته شد که سعادت انسانی و کمال او در قرب به خداوند و تمام علاقمندی به او است پس اگر به کسی یا چیزی از جهان آفرینش حتی خودش مستقلا علاقمند شود هرچند به مقدار ذره ای باشد بهمان اندازه از خدا دور و به آن چیز نزدیک شده و بهمان اندازه از سعادت و رسیدن به مقام عالی انسانیت محروم گردیده است بنابراین علاقمندی به غیر خدا مستقلا به هر کمی که باشد هر چند حرام و موجب عذاب نیست لکن چون مانع از سعادت و موجب محرومیّت است بر هر طالب سعادتی عقلا پرهیز از آن لازم است.

حکم شرعی مرتبه سوم

و امّا حکم شرعی این مرتبه از حبّ دنیا-باید دانست که در پاره ای از آیات قرآن مجید و اخبار از حبّ دنیا بطور عموم نهی شده که شامل هر سه مرتبه آنست چنانچه ذکر خواهد شد و در پاره ای دیگر نهی اکید از همان مرتبه اوّل و دوّم شده و وعده عذاب بر آن داده شده چنانچه گذشت.

بنابراین مرتبه اوّل و دوّم از حبّ دنیا حرام و صاحب آن معذّب خواهد بود و مرتبه سوّم مکروه و صاحبش از سعادت و درجات محروم است.

و برای اختصار به پاره ای از آیات و اخبار که بطور عموم از حبّ دنیا نهی شده و به خالی کردن دل از علاقه به غیر خدا امر شده اشاره می گردد:

مال و فرزند شما را از یاد خدا بازندارد

«ای کسانی که گرویده اید مال ها و فرزندانتان شما را از یاد خدا باز ندارد(به اینکه بجای دوستی و علاقمندی به خدا به آنها علاقمند شوید)و هرکه چنین کند(یعنی به جای دوستی منعم،نعمت را از مال و فرزند و غیر آنها مستقلا

دوستدار شود)ایشانند زیانکاران» (1).

چون با خدا سروکاری نداشتند،از عمر خود سود جاودانی که ایمان و کردار شایسته است نبردند.

مردانی که بازداشته نمی شوند از یاد خدا

«مردانی که بازرگانی و دادوستد آنها را از یاد خدا بازندارد و از برپا کردن نماز و دادن زکوه سرگرم نسازد و می ترسند روزی را که دل ها و چشم ها در آن روز همواره دگرگون است» (2).

مراد از ذکر خدا در این آیه شریفه یاد قلبی و دوستی و علاقمندی است یعنی در هر حال و نزد هر کار به خداوند منعم جل جلاله دلبند و علاقمندند و به علاقه به او به کارها و نعمت ها علاقمند هستند و به دوستی او نزد هر طاعت و عبادتی حاضر و آن را به پا دارنده اند.

سررشته دولت ای برادر بکف آر وین عمر گرانی به خسارت مگذار

دائم همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته چشم دل جانب یار

زینت های دنیا برای امتحان

«ما آنچه بر روی زمین آفریدیم آرایش زمین قرار دادیم تا آنها که نیکوکارترند بیازمائیم و ما هرچه بر روی زمین است هموار و بی گیاه و بیابان خواهیم کرد» (3).

شرح آیه شریفه-حسن عمل و عمل صالح(کردار نیک و شایسته)که در قرآن مجید از آن زیاد نام برده و آن را تنها وسیله سعادت جاودانی دانسته هر کرداریست که از روی محبّت و علاقمندی به خدا و اطاعت از امر او انجام گیرد هرچند در ظاهر عبادت نباشد مانند کسی که خوراک لذیذ خورد و لباس فاخر پوشد نه از روی حظّ نفس و شکم پرستی بلکه از روی التذاذ به نعمت حضرت

1- 93) . يا أَيُّهَا الّذِينَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ أَمْوالَكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ . سوره 63 آيه 9
2- 94) . رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ. سوره 24 آيه 37
3- 95) . إِنّا جَعَلْنا ما عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ إِنّا لَجاعِلُونَ ما عَلَيْها صَعِيداً جُرُزاً. سوره 18 آيه 7 و 8

آفریدگار،و آشکار کردن احسان او،و اطاعت از فرمان او.

و کردار زشت و ناروا هر کرداریست که از روی حظّ نفس و غرض شیطانی و نفع دنیوی باشد هرچند در ظاهر عبادت باشد مانند عبادت ریاکار و خودپسند.

زینت به معنی آراستن و آرایش دادن و جلوه متاع(کالا)است برای جلب توجه مشتری.

منظور اصلی و تبعی از آفرینش

از دقت در این آیه و آیات دیگر قرآن مجید دانسته می شود که خداوند جهان آفرین انواع نعمت ها و بهجتها و لذّت ها را در کره خاک آفرید و قطره ای از دریای بیکران جمال هستی را در این کره به اندازه پذیرش آن پخش فرمود (1)سپس بشر را آفرید و این کالا را بر او جلوه داد به دو منظور:تبعی و اصلی،منظور تبعی از جلوه کالای دنیا آنست که بشر بدنبال آنها رود و آنها را بدست آورد و استفاده کند و بدین وسیله موجب آبادی دنیا و تولید نسل و بقاء حیات مادّی موقت او شود.

و اما منظور اصلی از جلوه متاع دنیا بر بشر آنست که این نعمت ها وسیله شناسائی منعم گردد بطوری که آفریننده و سازنده آنها را جویا و خواهان شود و او را دوستدار و به او علاقمند و از او فرمانبردار و سپاسگزار گردد،نه اینکه به متاع دنیا فریفته شود و بدنبال آن رود و برسیدن به آن خود را بی نیاز پندارد و از این روی متاع دنیا را مورد پرستش و ستایش خود قرار دهد و خود را مالک مطلق و متصرف به حق در کره خاک پندارد و از هر نوع تجاوز به حدود الهی بی باک باشد و خلاصه تنها نعمت را شناسد و آن را خواهان باشد و بپرستد ولی منعم را فراموش کند و متجاوز و ناسپاس گردد (2).

1- 96) . وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّٰ عِنْدَنٰا خَزٰائِنُهُ وَ مٰا نُنَزِّلُهُ إِلاّٰ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ . سوره 15 آیه 21 و هیچ چیز نیست مگر آنکه نزد ما و تحت فرمان ما است خزینه های آن(نهاد و نهفت های آن)و فرونمی فرستیم آن را از خزینه قدرت خود مگر به اندازه معلوم که نه کم از آن شاید و نه زیاده بر آن باید.

2- 97) .از باب تشبیه معقول به محسوس و روشن شدن مقصود در این داستان دقت کنید: گویند سبب علاقه شدید سلطان محمود غزنوی به غلام خود ایاز آن بود که پس از فتح سومنات هند جواهرات فراوانی بدست آورد و آنها را بار شتر کردند و بسمت غزنین مراجعت نمود در یکی از منازل صندوقی شکست و جواهرهای آن

چگونه به زینت های دنیا می آزمایند؟

و نیز از مشاهده زینت های دنیا در نقص های آن اندیشه کند که اهم آنها فنا و زوال و ناپایداری است پس یقین کند که در جهان هستی جهان دیگری خواهد بود که در آن اصل کمال و جمال بینهایت و خالی از هر عیب و نقص است که اهم آن جاودان بودنست و خود را اهل آن بداند یعنی برای آن جهان آفریده شده است زیرا اگر به مرگ زندگی او تمام و نیست و نابود گردد لازم می آید عبث و بیهوده کاری در دستگاه آفرینش،درحالی که تمام اجزاء جهان گواهند بر حکمت بی پایان آفریدگار خود(شرح این مطلب در بحث معاد گفته شد)اینست حقیقت آزمایش الهی که بشر را بوسیله زینت های دنیا می آزماید و نتیجه این آزمایش پیدایش و جدا شدن سعید از شقی،طیّب از خبیث پاک

ص:735

سرشت از زشت سرشت،بلندهمت از پست همت،انسان سیرت از حیوان سیرت و خلاصه بهشتی و دوزخی است و سپس در جهان جاوید دو صف از بشر تشکیل خواهد یافت اصحاب یمین که همیشه در بهشت مورد اکرام و انعام بینهایت حضرت آفریدگارند به تفصیلی که در قرآن مجید فرموده و بدین وسیله فضل عظیم الهی آشکار خواهد شد و اصحاب شمال که در همان جائی که برای خود آماده کرده اند یعنی دوزخ جا گرفته و به پاداش کردارهای ناروای خود خواهند رسید و بدین وسیله عدل حقیقی الهی درباره آنها هویدا می گردد و چون هرکه را به جای مناسبش جای دادند و آنچه سزاوار او است به او دادند آشکار می شود که ثناء مطللق حق خدا است (1).

و خلاصه پروردگار عالم زندگی دنیا را با زر و زیور و زرق و برقش برای هر فردی از بشر تا ساعت مرگش آزمایشگاه او قرار داده تا دنیاطلب،دنیادوست، دنیاپرست از آخرت طلب،آخرت دوست و خداپرست تمیز داده شود بنابراین کسی که به زندگی دنیا علاقمند شود(مستقلا نه تبعا)جزء فریب خوردگان و زیانکاران خواهد بود.

«ای مردم از خشم و عذاب خدا بپرهیزید و از هرچه ناشایست است دوری کنید و بترسید از روزی که هیچ پدری بکار پسرش نیاید و او را سودی ندهد و هیچ فرزندی بکار پدر خویش ناید و سودی به او نرساند و بدانید که وعده خداوند حق و راست است پس زندگی این جهانی شما را نفریبد(به اینکه آن را دوست دارید و خود را از خدا بی نیاز پندارید)و آن شیطان فریبنده شما را فریب ندهد» (2)از دوستی به خدا بازندارد یا اینکه شما را به عفو و کرم خدا مغرور نسازد و به گناه جرأت ندهد.

و چون خداوند از فریب خوردن به زندگی دنیا نهی فرموده در سوره انعام آیه 70 و 130 و اعراف آیه 51 و لقمان آیه 33 و فاطر آیه 33 و الجاثیه آیه 35 و الحدید آیه 14 تکرار فرموده پس بر هر مسلمانی لازم است همیشه از دل خود مراقبت کند و از فریب خورندگان دنیا نباشد.

1- 98) . وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِیلَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ . سوره 39 آیه 75 فَرِیقٌ فِی الْجَنَّهِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ. سوره 42 آیه 7

2- 99) . یا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَ اخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزِی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاهُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّهِ الْغَرُورُ. سوره 31 آیه 33

«برای مردم زینت داده شده دوستی شهوات دنیا از زنان و فرزندان و همیان های زر و سیم و اسبان نشاندار و چهارپایان و مزارع و املاک،اینها متاع ناچیز زندگی دنیا است لیکن نزد خدا بازگشت نیکو است ای پیغمبر بگو، می خواهید بهتر از اینها را به شما خبر دهم؟برای کسانی که اهل تقوی شدند نزد پروردگارشان باغ هائیست که در زیر درختان آنها نهرها جاریست و در آن همیشه متنعم اند و آنان را در بهشت زنان پاکیزه و آراسته ای می باشد و بالاتر از همه خوشنودی خدا است آری خدا به حال بندگان بینا است» (1).

خلاصه آیه شریفه آنکه خداوند زینت های دنیا را آفرید و آنها را آزمایش بشر قرار داد که بوسیله آنها خدادوست شوند و تأمین سعادت جاودانی خود کنند لکن شیطان آنها را فریب داده بجای دوستی خدای جهان آفرین و علاقمندی به حیات آخرتی همین مشتهیات را دوست دار و به زندگی دنیوی علاقمند شدند لکن بدانند این زندگی و بهره مندی از شهوات آن فانی و مدت آن ناچیز است و علاقمندی به فانی دور از خرد است و به جای دوستی به دنیا دوستدار عالم باقی شوند که بهتر و پایدارتر است.

از این آیه شریفه به خوبی دانسته می شود که حبّ استقلالی به هر اندازه باشد شیطانی و مذموم است (2).

1- 100) . زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواٰتِ مِنَ النِّساٰءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَناٰطِيرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَ الْأَنْعاٰمِ وَ الْحَرْثِ ذٰلِکَ مَتاٰعُ الْحَيٰاهِ الدُّنْيا وَ اللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ قُلْ أَ أُنَبِّئُکُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِکُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاٰتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهاٰرُ خاٰلِدِينَ فِيهٰا وَ أَزْواٰجٌ مُطَهَّرَهٌ وَ رِضْواٰنٌ مِنَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ. سوره 3 آیه 14 و 15
2- 101) . همچنین دنیا اگر چه خوش شگفت عیب خود را با بانگ زد با جمله گفت اندر این کون و فساد ای اوستاد آن دغل کون و نصیحت آن فساد کون می گوید بیا من خوش پیم و آن فسادش گفت رو من لاشیم ای ز خوبی بهاران لب گزان بنگر آن سردی و زردی خزان روز دیدی طلعت خورشید خوب مرگ او را یاد کن وقت غروب بدر را دیدی بر این خوش چارطاق حسرتش را هم ببین وقت محاق کودکی از حسن شد مولای حلق

بعد فردا شد خرف رسوای خلق گر تن سیمین بر آن گردد شکار بعد پیری بین تنی چون پنبه زار ای ندیده لوتهای چرب خیز فضله آن را ببین در آب ریز

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«در شب معراج خداوند فرمود یا احمد اگر بنده ای نماز و روزه اهل آسمان و زمین را داشته باشد و بمانند ملک شکم خود را از طعام خالی گذارد و لباس عبادت کنندگان را پوشد سپس ببینم که در دل او ذره از دوستی دنیا یا خوش نامی یا ریاست طلبی یا شهرت خواهی یا زینت دنیا است او را در بهشت جا نمی دهم و دوستی خودم را از دلش جدا کنم و دلش را تاریک سازم تا فراموشم کند و شیرینی دوستی خودم را به او نمی چشانم» (1).

امام صادق علیه السلام فرمود:«بخدا سوگند دوست نداشته است خدا را کسی که دنیا را دوست داشته» (2)و همچنین در تفسیر آیه«در قیامت جز قلب سلیم چیزی بکار نمی خورد»فرمود:«قلبی که از حب دنیا سالم باشد» (3).

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«هرکه دنیا را دوست داشت ترس آخرت از دلش می رود و نداد خدا بنده ای را دانش،پس دوستی او به دنیا زیاد شود،جز اینکه خشم خدا بر او زیادتر خواهد شد و از او دورتر می گردد (4).

1- 102) .قال اللّه تعالی یا احمد لو صلی العبد صلاه اهل السماء و الارض و یصوم صیام اهل السماء و الارض و یطوی عن الطعام مثل الملائکه و لبس لباس العابدین ثم اری فی قلبه من حب الدنیا ذره او سمعتها او ریاستها او زینتها لا یجاورنی فی داری و لا نزعن من قلبه محبتی و لا ظلمن قلبه حتی ینسانی و لا اذیقه حلاوه محبتی.ارشاد القلوب
2- 103) .و اللّه ما احب اللّه من احب الدنیا.جهاد مستدرک باب 61
3- 104) .عنه علیه السّلام فی قوله تعالی «إِلاّٰ مَنْ أَتَی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ » قل هو القلب الذی سلم من حب الدنیا. جهاد مستدرک باب 61
4- 105) .من احب الدنیا ذهب خوف الاخره عن قلبه و ما آتی اللّه عبدا علما فازداد للدنیا حبا الا ازداد اللّه علیه غضبا. جهاد مستدرک باب 61

از پیغمبر(ص)پیروی کنید

امیر المؤمنین علیه السلام در اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:«و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر روی زمین طعام می خورد و نشستنش مانند بندگان بود و بدست خود کفش خویش را می دوخت و جامه خود را وصله می زد و بر درازگوش برهنه سوار می شد و دیگری را ردیف خود سوار می کرد.پرده ای بر در خانه آن حضرت بود که در آن صورت نقش شده بود پس به یکی از زنان خود فرمود:ای فلانه این پرده را از نظر من دور کن زیرا چون به آن می نگرم بیاد دنیا و زینت های آن می افتم پس روی دل خود را از متاع دنیا بگردانید کالای دنیا را از نفس خود می رانید و دوست داشت که زینت دنیا از نظرش نهان باشد تا از زخارف دنیا جامه فاخر را نگیرد و دنیا را جای قرار و آرمیدن نداند و امید قرار و ایستادن در آن نداشته باشد پس بیرون کرد دنیا را از نفس خود و ببرد حبّ دنیا را از دل خود و نهان کرد دنیا را از نظر خود،و همچنین است هرکه چیزی را دشمن دارد نگریستن به آن را هم دشمن دارد و یاد کردن آن را دوست ندارد،می فرماید مسلمان باید به پیغمبر خود اقتداء کند و راه و روش او را پیروی کند تا هلاک نشود» (1).

دوستی دنیا همگانی است

بشر به اعتبار شناختن حقیقت خود دو گروه است دهریّین و ملیّین.

دهریّین آنانند که گویند بشر موجودیست مادّی و از حیوان زیادتی ندارد،از خاک بیرون شده و به مرگ حیات او تمام و خاک می گردد و بر این مطلب قلبا و قولا و عملا ثابت هستند یعنی به زبان گویند حیات بشر تنها همین زندگی دنیا است و باید حدّ اکثر استفاده را از این زندگی غنیمت شمرد چون به

1- 106) .قسمتی از خطبه 193 نهج البلاغه:و لقد کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم یأکل علی الارض و یجلس جلسه العبد و یخصف بیده نعله و یرقع بیده ثوبه و یرکب الحمار و یردف خلفه و یکون الستر علی باب بیته فتکون فیه التصاویر فیقول لاحدی ازواجه یا فلانه غیبیه عنی فانی اذا نظرت الیه ذکرت الدنیا و زخارفها فاعرض عن الدنیا بقلبه و امات

ذكرها من نفسه و احب ان تغيب زينتها عن عينه لكيلا يتخذ منها رياشا و لا يعتقدها قرارا و لا يرجو فيها مقاما فاخرجها من النفس و اشخصها عن القلب و غيبها عن النظر و كذلک من ابغض شيئا ابغض ان ينظر اليه و ان يذكر عنده.

مرگ نیست و نابود می شود و دل آنها هم تنها مایل به دنیا و دوستدار و خریدار شهوات آنست.

و امّا کردار،پس تمام کوشش و جوشش آنها در رسیدن به شهوت ها و لذّت ها یا بی بندوباری است و بدنبال زینت ها و نقش و نگارهای دنیا و تأمین آسایش و آرایش این زندگی کوتاه می دوند و برای زیاد کردن ثروت و مکنت و قدرت می کوشند و رنج ها می برند.«و گفتند نیست حیات جز زندگی دنیای ما، مرگ و حیات ما تنها در دنیا است و نمی راند ما را جز روزگار و نیست ایشان را دانش به این گفتار نیستند ایشان جز پندارندگان» (1).

ملیّین بر سه گروهند

امّا ملیین یعنی طرفداران انبیاء از یهود و نصاری و مسلمانان که به ارشاد پیغمبران و وحی آفریدگار جهان اقرار دارند که انسان را جز حیات دنیا،زندگی جاودانی دیگری است که در آن بهشت برای نیکوکاران و دوزخ برای بدکرداران است لکن ملیّین در این اعتقاد سه دسته اند گروه اوّل آنانند که این اقرار تنها به زبان آنها است ولی قلبا و عملا با دهری ها یکی هستند یعنی زبانشان از خدا و آخرت می گوید لکن دل هایشان با دنیا است دوستی و علاقمندی آنها تنها در لذّت و شهوت و ثروت و مکنت دنیا است و جنبش و کوششان تنها برای رسیدن به خواسته های دنیوی است:«می گویند به زبان هاشان آنچه را که در دلهایشان نیست» (2)و حبّ دنیا در دل آنها همان مرتبه اوّل است که گفته شد.

نمازگذاران مسامحه کار

دسته دوم آنانند که تمام روی دل آنها به دنیا نیست بلکه بیشتر آن رو به دنیا و اندکی رو به آخرتست یعنی دوستی و علاقه شدید آنها به لذّات و اوضاع زندگی دنیوی است و از این روی بیشتر جنبش و کوشش آنها برای آنست و چون به حیات آخرتی خود بی علاقه نیستند برای آن هم جنبش ناچیزی می کنند و

1- 107) . وَ قٰالَوا مٰا هِیَ إِلاّٰ حَیٰاتُنَا الدُّنْیٰا نَمُوتُ وَ نَحْیٰا وَ مٰا یُهْلِکُنٰا إِلاّٰ الدَّهْرُ وَ مٰا لَهُمْ بِذٰلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاّٰ یَظُنُّونَ . سوره 45 آیه 24
2- 108) . یَقُولُونَ بِأَفْوٰاهِهِمْ مٰا لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ . سوره 3 آیه 167

کردارهای شایسته ناقابلی هم دارند مثلا برای رسیدن به حظّ نفسانی و لذت دنیوی مقدار زیادی از عمر و مال را بی دریغ صرف می کنند ولی برای رسیدن به خوشنودی خدا و آسایش آخرت اندکی از عمر و مال را با سختی و نداشتن اخلاص صرف می کنند و آنها را مراتبی است که به مرتبه شدیدش اشاره شده در آیه شریفه:

«وای بر نمازگذاران آنان که ایشان در نماز مسامحه کارانند آنان که ریا می کنند و انفاق نمی کنند» (1).

اگر دل های آنها وابسته به پروردگار و سرای آخرت بود در توجّه به خدا و یاد او دچار سستی نمی شدند و برای نشان دادن به مردم کار نمی کردند و خلاصه حال این دسته دوّم از ملیین همان مرتبه دوّم از حب دنیا است که گذشت دسته سوم به عکس دسته دوّم هستند یعنی دوستی و وابستگی شدید آنها خدا و آخرتست و دلشان از حبّ ناچیز بدنیا خالی نیست.

در این جهت همه یکسانند

خواننده عزیز اگر در حال ملیین عالم دقت می کنی می بینی عموم آنها جز اندکی همه از دسته اوّل و دوّمند یعنی یهود و نصاری و مسلمین در هر کشوری از شرق و غرب و خاورمیانه که باشند با اختلاف زبانی که بر سر مذهب دارند همه بالاتفاق با دهری ها در مسئله حب دنیا قلبا و عملا متفق و متحد شده اند (2).

1- 109) . فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُونَ الَّذِینَ هُمْ یُرٰاؤُنَ وَ یَمْنَعُونَ الْمٰاعُونَ . سوره 107 آیه 4 تا 7

2- 110) .در کتاب دنیا در خطر سقوط تألیف ابو الحسن علی الندوی راجع به اینکه بشر امروز مادیگری و دنیادوستی و شهوت پرستی را که از اروپا به تمام کشورهای جهان سرایت کرده به جای خداپرستی و آخرت طلبی و حقیقت و معنویت و آدمیت پذیرفته است مطالب خواندنی و سودمندی بیان کرده است و در این مقام چند جمله کوتاه از آن نقل می گردد. حس دینی-دنیا به کجا منتهی می شود؟دنیا به کجا می رود؟آیا بعد از زندگی این جهان زندگی دیگری موجود است و اگر باشد چگونه است؟آیا در زندگی دنیا تعلیمات و راهنمائی به مسائل آخرت موجود است؟راه صحیحی که

انسان را به زندگی رضایت بخش آخرت برساند چیست؟و آیا نقطه شروع این راه کدامست؟بهترین راه برای رسیدن به نعمت های ابدی و بی پایان آن جهان کدام است،این راه را از کجا بدست آوریم؟ این پرسش هائیست که همیشه در بشر خصوصا شرقی ها رسوخ داشته و بدنبال یافتن پاسخ های مثبت آنها کوشش می کردند و مبدء آنها حس ششمی است غیر از حواس پنجگانه و بنام حس دینی از آن تعبیر می شود و همان فطرت بشریست که در قرآن مجید از آن یاد شده ولی بشر امروز بکلی آن حس را از دست داده و اصلا این پرسش ها بخاطره اش نمی گذرد. تا اینکه گوید:قرن بیستم یا قرن مادیت بزرگترین مشکلی که پیغمبران با آن روبرو می بوده اند،مبارزه مردمی بوده است که از حس دینی محروم یا آنکه آن را بکلی از دست داده بودند راستی آنان که مغز و فکرشان حالت جمود به خود

همگی به شهوت ها و لذت ها و آرایش های دنیا وابسته و سخت

ص:742

علاقمندند و ثروت و مکنت هدف اصلی آنها شده و برای رسیدن به این آرزوها به انواع خیانت ها و جنایت ها و تبهکاری ها و زدوخوردها و خونریزی ها خود را آلوده می کنند همه چیز را خواهانند جز رضای خدا،برای آسایش و آرایش زندگی دنیوی شتابانند جز برای آسایش حیات آخرتی خود،از هر حادثه ناگواری پریشانند جز از گناه،از عقب افتادگی دنیوی ترسانند جز از واماندگی اخروی، برای تأمین آتیه مشکوکه دنیوی اندیشه ها و کوشش ها می کنند جز برای آتیه حتمی اخروی خود که اصلا در اندیشه آن نیستند برای زیاد کردن سرمایه و ثروت چه تلاش ها که می کنند و اگر زیانی ببینند چه ناله ها که دارند ولی برای زیاد کردن سرمایه اصلی و ثروت واقعی که ایمان و معنویت و اخلاق آدمی است بمانند مردگان جنبشی ندارند.

شگفت آور آنکه هر فرقه ئی از ملیّین با این توافقی که با دهریّین دارند خود را از عذاب و قهر الهی ایمن دانسته و نجات خود را قطعی پنداشته و به پندار ناروای شیطانی مغرور گشته اند،بلکه انحصار نجات و سعادتمندی را به خود مدعی هستند.

لاف گزاف یهود و نصاری

مثلا طایفه یهود که گویند چون ما از نژاد اسرائیل(یعقوب)هستیم اشرف اولاد آدم می باشیم و در دنیا حق حکومت و آقائی برای ما است«و در آخرت هم آتش دوزخ بما نرسد جز چند روزی» (1).

(همان چهل روزی که گوساله را پرستیدند)درحالی که به حکم قطعی عقل و صریح قرآن مجید تمام افراد بشر باهم برابرند گروهی را بر گروه دیگر «شرافت و مزیتی جز به تقوی نیست» (2).

و نیز یهود و نصاری گویند ما«ابناء اللّه و احباء اللّه و اولیاء اللّه» هستیم و بهشت سرای جاودانی تنها برای ما است البته این سخنی است که به زبانشان می گویند و در واقع دوستداران و وابستگان به دنیا هستند نه خدا و آخرت،بگواهی حرص شدیدی که به دنیا دارند (3)و در حقیقت اولیاء شیطانند نه

1- 111) . وَ قٰالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النّٰارُ إِلاّٰ أَيّٰاماً (سوره 2 آیه 79).

2- 112) . إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقٰاكُمْ . سوره 49 آیه 13
3- 113) . وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النّٰاسِ عَلىٰ حَيٰاةٍ . سوره بقره آیه 96

رحمن،علاقمندان به شهوات و لذات دنیویه اند نه جوار خدا و سرای آخرت.

پس چرا از مرگ می ترسید؟

و آنچه را که می گویند نجات در آخرت و بهشت تنها برای ما است اگر راستی باور دارند و به این مطلب معتقدند پس چرا از مرگ و جدا شدن از ماده و طبیعت وحشت زده و در فرارند و آرزوی درازی عمر را دارند برای بهره مندی از شهوات دنیا:«بگو ای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بیهوده اگر سرای آخرت ویژه شما است نه سایر مردم،چنانچه در این ادّعا راستگوئید آرزوی مرگ کنید» (1).

در تفسیر مجمع گوید:«زیرا کسی که به بهشتی بودن خود یقین دارد باید مرگ را که تنها وسیله رسیدن او به بهشت است از زندگی دنیا که سرتاسرش مشقت و زحمت و ناراحتی و اندوه است دوست تر دارد و کسی که یقین دارد که چون بمیرد به حیات سرتاسر سعادت و بهجت جاودانی می رسد مرگ را بر حیات ترجیح خواهد داد مانند امیر المؤمنین علیه السلام که می فرمود به خدا سوگند انس پسر ابو طالب به مرگ از انس بچه به پستان مادرش افزون است و در جنگ صفّین بین دو صفّ تنها حرکت می کرد،فرزندش حسن مجتبی علیه السلام گفت این طور سزاوار نیست ممکن است دشمن کمین کند و کشته شوی امام علیه السلام فرمود:پدرت باکی ندارد از اینکه بر مرگ واقع شود یا مرگ بر او وارد گردد.

عمّار یاسر در همان جنگ هنگامی که حرکت کرد برای جهاد،با یقین به کشته شدن با کمال شادی می گفت الآن می رسیم به ملاقات دوستانم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یارانش.

امّا آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسیده که فرمود:«آرزو نکند یکی از شما مرگ را به سبب سختی و فشار زندگی که به او رسیده لکن بگوید خدایا زنده ام دار مادامی که زندگی خیر من باشد و بمیرانم وقتی که مرگ خیر من باشد» (2)پس در این حدیث نهی شده از آرزو کردن مرگ برای اینکه آن دلیل بر جزع و ناخشنودی از قضاء الهی است(و در حقیقت امر به صبر و تسلیم است)و نیز نهی از آرزوی مرگ برای اینست که مؤمن باید دوست دارد که مرگ او دیرتر

1- 114) . قُلْ إِنْ كاٰنَتْ لَكُمُ الدّاٰرُ الْآخِرَهُ عِنْدَ اللّٰهِ خاٰلِصَهً مِنْ دُونِ النّاٰسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صاٰدِقِينَ . سوره 2 آیه 94
2- 115) .لا یتمنن احدکم الموت لضر نزل به و لکن لیقل اللهم احینی ما دامت الحیاه خیرا لی و توفنی ما کانت الوفاه خیرا لی.تفسیر مجمع البیان

برسد تا گذشته خود را تلافی کند و برای سفر آخرت خود توشه ای تدارک نماید.

و دوستی ماندن در دنیا به این قصد با دوست داشتن اصل مرگ منافاتی ندارد بمانند کسی که از طرف سلطان وقت دعوت به حضور سلطان شده و وقت آن تعیین نگردیده دوست دارد که تا اندازه آماده کردن برای حضور تأخیر افتد و گماشتگان سلطان پس از آماده شدنش بدنبالش بیایند و امّا اصل حضور را دوستدار و آرزومند است و به تفصیل گفته شد که حبّ تبعی به دنیا مطلوب و لازمه ایمان به خدا و آخرتست.

و امّا یهود پس دنیا را با لذّات دوست دارند و آرزوی عمر دراز دارند برای بهره مندی از لذّات دنیا تا جائی که دوست دارند که هزار سال عمر کنند و از مرگ سخت هراسان و ترسانند و همین گواه است بر دروغ آنها که می گویند ما دوستداران خدائیم و بهشت مخصوص ما است.

و امّا مسلمانان یس هر دسته ای خود را پیرو قرآن و دوستدار رسول و آل او می پندارند و نجات خود و هلاکت دسته دیگر را حتمی ادّعاء می کنند درحالی که همه فرقه ها جز معدودی دل هایشان پر از حبّ دنیا است چسبیده و وابسته به حیات دنیا و اوضاع آن هستند نه به خدا و رسول،پیرو شهوات نفسانی و فرمان های شیطانی می باشند نه قرآن،اندیشه و تلاش آنها تأمین زندگی و رسیدن به خوشی های دنیوی است برای هر دانشی که نفع دنیوی در آن باشد زحمت ها می کشند ولی برای معارف الهی و احکام دینی قدمی برنمی دارند هر صدای شیطانی که آنها را بخواند فورا اجابت می کنند و در هر مجلس غفلتی حاضر می شوند ولی از محضر علمای ربّانی که آنها را بیاد خدا و رسول و آخرت می اندازد گریزانند.

آثار بد برای فرار از علماء

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«بیاید زمانی بر مردم که فرار می کنند از علماء چنانی که گوسفند از گرگ فرار می کند خداوند آنها را به سه بلا گرفتار می کند، نخست برکت را از مالشان برمی دارد،دوّم سلطان ظالمی را بر ایشان مسلط می کند،سوّم بی ایمان از دنیا می روند» (1).

1- 116) .سيأتي زمان على الناس يفرون من العلماء كما يفر الغنم من الذئب ابتلاهم اللّه بثلثه اشياء الاول يرفع البركه من اموالهم و الثانى سلط اللّه عليهم سلطانا جائرا و الثالث يخرجون من الدنيا بلا ايمان.سفينه البحار جلد 2 صفحه 220

و نیز فرمود:«می آید بر مردم زمانی که شکم هاشان خدای آنها است، زن هاشان قبله هایشانست،مال دنیا دین آنها است،شرافتمندیشان در متاع و اثاثیه آنها است،نمانده در آن زمان از ایمان جز نامی و از اسلام جز آداب و رسومی و از قرآن جز درسی،مسجدهایشان از جهت بنا آباد است ولی دل هایشان از جهت هدایت خرابست،علماء آن زمان بدترین مردمان بر زمین هستند» (1)(یعنی بیشتر آنها دنیادوستند).

یا صاحب الزمان به ظهورت شتاب کن

و باید دانست که این بی ایمانی و تبه کاری و انواع فتنه و فساد و زیادتی فحشاء و منکرات که بشر امروز در اثر علاقه شدید به دنیا به آنها آلوده است هیچ قدرتی از آنها جلوگیری نمی تواند کند و متّصل رو به افزونیست تا وقتی که تمام بشر از این زندگی بستوه آیند و آماده رسیدن مصلح آسمانی شوند و خداوند امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام را آشکار فرماید و آن حضرت به نور ولایت کلّی الهی دل ها را روشن سازد و عقل ها را رشد دهد بطوری که همه حقیقت بین شوند پس حبّ استقلالی به دنیا که ریشه اصلی تمام فسادها است از دل ها بیرون و بجایش حبّ اصلی به خدا و رسول و آخرت و حبّ تبعی بدنیا پیدا کنند و چون چنین شدند حیات طیّبه انسانی را فهمیده از زندگی لذّت می برند.

کلبه احزان شود روزی گلستان...

و مسئله ظهور آن حضرت و پر شدن زمین از عدل و داد ضروری مذهب است و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اخبار متواتره رسیده بلکه خداوند به تمام پیغمبران بشارت داده که در قسمتی از آخر الزمان تمام بشر با ایمان و تقوی و صلاح و سداد خواهند بود و با کمال خوشی و امنیّت زندگی می کنند.

«و هرآینه نوشتیم در زبور(داود)از بعد ذکر(توراه)که زمین را بندگان شایسته من ارث می برند» (2).

1- 117) .یأتی علی الناس زمان بطونهم آلهتهم و نسائهم قبلتهم و دنانبرهم دینهم و شرفهم متاعهم لا یبقی من الایمان الا اسمه و لا من

الاسلام الا رسمه و لا من القرآن الا درسه مساجدهم معموره من البناء و قلوبهم خراب من الهدی علمائهم شرار خلق اللّه علی وجه الارض.سفینه البحار جلد 1 صفحه 557
2- 118) . وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ . سوره 21 آیه 105

و برای دانستن تفصیل زندگی بشر در آن زمان به جلد سیزدهم بحار مراجعه شود و به مناسبت مقام یک حدیث کوتاه اینجا نقل می شود.

عقل ها کامل می شود

امام باقر علیه السلام فرمود:«چون قائم ما قیام کند خدا دست رحمت بر سر بندگان نهد تا در تعقّل هم آهنگ شوند و آرمان های آنها کامل شود» (1).

و عقول بشری تا حدّی می رسد که اگر زن جوان باجمالی جعبه پر از جواهر بدست گیرد و از بغداد تا شام راه پیمائی کند یک نفر بنظر خیانت به او نگاه نمی کند چنانچه در روایت رسیده و خلاصه حبّ دنیا بکلّی از دل ها بیرون می شود.

در این زمان تکلیف چیست؟

وظیفه هر دینداری آنست که اوّل خود را اصلاح کند و حبّ دنیا را از دل بیرون سازد به تفصیلی که گفته می شود و سپس از باب نهی از منکر،همسر و فرزندان و دیگران را متنبه سازد و به اندازه توانائی،حبّ دنیا را که ریشه بی ایمانی و هر فسادی است از دل آنها بیرون سازد و بدین وسیله انجام وظیفه کرده و تا اندازه ای موجب تقلیل فساد در اجتماع بشری گردد.

مغالطه بی خردان و پاسخ آنها

و امّا آنچه بی خردان می گویند که امروز کشورهای بزرگ جهان که صنعت و قدرت روزافزون دارند جامعه بشری را به مادیگری و دنیاپرستی و دویدن بدنبال شهوات و لذّات می کشانند بطوری که اگر کشوری بلکه فردی بخواهد از آنها پیروی نکند نمی تواند زندگی کند و جزء زندگان محسوب نمی شود از این روی باید خدا و آخرت را نشناخته و فراموش شده قرار داد و به تقلید از آنها دنیاپرست شد.

1- 119) .اذا قام قائمنا وضع اللّه يده على رؤس العباد فجمع بها عقولهم و كملت به احلامهم. اصول كافى كتاب العقل و الجهل حديث 21

گوئیم این سخنی است مطابق تقلید حیوانی و دور از خرد انسانی،زیرا اگر انسان عاقل ببیند جمعی خود را در منجلاب انداخته اند آیا خردش اجازه می دهد برای اینکه از اجتماع فاصله نگرفته باشد خودش را با آنها در نجاست غرق کند؟ !

در همان کشورهای بزرگ،دانشمندان هشیاری هستند که از فساد اخلاق و تبهکاری ها و کثرت فحشاء و خیانت ها و جنایت ها و خونریزی ها و نبودن معنویت و انسانیّت ناله ها دارند و حکومت ها را هشدار می دهند ولی کسی گوش به ناله آنها نمی دهد و به اندرزهای آنها ترتیب اثر داده نمی شود.

در همین کشور خودمان آیا مگر مردم به ناله و فریاد روحانیّین گوش می دهند؟مثلا آنچه فریاد می زنند نسبت به سینماها یعنی مراکز پخش فساد اخلاق با این همه برنامه های زننده،عفّت عمومی را به باددهنده،گمراه کننده، بهر خیانت و جنایتی وادارکننده که سودجویان برای ربودن جوانان می کوشند که برنامه هاشان بیشتر تهییج شهوت کند و عفّت و انسانیت را برهم زند.آیا مسلمانان حرف می شنوند که نروند؟یا اولیاء امور اقدامی در اصلاح آن می کنند؟

اندرزی به همه دینداران

انسان به جهت حیوانیتش حسّ تقلید در او قوی است خصوصا تقلید از کثرت و جمعیّت و از صاحب قدرت و مکنت و در برابرش خداوند هم به انسان عقل داد تا بدنبال علم و عالم رود و از او پیروی کند هرچند به ظاهر قلیل و ضعیف باشد و از جهل و جاهل فرار نماید هرچند کثیر و قوی باشد.

بنابراین به حکم عقل،اروپا و سایر کشورهای بزرگ سزاوار تقلید و پیروی از راه و روش آنها نیستند زیرا بهمان اندازه که در دانش های مادّی اوج گرفته اند در دانستن حقائق و علوم ماوراء طبیعت به جهل و بی خبری فرورفته اند مثلا اگر از آنها پرسیده شود این جهان عظیم هستی را صاحبی است؟گویند نمی دانیم و مرز دانش های ما مادّه و مادّیاتست.آیا کارخانه حیرت انگیز بدن انسان را سازنده ای است؟گویند نمی دانیم ما تنها تشریح اجزاء بدن و خواص آنها را خوب می دانیم.آیا حقیقت انسان را شناخته اید؟گویند نمی دانیم ما

انسان را بیش از یک حیوان کاملی نشناخته ایم،آیا انسان را پس از مرگ حیات دیگری هست که در آن به تمام سعادت برسد؟نمی دانیم و جز حیات مادّی دنیوی از حیات دیگری بی خبریم.آیا سعادت انسان بمانند حیوان تنها در شهوترانی و هوسرانی و ثروتمندی و زورگوئی یا کشورگیریست یا اینکه سعادتش در کمالات انسانیت مانند عفت،شجاعت،سخاوت،کرامت،عدالت، خیرخواهی،و خیررسانیست؟در پاسخ گویند ما سعادت بشر را جز در کامیابی و هوسرانی نمی دانیم و برای اینکه اقرار به جهل و بی خبری خود نکنند این پرسش ها را بسخریّه و استهزاء پاسخ می دهند و می گویند امروز این اندیشه ها بی ارزش است،امروز باید اندیشه ها و تلاش های بشری صرف زیاد کردن ثروت و قدرت شود تا از اجتماع عقب نماند.

امروز باید جت ساخت،بمب های اتمی درست کرد برای خراب کردن آبادی ها،بردن ثروت ها،ریختن خون های بی گناهان،امروز برای رسیدن به هوس ها بدون هیچ ملاحظه و تأمّل باید شتاب کرد و کیان و شخصیّت خود را زیاد نمود،امروز رحم،انصاف،عدل،عفو،احسان،حلم،وقار،تواضع، غیرت...که سابق از کمالات انسانی شمرده می شد،الفاظی است که معانی آنها بخاطرها نمی گذرد چه رسد از اینکه دارای آنها باشند.

امروز از خداوند جهان آفرین به نام تنها باید قناعت کرد و بجای خدا پرستی دنیاپرست شد در شکم خواری و اطفاء غریزه جنسی آزادانه بهر وسیله نامشروعی که شد دست دراز کرد.در خوشگذرانی و نفس چرانی حدّ اکثر استفاده را نمود.و اگر جهل ها و بی خبری های دنیاداران و آثار شوم و کردارهای ناروای آنها گفته شود سخن به درازا می کشد و خواننده عزیز دقّت بیشتری در حالات آنها کند تا از رسوائی آنها بیشتر باخبر شود و در آنچه گفته شد برای آشکار شدن جهالت آنها کافی است و زرق و برق صنایع و اختراعات آنها وسیله ای برای عالم دانستن آنها و جواز تقلید از طریقه شیطانی و دنیاپرستی آنها نشود.

پیغمبران به پیروی سزاوارترند

ای انسان به حکم عقل خودت باید پیروی کنی از طریقه دانایان و

باخبران از حقائق که در رأس آنها سلسله جلیله انبیاء هستند آنهائی که از هریک از پرسش های گفته شده و مانند آن پاسخ مثبت دهند و از آنچه دانسته اند خبردار کنند«آیا آنکه راهنمائی می کند بسوی حق سزاوارتر است که پیروی شود یا آنکه خود راه نبرد تا رهبریش کنند چه شده شما را چگونه حکم می کنید؟» (1)

و طریقه پیغمبران و دانایان،خداپرستی و تأمین سعادت باقی و تحصیل اخلاق فاضله انسانیست که اهل عقل باید از آن پیروی کنند و امّا طریقه دنیاداران که دنیاپرستی و شهوترانی و هوسرانی است پس سرانجام آن دوزخ است و پیش از دوزخ در همین دنیا نابسامانی و سرگردانی و بدبختی و انواع ناراحتی ها است که اروپا و کشورهای بزرگ به آن گرفتارند.

ای عاقل اگر دنیاپرستی راه و روش راستی و درستی بود پیغمبران و بزرگان روزگار آن را رها نمی کردند درحالی که همه آنها دل از دنیا بریده و به خدا و آخرت چسبیدند.

به این مثل دقت کنید

گویند زنی در نهایت زشتی و هیولائی بوده و دیدنش بر وحشت و نفرت بیننده می افزود و هیچ مردی را جرأت بر همسری او نبود بناچار همسر مرد فقیر کوری شد روزی برای همسرش از جمال خود سخن می گفت و زیبائی های خود را می شمرد تا اینکه مرا خواستگاران فراوان بود لکن از بخت تو من نصیبت شدم و تو یا جادوگری یا مستجاب الدعوه که به چنین سعادتی رسیدی.

کور دانا پاسخ محکمی به او داد و دروغش را آشکار ساخت،گفت آنچه از زیبائی خود گفتی اگر راست و درست بود چشم داران ترا رها نمی کردند تا نصیب من کور شوی.

آری زرق و برق دنیا و خوشی ها و لذاتش اگر خالص بود یعنی صدها عیب و نقص و زحمت و رنج با آنها نبود و نیز شکنجه های آخرتی بدنبال نداشت واقع بینان و روشن های روزگار که در رأس ایشان حیدر کرّار وصیّ رسول مختار امیر المؤمنین علیه السلام شمرده می شود دنیاخواه می شدند.

از اینجا است که همیشه مشتری دنیا طایفه کوردلان و بی خردان و

1- 120) . أَ فَمَنْ يَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا ٰيَهِدِّی إِلاّ ٰأَنْ يُهْدیٰ فَمٰا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ . سوره 10 آيه 35

بی خبران که در رأس آنها معاویه و پسرش یزید را باید شمرد هستند چون عیب ها و زوال و بی اعتباری آن را ندیدند و از خدا و سرای آخرت بی خبر بودند و دنیا پرستی را سعادتمندی خود پنداشتند.

دنیا خود را به علی(ع)عرضه می دارد

شهید ثانی در کشف الریبه به سند متصل روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده در فدک که به فاطمه علیه السلام رسیده بود در بعضی مزارع آن بیلی داشتم و بکار مشغول بودم ناگاه زنی را دیدم در نهایت جمال و غایت دلربائی و او را تشبیه به بثینه نمودم(و او زنی بوده که در جمال ضرب المثل عرب بوده است)گفت ای پسر ابو طالب مرا همسر خود کن تا خزینه های زمین را به تو بنمایم تا دارای ملک شوی و پس از خودت فرزندانت ملک دار شوند،گفتم تو کیستی تا از اهلت ترا خواستگاری کنم،گفت منم دنیا.علی فرمود بازگرد و شوهر دیگر بجوی و سرگرم بیل کاری خود شده و اشعاری انشاء فرموده باین مضمون:«به حقیقت بی بهره شد هرکه دنیای فرومایه او را فریفت و نیست دنیا اگر فریبد قرن ها سوددهنده،دنیا آمد ما را برزیّ عزیز بثینه و آرایش او در مثل آن شیوه ها بود گفتم او را غیر مرا بفریب زیرا من از دنیا سیرم و نادان نیستم،و نیستم من در دنیا پیوسته(و مرا چکار با دنیا)زیرا محمّد صلی الله علیه و آله وسلم افتاد در خاک میان آن سنگ ها(یعنی پس از مردن محمّد صلی الله علیه و آله وسلم دلبستگی من به دنیا بی جا است)گیرم دنیا بیاورد برای من گنج ها و زرها و مال های قارون و پادشاهی قبیله ها آیا این طور نیست که بازگشت همه آنها به نیستی است و مطالبه خواهد شد از نگاهدارندگان آن به دشمنی ها.

ای دنیا غیر مرا بفریب زیرا من راغب نیستم به آنچه در تست از عزت و ارجمندی و ملک و عطا و به حقیقت نفس من خورسند است به آنچه روزی داده شده ام،کار تو ای دنیا(با من نیست بلکه با)اهل بدی ها و سختی ها است زیرا من از روز قیامت ترسانم و از عذاب همیشگی هراسانم» (1).

1- 121) . لقد خاب من غرته دنیا دنیه و ما هی ان غرت قرونا بطائل اتتنا علی زی العزیز بثینه و زینتها فی مثل تلک الشمائل فقلت لها غری سوای فاننی عزوف عن الدنیا و لست بجاهل

تنها راه نجات از حبّ دنیا دو چیز است یکی تقویت ایمان به آخرت و دیگری تضعیف حبّ دنیا و راه زیاد شدن و قوی کردن ایمان به آخرت در بخش عقائد به تفصیل گفته شد و در این مقام بطور فشرده تذکر داده می شود:باید آیات قرآن مجید و اخبار معتبر که در اوصاف جهان جاودانی انسان پس از مرگ شرح و تفصیل داده شده با تدبر و تفکر بخواند تا در او اثر گذارد و شوق رسیدن به عالم اعلی را در دل زیاد کند و غرض اصلی از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و نزول قرآن مجید همین است که مسلمانان این خبرها را بشنوند و باور دارند و بدین وسیله دل از دنیا بریده به خدا و آخرت علاقمند و مشتاق شوند و بوسیله کردارهای شایسته ای که راهنمائی شده اند خود را آماده آن عالم باقی نمایند و متأسفانه مسلمانان از قرآن مجید بی بهره شده اند بیشتر آنها ماه و سال می گذرد و سوره ای از قرآن نه به چشم آنها می خورد و نه به گوش آنها می رسد جز از رادیو یا از مجالس ترحیم و سر گورها،گویا قرآن برای مردگان نازل شده درحالی که قرآن مجید برای دانشمند شدن زندگان و بیداری از غفلت و شفاء از جهالت و هدایت بهر فضیلتی است و اگر گفته شود این خواندن ها و شنیدن های قرآن مجید چون غالبا اهانت به کلام خداست سخنی بگزاف نگفته اند (1).

ص:752

1- 122) .ابو الوفای هروی گوید من در مجلس پادشاه قرآن می خواندم و ایشان استماع نمی نمودند و سخن می گفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم برافروخته بود و فرمود:«أ تقرأ القرآن بین یدی قوم و هم یتحدثون و لا یستمعون و انک لا تقرء بعد هذا الا ما شاء اللّه»و چون بیدار شدم گنگ شده بودم اما چون فرموده بود الا ما شاء اللّه اهل حدیث مرا دل بازدادند که زبان تو آخر گشوده خواهد شد تا مدت چهار ماه در همان محلی که آن خواب را دیده بودم خواب می کردم،باز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را به خواب دیدم فرمود توبه کردی؟گفتم بلی یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود(من تاب تاب اللّه علیه)بعد از آن فرمود:زبان بیرون آور و به انگشت مسبحه زبانم را مسح نمود و فرمود(اذا کنت بین یدی قوم تقرء کلام اللّه فاقطع قراءتک حتی یسمعوا کلام رب العزه)چون بیدار شدم زبانم گشوده بود.«گلزار اکبری گلشن

52» احمد بن طولون در سنه 270 بر مصر حکومت داشت و بعد بر شام و ثغور مستولی شد،17 یا 26 سال حکومت کرد و

و خلاصه این خواندن ها و شنیدن ها حتی در غالب منبرها بهر غرض نفسانی آلوده است چیزی که در کار نیست تدبر و تأثر از کلام خداست آنکه می خواند به غرض اجرت یا جلوه نفس است آنکه می شنود به غرض مشغولی و سرگرمی است خصوصا اگر به صدای خوشی خوانده شود.

آیا قرآن برای تبرک نازل شده؟

و بعضی دیگر از مسلمانان قرآنی می خرند و به قصد تبرّک آن را در گوشه خانه ضبط می کنند یا به قصد تحفظ آن را در لباس گذارده با خود حمل می کنند البته تبرّک و تحفظ و توسّل به کلام ربّ العالمین پسندیده و مؤثر است لکن قرآن مجید برای این غرض جزئی و ناچیز(مقابل غرض اصلی)نازل نشده بلکه اگر نظرش از قرآن تنها همین غرض باشد به قرآن توهین کرده است و درست بمانند نادانیست که دعوتنامه ای از طرف سلطان بدست او رسد که در آن به حضور و کیفیت آمادگی و بهره مندی از حضور در آن باشد و آن نادان اصلا نامه را باز نکند و نخواند یا اگر باز کند تنها نقش آن را نظر کند یا اگر بخواند تنها الفاظ را به زبان بگذراند بدون دانستن معانی یا اگر معانی را بفهمد شوق حضور از خواندن در او پیدا نشود و خود را آماده حضور نسازد و تنها نامه را ببوسد و در جیب لباس یا گوشه خانه اندازد،آیا به دعوتنامه سلطنتی اهانت و بی اعتنائی نکرده؟آیا سزاوار خذلان بلکه قهر و عذاب نیست؟

اینست حال بیشتر مسلمانان و امّا معدودی از مسلمین که با قرآن سرو کاری دارند بیشتر آنها تنها به قرائت الفاظ آن به طمع ثواب قناعت کرده اند.

البتّه الفاظ مبارک قرآن،کلام خداوند و نور است و از این روی خواندن و نوشتن و نظر کردن به آنها بهره مندی دارد لکن منظور از قرآن خواندن،تدبّر و اندیشه در آنست بطوری که خواننده اش به عالم اعلی شائق گردد (1)دل از حیات

1- 123) .در چند جا از قرآن مجید امر به تدبر در قرآن مجید شده از آن جمله «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ »

-سوره 38 آیه 29،این نامه ایست که به تو فرستادیم برکت دهنده(بر خوانندگان و پیروان آن)تا

دنیا ببرد و به آخرت بندد از خداوند دستوراتش به جنب وجوش آید و از جان و دل آماده عمل کردن به آن فرمان ها شود.

در صدها آیه از قرآن مجید سرای آخرت را ستوده و بهشت و نعمت هایش را بیان نموده و پیروان قرآن را به آن دعوت فرموده است (1)و در برابر حیات دنیا را مذمت نموده و عیب ها و نقص هایش را آشکار فرموده:«و نیست این زندگانی دنیا جز سرگرمی و مشغولی به کارهای باطل و بازی به چیز بی حاصل» (2).

یعنی همه اوضاع زندگی این جهان زودگذر است بمانند کودکان که در یکجا جمع شوند و بازی کنند و ساعتی شادمان باشند سپس خسته شده از هم جدا شوند.

بازیچه ای است طفل فریب این مطاع دهر

بی عقل مردمان که بدو مبتلا شوند

(سعدی)

1- 124) . وَ اللّٰهُ یَدْعُوا إِلیٰ دٰارِ السَّلاٰمِ ... سوره 10 آیه 25
2- 125) . وَ مٰا هٰذِهِ الْحَیٰاهُ اَلدُّنْیٰا إِلاّٰ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدّٰارَ الْآخِرَهَ لَهِیَ الْحَیَوٰانُ لَوْ کٰانُوا یَعْلَمُونَ . سوره 29 آیه 64

و به حقیقت که سرای دیگر،زندگانی حقیقی او است که جاودانیست آیا مسلمانان از خواندن و شنیدن این همه آیات از دنیا متنفر و دل بریده و به آخرت شائق و دلبسته شده اند یا اینکه تنها به زبان و ظاهر،اسلام و قرآن را پذیرفته اند لکن بدل و کردار،دوش به دوش دهری ها دل به دنیا بسته و بدنبال آن می دوند و آخرت را فراموش کرده اند (1).

دوستی آخرت با غفلت از آن نمی سازد

و باید دانست که پیدایش ایمان و علاقمندی به آخرت با غفلت از آن محال است دنیاداران چون همیشه هوش و اندیشه و کوشش آنها دنیا است به آن علاقمند شده اند اهل آخرت هم که همیشه بیاد آن هستند و برای آن می کوشند به

1- 126) .برای دانستن ایمان و علاقمندی مسلمانان گذشته تا صدر اسلام به آخرت داستان های بی شماریست تنها سه داستان کوتاه برای یادآوری ذکر می شود: 1-انس بن نضر در جنگ احد به میدان رفت و از او خبری نشد مسلمانان به جستجوی او پرداختند تا اینکه سعد بن معاذ او را پیدا کرد انس متوجه سعد شد و گفت به خدای کعبه سوگند بهشت را مشاهده می کنم و بوی آن به مشامم می رسد،سعد گفت زخم هایش را شماره کردیم بیش از هشتاد زخم به او رسیده بود،بار دیگر به جستجویش رفتم او را نیافتم خواهرش او را از انگشتان بریده اش شناخت و دانست که کشته شده است. 2-عمیر بن حمام انصاری در جنگ بدر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنید که فرمود به پا خیزید و بسوی بهشت بشتابید، بهشتی که وسعت آن آسمان و زمین است. عمیر گفت به وسعت آسمان و زمین؟ !رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود آری به وسعت آسمان و زمین،عمیر گفت به به،رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چه شد که شادی کردی؟گفت شاید من هم داخل آن شوم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:شما از اهل آن خواهید بود،عمیر با شنیدن این جمله چند دانه خرما برداشت و مشغول خوردن شد،سپس گفت اگر من زنده بمانم تا این خرما تمام شود زیاد عمر کرده ام،خرما را رها کرد و مشغول پیکار شد تا شهید گردید. 3-عمرو بن جموح دارای چهار پسر بوده و با پای لنگ همراه پسرانش عازم میدان جنگ احد گردید فرزندانش بوی گفتند چون شما لنگ هستی خدا بر شما جهاد واجب نکرده

است عمرو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و از فرزندانش شکایت کرد که نمی گذارند در جنگ شرکت کنم بخدا سوگند آرزوی من اینست که کشته شوم و با همین پای لنگ خود به بهشت قدم گذارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:جهاد بر تو واجب نیست سپس به فرزندان عمرو فرمود بگذارید این پیرمرد پاشکسته در جهاد با دشمن شرکت کند شاید خدا شهادت را روزی او فرماید.عمرو به اتفاق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از مدینه خارج شد و در جنگ احد شهید شد.(دنیا در خطر سقوط) و تفصیل از خودگذشتگی و فداکاری و جانبازی امیر المؤمنین علیه السلام برای خدا و آخرت در لیله المبیت و تمام جنگ های اسلام بر همه آشکار است تا جائی که از هر نبردی که بسلامت برمی گشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شکایت می کرد و می گفت می ترسم به سعادت شهادت در راه خدا نرسم و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را بشارت داد که در محراب شهید خواهی شد و همچنین تفصیل فداکاری فرزندش حسین علیه السلام و اصحاب با ایمانش و سایر خواص شیعیان در کتب حدیث و تاریخ ثبت است.

آخرت علاقمندند بنابراین راه تقویت ایمان و علاقمندی به آخرت زیاد بیاد حیات جاودانی بودن و کم کردن غفلت از آن است.

از اینجا است که در شرع مقدس اسلام مستحب شده زیاد یاد مرگ کردن و وصیت نامه و کفن خود را آماده نمودن و به آن نظر کردن و به تشییع جنازه رفتن و در غسل و کفن و دفن مسلمانان شرکت نمودن و به زیارت اهل قبور رفتن و زیاد یاد اموات بودن و برای آنها خیرات فرستادن.

و نتیجه مهم این کارها همان یادآوری زنده ها است از حیات پس از مرگ خود.

و خلاصه کسی که طالب ایمان و علاقمندی به آخرت باشد باید بهمان اندازه که در شبانه روز بیاد دنیا و اوضاع آنست بیشتر از آن بیاد آخرت خود باشد تا بدین وسیله ریشه خبیثه و حب دنیا از دلش جدا شده و بجایش حب خدا و آخرت جا گیرد (1).

ناگفته نماند مصاحبت اهل آخرت برای رسیدن به ایمان تأثیر بسزائی دارد چنانچه رفاقت با اهل دنیا یعنی دوستداران آن زیان فراوان دارد و این مطلب در بخش عقائد به تفصیل گفته شد.

1- 127) .اگر گفته شود این سخن با وضع زندگی بشر امروز سازش ندارد زیرا بشر امروز آن قدر برای خود کار پیش بینی کرده که کمبود وقت دارد بسیار روزهایش تمام شود درحالی که بسیاری از کارهایش را نتوانسته انجام دهد و نیز این سخن بهانه ای می شود برای درستی گفتار بی خردان که می گویند این با وضع اجتماعی کنونی سازش ندارد. در پاسخ گوئیم اولا بشر امروز راه اسراف و تجاوز از حد را در طلب دنیا پیش گرفته و برای رسیدن به لذات و تجملات و تشریفات و ثروتمندی،آسایش و آرامش و راحتی را بر خود حرام ساخته و شبانه روز می دود و کار می کند درحالی که این تلاش بی اندازه اعصاب او را کوبیده و آماده بیماری ها گردیده و در نتیجه موجب کوتاهی اصل حیات او است. و ثانیا سخن ما در اندیشه است نه در کار و گفتم باید اندیشه انسانی در تأمین زندگی جاودانیش بیشتر باشد از اندیشه در زندگی کوتاه دنیویش. و اما کارکردن،پس در روایات فراوانی رسیده که خداوند شخص بیکار و تنبل و کسل را دشمن دارد و نیز

آدم حریص که در حب دنیا زیادروی می کند مبغوض خداست و کسی که کار دنیوی را بطور متوسط انجام می دهد اگر منظورش اطاعت امر پروردگار باشد محبوب خداست و همان کارش وسیله تأمین حیات آخرتی او می شود مثلا اگر لشکری است منظورش حفظ امنیت و آسایش مسلمانان و جلوگیری از دشمن باشد اگر کشوریست مقصودش خدمت به خلق و دادرسی و دستگیری از ناتوانان باشد،اگر فرهنگی است غرضش باسواد شدن کودکان و جوانان و تربیت دینی آنها باشد،اگر در رشته های صنعت،تجارت،فلاحت و مانند اینها باشد چون به هریک از اینها در شرع امر شده و نیز امرهای اکید به تحصیل معیشت و توسعه بر عیال وارد شده(به کتاب تجارت وسائل مراجعه شود)پس اگر منظور اطاعت امر خدا باشد آن کار عبادت و موجب تأمین آخرتست و ثالثا نگفتیم زیاد بودن اندیشه آخرت بر اندیشه دنیا واجب است بلکه گفتیم کسی که بخواهد ایمان راست و درست و محکمی داشته باشد و از آن بهره برد باید چنین باشد.

تضعیف حب دنیا

برای سرد شدن دل از دنیا و گرم شدن به محبت خدا و رسول و آل او و آخرت چند امر را باید در نظر داشت.

1-آنچه از باب نمونه و مذمت دنیا از آیات و روایات در این بحث نقل شد باید در آنها تدبر زیادی کرد تا بزرگی گناه حب دنیا را براستی بفهمد و اینکه آنچه گناه قلبی و جسدی است ریشه اصلی آنها حب دنیا است،بطوری که اگر ریشه کن شود دیگر از شر شیطان و صدور گناه در امان خواهد بود و نیز اگر حب دنیا ریشه کن شود می تواند ایمان و کردارهای شایسته ای برای آخرت خود داشته باشد و تا دل آلوده حب دنیا است نه ایمان درستی دارد و نه کردار شایسته ای که بکار آخرت او خورد زیرا در بحث اخلاص این کتاب به تفصیل گفته شد کردارهای شایسته گاهی نتیجه باقی دارد که با نیّت خالص و صادق همراه باشد و دوستدار دنیا از صدق و اخلاص بی بهره است.

از بستن بار سفر بازمی دارد

و کافیست در بزرگی گناه حبّ دنیا که بازدارنده است از تدارک توشه سفر آخرت،زیرا دنیا محلّ کشت است و آخرت جای برداشت،دنیا مکان تجارت است و آخرت هنگام بهره برداریست پس چیزی که انسان را از کشت و تجارت بازدارد و او را بدبخت و تهیدست وارد آخرت کند باید آن را بزرگتر گناه و سخت تر خطر دانست و نجات از آن را از هر چیز دیگر واجب تر شمرد.

غرض اهمیت دادن به گناه حبّ دنیا است و دانستن اینکه گناهی است کشنده و ریشه تمام بیماری های روانی و گناهان قلبی و جسدی است اگر بیماری سل و سرطان به حیات مادّی دنیوی خاتمه می دهد و سبب خلاصی از رنج های زندگی می شود بیماری حبّ دنیا به حیات روحانی انسانی خاتمه می دهد بطوری که مرده عالم جان می شود و از سعادت های حیات جاودانی محروم می گردد بلکه به رنج های زندگی دنیوی و شکنجه های آخرتی مبتلا خواهد شد.

باید درد موجود را درمان کرد

باید دانست هیچ کس دلش از بیماری حبّ دنیا سالم نیست زیرا بشر از وقتی که بدنیا می آید و شعور حیوانی پیدا می کند به دنیا علاقمند می شود تا وقتی که شعور انسانی دارا شود و از حیات جاودانی خود باخبر گردد آنگاه است که بر او لازم می شود دل از این حیات عاریه بریده و به حیات دیگر خود وابسته گردد.

بنابراین بر هر فردی لازم است سه مرتبه حبّ دنیا را که به تفصیل گفته شد بداند سپس به خود رجوع کند و ببیند چه مرتبه ای از حبّ دنیا در دل او است و جدا آماده درمان شود.

خطر تا لب گور

و نیز باید دانست انسانی تا در دنیا است در خطر اختلاف حالات و تلوّن است مثلا ممکن است یک ماه و یک سال مرتبه سوم حبّ دنیا را داشته باشد و بعد در اثر کثرت غفلت مرتبه دوّم در دلش پیدا شود تا جائی که مرتبه اوّل که کفر است در دلش آشکار گردد.خلاصه مؤمن همیشه باید مراقب دل و حال خود باشد و به درمان خود مسامحه نکند و در بحث قساوت به این مطلب اشاره شد.

حرص شدید و اندوه بی حد

باید دانست کسی که به گناه حبّ دنیا آلوده است علاوه بر هلاکت ابدی و شکنجه های آخرتی و محرومیّت از سعادتمندی،در همین حیات دنیا دچار شکنجه و رنج ها و محنت ها خواهد شد تا جائی که مرگ را آرزومند می شود و بطور فشرده به پاره ای از آنها اشاره می شود.

1-حرص شدید:اگر ندارد می دود تا بیابد و چون یافت به آن آرام نمی گیرد و بدنبال بیشترش می دود تا جائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اگر آدمی را دو وادی از طلا باشد وادی دیگر می طلبد.

2-اندوه بی حد:همیشه در اندوه آتیه است از تهیدستی و نرسیدن به

خواسته هایش سخت هراسان است اگر چیزی از دنیا که داشته از قوای بدنی و مالی و سایر علاقه ها از دست بدهد پریشان و نالان و زندگی بر او سخت می شود و هیچ چیز آرامش نمی کند.

حسادت،خشم،بی باکی

3-کسی که دوستدار دنیا است نمی تواند محبوب خود را با دیگری ببیند و از رسیدن بهره های دنیوی به دیگری می سوزد و می گدازد هرچند خودش بهره هائی داشته باشد لکن نمی خواهد جز خودش به وصال محبوبش که دنیا است برسد.

4-خشم:دوستدار دنیا اگر خلاف میلی در جهتی از زندگی برایش پیش آید نمی تواند خودداری کند و خشمگین می شود و در آتش خشم خود می سوزد و می گدازد.

5-بی باکی:دوستدار دنیا برای رسیدن به آرزوها و هوس ها،عاقبت اندیشی نمی کند و بی باک و بی ملاحظه می شود و از این روی دچار مزاحمات و زد و خوردها و کشمکش ها می گردد تا جائی که جانش را بر سر آنها تلف می کند.

6-سخت مردن:عاشق های دنیا هنگام مرگ که می فهمند باید از معشوق خود فاصله ابدی گیرند حالشان معلوم است و هر اندازه علاقمندی به زندگی دنیا بیشتر باشد جدائی از آن سخت تر خواهد بود.«و جدائی افتاد میان ایشان و آنچه می خواستند و هوس داشتند» (1).

خلاصه مرگ برای دوستداران دنیا اول فراق و جدائیست چنانچه برای دوستداران آخرت اول وصال و کامرانیست«و ایشان در آنچه هوس کنند و میل نمایند دل هایشان جاودانانند» (2), (3)

1- 128) . وَ حِیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ مٰا یَشْتَهُونَ سوره 34 آیه 54
2- 129) . وَ هُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خٰالِدُونَ سوره 21 آیه 102
3- 130) . چون بلال از ضعف شد همچون هلال رنگ مرگ افتاد بر روی بلال جفت او دیدش بگفتا وا حرب پس بلالش گفت نی نی وا طرب تاکنون

اندر حرب بودم ز زیست تو چه دانی مرگ چه عیشست و چیست گفت جفتش الفراق ای خوش خصال گفت نی نی الوصالست الوصال گفت جفت امشب غریبی می روی از تبار خویش غایب می شوی گفت نی نی بلکه امشب جان من می رسد خوش از غریبی در وطن

و آشکار است که هر اندازه شیرینی های زندگی را بیشتر چشیده و ثروت؛ بیشتر اندوخته باشد مردن و بریدن از آنها حسرت آورتر است (1)

امام صادق علیه السلام فرمود:هرکه بیشتر آلوده به دنیا است هنگام جدا شدن از آن افسوسش بیشتر و سخت تر است (2).

جهان آن به که دانا تلخ گیرد که شیرین زندگانی سخت میرد

عاقبت به شری

کسی که علاقمند به زندگی دنیا است هنگام مرگ که می فهمد می خواهند او را از معشوقش جدا کنند و آن هم امر خداوند است قهرا خدا و ملک را دشمن می شود و کسی که با بغض به خدا وارد سرای آخرت شود حالش معلوم است و به گواهی قرآن مجید و روایات متواتره نجات از دوزخ نخواهد داشت و عذابش همیشگی است و گاه می شود در آن ساعت مرگ چیزی را که سخت به آن علاقه داشته شیطان آن را جلوش ممثل نموده و او را به کفر وامی دارد و شواهد این مطلب فراوانست تنها به نقل دو داستان کوتاه قناعت می شود:

ابو زکریا در سکرات مرگ

ابو زکریای زاهد در سکرات مرگ بود رفیقش نزد او حاضر و کلمه شهادت را تلقینش می نمود،ابو زکریا رو برگردانید مرتبه دوم او را گفت لا اله الا اللّه باز رو برگردانید،مرتبه سوم گفت نمی گویم و بیهوش شد،پس از ساعتی به هوش آمده چشم را گشود و گفت آیا شما به من چیزی گفتید،رفیق او گفت بلی سه مرتبه ترا به کلمه شهادت واداشتیم و تو در دو مرتبه رو برگرداندی و در مرتبه

1- 131) .گویند سلطان محمود غزنوی عاشق جواهر بود سه روزی که در بستر بیماری و سکرات مرگ گرفتار بود امر کرد جواهراتی که از خزائن هند و غیر آن جمع آوری کرده بیاورند صندوق ها را برایش باز می کردند و هر دانه ای از آنها را می نگریست و سخت می گریست و آه حسرت از درون می کشید و عاقبت با دلی پر از حسرت شربت تلخ مرگ را نوشید و

شگفت آور آنکه در آن حال حاضر نشد مقداری از آنها را بین مستحقین تقسیم کند. «نقل از زینه المجالس»
2- 132) .کافی مترجم جلد 3 صفحه 473.

سوم گفتی نمی گویم.

گفت بدانید شیطان دو بار نزد من آمد با قدح آب و گفت آب می خواهی؟ گفتم آری،گفت بگو عیسی پسر خدا است از او رو برگردانیدم و در مرتبه سوم گفت بگو خدائی نیست به او گفتم نمی گویم،ظرف آب را انداخت و فرار کرد و من در جواب او می گفتم نمی گویم و اینک می گویم«اشهد ان لا اله الا اللّه و ان محمّدا رسول اللّه و ان علیا ولی اللّه».

«لئالی الاخبار»

سکه های طلا و سند طلبکاری هنگام مرگ

دیگری را هنگام مرگ تلقین گفتند و او رو برگردانید چون بهوش آمد و پرسیدند سبب را،گفت من سخت به اشرفی طلا علاقه دارم در آن حال شخصی نزدم آشکار شد و طبقی پر از سکّه های طلا در دست داشت و گفت کلمه شهادت را مگو تا این طبق را به تو دهم و چون من مشغول نظر کردن به آن سکّه ها بودم از گفتن کلمه شهادت بازداشته شدم.

و دیگری سند طلبی داشته و در آن حال شیطان می خواسته آن را پاره کند ازاین رو از گفتن کلمه شهادت خودداری کرده بود.

«منتخب التواریخ،ص 854»

ناگفته نماند که تنها وسیله شیاطین بر تسلط به انسانی همان حبّ دنیا است پس اگر دوستی به خدا و رسول و آخرت اقوی و اکثر باشد مانند ابو زکریای زاهد،خدا او را یاری خواهد کرد و شیطان را دستبردی به او نخواهد بود«و خداوند تباه نکند ایمان شما را همانا خداوند به مردم رئوف و مهربان است» (1).

فرار از اندرز

عاشق های دنیا از شنیدن عیب ها و نقص های زندگی دنیا و بی اعتباری و زوال آن در فرارند،از خواندن کتابی که در آن از دنیا نکوهش و از آخرت مدح شده نفرت دارند از حضور در مجلسی که آنها را تنها بیاد آخرت اندازد در

1- 133) . وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُضِیعَ إِیمٰانَکُمْ إِنَّ اللّٰهَ بِالنّٰاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ . سوره 12 آیه 134

وحشت اند از شنیدن نام مرگ و قبر دهشتناک می شوند و اهل آخرت را مسخره می کنند و آشکار است که عاشق حاضر نیست مذمت معشوق را که موجب دل بریدگی از او می شود بشنود از اینجاست که درمان بیماری حبّ دنیا در نهایت سختی و اشکال است زیرا دردی را می توان درمان کرد که بیمار،آن درد را بفهمد و حاضر برای درمان آن شود.

عاشق دنیا را اگر آیات و روایاتی که در حرمت حبّ دنیا ذکر شد بر او بخوانی و از بزرگی این گناه بترسانی نخواهد پذیرفت و به مغالطه ها و اشکال تراشی های نفسانی دست اندازی می کند و پاسخ هائی را که در این بحث از آنها داده شده ردّ می کند و خلاصه حاضر نیست حبّ دنیا را گناه بداند تا از آن بخواهد توبه کند.

و نیز اگر از آفات و بلیّات حبّ دنیا که گفته شد و رنج ها و محنت ها و بدبختی ها و انواع بیماری های روانی و بدنی که بوسیله حبّ دنیا به او خواهد رسید گفته شود اصلا این سخن ها را به دل راه نمی دهد و حاضر نیست خود را بیمار بداند تا بدنبال درمان آن و کندن دل از دنیا برآید و قلب سلیمی بدست آورد.

این چنین رنجور را گفت ای عمو حق تعالی اعملوا ما شئتم

گفت چون از جد و پند و از جلال در دل او بیش می زاید خیال

پس ره پند و نصیحت بسته شد امر اعرض عنهم پیوسته شد

و این فرار از نصیحت و نفرت از یاد خدا و آخرت نشانه اهل دنیا است چنانی که نشانه اهل آخرت نفرت از یاد دنیا و شهوات آن و«آرامش دل و انس و بهجت بیاد خدا و آخرت است» (1), (2).

1- 134) . أَلا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ . سوره 13 آیه 28 یا مولای بذکرک عاش قلبی و بمناجاتک بردت الم الخوف عنی.دعای ابی حمزه

2- 135) .گویند مرد دباغی که مشامش به بوی گند آشنا و خوی کرده روزی از بازار عطرفروشان گذر کرد بوی عطر که مناسب او نبود به مشامش رسید گیج و مدهوش شد و افتاد،مردم گلاب آوردند و بر صورتش

پاشیدند بدتر شد، همکارش سبب بیهوشی او را دانست به مردم گفت او را رها کنید که دوای او را من می دانم،رفت فضله سگی پیدا کرد و آن را نرم نموده داخل مشام او نمود،چون بوی آشنا به مشامش رسید بهوش آمد و بانشاط شد و از عطرفروشان فرار کرد. آری کسی که به جیفه دنیا آشنا شده و از یاد دنیا و شهوات و لذات آن شیرین کام گردیده چگونه می تواند از یاد خدا و آخرت شیرین کام شود و چون یاد خدا و آخرت مزاحم با شیرین کامی او به دنیا است بلکه موجب تلخ کامی است از آن فرار می کند و کسی که او را بیاد خدا و آخرت اندازد نادان و بی خبر از اوضاع جهان بلکه دیوانه می سازد.

باید در قرآن تدبر نمود

خداوند برای اندرز و هشیاری بشر در آیات قرآن مجید حقیقت زندگی دنیا را بیان و بی اعتباری و فنای آن را با ذکر مثل ها آشکار فرموده تا پیروان قرآن از مهلکه حبّ دنیا نجات یابند و وظیفه هر مسلمانی است که در این آیات تدبّر کند و مکرر بخواند تا به غرض از این آیات که دل بریدگی از دنیا و وابستگی به آخرتست برسد و برای نمونه به نقل یک آیه اکتفا می شود.

دنیا بازیچه و لاف و گزافست

«بدانید که زندگی دنیا بازی و بازیچه و بیهوده کاریست و آرایش و لاف و گزاف میان خودتان و زیاد کردن در مال ها و فرزندان،درست بمانند بارانی است که گیاه روئیدن آن کشاورزان را به شگفت آورد سپس خشک شود تا بینی که آنها زرد شده پس از آن گیاه کاه گردد و خشک و خرد شود و در جهان دیگر(که نه بازی است و نه نابکاری)عذابیست سخت(برای کافران)و آمرزش و خوشنودی از خدا(برای مؤمنان)و زندگانی دنیا جز به فریب روز بسر بردن چیزی نیست» (1).باید دانست که این آیه شریفه شرح زندگانی اهل دنیا است،توضیح مطلب آنکه از اول خلقت بشر تا آخر همیشه افراد بشر دو دسته بوده و هستند:گروه اول که بیشتر افراد بشرند اهل دنیایند و آنها کسانی هستند که جز زندگی دنیا برای خود حیات دیگری نمی دانند و از این روی تمام کوشش آنها

1- 136) . اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیاٰهُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِینَهٌ وَ تَفاٰخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاٰثُرٌ فِی الْأَمْوٰالِ وَ الْأَوْلادِ کَمَثَلِ غَیْثٍ أَعْجَبَ الْکُفّٰارَ نَباٰتُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَرٰاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَکُونُ حُطاٰماً وَ فِی الْآخِرَهِ عَذاٰبٌ شَدِیدٌ وَ مَغْفِرَهٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوٰانٌ وَ مَا الْحَیاٰهُ الدُّنْیا إِلاّٰ مَتاٰعُ الْغُرُورِ. سوره 57 آیه 20

رسیدن به لذّات آنست،گروه دوّم که همیشه اندکند اهل آخرتند یعنی حیات دنیا را مقدمه و وسیله حیات جاودانی خود شناخته اند زندگی آنها عقلائی و رحمانی است نه نفسانی و شیطانی،هدفشان از زندگی شناختن پروردگار خود و ایمان به او و کردارهای شایسته ای است که بکار آخرت آید از این روی هر جنبش و کوشش و تلاشی که می کنند و بدنبال هر کاری که می روند غرض آنها خدائیست به تفصیلی که گفته شد و هر کاری را که بشر به غرض خدائی انجام داد هرچند آن کار نابود می شود ولی نتیجه آنکه نور طاعت است در ذات او باقیست و در حیات بینهایت به آن بهره مند است،پس زندگی اهل آخرت در دنیا بازی و بیهوده کاری نیست و اما اهل دنیا چون در اندیشه خدا و آخرت خود نبودند و از این روی کاری که نتیجه باقی داشته باشد انجام ندادند پس تمام کارهاشان بیهوده یعنی زودگذر و بی نتیجه است و در حقیقت تمام زندگی آنها از اول عمر تا مرگ از این پنج چیز(لعب،لهو،آرایش،لاف زدن،مال و فرزند زیاد کردن)بیرون نیست و شرح هریک بطور فشرده گفته می شود.

لعب-هر کاری را که بشر انجام می دهد اگر به غرض صحیح و راست و درستی نبوده و نتیجه درست و ثابتی بر آن نباشد آن کار را لعب(بازی کردن) گویند مانند کودکان که باهم جمع می شوند و می کوشند و می دوند و با آب و گل و وسیله های دیگر کارهائی انجام می دهند که هیچ ثمری جز گذشت وقت بر آنها نیست.

بنابراین جوانان و پیران اهل دنیا که در کارهاشان غرض خدائی ندارند و عموما هوسرانی می کنند با کودکان برابرند (1)زیرا نتیجه تمام تلاش ها و کارها و جلو افتادن ها تا ثروتمندی و ریاست طلبی جز امور وهمی و خیالی چیز دیگر

1- 137) . کودکان سازند در بازی دکان سود نبود جز که تعطیل زمان شب شود در خانه آید گرسنه کودکان رفته بماند یک ننه این جهان بازیگه است و مرگ شب بازگردی کیسه خالی پرتعب سوی خانه گور تنها مانده با فغان وا حسرتا بر خوانده کودکان گرچه که در بازی خوشند شب کشانشان سوی خانه می کشند شد برهنه وقت بازی طفل خورد دزد ناگاهش کلاه و کفش برد شب شد و بازی او شد بی مدد رو ندارد که سوی خانه رود نی شنیدی انما الدنیا لعب باد دادی رخت و گشتی مرتعب پیش از آنکه شب شود

جامه بجو روز را ضایع مکن در گفتگو هین سوار توبه شو در دزد رس جامه ها از دزد بستان بازپس

نیست و هرکدام از آنها هر نوع رنجی می برد و تلاشی می کند ثمره اش کمال ذاتی و امر ثابتی نیست و خلاصه عمر خود را به بازی گذراندن و با دست خالی به جهان دیگر وارد شدن است و تنها تفاوتی که با کودکان دارند آنست که کارها و بازی های کودکان کوچک تر و کوتاه مدت است و کارهای بزرگسالان اهل دنیا بزرگ تر و درازتر است و چنانکه چون شب شود بازی کودکان تمام می شود مرگ بزرگسالان هم که رسید بازیهاشان تمام می گردد.

لهو-هر کاری را که بشر بوسیله انجام آن از کار مهم و پراثری بازماند آن را لهو(سرگرمی)گویند مانند کودکی که سرگرم کارهای بچه گانه شود و بدین وسیله از رفتن دبستان و باسواد شدن بازماند،بنابراین عموم کارهای اهل دنیا همه لهو است چون سرگرمی از امر مهم یعنی سرای آخرت و حیات جاودانی است و از اندیشه کردن در نسبت متناهی و نامتناهی،مهم بودن جهان پس از مرگ دانسته می شود.

هر انسانی حیات دنیوی او صد سال یا بیشتر بالاخره تمام می شود و خوشی هایش نابود می گردد پس کسی که به حیات زودگذر و ناچیز دنیا سرگرم و از حیات بی نهایت غافل باشد لهوکار است و اهل آخرت چون بهر کاری که مشغولند به غرض خدائی و اطاعت امر انجام می دهند و همیشه بدنبال زیادتی ایمان که کمال ذاتیست و کردارهای شایسته که سرمایه آخرتیست هستند پس آنها زیرکان و عاقلان و رستگارانند.

زینت-هر انسانی که بدن یا لباس یا خانه و اثاثیه و سایر علاقه هایش را آرایش دهد،عیب و نقص آنها را بپوشاند،ظاهرسازی کند و جلوه دهد بطوری که جلب نظر دیگری شود آن کار را زینت(آرایش دادن)گویند مانند زنان که برای دلربائی مردان بوسیله آرایش و ظاهرسازی عیب های خود را پوشانیده خودنمائی می کنند و غافلند از اینکه این آرایش و اشتباه کاری تا اندازه کوتاهیست و اندک بیماری یا تهیدستی یا رسیدن به پیری مشت او باز و رسوا می گردد و از همه بالاتر مرگ است که وحشتناکی او را آشکار می سازد.

اگر در حالات دنیاداران دقت شود دانسته می گردد عموما زندگی آنها آرایش و ظاهرسازی و عیب پوشی است مسکن ها را محکم بنا می کنند تا فنای آن را بپوشانند ظاهر خانه و بدن و لباس و اثاثیه را آراسته و فریبنده

می نمایند و بسختی از مد روز پیروی می کنند تا خود را متمدن و مؤدب و بی نیاز و درستکار

ص:765

جلوه دهند در ثروت و ریاست می کوشند تا خودنمائی کنند اظهار دانش و کمال می نمایند تا بی خبری خود را از عالم حقیقت بپوشانند اظهار خیرخواهی و درستکاری می نمایند تا خودخواهی و خیانتکاری خود را نهان سازند به زبان نام خدا و آخرت و کتاب آسمانی می برند و خود را به دینداری جلوه می دهند تا دنیا پرستی و شهوترانی آنها آشکار نشود و خلاصه بهمان اندازه که باطنشان بهر زشتی آلوده است ظاهر خود را بهر زینتی آرایش کرده جلوه می دهند درست به عکس اهل آخرت که باطن خود را که مورد نظر حضرت آفریدگار است آراسته می کنند و به زینت ایمان و فضیلت انسانیت و معنویت و خوی های نیک و تقوی،روان خود را آرایش دهند و اما آرایش ظاهرشان تا آنجا که با انسانیت و تقوی منافات نداشته باشد و به آن امر شده کوشش می کنند مانند آرایش کردن زن برای شوهرش یا هنگام معاشرت با دیگری در آینه نظر کردن و دور ساختن هر عیبی که در بدن یا لباس است و موجب نفرت می گردد و بدن و لباس خود را پاکیزه نگهداشتن یا هرگاه خداوند به او نعمت تازه ای داد آن را آشکار سازد مثلا اگر پولی به دستش رسید خانه اش را گچ کاری کند و غیر اینها که در باب زندگی اسلامی رسیده است (1)و خلاصه اهل عقل آرایش ظاهری را از روی اطاعت امر انجام می دهند نه از روی خودنمائی و بدین وسیله بر آراستگی معنوی خود می افزایند.

تفاخر-بی خبران از حقیقت به آنچه از حیات دنیا دارا شدند از دانستن صنعت و زیاد کردن ثروت و قدرت و شهرت و ریاست و امتیاز در حسب و نسب (نژاد)به خود می بالند و ناز می کنند و بر دیگری فخر و مباهات می نمایند تا جائی که سفیدپوستان بر سیاه پوستان فخر می کنند و بزرگی می فروشند و خلاصه حیات بشر امروز به تفاخر به موهومات می گذرد از سران کشورهای بزرگ تا دو نفر انسان عادی،و چون سرگرم تفاخر شدند دیگر در حقیقت دانی و شناسائی خود و خدا و حیات جاودانی اندیشه نمی کنند و بدنبال کمال ذاتی که به مرگ نابود نشود نمی روند و براستی اگر آخر کار یعنی مرگ خود و ماندن سال های دراز در شکم زمین را اندیشه می کردند،از تفاخرهای خود شرمنده شده و از آن دست بر می داشتند.

و اما حقیقت شناسان چون اصل حیات دنیا را نسبت به حیات بینهایت

1- 138) .روایات فراوانی در وسائل نقل شده و برای فارسی زبانان خواندن حلیه المتقین مجلسی توصیه می شود.

جهان پس از مرگ ناچیز دانسته اند تمام دانستنی ها و دارائی ها و علاقه های این حیات را موهوم شناخته و تفاخر به آنها را دور از خرد می دانند (1).

و جز ایمان و تقوی که کمال ذاتی و حقیقی و ثابت و شرافتمندیست تمام افراد بشر را باهم برابر و مساوی می دانند و هیچ فردی را بر دیگری مزیتی نیست و به چیزی که ناپایدار و موهوم است حق مباهات کردن و برتری جستن ندارند«گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شما است» (2).

زیادتی در مال و فرزند

کسانی که خود را مادّی و حیات را تنها زندگی دنیوی پنداشتند و سخنان انبیاء را از حیات جاودانی نپذیرفتند پس هدف زندگی را گم کرده به زیاد کردن و اندوختن مال از منقول و غیر منقول و سایر علاقه ها مشغول شده اند و در حقیقت شعور انسانی را از دست داده اند زیرا غرض از مال رفع نیازمندی های زندگی موقت است مثلا خانه برای آسایشگاه مدّت زندگی است لباس برای پناه از سرما و گرما و حفظ آبرو است،خوراک برای نگهداری قوای تن است،زن برای زندگی کردن و دفع غریزه جنسی و بقاء نسل است و همچنین امور دیگر.

بنابراین انسانی که بیش از اندازه نیازش مال دنیا را جمع و اندوخته می کند و بمانند دوزخ همیشه«هل من مزید»گوید و قارون سیرت گردد از خردمندی

1- 139) . دنیا چو حباب است و لیکن چه حباب نه بر سر آب بلکه بر روی سراب وان نیز سرابی که ببینند به خواب و آن خواب چه خواب خواب بدمست خراب باغبانا ز خزان بی خبرت می بینم آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد رهزن دهر نخفته است مشو ایمن از او که گر امروز نبرده است بفردا ببرد شنیده ای تو که محمود غزنوی شب دی نشاط کرد و شبش جمله در سمور گذشت یکی فقیر در آن شب لب تنور گرفت لب تنور بر آن مستمند عور گذشت چو شب گذشت برآورد نعره کی محمود شب سمور گذشت و لب تنور گذشت

2- 140) . إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقٰاكُمْ . سوره 49 آیه 13

جدا شده است.

آیا خرد نمی گوید«برای نهادن چه سنگ و چه زر»آیا پس از پایان عمر کوتاهش این اندوخته ها را نفعی است؟ناگفته پیدا است که خردمندان و اهل ایمان نه این طورند که بدنبال مال و ثروت نمی روند یا اگر مالی بدستشان رسید آن را دور می اندازند بلکه مال را می طلبند و درست می دارند لکن برای رفع نیازمندی های دنیوی و تأمین حیات جاودانی،و ثروتمندی را با لذّات دوست ندارند و به عبارت دیگر مال را از راهی که خدا اذن داده بدست می آورند و براهی که امر فرموده صرف می کنند و بدین وسیله دنیا و آخرت خود را آباد می نمایند (1).

در برابر آنها دنیاداران تنها به ثروتمندی حریصند از هر راهی که باشد هرچند بدوشیدن ضعیفان و پایمال کردن ناتوانان باشد و چون به حیات جاودانی علاقه ندارند از صرف کردن آن در راه خدا سخت بخیل اند و خلاصه نشانه دنیاداران حرص و بخل است چنانچه نشانه دینداران قناعت و سخاوتست.

باید بدانید نه بخوانید

باید دانست پنج چیزی که در این آیه شریفه در وصف زندگی دنیا بیان شده مطلبی است دانستنی نه تنها خواندنی چنانچه فرمود«اعلموا»یعنی باید بدانید که زندگی دنیا این طوریست بنابراین وظیفه پیروان قرآن آنست که در مطالب دقت کنند و زیر و رو نمایند تا به آنها دانا شوند و بدین وسیله از بیماری حبّ دنیا شفا یابند.

و نیز در مثلی که در این آیه و چند آیه دیگر بیان فرموده اندیشه کنند و با زندگی دنیا تطبیق نمایند و خلاصه اش حیات دنیا را تشبیه فرموده به زمین حاصلخیزی که در آن تخم افشانی شده و باران بابرکت و منفعت بر آن باریده پس سبز و خرّم شده بطوری که طراوت آن جلب نظرها نموده و به شگفت درآورده سپس بوسیله آفتاب تابستان یا آفت دیگر زردرنگ و خشکیده شده و خورد و ریزه ریزه گردیده سپس بوسیله باد خزان یا آفت دیگر بکلّی از بین می رود.

1- 141) . چیست دنیا از خدا غافل بدن نی قماش و نقره و فرزند و زن مال را کز بهر حق باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول آب در کشتی هلاک کشتی است آب در بیرون کشتی پشتی است چونکه مال و ملک را از دل براند زان سلیمان خویش جز مسکین نخواند

بنگر به آنکه روی زمین فصل نوبهار

مانند نقش خانه مانی مزین است

وقت خزان به برگ ریاحین چو بنگری

منصف شوی که لایق بر باد دادنست

جوانی هم بهاری بود و بگذشت

همچنین است دوران زندگی انسانی چنانچه می بینیم اگر حرارت و طراوت و برومندی جوانیست برودت و نحوست و سستی پیری او را تهدید می کند اگر سلامتی و تندرستی و آسایش و آرامشی است بیماری و ناراحتی و ناامنی و حادثه ناگواری او را در کمین است،اگر ثروتمندی و زورمندی است تهیدستی و ناتوانی او را در پیش است اگر نیک نامی و شهرت است بدنامی و گم نامی او را حتمی است اگر جنب وجوش و زدوخورد و سروصدا به چشم و گوش ها می رسد افسردگی و افتادگی و خموشی آنها قطعی است و برای دانستن حقائق، گورستان و آرامگاه گذشتگان گواه بزرگیست (1).

1- 142) . حدیث کودکی و خودپرستی رها کن کان خماری بود و مستی چو عمر از سی گذشت و یا که از بیست نمی شاید دگر چون غافلان زیست نشاط عمر باشد تا چهل سال چهل رفته فروریزد پروبال پس از پنجه نباشد تندرستی بصر کندی پذیردپای سستی چو شصت آمد نشست آمد پدیدار چو هفتاد آمد آلت افتد از کار به هشتاد و نود چون در رسیدی بسا سختی که از گیتی بدیدی از آنجا گر به صد منزل رسانی بود مرگی بصورت زندگانی سگ صیاد کاهوگیر گردد بگیرد آهویش چون پیر گردد چو در موی سیاه افتد سفیدی پدید آمد نشان ناامیدی ز پنبه شد بناگوشت کفن پوش هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش «نظامی» از روش این فلک سبزفام عمر گذشته است مرا شصت عام در سر هر سالی از این روزگار خورده ام افسوس خوشی های پار باشدم از گردش گردون شگفت کانچه مرا داد همه پس گرفت قوتم از زانو و بازو برفت آب ز رخ،رنگ هم از مو برفت عقد ثریای من از هم گسیخت گوهر دندان همه یک یک بریخت آنچه

بجا ماند و نیابد خلل بار گناه آمد و طول امل بانگ رحیل آمد از این کوچ
گاه همسفران روی نهاده براه آه ز بی زادی روز معاد زاد کم و طول
مسافت زیاد بار گران بر سر دوشم چو کوه کوه هم از بار من آمد ستوه

امیر المؤمنین علیه السلام در شرح زندگی دنیا می فرماید:«دنیا سرای فانی شدن و رنج کشیدن و محلّ تغییر و عبرت گرفتن است از فنای دنیا است که روزگار کمان خود را به زه کرده و خطا نمی کند تیرهای بلای او و دوا نمی شود زخم های او،زنده را به مرگ و تندرست را به بیماری می اندازد و راحت را به گرفتاری، خورنده ایست که سیری ندارد،آشامنده ایست که سیرابی ندارد و از رنج دنیا است که شخص جمع می کند چیزی را که نمی خورد و بنا می کند آنچه را که در آن جا نمی گیرد پس می رود بسوی خدا(می میرد)درحالی که نه مالی با او است و نه بنائی و از تغیّر دنیا است که می بینی عاجزی را که همه بر او ترحم می کنند، غبطه برده می شود(فقیر یا ناتوان بود ناگاه ثروتمند و توانا می شود)و می بینی غنی توانا را که غبطه اش می برند ناگاه عاجز و گرفتار شده بطوری که همه رحمش می کنند و از عبرت دنیا است که شخصی به آرزویش نزدیک می شود ناگاه مرگش او را از آنچه می خواست جدا می کند» (1)' (2).

1- 143) .ثم ان الدنیا دار فناء و عناء و غیر و عبر فمن الفناء ان الدهر موتر قوسه لا تخطی سهامه و لا تؤسی جراحه یرمی الحی بالموت و الصحیح بالسقم و الناجی بالعطب آکل لا یشبع و شارب لا ینقع و من العناء ان المرء یجمع ما لا یأکل و یبنی ما لا یسکن ثم یخرج الی اللّه لا ما لا حمل و لا بناء نقل و من غیرها انک تری المرحوم مغبوطا و المغبوط مرحوما و من عبرها ان المرء یشرف علی أمله فیقطعه حضور اجله.«قسمتی از خطبه 135 نهج البلاغه»

2- 144) .شواهد تاریخی بر هریک از این چهار صفت افزون از شمار است،تنها به نقل دو داستان کوتاه اکتفاء می شود.امیر اسماعیل سامانی با ده هزار سوار با عمرو بن لیث صفار که با هفتاد هزار سوار بااستعداد بود روبرو شد،چون هر دو صف آرائی کردند و آواز نفیر و صدای کوس جنگ برآمد اسب عمرو سرکشی کرد و بی اختیار عمرو را به صف دشمن رسانید و امیر اسماعیل بی استعمال سیف و سنان غالب گشته عمرو را گرفته در خیمه ای محبوس گردانید.نقل است که در آن روز نظر عمرو بر یکی از شاگردپیشگانش افتاد که گذر می کرد،او را طلبید و از گرسنگی شکایت کرد،شاگردپیشه در حال قطعه گوشتی بهمرسانید و چون دیگ نبود

آن را در سطل اسب انداخت و آتش در زیرش افروخت و بکار خود رفت،سگی آمده و سر در سطل کرد دهانش از حرارت شوربا بسوخت به تعجیل سر از سطل خواست که بدر آورد دسته سطل در گردنش افتاد بدوید،عمرو از مشاهده این حال بخندید.یکی از پاسبانان گفت چه جای خنده است،عمرو در پاسخ او گفت امروز خوان سالار من شکایت می کرد که سیصد چهار پا مطبخ را به

و نیز فرمود:«رغبت نکنید در عزّت و ارجمندی دنیا،فخر دنیا بریده شدنی است و آرایش و نعمتش تمام شدنیست و دشواری و سختی آن نیست شدنیست و هر مدّتی که در آنست تمام می شود و هر زنده ای که در اوست فانی می شود آیا نیست شما را در آثار پیشینیان و پدران گذشته شما بینائی و عبرت؟آیا نمی بینید که گذشتگانتان برنمی گردند و باقیماندگان نمی مانند آیا نمی بینید اهل دنیا را صبح و شام بر حال هائی پراکنده اند یکی مرده ایست که بر او گریه

ص:771

می کنند عزاداریست که او را تسلیت می دهند و یکی افتاده ایست بیمار و دیگری پرستار و پرسنده از حال بیمار آن یکی در حال جان دادن و دیگری جوینده دنیا است درحالی که مرگ دنبال او و جوینده او است و دیگری بی خبر از آخرت درحالی که بی خبر از او نیستند» (1).

کوران از آخرت،دنیا را می جویند

و نیز می فرماید:«جز این نیست که دنیا نهایت دید نابینای آخرتست که پس از آن حیات دیگری را نمی بیند و کسی که به حیات دیگر بینا است دید خود را از دنیا می گذراند پس شخص بینا دید خود را از دنیا برداشته و به آن وابسته نشده و امّا کور پس دیده به آن دوخته و دل به آن بسته است.

و بینا از دنیا برای آخرتش توشه برمی دارد و کور برای همان دنیایش کار کننده و توشه گیرنده است و بدانید نیست چیزی مگر اینکه صاحب آن سیر شود از آن و ملال پیدا کند به آن جز زندگی دنیا که اهل دنیا دل از آن نمی کنند و سخت به آن دل بسته اند و نمی خواهند از این حیات خلاص شوند زیرا ندانسته و نیافته اند که در موت برای آنها راحتی و خلاصی است» (2).

پس کی به کار آخرت می رسید؟

امیر المؤمنین علیه السلام در بازار بصره وارد شد و به مردم نظر فرمود که همه سرگرم خریدوفروش هستند پس سخت گریست و فرمود:«ای بندگان دنیا و کارگران اهل آن،چون در روز به سوگند در معاملات بسر می برید و شب را در فراش می خوابید و در اثناء کارها و خواب از آخرت غافلید پس چه وقت توشه

1- 145) .فلا تنافسوا فی عز الدنیا و فخرها و لا تعجبوا بزینتها و نعیمها و لا تجزعوا من ضرائها و بؤسها فان عزها و فخرها الی نفاد و کل مده فیها الی انتهاء و کل حی فیها الی فناء او لیس لکم فی آثار الاولین مزدجر و فی آبائکم الماضین تبصره و معتبران کنتم تعقلون ا و لم تروا الی الماضین منکم لا یرجعون و الی الخلف الباقی لا یبقون ا و لستم ترون اهل الدنیا یمسون و یصبحون علی احوال شتی فمیت یبکی و آخر یعزی و صریع

مبتلی و عائد یعود و آخر بنفسه یجود و طالب للدنیا و الموت یطلبه و غافل لیس بمغفول عنه.«قسمتی از خطبه 111 نهج البلاغه»
2- 146) .و انما الدنیا منتهی بصر الاعمی لا یبصر مما ورائها شیئا و البصیر ینفذها بصره و یعلم ان الدار ورائها فالبصیر منها شاخص و الاعمی الیها شاخص و البصیر منها تزود و الاعمی لها تزود و اعلموا انه لیس من شیء الا و یکاد صاحبه یشبع منه و یمله الا الحیاه فانه لا یجد له فی الموت راحه. «قسمتی از خطبه 157 نهج البلاغه»

آخرت تدارک می کنید و در معاد خود اندیشه می نمائید؟»

مردی گفت یا امیر المؤمنین ناچاریم به تحصیل معاش و چه کنیم؟

فرمود:«طلب معاش از راه حلال بازنمی دارد از کار آخرت کردن و اگر بگوئی ناچاریم از ذخیره و اندوخته کردن معذور نیستی».

آن مرد گریان شد و رفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:برگرد تا بر تو روشن تر کنم آن مرد برگشت امام فرمود:«بدان ای بنده خدا هرکه در دنیا برای آخرت کار کرد حتما به مزدش در آخرت خواهد رسید و هرکه در دنیا برای دنیا کار کند مزدش در آخرت دوزخ است»سپس این آیه را تلاوت فرمود:«هرکس طغیان کند و زندگی دنیا را بپسندد جایگاهش دوزخ است» (1).

علی(ع)افراط و تفریط را نهی می فرماید

علاء بن زیاد حارثی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام ساکن بصره بود و خانه ای با وسعت و شوکت داشت وقتی بیمار شد علی علیه السلام به عیادتش رفت چون دستگاه خانه اش را دید به او فرمود:«ای علاء چه می کنی با چنین خانه ای در دنیا درحالی که به چنین دستگاهی در سرای آخرت نیازمندتری؟آری اگر می خواهی برسی به خانه باوسعت در سرای آخرت باید میهمانی کنی در آن مهمانان را و در آن صله رحم کنی و حقوق شرعی را از آن اداء نمائی و اگر چنین کنی این خانه وسیله آخرت تو شده است».

علاء گفت یا امیر المؤمنین به تو شکایت می کنم از برادرم عاصم بن زیاد،فرمود چه شده؟گفت گلیم پوشیده و از دنیا دست برداشته،فرمود او را بیاورید چون آمد به او فرمود:«ای دشمن نفس خود شیطان ترا شیفته و سرگردان کرده آیا بر اهل و فرزندت رحم نداری آیا گمان می بری که خداوند چیزهای

1- 147) .بحار الانوار جلد 17 صفحه 156 نقل از مجالس مفید: دخل امیر المؤمنین علیه السلام سوق البصره فنظر الی الناس یبیعون و یشترون فبکی بکاء شدیدا ثم قال یا عبید الدنیا و عمال اهلها اذا کنتم بالنهار تحلفون

و باللیل فی فراشکم تنامون و فی خلال ذلک عن الاخره تغفلون فمتی تجهزون الزاد و تفکرون فی المعاد فقال له رجل یا امیر المؤمنین انه لا بد لنا من المعاش فکیف نصنع فقال امیر المؤمنین علیه السّلام ان طلب المعاش من حله لا یشغل عن عمل الاخره فان قلت لا بد لنا من الاحتکار لم تکن معذورا فولی الرجال باکیا فقال له علیه السلام اقبل علی ازدک بیانا فعاد الرجل الیه فقال له اعلم یا عبد اللّه ان کل عامل فی الدنیا للاخره لا بد ان یوفی اجر عمله فی الاخره و کل عامل فی الدنیا للدنیا عمالته(اجرته)فی الاخره نار جهنم ثم تلا قوله تعالی فَأَمّا مَنْ طَغیٰ وَ آثَرَ الْحَیاٰهَ الدُّنْیا فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْویٰ .

پاک را حلال کرده و نخواهد که تو از آنها برگیری؟

عاصم گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام لباس خودت زبر و درشت و خوراکت غلیظ است و تو پیشوای مائی و خواستم از شما پیروی کنم.فرمود:وای بر تو من مانند تو نیستم زیرا خدا واجب کرده بر کسی که امام به حق و سرور بر خلق است که بمانند تهیدستان و ناتوانان زندگی کند تا بر آنها زندگی ناگوار نباشد» (1).

بهره مندی در دنیا بی بهره گی در آخرتست

امام صادق علیه السلام فرمود:«ما مسلمانان دنیا را دوست می داریم درحالی که اگر به ما ندهند برای ما بهتر است و به کسی چیزی از دنیا داده نشده جز اینکه بهره اش در آخرت کم شده است».

مردی گفت به خدا سوگند ما دنیا را طلب می کنیم فرمود:با آنچه می خواهی کرد،گفت صرف خودم و عیالم می نمایم و از آن صدقه می دهم و صله می کنم و حجّ می روم،امام فرمود:«این طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرتست» (2).

نور حکمت در نتیجه زهد در دنیا

و نیز فرمود:«هرکه نسبت به دنیا زاهد و بی رغبت شد خدا حکمت را در دلش برجا دارد و زبانش را بدان گویا کند و او را به عیب های دنیا بینا سازد و درد و درمان آن را به او بفهماند و از دنیا سالم بیرونش برد و به بهشت دارالسلامش درآورد».

و فرمود:«همه خوبی ها را در خانه ای نهادند و کلید آن را زهد در دنیا ساختند.»سپس فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است:«مرد شیرینی ایمان را در دل نچشد تا باکش نباشد که دنیا در دست کیست و چه کسی آن را می خورد.»سپس امام علیه السلام فرمود:بر دل های شما حرامست که شیرینی ایمان را

1- 148) .نهج البلاغه خطبه 237.

2- 149) .جلد 16 بحار الانوار صفحه 99.

بدانند و بفهمند تا آنگاه که نسبت به دنیا زهد ورزند و بی رغبت باشند (1).

زهد چیست و زاهد کیست؟

زهد بی رغبتی و کناره گیری از دنیا است به وجهی که مطلوب دنیادارانست.

مجلسی در تفسیر زهد از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که از جبرئیل تفسیر زهد را پرسیدم در پاسخ گفت:«زاهد دوست دارد آنچه آفریننده اش دوست دارد و بد دارد آنچه را که آفریننده اش بد دارد از حلال دنیا کناره گیرد و به حرامش رو نکند زیرا در حلالش حساب و در حرامش عقاب است به همه مسلمانان مهر ورزد چنانچه به خودش مهر ورزد از گفتاری که به دردش نخورد کناره گیرد چنانچه از کار حرام،از بسیار خوردن کناره کند چون از خوردن مردار بسیار بدبو و گند،از کالای دنیا و زیورش کناره گیرد چون از آتش سوزان که در او گیرد، آرزویش کوتاه است و مرگ پیش چشم او است» (2)' (3).

مثل هائی که برای دنیا زده اند

امام صادق علیه السلام فرمود:«نمونه دنیا چون آب شور دریا است هرچه تشنه از آن بنوشد بر تشنگی او می افزاید تا او را بکشد» (4).

راستی کسی که به دنیا حریص شد آتش تشنگی او رو به فزونیست و به هرچه از دنیا برسد خدا را نیازمندتر می بیند و این مطلب گفته شد.

امام باقر علیه السلام فرمود:«مثل آزمند به دنیا چون کرم ابریشم است هرآنچه بیشتر بر خود بتند دیرتر تواند از آن برآید تا از غم بمیرد» (5).

1- 150) .اصول کافی باب ذم الدنیا و الزهد فیها.
2- 151) .کافی مترجم جلد 3 صفحه 198.
3- 152) .برای دانستن سایر روایات به کتاب اصول کافی باب ذم الدنیا و حب الدنیا مراجعه شود و در خاتمه تذکر داده می شود چون برای هر فردی اسباب علاقمندی به دنیا و سرگرمی از آخرت خصوصا در این زمان فراوان

است،همه روزه قدری از قرآن مجید با تدبر بخوانند و از مراجعه به روایاتی که در جلد 17 و قسمتی از جلد 18 بحار الانوار است غفلت نکنند و با داستان های عبرت انگیز خصوصا داستان طولانی یوزاسف و بلوهر که علامه مجلسی در عین الحیاه نقل کرده خود را اندرز دهند.

4- 153) .مثل الدنیا کمثل ماء البحر کلما شرب منه العطشان ازداد عطشا حتی تقتله.کافی باب ذم الدنیا.

5- 154) .مثل الحریص علی الدنیا کمثل دوده القز کلما ازدادت علی نفسها لفا کان ابعد لها من الخروج حتی تموت غما. کافی باب ذم الدنیا

و براستی حریص به دنیا از کرم ابریشم بدتر است زیرا کرم ابریشم که در تنیده خود گرفتار می شود اگر حرارت آفتاب او را نسوزاند نمی میرد بلکه به تدریج خود را تکانی داده و تنیده های خود را پاره می نماید و گاه می شود که به صورت پرنده ای خود را خلاص می کند ولی حریص به دنیا هیچ وقت برای رهائی خود و کم کردن علاقه ها نمی کوشد و به حال مرگ انسانیت است تا وقتی که به آتش دوزخ سوخته گردد.

مار خوش خط و خال اما خطرناک

امام صادق علیه السلام فرمود که در کتاب علی علیه السلام است:«همانا نمونه دنیا چون مار است وه چه نرم است سایش بدنش با اینکه زهر کشنده در درون خود دارد.مرد خردمند از آن دورباش دارد و کودک نادان شیفته آنست» (1).

راستی که ظاهر زندگی دنیا دلربا و زرق و برق آن فریبنده کوتاه نظرانست ولی خردمندان و عاقبت اندیشان می دانند که دوستی و علاقمندی به آن سمّ کشنده است و آدمی را بکلی از انسانیت ساقط می کند و زندگی را بر او ناگوار می نماید بطوری که هرکه به او بیشتر علاقمند شود و بدنبالش زیادتر بدود گرفتاری و ناراحتی و دردسر او افزونتر خواهد بود چنانچه در پیش گفته شد.

از اینجاست که می توان گفت دنیا از مار بدتر است زیرا مار هرچند زهر کشنده دارد ولی در جوف او تریاق یعنی ضد سم است و آن مهره سیاه رنگی است که اگر به محل مارگزیدگی گذارند سمّ را می کشد و دیگر آنکه مار غالبا با کسی که به او کاری ندارد آزاری نمی رساند ولی دنیا به دوستانش بیشتر آزار می رساند.

داستانی شگفت از مار

در انوار نعمانیه گوید شخص موثقی برای من گفت که در خانه ام ماری بچه کرده بود روزی در نبودنش ظرفی روی بچه هایش گذارده و آنها را پنهان

1- 155) .ان فی کتاب علی علیه السلام انما مثل الدنیا کمثل الحیه ما الین مسها و فی جوفها السم الناقع یحذرها الرجل العاقل و یهوی الیه الصبی الجاهل.کافی باب ذم الدنیا.

داشتیم و از گوشه خانه تماشا می کردیم،مار چون آمد و بچه هایش را ندید قدری در اطراف گردش کرد و آنها را ندید چون مأیوس شد ظرف شیری داشتیم رفت نزد آن و قدر از آن شیر نوشید و آن را قی کرد در ظرف و این کار را تکرار نمود تا اندازه ای که شیر را زردرنگ و کاملا مسموم کرد و رفت.

ما دانستیم که خیال انتقام گرفتن دارد و برای کشتن ما آماده است پس در نبودنش ظرفی که روی بچه ها گذارده بودم برداشته و بچه ها را در همان محل خودشان جای دادیم،چون مار باز آمد و بچه هایش را دید برگشت نزد ظرف شیر و داخل آن شد و بیرون آمد و در خاک غلطید سپس داخل ظرف شد و این کار را تکرار نمود تا شیر را گل آلود و کثیف کرد که کسی آن را نخورد.

با این همه ناکامی باز هم...

شگفت آور کار آدمی است با آن همه که نیش های زهرآلود از دنیا و دنیاداران که به دل او می رسد و با آن همه رنج ها که از ناکامی ها می برد باز از معاشقه و علاقمندی به دنیا دست بردار نیست و اگر خیرخواهی اندرزش دهد و بگوید دنیا دوست داشتنی نیست و در اندیشه آخرتت باش که سرای جاودانی و دوست داشتنی است بدش می آید مغالطه ها می کند و اندرز را نمی پذیرد.

اندرز لقمان به پسرش

لقمان به پسرش گفت:«دنیا دریائیست ژرف بسیار جهانی در آن غرقه شدند باید در آن به کشتی تقوی نشینی و آن کشتی را از ایمان پر کنی و بادبانش از توکل برافرازی ناخدای آن خرد و رهنمای آن دانش باشد و لنگری از شکیبائی برایش بسازی» (1).

یکی از اکابر (2)در شرح تشبیه دنیا به دریای ژرف چنین فرموده:

«ای همبازی اطفال و ای حمّال اثقال ای محبوس چاه جاه و ای مسموم

1- 156) .ان الدنیا بحر عمیق قد غرق فیها عالم کثیر فلتکن سفینتک فیها تقوی اللّه و حشوها الایمان و شراعها التوکل و قیمها العقل و دلیلها العلم و سکانها الصبر.اصول کافی کتاب العقل
2- 157) .مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی ساکن نجف اشرف در سال 1311 در کربلا وفات نموده و در حجره صحن شریف مدفون است.

مار مال ای غریق بحر دنیا و ای اسیر همومات آمال مگر نشنیده و نخوانده(انما الدنیا لعب و لهو)و نشنیده فرموده آن حکیم غیب دان(لقمان)را که به فرزندش خطاب کرده(یا بنی انّ الدنیا بحر عمیق غرق فیها الاکثرون)و حقیر عرض می کنم به تحقیق ما هم از آن غرق شدگانیم و اگر بخواهی عمق دریای حکمتش بفهمی در حقیقت لفظ بحر عمیق فکر نما ببین چقدر از جواهر حکمت در این صندوق کوچک برای متفکرین درج فرموده همین قدر بدان دریا نهنگ دارد ماهی دارد جانورهای عجیبه آن بسیار و مهالک غریبه آن بیشمار،جزائر هولناکش زهره شیران را آب و کوه های سهمناکش چه بسیار مردمان را نایاب نموده،اصل و میدان این دریا از ظلمات جهان ناشی شده است و در اودیه اراضی قلوب اهل غفلت جا دارد.

امواج آمالش بس کشتی های عمر را به باد فنا داده و جبال هموم و غمومش بسا پشته ها از کشته ها نهاده؛مارهای معاصی مهلکه آنچه بسا اشخاص را به سمّ خود هلاک کرده نهنگ های اوصاف مذمومه اش چه کسانی را فروبرده و آب محبّت تلخ و شورش چه مردمان را کور و چه چشم ها را بی نور نموده هرکه در این دریا غرق شد سر از گریبان نار جحیم بیرون آورده در عذاب الیم خواهد ماند آدم های این دریا نسناس و سیاحت ایشان در این دریا به ساحت وسواس است.راهزنانش جنود ابلیس و اسلحه جنگشان خدعه و تلبیس است اگر از عمق این دریا پرسی عرض می کنم انتها ندارد و اگر باور نداری به غوّاصان این دریا یعنی اهل دنیا از اولین و آخرین نظر نما و ببین که همگی در آن غرق شده و احدی به قعر آن نرسیده و اگر بهتر می خواهی بفهمی به حال خراب خودت نگاه کن و ببین که هر قدر داشته باشی باز زیاده از آن را طالبی و حرصت در جائی توقف نمی کند.

ای آقای من این دنیا چگونه مردم را به خاک سیاه نشانده و قلوب ایشان را که برای محبت و معرفت خلق شده طویله اسب و استر نموده جوارحشان از قاذورات گناه گندیده و دل هاشان آن خضوع و خشوع ندیده و ذرّه ای ذوق حلاوت طاعت را نچشیده نه در نهادشان از توبه اثری و نه در اوهام تفکر نحس ایشان از خداوند جلّ جلاله خبری شب و روز به سیف و سنان لسان،عرض و مال و عصمت مسلمانان را پاره پاره می کنند قلوبشان خالی از ذکر و فکر و مملو از حیله و مکر است دست عقل را بسته و دست هوی را گشاده چه زخم ها که از آن

ص:778

دست ها بر پیکر دین رسیده و چه مصیبت ها در شرع شریف برپا شده.

لباس خدائیان را کنده و جامه فرنگیان را پوشیده اطعمه و اشربه اسلام را بدل به زهر و زقوم نصاری و دهریان نموده اند وظائف شرع را متروک و آداب کفر را مسلوک داشته اند وافضیحتا عسکر کفر در بلاد وجود ما منصور و مسرور و لشکر اسلام مقتول و مأسورند.

نه ما را در عاقبت کارمان فکرتی و نه از سیاست های الهیّه بر امم ماضیه عبرتی،قضیه هائله ابابیل را شوخی و قصه فرعون و قابیل را مزاح پنداشته ایم زمینی که قارون را با گنج بسیار فروبرده با مارهای کج و گنج ها موجود است.

جان من !آن بادهائی که به آنها قوم هود را تأدیب نموده حال هم آن قادر حلیم را مطیعند،اگر تو از اطاعت امر آن سلطان عظیم الشأن جرأت نموده سرپیچیده ای خاک و آب و باد و کوخ و سنگ ذلیل و منقاد اویند بلی گول صبر و حملش را خورده اند از حکمرانی عظیم او غافل شده لباس شرم و حیا را کنده قدم جرأت را پیش گذارده در حضور او عزّ و جلّ مرتکب معصیت او شده،مگر نمی بینی چگونه حکم محکم او در سماوات و ارضین جاریست مگر نخوانده ای که یوم نشور آسمان ها منشور می شود.

بلی چگویم از شر آن روز پر آه و سوزی که قلوب خافقین را خوفش گداخته و چگونه گداخته نشود از روزی که زمین آن آتش سوزان و صراطش تیزتر از شمشیر برّان است عقل ها پرّان و اشک ها ریزان است نجومش منتثر و مردمانش چون جراد منتشر،هولش عظیم و انبیاء در اضطراب و بیم.اخیار مدهوش و ابرار بیهوشند شدائدش بسیار و محنتش بی شمار آفتاب بالای سر و زمین چون کوره آهنگر بدن ها در عرق غرق و لحوم و عظام در سوز و حرق،جهنم دورشان را گرفته و راه فرار برایشان بسته ظالم شرمسار و عادل اشکبار نامه ها پران بر یمین و یسار مردم در دهشت و انتظار.

یکی را خلعت بخشیده سواره به بهشتش برند دیگری را بسمت دوزخ به خواری می کشند طایفه ای سرمست شراب طهور و قومی جگرهاشان قطعه قطعه از ضریع و زقّوم.

مانده ام حیران نمی دانم از قهرش بیان کنم یا از مهرش بگویم اهل قهرش خاکیان و أهل مهرش افلاکیانند یعنی اشخاصی که خود را به افلاک

نوریه رسانده اند اعتنائی اصلا به این افلاک ندارند جسمشان جان و جانشان در

ص:779

عرش رحمن،ای فدای قلوبی که نور الهی جل جلاله در آنها تابان و جلالت مرتبه شان بی پایان،خود را از عالم دنیا گسسته و به عالم انوار پیوسته منوّر به انوار معرفت و مخلّع به خلعت محبت،زهدشان پشت پا به دنیا زده توکلشان سر از گریبان توحید برون آورده از خلق عالم رمیده و به مقام قرب آرمیده فکرشان نور ذکرشان نور باطن و ظاهر جسم و جان عقل و خیال و جنان همه نور و غرق دریای نور».

بس است من ناپاک کجا و مدح و وصف پاکان کجا امثال ماها باید در تدبیر ترک معصیت باشیم اگر اصل ایمان را محکم کرده باشیم دنیا نه چنان ما را فریب داده و کر و کور کرده است که امثال این مواعظ در قلوب قاسیه ما اثری کند.

«پایان بحث حبّ دنیا»

ص:780

10.عزم بر گناه و رضایت به آن

اشاره

از گناهان قلبی عزم بر گناه و رضایت به آنست.

بر هر مسلمانی واجبست توطین نفس یعنی بر خود حتم کند از همه گناهان پرهیز کند و اگر گناهی پیش آید و بدان میل نماید کف نفس یعنی خودداری نماید و آن را قصد نکند.

بنابراین اگر قصد گناهی کند و انجام دادن آن را عازم شود همین عزم گناهی است قلبی مستحق عقوبت الهی است یعنی عقوبت تمرّد و سرکشی و بیرون رفتن از فرمان خداوند.

و اگر آن گناه را انجام داد استحقاق عقوبت آن گناه را هم دارد یعنی سزاوار عقوبت شدیدتری است مثلا اگر کسی آماده شود برای کشتن بیگناهی، این قصدش گناه قلبی او است و بر او واجبست فسخ این عزیمت شیطانی،و توبه از آن واجب فوری است و اگر توبه نکند و بر آن عزمش مصرّ و مستمر شود خود گناه و سزاوار عقوبت است و چنانچه مرگش در آن حال گناه مرده است و استحقاق عذاب دارد و اگر مانع دیگری از وقوع قتل پیش آید همان استحقاق عقوبت به عزم بر گناه که نموده بود باقیست و توبه از آن واجبست.

ص:781

از این بیان دانسته می شود در تمام موارد تجرّی استحقاق عقوبت بر گناه قلبی موجود و وجوب توبه از آن حتمی است.

موارد تجری

مثلا کسی را بیگناه پنداشت و بقصد ریختن خون ناحقّی او را کشت بعد دانست که خونش هدر بود،یعنی کافر حربی یا مرتدّ بوده است یا مثلا با زن بیگانه ای بخیال خودش بقصد زنا جمع شد و بعد دانست همسر حلال او بوده است یا بقصد نوشیدن شراب جامی را نوشید بعد دانست از خودش بوده یا با همسر خودش در حال حیض جمع شد و بعد معلوم شد که واقعا پاک بوده است و مانند اینها

و شخص متجرّی چون گناه قلبی یعنی عزم بر گناه نموده و مستحق عقوبت شده توبه از آن بر او واجبست.

آیات و روایات

1-«بدرستی که گوش و چشم و دل از همه آنها پرسیده خواهد شد» (1)یعنی در قیامت به انسان گویند چرا شنیدی آنچه روا نبود برای تو که بشنوی و چرا نظر کردی در آنچه برای تو روا نبود نظر کنی به آن و چرا عزم کردی بر آنچه بر تو حلال نبود که بر آن عزم کنی (2).

بیضاوی و دیگران از علمای عامّه گفته اند این آیه دلالت دارد بر اینکه بنده به عزم بر گناه مؤاخذه خواهد شد.

آشکار و نهان باز پرسیده می شود

2-«اگر آشکار کنید آنچه در دل هایتان است یا نهان دارید آن را خدا شما را به آن محاسبه می کند» (3).

1- 1) . إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤٰادَ كُلُّ أُولٰئِکَ كٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً. سوره 17 آیه 36
2- 2) .تفسیر مجمع البیان و جوامع و کشاف.

3- 3) . إِنْ تُبْدُوا مٰا فِى أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحٰاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ . سوره 2 آيه 284

آیه شریفه عمومیّت دارد و شامل می شود اعتقادات و ملکات و نیّات را یعنی هر عقیده و خلق و عزیمتی خیر باشد یا شر که در نهان خود جای دادید و بر آن ثابت و مستقر شدید همه آنها مورد محاسبه و مجازات الهی خواهد بود(ولی خاطره های زودگذر که در دل قراری ندارد چون غیر اختیاریست از مورد محاسبه بیرون است چنانچه ذکر می شود).

بر عزم هم جزا داده می شود

در تفسیر مجمع گوید تنها چیزی که مورد محاسبه و مؤاخذه خواهد بود همان عزم انسانیست که دل بر آن بسته با اینکه بر نگاهداری خود از آن توانائی دارد بنابراین عزم از افعال قلبی است و بر آن جزا داده می شود چنانچه بر افعال جارحه ای جزا داده می شود لکن با این تفاوت که در عزم به گناه جزاء عزم بر گناه داده می شود نه جزاء همان گناه(مثلا کسی که عازم بر قتل نفس می شود ولی موفق نمی گردد تنها بر همان عزمش مجازات می شود نه جزاء قتل نفس چون قتل نفس نکرده)ولی در عزم به طاعت جزاء همان طاعت به او داده می شود تفضّلا چنانچه در روایات رسیده منتظر نماز مادامی که در حال انتظار است در نماز می باشد یعنی ثواب نماز خواندن به او داده می شود(و اگر عمل خیر را انجام داده ده برابر نوشته می گردد).

وعده عذاب بر دوستی اشاعه فحشاء

3-«آنان که دوست می دارند که فاش شود خصلت ناشایسته(مانند زنا و قذف و انواع قبائح)در شأن آنان که ایمان آورده اند و خواهند که در میان مردمان منتشر گردد و آن را در زبان گیرند برایشان عذابی دردناک در دنیا و آخرتست» (1)

در این آیه شریفه حب گناه(اشاعه فحشاء)را گناه دانسته و بر آن وعده مجازات الهی داده است.

1- 4) . إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفٰاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ . سوره 24 آیه 19

بهشت برای چه کسانیست؟

4-«آن سرای آخرت(و آن بهشت باعظمت را آماده کرده ایم و) ساخته ایم برای آنان که نمی خواهند برتری و تکبر را در زمین بر بندگان خدا و نخواهند تبهکاری و گنهکاری را و سرانجام نیک برای پرهیزگارانست» (1).

مراد از فساد در این آیه هر گناهی است زیرا هر گناهی بواسطه یا بلاواسطه موجب فساد در زمین است و بنابراین اراده قلبی و خواستن هر گناهی مانع دخول از بهشت است.

و فساد هرچند عام است و شامل هر گناهی است لکن تخصیص داده شده به گناهان کبیره:«اگر پرهیز کنید از کبیره های آنچه نهی شده اید پاک کنیم صغیره های شما را» (2).و خلاصه آیه آنست که اراده قلبی و میل به گناه کبیره که از آن جمله است خواستن برتری بر مردم گناهی است که مانع از دخول بهشت است.

چرا پیغمبران را کشتند؟

5-«پس چرا پیغمبران را کشتید اگر راستگویان هستید؟» (3).

این آیه خطاب بیهود زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است و به آنها می فرماید چرا پیغمبران را کشتید با اینکه کشندگان پیغمبران،گذشتگان بودند نه آنها لکن چون آنها به کارهای گذشتگان خود راضی و مایل بودند پس مثل اینست که خودشان پیغمبران را کشته اند بنابراین رضایت به گناه،گناه و سزاوار مجازاتست.

خدا از نیت می پرسد

6-«لکن خدا مؤاخذه می فرماید به آنچه فراهم کرده است دل های

1- 5) . تِلْکَ الدّٰارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُهٰا لِلَّذِینَ لاٰ یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فَسٰاداً وَ الْعٰاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ . سوره 28 آیه 83
2- 6) . إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئٰاتِکُمْ . سوره 4 آیه 31

3- 7) . فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ . سوره 3 آیه 183

شما» (1).

در تفسیر جوامع گوید کسب قلب عقد و نیّت است.

امام صادق علیه السلام فرمود:«جز این نیست که مردم در قیامت بر نیّتهایشان محشور می شود» (2)

و همچنین فرمود:«همانا دوزخیان در دوزخ جاویدند برای آنکه نیّت دارند در دنیا که اگر جاوید بمانند در آن همیشه نافرمانی خدا کنند و همانا اهل بهشت در آن جاویدند برای آنکه نیتشان در دنیا اینست که اگر همیشه در آن بمانند از خدا اطاعت کنند پس دوزخیان و بهشتیان بوسیله نیّت هاشان جاوید بمانند سپس قول خدا را خواند که می فرماید بگو هرکس عمل می کند بر طبع و منش خود یعنی بر نیّت خود» (3).

نیت برتر یا بدتر از عمل

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:«نیّت مؤمن از کردارش بهتر است و نیّت کافر از کردارش بدتر» (4).

صدوق در علل الشرایع از امام باقر علیه السلام روایت کرده که می فرمود:نیّت مؤمن بهتر است از عمل او زیرا مؤمن کارهای خیری قصد کند که درک آن نکند و نیت کافر بدتر است از عملش زیرا کافر آن قدر بدی ها را قصد دارد که انجام نتواند داد.

قاتل و مقتول در آتشند

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده که فرمود:هرگاه دو نفر مسلمان به روی یکدیگر شمشیر بکشند و هریک کشتن دیگری را بخواهد و در نتیجه یکی کشته

1- 8) . وَ لٰکِنْ یُؤٰاخِذُکُمْ بِمٰا کَسَبَتْ قُلُوبُکُمْ . سوره 2 آیه 225
2- 9) .انما یحشر الناس علی نیاتهم.وسائل کتاب الطهاره باب 5.

3- 10) .انما خلد اهل النار فی النار لان نیاتهم کانت فی الدنیا ان لو خلدوا فیها ان یعصوا اللّه ابدا و انما خلد اهل الجنه فی الجنه لان نیاتهم کانت فی الدنیا ان لو بقوا فیها ان یطیعوا اللّه ابدا فبالنیات خلد هؤلاء و هؤلاء ثم تلا قوله تعالی قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلیٰ شٰاکِلَتِهِ قال علی نیته .کافی مترجم جلد 3 صفحه 128

4- 11) .نیه المؤمن خیر من عمله و نیه الکافر شر من عمله.کافی باب النیه

شود پس کشنده و کشته شده هر دو در دوزخ اند»گفته شد یا رسول اللّه رفتن کشنده در آتش بسزا است ولی کشته شده چرا؟«چون عازم بود بر کشتن برادر مسلمان خود» (1).یعنی هرچند نتوانست او را بکشد لکن بهمان نیّت و عزمش در آتش رود.

آنان که لعنت شده اند

امام باقر علیه السلام فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره شراب ده نفر را لعنت فرموده است کسی که درختش را بکارد و آنکه پاسبانش باشد و آنکه آن را بفشارد و آماده اش سازد و خورنده آن و ساقی آن و کس که آن را حمل و نقل می دهد و آنکه به او داده می شود و خریدار و فروشنده و خوردنده بهای آن» (2).

چنان که ملاحظه می فرمائید بیشتر این افراد بواسطه همان تصمیم و اراده شان برای تهیه شراب مورد لعن واقع شده اند.

ترساننده مؤمن در آتش است

امام صادق علیه السلام فرمود:هرکه مؤمنی را بترساند از سلطان تا به او آزاری رسد و نرسد(سزایش آنکه)او در آتش است و هرکه مؤمنی را بترساند از سلطان تا به او آزار رساند و برساند،پس با فرعون و فرعونیان در دوزخ است (3).بنابراین اگر کسی بقصد رساندن ضرر به مال یا عرض یا جان مسلمانی نزد سلطان سعایت کند هرچند از آن سلطان آزاری به او نرسد جای سعایت کننده دوزخ است به سبب قصدی که داشته است.

راضی به کار دیگری با او است

علی علیه السلام فرمود:«هرکه راضی شود به کار گروهی مانند اینست که با

1- 12) .اذا التقی المسلمان بسیفهما فالقاتل و المقتول فی النار قیل یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم هذا القاتل فما بال المقتول قال صلی الله علیه و آله وسلم لانه اراد قتل صاحبه.«رسائل شیخ»

2- 13) .لعن رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم فى الخمر عشره غارسها و حارسها و عاصرها و شاربها و ساقيها و حاملها و المحموله اليه و بايعها و مشتريها و آكل ثمنها.وسائل كتاب الاطعمه باب 34.
3- 14) .كافى باب من اخاف مؤمنا.

آنها در آن کار شرکت نموده و بر آن کسی که گناه کرده دو گناه است یکی گناه بجا آوردن آن گناه و دیگری گناه رضایت به گناه ولی بر آنکه تنها راضی به گناه بوده همان گناه رضایت مندی است» (1)، (2)

امام زمان(ع)انتقام می گیرد

از عبد السّلام بن صالح هروی مرویست که گفت به حضرت رضا علیه السلام گفتم ای پسر پیغمبر در حدیثی که از امام صادق علیه السلام رسیده فرموده:«هرگاه قائم ظاهر شود ذریه کشندگان حسین علیه السلام را می کشد به سبب کردارهای پدرانشان».

حضرت رضا علیه السلام فرمود:درست است گفتم خدا در قرآن فرموده:«برندارد باربری بار دیگری را» (3).معنای آن چیست؟

حضرت فرمود:«خداوند راست فرموده در تمام گفتارش لکن ذراری کشندگان حسین علیه السلام چون به کارهای پدرانشان راضی و به آن فخرکنندگانند و هرکه راضی شود چیزی را بمانند کسی است که آن را بجا آورده و اگر مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب به کشته شدن او راضی گردد نزد خداوند با قاتل او شریک است و جز این نیست که قائم علیه السلام می کشد آنها را چون به کارهای پدرانشان راضی اند» (4).

1- 15) .الراضی بفعل قوم کالداخل معهم فیه و علی کل داخل فی باطل اثمان اثم العمل به و اثم الرضا به. وسائل الشیعه کتاب الامر بالمعروف باب 5

2- 16) .درباره امر بمعروف و نهی از منکر عموم فقهاء فرموده اند بر هر مکلفی در برابر هر گناهی در هر حالی انکار قلبی واجبست و در قواعد علامه و شرح ارشاد اردبیلی و جواهر و غیر آن فرموده اند معنای انکار قلبی ناخوشنود بودن به گناه است. و در جواهر گوید رضایت قلبی به حرام،حرامست و بغض قلبی به گناه واجبست بواسطه اخبار مستفیضه که وارد شده است... بنابراین رضایت به گناه خود و عزم بر آن بطریق اولی حرام و گناه است خصوصا بملاحظه اینکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود خدا لعنت کند امرکننده به معروف را درحالی که خودش تارک آنست و نهی کننده از منکر را که خودش بجا آورنده آنست(نهج البلاغه)پس کسی

که از گناه دیگری ناراضی و خشمگین باشد ولی از گناه خودش راضی و بر آن عازم باشد ملعون است و در این مسأله روایات دیگری هم رسیده و پس از دقت در این جمله کوتاه حرمت عزم بر گناه آشکار است و در مدارک گوید:«لا خلاف فی حرمه اراده الحرام»یعنی در اینکه عزم بر حرام گناه است مخالفی نیست.

3- 17) . وَ لا تَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ أُخْریٰ . سوره 6 آیه 164

4- 18) .و من رضی شیئا کان کمن اتاه و لو ان رجلا قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل بالمغرب لکان الراضی عند اللّه عز و جل شریک القاتل.«عیون الاخبار»

پی کننده ناقه یک نفر بود اما...

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«ای مردم جز این نیست که جمع می کند مردمان را در عذاب الهی،خوشنودی به منکرات و خشمگینی به معروف،و جز این نیست که پی کرد و کشت ناقه ثمود را یک نفر پس خدا همه آن قوم را هلاک کرد چون همه آنها بکار آن مرد خوشنود بودند و از این روی فرمود آنها کشتند ناقه را و همه پشیمان شدند پس از رسیدن عذاب به آنها و فراگرفت عذاب ایشان را» (1).

از این چند روایت و روایات دیگری که برای رعایت اختصار نقل نگردید به خوبی دانسته می شود که خوشنودی به گناه حرامست پس عزم بر گناه که پس از رضایت است بطریق اولی حرام و گناه است.

روایات تأیید حکم عقل است

ناگفته نماند آنچه نقل شد از آیات و روایات برای اثبات حرمت شرعی عزم بر گناه تأیید حکم عقلی بر استحقاق عقوبت برآنست زیرا کسی که بر گناهی عازم و جازم شد عقل حکم می کند بر استحقاق مؤاخذه و مرتبه ای از عقوبت برای او،چون در آن حال از فرمان خدا بیرون شده و سرکشی کرده و اگر آن گناه را هم انجام داد استحقاق مرتبه شدیدتری از عقوبت را دارد و هرکس به وجدان خود مراجعه کند در این حکم عقلی تردیدی نخواهد داشت و آیات و روایات هم گواه این حکم عقلی است.

گفتار شیخ بهائی علیه الرحمه

از اینجا است که شیخ بهائی علیه الرحمه فرمود حرام بودن عزم بر معصیت نزد ما(فقهای امامیه)قطعی است و همچنین نزد علمای عامه و کتاب های عامه و خاصّه از تفاسیر و فقه پر است از این مطلب،بلکه این مطلب از ضروریات دین

1- 19) .یا ایها الناس انما یجمع الناس الرضی و السخط و انما عقر ناقه ثمود رجل واحد فعمهم اللّه بالعذاب لما عموه بالرضی فقال سبحانه فعقروها فأصبحوا نادمین فأخذهم العذاب.نهج البلاغه خطبه 229

است،و سپس برخی از کلمات خاصه و عامه را نقل کرده تا اینکه گوید سید مرتضی رحمه اللّه در کتاب تنزیه الانبیاء فرموده اراده معصیت و عزم بر آن گناهست و قومی تجاوز کرده و گفته اند عزم کبیره گناه کبیره است و عزم بر کفر کفر.و بعلاوه فقهاء تصریح دارند که اصرار بر صغیره در حکم کبیره است و آن یا فعلی است چون مداومت بر صغیره و یا حکمی است و آن عزم بر ارتکاب هر صغیره ایست که به آن دست یابد.

و بالجمله تصریحات مفسرین و فقهاء و اصولیّین در این مسئله بیش از شمار است و بحث در آن توضیح واضحات و برای کسی که در کتب خاصّه و عامّه بررسی کند در آنچه ما گفتیم شکی نمی ماند (1).

غیر اختیاری و مورد عفو است

بر این مسئله دو اشکال شده است،یکی آنکه قصد گناه غیر اختیاری است و مؤاخذه و عقوبت بر آن قبیح است،دیگر آنکه روایاتی در عفو آن رسیده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:«راستی مؤمن قصد حسنه کند و بدان عمل نکند برایش یک حسنه نوشته شود و اگر آن را عمل کند،برایش ده حسنه نوشته شود و راستی که مؤمن قصد بدکرداری کند و آن را نکند بر او نوشته نشود» (2).

و در این باب سه روایت دیگر بهمین مضمون نقل شده است و از اینجا است که شهید در قواعد و جمعی دیگر از فقهاء فرموده اند بر قصد گناه به تنهائی بدون عمل مؤاخذه و عقوبت نیست.

مقدمات غیر اختیاری است نه خود عزم

در پاسخ از پرسش اول گوئیم آنچه غیر اختیاری است حدیث نفس و خاطره و میل است و اما عزم و جزم بر گناه پس آن اختیاری است یعنی انسان پس از پیدایش میل به گناه می تواند به سبب حیاء یا خوف از پروردگار خودداری کند

1- 20) .نقل از مرآت العقول جلد 2 صفحه 416.
2- 21) .ان المؤمن ليهم بالحسنه و لا يعمل بها فتكتب له حسنه و ان هو عملها كتب له عشر حسنات و ان المؤمن ليهم بالسيئه ان يعملها فلا تكتب عليه.كافى مترجم ج 4 ص 174.

و عزم ننماید.

توضیح مطلب آنکه هر فعل اختیاری که از انسانی سرزند پیش از صدور آن چهار حالت در باطن انسان پدید می آید(مبادی اربعه)خطور،میل،اعتقاد، عزم.

مثلا شخصی گناهی به دلش می گذرد سپس به آن میل و رغبت می کند پس از آن دلش می گوید باید آن را انجام داد پس اگر مانع خارجی یا داخلی مانند حیا و ترس نباشد به آن گناه عزم و اراده می کند و انجامش می دهد.

حالت اول را تصور،خاطره،حدیث نفس،وسوسه گویند،حالت دوم را رغبت،میل،طبع و شوق گویند،حالت سوم را اعتقاد و حالت چهارم عزم و اراده است چون این چهار حالت دانسته شد گوئیم آنچه اضطراری و غیر اختیاری است حالت اول و دوم است زیرا کنترل کردن خود از خاطره ناروا و میل به آن مشکل و گاهی محال است و بنابراین مورد تکلیف نیست و مؤاخذه و عقوبت بر این دو حالت عقلا قبیح است.

و اما حالت سوم یعنی حکم به اینکه آن کار را باید بجا آورد پس گاهی بی اختیار واقع می شود بر آن هم مؤاخذه نیست و گاهی با اختیار است یعنی می تواند حکم نکند و بجا آوردن آن را معتقد نشود پس بر آن مؤاخذه است و اما حالت چهارم پس اختیاری بودن آن آشکار است زیرا پس از پیدایش سه حالت مزبور اراده حتمی نیست بلکه ممکن است بواسطه بودن مانع خارجی یا داخلی از آن صرفنظر کند و اراده ننماید بلی اگر اراده کرد وقوع فعل حتمی است بنابراین عزم و اراده مورد تکلیف است و استحقاق مؤاخذه و عقوبت بر آن عقلی می باشد.

عزم بر گناه بخشیده شده است

اگر در روایات دقت شود دانسته می گردد که قصد گناه معصیت و سیئه ای است که از آن عفو شده و نوشته نمی گردد نه اینکه اصلا گناه نباشد مثلا در این دو روایت دقت کنید:

«عبد اللّه بن موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش پرسید از دو فرشته ای که مأمور ثبت اعمالند آیا می دانند قصد گناه یا ثواب را هرگاه بنده ای آن را

اراده کند یعنی از نیت تنها آگاه می شوند؟امام فرمود:آیا بوی مبال و عطر یکی است؟

ص:790

گفتم نه.فرمود:«براستی چون بنده ای قصد کار خوب کند نفس او خوشبو برآید و فرشته دست راست(که مأمور ثبت اعمال نیک است)به فرشته دست چپ(که مأمور ثبت کارهای بد است)گوید برخیز(توقف کن)زیرا او قصد کار خوب دارد و چون آن کار خوب را انجام دهد زبانش قلم او باشد و آب دهانش مداد او و آن را برای او ثبت کند و چون قصد گناه کند نفس بدبو و گند درآید و فرشته دست چپ به فرشته دست راست گوید توقف کن او قصد کار بدی دارد،و چون آن کار را بکند زبانش قلم او باشد و آب دهانش مداد او و آن را بر او ثبت کند» (1).

و خلاصه کسی که قصد گناهی می کند گند معنوی عزم بر معصیتش به مشام ملک می رسد لکن اگر آن گناه را بجا نیاورد از او عفو می شود و چیزی بر او نوشته نمی شود.

در حدیث دیگر می فرماید:«و اگر به دل بگذراند که گناهی کند مادام که بجا نیاورده آنچه را که به دل گذرانیده می آمرزیم» (2)و آشکار است که آمرزش گواه گناه بودن نیت گناه است و چون بدلیل عقل و نقل که گفته شد و به گواهی روایات عفو معصیت بودن قصد گناه دانسته شد باید مراد از روایات عفو دانسته گردد.پس گوئیم روایات عفو مجمل است زیرا وجوهی در مراد از آنها احتمال داده می شود و باید محتملات آن ذکر شود سپس قدر متیقّن را تعیین نمود.

عفو از خاطره و میل و اعتقاد

وجه اوّل-روایات عفو راجع به خاطره و میل و اعتقاد است و شامل عزم و اراده نمی شود به این تفصیل:کسی که گناهی به دلش بگذرد و به آن میل کند و بر بجای آوردنش دل بندد لکن به سبب حیاء یا مانع دیگری آن را اراده نکرد و از آن گناه صرفنظر نمود آن نیت و همّ و قصدش هرچند گناهی بود لکن به گواهی روایات مورد عفو و آمرزش است و در حقیقت همان ترک اراده اش کفاره گناه

1- 22) .عن عبد اللّه بن موسی بن جعفر علیه السلام عن ابیه قال سئلته عن الملکین هل یعلمان بالذنب اذا اراد ان یفعله او الحسنه فقال علیه السلام ریح الکنیف و ریح الطیب سواء؟قلت لا قال ان العبد اذا هم

بالحسنه خرج نفسه طيب الريح فقال صاحب اليمين لصاحب الشمال قم(قف خ)فانه قد هم بالحسنه فاذا فعلها كان لسانه قلمه و ريقه مداده فاثبتها له و اذا هم بالسيئه خرج نفسه منتن الريح فيقول صاحب الشمال لصاحب اليمين قف فانه قد هم بالسيئه فاذا هو فعلها كان لسانه قلمه و ريقه مداده و اثبتها عليه.«كافى باب من يهم بالحسنه او السيئه»
2- 23) .و اذا تحدث بان يعمل السيئه فانا اغفرها له ما لم يعملها.محجه البيضاء ج 5 ص 74

قصد او است و اگر به سبب حیاء از خدا یا ترس از عقوبت آخرت،از آن گناه صرفنظر کرد و اراده و عزم بر آن ننمود علاوه بر عفو از قصدش،در برابر کفّ نفسی که کرده و برای خدا ترک اراده نموده حسنه ای برایش ثبت می شود و این استحقاق ثواب بر کفّ نفس برای خدا،عقلی است و گواه آن این روایت است:

برایش حسنه بنویسید !!

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده:«هرگاه بنده ای بخواهد گناهی کند ملائکه می گویند پروردگارا این بنده قصد گناهی دارد(یعنی میل به گناه پیدا نموده)و خدا بیناتر است،فرماید مراقب او باشید اگر آن گناه را بجا آورد مثل آن را بر او ثبت کنید و اگر آن را ترک نمود،آن گناه را که نیّت داشت برایش ثبت کنید زیرا بخاطر من از آن صرفنظر کرده است» (1).

و خلاصه قصد گناه بدون عزم و اراده بر آن مورد عفو است و اگر ترک عزم برای خدا باشد مورد ثواب است و اما عزم بر گناه،پس گناه و سزاوار مؤاخذه و عقوبت قصد گناه است خواه آن گناه واقع شود یا به سبب مانع خارجی یا داخلی واقع نگردد به دلیل هائی که گفته شد.

گناهی که نکرده،نوشته نمی شود

وجه دوم-روایات عفو راجع به گناهی است که قصد آن را کرده ولی بجا نیاورده و شامل نیت گناه نمی شود یعنی اگر کسی قصد گناهی کرد مانند زنا و آن گناه واقع نشد به گواهی این روایات آن گناه در نامه عمل او ثبت نمی شود و استحقاق عقوبت آن گناه مخصوص را ندارد و امّا نسبت به گناه قصدش و استحقاق مؤاخذه بر آن،این روایات شامل آن نمی شود و بنابراین توبه از همان قصدی که کرده واجب می شود و این وجه از شیخ بهائی نقل شده است.

1- 24) .قالت الملائکه رب ذاک عبد یرید ان یعمل سیئه و هو ابصر فقال تعالی ارقبوه فان عملها فاکتبوها علیه بمثلها و ان ترکها فاکتبوها له حسنه انما ترکها من اجلی.محجه البیضاء ج 5 ص 76

فسخ عزیمت کفاره قصد گناه

وجه سوّم-روایات عفو راجع به کسی است که پس از قصد گناه و عزم بر آن از قصد خود منصرف شود و از عزیمت خود صرفنظر نماید و در این صورت همان فسخ عزیمت کفاره نیّت او شده و چیزی بر او نوشته نمی شود ولی اگر بر عزم خود مصر و مستمر شد تا وقتی که مانع خارجی از وقوع آن گناه پیدا شده و واقع نشود در این صورت نیّت و عزم مورد عفو نیست و گناهی است که بر او ثبت می شود و توبه از آن واجبست و تفاوت این وجه با وجه اوّل آنست که درجه اوّل،پیدایش عزم بر گناه،معصیت و از مورد عفو خارج بوده و بنابراین وجه،استمرار و اصرار بر آن معصیت و گناه است.

عزم تنها بدون مقدمات فعلی

وجه چهارم-روایات عفو راجع به کسی است که تنها عزم بر گناه کند لکن هیچ جنبشی برای انجام آن ننماید پس اگر حرکتی کند برای انجام آن گناه،از مورد عفو بیرون و گنهکار است مثلا اگر شخصی عزم نماید بر شراب خوردن،تا هنوز کاری نکرده عزیمت تنها مورد عفو است و اگر حرکت کرد برای بدست آوردن ظرف شراب و نوشیدن،از مورد عفو بیرون و گنهکار است هرچند شراب خوردن هم واقع نشود مثل اینکه بدستش نرسد یا پس از آشامیدن معلوم شود که شراب نبوده و مایع حلالی بوده یا اینکه کسی مانع نوشیدنش شود یا پیش از نوشیدن بمیرد،در تمام این مواردی که به مقدمات کار حرام مشغول شده عزیمتش حرام و گنهکار است و این دو وجه را شیخ انصاری علیه الرحمه در وسائل فرموده است.

اقلا احتیاط،مراعات شود

پس از دانستن محتملات روایات عفو،دیگر مغرور شدن و جرأت کردن و عزم بر گناه را معصیت ندانستن بی جا است و مقتضای احتیاط آنست که عزم بر گناه را معصیت دانسته و از آن پرهیز کند و کفّ نفس از قصد گناه نماید و اگر

عزم در او پیدا شد فورا از آن توبه کند و اگر مسامحه کرد و بر آن عزم مستمر و مصرّ شد باز از اصل عزیمت و از استمرارش توبه نماید و چنانچه برای انجام آن گناه به مقدمات آن مشغول شود بداند که عزمش حرام قطعی است و توبه از آن واجب فوری است.

عزم بر اطاعت

چنانی که عزم بر گناه،معصیت و استحقاق عقوبت بر آن و عفو از بعضی مراتب و موارد آن فی الجمله ثابت است،همچنین عزم بر اطاعت،عبادت و استحقاق ثواب انقیای بر آن مسلّم است با این تفاوت که در قصد گناه اگر آن گناه بجای آورده نشود استحقاق عقوبت آن گناه را ندارد و تنها عقوبت تجرّی بر گناه را دارد چنانچه دانسته شد لکن در قصد اطاعت،اگر آن طاعت از او صادر نشد ثواب همان عمل برایش ثبت می شود و این فضل الهی درباره مؤمن است و در این مطلب اخبار فراوانی است که پاره ای از آنها نقل شد و برای دلخوشی اهل ایمان به فضل الهی چند روایت دیگر نقل می گردد:

نیت انفاق برای فقیر انفاق است

امام صادق علیه السلام فرمود:«بنده مؤمن تهیدست می گوید پروردگارا،مالی روزی من کن تا چنین و چنان کنم از کارهای خیر و چون خدا درستی نیّت او را می داند ثبت می کند برایش مانند آنچه ثبت می کرد اگر آن کارهای خیر را انجام می داد،راستی که فضل خدا وسیع و خداوند کریم است» (1).

و نیز فرمود:«راستی که مؤمن قصد کار خیری می کند و آن را بجا نمی آورد پس برایش حسنه ثبت می شود و اگر بجا آورد ده حسنه ثبت می شود و راستی که مؤمن قصد گناهی می کند که بجا آورد لکن آن را بجا نمی آورد لکن آن را بجا نمی آورد پس بر او نوشته نمی شود» (2).

1- 25) .ان العبد المؤمن الفقیر لیقول یا رب ارزقنی حتی افعل کذا و کذا من البر و وجوه الخیر فاذا علم اللّه ذلک منه بصدق نیه کتب اللّه له من الاجر مثل ما یکتب له لو عمله ان اللّه واسع کریم.

2- 26) .ان المؤمن ليهم بالحسنه و لا يعمل بها فتكتب له حسنه و ان عملها كتبت له عشر حسنات و ان المؤمن ليهم بالسيئه ان يعملها فلا يعملها فلا تكتب عليه.وسائل كتاب الطهاره باب 6

ثواب نماز شب را برایش می نویسند

امام صادق علیه السلام فرمود:«بنده ای در روز قصد می کند که در شب نماز گذارد پس غالب می شود خواب بر او و به نماز شب موفق نمی شود،خدا آن نماز را برایش ثبت می فرماید و برای نفسش(بواسطه نیّت خیری که داشته)ثواب تسبیح می نویسد و خوابش را صدقه قرار می دهد» (1).

علی بن ابی حمزه گوید موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:«خدا رحمت کند فلانی را ای علی به جنازه او حاضر نشدی؟گفتم نه لکن دوست می داشتم که به جنازه او حاضر باشم لکن موفق نشدم،امام علیه السلام فرمود:خدا ثواب تشییع جنازه او را برای تو ثبت فرمود به سبب قصدی که داشتی» (2).

مؤمن و حسناتی که بجا نیاورده

از حضرت رضا علیه السلام مرویست (3)که فرمود:«روز قیامت خدا به اعمال مؤمنی بررسی می فرماید پس نامه سیّئاتش را نشانش می دهند مؤمن از دیدن گناهان خود برافروخته می شود و ترسان و لرزان می گردد سپس حسناتش را نشانش می دهند از دیدن آنها چشمش روشن و شادمان می شود سپس خداوند می فرماید صحیفه ای که در آن حسنات او است که بجا نیاورده نشان او دهید چون آن را بیند گوید پروردگارا به بزرگواریت سوگند این حسنات را من بجا نیاوردم خدا می فرماید راست می گوئی بجا نیاوردی لکن چون نیّت آنها را داشتی ما هم برای تو ثبت کردیم پس ثواب آن حسنات را هم به او می دهند».

او هم با ماست چون میلش با ما است

در جنگ جمل که خداوند امیر المؤمنین علیه السلام را پیروزی داد یکی از

1- 27) .ان العبد لینوی من نهاره ان یصلی باللیل فیغلبه عینه فینام فیثبت اللّه له صلاته و یکتب نفسه تسبیحا و یجعل نومه علیه صدقه.وسایل کتاب الطهاره باب 6

2- 28) .عن علی بن ابی حمزه عن ابی الحسن موسی علیه السلام فی حدیث انه قال رحم اللّه فلانا یا علی لم تشهد جنازته قلت لا قد کنت احب ان اشهد جنازه مثله فقال علیه السلام قد کتب لک ثواب ذلک بما نویت.وسائل کتاب الطهاره باب 6
3- 29) .تفسیر قمی ذیل آیه قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلیٰ شٰاکِلَتِهِ .

اصحاب آن حضرت گفت دوست داشتم که برادرم فلان با ما در این معرکه حاضر بود.امام فرمود:آیا میل و خواست برادرت با ما است؟گفت بلی.امام فرمود:

«براستی که با ما حاضر است و همانا البته حاضرند با ما در این معرکه آنان که هنوز در پشت های پدران و شکم های مادرانند و به دنیا نیامده اند؛ زود است که بیرون آورد ایشان را زمان و نیرومند شود به ایشان ایمان و مغلوب شود اهل طغیان بدست ایشان» (1).

شریکان شهدای کربلاء

حضرت رضا علیه السلام به ریّان بن شبیب فرمود:«اگر دوست داری که برای تو باشد مانند ثوابی که برای شهدای کربلاء که با حسین علیه السلام بودند پس هرگاه او را یاد کردی بگو ای کاش با آنها بودم و به سعادت بزرگی می رسیدم» (2).

جابر بن عبد اللّه انصاری در زیارت اربعین حسین علیه السلام شهداء را خطاب نموده گفت به خدا سوگند ما با شما شریک هستیم در آنچه شما در آن داخل شدید.

عطیّه گفت:چگونه ما با آنها شریک هستیم درحالی که کاری نکردیم و رنجی ندیدیم و آنها از زن و فرزندانشان جدا شدند و زخم ها بر آنها رسیده تا کشته شدند.

جابر گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود:هرکه گروهی را دوست دارد با آنها محشور می شود و هرکه کار قومی را دوست دارد با آنها در آن کار شریک است به خدا سوگند نیّت من و اصحاب من بر همان چیزیست که حسین و اصحابش بر آن رفتند.(نفس المهموم)

در جلد 13 بحار باب 27 روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیه السلام نقل کرده که افضل اعمال امت من انتظار فرج است و اگر کسی به حال انتظار فرج و قیام مهدی عجل اللّه تعالی فرجه بمیرد بمانند اینست که با آن حضرت جهاد

1- 30) .فقال اهوی اخیک معنا قال نعم قال فقد شهدنا و لقد شهدنا فی عسکرنا قوم فی اصلاب الرجال و ارحام النساء سیرعف یهم الزمان و یقوی بهم الایمان.نهج البلاغه خطبه 13
2- 31) .ان سرک ان یکون لک من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین علیه السلام فقال متی ما ذکرته یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما.«عیون اخبار الرضا»

کرده و ثوابش معادل بیست و پنج شهید است.

در این داستان دقت کنید:

زخم صفین پس از سالیان دراز

محیی الدین اربلی گفت روزی در خدمت پدرم بودم دیدم مردی نزد او نشسته و چرت می زند در آن حال عمامه از سرش افتاد و جای زخم بزرگی در سرش نمایان شد،پدرم پرسید این زخم چه بوده گفت این زخم را در جنگ صفین برداشتم،به او گفتند تو کجا و جنگ صفین کجا؟گفت:

وقتی به مصر سفر می کردم،مردی از اهل غزّه با من همراه گردید،در بین راه درباره جنگ صفین به گفتگو پرداختیم،همسفر من گفت اگر من در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون علی و یارانش سیراب می کردم من هم گفتم اگر من نیز در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون معاویه و پیروان او سیراب می کردم،اینک من و تو از یاران علی علیه السلام و معاویه ملعون هستیم بیا باهم جنگ کنیم باهم درآویختیم و زدوخورد مفصلی نمودیم یک وقت متوجه شدم که بر اثر زخمی که بر سرم رسیده از هوش می روم.

در آن اثناء دیدم شخصی مرا با گوشه نیزه اش بیدار می کند چون چشم گشودم از اسب فرود آمد و دست روی زخم سرم کشید،در آن حال بهبودی یافت و فرمود:همین جا بمان و بعد اندکی ناپدید شد و سپس درحالی که سر بریده همسفرم را که با من جنگ می کرد در دست داشت با چهارپایان او برگشت و به من گفت این سر دشمن تست تو بیاری ما برخاستی ما هم ترا یاری کردیم چنانکه خداوند هرکس او را یاری کند نصرت می دهد پرسیدم شما کیستید؟ فرمود:منم صاحب الأمر علیه السلام سپس فرمود:هرکس از تو پرسید این زخم چه بوده بگو ضربتی است که در صفین برداشته ام» (1).

پایان کتاب به امام مهدی(ع)

اینجا بنام مبارک حضرت خاتم الاوصیاء امام ثانی عشر مهدی منتظر

1- 32) .بحار الانوار جلد 13 نقل از کشف الغمه.

حجه بن الحسن العسکری صلوات اللّه علیه و علی آبائه الطاهرین این کتاب را ختم نمودم امید است از برکات آن حضرت خداوند بنویسنده و خوانندگان«قلب سلیم»عنایت کند و از گناهان قلبی و جسدی پاک فرماید ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الأبرار و صلّی اللّه علی محمّد و آله الأخیار-ربیع الثانی 1392.

«پایان»

ص:798

بسمه تعالی

نسب نامه خاندان جلیل سادات دستغیب شیراز

شهید سید محمّد تقی،سید علی نقی،سید محمّد حسن،سید محمّد حسین(1)

ابناء آقای حاج سید محمّد هاشم(اخوان-سید محمود-محمّد هادی -محمّد علی-بهاء الدین)(2)

ابناء حضرت آیت اللّه آقای حاج سید عبد الحسین(اخوان آقایان حاج سید ابو الحسن و حاج سید محمّد مهدی)(3)

ابناء سید محمّد تقی(4)

ابن میرزا هدایت اللّه(5)

بن اسماعیل(6)

بن مهدی(7)

ابن عبد الحسین(8)

بن اسماعیل(9)

بن ابی الحسین محمّد(10)

بن ابی جعفر محمّد زمان(11)

بن میر هدایت اللّه(12)

بن ابی ابراهیم اسماعیل(13)

بن عماد الدین ابراهیم(14)

بن جلال الدین یحیی(15)

بن تاج الدين محمّد(16)

ص:799

بن بهاء الدين حيدر(17)

بن جلال الدين اسماعيل(18)

بن ضياء الدين على(19)

بن زيد الدين عربشاه(20)

بن ابى الحسين نجيب الدين اميرى(21)

بن خطير الدين اميرى(22)

ابن ابى على جمال الدين حسن(23)

بن ابى جعفر الحسين الشاعر العزيزى(24)

بن ابى سعيد على النصيبى الشاعر(25)

بن ابى ابراهيم زيد الاعثم(26)

بن ابى شجاع على(27)

بن ابى عبد اللّه محمّد الخطيب الشاعر(28)

بن ابى الحسن على نجران(29)

بن ابى عبد اللّه جعفر الشاعر(30)

بن احمد الساكين(31)

بن محمّد(32)

بن ابى جعفر محمّد(33)

بن زيد الشهيد(34)

بن الامام الرابع زين العابدين على عليه السلام بن الحسين بن على بن ابى طالب صلوات اللّه عليهم اجمعين.

ص:800

فهرست جلد اوّل

مقدمه 3

برنامه پیمبران 3

تعلیم و تزکیه یا علم و عمل 3

با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری 4

تزکیه فعل و قلب 5

گناهان بدنی و قلبی 5

برنامه دانشمندان دینی 6

تالیف گناهان کبیره،قدم اساسی 6

قلب سلیم متمم«گناهان کبیره»7

وظیفه خوانندگان عزیز 7

گناه قلب 9

قرآن و گناهان قلبی 9

گناه قلب یا بیماری دل 10

بهشت جای سالمهاست 10

بیماری قلب چیست؟11

بزرگی بیماری دل 12

گناه بدن از بیماری دل است 13

بدبختی جامعه از بیماری دل 13

حسد نمونه ای از بیماری قلبی 14
نظری به این مقاله 15
سلامتی تن و روان 16
نگهداری تن از کثافتها 17
روان را هم باید از کثافتها نگهداشت 18
دستورات قرآن درمان دردهاست 18
معالجه روان کار انسان مادی نیست 19
قرآن زندگی می بخشد 20
پاسخ از شبهه 20
ترس از وسوسه،ایمان است 22
چاره ای از تحصیل قلب سالم نیست 22
شگفتی از بیخبری انسان 23
نسخه تنها درمان نمیشود 23
بیماری قلبی تنها کفر نیست 24
بی ایمانی یا جهل حقیقی و سرگردانی 25
کافر از حیوان پست تر است 26
مردگان حقیقی 26
مرگ روان ابتدای شکنجه 27
از خوک و بوزینه زشت تر 28
رنج برای کافر در دو جهان 28

مؤمن در بلا پایدار است 29
قلب کافر،ویرانه ای مخوف 29
رنج کافر پایان ندارد 30
خوشی دنیا همراه ناملایمات 30
پس در کسب ایمان بکوشیم 31
مقصود از ایمان مرتبه یقین است 31
نتیجه بحث و مقدمه 32
بخش عقاید
1-بیماری کفر
کوری مطلق دل 36
کفر با جهل 36
کفر با دانش 37
بیدینها دانسته منکر میشوند 37
مشرکین مکه و یهود مدینه 38
مجازات دنیوی 39
دو چشم باطن و دو چشم ظاهر 39
اشکال و پاسخ آن 40
کوری و کری از نعمت خدا 40
اجتماع را دریابید 41
چاره کفر به مبدأ و معاد 41

عدم العلم غیر علم بعدم است 42

در حال شک و تردید 42

ص:801

نیافتن،دلیل نبودن نیست 42
روزنه امید-تابش نور ایمان 43
فرق شعور انسان و حیوان 43
کافر بمانند حیوانات و درندگان 44
چاره کفر در آیات قرآن 44
دفع ضرر محتمل عقلی است 45
فرمایش امام صادق علیه السلام بزندیق 46
شجره طیبه و خبیثه 47
شاخه ها و برگها و میوه های درخت ایمان 47
ریشه های کفر 48
همه جا در برابر هم 48
از مؤمن بدی و از کافر نیکی سر نمیزند 48
انکار رسالت پیغمبران 49
براستی خدا را نشناخته اند 50
اطلاع از عالم وجود ببرکت مربی 50
عقل محدود و تابع غریزه است 51
انکار رسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم 51
انکار ولایت و امامت 52
2-نفاق

انواع نفاق 56
1-نفاق با خدا در اصل ایمان 56
تقیه و اقسام آن 57
تقیه با نفاق فرق میکند 57
2-نفاق با خدا در لوازم ایمان 58
گناه نه از روی قلدری 58
انفاق نشانه امید بخدا 59
ادعای مقامات روحانی 59
3-نفاق با خدا در عبادت 60
گناهانی که نفاق می آورد 60
4-نفاق با مردم 61
بدترین مردمان در روز قیامت 62
تقیه غیر از چاپلوسی است 62
دورویی در ردیف شرک 63
عذاب نفاق بسته بمقدار آنست 64
عدل خدا-شفاعت-توبه 64
مراتب نفاق در توبه 65
ندامت قلبی تنها برای خدا 66
خداوند به فضلش می بخشد 67
چاره نفاق با خدا 67

چگونه با خود نیرنگ میزنند؟68
بهره های ظاهری نتیجه نیرنگ نیست 69
زیان آخرت و دنیا 69
مشتری گلخوار و عطار 70
توبه از نفاق 71
شرایط بازگشت از نفاق 72
گناهان قلبی چاره اش سخت تر است 72
چاره ای از اخلاص نیست 73
در اخفاء عمل و اخلاص 73
درمان نفاق با مردم 75
نفاق در دولتها 75
همه گرفتار نفاق خود با دیگران هستند 76
زیان دنیوی نفاق 76
حسادت وزیر او را به کشتن داد 77
زیان معنوی نفاق 78
صفات رذیله در نتیجه شهوترانی 78
خوکها و میمونها بصورت آدمی 79
درندگان و خویهای آنها 79
شیطانهای انسی 80
راه انسانیت بالاتر از فرشتگان 80

مگر حقیقت چه زیان دارد؟81

ترک نفاق و مراتب آن 81

تعارف بدون حقیقت 81

3-شرک

از اوج توحید به حضیض شرک 83

یکتابینی و یکتاپرستی مقام انسانیت است 84

ص:802

ناتوانی از آفریدن پشه و...85
اقسام معبودهای باطل 85
نیایش در برابر آفریده پست تر 86
بهانه های واهی در پرستش بتها 86
خدا نزدیک است و جسم نیست 87
پرستش عناصر اربعه 87
آفتاب و ماه و ستاره پرستها 88
تکوین ستاره ها و ماه با زمین یکی است 88
خرافات بر اثر دوری از حقیقت 88
درخت پرستها و طایفه ثنویه 89
یگانگی خدا فطری بشر است 89
شرک در مقام فعل،اطاعت،پرستش 89
بت پرستی شرک جلی است 90
شرک اهل کتاب شرک خفی است 90
غلاه و مفوضه نیز مشرکند 91
تربیت کننده خدا اطاعت هم برای خدا 92
حلال خدا را حرام و حرام را حلال میکردند 93
پیروی علمای باطل نیز شرک است 93
مرجع شیعه باید هوای نفس نداشته باشد 93

شرک در مقام پرستش 94
باید معنی بندگی را دانست 94
بنده هم باید همیشه در عبادت باشد 95
بشرطی که بنده دیگری نباشد 96
هواپرستی در حال خداپرستی 97
آیا بنده یکی با بنده عده ای برابر است 98
پایداری در یگانه پرستی 98
نمونه ای از پایداری در خداپرستی 99
شرک در استعانت به اسباب 100
امید تأثیر به مسبب نه سبب 101
سوگند بمخلوق هم شرک است 101
سوگند بغیر خدا حرام است 102
تمرین یگانه پرستی در گفتار و کردار 103
ایمان را با ستم نپوشانید 104
مؤمنین در گرفتاری و مشرکین در راحتی 105
فراموشی نعمت و شرک در رفاه 105
نعمت را از خود می بیند نه از خدا 106
همه نعمت خداست 106
شرمساری هنگام کشف حقیقت 106
تنها دوباره برمیگردیم 107

خضوع برای اسباب منحرف میکند 108
خدا را فراموش میکند خودش فراموش میشود 108
بیشتر قرآن در توحید افعالی است 109
پایه دین را محکمتر کنید 109
نباید به چیز اندک قانع بود 110
هواپرستی با توحید منافات دارد 111
مراقبت در توحید نسبت به گفتار و کردار 111
با امید بخدا و ترس از گناه 112
پنهان تر از راه رفتن مورچه 112
اگر نظر بخدا باشد شرک نیست 113
فال بد زدن هم از شرک است 113
معنی فال بد و علت شرک بودن آن 113
عطسه رحمت و شاهد صدق است نه صبر 114
ساعت نحس هم از خرافات است 114
حرکت امیر المؤمنین به نهروان 114
همان ساعت رفت و پیروز شد 115
آوای کلاغ و نشستن بوم و عدد سیزده 115
خوش قدمی یا بدقدمی هم خرافه دیگر 115
تجربه سبب درستی تطیّر نیست 116
نحوست با خود شماست 116

آسان گرفتن فال بد و بی اعتنائی بآن 117
سفره در چهارشنبه و دعای رسیده 117
فال نیک خوب و مطلوب است 117
چرا فال بد از شرک و فال نیک از ایمان است 118
خلاصه و نتیجه بحث 118
شیعه با توسل به أئمه مشرک نمیشود 118
زیارت غیر از پرستش است 119
آیا بزرگداشت حکام و ثروتمندان شرک نیست 120
شفاعت با خدا دانستن دوتاست 120

موضوع شفاعت در قرآن مجید 122
استغفار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس از رحلت 123
یعقوب برای پسرانش استغفار میکند 123
اظهار شرافت بزرگان و خضوع مردم برای آنها 124
علاج بیماری شرک 124
اثر هر موجودی از خداست 125
تأثیر اسباب حدوثا و بقاء از خداست 126
بشر در امور تکوینی اختیاری ندارد 126
در امور اختیاری مشروط باذن خداست 127
تصمیم متوقف بر خواست خداست 127
خدای را به فسخ عزیمتها شناختم 128
رهائی حسن مثنی و دعای فرج 128
حائل شدن خدا بین دل و شخص 129
همه در همه جهات نیازمند بخدایند 129
اگر فهمید دیگر مغرور نمیشود 130
پس لازم است بفهمد 130
تو بر بیچارگی ما ببخشای 131
دعای جوشن کبیر و عرفه برای توحید 131
4-شک

شک چیست؟133
شک نشانه بیماری دل است 134
سختی در بیماری شک 134
دل سالم جز خدا در او نیست 135
قلق در دین،زیان دو جهانی 135
شک نکنید که کافر شوید 136
شاک کافر واقعی است 137
شاک در آتش و اعمال نیکش هدر است 137
هلاکت همیشگی برای شاک 138
با کرم خدا هم میسازد 138
راه بهشت و اراده آخرت 139
شکنجه های آخرت انتقامجوئی نیست 139
آیا بی ایمانان معذورند؟140
خدا بر هیچ عاقلی پوشیده نیست 140
پس اینها کیستند؟140
شب کور آفتاب را نمی بیند 141
خود را بصورت سرگرم میکنند 141
کتاب آفرینش را درست بنگرید 142
خداشناسی بجای کیهان شناسی 142
پیشرفت علم تشریح و بیخبری از سازنده 142

چرا دنبال خداشناسی نمیرویم؟143
پستی همت و قناعت به بهره مادی 144
نمونه تاریخی از همتهای بلند 144
مال و مقام و شهوت و تهدید 145
لذت روحانی بمراتب بالاتر است 145
تیر میخورد و قرائت را رها نمیکند 146
نگاهی به جانبازان کربلا 146
دانش مادی مؤید خداپرستی است 147
آفرینش برای خداپرستی 147
آفرینش جن و بشر برای پرستش 148
درمان شک و رسیدن به یقین 148
نیروی برق در اجسام 149
پاکی از آلودگیها 149
فطری بودن ایمان 149
خلقت خدا دگرگونی نمی پذیرد 150
استقامت در راه فطرت کمال بشری است 150
اگر راستی بخواهد حتما میشناسد 151
وجدانشان بیدار شد 151
1-داروین الهی میشود 152
2-شاگرد بدنبال استاد 152

3-رومین مادی هم الهی میشود 152
4-فارادی هم زانو میزند 153
توحید،اسلام و خداشناسی فطری است 153
فریادرس در جائی که فریادرسی نیست 153
علم خداشناسی بیرون نیست 154
چرا تفکر در ذات نهی شده؟155
آیا میشود منکر چیز ناشناخته شد؟155
چگونه بخدای نادیده ایمان بیاوریم؟156
چشم سر ماده بین است 156
داستانی از معامله بهلول با ابو حنیفه 156

انحراف برخی از دانشمندان طبیعی 157
دانش ما قطره ای در مقابل اقیانوس 158
مانند تصورات مورچه و سیم تلفن 158
دانش و اقرار به خدا باهم پیش میروند 158
نیروی همیشگی فوق انسان 159
تناسب کائنات و بزرگی آفریدگار 159
گفته های مختصر از دیگر دانشمندان 159
تخلیه پاک کردن آلودگیهاست 160
چاره خودبینی 161
خودشناسی و خداشناسی 162
خود را مبین که رستی 162
هوسرانیها و آرزوهای واهی مانع خداشناسی 163
دردناکترین دردها برای دل 165
تو پیدائی ولی آرزوها نمیگذارد 165
سرگرمیها نمیگذارند بیاد خدا بیفتیم 165
راه را گم کرده ایم 166
دوره نکبت بار 167
آیا باید از اجتماع کناره گرفت 167
شرور نفس و تنهائی بیشتر است 168

نماز جماعت و حج شعار اسلام 168
پس چه باید کرد؟168
یاد گرفتن و بکار بستن احکام دین 169
پنج مرتبه شستشو در شبانه روز 169
هر حکمی اثر ویژه خود را داراست 170
یاد مرگ دل را پاک میکند 170
خواب و خورت ز مرحله عشق دور کرد 171
نیاز وقت سحر و لذت مناجات 172
شب زنده داری و روزه داری اسلحه های مؤمن 172
سخت است ولی می ارزد 172
تحلیه بفکر و ذکر 173
اندیشه در آفرینش آسمانها و زمین 174
پیشرفت دنیوی و عقبگرد معنوی 174
پس جهان دیگری در پیش است 175
جهان آفرینش برای معرفت حق 175
اندیشه در آفرینش بهترین عبادتها 176
رشته های گوناگون اندیشه 177
پیشینیان کجایند؟178
راه اندیشه و خداشناسی 178
نگاهی به چرخهای یک ساعت 179

آیا دستگاههای بدن کمتر از ساعت است 179
نگاه از روی عادت نه عبرت 180
توحید مفضل را بخوانید 180
1-داستان سلطان کافر و وزیر الهی 181
2-گفتگوی علی بن میثم با مرد ملحد 182
سفیده و زرده تخم مرغ 183
کلمات خدا بی پایان است 183
قدرت فوقی در کار است 184
1-شداد بهشتی که ساخت نمی بیند 184
2-بنی اسرائیل را تعقیب...185
3-نمرود،ابرهه،سلیمان 185
5-ذکر(یاد خدا کردن)
با دیدن آفریده بیاد آفریدگار بیفتید 187
خدا بیاد کردن سزاوارتر از پدر است 188
دوام یاد خدا نزد هر نعمت 189
در هر نفسی دو نعمت موجود 189
از خود جز بدن نمی فهمد 190
یاد خدا نزد واجبات و محرمات 191
بهترین و سخت ترین کارها 192
مهمترین اقسام ذکر 192

مراقبه همین است 193
نکته ای از داستان یوسف و زلیخا 193
مرغ را زنده برگردانید 193
گفتگوی چوپان با ابن عمر 194
جعبه را تحویل میدهد 194
ذکر واجب زبان نماز است 195
تسبیحات اربع،دعا و صلوات 195
ذکر خدا هرچه بیشتر،بهتر 196

نماز شب و رسیدن بمقام محمود 196
روایات و تأکید در نماز شب 197
قرآن سحرخیزان را می ستاید 197
26 خاصیت برای نماز شب 198
کیفیت نماز 198
مراتب ایمان و کمی یقین 200
کفر هم سه مرتبه دارد 204
نمونه ای از اهل یقین 205
چشم و گوش و زبان خدائی میشود 205
صوفیه بگمراهی افتاده اند 206
آنان که چشیده اند میدانند 207
کنایه از کمال دوستی و نزدیکی است 207
آثار بزرگ برای یقین 208
کمی آرزو و اخلاص و زهد نشانه های یقین 208
خوشی در یقین و اندوه در شک 209
خود را نمی بیند تا ناز کند 209
آرامش در همه حال ویژه اهل یقین 210
تنها از خدا میترسد و بخدا امیدوار است 210
ارزش عمل به یقین است 211

خواب عالم از عبادت به بود 211
دعاهای بزرگان در طلب یقین 212
سفارشهای ششگانه حضرت باقر علیه السلام به جابر 213
بنده را با خواست چکار؟213
آسایش خیال موجب راحتی تن است 214
با کمی گناه آسایش خود را تأمین کن 214
یاد خدا در تنهائی رقت قلب میآورد 214
اندوه قلب را نورانی میکند 215
اندوه را باید پنهان داشت 215
از خدا بترس تا گرفتار شیطان نشوی 216
معنی یقین را بهتر بدانیم 216
لوازم یقین از یقین جدا نیست 216
اگر غفلت و واهمه چیره نشود 217
لازمه یقین بصفات خدا 217
مقام شرح صدر سوز خدائی 217
نشانه های شرح صدر 218
آیا میشود جبر باشد 218
هدایت تکوینی برای همه است 219
هدایت تشریعی عامه و خاصه 219
فطریات پیمبران،کتابهای آسمانی...220

هدایت خاصه پس از پذیرفتن...221
پاداش پذیرفتن و کیفر انکار کردن حق 222
تخلیه و تحلیه فکر و ذکر مقدمه مقصود 223
مجاری یقین یعنی اموری که باید بآنها...223
1-توحید ذاتی 224
2-توحید صفاتی 224
3-توحید افعالی 226
4-یقین به عدل 228
5-توحید در اطاعت و عبادت 229
6-یقین به نبوت 230
7-امامت 231
8-برزخ 232
9-یقین به قیامت 233
10-میزان 233
11-صراط 234
12-کوثر و شفاعت 235
13-بهشت 237
14-دوزخ 239
قبلا باید سه جمله کوتاه را در نظر داشت 241
با بزرگان دین باشید 244

صدق در مراتب ششگانه 244
پس باید معصوم باشند 245
پاسخ کامل فخر رازی 245
پیغمبر صادقین را می شناسد 245
به کشتی نجات بچسبید 246
دوستی اهلبیت برای خودتان است 246
از خدا میخواهیم با شما باشیم 247
معنی معیت از کتاب شفاء الصدور 247
اینها آثار و لوازم معیت است 248
دوستی مؤمن کامل هم...248
ص:806

گفتگوی حضرت صادق علیه السلام با غلامش 249
بیزاری از کفار دوری از تاریکی آنهاست 250
صفات رفیق در شخص اثر میکند 250
با یادکنندگان خدا باش 251
همنشینی با صاحبان عقل و دین 252
ای بسا ابلیس آدم رو که هست 252
نشانه های اهل یقین 253
دعوت بحال نه زبان تنها 253
دیدارش بیاد خدا میاندازد 254
همنشینی یک مجلس بهتر از عبادت سال 254
صورت دوستان هنگام مرگ 255
سرای وصال عشاق 255
از هر گوهری کمیاب تر و گرانتر 255
همه اصحاب بجز سه نفر 256
مقداد،دارنده قلب پولادین 257
اهل یقین و اطاعت امر خدا 257
نشانه های دیگر اهل یقین 258
1-اعتقاد بتوحید افعالی واجب است 258
یقین صادق بتوحید افعالی 259

2-روزی هر آفریده ای بر خداست 259
3-یقین بثواب و عقاب 260
4-خدای دانا با ماست 260
پاها را هم دراز نمیکند 261
استغفار معصومین از ترک ادب 261
خویهای پسندیده شاخه های درخت یقین 262
که از مصاحب ناجنس احتراز کنید 263
اهل غفلت شما را متأثر نکنند 263
از بیخبران دوری کن وگرنه از آنهائی 264
نابرده رنج گنج میسر نمیشود
265
پس باید با نفس جهاد کرد 266
سخنانی از پیشوای مجاهدین 266
پرده رنگین بیاد دنیا میاندازد 267
بدست خود عقلش را خراب کند 267
خداپرستی با هواپرستی نمیشود 268
اگر بنده بود رفتارش چنین نبود 268
تنها با بندگی خوشنودی خداست 268
در بند هوای نفس و مرد آزاد 269
موانع تحصیل یقین 269

دشمن ترین دشمنان،هوای نفس 270
سلطنت حقیقی،بندگی خداست 271
سودا چنان خوش است که یکجا کند کسی 271
بخش اخلاق
1.قساوت
مقدمه 281
قلب سلیم هدف آفرینش 281
صراط توحید راه قلب سلیم 282
تهذیب نفس را اهمیت دهید 282
آیا گناهانی که جایش دل است حرام نیست؟283
قصد قربت از دل آلوده نمیشود 283
بیرون از دین بجهت قساوت 286
باید در دل جا بگیرد 286
نشانه نخستین درجه ایمان 287
مالک دینار توبه میکند 288
نکات جالبی از این داستان 289
خشوع چیست و چطور پیدا میشود؟290
دلهائی که از سنگ سخت تر است 291
چرا قساوت دلهایشان سخت تر...292
چرا نزد عذاب تضرع نکردند؟293

سخت دلی و سهو خاطره شیطان است 294
سخنانی از پیشوایان درباره قساوت 295
معنی قلب و قساوت آن 296
دلها چهار قسم است 297
مکتوبی از کتاب مکاتیب 297
دلهای نرم آلوده بگناه 299
قساوت چیست؟299
قساوت قلب منشأ...300
قساوت قابل علاج و دارای مراتب است 300
ص:807

حالات دستان را مواظب باشید 301
فرمایش مجلسی و فیض در این حدیث 301
آنها که ایمانشان عاریت است 302
بودن و رفتن ایمان به سبب کار...303
حالات قلب دگرگونی میپذیرد 303
آنچه اندر وهم ناید آن شوم 304
گفتار مازندرانی در شرح حدیث 305
1-گناه بزرگترین سبب قساوت 306
2-آرزوها هم قساوت میآورد 307
3-پرخوری هم سنگدلی میآورد 308
میزان پرخوری نسبی است 309
4-پرگوئی اگر سخنی حرام نباشد 310
5-پرخوابی 311
خواب لازم چه مقدار است؟312
6-ثروتمندی زیاد 313
7-غفلت 313
پس کی بار سفر می بندید؟314
غفلت چیست؟315
اگر نه روی دل اندر برابرت دارم 315

باید همیشه بیاد خدا بود 316
8-پنج چیز را باید ترک کرد 317
9-سه چیز دیگر را باید ترک کرد 318
10-راحت طلبی 318
11-نظر به بخیل 318
12-جزاری 318
قساوت تا بمرتبه حرمت نرسد مکروه است 319
درمان قساوت 322
کیفیت درمان قساوت 322
یاد مرگ غفلت را میبرد 323
قسمتی از نامه حضرت علی علیه السلام به...324
این همه سفارش درباره یاد مرگ 325
داروی دردتان را بکار برید 326
پاسخ حضرت باقر علیه السلام به ابن منکدر 327
اسامه آرزویش دراز است 328
آیا تا فردا زنده ام؟328
حیاء بخداوند به چیست؟328
اندرزهای سودمند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم 329
حزقیل راه عبرت را به داود نشان میدهد 329
گزارش از دوزخ،درمان قساوت 330

مهربانی با یتیم دل را نرم میکند 332
حبوبات و میوه هائی که دل را...332
مثلی از زندگی آدم و مصیبتهایش 333
گفتگوی ذو القرنین با قومی شگفت 334
1-همّ دنیا 336
2-کثرت هم قوت 336
3-خفق النعال 337
4-خنده 337
5-خاک ریختن در قبر خویشاوندان 337
6-ترک مجالسه العلماء 338
به بیماری و مرگ اندرز میدادند خود را...338
از آتش دنیا خود را بیاد دوزخ میانداخت 338
تمرین قبر میکرده 339
2-ریاء
حقیقت ریاء 341
ابن زیاد و حجاج هم نماز میخواندند 342
شهرت طلبی انگیزه ریاء 343
اگر قصد قربت باشد 343
مسجد هارونی یا بنای شهرت 344
منبر و تدریس هم به نیت است 344

مقدمات اختیاری نیست 345
تصور فایده و میل بآن،اراده و انجام 346
نماز سی ساله را دوباره خواند 346
نیت ساختگی نیست 347
پس باید نیت را درست کرد 347
ریاء بیماری دل است 348
او هم مثل تو،بیچاره و ناتوان است 349
حرام بودن ریاء 350

قابلیت محل شرط اثر است 350
مزد نزد کسی است که برایش کار کرده 351
نشانه های ریاکار 352
تنها عمل خالص پذیرفته است 352
شیوع ریاء در آخر الزمان 353
3-سمعه
که همچون صدف سر بخود در بری
355
در ضرورت،ذکر نعمت خدا،تزکیه نیست 356
عابدی که سمعه میکرد 356
سمعه هم از شرک است 357
کمتر از آنچه خواهد جلوه کند 357
نگهداری از اصل عمل سخت تر است 358
ریاء پس از عمل مبطل نیست 358
ثوابش را کم یا از بین میبرد 359
خوش آمدن تنها سمعه و ریاء نیست 359
حقیقت اخلاص بالاتر از اینهاست 360
جمع بین این روایات 360
ریاء مطلقا مبطل و حرام است 361

درمان ریاء 362
یک شب عبادت برای یک سگ 362
پشیمانی هنگام مرگ 363
آرزو میکند زودتر به دوزخ رود 363
اهل یقین مقرب را معبد نمیکنند 364
تابش یقین درمان قطعی 364
عبادت پنهانی محفوظتر است 365
باید برای اخلاص کوشید 365
مأموریت برای اخلاص 365
احکامی که از این آیه استفاده میشود 366
قصد قربت یعنی اخلاص در عبادت 367
اخلاص در عمل مشکل تر از خود عمل است 368
اخلاص در نیت چیست؟369
نعمتهای روحانی بهشت 370
غرضهای فاسد عمل را باطل میکند 371
ضمیمه مباح تبعی مفسد نیست 372
بت شکنی برای نفس با خدا 372
یک ضربت بهتر از عبادت جن و انس 373
از علی آموز اخلاص عمل
374

1-مراتب اخلاص 375
اگر غرض خواهی عبادت باشد 375
غرضها در اطاعت گوناگونست 376
رسیدن به ثواب و ترس از عقاب غرض صحیحی است 377
اگر قصد اطاعت نباشد باطل است 378
2-عبادت به داعی شکرگزاری 378
شکر نعمت به حکم عقل 379
3-عبادت به داعی قرب بخدا 380
قرب بحسب مرتبه و کمال 381
قرب بحسب یاد و دوستی 382
4-عبادت از روی حیاء 382
5-عبادت از روی محبت 383
آرامش دل،عشق بعبادت 383
عاشق خدا نظری به ثواب ندارد 384
باز سلطان کی نظر بر لاشه مردار دارد؟385
باین نشانه ها شناخته میشوند 385
پرستش آزادمردان 386
بهشت و دوزخ را کوچک نمی شمارند 386
مثالی جالب برای تقریب مطلب 387
هوای سلطنتم بود بندگی تو کردم 388

6-عبادت کاملین در محبت و معرفت 388
اندرزی لازم 389
توجه بخدا چگونه است؟389
خواسته های دل میزان است 390
آن را که خدا خیرش را میخواهد 391
مسائلی درباره اخلاص 392
مسئله 1-اصرار اخلاص از اول عمل...392
باید بوسوسه اعتناء نکرد 393
نماز اول وقت را با جماعت ترک میکند 394

نمونه ای از اخلاص مقدس اردبیلی 394
شک در اخلاص نباید موجب ترک عمل شود 395
مسئله 2-در کتمان معصیت هم نباید...395
اغراض خوب برای پنهان داشتن گناه 396
مسئله 3-تنها ریاء در عبادت حرام است 397
اموری که به آن ریاء میشود 397
1-ریاء ببدن بوجهه دینی 398
2-ریاء به هیئت و شکل بجهت دینی 398
3-ریاء به قول به جهت دینی 399
4-ریاء به عمل به جهت دینی 399
5-ریاء به اتباع و سایر امور خارجی به جهت دینی 400
اگر نیت درست شد عبادت است 400

4-عجب
معنی عجب و 403
فرمایش مجلسی و شیخ بهائی در معنی عجب 404
عجب بیماری دل است 404
همه چیزش از خداست و نمیداند 405
آنها که از تزکیه میترسند 406

عجب گناه قلبی و حرام شرعی است 406
قرآن و عجب(تزکیه نفس)407
خدا پاک میکند نه شما 407
تزکیه خداوند به حسب استعداد 408
تزکیه به معنی جهاد با نفس 409
اعتماد به نفس شرک است 409
خودپسندی کفر است 410
نکاتی از این داستان 411
معجب به خود ستم میکند 412
خود را جاودانی می پندارد 412
حال کفر در معجب و افسوسش 413
گناه برای مؤمن بهتر از عجب است 413
پشیمانی بر گناه بهتر از شادی بر طاعت است 413
گفتگوی عالم و عابد 414
عابد و فاسق عوض میشوند 414
نیکوکاران را بترسان 415
خواب را بر او مسلط میکنند 415
عجب هلاک کننده است 416
داستان عیسی علیه السلام و یک نفر معجب 416
نفخه از شیطان 417

نتیجه بحث:عفو از گناه 418
آیا عجب غیر اختیاری است؟419
برطرف ساختن سبب عجب اختیاری است 419
سخنی در چاره عجب علماء 420
چرا تکلیف بیشتر را ننگرند؟420
وظیفه دیگران احترام علماء است 421
عبادتکاران هم نباید مغرور شوند 421
چرا خود را مطیع دادی 422
آیا عجب مبطل عمل است؟422
1-عجب به عقائد باطل 423
2-اطاعت با منت 424
عجب با قصد قربت نمیسازد 424
ناز کجا؟و نیاز کجا؟425
منت میگذارند که مسلمان شوند 425
با منت کارهایتان را باطل نکنید 426
منت گذاشتن حق خداست 427
3-عجب به زیاد دیدن عمل 427
سرچشمه گناهان 427
خود را در عبادت مقصر بدان 428
آنها که دینشان عاریت است 428

سخنانی در عجب از بزرگان دین 429

ص:810

ابراهیم علیه السلام براستی خلیل الرحمن است 429
خود را به چیزی نمیگیرد 430
آیا این مرتبه هم مفسد عمل است؟430
4-زیاد دیدن عمل خود نسبت بدیگری 431
از مکر خدا نیز ایمن است 431
حذیفه یمانی و امام جماعت 432
آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم معجب میشود؟432
5-عجب در غیر عبادات 433
این همه تأکید در قرآن مجید 434
آیا عسر و حرج میشود؟434
آیات و روایات اعم است 435
1-عجب به بدن 436
2-عجب به قوت 436
3-عجب به عقل 436
4-عجب به نسب شریف 436
احتمالهائی که موجب ترس است 438
5-عجب بسائر نسبها 438
6-عجب به کثرت عدد 438
7-عجب بمال 439

8-عجب برأی باطل 440
شادی به نعمت عجب نیست 440
نسبت کار را مستقلا بخود ندهید 441
آفات عجب 442
محرومیت از حق 442
سستی در کسب حسنات 443
مؤمن خودش را متهم میداند 444
درمان عجب 444
خداشناسی 444
همه بسوی کمال خود 445
عزت و بقاء-پیری و مرگ 445
خودشناسی 446
آیا دیگر جای عجب است؟447
عجب باسباب ظاهری 447
اثر سبب دیدن نمیشود 448
افعال اختیاری هم نباید عجب بیاورد 449
همه افعال اختیاری هم از خداست 449
نگاهی بحال بزرگان 450
گفتگوی حضرت سجاد علیه السلام با جابر 451
در عبادت کی مثل علی علیه السلام میشود 451

ارزش عمل را در نظر بگیرید 452
ران ملخی نزد سلیمان بردن 452
موعظه به هارون الرشید 453
5-کبر
معانی کبر 455
تکبر استعمال کبر است 456
منت به نسب 456
فخر کردن به پدران کافر 457
کبر در گفتار 457
کبر در کردار 458
کبر در نشستن خود و ایستادن دیگران 458
نمونه ای از کبر ثروتمند به تهیدست 459
گناه بودن کبر و تکبر 460
آیاتی که در آنها عنوان کبر است 461
عزیز و کبیر مطلق خداست 462
کبر سرچشمه صفات بد 462
بندگی دوای کبر 463
آخرت برای آنهائی که کبر ندارند 463
فرمایش علی علیه السلام در بازار کوفه 464
آرزوها را میبرد 465

سپاس خدا که در توبه باز است 466
کبر چگونه مانع دخول بهشت است 466
اراده علو اختیاری است 466
دین مانع پیشرفت مادی نیست 467
کبر کمتر درجه الحاد است 467
متکبر به بهشت نمیرود 468
توبه پس از گناه پیش از مرگ 470
ص:811

مخالفت با طبیب و پشیمانی هنگام مرگ 471
کبری که انکار حق باشد 471
تکبر از پستی نفس است 472
فرمایش مجلسی در شرح حدیث 472
کبر باندازه کمی عقل است 473
متکبر دیوانه حقیقی است 473
مراتب کبر 474
جاهل قاصر با معاند فرق میکند 475
انکار مؤمن هم از مراتب کبر است 475
زیر بار حق نرفتن هرچه باشد 475
کوچک شمردن مردمان 476
اشتباه را برطرف کنید 476
حضرت موسی و سگ جرب 477
عطای خدا کبر نمیآورد 478
حرمت تحقیر مردم 478
صاعقه ای که تحقیرکنندگان مؤمن را گرفت 480
دانائی و توانائی اسباب کبر 481
دانائی بمنزله غذا است 481
نخست باید خود را بشناسد 482

دانش مادی استفاده اش موقت است 482
زندگی مادی چیست تا دانشش غرور بیاورد 483
وای بر عالم دینی اگر عامل نباشد 483
معارف سرور میآورد و بس 484
1-کبر به توانائی 485
2-کبر به عبادت 485
3-کبر به نسب 486
محرومیت از درجات 486
فرمایش حضرت رضا علیه السلام بزید النار 487
4-کبر به نسب شریف ظاهری 487
5-کبر به جمال صوری 488
6-کبر به قوت و شجاعت 489
7-کبر به داشتن اتباع 489
8-کبر به واسطه ثروت 489
کبر غیر از این امور 490
کبر باید ریشه کن شود 491
تواضع باید ملکه شود 491
تواضع با خدا 492
پیاده را با خود ردیف میفرمود 493
همکاری در خانه داری 494

تواضع برای خدا در خوراک 494
چرا شیر با عسل میل نفرمود؟495
9-از استماع چاپلوسی بپرهیزید 495
بصورت چاپلوس خاک بیندازید 496
زیان آورترین چیزها 497
شکر مخلوق با چاپلوسی فرق دارد 498
10-شکر نزد نعمت تازه و داستان نجاشی 498
سجده نزد نعمت تازه 499
11-کثرت دعا 500
بهترین چیزها نزد خدا دعاست 501
12-تواضع در برابر دین خدا 502
فرمان خدا هم بزرگ است 502
چون و چرا با بندگی نمیسازد 503
خدا را تنها برای خودش بپرستد 503
13-تواضع با پیغمبر و امام 503
نمونه ای از تواضع شیعیان 504
گمرکچی شیعه میشود 505
14-تواضع با خلق 506
تواضع برای متکبر نباید کرد 507
اگر موجب ضرر نشود 507

چیزهائی که باید رعایت کرد 508
1-ابتداء به سلام 508
2-خادم باشد نه مخدوم 509
معاشرت پیغمبر با خادمش 510
پیغمبر امتیاز را دوست ندارد 510
با اطفال مدارا میفرمود 511
نمونه ای از تواضع امیر المؤمنین 512
تواضع نسبت به یتیمان و بیوه زنان 512
حضرت سجاد علیه السلام در سفر خدمتگذار بود 513

3-صدرنشینی را نخواهد 514
4-حسن معاشرت 515
بدی را به نیکی پاسخ ده 516
چهار چیزی که از تواضع است 516
مراء،گفتگو و مجادله است 517
مراء هم مسلما حرام است 518
از مراء بپرهیزید که تیرگی میآورد 518
جدالی که خودنمائی نباشد خوب است 519
جدال و مخاصمه در طلب حق 519
تواضع در برابر رانده شدگان اجتماع 520
جاهائی که علی علیه السلام تواضع میکرد 520
دلشاد مؤمن از آثار تواضع 521
تواضع در سفر برای ذمی 521
تواضع در خدمت باهل 522
تواضع در پوشیدن لباس زبر و ارزان 523
تواضع عیسی علیه السلام بحواریون 523
دانایان به تواضع کردن سزاوارترند 524
شاگرد هم باید متواضع باشد 525
تعلیم حسنین وضو را به پیرمرد 525

بلندی از آن یافت کو پست شد 526
ادب حر در برابر حسین علیه السلام 526
غلام سیاه بنده باوفا 527
6-سوءظن
معنای سوءظن 529
حمل به فساد در گفتار و کردار عادی 531
خلاف توقع نباید بدگمانی بیاورد 531
بدبینی به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بواسطه ندادن صدقات 532
ما هم اهل این آیه ایم 533
سوءظن بصفات و افعال خداوند 533
بیهوده دانستن عالم هستی 534
منکرین نبوت و معترضین بقضاء 535
توقع خوشی دارد چون مسلمان شده 536
اگر اسلام سبب خوشی شود 536
انتظار استجابت فوری دعا 537
گمانهای بیجا سوءظن بخدا 537
سوءظن بخدا گناه کبیره است 538
درمان بدگمانی بخداوند 539
دنیا مزرعه است و خدا صادق الوعد 540
سخنان حضرت صادق علیه السلام به سوداگر ورشکسته 540

حسن ظن بخدا 541
باندازه خوش گمانی با او معامله میشود 541
خوش گمانی بخدا هنگام مرگ 542
خاطره،سوءظن نیست 543
سوءظن به مسلمانان حرام است 544
چرا بمؤمنین خوش گمان نبودید 544
پاره ای از گمانها گناه است 545
کار برادرت را بر بهتر حمل کن 546
شعر شاعر اگر قابل توجیه باشد 546
چهار مرتبه اعتراف بگناه کرد 547
منشأ فسادها بدگمانی است 548
بگفته های مردمان درباره برادرت گوش مده 548
پیرامون فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام 549
فرمایش امام کاظم علیه السلام به محمد بن فضیل 549
جمع بین این دو روایت 550
آیا حسن ظن با تکذیب دیگران میسازد 551
تهمت ایمان را از بین میبرد 551
توریه یکی از شیعیان موسی بن جعفر 551
بدگمانی بی انصافی است 552
فرمایشهای سودمند شهید ثانی 554

سوءظن خاطره ثابت است 555

1-زوال امنیت 556

2-کنجکاوی در امور درونی دیگران 557

نزدیکترین حال شخص به کفر 558

3-غیبت و آبروریزی نتیجه سوءظن 558

4-سوءظن از بین برنده عبادت است 558

5-بدبینی موجب فراموشی عیب خود است 559

مؤمن بخود بدبین است 560

ص:813

6-بدبین همیشه با رنج و محنت است 561
7-بدبین همیشه تنهاست 561
8-بدبینی بیماری مسری است 562
9-بدبینی سبب خیانت میشود 562
درمان بدبینی 563
خود را بالاتر از دیگران ندان 563
تا بشود باید حمل به صحت کرد 564
داستان موسی بن جعفر و شقیق بلخی 565
بتدریج خوش گمانی عادت میشود 566
باید به بدبینی دیگران کمک نکرد 567
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم همسرش را معرفی میکند 568
حرف سوءظن استثناء ندارد 568
خوش گمانی بیجا هم نباشد 569
مؤمنین را تصدیق کن 570
اسماعیل و شرابخوار قریشی 570
7-حقد
1-بغضهای حرام-بغض با خدا 574
2-بغض به قضای الهی 574
تا بداوری تسلیم نشوند ایمان نیاورده اند 575

تنها چاره دلخوشی بخداست 576

3-بغض با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و امام و ملائکه 577

4-بغض مؤمن بجهت ایمان او 578

5-بغض مؤمن بجهت گناهش 579

دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم را دوست دارد هرکه باشد 580

کارش زشت ولی ذاتش زیباست 580

با نهی از منکر منافات ندارد 581

با مخالفین مدارا کنید 582

6-بغض مؤمن بجهت سلمی که کرده 583

پاداش بدی به زیادتر حرام است 583

معامله به مثل جایز است 584

در این حکم همه یکسانند 584

بخشش بهتر است 585

آنها که خشم خود را فرومیبرند 586

آیا بغض ستمگر غیر اختیاری است؟587

آیا با کینه میشود به بهشت رفت؟588

آیا بخشیدن زیر بار ستم رفتن است؟589

دفاع از مال و جان و ناموس واجب است 589

تلافی نکردن زیر بار ظلم رفتن نیست 590

آیا عفو اختلال نظام میآورد؟590
غالبا عفو جلوی ستم را میگیرد 591
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قاتل عمویش را می بخشد 591
اگر پوزش بخواهد عفو لازمست 591
7-بغض مؤمن بجهت ترک آداب و رسوم 592
مورد خشم خدا و عملش پذیرفته نیست 593
قهر بیش از سه روز گناهش بیشتر است 593
آنکه زودتر آشتی کند زودتر به بهشت میرود 594
گاهی هر دو سزاوار لعنتند 595
چیزی نخواهید تا خشمگین نشوید 595
فرمایش محقق در شرایع و شهید در مسالک 596
باید دنیا را کوچک و آخرت را بزرگ دید 597
زیانهای حقد 598
1 و 2-حسادت و هجران 598
3-شماتت و سرزنش 598
4-غیبت و تهمت 599
5 و 6-خیانت و تحقیر 599
7 و 8-منع حقوق واجب-آزاررسانی 600
9-زیانهای دنیوی 600
10-زیانهای اخروی 600

نماز جماعت و کوشش شیطان در ترک آن 602
بهترین مؤمنین الفت گیرنده ترین آنهاست 602
محرومیت از دعای مؤمن و درجات باقی 603
درمان بغضهای حرام 603
پیدایش نان تا مرحله هضم 603
دوست داشتن منعم فطری بشر است 604
خرابکاری مانع شدن از رسیدن به کمال است 605
ایمان دلبستگی و کفربریدگی است 605

پس بد مطلق نباشد در جهان 606
نعمتهای دیگر را فراموش نکن 606
گفتگوی یوسف با پدر و برادرانش 607
دنیای ناپایدار همه گرفتار 607
شکیبایان پاداش بیحساب میبرند 608
دشمنی یهود با جبرئیل احمقانه بود 609
عزرائیل وسیله وصال است نه فراق 609
بغض جاهل قاصر نیز بیجاست 611
این همه تکفیرها و تفسیق ها برای چه؟612
بغض فاسق در واجبات و محرمات عملی 612
فرق خشم رحمانی و نفسانی 613
ستم ستمگر بخود یا فرزند یا مالش برمیگردد 613
احتمال اشتباه در ستمگر یا ترحم بر او 614
به مالک اشتر اهانت میشود و او دعا میکند 614
آیات و روایات فروخوردن خشم 615
راه و روش بزرگان در فروبردن خشم 615
تغییر حال و حسن رحم 616
یک لحظه خشم نکرد و خونهائی را حفظ کرد 616
وقتی که آتش خشم شعله میگیرد 617

آثار سوء خشم در رخسار و اعضاء و...617
جلوگیری از خشم در برابر ناملایمات 618
آخرت را بزرگ می بیند پس...618
اندرزی لازم 619
1-مراء و جدال مورث حقد است 620
2 و 3-سخن چینی و مزاح زیاد 620
4 و 5 و 6-ترشروئی-دشنام و حبس حقوق 620
7-طمع نیز دشمنی میآورد 621
بغض واجب-تبری 622
دوستی و دشمنی باید برای خدا باشد 622
محکمترین حلقه های ایمان 623
ناله ای از تفرقه مسلمانان 623
زندگی اجتماعی مسلمین نکبت بار است 625
بی ایمانی دردی بالاتر از همه 625
اصلاح اجتماعی باصلاح افراد است 625
اول خود و بعد خانواده و سپس دیگران 626
اصلاح بین مسلمانان تأکید شده است 626
بهترین صدقه ها اصلاح ذات البین 626
میانجیگری برای اصلاح 627
8-حسد

حسد چیست و غبطه کدامست؟629
آیات قرآن درباره حسد 630
انکار حق اهلبیت از روی حسادت 631
آرزوی نعمتهای دیگران را نکنید 632
بدبختی ها از عمل نکردن باین آیه است 632
بخدا پناه میبرم از حاسد 633
روایات اهلبیت درباره حسد 634
آفت دین و نشانه نفاق است 634
ریشه های کفر-بیماری همگانی 635
از بهشت بیرون میکند و ایمان را میبرد 635
حسد قابیل هلاکش کرد 635
فتاوی فقهای اسلام 636
حسد یا اظهار آن حرام است 640
دلیل بر حرمت حسد 640
حسادت خوی طبیعی نیست 641
حس رقابت غیر از حسادت است 641
حس نیازمندی در کودک 642
فرمایش محدث فیض و فاضل نراقی و پاسخ ایشان 642
بحثی مختصر در حدیث مشهور رفع 643
سه چیزی که همه دارند 644

استعمال حسد به قلب هم میشود 644
حسد با عصمت پیغمبران نمیسازد 645
بر فرض صحت حسد بمعنی محسود است 646
ریشه های حسد 646
1-عداوت 646
حسادت از عداوت صفت کفار است 647
2-شرک و خوف مزاحمت 648
علماء و وعاظ بیشتر در خطر حسادتند 649

همکاری باعث حسادت 650
مزاحمت در زندگی یکی از علل حسادت 650
3-تعزز و تکبر و حب تفرد 651
حسادتهای زنانه و دیگران بیشتر از همین جاست 651
درمانش از جهل مرکب بیرون آمدن است 652
4-حرص و طمع 653
5-بخل شدید 653
اعتراض به اعطای دیگر 653
بخل با ایمان و بهشت نمیسازد 654
درمان حسادت به طور کلی 654
عیب نهان خود را نمی بیند 655
خودپسندی مانع دیدن عیب خود است 655
درمان عملی حسد 656
دنیا و آخرت را بشناسد 656
آیا چنین دنیائی حسدورزی دارد 657
1-زیانهای دنیوی-ناراحتی همیشگی 658
حسد زندان روح بحزن و اندوه است 658
2-ناکامی همیشگی 659
حسد محسود را شاد میکند 659

3-بیماری 660
4-کوتاهی عمر 661
5-حسود همیشه تنهاست 661
6-حسود پیشرفت نمیکند 661
7-زوال ایمان 662
8-زوال حسنات قلبی و بدنی 662
عبادت بیروح 663
حسادت ابلیس و بنی امیه 663
پس چرا علماء حسادت دارند؟664
ساعتی هم در اندیشه حقائق 664
درمان عملی 665
1-بدبینی و خوش بینی 665
2-قدح و مدح 665
3-کبر و تواضع 666
4-شماتت و تسلیت 666
5-عداوت و دوستی 666
نعمت محبوب را نعمت خود می بیند 667
6-ترک مصاحبت حسود 668
7-انصراف از حسد بیاد خدا و آخرت 668
اندرزی لازم 669

جهاد بزرگترین نبرد با نفس است 669
تأمل در فضیلت صاحبان کمال 669
هرچند دشوار ولی لذیذ است 670
رفتار بزرگان دین و سران مشرکین 671
آنها آب را می بندند ولی...671
حضرت سجاد علیه السلام خانواده مروان را پناه میدهد 672
ولی ما از اسیران میگذشتیم و می بخشیدیم 672
9-دوستی دنیا
معنی دنیا 675
کار نیک باقیست 676
عبادت از موضوع حب دنیا بیرون است 676
برای جهان جاودانی 677
پس آخرت دوست داشتنی است 677
دوستی دنیا برای آخرت 678
نعمتهای دنیوی از جهت الهی 678
اگر برای آخرت باشد خوب است 679
حب آلی و مقدس دنیا بد نیست 680
حب دنیا برای آخرت نشانه دارد 680
حب استقلالی بدنیا 681
مراتب دوستی دنیا 681

دنیا را بیشتر دوست دارد 682
هر دلی حب خدا دارد ندارد حب دنیا 683
آیا با ادعای ایمان میسازد 683
فرمایش تکان دهنده علی علیه السلام 684
چگونه حب دنیا منهی است؟684
آیا حب دنیا فطری است 684
بیرون کردن حب دنیا از دل 685
چون عسر و حرج است واجب نیست 685

آخرت را بیشتر دوست داشتن اختیاری است 685
آیا اگر حب دنیا نباشد آفرینش مختل میشود؟687
حب دنیا به طور کلی حرام است 687
زهد برای خالی شدن دل است 687
کاری که برای خدا باشد نافع تر است 688
سرچشمه فسادها دنیادوستی است 689
دنیادوستی خرابی میآورد 689
خلاصه آنچه گذشت 690
وعده عذاب برای دنیاپرستان 690
چهار نکته در این آیه 691
بزندگی دنیا خوشنود شدند 691
مسافر بیاد وطن و برای آن 692
آرامش دنیاپرستان 692
بیخبری از نشانه های خدا 692
جایگاه آتشین برای دنیاپرستان 693
روگردانی از یاد خدا 693
دلهای مهرشده بواسطه حب دنیا 694
در گمراهی دور از حقیقت 694
روز گران را پشت سر انداختن 695

بر سر دوراهی دنیا یا آخرت 695
گروههای سه گانه 696
سررشته هر گناهی دوستی دنیاست 696
ناراحتی از هنگام مرگ 697
داستانی از عیسی و حواریون 697
دوستی دنیا عقل را فاسد میکند 699
دنیا و آخرت دو دشمن سرسخت 700
حب دنیا اقوی باشد 701
اگر دنیا را بیشتر دوست دارید...701
شرح آیه شریفه 702
لازمه دوستی خدادوستی دوستان اوست 702
دین دوستی از خدادوستی است 703
پس در خود بنگریم...704
آیا خوشنودی اهلبیت را میخواهیم؟705
اهلبیت علیه السلام او را دشمن میدارند 705
دوستی اهلبیت فرمانبرداری خداست 706
حب خدا منشأ هر چیزی است 706
بیست خصلت در دوستی اهلبیت 706
دوستی ملایم طبع و قطع آن 707
پی باشتباه خود میبرد 707

شناختن میزان است نه دیدن 708
پس چرا خدا را نمیخواهند 708
شناسائی آخرت و دوستی آن 709
سخنان علی علیه السلام در وصف بهشت و مردم 710
آیات دیگری در حرمت حب دنیا 710
خوشی دنیا را بر آخرت برگزیده اند 711
در این آیات دقت کنید 711
خدا متکبران و فخرکنندگان را دوست ندارد 713
فرح حرام کدامست؟714
با امن و یأس همراه است 715
نشانه شاکر و کافر 716
شکر نعمت برتر از نعمت بود 717
دلخوشی بخود بریدن از خداست 717
اندوه حرام دنیا 718
بمال دیگران منگر 719
طراوت شکوفه دو روز بیش نیست 719
نتیجه گیری از آیات گذشته 720
اضطراب در دنیا و آخرت 721
کردار زیبا ولی بیفایده 722
آخرت را فدای دنیا میکند 723

از خلوص در عمل بی بهره است 723
آمرزیده نمیشود چون دنیادوست است 724
آنان که خدا را دشمن میدارند 724
دشمن دنیا بهترین اعمال 725
گفتار بزرگان در اقسام کردارها 725
زیان آورتر از دو گرگ گرسنه 726
دزدان راه خدا علمای دنیاپرست 726
پیرو دنیاپرست مثل او میشود 727

ریاست طلب ملعون است 727
اندرز موسی بدوست دانشمندش 728
حیوانهائی بصورت انسان 729
علی علیه السلام درندگان را معرفی میفرماید 730
حکم مرتبه سوم کراهت است 730
مانع کمال ایمان و ترقی است 731
دوستی غیر خدا دوری از خداست 732
حکم شرعی مرتبه سوم 732
مال و فرزند شما را از یاد خدا بازندارد 733
زینتهای دنیا برای امتحان 733
منظور اصلی و تبعی از آفرینش 734
چگونه بزینتهای دنیا میآزمایند 735
بهشت برای پرهیزگاران بهتر است 737
روایتی عجیب در دوستی دنیا 738
از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پیروی کنید 739
دوستی دنیا همگانی است 739
ملبین بر سه گروهند 740
نمازگزاران مسامحه کار 740
در این جهت همه یکسانند 741

لاف وگزاف یهود و نصاری 743
پس چرا از مرگ می ترسید؟744
آثار بد برای فرار از علماء 745
یا صاحب الزمان به ظهورت شتاب کن 746
کلبه احزان شود روزی گلستان...
746
عقل ها کامل می شود 747
در این زمان تکلیف چیست؟747
مغالطه بی خردان و پاسخ آنها 747
اندرزی به همه دینداران 748
پیغمبران به پیروی سزاوارترند 749
به این مثل دقت کنید 750
دنیا خود را به علی علیه السلام عرضه میدارد 751
حب دنیا چگونه ریشه کن میشود؟752
آیا قرآن برای تبرک نازل شده؟753
دوستی آخرت با غفلت از آن نمیسازد 755
تضعیف حب دنیا 757
از بستن بار سفر بازمیدارد 757
باید درد موجود را درمان کرد 758
خطر تا لب گور 758

حرص شدید و اندوه بی حد 758
حسادت،خشم،بی باکی 759
عاقبت به شری 760
ابو زکریا در سکرات مرگ 760
سکه های طلا و سند طلبکاری هنگام مرگ 761
فرار از اندرز 761
باید در قرآن تدبر نمود 763
دنیا بازیچه و لاف وگزاف است 763
زیادتی در مال و فرزند 767
باید بدانید نه بخوانید 768
جوانی هم بهاری بود بگذشت 769
دنیا جای عبرت است 770
سخنان علی علیه السلام در ناپایداری دنیا 771
کوران از آخرت،دنیا را می جویند 772
پس کی به کار آخرت می رسید 772
علی علیه السلام افراط و تفریط را نهی می فرماید 773
بهره مندی در دنیا بهره گی در آخرت 774
نور حکمت در نتیجه زهد در دنیا 774
زهد چیست و زاهد کیست؟775
مثل هائی که برای دنیا زده اند 775

مار خوش خطوخال اما خطرناک 776
داستانی شگفت از مار 776
با این همه ناکامی باز هم...777
اندرز لقمان به پسرش 777
10-عزم بر گناه و رضایت به آن
موارد تحبری 782
آیات و روایات 782
آشکار و نهان باز پرسیده می شود 782
بر عزم هم جزا داده می شود 783
ص:818

وعده عذاب بر دوستی اشاعه فحشاء 783
بهشت برای چه کسانی است؟784
چرا پیغمبران را کشتند؟784
خدا از نیت می پرسد 784
نیت برتر یا بدتر از عمل 785
قاتل و مقتول در آتشند 785
آنان که لعنت شده اند 786
ترساننده مؤمن در آتش است 786
راضی بکار دیگری با اوست 786
امام زمان علیه السلام انتقام میگیرد 787
پی کننده ناقه یک نفر بود اما...788
روایات تأیید حکم عقل است 788
گفتار شیخ بهائی علیه الرحمه 788
غیر اختیاری و مورد عفو است 789
مقدمات غیر اختیاری است نه خود عزم 789
عزم بر گناه بخشیده شده است 790
عفو از خاطره و میل و اعتقاد 791
برایش حسنه بنویسید 791
گناهی که نکرده نوشته نمیشود 792

فسخ عزیمت کفاره قصد گناه 793
عزم تنها بدون مقدمات فعلی 793
اقلا احتیاط مراعات شود 793
عزم بر اطاعت 794
نیت انفاق برای فقیر انفاق است 794
ثواب نماز شب را برایش مینویسند 795
مؤمن و حسناتی که بجا نیاورده 795
او هم با ماست چون میلش با ماست 795
شریکان شهدای کربلا 796
زخم صفین پس از سالیان دراز 797
پایان کتاب به امام مهدی 797
نسب نامه خاندان جلیل سادات
دستغیب شیرازی
ص:819

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109